

استانفورد جی. شاو



تاریخ امپراتوری عثمانی
و
ترکیہ جدید

۱۸۰۸-۱۲۸۰

ترجمہ محمود رمضان زادہ

تکوانجا شهنی حبیب ارسلانی

تاریخ امپراتوری عثمانی

و

ترکیه جدید

جلد اول

استانفورد جی. شاو

تاریخ امپراتوری عثمانی

و

ترکیہ جدید

جلد اول

امپراتوری غازی ہا:

ظہور و سقوط امپراتوری عثمانی

۱۸۰۸ - ۱۲۸۰

ترجمہ محمود رمضانزادہ

شاو ، استانفورد جی . Shaw, Stanford Jay.

تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید / استانفورد جی . شاو - ازل کورال شاو

؛ مترجم محمود رمضان زاده . - مشهد : آستان قدس رضوی ، معاونت فرهنگی ، ۱۳۷۰ .

ج ۲ .

History of the ottoman Empire and modern Turkey : عنوان اصلی :

مندرجات : ج ۱۰ . امپراتوری غازی ها : ظهور و سقوط امپراتوری عثمانی ۱۸۰۸ - ۱۲۸۰

ج ۲۰ . اصلاحات ، انقلاب و جمهوری : ظهور ترکیه جدید ۱۹۲۵ ، ۱۸۰۸ .

۱ . ترکیه عثمانی - تاریخ . ۲ . ترکیه - تاریخ . الف . شاو ،

ازل کورال ، نویسنده همکار . ب . رمضان زاده ، محمود ، مترجم .

ج . عنوان .

۹۵۶/۱۰۱

DR ۴۸۱



معاونت فرهنگی

نام کتاب: تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید ج ۱

مؤلف: استانفورد جی. شاو

مترجم: محمود رمضان زاده

ویراستاران: عبدالله کوثری - حسن تقی زاده طوسی

ناشر: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی

حروف چینی: حروف چینی بهروز

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: چاپ اول، ۱۳۷۰

آماده سازی و نظارت: واحد نشر بنیاد پژوهشهای اسلامی

امور فنی و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

سپاس بیکران بر خداوند منان که نعمت خویش را بر ملت بزرگ ایران تمام کرد و او را توان بخشید تا هویت اسلامی و انسانی خود را باز یابد.

درد فراوان بر پیامبر بزرگوار اسلام «ص»، و امامان «ع» و صالحان و شهیدان و دانشمندان، که زندگانی و مرگشان در طول قرن‌ها، همواره اندیشه و کردار انسانها را بارور کرده است.

به برکت جمهوری اسلامی ایران و در سایه امام علی بن موسی الرضا «ع»، آستان قدس رضوی در سالهای پس از پیروزی انقلاب تحولی شگرف به خود دیده است. بخش عظیمی از این تحول را فعالیتهای پژوهشی و فرهنگی در عرصه‌های گوناگون تشکیل می‌دهد که در قالب نهادهایی چند شکل گرفته است: نهادهایی جوان و کمال، اما پویانده و پرتلاش، که با همکاری عده‌ای از پژوهشگران متعهد و دلسوز به کار تحقیق، تالیف و نشر مشغولند.

معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی بر آن است تا ضمن پرداختن به وظیفه خطیر هماهنگی فعالیتهای پژوهشی، علمی و هنری مؤسسه‌های یاد شده، مجموعه‌ای از استعداد های علمی و فرهنگی پراکنده در استان پهناور خراسان را گرد هم آورد و همه پژوهشگرانی را که می‌کوشند تا در خدمت اعتلای فرهنگ اسلامی و استقلال و سازندگی کشور قرار گیرند، در حد توان خویش باری دهد.

امید آن که با باری و همراهی همه دست‌اندرکاران و مسئولان فرهنگی کشور و نیز با مساعدت و راهنمایی تولیت معظم آستان قدس رضوی. خراسان، این سرزمین با برکت و فرهنگ پرور، پناهگاه شیفتگان معرفت و علاقه‌مندان به فرهنگ ناب اسلامی شود و جایگاه رفیع و واقعی خویش را باز یابد.

معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	پیشگفتار
۱۱	سخن مترجم
۱۳	مقدمه مؤلف
۱۷	نقشه توسعه امپراتوری عثمانی تا سال ۱۰۹۵ هـ. ق/ ۱۶۸۳ م
باب اول: ظهور امپراتوری عثمانی، ۹۷۴-۶۷۹ هـ. ق/ ۱۵۶۶-۱۲۸۰ م	
۱- ترکها در تاریخ	
۲۱	اصل و نسب ترکها
۲۳	امپراتوری گوک ترک
۲۶	سلجوقیان بزرگ و جانشینان آنان
۳۴	آنانولی در سده های ششم و هفتم هـ. ق/ دوازدهم و سیزدهم م
۳۷	یادداشتهای فصل اول
۲- نخستین امپراتوری عثمانی	
۴۰	خاستگاه عثمانیها و عصر غازیان ۷۹۲-۶۴۸ هـ. ق/ ۱۳۸۹-۱۲۵۰ م
۵۶	نهادها و جامعه عثمانی در سده هشتم هـ. ق/ چهاردهم م
۶۵	فروپاشی نخستین امپراتوری عثمانی: بایزید اول (۸۰۵-۷۹۲ هـ. ق/ ۱۴۰۲-۱۳۸۹ م) ودوره فترت (۸۱۶-۸۰۵ هـ. ق/ ۱۴۱۳-۱۴۰۲ م)
۸۴	یادداشتهای فصل دوم

- ۳- تأسیس دوباره امپراتوری عثمانی، ۸۵۵-۸۱۶ هـ. ق/ ۱۴۵۱-۱۴۱۳ م
- محمد اول، ۸۲۳-۸۱۶ هـ. ق/ ۱۴۲۰-۱۴۱۳ م ۸۵
- مراد دوم، ۸۶۰-۸۲۵ هـ. ق/ ۱۴۵۵-۱۴۲۱ م ۹۰
- ۴- اوج قدرت عثمانی، ۹۷۴-۸۵۵ هـ. ق/ ۱۵۶۶-۱۴۵۱ م
- فتح یک امپراتوری جدید: حکومت محمد دوم، ۸۸۶-۸۵۵ هـ. ق/ ۱۴۸۱-۱۴۵۱ م ۱۰۷
- تحکیم امپراتوری: با یزید دوم: ۹۱۸-۸۸۶ هـ. ق/ ۱۵۱۲-۱۴۸۱ م ۱۳۲
- فتوحات شرق: سلطنت سلیم اول، ۹۲۶-۹۱۸ هـ. ق/ ۱۵۲۰-۱۵۱۲ م ۱۴۸
- اوج عظمت عثمانی: سلیمان اول (باشکوه)، ۹۷۴-۹۲۷ هـ. ق/ ۱۵۲۶-۱۵۲۰ م ۱۶۰
- یادداشتهای فصل چهارم ۲۰۱
- ۵- بررسی عوامل بویایی جامعه و دستگاه اداری عثمانی
- طبقه حاکم ۲۰۴
- طبقه رعایا ۲۶۲
- اتباع بیگانه در امپراتوری ۲۸۲
- سلطان، قلب نظام عثمانی ۲۸۴
- مبانی روابط و رفتار شخصی در جامعه عثمانی ۲۸۷
- یادداشتهای فصل پنجم ۲۸۸
- باب دوم: تمرکز زدایی و اصلاحات سنتی در پاسخ به معارضه جوئیها
- ۶- تمرکز زدایی و اصلاحات سنتی، ۱۰۹۵-۹۶۴ هـ. ق/ ۱۶۸۳-۱۵۶۶ م
- علل سیاسی و نظامی انحطاط ۲۹۴
- عوامل اجتماعی و اقتصادی انحطاط ۲۹۶
- اصلاحات سنتی ۳۰۲
- نشانه های انحطاط، ۱۰۳۳-۹۷۴ هـ. ق/ ۱۶۲۳-۱۵۶۶ م ۳۰۳
- احیای قدرت عثمانی در حکومت مراد چهارم، ۱۰۵۰-۱۰۳۳ هـ. ق/ ۱۶۴۰-۱۶۲۳ م ۳۳۵
- از سرگیری روند انحطاط، ۲۰۶۷-۱۰۵۰ هـ. ق/ ۱۶۵۶-۱۶۴۰ م ۳۴۵
- سالهای وزارت کوپرولو، ۱۰۹۵-۱۰۶۷ هـ. ق/ ۱۶۸۳-۱۶۵۶ م ۳۵۸
- یادداشتهای فصل ششم ۳۷۲
- ۷- معارضه جوئیهای جدید و پاسخهای متقابل عثمانی، ۱۲۲۳-۱۰۹۵ هـ. ق/ ۱۶۸۳-۱۸۰۸ م
- جنگ نیروهای اتحاد مقدس و صلح کارلوویتز، ۱۱۱۱-۱۰۹۵ هـ. ق/ ۱۶۹۹-۱۶۸۳ م ۳۷۵
- عصر جدید زوال امپراتوری و انجام اصلاحات سنتی، ۱۲۲۳-۱۰۹۵ هـ. ق/ ۱۶۸۳-۱۸۰۸ م ۳۸۹

صفحه

عنوان

۴۴۶	نقطه عطف در اصلاحات سنتی: نظم نوین سلیم سوم، ۱۲۲۲-۱۲۰۴ هـ. ق/ ۱۸۰۷-۱۸۷۹ م
۴۷۸	یادداشتهای فصل هفتم
۸-	امپراتوری عثمانی: جامعه، دستگاه اداری و فرهنگ در عصر نمرکززدایی و اصلاحات سنت گرا، ۱۲۲۳-۹۷۴ هـ. ق/ ۱۸۰۸-۱۵۶۶ م
۴۸۱	دستگاه اداری و جامعه
۴۸۸	تحولات فرهنگی
۵۱۰	یادداشتهای فصل هشتم
۵۱۲	نقشه زوال امپراتوری عثمانی، ۱۳۴۳-۱۰۹۵ هـ. ق/ ۱۹۲۴-۱۶۸۳ م
۵۱۵	اختصارات
۵۱۹	کتابشناسی: تاریخ عثمانی تا سال ۱۲۲۳ هـ. ق/ ۱۸۰۸ م
۵۴۵	نمایه

پیشگفتار

کتاب تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید در دو مجلد تدوین شده است. مجلد اول تحت عنوان امپراتوری غازیان: ظهور و سقوط امپراتوری عثمانی ۱۲۲۳-۶۷۹ ه.ق/۱۸۰۸-۱۲۸۰ م، چگونگی تشکیل امپراتوری عثمانی را توضیح می‌دهد؛ این که چگونه گروهی اندک از سربازان عشایر موفق شدند قلمروهای خود را از حدّ یک امیر نشین کوچک در شمال غرب آناتولی واقع در مرزهای امپراتوری بیزانس به صورت یکی از امپراتوریهای بزرگ سده‌های پانزدهم و شانزدهم اروپا و آسیا توسعه دهند؛ امپراتوری که از شمال مجارستان تا جنوب شبه جزیره عربستان و از کریمه تا آفریقای شمالی و از آنجا تا اقیانوس اطلس گسترش یافت. از آنجا که امپراتوری عثمانی در اوج اقتدار خود تمامی اروپای جنوب شرقی و نیز آناتولی، جهان عرب و قلمروهای حاشیه دریای سیاه را فراگرفت، تاریخ آن نه فقط تاریخ ترکها بلکه تاریخ بسیاری از کشورها و گروههای فرقه‌ای و مذهبی است که سده‌هایی از حیات خود را تحت سلطه عثمانی گذرانده‌اند؛ تاریخ یونانیان، مجارها و خلقهای جدید یوگسلاوی، بلغارها، رومانیائیا، اعراب، آلبانیائیا، کردها تا نارهای کریمه، ارامنه، یهودیان و... حضور عثمانی در قلمروهای یادشده در تمایلات نظامی، اقتصادی و سیاسی کشورهایی چون فرانسه، روسیه، انگلستان و اتریش تأثیری بسزا داشت. بنابراین، بدون شناخت کامل زمینه‌های تاریخی همسایگان مقتدر این کشورها در جنوب و شرق، نمی‌توان تاریخ اروپا را بدرستی دریافت.

مجلدهای کتاب حاضر عمده بر اساس منابع و مآخذ طبقه بندی شده عثمانی تدوین شده است و بدور از تعصباتی است که طی قرون متمادی تاریخ عثمانی را در برده‌ای از ابهام فرو برده است. این کتاب شرح امپراتوری زنده و پویاست که بر آن طبقه‌ای کوچک از ملیتهای گوناگون تحت رهبری سلطان حکومت می‌کردند؛ امپراتوری که در قلمرو آن مسلمانان و غیر مسلمانان بدور از هر گونه تبعیض و تحت کمترین مداخله خارجی با حفظ حرمت سنتهایشان به زندگی خود ادامه می‌دادند. روند دیرپای فروپاشی امپراتوری که از اواخر سده شانزدهم آغاز شد و تأثیرات سیاسی اقتصادی و

اجتماعی آن از جمله مسائل مهمی است که در کتاب بدقت تحلیل می‌شود. در این تحلیل کوششهای انجام شده برای احیای نهادها و شیوه‌هایی که در گذشته موجب موفقیت امپراتوری شده بود، از نگاه مؤلف پنهان نمانده است. علاوه بر اینها، فرهنگ عثمانی طی سده‌های شکوفایی و افول امپراتوری موضوعی است که بدان توجه زیادی مبذول شده است.

امپراتوری غازیها با ارائه توصیفی از دوره غم‌انگیز سلطنت سلطان سلیم سوم (۲۲۲۲-۱۲۰۴ هـ.ق/۱۸۰۷-۱۷۸۰ م) خاتمه می‌یابد؛ سلطانی که تلاشهایش به منظور تاسیس ارتش و خزانه‌ای نوین و در نتیجه امپراتوری ناکام ماند؛ امپراتوری که تحت ضربات انقلاب فرانسه و نیز تمایل کشورهای اروپا به کسب غنیمت هر چه بیشتر از آن در حال فروپاشی بود.

استانفورد جی. شاو مؤلف کتاب تاریخ ترکیه و امپراتوری عثمانی (مجلدهای اول و دوم)، استاد تاریخ ترکیه و خاور نزدیک دانشگاه کالیفرنیا، لس آنجلس است. او پیش از آن یعنی طی سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۸، استادیار و دانشیار کرسی تاریخ ترکیه در دانشگاه‌ها وارد بوده است. وی همچنین از بدو انتشار نشریه بین‌المللی مطالعات خاورمیانه [۱] به سال ۱۹۷۰، سردبیری آن را برعهده داشته است.

آثار دیگر جی. شاو عبارتند از: میان نو و کهنه: امپراتوری عثمانی در زمان سلطنت سلطان سلیم سوم [۲]، تشکیلات مالی و اداری مصر و گسترش آنها در دوره حاکمیت عثمانی [۳]، مصر تحت حاکمیت عثمانی در عصر انقلاب فرانسه [۴]، بودجه مصر در زمان حاکمیت عثمانی [۵] و بسیاری رسالات و مقالات دیگر در زمینه نهادها و تاریخ اجتماعی امپراتوری عثمانی. پروفیسور شاو بیش از هر محقق دیگر در استفاده از آرشيوهای عثمانی موفق بوده است.

1- International Journal of Middle East Studies

2- Between old and New: The ottoman Empire Under Sultan Selim II

3- The financial and Administrative organization and Development of ottoman Egypt

4- Ottoman Egypt in the Age of the French Revolution

5- The Badyet of ottoman Egypt

سخن مترجم

همان گونه که در پیشگفتار خاطر نشان شده است، اهمیت امپراتوری عثمانی - که طی پنج سده گستره وسیعی از کره ارض را فرا گرفت - و نیز تأثیرات سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی آن را بر کشورهای تحت انقیاد و همچنین همسایه نمی توان نادیده گرفت. رابطه دیرینه ایران با کشور همسایه خود ترکیه، سابقه ارتباط فرهنگی با ترکها، موقعیت جغرافیایی و زمینه هایی از این دست، آگاهی از تاریخ این ملت را برای ما امری اجتناب ناپذیر می سازد؛ چه بسا که تاریخ درس آموز است؛ آن هم تاریخ سلسله سلاطینی که سوار بر اسبهایشان فرمان می راندند و تحت عنوان غازی قلمروهای وسیعی را تحت حاکمیت خود در آوردند؛ تاریخ سلاطینی که رفته رفته دربار نشین شدند و تحت تأثیر جاذبه های قدرت، جوهر جنگجویی خود را از دست دادند تا آنجا که تنها سرگرمی آنان حرمسرا و گاه چون احمد سوم علاقه جنون آمیز به انواع گل لاله بود، چنان که این برهه از تاریخ عثمانی به لاله دوری معروف شد؛ تاریخ سلاطینی که اگر از قانون برادر کشی درامان می ماندند، گاه نیمی از عمرشان را در جایی محصور به نام قفس می گذراندند و آنگاه که دست تقدیر بر اریکه قدرت می نشاندشان، تنها سیل خون بود که می توانست عقده های فروخته شان را ارضاء کند.

اما حاکمیت عثمانی با همه نقاط ضعف و قوت خود توانست نظام منسجمی را بر بخش وسیعی حاکم کند؛ توضیح نظام اداری، تشکیلات مالی و اقتصادی، سیستم قضایی و ساخت نظامی عثمانی بخشی از کتاب حاضر را به خود اختصاص می دهد. مؤلف کتاب استانفورد جی. شاو با نگاهی تیزبین توانسته است شرحی کامل و جامع از نظام عثمانی ارائه دهد. وی همچنین در فصل هفتم کتاب تحت عنوان دریچه های به سوی غرب، روند غربگرایی و چگونگی راه یافتن اروپائیان و در پیشاپیش همه، فرانسویان را را به داخل جامعه و زندگی عثمانی بخوبی توضیح می دهد.

ازل کورال شاو و استانفورد جی شاو در مجله دوم کتاب حاضر تحت عنوان اصلاحات، انقلاب و جمهوری؛ ظهور ترکیه جدید ۱۳۹۵-۱۲۲۳ ه.ق/۱۹۷۵-۱۸۰۸ م روند اصلاحات و تحولاتی را که به

روی کار آمدن مصطفی کمال و نیز شکل گیری حکومت خود کامگان جدید انجامید، پی می گیرد. زمانی که کتاب حاضر برای ترجمه انتخاب شد، منابع فارسی در زمینه تاریخ عثمانی بسیار اندک و ناقص بود؛ تنها آثاری که در این باره وجود داشت عبارت بودند از: تاریخ ترکیه (تالیف لئون لاموش، ترجمه سعید نفیسی)، تاریخ امپراتوری عثمانی (تالیف وین ووسینیچ، ترجمه سهیل آذری)، تاریخ امپراتوری عثمانی (نسخه خطی، تالیف هامر پورگشتال، ترجمه میرزا زکی علی آبادی)، ترکیه (تالیف ژان پل رو) و برخی آثار پراکنده دیگر.

مترجم با بهره گیری کافی از منابع اندکی که در زمینه تاریخ عثمانی وجود داشت، کار ترجمه را آغاز کرد، بدین امید که خلا موجود در این زمینه را پر کند؛ اما در این رهگذر ممکن است لغزشهایی وجود داشته باشد که پیشاپیش بوزش می طلبد و هر گونه انتقاد و پیشنهادی در این گونه موارد، بی تردید مایه امتنان و خشنودی خواهد بود.

مترجم در مورد شیوه کار خود یادآوری چند نکته را ضروری می داند:

- ۱- در تمامی متن ترجمه سعی شده است که معادل قمری تاریخ های میلادی نیز ذکر شود.
- ۲- اعدادی که در داخل [] آمده است، مربوط می شود به معادلهای لاتین اعلام یا توضیحات اضافی مترجم که در پایین هر صفحه آمده است؛ اعداد دیگری که به طور مسلسل طی هر فصل آمده است، ارجاعات مؤلف یا مؤلفان است به یادداشتهایی که در انتهای هر فصل کتاب آورده شده است.
- ۳- در خصوص تلفظ نامهای ترکی از علائم آوانگار آغاز کتاب استفاده شده است؛ اما در مواردی تلفظ نامها به گونه ای که در فارسی متداول است، بر تلفظ های دیگر ترجیح داده شده است و در این گونه موارد منابع مورد استفاده عبارت بوده اند از: گیتاشناسی کشورها (انتشارات گیتاشناسی)، دائرة المعارف فارسی، تاریخ امپراتوری عثمانی (تالیف هامر پورگشتال، مترجم میرزا زکی علی آبادی) و...

علائم آوانگار مورد استفاده کتاب که مترجم نیز در بسیاری موارد برای ضبط تلفظ صحیح کلمات ترکی، خود را موظف به رعایت آنها می دانسته است عبارتند از:

Letter	English pronunciation
c	j
ç	ch
ğ	lengthens preceding vowel; thus <i>ağ</i> is pronounced a-a
ı	like the <i>a</i> in <i>serial</i> or <i>io</i> in <i>cushion</i>
j	zh
ö	like the German ö
ş	sh
ü	like the German ü
v	lighter than English v

مترجم وظیفه خود می داند از آقایان عبدالله کوثری که رنج و برایش بخشی از جلد اول را بر خود هموار کردند، حسن تقی زاده طوسی که متن دستنویس بخش عمده ای از مجلد اول و همچنین مجلد دوم را بدقت مطالعه و ویرایش کردند و محمد جواد حسینی زری که تنظیم نمایه هر دو مجلد را انجام داده اند صمیمانه تشکر و قدردانی کند؛ همچنین لازم می داند مراتب سپاسگزاری خود را از بنیاد پژوهشهای اسلامی، مؤسسه چاپ و انتشارات و معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی که امکان ترجمه و انتشار این گونه کتابها را فراهم می آورند، ابراز دارد.

مقدمه مؤلف

تاریخ عثمانی داستانی بس پیچیده و بفرنج است؛ داستانی که نه فقط شرح خاندان عثمانی، بلکه شرح اقوام بسیاری را در بر می گیرد - از قبیل ترکها، عربها، صربها، یونانیها، ارمنه، یهودیها، بلغارها، آلبانیاییها و بسیاری دیگر - که اداره امپراتوری را در دست داشتند و بر آن حکم می راندند یا آن که تحت سلطه آن بودند. کتاب حاضر به شرح تاریخ گروههای مذهبی عمده در میان اتباع عثمانی یعنی مسلمانان، یهودیان و مسیحیان می پردازد. بررسی روابط میان عثمانیها و کشورهای همسایه اروپایی و آسیایی، نقل روایات پیچیده جنگها، فتوحات و دیپلوماسی عثمانی، و از دست رفتن قلمروهای عثمانی که دیرزمانی بعد تحت عنوان مسأله شرق شهرت یافت، از جمله مسائلی است که در این کتاب بدانها پرداخته می شود. تاریخ عثمانی شرح مفصل نهادهای سیاسی، اداری و اجتماعی است که در ساختار این امپراتوری چند ملیتی با فرهنگهای گوناگون ایجاد شده بودند. ارائه چنین تحلیلی از تاریخ عثمانی مستلزم بحث درباره روند ظهور و سقوط، تولد، شکوفایی و انحطاط این امپراتوری است.

پرداختن به کاری چنین مهم مستلزم دسترسی به مآخذ فراوان و امکان گزینش مطالب است. این اثر در دو مجلد تنظیم شده است. کتاب حاضر یعنی جلد نخست این مجموعه تاریخ امپراتوری را از بدو پیدایش تا زمان اوج قدرت آن در قرن شانزدهم و سپس روند انحطاط آن را تا اوایل قرن نوزدهم بررسی می کند. در مجلد دوم این اثر تحت عنوان اصلاحات، انقلاب و جمهوری؛ ظهور ترکیه جدید، ۱۳۹۵-۱۲۲۳ هـ.ق/ ۱۹۷۵-۱۸۰۸ م، تلاشهای اصلاح طلبانه مهمی که در قرن نوزدهم به منظور حفظ امپراتوری از زوال حتمی صورت گرفت، جنگ جهانی اول و متعاقب آن فروپاشی نظام عثمانی و سپس ظهور جمهوری ترکیه طی نیم قرن پس از آن، پی گرفته می شود. بر مضامین اصلی تاریخ عثمانی یعنی روند تکوین نهادهای مرکزی و رهبری، روابط خارجی و دیگر گونیهای اجتماعی و اقتصادی تأکید شده است؛ اما در عین حال تحولات داخلی و مشکلاتی که در این روند گریبانگیر

امپراتوری بوده است، از نظر دور نمانده است. البته تذکر این نکته لازم است که تاریخ عثمانی پیش از این بارها و به تفصیل بررسی شده است، اما همه این تحلیلها از دیدگاهی اروپایی و تحت الشعاع تعصبات اروپایی و اغلب بر پایه منابع اروپایی بوده است. کتاب حاضر با برخورداری از مآخذ عثمانی و اروپایی هر دو، می‌کوشد از تأثیرات کج اندیشیهایی که در گذشته ویژگی بسیاری از نظرگاههای غربی درباره عثمانیها بوده است، برکنار ماند و چشم اندازی متعادل از زمینه مورد بحث ارائه دهد.

در تالیف کتابی در زمینه تاریخ عثمانی، نقل عبارات و ضبط صحیح اسامی جایها از جمله مشکلات غیر متعارفی است که نویسنده با آنها روبرو می‌شود. از آنجا که زبان عثمانی به خط عربی نگاشته می‌شد، نویسندگان و دانش پژوهان ناگزیر بوده‌اند در نقل مطالب به زبانهای غربی، معمولاً بر اساس زبانهای مادری خود، شیوه‌های گوناگونی اتخاذ کنند؛ تغییر شیوه نگارش در زبان ترکی جدید، که برخی موارد با شیوه مورد استفاده در غرب کاملاً تفاوت دارد، مشکلات پیچیده‌ای ایجاد کرده است. از این گذشته، اروپائیان تمایل داشته‌اند که اسامی قدیمتر جایها را بر اسامی متداول در میان عثمانیها ترجیح دهند؛ در عین حال ملتهای گوناگونی که در دوران جدید از امپراتوری جدا شده‌اند، نیز اسامی خاص خود را بر شهرها و ولایات قدیمی عثمانی نهاده‌اند. هر گونه تلاشی به منظور ارائه همه صورتهای ضبط شده، مساله را بیش از پیش پیچیده و بغرنج می‌کند. اکتفا کردن به اسامی یونانی و لاتینی نیز، بی‌توجهی به پنج قرن تاریخ بود. بنابراین برای سهولت هر چه بیشتر در این متن خط و شیوه نگارش جدید ترکیه برگزیده شده و در ضبط اسامی جایها، بجز در مواردی که صورتهای اروپایی آن برای خواننده انگلیسی زبان کاملاً آشناست، اسامی ترکی مورد توجه بوده است. صورتهای گوناگون این قبیل اسامی همراه با مجموعه‌ای از اصطلاحات فنی و اسامی شخصیت‌های مهمی که در کتاب از آنها یاد شده است، در بخش ضمیمه آمده است. اصطلاحات با توجه به مفهوم اصلی آن در چارچوب اداری عثمانی ترجمه شده است؛ از ارائه مفاهیم جدید ادبی که گاه در فرهنگها یافت می‌شود و اغلب موجب گمراهی و سوء تفاهم می‌شوند، اجتناب شده است.

این اثر حاصل بیست سال پژوهش در آرشیوهای عثمانی و سایر مجموعه‌های فرهنگی در اروپا و ایالات متحده است. در این جا لازم می‌دانم که از مدیران و کارکنان آرشیوها و کتابخانه‌های ذیل صمیمانه تشکر کنم: در استانبول، آرشیوهای نخست وزیر (باش و کالت آرشیوی) و بویژه مدحت سرت اوغلو، رؤف تونجی، تورگوت ایشیکسال و ضیا اشرف اوغلو؛ آرشیوها و کتابخانه‌های موزه قصر توپ قایی، بویژه خلوق اشرف اوغلو، خیرالله ارس، کمال چیق و اسماعیل حقی اوزون چارشیلی؛ کتابخانه شهرداری استانبول، کتابخانه دانشگاه استانبول، کتابخانه موزه باستانشناسی استانبول، کتابخانه سلیمانیه، کتابخانه عمومی بایزید و کتابخانه حقی طاروق اوس؛ در آنکارا، کتابخانه ملی ترکیه و کتابخانه انجمن تاریخ دانان ترکیه؛ موزه بریتانیا، اداره اسناد دولتی و دفتر روابط کشورهای مشترک المنافع در لندن؛ آرشیوهای قصر، مجلس و آرشیو دولتی و کتابخانه ملی اتریش در وین؛ کتابخانه ملی، آرشیوهای ملی، آرشیوهای وزارت جنگ (کاخ ونسن)، آرشیو وزارت امور خارجه (کد ورسه)، پاریس؛ کتابخانه هری الکینز وایدنر، [۱] دانشگاه هاروارد، کتابخانه پژوهشی دانشگاه،

1- Harry Elkins Widener

3- Gustav E. von Grunebaum

2- Hamilton A.R.Gibb

4- T. Cuyler Young

دانشگاه کالیفرنیا، لس آنجلس.

وظیفه خود می دانم که از اساتید، همکاران و دوستانی که در تهیه و تنظیم مطالب این کتاب به طریقی مرا یاری کرده اند، سپاسگزاری کنم؛ از عمر لطفی برکان (دانشگاه استانبول)، هامیلتون گیب [۲] (دانشگاه آکسفورد و هاروارد)، تیور خلاصی - قون (دانشگاه کلمبیا)، خلیل اینالجیک (دانشگاههای آنکارا و شیکاگو)، برنارد لوئیس (دانشگاههای لندن و پرینستون)، گوستاوفون گرون باون [۳] (دانشگاه کالیفرنیا، لس آنجلس)، ت. کویلر یانک [۴] (پرینستون) و باول ویتک [۵] (دانشگاه لندن).

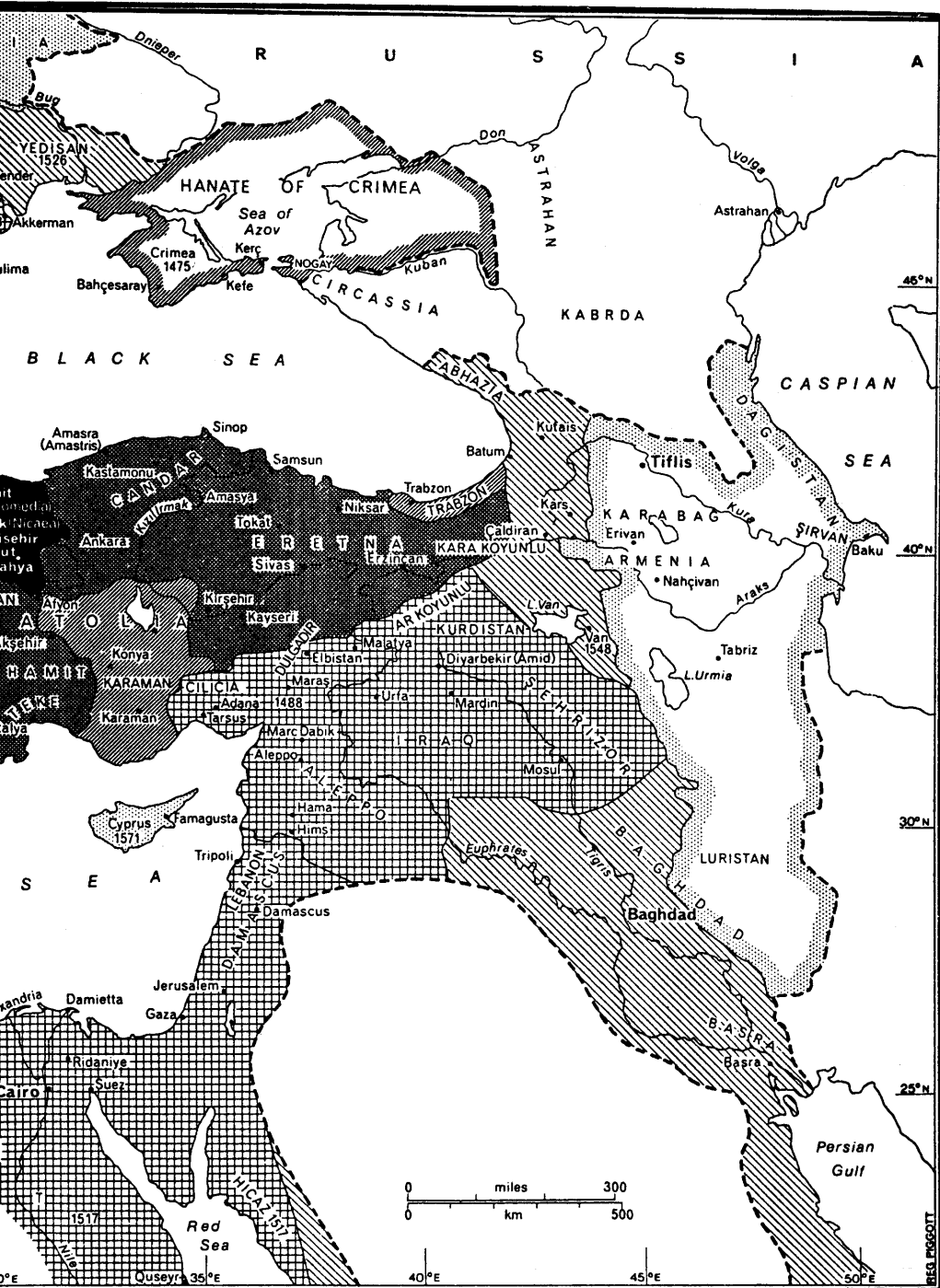
در خاتمه باید خاصه از همسرم، ازل کورال شاو [۶]، سپاسگزاری کنم که بسیاری از بخشهای کتاب حاضر را - بویژه بخشهایی که از جامعه و فرهنگ عثمانی بحث می کند - بدقت بازبینی کرده است. نگرش تحلیل گرانه و دانش او درباره تاریخ عثمانی کمک بزرگی در تهیه و تدوین کتاب حاضر بوده است.

لس آنجلس - کالیفرنیا

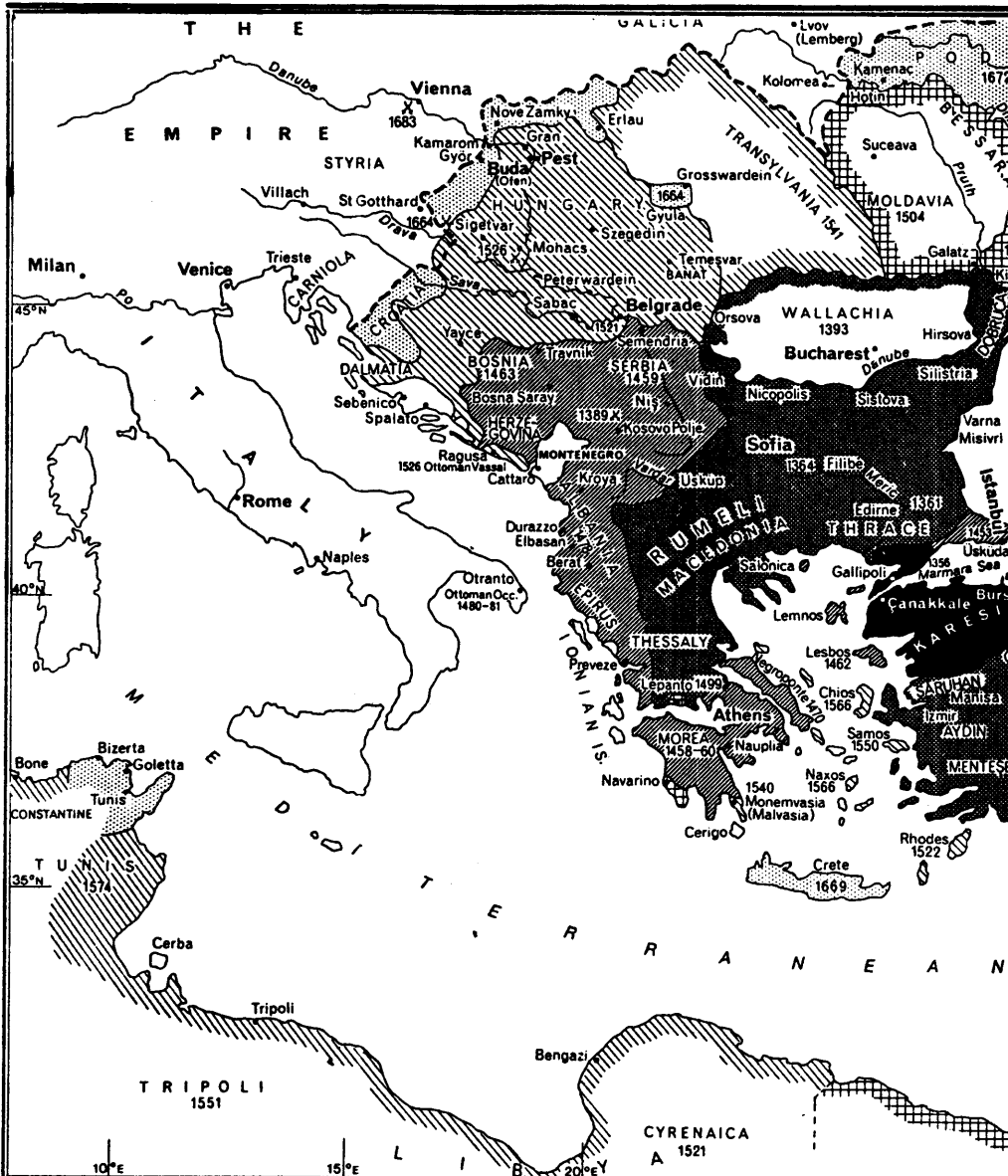
اوت ۱۹۷۶

5- Paul Wittek

6- Ezel Kural Shaw



REG. PROGOTT



<ul style="list-style-type: none"> ■ سرزمینهای عثمانی ۱۳۵۹ ■ سرزمینهای عثمانی ۱۴۵۱ ▨ فتوحات محمد دوم ۱۴۵۱-۸۱ ▩ (فتوحات سلیم ۱۵۱۳-۲۰) 	<ul style="list-style-type: none"> ▨ فتوحات سلیمان باشکوه ۱۵۲۰-۶۶ ▩ فتوحات ۱۵۶۶-۱۶۸۳ ○ سال کسب فتوحات ۱۵۲۱ × نبرد --- مرز امپراتوری عثمانی (شامل برخی فتوحات کوچکتر با بزرگ دوم)
--	---

ظهور امپراتوری عثمانی ۱۲۸۰-۱۶۸۳

باب اول:

ظهور امپراتوری عثمانی

۹۶۸-۹۷۹ هـ. ق / ۱۵۶۰-۱۲۸۰ م

ظهور سلسله عثمانی و سیطره آن بر بیشتر سرزمینهای اروپا و آسیا یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ است. در قرن هفتم هـ. ق / سیزدهم م از میان چند امیرنشین ترکمن که امپراتوری روبه زوال بیزانس (روم شرقی) را در آناتولی غربی احاطه کرده بودند، عثمانیها تنها بر یکی حکومت داشتند. آنان طی دو قرن حکومتی بنا نهادند که نه فقط سرزمینهای امپراتوری پیشین یعنی بیزانس واقع در جنوب شرقی اروپا و آناتولی را در بر می گرفت، بلکه سرزمینهای هنگری - مجار و دنیای عرب را نیز شامل می شد؛ این امپراتوری تا دوران جدید دوام آورد عثمانیها چه کسانی بودند؟ خاستگاه آنان کجا بود؟ حکومت خود را چگونه تأسیس کردند؟ و خلاصه این که کار آنان و مردمی که سرزمینهایشان به زیر سلطه آنان درآمد به کجا انجامید؟



ترکها در تاریخ

قبل از آن که به بررسی مسأله ظهور امپراتوری عثمانی بپردازیم، بهتر است بدانیم عثمانیها چه کسانی بودند و در آنجا چگونه به آناتولی غربی راه یافتند.

اصل و نسب ترکها

عثمانیها از اعقاب گروهی از اقوام چادر نشین بودند که در منطقه کوهستانی آلتائی واقع در شرق استپهای اروپایی - آسیایی (اوراسیایی) و جنوب رود ینی سئی [۱] و دریاچه بایکال [۲]، در سرزمینهایی که امروزه بخشی از مغولستان خارجی است، سکونت داشتند. این اقوام ساکن آلتائی تمدنی عشیره‌ای داشتند که مبتنی بر نظام و مقررات اجتماعی قبیله‌ای بود و در عین حال هیچ یک از سازمانهای رسمی حکومتی و قوانینی را که ویژه جوامع پیشرفته تر است، نداشت. آنان بیشتر از راه گله داری و چپاول همسایگان ضعیفترشان گذران می کردند. رهبری موقت این اقوام به خان‌ها واگذار می شد، اما وسعت نفوذ آنان از حد جستجوی مراتع و فعالیتهای نظامی فراتر نمی رفت و روابط میان افراد قبایل یا میان قبایل را شامل نمی شد. عقاید شمنی [۳] آنان به صورت پرستش عناصر طبیعت در قالب مجموعه‌ای از توتنها و ارواح جلوه گر می شد و عقیده بر این بود که این توتنها و ارواح از نیروهای ویژه‌ای برخوردارند که می توانند انسان را به

۱- Yenisei، رودی در سبیری که به اقیانوس منجمد شمالی می‌ریزد.

۲- Baikal، دریاچه‌ای در جنوب سبیری.

۳- شمن (Shaman) به مذهب خاصی اطلاق نمی‌شده است. مذهب شمنی علم یا شکلی از سحر و جادو بوده است که

سوی خیر یا به سوی شر سوق دهند. انسان خود در رویارویی با قدرت آنان تنها بود، اما می توانست با توسل به شمنها و کاهنانی که تسلط بر ارواح و استفاده از آنان قدرت خاصی داشتند، در پناه آنان آرام گیرد. شمن پرستی مذهب ابتدایی ترس بود که در آن عناصر مبهم طبیعت، بیشتر به صورت شمن و نه مفاهیم اخلاقی مذاهب متعالی، ملاکهای پذیرفته شده‌ای برای تشخیص حق از باطل به شمار می رفت و شیوه زندگی بدوی کمال مطلوب هستی انسان تلقی می شد.

از قرن دوم قبل از میلاد، تحولات سیاسی و نظامی و تغییر شرایط اقلیمی در سرزمینهای بومی آلتایی امواج پی در پی اقوام بدوی را به رویارویی با تمدنهای ساکن در مرزهای استپ کشانید. مهاجمانی که به سوی جنوب و غرب یعنی به سمت اروپای شرقی، خاورمیانه و آسیای مرکزی روانه شدند، در میان خود به نام اغوز و به طور کلی در میان آتانی که هدف تاخت و تاز این اقوام بودند به نام ترکمنها یا ترکها معروف شدند. آنان در جستجوی علوفه و پناهگاه برای خود و دامهایشان، مردم سر راه خود را می کشتند و شهرها و مزارعشان را ویران می کردند. این مهاجمان پس از هر تاخت و تاز منطقه را رها می کردند و راه به جایی دیگر می سپردند؛ بدین ترتیب مردمی از ساکنان آن منطقه که جان سالم بدر برده بودند می توانستند به خانه های خود بازگردند و فعالیتهای گذشته را از سر گیرند. بنابراین در بسیاری جاها، چنین تاخت و تازهایی تحولی دایمی در الگوهای اخلاقی و اقتصادی ایجاد نکرد؛ لیکن در سرزمینهایی که ترکمنها در آن مرتع ایجاد می کردند و سکونتشان پایدارتر می بود، نظامهای دیرین کشاورزی و تجارت جای خود را به اقتصاد شبانی می داد و عناصر قومی طایفه مغلوب همگی به دست ترکها نابود می شد.

رشته کوههای هندوکش، البرز و قفقاز تا حد زیادی به صورت یک خط دفاعی طبیعی خاورمیانه را در برابر این تاخت و تازها حراست می کرد. اما این خط در شمال شرق یعنی در سرزمین واقع در میان هندوکش و دریاچه آرال شکسته می شد. این سرزمین از شمال با رود سیحون و از جنوب با رود جیحون هم مرز بود و معمولاً به نام سرزمین «ماوراءالنهر»، خوانده می شد. در این منطقه جاده ای طبیعی وجود دارد که مستقیماً از استپها تا داخل ایران ادامه می یابد. از همین منطقه بود که تهاجمات بزرگ اقوام چادرنشین به سرزمینهای خاورمیانه آغاز می شد. امواج عظیم اقوام چادرنشین از طریق همین سرزمینها نفوذ می کردند؛ بنابراین کشورها و امپراتوریهای خاورمیانه می بایست برای حفظ تمدن خود از دستبرد و انهدام بیگانگان، وضع تدافعی خود را سامان بخشند.

تا قرن پنجم ه.ق/یازدهم م امپراتوریهای بزرگ خاورمیانه بخوبی از عهده این کار برآمدند. اقوام چادرنشین اغوز از خط دفاعی شمال شرقی خاورمیانه گذشتند و به سمت شمال و

غرب به داخل سرزمینهای کم مقاومت تری که امروزه روسیه و اروپای شرقی خوانده می شوند، به حرکت در آمدند. اقوام گوناگون مهاجر عبارت بودند از: هون‌ها [۴] در قرن پنجم و پس از آن آوارها [۵]، مجارها، بلغارها، هزاره‌ها [۶] (که دامنه امپراتوری آنان طی سده‌های اول ه.ق/هفتم م تا چهارم ه.ق/دهم م تا داخل قفقاز و کریمه گسترش یافت) پچنگها [۷] (که در قرن سوم ه.ق/نهم م بر شرق قفقاز، بسارابی، مولداوی و در تمامی مسیر منتهی به کاربات شرقی حکومت می کردند).

امپراتوری گوک ترک

بیشتر اقوام چادرنشین پس از نومیادی از نفوذ در خط دفاعی جیحون، به سمت غرب حرکت کردند؛ اما گروههایی از آنان که در امتداد مرزهای خاورمیانه سکونت گزیدند در فرهنگهای پیشین مستهلک شدند و تمدنی جدید یافتند. تا آن جا که مآلاً خود از اجزاء کنندگان و مدافعان این فرهنگ در مقابل حملات مداوم برادران غیر متمدن خود شدند. این مرحله همسان گردی در همه دوران تسلط امپراتوری عباسی بر خط دفاعی خاورمیانه، از قرن اول ه.ق/هفتم م تا آغاز قرن پنجم ه.ق/یازدهم م ادامه یافت. نخستین تجلی این همسان گردی اولین حکومت سیاسی ترکها به نام امپراتوری گوک ترک بود که از سال ۵۵۲ م تا ۱۲۳ ه.ق/۷۴۴ م دوام آورد. قلمرو این امپراتوری از دریای سیاه در آسیا آغاز می شد و در امتداد مرزهای شمالی مغولستان و چین، تقریباً تا اقیانوس آرام گسترش می یافت. امپراتوری گوک ترک تقریباً به صورت اتحادیه‌ای از قبایل چادرنشین اداره می شد و از تمدنی در سطح همان تمدن اقوام اتحادیه برخوردار بود. تفاوت بزرگ این مردم با پیشینیانشان اطاعت قبایل و خانهای موقت از گونه‌ای اقتدار مرکزی بود که در سلسله‌رؤسای قبایل متمرکز شده بود. در امپراتوری هیچ گونه پایتخت، مرز و قانون بجز آنچه در فرمانهای سران گوک ترک تصریح می شد، وجود نداشت. فرمانروایان گوک ترک سکونتگاه دائمی نداشت. بجز اقامتگاههای تابستانی و زمستانی که به هنگام جستجوی چراگاه برای دامها، در آنجا اردو می زدند. مردم آیینهای شمنی را همچون گذشته به جای می آوردند. تمدن آنان فقط تا آن حد پیشرفت کرد

پروان آن معتقد بودند که بدان وسیله طبیعت را می توان تحت قدرت و اختیار انسان در آورد.

۴- Huns، نژاد زرد پوست آسیایی که در سده‌های چهارم و پنجم میلادی به اروپا حمله بردند.

۵- Avars، قومی که اصل آنان از آسیای مرکزی است و اروپا را در مدت سه قرن مورد حمله و تخریب قرار دادند.

۶- Hazars، نام طایفه‌ای است که در افغانستان کنونی.

۷- Pechenges، قومی چادرنشین و ترک نژاد که در سال ۸۸ میلادی از ناحیه اورال به ناحیه دانوب سفلی آمدند و مجارها را از آنجا راندند.

که در تهیهٔ سلاحهایی چون گرز و خدنگ که قبلاً از سنگ ساخته می‌شد، کم‌کم فلز به کار بردند. اهمیت این امپراتوری در جلوه‌گر شدن آن به مثابه اولین نمود تماس بین اقوام بدوی و تمدنهای یکجانشین جنوب، یعنی بنای سازمان دولت و فکر بنیاد نهادن سلسله است. امپراتوری چندی پس از تأسیس به دو بخش تقسیم شد؛ امپراتوری شرقی و غربی که هر دو آنها به حاکمیت ظاهری فرمانروایان چین شمالی در قرن اول ه.ق/هفتم م تن در دادند. در سال ۶۳ ه.ق/۶۸۲ م فرمانروایان امپراتوری غربی که مرکز آنان سمیرچی [۸] بود، استقلال خود را باز یافتند و تا سال ۱۲۷ ه.ق/۷۴۴ م آن را حفظ کردند. نخستین کتیبه‌های آنان به زبان ترکی در کرانهٔ رودهای اورخان و بینی سنی، واقع در آسیای مرکزی، برجای مانده است. امپراتوری غربی با همسایگان تمدن خود روابط تجاری فعالی داشت و مدتی در برابر تهدید ساسانیان در ایران، با امپراتوری بیزانس متحد شد.

سه قرن پس از اضمحلال آخرین بقایای امپراتوری غربی گوک ترک در نیمهٔ قرن دوم ه.ق/هشتم م قلمرو آنان در ماوراءالنهر میان اقوام امپراتوری و سایر قبایل نوآمدهٔ آلتائی از جمله قبیله اغوز ساکن ماوراءالنهر و کرلوکها [۹] تقسیم شد. اویغورها [۱۰] از سال ۷۴۵ تا ۸۴۰ در حوضهٔ علیای بینی سنی سکونت داشتند و پس از آن با تهاجم قرقیزها از منطقه رانده شدند؛ در همین زمان، از اواخر قرن نهم تا قرن دوازدهم، قبچاقها [۱۱] بر این سرزمینها، از ایرتوش [۱۲] تا سیحون تسلط یافتند. هیچ یک از این قبایل نتوانست به اندازهٔ امپراتوری گوک ترک وسعت و دوام یابد. با وجود این، همهٔ آنان در نتیجهٔ تماس با تمدن پیشرفتهٔ اسلامی واقع در جنوب، از این تمدن تأثیر پذیرفتند. بنابراین طی سه قرن، دو فرهنگ در امتداد رود جیحون با هم نزدیک شدند؛ تمدن دیرینهٔ یکجانشین خاورمیانه همچون امپراتوریهای مسلمان ایران و عراق و تمدن چادرنشینی گوک ترک و اخلاف آنان. این تماس و نزدیکی چگونه برقرار شد و چه نتایجی در برداشت؟

نخستین و بدیهی‌ترین راه برای نزدیک شدن دو فرهنگ، برخورد نظامی بود؛ زیرا اقوام چادرنشین پیوسته می‌کوشیدند از جنوب رود جیحون عبور کنند و بر مناطق مسکونی حمله‌برند و از سوی دیگر، مسلمانان با نفوذ در منطقهٔ ماوراءالنهر و برپایی دژها و استحکاماتی که یک تشکیلات منظم نظامی از آنها حفاظت می‌کرد، سیاست دفاعی فعالی را بسط دادند. گروههای

8- Semirechye

9- Karluks

10- Uygars

11- Kipchaks

12- Irtush

مستقر در امتداد مرز و در هر دوسوی آن گونه‌ای زندگی مرزی مشابه پیدا کردند؛ آنان سلاحها، تاکتیکها و شیوه زندگی یکدیگر را اقتباس کردند و رفته رفته یک جامعه مرز نشین نظامی مشترک به وجود آوردند. شباهت این جوامع به یکدیگر بیشتر از شباهت آنها به جوامعی بود که منشأ آنها به شمار می رفت و این جوامع به دفاع از آنها همت گماشته بودند.

دومین راه تماس بین دو فرهنگ، داد و ستد و تجارت بود. امپراتوری گوک ترک در مسیر راههای کاروانرو بین المللی بین مراکز قدیمی تمدن در اروپا و شرق، واقع شده بود؛ با وجود آن که فتوحات اولیه اقوام چادر نشین این راهها را تخریب کرده بود، گوک ترکها و جانشینانشان بعدها دریافتند در صورتی که به این کاروانها راه دهند و حتی تردد آنها را در داخل قلمرو خود رونق بخشند، در مقابل می توانند پوشاک، وسایل زندگی و سلاحهایی را که در جوامع تمدن ساخته شده بود، از آنان دریافت کنند.

سومین راه تماس و انتقال فرهنگ، فعالیت تبلیغی کشورهای تشییت شده در دعوت اقوام کافر بدوی به آیین خود و «تمدن کردن» آنان بود. زرتشتیان از ایران عهد سامانی، مانویان از سغد، بودائیان از چین و مسلمانان از سوی ایران و عراق عهده دار چنین رسالتی بودند. کشورهای اصیل اسلامی خود مبلغ اعزاز نمی کردند، زیرا سیاست رسمی آنان به هیچ وجه تحمیل اجباری اسلام به گروههای بزرگ غیر مسلمان و حتی ترغیب آنان به پیروی از این مذهب نبود. عارفان پرشورتر و فعالتر صوفی مسلک ایران بودند که مبلغان کوشنده‌ای را به آن سوی جیحون روانه می کردند. بنابراین، اقوام چادر نشین بیشتر در معرض تبلیغات فرقه‌های بدعت گذار اسلام بودند و بیشتر به همین فرقه‌ها روی می آوردند؛ این مسأله بعدها، زمانی که رهبرانشان بر کشورهای اسلامی حاکمیت یافتند، اهمیت بسزایی یافت. این مبلغان مذهبی، گاهی همراه با اقوام چادر نشین سفر می کردند، اما بیشتر برای ترویج عقاید خود آبادیهای بنا می نهادند. گرویدن به آیین نو تنها به معنای تغییر اعتقادات شخصی نبود. پیروی از آیین جدید به مفهوم پذیرش همه مظاهر تمدنی بود که مذاهب جدید عرضه می کردند. از دستاوردهای این مذاهب بویژه قوانین اخلاقی جدید، کنار گذاشتن آداب خشن ناشی از شمن پرستی و گونه‌ای زندگی با ثبات تر به جای زندگی جادر نشینی و پر آشوب گذشته بود. ترکها با اخذ الفبای نوشتاری مبلغان مذهبی برای زبان خود، خط ترکی را رها کردند. از آنجا که مبلغان مذهبی در پی آن بودند که آموزشهای خود را با عقاید و آداب کهنه بدوی تلفیق کنند، مذاهب و آدابی که به نام اسلام یا آیین بودا مورد پذیرش اقوام چادر نشین قرار می گرفت اغلب بسیار متفاوت با مذهبی بود که تحت همین عناوین در میان اقوام یکجانشین سرزمینهای دیگر رواج داشت.

قبایل چادر نشین همچنین به مراکز تمدن سفر می کردند تا فرآورده‌های حیوانی خود را در آن جا بفروشند و در مقابل برخی مصنوعات آنان را بخرند. طی همین سفرها، بسیاری از

آنان به خدمت کاروانها درآمدند و یا در مقام محافظ یا سپاهی در دستگاه خلفای عباسی به کار گرفته شدند. همین افراد بعدها در قرن چهارم ه.ق/دهم م در دربار خلفای عباسی به مقامهای بالایی دست یافتند. بعضی از آنان سرانجام در نواحی مرزی امپراتوری رو به زوال عباسی، حکومتی بنا نهادند. از جمله این مردم قراخانیان بودند که از نیمه قرن چهارم ه.ق/دهم م تا آغاز قرن هفتم ه.ق/سیزدهم م بر سرزمینهای ماوراءالنهر تسلط یافتند. دیگر، غزنویان بودند که در همان زمان امپراتوری خود را در خراسان، جنوب عراق و افغانستان بنا نهادند و همچنین سلجوقیان بزرگ که از قرن پنجم ه.ق/یازدهم م تا قرن هفتم ه.ق/سیزدهم م در مقام نگهبانان خلیفه سرانجام بر قلب سرزمینهای متمدن اسلامی حاکمیت یافت. هر یک از این سلسله‌ها اسلام را احیا و تقویت می کردند و در برابر تهاجم غیر متمدن خود که هنوز از درون استپها سرزیر می شدند، به دفاع از آن می پرداختند. اما هیچ یک از این حکومتها دوام چندانی نیاوردند و سرانجام خاورمیانه را در حالی رها کردند که گرفتار آشوبهایی فزاینده بود و در خطر جدید تهاجمات ویرانگر اقوام چادرنشین که از شمال و شرق آن را تهدید می کرد.

سلجوقیان بزرگ و جانشینان آنان

سلجوقیان گروهی از جنگجویان اغوز بودند که ظاهراً در قرن چهارم ه.ق/دهم م به خاورمیانه آمدند و به لحاظ تأثیری که بر عثمانیها داشتند، مهمتر از اقوام دیگر شمرده می شدند. آنان در اصل نگهبانان مزدوری بودند که در دربار قراخانیان به خدمت گرفته شده بودند. سلجوقیان پس از مدتی، دفاع از شهرهای خراسان و ماوراءالنهر را در مقابل تهاجم اقوام چادرنشین و سپاهیان ماجراجو برعهده گرفتند و سرانجام در مقابل تهاجمات خارجی، به صورت حامیان آخرین خلفای عباسی بغداد درآمدند. در سال ۴۴۷ ه.ق/۱۰۵۵ م، مؤسس واقعی سلسله سلجوقیان، طغرل بیک، خلیفه عباسی را واداشت که او را حامی اسلام رسمی بداند و نیز در مقام سلطان یا فرمانروای غیر روحانی، به رسمیت بشناسدش. سلجوقیان نخستین حامیان لشکری آخرین خلفای ناتوان نبودند، اما نخستین کسانی بودند که این رابطه را نظم بخشیدند و شکل نهادی به آن دادند.

سلجوقیان پس از آن که شمال ایران به طور کامل تحت نفوذ آنان در آمد و بغداد نیز اعلام سرسپرگی کرد، با مشکل تحکیم حاکمیت و برقراری نظم و آسایش در خاورمیانه روبرو شدند و این در حالی بود که می بایست به دست نشاندگان چادرنشین خود، غنائم جنگی می دادند و مراتع مورد نیازشان را فراهم می آوردند. آیا سلجوقیان هنوز رهبران ترکمنهای چادرنشین بودند یا دیگر فرمانروا و نگاهبان تمدنی شده بودند که به زیر سلطه آنان در آمده بود؟ پاسخ این است که نقش دوم غلبه داشت و این سبب شد که میان فرمانروایان سلجوقی و

فرماندهان قبایل چادر نشین و هواخواهان نشان که از حکومت به منظور حفاظت جمعیت یکجانشین منطقه ناراضی بودند، بر خوردهایی پیش بیاید. رهبران سلجوقی در مقام سلطان، بیشتر اختیارات خلیفه را در وضع قوانین و صدور حکم در امور اداری، نظامی و مسایل مادی زندگی که در شریعت اسلام حکم صریحی درباره آن وجود نداشت، خود در دست گرفتند. خلیفه بیشتر رهبری معنوی و روحانی را بر عهده داشت و قدرت وی به تنظیم امور مربوط به رفتار شخصی و روابط فردی محدود می شد. سلجوقیان در مقام فرمانروایان غیر مذهبی کشوری اسلامی دستگاههای اداری و قدیمی ایرانی - اسلامی را پس از بازسازی و تکمیل به خدمت گرفتند. این تشکیلات که قبلا در اواخر عصر عباسیان روی کار آمده بود، بیشتر از ابتکارات وزیران ایرانی بود که به فرهنگ ملی خود اهمیت می دادند؛ زبان فارسی را تقویت می کردند و زبان عربی را تا حد زیادی در دستگاههای حکومت و فرهنگ منسوخ کرده و بیشتر مقامهای اداری امپراتوری را حتی در مناطقی که بیشتر عرب نشین بود، به ایرانیان سپرده بودند.

سلجوقیان در ازای شناسایی رسمی خلیفه، دفاع از مذهب رسمی و رهبری جنبشی را بر عهده گفتند که هدف آن محور تأثیرات سیاسی، نظامی و مذهبی تشیع بود؛ شیعیان از مشاغل اداری کنار گذاشته شدند و جای آنان را افراد معتقد به آیین رسمی [تسنن] گرفتند؛ برای تربیت نیروهایی با کمیت و کیفیت مناسب نظام آموزشی اسلامی بازسازی و مراکز آن در مساجد و مدارس علمی برپا شد. وظیفه اصلی این مراکز تحکیم و تقویت مذهب رسمی بود. جنبش عرفانی متصوفه که نیاز عمومی به یک مذهب فردی تر را بر آورده می کرد خود را با مفاهیم و تعابیر تشکیلات مذهب رسمی تطبیق داد. فرقه های متصوفه به عنوان گروههای اصیل مذهبی به رسمیت شناخته شدند و برای رویارویی با کوششهای شیعیان منحرف از آیین رسمی که توده های مردم را به سوی خود می کشانیدند، در سراسر امپراتوری پراکنده شدند.

سلجوقیان با عشایر ترکمنی که از مناطق مسکونی شرق ایران و آذربایجان به سوی شمال غرب رانده شده و اقتصاد شبانی خود را ایجاد کرده بودند، باید چگونه رفتار می کردند؟ تا آن زمان که این عشایر هسته اصلی ارتش سلجوقی را تشکیل می دادند، نادیده گرفتن کامل خواسته های آنان در مورد غنایم جنگی و علوفه ممکن نبود. اما نظارت بر آنان بسیار دشوار بود. راه حل سلجوقیان سبب موفقیت سلطان در حفظ قدرت و برنامه ریزی حکومتی آنان شد. سلجوقیان قبل از هر چیز از مقام خود به عنوان سلطان سود جستند و ارتش منظم و نوینی را پی ریختند که افراد آن از حکومت حقوق دریافت می کردند. آنان افراد این ارتش را از میان بردگان مملوک که از ارتفاعات قفقاز آورده شده بودند و یا از میان اسرای جنگی برمی گزیدند. آنگاه که ارتش جدیدی فراهم شد که می توانست جایگزین نیروهای ترکمن شود، سلجوقیان با استفاده از این ارتش عشایر ترکمن را از ایران و عراق به قلمرو دشمنان خود

می‌راندند و بدین ترتیب مشکل خود را حل کردند.

اما این راه حلها یک مشکل مالی ایجاد کرد. حقوق دیوانیان و لشکریان حکومت از چه راهی باید تأمین می‌شد؟ بدیهی است غنایمی که در گذشته نصیب عشایر می‌شد، دیگر قابل اتکا نبود. اما دولت هنوز چندان قدرت نداشت که با وضع قوانین مستقیم و جمع‌آوری مالیاتها به اندازه کافی تعهدات خود را برآورده کند. راه حل این مسأله برقراری یک نظام واگذاری درآمد غیر مستقیم (اقطاع) [۱۳] بود که در ایران برای نخستین بار آل بویه به عنوان روشی برای جمع‌آوری مالیات وضع کردند و سپس در دستگاه سلجوقیان همچون یک واحد اداری نیز تلقی می‌شد. این نظام بر این عقیده استوار بود که همه ثروت (این ضرورتاً به معنای همه اموال نیست) به فرمانروا تعلق دارد. فرمانروایان برای بهره‌برداری از این مایملک، به جای آن که مقامات حقوق بگیر حکومت را به خدمت بگیرند، واحدهایی از آن را به صورت اقطاع به افراد واگذار می‌کردند. این افراد این حق را می‌یافتند که واحدهای اقطاع را همچون یک منبع ثروت اداره کنند و عواید آن را گردآورند. سران لشکری جدید و مقامهای حکومتی در ازای انجام ظایف خود به میزان حقوقشان، صاحب اقطاع می‌شدند. این مسأله مشکل خزانه داری را در تهیه پول لازم برای پرداخت حقوق سربازان و مواجب بگیران دولت تخفیف داد و نیز صاحبان اقطاع را به رونق بخشیدن کشاورزی و تجارت تشویق کرد. آنان دیگر نمی‌توانستند به زمینها حمله کنند و همچون عشایر در گذشته، از جایی به جای دیگر کوچ کنند.

با فراهم شدن منابع مالی و سازماندهی ارتش و دستگاه اداری جدید، این امکان فراهم شد که ترکمنها هرچه سریعتر از مناطق مسکونی ایران و عراق بیرون رانده شوند. در پایان قرن پنجم هـ. ق / یازدهم م ظاهراً سلجوقیان می‌خواستند که اقوام چادرنشین بدوی را همچون ابزاری دیگر برای رویارویی با فاطمیان مصر گسیل دارند تا مذهب رسمی را از خطر انحرافی که آن را تهدید می‌کرد، برهانند. اما مسیر طبیعی تری که ترکمنها پیش روی داشتند، به سوی شمال و غرب بود. ترکمنها ظاهراً از طریق فلات ایران و عراق که به بلندیهای آناتولی شرقی می‌پیوست، بسیار آسانتر می‌توانستند به مراتع دست یابند تا از طریق کوههای جنوب غربی ایران و بیابانهای سوریه و سینا. از این گذشته، دولتهای روم شرقی (بیزانس) و ارمنستان بسیار ضعیفتر به نظر می‌رسیدند و از این روی حمله به آنان غنائم جنگی بیشتری به همراه داشت تا حمله به فاطمیان. سلجوقیان با تاخت و تاز ترکمنها به آناتولی مخالفت کردند، زیرا خود در تلاش بودند که در مقابل فاطمیان، با نخستین صلیبها و حتی نیروهای روم شرقی متحد شوند.

۱۳- ملک یا زمینی که از جانب خلیفه یا سلطان به یکی از امرا به عنوان استغلال (بهره برداری از عواید) یا تملیک (مالکیت ارضی) واگذاری می‌شد.

آنان چندان نکوشیدند که یورشهای اولیهٔ ترکمنها به آنا تولی را به صورت اشغال رسمی این منطقه دنبال کنند؛ اما سرانجام ترغیب و تشویق ترکمنها آنان را از پی ایشان روانه کرد. در واقع، زمان برای حرکت سلجوقیان به داخل آنا تولی مساعد بود. در این منطقه، نیروی دفاعی مسیحیان سخت ضعیف بودوارتش منظم روم شرقی در نتیجهٔ جدالهای سیاسی داخلی و قیامهای نظامی تضعیف شده بود. رؤسای دست نشاندهٔ ارمنی هم که دفاع بخش عمده‌ای از مرزهای جنوب شرقی را برعهده داشتند، با یکدیگر درگیر بودند و نمی‌خواستند از دستور روم شرقی تبعیت کنند. علاوه بر این، نظام دفاعی روم شرقی عبارت بود از چند پادگان بزرگ که در قلعه‌هایی بسیار دور مستقر شده بودند و قبایل چادرنشین به آسانی می‌توانستند به داخل این سرزمین‌ها رخنه کنند. مسیحیان بیشتر به سلاحهای سنگین، نیزه‌ها و تبرزینهای سنگین خود متکی بودند و دریافتند که نبرد پیروزمندانه با سوارکاران چالاک چادرنشین که از تیر و کمان خود بخوبی استفاده می‌کردند تقریباً غیر ممکن است. سرانجام سیاست اقتصادی و اختلاف مذهبی سبب شد که تودهٔ مردم از کوششهای رهبران خود در رفع هجومهای خارجی، از هر دست که باشد، حمایت نکنند.

ترکمنها در سال ۴۴۰ هـ. ق/ ۱۰۴۸ م تاخت و تازهای خود را آغاز کردند و به تاراج مناطق ارمنستان، ارزروم و طرابزون تا شمال و درهٔ مراد سو تا جنوب پرداختند. سلطان سلجوقی، طغرل بیگ، در سال ۴۴۶ هـ. ق/ ۱۰۵۴ م به این سرزمینها حمله برد و این در حالی بود که تهاجم ترکمنها هر سال بیشتر و بیشتر به سمت غرب پیش می‌رفت. سیاست تمرکز قدرت سلطان آلب ارسلان (۴۶۵-۴۵۵ هـ. ق/ ۱۰۷۲-۱۰۶۳ م) سبب شد که بیشتر ترکمنها از ایران تحت حاکمیت سلجوقیان بگریزند. چون بیشتر این افراد مخفیانه به آنا تولی وارد می‌شدند، علاقه داشتند به صورت سپاهیان مزدور، نجبا و شاهزادگان فتودال ارمنی و بیزانسی را در مقابل یکدیگر و نیز در برابر تاخت و تاز ترکمنها یاری رسانند، اما این وضع مسیحیان را باز هم بیشتر در معرض خطر قرار می‌داد.

آلب ارسلان چون موقعیت خود را در عراق تحکیم کرد، برای این که ترکمنهای نواحی مرزی و نیز شاهزادگان مسیحی را به زیر فرمان خود در آورد، نبرد جدیدی (۴۵۸ هـ. ق/ ۱۰۶۵ م) را در آنا تولی شرقی آغاز کرد. تلاشهای روم شرقی در متوقف کردن هجوم سلجوقیان از طریق حمله به نواحی علیای رود فرات در داخل سوریه، سرکوب شد (۴۶۲-۴۶۱ هـ. ق/ ۱۰۶۹-۱۰۶۸ م)؛ در همین زمان تاخت و تاز قبایل چادرنشین هر چه بیشتر به سوی آنا تولی شرقی گسترش می‌یافت. آلب ارسلان هنوز امیدوار بود که با روم شرقی صلح کند و قوای خود را در برابر فاطمیان متمرکز سازد؛ اما زمانی که مطلع شد امپراتور رومانوس دیوجانوس در تدارک حمله‌ای جدید به سوی شرق است، برای رویارویی مستقیم با ارتش

بیزانس به سمت شمال حرکت کرد و این نخستین جنگ بر خاطره ترکها تلقی می شد. دو لشکر در ملازگرد واقع در شمال دریاچه وان (۱۹ مه ۴۶۴ ه. ق/ ۱۰۷۱ م) - جایی که یکی از نبردهای بسیار مهم تاریخ در آن اتفاق افتاد - رویا روی یکدیگر قرار گرفتند. قدرت تحرک و برتری ترکها در استفاده از تیر و کمان و نیز وجود کشمکش و اختلاف در میان سپاهیان بیزانس سبب شد که آنان از میدان نبرد بگریزند و امپراتور اسیر شود. از آنجا که آلب ارسلان هنوز فاطمیان را بزرگترین خطر می دانست، از این پیروزی برای تهاجمات سازمان یافته بیشتری به داخل آناتولی سود نجست. اما این پیروزی، خواه ناخواه، نظام قدیمی دفاع مرزی روم شرقی و مقاومت سازمان یافته در برابر ترکمنها را از بین برد و این ترکمنها که نمی خواستند به نظارت‌های سازمان یافته حکومت سلجوقی تن در دهند، در دسته‌های انبوه به داخل قلمرو روم شرقی سرازیر شدند. به این ترتیب ترکمنها حملات خود را افزایش دادند، کشاورزی و تجارت را نابود کردند و تشکیلات اداری روم شرقی را از کار انداختند. طی چند سال، بجز چند دره در کوههای توروس و طرابزون در دریای سیاه که قرن‌ها مقاومت کردند، همه سرزمینهای آناتولی بیزانس واقع در شرق کاپادوکیه [۱۴] به تصرف قبایل چادر نشین درآمد. ادامهٔ منازعات داخلی در دولت بیزانس و بی نظمی ملوک الطوایفی نیز به ترکمنها امکان داد که به سمت غرب، به سوی ایزنیک (نیقیه) و بوسفور حمله کنند؛ اگر چه در این منطقه هم نتوانستند به ثبات و استقراری که قبلاً در شرق داشتند، دست یابند.

در این زمان برخی از ترکمنها از خانهای خود فرمان می بردند. سایر آنان به قدرت شاهزادگان مستقل سلجوقی، فرماندهان نظامی و دیگرانی سرسپرده بودند که ترجیح می دادند در مرزهای غربی زندگی بگذرانند، اما به اقتدار سلطان در عراق گردن ننهند. برخی از این گروهها حکومت‌های کوچکی تأسیس کردند و سپس آن را به فرزندان خود وا گذاشتند؛ بدین ترتیب سلسله‌هایی از آنان بنا نهاده شد. در کیلیکیه [۱۵]، یکی از این افراد به نام سلیمان بن قنلمش، فرزند پسر عموی طغرل، گروهی از ترکمنها را تحت نفوذ خود داشت که به چند امپراتور و شاهزادهٔ بیزانس یاری کردند و در ازای آن، حاکمیت آنان بر بیشتر نواحی جنوب مرکزی آناتولی به رسمیت شناخته شد و آنان پایه‌های امپراتوری سلاجقهٔ روم را که بعدها بر بخشهای وسیعی از آناتولی ترکمن تسلط یافت، بنا نهادند.

در آن زمان که آناتولی کم کم به صورت یک قلمرو ترک در می آمد، امپراتوری سلاجقهٔ بزرگ که دیگر مرکز آن در اصفهان بود، به اوج قدرت خود رسید. آلب ارسلان یک

۱۴ - Cappadocia، در مأخذ اسلامی قبادق (qabāzeq) ناحیهٔ باستانی در آسیای صغیر که با رود هالیس (قرنل ایرماق کنونی) آبیاری می شد و اکنون در قسمت شرقی ترکیه آسیای مرکزی است.

۱۵ - Cilicia، ناحیه‌ای باستانی در جنوب آناتولی، میان کوههای آرارات و دریای مدیترانه.

سال پس از جنگ ملازگرد، در نبرد با قراخانیان کشته شد. پس از او پسرش ملکشاه (۴۸۵-۴۶۵ هـ. ق/ ۱۰۹۲-۱۰۷۲ م) به روی کار آمد. با حکومت وی، افول سلسله سلجوقیان آغاز شد. سلطان جدید به سبب جوانی مجبور بود که به وزیر خود، نظام الملک، که مورد اعتماد پدرش بود، متکی باشد. ملکشاه که با تأسیس سلاجقه روم احساس خطر می کرد، سلطه خود را بر سوریه شمالی تحکیم کرد و دامنه آن را تا مدیترانه گسترش داد. وی با کمک روم شرقی گستره نفوذ خود را به داخل آناتولی بسط داد و بیشتر ترکمنها را در مبارزه با سلاجقه روم که از مرکز کشور خود یعنی قونیه تنها بر چند منطقه مرکزی و شرقی آناتولی نفوذ داشتند، با خود هم پیمان ساخت.

این فعالیتها مانع از آن شد که نظام الملک امپراتوری سلجوقی را چنان که امید داشت تحکیم بخشد. فاطمیان هنوز در مصر و جنوب سوریه حضور داشتند و فعالیتهای تبلیغی شیعی خود را در سراسر قلمرو سلطان بسط می دادند. فعالیتهای یک جنبش شیعی جدید هم که در داخل مرزها بر پا شده بود یعنی جنبش فدائیان اسماعیلی، سلجوقیان را تضعیف کرد. این جنبش را حسن صباح از قلعه مستحکم خود در الموت واقع در جنوب دریای خزر رهبری می کرد. وی با قتل رهبران سیاسی و مذهبی کشور سلجوقی، مبارزه موفقیت آمیزی را شروع کرد. از این گذشته، عقیده ای عشیره ای مبنی بر این که حکومت باید در میان افراد سلسله حاکم تقسیم شود، حکومت سلجوقیان را ناتوان کرده بود. سلطان ایالتهای پهناور را به افراد خانواده خود واگذار می کرد و آنان هر یک به نوبه خود ارتش و خزانه مستقلی ایجاد می کردند. ملکشاه سلجوقی به سرداران مملوک خود تیول می داد و آنان در این تیولها قدرتی مستقل بر پا می کردند؛ بدین منوال خود را برای روزی آماده می کردند که ضعف حکومت مرکزی، به آنان فرصت ایجاد حکومتی مستقل دهد. سرانجام اختلافات میان تشکیلات رسمی سلاطین و اقوام نامتجانس ترکمن هر چه بیشتر شدت گرفت. آلب ارسلان با راندن اقوام ترکمن به داخل آناتولی، این مشکل را حل کرده بود. اما با روی کار آمدن سلاجقه روم در کیلیکه و دولت‌های کوچک ارمنی و صلیبها در سوریه شمالی دیگر تاراندن ترکمنها به داخل آناتولی ممکن نبود. بنابراین، ترکمنها در سرزمینهای سلجوقیان باقی ماندند؛ تهاجمات خود را بر مردم یکجانشین ادامه دادند و در برابر تلاشهای نظام الملک در تحکیم آیین رسمی که در حکم شالوده امپراتوری سلجوقی بود مقاومت کردند. تا زمانی که ملکشاه و نظام الملک در قید حیات بودند؛ این کشمکشهای ویرانگر مهار می شد. اما با مرگ آنان در سال ۴۸۵ هـ. ق/ ۱۰۹۲ م، بسرعت بی نظمی و فروپاشی حکومت آغاز شد. برای خاورمیانه یک دوره جدید بی نظمی و تهاجمات خارجی فرا رسید که در بخش اعظم سده های ششم و هفتم هـ. ق/ دوازدهم و سیزدهم م ادامه یافت. در شرق، چند دولت کوچک ترکمن به جای سلاجقه بزرگ روی کار آمد. در برخی از این دولتها

رؤسای قبایل با سپاهیان عشیره‌ای خود و در برخی دیگر شاهزادگان سلجوقی حکومت داشتند؛ این شاهزادگان خود تحت قیمومت و نفوذ زهرانی بودند که از سوی سلطنت در حال زوال به مقام نایب السلطنه (اتابک) منصوب می‌شدند. در آناتولی، سلاجقه روم در پی آن برآمدند که دامنه نفوذ خود را توسعه دهند؛ گرچه آنان با ورود صلیبی‌ها به سال ۴۹۳ هـ. ق/ ۱۰۹۹ م که سلسله خود را در کیلیکیه و انطاکیه و ادسا بنا نهادند، از سرزمین موطن خود یعنی عراق جدا افتادند. سلطان سنجر پسر ملکشاه آخرین پادشاه بزرگ سلجوقی بود که چندی پس از مرگ پدر، در سال ۴۹۰ هـ. ق/ ۱۰۹۶ م بر خراسان در شمال شرق تسلط یافت. مسؤولیت بزرگی که بر گردن وی نهاده شده بود، دفاع از سرزمینهای خاورمیانه در مقابل اردوهای مغول بود که در آن زمان از طریق ماوراء النهر این منطقه را تهدید می‌کردند، اما پس از مرگ سلطان سنجر به سال ۵۵۲ هـ. ق/ ۱۱۵۷ م دیگر نیروی چندان وجود نداشت که مقابل آنان توان مقاومت داشته باشد. در همین زمان خلیفه مقتدر، الناصر (۶۲۲-۵۷۶ هـ. ق/ ۱۲۲۵-۱۱۸۰ م)، در بغداد به روی کار آمد. ناصر با قطع آخرین وابستگیها با سلجوقیان، بر بسیاری از ترکمنهای مستقل عراق تفوق یافت و خلافت بلاواسطه را بار دیگر بر پا کرد و حتی برای جلوگیری از سیاستهای تروریستی، فدائیان الموت را واداشت که در مقابل به رسمیت شناخت شدن استقلال خود، اعمال تروریستی خود را کنار گذارند. ناصر همچنین از طریق فرقه‌های عرفانی متصوفه به احیای اسلام رسمی ادامه داد. وی بدین منظور از مسأله فتوت یا برادری که در اصل در شهرهای بزرگ و از سوی پیشه‌وران فرودست به صورت انجمنها و سازمانهای کمک متقابل تشکیل می‌شد، استفاده کرد. ناصر این سازمانها را در یک نظام متصوفه ادغام کرد و برای آنها آرمانهایی مذهبی قائل شد به شیوه‌ای که بتوانند همه توان خود را در راستای آن آرمانها به کار گیرند. وی سرانجام این سازمانها را به گونه‌ای جامعه‌ای سلحشور و فداکار و به صورت ابزاری در آورد که از طریق آن جامعه اسلامی بتواند در عصر تجزیه و از هم گسیختگی سیاسی قدرت خود را احیاء کند.

با مرگ ناصر و انقراض سلسله سلاجقه بزرگ، بخشهای وسیعی از خاورمیانه مورد تجاوز دو دسته مهاجمان جدید مغول از شرق واقع شد. در نیمه و پایان قرن ششم هـ. ق/ دوازدهم م، بیشتر مغولها از چین شمالی بیرون رانده شدند. آن دسته از مغولهایی که به سمت غرب گریختند، امپراتوری قراختایان را به وجود آوردند که در اواخر قرن ششم هـ. ق/ دوازدهم م بیشتر سرزمینهای ماوراء النهر را از تصرف سلاجقه بیرون آورد. مغولهای دیگر در چین باقی ماندند و در مقابل حملات مداوم دشمنانشان از شمال و جنوب، پیمانها و اتحادیه‌هایی ایجاد کردند. در سال ۶۰۲ هـ. ق/ ۱۲۰۵ م اتحادیه مغول تحت رهبری فردی به نام تموچین قرار گرفت که برای نشان دادن داعیه و آرزویش در متحد کردن مغولها و شاید تمامی مردم آلتائی، لقب چنگیزخان

خان بزرگ) گرفت. بین سالهای ۶۰۳ هـ. ق/ ۱۲۰۶ م تا ۶۱۲ هـ. ق/ ۱۲۱۵ م، چنگیزخان بخش اعظم استپهای آسیایی، واقع در حد فاصل میان چین شمالی و ماوراءالنهر را به امپراتوری خود ملحق کرد؛ در این احوال شمار زیادی از ترکمنها به لشکر وی پیوستند و بتدریج جامعه‌ای بنا نهاده شد که یکسره در خدمت جنگ بود. وی سپس عزم کرد که به چین بازگردد، اما پس از این که از ایجاد روابط صلح آمیز با خوارزمشاهیان - که سلاجقه بزرگ و قراختائیان در ماوراءالنهر را برانداخته بودند - ناامید شد، در مقابل حمله‌ای را آغاز کرد که خاورمیانه را برای مدت به نسبت کوتاهی در جنگ فرو برد. سرانجام، نه به دلیل دفاع نظامی خاورمیانه بلکه بیشتر به سبب بحرانهای دوره‌ای درون امپراتوری مغول که از مرگ چنگیز و جانشینانش ناشی می‌شد، جنگ به پایان رسید. در سال ۶۴۰ هـ. ق/ ۱۲۴۲ م، مغولها سلاجقه روم را مغلوب کردند و آنان را واداشتند که خان بزرگ مغول را به فرمانروایی بشناسند. پس از یک عقب نشینی موقت در سال ۶۵۱ هـ. ق/ ۱۲۵۳ م، شاهزاده مغول یعنی هولاکو، تصمیم گرفت عراق را به تصرف خود در آورد؛ وی به بغداد حمله کرد و آخری خلیفه عباسی را قتل از آن که به داخل سوریه بگریزد به قتل رسانید (۶۵۷ هـ. ق/ ۱۲۵۸ م). در پاسخ به تهدیدی که از سوی مغولها احساس می‌شد، در مصر سلسله غلامان مملوک روی کار آمد (۹۲۳-۶۴۸ هـ. ق/ ۱۵۱۷-۱۲۵۰ م) که بر نیروهای نظامی هولاکو در عین جالوت (۶۵۹ هـ. ق/ ۱۲۶۰ م) و در سوریه و فلسطین چیره آمد؛ بدین ترتیب مغولها از گسترش بیشتر متصرفات خود بازداشته شدند، اما در بقیه نواحی خاورمیانه و همچنین در آسیای مرکزی و چین شمالی سلطه آنان به صورت یکی از بزرگترین امپراتوریهای که جهان تا کنون به خود دیده است، باقی ماند. چندی پس از آن، امپراتوری بزرگ مغول تجزیه و هربخشی از آن به یکی از وابستگان آخرین خان بزرگ سپرده شد^۱. اولین سلسله در ایران، عراق و آناتولی ایلخانان نام گرفت که مؤسس آن هولاکو بود. حکومت این سلسله از نیمه قرن هفتم هـ. ق/ سیزدهم م تا آغاز قرن هشتم هـ. ق/ چهاردهم م دوام داشت. ایلخانان نظم و امنیت نسبی در منطقه برقرار کردند. آنان تحولات قومی و اقتصادی را که در عهدسلجوقیان آغاز شده بود، ادامه و توسعه دادند؛ در بخشهای شمالی خاورمیانه، اقوام یکجانشین را بیرون راندند و به جای آنان عشایر گله دار را که بیشتر ترکمن بودند تا مغول، اسکان دادند. گرچه در میان ایلخانان افرادی از مسیحیان و مسلمانان حقیقی یافت می‌شد، اما بیشتر آنان بودایی بودند. در حکومت آنان همه مذاهب اصلی از آزادی نسبی برخوردار بودند. اما سرانجام، آنان به مذهب تشیع روی آوردند و از آن پس همچون سلجوقیان به احیا و نشر اسلام همت گماشتند. ایلخانان در امور نظامی، از ایران و عراق چون پایگاههایی برای حمله به ممالیک مصر و سوریه استفاده کردند و در مقابل اردوهای غیرمسلمان جغتای مغول که سعی داشتند از راه شمال وارد شوند، به دفاع از تمدن خاورمیانه‌ای پرداختند. به لحاظ سیاسی، برای

برقراری دوباره وحدت داخلی در خاورمیانه، ایلخانان به ممالیک مصر ملحق شدند، اما همان مفهوم عشیره‌ای سلسله و حکومت که سبب شده بود امپراتوریهای قبلی ترک سرانجام از هم بپاشد در مدتی کمتر از یک قرن اسباب سقوط و انقراض امپراتوری مغول را فراهم آورد و در خاورمیانه دوباره آشوب و بی‌نظمی حاکم شده، مسأله این بود که آیا خاورمیانه دوباره صحنه تهاجمات ویرانگر خارجی خواهد شد. عاقبت چنین نشد. از داخل خاورمیانه و این بار نه از قلب سرزمینهای کهن خلفای اسلامی، بلکه از مرزهای آناتولی غربی - که در اواخر قرن هفتم هـ. ق/ سیزدهم م تحت سکونت عثمانیها قرار داشت - یک امپراتوری جدید سر بر می‌آورد. جامعه و نهادهای آناتولی در قرن هفتم هـ. ق/ سیزدهم م، چه تأثیری بر پیشرفت امپراتوری عثمانی و نجات خاورمیانه داشت؟

آناتولی در سده‌های ششم و هفتم هـ. ق/ دوازدهم و سیزدهم م

آناتولی در مرحله گذرا از سلطه روم شرقی به سلطه ترکها، عناصری از تمدن متعالی اسلامی در حکومت خلفای بزرگ را با فرهنگ کاملاً متجانس خاص ایالتها یا نواحی مرزی (اوج) در آمیخت.^۲ امیر یا سرکرده ایالت مرزی نماینده قدرت سلطان در منطقه خود بود که هم مسؤلیت اداره آن منطقه و هم فرماندهی نظامی آن را برعهده داشت؛ این افراد بیشتر از اعضای یکی از خاندانهای متنفذ قونیه بودند. برعکس این سازمان رسمی، در سطح محلی، مراکز واقعی قدرت در نواحی مرزی قبایل ترکمن بودند. فرماندهانی که بیگ خوانده می‌شدند مبارزه‌ای را علیه مدعیان انکار وجود خدا آغاز کردند و از این روی خود را غازی یا مجاهدان راه اسلام می‌دانستند. برغم دعاوی سلجوقیان، بیگهای مرزی بجز روابط و علائق شخصی که احتمالاً بین آنان و سلجوقیان وجود داشته است، هیچ وابستگی دیگری به آنان نداشتند.

ایالتهاهای مرزی به لحاظ قومی و مذهبی مختلط بودند. در این نواحی، نه فقط عشایر بلکه شهرنشینانی سکونت داشتند با نژادها و مذاهب بسیار گوناگون که از آشوب و بی‌نظمی موجود در شرق گریخته بودند؛ مردان و زنانی که در جستجوی زندگی جدید به مرزهای اسلامی پناه آورده بودند. در آن زمان که جنگجویان عشایر در سرزمینهای مرزی می‌زیستند، شهرهای منطقه که تحت تأثیر تمدن بیزانس و تمدن متعالی اسلامی قرار داشت به صورت مراکز فرهنگی در آمد. علاوه بر این، شهرهای یاد شده پایگاهی شد برای رهبرانی که سعی داشتند قبایل را کاملاً تحت نظارت خود در آورند. بنابراین در این نواحی مرزی هم همان جدال میان تمدن یکجا نشین متعالی اسلامی و جامعه پر آشوب عشایری که در سرزمینهای قدیمی تر اسلامی وجود داشت، گسترش یافت. اسلام غیرسنّتی که در میان عشایر رواج داشت، خاصه تصوف مهم‌ترین و فراگیرترین مذهب در آناتولی ترکیه شد. از میان ترکمنها، رهبرانی از فرقه‌های

صوفیگری برمی خاستند که سلاجقه بزرگ از نفوذ آنان در مردم نگران بودند. این رهبران می توانستند فرقه های خود را در سراسر آناتولی گسترش دهند و در اتحادیه ها نفوذ کنند؛ این اتحادیه ها از طریق اصناف و پیشه وران شالوده محکم و پویای جامعه ای را پی افکندند که توده مردم را در مقابل آشوب سیاسی و نظامی آن عصر حفظ می کرد. آناتولی ترک فرهنگ و سنت رایج مسیحی را اخذ کرد و تا اندازه ای آن را بازتاب داد. هر چند که برخی از مسیحیان در جریان اشغال آناتولی به دست ترکها، کشته یا آواره شدند، بیشتر آنان در سرزمینهای خود باقی ماندند و مذهب و سنتهای دیرین خود را حفظ کردند؛ بعضی از آنان هم به اسلام گرویدند و به لحاظ فرهنگی و قومی با مهاجمین در آمیختند. عشایر ترک مذاهب و شیوه های زندگی و حکومت آنان را به منزله بخشی از روند استقرار و یکجانشینی در منطقه اقتباس کردند. برخی از فرقه های عرفانی ترکمن حتی اماکن مقدس مسیحی را اشغال کردند و شرایطی پدید آوردند که در آن مسیحیان و مسلمانان در یک پرستشگاه دوشا دوش یکدیگر به عبادت می پرداختند.

اما آناتولی ترک همان بیزانس سابق نبود که تنها ظاهری اسلامی و ترکی به خود گرفته باشد. نهادهای اساسی حکومت و جامعه در عصر سلاجقه روم همانهایی بود که در عصر خلفای اسلامی بنا شد و سپس سلاجقه بزرگ آنها را تحکیم و به آیندگان منتقل کردند. ترکمنها همچنین آداب و سنن کشورداری و شیوه های جنگی برجای مانده از عصر امپراتوری گوک ترک را در آسیای مرکزی حفظ کردند. با گذشت زمان، در آمیزه جدید تمدنی که در آناتولی ترک به وجود آمده بود، عنصر اسلامی و ترکی بیش از هر چیز دیگر اهمیت یافت.^۳

امیر نشینهای ترکمن

بسیاری از بیگهای ترکمن و هوادارانشان نه تنها با کفار می جنگیدند، بلکه نیز در نبردهایی دخالت می جستند که در آن زمان به طور معمول در امپراتوری سلاجقه روم جریان داشت؛ آنان پس از تضعیف سلاجقه و سپس مغولها، از غنایم جنگی به دست آمده در برپایی امیرنشینهای مستقل خود استفاده کردند. یکی از نخستین رهبران ترکمن در آناتولی غربی منتشایبگ، رهبری غازی در مرزهای ساحلی جنوب غربی بود که به سواحل بیزانس حمله برد. در شمال شرق، سلسله قدرتمند گرمیان به سال ۶۸۵ هـ. ق/ ۱۲۸۶ م در اطراف کوتاهیه تأسیس شد و با تقویت روحیه مقاومت ترکمنها در برابر حکومت مغول، شمار زیادی از آنان را به خود جذب کرد. فرماندهان اعزامی به دره های حوضه رودهای مندرس (میاندرد) و گدیز (هرمون) تا نواحی ساحل اژه، در مقابله با بیزانسی ها از چنان موفقیتی برخوردار بودند که توانستند امیرنشینهای مستقل خود را بنا نهند. بدین ترتیب سلسله آیدین در اصل در اطراف سمیرنا (ازمیر) تأسیس شد. این سلسله در زمان فرمانروایی دومین فرزند بنیانگذار آن، عمر بیگ، با ایجاد

ناوگانی که به ساحل ترکیه بیزانسی حمله کرد و شرکت مکرر جنگجویان مزدور در نبردهایی که بر سر تاج و تخت بیزانس درگیر می شد، به صورت قدرت دریایی بزرگی درآمد. در سال ۷۱۳ هـ. ق/ ۱۳۱۳ م، فرماندهان دیگری از طایفه گرمیان سلسله صاروخان را در لیدای شمالی برپا کردند که مرکز آن مگنسیا (مانیسا) بود. این سلسله نیز به صورت یک قدرت بزرگ دریایی در دریای اژه در آمد و دائماً درگیر جنگ دوکهای جزایر ناکسوس و جنوا در منطقه بود. آخرین امیرنشین که فرماندهان گرمیان ایجاد کردند، امیرنشین قراسی بود که دولت بزرگی در موسیا ایجاد کرد. مرکز این کشور پالئوکاسترو (بالکسیر) بود که پرگاموم (برگاما)، نواحی ساحلی ادرمیت، چناق قلعه و تمامی نواحی ساحلی مرمره تا تنگه داردانل را در بر می گرفت؛ هر چند که این امیرنشین نتوانست همچون حکومت آیدین و صاروخان، در دریای اژه نیروی دریایی داشته باشد.^۴

در مقایسه با امیرنشینان آیدین، صاروخان و قرامان، امیرنشین عثمانی (عثمانلی) که به دست عثمان و اخلافش تأسیس شد، در آغاز ظاهراً هیچ مزیتی بر چند امیرنشین همپایه خود نداشت. عثمانیها در فریگیای شمالی، در امتداد مرزهای بیتونیا بین دارلیم (اسکی شهر) و نیقه (ایزنیک)، در مرای که از شیبهای کوه دومنیچ واقع در شمال شرق سگوت گسترش دارد و سپس از طریق فلات مرکزی آناتولی تا دشتهای بیتونیا به سمت غرب امتداد می یابد، استقرار یافتند. پس از استقرار در این سرزمینها بود که عثمانیها جای پای در تاریخ باز کردند.

مقاومت بیزانس

امپراتوری بیزانس که در اثر مشکلات دیرینه داخلی تضعیف شده بود، در مقابل افزایش تهدیدهای ترکمنها نتوانست مقاومت کند. در داخل کشور، بین دیوانیان و اعیان زمین دار و بین اشراف زمین دار و دهقانان آزاد جدالهایی بر سر قدرت وجود داشت. افزون بر این، مشکلات اقتصادی از قبیل ضرب سکه تقلبی، وضع مالیاتهای سنگین و ولخرجیهای حکام و دولتمردان نیز وجود داشت. سقوط بیزانس در جنگ ملازگرد (۴۶۴ هـ. ق/ ۱۰۷۱ م)، و تصرف بخش عمده آناتولی به دست ترکمنها طی دهه های بعد، نخستین نشانه های سقوط بیزانس بود. اگر چه بیزانس می توانست ترکمنها را از آناتولی غربی عقب راند (۵۳۸-۴۷۴ هـ. ق/ ۱۱۴۳-۱۰۸۱ م)، اما نظارت روم بر قسطنطنیه (۶۶۰-۶۰۱ هـ. ق/ ۱۲۶۱-۱۲۰۴ م) و کوششهای بیزانس در باز پس گرفتن مرکز امپراتوری، خطوط دفاعی آنان را در مقابل ترکمنها از بین برد. با استقرار مجدد حکومت بیزانس در قسطنطنیه، علاقه امپراتوری به آناتولی رو به زوال گذاشت و این، کار را برای مالکان فئودال بیزانسی در اتحاد برای مقاومت در برابر ترکمنهای در حال پیشرفت، مشکل کرد.

یادداشتهای فصل اول

۱- از جمله این خانها عبارت بودند از امپراتوری مغولی چین، خان اردوی زرین در سرزمینی که امروزه روسیه خوانده می شود، سلسله جغتای در ترکستان و امپراتوری مغول در خاورمیانه یعنی ایلخانان.

۲- در میان این ایالات مرزی، مهمترین ایالت سرزمینی بود که در امتداد مرز روم شرقی در غرب خلیج مکرری تا قسطنونو قرار داشت. همچنین امیر نشین فرمانروایان سواحل (امارات ملک السواحل) در کیلیکیه بود که در اصل برای رویارویی با پادشاهی ارمنستان صغیر (۷۷۷-۷۳۳ هـ.ق/ ۱۳۷۵-۱۰۸۰ م) و امارات رومی انطاکیه و قبرس ایجاد شده بود؛ ارمنستان صغیر را آوارگانی که پس از جنگ ملازگرد به سمت جنوب گریخته بودند، تشکیل دادند. سرانجام، سومین ایالت مرزی با امیرنشین بیزانسی طرابزون هم مرز بود و صامسون و بافره را در شرق قسطنونو و سینوپ را در غرب در بر می گرفت.

۳- برای جزئیات بیشتر درباره تمدن آناطولی پیش از عثمانی به اثر کلود کوهن تحت عنوان تاریخ پیش از عثمانی، لندن، ۱۹۶۸، مراجعه کنید.

۴- در امتداد ساحل جنوبی آناطولی، در مشرق منتشا، امیر نشین حمید مستقر بود که مرکز آن آغریدر بود و آنتالیا را در بر می گرفت. امیرنشین اشرف در «بی شهر» مستقر شده بود که شهرهای فیلاولیا (آق شهر) و «سیدی شهر» را شامل می شد؛ این شهرها تا سال ۷۲۶ هـ.ق/ ۱۳۲۵ م به تصرف حمید درآمد. در میان این امیرنشینها، امیر نشین قرامان مقتدرترین آنان بود که پس از این که در اوایل قرن هفتم هـ.ق/ سیزدهم م، در لارنده واقع در کوههای پست تر توروس روی کار آمد، رفته رفته بر تمام آناطولی جنوب شرقی که نواحی ارمنک و آنتالیای شرقی تا رود کرجی را شامل می شد، تسلط یافت. در اواخر قرن سیزدهم این امیرنشین دامنه متصرفات خود را تا آناطولی مرکزی گسترش داد و پیش از آن که قونیه را تصرف کند و آنجا را پس از سلجوقیان مرکز قلمرو خود قرار دهد، دوبار از ایلخانان شکست خورد.

سرانجام، در امتداد سواحل جنوبی دریای سیاه از طرابزون که هنوز تحت نظارت بیزانس بود تا غرب تنگه بوسفور و دریای مرمره چندین امیرنشین کوچکتر وجود داشت که برخی از آنها عبارت بودند از امیرنشین کانیک در صامسون، امیر اغولاری در قویتوره (اردو) و کراسوس (گیرسون)، توشان اغولاری در تمیسیرا (ترمه) و چارشمبه؛ سلسله جندر که مرکز آن قسطنونو بود به دست چند حکمران از سلسله قرامان پایه گذاری شد. این سلسله بعدها در امتداد ساحل دریای سیاه توسعه یافت به طوری که سینوپ و سرزمینهای داخلی گنگره (چنگیری) را در بر می گرفت؛ امیر نشین عمرخان نیز در گونیوق برپا شد و تا ترکی و مدور نو بسط یافت.



نخستین امپراتوری عثمانی

نخستین سدهٔ حیات عثمانی، عصر قهرمانی آنان بود. بنیانگذاران سلسلهٔ عثمانی که بیشتر زندگی خود را در سلک رهبران غازی پشت اسب گذرانیده بودند، صرفاً فرماندهانی از قبایل ترکمن بودند که پیش از هر چیز به منظور حمله به قلمرو کفار حوالی سرزمینهای خود و پیروزی بر آنان متشکل شده بودند. با در هم شکسته شدن مقاومت روم شرقی، برای عثمانیها بسیار آسانتر بود که به سمت آناتولی غربی و سپس از راه تنگه داردانل به سوی اروپای شرقی پیش بروند تا این که با همسایگان قدرتمند مسلمان و ترک خود، رویا روشنند. عثمانیها بسرعت تراکیه و مقدونیه را پشت سر گذاشتند و بیشتر سرزمینهای بلغارستان، یونان شمالی، بوسنی و صربستان را تا دانوب به تصرف خود درآوردند و در آنها نظامی حکومتی روی کار آوردند که در آن شاهزادگان بومی مسیحی موقعیت و زمینهای خود را حفظ می کردند، اما در مقابل مجبور بودند اقتدار عثمانی را به رسمیت بشناسند و برای آنان سرباز و پول فراهم آورند. این دوره ای موفقیت آمیز برای عثمانیها بود، زیرا در کسوت غازیانی که با کفر می جنگیدند، هزاران نفر از عشایری را که از دم تیغ مغولها به آناتولی گریخته بودند به خود جذب کردند. نخستین رهبران عثمانی نیز از اعضا و گاهی رهبران انجمنهای اخوت شهری بودند که پس از درهم شکسته شدن خطوط دفاعی دولت متمرکز، به منظور کمک و امداد رسانی به مردم بر پا شده بودند. به رغم این که رهبران غازی ترکمن دیگری هم در آناتولی حضور داشتند، عثمانیها در تماس مستقیم با بیزانسی ها بودند و توانستند با بیشترین استفاده از ضعف آنان نیروی انسانی بسیاری جذب کنند؛ این نیروها عثمانیها را قادر ساخت که بر سرزمینهای مسیحی واقع در سراسر

تنگه‌ها در اروپا غلبه کنند و بر آنها حکم برانند.

بنابراین در روی کار آمدن نخستین امپراتوری عثمانی، هم انگیزه‌های مذهبی و هم انگیزه‌های اقتصادی دخالت داشت. پیروان این امپراتوری در پی گسترش قلمرو اسلام و کسب غنایم بودند. اما زمانی که آخرین فرمانروای این عصر کوشید با استفاده از ثروت و قدرتی که پس از فتوحات اروپایی کسب کرده بود، ترکیه و شرق مسلمان را به تصرف خود در آورد، خود و کشورش را در مقابل یورش خونین توده‌های جدید چادر نشین به رهبری امیر تیمور یافت؛ وی لشکر عثمانی را مغلوب کرد، امپراتوری آنان را در هم شکست و سرانجام آنان را به همان وضع دیگر امیرنشینهای ترکمن بازگرداند. دوره آغازین تاریخ عثمانی، و در واقع نخستین امپراتوری عثمانی، بدین سان به یک دوره فنرت (۸۱۶-۸۰۵ ه.ق/۱۴۱۳-۱۴۰۲ م) پسا می‌گذشت که طی آن عناصر گوناگون جامعه عثمانی بر سر قدرت با یکدیگر به ستیز برخاستند و هرج و مرج تمامی منطقه را فرا گرفت.

خاستگاه عثمانیها و عصر غازیان (۷۹۲-۶۴۸ ه.ق/۱۳۸۹-۱۲۵۰ م)

ظهور عثمانیها ارتباط نزدیکی با رخدادهای امیرنشین نواحی مرزی غربی داشت که از مرکز حکومت خود در قسطنونو با بیزنس هم مرز بود. در آغاز سال ۶۸۳ ه.ق/۱۲۸۴ م، این سرزمینها تحت فرمانروایی یاولاق ارسلان، فرزند وزیر سلجوقی حسام الدین چویان قرار داشت و امیرنشین آنان به همین نام «چویان اوغلاری یا پسران چویان» خوانده شد. اختلافات داخلی کشور ایلخانان پس از مرگ ارغون خان و انتخاب گیخاتو (۶۹۱ ه.ق/۱۲۹۱ م) به قیام فرمانده نظامی سلجوقی در نواحی مرزی، قلیچ ارسلان، برادر سلطان مسعود سلجوقی، در برابر برادرش انجامید. یاولاق ارسلان و پسرش علی با کمک لشکریانی مرکب از سپاه مغولی و سلجوقی، قلیچ ارسلان را مغلوب کردند و از افتخاراتی که در این پیروزی نصیبشان شده بود در کسب استقلال سود جستند. علی دامنه نفوذ خود را تا قلمروهای بیزنس در سمت غرب تا رود سقاریه گسترش داد. وی سپس با مساعدت به دولت بیزنس یعنی کم و بیش در مقام فرمانده مزدور آنان در نواحی مرزی در برابر دیگر غازیهای ترکمن و مغولها، موقعیت خود را تحکیم بخشید. پس از علی که رهبر غازیان در سرزمینهای غربی بود، عثمان بیگ، بنیانگذار سلسله عثمانی عهده‌دار این مقام شد. عثمان بیگ چه کسی بود؟ سلسله وی چگونه و چرا در چنین عصری ظهور کرد؟

اصل و نسب عثمانیها، مسأله‌ای است که ذهن محققان تاریخ را به خود مشغول کرده است، زیرا با فقدان منابع مطالعاتی معاصر و نیز گزارشهای ضد و نقیضی که پس از رخدادهای نگاشته شده است، به نظر می‌رسد توان در این باره حکمی قطعی داد. بنا بر روایتی قدیمی، نیای

سلسله عثمانی مردی به نام سلیمان شاه، رهبر قبیله قایی بود که در واپسین سالهای قرن ششم ه.ق/دوازدهم م در ناحیه کوچکی به نام ماهان واقع در شمال شرق ایران حکم می‌راند. نقل است که وی در اوایل قرن هفتم ه.ق/سیزدهم م برای رهایی از مرگ و اسارت به دست فاتحان جدیدی که از آسیای مرکزی می‌آمدند، همراه با هزاران نفر از ترکمنهای دیگر از هجوم مغولها گریخت. گفته می‌شود که سلیمان شاه هنگام عبور از فرات به سوریه، در آب خفه شد و پس از وی قبیله‌اش از هم گسیخت؛ دو تن از پسرانش بیشتر افراد قبیله را به خراسان بازگرداندند و به خدمت مغول درآمدند، حال آن که یکی از پسرانش، ارطغرل، بخشی از قبیله را به سوی آناتولی کوچ داد.

گمان می‌رود بنیانگذار سلسله عثمانی در آناتولی، ارطغرل بوده باشد. وی زمانی که مغولها هجوم خود را از طریق عراق به داخل آناتولی شرقی آغاز کردند، احتمالاً حدود ۴۰۰ نفر از افراد قبیله خود را به عنوان نیروهای کمکی، برای رویارویی با بیزانسیها و مغولها هر دو، به خدمت سلاجقه روم در آورد. بنا بر روایتی، سلطان سلجوق در ازای این خدمت زمینهایی را در نواحی مرزی آناتولی غربی به آنان واگذار کرد؛ دو ناحیه کوچک سگوت و دومنیچ در فریگیای شمالی که در مرزهای ایالت بیزانسی بیتونیا واقع می‌شد. پس از مرگ ارطغرل (حدود سال ۶۷۹ ه.ق/۱۲۸۰ م)، این قلمرو رهبری بخشی از قبیله قایی که قبلاً برعهده او بود، به پسرش عثمان واگذار شد.

درباره اصل و نسب عثمانیها، داستانهای بسیار دیگری نیز وجود دارد. مهمترین آنها داستانی است که اخیراً از گزارشهای قرن هفتم ه.ق/سیزدهم م اقتباس شده است. بنابراین داستان، نیای عثمانیها آنانی نبودند که در قرن هفتم ه.ق/سیزدهم م از هجوم مغولها گریختند، بلکه در اصل از ترکمنهایی بودند که در قرن ششم ه.ق/دوازدهم م از جنگ ملازگرد به سوی شبه قاره پراکنده شدند. بر اساس این اطلاعات، نیای عثمانیها طی دو قرن به صورت اقوام بی ریشه‌ای می‌زیستند که با در اختیار گذاشتن خدمات خود در ازای بیشترین قیمت گذران می‌کردند؛ بدین ترتیب در وابستگی مورد ادعای آنان با سلجوقیان تردید بسیار وجود دارد. بعدها، دیر زمانی پس از آن که عثمانیها امپراتوری خود را بنا نهاده بودند، چنین رواج دادند که نیاکانشان در آغاز در مقام فرماندهان نظامی و نه به صورت عشایری معمولی به خدمت سلجوقیان درآمدند تا به این ترتیب ادعای خود را بر حکومت تحکیم کنند. صرف نظر از این که کدامین روایت درست است، حقیقت این است که عثمان مؤسس سلسله عثمانی در حدود سال ۶۸۴ ه.ق/۱۲۸۵ م در سگوت واقع در شمال شرق آناتولی زاده شد و چندی قبل از سال ۶۷۹/۱۲۸۰ م در همان زمانی که ایالات مرزی از جنگ با بیزانس دست شسته بود، بر سرزمینهای به ارث رسیده در مرزهای بیتونیا فرمانروایی یافت.

حکومت عثمان اول (۷۲۵-۶۷۹ ه.ق/۱۳۲۴-۱۲۸۰ م)

به نظر می‌رسد که خدمات عثمان تنها محدود به تأسیس سلسله و پایه گذاری سیاست توسعه طلبی آن می‌شد؛ عثمان در عین حال با اجتناب از رویارویی مستقیم با همسایگان قدرتمندتر ترک تا زمانی که هنوز توان کافی نیافته بود، اساساً با کمک بیزانس سیاست توسعه طلبانه خود را دنبال می‌کرد. نخستین پیشرویه‌های وی از طریق گذرگاه‌های فریگیای شمالی در نزدیکی دوریله (اسکی شهر) تا دشتهای حاصلخیز تریتونیا و علیه تیول داران مسیحی در شمال بود. عثمان به پیروی از سیاست سلجوقیان، نواحی مرزی را به سه امیر نشین تقسیم کرد که به ترتیب با دریای سیاه در شمال، نیکومدیا (ایزمیت) و نیقیه (ایزینیک) هم مرز بودند. بیشتر پیشرویه‌های اولیه به دست رهبران همین امیرنشینها و با کمک مالی اشرف فتودال بیزانسی انجام می‌شد که برخی از آنان در جنگ مغلوب شده بودند و برخی دیگر به میل خود و با عقد قراردادهای تجاری، پیمانهای ازدواج و نظیر آن به نیروهای عثمانی پیوسته بودند. فتوحات واقعی عثمان در حدود سال ۷۰۰ ه.ق/۱۳۰۰ م آغاز شد؛ یعنی زمانی که سقوط کامل سلجوقیان به وی امکان داد تا دژهای استراتژیک اسکی شهر و قراچه حصار را، مشرف بر راههایی که از فلات آناتولی مرکزی به دشتهای بیتونیا منتهی می‌شد، تسخیر کند. عثمان ضمن تغییر شیوه زندگی افراد قبیله خود از حالت کوچ نشینی به صورت یکجانشینی، نخستین شهر مهم قلمرو خود، ینی شهر را متصرف شد. پس از آن، عثمان و جنگجویانش دشتهای اینه گول به سوی شرق تا رود سقاریه، شامل قلعه‌های یبله جیک و یا رخصار را مورد تاخت و تاز قرار دادند؛ بدین ترتیب ارتباطات زمینی بین بورسا، مرکز بیزانسی بیتونیا، و نیقیه تحکیم یافت و بیزانسیها در این وضع تنها از طریق دریا و از راه مودانیه و سایر بنادر کوچک ساحل دریای مرمره می‌توانستند با قسطنطنیه ارتباط پیدا کنند. پس از انحطاط و سقوط سلسله سلجوقی، عثمانیها همچون سایر سلسله‌های ترکمن در آناتولی، ظاهراً حاکمیت ایلخانیان را پذیرفتند؛ رسماً به آنان خراج می‌دادند و در زمان جنگ نیز نیروی انسانی لازم را فراهم می‌آوردند، هر چند تمرکز قوای مغول در شرق، عثمان و افرادش را از هرگونه سلطه مستقیم آنان رها کرد.

عثمان پس از تأسیس امیرنشین عثمانی در ینی شهر، در سالهای باقیمانده دوران حکومتش، قلمرو خود را از دو سوی، یکی به سمت شمال تا رود سقاریه و دریای سیاه و دیگری به سمت جنوب تا دریای مرمره، گسترش داد. وی تا سال ۷۰۸ ه.ق/۱۳۰۸ م، در هر دو این مناطق به مقاصد خود دست یافت. بدین ترتیب، عثمان آخرین شهر مهم بیزانس در منطقه یعنی بورسا را که در دامنه کوه اولوداغ (المپ) قرار داشت، منزوی کرد. اما بورسا هنوز از استحکامات خوبی برخوردار بود و تا زمانی که بیزانسیها توانستند خطوط ارتباطی خود با دریا را باز نگاه دارند،

تدارکات لازم از قسطنطنیه دریافت می داشتند و در نتیجه می توانستند مدتها پس از سقوط سرزمینهای اطراف بوسرا، همچنان مقاومت کنند. اما زمانی که عثمان بندر مودانیه را تصرف کرد، آخرین راه ارتباطی بوسرا با جهان خارج قطع شد (۷۲۱هـ.ق/۱۳۲۱م). مقاومت بوسرا در برابر مشکلات خرد کننده به مدت پنج سال دیگر، مدیون مدافعان آن است. اما سرانجام در ۶ آوریل سال ۷۲۷هـ.ق/۱۳۲۶م، با تهاجم سپاهی که تحت رهبری فرزند عثمان، اورخان، قرار داشت و در آن زمان دستیار اصلی پدرش در امور کشوری و لشکری بود، بوسرا سقوط کرد.

فتح بوسرا برای عثمانیها گامی مهم به شمار می رفت. قلمرو آنان از یک امیرنشین بدوی مرزی به صورت یک کشور واقعی درآمد که دارای شهری با عنوان مرکز کشور بود؛ مرزهایی مشخص و جمعیتی ساکن داشت و همچنین می توانست ارتشی منظم به منظور دفاع از کشور و توسعه آن و نیز یک سازمان حکومتی تأسیس کند. در این زمان، گروههای سیاسی بیزانسی در قسطنطنیه رفته رفته برای دریافت کمک به عثمانیها روی آوردند. رهبران عثمانی از امپراتوران و بزرگان بیزانس که در جدال با یکدیگر بودند، حمایت می کردند و پیوسته نیروهایی را به صورت جنگجویان مزدور به قسطنطنیه و تراکیه اعزام می داشتند. آنان هم به میزان ضعف دولت بیزانس چشم دوخته بودند و هم به امکان دستیابی به فتوحاتی که به خرج این امپراتوری نصیب ایشان می شد. عثمانیها در آن زمان فقط اسماً به ایلخانان وابسته بودند، و گر نه از هر حیث به استقلال رسیده بودند. اما با تصرف بوسرا، حتی این آخرین وابستگی ظاهری به ایلخانان نیز از بین رفت، زیرا اورخان بنا بر سنت دیرینه خاورمیانه با ضرب سکه و خواندن خطبه های نماز جمعه به نام شخص خود، حکومت خود را رسماً اعلام کرد. سیاست اصلی عثمانیها در کسب فتوحات همان گونه که عثمان مطرح کرده بود، طی حکومت جانشینش در قرن هشتم هـ.ق/ چهاردهم م دنبال شد؛ عثمانیها در مقام امیران نواحی مرزی که ترکمنهای غازی را علیه کفر رهبری می کردند و نیز در مقام کارگزاران انجمنهای اخوت که می بایست وحدت و نظم را به آناتولی باز می گرداندند، این سیاست را حفظ کردند. پس از مرگ عثمان، انجمنهای اخوت از جانشینی اورخان حمایت کردند؛ در عین حال حملات مداوم به کفار پشتیبانی غازیها را نیز جلب کرد. اورخان هم به نوبه خود در نواحی تازه فتح شده موقوفاتی ایجاد کرد تا فعالیتهای انجمنهای برادری و همچنین فرقه های متصوفه عرفانی را که عشایر را به قبول رهبری عثمانیها تشویق می کردند، از نظر مالی تأمین و تقویت کند. اورخان با افزایش حملات علیه کفار، اجتناب از خصومت با همسایگان قدرتمندتر ترکمن و مسلمان و محدود کردن پیشروی خود در سرزمینهای آنان تا آنجا که نیل به مقصود از راه صلح آمیز میسر بود، سیاستهای گسترش فتوحات را که پدرش آغاز کرده بود، سامان بخشید. در این زمان، سپاه و حکومت اورخان را بیشتر اعضای خانواده های برجسته ترکمن رهبری و اداره می کردند که همچون غازیان پیرو

خود به عثمانیها کمک می کردند تا در سرزمینها کفار شهرت و غنیمت به دست آورند. اگر چه تعدادی از مسیحیان و مسیحیان مسلمان شده در این زمان به خدمت عثمانیها درآمدند، دیر زمانی بعد یعنی پس از فتوحات بزرگ عثمانیها در اروپا، شمار آنان چندان افزایش یافت که بر پیشرفت عثمانیها تأثیر گذاشت.

اورخان، چندی پس از نیل به قدرت، به سوی دریای مرمره حرکت کرد. این خود سبب شد که سپاه بزرگی تحت فرماندهی شخص امپراتور آندروونیکوس III (۷۴۲-۷۲۹ ه.ق/۱۳۴۱-۱۳۲۸ م) وارد جنگ شوند؛ اما در این جنگ سپاه بیزانس به سال ۷۲۹ ه.ق/۱۳۲۸ م در ملتیه (پلکانون) تار و مار شد. امپراتور به قسطنطنیه باز گشت و بیزانس دیگر برای سازماندهی مقاومت نظامی در آناتولی یا حتی تدارک شهرهای ساقط نشده امپراتوری تلاش بیشتری نکرد. اورخان سپس بخش عمده شبه جزیره نیقیه و سواحل خلیج نیکومدیا را تا یالووا در جنوب که شهرهای گزیه و اسکی شهر را شامل می شدند، تسخیر کرد و خود نیقیه را در دوم مارس سال ۷۳۲ ه.ق/۱۳۳۱ م، بی هیچ مقاومتی محاصره و سپس اشغال کرد.

طی شش سال بعد، اورخان بیشتر سرزمینهای باقیمانده بیزانس در شمال غرب آناتولی را، با مشکلات نه چندان زیاد، به تصرف خود در آورد؛ اوج این تلاشها تسخیر مرکز تجاری ایزمیت (نیکومدیا)، پس از شش سال محاصره به سال ۷۳۸ ه.ق/۱۳۳۷ م و تصرف اسکودار (سکوتاری) در سال بعد بود. این پیروزیها کشور عثمانی را به صورت یکی از قدرتمندترین امیرنشینهای منطقه در آورد و موقعیت آن را در مقام طلایه دار نبرد با کفار تقویت کرد. طرابزون واقع در شمال شرق آناتولی، هنوز در سیطره بیزانس بود، گر چه این شهر پس از چهارمین جنگ صلیبی از قسطنطنیه جدا شده بود. بیزانس سلطه خود را بر نوار ساحلی آناتولی غربی، از سایل [۱] واقع در ساحل دریای سیاه، تا اسکودار و شهر آمستریس [۲] در پفلگونیا [۳] حفظ کرد؛ اما این نواحی چندان دور افتاده و پراکنده بودند که نتوانستند مقاومتی جدی از خود نشان دهند.

اورخان همچنین با تسلط بر قلمرو عمر خان در حوالی گوینوق، در دریای مرمره، و همچنین بر تمامی امیرنشین قراسی در غرب، سودجستن از اختلافات داخلی، اتحاد موقت با فرقه های گوناگون در ازای دریافت زمین از آنان، موقعیت خود را تحکیم کرد (۷۴۶ ه.ق/۱۳۴۵ م). تصرف قراسی اهمیتی خاص داشت که شاید بسیار بیشتر از اهمیت پیروزیهای آنان بر بیزانسیها بود، زیرا آنان با تسخیر قراسی، از طریق تنگه داردانل از شبه جزیره گالیولی

1- Sile

2- Amastris

3- Paphlagonia

به چناق قلعه دست یافتند؛ سلطه خود را بر ساحل جنوبی دریای مرمره کامل کردند و این امکان را یافتند که در فرصتی مناسب خود را به اروپا برسانند. بنابراین اورخان در وضعی بود که می توانست در منازعات بیزانس دخالت کند و در واقع به سرزمینهای آنان یورش برد یا آنها را به تصرف خود در آورد. دستاورد مهم دیگر، به خدمت گرفتن مردانی بود که برخی از آنان بعدها از چهره های برجسته تشکیلات نظامی و اداری اورخان شدند؛ از آن جمله بودند چند تن از فرماندهان ترک و فردی تازه مسلمان از اهالی بیزانس به نام اورنوس بیگ [۴]. کشور عثمانی در این زمان چهار ایالت داشت: (۱) امیر نشین اصلی که شامل سگوت و اسکی شهر می شد؛ (۲) ایالت خداوندگار که بورسا و ایزنیک را در بر می گرفت که در تملک شخصی اورخان بود و خود او بر آن حکومت می کرد؛ (۳) قوجالی که ایزمیت را شامل می شد؛ و (۴) امیر نشین سابق قراسی که عبارت بود از بالکسیر (پالئوکاسترو) و برگاما (برگاموم).

تنها در این زمان بود که اورخان بیش از هر وقت دیگر به اروپا چشم دوخت. پس از مرگ امپراتور آندرو نیکوس سوم (۷۴۲ هـ.ق/ ۱۳۴۱ م)، جان ششم کانتا کوزن [۵] کوشید با کمک مزدوران صربی و ترک که اغلب از آیدین بودند، جان پنجم پالئولوگس [۶] را کنار زد و تاج و تخت را به تمامی تصاحب کند؛ این نیروهای مزدور هم در مقابل اجازه یافتند مقدونیه را چپاول کنند و غنایم بسیار به دست آورند. پس از مرگ عمر بیگ (۷۴۵ هـ.ق/ ۱۳۴۴ م)، آیدین بسی زود تجزیه شد و همین که اورخان با تصرف چناق قلعه در موقعیتی قرار گرفت که می توانست وارد عمل شود، کانتا کوزن از وی کمک طلبید. در سال ۷۴۷ هـ.ق/ ۱۳۴۶ م، اورخان ۵۵۰۰ تن از سربازان خود را به تراکیه اعزام کرد و منطقه ساحلی دریای سیاه، واقع در شمال استانبول را از آن ساووی [۷]، مادر جان پنجم، گرفت؛ بدینسان کانتا کوزن توانست به قدرت دست یابد. در ازای آن، امپراتور جدید دختر خود تئودورا را به همسری اورخان داد و اجازه داد سپاهیان اورخان بی هیچ مشکلی به گالیپولی و تراکیه وارد شوند و آنها را چپاول کنند. این اقدامات بیشتر در سالهای ۷۴۶ هـ.ق/ ۱۳۴۵ م تا ۷۴۹ هـ.ق/ ۱۳۴۸ م و به دست پسر اورخان، سلیمان، انجام شد که در آن نواحی در مقام نخستین فرمانروای خطه مرزی گماشته شده بود؛ همچنان که عثمان در نیم قرن قبل از آن از سوی سلجوقیان به چنین مقامی دست یافته بود.

تا این زمان، اورخان کاری بیش از عمر بیگ آیدین انجام نداده بود؛ یعنی به کانتا کوزن

4- Evrenos Bey

5- Cantacuzene

6- Paleologues

7- Anne of Savoy

کمک کرده بود و در مقابل به قلمرو بیزانس هجوم برده بود. اما پس از آن بود که اورخان گامی فراتر نهاد. وی از فرصت ورود به قلمرو بیزانس سود جست و همچون نیرویی ویرانگر نه فقط به آنجا حمله برد، بلکه متصرفاتی دائمی در آن به دست آورد. در سال ۷۵۰ ه.ق/۱۳۴۹ م، زمانی که استکان دوشان صربی (۷۳۶-۷۳۲ ه.ق/۱۳۳۵-۱۳۳۱ م) سالونیک را از بیزانس جدا کرد، اورخان به تقاضای کانتا کوزان، سلیمان پاشارا با ۲۰۰۰۰ تن از مردانش اعزام کرد تا آن را باز پس گیرند. سلیمان با کمک ناوگان بیزانس، صربها را عقب راند و بدین ترتیب سالونیک را به بیزانس باز گرداند. اما چندی پس از آن، کانتا کوزن دوباره حمله به جان پنجم را آغاز کرد و باز هم به کمک اورخان نیروی متحد صربی و بلغاری را که به دعوت جان پنجم فراخوانده شده بودند، در دموتیکا [۸] (۷۵۲ ه.ق/۱۳۵۲ م) منهزم کرد. کانتا کوزن در مقابل، قلعهٔ چیمپ [۹] واقع در داردانل را به عنوان پایگاهی برای این گونه لشکر کشی‌هایی در آینده به عثمانیها بخشید. این هدیه باب جدیدی را در فتوحات اورخان گشود. در آغاز سال ۷۵۴ ه.ق/۱۳۵۳ م، سلیمان پاشا از چیمپ به سوی شمال پیشروی کرد؛ مقصود وی از این پیشروی تنها حمله به تراکیه نبود، بلکه می‌خواست با برقراری نوعی وحدت با جنوا (۷۴۶ ه.ق/۱۳۴۵ م) که امیدوار بود با استفاده از قدرت عثمانی، سلطهٔ تجاری و نیز را در امپراتوری بیزانس در هم شکند، چند شهر عثمانی را تسخیر و حکومت دائمی عثمانی را در آنجا مستقر کند.

کانتا کوزن با این فتوحات سلیمان بشدت مخالفت کرد و مدعی بود که عثمانیها تنها اجازه داشته‌اند دست به چپاول و غارت بزنند و از چیمپ به صورت پایگاهی موقت استفاده نمایند. اورخان در پاسخ به این اعتراض گفت که وی هر چند تمایل دارد که پسرش چیمپ را ترک کند، اما نمی‌تواند گالیولی یا دیگر سرزمینهای فتح شده در تراکیه را بازپس دهد، چون بنا بر حکم اسلام سرزمینهای فتح شدهٔ کفار به دست مسلمانان به این صورت تسلیم نخواهند شد. بنا بر یک روایت عثمانی گفته می‌شود که دژهای بیزانسی در گالیولی از جمله چیمپ در همین زمان بر اثر زلزله‌ای ویران شد (دوم مارس ۷۵۵ ه.ق/۱۳۵۴ م)؛ پس از این رویداد، سلیمان در پاسخ به اعتراض امپراتور گفت که وی نمی‌تواند این مناطق را ترک کند، زیرا زلزله نشانهٔ آن است که مشیت الهی بر این قرار گرفته که ترکها در این سرزمینها بمانند. بدینسان، گالیولی نخستین پایگاه دائمی عثمانیها در اروپا شد که در سالهای بعد از آنجا نخستین حملات خود به سرزمینهای بالکان و کسب فتوحات جدید در آنها را آغاز کردند.

سلیمان پس از یک رشته حملات جدید به تراکیه، به چورلو، لوله بورغاز، مالقرا

8- Demotica

9- Cimpe (Tzympe)

تکبر داغ رسید؛ این مناطق را ویران کرد و سپس به پایگاه‌هایی برای حمله به سرزمینهای باز هم دورتر، دست یافت. کانتاکوزن کوشید پشتیبانی بلغارها را در رویارویی با گروههای سرکش عثمانی، جلب کند؛ اما همین که او خود در کشاندن عثمانیها به اروپا سهم داشت، به دشمنان وی در قسطنطنیه مجال داد تا او را از تخت بزیر بکشند (۷۵۶ ه.ق/۱۳۵۵ م) و جان پنجم پالئولوگس را به قدرت برسانند. اما جان پنجم هم نتوانست کاری از پیش ببرد و در سال ۷۵۷ ه.ق/۱۳۵۶ م مجبور شد در ازای آن که اورخان اجازه دهد تا غذا و سایر تدارکات به قسطنطنیه برسد، همه فتوحات وی را در اروپا به رسمیت بشناسد. اورخان رفته رفته نیروهای عظیمی از عشایر ترکمن را به تراکیه اعزام کرد تا آنجا را به صورت قلمروی ترک در آورند و از تلاش مسیحیان در بیرون راندن ترکها از اروپا جلوگیری کنند. تنها در این زمان بود که اروپائیان کم کم از دامنه تهدید ترکها آگاهی یافتند. نخستین بار صحبت از یک جنگ صلیبی مسیحی با ترکها به میان آمد، هر چند هیچ اقدام عملی در این زمینه عملی نشد. سلیمان طی حادثه‌ای به سال ۷۶۰ ه.ق/۱۳۵۸ م کشته شد و اورخان دو سال بعد در گذشت؛ بنابراین آنان مجال نیافتند که از موقعیت فراهم آمده استفاده بیشتری ببرند. اما اورخان زمینه فتوحات بعدی را در اروپا و نیز راهها و امکانات آن فراهم آورد. وی وسعت قلمرو به ارث رسیده خود را دو برابر کرد و چنان قدرتی یافت که در دوران جانشینش توانست به صورت امپراتوری ظهور کند چنین نیز شد.

مراد اول (۷۸۸-۷۶۲ ه.ق/۱۳۸۶-۱۳۶۰ م)

با مرگ سلیمان فرزند ارشد اورخان پیش از مرگ پدر، پسر دوم وی یعنی مراد که قبلاً به جای برادر به فرماندهی نیروهای عثمانی در اروپا گماشته شده بود، به حکومت رسید. مراد از پایگاهی که پدر در گالیپولی رها کرده بود، در تسخیر تراکیه، مقدونیه، بلغارستان و صربستان سود جست؛ بنابراین مراد در واقع بنیانگذار نخستین امپراتوری عثمانی در اروپا بود. وضع برای گسترش دامنه متصرفات عثمانی کاملاً مطلوب بود. فرمانروایی بلغارستان و بیزانس در حال اضمحلال بود. امپراتوری صربستان پس از مرگ استفان دوشان به سال ۷۵۶ ه.ق/۱۳۵۵ م، که خود پایه گذار این امپراتوری بود، از هم گسیخته بود. امرنشینهای لاتین در یونان و موره (پله پونس)[۱۰] در اثر اختلافات داخلی تضعیف شده بودند جزایر اژه‌ای تحت سلطه سلسله‌های یونان، ونیز و جنوا و همچنین شهسواران[۱۱] رودس بود که برایشان وحدت

۱۰. Morea (Peloponnese)، جزیره‌ای در جنوب یونان اصلی.

۱۱. Knights، اینان کسانی بودند که به پاس خدمت به پادشاه یا کشور و ابراز شایستگی به این لقب به مفهوم شهسوار مفتخر می‌شدند.

عمل در مقابل عثمانیها امکان نداشت.

در فتوحات اروپایی، مراد همچون اورخان از تسخیر قسطنطنیه صرفنظر کرد و این شهر را به مدت تقریباً یک قرن دیگر تحت سلطهٔ بیزانس باقی گذاشت و این در حالی بود که عثمانیها از سرزمینهای ماواری آن به اروپا راه یافتند. درست است که بیزانس قدرت چندانی نداشت و سپاه و نیروی دفاع آنان هم ضعیف بود، اما موانع عظیم زمینی و دریایی غلبه بر آن را بس دشوار می ساخت. در این زمان لشکر عثمانی تعدادی سرباز پیاده نظام داشت، اما اساس آن هنوز مبتنی بر نیروهای سوارهٔ ترکمن بود. هنوز گاه آن نرسیده بود که به شهر پراز استحکاماتی چون قسطنطنیه یورش برند.

نخستین اقدام مراد، گسترش قدرت عثمانی در آسیای مرکزی بود. وی رهبران مستقل انجمنهای برادری را ترغیب کرد که از تبعیت از گرمیان سرباز زنند و به عثمانیها بپیوندند (۱۳۶۴ هـ.ق/۱۳۶۲ م). در همین زمان برادرش خلیل را که در نزدیکی آنکارا مستقر شده بود، و دعوی جانشینی را داشت، سرکوب کرد. مراد سپس با تسخیر گروه [۱۲]، سرزمینهای شرقی تا توقات و همچنین با تصرف یکی از دو بندر تحت سلطهٔ بیزانس، هرکلی پانتیکه (قره دنیزار غلیسی) [۱۳]، و باقی گذاشتن تنها یک بندر یعنی بندر طرابزون برای بیزانس، دامنه متصرفات خود را به آخرین حد گسترش خود رساند. متعاقب آن، مراد در ادامهٔ تلاشهای پدرش هجوم به داخل سرزمینهای اروپایی را از سر گرفت و طی دوران باقیماندهٔ حکومتش، بین اروپا و آناتولی توازن قدرت ایجاد کرد.

استراتژی مراد در اروپا نشانگر دانش فوق العادهٔ وی از جغرافیای سوق الجیشی این منطقه بود. نخستین هدف وی در اروپا ادرنه بود که مشرف بر دره ای عمیق بین کوههای بالکان و رودوپ بود؛ این دره را رود ماریتسا به وجود آورده بود. مراد سپس عزم کرد به صوفیه که بر آب پخشان بین دره های ماریتسا و نساوا مسلط بود و سپس به گذرگاههای کوههای بالکان به سوی نیش که بر محل انشعاب جادهٔ سالونیک به سمت بلغراد در شمال مشرف بود، حمله کند. همچنین قصد داشت که بر اسکوپ (اسکوپیه) که موروا - واردار را از طریق جاده شرق به غرب از استانبول تا آلبانی تحت نظارت داشت، تسلط یابد. سرانجام، وی در شرق بلغارستان، قصد آن کرد که اسلیون، کارینوا و آیدوس را که بر راههای رشته کوههای بالکان شرقی مشرف بود، تسخیر کند. بلغارها در مقابل، بخش میانی و علیای دره ماریتسا و رشته کوههای شمال شرقی بالکان شامل بخشی از تراکیهٔ شرقی را در اختیار داشتند. صربستان بر نواحی سیروز و

12- Gereade

13- Heraclea Pontica (Karadeniz Erreğlisi)

دراما حکومت داشت؛ حال آن که آلبانی و اپيروس شمالی بین کشورهای صربی - آلبانی و آلبانی و همچنی امیرنشینان لاتین که قدرت ناپل یا ونیز را به رسمیت شناخته بودند، تقسیم شد. بوسنی تحت نفوذ مجارها حکومتی نیمه مستقل داشت؛ در حالی که راغوزه بیشتر نواحی ساحلی دالماسی را زیر نفوذ داشت. صربستان در برابر حمله عثمانیها درهم شکست و نتوانست به لحاظ نظامی مقاومتی چشمگیر داشته باشد. مجارستان از این وضع مستثنی بود؛ این کشور تحت حکومت سلسله آنژو و بویژه طی حکومت لوئی بزرگ (۷۸۴-۷۴۲ هـ. ق/ ۱۳۸۲-۱۳۴۲ م)، از وسعت و قدرت زیادی در اروپای مرکزی برخوردار شده بود و از کوههای بوهیم تا مورویا در مجارستان، شامل ترانسیلوانیا و ادامه آن تا والاکیا، موالداوی، بلغارستان و کروآسی فرمانروایی داشت. ظاهراً پس از مرگ استفان دوشان و تضعیف صربستان، موقعیت مجارستان بهتر شد. از این گذشته، مجارستان با تحت انقیاد در آوردن اشراف فئودال کروآسی که به نوبه خود در بوسنی، اسلوونیا و بخشهایی از دالماسی نفوذ زیادی داشتند، قدرت خود را مستحکم کرد. با این همه، مجارستان گرفتار مشکلات داخلی بود. اتباع آن که مذهبشان ارتدوکس یونانی بود، بشدت از حکومت سلسله ای کاتولیک مذهب خشمگین بودند. اشراف فئودال به منظور استثمار کشاورزان و کسب قدرت بیشتر با حمایت مالی شاه به هر سلاح ممکن متوسل می شدند؛ این امر موجب درگیریهایی شد که بیشتر توان ملت را در سازماندهی مقاومت مسیحیان در برابر تهاجم مسلمانان جذب خود کرد:

مراد پیش از این در سالهای آخر حکومت اورخان، زمانی که به جای سلیمان به فرماندهی نیروهای عثمانی در اروپا گماشته شده بود، حرکت به سوی تراکیه را آغاز کرده بود. اما در همان زمان که مجبور بود به آناتولی برود و بر تخت جلوس کند و آنکارا را از قرامان بازستاند، بیزانسیها بیشتر شهرهای تراکیه را که در گذشته به تسخیر اورخان در آمده بود باز پس گرفتند و کوشیدند مسیحیان منطقه را علیه عثمانیها متحد کنند. مراد همین که موقعیت خود را در آناتولی تثبیت کرد، به اروپا بازگشت و در سال ۷۶۳ هـ. ق/ ۱۳۶۱ م با تسخیر ادرنه (آدریانوپل)، مرکز تراکیه بیزانس و دومین شهر مهمی که در سلطه بیزانس باقی بود، اعتباری تازه به عثمانیها داد. مراد این شهر را مرکز جدید خود قرار داد و بدینسان هدف خود را در تأکید بر نقش توسعه طلبانه غازیان در داخل اروپا آشکار کرد. تسخیر ادرنه تا حد زیادی به انجام این مقصود کمک کرد. ادرنه مستحکمترین پایگاه نظامی بین قسطنطنیه و دانوب بود و جاده ای را که از مرکز بیزانس به کوههای بالکان کشیده شده بود، تحت نظارت داشت و مرکز نظامیهای اداری و نظامی بیزانس در حوزه بالکان به شمار می رفت. عثمانیها توانستند از این پایگاه برای پیشرفتهای بعدی و نیز درهم شکستن کوششهایی که برای بیرون راندن آنان از اروپا صورت می گرفت، استفاده کنند.

مراد با بهره‌گیری از امتیاز استراتژیک جدید، فلیب (فیلوپولیس یا پلوودیف) را در سال ۷۶۵ هـ.ق/ ۱۳۶۳ م تسخیر کرد و بدین ترتیب، دره‌ماریتسا را زیر نظر گرفت؛ این منطقه قسطنطنیه را با پرداخت سهم قابل ملاحظه‌ای از غلات و برنج و نیز مالیات درآمدهایش تدارک می‌کرد. تصرف این پایگاه همچنین به مراد امکان داد که بلغارها را از یونانیانی که در امتداد ساحل اژه در مقابل نیروهای وی مقاومت می‌کردند، جدا کند. بیزانس ناچار شد به گونه‌ای سیادت عثمانیها را بپذیرد و معاهده‌ای را با مراد به امضا برساند (۷۶۵ هـ.ق/ ۱۳۶۳ م) که طبق آن تمامی فتوحات عثمانی در اروپا به رسمیت شناخته شد و نیز بیزانسیها متعهد شدند که از همدستی با شاهزادگان بالکان و توطئه‌چینی علیه عثمانیها دست بردارند؛ مراد در مقابل به آنان اطمینان داد که به قسطنطنیه حمله نخواهد کرد و آذوقه شهر را تأمین خواهد کرد. بدینسان، مراد بدون نگرانی زیاد از پشت سر، راه را برای پیشروی بیشتر باز دید.

تسخیر ادرنه به دست عثمانیها همچنین صربستان، بوسنی و مجارستان را ترغیب کرد که علیه سلطان متحد شوند. در سال ۷۶۶ هـ.ق/ ۱۳۶۴ م، آنان ارتشی متحد تشکیل دادند و به امید بیرون راندن ترکها از اروپا قبل از آن که بسیار دیر شده باشد، به سوی ماریتسا حرکت کردند. اما مراد طی جنگی که در تاریخ ترکیه به «صرب سیندیگی» [۱۴] معروف است، به اردوگاه ارتش متحد در نزدیکی ماریتسا حمله‌ای غافلگیرانه کرد. بسیاری از سربازان و شاهزادگان در حال شنا کردن و نجات جان خود، در رودخانه خفه شدند. تنها لویی بزرگ مجارستان توانست به دشواری جان سالم بدر ببرد. مسیحیان اقدامات یکپارچه زیادی علیه عثمانیها به کار بستند و این نخستین اقدامها بود؛ موقعیت سهل الوصول مراد را به پیشرویهایی بیشتر ترغیب کرد. اروپا نیز با تلاش بیشتر خود در سازماندهی مقاومت که در این زمان رهبری آن با پاپ بود واکنش نشان داد؛ پاپ سعی می‌کرد بین امپراتور بیزانس، پادشاه مجارستان و فرمانروایان چند دولت شهر [۱۵] ایتالیایی همکاری برقرار می‌کند. او فرمانی صادر کرد که رسماً علیه ترکها اعلان جنگی صلیبی می‌داد (۲۵ دسامبر سال ۷۶۸ هـ.ق/ ۱۳۶۶ م)، اما تنها کسی که به این اعلان پاسخی جدی داد، کنت آمادیوس دوم ساووی بود که ناواگانی راه انداخت و گالیولی را تسخیر کرد و سپس آن را به بیزانس بازگرداند (۲۴ اوت ۷۶۸ هـ.ق/ ۱۳۶۶ م). در این زمان، عثمانیها چنان در تراکیه تثبیت شده بودند که این عقب‌نشینی بر موقعیت آنان چندان تأثیر مهمی نداشت. مراد در پاسخ به این حرکات، انبوه ترکمها را به سرزمینهای تازه فتح شده بالکان کوچ داد تا با اسکان آنان در این سرزمینها، سلطه خود را بر ایشان اعمال کند؛ و علاوه بر این از خطر

14- Sirp Sindiği

15- City-states

وجود ترکمنها در آناتولی رهایی یابد و نیز از نیروی آنان در مناطقی که مقاومت محلی خاصه قوی بود، به عنوان نیروهای تهاجمی بهره گیرد. وی همچنین سیاستی را آغاز کرد که بنا بر آن بسیاری از روستائیان مسیحی کشورهای بالکان در آناتولی و حومه ادرنه اسکان یافتند و بدین ترتیب اطاعت و فرمانبرداری هموطنان آنان در سرزمینهایشان تضمین شد.

عثمانیها در رفتار با اهل ذمه یا «اهل کتاب» یعنی مسیحیان، یهودیان و سایر ادیانی که به وحدانیت خدا ایمان داشتند، از همان روش دیرینه اسلامی یعنی بردباری و مدارای دینی پیروی کردند. بنابراین روش تا زمانی که اهل ذمه حکومت اسلامی را به رسمیت می شناختند و به جای انجام خدمات نظامی جزیه می پرداختند، حکومت اسلامی موظف بود از جان، مال و مذهب آنان حمایت کند. شماری از مسیحیان بالکان برای این که از مزایای مذهب رسمی کشور برخوردار شوند و یا برای این که از گروههای اقلیت مذهبی همچون بوگومیلها [۱۶] خارج شوند، به اسلام گرویدند؛ این فرقه در حکومت مسیحیان مورد آزار بودند و پیروزی عثمانیها را رهایی خود تلقی می کردند. اما هیچ کوشش مجدانه‌ای برای جذب آنان به اسلام صورت نگرفت. علت این امر شاید چیزی جز تمایل حکومت بر باقی ماندن آنان بر دین خود و در نتیجه ادامه پرداخت جزیه از سوی آنان به عنوان یک منبع عمده تأمین مداخلی برای خزانه نبوده است. تنها شهرها و شهرستانهایی که در برابر هجوم عثمانیها مقاومت می کردند یا فرمانروایشان از قبول سیادت آنان سرباز می زد، به اسارت در می آمدند و اموال و خانه‌های آنها دستخوش تاراج فاتحان و مسلمانانی می شد که از آناتولی و جاهای دیگر آمده بودند. شکست صربها به نخستین دوره فتوحات عثمانیها در بلغارستان خاتمه داد. ادرنه و تراکیه غربی کاملاً تسخیر شد. مقاومت متحد در هم شکست. سراسر ماریتسا تحت نظارت عثمانی قرار گرفت. بیزانس خراجگزار عثمانی شد. تسخیر فلیب راه را برای دستیابی به صربستان باز کرد و نفوذ مجارستان در کشورهای بالکان بشدت متزلزل شد.

دومین مرحله فتوحات مراد در سال ۷۶۸ هـ. ق/ ۱۳۶۶ م آغاز شد و تا پایان دوره حکومت وی ادامه یافت. وی در این زمان برنامه‌ای واقعی برای ادامه فتوحات خود تدوین کرد. مراد همچون عثمان و اورخان نواحی مرزی مجاور سرزمینهای کفار را به ایالتهای مرزی تقسیم کرد؛ اما این تقسیم بندی به گونه‌ای بود که نواحی مرزی به سه جناح چپ، راست و میانی تفکیک می شد. ایالت مرزی شرقی یا جناح راست مستقیماً تحت فرماندهی خود او قرار داشت و بر منطقه ساحلی دریای سیاه در تراکیه که پس از مرگ دوشان، به تصرف شاهزاده بلغاری، یوحنا

۱۶- Bogomils، نام فرقه‌ای که مؤسس آن به قول بعضی کشیشی بلغارستانی بنام بوگومیل بود. اینان معتقد بودند که خدا دو پسر داشت که عیسی دومین آنها بود و پس از گردنکشی و گمراهی پسر اول متولد گردید.

آلکساندر (۷۶۷-۷۵۶ ه.ق/۱۳۶۵-۱۳۵۵ م) در آمده بود، نیز تسلط یافت. بدین ترتیب، آخرین پل ارتباطی بیزانس با اروپا از راه خشکی قطع شد و تنها یک راه برای آن باقی ماند، آن هم ارتباط از راه دریای سیاه با امیر نشینها یا ارتباط از طریق تنگه داردانل بود که هر دو آنها گاه به گاه تحت فشار و نظارت عثمانی قرار می گرفت. در این موقعیت بس دشوار بود که یوحنای پنجم به امید جلب حمایت پاپ به روم رفت (اکبر سال ۷۷۱ ه.ق/۱۳۶۹ م) و به آیین کلیسای روم گروید. اما رهبران کلیسای ارتدوکس این تغییر آیین را به رسمیت نشناختند و آن را تنها یک عمل فردی بی هیچ اهمیت خاصی تلقی کردند. امپراتوری آن که حمایت‌های لازم برای رویارویی با ترکها را به دست آورده باشد تنها موجب تفرقه بیشتر میان مردم تحت حکومت خود شد و مقاومت آنان را در مقابل قوای مهاجم باز هم دشوار تر کرد.

مرز غربی یا جناح چپ نواحی مرزی که در امتداد ساحل اژه بود، به منظور تسخیر مقدونیه و مرکز آن سالونیک ایجاد شده بود. فرمانده این مناطق اورنوس بیگ، در اصل امیری فتودال از بیزانس بود که در آناتولی بسر می برد و پس از تسخیر بوسرا به خدمت عثمانیها درآمد، به اسلام گروید و در زمان اورخان و مراد هر دو، یکی از فرماندهان برجسته نظامی آنان شد. دشمنان اصلی وی در جناح چپ بلغارها بودند که تا زمان سقوط پادشاهی بس از مرگ آلکساندر (۷۷۳ ه.ق/۱۳۷۱ م) وجدالهایی که بین پسرانش بر سر جانشینی در گرفت، بخوبی مقاومت کردند. اورنوس نخست به سوی ماریتسا حرکت کرد؛ پس از تصرف ایسلا و دموتیکا به سمت جنوب غرب تا کوههای رودوپ پیش رفت و به سال ۷۷۳ ه.ق/۱۳۷۱ م، کوموتینی (گومولجین) را در دریای اژه تسخیر کرد. وی به تراکیه غربی و زمینهای پست مقدونیه حمله کرد (۷۷۳ ه.ق/۱۳۷۱ م) و پس از جدا کردن صربها و بلغارها، شهرهای کاوالا، دراما، سیروز و سالونیک را متصرف شد؛ اورنوس سپس با اعزام نیروهای خود به آلبانی (۷۸۷ ه.ق/۱۳۸۵ م) به بعضی از رجال محلی که با یکدیگر و همچنین با ونیزیها و بوسینیها - که می کوشیدند بنادر ساحلی را تسخیر کنند - در حال جنگ بودند، کمک کرد. متعاقب آن مراد به بلغارستان مرکزی حمله برد و پس از اشغال صوفیه، شیشمان را واداشت که سیادت عثمانیها را گردن نهد (۷۷۸ ه.ق/۱۳۷۶ م) و با ازدواج با دختر وی، تامارا، اساس قدرت خود را مستحکم کرد. امپراتور جدید بیزانس آندرونیکوس چهارم پالئولوگس سرانجام ناچار شد دوباره تن به بندگی و اطاعت بدهد. وی قلعه گالیپولی را که به همت صلیبیون لاتین آمادیوس ساووی در کمتر از یک دهه گذشته به وی باز گردانده شده بود، به مراد تسلیم کرد.

کسب این پیروزیها در بلغارستان مرکزی و دشتهای مقدونیه و تراکیه راه را برای قره تیمورتاش، فرمانده سپاه مرکزی مرزی باز کرد؛ چنان که در سالهای ۷۸۷ ه.ق/۱۳۸۵ م تا ۷۹۲ ه.ق/۱۳۸۹ م، او جنگی را آغاز کرد که دامنه آن را از دره واردار تا رشته کوههای

بالکان در شمال و غرب کشیده شد. تیمور تاش از ساما کوف آغاز کرد و قلاع مهم مناستر [۱۷] و پرلیپ [۱۸] در بلغارستان غربی را تسخیر کرد و لشکر متحد صربی - بلغاری را در چیرمن [۱۹]، محلی واقع بر کرانه رود ماریتسا، بین ادرنه و اسویلنگراد (مصطفی پاشا) تارومار کرد. وی سپس به سوی صربستان جنوبی پیشروی کرد و پس از تسخیر نیش (۷۸۸ هـ.ق/۱۳۸۶ م)، شاهزاده صربی لازار [۲۰] را واداشت که سیادت عثمانیها را بپذیرد و خراجگزار آنان باشد؛ تیمور تاش پس از آن تسخیر بخشهای اعظم صربستان جنوبی و حمله به بوسنی را آغاز کرد (۷۹۱-۷۸۸ هـ.ق/۱۳۸۸-۱۳۸۶ م)

اما هر پیشروی جدید عثمانیها را از مرکز قدرت خود دورتر و به دشمنان نشان نزدیکتر می ساخت. هر چند شاهزاده لازار در آغاز سیادت عثمانی را گردن نهاد. موفقیت‌های مداوم تیمور تاش وی را اندیشناک کرده بود که مبادا عثمانیها کار او را یکسره کنند. از این روی، لازار با دیگر جانشینان دوشان در صربستان و با پادشاه بوسنی متحد شد. عثمانیها در این زمان سرگرم نبرد با طایفه قرامان در آناتولی بودند؛ نیروهای متحد با استفاده از این فرصت تیمور تاش را در پلوشنیک واقع در موروا مغلوب کردند (۷۹۰ هـ.ق/۱۳۸۸ م) و او را واداشتند که صربستان جنوبی را ترک و تانیش عقب نشینی کند. این نخستین پیروزی مهم مسیحیان بر ترکها بود. لازار شهرت فراوانی کسب کرد و این به او امکان داد که بین ملل مختلف بالکان وحدت ایجاد کند؛ از جمله بین صربها، بلغارها، بوسینها، والاکیها و حتی برخی از آلبانیاییها که قبلاً در زمان حمله ترکها تصور می کردند نمی توان آنان را متوقف کرد و در نتیجه به تبعیت از عثمانیها تن داده بودند.

اما چندی پس از آن، مراد توانست بلغارها را درهم کوبد و شیشمان را وادارد که یک بار دیگر به سیادت وی گردن نهد و بدینسان عظیمترین نیروی متحد بالکان را از سپاه لازار جدا کند. لازار برغم این عقب نشینی بیکار ننشست و به ترمیم سپاه خود از اقصی نقاط بوسنی، مجارستان، لهستان و کشورهای که بتازگی خطر ترکها را دریافته بودند، پرداخت. مراد برای رویارویی با این تهدید کوشید که نیروهای گوناگون از جمله واحدهای وابسته تحت امر خود از بلغارستان و بیزانس را به صورت ارتشی منسجم سازمان دهد. اما زمانی که مراد خود را برای مواجهه با اتحاد بالکان مهیا می کرد، ناگزیر شد برای سرکوب برخی از دشمنانی که خطرشان

17- Monastir

18- Prilep

19- Çirmen

20- Lazar

روز بروز جدی تر می شد، بیشتر لشکریان خود را روانه آناتولی کند.

وضع آناتولی بی اندازه پیچیده بود. مهمترین دشمن مراد امیرنشین سیواس در فلات مرکزی بود که برهان الدین قادی آن را تأسیس کرده بود؛ وی که وزیر اعظم امیرنشین ترکمن ارته [۲۱] بود، با استفاده از موقعیت خود این امیرنشین را به تصرف خود در آورد. در جنوب شرق آناتولی، ترکمنهای آق قویونلو (به معنای گوسفند سفید) کشوری تأسیس کرده بودند و می کوشیدند دامنه نفوذ خود را از ارزنجان و دیار بکر در آناتولی شرقی به حدود آذربایجان در شمال شرقی ایران گسترش دهند. و در جنوب طایفه قرامان، قدرتمندترین امیرنشین ترکمن در آناتولی مرکزی بود که از بدو تأسیس خود در لارنده واقع در توروس تا کیلیکیه گسترش یافته بود، نیروهای ممالیک را عقب رانده بودند و قبل از پیشروی به آناتولی مرکزی و تغییر مرکز خود به قونیه یعنی مرکز امپراتوری کهن سلجوقیان روم، فرمانروایان ارمنستان صغیر را تحت انقیاد خود در آورده بود. مراد برای رویارویی با این تهدیدات نخست سیاست پدرش را مبتنی بر پیشروی در آناتولی تنها از راهها مسالمت آمیز، دنبال کرد. وی دختر فرمانروای امیرنشین ترکمن یعنی امیرنشین گرمیان را برای پسرش بایزید به همسری گرفت و بدینسان نیمی کامل از امیرنشین که به امیرنشین قرامان نزدیکتر بود و کوتاهیه را در بر می گرفت و به عنوان جهیزیه به عثمانی تعلق گرفت. مراد سپس فرمانروایان امیرنشین حمید را برانگیخت که بیشتر سرزمینهای هم مرز با قرامان شامل نواحی دریاچه بی شهر و آق شهر و مرکز آغریدیر را به او بفروشد؛ بدین ترتیب هر دوی امیرنشینهای گرمیان و حمید تنها بخشهای غربی قلمرو خود را در اختیار داشتند و از امیرنشین قرامان تا حد ممکن دور شدند.

این دستاوردها عثمانیها را به کوههای توروس رساند. امیرنشین قرامان هم به نوبه خود اندیشناک شد، خاصه این که پیشروی فاتح جدیدی از آسیای مرکزی یعنی تیمورلنگ به داخل ایران سبب شد سومین موج عظیم عشایر ترکمن به آناتولی سرازیر شود. بیشتر این عشایر در پی کسب غنائم در اروپا به سپاهیان مراد ملحق شدند. ظاهراً برای منحرف کردن مراد از اتحاد بالکان، ونیز، صربستان و پاپ، امیر قرامان را برانگیختند که به عثمانیها حمله کند. امیر قرامان بیشتر سرزمینهایی را که مراد از حمید گرفته بود، متصرف شد. مراد برای حفظ حیثیت و مقام خود در آناتولی و به منظور آرام کردن پشت سر خود، ناگزیر خطر لزار را نادیده گرفت. وی از بیم این که توده عظیم سپاهیان که از ترکمنها بودند، او را در مقابل یک امیرنشین ترکمن دیگر حمایت نکنند، نیرویی را وارد عمل کرد که بیشتر آن از قوای دست نشانده بود و از سوی شاهزادگان بلغاری اعزام شده بود؛ بدینسان مراد برای حمله به یک حکومت مسلمان

ترکمن از نیروهای کمکی مسیحی بهره گرفت. مراد عاقبت پیروز شد، زمینهایی را که در قلمرو حمید داشت، بازپس گرفت و بر بیشتر سرزمینهای آناتولی سیطره یافت. می گویند عثمانیها برای نخستین بار در این جنگ از توپ و تفنگ استفاده کردند و پیرویشان بر دشمن چنان بود که مراد ترکمنهای قرامان را به اروپا آورد و از آنان چونان نیرویی موثر در مقابل سپاهیان مسیحی لازار سود جست. اشغال این سرزمینها متصرفات جدید مراد را به دریای مدیترانه پیوست و به وی امکان داد که از راه دریا به این مناطق دست یابد. بنابراین مرز شرق دوباره تحت نظارت مراد قرار گرفت و او می توانست به هنگام رویارویی با اتحاد بالکان، سپاه خود را به اروپا گسیل دارد.

جنگ نهایی در کوسوو [۲۲] واقع در غرب پریشینا [۲۳]، بین میتروویچ [۲۴] و اسکوپیه در صربستان جنوبی، در گرفت. در میان شاهزادگان کشورهای بالکان که لازار را در این جنگ یاری کردند، تورکتکو [۲۵] شاه بوسنی، ووک برانکوویچ [۲۶] داماد لازار، میرکای کبیر [۲۷] شاهزاده والاکی و جورج کاستریوتیس [۲۸] یکی از شاهزادگان آلبانی بودند. امپراتور بیزانس، یوحنا پنجم، در این جنگ شرکت نکرد؛ نه از آن روی که سرسپرده رسمی مراد بود بلکه بیشتر به این دلیل که هیچ ارتباط مستقیمی با نیروهای بالکان نداشت و حتی اگر سپاهی می داشت نمی توانست در اختیار آنها بگذارد. مراد خود فرماندهی لشکر عثمانی را برعهده داشت و کنستانتین، امیر بلغاری کیوستندیل [۲۹]، چندتن از امیران کوچکتر صربی که با لازار دشمنی داشتند و شماری از امیران ترکمن آناتولی و افراد تحت امرشان خاصه امیران امیرنشینهای صاروخان، آیدین، منتشا، حمید و تکه وی را همراهی می کردند. منابع مختلف شمار سربازان را با اختلاف زیاد ذکر کرده اند، اما ظاهراً اتحاد بالکان حدود ۱۰۰/۰۰۰ سرباز گرد آورده بود، حال آن که مراد حداکثر بیش از ۶۰۰۰۰/۰ سرباز نداشت. طی جنگ، نخست لازار و سپاهیانش برتری یافتند، اما ظاهراً سهل انگاری نیروهای تحت فرماندهی ووک برانکوویچ در آخرین لحظات نبرد، وضع را عوض کرد. مراد به قتل رسید، اما پسرش، شاهزاده بایزید، با دردست گرفتن رهبری نیروها جنگ را به پیروزی نهایی رسانید. برخی منابع ادعا

22- Kosovo

23- Prishtina

24- MitroviÇe

25- Tvrtko

26- Vuk BrankoviÇ

27- Mircea the Great

28- George castriotis

29- Kōstendil

می‌کنند که این پیروزی در واقع تحت رهبری مراد کسب شد و چندی پس از آن بود که به قتل رسید. به هر روی، جنگ کوسوو نخستین پیروزی عثمانیها در برابر نیروهای متحد نظامی اروپایی به شمار می‌رفت. در این نبرد بود که آخرین مقاومت سازمان یافته کشورهای بالکان واقع در جنوب دانوب درهم شکسته شد، صربستان شمالی به تصرف عثمانیها درآمد و تنها مجارستان به عنوان یک دشمن مهم در اروپای جنوب شرقی باقی ماند. در این زمان صربستان هم مانند بلغارستان کاملاً تحت سیطره عثمانیها بود، هر چند آنان چون گذشته حاکمیت خود را از طریق شاهزادگان دست‌نشانده اعمال می‌کردند. کمتر از دو دهه پس از جلوس مراد بر تخت و کمی بیشتر از سی سال پس از لشکرکشی اورخان به اروپا، عثمانیها حکومت خود را در سراسر اروپای جنوب شرقی، بجز امیرنشینهای بوسنی، آلبانی و بخشی از یونان، تثبیت کردند.

نهادها و جامعه عثمانی در سده هشتم ه.ق/ چهاردهم م

جلوس بایزید اول بر تخت سلطنت نشانگر دوره مشخصی است که طی آن در سیاستها و سنتهای کشورداری عثمانی تغییر مهمی ایجاد شد؛ سیاستها و سنتهایی که عثمان خود آنها را طرح ریزی کرده و در زمان اورخان و مراد هر دو، تداوم یافته بود. توضیح دقیق این تغییر و تحول و بررسی ریشه‌ها، مضامین و نتایج آن مستلزم آن است که نخست تحول نهادهای عثمانی را طی قرن چهاردهم و در زمان سه فرمانروای نخست امپراتوری عثمانی، مورد ارزیابی قرار گیرد.

ساخت اداری و حکومتی امپراتوری عثمانی

گسترش مرزهای امیرنشین عثمانی و توسعه آن به صورت کشور و سپس امپراتوری، رابطه فرمانروا و افراد تحت حکومت را دگرگون کرد. رهبران عثمانی در مقام رهبری قبیله، بیگهای نواحی مرزی و سپس بیگهای مستقل کم و بیش روی زمین اسبانشان فرمان می‌راندند. ساخت اداری و نظامی را مردمی از همان دست به وجود می‌آوردند؛ این مردم بیشتر از خانواده‌های ترکمن وابسته به امیران و عشایر تحت فرمانشان بودند و عده اندکی هم از مسیحیان نومسلمان نیز در میان آنان وجود داشت. عثمانیها در زمان صلح از نواحی فتح شده خراج می‌گرفتند و در زمان جنگ بر دشمن می‌تاختند و اموال آنان را به غنیمت می‌ستاندند. مرکز حکومت در جایی بود که بیگ و فرماندهانش حضور داشتند. در همه این دوران، رهبر عثمانی هنوز در حد رئیس قبیله تلقی می‌شد و تا زمانی می‌توانست به وفاداری طوایف و قبایل تحت فرمان خود امیدوار باشد که برای آنان چراگاه و غنایم فراهم می‌آورد. در شوراها همه رهبران حقوقی مساوی داشتند و رهبر عثمانی هم امتیازی بر دیگران نداشت. هریک از رهبران و قبایل تحت امرشان هر گاه در می‌یافتند که رهبر عثمانی نمی‌تواند غنایم فراوان مورد درخواست

آنان را فراهم آورد یا به هر دلیل قانع کننده دیگری را ترک می کردند. هریک از افرادی که می خواست به رهبر عثمانی دست یابد، می توانست در اردوگاه یا درحین کوچ بی هیچ تشریفات خاص و کرنش و تعظیم خود را به او برساند. اقتدار بیگ در مقام رهبری نظامی قبایل متحد تنها به همین امور نظامی مربوط شد. هریک از قبایل و طایفه ها در مسائل داخلی خود مستقل بودند. آنان امور قضایی را طبق سنتهای خود و توسط رهبران خود، بی هیچ دخالتی از سوی عثمانیها انجام می دادند. رهبر عثمانی تنها در اختلافات بین قبیله ای و در مقام میانجی می توانست دخالت کند. بیشتر مجادلات طبق سنتها و قوانین قبیله ای حل و فصل می شد و قوانین و قضات شرع برغم این که عثمانیها و مردم تحت فرمانشان خود را غازی می خواندند، از نفوذ چندانی برخوردار نبودند.

در چنین نظامی، حکومت سراسری چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ هر سازمانی که در سرزمینهای اولیه عثمانی وجود داشت، در نهایت یک سازمان مالی محسوب می شد. هر طایفه یا قبیله یا خانواده تمامی غنایمی را که می توانست از سرزمینهای فتح شده جمع آوری کند به عنوان بخشی از لشکر عثمانی به خود اختصاص می داد. سپس آنان می توانستند به صورت مقرر معین، از همان قلمرو مالیات اخذ کنند. این قبایل نه فرصت و نه تمایل آن را داشتند که در امور افرادی که از دارایی خود ثروتی کسب می کردند یا در فعالیتهای کشاورزی و تجاری شرکت داشتند، دخالت کنند؛ البته این عدم مداخله تا زمانی بود که این افراد مالیاتهای خود را می پرداختند. تنها امتیاز خاصی که بیگهای عثمانی در مقام رهبری از آن برخوردار می شدند و فرماندهان نشان از آن محروم بودند، یک پنجم از غنایم جنگی بود که به عنوان در آمدی فوق العاده به آنان تعلق می گرفت. در این زمان، خزانه کشور و خزانه فرمانروا یکی بود و فقط همان پنج یک برای خزانه فرمانروا عایدات بیشتری فراهم می کرد. بیگ می بایست همه هزینه های عمومی را از خزانه خود بپردازد. همه سیاستهای ضروری کلی در شورای بزرگان قبیله اتخاذ می شد. در این شورا، بیگ نفوذ زیادی داشت، اما این نفوذ منحصر به فرد نبود. شاید بتوان گفت که در یک دموکراسی خام قبیله ای، رهبر عثمانی در میان همتهای خود مقامی برتر داشت.

اما همچنان که عثمانیها پیروزی بیشتری کسب می کردند و قلمرو تحت حکومتشان خاصه در اروپا، توسعه می یافت، بیگها کم کم مدعی عنوان سلطانی شدند؛ این عنوان دست آنان را در استفاده از تمامی قدرتهای مادی و قانونگذاری در همه نواحی و نه فقط در سرزمینهایی که قوانین اسلامی در آن رعایت می شد، باز می گذاشت.^۱ سازمان ساده قبیله ای دیگر نیازهای امیرنشینی را که به صورت یک امپراتوری در آمده بود، پاسخگو نمی توانست باشد. دشمن از سرزمینهای تازه فتح شده و تحت سلطه عثمانیها و قبایل تحت فرمانشان، دور می شد. در این

وضع، می‌بایست چندین لشکر سازماندهی می‌شد تا از مرزهای مختلف حراست کند. پس بناچار فعالیتهای اداری، اقتصادی و حقوقی داخل کشور از امور نظامی تفکیک می‌شد. لازم بود مالیاتها جمع‌آوری شود تا نیازهای فرماندهان و سربازانی که به سرزمینهای دور می‌رفتند، تأمین گردد. خزانه سلطان نیز می‌بایست از خزانه کشور جدا می‌شد تا سلطان بی آن که ناگزیر باشد هزینه اداره حکومت را از اندوخته خود بردارد، از مقرری مطمئن برخوردار شود. بنابراین همچنان که کشور توسعه می‌یافت، وظیفه دشوار حکومت کردن و جنگیدن به طور همزمان امر تحول ساده‌قلبه‌ای را به صورت نهادهای مستقلی که ویژه یک دولت نظام یافته بود، الزامی کرد. در زمان اورخان و خاصه در حکومت مراد اول، به منظور بر آوردن نیازهای آن دوره، نهادهای جدیدی سر بر آورد.

همراه با تحول نهادهای حکومتی و نظامی، چند عامل موثر وجود داشت که ساخت آنها را تعیین می‌کرد. سنتهای برجای مانده از سلسله‌های کهن ترک آسیای مرکزی هر چند نه به طور قطع، اما تأثیری نافذ داشت. تمدن متعالی اسلامی عباسیان و سلجوقیان از تأثیر این سنتها در آناتولی و عراق کاسته بود. با این همه، هزاران نفر از عشایری که از هجوم مغول و تیمور لنگ به آناتولی گریخته بودند، صورتهای ترکی نوبینی از سازمان نظامی، ساخت دیوانی و چگونگی مالیات بندیها به همراه آوردند که همه آنها جزئی از نظام عثمانی و بخشهایی اساسی از آن شد. یک مرجع مهم دیگر مؤثر بر نظام عثمانی، مذهب تسنن یا اسلام رسمی بود که در امپراتوری آغازین اسلام شکل گرفته بود و سلجوقیان آن را گسترش دادند. مذهب تسنن برغم فرقه‌های غیر رسمی متصوفه که در بین ترکها رواج داشت، مذهب رسمی کشور شد. همه نهادهای قانونی، مساجد، مدارس و نیز شریعت (احکام دینی) مورد حمایت سلسله مراتبی از فقها بود که وظیفه ترویج این احکام را بر عهده داشتند. چنان که خواهیم دید، مهمترین عناصر ساخت حکومت یعنی وزارت، نظام اقطاع برای جمع‌آوری مالیات و همچنین مالیاتهای فردی از اسلام سنتی اقتباس شده بود. در عین حال صوفیگری همچنان به صورت یک جنبش موثر فکری و مذهبی، خاصه در قرنهای نخست به حیات خود ادامه داد.

علاوه بر اینها سنتهای بیزانس یکی از عوامل تأثیر گذار بر نظام حکومت عثمانی بود. عثمانیها با جذب در جامعه بویای بیزانسی آناتولی و اروپا، بناچار شیوه‌های انجام امور از جمله مسائل مربوط به تیول، مالیاتها و مراسم و تشریفات و سازماندهی کارمندان و مدیران را از آنان آموختند. در بسیاری موارد، با اطلاق نامهای اسلامی به این نهادها، پوسته‌ای از تمدن متعالی اسلامی به آنها داده شده بود، اما جوهر آنها است که طی دو قرن پیش از آن که تسخیر جهان عرب به تمدن متعالی اسلامی در امپراتوری عثمانی نقش بسیار مهمتری بخشید، هنوز متأثر از تمدن بیزانس بود. تشریفات درباری و امور اداری مرکزی از الگوهای بیزانسی تأثیر می‌گرفت.

از آغاز عصر سلجوقیان و ادامه آن تا قرن هشتم هـ.ق/ چهاردهم م زنان بیزانسی و دیگر زنان مسیحی را به حرمسراهاى سلجوقیان، ترکمنها و نخستین فرمانروایان عثمانی می بردند. مادر فرمانروای سلجوقی، عزالدین دوم، دختر یک شاهزاده یونانی بود. گفته می شود که عزالدین دوم پنهانی به آیین مسیح گروید و در دربار او یونانیان نفوذ زیادی داشتند. همچنین گفته می شود که همسر اورخان، تئودورا، بر آیین مسیحی خود باقی ماند و زمانی که در بارگاه عثمانی بود، به مسیحیان بیتونیا کمک کرد. مادر مراد اول و بایزید اول از مسیحیان یونان بود. مراد با شاهزاده خانمی بلغاری به نام تامارا و شاهزاده خانمی بیزانسی به نام هلنا ازدواج کرد. بایزید دسپینا دختر لازار شاهزاده صربى را به همسرى گرفت. همراه با این زنان مشاوران مسیحی به بارگاه عثمانی راه یافتند. همین مشاوران بودند که بر مراسم و تشریفات درباری که طی این قرن تعیین کننده تحول یافت، تأثیر می نهادند. ما در آینده به این موضوع خواهیم پرداخت که چگونه نفوذ آنان بایزید اول را که زمانی رهبر غازی تلقی می شد، در ردیف مهاجمان به امیرنشینهای ترکمن آناتولی قرار داد.

شاهزادگان دست نشانده مسیحی در کشورهای بالکان نیز نیروی نظامی و همچنین مشاورانی به لشکر عثمانی اعزام کردند که به گسترش و تحول نهادهای اداری ایالتی و مرکزی کمک کرد. از آنجا که اعتقاد به اسلام شرط لازم خدمت در دستگاه عثمانی نبود، بسیاری از سربازان، افسران و مدیران عثمانی مسیحی بودند.

دامنه نفوذ ترکها، بیزانسیها و مسلمانان را در تحول نهادهای امپراتوری عثمانی شاید نتوان به طور قطع تعیین کرد. این مسأله ای است پیچیده، زیرا منابع موجود در این زومینه محدود است و همچنین امپراتوریهای اسلامی و بیزانسی بسیار شبیه یکدیگر بوده اند و طی قرنهای پیش از روی کار آمدن عثمانیها با یکدیگر روابط متقابل داشته اند، چنان که فرهنگهای هلنیستی و پارسی زمانی قبل از آن از چنین روابطی برخوردار بوده اند. آنان هم از ویژگیهای دیرینه خاورمیانه یعنی ناهمگونی جمعیت و مذهب برخوردار بودند و در نتیجه مشکلات مشابهی داشتند که راه حلی مشابه می طلبد.

در عین حال می توان تأثیرات خاصی را در برخی جنبه های زندگی عثمانی پی گرفت. پیش از این گفته شد که چگونه مراد اول و بایزید اول آشکارا و به طور جدی تحت تأثیر بیزانس قرار گرفتند؛ آنان دربار ساده قبیله ای عثمانی را ترک کردند و حکومتی باشکوه به شیوه امپراتوران برگزیدند. فرمانروایان عثمانی در مقام سلاطین از مردم کناره گرفتند. دیگر دستیابی به آنان آسان نبود مگر پس از یک سلسله تشریفات پیچیده درباری که از بیزانسیها و ایرانیان اقتباس کرده بودند. به نظر می رسد که برخی از عناوین درباری و نیز گرایش عثمانی به سرباز زدن از تقسیم قدرت در میان اعضای خانواده حکومتی و فرماندهان عالی رتبه نظامی و به جای

آن روی کار آوردن حکومتی که قدرت در بالاترین نهادهای مرکزی آن متمرکز است - چیزی که تا آن زمان در تاریخ امپراتوریهای ترک بی سابقه بود - از بیزانسیها گرفته شده باشد. این تحول بیش از هر چیز به عثمانیها امکان داد از اضمحلال سریع امپراتوری که ویژگی امپراتوریهای پیشین ترک بود، جلوگیری و سلسله‌ای تأسیس کنند که قرن‌ها تداوم داشته باشد.

پیچیده تر شدن هر چه بیشتر امور کشوری و نظامی و دور شدن سلاطین از کارهای روزانه کشور سبب شد که دیگر نتوانند در جزئیات مسائل حکومت دخالت کنند. این سلاطین به منظور کسب مساعدتهای لازم ناچار بودند که وظایف لشکری و کشوری خود را به کارگزارانی محول کنند که به آنان عنوان سلجوقی وزیر داده می‌شد. اورخان که تقریباً در سال ۷۲۰ هـ.ق / ۱۳۲۰ م وظایف پدر پیرش را به عهده گرفت، در مقام وزیر به رتق و فتق امور پرداخت. اما از آنجا که اورخان از اعضای خاندان حکومتی بود و قبلاً برای جانشینی پدر تعیین شده بود، پیشینه اصلی مقام وزارت را می‌توان به زمانی منسوب دانست که وی فردی بیرون از خاندان خود به نام علاء‌الدین پاشا را با قدرتی زیاد در مقام صدر اعظم خود به وزارت گماشت. علاوه بر وزیرانی که به مقام فرماندهی و حکمرانی ایالات فتح شده منصوب می‌شدند، بعدها وزیران دیگری نیز در امور مالی و اداری به کار پرداختند. برای اقتدار بخشیدن به این وزیران، به آنان درجه بیگی داده می‌شد. نشان دیرین اقتدار در میان ترکه‌ها نشان دم اسب بود که به تعداد مختلف و به علامت سلسله مراتب درجه و اقتدار به افراد اعطاء می‌شده است.^۲ هر یک از وزیران برای نشان دادن قدرت خود و همچنین انجام وظایفی که بر عهده داشتند، بارگاه و تشکیلات جداگانه‌ای برپا می‌کردند. از همه اینها مهمتر تشکیلات خوانه داری دولت بود که دیگر از خزانه فرمانروا جدا شده بود. سازمان هر یک از این بخشها و این که تا چه اندازه به سنتهای اسلامی، بیزانسی و ترکی متکی بود، تا اندازه‌ای به پیشینه و گرایش وزیر آن و مشاورانش بستگی داشت.

این وزیران در جلساتی شرکت می‌جستند که نام فارسی دیوان همایون داشت؛ در همین جلسه‌ها بود که سیاست کشور تعیین و درباره آن بحث می‌شد. در آغاز کار ریاست دیوان با شخص سلطان بود که بیشتر تصمیمات نهایی را اتخاذ می‌کرد. اما با پیچیده تر شدن امور دولت و جدایی سلطان از وزیران، یکی از وزیران به نمایندگی از طرف سلطان به مقام ریاست دیوان هماهنگ کننده روابط بین دیگر وزیران انتخاب شد. این وزیر ممتاز را که عثمانیها صدر اعظم و غربیها وزیر بزرگ می‌نامیدند، در حدود سال ۷۶۲ هـ.ق / ۱۳۶۰ م به صورت بزرگترین مقام اجرایی کشور درآمد.

پس از دیوان همایون، سازمان ایالتی عثمانی بود؛ این سازمان چندان درگیر امور نظامی بود که این دو نهاد را باید با هم مورد بحث قرار داد. در واقع، همه سربازان ارتش عثمانی از

سواران ترکمن بودند که به صورت طایفه یا قبیله و تحت فرماندهی رؤسای قبایل و رهبران غیر سنتی مذهبی سازمان یافته بودند. آنان تقریباً همگی سوارانی بودند مسلح به تیر و کمان و نیزه. آنانی که در نواحی مرزی به حفاظت از مرزهای مشغول بودند و یا مأموریتشان حمله به سرزمینهای مسیحی بود، در ازای خدمات خود بیشتر از غنایم جنگی بهره مند می شدند. اما اورخان پس از چندی دریافت سربازانی که سازماندهی منظمی ندارند در محاصره و تسخیر شهرهای مستحکم چندان کار آمد نیستند. هر چند این عشایر در تار و مار کردن دشمن مؤثر بودند، اما میل سیری ناپذیر آنان به کسب غنایم با کوشش عثمانیها در راه ایجاد نهادهای ثابت در نواحی فتح شده ناسازگار بود. سلجوقیان با اعزام عشایر ویرانگر به نواحی مرزی، خود را از قید آنان رها کردند و عثمانیها نیز رفته رفته همین شیوه را برگزیدند. اما اورخان پیش از این که بتواند کاملاً از خدمات نظامی آنان صرف نظر کند، بایستی ارتش جدیدی را به جای آنان به کار می گرفت. بدین ترتیب، وی ارتش مستقلی تأسیس کرد که سربازانش در پی کسب غنایم یا مقاصد مذهبی نبودند، بلکه در ازای خدمات خود مقرری دریافت می داشتند. آنانی که پیاده نظام بودند «یایا» و آنانی که سواره نظام بودند، «مُسلَم» نامیده می شدند. در ارتش جدید هم سربازان مسیحی و هم سربازان ترک مسلمان وجود داشت، اما در دوره مراد با پیشروی عثمانیها به سوی کشورهای بالکان شمار سربازان مسیحی بیشتر شد. پس از گسترش ارتش جدید هم به لحاظ وسعت و هم به لحاظ توان رزمی، رهبران عثمانی توانستند ترکمنها را به نواحی مرزی گسیل دارند و با اطلاق نامهایی چون آقینچی (تکاور) و دلی (متعصب) به جای غازی، از آنان همچون نیروهای تهاجمی استفاده کنند. در این زمان ترکمنها در رأس ارتش منظم عثمانی به سرکوب دشمنان پرداختند؛ آنان در پی کسب غنایم، حمله به داخل خاک دشمن در یونان، مجارستان و حتی اتریش را آغاز کردند. در کشورهای بالکان نیز فتح نواحی غیر قابل نفوذ یعنی تسخیر مناطقی که ارتش منظم نمی توانست به آنجا حمله کند یا مدت زیادی در آن مناطق درگیر شود، خاصه نواحی کوهستانی بوسنی، آلبانی و مونته نگرو، به ترکمنها واگذار می شد؛ بنابراین ترکمنها به مناطقی اعزام می شدند و در آن سکونت می یافتند که مسیحیان طی مدتهای طولانی در آن مقاومت کرده بودند؛ و بدینسان عناصر قومی جدیدی به ترکیب جمعیتی منطقه وارد می شد. در مناطق دیگری از بالکان که فرمانروایان آن در برابر عثمانیها مقاومت کمتری از خود نشان می دادند یا اصلاً مقاومتی نمی کردند، ترکها کمتر سکونت می گزیدند و جمعیتهای مسیحی کمتر دچار پراکندگی می شدند. با گذشت زمان، نیروهای عثمانی رفته رفته ویژگی غازی بودن را در عمل از دست دادند.

در زمان مراد اول، یایاها و مسلمها ارتش ثابت مراد را تشکیل می دادند، هر چند که دیگر به جای حقوق، اغلب از ایالتهای مختلف تیول دریافت می داشتند. یا این همه، مراد کم کم از

کیفیت نیروهایی که فقط در ازای پول خدمت میکردند و در هر حال تحت نظارت فرماندهان نشان قرار داشتند، ناخشنود شد. از این روی سازماندهی نیروی نظامی جدیدی را از میان «بردگان باب عالی» و قاپی قولاری [۳۰] آغاز کرد. مراد این بردگان را به عنوان بخشی از سهمیه یک پنجم (پنج یک) خود از غنایم به دست آمده از دشمن، گرفته بود. وی قبلاً سهم خود از غنایم را به صورت وجه نقد دریافت می داشت، اما حالا دیگر، این مردان غنیمت گرفته شده را در پی ریزی ارتشی به کار می گرفت که مستقیماً تحت نظارت و فرماندهی خود او بودند. این جوانان پس از این که در خدمت سلطان قرار می گرفتند، آموزشهای گوناگونی از جمله زبان ترکی، تعالیم اسلامی، زبان عربی و سایر مسائل مربوط به زندگی عثمانی را فرامی گرفتند؛ سپس آموزشهای نظامی می دیدند. سرانجام در واحدهای پیاده نظام به نام بنی چری [۳۱] (سپاه جدید) یا در واحدهای سواره نظام به نام سپاهی [۳۲] سازمان می یافتند. «یاها» و «مسلم ها» به جاهای دور دست اعزام و به کارهای پشت جبهه ای مشغول شدند؛ بدین ترتیب نیروی قاپی قولاری بود که بیشتر از عشایر یا نیروهای مزد بگیر برای کسب فتوحات اعزام می شد و در ازای کوششهایش زمین دریافت می داشت. اما باید خاطر نشان کرد که در قرن هشتم ه.ق/چهاردهم م زمانی که این روند در جریان بود و نیروهای جدید نظامی جایگزین نیروهای قدیم می شدند، کارایی لشکر عثمانی بیشتر مدیون سپاهیان اعزامی از کشورهای دست نشاندۀ بالکان بود.

در مناطقی که حکومت بلاواسطه عثمانی برقرار می شد، نظام کهنه سلجوقی یعنی نظام اقطاع که در این زمان آن را مقطعه می خواندند به کار گرفته می شد. بخشهایی از سرزمینهای فتح شده به مقطعاتی تقسیم می شد که بدانها تیمار (تیول) می گفتند. نظام مالیاتی موجود و همچنین رسوم فئودالی که در زمان حکومت بیزانس رایج بود، هنوز با اندک تغییراتی تداوم داشت. فرماندهان نظامی در ازای خدمات خود تیمار دریافت می داشتند. واگذاری تیمار به فرماندهان نظامی، آنان را در مقام والیان نواحی و ایالتهای جدید قرار می داد. مالکان تیمار علاوه بر وظایف اداری خود، می بایست تغذیه، آموزش و تدارک سربازان را در موقع نیاز ارتش بر عهده گیرند؛ بدین ترتیب خزانه دولت هم از تحمل بار این هزینه رهایی می یافت. یاها و مسلم ها در واقع از خزانه حقوق دریافت می داشتند، اما پس از این که فرماندهان نشان مالک تیمار شدند، این پرداختها بر عهده آنان نهاده شد. این نظام در سازماندهی واحدهای

30- Kapikulari

31- Yeni Çeri

32- Sipahis

سواره نظام قابلی قولاری به کار گرفته شد.

در پی مقاصد نظامی و اداری، مالکان تیمارها به صورت واحدهایی سازماندهی شدند که آلائی (هنگ) خوانده می‌شد و در رأس آن آلائی بیگ قرار می‌گرفت. این آلائی‌ها در قالب واحدهای بزرگتر سازمان داده می‌شدند که سنجاق یا لوا (پرچم، بیرق) نامیده می‌شد و تحت نظارت سنجاق بیگ قرار داشت. در رأس همه این واحدها والی بود که بیگلربیگ (بیگ بیگها) خوانده می‌شد و بر ایالت حکم می‌راند. در این ساخت، هریک از مالکان تیمارها تمامی وظایف رسیدگی به امور محلی را بر عهده داشت؛ آنان موظف بودند نظارت کنند که زمین کشت شود، بازرگانان به تجارت پردازند، مالیاتها تحویل و نظم و امنیت برقرار شود. در هر سنجاق، رسیدگی به مشکلات عمومی، امور محلی و نیز برقراری عدالت با کمک سرمفتشها (سوبا شیها) - منصوبین سنجاق بیگها - از وظایف قاضیان بود. بنابراین عناصر مذهبی و عوامل نظامی طبقه حاکمه عثمانی در برقراری حکومت و تأسیس عدالت دست در دست یکدیگر داشتند.

مهمترین سنجاق عثمانی در قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م، سنجاق خداوندگار بود که مرکز امپراتوری عثمانی یعنی بورسا در آن قرار داشت و تحت نظارت شخص سلطان بود. بنابراین قاضی بورسا مهمترین کارگزار رسمی قضایی امپراتوری بود که در شورای عالی عضویت داشت و قاضیان دیگر را منصوب می‌کرد. زمانی که فرمانروا مالکان تیمار را به کارزار گسیل می‌داشت، ساخت اداری حکومت دست نخورده باقی می‌ماند و بدین ترتیب ترکیب مقامهای اداری و نظامی در نظام حکومتی عثمانی تکمیل می‌شد.

از آنجا که ولایت فتح شده اروپایی در نظام تیمار سازمان می‌یافت و سپس این ولایات در میان رجال برجسته‌ای که فرماندهی لشکریان عثمانی را بر عهده داشتند تقسیم می‌شد، بناچار زمین و درآمد زیادی بیش از آنچه که به شخص سلطان تعلق می‌گرفت، نصیب فرماندهان نظامی می‌شد. این نیز گریز ناپذیر بود که جنگجویان به جای آن که گوش به فرمان سلطان باشند، بیشتر از مالکان تیمارها که از آنان پول دریافت می‌داشتند، تبعیت کنند. بنابراین طی قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م رجال برجسته ترک قدرت و نفوذی بسیار بیشتر از سلطان پیدا کردند. این روند در اواخر این قرن یعنی زمانی که خانواده مهمی از ترکان به نام چندرلی به مقام وزیر اعظمی نایل شدند، به اوج خود رسید؛ بدینسان قدرت اقلیت صاحب نفوذی که این خانواده رهبر و نماینده آنها بود، آشکار شد.

بجز زمینهایی که به عنوان تیمار اعطا می‌شد، بخشی از سرزمینهای فتح شده نیز به نام ملک (دارایی شخصی) یا به صورت اعانات یا عطایای مذهبی یعنی وقف (جمع آن اوقاف) نیز واگذار می‌گردید. نواحی مرزی بیشتر به صورت ملک به رهبران غازی واگذار می‌شد تا امکان

زندگی آنان را فراهم آورد و نیز ترکمنهایی را که از شرق گسیل شده بودند تا با کفار بجنگند، به سکنی گزیدن تشویق کند. موقوفات به منظور ترویج و گسترش نهادهای مذهبی اسلامی در سرزمینهای فتح شده و ارائه خدمات عمومی مثل حمام، چشمه ها و قنوت، مهمانسراها و همچنین حفاظت از خیابانها و مخازن آب بود. بیشتر عایدات سرزمینهای فتح شده منحصرأً به اعیان ترک تعلق می گرفت و آنان طی این قرن هم قدرت لشکری و هم قدرت کشوری را در انحصار خود گرفتند.

مراد اول در پی آن برآمد که با افزایش سربازان دست نشانده مسیحی و افراد قاپی قولاری و سازماندهی آنان به صورت لشکریان گوش به فرمان خود و ارتشی مستقل از ارتش کشور، قدرت افراد صاحب نفوذ را کاهش دهد. علاوه بر این، وی نظام تعلیم بندگان جوان یا غلامان را که در عصر سلجوقیان متداول بود، اقتباس کرد و سنت جدید دوشیرمه (در لغت به معنای «اجتماع» جوانان) را بنا نهاد؛ منظور از دوشیرمه سربازگیری دوره ای از میان پسران مسیحی کشورهای بالکان بود که بهترین آنان به ارتش و دربار عثمانی راه می یافتند. در همین حال، رجال برجسته ترک رهبری لشکریان فاتح را در دست داشتند و از بیشتر دستاوردهای آنان بهره مند می شدند؛ از این روی آنان از گسترش دامنه متصرفات حمایت می کردند، حال آن که بندگان و مشاوران مسیحی دربار می کوشیدند فرمانروایان را متقاعد کنند که به سوی متصرفات آناتولی ترک و مسلمان بازگردند؛ متصرفاتی که به رقیبان آنان قدرت چندانی نمی داد. همین کشمکشها بود که سرانجام موجب تجزیه کشور عثمانی و سقوط مصیبت بار حکومت بایزید اول در اوایل قرن هشتم ه.ق/ چهاردهم م شد.

جامعه عثمانی در قرن هشتم ه.ق/ چهاردهم م

گسترش سلطه امپراتوری بر مردمی که جامعه عثمانی را به وجود می آوردند، چه تأثیری داشت؟ به هنگام فتوحات، حرکت وسیع سپاهیان و عشایر از سرزمینهای مسکونی، بناچار از جمعیت بومی این سرزمینها می کاست و این نه تنها به سبب کشت و کشتار جنگ، بلکه ناشی از قحطی، طاعون، مهاجرت و گریز از جنگ بود. اما در بسیاری مناطق، مردم سرزمینهای تسخیر شده در موطن خود باقی می ماندند. ترکمنها در مناطقی از نواحی بالکان که در آن بومیان بیشترین مقاومت را از خود نشان می دادند و نیز در مراکز مهم نظامی چون ادرنه، ترهالا، لاریسا، و اسکوپیه سکونت گزیدند؛ اما زندگی آنان به صورت کلنی هایی در میان توده های مردمی بود که بیشترشان مسیحی بودند.

بنابراین، ایالتهای فتح شده تا دیرزمانی بر سنتهای مسیحی خود دوام آورد. در زمینه های

کشاورزی، تجارت و زندگی دریایی که ترکان بدوی از آن بهره‌مند بودند، نفوذ فرهنگی بیشتر بود. در آغاز، سنتهای مذهبی، بیزانسی بود که تأثیر می‌گذاشت، اما بعدها این سنتها و سایر جنبه‌های حکومت و زندگی تحت نفوذ کامل میراث امپراتوریهای گذشته اسلامی قرار گرفت. از آنجا که شریعت اسلامی کاملاً گسترش یافته بود و همچنین مسیحیان و یهودیان در هر حال مجاز بودند که سنن مذهبی خود را در حکومت عثمانی، حفظ کنند، تأثیرپذیری چندانی وجود نداشت. در زمینه‌های هنر و صنایع، مردمان مسیحی یکجانشین و مسلمانانی که از خاورمیانه به سرزمینهای آنان وارد شده بودند، سنتهای کاملاً گسترده و دیرپائی داشتند؛ این سنتها در زمان عثمانیها در کنار یکدیگر دوام آوردند، با هم در آمیختند و در غنای یکدیگر تأثیر متقابل داشتند.^۳ در قلمرو مذهب، با وجود آن که نهادهای رسمی اسلامی نیاز چندانی نداشت که از بیزانس تأثیر پذیرد، اما اسلام غیرستی متصوفه همیشه در پی آن بود که عناصری را از مذاهب جدید برگیرد. همان‌گونه که ترکهای آسیای مرکزی عناصری از عقاید شمن پرستی را به اسلام وارد کردند، در آناتولی عثمانی، آداب و عقاید مذهبی مسیحیان از طریق مسیحیانی که به اسلام گرویدند و همچنین از طریق مشاهده عینی و همگونی اجتماعی به اسلام راه یافت. مسلمانان صوفی مسلک آیین چند تن از قدیسان مسیحی را پذیرفتند؛ آنان این قدیسان مسیحی را با مشایخ مسلمان خود یکسان می‌دانستند، از جمله: سن جورج و سن تئودور را با خضر و الیاس، سن نیکولاس را با ساری سالتوک، سن شارالامپوس را با حاجی بکتاش و به همین ترتیب دیگران را با مشایخ دیگر مقایسه می‌کردند. ظاهراً مسلمانان از آیین مسیحی غسل تعمید و قربانی حیوانات نیز تأثیر گرفته‌اند، حال آن که به نظر می‌رسد سنتهای ترکی در امر تغذیه، تفریحات و شکلهای مختلف سرگرمیهای عمومی بیش از سنتهای دیرین اسلامی و بیزانسی نفوذ کرده است.^۴

فروپاشی نخستین امپراتوری عثمانی: بایزید اول (۸۰۵ - ۷۹۲ هـ. ق / ۱۴۰۲ -

۱۳۸۹ م) و دوره فترت (۸۱۶ - ۸۰۵ هـ. ق / ۱۴۱۳ - ۱۴۰۲ م)

به رغم پیوند عناصر فرهنگی و اجتماعی در قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م، تنشهای سیاسی بین حکومت و جامعه و نیز در میان طبقه حاکم لاینحل باقی ماند. دوران کوتاه حکومت بایزید اول و بحران پس از آن بسرعت موجب تلاشی حکومت و دوره‌ای از آشوب شد که طی آن یک فرد واحد بر امپراتوری فرمانروایی نداشت و اصطلاحاً دوره فترت نامیده شد. علل اصلی چنین وضعی چه بود؟ دامنه متصرفات امپراتوری در این دوره چگونه گسترش یافت؟ این دوره چگونه به پایان رسید؟ و این وضع به نوبه خود چگونه بر توسعه عثمانی در قرن نهم هـ. ق / پانزدهم م تأثیر گذاشت؟

جدال بر سر قدرت

چگونگی به قدرت رسیدن بایزید در رویدادهای بعدی تعیین کننده بود. مراداول دو پسر داشت: بایزید و یعقوب. یعقوب فرزند بزرگتر بود و می خواست رهبری اعیان ترکمن در مبارزه بر سر قدرت در داخل دربار را به دست گیرد. بایزید که مادرش یونانی بود از سوی مسیحیان و تازه مسلمانانی که در زمان مراد موقعیت برتری یافته بودند، برگزیده شد. سرانجام بایزید توانست در کوسوو بر تخت جلوس کند. در این امر تنها قدرت پشتیبانان کارساز نبود (در آن زمان بیشتر ارتش از طریق خانواده چندرلی تحت نفوذ برجسته امپراتوری قرار گرفته بود)، بلکه این موقعیت تنها نتیجه این بود که بایزید در آن زمان که یعقوب برای سربازگیری از میان ترکمانان در آناتولی بسر می برد، در صحنه حضور داشت. پشتیبانان بایزید که از دست نشاندهگان مسیحی در اردوی مراد بودند، وی را پیش از آن که رجال ترکمن از مرگ مراد مطلع شوند، به فرمانروایی امپراتوری برگزیدند؛ آنان خبر مرگ مراد را پنهان داشتند تا این که یعقوب به قتل رسید و بدین ترتیب حامیان یعقوب را در برابر یک عمل انجام شده قرار دادند. خاندان چندرلی و سایر رجال امپراتوری قدرت بایزید را از آنجا که وی تنها بازمانده ذکور سلسله عثمانی بود به رسمیت شناختند، اما تا اندازه زیادی قدرت مستقل خود را حفظ کردند. آنان در این زمان به مخالفت با بایزید برخاستند زیرا وی برخلاف سنت کهن ترغازی، در زندگی عثمانی از عناصر مسیحی حمایت می کرد.

در آن زمان که بایزید در اروپا سرگرم بود، امیرنشینهای ترکمینی که در جنوب غربی آناتولی دوام آورده بودند به قرامان و قاضی برهان الدین ملحق شدند؛ قاضی برهان الدین در میان عشایر ترکمن در شرق از نفوذ زیادی برخوردار بود. آنان در مقابل عثمانیها اتحادی برقرار کردند و بدینسان بیشتر سرزمینها از جمله بی شهر و قرشهر را که مراد از فرمانروایان گرمیان و حمید گرفته بود، باز ستانند. در پاسخ به این تهدید و نیز تحت فشار عناصر مسیحی داخل دربار، بایزید برای حفظ بقیه قلمرو خود، بیشترین توجه خود را به شرق معطوف کرد و سبتهای غازیگری نیاکان خود را تا حدود زیادی زیر پا نهاد.

قلمرو عثمانی در اروپا

اما بایزید چگونه می توانست قدرت لازم را در پیروزی بر بیگهای قدرتمند آناتولی فراهم آورد؟ نیاکان او از جنگ با آنان اجتناب می کردند، نه فقط از آن روی که سنت غازیگری را حفظ کرده باشند، بلکه به این دلیل که آنان قدرتمندتر بودند. بایزید این سیاست را دگرگون کرد؛ وی تصمیم گرفت که پشت سر خود را با حمله به بیگها و درهم کوبیدن آنان و نه

مماشات با آنان، آرام نگاه دارد. در پی این مقصد بود که بایزید به اروپا بازگشت. وی به جای استفاده از کوسوو در تسخیر صربستان، به لازار پسر دوشان و فرمانروای صربستان مجال داد که در ازای پرداخت خراجی جزئی و کمک نظامی در آناتولی، در حکومت باقی بماند. ازدواج بایزید با دختر لازار، ماریا دسپینا، این قرارداد را تحکیم کرد و سبب شد که انبوهی از مشاوران مسیحی جدید به دربار عثمانی راه یابند و طی سالهای بعد آداب و رسوم مسیحی و ویزانسی را در آن رسوخ دهند. برای آن که سایر شاهزادگان اروپایی هم از نبرد طولانی در آناتولی برای حمله به متصرفات اروپایی بایزید استفاده نکنند، وی نظام قدیمی مرزی را احیاء کرد. بایزید همچنین فرماندهان مرزی خود را به جنگهای گسترده‌ای در بوسنی - که پس از مرگ تورتکو اول (۷۹۴-۷۵۴ ه.ق / ۱۳۹۱-۱۳۵۳ م) دچار ضعف و تجزیه در میان فئودالها شده بود - و نیز در والاکیا اعزام کرد و نخستین بار در سال ۷۵۴ ه.ق / ۱۳۹۱ م هر دو این مناطق را خراجگزار خود کرد. ادامه حملات به سایر کشورهای مسیحی واقع در شمال دانوب، آنها را در اضطرابی دائم نگاه می‌داشت و بدینسان زمینه را برای فتوحات بعدی عثمانیها در زمانی که آمادگی آن را داشتند، فراهم کرد.

بایزید با تصرف اسکوپیه فتح نواحی کوهستانی مقدونیه را کامل کرد و با هزاران ترکمن در دره واردار مستقر شد تا برای حمله به غرب و شمال و همچنین به منظور جلوگیری از تلاشهای احتمالی لازار و سایر شاهزادگان دست نشانده، در زمانی که لشکر عثمانی در آناتولی مشغول جنگ است، پایگاه مرزی جدیدی بنا کند. بایزید همچنین برای جلوگیری از خیانت احتمالی صربها، یکی از دشمنان شاهزاده صربی، ووک برانکوویچ را به فرمانروایی پریشینا به رسمیت شناخت و به فرزند و جانشین او ژرژ برانکوویچ [۳۳] (۸۶۲-۸۰۱ ه.ق / ۱۴۵۷-۱۳۹۸) اجازه داد تا به منظور برقراری حاکمیت خود در سراسر کشور بالازار بجنگد. در این زمان اسکوپیه به دست ترکمنهای صاروخان تصرف شد. فرمانده آنان، پاشا یقیت بیگ ترکمنها را به داخل آلبانی هدایت کرد و اسکودار، دولچینو [۴۳] و کرویا (آقچه حصار) [۳۵] (۷۹۸-۷۹۶ ه.ق / ۱۳۹۵-۱۳۹۳ م) را به تصرف خود درآورد؛ در همین زمان ونیز آلسیو [۳۶]، دورازو [۳۷] و دریواستو [۳۸] را در ازای کمکها و مساعدتهای خود به خانواده بالسا [۳۹] در مقابل

33- George Branković

34- Dulcigno

35- Kroya

36- Alssio

37- Durazzo

38- Drivasto

39- Balsa

حمله عثمانیها، از آنان گرفت. بدینسان رقابت میان عثمانیها و ونیزیها در آلبانی و دریای آدریاتیک آغاز شد که تا غلبه عثمانی، جنگهای متعددی را در پی داشت. بایزید فرمانروایان محلی نواحی فتح شده را در ازای کمکهایشان در جنگ با ونیزیها و در آناتولی، به سمت فرماندهان دست نشانده خود باقی گذاشت. سیطره مسقیم عثمانی تنها در مناطقی برقرار شد که شاهزادگان بومی از چنین تعهدی سر باز می زدند؛ این روند نخست در مناطق پرمدی [۴۰] و کورسا [۴۱] آغاز شد که در این زمان نیروی زیادی در اختیار ارتش سلطان می گذاشتند.

در آن سوی نیز، در تراکیه، بایزید روند «ترکی کردن» ادرنه را آغاز کرد و در این شهر مساجد، مدارس و خانه‌هایی بنا کرد، ترکمنها را در حومه‌های شهر سکونت داد و حکومتی سازمان یافته دایر کرد. وی همچنین با برپا کردن مجموعه‌ای از قلعه‌های نظامی قسطنطنیه را در محاصره گرفت و به حکومت بیزانس در خارج از حصارهای شهر پایان داد. آخرین تلاش بایزید پیش از حرکت به سوی آناتولی، ملاقات با نمایندگان راغوزه و جنوا و موافقت با دست نشانده‌گی و خراجگری آنان در ازای آزادیشان در ادامه تجارت در سرزمینهای عثمانی بود. این امتیازات در اصل نخستین امتیازات کاپیتولاسیون [۴۲] بود، زیرا امور مربوط به تجارت خارجی تحت قضاوت مستقیم نمایندگان کنسولی آنان قرار می گرفت و بدینسان نظام حقوقی برون مرزی که بعدها تأثیر چندان بسزایی در توسعه اقتصادی عثمانی گذاشت، آغاز شد.

گسترش نظام برده‌داری در امپراتوری عثمانی

بایزید همچون مراد کوشید که با گسترش نیروی جدیدی از بردگان به عنوان محافظان شخصی و مآلاً به صورت یک ارتش، خود را از قید اشرافیت کهن ترک و ارتش کهنتر عثمانی رهایی بخشد. مراد سربازگیری از میان جوانان مسیحی را از طریق نظام دوشیرمه آغاز کرده بود. بایزید این نظام را در مقیاس بس وسیعتر گسترش داد و همچنین نهادهای گوناگونی تأسیس کرد تا از آنان یک فرد عثمانی و سرباز بار آورد. از این گذشته، بایزید از این افراد نه تنها در ارتش، بلکه برای نخستین بار در امور کشوری نیز استفاده کرد و این خود رجال قدیمی تر ترک و نیز رهبران غازی در نواحی مرزی را که این عناصر جدید را رقبای اصلی خود در قدرت می دیدند، بسیار ناخشنود کرد.^۵

40- Permedi

41- Korce

۴۲- Capitulation، حق قضاوت کنسولی یا عهدنامه‌هایی که امپراتوران عثمانی با کشورهای دیگر می بستند و به موجب آن حقوق برون مرزی می گرفتند.

نخستین جنگهای بایزید در آناتولی

بایزید دیگر آماده بود که با استفاده از قدرتی که از فتوحات اروپایی کسب کرده بود بر جهان ترکی - اسلامی غلبه کند. در این زمان آناتولی تحت سیادت ایلخانیان بود، اما آنان کم و بیش قدرت آن را نداشتند که سلطه خود را در این منطقه تحکیم کنند. قدرت مرکزی کاملاً در دست قاضی برهان الدین بود که در سال ۷۶۷ هـ. ق / ۱۳۶۵ م، پس از آخرین بازمانده ایلخانیان در شمال و فلات مرکزی قدرت را در دست گرفته بود و مرکز حکومتش در سیواس بود؛ در همین زمان قرامان که در دهه ۷۲۰ هـ. ق / ۱۳۲۰ م سر به شورش برداشته بودند، پس از سقوط ایلخانیان از فرصت سود جستند و قونیه و بیشتر نواحی جنوب شرقی را تسخیر کردند. قرامان خود را وارث قانونی سلجوقیان و حاکم بر سرنوشت سایر امیرنشینهای ترکمن می دانستند و از این روی بشدت با ادعای عثمانیها بر سر کسب قدرت در منطقه که بیش از همه از موفقیت و پیشرویهای غازیهای عثمانی ناشی می شد، مخالفت می کردند. پیشروی قهرآمیز به درون مناطق مسلمان نشین می توانست اعتبار عثمانیها را به عنوان جنگجویان غازی به مخاطره اندازد و این براستی نکته‌ای مهم بود زیرا بسیاری از سربازان عثمانی هنوز مسلمان و ترک بودند. موقعیتهایی که با انواع فشارها و تهدیدها کسب می شد، برای عثمانیها امری مشروع و افتخارآمیز بود، حال آن که قرامانیان حتی دستاوردهای صلح آمیز را توهین مستقیم به اسلام می دانستند. با روی کار آمدن بایزید، هرگاه که عثمانیها با قرامانیان یا هر کشور مسلمان دیگری وارد در جنگ می شدند، برای توجیه اعمال خود فتوا می گرفتند و جنگ با آنان را که در زمان نبرد عثمانیها با کفار و تسخیر سرزمینهای آنان از پشت حمله می کردند، نه تنها شرعی، بلکه الزامی می دانستند.

بایزید از این اندیشناک بود که مبادا ترکمنهای مسلمان از حمله به برادران خود سر باز زنند، از این روی برای جنگ با قرامانیان لشکری تجهیز کرد که بیشتر آنان از سربازان دست نشانده صرب و بیزانسی بودند. وی طی جنگی در تابستان و پاییز سال ۷۹۳ هـ. ق / ۱۳۹۰ م، نخست بر متحدین کوچکتر امیرنشین قرامان یعنی امیرنشینهای صاروخان، آیدین و منتشا غلبه کرد. قرامانیان در مقابل، با قاضی برهان الدین و سایر امیرنشینهای ترکمن متحد شدند بایزید برغم این مقاومت توانست در پاییز و زمستان سال ۷۹۳ هـ. ق / ۱۳۹۰ م در آسیای مرکزی نفوذ کند و سایر امیرنشینهای باقیمانده از جمله امیرنشینهای حمید، تکه و گرمیان را در هم کوید و آق شهر، نیغده، قونیه و بی شهر را از گرمیان گرفت. اما بایزید در این موقع به پیشنهادهای صلح قرامان پاسخ مثبت داد (۷۹۴ هـ. ق / ۱۳۹۱ م)، زیرا از این در هراس بود که مبادا پیشرویهای بیشتر، طرفداران ترکمنش را باز هم خشمگین کند و آنان را به اتحاد با قاضی

برهان الدین برانگیزد. قرامانیان فتوحات عثمانی در آناتولی غربی را تا قلمرو خود به رسمیت شناختند و رود چارشنبه سویو واقع در دشت قونیه، مرز جدید بین دو کشور تعیین شد. بدین ترتیب بایزید فرصتی یافت که نیروهای خود را به سوی شمال و به جنگ با اسفندیار، فرمانروای امیرنشین قسطنونو گسیل دارد که به بسیاری از شاهزادگان فراری پناه داده بود. وی سینوب و قسطنونو را تسخیر کرد و اسفندیار را تحت انقیاد خود در آورد. بدینسان بایزید بسیاری از مناطق غربی و مرکزی آناتولی را تسخیر کرد و مقاومتی را که از سوی امیرنشین قرامان و قاضی برهان الدین رهبری می شد درهم شکست. اما تا زمانی که وی این دشمنان را کاملاً منهدم نکرده بود، احتمال بروز مشکلی جدید وی را از فعالیت شدید در اروپا باز می داشت.

نبردهای جدید در اروپا

بین نخستین جنگهای بایزید در آناتولی و دومین جنگهای وی در این منطقه تنها زمانی کوتاه وقفه افتاد. بایزید در زمستان ۷۹۳ هـ. ق / ۱۳۹۰ م پس از دریافت گزارشهایی مبنی بر این که یوحنا پنجم از غیبت وی در اروپا استفاده کرده و حصارها و باروهای قسطنطنیه را ترمیم کرده است، به اروپا بازگشت. بایزید امپراتور را واداشت که استحکامات اضافی را تخریب کند. اما یوحنا پنجم چندی پس از آن در گذشت و پسرش مانوئل رفته رفته در مقابل اقتدار عثمانی قد برافراشت و از خواستهای بایزید درباره خراج بیشتر و تأسیس ناحیه ای مسلمان نشین در قسطنطنیه، سر باز زد. پس از آن تقریباً هر سال چند بار، قسطنطنیه به طور محدود تحت محاصره عثمانیها درمی آمد، تا این که مانوئل به درخواستهای جدید گردن نهاد و موافقت کرد که در مرکز حکومتش با در اختیار گذاشتن چند صدخانه، مسجد و محکمه شرعی بنا شود. مانوئل همچنین با استقرار ۶۰۰۰ سرباز دائمی در امتداد سواحل شمالی شاخ زرین که پیشتر در اختیار جنواییها بود، موافقت کرد و خراج مقرر خود به سلطان را، از جمله مالیاتی به میزان یک دهم از درآمدهای حاصل از باغهای موه حومه های شهر، افزایش داد.

فتح مقدونیه زمینه را برای حمله به دشتهای تسالی که پیش از این اورنوس در سال ۷۹۵ هـ. ق / ۱۳۹۲ م آغاز کرده بود، مساعد کرد. لاریسا تسخیر و مرکز ایالت ینی شهر شد و سراسر این ایالت به صورت یک تیمار واحد در ازای خدمات اورنوس در مقام رهبری نیروهای عثمانی و پیشروی بیشتر آنان به یونان مرکزی و موره به وی سپرده شد. اورنوس سپس حکومتهای لاتین یونان در آتن، آخایا و سالونای و مستعمرات ونیزی در موره واقع در مدون و کورون را چندی به تقاضایی فرمانروای بیزانس، تئودوروس، کوچکترین فرزند یوحنا پنجم، تحت فشار قرارداد. اورنوس با استفاده از این پیروزیها یک چند موره را به تصرف خود در آورد. علاوه بر این در پی کسب غنیمت و خشنود داشتن تر کمنها، تهاجماتی هم به شمال به داخل بوسنی، و مجارستان

روی داد.

پس از بیزانس، بلغارستان و صربستان که سیادت عثمانی را گردن نهادند، قدرتمندترین کشور مستقل اروپایی که در واقع توانست در مقابل پیشروی آنان مقاومت کند، مجارستان بود که دامنه حکومت مستقیم آن به سمت جنوب تا دالماسی و بلغراد گسترش داشت و شاهزادگان والاکیا و مولداوی هنوز اقتدار آن را به رسمیت می شناختند. در زمان پادشاهی سیگیسموند (۸۴۱ - ۷۸۹ ه. ق/ ۱۴۳۷ - ۱۳۸۷ م) کوششهایی صورت گرفت که مسیحیت علیه ترکها برانگیخته شود، اما رهبران اروپای غربی گرفتار مشکلات خود بودند. مجارستان نیز در اثر اختلافات داخلی موجود در میان بارونهای فنودال و حکومت مرکزی و همچنین اختلاف میان روستائیان ارتدوکس و اشراف کاتولیک و فرمانروایان، تضعیف شده بود. با این همه، سیگیسموند از هیچ کوششی دریغ نکرد و در واقع تسخیر نیکوپولیس و حرکت وی به سوی بلغارستان سبب شد که بایزید از نخستین جنگهای خود در آناتولی دست کشد و به اروپا بازگردد. بایزید در اواخر سال ۷۹۵ ه. ق/ ۱۳۹۲ م نیکوپولیس را بازپس ستاند و امیر دست نشاندۀ آن یعنی شیشمان را که بتازگی موافقت کرده بود که به مجارها ملحق شود، کنار زد؛ وی سپس مرکز بلغارستان، تورنووو (۱۷ جولای ۷۹۶ ه. ق/ ۱۳۹۳ م) و بسیاری از مناطق دیگر کشور بجز دوبروجا و ویدین را که تحت حکومت شاهزادگان کوچکتر بلغاری بود، تسخیر کرد. برقراری حکومت بلاواسطه عثمانی در بلغارستان، عثمانیها را در تماس مستقیم با مجارها قرار داد. در همان زمان بایزید سیاست جدیدی را آغاز کرده بود و آن عبارت بود از کنار گذاشتن نظام کهنه عثمانی مبنی بر اعمال حکومت از طریق شاهزادگان دست نشاندۀ و به جای آن اتخاذ سیاست جدیدی مبتنی بر تصرف و حکومت مستقیم. بایزید سپس چنان گرفتار مشکلات مختلف شد که نتوانست این سیاست جدید را گسترش دهد، اما جانشینان وی در قرن پانزدهم این سیاست را اخذ و کامل کردند.

پیشرویهای جدید عثمانی در آناتولی و ظهور تیمور لنگ

بایزید برای رویارویی با خطرانی که دائماً قلمروش را تهدید می کردند، مجبور بود که مدام به جلو و عقب، بین آناتولی و اروپا در حال حرکت باشد و سرعت در عملیات نظامی، وی را سزاوار لقب ایلدروم (صاعقه) کرد. قدرت فزاینده قاضی برهان الدین و هراس از این که مبادا مهاجم قدرتمند تاتار، تیمور لنگ، که به ایران یورش برده بود، سرزمینهای عثمانی را نیز هدف تاخت و تاز قرار دهد، بایزید را بر آن داشت که طی سال ۷۹۷-۷۹۶ ه. ق/ ۱۳۹۴-۱۳۹۳ م به سوی آناتولی پیشروی کند. در واقع، پس از بازگشت بایزید به اروپا، شاهزادگان ترکمن خود را از سیطره نفوذ وی رها یافتند و جنبش مقاومت جدیدی علیه عثمانیها ترتیب دادند و در این راه از

تیمورلنگ نیز کمک طلبیدند. در پاسخ به این حرکات، بایزید به بورساز گشت تا نیروهای خود را متمرکز کند. قاضی برهان‌الدین قلمرو خود را گسترش داد و پس از تسخیر آماسیا، نیغده و قیصریه، در سال ۷۹۶ هـ. ق / ۱۳۹۳ م به ساحل دریای سیاه رسید. بایزید برای حفظ شهرت خود می‌بایست واکنش نشان دهد؛ از این روی به سوی آماسیا پیشروی کرد. قاضی برهان‌الدین به سوی سیواس عقب نشست، زیرا متوجه شد که نمی‌تواند عثمانیها را در یک جنگ رویاروی مغلوب کند. بسیاری از ترکمنهایی که به او ملحق شده بودند، دوباره به انتقاد عثمانی تن در دادند. بایزید به منظور تقویت رهبری باز یافته خود، ایالت جدیدی به نام ایالت آنا تولی به وجود آورد و مقام دومی یعنی بیگلربیگی را بر آن گماشت تا اداره آن را در دست گیرد و ارتش آن را به گونه ارتش بیگلربیگی روملی که پیش از این توسط اورخان به وجود آمده بود، سازمان دهد؛ وی همچنین نواحی تسخیر شده را نیز دوباره به صورت تیمارهایی سازمان داد و تحت نظارت گرفت. چنان که در امتداد دانوب اتفاق افتاده بود، این پیروزی نیروهایی را که در گذشته عثمانیها را در مقابل دشمن قدرتمندترشان در شرق محافظت می‌کرد، از بین برد و آنان را در معرض خطر هجوم تیمورلنگ قرار داد.

تیمورلنگ در آوریل سال ۷۳۷ هـ. ق / ۱۳۳۶ م در ماوراءالنهر در منطقه‌ای به نام کیش واقع در جنوب سمرقند، و در میان خانواده‌ای از سلسله جغتای که از سوی چنگیزخان بر منطقه فرمان می‌راند، دیده به جهان گشود. تیمورلنگ در دهه ۷۶۲ هـ. ق / ۱۳۶۰ م، پس از پیروزی بر تمامی افراد سلسله در حال زوال جغتای که مدعی حکومت بودند، به قدرت رسید. فتح امپراتوری خوارزم و مرکز آن خبوه (۷۸۱ هـ. ق / ۱۳۷۹ م) سلطه ماوراءالنهر را در منطقه کامل کرد؛ پس از آن بود که تیمور آخرین بازماندگان جغتایی را در مغولستان (۷۹۲-۷۸۳ هـ. ق / ۱۳۸۹-۱۳۸۱ م)، در جنوب کوههای آلتایی، از میان برداشت. وی در سال ۷۸۳ هـ. ق / ۱۳۸۱ م حرکت خود به سوی شرق ایران را آغاز کرد؛ سلسله‌هایی را که پس از زوال ایلخانیان ظهور کرده بودند، برانداخت و پس از عبور از کوههای توروس، در سال ۷۸۸ هـ. ق / ۱۳۸۶ م به آنا تولی و قفقاز رسید. تیمور قارص را با خاک یکسان کرد و پس از این که تفلیس، مرکز گرجستان، را به ویرانی کشاند، بخش غربی ارمنستان را فتح کرد. وی سپس در سال ۷۸۹ هـ. ق / ۱۳۸۷ م به غرب ایران بازگشت و شیراز، اصفهان و کرمان را متصرف شد؛ هزاران نفر را قتل عام کرد و غنایم بیشماری به دست آورد. در این زمان تیمور ناچار شد برای رویارویی با خطر جدید قباچاقها، به ماوراءالنهر بازگردد و در غیبت وی، چند سلسله ملی ایرانی قدرت خود را باز یافتند. اما تیمور در بهار سال ۷۹۶ هـ. ق / ۱۳۹۳ م به ایران بازگشت و پس از سرکوب دوباره همه آنان، در سال بعد آهنگ تسخیر بغداد و سایر مناطق عراق کرد.

در زمستان سال ۷۹۷ هـ. ق / ۱۳۹۳ م، تیمورلنگ پس از عبور از دجله به بین‌النهرین

رسید و این خطری بود برای ممالیک سوریه و همچنین عثمانیها. در همین زمان بود که امیران ترکمن سرنگون شده به دست بایزید، برای رویارویی با فرمانروای عثمانی که از «مسیحیت الهام می گرفت» از تیمور درخواست کمک کردند. اگر تیمور از خطر حمله یک امپراتوری قدرتمند عثمانی در پشت سر خود، در آن زمان که سرگرم عملی کردن بزرگترین آرزوی خود یعنی هجوم به هند و تاراج آن بود، بیم نمی داشت، به این درخواستهای امیران پاسخ نمی داد. به هر روی، تیمور لنگ، در بین النهرین بود که سلطان برقوق در سوریه لشکری فراهم آورد تا در مقابل تهاجم احتمالی تیمور از امپراتوری خود دفاع کند و نیز از بایزید و قاضی برهان الدین درخواست کمک کرد. اما خاندان قرامان و امیرنشینهای دیگر که عثمانیها را خطری جدی تر می دانستند از امیر تیمور کمک دریافت داشتند؛ بدینسان تهاجم تیمور به عراق آغاز شد. در بهار سال ۷۹۷ هـ. ق/ ۱۳۹۴ م، تیمور پس از عبور از دجله، نواحی اورفه، ماردین، موصل و دیار بکر را از آخرین ترکمنهای قراقویونلو و ارتقیان گرفت. در مقابل، بایزید، برقوق و قاضی برهان الدین پیامهای پشتیبانی متقابل با یکدیگر مبادله کردند. اما این تلاشها هیچ دستاورد عملی نداشت، زیرا تیمور در آسیای مرکزی در قفقاز نیز درگیر شد و نیز نخستین تهاجم خود به هند (۸۰۱ هـ. ق/ ۱۳۹۸ م) را آغاز کرد و این به آناتولی و عراق مجال می داد تا نفسی تازه کنند.

جنگ صلیبی نیکوپولیس

با سرگرم شدن تیمور در آسیای مرکزی و جنگ میان خاندان قرامان و قاضی برهان الدین بر سر مالکیت سرزمینهای واقع در میان قلمروهای آنان، تسلط عثمانی بر آناتولی ظاهراً تحکیم شد. از این روی، بایزید توانست به اروپا بازگردد و با خطرات جدید ناشی از استمدادطلبی بیزانس از غرب، پشروی و نیز به داخل مقدونیه (که در آن، بیزانس سالونیک را به و نیز فروخت) و به داخل آلبانی - که در آن قدرت زمینی عثمانی با قدرت دریایی و نیز مواجه شد - روبرو شود. در سال ۷۹۶ هـ. ق/ ۱۳۹۳ م، و نیز و مجارستان علیه ترکها قرارداد جدیدی منعقد کردند و مانوئل دوم از اروپا تقاضای کمک کرد. بایزید نیز در پاسخ به این حرکات، در مقابل مانوئل از یوحنا هفتم پشتیبانی کرد و برای دومین بار محاصره مرکز بیزانس را آغاز کرد (۷۹۸ هـ. ق/ ۱۳۹۵ م).

خطر فوری که عثمانیها را در اروپا تهدید می کرد، ورود لشکر صلیبی جدید اروپایی متشکل از نیروهای کشورهای مهم غرب و نیز کشورهایی بود که بیش از همه در معرض خطر پشروی عثمانی قرار داشتند. در پاسخ به این درخواستها بود که پاپ بونیفاس نهم جنگی صلیبی به راه انداخت. صلیبیون از انگلیس، اسکاتلند، لهستان، بوهم، اتریش، ایتالیا و سوئیس و همچنین از سرزمینهای اروپای جنوب شرقی که بیشتر در معرض تهدیدات عثمانی بودند، به

سوی بوده آمدند. در بهار سال ۷۹۹ هـ. ق / ۱۳۹۶ م، سیگسموند نیروی صلیبی عظیمی را از صربستان به راه انداخت؛ آنان پس از عبور از دانوب در نیکوپولیس، شهرهای دانوب مثل ویدین و اورسووه را تسخیر و مسلمانان آنها را قتل عام کردند. زمانی که نیکوپولیس، آخرین پایگاه مهم تدافعی در ساحل دانوب در محاصره گرفته شد، به نظر می رسید که دیگر به پادگان کوچک عثمانی که از آن دفاع می کرد، امید چندانی نیست. اما بایزید نیروهای کمکی اعزامی از آناتولی را متمرکز کرد و مهاجمان را تارومار کرد (۲۵ سپتامبر، ۷۹۹ هـ. ق / ۱۳۹۶ م)؛ هزاران نفر از شهسواران و رهبرانشان یا در میدان جنگ کشته شدند یا در حین عبور از دانوب دچار خفگی شدند. شمار بیشتری از آنان، از جمله اشراف زادگان سراسر اروپا، اسیر و زندانی شدند که تنها پس از پرداخت غرامتی سنگین آزاد شدند.

پیروزی عثمانیها بر صلیبیون در نیکوپولیس، اروپا را بیمناکتر کرد، در حالی که در جهان اسلام مایه شهرت بیشتر عثمانیها شد؛ بدین معنا که بایزید لقب سلطان یا فرمانروای کل اسلام یافت. این سبب شد که هزاران نفر دیگر از مسلمانان به آناتولی سرازیر شدند تا به خدمت بایزید در آیند. این عده نه فقط عشایر ترکمن بلکه نیز از کسانی بودند که اساس زندگی حکومتی و اقتصادی ایران، عراق و ماوراءالنهر به وجود می آوردند و از آشوب و بی نظمی پس از زوال ایلخانان و هجوم تیمور، به آناتولی گریخته بودند. این افراد برای بایزید و جانشینانش منبع جدید نیروی انسانی بودند که می توانستند به کمک آنان فرمان رانند و یک امپراتوری عظیم را فتح کنند.

در این زمان، بایزید با مسأله تعیین کننده حکومتش روبرو بود؛ آیا باید با استفاده از پیروزی نیکوپولیس باز هم به داخل اروپا پیشروی کند؟ این برای بایزید تنها راه منطقی بود اگر می خواست که بر سنت غازیگری پایدار بماند؛ مسأله ای که رجال برجسته ترکمن و در رأس آن خاندان چندرلی بر آن پای می فشردند. از سوی دیگر، مشاوران مسیحی بایزید، وی را تحت فشار گذاشته بودند که اروپا را رها کند تا از این طریق فتوحات و ثروت جدیدی نصیب رجال برجسته ترک نشود و در مقابل توصیه می کردند که سلطان به آناتولی باز گردد و امیرنشینهایی که از دیرباز، خطری در پشت سر محسوب می شدند، برچینند.

بایزید به ادرنه بازگشت تا در این باره تصمیم بگیرد. در همین حال نیروهای عثمانی به والاکیا، مجارستان و بوسنی و استیر حمله بردند و آخرین حکومت بلغاری در ویدین را تسخیر کردند. سپس ویدین، سلسره به صورت یک واحد مرزی سازماندهی در آید تا فعالتهای علیه مجارستان و والاکیا را متمرکز کند (۷۹۹ هـ. ق / ۱۳۹۶ م). آلبانی یک بار دیگر هدف تاخت و تاز عثمانیها شد و اشکودار (اسکوتاری)، کروئیا، برات و کاستوریا تحت نظارت مستقیم سلطان قرار گرفت؛ در حالی که خانواده بوشات که بر شمال فرمان می راند، سیادت عثمانی را گردن

نهاد. قسطنطنیه سوم بار به محاصره در آمد (۸۰۰-۷۹۹ ه. ق / ۱۳۹۷-۱۳۹۶ م) و قلعه آناتولی (آناتولو حصاری) در ساحل بوسفور بنا شد تا راه بیزانس به دریای سیاه را تحت نظارت بگیرد. اما محاصره قسطنطنیه از سر دلی و تردید صورت پذیرفت و علت آن شاید عدم برخورداری از امکانات لازم برای محاصره شهر بود و به احتمال زیاد از رأی و تدبیر مشاوران مسیحی ناشی می شد که معتقد بودند فتح واقعی شهر ممکن است تلاش بیشتر اروپائیان را در تدارک جنگ صلیبی سخت تری برانگیزد، چندان که عثمانیها توان مقاومت در برابر آن را نداشته باشند. بایزید سرانجام بر آن شد که در ازای دریافت خراج بیشتر از امپراتور و موافقت وی با این که جانشینانش می بایست به خواست سلطان رفتار کنند، از محاصره شهر چشم پوشید. بایزید سپس راهی آخرین جنگ سرنوشت ساز خود در آناتولی شد.

آخرین نبردهای بایزید در آناتولی

زمانی که بایزید گرفتار جنگ در اروپا بود، علاءالدین علی بیگ، امیر قرامان، در تلاش به منظور بازپس گرفتن سرزمینهای از دست رفته اش از عثمانیها، آنکارا مرکز بیگلربیگی آناتولی را تسخیر کرد و سپس از طریق گرمیان به سوی بورسا، مرکز قدیمی عثمانی، پیشروی کرد. بایزید لشکرهای روملی و آناتولی را در بورسا متمرکز کرد و با چنان نیروی عظیمی به سوی قونیه حرکت کرد که علاءالدین علی همه اسرا و غنائیم گرفته شده را تسلیم و سپس تقاضای صلح کرد. اما بایزید از قبول این درخواست سر باز زد، به قرامان حمله کرد و نیروهایش را در دشت آق چای (۸۰۰ ه. ق / ۱۳۹۷ م) منهدم کرد و چندی پس از جنگ علاءالدین را به قتل رساند. بایزید که مصمم بود خاندان قرامان را بکلی نابود کند، قلمروهای شرقی در اطراف لارنده، قرامان و نیز قونیه و حومه های آن را تسخیر کرد. در سال ۸۰۱ ه. ق / ۱۳۹۸ م، بایزید در امتداد ساحل دریای سیاه پیشروی کرد و به مرزهای طرابزون بیزانس رسید؛ در این حال تنها کلنی جنوایی در آمیسوس (قراصامسون)، واقع در شرق صامسون، از نظارت وی خارج بود. این فتوحات همه سرزمینهای شمال، غرب و جنوب غربی حکومت برهان الدین قاضی را تحت نفوذ بایزید قرار داد. وسعت سرزمینهای برهان الدین هنوز بسیار بود و مناطق سیواس، قیصریه، توقات، نیکسار و قرشهر و بسیاری از مناطق مرکزی آناتولی را در بر می گرفت، اما پس از مرگ وی در سال ۸۰۱ ه. ق / ۱۳۹۸ م، اختلافات داخلی بزرگان حکومت را واداشت که در ازای حمایت سلطان از آنان در مقابل حملات قبایل آق قویونلو، به سیادت او در منطقه تن در دهند. بایزید نه تنها کشور قاضی برهان الدین را در مقابل قبایل آق قویونلو حمایت کرد، بلکه آن را بکلی به اشغال خود آورد و آن را به صورت یک ایالت مرزی جدید سازمان داد. بدین ترتیب عثمانیها را از طلبی تا کیلیکه در تماس مستقیم با مملوکه

قرار گرفتند.

بایزید ظاهراً برای مدتی کوتاه در سال ۸۰۲ هـ. ق / ۱۳۹۹ م به اروپا باز گشته است تا بر احداث محله جدید ترک نشین در قسطنطنیه که ترکهای گویونوق و ترکیلی در آن سکونت داشتند، نظارت داشته باشد. اما پس از مرگ سلطان مملوک برقوق (ژوئن ۸۰۲ هـ. ق / ۱۳۹۹ م) و جانشینی جوانی بی تجربه به نام ناصرالدین فرج و نیز اخباری که از سرگرم بودن تیمور در تهاجم بزرگ او به هند حکایت می کرد، بایزید فتوحات خود را در شرق از نو آغاز کرد. هدف نخست وی دولت دست نشاندۀ مملوک، دولت ذوالقادر بود که در اوایل قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م بر منطقه حوالی مرعش و البستان فرمانروایی داشت و از سلاطین مملوک کمک می گرفت و دامنه قدرت خود را در مقابل ارمینان کیلیکیه گسترش می داد. بایزید ظاهراً از بیم این که پیشروی بیشتر به سرزمینهای مسلمانان و ترکمانان تأثیری سوء بر نیروهای ترکمن خودی داشته باشد، سپاهیان خود را احتمالاً بیشتر از میان سربازان دست نشاندۀ، خاصه آنانی که از صربستان اعزام شده بودند، برمی گردید. پس از مرگ برقوق و اغتشاش و آشوبی که در میان ممالیک رخ نمود، بایزید در الحاق امیرنشین آنان به سرزمینهای خود مشکل چندانی نداشت (اوت تا سپتامبر ۸۰۲ هـ. ق / ۱۳۹۹ م). وی سپس بخش وسیعی از کیلیکیه را از ممالیک گرفت و به سوی شرق فرات حرکت کرد؛ بدین ترتیب وحدت و یکپارچگی را به آناتولی ترک بازگرداند.

در بهار سال ۸۰۳ هـ. ق / ۱۴۰۰ م، تیمور حکومت خود را در آذربایجان و شرق عراق دوباره مستقر کرد و شاه مسیحی گرجستان را واداشت که سیادت وی را بپذیرد. درست در همین زمان بود که بایزید ارزنجان و کماخ را از مطهرتن بیگ گرفت؛ از آنجا که مطهرتن پیش از آن سیادت و حمایت وی را پذیرفته بود، جنگ بین تیمور و بایزید اجتناب ناپذیر شد. هنگامی که تیمور به پاسینلر در نزدیکی ارزروم رسید، شماری از امیران ترکمن که به دست عثمانیها از سرزمینهایشان رانده شده بودند، به او ملحق شدند؛ همه این امیران از تیمور می خواستند آنان را در بازپس گرفتن قدرت یاری کند. باید خاطر نشان کرد که این امیران زمانی به تیمور روی آوردند که وی به آناتولی وارد شده بود. بنابراین چنین گمان می رود که تیمور نه به منظور پاسخگویی به درخواستهای آنان، بلکه بیشتر به دلیل هراسی که از قدرت عثمانی داشت، به آناتولی آمده بود.

تیمور به سوی سیواس - مرکز حکومت قاضی برهان الدین که چندی پیش به تصرف بایزید در آمده بود - حرکت و پس از تسخیر این شهر، مردم آن را اعم از مسلمان و غیرمسلمان قتل عام کرد. وی سپس برای تحکیم موقعیت خود در جنوب به سوی سوریه تحت حکومت ممالیک پیشروی کرد و شهرهای ملطیه، عنیتاب، حلب (اکتبر سال ۸۰۳ هـ. ق / ۱۴۰۰ م) و

دمشق (دسامبر ۸۰۳ هـ. ق / ۱۴۰۰ م) را تصرف کرد؛ وی لشکر مملوک را چند بار منهدم کرد و هزاران نفر را بر سر راه خود از دم تیغ گذراند. زمانی که تیمور در جنوب سرگرم جنگ بود، بایزید به شرق آناتولی بازگشت و پس از فتح دوباره سیواس و ارزنجان، در پی آن برآمد که پیش از بازگشت فاتح امتیازی استراتژیک کسب کند. در بهار سال ۸۰۵ هـ. ق / ۱۴۰۲ م دو لشکر بایزید و تیمور برای دستیابی به این امتیاز به تکاپو افتادند. تیمور لشکری بزرگ جدیدی در گرجستان فراهم آورد و از طریق ارزروم و کماخ به آناتولی وارد شد و سپس از آنجا به قیصریه و بعد به آنکارا رسید. تیمور این شهر را محاصره کرد و کوشید بایزید را با فراخواندن به جنگ به دام اندازد و این در حالی بود که پشتیبانی بسیاری از ترکمنها را با بازگرداندن زمینهای بیگهایشان پس از آزاد کردن آنها از سیطره عثمانیها، به خود جلب می کرد. همچنین به نظر می رسد که پیشروی تیمور از سیواس به سوی آنکارا، آن هم از طریق مسیر شمالی که دارای منابع آبی فراوانی بود، امتیازی استراتژیک بود؛ بنابراین بایزید ناچار شد که تمام توان خود را به کار گیرد و آب و سایر تدارکات لازم را از منابع فقیرتر جنوب فراهم آورد. سرانجام در ۲۷ جولای ه. ق. ۸۰۵ / ۱۴۰۲ م، جنگ نهایی در دشت چوبوک در منطقه ای نیرون از آنکارا اتفاق افتاد. درباره شمار لشکریان دو جناح، منابع مختلف ارقام بسیار متفاوتی را بیان کرده اند، اما جملگی بر آنند که نیروهای تیمور افزونتر بوده است. نبرد چهارده ساعت باید. در آغاز، موفقیت ظاهراً از آن بایزید بوده است، اما به دلیل خیانت برخی از نیروهای کمکی ترکمن و طبق برخی روایات به دلیل خیانت نیروهای دست نشانده صربی، سرنوشت جنگ بناگاه تغییر کرد. سپاه عثمانی تار و مار، بایزید اسیر و تیمور پیروز شد.

دوره فترت (۸۱۶-۸۰۵ هـ. ق / ۱۴۱۳-۱۴۰۲ م)

تهاجم تیمور از آن روی موفقیت آمیز بود که امپراتوری عثمانی تشکیل شده در قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م بذره های بی ثباتی را در خود داشت. خاصه نظام خراجگزاری که به امیران مسیحی مجال می داد تا هرگاه که قدرت مرکزی با مشکلی مواجه یا تضعیف شود، اعلام استقلال کنند. سپاه بایزید بسادگی درهم شکست و دلیل آن این بود که وی با کنار گذاشتن سنت غازیگری که مایه کامیابی نیا کانش شده بود، سبب نومیدی سرداران و سربازانی شد که در گذشته چنان پیروزیهایی کسب کرده بودند؛ خاصه این که پیروزیهای آنان در هیچ کجای شرق غنایم و داراییهای اروپا را به ارمغان نیاورد. امپراتوری عثمانی با چنین مشکلاتی روبرو بود و جانشینان بایزید برای بازگرداندن امپراتوری، می بایست در دوران فترت با این مشکلات روبرو می شدند و برای آنها راه حلی می یافتند.

پس از جنگ آنکارا، تیمور تقریب هشت ماه (۸۰۶-۸۰۵ هـ. ق / مارس ۱۴۰۳-

جولای ۱۴۰۲ م) در آناتولی باقی ماند؛ او به سرزمینهای آن حوالی حمله می کرد و ضمن استقرار حکومت سراسری خود در آن نواحی و بازپس گرفتن امیرنشینهای کهن ترکمن، سرزمینهای عثمانی را در پی کسب غنائم مورد تقاضای افرادش چپاول می کرد. تیمور در این تاخت و تازها، هزاران نفر را کشت، مساجد و مدارس را تخریب کرد، شهر و روستا را با هم سوزاند و هزاران نفر دیگر را به اسارت کشید. بایزید خود و به احتمال بسیار زیاد، فرزندانش موسی و مصطفی در اسارت امیر فاتح باقی ماندند تا این که سرانجام سلطان در نهم مارس سال ۸۰۶ هـ. ق / ۱۴۰۳ م، در آق شهر در گذشت. تیمور هم خود به شرق بازگشت و در ۱۸ فوریه سال ۸۰۸ هـ. ق / ۱۴۰۵ م، زمانی که در تدارک یک لشکر کشی جدید به چین بود، در اترار در گذشت.

ساخت سیاسی آناتولی بر جای مانده از تیمور با وضع آن در اواخر دوره حکومت مراد اول، تفاوت زیادی نداشت. امیر فاتح در واقع پیش از این که سرزمینهای الحاق شده در زمان بایزید را از امپراتوری جدا کند کاری انجام نداد؛ البته در زمان او تنها اقدامی که انجام گرفت این بود که به جای دالان احداث شده در زمان مراد اول که از آنکارا به دریای مدیترانه باز شده بود، دالان دیگری از شمال شرق آنکارا به دریای سیاه، در نزدیکی طرابزون، کشیده شد و همچنین سیادت ایلخانان برچیده شد و به جای آن اقتدار تیمور برقرار گردید. شاهزاده قرامان، محمد، در رأس کشوری وسیع قرار گرفت که یک سوم آناتولی از جمله بخشهای شرقی حمید و گرمیان و شهرهایی چون قیصریه، اسپارتا، آنتالیا و آلانیه و نیز سرزمینهای پیشین قرامان را شامل می شد. مقصود تیمور از این اقدام ظاهراً قدرت بخشیدن به قرامانیان به منظور مقاومت در برابر اقداماتی بود با این هدف که قدرت عثمانیها دوباره در منطقه مستقر شود؛ وی قرامانیان را «امیر نواحی مرزی» و در مبارزه با کفار آنان را رهبر همه امیرنشینهای دیگر از جمله عثمانیها اعلام کرد. بجز قرامان، تیمور تنها امیرنشینهای فتح شده در زمان بایزید را بازپس گرفت؛ هر چند که این امری دشوار بود زیرا بسیاری از افراد طبقه حاکم پیشین در نظام عثمانی جذب شده بودند.

حتی عثمانیها در این نظم نوین مقامی یافتند. شاهزاده سلیمان از مرکز حکومت خود در ادرنه، فرمانروای عثمانی در اروپا شناخته شد. فرزندان دیگر بایزید، عیسی چلبی در بالکسیر و بورسوا و محمد چلبی در آماسیا حکومت یافت. هر دو آنان سیادت تیمور را به رسمیت شناختند. بدین ترتیب، عثمانیها نظارت بر همه قلمروهای امپراتوری عثمانی را چنان که پیش از بایزید وجود داشت، حفظ کردند؛ اما از نفوذ و شهرت آنان بشدت کاسته شده بود و این نکته به هیچ وجه روشن نبود که آیا امپرای عثمانی به آن صورت می تواند دوام آورد یا نه. برخی از اروپائیان بر این عقیده بودند که اگر با یکدیگر متحد شوند و نیروی صلیبی جدیدی فراهم آورند،

شاید بتوانند عثمانیها را از اروپا بیرون رانند، اما وضع بدان گونه که آنان تصور می کردند، ساده نبود. از نیروهای عثمانی آنچه از میان رفته بود فقط لشکر اعزامی او و نیز نیروهای تازه تشکیل شده قاپی قولاری بود. اما ارتش فنودالی در اروپا و نیروهای غازی، بیشتر تحت رهبری سلیمان و وزیران و فرماندهان، دست نخورده باقی مانده بود. اروپا در وضعی نبود که از موقعیت عثمانیها استفاده کند. صربستان همچنان به سلیمان وابسته بود. سیگیسموند، شاه مجارستان، سرگرم کوششهایی بود که به داخل اروپای مرکزی پیشروی کند و عدم حضور وی به نوبه خود، موقعیت اشراف فنودال مجار را تقویت می کرد. بدون حمایت یکپارچه مجار، هر گونه تهاجم صلیبی احتمالاً به همان سرنوشت جنگ نیکوپولیس دچار می شد.

مشکل عثمانی بازسازی نظام تدافعی امپراتوری در برابر حملات متقابل اروپائیان نبود. مشکل آنان بیشتر بازیافتن وحدت رهبری و تثبیت دوباره حکومت در سراسر آناتولی و مهمتر از همه، پی ریزی سازمان کشور و جامعه بر اساس اصولی محکمتر بود؛ اصولی که در گذشته سبب شد امپراتوری آناتولیایی بایزید و ارتش آن در برابر تهاجم تیمور بسادگی درهم شکسته شود.

سیاستهای داخلی دوران فترت بسیار پیچیده بود و در این جا می توانیم فقط سیاستهایی را مورد بحث قرار دهیم که سرنوشت نهایی عثمانی را تعیین کرد. بیشتر رخدادهای این دوره به مسأله مبارزه و قدرت در میان سرشناسان ترک و فرزندانشان مربوط می شد که می خواستند سنت غازیگری و عظمت نهادهای صدر اسلام، سلجوقیان، بقایای نیروهای قاپی قولاری را احیاء کنند و مشاوران مسیحی را که به منظور حفظ موقعیت نویافته خود سیاستهای مغایری را پیشنهاد می کردند، به قدرت فراخوانند. زمانی که فرزندان بایزید بر سر مسأله جانشینی با یکدیگر می جنگیدند، هریک از این گروهها به حمایت از یکی از طرفین می پرداخت و چندان که درمی یافت شاهدهای دیگری بهتر می تواند آن را به قدرت برساند، پیمانهای قدیمی گسسته و پیمانهای جدیدی برقرار می شد. سلیمان نخست با حمایت سرشناسان ترک که تحت رهبری خاندان چندرلی بودند، در ادرنه بر تخت جلوس کرد. اما رفته رفته حمایت خود را از نیروهای قاپی قولاری و افراد مسیحی داخل دولت آغاز کرد و با امپراتور مانوئل دوم و کشورهای دست نشاندۀ مسیحی که به آنان وعده استقلال داده بود، ارتباط نزدیکی برقرار کرد. سلیمان از سوی تیمور فرمانروای عثمانی شناخته شد، زیرا وی تنها مدعی حکومت بود که در پی احیای میراث پدری در آناتولی نبود. از سوی دیگر، برادران دیگر سلیمان یعنی موسی، عیسی و محمد در حال پی ریزی قدرت سراسری خود در آناتولی بودند. آنان می کوشیدند که تا تکیه بر سنت دیرینه غازیگری در رویارویی با کفار، لشکرهای جدیدی از ترکمنها تشکیل دهند. از آنجا که سیاستهای آنان بیشتر از سیاستهای سلیمان با رجال برجسته ترکمن همخوانی داشت، چندی

نپاید که خاندان چندرلی و وابستگانش سلیمان را رها کردند و به پسران جوانتر پیوستند، هر چند برای آنان دشوار بود که در مورد فردی واحد توافق کنند. در طول دوره فترت، مرزهای عثمانی تقریباً ثابت باقی ماند، جز در مورد قلمروهایی که به تصرف تیمور در آمد و سرزمینهایی که سلیمان در ازای حمایت مسیحیان، به آنان واگذار کرد. دشمنان عثمانیها نه در اروپا و نه در آسیا، در واقع هیچ کوششی نکردند که با همکاری یکدیگر از اختلافات داخلی عثمانی سود برند.

نخستین بار در سال ۸۰۶ هـ. ق / ۱۴۰۳ م. زمانی که تیمور هنوز زنده بود، میان شاهزادگان عثمانی در آناتولی رقابت برخاست. اولین شاهزاده‌ای که دست به عمل زد، محمد چلبی بود که کوشید از بورسا دعوی میراث خانوادگی کند، اما حمایت تیمور از برادرش موسی، وی را از این ادعا منصرف کرد. به جای آن، محمد دعوت چند تن از سرشناسان سنجاق قدیمی خود، آماسیا، را پذیرفت؛ آنان می‌خواستند به رهبری وی، قره دولت‌شاه، یکی از گماشتگان تیمور را که در آماسیا مستقر شده بود، از منطقه بیرون رانند. محمد آماسیا را گرفت و خود به جای قره دولت‌شاه مستقر شد (۸۰۶ هـ. ق / ۱۴۰۳ م). وی بسرعت نفوذ خود را به شهرهای مجاور، سیواس، توقات و نیکسار که قبلاً به فرمان تیمور غارت شده بود، گسترش داد. موفقتهای مکرر و پیروزیهای مجدد محمد را در موقعیتی قرار داد که توانست گروههای وسیعی از پشتیبانان قدیمی را جذب کند، چنان که طی یک سال پس از جنگ آنکارا، وی لشکر عظیمی از ترکمنها در اختیار داشت که قدرت و آمادگی مبارزه با تمامی دشمنان را داشتند.

موسی تنها پسر بایزید بود که با او در اسارت بسر برده بود. این برای موسی موقعیتی فراهم آورده بود که بتواند محبت امیر فاتح را، زمانی که عیسی در بالکسیر مستقر شده بود، جلب کند. نخستین برخورد بین شاهزادگان عثمانی در نزدیکی قراسی اتفاق افتاد؛ موسی پیروز شد و بر منطقه بین بورسا و قراسی فرمانروایی یافت اما چندی پس از آن وضع دگرگون شد، عیسی قلمرو خود را بازپس گرفت و موسی به گرمیان گریخت.

در همین احوال، سلیمان، پسر ارشد بایزید، در ادرنه و در پناه مسیحیان در آرامش کامل بسر می‌برد. در این زمان استفان پسر لازار بر صربستان حکومت داشت (۸۳۱-۷۹۲ هـ. ق / ۱۴۲۷-۱۳۸۹ م)، اما جانشین احتمالی او یعنی ژرژ برانکوویچ درست در همان زمان به گسترش دامنه نفوذ خود در صربستان جنوبی پرداخته بود. سلیمان از این امر ناخشنود نبود که دو شاهزاده صربی را در نزاع با یکدیگر ببیند و از این وضع برای تحکیم بیشتر نفوذ خود بر هر دو آنان سود جست. در همین زمان، سلیمان در فکر بازپس گرفتن قلمرو آناتولیایی پدر، از میان برداشتن برادران و تأسیس دوباره امپراتوری عثمانی بود. او توانست با واگذاری سرزمینهایی از جمله سالونیک، بخش وسیعی از مقدونیه جنوبی، موره و بخشی از تراکیه ساحلی، نزدیکترین

شهرهای مجاور قسطنطنیه در امتداد دریای مرمره و دریای سیاه، از مساعدت اقتصادی و نظامی بیزانس بهره‌مند شود. خراجگزاری بیزانس نیز خاتمه یافت و این در واقع بهای گزافی بود که سلیمان برای رویارویی با برادران، در ازای کمکهای مسیحیان به آنان می‌پرداخت. قرار دادهای مشابهی هم با استفان، امیر صربستان و همچنین با دولتهای دریانورد ایتالیایی منعقد شد (ژوئن سال ۸۰۶ هـ. ق / ۱۴۰۳ م)؛ بنابراین قراردادهای سلیمان به هر یک از این کشورها امتیازات تجاری فراوانی می‌داد و در مقابل از کمک آنان بهره‌مند می‌شد. در پاسخگویی به این تلاشها، محمد، مصطفی و عیسی سیادت تیمور را پذیرفتند و متعهد شدند که در ازای برخورداری از پشتیبانی تیمور در مبارزه با «کارگزار کفار» در ادرنه، به او خراج و مساعدت نظامی دهند.

در آناتولی، محمد چلبی بسرعت به سمت جلو حرکت کرد. وی پس از کنار زدن ترکمنهایی که تیمور در فلات مرکزی گماشته بود و تسخیر بسیاری از سرزمینهای این منطقه، عیسی را مغلوب کرد، بورسا و بالکسیر را به قلمرو خود که گسترشی شتابان داشت ملحق کرد و سپس به امیرنشین صاروخان تاخت. محمد همین که بورسا را بازپس گرفت، از رهبران مذهبی محلی خواست که او را سلطان بخوانند و به نام خود سکه زد و تیمور را سلطان اعظم خواند. عیسی در آغاز به قسطنطنیه گریخت و سپس به سلیمان پناه برد. برای امپراتور بیزانس، عیسی سلاح مطلوبی بود که به وسیله آن می‌توانست عثمانیها را در تفرقه و اختلاف نگاه دارد. برای سلیمان، عیسی آلت دستی بود در مقابل محمد. بنابراین سلیمان به کمک بیزانس، عیسی را در رأس لشکری بزرگ به آناتولی گسیل داشت تا دشمنی مردم را علیه محمد برانگیزد و بورسا را تسخیر کرد (۸۰۷ هـ. ق / ۱۴۰۴ م). عیسی به شرق گریخت و دیگر از او خبری نشد؛ در همین حال متحدین عیسی یعنی امیرنشینهای کوچکتر اژه‌ای ناچار شدند سیادت محمد را گردن نهند. بنابراین، محمد و سلیمان در رأس حکومت عثمانی در بخشهای آناتولیایی و اروپایی امپراتوری قرار گرفتند و چنین به نظر می‌رسید که این تقسیم‌بندی همچنان ادامه خواهد یافت (۸۰۵ هـ. ق / ۱۴۰۵ م).

اما سلیمان هنوز در پی آن بود که بر تمامی امپراتوری حکومت کند. از این روی، لشکر خود را برای جنگ با برادر به آناتولی گسیل داشت و عزم تسخیر آنکارا کرد؛ بدین ترتیب متصرفات محمد را تجزیه کرد و در آستانه پیروزی کامل قرار گرفت. رؤسای ترکمن از بیم این که پیروزی سلیمان به استقلال آنان خاتمه دهد، با یکدیگر متحد شدند (بهار ۸۰۹ هـ. ق / ۱۴۰۶ م). اما آنان نتوانستند از دشمنی‌های داخلی و جاه‌طلبی‌های فردی در راه یک انگیزه مشترک چشم‌پوشند؛ اتحاد آنان درهم شکست و سلیمان در موقعیتی قرار گرفت که می‌توانست دشمنانش را به یکباره نابود کند. زمانی که محمد کوشید بورسا را تسخیر کند و از پشت بر سلیمان شیخون زند، سلیمان پیشدستی کرد، به محمد شیخون زد و پس از این که او را

در ینی شهر مغلوب کرد، مجبورش کرد که به آماسیا بازگردد (۸۰۹ هـ. ق / ۱۴۰۶ م). محمد در آخرین تلاش نویدانه خود با قرامان متحد شد. در سال ۸۱۲ هـ. ق / ۱۴۰۹ م، او همچنین شیوه جدیدی را آزمود؛ یعنی طی یک تلاش دیگر، موسی چلبی را به اروپا اعزام کرد که متصرفات سلیمان را در این منطقه، در زمانی که سلیمان خود در آنجا حضور نداشت، بازپس ستاند. ظاهراً محمد در صدد برآمد که مساعدت والاکیا و استفان صربستان را که از فزونی قدرت سلیمان و به خطر افتادن استقلال خود در هراس بودند، در حمایت از موسی جلب کند. در والاکیا، موسی با دختر امیر ازدوج کرد و لشکری از ترکها، والاکها، صربها و بلغارها فراهم آورد و به سوی ادرنه روانه شد. سلیمان بیدرنگ به اروپا بازگشت و این به محمد مجال داد که بقیه نواحی آناتولی را دوباره اشغال کند. رؤسای جنگاور ترکم از این نگران بودند که مبادا پیروزی سلیمان به قدرت و پیشروی آنان در اروپا خاتمه دهد؛ از این روی موسی پا جلب حمایت این رؤسا پیروزیهای اولیه سلیمان را خنثی کرد، او را شکست داد و به قتل رساند (۱۷ فوریه ۸۱۴ هـ. ق / ۱۴۱۱ م).

در این زمان امپراتوری اروپایی سلیمان، تحت حکومت برادر بسیار فعالتر و قدرتمندترش، موسی قرار گرفت که از وفاداری به محمد سر باز زد و در هر گام همچون سلیمان در گذشته، برای او تهدید کننده می شد. موسی خود را سلطان خواند و به نام خود سکه زد. ابراهیم چندرلی در مقام وزارت اعظمی وی قرار گرفت، دربار قدیمی و نهادهای عثمانی تاسیس شد و تهاجمات مرزی غازیان تحت فرماندهی یکی از رهبرانش، میخال اوغلو، که بیگلربیگ روملی شد، احیاء گردید. بدین ترتیب نیروهای مرزی در مناطق تحت حکومت موسی قدرت را در دست گرفتند. فعالیت قاپی قولاری متوقف شد و اموال و دارائیها دوباره به سرشناسان ترک و بیگهای مرزی بازگردانده شد. تلاشهایی هم صورت گرفت که با دادن مقام شیخ الاسلامی به یکی از فقهای برجسته و فیلسوفان الهی آن زمان یعنی بدرالدین سماونی، شخصیت جدل برانگیزی که تعلیماتش را مسلمانان متعصب کفر آمیز تلقی می کردند، توده های مردم را جذب کند. بدرالدین گروههای وسیعی از مردم عادی مسلمان و مسیحی را با تبلیغ این عقیده که همه ثروتها باید به تساوی در میان مردم تقسیم شود و به همه تبعیضات میان پیروان مذاهب گوناگون در منطقه خاتمه داده شود، به خود جلب کرد. این اصول به صورت مشی رسمی حکومت موسی درآمد.

موسی به منظور خشنود کردن رهبران مرزی که از او پشتیبانی کرده بودند، صربستان و بیزانس را به دلیل حمایت از سلیمان تنبیه کرد. اقدام سلیمان را در واگذاری زمینهایی که زمانی تحت حکومت مسلمانان بود، جسورانه محکوم کرد و عزم آن کرد که به نام اسلام آنها را پس

ستانند. موسی مناطق وسیعی از جنوب صربستان شامل نوو بردو [۴۳] که مرکز استخراج نقره بود و همچنین قلعه های پراوادی [۴۴] و کوپرو را تسخیر کرد؛ در همین حال میخال اوغلو و جنگجویانش بخشهایی از مقدونیه را مورد تاخت و تاز قرار دادند. پس از آن که مانوئل از تقاضاهای موسی مبنی بر تسلیم سرزمینهای واگذار شده و خراجهای معوقه سر باز زد، پنجمین محاصره قسطنطنیه آغاز شد (۸۱۵-۸۱۴ ه.ق / ۱۴۱۲-۱۴۱۱ م) و طی آن موسی همه سرزمینهایی را که در گذشته به یزانس واگذار شده بود، بجز سالونیک، بازپس گرفت.

اما سیاستهای فعالانه موسی مشکلات داخلی را پنهان می کرد؛ مشکلاتی که بسرعت سبب شد حمایت از او متوقف شود. او رفته رفته از ثروت و قدرت کسب شده از غنایم و تیماری که غازیها فراهم آورده بودند، ناخشنود شد و به قاپی قولاری روی آورد؛ موسی به آنان مقام و تیمار داد و در همین احوال به غازیها فرمان داد که حملات خود را به قلمرو مسیحی متوقف کنند. در همین زمان، در حالی که اصول عقاید بدرالدین در میان توده های مردم گسترش می یافت، رهبران مذهبی و اعیان ترک با آن مخالفت می کردند؛ چنان که رجال ترک در صدد برآمدند که هر چه زودتر حکومت موسی را براندازند. میخال اوغلو از موسی جدا شد، خودسرانه به مقدونیه هجوم برد و همه غنایم و تیمارهای به دست آمده را خود و افرادش تصاحب شدند. رهبران محافظه کار مذهبی بدرالدین را آشکارا رافضی خواندند و با وی به مخالفت برخاستند. آنان دوباره از موسی خواستند که وی را کنارزند. وزیران چندرلی مخفیانه با امپراتور مانوئل و محمد چلبی وارد مذاکره شدند؛ هدف آنان از این مذاکره به قدرت رساندن محمد بود (مارس ۸۱۵ ه.ق / ۱۴۱۲ م) و از این روی به مانوئل اطمینان دادند که در صورت حکومت یافتن محمد، قلمروهای تازه فتح شده به او بازپس داده خواهد شد.

محمد پس از جلب رضایت مانوئل، به روملی لشکر کشید، اما موسی او را مغلوب کرد و محمد در صدد برآمد که تنها از طریق کشتیهایی که یزانس تدارک دیده بود، بگریزد. محمد به آناتولی باز گشت، اما همچنان در پی توطئه چینی علیه موسی بود. وی به صربستان و یزانس هر دو اطمینان داد که سرزمینهای بیشتری را به آنان بازگرداند و بدین ترتیب منابع پشتیبانی کننده خود را افزایش داد. در این زمان، او موفقیت بیشتری کسب کرد. محمد به ساحل دریای سیاه، در شمال قسطنطنیه، لشکر کشید و به سوی ادرنه پیشروی کرد؛ لشکر موسی را در ویزا واقع در نزدیکی فیلیپ درهم کوبید. تحریکات چندرلی سبب شد که بسیاری از پشتیبانان موسی در آخرین لحظات وی را تنها بگذارند؛ موسی گریخت، اما در ساماکوف، [۴۵] در جنوب صوفیه،

43- Novo Brdo

44- Pravadi

45- Samakov

دستگیر و کشته شد (۱۰ جولای ۸۱۶ هـ. ق / ۱۴۱۳ م).

بدینسان تفرقه بزرگ میان افراد خانواده عثمان پایان پذیرفت. محمد با حمایت رجال برجسته ترک و عناصر بیزانسی در جامعه عثمانی و همچنین مساعدت همسایگان نزدیک، متصرفات پدر را دوباره یکپارچه کرد. بنابراین جالب است خاطر نشان کنیم که عاقبت آن کشورهای که بیشتر از همه از سوی عثمانیها تهدید می شدند، از تجزیه عثمانی پس از جنگ آنکارا هیچ سودی عایدشان نشد و از این روی برای حفظ منافع آنی خود، تلاش کردند که دوره فترت را به پایان رسانند. امپراتوری عثمانی از یک دهه طولانی آشوب سر بر آورد و بر همه نقاط استراتژیک مهم در جنوب شرقی اروپا، ادرنه، صوفیه و اسکوپ در غرب، اسلیون، کارینووا و آیدوس در رشته کوههای بالکان شرقی نظارت کامل یافت و تنها شهرنش بود که در ازای حمایت صربستان از محمد، به این کشور ملحق شد.

یادداشت‌های فصل دوم

۱- هر چند برخی مدعی اند که عنوان «سلطان» را ممالیک مصر - حکومتی شبیه به خلفای عباسی پس از تصرف بغداد در سال ۶۵۶ هـ. ق / ۱۲۵۸ م - به رهبران عثمانی دادند، این ادعا چندان اساسی ندارد، زیرا ممالیک خود مدعی چنین عنوانی بودند و از آنجا که در جهان اسلام مقامی برتر داشتند، از دشمنان سرسخت عثمانیها به شمار می رفتند. به احتمال بیشتر این عنوان صرفاً در نتیجه شهرت فراوان عثمانیها پس از فتوحات آنان و حکومت بر سرزمینهای مسیحی کسب شد.

۲- در این زمان به بیگهای عادی یک نشان دم اسب داده می شد و این در واقع درجه فرمانروایان عثمانی بود که هنوز در ردیف بیگها بودند و به مقام سلطانی نرسیده بودند. بیگلربیگها دو، وزیر اعظم سه و سلطان چهار نشان دم اسب داشت.

3 S. Vryonis, "The Byzantine Legacy and Ottoman Forms," *Dumbarton Oaks Papers*, nos. 23-24, Washington, D.C., 1969-1970, p. 280.

4 S. Vryonis, *The Decline of Medieval Hellenism in Asia Minor and the Process of Islamization from the Eleventh Through the Fifteenth Century*, Berkeley, Calif., 1971.

5 Halil Inalcık, "Ghulam," *EI²*, II, 1085-1086.

۶- بدرالدین سماونی به دنبال پیروزی تیمور در ایران، به آناتولی وارد شد، وی برغم این که از همکاری با امیر فاتح در جلب حمایت مردم از حکومت جدید سر باز زده بود، در سراسر آناتولی و روملی آیین خود را تبلیغ می کرد و با برخورداری چندی از کمک بیگهای گرمیان و قرامان که امیدوار بودند از وجود وی در مبارزه با عثمانیها استفاده کند، توانست فرقه عرفانی خود را برپا کند. بدرالدین که در اصل یک صوفی بود، رفته رفته عقاید التقاطی کفرآمیز خود را گسترش داد و از سوی فقهای مذهب رسمی تکفیر شد؛ وی اصول عقاید اسلامی از جمله قیامت و آخرت را انکار می کرد و بیشتر به گرایش افراطی وحدت وجود متمایل بود.



تأسیس دوبارهٔ امپراتوری عثمانی، ۸۵۵-۸۱۶ هـ ق / ۱۴۵۱-۱۴۱۳ م

با پیروزی محمد بر برادرانش، دورهٔ جدیدی از توسعه طلبی عثمانی آغاز شد. مرزهای امپراتوری عثمانی به مرزهای بایزید بازگشت و حتی از آنها هم فراتر رفت؛ پایگاههای داخلی کشور شناخته شد تا از ضعف دولت به گونه‌ای که در گذشته موجب شکست جنگ آنکارا و عواقب بعدی آن شد، جلوگیری شود.

محمد اول، ۸۲۳-۸۱۶ هـ ق / ۱۴۲۰-۱۴۱۳ م

سرانجام، محمد اول پیروز شد، زیرا نه تنها حمایت بیزانس بلکه از آن مهمتر حمایت رهبران غازی نواحی مرزی و اعیان ترکمن را نیز جلب کرده بود. برای خشنودی رهبران مذهبی که حمایتشان محمد را به پیروزی رسانده بود، شیخ بدرالدین عزل و همراه با خانواده اش تبعید شد و تعیین جانشین وی نیز به علمای محافظه کار واگذار شد. پشتیبانان محمد در میان رهبران غازی، شامل میخال اوغلو محمد بیگ به آنا تولی تبعید شدند، هر چند که آنان وی را در آخرین لحظات تنها گذاشته بودند. بنا بر توافقی که با مانوئل حاصل شد، همهٔ قلمروهای بیزانسی در اطراف قسطنطنیه و سالونیک که به تصرف موسی درآمده بود، برغم مخالفت‌های اعیان ترکمن و دیگران، بازپس داده شد؛ محمد برای احیای عظمت سابق امپراتوری به فرصت کافی نیاز داشت، از این روی با کشورهای مسیحی بالکان و همچنین با کشورهای ونیز و جنوا مصالحه کرد.

اما این امر محمد را از تلاش برای محو نفوذ بیزانس و مسیحیان که بایزید را واداشته بودند

از سنت غازیگری صرفنظر کند، باز نداشت. زنان و مشاوران بیزانسی از دربار رانده شدند. زبانهای فارسی و ترکی به جای زبان یونانی، زبانهای رسمی حکومت شدند. به سابقه تاریخی دودمان ترک اهمیت داده شد و مورخان تشویق شدند که در نگارش تاریخ بدین مسأله توجه کنند. ارتباط حکومت با انجمنهای اخوت از سر گرفته شد و فعالیت قاپی قولاری باز داشته شد؛ آنان از تیمارها و مناصب خود محروم شدند. با سرکوب قاپی قولاری، شهسواران فتودال که هنوز بازوی نظامی اشراف بودند مقام گذشته خود را در رأس ارتش عثمانی باز یافتند. پس از این که عناصر مسیحی و بردگان کنار گذاشته شدند و رهبران غازی قدرت خود را از دست دادند، محمد تحت نظارت اعیان ترک و در رأس آنها خاندان چندرلی قرار گرفت که پیروزی وی بر موسی را سبب شده بودند. در این زمان، سیاست اصلی پیشنهاد شده از سوی خاندان چندرلی کنار گذاشتن سیاست کشورگشایی در شرق و از سرگیری حملات به مسیحیان بود که با اعزام هزاران نفر از عشایری که پس از زوال امپراتوری تیمور بر جای مانده بودند، به مرزهای غربی و تأمین نیروی انسانی لازم در این مناطق صورت گرفت. احیای سنت غازیگری همچنین نشانگر بازگشت به سیاست اجتناب از مبارزه با امیرنشینهای آناتولی بود؛ اما به دلیل سیاستهای تجاوز کارانه قرامان، آیدین و جندر که بسیار قدرتمندتر از امیرنشینهای دیگر بودند، ادامه این سیاست دشوار بود.

در این زمان حکومت عثمانی در آناتولی محدود به نوار وسیعی بود که از غرب تا شرق و در امتداد بخش شمالی فلات از دریای اژه تا ارزنجان ادامه داشت و شهرهای بورسا، ازمیت، اسکی شهر، آنکارا و سیواس را شامل می شد. جندر اوغلی بیشتر نواحی ساحلی جنوب شرقی دریای سیاه، شامل قسطمونو و صامسون را تحت نظارت داشت. سایر مناطق آناتولی شرقی بین ترکمنهای آق قویونلو و قراقویونلو تقسیم می شد؛ مرکز آق قویونلو آذربایجان بود و قراقویونلو به سمت غرب تاشین قراحصار و قویلو حصار حکومت داشتند و همراه با تیمور به داخل آناتولی راه یافته بودند. در همین زمان دولت ذوالقادر قلمرو خود را که مرکز آن در مرعش و البستان بود، حفظ کرد و آن را به سمت غرب تا بخشهای جنوبی قیصریه و سیواس گسترش داد. طرابزون در اختیار بیزانس باقی ماند. مملوکها بر ملطیه فرمان می راندند، حال آن که آق قویونلو و قراقویونلو بر سر تصاحب زمینهای حدفاصل ملطیه و دیوریجی و ارزنجان با یکدیگر ستیزه داشتند. صاروخان، گرمیان، آیدین، منتشا و سرزمینهای جنوب غرب را میان خود تقسیم کردند؛ دولتهای حمید، اشراف اغولاری و قرامان بر سایر مناطق جنوب مرکزی و شرق آناتولی فرمانروایی داشتند. قرامان همچنان بر ادعای سود مبنی بر حکومت بر تمامی میراث سلجوقی که شامل مناطق وسیعی می شد که تحت سلطه عثمانی بود، پای می فشرد و همچنین جنید، بیگ آیدین، که در گذشته متحد موسی بود، کوشید مرکز قدیمی حکومت خود در ازمیر و نیز مناطق

ساحلی اژه را به تصرف خود در آورد.

محمد در آغاز حکومت خود به منظور تحکیم موقعیت، یک رشته جنگهای سریع را در سراسر آناتولی آغاز کرد. در سال ۸۱۷ هـ. ق / ۱۴۱۴ م، وی امیرنشین منتشا را واداشت که سیادت وی را گردن نهد و از میر را باز پس ستاند و در این پیروزی ناوگان جنوایی مستقر در جزایر اژه تا حدی دخالت داشت. محمد پس از آن در سال ۸۱۷ هـ. ق / ۱۴۱۴ م و ۸۱۸ هـ. ق / ۱۴۱۵ م، به دو حملهٔ سریع علیه قرامان مبادرت کرد و بسیاری از مناطقی را که بایزید پیش از سال ۸۰۵ هـ. ق / ۱۴۰۲ م از قرامان گرفته بود و تیمور آن را به آن دولت باز گردانده بود، از جمله نواحی آق شهر، بی شهر و حمید، همه را به بهانهٔ رهاندن کشورهای اسلام از سیطرهٔ قرامان به اشغال خود در آورد.

جنگهای اروپایی محمد

محمد مدتی در گیر مشکلات خود در اروپا شد. اشراف آلبانی از ضعف امپراتوری در دورهٔ فترت سود جسته و بسیاری از پادگانهای عثمانی بر جای مانده در کشور را قتل عام کرده بودند. محمد با تسخیر کرویا (آچه حصار) در کوههای مرکزی والونا (آلونیا) در ساحل دریا موقعیت خود را باز یافت. این مناطق به صورت مراکز عمده‌ای برای توسعه و تسلط بیشتر در منطقه در آمدند. وی همچنین به موره حمله کرد و دوباره مرش، امیر والاکیا (۸۲۱-۷۸۸ هـ. ق / ۱۴۱۸-۱۳۸۶ م) را که به موسی کمک کرده بود، تحت نفوذ خود در آورد. محمد گئورگیو (یرگوغو) را، که قلعه‌ای مهم در ساحل دانوب و مشرف بر جادهٔ منتهی به دشت مرکزی مجارستان بود، تسخیر کرد. وی همچنین به داخل ترانسیلوانیا و مجارستان که پادشاه آن سیگیسموند هم رؤیاهایی در سر می پروراند، چندین بار حمله برد و فتح دوبروجا را کامل کرد. دست اندازیهای منظم به داخل بوسنی سبب شد که بسیاری از اشراف فئودال تحت انقیاد عثمانی قرار گیرند و تورتکو دوم (۸۲۷-۸۲۳ هـ. ق / ۱۴۲۳-۱۴۲۰ م) سرانجام سیادت عثمانی را به طور رسمی بپذیرد. همچنین حملات دزدان دریایی که پایگاهشان در جزایر اژه بود، عثمانیها را به یک جنگ دریایی با ونیز کشانید. اما ناوگان دریایی محمد نیروی جدید و بی تجربه بود؛ به همین نسبت کشتیهای عثمانی در نزدیکی گالیپولی (۲۹ مه ۸۱۹ هـ. ق / ۱۴۱۶ م) منهدم شد. عاقبت با میانجیگری مانوئل دوم صلح برقرار شد؛ وی در ازای برخوردارگی از امتیازات تجاری بیشتر ونیز را واداشت که از فعالیت دزدان دریایی خود جلو گیری کند.

بازگشت به آناتولی

دیگر فعالیتهای نظامی محمد تنها به آناتولی محدود می شد. این فعالیتها بیش از آن که

مبتنی بر یک برنامه قبلی بوده باشد، واکنشی بود در مقابل خطراتی همیشگی که اقتدار عثمانی را در این منطقه تهدید می کرد. خاندان اسفندیار در امیرنشین جندر بیشتر امیرنشینهای نزدیک و بر جای مانده از تیمور شامل قسطنونو و ساfran بولو را تسخیر کرد و سپس برای پایان دادن به نفوذ عثمانی در آناتولی، بر قرمان متحد شد. حکومت محمد در شرق همچنین با پیشرویهای ترکمنهای قراقویونلو که مناطق ارزروم و ارزنجان و سپس شبین قراحصار را گرفته بود، در مخاطره افتاده بود. محمد برای رویارویی با این دو تهدید، نخست حکومت جندر را برانداخت و سرزمینهای آن را تحت نظارت خود در آورد. بیشتر سربازان ترکمن این امیرنشین در بلغارستان، در نزدیکی فیلیپ (پلودیف) واقع در محلی که بعدها تاتار بازاری (بازار تاتار) نامیده شد، مستقر گردیدند (۷۲۱ هـ. ق / ۱۴۱۸ م). سپس سیاست جدید استقرار وسیع عشایر ترکمن در بالکان آغاز شد تا از این طریق هم به تهدیدات آنان در آناتولی خاتمه داده شود و هم اجتماع آنان به صورت پادگانهای دائمی حکومت عثمانی را در منطقه حفظ کند.

قیامهای بدرالدین، دده سلطان، و مصطفی کذاب

توسعه قدرت عثمانی در شرق با یک رشته قیامهای تازه در غرب که سرانجام حکومت محمد را دچار آشفتگی کرد، متوقف شد. محرک اصلی این قیامها شیخ بدرالدین، قاضی القضاات موسی و مشاور فکری وی، بود که محمد او را به ایزنیک تبعید کرده بود. بدرالدین در آن زمان هواخواهان بسیاری گرد آورده بود و عواقب اقتصادی یک رشته فعالیتهای طولانی نظامی به شهرت وی در میان طبقات محروم جامعه افزوده بود. در این زمان، بدرالدین فرقه خود را دوباره در سراسر اروپا احیا کرد؛ وی مبلغانی را به اطراف فرستاد تا پیامش را ترویج کنند و هسته های مخفی عناصر پشتیبانی کننده را سازمان دهند. بدرالدین از بیم محمد اول از ایزنیک گریخت و به امید جلب حمایت جندز به صامسون پناه برد. اما جندز از عقاید افراطی شیخ بدرالدین به هراس افتاد و وی را با این امید که می تواند ثبات عثمانی را در روملی برهم زند، به این منطقه فرستاد. شیخ چندی بعد در والاکیا که در این زمان تحت حکومت مرشا فرزند میخائیل بود، یک حامی پیدا کرد که کمکهای مادی لازم را برای وی فراهم آورد تا در سراسر بخش اروپایی امپراتوری آتش قیام را در میان توده های مردم ناراضی برافروزد. شیخ موفقیتهای زیادی کسب کرد، خاصه در میان عشایر ترکمنی که بتازگی در آن سرزمین ساکن شده بودند. عقاید غیر رسمی آنان بسیار شبیه عقاید او بود و شاید مهمترین مسأله این که آنان به دلیل محرومیت نسبی از فرصت حمله به سرزمینهای مسیحی و کسب غنیمت، ناخشنود بودند.

در همان زمانی که بدرالدین در روملی سرگرم موعظه بود، پشتیبانان وی در آناتولی، چندین بار سر به شورش برداشتند. احتمال بسیار می رفت که مخالفت عمومی عثمانیها را بکلی

از آناتولی بیرون راند. عاقبت تنها یک عملیات نظامی تمام عیار تحت رهبری و سازماندهی وزیر اعظم، بایزید پاشا و فرزند سلطان یعنی مراد (که بعدها سلطان مراد دوم نامیده شد) توانست این شورشها را سرکوب کند. رهبران شورش اعدام شدند، اما ناخشنودی در میان مردم همچنان وجود داشت. در همین احوال، بدرالدین هزاران تن از پیروانش را در دوبروجا و در محلی به نام دلیورمان گرد آورد و همه آنانی را که پس از شکست موسی مقام و منزلت خود را از دست داده بودند و همچنین بسیاری از مردمی را که به سبب بازگرداندن متصرفات پیشین عثمانی به بیژانس و پذیرش حکومت خراجگزاران مسیحی به محمد در احیای قدرتش یاری کرده بودند، از محمد ناخشنود بودند، بر گرد خود جمع کرد. افزون بر این مشکلات، محمد همچنین گرفتار شورش دیگری به رهبری فردی به نام مصطفی چلبی شد. این فرد مدعی بود که پسر بایزید اول یعنی همان کسی است که مدتها از او خبری نبوده است؛ همان پسری که همراه با پدرش به محبس تیمور افتاده بود. مصطفی به تراکیه و سپس به تسالی رفت و در آنجا قیام خود را سامان داد. وی در آن زمان که محمد در آناتولی و سپس با بدرالدین سرگرم مبارزه بود، با استفاده از این فرصت ادرنه را تسخیر کرد و خود را سلطان خواند (۸۲۱ هـ. ق / ۱۴۱۸ م). در همان زمان که محمد چلبی لشکری به راه انداخت که با این «دوزم مصطفی» (مصطفی کذاب) بجنگد، وزیر اعظم وی برای سرکوب بدرالدین نیروی دیگری به دلیورمان گسیل داشت (بهار ۸۲۲ هـ. ق / ۱۴۱۹ م). پیروان بدرالدین پس از آگاهی از شکست حامیانشان در آناتولی بتدریج از اطراف وی پراکنده شدند و در نتیجه، بدرالدین به سهولت دستگیر و اعدام شد. از این روی محمد توانست نیروهای خود را در سرکوب مصطفی کذاب متحد کند؛ مصطفی به بیژانسیها پناه برد و شورش وی فرو نشست (۸۲۳ هـ. ق / ۱۴۲۰ م).

تنها پس از سرکوب این قیامها بود که محمد توانست به فتوحات نهایی خود دست یابد. وی آیدین (۸۱۸ هـ. ق / ۱۴۱۵ م) را به سرزمینهای خود ملحق کرد و بدین ترتیب بر آناتولی غربی نظارت یافت؛ آنگاه به سوی جنوب حرکت کرد و پس از تسخیر تکه و آنتالیا، تمامی ساحل غربی آناتولی را تحت نفوذ خود درآورد. از آنجا که امیرنشین گرمیان در دوران فترت به محمد کمک کرده بود، وی مدتی از تصرف این امیرنشین چشم پوشید و فقط مراکز مهم ارتباطی آن در کوتاهیه و افیون قره حصار را تسخیر کرد. اما فرمانروای گرمیان عاقبت این امیرنشین را به عثمانیها واگذار کرد و بدینسان نظارت عثمانی بر جنوب غربی آناتولی کامل شد (۸۳۲ هـ. ق / ۱۴۲۸ م). محمد در سال ۸۲۵ هـ. ق / ۱۴۲۱ م، به مرگی ناگهانی درگذشت و پس از او پسرش مراد دوم بر تخت نشست.

مراد دوم، ۸۶۰-۸۲۵ ه. ق / ۱۴۵۵-۱۴۲۱ م

مراد دوم یکی از سلاطین بزرگ عثمانی شد که قدرت امپراتوری را در اروپا و آسیا بنیاد نهاد. وی در ادامهٔ فعالیتهای محمد چلبی نهادهای دولت و ارتش را به گونه‌ای گسترش داد که پسر و جانشینش محمد دوم توانست فتوحات جدیدی کسب کند و دامنهٔ متصرفات امپراتوری را به مقدار بسیار زیادی هم در شرق و هم در غرب توسعه دهد.

سیاست داخلی و قیامها

اما مراد پیش از آن که بتواند بازسازی امپراتوری را آغاز کند، نخست مجبور شد مدت سه سال (۸۲۷-۸۲۵ ه. ق / ۱۴۲۳-۱۴۲۱ م) در راه احقاق حق خود یعنی تصاحب تاج و تخت بجننگد. او هنوز ۱۷ سال داشت که بر تخت جلوس کرد و وجود چهار برادر جوانتر موقعیتی به دست دشمنان داد تا آتش اختلاف داخلی را در خانواده عثمانی برافروزند. پیش از آن برای جلوگیری از جدالهای خانوادگی بر سر قدرت، قتل برادران فرمانروا برای عثمانیها سنت شده بود. اما محمد چلبی پیش از مرگ برای اجتناب از این مسأله، ظاهراً اقدامات مؤثری انجام داد؛ وی شاهزاده مصطفی را به حمید اعزام کرد تا بر آنا تولی حکومت کند و شاهزادگان جوانتر یعنی شاهزاده یوسف و شاهزاده محمد را به قیمومت بیزانس اعزام کرد تا زندگی آنان را پس از قدرت گرفتن برادرشان تأمین کند.

مراد بر این امید بود که بتواند با برقراری صلح فرصتی کافی برای بازسازی کشور در داخل فراهم آورد، اما بیزانسیها با آلت دست قرار دادن مصطفی کذاب که هنوز در اختیار آنان بود، تا آنجا که توانستند امپراطوری را تضعیف کردند. مراد امپراتور مانوئل را واداشت که شاهزادگان را به او تحویل دهد، اما پسر مانوئل که شریک سلطنت بود و یوحنای هشتم خوانده می شد، مصطفی کذاب را نیز به اتفاق متحد او جنیدرها کرد و آنها را به گالیپولی فرستاد (سپتامبر ۸۲۵ ه. ق / ۱۴۲۱ م). آنان در مقابل متعهد شدند که حکومت بیزانس را در این منطقه و نیز در تسالی دوباره برقرار کنند. گالیپولی پس از کمی مقاومت به دست مصطفی افتاد. قرامان با استفاده از فرصت سرزمینهای قدیمی حمید را بار دیگر به تصرف خود در آورد، و در همین احوال منتشا، آیدین و صاروخان بندهای انقیاد را گسستند.

مراد نخست به بورسار رفت تا لشکری فراهم آورد که موقعیت از دست رفته اش را در آنا تولی به او بازگرداند. در آن زمان، مصطفی کذاب به اروپا وارد شده بود و به سوی ادرنه در حرکت بود. بخش زیادی از تدارکات وی از دوره تأمین می شد؛ یکی از طریق بیگهای مرزی و مردم تحت امرشان که به فتوحات جدید در اروپا چشم دوخته بودند و از این بیم داشتند که مبادا

مراد سیاست نیا کانش را مبنی بر منحصر کردن فتوحات در آناتولی ادامه دهد و دیگر از طریق توده های ناراضی مردم که در اطراف بدرالدین گرد آمده بودند. همچنین زمانی که وزیر اعظم، بایزید پاشا کوشید که نیروهای فتودالی مراد را در نزدیکی ادرنه سر و سامان دهد، بسیاری از آنان به قیام پیوستند، زیرا وزیر اعظم از قاپی قولاری بود و آنان از این روی با او دشمن بودند. مراد در آناتولی و مصطفی در اروپا بود؛ با این وصف چنین به نظر می رسد که تجزیه امپراتوری چنان که در دورهٔ فترت بروز کرده بود، احتمالاً دائمی خواهد بود. اما در این موقع، اختلاف اصلی بین حامیان و مخالفان سنت غازیگری نبود. این سنت را همهٔ عناصر درگیر در جنگ قدرت پذیرفته بودند. در نزاع کنونی از یک سو سردمداران ترک بودند که از سلطان حمایت می کردند، زیرا سلطان می خواست قدرتی متمرکز بر سراسر امپراتوری حاکم باشد و از سوی دیگر رهبران غازی نواحی مرزی و فرماندهان نظامی روملی که تحت حمایت دست نشاندگان آناتولی بودند، در پی آن بودند که هر چه بیشتر مستقل باشند و از این روی به مصطفی مساعدت می کردند. البته مصطفی از حمایت بیزانس و دست نشاندگان مسیحی نیز برخوردار بود، زیرا به آنان وعدهٔ استقلال و پرداخت خراج کم داده بود. آنان همچنین احساس می کردند که از یک حکومت غیرمتمرکز از آن گونه که مصطفی پیشنهاد می کرد، بیشتر از یک حکومت متمرکز و قدرتمند از آن گونه که مورد ادعای مراد، وزیران چندرلی و سردمداران ترک بود، بهره مند می شدند.

مصطفی مرتکب همان اشتباهی شد که به بهای از دست رفتن تاج و تخت بایزید تمام شده بود؛ وی تصمیم گرفت به آناتولی وارد شود و امپراتوری را تحت لوای حکومت خود متحد کند. ظاهراً این حرکت با تحریک بیزانسیها صورت گرفت که می خواستند مصطفی را هر چه بیشتر از قلمرو خود دور کنند؛ متحد وی جنیدیگ، نیز که برای بازستاندن سرزمینهای قدیمی اجدادی خود در اطراف از میر از او تقاضای کمک کرده بود، در این امر تأثیر داشت. از سوی دیگر، موفقیتهای مصطفی در اروپا به مراد امکان داد که از صربستان و دیگر امیران بالکان که از تأسیس دوبارهٔ قدرت عثمانی تحت رهبری مصطفی بیمناک بودند، تقاضای کمک کنند. مصطفی به سوی بورسا که مراد در آنجا سرگرم تدارک لشکر خود بود، حرکت کرد. اما فرماندهان غازی و دیگر کسانی که با امید به وعده های مصطفی دربارهٔ از سرگیری نبرد در اروپا از او حمایت می کردند، پس از ماجراجوییهای وی در آناتولی از او ناامید و به مراد ملحق شدند. از این روی پس از آن که دولشکر در اولوبات با یکدیگر رویارو شدند، مراد بسادگی پیروز شد. مصطفی به اروپا گریخت؛ اما مراد که کشتیهای لازم برای انتقال افرادش از جنوای فوچا را به دست آورده بود وی را از نزدیک تعقیب کرد. مصطفی خزانه و حرمسرای خود را از ادرنه بیرون برد و به والا کیا گریخت، اما در طی راه، اسیر و کشته شد؛ بدینسان قیام وی با چنین سرانجام

غیرمنتظره‌ای پایان پذیرفت.

برای ششمین بار قسطنطنیه به محاصره عثمانیها در آمد؛ مقصود مراد از این محاصره تنبیه امپراتور به دلیل حمایتش از قیام بود (ژوئن ۸۲۶ هـ. ق / ۱۴۲۲ م). بیزانسیها بشدت مقاومت کردند و حتی به کمک قرامان و گرمیان و همچنین برادر مراد، شاهزاده مصطفی که در مقام والی حمید باقی مانده بود، به پیشرویهای جدیدی دست یافتند. این سه قدرت لشکر متحدی فراهم آوردند و پس از تصرف نیقیه، بورسرا را محاصره کردند (اوت ۸۲۶ هـ. ق / ۱۴۲۲ م) و دوباره امپراتوری مراد را به مخاطره افکندند. از این روی، مراد از محاصره قسطنطنیه دست کشید و به سوی شرق روانه شد. گروههای وسیعی از سردمداران ترکمن که سیاست غیر تمرکزی مصطفی را ترجیح دادند به او ملحق شدند، اما انجمنهای اخوت که شبکه وسیع آنان در آناتولی عامل مهمی در موفقیتهای نخستین عثمانی بود، به حمایت از مراد پرداختند و به نیروهای وی مساعدت کردند که تا رسیدن سلطان از استانبول مقاومت کنند. مراد برادرش را به قتل رساند و عمال دست نشانده‌اش را دوباره تحت انقیاد در آورد (فوریه ۸۲۷ هـ. ق / ۱۴۲۳ م). با مرگ فرمانروای قرامانیان یعنی محمدبیگ در محاصره آنتالیا، دیگر خطری وجود نداشت که مراد را تهدید کند.

مراد از رقابتهای داخلی خاندان حکومتی قرامان استفاده کرد و مهره مورد نظر خود یعنی محمدبیگ (۸۳۰-۸۲۷ هـ. ق / ۱۴۲۶-۱۴۲۳ م) را بر تخت نشانید. امیرنشین حمید دوباره به قلمرو عثمانی ملحق شد، قرامان به اقتدار سلطان گردن نهاد و با برقراری پیوندهای خانوادگی رشته علائق بین دو خانواده مستحکمتر شد. مراد سپس با الحاق امیرنشینهای ترکمن غربی از جمله امیرنشینهای آیدین، منتشا و تکه لشکرکشی به آناتولی را خاتمه داد؛ اما امیرنشینهای جندر و قرامان در شرق دست نخورده باقی ماند، زیرا هرگونه تلاشی به منظور تصرف این سرزمینها ممکن بود جاننشین تیمور در شرق یعنی شاهرخ را که مدعی حکومت بر همه سرزمینهای تحت فرمانروایی سلجوقیان و ایلخانان بود، به یک حمله جدید تحریک کند.

قدرت سیاسی در کشور عثمانی

مراد پس از رفع مشکلات خود در آناتولی، مجال یافت تا در ادرنه مستقر شود و در آنجا سلسله خود را پی ریزی و طرحهای فتوحات آینده را تدوین کند. اما مراد پیش از هر چیز می بایست قدرت خود را تحکیم، حکومت دست نشانندگان را ساقط و نظارتی متمرکز بر امپراتوری اعمال می کرد. وی به وزیران چندرلی که از این سیاست حمایت کردند، پول و تیمار بیشتری می داد؛ قدرت رهبران غازی نواحی مرزی را درهم شکست و بندگان قاپی قولو را قدرت بخشید تا به نیروهای فنودال روملی که حمایت آنان در سالهای قبل از آن چندان قابل

اعمال نبود، متکی نباشد. برای توسعهٔ قدرت سلطنت و کاهش وابستگی آن به چندرلی و همچنین سردمداران ترک، مراد به بندگان خود به صورت یک طبقه مهم در دولت عثمانی قدرت داد، اما به گونه‌ای که کاملاً تحت نظارت شخص او قرار داشت تا در مقابل کسانی که احتمالاً مدعی قدرت وی می‌شدند، چون موجوداتی گوش به فرمان به خدمت گرفته شوند. مراد با استفاده از سنت پنج یک، از میان مردمی که در جنگ با کفار به دست نیروهای امپراتوری اسیر شده بودند، جوانان برومندی را برگزید. اضافه بر آن، بندگان از قفقاز و جاهای دیگر خریداری کرد و نظام سربازگیری دوشیرمه را که با یزید اول بنیاد نهاده بود از سر گرفت، نظام تعلیم دوشیرمه را در تغییر مذهب بندگان به اسلام و آموزش راه و رسم زندگی عثمانی، به کار بست؛ در نتیجه آنان توانستند در کنار سردمداران ترک در نظام عثمانی سهم شوند. وی هر گاه که امکانی می‌یافت قدرت مالی و سیاسی این بندگان را از طریق اعطای سرزمینهای فتح شدهٔ بالکان به صورت تیول و با گماشتن آنان به مقامهای عالی نظامی، تقویت می‌کرد؛ هر چند که خاندان چندرلی همچون گذشته می‌توانست از نفوذ آنان در حکومت مرکزی جلوگیری کند. بنابراین کسب یک پیروزی می‌توانست زمینه را برای ایجاد خاندان بندگان در مقابل اشراف ترک فراهم کند. از این روی، اشراف ترک خواستار برقراری صلح و خاتمهٔ فتوحات اروپایی شدند که دشمن مقابل را تقویت می‌کرد، حال آن که بردگانی که به صورت فزاینده قدرت می‌یافتند از ادامهٔ جنگ حمایت می‌کردند. در این موقعیت که دو جناح رقیب تقریباً قدرت یکسانی یافته بودند، مراد توانست میان آنان تعادل ایجاد کند، گاه به گاه به تقاضاهای یکی از طرفین تن در دهد، دشمنی آنان را در راستای مقاصد خود تداوم بخشد و در نتیجه، نظامی ایجاد کند که بر هر دو جناح رقیب نظارت داشته باشد؛ این روشی بود که طی سه قرن بعد، سیاست جاری امپراتوری عثمانی شد.

مراد عواملی را به کار بست که سرانجام می‌بایست پیروزی بندگان را در قرن بعد تضمین کند. در این زمان اساس ارتش را افراد قاپی قولاری تشکیل می‌دادند. آنان به دو گروه تقسیم می‌شدند: (۱) سواره نظام سپاهی که به آنان اغلب تیمارهای فئودالی داده می‌شد و تحت نظارت اشراف ترک قرار داشتند؛ (۲) پیاده نظام بینی چری که در ازای خدمات خود از خزانه حقوق دریافت می‌داشتند و از این روی نظارت مستقیم حکومت مرکزی بر این نیرو بیشتر بود. افزون بر این، یک نیروی قاپی قولوی جدید، به نام لشکر توپچی (توپچو اجاقی) از نیروهای پیادهٔ قدیمی «یاپا» سر بر آورد تا از این مهمترین سلاح جنگی استفاده شود. همچنین عزم مراد در استفاده از تفنگهای باروتی که در آن زمان در زرادخانه‌های جهان اهمیت یافته بود، تفوق نظامی عثمانی را در قرن بعد در اروپا و آسیا تضمین کرد. پیروزی نهایی لکشربینی چری را در مبارزات سیاسی عثمانی، تجهیزات جدید جنگی این نیرو تضمین کرد؛ در حالی که سواره نظام

فئودال هنوز مسلح به تیر و کمان و سپر بود و این سبب شد که این نیرو از لحاظ نظامی از اعتبار بیفتد، هر چند که از طریق نظارتی که بر نظام تیمارها داشت توانست اهمیت سیاسی و اداری خود را حفظ کند.

گسترش دامنه متصرفات و برقراری صلح در اروپا

تا پیش از آن که مراد در موقعیتی قرار گیرد که لشکر بردگانش بتواند در فتوحات اروپا شرکت و در نتیجه در غنائیم به دست آمده سهمی شود، او فعالیت‌های اروپایی خود را بیشتر بر عملیات تدافعی متمرکز کرد. وی در واکنش به حملات والا که در سراسر دانوب؛ که ظاهراً از سوی سیگیسموند پادشاه مجارستان تحریک می‌شدند، جنگجویان خود را به والا کیا اعزام کرد (۱۸۲۷-۱۸۲۶ هـ. ق/ ۱۴۲۳-۱۴۲۲ م) و این در حالی بود که محاصره قسطنطنیه هنوز ادامه داشت. پس از آن که ونیز سالونیک را از بیزانس گرفت (۸۲۷ هـ. ق/ ۱۴۲۳ م)، مراد این شهر را در محاصره آورد تا آن که مدافعان جدید آن موافقت کردند که خراج قابل ملاحظه‌ای بپردازند (۸۲۸ هـ. ق/ ۱۴۲۴ م)؛ در عین حال بیزانسیها همه مناطق تسالی و مقدونیه را باز پس دادند. مراد سپس روابط خود را با کشورهای اروپا مستحکم کرد؛ وی یک رشته پیمانهای صلح برقرار کرد که در نتیجه آن صربستان، والا کیا و مجارستان اقتدار اروپا را پذیرفتند و موافقت کردند که خراج دهند و در مقابل از حملات عثمانی در امان باشند (۸۲۸ هـ. ق/ ۱۴۲۴ م).

جنگهای جدید در آناتولی

پس از برقراری صلح در اروپا، آناتولی نخستین مقصدی بود که روح جاه‌طلبی نظامی مراد را ارضا می‌کرد. وی قبل از هر اقدامی، قوای جدید جنید بیگ را در هم کوبید؛ جنید سرزمینهایی را که در ازای خیانت به مصطفی کذاب در اطراف از میر به دست آورده بود، توسعه داد تا آنجا که بیشتر قلمرو آیدین را هم در بر گرفت. مراد ناوهای اهالی جنوا را از مدلی (میتلینی) و ساکیز (خیوس) گرفت تا ارتباطات دریایی جنید را قطع و بدینسان وی را از منابع تدارکاتی که قبلاً از متنتشا و قرمان ارسال می‌شد، محروم کند؛ مراد در ازای این حمایت جنوا، مستعمرات آنها را در امتداد ساحل دریای سیاه در اطراف صامسون باز گرداند. پس از اسارت و اعدام جنید و خانواده اش (۸۳۰ هـ. ق/ ۱۴۲۶ م)، عثمانیها توانستند متنتشا و تکه را تصرف کنند و بدین ترتیب نظارت خود را بر سواحل آناتولیایی اژه تحکم بخشند و پایگاه مستحکمی برای توسعه یک پایگاه دریایی واقعی به وجود آورند.

در همین احوال، در مناطق دورتر شرق، ممالیک مصر و سوریه دامنه نفوذ خود را به کیلیکیه گسترش دادند و محمد دوم از خاندان قرمانیان را واداشتند که به آنان خراج دهد؛ آنان با

استفاده از وجود محمد در حمایت از جنبشهای مستقل رهبران ترکمن چون جنید، نفوذ عثمانی را در شمال و غرب تضعیف کردند. اما مراد پس از خلاصی از کار جنید، اختلاف بین شاهزادگان قرامان را دامن زد و سرانجام فرزند ارشد، ابراهیم بیگ را به پاداش سر باز زدن از سلطهٔ ممالیک و اعلام وفاداری به عثمانی بر تخت نشاند (۸۰۳ هـ. ق / ۱۴۲۶ م). مراد با ادامهٔ همین سیاست توانست قلمروهای گرمیان را پس از مرگ فرمانروای کهنسال آن، یا کوپ دوم (۸۳۳ هـ. ق / ۱۴۲۹ م)، به قلمرو عثمانی ملحق کند؛ بدینسان مراد توانست یکبار دیگر سراسر آناتولی را تحت لوای عثمانی متحد کند. از این روی مراد عاقبت مجال آن را یافت که برای رویارویی با دو دشمن مهم خود یعنی ونیز و مجارستان به اروپا باز گردد.

نخستین جنگ ونیز - عثمانی: درگیر شدن صربستان، والاکیا و مجارستان

تا این زمان عثمانیها و ونیز بیشتر با یکدیگر رابطه‌ای دوستانه داشتند. ونیز می‌خواست با ادامهٔ روابط دوستانهٔ خود با سلطان - خاصه از زمانی که دشمنان جنوبی وی در پی آن برآمدند که با استفاده از دوستی خود با سلطان ونیز را نابود کند - از منافع تجاری خود در سرزمینهای عثمانی و حوزهٔ دریای سیاه حمایت کند. ونیز در سال ۷۹۰ هـ. ق / ۱۳۸۸ م یک قرارداد تجاری با بایزید منعقد کرده بود و در جنگ صلیبی کوسوو هم شرکت نجسته بود. اما پیشروی عثمانی از طریق مقدونیه به سوی آدریاتیک و به داخل یونان و عاقبت به سمت سواحل اژه، ونیز را از احتمال رویارویی در منطقه‌ای که مدتی تحت نفوذ آن بود، مضطرب و نگران کرد. تا آنجا که به امپراتوری عثمانی مربوط می‌شد، تا زمانی که ونیز بر آبراههای دریای اژه تسلط داشت، می‌توانست ارتباطات بین آناتولی و روملی را به مخاطره افکند و از اتحاد کامل این دو بخش عمدهٔ امپراتوری جلوگیری کند.

ونیز درصدد برآمد که با علم کردن یک شاهزادهٔ دیگر عثمانی که او نیز مدعی بود مصطفی است، قدرت عثمانی را در مقدونیه تضعیف کند، پس به منظور حمایت از مصطفی کشتیایی اعزام کرد و او توانست کاساندر و کاوالا را تسخیر و دوباره حمایت توده‌های زیادی از ترکنهای منطقه را جلب کند (۸۲۹ هـ. ق / ۱۴۲۵ م). مراد خواست که بقیهٔ مناطق مقدونیه از جمله سالونیک را تسخیر کند؛ اما اشغال سالونیک به دست ونیزیها و حمایت آنان از مصطفی تنها وی را در عقیده‌اش راسختر کرد؛ مراد بر آن بود که نگذارد کشوری قدرتمندتر از بیزانس بر سالونیک نظارت یابد. پیشرویهایی مراد به آلبانی در شمال، تنش را زیادتر کرد. سرانجام، نخستین جنگ ونیز و عثمانی پیش آمد که با وقعه‌هایی تا سال ۸۳۴ هـ. ق / ۱۴۳۰ م ادامه یافت. دلیل اصلی طولانی شدن جنگ موقعیتهای کاملاً مختلف استراتژیک در دو جناح درگیر بود. ونیز که از قدرت دریایی برخوردار بود، پایگاههای دریایی خود را با نیروهای به نسبت اندک

زمینی حفاظت می کرد. عثمانیها که قدرت عمده شان در خشکی بود، تنها بعد از پیشرویهای جدیدشان در آناتولی غربی شروع به ساختن کشتیهایی کردند. بنابراین عثمانیها چاره‌ای جز این نداشتند که با قدرت ونیز و همچنین توانایی آن در تدارک پایگاههایش مبارزه کنند. ونیز هم گرفتار جنگ با رقبای خود در ایتالیا بود که میلان آن را رهبری می کرد؛ در نتیجه تعداد کمی از کشتیهای آن، در جنگ با ترکها به کار گرفته شد. ونیز در خشکی حمایت مجارستان را جلب کرد و صربستان و والاکیا صحنه مهم‌ترین جنگ با نیروهای سلطان شد.

فتح صربستان تا دانوب و بلغارستان در جنوب کوههای بالکان به دست عثمانیها، در واقع آنان را به رویارویی مستقیم با مجارستان کشانید. جنگ با والاکیا از ضعف داخلی خود این کشور ناشی می شد. این سرزمین تحت رهبری مرشای کبیر (۸۲۱-۷۸۸ هـ. ق / ۱۴۱۸-۱۳۸۶ م) به صورت یک امیرنشین قدرتمند و متحد در آمده بود، اما پس از مرگ مرشا، مبارزه بر سر جانشینی توان والاکیا را برای مقاومت در برابر نیروهای بیگانه کاهش داد؛ مجارها و عثمانیها کوشیدند که از این وضع به سود خود استفاده کنند. شاه صربستان، استفان، پسر لازار، در ازای مساعدت عثمانیها و همچنین برای جلوگیری از حملات آنان، موافقت کرد که سربازان و تکاوران عثمانی در راه لکشر کشی خود به بوسنی از خاک صربستان عبور کنند (۸۳۰ هـ. ق / ۱۴۲۶ م) و بدینسان زمینه فتوحات عثمانی را در آن مناطق نیز تسهیل کرد. اما مرگ استفان (۱۹ جولای ۸۳۱ هـ. ق / ۱۴۲۷ م)، صربستان را گرفتار جنگهای داخلی خاندان حکومتی کرد؛ این موقعیت که با وضع والاکیا شباهت بسیار زیادی داشت مدّت نیم قرن به طول انجامید. استفان چون فرزندی نداشت، زمینه را برای به قدرت رسیدن برادرزاده اش، ژرژ برانکوویچ، فراهم کرده بود و در ازای حمایت مجارستان از این مسأله، اقتدار سیگسموند را به رسمیت شناخت. مراد در واکنش به این عمل، چون بایزید اول خواهر استفان اولیورا، را به همسری گرفته بود، مدعی حکومت صربستان شد. برانکوویچ دره بزرگی بر کناره دانوب یعنی قلعه بلغراد را در ازای حمایت مجارستان به این کشور داد و به این ترتیب بلغراد را به پایگاه اصلی مقاومت علیه عثمانیها تبدیل کرد. مراد دوباره به صربستان حمله بود (۸۳۲ هـ. ق / ۱۴۲۸ م) تا ادعای خود را بر این منطقه تثبیت کند؛ وی مرکز صربستان کروشواج (آلاجه حصار) را تسخیر کرد؛ برانکوویچ را داشت که خراجگزاری پیشین را از سر گیرد و خود با ازدواج با یکی دیگر از شاهزادگان صربی، موقعیت عثمانی را در این کشور تحکیم کرد.

اما مجارها همچنان در شمال و همچنین در والاکیا مقاومت می کردند. سیگسموند تهاجم مشترکی را با اتحاد نیروهای مجارستان، والاکیا و قرامان سازمان داد و در یک زمان هم در اروپا و هم در آناتولی بر عثمانیها تاخت. ونیز درصدد برآمد که از لاتن‌های قبرس برای کمک به

قرامان استفاده کند و همچنین سایر امیران ترکمن آناتولی و نیز شاهرخ فرمانروای تیموری ایران را که هنوز بر عثمانیها اقتداری صوری داشت، مجبور کرد که در این اقدام مشترک شرکت جویند. مراد توانست با اجتناب از یک حملهٔ سنگین به قرامان، شاهرخ را از ادامهٔ وفاداری خود مطمئن کند. پس از بازگشت شاهرخ به افغانستان، مراد مجال یافت به اروپا مراجعت کند؛ در اروپا بود که وی یک ناوگان جدید ساخت و عاقبت سالونیک را از ونیزیها گرفت. (اول مارس، ۸۳۴ هـ. ق / ۱۴۳۰ م)، و بدینسان سلطهٔ وی بر بنادر اصلی اژه کامل شد. و نیز بناچار صلح لاپسکی [۱] را پذیرفت (جولای ۸۳۴ هـ. ق / ۱۴۳۰ م)، نظارت عثمانی را بر مقدونیه به رسمیت شناخت و به این رضایت داد که در ازای پرداخت خراج به مراد، پاناتو و دیگر پایگاههای آن در آدریاتیک را همچنان در اشغال داشته باشد و همچنین دوباره در تنگه‌های دریای سیاه حق کشتیرانی پیدا کند. مراد در این زمان توانست با جمهوری تجاری راغوزه (دوبروونیک) نیز که در سال ۷۶۰ هـ. ق / ۱۳۵۸ م از سیطرهٔ اقتدار ونیز خارج شده بود، رابطهٔ مشابهی مبتنی بر پرداخت خراج برقرار کند.

و نیز در این زمان در آلبانی بیطرف بود و در واقع گرفتار جنگی جدید با جنوا شده بود؛ از این روی مراد توانست آزادانه پیش رود و یانینا [۲] (۸۳۵ هـ. ق / ۱۴۳۱ م) و سیروز (۸۳۷ هـ. ق / ۱۴۳۳ م) را تسخیر و سلطهٔ مستقیم عثمانی را در مرکز و جنوب آلبانی برقرار کند. اما در اوایل سال ۸۳۷ هـ. ق / ۱۴۴۳ م، امیران بومی آلبانی، با کمک پنهانی ونیز، اتحادی واقعی از نیروهای مخالف در نواحی کوهستانی ایجاد کردند؛ رهبری این نیروهای متحد با جورج کاستریوتس (اسکندر بیگ) بود که توانست تا نیم قرن بعد، مقاومت را ادامه دهد. اما عثمانیها هنوز در حوزهٔ بالکان، قدرت برتر بودند و بر بخشهایی از آلبانی و اپیروس حکومت مستقیم داشتند و از فرمانروایان صربستان، بوسنی، والاکیا، راغوزه، و نیز، بلغار و موره و آرتا خراج و کمک نظامی دریافت می‌داشتند.

اما در عین حال، ژرژ برانکوویچ تحت تحریکات مجارستان استقلال صربستان را باز گرداند و دژی جدید در سمندریا به جای قلعهٔ بلگراد بنا کرد. زمانی که امیر والاکیا باز هم به قبول دست نشانده‌گی عثمانی تن در داد، سیگسموند در صدد برآمد که ولاد دراکول اول (۸۴۶-۸۳۶ هـ. ق / ۱۴۴۶-۱۴۳۲ م) را به جای وی به قدرت بنشانند؛ ولاد دراکول از قبول اقتدار مراد سر باز زد و به نیروهای متحد برانکوویچ و تورنکو، شاه بوسنی، علیه عثمانیها ملحق شد. مراد نتوانست واکنشی از خود نشان دهد، زیرا در سال ۸۳۹ هـ. ق / ۱۴۳۵ م، شاهرخ به آناتولی

1- Lapseki

2- Janina

حمله کرد و در یورش پر دامنه به مواضع ممالیک و قرامان در کیلیکیه تاخت. مراد در آغاز کاری انجام نداد، زیرا وی اقتدار تیموریان را به طور صوری پذیرفته بود. در واقع، مراد در پی آن برآمد که از این وضع به سود خود استفاده کند؛ وی با امیرنشین ترکمن ذوالقادر متحد شد، از سوی شمال و غرب (۸۴۱-۸۳۹ هـ. ق / ۱۴۳۷-۱۴۳۵ م) به قرامان حمله بود و پس از اشغال ایالت حمید، فرمانروای قرامان یعنی ابراهیم را که با ممالیک همکاری کرده بود، بیرون راند. مراد برای این که خشم تیموریان را علیه خود برنیا نگیرد، امیرنشین قرامان را باز گرداند و تنها بخش غربی کشور حمید را برای امپراتوری عثمانی حفظ کرد. این تمهید نه فقط تیموریان بلکه ممالیک را که از سیطره کامل عثمانی بر قرامان و به مخاطره افتادن منافعشان در سوریه بیمناک شده بودند، خشنود ساخت.

تحولات سیاسی داخلی

تداوم تفوق سیاسی اشراف ترک در بارگاه مراد، دلیل اصلی این سیاست انفعالی عثمانی در اروپا و آناتولی بود. رجال چندرلی چون می ترسیدند که فتوحات گسترده در شرق یا در غرب ممکن است قدرت دوشیرمه را توسعه دهد، بر سیاست صلح و تثبیت امپراتوری تاکید داشتند. در واقع نیرویی که در این موقع در مقابل اشراف ترک مقاومت می کرد تنها نیروی قاپی قولاری نبود، بلکه بیشتر قدرتی بود که از رهبران جنگاور نواحی مرزی نشأت می گرفت. در این زمان همچون عصر خود عثمان، بیگهای مرزی دارای مقامهایی موروثی بودند و نه تنها بر نیروی آقینجی (تکاوران) و غازبها، بلکه همچنین بر سواره نظام منظم که در ازای خدمات خود «تیمار» دریافت می داشتند، فرماندهی می کردند. بیگهای مرزی علاوه بر این که بر استحکامات تدافعی دشمن حمله می بردند و ایجاد بی نظمی و آشوب می کردند، به شناسایی منطقه دشمن می پرداختند و برای جنگهای آینده عثمانی اطلاعات جمع آوری می کردند؛ در حین جنگ هم جلوتر از ارتش منظم حرکت می کردند تا قبلاً راههای استراتژیک را به تصرف خود در آورند. آنان تقریباً به طور مداوم به سرزمینهای کفار، حتی زمانی که بین آنان قرارداد رسمی صلح منعقد شده بود، حمله می بردند. افراد نیروهای آقینجی گاهی از بیگهای خود حقوق دریافت می داشتند و گاهی نیز در سنجاق متعلق به آنان صاحب «تیمار» می شدند؛ اما امتیاز عمده آنان معافیت از همه مالیاتهای محلی و نیز حق مالکیت غنایم کسب شده در جنگ بود. آنان سلطه کامل بیگلر بیگی روملی را که خود معمولاً یکی از اعضای قاپی قولاری و تحت نظارت مستقیم سلطان بود، پذیرفتند. بنابراین، نیروهای آقینجی و قاپی قولاری در حمایت از یک سیاست فعال گسترش فتوحات در اروپا با یکدیگر همکاری می کردند. بدینسان، آنان با ثروتی که از این طریق به دست می آوردند، دشمنی اصلی خود را با اشرافیت ترک دربار

آشکار می کردند و گاهی با ترغیب و حمایت مخالفان در پی آن بر می آمدند که فرمانروایی را بر سر کار آورند که دست آنان را در توسعهٔ متصرفات آزاد بگذارد. در نتیجه، با نزدیک شدن سالهای پایانی حکومت مراد، بیگهای مرزی بسیاری از اعضای قایی قولاری را در حمایت از جانشینی پسر جوانتر مراد یعنی محمد (که بعدها محمد دوم خوانده شد) متحد کردند؛ روح جنگاوری محمد آرزوها و منافع بیگها را بر آورده می کرد.

خاندان چندرلی بر پیشرفت نهادهای حکومتی تأکید داشتند؛ نهادهایی که احساس می شد توسعهٔ آنها برای تحکیم فتوحات گذشته الزامی است. آنان دستگاه منظمی ایجاد کردند که مسوؤل تربیت و آموزش همهٔ پسران سلطان حا کم بود؛ چنان که هر یک از آنان به قدرت رسید بتواند وظایف کشوری و لشکری پدر را عهده دار شود. علمای آگاه اسلامی به دربار دعوت می شدند تا شاهدگان را در امور مذهبی و شعائر اسلامی تعلیم دهند. شاهدگان که رسماً به آنان لقب چلبی داده می شد، از همان سالهای اول زندگی در مقام والی، یا سنجاق بیگ در یکی از ولایات یا بخشهای بزرگ حکومت می کردند. شاهدزاده به کمک یک وزیر کار آزموده که تربیت او را بر عهده می گرفت، در کار خود ورزیده می شد؛ این وزیران را سلجوقیان اتابک و عثمانیان لکه می گفتند. شاهدگان نیز به نوبهٔ خود درباری ایالتی و استانبولی کوچک بر پا می کردند و گاه حتی به نام خود سکه می زدند؛ آنان دست کم یکی از پسران خود را نزد سلطان می فرستادند تا به منزلهٔ گروگانی در دست وی، تضمینی بر رفتار نیکوی آنان باشد. در جنگها، شاهدگان به پدر خود ملحق می شدند و با فرماندهی جناحهای اصلی لشکر دانش و تجربه نظامی و اداری کسب می کردند.

برخوردهای جدید با کشورهای اروپایی

در این زمان نگرانی مهم مراد احتمال وقوع یک حرکت صلیبی جدید در اروپا بود. ژان پالنولوگ هشتم از دیرباز تلاش کرده بود که با برقراری اتحاد بین کلیساهای قسطنطنیه و رم حمایت غرب را علیه کفار جلب کند؛ هر چند که مردم و رهبران مذهبی کشور او با این مسأله با احساسی کاملاً ضد رمی مواجه شدند. در نوامبر سال ۸۴۱ هـ. ق / ۱۴۳۷ م، ژان پالنولوگ قسطنطنیه را به قصد رم ترک کرد؛ وی با امید کسب حمایت عمومی اروپا، به عضویت کلیسای مقدس رم درآمد. در واقع، شورایی که در فلورانس برگزار شد، این اتحاد را اعلام کرد (۶ جولای، ۸۴۳ هـ. ق / ۱۴۳۹ م)، اما ادامهٔ مخالفت در قسطنطنیه این اتحاد را بی تأثیر کرد و بسیاری مدعی شدند که حاکمیت و مدارای اسلامی را بر تعصب عقیدتی کلیسای رم ترجیح می دهند.

مراد گاهی به منظور کسب غنائم جدید و خشنودی بیگها و افرادشان، حملات جدیدی را

به داخل اروپا آغاز می‌کرد و به این ترتیب از بیگها همچون قدرتی در برابر خاندان چندرلی و نیز به مثابه قدرتی مرزی برای استفاده به هنگام ضعف کشورهای دشمن، سود می‌جست. مرگ سیگیسموند (۹ دسامبر ۸۴۱ هـ. ق / ۱۴۳۷ م)، به یک جدال داخلی در مجارستان انجامید و مراد با استفاده از این فرصت تهاجمی وسیع به راه انداخت که دره سورین [۳] را برکنار دانوب منهدم کرد و سیبویو [۴] را به محاصره خود در آورد (۸۴۲ هـ. ق / ۱۴۳۸ م). وی به صربستان حمله برد و دره برانکوویچ را در سمندریا (۸۴۳ هـ. ق / ۱۴۳۹ م) تسخیر کرد تا ارتباط صرب - مجار را تضعیف کند. در همان احوال، مراد با استفاده از هرج و مرج داخلی در بوسنی که متعاقب مرگ تورتکو دوم (۸۲۷ هـ. ق / ۱۴۲۳ م) رخ داده بود، جانشینان بوسنی و همچنین فرمانروایان بخش مستقل کنونی جنوب کشور (که امروزه هرزگوین نامیده می‌شود)، هر دورا واداشت که خراج دهند. اما پادشاه جدید مجارستان، لادیسلاس، فردی به نام ژان هونیاد را در مقام والی ترانسیلوانیا (وویودا) [۵] گماشت؛ وی در سال ۸۴۵ هـ. ق / ۱۴۴۱ م عثمانیها را از سمندریا بیرون راند و سپس چندین بار آنها را در ترانسیلوانیا تار و مار کرد. ژان هونیاد نه تنها روح تازه‌ای به مقاومت اروپا داد، بلکه خود نیز چنان شهرتی کسب کرد که توانست در رأس جنبش صلیبی جدید، مهارت نظامی قابل توجهی از خود نشان دهد.

مراد در همه این پیشروها به داخل اروپا، از تنشهای اجتماعی، مذهبی و اقتصادی که جامعه آنان را از هم پاشیده بود، سود جست. وی توانست برای روستائیان مظلوم بالکان کاری کند که برای آنان به مفهوم یک انقلاب اجتماعی و رهایی از حکومت جور خانهای فئودال بود. در داخل کشورهای بالکان، مبارزاتی که برای کسب قدرت در مرکز کشور جریان داشت، قدرت واقعی مرکزی را از بین برده بود و برای قطبهای فئودال داخل کشور فرصتی فراهم آورده بود که قدرت خود را افزایش دهند و کشاورزان را تحت نظام مالیاتی بیش از پیش ظالمانه و کار اجباری در آورند. برخلاف این وضع، هر گاه که عثمانیها حکومت مستقیمی بر پا می‌کردند، همه زمینها در مالکیت سلطان قرار می‌گرفت، دولت بر صاحبان تیول سلطه و نظارت کامل می‌یافت و حقوق اربابی و کار اجباری ملغی می‌شد؛ و به جای کار اجباری مالیاتی تحت عنوان مالیات کشت (چیفیت رسمی) مقرر شد که به آسانی قابل پرداخت بود. بنابراین توده‌های مردم کشورهای بالکان، به هیچ‌جه مایل نبودند که نیروهای خودی و همچنین سپاهیان صلیبی را در رویارویی با مسلمانان حمایت کنند.

3- Severin

4- Sibiu

۵- Vovvoda، در قدیم عنوان بعضی از والی‌های روملی در امپراتوری عثمانی.

جنگ صلیبی وارنا و پیامد آن، ۸۴۸ هـ / ق / ۱۴۴۴ م

فعالیت برای تدارک یک جنگ صلیبی جدید با عثمانیها که در شورای فلورانس و پس از آن مطرح شد، تحت رهبری یاناکس [۶] انجام گرفت؛ وی به سراسر اروپا سفر کرد و پیامش این بود که اگر یک ناوگان مسیحی بتواند تنگه‌های بوسفور و داردانل را مسدود کند، عثمانیها نخواهند توانست از آناتولی نیروی کمکی اعزام کنند و برای تاراندن ترکها از اروپا و بازپس گرفتن سرزمین مقدس به ۸۰۰۰۰ نفر نیرو نیاز است. پس از این شورا، مراد از امپراتور تقاضا کرد که بیزانس هرگز به این اتحاد ملحق نشود و چنین تضمینی را هم دریافت داشت (۸۴۶ هـ. ق / ۱۴۴۲ م). اما در همین احوال، امپراتور بیزانس امیر قرامان، ابراهیم را به حمله‌ای جدید علیه مراد تحریک کرد و بدین ترتیب مراد را واداشت درست در زمانی که می‌بایست با تأثیرات پیروزیهای هونیاد مبارزه می‌کرد، روملی را ترک گوید. مراد ابراهیم را به عقب راند، اما اخبار حاکی از تلاشهای بعدی هونیاد، وی را واداشت که امیرنشین قرامان را باز گرداند و برغم خیانت آشکار آن، این امیرنشین را به حال خود رها کند.

پیروزیهای هونیاد بر ترکها در سال ۸۴۶ هـ. ق / ۱۴۴۲ م، وی را بناگاه به صورت قهرمان بزرگ ملی مجار در آورده بود. شهرت وی در اروپا فراگیر شد. مردم باورشان شده بود که این رهبر می‌تواند مدتهای طولانی جنگ صلیبی پیروزمندانه‌ای را رهبری کند. به تحریک پاپ، گروههای صلیبی در سراسر، کشورهای اصلی اروپا سازماندهی شدند. نیرویی از صربستان به فرماندهی برانکوویچ و یک لشکر مجاری تحت رهبری شاه لادیسلاس به هونیاد ملحق شدند و او نیروهای صلیبی را در بوده سازمان داد و سپس به سوی موراوا لشکر کشید، مطمئن از این که با عدم حضور سلطان در آناتولی عثمانیها نمی‌توانند مقاومت چندانی از خود نشان دهند (۸۴۷ هـ. ق / ۱۴۴۳ م). هونیاد نیش و بسیاری از نواحی جنوب صربستان را تصرف کرد و سپس اسکندر بیگ و آلبانیاییها را به گسترش مقاومت تشویق کرد. پس از آن، صلیبیون از طریق کوههای بالکان به بلغارستان وارد شدند و با تصرف صوفیه به این امید بودند که با عبور از کوهها پیش از فرارسیدن فصل زمستان به زمینهای پست ماریتسا برسند.

مراد پس از آگاهی از پیشروی صلیبیون، بسرعت از آناتولی بازگشت. لشکر وی هنوز در روملی پراکنده بود. بیگهای مرزی و بسیاری از فرماندهان فتودال با استفاده از شکستهای مراد، خواستار به قدرت رسیدن پسر جوان سلطان یعنی محمد بودند. تنها نیرویی که مراد در اختیار داشت، نیرویی از پیاده نظام جوان قاپی قولو و لشکرینی چری بود که با او از قرامان باگشته

بودند. سلطان که نیروهایش به لحاظ کمی با صلیبیون برابری نمی کرد، تصمیم گرفت با تسخیر یکی از راههای استراتژیک بالکان به نام قاپولدربندی (دروازه ترایان)، پشروی دشمن را متوقف کند؛ آنان تنها از طریق همین راه می توانستند خود را به زمینهای پست ماریتسا برسانند. صلیبیون در حمله آغازین خود پیروز شدند (۲۴ دسامبر، ۸۴۷ هـ. ق / ۱۴۴۳ م)، اما فرا رسیدن زمستان سرانجام هونیاد را مجبور کرد که پس از قتل عام هزاران تن از زندانیان مسلمان لشکرکشی را متوقف کند و به مجارستان بازگردد.

عثمانیها در یک موقعیت بحرانی بسر می بردند. در این زمان که آنان پیروزی را نزدیک می دیدند، هزاران تن دیگر از صلیبیون به مجارستان سرازیر شدند و جنگی دیگر تدارک یافت. در آناتولی، قرامان پس از آگاهی از این اخبار، با یک حمله جدید و کنش نشان داد، و در عین حالی که قیام آلبانیاییها گسترش می یافت، حاکم بیزانسی موره، کنستانتین، به یونان مرکزی بازگشت و آتن و تب [۷] را اشغال کرد. دو سال جنگ در ادرنه، بی آن که غنایم جدیدی حاصل شود خزانه را چندان تهی کرده بود که دیگر حقوق افراد را هم نمی توانستند بپردازند و این موجب ناخوشنودی فراوان در میان سربازان و همچنین فرماندهان شده بود. عاقبت مرگ فرزند مورد علاقه مراد یعنی علاءالدین بیگ، سلطان را مغموم و در نتیجه در رویارویی قطعی با بحران ناتوان کرد. وزیر اعظم و همسر صربی مراد، مارا، سلطان را متقاعد کردند که در چنین موقعیتی برقراری صلح امری ضروری است. با میانجیگری برانکوویچ، در ادرنه قرارداد صلحی منعقد شد (۱۲ ژوئن، ۸۴۸ هـ. ق / ۱۴۴۴ م). جناح دشمن یعنی هونیاد و جنگجویانش مقرر داشتند که مراد و بیشتر افراد لشکرش به آناتولی باز گردند. این شرطی بود که نقض پیمان صلح را در آینده و تجدید جنگ صلیبی را بسیار آسانتر می کرد. در این میان برانکوویچ بیشترین سود را برد؛ تمامی قلمرو صربستان به او باز گردانده شد و بدین ترتیب پادشاهی صربستان به همان وسعت قبلی خود در زمان مرگ استفان دوشان به سال ۸۳۱ هـ. ق / ۱۴۲۷ م رسید. مراد نیز استقلال صربستان و والاکیا را، هر چند تحت سیادت خود، به رسمیت شناخت و در مقابل حکومت عثمانیها در بلغارستان پذیرفته شد و صلحی منعقد شد که ۱۰ سال به طول انجامید. چندی پس از آن، صلح مشابهی هم بین عثمانیها و قرامان برقرار شد. مراد که هم در شرق و هم در غرب امنیت برقرار کرده بود، به نفع شاهزاده محمد تاج و تخت را رها کرد (اوت ۸۴۸ هـ. ق / ۱۴۴۴ م) و در بورسا انزوا جست؛ در این جا بود که وی می خواست باقیمانده زندگی خود را به عزلت بگذراند. انزواطلبی مراد ظاهراً فقط به دلیل افسردگی طولانی وی پس از مرگ پسرش علاءالدین نبوده است، بلکه مخالفت و تا اندازه ای هم دشمنی رهبران غازی و فتودال

روملی و شکستهای وی از هونیاد در بروز چنین روحیه‌ای دخالت داشتند. به نظر می‌رسید که محمد برغم جوانی حمایت عمومی را جلب کند، از این روی جلوس وی بر تخت سلطنت می‌توانست قلمرو عثمانی را در اروپا در برابر یک مهاجم جدید صلیبی حفظ کند. از این گذشته، اگر محمد در یک موقعیت امن بر تخت می‌نشست، مدعیانی که از سوی بیزانسیها و دیگران حمایت می‌شد، فرصت کافی برای مخالفت با امر جانشینی پیدا نمی‌کردند.

اما کناره‌گیری مراد از حکومت و جانشینی محمد نیروهای جدیدی را راه کرد که کشور عثمانی را به مخاطره می‌افکندند. حامیان محمد که عبارت بودند از نیروهای دوشیرمه و رهبران غازی روملی، کوشیدند که رجال چندرلی و مقامهای بلندمرتبهٔ ترک را از میان بردارند. در این احوال، به نظر می‌رسید که بقیهٔ مستملکات اروپایی ممکن است حتی بدون بروز یک جنگ صلیبی از دست برود، زیرا شورشیان آلبانی به سمت جنوب پیش می‌رفتند و این در حالی بود که حاکمان جدید یونانی موره - ایراگازس [۸] و توماس پالئولوگ، برادران امپراتور ژان هشتم - از باریکهٔ کورینت [۹] گذشتند و تصرف تسالی را آغاز کردند. خطرناکتر از همهٔ اینها، به تحریک پاپ، جنگ صلیبی دیگری در حال تدارک بود؛ شخص پاپ با این داعیه که نقض عهد با غیر مسیحیان گناه نیست، امضاء کنندگان صلح ادرنه را از قید تعهداتشان به عثمانیها رها کرد. لادیسلاس در آن زمان، تنها به این دلیل قرارداد صلح را امضاء کرده بود که می‌بایست بی‌هیچ درنگی به لهستان باز می‌گشت و به محض این که مشکلاتش را در آن جا حل کرد، در پی آن برآمد که با از سرگیری جنگ از دستاوردهای پیروزی بهره‌مند شود. و نیز هم که قبلاً از رویارویی با عثمانیها اجتناب کرده بود، با همین انگیزه برای حمله به عثمانیها به نیروهای پاپ و مجارستان ملحق شد؛ و نیز بر این امید بود که با این حمله بتواند سالونیک و گالیولی را بازپس گیرد و در نتیجه نظارت خود را بر نواحی اژه و آدریاتیک مستحکم کند. برای در امان ماندن کشتیها، و نیز به جای پرچم خود، پرچمهای پاپ و بورگونی را برافراشت.

لشکری بزرگ و جدید از نیروهای صلیبی که از سراسر اروپا اعزام شده بودند، تحت رهبری شاه لادیسلاس در بوده بسیج شد. اما برانکوویچ از آن روی که از دستاوردهای خود در ادرنه خشنود بود، نیرویی به حمایت از جنگ صلیبی تازه اعزام نکرد. بدینسان برانکوویچ سلطان را از جنگ صلیبی جدید آگاه کرد بدین امید که حتی اگر عثمانیها در این جنگ پیروز شدند، بتواند مستملکات خود را حفظ کند. لشکر صلیبی در اول سپتامبر سال ۱۴۴۸ هـ. ق / ۱۴۴۴ م، سگدین را ترک کرد و در اورسووه واقع در ساحل دانوب، نیرویی از

8- Irageasis

9- Isthmus of Corinth

«شهبسواران» ترانسیلوانیا تحت رهبری هونیاد به آنان ملحق شد؛ لکشر صلیبی سپس به سمت غرب، در امتداد دانوب و به سوی وارنا حرکت کرد. فرماندهان روملی که به دلایل سیاسی از محمد دوم حمایت کرده بودند، در این موقعیت دریافتند که این سلطان جوان شاید نتواند لشکری را سازماندهی و رهبری کند که بتواند زمینهایشان را در امان دارد. از این روی، خلیل چندرلی و پشتیبانانش بر این عقیده شدند که از مراد تقاضا کند تا زمام امور را در دست گیرد و مقاومت را رهبری کند. مراد با درخواست آنان موافقت کرد و لشکر آناطولی را به کمک چند کشتی جنوایی به اروپا بازگرداند (اکتبر ۸۴۸ هـ. ق / ۱۴۴۴ م). سرانجام دولشکر متخاصم در ۱۰ نوامبر در نزدیکی وارنا رودروی یکدیگر قرار گرفتند. با وجود این که ابتدا شهبسواران مجاری خطوط تدافعی عثمانی را درهم شکستند، سلطان توانست نیروهای خود را دوباره جمع آوری و سازماندهی کند. پس از این که لادیسلاس به دست نیروهای ینی چری اسیر و سرش بریده شد، اغتشاشی در لشکر صلیبی به وجود آمد که عاقبت سبب پیروزی عثمانیها شد. هونیاد توانست به سختی جان خود را از مهلکه بیرون برد، در حالی که هزاران تن از «شهبسواران» به قتل رسیدند. امید اروپائیان در کسب پیروزی صلیبی به یأس بدل شد. سرنوشت بیزانس قطعی شد. شهرت عثمانیها به گونه‌ای بی سابقه سراسر جهان اسلام را فرا گرفت و یک بار دیگر حکومت عثمانی در جنوب شرقی اروپا برقرار شد.

مراد هنوز به این امید بود که به عزلتگاه خود در آناطولی باز گردد و حکومت را به محمد واگذارد. اما عاقبت تحت فشار رجال چندرلی و سردمداران ترک متقاعد شد که ادامه حکومت محمد در این موقعیت، تنها سبب پیروزی دوشیرمه خواهد شد. به تحریک خلیل چندرلی و باز هم به این بهانه که محمد فاقد نفوذ و قدرت لازم برای دفاع از کشور است، ینی چریها در ادرنه شورش بر پا کردند. در نتیجه، مراد در اوت ۸۵۰ هـ. ق / ۱۴۴۶ م، با حمایت کامل سردمداران ترک و ینی چریها خود زمام امور را در دست گرفت. ظاهراً محمد هنوز عنوان سلطان داشت و زاگانوس پاشا و شهاب‌الدین شاهین پاشا به سرپرستی و تعلیم و تربیت او منصوب شدند تا وی را برای روزی که دوباره به جای پدر به حکومت می‌رسید آماده کنند.

جنگهای عثمانی در اروپا

مراد و اوسین سالهای زندگی خود را صرف تثبیت سلطه عثمانی بر روملی کرد و بدین منظور به سرکوب دست نشاندهانی دست زد که در جنگهای گذشته سر به شورش برداشته بودند. در سال ۸۵۰ هـ. ق / ۱۴۴۶ م، او مورده را مورد تاخت و تاز قرار داد و حکام بیزانسی آن را واداشت که اقتدار وی را گردن نهند. مراد در بیشتر نواحی سرزمین یونان اصلی حکومت مستقیم عثمانی را مستقر کرد، هرچند که ونیز، جنوا و بیزانس همچنان بر یک رشته بنادر و جزایر از

کورفو تا نگرهبونت نظارت داشتند. چون شمار زیادی از بلغارها پیش از جنگ ایزالدی به مراد خیانت کرده بودند، وی بلغارستان را تحت نظارت مستقیم قرار داد و شاهزادگان بومی دیگر را از میان برداشت و بدین ترتیب بیش از هر ولایت دیگر در نواحی بالکان، به «ترکی کردن» و «عثمانی کردن» بلغارستان پرداخت. گروههای زیادی از مردم قبایل ترک در شمال و شرق سکنی گزیدند، چنان که طی کمتر از یک قرن، اکثریت جمعیت را آنان تشکیل می دادند. نظام «تیمار» در این زمان کاملاً اجرا می شد و بیشتر اعضای طبقات کهن فئودال در بلغارستان را به عنوان اتباع عثمانی در برمی گرفت. مراد همچنین در سال ۸۵۱ هـ. ق / ۱۴۴۷ م، جنگ بزرگی علیه شورشیان شمال آلبانی به راه انداخت، اما اخبار پیشروی هونیا در رأس یک لشکر صلیبی بزرگ به سمت جنوب، وی را مجبور کرد که بی هیچ موفقیتی از ادامهٔ جنگ صرف نظر کند.

جنگ صلیبی کوسوو

در واقع، هونیا از زمان مراجعتش به بوده، همیشه تلاش کرده بود که یک لشکر صلیبی جدید فراهم آورد. علاوه بر این پس از مرگ لادیسلاس، هونیا در مقام نایب السلطنهٔ فرزند نابالغ لادیسلاس قرار گرفت و بدینسان قدرت وی در کسب رهبری یک حرکت جدید علیه عثمانیها فزونی یافت. پس از آن، هونیا «شهبازان» صلیبی را از سراسر اروپا فرا خواند. وی با لشکری حدود ۵۰۰۰۰ نفر پس از عبور از دانوب، برغم این که برانکوویچ از همکاری و کمک به این نیروها سر باز زده بود، به شمال صربستان وارد شد. این لشکر به سمت جنوب حرکت کرد و در همین احوال سربازان اعزامی از سوی اسکندریگ و همچنین از والاکیا به آن ملحق شدند. اما مراد بسرعت از آلبانی بازگشت و حرکت لشکر صلیبی را درحالی که عزم مقدونیه داشت، متوقف کرد و آن را در کوسوو - محلی که در آن حدود یک قرن پیشتر، صربها به دست بایزید اول تار و مار شده بودند - منهزم کرد. حکومت عثمانی دیگر بار در جنوب عثمانی مستقر شد. متعاقب آن، مراد جنگجویان خود را به والاکیا گسیل داشت و دوباره این منطقه را تحت انقیاد خود در آورد.

مراد در ۵ فوریه سال ۸۵۵ هـ. ق / ۱۴۵۱ م، به سکنهٔ قلبی در گذشت. وی برای جلوگیری از اختلافات داخلی جدید، وصیت نامهٔ مکتوبی بر جای نهاد که در آن محمد را به جانشینی خود برگزید و با موافقت همهٔ وزیران و تمامی گروهها سرپرستی و قیومت وی را به خلیل چندرلی سپرد. بنابراین محمد برغم اختلافات مهم گروهی که چندی پیش بر سر جانشینی وی وجود داشت، خود را برای حکومتی فارغ از اختلاف آماده کرد. وی به تهدید صلیبیون خاتمه داد، اما فتح نهایی قسطنطنیه و تکمیل یکپارچگی و وحدت عثمانی را به جانشین خود و انهاد.



اوج قدرت عثمانی، ۹۷۴-۸۵۵ هـ. ق/ ۱۵۶۶-۱۴۵۱ م

باروی کار آمدن محمد دوم که فاتح لقب گرفت، دوره جدیدی از فتح و پیروزی بر روی عثمانیها گشوده شد که دامنه حکومت آنان را در سراسر حوزه دانوب تا اروپای مرکزی و همچنین تا سرزمینهای خلفای اسلامی در خاورمیانه و در بیشتر نواحی آفریقای شمالی گسترش داد.

فتح یک امپراتوری جدید:

حکومت محمد دوم، ۸۸۶-۸۵۵ هـ. ق/ ۱۴۸۱-۱۴۵۱ م

در ۱۸ فوریه سال ۱۸۵۵ هـ. ق/ ۱۴۵۱ م، محمد زمام امور را در دست گرفت؛ در این زمان وضع امپراتوری به ارث رسیده به او بسیار بهتر از امپراتوری برجای مانده برای مراد در سه دهه قبل بود. محمد بی آن که مجبور باشد فشارهای داخلی یا خارجی را خنثی کند، می توانست آزادانه دست به عمل بزند. اما ظاهراً چندی پس از به قدرت رسیدن، او و مشاوران نزدیکش، شهاب الدین پاشا و زاکانوس پاشا دریافتند که برای تحکیم موقعیت سیاسی شان در برابر اشراف ترک به یک پیروزی بزرگ نیازمندند؛ اشراف ترک هنوز هم بر برقراری صلح تاکید داشتند، زیرا به این ترتیب قاپی قولو و دوشیرمه از کسب فتوحات جدید و استفاده از آن در استقرار قدرت خود محروم می شدند. از این روی هیچ چیز مهمتر از فتح قسطنطنیه نمی نمود. با این دلیل به نسبت برحق که بیزانس به مسلمانان مدعی قدرت عثمانی پناه داده است تا در امپراتوری ایجاد اختلاف و بی نظمی کنند، محمد احساس کرد تا زمانی که بیزانس برجای

باشد، امکان بروز حرکتهای صلیبی جدید و به مخاطره افتادن امپراتوری وجود خواهد داشت و از سوی دیگر، تکمیل وحدت و یکپارچگی امپراتوری میسر نخواهد شد. در پس این ملاحظات عملی، رؤیای استقرار یک امپراتوری جهانی وجود داشت که مرکز طبیعی آن قسطنطنیه باشد. طی قرون متمادی، آمال مسلمانان در برقراری یک حاکمیت جهانی با تسخیر پایتخت بیزانس توأم بوده است. الکندی فیلسوف قرن نهم این احساس را در پیشگویی خود چنین بیان کرده بود که «با ظهور حضرت مهدی (ع) اسلام احیاء و عدالت پیروز خواهد شد. او شبه جزیره اسپانیا را فتح خواهد کرد و پس از رسیدن به رم، آنجا را نیز تسخیر خواهد کرد. وی به شرق خواهد رفت و آنجا را در ید قدرت خود خواهد گرفت. هم او قسطنطنیه را نیز فتح خواهد کرد و سراسر گیتی از آن او خواهد شد.»^۱ مورخ بزرگ مسلمان، ابن خلدون حدیثی از شخص پیامبر نقل کرده که می فرماید: «آن کس که امپراتوری بیزانس را تسخیر و سپس آن را ویران و خزائن آن را در راه خدا صرف خواهد کرد، مهدی موعود خواهد بود.»^۲ قسطنطنیه «سیب سرخ» (قرل ایما) مسلمانان است.^۳ محمد با چنین رؤیاهایی از نخستین لحظه جلوس بر تخت، در صدد تدارک طرحهایی برای فتح قسطنطنیه بود پیش از انجام این منظور، مشکلاتی وجود داشت که باید حل می شد. دست نشاندهگان محمد در قسطنطنیه و کشورهای بالکان، حتی پس از آن که اقتدار او را به رسمیت شناختند، با این پیش داوری که وی بی تجربه است، سوء استفاده را آغاز کردند. قرامان نیز با تحریک مدعیان قدرت و مخالفان حکومت عثمانی به ایجاد آشوب در امیرنشینهای دست نشانده، همان شیوه را در پیش گرفت. محمد همچنین بخوبی می دانست که اشراف ترک، تحت رهبری خلیل چندرلی، با طرحهای وی در تسخیر قسطنطنیه مخالفتند. محمد هنوز چنان قدرتی نداشت که خود را از سیطره نفوذ وزیراعظم خلاص کند، اما توانست که با دستور به قتل برادرش، شاهزاده جوان کوچک احمد، امید دشمنان را به هر گونه توطئه سرنگونی از میان ببرد. نادیده انگاشتن زشتی این عمل - با این توجیه که به منظور حفظ حکومت انجام شده است؛ یعنی تمهیدی بود برای جلوگیری از اختلافاتی که ممکن است به تلاش امپراتور اسلامی بیانجامد - سبب شد که این عمل طی یک قرن پس از آن سرمشقی باشد برای جانشینان محمد دوم. محمد همسر پدرش مارا را همراه با بسیاری از مشاورانش به صربستان تبعید کرد و به جای آنان کسانی را به انتخاب خود، در برابر افراد خاندان چندرلی به مقامهای مهم گماشت.

محمد سپس برای این که بتواند همه توان خود را در کار تسخیر قسطنطنیه به کار گیرد، عزم آن کرد که همسایگان خود را آرام کند. مراد پیمان صلح صربستان و الاکیا را تجدید کرد. اما وضع در مورد قرامان دشوارتر بود، زیرا این امیرنشین هنوز بر بخش وسیعی از آاناتولی مرکزی و شرق و بیشتر نواخی کیلیکیه حکومت داشت و نفوذش مایه سوء ظن عثمانیها بود. محمد اندک زمانی پس از جلوس، کوشید که تهدید قرامان را از میان ببرد، اما زمانی که

لشکرش به آق شهر رسید، ابراهیم، امیر قرمان، موافقت کرد به مرزهای قدیمی باز گردد و به نواحی خارج آن تجاوز نکند؛ وی همچنین برای تحکیم پیوند جدید خود با محمد، دخترش را به نکاح محمد در آورد. اسحاق پاشا در مقام بیگلربیگی در آناتولی باقی ماند تا در زمانی که محمد سرگرم مسأله قسطنطنیه است، هر گونه شورش احتمالی را سرکوب کند.

محمد در آخرین مرحله تحکیم قدرت خود، بلافاصله پس از بازگشت به ادرنه، جسورانه عزم آن کرد که لشکر بینی چری را از نظارت خلیل چندرلی رها کند. محمد با بهانه قراردادن شورش بینی چریها و درخواست امتیازات جدید حقوقی از سوی آنان در زمانی که از آناتولی بازمی گشت، گماشتگان خلیل را تحت عناوین آقا یا فرمانده لشکر و فرماندهان پیاده نظام از کار برکنار کرد و افراد دوشیرمه را به جای آنان گماشت و بدینسان روندی را آغاز کرد که سبب شد دوشیرمه بعدها نظارت لشکر را در دست گیرد. وی سپس به منظور اطمینان یافتن از انجام مأموریتی که دوشیرمه در اصل به خاطر آن به وجود آمده بود - یعنی محافظت از شخص سلطان و سرکوب کسانی که اقتدار وی را به مخاطره انداختند - این نیرو را تجدید سازمان کرد.

فتح قسطنطنیه

خلیل چندرلی همچنان با طرحهای سلطان در حمله به قسطنطنیه مخالفت می کرد، اما محمد بی توجه به این مخالفتها بر عزم خود راسخ بود. محمد در بازگشت از قرمان، قلعه روملی حصار را در ده مایلی شمال شهر در ساحل اروپایی بوسفور بنا کرد تا از این طریق نظارت بر این آبراه را در دست گیرد، ارتباطات بیزانس را با دریای سیاه قطع کند و همچنین بتواند با خاطری آسوده عبور سربازان عثمانی را از آناتولی به اروپا تأمین کند (ژانویه تا اوت ۸۵۶ هـ. ق / ۱۴۵۲ م). به محض این که احداث قلعه جدید خاتمه یافت، محمد با تهدید به این که قسطنطنیه را به محاصره کامل خود در خواهد آورد، تقاضا کرد که شهر تسلیم شود.

خلیل چندرلی پیمان دیرینه تجاری عثمانی با ونیز را تجدید کرد، با مجارستان قرارداد جدیدی منعقد ساخت (۲۰ نوامبر، ۸۵۵ هـ. ق / ۱۴۵۱ م) و به طور کلی اعلام کرد کشور عثمانی تمایل دارد با کشورهای بی که با تهاجم این کشور به قسطنطنیه دشمنی فعالانه ای نداشته باشند، رفتار عاقلانه ای در پیش گیرد؛ این اقدامات چندرلی تلاشهای بیزانس را در جلب حمایت اروپائیان بی نتیجه گذاشت. خلیل چندرلی و همکارانش در شورایی عالی به مخالفت خود با تصمیمات سلطان در تسخیر قسطنطنیه ادامه دادند، اما سلطان با تأکید بر سنت غازیگری و تهدید بیزانس در به مخاطره افکندن امنیت کشور عثمانی، بر آنان پیروز شد (سپتامبر ۸۵۶ هـ. ق / ۱۴۵۲ م).

محاصره واقعی قسطنطنیه در فوریه ۸۵۷ هـ. ق / ۱۴۵۳ م آغاز شد؛ زمانی که نخستین

نیروهای اعزامی عثمانی از ادرنه، بنادر دریایی بیزانس را در امتداد دریای مرمره تسخیر کرد و توپهای عظیم از تراکیه منتقل شد تا پیشرو حمله به حصارهای بزرگ شهر باشد. در ماه مارس، لشکریان آنا تولیایی کشور عثمانی از طریق بوسفور به قلعه تازه احداث روملی حصار وارد شد؛ در همین زمان ناوگان جنگی ساخته شده در گالیپولی از راه داردانل به دریای مرمره رسید و هجوم به شهر را از طریق دریا آغاز کرد. در داخل شهر، بیزانسیها با اقدامات محمد از سر نو میدی روبرو شدند؛ اختلافات مذهبی و سیاسی همچنان تلاشهای تدافعی را تحت شعاع قرار می داد و از خارج هم نیروی جدید چندانی به حمایت از آنان برنخاست. نیروهای مسلح بیزانس چنان کاهش یافته بود که شمار افراد باقیمانده برای حفاظت از سیستم تدافعی حصارها عظیم به سختی تکافو می کرد. بخشهایی از شهر تقریباً بکلی خالی از سکنه شده بود. بیزانس برای حراست از آنان، تنها از همان حصارهای و «آتش یونانی» [۱] و زنجیری برخوردار بود که برای جلوگیری از ورود ناوگان ترکی، در امتداد دهانه خلیج «شاخ زرین» [۲] نصب شده بود. در عین حال محاصره شهر ۴۵ روز، از ۶ آوریل تا ۲۶ مه سال ۸۵۶ هـ. ق / ۱۴۵۳ م، به طول انجامید. در ۱۸ آوریل، عثمانیها همه جزایر دریای مرمره را در خارج مرکز امپراتوری که بی دفاع رها شده بودند، تسخیر کردند. دو روز پس از آن، چهار کشتی لاتینی و یک کشتی یونانی موفق شدند که از سد محاصره عثمانیها بگذرند و تدارکات زیادی به مدافعین شهر برسانند که تا اندازه زیادی مانع از دست رفتن کامل روحیه آنان شد. اما طی شهای ۲۱-۲۲ آوریل، ناوگان عثمانی که از نقش انفعالی خود در تنگه بوسفور خسته شده بود، توانست که شماری از کشتیها را از تپه غلظه بالا بکشد و سپس آنها را در «شاخ زرین» به گونه ای سازمان دهد که بتوانند حصارهای دریایی را از سوی دیگر زیر آتش گیرند و بدین ترتیب نیروهای تدافعی بیزانس را بازهم پراکنده تر کنند. ادامه مخالفت خلیل چندرلی هم از تلاش بیشتر عثمانیها جلوگیری می کرد.

حمله نهایی در شب ۲۸ ماه مه آغاز شد. سرانجام مدافعان شهر که محروم از کمک خارجی بودند، ضعیف و فرسوده شدند. پس از دوساعت توپخانه عظیم عثمانی سینه حصارهای حداقل توپ قابی یا یالی قابی را از هم درید و مهاجمان به درون شهر رخنه کردند. ناوگان عثمانی پس از درهم شکستن حصار زنجیر بیزانس به خلیج «شاخ زرین» راه یافت و نیروهای

۱- Greek Fire، ترکیب آتش زانی که پس از مرطوب شدن منفجر می شده است و یونانیان بیزانسی در جنگ به کار می بردند.

۲- شاخه بوسفور به طول تقریباً ۸ کیلومتر، ترکیه اروپایی که جزو بندرگاه استانبول است و محلات پرا و غلظه را از بخش کهنه شهر جدا می کند. نامش ناشی از شکل و زیبایی آن است (دایرة المعارف فارسی).

زمینی را پشتیبانی کرد. امپراتور ظاهراً هنگام نبرد در حصارهای شهر به قتل رسید. عثمانیها در حالی که با آرامش و نظم به پیشروی خود در داخل شهر ادامه می دادند، شهر را از وجود سایر مدافعان پاک می کردند. با وجود آن که شریعت اسلام تصریح می کند که هنگام جنگ با دشمنان در صورتی که افراد شهر مقاومت کنند، قتل عام آنان و به غنیمت گرفتن اموالشان مجاز است، محمد سربازان خود را به شدت تحت نظارت گرفت و تنها آن دسته از یزانیهای را که فعلاً به مقاومت می کردند، به قتل رساند. محمد با همه توان می کوشید که شهر را بدون ویرانی به تصرف خود درآورد، چنان که بعداً بتواند آن را مراکز امپراتوری جهانی خود قرار دهد. بسیاری از ساکنان شهر و سربازان به مستعمره جنوبی غلظه در امتداد خلیج «شاخ زربین» که طی محاصره بیطرف مانده بود، پناه بردند. این مسأله بیطرفی آن را نقض می کرد، اما زاگانوس قراردادی منعقد کرد که براساس آن غلظه به امپراتوری عثمانی ملحق شد و تشکیلات تدافعی آن درهم شکست؛ در مقابل ساکنان غلظه توانستند اموال خود را حفظ کنند و همچنین در سرزمینهای تحت حکومت سلطان، آزادی تجاری و مذهبی یافتند. مقرر شد که مردم غلظه می توانند اموال خود را حفظ کنند، اما آنان از هیچ گونه معافیت مالیاتی یا گمرکی برخوردار نشدند؛ جز این که فرزندان آنان از خدمت اجباری در دوشیرمه، که برای مردم کشورهای بلکان امری الزامی بود، معاف بودند.

فتح قسطنطنیه برای محمد اهمیت استراتژیک مهمی دربر نداشت، چون عثمانیها پیش از آن توانسته بودند بی آن که از قسطنطنیه بگذرند، به داخل اروپا راه یابند. اما تسخیر قسطنطنیه اروپا را از پایگاهی محروم کرد که اگر در اختیار یک نیروی نظامی کارآمد قرار می گرفت، احتمالاً می توانست نظام دفاعی عثمانی را درهم شکند. در اختیار داشتن یک مرکز بزرگ تجاری، اداری و نظامی روند یکسان سازی فتوحات سلطان را در امپراتوری عثمانی و نظارت بر آنها و دفاع از آنها را تسهیل می کرد؛ در عین حال نظارت بر آبراههای بین دریای سیاه و مدیترانه بدین معنی بود که گلوگاه تجارت اروپا با سرزمینهای شمال و شرق در اختیار عثمانی قرار می گرفت و از این راه درآمد سرشاری کسب می کرد. فتح قسطنطنیه عثمانیها را در مقام وارثان سنن امپراتوری قرار داد زیرا این شهر بار دیگر به صورت مرکز یک امپراتوری وسیع درآمد.

سازماندهی امپراتوری

محمد دوم پس از فتح قسطنطنیه که در این زمان دیگر ترکها آن را استانبول می نامیدند و شهری که از این راه کسب کرده بود، رفته رفته فرمانروای مطلق یک امپراتوری متمرکز می شد و در واقع در رأس امپراتوری احیاء شده روم شرقی و امپراتوری خلافت، با دامنه نفوذ جهانی جای

می گرفت. اولین گام در راه تحقق این هدف، برکناری اشرافیت ترک از جایگاه نیروی سیاسی مسلط و از سرراه برداشتن کسانی از خاندان عثمانی بود که در سررؤیای جانشینی می پروراندند. به هر روی، رویارویی با اشراف ترک و خاصه خاندان چندرلی از دیرباز آرزوی محمد بود؛ وی خلیل چندرلی را به دلیل توطئه اش در خلع موقت او از سلطنت در سال ۸۵۰ هـ. ق/ ۱۴۴۶ م و همچنین به دلیل ادامه مخالفتش با فتح قسطنطنیه سرزنش می کرد (و در این کار تا اندازه ای برحق بود). در اول ژوئن سال ۸۵۷ هـ. ق/ ۱۴۵۳ م، تنها دور روز پس از فتح قسطنطنیه، خلیل چندرلی، وزیراعظم سلطان، بدین تهمت که از بیزانسیها رشوه دریافت می داشته است که با نظر سلطان در حمله به شهر مخالفت کند، از کار برکنار شد. اموال خلیل مصادره شده و سپس خود او همراه با مهمترین اعضای خانواده اش به زندان افتادند. با انتصاب مشاور نزدیک محمد، زاگانوس پاشا که از افراد طبقه دوشیرمه بود، سنت جدیدی بنیان نهاده شد که به موجب آن مهمترین مناصب حکومت مرکزی به بردگان سلطان سپرده می شد. مصادره وسیع «تیمارها» و اموال خصوصی سریعاً اقتدار خاندانهای مهم ترک را کاهش داد؛ این اموال و زمینها به افراد دوشیرمه تعلق گرفت که در نتیجه توانستند فعالیتهای خود را در نیل به قدرت تشدید کنند. در این زمان، وزیراعظم نماینده مطلق سلطان در امور حکومتی شد؛ یعنی تنها عضو دیگر طبقه حاکم که فرمانش بی چون و چرا باید اجرا می شد. مهر مخصوص امپراتوری به وزیراعظم واگذار شد؛ همه احکام حکومتی اعم از فرامین شخص سلطان، و قوانین و مقررات کم اهمیت تر صادر شده از سوی مقامهای اصلی دیگر نیز بایستی مهور به این مهر می شد. مقامهای مهم ایالتی هم تحت نظارت مستقیم وزیراعظم قرار گرفت؛ در عین حال «تول» و درآمدهایی به وزیراعظم تعلق گرفت که وی را پس از سلطان در مقام ثروتمندترین فرد عثمانی قرارداد.

با انتصاب زاگانوس به ولایت روملی که نظارت بر ارتش را هم در مرکز و هم در اروپا به او واگذار می کرد، قدرت وی در مقام وزیراعظم بازهم افزایش یافت. کوششهایی صورت گرفت که ارتش قاپی قولو، خاصه پیاده نظام پنی چری و لشکر توپخانه «توپچی»، قدرت و گسترش یابد. آنان را با جدیدترین سلاحهای آن عصر یعنی شمنخال و توپ مسلح کرده بودند، چنان که مقتدرترین نیروهای سلطان به شمار می رفتند. محمد به منظور اطمینان یافتن از وفاداری پنی چری بردگان خود را در مقام فرماندهان نظامی گماشت و لشکرهای جدیدی از بردگان سازمان داد که در جدالهای سیاسی گذشته دخالتی نداشتند و همچنین نظام سربازگیری دوشیرمه از میان نوجوانان مسیحی را گسترش داد تا از این طریق نیروهای مورد نیاز خود را تأمین کند. بدین ترتیب وی با پشتیبانی وزیراعظم و لشکر قدرتمند و گوش به فرمان پنی چری توانست سراسر امپراتوری را تحت اقتدار خود کامه خود در آورد.

این بدان معنی نبود که سلطان دست پشتیبانان خود را در امور باز گذاشته بود. منظور وی

ایجاد تعادل بین قوای حکومتی بود، چنان که هیچ گروهی نتواند چندان قدرت یابد که او را تحت تسلط خود در آورد. از این روی، برخی امور مهم حکومتی از اختیارات وزیر اعظم خارج و به سه مقام مهم دیگر یعنی قاضی عسگر (قاضی القضاة)، دفتردار (خزانه دار کل) و نشانچی (دبیر اعظم) سپرده شد؛ این افراد به ترتیب بر دستگاههای مذهبی، اقتصادی و اداری کشور نظارت داشتند. محمد درپی آن نبود که سلطه دوشیرمه را جایگزین اشرافیت ترک کند. از این روی اشرافیت ترک را حفظ کرد. بسیاری از خانواده های اشراف ترک اموال و مقام خود را حفظ کردند و تقریباً همپای دوشیرمه از نفوذ و اعتبار برخوردار بودند. با ایجاد موازنه قدرت بین اشرافیت ترک و دوشیرمه، محمد توانست هر دوی این جناحها را در اختیار خود بگیرد و بدینسان از وفاداری و پشتیبانی هر دو آنان مطمئن شود. وی با افزایش تعداد بیگهای مرزی و کاهش سربازان تحت فرمان آنها و همچنین با افزایش قدرت نظارت بیگلریگی روملی بر این بیگها، قدرت آنان را کاهش داد.

سلطان همچنین در پی آن برآمد که پشتیبانی رهبران مذهبی را جلب کند. وی به روحانیت ارتدکس یونانی اطمینان داد که آنان هم در داخل امپراطوری و هم در رویارویی با مسئله اتحاد با کلیسای رم از نظر مذهبی آزاد خواهند بود؛ وی مخالف اصلی این اتحاد یعنی گنادیوس اسکولاریوس [۳] را در مقام بطریق (اسقف) گماشت و وی را بر مسیحیان ارتدکس امپراتوری اقتدار مذهبی و همچنین نفوذ کشوری بخشید تا از پشتیبانی آنان از حکومت جدید مطمئن شود. بدین ترتیب تحت نظارت رهبران مذهبی نظام «ملت» به وجود آمد که نظامی مبتنی بر حکومت خودمختاری مستقل بود؛ این نظام بعدها گسترش یافت و ارمنیان، یهودیان و سایر اقلیتهای عمده غیرمسلمان را دربر گرفت. در مقابل، رهبران ملت منافع شخصی خود را در منافع شخص سلطان یافتند، زیرا به فرمان سلطان بود که آنان با قدرتی بیش از آنچه در گذشته دولتهای مسیحی حاکم بر منطقه به آنان تفویض کرده بودند، توانستند بر پیروان خود اعمال حاکمیت کنند. فتح کامل جنوب شرقی اروپا به دست عثمانیها یکبار دیگر تمامی مسیحیان منطقه را اعم از یونانی و اسلاو به طور یکسان، تحت نفوذ بطریق یونان متحد کرد، کلیسا را به گونه ای خاص در توسعه عثمانی ذینفع کرد و منافع بطریق و سلطان را هرچه بیشتر به یکدیگر پیوند زد.

تجدید بنای استانبول

تلاش بعدی محمد، احیای عظمت گذشته استانبول بود. بیشتر جمعیت شهر و رفاه

اقتصادی آن مدتها پیش از فتح، زایل شده بود - قسطنطنیه به صورت شهری فقرزده که اکثریت مردم آن را ترک کرده بودند، با جمعیتی حدود ۶۰۰۰۰ تا ۷۰۰۰۰ نفر برجای مانده بود. محمد کوشید تا آنجا که ممکن است از غارت بیشتر شهر بلافاصله پس از تسخیر آن جلوگیری کند، اما بسیاری از مردم از ترس گریختند و زمانی که محمد برای بازسازی شهر به قسطنطنیه بازگشت، بیش از حدود ۱۰۰۰۰ نفر در شهر باقی نمانده بودند. بنابراین نخستین تلاش محمد، بازگرداندن جمعیت به شهر بود. فرامین و احکامی صادر شد که امنیت و جان و مال همه ساکنان شهر را صرفنظر از مذهب آنان، تضمین می کرد؛ البته در صورتی که سلطان را به رسمیت می شناختند و به مالیاتهای وی گردن می نهادند. محمد در پی آن بود که مرکز کشورش اجتماعی از همه نژادها و عناصر مذهبی داخل امپراتوری باشد و پس از این که این تشویقها به خودی خود در مراجعت جمعیت به طور کامل مؤثر واقع نشد، سیاست آبادسازی اجباری مطرح شد تا مهاجرانی از بالکان و آناتولی را با دراختیار گذاشتن وسایل زندگی و نیز معافیتهای مالیاتی برای از سرگیری فعالیتهایشان یاری رساند و بدینسان حیات اقتصادی شهر را احیاء کند. مسلمانان، ارمنیان، یهودیان، یونانیان، اسلاوها و سایر ملل و ادیان از همه اطراف امپراتوری گرد آمدند. بسیاری از یهودیان از سرزمینهای بسیار دور چون اروپای غربی بازگشتند؛ در آنجا بود که بسیاری از ایشان با موج جدید آزار و شکنجه مواجه شده بودند. دعوتنامه هایی به سراسر جهان اسلام و برای آن دسته از مؤمنانی که خواستار رشد و شکوفایی مرکز جدید اسلام بودند، ارسال شد. اسرای جنگی فرصت یافتند تا با شرکت در فعالیتهای جاده سازی از اسارت رهایی یابند؛ در همین حال روستائیان کشورهای بالکان در مرکز و اطراف آن به کارهایی از قبیل باغبانی و مواظبت از باغهای میوه و شبانی رمه هایی پرداختند که آذوقه مرکز امپراتوری را فراهم می آورد. از این روی، طی مدتی کوتاه، استانبول مملو از جمعیت شد.

تلاشهای انجام شده در امر بازگرداندن جمعیت به شهر با فعالیت ساختمان سازی توأم بود. هزاران خانه، پل، بازار، خیابان، حصار و کارگاه طی قرون آخر حکومت بیزانس به ویرانه ای بدل شده بود. خدمات عمومی اصلی دیگر وجود نداشت. آبراهها و سنگفرش خیابانها تخریب شده بود و برای فاضلاب شهر هیچ شبکه منظمی وجود نداشت. محمد بیدرنگ با قدرت تمام به رفع این مشکلات پرداخت. بسیاری از آنان که در این فتح شرکت جسته بودند، به امر احداث یا تعمیر خانه ها، بازارها، کانالهای آب و جاده ها پرداختند. در سال ۸۶۰ هـ. ق / ۱۴۵۵ م، محمد کار ساختمان بازار بزرگ یا بازار سرپوشیده را آغاز کرد که طی مدت پنج قرن مرکز زندگی اقتصادی استانبول شد. نخستین قصر فاتح در مرکز شهر کهنه (محل کنونی میدان بایزید و دانشگاه استانبول) پس از چندی به عنوان قصر کهنه معروف شد. سکونتگاه جدید خاندان حکومت، قصر توپ قاپی بود که بعدها طی حکومت جانشینان محمد تا قرن نوزدهم، مرکز

سلطنت و محل زندگی طبقه حاکم شد؛ این قصر در بخش مرتفع شهر، مشرف بر بوسفور، دریای مرمره و خلیج «شاخ زرین» بنا شده بود. مسجد تاریخی فاتح که به نام سلطان بنا شد، پس از آن الگوی ساختمانی بسیاری بناهای مذهبی و غیرمذهبی کوچکتر قرار گرفت. در همه امپراتوریهای بزرگ اسلام چنین بود که بناهای مذهبی در توسعه شهرهای بزرگ اهمیتی حیاتی داشت و به منظور ارائه آن دسته از خدمات عمومی که در محدوده برنامه‌های حکومتی نبود، احداث می‌شد. هزینه احداث بناهای عمومی همچون مدارس، عبادتگاهها، آب‌انبارها، بیمارستانها، حمامهای عمومی و مهمانسراها از محل صندوقهای اعانات مذهبی تأمین می‌شد و اندوخته این صندوقها از سوی سلطان، خاندان سلطنتی، طبقه حاکمه یا افراد ثروتمند فراهم می‌آمد.

در نتیجه همه این تلاشها، تا پایان حکومت محمد در استانبول و حومه‌های آن حدود ۱۶۳۲۴ خانوار با جمعیتی به تقریب ۱۰۰۰۰۰ نفر سکونت داشتند (اگر حداقل افراد هر خانواده حدود ۴ تا ۵ نفر محسوب شود)؛ از این تعداد افراد تقریباً نیمی مسلمان، یک چهارم ارتدکس یونانی و بقیه اروپایی، یهودی، ارمنی و از مهاجران آسیایی بودند.^۴

توسعه اقتصادی

محمد به منظور انباشت ثروت و در نتیجه اخذ مالیات و اداره امور نظامی و سیاسی کشور، زندگی اقتصادی کشور را توسعه داد. ترکهای مسلمان و همچنین یونانیان و ارمنیان تحت سلطه سلطان توسعه صنعت ملی را تشویق کردند؛ چنان که صنعت نخریسی در آناتولی غربی، پارچه موهر در آنکارا و قسطمونو، ابریشم در بورسا و استانبول، پارچه پشمی در سالونیک و استانبول، و پاافزار در ادرنه پیشرفت کرد. محمد همچنین کوشید که تجارت بین‌المللی را به قلمروهای خود بکشانند و در سراسر آن گسترش دهد. بدین ترتیب اروپائیان را از موقعیت ممتاز اقتصادی خود که در زمان امپراتوری بیزانس بدان دست یافته بودند، محروم کرد؛ چنان که تجار بومی عثمانی توانستند در این تجارت سهمی بیابند. طی حکومت محمد، استانبول بورسا و ادرنه همچون گذشته به صورت مراکز صنعتی و تجاری درآمدند؛ پیشرفت این مراکز به رفاه عمومی مردم کمک کرد.

اما توسعه اقتصادی به تنهایی سرمایه‌مورد نیاز محمد را برای پرداخت هزینه‌های ارتش، بناها و پی‌ریزی شالوده حکومت جدید کافی نبود. وی برای تأمین هزینه‌های لازم و رسیدن به اهداف فوری خود به اقدامات اقتصادی هرچه بنیادی‌تر متوسل شد؛ اما این اقدامات در جریان عمل روند توسعه اقتصادی مورنظر محمد را مختل کرد. وی از ارزش سکه‌ها کاست و همه سکه‌های با ارزش را طی پنج مرحله مختلف جمع‌آوری کرد و به جای آنها سکه‌هایی ضرب

کرد که از فلزات پست بودند. کالاهایی اساسی و ضروری همچون نمک، صابون و شمع در واحدهای انحصاری تولید و فروش آن به بهایی سنگین به تجار خصوصی واگذار می شد؛ تجار خصوصی هم سود خرده فروشی خود را بر هزینه تمام شده آن می افزودند تا با تأمین هزینه های خود، به بهای فشار بر توده های مردم، سودی کلان به جیب بریزند. محمد همچنین حق مالکیت خود را بر همه داراییهایی که در امپراتوری تولید ثروت می کردند، به منزله بخشی از حقوق خدشه ناپذیر مقام پادشاه، تحکیم کرد. زمینها و اموال دیگری که در اصل به دولت تعلق داشت و سپس به مالکان خصوصی یا بنگاههای خیریه واگذار شد، در این زمان به مصادره دولت در آمد. اسناد املاک خصوصی بررسی شد تا اطمینان حاصل شود که تنها املاکی با اسناد بسیار معتبر خارج از نظارت دولت قرار دارد. بیشتر زمینهایی که از این راه به دولت تعلق گرفت، به «تیولهای» تیمار تقسیم شد و سپس در زمان حکومت محمد به افراد سواره نظام سپاهی واگذار شد تا دست کم بخشی از قدرت پیشین اشرافیت ترک را بازیابند و بدین ترتیب بین آنان و قدرت روبه رشد دوشیرمه^۵ توازنی ایجاد شود.

محمد در پی سلطه جهانی و کشورگشایی

پس از فتح قسطنطنیه، مسلمانان جهان محمد را در مقام رهبر جهاد با مسیحیت تأیید کردند. وی در این زمان مدعی سیادت بر دیگر فرمانروایان مسلمان از جمله سلاطین مملوک در کشورهای همسایه شد و خواست که خود به جای آنان تولیت شهرهای مقدس را تقبل کند. محمد همچنین بر روابط عثمانی با امپراتوریهای کهن ترک در آسیای مرکزی تأکید داشت و ثبت روایاتی را که خاندان وی را زادگان بلافضلی اغوزخان به شمار می آورد، تشویق می کرد؛ مقصود وی از این کار رویارویی با جاه طلبی های ترکمنهای آق قویونلو در ایران بود که - چنان که در آینده خواهیم دید - پس از چندی با فرمانروایی محمد در آناتولی شرقی به مبارزه برخاستند.

محمد همچنین بتدریج خود را نه تنها وارث رم شرقی بلکه در مقام فرمانروایی بربیک امپراتوری جهانی یافت. دانشمندان بیزانسی و ایتالیایی اطراف محمد، افکار بلندپروازانه حکومت جهانی را در وی تشویق می کردند. پس از ازمیان برداشتن مدعیان احتمالی حکومت بیزانس، محمد عزم آن کرد که همه سرزمینهای واقع در میان رودفرات و دانوب را که مثلاً تحت استیلای نیاکان بیزانسی اش بود، بازستاند. به منظور پیشبرد سیاست متمرکز کردن نظام حکومتی، محمد سیاستهای سلاطین پیشین عثمانی را در استقرار حکومتهای دست نشانده رها کرد و بیشتر قلمروهای دست نشانده را به سرزمین عثمانی پیوست؛ همچنین در راه نیل به این مقصود، با فراهم آوردن این امکان برای خانواده های مسیحی وابسته به حکومت که در

امپراتوری جدید مقامی همپای عثمانیها یابند، توانست خشنودی آنان را جلب کند. وارد شدن به طبقهٔ دوشیرمه تنها یک شرط داشت و آن هم پذیرش رسمی اسلام و قبول شیوه‌های زندگی عثمانی بود. محمد در خدمت به توده‌های مردم توانست به ظلم اربابهای پیشین مسیحی خاتمه دهد، امنیت و رفاه اقتصادی آنان را تأمین و نیز از طریق نظام «تیمار» آنان را به حکومت مرکزی مربوط کند؛ و همچنین موقعیتی فراهم آورد که مردم سنتها و روشهای دیرین را همچون مذهب خود از طریق نظام ملت حفظ کنند.

محمد در راه گسترش سیاستهای کشورگشایانهٔ خود، در اصل از احکام شریعت اسلامی پیروی می‌کرد. مردم مناطق فتح شده تحت حمایت دولت و در ازای پرداخت جزیه و مالیاتهای مقرر دیگری که از همهٔ تولیدکنندگان ثروت، خواه مسلمان یا مسیحی، اخذ می‌شد، بر جان و مال خود حاکم می‌شدند. اما زمانی که وی با مقاومتی از سوی آنان روبرو می‌شد، با اعمال زور سرزمین آنان را به تصرف خود درمی‌آورد تا از این طریق نه فقط بر آن دشمن خاص غلبه کند بلکه مقاومت مناطق دیگر را نیز درهم شکند و همچنین توده‌های مردم را متقاعد کند که فقط با پاسخ به ندای سلطان در پیوستن به امپراتوری و به رسمیت شناختن حکومت وی است که می‌تواند به صلح و سلامت دست یابند و از آتش جنگ در امان باشند.

محمد پس از این که فرمانروایان اروپای جنوب شرقی را با اعمال زور یا از راه ترغیب و تشویق از میان برداشت، حکومت مستقیم عثمانی را بر آنان تحمیل کرد؛ این حکومت با جمع‌آوری اطلاعات آماری، ثبت مالیاتها و تقسیم‌بندی زمینها به صورت «تیمارها» به منظور اخذ مالیات، جنبهٔ رسمی پیدا می‌کرد. هر گاه که موقعیت کوهستانی منطقه میسر می‌کرد که مسیحیان در مقابل هجوم عثمانی به مقاومت برخیزند، اقوام ترکمن آناتولی در آن منطقه مستقر و آنجا را به طور دائم در محاصره می‌گرفتند، چنان که سرانجام جزئی لاینفک از جمعیت آن نواحی می‌شدند. محمد پس از عقب‌نشینی از قلمروهای تازه فتح شده، پادگانها و سازمانهایی تأسیس کرد که برای حفظ مردم در درون نظام ایالتی عثمانی ضرورت داشت؛ از این روی زمینها به واحدهای سنجاق تقسیم شد، منابع درآمد به صورت تیمارها واگذار شد و تعرفه‌ها و حقوق مالیاتی شهرها میان داروغه‌ها و قضات شرع تقسیم شد. در حوزهٔ بالکان، روستائیان مسیحی بر زمینهای خود باقی ماندند. خانهای فتودال بودند که از غلبهٔ عثمانیان بر سرزمین خود بیش از دیگران تأثیر پذیرفتند؛ چنان که هم خود آنان و هم اموالشان در نظام عثمانی مستحیل شدند. این روند، مخالفت طبقات نظامی را با حکومت عثمانی کاهش داد، زیرا آنان اغلب می‌توانستند در ازای خدمات نظامی، زمینهای سابق خود را، که در این زمان فقط به عنوان تیمار تلقی می‌شد، حفظ کنند؛ بی‌آن که این امر در قرن هفتم ه.ق/ پانزدهم م، مستلزم گرویدن به اسلام باشد. در آناتولی نیز، فرماندهان و سربازان امرنشینهای ترکمن بیشتر در ارتش عثمانی

جذب شدند و زمینهای قبلی خود را به صورت تیمار حفظ کردند. سرانجام، سیاست سکناى مجدد نخست به منظور بازگرداندن جمعیت به شهر استانبول مورد استقبال قرار گرفت و سپس دامنه آن گسترش یافت و برای اسکان مسلمانان وفادار در حوزه بالکان به کار گرفته شد؛ مقصود از این کار، تحت نظارت داشتن جمعیت مسیحی منطقه و درهم شکستن مقاومت محلی علیه حکومت عثمانی در آناتولی بود که از سوی خاندانهای ترکمن و گروههای عشایری نشأت می گرفت. یک حوزه دیگر فعالیت محمد دوم که با میراث رومی - بیزانسی ارتباط نزدیکی داشت، تدوین قانون بود. وی نخستین فرمانروای عثمانی بود که کوشید نظامهای مختلف اجتماعی و شرعی سرزمینهای فتح شده در سراسر امپراتوری را تنظیم و تدوین کند و آداب و سنن خاص هر منطقه را در قالب الگوهای کلی حکومت و جامعه جای دهد. محمد در پی گسترش امپراتوری متمرکز خود، هر آنچه را که با خواست وی در تسلط کامل بر امپراتوری مخالفت داشت، تبدیل و سپس حاصل این کوششها را در سه قانون نامه تدوین کرد. نخستین قانون نامه که شرایط و تعهدات افراد تحت حکومت را مشخص می کرد در سالهای ۸۶۱-۸۵۷ هـ. ق/ ۱۴۵۶-۱۴۵۳ م، اعلام شد؛ دومین قانون نامه در سالهای ۸۸۳-۸۸۲ هـ. ق/ ۱۴۷۸-۱۴۷۷ م، انتشار یافت. این قوانین سازمان دولت عثمانی و طبقه حاکم را در بر می گرفت، قانون نامه سوم که در اواخر حکومت وی تدوین شد سازمان اقتصادی، وضع مالکیت زمین و مالیاتها را مشخص می کرد. بدین ترتیب، قوانین، رسوم و سنتی که در قرون گذشته گسترش یافته بودند، پس از گردآوری به صورت نهاد درآمدند؛ این فعالیتها نخستین مراحل روندی محسوب می شود که نیم قرن بعد، طی حکومت سلیمان با شکوه (۹۷۴-۹۲۷ هـ. ق/ ۱۵۶۶-۱۵۲۰ م) خاتمه یافت.

در عین حال که ممکن است محمد از الگوی قانون نامه های امپراتوری بیزانس همچون تئودوسیوس دوم (۴۵۰-۴۰۸ م) و یوستینیانوس (۵۶۵-۵۲۷ م) پیروی کرده باشد، علاوه بر آن فعالیت قانونگذاری وی بر پایه سنتهای امپراتوران بزرگ ترک و مغول آسیای مرکزی آنچنان که سلجوقیان آن را به خاورمیانه معرفی کرده بودند، بناشد. سلجوقیان بودند که نهاد سلطنت را به طور تام و تمام به صورت فرمانروای غیرروحانی در اسلام گسترش دادند؛ این نهاد در کنار نهاد خلافت مطرح می شد که دامنه اقتدارش تنها به امور مذهبی و شخصی محدود می شد. نتیجه این امر نظام دوگانه ای از قوانین بود بدین معنا که سلطان در همه اموری که اسلام در آن باب به تفصیل حکم نکرده است، قانون وضع می کرد. محمد دوم نخستین سلطان عثمانی بود که این حق قانونگذاری را در قالب قوانین فراگیر تعمیم داد و در همه امور مربوط به حکومت و جامعه قانون وضع کرد. هیچ یک از فرمانروایان پیش از او به چنین اقداماتی دست نزده بود و چنین موفقیتهایی به دست نیاورده بود.^۶

فتوحات محمد دوم

فتوحات محمد چه بود؟ نخستین حرکت نظامی محمد، به سنت غازیها، علیه کفار صورت گرفت تا از تقابل یکپارچه جهان غرب جلوگیری کند و نیز قلمروهای جدیدی به دست آورد. محمد توانست با اعطای امتیازات جدید تجاری در داخل امپراتوری خود، جمهوریهای تجاری ایتالیا را از پیکره اروپا جدا کند. در سال ۸۵۸ هـ. ق / ۱۴۵۴ م، و نیز از امتیازات ویژه‌ای برخوردار شد و آن عبارت بود از پرداخت عوارض گمرکی فقط به نسبت ۲ درصد از قیمت کالاهایی که به امپراتوری وارد و از آن خارج می‌شد و دیگر این که و نیز در ازای پرداخت خراج سالانه معادل ۲۰۰۰۰۰ دوکسای [۴] طلا، در استانبول یک نماینده تجاری به نام بایل یا بلیوز داشته باشد. جنوا دشمن اصلی و نیز هم در ازای پرداخت خراج، فقط در برخی جزایر اژه و در کریمه از حقوق مشابهی برخوردار شد.

محمد به منظور بررسی نواحی گسترش متصرفات آینده، به ارزیابی منافع موجود در شمال و غرب پرداخت پس از تجزیه امپراتوری قزل اردو که برای مدت دو قرن سرزمینهای استپ و اوکراین تا دره‌های دن و ولگا را تحت نظارت داشت، در پسکرانه شمالی دریای سیاه خلا سیاسی به وجود آمد. در قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م، اوکراین در امپراتوری لهستانی - لیتوانی یا گیلو ادغام شد. تا نیمه قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م، اردوی زرین تقریباً مضمحل شده بود و مناطق استپ تا جنوب پس از سال ۸۴۹ هـ. ق / ۱۴۴۵ م، تحت حکومت خانهای تاتار غازان قرار گرفته بود؛ در همین احوال سلسله‌ای از خانهای تاتار بر کریمه نظارت یافت که یا گیلوها آن را به منظور تقسیم بقیه سرزمینهای مغولها، بر آن منطقه گماشته بودند. طولی نکشید که تاتارها از لهستانها جدا شدند و با محمد دوم به ستیزه برخاستند. این رویارویی سبب شد میان عثمانیها و تاتارهای کریمه اتحاد برقرار شود که به سود هر دو طرف بود.

در سال ۸۷۵ هـ. ق / ۱۴۵۴ م، محمد اقداماتی به عمل آورد تا به منظور تحکیم روابط خود با تاتارها، ساحل دریای سیاه در مولداوی را تسخیر کند. اما در این زمان، توجه اصلی محمد به نواحی غربی حوزه بالکان معطوف بود، منطقه‌ای که در آن صربستان مستقل اما ناتوان، آبراهی احداث کرده بود و از این طریق، مجارها یا لشکریان احتمالی صلیبی می‌توانستند علیه او وارد جنگ شوند. به همین ترتیب، ممکن بود که دولتهای موره به تسخیر و نیز در آیند و پایگاهی شوند برای اقدامات جدید به منظور بیرون راندن عثمانیها از اروپا. در اوکنش به این تهدیدات،

۴- ducat، مسکوک طلای قدیمی اروپا معادل ۹ شیلینگ و ۵ پنس که نقره آن ۳ شیلینگ و شش پنس ارزش داشته است.

محمد در فاصله سالهای ۸۵۸ هـ. ق / ۱۴۵۴ م و ۸۶۸ هـ. ق / ۱۴۶۳ م، به لشکر کشیهای دست زد تا سلطه مستقیم خود را تا دانوب و سواحل اژه گسترش دهد و بدینسان یک خط دفاعی مستحکم نظامی ایجاد کند. نبردهای سالهای ۸۵۸ هـ. ق / ۱۴۵۴ م و ۸۶۰ هـ. ق / ۱۴۵۵ م صربها را تار و مار کرد. عثمانیها بخش جنوبی کشور را تسخیر کردند و برای نخستین بار از طریق شمال با مقدونیه تماس مستقیم یافتند؛ همچنان بر معادن غنی طلا و نقره نوو بردو که از این پس بیشتر سرمایه لازم برای توسعه اقتصادی امپراتوری را فراهم می آورد، نظارت یافتند.

طی تابستان سال ۸۶۱ هـ. ق / ۱۴۵۶ م، سومین نبرد محمد با صربها آغاز شد و هدف وی این بار تسخیر بلگراد و رهایی آن از سلطه مجارها بود؛ در این حال برانکوویچ با وجود آن که اجازه داده بود نیروهای نظامی از قلمرو تحت حکومتش عبور کند، بیطرفی ناپایداری را حفظ کرد. اما محاصره شش هفته ای پایگاه بزرگ دانوب ناموفق ماند و ورود حدود ۲۰۰ کشتی از نیروهای هونیادی، سلطان را وادار به عقب نشینی کرد. این سبب شد که شهر به مدت نیم قرن دیگر در تصرف مجارها بماند تا این که سرانجام در زمان سلیمان باشکوه سقوط کرد.

چندی پس از بازگشت سلطان به استانبول، برانکوویچ در گذشت (۲۴ سپتامبر ۸۶۱ هـ. ق / ۱۴۵۶ م) و صربستان گرفتار آشوبهای داخلی شد که عاقبت به سقوط آن انجامید. محمد ازدواج مراد و مارا را بهانه قرار داد و مدعی حکومت بر صربستان شد، اما وی در این موقع تحت فشار ضرورتهایی که در دیگر نقاط بروز کرده بود، مدتی نتوانست دست به عمل بزند. اسکندربیگ به تحریک آلفونسوی پنجم، پادشاه ناپل، کوشید نیروهای نظامی عثمانی را از آلبانی بیرون راند. محمد در واکنش به این عمل لشکریانی اعزام کرد که آلبانیاییها را به کوههای اطراف تاراند. در سال ۸۶۱ هـ. ق / ۱۴۵۶ م، فعالیت دزدان دریایی، که پایگاهشان در جزایر جنوا واقع در دریای اژه بود محمد را برانگیخت که نیرویی دریایی گسیل دارد و اینوس (انز) [۵]، امروس (امروز) [۶]، لمنوس (لمنی) [۷]، تاسوس (تاشوز) [۸] را تسخیر کند. آشفتگی روابط بین دو حکمران موره، برادران آخرین امپراتور بیزانس یعنی کنستانتین، به یک جدال داخلی انجامید، چنان که محمد توانست بخش شمالی شبه جزیره را در تابستان سال ۸۶۳ هـ. ق / ۱۴۵۸ م، تصرف کند و در ژانویه سال ۸۶۴ هـ. ق / ۱۴۵۹ م، آتن و در ژوئیه سال ۸۶۵ هـ. ق / ۱۴۶۰ م، موره جنوبی نیز بر این متصرفات ملحق شد؛ بدینسان به حکومت این حکمرانان خاتمه داده شد و طرابزون به عنوان تنها بازمانده امپراتوری بیزانس برجای ماند. این

5- Aynos (Enez)

6- Imbros (Imroz)

7- Lemons (limni)

8- Thasos (Taşöz)

بدان معنی بود که همه یونان، به جز بنادر موره‌ای کورون، مودون و پیلوس که بعدها به تصرف بایزید دوم در آمد، تحت نظارت عثمانی قرار گرفت. عاقبت در تابستان سال ۸۶۴ هـ. ق/ ۱۴۵۹ م، عثمانیها به صربستان عقب نشستند و پارتیزانهای مجاری را از آنجا بیرون راندند و تمامی کشور را بجز بلغراد به اشغال خود در آوردند؛ بدین ترتیب به استقلال صربستان خاتمه داده شد و همان نظامهای فئودالی، قانونی و مالی گذشته با اندک تغییراتی در سازمان اداری عثمانی اقدام شد. در همین احوال، نفوذ مجارها در بوسنی سبب برانگیختگی فراوان اشراف صاحب زمین و همچنین بسیاری از کشاورزان شد که بسیاری از آنان در واکنش به ظلم کاتولیکها از کافران بوگومیل حمایت می کردند. شاه بوسنی، استفان توماس (۸۶۶-۸۴۷ هـ. ق/ ۱۴۶۱-۱۴۴۳ م) در پی آن برآمد که با حمایت مجارستان قدرت خود را حفظ کند، از این روی با گرویدن به آیین کاتولیک و دست زدن به سرکوب کفار در داخل قلمرو خود، از حمایت نهانی پاپ نیز برخوردار شد. محمد هنوز برای فتح کامل بوسنی مهیا نشده بود، اما قوای مهاجم را تشویق کرد که شمال دانوب را در جهت خاک منجارستان و اتریش جنوبی و همچنین امتداد سواحل دالماسی و ایستریا مورد تاخت و تاز قرار دادند.

از سال ۸۶۶ هـ. ق/ ۱۴۶۱ م، مهمترین آرزوی محمد حل مشکلاتش در اروپا بود چنان که بتواند نظارت خود را بر آناتولی متمرکز کند. پس از فتح صربستان و یونان، مشکل اصلی در غرب آلبانی بود. اما پس از مرگ آلفونسوی پنجم به سال ۸۶۳ هـ. ق/ ۱۴۵۸ م، اسکندربیگ بسیار آرامتر شد و صلح با سلطان را پذیرفت (۲۲ ژوئن سال ۸۶۶ هـ. ق/ ۱۴۶۱ م)؛ به موجب این متار که، اسکندربیگ توانست با تعهد به این که از حملات بیشتر به مستملکات عثمانی در جنوب خودداری کند، سلطه بر آلبانی جنوبی و اپروس را دوباره برقرار سازد. علاوه بر این مشکلات فزاینده‌ای هم در امیرنشینها وجود داشت. در این موقع، مولداوی تحت حکومت شخص مشهوری به نام استفان کبیر (۹۱۰-۸۶۲ هـ. ق/ ۱۵۰۴-۱۴۵۷ م) بود که کشوری بزرگ برپا کرد، بندر کیلیا بر کنار دانوب را به تصرف خود در آورد و در نخستین گام به سوی فتح ساحل دریای سیاه و کریمه، سرگرم مداخله در سیاست والاکیا بود. نزاع مولداوی با عثمانی در این مرحله به رقابت آنان بر سر سلطه یافتن بر شاهزادگان ضعیف والاکی محدود می شد. عاقبت ولاد چهارم، تپش [۹] (خون آشام) [۱۰]، اقتدار عثمانیها و مجارها را به رسمیت شناخت و شاهزاده والاکیا خوانده شد. محمد در مقابل متعهد شد که جنگاوران عثمانی را تا زمانی که استفان قصد گسترش قلمور خود را در منطقه نداشته باشد، از والاکیا خارج کند (۸۶۵ هـ. ق/ ۱۴۶۰ م).

پس از این که والاکیا اعلام بیطرفی کرد، محمد توانست به آناتولی مراجعت کند. ساحل دریای سیاه بجز طرابزون که در اختیار بیزانس بود، طی نخستین دوره حکومت محمد، تحت نظارت عثمانی قرار گرفته بود؛ اما قلمرو دشمنان مسلمان وی آناتولی مرکزی و شرقی بود. پس از اضمحلال امپراتوری تیمور، قراقویونلو امپراتوری عظیمی در ایران غربی و عراق شمالی بنا نهادند؛ در همین احوال آق قویونلو تحت رهبری شخص برجسته‌ای به نام اوزون حسن (۸۸۳-۸۵۷ هـ. ق / ۱۴۷۸ - ۱۴۵۳ م) و به کمک برخی از سلاطین مملوک حکومت خود را در ایران غربی و آناتولی شرقی برپا کرد. قرامان دوباره سرگرم گسترش قدرت خود در آناتولی مرکزی بود و در عین حال علیه عثمانیها دست به تحریکاتی می زد. پیروزیهای عثمانی در حوزه بالکان همچنین ونیز و جنوارا به مخاطره انداخت و آنان را واداشت که به منظور کاهش این تهدیدات، به جاه طلبیهای فرمانروایان شرقی دامن بزنند. بنابراین محمد بسی زود دریافت که می بایست سلطه خود را در امتداد ساحل دریای سیاه تکمیل کند تا از این طریق راه را بر هر گونه پیشروی دشمنان که ممکن است به تحریک اروپائیان صورت گیرد، ببندد.

در آغاز آوریل سال ۸۶۶ هـ. ق / ۱۴۶۱ م، محمد از ناوگان جدید خود استفاده کرد و به تهاجمات زمینی - دریایی دست زد که جنواییها را به ترتیب در آماسرا، سپس در جندر، آخرین امیرنشین ترکمن در منطقه، و مالا خود طرابزون در هم کوبید. اوزون حسن که هنوز چندان قدرت نداشت که به تنهایی با عثمانیها روبرو شود، ناگزیر شد که جداگانه در ارزنجان با محمد وارد صلح شود (۱۴ اوت، ۸۶۶ هـ. ق / ۱۴۶۱ م). قرامان از بیم این که مبادا هرگونه اقدام آشکاری علیه سلطان، خشم وی را علیه آنان برانگیزد، خاموش ماند. محمد ایالت مرزی جدیدی در منطقه ایجاد کرد که تحت حکومت بیگلربیگی آناتولی به نام گدیک احمدپاشا [۱۱] قرار گرفت، وی که یک دوشیرمه تازه مسلمان یونانی یا آلبانیایی بود در مقابل آق قویونلو و قرامان یادگانهای مستحکم مرزی ایجاد کرد. از این روی، قرامان توجه خود را بیشتر به سوی قلمروهای مملوک در کیلیکیه، خاصه آدانا و طراسوس معطوف کرد که مدتی پیش از آن که طی یک ضدحمله به دست سلاطین مملوک افتد، در تصرف آنان بود. جنگ داخلی که به تحریک عثمانیها در داخل قلمرو قرامان در گرفت، نیروهای آنان را پس از سال ۸۶۹ هـ. ق / ۱۴۶۴ م، بازهم بیشتر تحلیل برد.

تهاجمات ولاد چهارم تپش به قلمروهای عثمانی در بلغارستان شمالی (۸۶۲-۸۶۶ هـ. ق / ۱۴۶۲ - ۱۴۶۱ م)، محمد از نبردهای خود در آناتولی بازداشت. وی به والاکیا حمله برد و آنجا را تسخیر و سپس به امپراتوری خود ملحق کرد (آوریل - اوت ۸۶۲ هـ. ق / ۱۴۶۲ م).

اما طولی نشکید که در زمان حکومت برادر ولاد، رادوی چهارم [۱۲]، معروف به «خوش سیما» [۱۳]، والاکیا استقلال خود را بازیافت، رادوی چهارم در بارگاه عثمانی بزرگ شده بود و در پی آن بود که با پذیرش اقتدار سلطان، تاج و تخت خود را حفظ کند. مشکل دیگری که محمد با آن روبرو بود، فعالیت و نیز علیه عثمانیها بود. و نیز از بیم توسعه امپراتوری عثمانی در امتداد آدریاتیک اسکندریه را واداشت که پیمان خود را با سلطان نقض کند و حملات خود را به پادگانهای عثمانی در شمال از سر گیرد (فوریه ۸۶۷ هـ. ق / ۱۴۶۲ م). شاه جدید بوسنی، استفان توماسوویچ [۱۴] (۸۶۸-۸۶۶ هـ. ق / ۱۴۶۳-۱۴۶۱ م) با اسکندریه همکاری کرد، آنان از سیادت عثمانی سرباز زدند، به حمایت مجارها و اشغال سرزمینهایشان به دست آنان تن دردادند (۸۶۷ هـ. ق / ۱۴۶۲ م). محمد در پاسخ به این حرکت، به آلبانی حمله کرد و اسکندریه را واداشت که صلح جدیدی را امضاء کند و از فوجات جدید خود صرف نظر کند (۲۷ آوریل ۸۶۸ هـ. ق / ۱۴۶۳ م). این مسأله دست سلطان را در رویارویی با بوسنی باز گذاشت. وی طی روزهای آخر تابستان با کمک قابل ملاحظه بوگومیلهای بومی که در زمان اشغال جدید مجارها در معرض آزار و اذیت قرار گرفته بودند، بوسنی را تسخیر کرد. در این موقع فقط ناحیه شمالی بوسنی تحت نظارت مجارستان قرار گرفت که به صورت «بناتها» یا ایالات مرزی سازماندهی شد؛ بر این ایالات شاه دست نشانده ای حکومت می کرد که با اتکا به قدرت ارباب خود مدعی حکومت بر تمامی بوسنی شد. اما در همین زمان، هرزگوین سیادت عثمانی را پذیرفت و سرانجام به امپراتوری عثمانی ملحق شد و بدینسان سلطان را باز هم به آدریاتیک نزدیکتر کرد.

بنابراین جنگ با و نیز اجتناب ناپذیر بود. پاپ پیوس دوم [۱۵] از این موقعیت سود جست و طی قراردادی و نیز و مجارستان را علیه عثمانیها متحد کرد (۱۲ سپتامبر ۸۶۸ هـ. ق / ۱۴۶۳ م). اگر این جنگ صلیبی به پیروزی می رسید، و نیز در سرزمینهای موره و یونان در امتداد آدریاتیک حکومت می یافت؛ اسکندریه قلمرو کشور آلبانی را به داخل مقدونیه وسعت می داد؛ مجارستان بر بلغارستان، صربستان، بوسنی و والاکیا تسلط می یافت؛ و قسطنطنیه و حومه های آن به بقایای حکومت بیزانس باز گردانه می شد. با اوزون حسن، قرامان و حتی تاتارهای کریمه نیز مذاکراتی شد؛ آنان متعهد شدند که همزمان با حمله صلیبیون به محمد در اروپا، بر قلمرو عثمانی در آناتولی بتازند. خصومت واقعی در سپتامبر سال ۸۶۸ هـ. ق / ۱۴۶۳ م یعنی

12- Radu IV

13- The Handsome

14- Tomasević

15- Pope Pius

زمانی آغاز شد که و نیز چند جزیره اژه ای و همچنین بیشتر نواحی موره را به تصرف خود در آورد. بدینسان بین حکومت عثمانی و و نیز جنگی در گیر شد که آتش آن تا سال ۸۸۴ هـ. ق / ۱۴۷۹ م فرونشست.

پاپ پیوس دوم در این زمان به گرد آوری لشکر صلیبی جدیدی در آنکونا [۱۶] پرداخت. ناوگان ونیزی به دهانه داردانل اعزام شد و پس از تصرف لمنوس و تندوس [۱۷] (۸۶۹ هـ. ق / ۱۴۶۴ م) از حرکت تدارکات عثمانی به موره جلو گیری و استانبول را تهدید به حمله کرد. در واکنش به این تحرکات، یک کارخانه کشتی سازی تازه احداث در استانبول ساختن ناوگان کاملاً جدیدی را آغاز کرد و در عین حال در تنگه داردانل دودژ مستحکم در مقابل یکدیگر بنا شد تا از ورود دشمن جلو گیری کند (۸۶۹-۸۶۸ هـ. ق / ۱۴۶۴-۱۴۶۳ م). وزیر اعظم لشکری بزرگ اعزام کرد که موره را به تصرف خود در آورد و لشکر ونیزی را درهم شکست (بهار سال ۸۶۹ هـ. ق / ۱۴۶۴ م). محمد چون از عاقبت کار این لشکر مطمئن نبود، لشکر جدید دیگری در استانبول سازمان داده بود. وی پس از آگاهی از پیروزی بر ونیز، لشکر جدید خود را به بوسنی اعزام کرد، مجارها را به عقب راند و تهاجمات خود را علیه مجارستان آغاز کرد، اما بار دیگر در تصرف بلگراد نا کام ماند. بدینسان محمد لشکر صلیبی را به گونه ای موثر مغلوب کرد و شخص پاپ پیوس چندی بعد از شدت اندوه در آنکونا در گذشت. (۱۵ اوت، ۸۶۹ هـ. ق / ۱۴۶۴ م). اسکندربگ در سال ۸۷۳ هـ. ق / ۱۴۶۸ م مُرد و پیروزی عثمانی بر آلبانی اندک زمانی بعد تکمیل شد.

در تابستان سال ۸۷۳ هـ. ق / ۱۴۶۸ م، محمد لشکر عظیمی به سوی شرق روانه کرد. هدف محمد در این لشکر کشی دو وهله نخست، اقوام آق قویونلو یا ممالیک بودند که رفته رفته امپرنشین ترکمن ذوالقادر را تسخیر می کردند. این امپرنشین در نواحی علیای فرات واقع می شد. اما زمانی که پیر احمد، امیر قرامان از دعوت فرمانروای مسلط بر خود یعنی سلطان محمد دوم در پیوستن به او علیه مملوکها سر باز زد، محمد بخش غربی قرامان را فتح کرد و در قونیه متمرکز شد. در آغاز چنین به نظر می رسید که امپرنشین قرامان نابود شده است، اما پیر احمد به کوههای توروس گریخت، اقوام محلی را علیه سلطان سازمان داد و به محض آن که محمد برای حل مشکلات خود عزم اروپا کرد، بخش عمده امپرنشین را باز پس گرفت. پیر احمد با همکاری ونیزیها و همچنین طایفه آق قویونلو، توانست طی چند مرحله تخریبی جنگ را به داخل قلمرو عثمانی بکشاند و تا آناتولی مرکزی پیشروی کند (۸۷۵ هـ. ق / ۱۴۷۰ م).

واکنش محمد به دلیل دشواریهای جدیدش در غرب محدود بود، در سال ۸۷۴ هـ. ق/ ۱۴۶۹ م، ناوگان ونیزی به سوی اژه شرقی حرکت کرد، جزایر لمنوس و امروس را به تصرف خود درآورد. در ساحل جنوبی آناتولی حمله کرد و علاوه بر همه آنها تدارکات مورد نیاز قرامان را نیز تأمین کرد. در پاسخ به این اقدامات، محمد در تابستان سال بعد، یک نیروی دریایی فراهم آورد و جزیره نگر و پونت (آغری بوز) را که پایگاه اصلی دریایی ونیزیها در دریای اژه بود، تصرف کرد. در حالی که ناپ و ونیز می کوشیدند لشکر صلیبی جدیدی فراهم آورند، محمد با چند لشکر کشی علیه قرامان، توانست حکومت عثمانی را در آناتولی جنوبی - مرکزی توسعه دهد. اما در این جریان، فرمانه نیروهای دوشیرمه، گدیک احمدپاشا، عشایر ترکمن منطقه را چنان بیرحمانه قتل عام کرد که موجب برانگیخته شدن واکنش آنان شد؛ واکنشی که بعدها منشأ اصلی انشعاب و تفرقه در داخل کشور طی قرن بعد شد.

فتح نهایی قرامان عثمانیها را به رویارویی، مستقیم با ممالیک و آق قویونلو کشانید. اما نبرد با ممالیک بر سر مسأله حاکمیت بر امیرنشین ذوالقادر با درگیری جنگ بین عثمانیها و اوزون حسن به تعویق افتاد؛ اوزون حسن می دید بزرگترین تهدیدی که همیشه از آن هراس داشته است، با گسترش حکومت عثمانی در امتداد تمامی مرزهای غربی قلمرو تحت فرمانش تحقق یافته است. وی خود را جاننشین قانونی ایلخانان و تیموریان می دانست و حکومت بر بخشهای وسیعی از آناتولی را سهمی از این میراث می پنداشت. اوزون حسن با ونیز متعهد شد؛ ونیز متعهد شده بود که سلاح و مهمات ارسال دارد و همراه با آن کارشناسانی را اعزام کند تا چگونگی کاربرد این سلاحها را به آنان بیاموزد. بدینسان آنان توانستند با حمله ای هماهنگ در شرق و غرب، حکومت عثمانی را به مخاطره اندازند.

یک ناوگان ونیزی تجهیزات وعده شده را در اواخر سال ۸۷۷ هـ. ق/ ۱۴۷۲ م تأمین کرد؛ در همین زمان یک ناوگان متعلق به نیروهای متحد اروپایی به سوی دریای اژه روانه شد. اوزون حسن پس از جلب آن دسته از شاهزادگان ترکمن که به فرمان محمد خلع شده بودند، خود را برای جنگ مهیا کرد. اوزون حسن به آنان وعده داده بود که در صورت حمایت از وی، قدرت پیشین خود را باز خواهند یافت. لشکری از نیروهای آق قویونلو به داخل آناتولی مرکزی پیشروی کرد و پس از تصرف سیواس و توقات آناتولی عثمانی را به مخاطره انداخت. اما محمد با این تهدید با همان قدرت معمول خود روبرو شد. وی پس از این که استانبول را برای رویارویی با یک تهاجم احتمالی دریایی از سوی صلیبیون مهیا کرد و شهر را در اختیار پسر چهارده ساله اش، جم سلطان نهاد، خود لشکری بزرگ را به سوی آناتولی روانه کرد؛ تلاشهای صلیبیون را در عبور از تنگه ها ناکام گذاشت و آنان را به عقب راند. با به کار بستن حیل های مختلف جنگی از دوسوی، لشکریان دو جناح در دشت اوتلوق بلی در نزدیکی ارزروم با یکدیگر

روبرو شدند. یک روز پیش از آن که دو فرمانده بتوانند عملاً با یکدیگر وارد جنگ شوند، نیروهای عثمانی افراد آق قویونلو را کشتار کردند (۱۱ اوت ۸۷۷ هـ. ق / ۱۴۷۲ م). اوزون حسن باردیگر پس از آن که دریافت نمی‌تواند عثمانیها را در یک نبرد رویاروی مغلوب کند، با پیمان صلح موافقت کرد (۲۴ اوت ۸۷۸ هـ. ق / ۱۴۷۳ م) و به آذربایجان بازگشت؛ بدینسان حکومت عثمانی آناطولی در غرب رود فرات تحکیم شد. پس از این که ترکمنهای آناطولی دریافتند که اوزون حسن قادر به حمایت از آنان در مقابل سلطان نیست، وی دیگر نتوانست پشتیبانی آنان را جلب کند. بسیاری از آنان به سلطه استانبول تن در دادند. اروپائیان نیز پس از این که متوجه شدند کارچندانی از اوزون حسن بر نمی‌آید، جز این که عثمانیها را چندی سرگرم کند، پیمانهای خود را با وی گسستند. طی دوره حکومت فرزندش، یعقوب، (۸۹۷-۸۸۴ هـ. ق / ۱۴۹۰-۱۴۷۹ م)، روابط آنان با عثمانیها کاملاً آرام بود و یک منطقه وسیع کوهستانی بین این دو امپراتوری، به صورت منطقه‌ای بیطرف باقی ماند.

تحولات داخلی

محمد در این زمان توانست توجه خود را به استانبول معطوف کند؛ در اینجا بود که قدرت عثمانی صرف مشکلات داخلی می‌شد و از رویارویی با دشمنان خود در اروپا بازمی‌ماند، اقدامات شدید مالی به منظور پرداخت هزینه‌های جنگ، ارتش تازه تأسیس وی از بردگان و بازسازی استانبول و شهرهای دیگر امپراتوری سبب بروز واکنشهایی شده بود. سکونت اجباری مردم برغم آن که سلطان برای آنان خانه‌های جدید و موقعیت شغلی و تجاری فراهم می‌کرد، بازهم سبب ناخشنودی می‌شد. از این گذشته بسیاری از بخشودگیهای مالیاتی که قبلاً به منظور جلب ساکنان استانبول صورت می‌گرفت، بعدها به دلیل تنگناهای مالی لغو شد. اما تمایل محمد به واگذاری این امتیازات به غیرمسلمانان و همچنین سپردن مقامهای اداری به رجال برجسته بیزانسی ناخشنودی شدیدی را در میان خانواده‌های مسلمان ترک که قدرت و ثروتشان کاهش یافته بود، برانگیخت. یونانیان که از طبقه بندگان سر بر آورده بودند، همه مقامهای دیوانی وزیر اعظم را اشغال کردند. اشراف و مقامهای رسمی بیزانسی که در نظام عثمانی جذب شده بودند مسؤول اخذ مالیات مزارع و تیمارها شدند؛ این خود سبب نارضایتی بیشتر در میان مسلمانانی شد که می‌بایست به آنان مالیات می‌پرداختند. تجار یونانی توانستند انحصاراتی را که محمد در مورد کالاهای ضروری ایجاد کرده بود تا از این طریق پولی فراهم آورد، خریداری کنند؛ آنان از این طریق قیمتهای گزافی را بر اجناس تحمیل می‌کردند که این خود نیز موجب سرزنش سلطان و بردگان مسیحی وی شد. محمد در اتخاذ این تدابیر مالی در واقع از فرمانروایان مستبد آن زمان در ایتالیا تقلید می‌کرد. اما صرف نظر از این که این اقدامات از کجا ناشی می‌شد،

افزایش مالیات قطعه زمینهای کشاورزی، تحمیل حقوق گمرک بر تجارت داخلی، و ضبط داراییهای متعلق به بنگاههای مذهبی موجب خشم توده‌های مردم و آشفتگی اقتصادی شد. این مشکلات اقتصادی آشکارا نشانه‌های نبردی مداوم بین طبقه کهن تر اشرافیت ترک و بردگان جدید محمد در پشت پرده بود. هرچند در ابتدای امر، محمد دوشیرمه را در مقابل طبقه اشراف تقویت کرده بود، بسیاری از اقدامات اتخاذ شده وی پس از سال ۸۷۶ هـ. ق / ۱۴۷۱ م- اگرچه این اقدامات به منظور تأمین نیاز بولی کشور صورت گرفت - در راستای برقراری تعادل بین دوشیرمه و اشرافیت ترک انجام شد. آن که از فتوحات جدید سلطان سود می‌جست، اشراف ترک بود، از این روی همین طبقه بود که از سیاستهای تجاوزکارانه وی حمایت می‌کرد. دوشیرمه برای نخستین بار به صورت طبقه‌ای مدافع صلح به مخالفت با اشراف برخاست. همچون حکومت‌های اولیه عثمانی، گروه‌های سیاسی رقابتها و جاه‌طلبیهای خود را بر روی نامزدهای کسب قدرت متمرکز می‌کردند. جم سلطان یعنی شاهزاده فعالتر و ستیزه‌جو تر از سوی اشراف ترک حمایت می‌شد و شاهزاده صلحجو یعنی بایزید را دوشیرمه برای جانشین انتخاب کرده بود. بنابراین جم از فتوحات گسترده در سرزمینهای اروپایی، صرف نظر از مشکلات اقتصادی و مالی ناشی از آن، حمایت می‌کرد؛ حال آن که بایزید با سیاستهای مالی سلطان محمد موافق نبود و به منظور تحکیم امپراتوری با همان فتوحاتی که تا آن زمان کسب کرده بود، خواستار صلح بود. زمانی که محمد و بایزید سرگرم جنگ با اوزون حسن بودند جم سلطان که در مقام نیابت سلطنت در استانبول باقی مانده بود، کوشید سیاستهای مالی پدر را ملغی کند و سپس بدین بهانه که مدت ۴۰ روز از سلطان خبری نبوده است، خود را امپراتور خواند. کوشش جم نا کام ماند و آن عده از وزیران دوشیرمه که با وی همکاری داشتند، بلافاصله پس از بازگشت محمد اعدام شدند؛ اما این رویداد اختلاف بین گروهها و شاهزادگان را برانگیخت و آن را تشدید کرد و علاوه بر آن تلاشهای بیشتر عثمانی را در تدارک حملاتی یکپارچه علیه دشمن، خشی کرد.

جنگهای جدید در اروپا: نتایج جنگ با ونیز

پافشاری مجارستان بر باقی ماندن در بلگراد واحداث دژهای جدید عثمانی در امتداد دانوب، و درعین حال حمایت آن از حملات آقینچی به داخل قلمرو مجاز، از برخورد جدید دیگری در اروپا خبر می‌داد پادشاه مجارستان، ماتیس کوروینوس [۱۸] امیر مولداوی، استفان کبیر را واداشت که از سیادت عثمانی سر باز زند و نیروی نظامی قدرتمندی فراهم آورد تا با

سلطه عثمانی در والاکیا مبارزه کند. جاه طلبی های مجارستان در مولداوی به جنگ با استفان انجامید (۸۷۲-۸۷۷ هـ. ق/ ۱۴۶۷-۱۴۶۵ م)، اما استفان به آسانی پیروز شد، دژهای کیلیا [۱۹] و برائیل [۲۰] (۸۷۰ هـ. ق/ ۱۴۶۵ م) بر کناره دانوب را تسخیر کرد و در هیأت رهبری بزرگ در منطقه ظاهر شد که توانست تلاشهای خود را علیه عثمانیها متمرکز کند، بی آن که هراسی از پشت سر خود داشته باشد. استفان سپس به والاکیا حمله کرد و به جای دست نشانده عثمانی، رادو، کسی از افراد خود را گماشت (۱۱۷۴ هـ. ق/ ۱۷۴۱ م). خطر دیگری که حکومت عثمانی را تهدید می کرد، امیرنشین مسکووی [۲۱] بود که امیر آن، ایوان سوم (ایوان کبیر) (۹۱۱-۸۶۷ هـ. ق/ ۱۵۰۵-۱۴۶۲ م) با زوجه (صوفیه) [۲۲] پالنولوگ، دختر آخرین حاکم بیزانسی موره و یکی از بستگان آخرین امپراتور، ازدواج کرد. با این شاهزادگان بیزانسی بسیاری از دانشمندان و هنرمندان بیزانس همراه بودند که توسعه مسکووی را به مثابه مرکزی برای فرهنگ ارتدوکس یونانی آغاز کردند. شخص ایوان سرگرم پیوند دادن بخشهای گوناگونی بود که بعدها به صورت روسیه درآمد، اما ایوان و جانشینانش به دلیل ازدواج او با شاهزاده ای بیزانسی خود را وارثان قانونی امپراتوری روم شرقی می دانستند و سعی داشتند که در تحقق آرزوهای خود، مسکو را مرکز جدید کلیسای ارتدوکس قرار دهند. خطر سومی که قدرت عثمانیها را تهدید می کرد، حکومت سلسله یا گیلوهای لیتوانی و لهستان بود - لهستان در این زمان تحت حکومت کازیمیر چهارم [۲۳] (۹۰۰-۸۵۱ هـ. ق/ ۱۴۹۴-۱۴۴۷ م) قرار داشت. قلمرو یا گیلوها از سوی شرق تا اوکراین گسترش داشت، در شمال با مولداوی هم مرز بود و در امتداد دنیستر در شرق تا دریای سیاه وسعت می یافت. آنان با اردوی زرین که در شمال حکومت می کرد، متحد شدند. خان تاتارهای کریمه به نام منگلی گرای درعین حال که از حمایت سلطان عثمانی فرادست خود در برابر این تهدیدات خشنود بود، از کوششهای محمد در گسترش نفوذ عثمانی به سوی سواحل شمالی دریای سیاه ناراضی بود، از این روی، وی به همکاری با مسکووی پرداخت.

برغم تضاد منافعی که وجود داشت، استفان مولداوی، یا گیلوها، مسکووی، اردوی زرین و حتی تاتارهای کریمه بر ضرورت اشتراک عمل در جلوگیری از سلطه عثمانی بر دریای سیاه، توافق کردند. در اوکنش به این اقدام، حمید سلیمان پاشا در زمستان سال (۸۸۰

19- Kilia

20- Ibrail

21- Muscovy

22- Zoe (Sophia)

23- Casimir IV

هـ. ق / ۱۴۷۵ م) از آلبانی اعزام شد تا از طریق صربستان و والاکیا به سلطان ملحق شود و به مولداوی حمله کنند. اما محمد به دلیل بیماری نتوانست لشکر خود را از استانبول اعزام کند و این فرصتی بود برای استفان تابه کمک سربازان یا گیلووی و مجاری عثمانیها را در راکوویتز (راکووا) [۲۴] تارومار کند (۱۷ ژانویه سال ۸۸۰ هـ. ق / ۱۴۷۵ م). محمد در کریمه موفقیت بسیار بیشتری کسب کرد. وی نخست از اختلافات داخلی در خانواده خانها سود جست و ارمنیک [۲۵] فرزند منگلی گرای (۹۲۱-۸۸۳ هـ. ق / ۱۵۱۵-۱۴۷۸ م و ۸۸۰-۸۷۴ هـ. ق / ۱۴۷۵-۱۴۶۹ م) را به جای پدر بر تخت نشاند؛ وی دوباره نظام خراجگزاری را برپا کرد و سپس در یک لشکر کشتی دریایی به منظور تسخیر همه مستعمره‌های باقیمانده جنوایی در امتداد سواحل شمالی دریای سیاه (ژوئن ۸۸۰ هـ. ق / ۱۴۷۵ م)، با عثمانی همکاری کرد. محمد سپس با میانجیگری رجال برجسته کریمه در دستگاه عثمانی که معتقد بودند منگلی بهتر از فرزندش می‌تواند نبرد با دشمنان را در شمال هدایت کند، وی را به قدرت بازگرداند. منگلی در مقابل به اقتدار عثمانی تن در داد و متعهد شد که به نیروهای عثمانی کمکهای مالی و نظامی دهد. بدینسان نظارت عثمانی بر تاتارهای کریمه تحکیم شد. این نظارت به مدت سه قرن ادامه یافت و خانهای کریمه نه فقط پایگاه دیگری برای تسلط بر دریای سیاه فراهم آوردند، بلکه به طور منظم مردان کار آزموده جنگی در اختیار می‌گذاشتند. در این زمان خانهای کریمه قدرت زیادی نداشتند و دامنه اقتدار آنان بندرت از محدوده کریمه فراتر می‌رفت، اما با کمک عثمانی توانستند لاقلاً در مقابل مسکووی مقاومت کنند و چنان که در مورد سایر خانهای کریمه در آن زمان اتفاق افتاد تحت نفوذ آنان قرار نگیرند. خانهای کریمه به صورت مهمترین سپردفاعی عثمانی توانستند روسها را به مدت دو قرن دیگر از دریای سیاه دور نگاه دارند.

پیروزیهای عثمانی در شمال دریای سیاه امتیاز استراتژیک فوق‌العاده‌ای به سلطان بخشید، بدین معنی که وی توان آن را یافت که از طریق شمال و همچنین جنوب دریای سیاه به استفان مولداوی حمله کند. درحالی که تاتارهای کریمه طی نبردی اردوی زرین را سرگرم می‌داشتند، سواحل بسارابی و آق کرمان [۲۶] با حمله‌ای مشترک تسخیر شد و بدین ترتیب عثمانیها بر مصب جنوبی دانوب مسلط شدند. استفان کوشید که با درپیش گرفتن سیاست انهدام همه امکاناتی که ممکن است مورد استفاده دشمن قرار گیرد، از جنگ آشکار با عثمانیها اجتناب کند. اما از آنجا که حمایت والاکیا از سلطان این سیاست را بی‌اثر کرد، وی عاقبت در

24- Rakovitz (Racova)

25- Erminak

26- Akkerman

والثا آلبا [۲۷] (آق دره) (۱۷ جولای ۸۸۱ هـ.ق / ۱۴۷۶ م)، با سلطان روبرو شد. محمد بر مولداوی غلبه کرد و آنجا را مورد تاخت و تاز خود قرارداد، اما استفان توانست بگریزد و دوباره پس از بازگشت عثمانیها، حکومت خود را ازسر گیرد، هرچند که دیگر قدرت و حیثیت وی برای عثمانیها تهدید کننده نبود.

جنگهای عثمانی در امیرنشینها و شمال دریای سیاه درست در زمانی خاتمه یافت که محمد توانست با تهدیدات جدید در غرب مقابله کند. ماتیاس کورویونوس [۲۸] به دژ عثمانی در سمندریا [۲۹] (۸۸۱ هـ.ق / ۱۴۷۶ م) حمله کرد و سراسر خط دفاعی دانوب را به خطر انداخت، اما محمد از مولداوی رسید، با تهاجمات مستقیم و همچنین از طریق اعزام جنگاورانی به داخل دالماسی و کروآسی، مجارها را بیرون راند. وی سپس تلاشهای خود را متوجه ونیز کرد، به این امید که بتواند با تکمیل فتوحات خود در آلبانی و همچنین بدست آوردن جای پای محکمی در آدریاتیک، ونیز را مجبور به پذیرش صلح کند. در سال ۸۸۲ هـ.ق / ۱۴۷۷ م نیروهای عثمانی در آلبانی بندر لپانتو (اینه بختی) [۳۰] و مرکز قدیمی قلمرو اسکندربیگ یعنی کرویا (آقچه حصار) را محاصره کرد؛ رهبران محلی آلبانی با کمک ونیز بر این دو بندر نظارت داشتند. ناوگان ونیزی با پیشروی در سواحل آناتولی غربی واکنش نشان دادند، اما پس از این که محمد جنگاوران بوسنی را چندبار به ایتالیا شمالی اعزام کرد و دره‌های مقابل ونیز را به ویرانی کشید، این حرکات متوقف شد (۸۸۳-۸۸۲ هـ.ق / ۱۴۷۸-۱۴۷۷ م). تا پایان سال ۸۸۳ هـ.ق / ۱۴۷۸ م، تمامی خاک آلبانی تحت سلطه مستقیم عثمانی قرار گرفت. در این زمان آلبانی به صورت یک ایالت عثمانی سازماندهی شد و اقتصاد آن با کمک یهودیان رانده شده از اسپانیا که در این محل و نیز در سالونیک سکونت داشتند، توسعه یافت. اولونیا بندر بین‌المللی مهمی شد که مرکز بیشتر فعالیتهای تجاری بین اروپای غربی و امپراتوری عثمانی به شمار می‌رفت. آلبانیاییها همچنین رفته رفته در یک مقیاس گسترده به طبقه حاکمه راه یافتند و در این راه بسرعت بر بوسنی‌ها برتری پیدا کردند؛ جمعیت آنان نیز از بوسنی‌ها فزونتر شد و این موقعیت را تا به امروز نیز حفظ کرده‌اند. عثمانیها از این گذشته به سوی مونتنگرو (کرناگورا / قره داغ) [۳۱] پیش رفتند که دولت آن در اوایل قرن نهم هـ.ق / پانزدهم م طی قیامی علیه حکومت صربستان در کوههای زتای علیا ایجاد شده بود؛ مونتنگرو در پناه نواحی

27- Valea Alba (Akdere)

28- Mathias Corvinus

29- Semendria

30- Lepanto (Inebahti)

31- Montenegro (Crnagora/Karadağ)

ساحلی دالماسی بود که تحت حکومت ونیز بودند. محمد بخش جنوبی کشور را تصرف کرد و مردم مونته نگرو مرکز حکومت خود را به چتینجه منتقل کردند که به صورت مرکزی برای مقاومت آنان در آمد.

ونیز از تاخت و تازهای محمد کاملاً در امان ماند، قراردادی منعقد شد که بر اساس آن امتیازات تجاری ونیز در امپراتوری عثمانی احیا شد و همچنین ونیز در دریای آدریاتیک قدرت کافی یافت تا روابط دریایی خود را حفظ کند. مذاکرات بین ونیز و عثمانیها در ۲۵ ژوئن سال ۸۸۴ هـ. ق / ۱۴۷۹ م به امضای پیمان صلح در استانبول انجامید و جنگ ۱۶ ساله میان آنان خاتمه یافت. ونیز توافق کرد اشکودار (سکوتاری) را که آخرین بندر مهم این کشور در آلبانی شمالی بود، تسلیم کند و حکومت عثمانی را در آلبانی و همچنین پیروزیهای عثمانی را در جزایر دریای اژه به رسمیت شناسد؛ بدینسان سلطان بر جزایر اژه شمالی نظارت کامل یافت - بجز جزایر اسپورادس [۳۲] که در دست ونیزیهای ماند و جزیره خيوس [۳۳] که هنوز بر آن حکومت داشت. در مقابل، محمد به ونیز اجازه داد که تعدادی از بنادر خود در دالماسی واقع در امتداد دریای آدریاتیک و مستملکات پیشین خود را در موره بجز آرگوس [۳۴] حفظ کند. ونیز هم متعهد شد که در ازای این مستملکات و همچنین تجدید حق تجارت در قلمروهای عثمانی و حفظ نماینده خود در استانبول خراج سالانه به سلطان پردازد.

آخرین نبردهای محمد

پیروزی بر بزرگترین قدرت دریایی در مدیترانه شرقی، محمدا را تشجیع کرد که دو هدف دریایی دیگر را نیز تسخیر کند: (۱) فتح جزیره رودس که کلید پیشرویهای بیشتر به سوی مدیترانه شرقی تصور می شد. (۲) اشغال ایتالیا که به دلیل رقابتهای بومی بین ونیز، ناپل و میلان و همچنین اختلافات ناشی از فعالیتهای سیاسی پاپ همچون لقمه ای آماده بلعیدن بود. رودس تنها جزیره مهم اژه ای بود که هنوز عثمانیها بر آن دست نیافته بودند. این جزیره را فرقه شهسواران سن جان اداره می کرد که در سال ۴۶۳ هـ. ق / ۱۰۷۰ م در اروشلیم تاسیس شده بود و سپس به قبرس (۶۹۲ هـ. ق / ۱۲۹۲ م) و بعدها به رودس منتقل شد (۷۰۶ هـ. ق / ۱۳۰۶ م). پس از این که سرزمین مقدس (فلسطین) دوباره به تصرف مسلمانان در آمد، این فرقه به صورت دژ مستحکمی در برابر اسلام در آمد و پایگاهی شد برای دزدان دریایی که کشتیهای عثمانی در

32- Sporades

33- Chios

34- Argos

دریای اژه و مدیترانه شرقی حمله می بردند و از فعالیتهای گوناگون دریایی صلیبیون در اطراف حمایت می کردند.

گدیک احمدپاشا در این زمان به سنجاق بیگی اولونیا و فرماندهی ناوگان عثمانی در دریای اژه منصوب شد و مأموریتش ترتیب دادن نبردی علیه ایتالیا و رودس بود. نخستین ناوگان وی جزایر یونانی سفالونیا [۳۵] و زانت [۳۶] را تسخیر کرد و سپس رودس را در روز چهاردهم دسامبر سال ۸۸۴ هـ. ق / ۱۴۷۹ م تحت محاصره گرفت؛ در همین زمان نیروی دیگری به سوی جنوب ایتالیا روانه شد و در روز یازدهم اوت در اوترانتو [۳۷] پیاده شد تا دومین مرحله نبرد را آغاز کند. رم به هراس افتاد و پاپ تصمیم گرفت که همراه با بیشتر جمعیت شهر بگریزد. در همان احوال، جنگ صلیبی جدیدی اعلام شد و دولت شهرهای ایتالیایی و مجارستان و فرانسه از آن حمایت کردند. گدیک احمد در زمستان ۸۸۶ هـ. ق / ۱۴۸۱ م به روملی بازگشت تا نیروهای بیشتری فراهم آورد؛ در همین زمان بود که خیر رسید سلطان به مرگی ناگهانی در گذشته است (سوم مه ۸۸۶ هـ. ق / ۱۴۸۱ م) و در نتیجه محاصره رودس درهم شکست. گرفتاریهای بعدی گدیک احمد در نبردهای داخلی استانبول بر سر مسأله جانشینی، نیروهای عثمانی را در اوترانتو از رهبری محروم کرد؛ چنان که سرانجام در ۱۰ جولای ناگزیر شدند به وطن خود بازگردند. بدینسان جنگی که احتمالاً می توانست سرزمینهای کاملاً جدیدی بر متصرفات مسلمانان بیفزاید، خاتمه یافت.

تحکیم امپراتوری: بایزید دوم ۹۱۸-۸۸۶ هـ. ق / ۱۵۱۲-۱۴۸۱ م

حکومت فرزند محمد، بایزید دوم دوره جدیدی را گشود که ویژگی آن گذار از عصر قهرمانی قرنهای چهاردهم و پانزدهم میلادی به عصر جدیدی از شکوه و جلال بود. محمد دوم پیروزیهای قابل ملاحظه ای در شرق و غرب کسب کرده بودز بدین معنی که امپراتوری بایزید اول را احیا کرد و بر وسعت آن افزوده بود. اما امپراتوری برجا مانده از وی بامشکلات شدید اقتصادی و اجتماعی روبرو بود؛ بنابراین اگر قرار بود که این امپراتوری باقی بماند و همچنان پیروزیهای جدیدی کسب کند، پس می بایست که برای مشکلات آن نیز چاره اندیشی می شد.

واکنشها و جنگ داخلی

تعارض میان اشرافیت ترک و طبقه دوشیرمه و دشمنی دوشاهزاده بایکدیگر، بلافاصله

35- Cephalonia

36- Zanta

37- Otranto

پس از مرگ سلطان موجب بروز جنگی شد که جلوگیری از آن ناممکن بود. این که محمد چنین سرنوشتی را پیش بینی کرده بود از این سیاست وی آشکار می شد که او دوفروزندش رادر فاصله ای به یک اندازه دور از مرز نگاه داشته بود تا پس از مرگش فرصتی مساوی در تصرف تاج و تخت داشته باشند. بایزید حکومت ولایت روم شامل نواحی سیواس، توقات و آماسیا را در اختیار داشت و برادر جوانتر وی، جم سلطان، که در قونیه مرکز امارت خود مستقر بود، بر ایالت قرامان حکومت می کرد. چنین می نماید که سلطان در واقع از جم سلطان حمایت می کرده است، زیرا شخصیت نظامی وی شباهت بسیار بیشتری به پدرش داشت تا بایزید که شخصیتی گاه زاهدانه و گاه بی قید و بند داشت و از خشونت و بسیاری از صفات پدرش بیزاری می جست. کسانی که از سیاستهای سخت اقتصادی محمد در رنج بودند، از دیرباز خواستار جانشینی بایزید بودند بدین امید که کشورگشائیهات متوقف خواهد شد تا زمانی که مشکلات و فشارهای اقتصادی ناشی از آن برطرف شود. رؤسای دوشیرمه از بایزید حمایت می کردند، اما جم سلطان مورد پشتیبانی اشراف ترک و در رأس آن قرامانی محمدپاشا، آخرین وزیر اعظم محمد بود. هنگامی که سلطان درگذشت، محمد قرامانی کوشید این خبر را مدتی پنهان دارد تا سلطان جم را مطلع کند و در نتیجه او بتواند پیش از اینکه بایزید و هوادارانش اقدامی بکنند، تاج و تخت را تصاحب کند. وی همچنین نیروهای بینی چری را به مأموریتهای جدیدی در آناتولی فرستاد تا بدین ترتیب هم خبر مرگ سلطان را از آنان مخفی دارد و هم که مانع حرکت آنان به استانبول و کمکشان به بایزید شود. اما توطئه قرامان کشف شد. بینی چریها آماده اعزام به استانبول شدند تا تاج و تخت را تصاحب کنند و در همین حال عمالی نیز اعزام شدند که از تلاشهای جم در رسیدن به استانبول جلوگیری کنند. بدین ترتیب قدرت نظامی بینی چری بر خلاف خواست وزیر اعظم و اشراف ترک، دستیابی بایزید دوم را به قدرت تضمین کردند.

این که رویدادهای فوق تا چه اندازه بایزید را تحت نفوذ دوشیرمه قرار داد، از آنجا آشکار می شود که وی پس از جلوس (۲۱ مه ۸۸۶ هـ. ق / ۱۴۸۱ م)، مجبور شد رهبر آنان یعنی اسحاق پاشا را وزیر اعظم جدید معرفی کند و بینی چریها اجازه یافتند که محمد قرامانی و پشتیبانانش را اعدام و خانه و اموال آنان را تاراج کنند. بایزید همچنین مجبور شد که حقوق قاپی قولو را به مقدار قابل توجهی افزایش دهد و سستی را که پدرش بنا نهاده بود، یعنی پرداخت بخشش پس از جلوس را تعمیم دهد؛ این سستی بود که بتدریج سبب ضعف مالی جانشینانش می شد.

سلطان جدید ناگزیر شد به سیاستهای مالی پدر خاصه کاهش عیار سکه، خاتمه دهد. وی همه اموال خصوصی و دارائیهای متعلق به بنگاههای خیریه را که مصادره شده بوده، به صاحبان آنها بازگرداند. افراد دوشیرمه دوباره در مقامهای مهم گماره شدند. بدینسان سرعت برتری خود را بر خانواده های بلندمرتبه ترک که بسیاری از آنان مخفی شده یا به جم ملحق شده بودند،

تثبیت کردند. بنابراین رویدادهایی که منجر به روی کار آمدن بایزید دوم شد، تعادل قدرتی را که محمد با دقت و دوراندیشی ایجاد کرده بود، برهم زد و دوشیرمه را در موضعی مسلط قرار داد.

شورش جم سلطان

جم سلطان تسلیم نشد. وی زمانی از خیرمرگ پدر آگاه شد که دیگر انجام هراقدامی به منظور کوتاه کردن دست بایزید از تاج و تخت بسیار دیر شده بود. از این روی، جم به بورسا رفت و در آن جا همه حامیان خود را همراه با ترکمانان و مسلمانان آناتولی که از دیرباز حکومت دوشیرمه در استانبول در رنج بودند، در اطراف خود گرد آورد و خود را سلطان آناتولی خواند (۲۸ مه، ۸۸۶ هـ. ق / ۱۴۸۱ م)؛ وی پیشنهاد کرد که امپراتوری به دو بخش تجزیه شود و بایزید فقط بر اروپا حکومت کند. بایزید از پیشنهاد جم سرباز زد و به دفاع از یکپارچگی کشور عثمانی ادامه داد و از حمایت گدیک احمد پاشا نیز برخوردار شد؛ وی در آن زمان مشغول فراهم آوردن لشکری جدید برای حمله به ایتالیا در آناتولی بود و در میان نیروهای بینی چری شهرتی بسیار داشت. سرانجام، در اینجا جنگی سخت بین آنان واقع شد (۲۰ ژوئن ۸۸۶ هـ. ق / ۱۴۸۱ م). برتری قوای بایزید به لحاظ کمی و نیز تهاجم قدرتمندانه نیروهای بینی چری جنگ را به سود وی تمام کرد. جم سلطان و بقایای لشکرش ناچار به فرار شدند و مآلاً همراه با آخرین امیر قرامانیان یعنی قاسم بیگ به امپراتوری ممالیک پناهنده شدند.

بدینسان برای جم سلطان یک دوره طولانی تبعید آغاز شد. تلاش جم در سرنگونی بایزید و بازستاندن قدرت، سلطان و امپراتوری او را در نگرانی دائمی نگاه داشت تا این که سرانجام پس از دوازده سال با مرگ جم این تهدید خاتمه یافت. در آغاز، امیر فراری حمایت‌هایی از ممالیک دریافت می‌داشت و توانست که نیرویی کوچک در حلب فراهم آورد (آوریل ۸۸۷ هـ. ق / ۱۴۸۲ م)؛ در همین منطقه بود که شماری از امیران فراری تر کمن و فئودالهای آناتولی که بایزید از آنان خلع مالکیت کرده بود، به جم ملحق شدند. در همین احوال، گدیک احمد، اسحاق پاشا و سایر وزیران دوشیرمه سلطان جدید را چنان تحت نفوذ خود در آوردند که وی از سرنویدی رفته رفته افرادی از طبقه اشراف ترک را در مقام‌های مهم گمارد و کوشید که از طریق آنان قدرت خود را باز یابد. زمانی که لشکر جدید جم سلطان به قلمرو عثمانی در کیلیکیه وارد شد (۱۹ مه، ۸۸۷ هـ. ق / ۱۴۸۲ م)، وی نه از سوی دوشیرمه و نه از جانب اشراف ترک مورد حمایت قرار نگرفت و پس از پیشروی به نزدیکی آنکارا (۸ ژوئن)، نومید از کسب پیروزی به رودس گریخت و به شهسواران آنجا پناهنده شد.

قاسم بیگ تسلیم شد و با وعده‌ی واگذاری حکمرانی ایچل [۳۸] از سوی حکومت عثمانی، از همه ادعاهای خود چشم پوشید و همچون بسیاری از دیگر اشراف تر کمن در نظام عثمانی جذب شد. بدینسان آخرین دشمن بایزید در آناتولی دست از مقام شست. جم به فرانسه عزیمت کرد (اول سپتامبر ۸۸۷ هـ. ق / ۱۴۸۲ م)؛ وی هنوز تحت حمایت شهسواران بود که ظاهراً به تحریک عمال سلطان مجبور شدند شاهزاده فراری را از سرزمینهای مجاور امپراتوری دور کنند. با قدرتهای مختلف مسیحی مذاکراتی انجام شد بدین امید که از جم علیه سلطان استفاده شود؛ این مذاکرات سرانجام به توافقی رسید که بنا بر آن جم نزد پاپ اینوسنت هشتم [۳۹] اعزام شد (۸۹۱ هـ. ق / ۱۴۸۶ م). پاپ آن زمان در اندیشه تدارک یک جنگ صلیبی جدید بود. زمانی که شارل هشتم فرانسه به ایتالیا حمله برد و رم را تسخیر کرد، جم را به اسیری گرفت (۲۷ ژانویه ۹۰۱ هـ. ق / ۱۴۹۵ م) و به فرانسه اعزام کرد، اما وی در راه بیمار شد و در ناپل در گذشت (۲۵ فوریه ۹۰۱ هـ. ق / ۱۴۹۵ م)؛ مرگ وی را احتمالاً ناشی از زهری می دانند که به تحریک بایزید به وی خورانده شد، هرچند که درستی این مسأله به تحقیق ثابت نشده است. جدا از آن که خطر یک جنگ صلیبی تازه با استفاده از وجود جم، سلطان را تهدید می کرد، عوامل دیگری نیز وجود داشت که بایزید را از لشکر کشیهای خارجی بازمی داشت. بایزید احساس می کرد که امپراتوری به دوره‌ای از آرامش نیاز دارد که بتواند مشکلات برجا مانده از دوره حکومت پدر را حل کند. وی همچنین بر آن شد که به فعالیتهای سخت نظامی پایان دهد تا بتواند از نفوذ دوشیرمه بکاهد؛ این طبقه در اثر روی کار آمدن بایزید و خنثی کردن تهدیدات اولیه نفوذ بسیار کسب کرده بود. در پی این مقصود بود که بایزید از شایعه بی اساس همدستی در قیام جم سود جست و گدیک احمد پاشا و اسحاق پاشا، وزیر اعظم، را خلع کرد؛ بایزید بدینسان برای رهایی خود از سلطه دوشیرمه نبردی را آغاز کرد که وی را در بیشتر سالهای باقیمانده حکومتش به خود مشغول کرد.

اما دوشیرمه از آنجا که طی حکومت پیشین مقام و ثروتی کسب کرده بود، هنوز قدرت زیادی داشت. در واقع، پس از اسحاق پاشا، یکی دیگر از افراد دوشیرمه به نام داوود پاشا، حکمران آناتولی، به مقام وزیر اعظمی گمارده شد. اما سلطان که در این موقع مراقب و نگران قدرت دوشیرمه بود، نتوانست همچون پیشینیان خود نظارت شدیدی اعمال کند. بایزید به منظور کاهش نفوذ دوشیرمه، مجبور شد واکنشی متضاد با آنچه محمد نشان داده بود، داشته باشد؛ وی با اعطای مقام و ثروت به ترکها و علما رهبری آنان را در جامعه تحکیم کرد. از این روی، وی

در پی آن برآمد که با حامیان اصلی برادرش از در آشتی در آید و این هدف را نه تنها از طریق بازگرداندن اموال ضبط شده، بلکه با احیای نهادهای اسلام سنتی، تأمین بودجه مالی مساجد، تشویق مطالعات مذهبی و ترتیب دادن یک رشته حملات به داخل قلمروهای کفار، دنبال کرد. تا سال ۸۸۸ هـ. ق / ۱۴۸۳ م، بایزید نظام حکومتی را به صورت قابل ملاحظه‌ای تحت نظارت خود در آورد و مرگ جم در سال ۹۰۱ هـ. ق / ۱۴۹۵ م، به وی امکان داد تادست به فتوحات جدیدی بزند.

مشکلات بالکان

نخستین اقدام بایزید پس از اتخاذ ساسیت جدید تجاوز کارانه اش، اعزام جنگاورانی از صربستان و بوسنی به امتداد ساحل دالماسی تا منتهی الیه راغوزه و از طریق دانوب به داخل تمسوار (تیمیشوارا) [۴۰] و دیگر مناطق مجارستان بود. بایزید با این حملات توانست غنایم جنگی فراوانی کسب کند و هرزگوین را به طور کامل متصرف شود (۸۸۸ هـ. ق / ۱۴۸۳ م). اما ناحیه ساحلی کراین [۴۱] در اختیار ونیزیها باقی ماند.

بایزید در نخستین گام، والاکیا را برای انجام عملیات انتخاب کرد؛ منطقه‌ای که در آن استفان کبیر شکستهای سختی بر محمد دوم وارد آورده و در اطراف دریای سیاه از برقراری ارتباطات مستقیم زمینی با حکومت جدید دست نشانده عثمانی در کریمه ممانعت کرده بود. از این گذشته، محمد احساس می کرد اگر جنگ با مجارستان دوباره آغاز شود، در اختیار داشتن مولداوی یک امتیاز استراتژیک خواهد بود و به او امکان خواهد داد که بر دهانه‌های رود دانوب نظارت یابد و از فعالیت دزدان دریایی که به دریای سیاه نفوذ کرده بودند و کشتیرانی و سواحل عثمانی را به خطر انداخته بودند، ممانعت کند. استفان همین که از شورش جم آگاه شد به والاکیا حمله کرد (ژوئن - جولای ۸۸۶ هـ. ق / ۱۴۸۱ م)، سپس از دانوب گذشت و رشته حملاتی را به داخل بلغارستان آغاز کرد؛ این اقدامات بهانه‌ای مستقیم برای شروع جنگ از سوی استفان بود که شهرت و اعتبار بایزید را در میان کشورهای دست نشانده اروپایی به خطر انداخته بود. بایزید در واکنش به این حرکات، جنگاوران خود را به مولداوی اعزام کرد و یک حمله مشترک زمینی - دریایی ترتیب داد. وی پیش از ترک ادرنه، با پی ریزی مساجد جدیدی در شهر که به نام خود او بنا شد و همچنین احداث یک مدرسه، بیمارستان و اماکن دیگری در ماریتسا و علاوه بر آن احداث یک بازار جدید ساخته از آجر و سنگ به جای بازار پوشیده از

40- Temesvar (Timișora)

41- Craine

چوب که سال پیش از آن در اثر آتش سوزی از بین رفته بود، توانست از حمایت علما و بیگهای مرزی مطمئن شود. بایزید از دخالت مجارستان نیز هراسی نداشت، زیرا ماتیاس کورویونوس هنوز در اروپای مرکزی سرگرم بود و قصد آن داشت که با استفاده از شورش اشراف اتریش علیه خاندن هابسبورگ (۸۹۰ هـ. ق / ۱۴۸۵ م) بیشتر نواحی کشور از جمله ونیز را تسخیر کند.

بایزید همراه با نیروهای دست نشاندهٔ والاکیا به مولداوی حمله کرد و کیلیا را در ساحل دانوب به تصرف خود در آورد (۴ جولای ۸۸۹ هـ. ق / ۱۴۸۴ م) و در همین احوال، نیرویی از تاتارهای کریمه آق کرمان (چتاتی - آلبا) [۴۲] را در بسارابی واقع در ساحل دنیستر تسخیر کرد (۳ اوت)؛ بدینسان ترکها بر سواحل غربی دریای سیاه و همچنین دهانه‌های رود دانوب و دنیستر نظارت یافتند. منگلی گرای رهبر کریمه با همکاری عثمانیها، طی حمله‌ای مشترک به مولداوی تاخت تا تمامی ساحل شمال غربی دریای سیاه را از دست خاندان یاگیلویها خارج کند و بدین ترتیب قدرت اصلی در منطقه شود. مولداوی و مجارستان مرکزیت خود را در مبادلهٔ کالاهای تجاری اروپای مرکزی و شمالی از طریق دریای سیاه از دست دادند؛ در نتیجه، این موقعیت تجاری و سرزمینهای ثروتمند وابسته به آن تحت نظارت عثمانیها قرار گرفت. استفان به رسمیت شناختن اقتدار عثمانی درنگ نکرد. سلطان بایزید و نیروهای متحد کریمه بی آن که اقدام به فتوحات جدیدی در منطقه کنند، به سرزمینهای خود بازگشتند. پس از آن، استفان بی هیچ درنگی این قراردادهای را نقض کرد و کوشید که قلعه‌های از دست رفته رابه سال ۸۸۹ هـ. ق / ۱۴۸۴ م و دوباره در سال ۸۹۱ هـ. ق / ۱۵۰۳ م بین سلطان و مجارستان و لهستان منعقد شد و بنا بر آن دست نشاندگی مولداوی و والاکیا هر دو را به رسمیت می‌شناخت، تثبیت شد. موفقیت‌های سلطان در مولداوی، عثمانیها رابه رویارویی مستقیم با لهستان کشانده بود، اما تاخت و تازهای تاتارهای کریمه به داخل قلمرو لهستان، مردم این منطقه را وامی‌داشت که بیشتر متوجه تاتارها باشند و از درگیری مستقیم با عثمانیها اجتناب کنند.

جنگ با ممالیک

در این زمان، بایزید ترجیح می‌داد که بکلی از جنگ پرهیز کند، اما نتوانست به دلیل مشکلاتی که یک چند بین او و ممالیک، فرمانروایان مصر و سوریه، ایجاد شده بود، از درگیری پرهیزد، آتش دشمنی دیرینه‌ای که بر سر مسألهٔ حاکمیت بر آناتولی شرقی و اماکن مقدس بین آنان وجود داشت و در زمان اوزون حسن و قرامان به فراموشی سپرده شده بود، دوباره به دلیل پشتیبانی ممالیک از جم سلطان در نخستین مراحل شورش وی علیه بایزید، شعله‌ور شد. در

کیلیکیه، سلطه محمد بر قرامان به تنها قلمرو ممالیک، بلکه امیرنشین ذوالقادر را که نواحی مرعش و البستان را دربر می گرفت، در همسایگی مستقیم امپراتوی بایزید قرار داده بود. این جنگ به یک رشته زدو خوردهای ابتدایی محدود می شد که در همه آنها پیروزی همواره از آن ممالیک بود، اما آنان نتوانستند به دلیل مشکلات داخلی مالی و سیاسی به پیروزی قطعی دست یابند. هیچ یک از دوطرف نیروهای اصلی خود را به میدان نکشاند و زمانی که قحطی و بیماری، در مقیاسی وسیع سوریه را فراگرفت، ممالیک پیشنهاد صلح دادند و بایزید آن را پذیرفت (مه ۸۹۷ هـ. ق / ۱۴۹۱ م) و سرزمینهای آنان را تقریباً به همان صورت قبلی ترک کرد. ممالیک شهرهای کیلیکیایی و راههای واقع در منتهی الیه جنوبی آنها را تحت نظارت گرفت و در همین احوال عثمانیها بر راههای اصلی کوهستانی مسلط شدند. به دنبال آن میان دو امپراتوری دوره جدیدی از صلح و آرامش برقرار شد (۹۲۲-۸۹۷ هـ. ق / ۱۴۹۱ م)، اگرچه مایه های دیرینه اختلاف روابط آنان را همچنان تیره می داشت، تا این که طی حکومت جانشین بایزید امپراتوری ممالیک به تصرف عثمانیها درآمد.

مشکلات عثمانیها در اروپا

تهدید یک جنگ صلیبی با استفاده از وجود جم سلطان، در سال ۹۰۱ هـ. ق / ۱۴۹۵ م از میان رفت، اما تحولات جدید اروپا عثمانیها را با خطراتی مواجه کرد. آنگاه که قدرت مجارها پس از مرگ ماتياس کورویونوس روبه افول بود، امپراتوری هابسبورگ تحت رهبری ما کسیمیلیان اول، امپراتور مقدس روم از سال ۸۹۹ هـ. ق / ۱۴۹۳ م، قدرت می یافت. خاندان هابسبورگ از مدتها قبل، یعنی از حدود سال ۶۷۲ هـ. ق / ۱۲۷۳ م، زمانی که رادولف اول امپراتور شد، بر این امید بودند که در اروپای مرکزی و شرقی نفوذی کسب کنند، اما طی دو قرن بعد به دلیل مشکلاتی که آنان را در اروپای مرکزی مشغول کرده بود و همچنین انشعاب قدرت در داخل امپراتوری، نتوانستند به مقصود خود نائل شوند. در این زمان، خاندان هابسبورگ بر اتریش، مجارستان، تیrol [۴۳]، استیریا [۴۴]، بوهم [۴۵]، کارینتیا [۴۶] و نیز سرزمینهای در غرب حکومت می کرد یا دعوی حاکمیت بر آنها را واداشت، اما هریک از این سرزمینها تحت فرمانروایی یکی از افراد خاندان بود. ما کسیمیلیان تلاش می کرد که تمرکز قدرت

43- Tyro

44- Styria

45- Bohemia

46- Carinthia

بیشتری ایجاد کند و امیدوار بود که از طریق در دست گرفتن رهبری جنگ مسیحیان با عثمانیها و احتمالاً نظارت یافتن بر سرزمینهای اروپای جنوب شرقی شامل استانبول، لااقل تا اندازه‌ای مقصود خود را تحقق بخشد.

درست در همان زمان که بایزید صلح بالهستان را تجدید کرد (۸۹۶ هـ. ق / ۱۴۹۰ م)، مرگ ماتپاس کورونوس که هیچ جانشینی از خود به جای نگذاشته بود، ما کسیمیلیان را بر آن داشت که نفوذ خود را بر مجارستان گسترش دهد. بایزید پس از آگاهی از این امر، تصمیم گرفت که با استفاده از ضعف مجارها، بلغراد را تسخیر کند و امیدوار بود که از این طریق شهرت خود را باز یابد زیرا اخبار پیروزیهای سلاطین مملوک در شرق از اعتبار وی کاسته بود. در حالی که عثمانیها از صربستان به سوی مجارستان پیشروی می کردند، اشراف مجار با توجه به تلاشهای کورونوس در کاهش قدرت آنان، فرمانروای ضعیف بوهم یعنی لادیسلاس هفتم را به جای شاه نشان‌دند و بدینسان منافع خودخواهانه خود را بر مسأله ضرورت وجود رهبری قدرتمند خاندان هابسبورگ مقدم شمردند. لادیسلاس بی درنگ در پاسخ به حمایت اشراف، دستگاه حکومت مرکزی و لشکر مزدوری را که کورونوس برپا کرده بود، منحل کرد و بدین ترتیب دست اشراف را در انقیاد روستائیان و شهروندان و نظارت یافتن بر شاه و حکومت مرکزی، باز گذاشت. از این روی قدرت مجارها در رویارویی با تهدید عثمانیها از هم پاشید.

بایزید از وضع سیاسی مجارستان بی اطلاع بود. وی هنگامی که به صوفیه رسید و از انتخاب لادیسلاس آگاه شد، تصور کرد که این مسأله به تنهایی به همه اختلافات مجارها پایان می دهد و تسخیر بلغراد را ناممکن می کند. بایزید برای اجتناب از چنین شکستی، حکمران سمندریا به نام خادم سلیمان پاشا را واداشت که بلغراد را مورد حمله‌ای مجدد قرار دهد و در همین احوال خود باقیمانده نیروهایش را برای انجام حملاتی به درون ترانسیلوانیا، کروآسی و کارینتیا اعزام کرد که پس از انحلال سازمان مرزی کورونوس، کاری بسیار آسان شده بود. خودداری بایزید از لشکر کشی به بلغراد، افراد دوشیرمه یعنی همانانی که وی را به قدرت رسانیده بودند، و غازیها را چندان به خشم آورد که دوباره به توطئه چینی علیه تاج و تخت سلطان و حمایت از فرزندان متعدد وی کشیده شدند. بدین ترتیب دوره جدیدی از نبردهای سیاسی داخلی آغاز شد.

یک دلیل اصلی تصمیم بایزید مبنی بر دست کشیدن از محاصره بلغراد، مشکلات جدیدی بود که بر سر مسأله مولداوی و ساحل دریای سیاه، بین مجارستان و لهستان بروز کرده بود. جانشین کازیمیر، فردی مقتدر و نظامی به نام یان اولبرشت [۴۷] (۹۰۷-۸۹۸

هـ. ق/ ۱۵۰۱-۱۴۹۲ م) بود که به دلیل حمایت از سیاست تهاجمی علیه عثمانیها، از سوی رجال برجسته لهستان به این مقام گماشته شد. وی به محض این که قدرت خود را در لهستان تحکیم کرد، برای یک رویارویی مشترک با عثمانیها با ونیز و برادرش لادیسلاس (شاه مجارستان) متحد شد (۵ مه ۹۰۰ هـ. ق/ ۱۴۹۴ م). استفان ازبیم آن که مولداوی صحنه اصلی جنگ عثمانی - لهستانی خواهد شد، از پیوستن به آنان سرباز زد. اما تلاشهای بعدی اولبرشت در عزل استفان سبب اختلاف بین او و لادیسلاس شد که استفان را دست نشانده خود می دانست؛ بدینسان اتحاد جدیدی که بین آنان ایجاد شده بود، از هم گسیخت.

بنابراین اولبرشت کوشید که بی کمک خارجی مقاصد خود را دنبال کند. اما کمبود منابع مالی ضروری وی را واداشت که امتیازات جدی به اشراف دهد (۹۰۲ هـ. ق/ ۱۴۹۶ م)، و از قدرت مرکزی کشور بیش از پیش بکاهد. با این وجود، اولبرشت توانست لشکری فراهم آورد، اما استفان هم در مقابل از عثمانیها تضمینهایی کسب کرد مبنی بر این که در صورت حمله احتمالی لهستان به مولداوی، از وی حمایت خواهند کرد. حمله لهستان در ژوئن ۹۰۳ هـ. ق/ ۱۴۹۷ م آغاز شد؛ این حمله تلاشی عظیم برای درهم شکستن اتحاد عثمانیها، تاتارهای کریمه، مولداوی و مسکو در مقابل یا گیلوها بود. اما عثمانیها به بوکونیا [۴۸] یورش بردند و پس از تار و مار کردن لهستانها در کوزمین [۴۹] (۲۶ اکتبر ۹۰۳ هـ. ق/ ۱۴۹۷ م)، سرزمین آنان را تا لمبرگ (لوف) [۵۰] مورد تاخت و تاز خود قرار دادند. جاه طلبیهای نظامی اولبرشت فرونشست و سرانجام با مولداوی (آوریل ۹۰۵ هـ. ق/ ۱۴۹۹ م) و عثمانیها (سپتامبر) صلح کرد. در نتیجه این تلاشها، تاتارهای کریمه بر امپراتوری وسیعی، شامل تمامی مناطق استپ شمال کریمه از دنیستر تا ولگا، حکومت یافتند که تحت سیادت عثمانیها قرار داشت. اما همین مسأله بعدها به گونه ای غیر قابل اجتناب سبب تیرگی روابط با مسکوی شد که از این پس از رده متحدان خارج و به صفوف دشمنان می پیوست.

جنگ با ونیز

جنگهایی که در کشورهای بالکان جریان داشت و همراه با آن تهدیدی که از سوی جم سلطان احساس می شد، بایزید را واداشته بود که پیمان جدیدی با ونیز منعقد کند (۶ ژانویه ۸۸۷ هـ. ق/ ۱۴۸۲ م)؛ بنابراین قرارداد خراجگری ونیز به عثمانیها خاتمه می یافت و امتیازات

48- Bukovina

49- Kozmin

50- Lemberg (Lvov)

آن کشور در داخل امپراتوری افزوده می شد. اما دشمنی‌هایی که در کشورهای حوزه آدریاتیک، آلبانی، نواحی دریای اژه و موره جریان داشت، همچنان در روابط بین آنان اختلال می کرد. ونیز از سوی پاپ ترغیب می شد که در ازای کمک ونیزیها در جنگ با عثمانیها، قلمرو خود را در ایتالیا شمالی گسترش دهد. در جناح عثمانیها، چندین سال بی تحرکی در مقابل کفار تنشهایی را ایجاد کرده بود. جنبشهای مذهبی مغایر با اسلام غیررسمی که پایگاه آن پیش از این بیشتر در میان ترکمنهای آناتولی شرقی بود و به صورت روزنه‌هایی برای ابراز عقاید مخالف سیاسی دستاویز قرار می گرفت، رفته رفته در شهرها و در میان بنی چریها گسترش یافت. بایزید بر این امید بود که با از سر گرفتن جنگ در اروپا همه تلاشها متوجه نقطه دیگری خواهد شد و در رویارویی با کفار، امپراتوری وحدت خود را باز خواهد یافت.

بنابراین سلطان کوشید که آتش جنگ با ونیز را برافروزد. در سال ۸۹۷ هـ. ق / ۱۴۹۱ م، وی بالیوز ونیزی را اخراج کرد. در سال ۹۰۲ هـ. ق / ۱۴۹۶ م، بلافاصله پس از مرگ جم، بندرهای عثمانی ظاهراً به دلیل کمبود غله و در واقع به منظور افزایش فشار به ونیز بر روی تاجران غله ونیزی بسته شد. در همان سال قوای عثمانی اعزامی از آلبانی، مونتنگرو را که یکی از قلمروهای تحت الحمايه ونیز بود، به تصرف خود در آوردند. یک کشتی مسافربری ونیزی که حامل زائران مسیحی و به سوی اورشلیم در حرکت بود، به تصرف یک ناوگان عثمانی در آمد (۹۰۳ هـ. ق / ۱۴۹۷ م) و همه مسافران خارجی آن کشته یا اسیر شدند. ونیز در مقابل شمار ناوگانهای خود را در دریای اژه افزایش داد، اما این اقدام ونیز فقط سبب تحریک بیشتر سلطان شد. بایزید در این زمان به ایجاد یک ناوگان جدید تحت فرماندهی کمال رئیس اقدام کرد؛ وی کسی بود که از سال ۸۹۶ هـ. ق / ۱۴۹۰ م تهاجمات دزدان دریایی به سواحل فرانسه و اسپانیا را در مدیترانه غربی رهبری کرده بود. کارخانه‌های جدید کشتی سازی به کار افتاد، کشتیهای جدید جنگی به خدمت گرفته شد و هزاران نفر از ملوانان ترک و یونانی ساکن در امتداد سواحل تحت فرمان کمال رئیس قرار گرفتند.

کشتیهای عثمانی حمله به مستملکات ونیزی در دالماسی را آغاز کردند. زمانی که ونیز به نوبه خود با فرانسه توافقی برقرار کرد، بایزید این مسأله را بهانه‌ای برای شروع جنگ قرارداد و همه ونیزیهای ساکن در استانبول را به زندان افکند (۴ جولای، ۹۰۵ هـ. ق / ۱۴۹۹ م). طی مدتی کوتاه، یک ناوگان بزرگ ونیزی توانست در جریان یک حمله مشترک زمینی - دریایی (۲۸ اوت ۹۰۵ هـ. ق / ۱۴۹۹ م) لپانتو (اینه بختی) را تسخیر کند و بر قدرت دریایی ونیز در آدریاتیک و اژه ضربه‌ای وارد آورد. سپس ناوگان بایزید بنادر اصلی ونیز را در موره تصرف کرد. حملات وسیع آقینچی از بوسنی، کروآسی و دالماسی را ویران کرد و پس از رخنه در راههای اصلی ونیز، دورازو (دراز) را به تصرف خود در آورد (۱۴ اوت ۹۰۷ هـ. ق / ۱۵۰۱ م).

و نیز، گرفتار مشکلات مالی شد و به نظر می‌رسید که دیگر نمی‌تواند بیش از این مقاومت کند. پاپ آلکساندر ششم از سرنویدی کوشید که برای حفظ و نیز جنگ صلیبی جدیدی را سازمان دهد و در پی همین مقصود بود که نمایندگان به سراسر اروپا اعزام شدند، اما بایزید بر آن شد که میلان و ناپل را با واگذاری امتیازاتی تجاری که به ضرر متحد آنان تمام می‌شد، جدا کند؛ در همین احوال قراردادهای صلح با لهستان و مولداوی آنان را نیز از درگیری در جنگ دور کرد. یک ناوگان به نسبت وسیع صلیبیون در تابستان ۹۰۷ هـ. ق / ۱۵۰۱ م به دریای اژه وارد شد. تلاشهای این ناوگان در تسخیر جزیرهٔ لسبوس که بر تنگهٔ بوسفور نظارت داشت، سلطان را بیمناک کرد. اما عاقبت، ناوگان در اثر طوفانی از بین رفت و جدال فرماندهان نیروهای متحد، آنان را از وحدت عمل در مقابل عثمانیها بازداشت. و نیز برای صلح آماده بود، زیرا جنگ برایش بسیار گران تمام می‌شد و با از دست دادن بازار کشورهای ساحل شرقی مدیترانه و راههای تجاری به دریای سیاه، وضعی مالی آن بازهم دشوارتر می‌شد. در همین احوال، مشکلات جدیدی که در شرق بروز کرده بود و نیز عدم قطعیت در چگونگی شکست کامل و نیز، بایزید را واداشت به صلح تن در دهد؛ قرارداد صلح با میانجیگری لهستان در استانبول امضا شد (۱۴ دسامبر ۹۰۸ هـ. ق / ۱۵۰۲ م).

برغم این که و نیز بندرهای خود را در موره و همچنین آلبانی حفظ کرد و امتیازات تجاری خود را بازیافت، جنگ در واقع پیروزی بزرگی برای عثمانیها بود. این جنگ ظهور امپراتوری عثمانی را در مقام یک قدرت دریایی بزرگ در دریای مدیترانه مشخص کرد. پایگاههایی که در این جنگ به دست عثمانیها افتاد، پایگاههایی استراتژیک بود که می‌توانست برای پیشرویهای بیشتر، نه فقط در مدیترانهٔ شرقی بلکه در غرب، مورد استفاده قرار گیرد. جنگ و سپس قراردادهای صلحی که متعاقب آن منعقد شد، عثمانیها را به عنوان یک عامل بیش از پیش مهم در ایجاد موازنهٔ قدرت، در دیپلماسی کشورهای اروپا وارد کرد. از این گذشته، نظارت بر راههای تجاری بین‌المللی که از مدیترانهٔ شرقی می‌گذشت، عثمانیها را به صورت یک قدرت بزرگ اقتصادی در آورده بود؛ در اهمیت این مسأله می‌توان برای مثال از و نیز نام برد که تصمیم گرفت دیگر هیچ‌گاه با سلطان درگیر جنگ نشود، زیرا این امر به منافع اقتصادی آن صدمه می‌زد.

صلح سال ۹۰۹ هـ. ق / ۱۵۰۳ م همچنین علاقهٔ عثمانی را به مدیترانهٔ غربی برانگیخت. در اوایل سال ۸۸۷ هـ. ق / ۱۴۸۲ م، مسلمانان بنی نصراندلس، آخرین سلسلهٔ مسلمان در اسپانیا، در برابر نیروهای در حال پیشروی آراگون [۵۱] و کاستیل [۵۲] از تنها کشور غازی تقاضای

کمک کرده بودند. قیام جم سلطان که بایزید را به خود مشغول کرده بود و عدم اطمینان از قدرت دریایی، سلطان را واداشت که تنها به یک احساس همدردی قناعت کند و حمایت عملی از آنان را به دزدان ترک شمال آفریقا بسپارد. در سال ۸۹۸ هـ. ق / ۱۴۹۲ م، زمانی که غرناطه به دست نیروهای اسپانیایی فتح شد و کشورهای مسلمان شمال آفریقا رفته رفته خود را برای رویارویی با تهاجم احتمالی مسیحیان آماده می کردند، فشار برای مداخله عثمانی به صورت تقاضاهای فراوانی که از آنان درخواست کمک می کرد، افزایش یافت. مشکلات عثمانیها در شرق هنوز آنان را از ارسال کمک بازمی داشت. اما بسیاری از غازیهای دریانورد عثمانی که در غرب آنان را «دزدان دریایی» می خواندند، به کمک برادران مسلمان خود برخاستند، ضمن این که به سهولت می توانستند چیزهایی هم از مسیحیان به غنیمت بگیرند. از این گذشته با افزایش ناوگان عثمانی، بسیاری از این راهزنان دریایی به خدمت عثمانیها درآمدند و تحت نفوذ آنان بود که پس از مدت زمانی کوتاه توانستند آمادگی لازم برای استفاده از قدرت دریایی جدید را کسب کنند و عملیات جنگی خود را در غرب از سر گیرند.

اصلاحات داخلی

پس از خاتمه جنگ با ونیز، بایزید خود را از نظارت فعالانه بر امپراتوری کنار کشید و قدرت را به وزیر اعظم و نزدیکانش سپرد. این امر سر آغاز مرحله جدیدی در اداره امور کشور بود که در اواخر قرن شانزدهم و قرن هفدهم میلادی به اوج خود رسید. یعنی زمانی که همه قدرت دولت در انحصار گروههای حاکم و سلطان تنها بازبچه ای در دست آنان بود. اما در زمان بایزید دوم چنین وضعی ایجاد نشد، زیرا وی در برقراری موازنه قدرت بین اشراف ترک و دوشیرمه و احترام به علائق هر دو جناح بسیار موفق بود، چنان که هیچ یک نتوانست بر دیگری تفوق یابد. بنابراین اختلافات پیش از آن که از امور مربوط به سیاست دولت ناشی شود، تنها از جاه طلبیهای خصومت آمیز رهبران دو گروه نشأت می گرفت.

بایزید در این زمان به طور عمده خود را وقف دین، تعلیم و معارف و تفکرات عرفانی کرد. وی کار بسیاری از دانشمندان را مورد تشویق قرار داد؛ از جمله ابن کمال (کمال پاشازاده نیز خوانده می شد) که مورخ بود و تاریخی درباره امپراتوری عثمانی نگاشت و همچنین ادیس بدلیسی بزرگ که قبلاً در تبریز و در خدمت طایفه آق قویونلو بود و در این زمان به تشویق بایزید اثر برجسته خود هشت بهشت را به رشته تحریر در آورد. بایزید خود شاعر و موسیقیدان بود. وی علما و دانشمندان تحصیلکرده را در دربار خود گرد آورد و در عین حال بسیاری از نویسندگان و متفکران دربار محمد دوم را نیز حفظ کرد. اما بایزید از روحیه تفکر و تفحص آزاد که پدرش از آن برخوردار بود، بهره ای نداشت و تحت تأثیر گروهی از ملایان متعصب یعنی پیشتازان گروه

قاضی زاده (قاضی زاده لُر) قرار گرفت. آنان بایزید را تحریک کردند که روشنفکران مخالف خود را محدود و حتی معدوم کند؛ اقدامی که سبب شد بسیاری از آنان از قلمرو عثمانی بگریزند. این بدان معنی نیست که بایزید همهٔ علاقهٔ خود به حکومت را از دست داد. وی از وزیران خود خواست که در ادامهٔ همان سیاستهایی که محمد دوم اتخاذ کرده بود، یک نظام اداری منظم برقرار کنند؛ نظامی که در آن واحدهای کشاورزی - مزارعی که مالیات آنها به اجاره واگذار می شد - و تیولها واحدهای اصلی حکومتی به شمار می رفتند. در این زمان به تنظیم ساختار مالی توجهی خاص مبذول شد تا از این طریق هزینهٔ لازم برای ادامهٔ نبردهای نظامی فراهم شود بی آن که نیازی به اتخاذ سیاستهای مالی مایوس کننده باشد، سیاستهایی که ساختار مالی امپراتوری را در زمان محمد دوم تضعیف کرده بود. بایزید به منظور فراهم آوردن اندوخته‌های مالی برای نبردهای آینده، شمار سوارانی را که مالکان تیمار می‌بایست بسته به ارزش ملک خود در خدمت حکومت می‌گذاشتند، افزایش داد. وی همچنین مالیات جدیدی تحت عنوان عوارض برای خانواده‌ها وضع کرد تا ذخیرهٔ مالی دست نخورده‌ای برای مواقع ضروری که جنگ مستلزم هزینه‌های ویژه‌ای است، فراهم آورد. این اقدام زمینه‌ای برای فرمانروایان بعدی فراهم آورد که عوارض جدیدی به نام رسوم وضع کنند که بسیار بیشتر از مالیاتهای شریعت بود و تنها بر اساس حق ویژه سلطان در امر قانونگذاری وضع شده بود. در نتیجهٔ اقداماتی که بایزید در تنظیم نظامهای اداری و مالی انجام داد، زندگی اقتصادی و تجاری بسیار متحول شد و درآمدهای عمومی به دست آمده از همین منابع به تنهایی، طی حکومت وی تقریباً به دوبرابر رسید. جمعیت و وسعت شهرهای بزرگ امپراتوری بسرعت گسترش یافت و همراه با آن تشکیلات گوناگون دولتی بر عظمت دربار همایونی افزود. بایزید همچنین به امر تسلیح لشکریان خود با سلاحهای جدیدتر توجه کرد و ناوگانی ساخت که دستاورد آن تفوق جدید عثمانی در دریای اژه بود. بدین ترتیب پایه‌های شکوفایی جدید امپراتوری در کسب پیروزی و عظمت در زمان حکومت جانشینان بایزید، پی ریزی شد.

خطر صفویه در شرق

بایزید فرصت زیاد نیافت که از «مراقبه» [۵۳] خود کسب فیض کند. چون وی پیر و از کار افتاده شد، تنشهای بی نتیجه‌ای که در میان گروههای سیاسی اصلی جریان داشت، در مبارزات فرزندان او بر سر مسألهٔ جانشینی قدرت تجلی کرد. علاوه بر همهٔ اینها، امپراتوری با مشکلاتی در شرق روبرو بود که با روی کار آمدن سلسله‌ای جدید در ایران یعنی سلسلهٔ صفویه،

این مشکلات تشدید شده بود.

جنبش صفویه برگرفته از نام شیخ صفی الدین (۷۵۳-۶۵۰ هـ. ق / ۱۳۳۴-۱۲۵۲ م)، بنیانگذار اصلی آن است. خاستگاه این جنبش «تصوف شهودی» [۵۴] بود که در نیمه قرن نهم هـ. ق / پانزدهم م درست در همان زمانی که مراد دوم و محمد دوم سرگرم گسترش سلطه مرکزی عثمانی در آناتولی شرقی بودند، به صورت یک حرکت شیعی مبارز نضج گرفت. واکنش عشیرتی و وجود روح مقاومت، فرصتی طلایی برای صفویه فراهم آورد که از آن غافل نماندند. صفویان با برخورداری از حمایت نظامی اوزون حسن، هواخواهانی پیدا کردند که علامت مشخصه آنان کلاههای قرمز رنگی بود که دوازده چین به نشان دوازده امام شیعه داشت و بعدها به نام قزلباش (سرخ سر) شهرت یافتند. جانشینان اوزون حسن کوشیدند صفویان را سرکوب کنند؛ این اقدام دست کم تا حدودی موجب اضمحلال دولت خود آنان نیز شد، اما اسماعیل (۹۳۱-۸۹۲ هـ. ق / ۱۵۲۴-۱۴۸۷ م)، یکی از فرزندان آخرین رهبر صفوی، تصمیم گرفت که همراه با هفت قبیله از قبایل قزلباش به ایران بگریزد. اسماعیل توانست به کمک این قبایل حکومتهای کوچک ایرانی را که پس از آق قویونلو و تیموریان قدرت گرفته بودند، براندازد و طی یک دهه بر سراسر کشور تسلط یابد. اگرچه این حکومت دراصل از میان رهبران جنبش تصوف ترکمنها برآمده بود، تحول آن به صورت یک جنبش شیعی در مقابل مذهب رسمی و به منزله بخشی از روندی که توده های مردم ایران را به رهبری اسماعیل جذب کرد، طی سالهای نخستین قرن هشتم هـ. ق / شانزدهم م، تکمیل شد. بنابراین چنان که بعدها نیز اتفاق افتاد، مذهب در خاورمیانه پایگاهی شد برای ابراز تمایلات و آرمانهای سیاسی.

اسماعیل بر آن شد که نفوذ صفویان را در قلمرو عثمانی در آناتولی شرقی بگستراند؛ در پی این مقصود بود که وی صدها تن از مبلغانی را که بخوبی توانستند پیام او را در میان عشایر نشر دهند، به منطقه اعزام کرد. عثمانیها بدرستی این پیام مذهبی غیر رسمی را به معنای تهدیدی سیاسی تعبیر کردند و با همین استنتاج بود که علیه صفویه وارد عمل شدند. آنان به مخالفت با صفویان برخاستند، نه فقط به این دلیل که آنان را تهدیدی نظامی برای خود می دانستند بلکه از این روی که پیام مذهبی آنان اعلام مبارزه ای اساسی با عقاید رسمی بود؛ عقایدی که اساس اقتدار سلسله های کهن اسلامی از عصر عباسیان بر آن استوار بود.

بایزید علاقه ای نداشت که با اسماعیل آشکارا وارد جنگ شود. او موضع صریحی اتخاذ نمی کرد؛ دلیل این امر یا تمایل شخص وی به پیام عرفانی مبلغان صفوی و حتی الامکان اجتناب از جنگ بود یا صرفاً ناشی از آن می شد که بایزید بیمناک بود پیام صفویان احتمالاً بسیاری از

افراد لشکرش را اغوا کند. وی با اسماعیل مراسلاتی برقرار کرد بدین امید که بتواند او را متقاعد کند تا از عقاید بدعت آمیز خود صرف نظر کند. طی زمستان ۹۱۵-۹۱۴ هـ. ق / ۱۵۰۹-۱۵۰۸ م، اسماعیل عملاً بغداد و بسیاری از مناطق غربی ایران را متصرف شد و به قتل عام و وسیع مسلمانان سنی و تخریب مساجد و مقابر اهل سنت پرداخت، اما تنها واکنش بایزید درخواست توقف این اعمال بود. بایزید برای دریافت کمک به سلاطین مملوک و سلسله ترکانان از یک در ماوراءالنهر متوسل شد؛ اما تنها پاسخ سلاطین مملوک به تقاضای بایزید این بود که به حکمرانان خود در حلب دستور دادند در صورت ورود نیروهای صفوی به کیلیکیه، در مقابل چنین اعمالی مقاومت کنند. ترکانان از یک هم که در آن زمان کم کم به صورت قدرتی بزرگ ظاهر می شدند با یک رشته حملات واکنش نشان دادند که صفویان را در سالهای باقیمانده حکومت بایزید به خود مشغول کرد.

اما برغم حملات ازبکها، مبلغان صفوی فعالیت خود را در میان ترکمنهای آناتولی بویژه در جنوب غرب یعنی منطقه ای که در آن پیروی از گرایشهای صفویه همیشه شدت داشته است، ادامه دادند. یکی از افراد خاندان صفوی به نام شاه قلی توانست با استفاده از تنفر عمومی ترکمنها، در بهار سال ۹۱۷ هـ. ق / ۱۵۱۱ م، قیامی بزرگ در آنتالیا برپا کند و حمایت هزاران سرباز عثمانی را که برای سرکوب قیام اعزام شده بودند؛ جلب کند. شاه قلی که خود را خلیفه (جانشین) اسماعیل می خواند، مبلغان خود را به اطراف آناتولی اعزام کرد. برخی از آنان که افراطی تر بودند، رهبر خود را مهدی (ع)، فرستاده از سوی خدا برای نجات انسانها، شخص پیامبر (ص) و حتی خدا می دانستند. دشمن سختی که در آن زمان میان دوتن از فرزندان بایزید یعنی احمد، حکمران آماسیا و قورقود، حکمران آنتالیا بر سر مسأله جانشینی آغاز شد، مقاومت عثمانیها سست گشت. شاه قلی توانست از قرامان به سوی شمال حرکت کند، آناتولی مرکزی را مورد تاخت و تاز قرار دهد و لشکر آناتولی عثمانی را در نزدیکی آلاشهر (ژوئن ۹۱۷ هـ. ق / ۱۵۱۱ م)، شکست دهد و از این طریق راه را برای حمله به بورسا هموار کند. تنها پس از آن که بیشتر نواحی آناتولی مرکزی و جنوب شرقی به دست شورشیان افتاد، بایزید که هرچه بیشتر بیمار و منزوی شده بود، لشکری مرکب از ۸۰۰۰ تن از افراد بینی چری را اعزام کرد. این لشکر که تحت فرماندهی حمیدعلی پاشا، وزیر اعظم بایزید بود و امیر احمد نیز با وی همکاری داشت، سرانجام شورشیان را در نزدیکی قیصریه تار و مار کرد (اوت ۹۱۷ هـ. ق / ۱۵۱۱ م) و پس از این که شاه قلی بناگاه در صحنه نبرد کشته شد، شکست اولیه عثمانیها به پیروزی آنان انجامید. جنبش صفویه پس از آن که رهبر خود را از دست داد، بسرعت درهم شکست. باقیمانده نیروهای قزلباش به داخل ایران عقب نشست، اما صفویه همچنان در ایران بر سر قدرت باقی ماند و طی حکومت جانشینان بایزید، به صورت پایگاهی علیه عثمانیها درآمد.

کشمکش بر سر جانشینی

دلیل عمده شکست بایزید در سرکوب صفویان با شدقی بیشتر و کسب پیروزی قطعی در قیصریه، بروز اختلافاتی جدی بر سر مسأله جانشینی در میان فرزندان سلطان بود. بایزید در آن زمان پنج پسر بزرگ داشت که هر یک از آنان به حکمرانی ایالتی گماشته شده بود تا آموزشهای لازم اداری و نظامی را کسب کند. بزرگترین آنان به نام احمد در اداره امور حسن شهرت داشت و در میان مردم نیز محبوب بود. وی از سیاستهای پدر در برقراری صلح و تحکیم امپراتوری حمایت می کرد و از پشتیبانی بیشتر کارگزاران حکومت و همچنین شخص بایزید برخوردار بود، اما لشکرینی چری به دلیل شکستهای زیادی که تحت فرماندهی وی در آناتولی متحمل شده بود، به شدت با او مخالفت می کرد. نامزد اصلی مورد توجه علما قورقود بود که در دربار پدر بزرگش محمد دوم بزرگ شده بود و در علوم اسلامی و همچنین شعر و موسیقی تحصیلاتی داشت و همچون پدرش از تمایلات عرفانی و صلح طلبانه برخوردار بود. اما قورقود در رویارویی با قیام شاه قلی توانایی نظامی چندانی از خود بروز نداد. امیر سلیم که با تفاوتی بسیار چشمگیر مبارزترین و جنگجویترین فرد در میان برادران بود، از پشتیبانی افرادینی چیری و بیگهای مرزی در امتداد مرزهای قلمرو عثمانی در اروپا برخوردار بود؛ اما از آنجا که طبیعتی خشن و بیرحم داشت با مخالفت پدر و بسیاری از افراد کشور، صرفنظر از گرایشهای فرقه ای آنان، روبرو شد. شهنشاه در سال ۹۱۷ هـ. ق / ۱۵۱۱ م و عالمشاه در سال ۹۱۸ هـ. ق / ۱۵۱۲ م در گذشتند و از آن پس تنها سه تن از شاهزادگان بودند که می بایست در آن سال که سال آخر زندگی پدرشان بود، ذر راه کسب قدرت مبارزه کنند.

برای مدتی نبرد جانشینی نخست به صورت رقابت برای کسب حکمرانی نواحی هرچه نزدیکتر به استانبول بروز کرد. در سال ۹۱۳ هـ. ق / ۱۵۰۷ م، بایزید با اعزام احمد به حکمرانی آماسیا علاقه خود را به وی آشکار ساخت. قورقود از سر خشم، ظاهراً به قصد زیارت مکه و مدینه در سر راه خود به مصر رفت، اما در واقع منظور وی از این سفر کسب پشتیبانی سلاطین مملوک در تحقق خواستههایش بود. پس از آن که ممالیک از بیم تهاجم عثمانیها از پاسخ به درخواست قورقود سر باز زدند، وی در پی آن برآمد که رضایت پدر را جلب کند. قورقود سپس به آنتالیا بازگشت و مقام قبلی خود را بازیافت (۹۱۷ هـ. ق / ۱۵۱۱ م). وی متعاقباً خواستار حکمرانی آیدین شد که به استانبول نزدیکتر بود، اما احمد توانست از این امر جلوگیری کند. در نتیجه مصالحه ای که برقرار شد، قورقود به جای آن به ناحیه ای در آن نزدیکی یعنی به مانیسا اعزام گردید. زمانی که برادران سرگرم مبارزه با شیوه هایی سنتی تر بودند، سلیم سیاستی متفاوت در کسب قدرت اتخاذ کرد؛ وی با رهبری نیروهای ینی چری در چندین لشکر کشی

موفقیت آمیز به داخل گرجستان و نیز قلمرو صفویه، در آناتولی شرقی پس از قیام شاه قلی، توانست حمایت نظامی افرادی چری را جلب کند.

در جریان این مبارزه بر سر کسب قدرت، سلیم از کمک تاتارهای کریمه برخوردار شد و در تلاش برای جانشینی سلطان، دوبار با پدرش وارد جنگ شد. عاقبت، نیروهای ینی چری در استانبول بایزید را مجبور کردند که از حکومت کناره گیری کند و سلیم را بر تخت بنشاند، زیرا به نظر آنان تنها وی می توانست امپراتوری را از تهدید شیعه در امان دارد (۲۵ آوریل ۹۱۸ ه.ق / ۱۵۱۲ م). بایزید بیدرنگ استانبول را ترک کرد بدین امید که به زادگاه خود یعنی به دمویتیکا باز گردد و واپسین سالهای عمرش را در مراقبه ای زاهدانه سپری کند، اما در میان راه ظاهراً به مرگی طبیعی و شایدهم بر اثر داروهایی که پزشک وی به دستور سلیم به او تجویز کرده بود در گذشت (۲۶ مه ۹۱۸ ه.ق / ۱۵۱۲ م).

بنابراین با وجود آن که بایزید بین طبقه اشراف ترک و نیروهای دوشیرمه موازنه قدرت ایجاد کرده بود، در نهایت، لشکر ینی چری برغم این که خود از نیروهای دوشیرمه بوجود آمده بود، در صدد آن بر آمد به صورت نیرویی مستقل عمل کند؛ نیرویی که با مالکان تیمارها در روملی و بیگهای مرزی صربستان و بوسنی همکاری کرد تا نامزد مورد نظر خود یعنی سلیم را به قدرت رسانند. در آینده خواهیم دید که چگونه سلیم نیز به نوبه خود کوشید که از سلطه حامیانش رهایی یابد، و بدینسان هم حکومت و هم سلطنت را از آن خود کند.^۷

فتوحات شرق: سلطنت سلیم اول، ۹۲۶-۹۱۸ ه.ق / ۱۵۲۰-۱۵۱۲ م

سلیم اول با این آرمان بر تخت نشست که سیاستهای فعال محمد دوم را در کسب فتوحات جدید از سر گیرد و در واقع آرزوی وی را در استقرار یک امپراتوری جهانی تحقق بخشد. از آنجا که گروههای عمده سیاسی در جامعه عثمانی از هم جدا شده و با قدرت گرفتن سلیم مخالفت کرده بودند، وی بر آن شد که اساس حکومت خود را بر هیچ یک از این گروهها نگذارد و به جای آنها بر لشکر ینی چری تکیه کند که با قدرت آنان توانست حکومت را در دست گیرد. اما سلیم چگونه می توانست لشکر ینی چری را تحت نظارت خود در آورد و به جای آن که زیر نفوذ آنانی قرار گیرد که وی را به قدرت رساندند، چنان که در اوایل سلطنت پدر و پدر بزرگش اتفاق افتاده بود، از آنان همچون وسیله ای در راه نیل به مقاصد خود سود جوید؟ و چگونه می بایست همکاری دیگر گروههای سیاسی را که بیشتر مقامهای نظامی و اداری کشور در دست آنان بود، جلب کند؟ سلیم سیاستی دوگانه اتخاذ کرد. از یک سوی وی در پی آن بر آمد که نه از طریق برقراری موازنه قدرت، بلکه بیشتر با فشار آوردن بر مخالفان با استفاده از

قدرت نظامی نیروهای ینی چری بر آنان تسلط یابد. از سوی دیگر، وی کوشید که با استمالات از لشکر ینی چری، افزایش تعداد سربازان آن تا ۳۵۰۰۰ تن و ازدیاد حقوق و همچنین پرداخت «انعام جلوس» قابل توجه به آنان و مآلاً با به کارگیری روشهای مستقیم تری چون جایگزینی افسران این لشکر با بردگان خود، آنان را در راه تحقق مقاصد خود به کار گیرد.

تهدید تاج و تخت

سلیم طی چند ماه پس از جلوس، سلطه خود را تحکیم کرد. مشکل دیگر خنثی کردن مبارزه برادران بود. در پی این مقصود، وی نخست راه آشتی درپیش گرفت و به قورقود اجازه داد که به مانيسا باز گردد و حکمرانی قونیه را نیز به احمد پیشنهاد کرد. اما احمد سهم بیشتری از حکومت طلب کرد؛ وی خود را سلطان آنا تولی خواند و پسر خود علاء الدین را به تسخیر بورسا اعزام کرد که قرار بود آنجا را پایتخت حکومت خود قرار دهد (نیمه ژوئن ۹۱۸ هـ. ق/ ۱۵۱۲ م). در پاسخ به این عمل، سلیم تصمیم گرفت تا با ازمیان بردن نه فقط همه برادران بلکه همچنین برادرزادگان و سرانجام با قتل همه فرزندان خود بجز جانشین برگزیده اش یعنی سلیمان، قدرت خود را تحکیم کند.

چندی نگذشت که شورش احمد به مرتبه ای بسیار خطرناکتر از شورش جم سلطان که پیش از آن اتفاق افتاده بود، رسید. در ۱۸ ژوئن، علاء الدین بورسا را گرفت و به کمک یک لشکر ترکمن، به جمع آوری مالیات و جلب وفاداری صریح مردم در ناحیه همواره روبه توسعه آنا تولی مرکزی و غربی پرداخت. اما سربازگیری اجباری و مصادره های وسیعی که به منظور حفظ و تداوم شورش صورت می گرفت، به زودی مایه دلسردی توده های مردم شد. بنابراین زمانی که سلیم با لشکری عظیم به آنا تولی حمله کرد، از حمایت عمومی مردم برخوردار شد و توانست احمد و افرادش را وادارد که به کیلیکیه بگریزد. (تابستان ۹۱۸ هـ. ق/ ۱۵۱۲ م).

شماری از پشتیبانان احمد از وی خواستند که از صفویه استمداد طلبد، اما احمد از فرقه مذهبی شیعه یمناک بود و به جای آنان از سلاطین مملوک تقاضای کمک کرد.

در همان احوال که مذاکرات در مرکز موقت قلمرو احمد در آماسیا ادامه داشت، سلیم به سراسر آنا تولی سفر کرد و با قتل همه برادرزادگان خود سنت برادر کشی را تعمیم داد. قورقود نیز به قتل رسید. احمد پس از دریافت اطلاعاتی مبنی بر این که شقاوت سلیم در کشتار نزدیکانش بسیاری از حامیان وی را متنفر کرده است، ترغیب شد که تهاجمی دیگر را آغاز کند؛ اما سلیم همه نیروهای شورشی را در ینی شهر (۱۵ آوریل هـ. ق/ ۱۵۱۳ م) تار و مار کرد، احمد را به قتل رساند و بدینسان بی آنکه مشکل دیگری در سر راه حکومتش باشد، اساس قدرت خود را تحکیم کرد.

تدارک فتوحات جدید

تجربه پیشین سلیم در طرابزون وی را متقاعد کرده بود که بزرگترین مشکل وی تهدید صفویان است. اما وی پس از غلبه بر احمد، قبل از هر چیز بیدرنگ به ادرنه رفت تا از ثباتی که نیاکانش در اروپا برقرار کرده بودند، مطمئن شود. پس از اطمینان از این مسأله بود که وی توانست قوای خود را در شرق متمرکز کند. وی قراردادهای عثمانی با ونیز و خاصه با مجارستان را همراه با واگذاری امتیازات بیشتر و منافع تجاری، تجدید کرد. فقط تلاشهای تزار روس، واسیلی سوم (۹۴۰-۹۱۱ ه. ق/ ۱۵۳۳-۱۵۰۵ م) جانشین ایوان سوم، در برقراری روابط دوستانه با عثمانی به شکست انجامید و دلیل آن بیشتر مخالفت‌های خانهای کریمه بود که در برابر پیشرویهای روسیه مقاومت می کردند. به جای آن، خان جدید کریمه، محمد گرای (۹۳۰-۹۲۰ ه. ق/ ۱۵۲۳-۱۵۱۴ م) در انجام هر اقدامی آزاد گذاشته شد و او تهاجمات شدیدی را به داخل روسیه و همچنین قلمرو لهستان آغاز کرد و با خانهای غازان معاهده‌ای برقرار کرد که به موجب آن محمد می بایست قلمرو آنان را در برابر هجوم واسیلی حمایت کند.

جنگ با صفویان

بدینسان سلیم توانست به مشکل صفویان بپردازد. چندی پس از جلوس سلیم، شاه اسماعیل از جنگ با ازبکها رهایی یافته بود و آماده بود که حمایت از جنگجویانش را در آناتولی از سر گیرد. علاوه بر این ممالیک که مستملکات خود در روسیه و شهرهای مکه و مدینه را در معرض خطر عثمانیها می دیدند، علیه اسماعیل معاهده‌ای رسمی با عثمانیها منعقد کردند (۹۱۹ ه. ق/ ۱۵۱۳) و سلیم را آزاد گذاشتند که بی هیچ نگرانی از احتمال حمله به جناح جنوبی، بیش از هر چیز به کار صفویان بپردازد. حتی پیش از آن که لشکر صفوی پیشروی خود را آغاز کند، صدهاتن از افراد قزلباش در آناتولی طی نخستین حمله مهمی که تا آن زمان به منظور سرکوب مسلمانان شیعه مذهب صورت گرفته بود، قتل عام شدند. در آوریل و مه ۹۲۰ ه. ق/ ۱۵۱۴ م، سلیم همزمان با آن که لشکر خود را از آناتولی فراهم می آورد، حملات بیرحمانه خود را بر هواداران اسماعیل ادامه می داد و این بهانه‌ای بود برای از میان بردن همه کسانی که با حکومت وی مخالفت می کردند؛ سلیم بدین ترتیب سیاستهای تمرکزبخشی محمد دوم را به اوج خود رساند. امیرنشین ذوالقادر از بیم آن که پیروزی عثمانی بر صفویان زوال آنان را نیز به دنبال خواهد داشت، از کمک به عثمانیها سرباز زد و این امر سلیم را با مشکل بزرگ تدارک نیروهای خود روبرو کرد. سلطان عثمانی کوشید با حمل تدارکات از طریق دریا و از راه طرابزون این مشکل را حل کند، اما در این کار موفق نشد. لشکرینی چری در آن

زمان به دلیل انضباط شدیدی که سلیم بر آنان تحمیل می کرد و همچنین تحت تأثیر تبلیغات صفویان ناخشنود بودند. سلیم به منظور حل مشکل تدارکات و همچنین تصفیه افراد ناراضی و جلوگیری از آشوبهای دیگر از سوی قزلباش در زمانی که لشکرش در حال پیشروی است، بیش از نیمی از ۱۴۰۰۰۰ تن از افراد لشکر ینی چری را مرخص کرد.

زمانی که عثمانیها از ایالتهای ارزنجان و ارزروم به محورهای علیای فرات حرکت کردند، صفویان از درگیر شدن در جنگی مستقیم اجتناب کردند و با ادعان به برتری نظامی سلیم بر این امید بودند که سلطان را در نواحی کوهستانی شمال ایران به دام اندازند زیرا مشکلات مربوط به عوارض زمین و همچنین تدارک نیروها ممکن بود کاملاً در موازنه قوای دوطرف مؤثر باشد. فرماندهان صفوی در حین عقب نشینی از سیاست تخریب همه امکانات مؤثر پیروی کردند تا بدین ترتیب عثمانیها را از دستیابی به تدارکاتی که سخت مورد نیازشان بود، محروم کنند. برغم همه زرمه های مخالف، سلیم به پیشروی خود ادامه داد و همه سربازان و فرماندهانی را که خواستار عقب نشینی بودند، اعدام کرد. در نیمه ماه اوت، سلطان سرانجام تصمیم گرفت که مستقیماً به سوی تبریز روانه شود تا شاه اسماعیل را در دفاع از مرکز حکومتش، به جنگ بکشاند. قبایل قزلباش که از سوی عثمانیها متهم به بزدلی شده و از این بابت خشمگین بودند، از شاه خواستند که جنگ را آغاز کند تا از این طریق بتوانند حیثیت خود را بازیابند؛ اگر فشار همین قبایل نبود، چه بسا که شاه اسماعیل باز هم جنگ با عثمانیها را به تأخیر می انداخت. سرانجام جنگ نهایی در دره چالدران واقع در نیمه راه ارزنجان و تبریز آغاز شد (۲۳ اوت ۹۲۰ هـ.ق / ۱۵۱۴ م). در این جنگ، عثمانیها به دنبال شکستی که در آغاز بر آنان وارد شد، سرانجام بر سپاه ایران غلبه کامل یافتند. هزاران تن از افراد قبایل قزلباش به قتل رسیدند و شخص شاه که زخمی شده بود توانست به تنهایی و با سختی فراوان از مهلکه بگریزد. به هر دو طرف جنگ خسارات سنگینی وارد شد، اما تنها عثمانیها توانستند به عنوان یک نیروی کارآمد جنگی، وحدت خود را حفظ کنند. تبریز اشغال شد و هزاران نفر از بازرگانان، صنعتگران و دانشمندان این شهر به استانبول فرستاده شدند. با اینهمه سلیم تصمیم گرفت که شهر را تخلیه کند، زیرا او نمی توانست همچنان به کشتار صفویان در اطراف ادامه دهد و پیش از فرارسیدن زمستان، نیروهای خود را تدارک کند. وی به قره باغ در قفقاز که پیش از آن محل مناسبی برای اردوهای عشایر چنگیزخان و تیمورلنگ بود، عقب نشست بدین امید که در سال بعد ایران را کاملاً به تسخیر خود در آورد. اما سرانجام اشغال دوباره تبریز از سوی صفویان همراه با مشکلات مداوم تدارک سپاهیان و خستگی روحی آنان، سلطان را واداشت که لشکر خود را به آناتولی بازگرداند. زمستان سخت سبب مرگ هزاران تن شد. سپاهیان امرای فتودال طی عقب نشینی از خدمت نظام خارج شدند و بدین ترتیب مسلم شد که سلیم آنچنان که خود در سر می پروراند،

در بهار سال بعد نخواهد توانست بسرعت در مقابل صفویان وارد جنگ شود (اکتبر ۹۲۰ هـ.ق/ ۱۵۱۴ م).

سلیم عاقبت در روز ۲۴ نوامبر به آماسیا رسید. وی بیشتر افراد ینی چری را طی مدت زمستان به آنا تولی بازگرداند تا از اعتراضات و بهانه‌های همیشگی آنان جلوگیری کند، اما لشکر فنودالی روملی را به جای آن که به موطن خود بازگرداند، به آنکارا اعزام کرد تا فصل زمستان را در آنجا سپری کنند و همچنین لشکر توپخانه را در همان نواحی یعنی در شبین قره حصار مستقر کرد تا بدین ترتیب خود را برای نبرد جدید با صفویان در فصل بهار آماده کند. شاه اسماعیل هیأتی را با پیشنهاد صلح گسیل داشت، اما سلیم با درخواست صلح مخالفت کرد و نمایندگان اعزامی را به زندان افکند. نیروهای ینی چری که در آماسیا باقی مانده بودند پس از آگاهی از این مسأله بار دیگر شوریدند (۲۲ فوریه ۹۲۱ هـ.ق/ ۱۵۱۵ م)؛ اما از آنجا که بیشتر افراد این لشکر پراکنده شده بودند، نتوانستند بر سلیم غلبه کنند و تویخ شدند. وزیر اعظم، احمدپاشا به دلیل عدم توانایی اش در فرونشاندن آشوب ینی چری، از کار برکنار و سپس اعدام شد (۴ مارس ۹۲۱ هـ.ق/ ۱۵۱۵ م). در این موقع، سلیم تصفیة کاملی در میان فرماندهان اصلی ینی چری به راه انداخت و با گماردن بردگان خود به جای آنان، این لشکر را دوباره به صورت یک اهرم قدرت در خدمت خود گرفت.

اگرچه شاه اسماعیل با تصرف دوباره تبریز و بقیة نواحی آذربایجان دستاوردهای ارضی پیروزی چالدران راختی کرد، پیروزی عثمانی نظارت آن را بر ارزنجان و بایبورت تحکیم کرد و از فشار صفوی بر این نواحی کاست. اسماعیل دریافت که باید از جنگی رویاروی با عثمانیها اجتناب ورزد. طی سالهای باقیمانده قرن شانزدهم و بیشتر سالهای قرن هفدهم میلادی هرگاه که عثمانیها به آذربایجان وارد می شدند، صفویان همه امکاناتی را که ممکن بود مورد استفاده دشمن قرار گیرد، قبلاً تخریب می کردند و با امید به هوای نامساعد منطقه و همچنین کمبود تدارکات دشمن را مجبور می کردند که فتوحات خود را بازپس دهد؛ پس از جنگ چالدران، اسماعیل اعتبار خود را در ایران از دست داد و این موجب بروز درگیری میان گروههایی شد که از وی حمایت می کردند؛ این درگیریها به روی کار آمدن پسر اسماعیل، شاه طهماسب، انجامید. سرکوب وحشیانه افرادی که به ندای صفوی پاسخ می دادند، کوشش برای تبلیغ در آنا تولی را برای آنان دشوار ساخت. ناتوانی خود سلیم در بهره گیری از پیروزی چالدران و مشکلاتی که طی نبرد با آنها مواجه شد، وی را متقاعد کرد که پیش از آن که بار دیگر علیه صفویان وارد عمل شود، بایستی مخالفان را تصفیة کند و ممالیک را که حضور نظامی شان در سوریه - حتی برغم اظهار دوستی آنان - تهدیدی برای عثمانی بود، از میان بردارد.

فتح آناتولی شرقی

سلیم به منظور تحکیم حکومت خود در آناتولی شرقی، نخست یک ایالت وسیع و جدید مرزی تأسیس کرد و حکمرانی آن را به بی یقلی محمد پاشا سپرد که موظف بود بقایای طرفداران صفویان را سرکوب و آخرین نواحی آناتولی را که از محدوده نظارت عثمانی بیرون بود، فتح کند. وی طی نبردی مهم قلعه کماخ را که بر قلعه‌ای مشرف بر رود فرات در نزدیکی ارزنجان واقع بود، تسخیر کرد؛ این قلعه قبلاً در دست قزلباشها بود و از آنجا بود که ارتباطات بین سیواس و ارزروم را تهدید می‌کردند. در واکنش به این حمله جدید عثمانی، ذوالقادر، مالیک و صفویان اتحاد جدیدی به وجود آوردند. اما هیچ‌یک از آنان جرأت آن را نیافت که آشکارا وارد عمل شود و سلیم را با پایگاه جدید و مهمی که در اختیار داشت، رها کردند؛ سلیم نیز با استفاده از این فرصت حملات پراکنده‌ای را علیه نیروهای متحد صورت می‌داد. در وهله نخست کوچکترین نیروی متحد یعنی امیرنشین ذوالقادر مورد حمله قرار گرفت. سلیم در این حمله برای غلبه بر ذوالقادر و انهدام لشکر آن در تورناداغ از وجود یک شاهزاده ناراضی استفاده کرد (۱۲ ژوئن ۱۵۲۱ هـ. ق / ۱۵۱۵ م)؛ پس از این رخداد بود که بقیه اعضای خاندان برخی اعدام و بعضی جذب نظام عثمانی شدند. بدین ترتیب، درحالی که پیروزی چالدران به طور کلی حکومت عثمانی را در آناتولی شرقی تحکیم کرد، پیروزی تورناداغ نظارت نهایی بر کیلیکیه را در اختیار عثمانیها قرار داد و راه را برای حمله به مالیک هموار کرد.

سپس سلیم به سوی کردستان حرکت کرد؛ کردستان منطقه‌ای بود که مرکز آن در دیاربکر بود و از دریاچه ارومیه تا فرات، بخشی در آذربایجان و بخشی دیگر در آناتولی، گسترش می‌یافت. رؤسای فنودال و سنی‌گرد اقتدار صفویان را بر خود پذیرفته بودند، اما پس از جنگ چالدران ادعای استقلال می‌کردند. سلیم می‌دانست که هرگونه اقدامی برای پیروزی بر آنان مستلزم نیروی نظامی قابل ملاحظه‌ای است؛ نیرویی بسیار بیشتر از آنچه وی می‌توانست فراهم آورد. از این روی، سلیم تنها به حمایت مالی و نظامی رؤسای کرد پرداخت و آنان در مقابل وفاداری خود را به وی اعلام کردند و در سراسر منطقه، در حمایت از عثمانیها و اهل تسنن به تبلیغ پرداختند. در رأس همه این فعالیتها ادریس بدلیسی که زمانی کاتب اوزون حسن بود، قرار داشت؛ وی از زمان جنگ چالدران به خدمت سلیم درآمده بود و درباره سنن و احساسات کردها اطلاعات فراوانی داشت. برغم مقاومت صفویان، بدلیسی توانست دیاربکر و ماردین را که سپس خود مرکز ایالتی جدید شد، تسخیر کند. هرچند نظام خراجگزاری در بقیه مناطق امپراتوری منسوخ شد بود، در این منطقه برقرار شد؛ بیگهای کرد اقتدار سلطان را پذیرفتند و سلطان نیز در مقابل، حکمرانی موروثی آنان بر سرزمین خود را با استقلال کامل در امور، به

ایشان سپرد. تا آنجا که به کردها مربوط می شد، اقتدار عثمانی جایگزین اقتدار صفوی شد و بیگهای محلی همچون گذشته در اداره امور مستقل ماندند. فتوحاتی که در آناتولی شرقی نصیب عثمانیها شد، این امکان را برای سلطان فراهم آورد که بر راههای اصلی استراتژیک که از آناتولی منشعب می شد و تا داخل قفقاز، سوریه و ایران ادامه می یافت، نظارت یابد؛ سلیم همچنین امکان یافت تا خطوط دفاعی راسازمان دهد و حملاتی را به داخل این نواحی تدارک بیند. نظارت بر راههای تجارتی بین المللی که ابریشم ایران و کالاهای دیگر شرق را از طریق تبریز به حلب و بوسرا می رساند، برای عثمانیها منابع جدید و مهم تولید درآمد شد و به سلیم امکان داد تا در موقع لزوم، تجارت پر رونق ابریشم ایران با غرب را قطع کند. سرانجام این که عثمانیها با نظارت بر راههای دستیابی ممالیک به منطقه اصلی به دست آوردن برده در قفقاز می توانست در این دوره حساس، از جهات مختلف آنان را تحت فشار قرار دهد.

اصلاحات داخلی

زمانی که ادریس بدلیسی در شرق سرگرم فعالیت بود، سلیم در پی آن برآمد که مدتی را در استانبول بگذراند و این یکی از فرصتهای نادری بود که در طی حکومت برایش فراهم شده بود؛ وی در این مدت کوشید که در ادامه فعالیت پدرش به تجدید تقویت حکومت و ارتش پردازد. سلیم در حوزه اقدامات اداری به تنظیم نظام قضایی پرداخت؛ قوانین تازه ای به قوانین جنایی افزود و برای هر ایالت قضات و کارمندانی را از سوی حکومت مأمور کرد تا با ابزار مؤثری که در اختیار داشتند احکام خود را اعمال کنند. سلیم همچنین کوشید که تجارت امپراتوری را گسترش دهد؛ وی حکمران مملوک حلب، خایریگ را واداشت که کاروانهای بین المللی خود را به جای آن که به سمت جنوب و به سوی مصر بفرستد، به سمت شمال و به داخل آناتولی اعزام کند و همچنین صدور همه کالاهای تجاری از سرزمینهای عثمانی به ایران و مصر رانیز متوقف کند. سلیم تنها زمانی که احساس کرد این اقدامات نتایج موفقیت آمیزی داشته اند، استانبول را به قصد لشکر کشی جدیدی به شرق ترک کرد.

فتح جهان عرب

در این زمان که سلیم آماده بود تا سیاستهای تجاوز کارانه اش را در شرق از سر گیرد، نخست می بایست تصمیم بگیرد که به چه کسانی بورش آورد؛ به صفویان که هنوز قدرتمند بودند با به ممالیک که به سرعت روبه ضعف می نهادند. ممالیک بشدت از تجاوزات دریایی پرتغالیها به دریاها و شرق لطمه دیده بودند. در آغاز سال ۹۰۸ هـ. ق / ۱۵۰۲ م، پرتغال در

هندوستان مستقر شده و جنگی دریایی آغاز کرده بود؛ مقصود از این جنگ این بود که تجارت بین هند و اروپا را به کلی تحت فشار قرار دهد تا از همه راههای آبی اطراف آفریقای جنوبی استفاده کند؛ راههایی که تحت نظارت پرتغال قرار داشت. تسخیر سوقطرا در خلیج عدن (۹۱۳ هـ. ق / ۱۵۰۷ م) و همچنین جزیره هرمز در خلیج فارس (۹۱۴ هـ. ق / ۱۵۰۸ م) به پرتغال امکان داد که این محدودیت را حتی به طور کاملتر اعمال کند و بحرانی دائمی در اقتصاد قلمرو ممالیک و مداخل آن دولت به وجود آورد. شاه اسماعیل برغم آنکه علاقه زیادی نداشت که اروپائیان خلیج را که وی تنها در همان اواخر بدان دست یافته بود در انحصار قدرت خود بگیرند، می خواست در ازای حمایت پرغالیها از حکومتش در مقابل عثمانیها، با تدارک کشتیهایشان به آنان کمک کند. سلیم در واکنش به این حرکات، وسایل جنگی از قبیل توپ، باروت، برخی امکانات دریایی و همراه با آن شماری از سازندگان کشتی و دریانوردان خود راه قلمرو ممالیک اعزام کرد تا ناوگان آنان را در دریای سرخ بازسازی کنند (ژانویه ۹۱۷ هـ. ق / ۱۵۱۱ م). امام برغم این حمایتها ممالیک از آن بیم داشتند که سلیم تنها به این دلیل که امپراتوری آنان را برای خود می خواهد، خواستار حفظ آن است و از این بابت تا حدود زیادی نگرانی آنان توجه پذیر بود؛ بنابراین، ممالیک بیطرفی خود را در جنگ عثمانی - صفوی حفظ کردند. سلیم نیز برای تصرف قلمرو ممالیک دلایل استراتژیک خوبی داشت، زیرا نظارت بر بنادر کیلیکیه به وی امکان می داد که از یک راه دریایی و به احتمال بسیار از راه استانبول به پایاس [۵۵] استفاده کند، به طوری که وی می توانست با استفاده از این راه نیروهای خود را در لشکر کشی بعدی علیه صفویان، با موفقیتی بسیار بیشتر از آنچه در جنگ چالدران نصیب عثمانیها شده بود، تدارک کند.

در بهار سال ۹۲۲ هـ. ق / ۱۵۱۶ م زمانی که لشکر عثمانی از آناتولی حرکت کرد، در قاهره این پرسش در میان بود که لشکر عثمانی به کجا خواهد رفت. آیا آنان دوباره برای جنگ با صفویان عازم آذربایجان بودند یا این که به سوریه می رفتند. برغم اظهارات سلیم در تکذیب حمله به ممالیک و همچنین برخلاف مخالفتهای بیشتر فرماندهان و حکمرانان برجسته مملوک که نگران بودند مبادا سلیم راه جنگی بکشاند که خود در واقع برای آن آماده نبودند، ممالیک از بیم آن که مبادا مقصد لشکر سلیم سوریه باشد، لشکر اصلی خود را پس از عبور از فرات به سوی کوههای توروس حرکت دادند. بسیاری از مقامات مملوک تحت رهبری حکمران حلب، خایریبگ، که از قبل با استانبول در تماس بود، پنهانی برای سلیم پیام فرستادند که در صورت حمله وی به سوریه، آماده خواهند بود در ازای کسب مقامهای عالی و درآمدهای کلان، از وی

حمایت کنند. در واقع به نظر می‌رسد که سلیم هنوز تصمیم نگرفته بود که به کجا باید برود. وی تنها هنگامی که دریافت سلطان مملوک، غوری، در حال پیشروی به سوی آناطولی است، تصمیم گرفت که نخست باید با این خطر فوری روبرو شود و خطر صفویان هنوز تهدید کننده نیست.

در ۲۸ جولای ۹۲۲ هـ. ق / ۱۵۱۶ م، لشکر سلیم به سوی قلمرو ممالیک در نزدیکی ملطیه حرکت کرد. پس از آن، تسخیر امپراتوری ممالیک با سرعتی شگفت آور به انجام رسید. خیانت بسیاری از سران عالی رتبه و عدم تمایل مردم سوریه به حمایت از نیروهای مغلوب، مقاومت ممالیک متزلزل شد. تنها جنگ مهم بین دولشکر، در مرج دابق واقع در نزدیکی حلب، واقع شد (۲۴ اوت ۹۲۲ هـ. ق / ۱۵۱۶ م)؛ لشکر عثمانی با برخورداری از انضباط، سلاح و تاکتیک جنگی بسادگی پیروز شد. سلیم سپس سایر مناطق کشور را به سرعت مورد حمله قرارداد و شهرهای حلب (۲۸ اوت)، حماه (۱۹ سپتامبر) و دمشق (۲۷ سپتامبر) را در حالی که از سوی حکمرانان و مردم این شهرها استقبال می‌شد، به تصرف خود درآورد. غوری در مرج دابق در گذشت. هر چند ممالیک پشت سر در مصر، سلطان جدیدی به نام تومان بیگ برگزیدند (۱۱ اکتبر)، تلاشهای وی در فراهم آوردن لشکری جدید در مصر با موفقیت چندانی روبرو نشد. سلیم در همان احوال که سراسر سوریه را مورد تاخت و تاز خود قرار داده بود، در پی آن برآمد که خشم مردم شهرهای بزرگ و ایالات را فرو نشانند و همچنین از رهبران اقوام بودایی و رؤسای مملوک و غیر مملوک گروههای مذهبی استمالت کند. پیروان ارتدکس پس از فتح قسطنطنیه، به صورت یک ملت استقلال یافته بودند، اما گرجیهای ارمنی تنها در این زمان و در ازای حمایت از عثمانیها در مقابل ممالیک و اعلام وفاداری و سرسپردگی به سلطان و جانشینانش به کمک بطریق خود توانستند موقعیت مستقلی پیدا کنند.^۱

لشکر عثمانی با همه تجهیزات سنگین خود و توپخانه اش تنها طی پنج روز از شبه جزیره سینا عبور کرد (۱۶-۱۱ ژانویه) و این برآستی دستاوردی قابل توجه بود. تومان بیگ طی تلاشی لشکر جدید خود را در ریدانیه که بر جاده سینا به قاهره مشرف بود، به مقاومت واداشت، اما سلیم این مواضع آماده دشمن را دور زد و طی یک روز لشکر ممالیک را تار و مار کرد (۲۵ ژانویه ۹۲۳ هـ. ق / ۱۵۱۷ م) که طی آن بیش از ۲۵۰۰۰ نفر از مدافعان به قتل رسیدند. سلیم دستور داد همه ممالیکی را که بی هیچ مقاومتی تسلیم شده بودند، عفو کنند؛ وی بر این امید بود که با این تمهید قاهره را دست نخورده، به صورت یک مرکز کاملاً فعال حکومتی و زندگی اقتصادی تصرف کند (۲۵ ژانویه ۹۲۳ هـ. ق / ۱۵۱۷ م). اما تومان بیگ و برخی از فرماندهانش مقاومتی چریکی را سازمان دادند و در نتیجه پس از سه روز جنگ ویرانگر که در آن زمان بخشی از شهر تخریب شد و هزاران تن کشته برجای ماند، شهر به تصرف عثمانیها درآمد. از

این گذشته ممالیک دلتا و مصرعلیا به مقاومت خود ادامه دادند؛ عثمانیها تنها پس از چندی توانستند حکومت خود را به طور کامل در سراسر کشور مستقر کنند. در ۱۳ آوریل ۹۲۳ هـ. ق/ ۱۵۱۷ م شخص تومان بیگ دستگیر و اعدام شد و پس از آن مقاومت ممالیک تنها به فعالیتهای آنان در مصرعلیا منحصر می شد. پس از این که سلسله ممالیک بدینسان برافتاد، حکومت عثمانی در مصر مستحکم شد. در واقع تنها در این زمان بود که رهبران قبایل مهم صحرائشین و همچنین شریف مکه به سلیم اعلام وفاداری کردند (۳ جولای)؛ بدین ترتیب سلیم بی آن که نیازی به لشکرکشی دیگری داشته باشد، بر شهرهای مقدس مسلمانان نظارت یافت. در مقابل، گماردن شریف در مقام حکمرانی جده و حجاز و همچنین مکه و مدینه خود سرمشقی برای جاننشینان وی در آینده برجا نهاد.

اندک مدتی پس از آن، ناوگان عثمانی به اسکندریه رسید و تدارکات مورد نیاز سلیم را برای بازگرداندن لشکرش به آناتولی تأمین کرد و دیگر آنان مجبور نبودند که از محصولات کشاورزی مصر و سوریه تغذیه کنند. این ناوگان همراه با خلیفه متوکل و حدود ۲۰۰۰ تن از بازرگانان، صنعتگران و رهبران مذهبی برجسته مصر به آناتولی بازگشت؛ بدینسان روندی آغاز شد که طی آن رهبران مراکز قدیمی اسلام در نظام عثمانی جذب شدند و روشها و فرهنگ سنتی اسلام قدرتی دوباره یافت. افراد کارآموده‌ای که در خدمت تمدن عرب و ایران بودند، به دستگاه اداری عثمانی راه یافتند و بر ساخت و کارکرد آن تأثیر گذاشتند.

بنابر روایتی قدیمی، چندی پس از بازگشت ناوگان به استانبول بود که خلیفه حقوق خود را به سلیم و جاننشین وی واگذار کرد. به نظر می رسد این مسأله با اشاراتی که در وقایعنامه‌های معاصر به دارالخلافه بودن استانبول و ادراک رفته است، صحت داشته باشد. اما مدارک جدید دیگری وجود دارد که این عقیده را رد می کند. بنابر این مدارک تنها همین دلیل کافی است که خاندان عثمانی از سلاله خاندان رسالت نبودند و علاوه بر این، خلیفه متوکل به مصر بازگشت و تا سال ۹۵۰ هـ. ق/ ۱۵۴۳ م عهده دار خلافت بود. عثمانیها مدتی پس از تسخیر جهان عرب از عنوان خلیفه استفاده کردند، اما این سنتی دیرینه در میان فرمانروایان مسلمان بود که پس از کسب افتخاراتی به خود لقب خلیفه می دادند. در واقع القاب بسیار مهمتری از جمله سلطان و «خادم و متولی اماکن مقدس» وجود داشت که سلیم و جاننشینانش می کوشیدند با آن نامها خوانده شوند - تنها از آن روی عنوان خلیفه به کار می رفت که بر سیادت سلطان در جهان اسلام و رسالت وی در ترویج و دفاع از مذهب و احکام اسلامی تأکید شود. با گسترش سنت غازیگری، سلاطین عثمانی بدانجا رسیدند که بر رسالت خود در مقام رهبران و مدافعان تمامی جهان اسلام پای فشارند؛ بنابراین از تعبیر جدید خلیفه به منظور اعمال سیادت عثمانی بر مردم مسلمان جهان سودجستند. عثمانیها تنها در دوره انحطاط یعنی در قرن دوازدهم هـ. ق/ هجدهم م

و خاصه پس از معاهده کوچک قینارجه بود که برآستی ادعای خلافت کردند. در این زمان روسیه به سلطان عثمانی اجازه داد که در مقام خلیفه مسلمانان، برخی حقوق مذهبی خود را در کریمه حفظ کند؛ این دعوی اگرچه برای علمای اسلام پذیرفتنی نبود از تأیید روسها برخوردار شد.

بدینسان سلیم متصرفات بزرگی را بر امپراتوری که نیاکانش بنا کرده بودند، افزود. وی با استفاده از ارتشی که محمد دوم آن را بنیاد گذاشته بود و با تیکه بر شالوده استراتژیک و اداری که محمد دوم و بایزید دوم بر جای گذاشته بودند، صفویان را مغلوب کرد و دامنه امپراتوری را تا آنجا گسترش داد که بخش مهمی از امپراتوریهای کهن اسلامی را دربر گرفت و فقط ایران، بخشی از عراق، خراسان و ماوراءالنهر تحت فرمانروایی صفوی باقی ماند.

اصلاحات داخلی

با برقراری صلح در شرق و نیز در غرب، سلیم توانست مدتی را در استانبول به توسعه ساخت دولت و ارتش که مبانی اساسی اقدامات آینده وی را به وجود می آوردند، بپردازد. سلطان با تعمیم نظام سربازگیری دوشیرمه و با تأسیس مرکز آموزشی جدیدی در غلظه سرای به منظور آموزش جوانانی که به قصر وی فرستاده می شدند، توسعه پادگانهای کوچک و محدودی که قبلاً در قصر توپ قاپی و قصر سلطنتی در ادرنه مستقر بود، لشکرینی چری را گسترش داد. برای این مرکز آموزشی، ساختمانهای جدید و مجللی در ارتفاعات غلظه بنا شد که دارای یک مسجد، مدرسه، چند سربازخانه و آشپزخانه بود. این مرکز تبلور شیوه زندگی اسلامی و نخستین سکونتگاه وسیع مسلمانان در محلی بیرون از استانبول قدیم بود. برای جوانان دوشیرمه یک نظام دقیق طبقه بندی و آموزشی ایجاد شد به گونه ای که بهترین آنان برای خدمت در قصر انتخاب می شدند و سپس بقیه آنان پیش از ورود به لشکر بردگان قاپی قولو، برای کسب آمادگیهای جسمی به آناتولی اعزام می شدند.

سلیم همچنین مسأله انتقال مقر حکومت عثمانی از ادرنه به استانبول را که مدتها پس از انتقال مرکز، هنوز سازمانهای دولتی در آن باقی مانده بود، تکمیل کرد. کاتبان، سربازان، زنان حرمسرا و دیگر افراد درباری به قصر توپ قاپی منتقل شدند و چون قصر توپ قاپی بیش از اندازه شلوغ شد، قصر کوچک جدیدی به نام یالی کوشک در سواحل دریای مرمره بین سیرکچی و سرای بورنو بنا شد؛ این قصر خلوتگاه ویژه سلطان و سوغلی های خاص وی بود.

کوششهای زیادی صورت گرفت که ناوگان جدید و قدرتمندی ساخته شود؛ ناوگانی که بتواند با استفاده از پیروزی بایزید بر ونیز و حرکت به سوی مدیترانه غربی، علیه خاندان هابسبورگ اسپانیا و فرانسه هر دو، وارد عمل شود و همچنین بتواند به محدودیتهای ایجاد شده به

دست پر تغالیه‌ها در دریا‌های شرق که پس از پیروزی عثمانیها، خسارات سنگینی بر جهان عرب تحمیل کرده بوده، خاتمه دهد. یک کارگاه کشتی‌سازی جدید و مهم در خلیج شاخ زربین استانبول واقع در محلی به نام قاسم‌پاشا، احداث شد و در همین احوال، بازسازی و توسعه کشتی‌سازیهای قدیمتر گالیپولی و قدیرگا ادامه یافت. بجز افسران و کشتی‌سازان که در آن موقع در اختیار بودند، فرمانده ناوگان ممالیک در دریای سرخ به نام سلیمان رئیس و فرماندهان و صنعتگرانش به استانبول منتقل شدند (مه ۹۲۵ هـ. ق / ۱۵۱۸ م)؛ سواحل مدیترانه و دریای سیاه به دنبال دریانوردان با تجربه جستجو شد و بسیاری از غنایم به دست آمده از پیروزی عثمانیها در مصر صرف ساختن کشتیها و آموزش و سازماندهی افراد شد. بنابراین تا اواخر دوره سلطنت سلیم، عثمانیها از یک نیروی دریایی عظیم، جدید و کاملاً منظم برخوردار بودند و این موجب نگرانی فزاینده همه آنانی می‌شد که در دریای مدیترانه و دریا‌های شرق دارای منافع بودند. اما استفاده از ناوگان به دوره جانشین سلیم، سلیمان باشکوه، واگذار شد.

آغاز جنبش جلالی

تنها نگرانی مهم نظام سلیم در سالهای آخر حکومتش، بروز مشکلاتی جدید در میان ترکمنهای آناتولی شرقی بود که مدتها پس از این که حمایت مستقیم صفویان از آنان متوقف شده بود، هنوز ناخشنود بودند. ترکمنها از تلاشهای حکومت مرکزی برای گسترش نفوذ خود به مناطقی که از دیرباز آزادانه مورد هجوم و غارت آنان قرار می‌گرفت، خشمگین بودند. اعتقادات مذهبی غیررسمی آنان که لاقلاً تا اندازه‌ای، نشانی از خواست آنان مبنی بر استقلال سیاسی بود، ترکمنها را واداشت که با گسترش نهادهای عقیدتی اسلام رسمی به مخالفت برخیزند؛ نهادهایی که در این برهه اساس حکومت عثمانی بر آنها استوار بود. کشتار خونینی که عثمانیها در سرکوب حامیان صفوی ترکمنها به راه انداخته بودند، خشم و ناخشنودی آنان را افزون کرد. در سال ۹۲۶ هـ. ق / ۱۵۱۹ م، در نزدیکی توقات شورش عشایری دیگری به وقوع پیوست که رهبر آن فردی به نام جلال، از مبلغان صفوی بود. جلال پس از رهایی از انقیاد سلیم، زمانی که سلطان در مصر بود، پیروان زیادی در اطراف خود گرد آورد. وی مدعی بود که حضرت مهدی (ع) است و با این ادعا نیز کشاورزان و عناصر ناراضی شهر را که از تحمیل مالیاتهای سلطان ناخشنود بودند، به خود جذب کرد. جلال خود را شاه اسماعیل نامید و موفقیت‌های زیادی کسب کرد تا این که لشکرش در برابر هجوم بینی چریها تارومار شد (۲۴ آوریل، ۹۲۶ هـ. ق / ۱۵۱۹ م) و هزاران تن از افرادش به قتل رسیدند. اما نام جلال باقی ماند و پس از آن طی دو قرن بعد، همه جنبشهای مخالف در آناتولی به همین نام خوانده می‌شدند. در ۱۸ جولای ۹۲۷ هـ. ق / ۱۵۲۰ م، سلیم از استانبول عزم ادرنه کرد. مورخان در این که

سلیم در این سفر خود چه مقاصد مشخصی را دنبال می کرده است، هم‌رای نیستند. برخی از منابع ادعا می کنند که وی در پاسخ به حملات مرزی مجارها، در پی لشکر کشی به مجارستان بوده است؛ برخی دیگر بر این عقیده اند که وی فقط در صدد تدارک حمله ای دریایی به قبرس، رودس یا حمله به یک ناوگان صلیبی بوده است که ظاهراً به فرمان پاپ آماده نبرد شده بود. سلیم ظاهراً پیش از ترک استانبول مبتلا به کمردرد بوده است. وی به روستای سرت در نزدیکی چورلو که رسید، دیگر نتوانست به راه خود ادامه دهد. در آن جا سلطان سخت بیمار شد و سرانجام در ۲۱ سپتامبر ۹۲۷ هـ. ق / ۱۵۲۰ م، احتمالاً در اثر ابتلا به بیماری کفگیرک یا بنا بر روایت برخی منابع، طاعون یا حتی سرطان در گذشت. بدینسان زندگی زودگذر یکی از بزرگترین فاتحان تاریخ سپری شد.

اوج عظمت عثمانی: سلیمان اول (باشکوه)

۹۷۴-۹۲۷ هـ. ق / ۱۵۶۶-۱۵۲۰ م

امپراتوری به ارث رسیده به سلیمان اول در سال ۹۲۷ هـ. ق / ۱۵۲۰ م از چنان موقعیتی برخوردار بود که پیش از آن برای هیچ یک از شاهزادگان عثمانی به هنگام جلوس، فراهم نشده بود. شاهزاده ای نبود که مدعی حقوق سلطنت وی شود و گروههای سیاسی ناسازگار بتوانند با دستاویز قرارداددن وی قدرت خود را حفظ کنند. سلیم همچنین لشکرینی چری را برای سلطان جدید باقی گذاشته بود تا از آن به مثابه یک اهرم قدرت در اعمال نظارت بر همه عناصر طبقه حاکم بهره گیرد؛ دامنه نظارت سلیمان برای عناصر تا بدانجا گسترش یافت که وی را در میان سلاطین عثمانی، چه آنانی که پیش از وی حکومت کرده بودند و چه آنان که پس از وی بر مسند قدرت نشستند، بی همتا کرد. فتوحات بایزید دوم و سلیم اول، سلیمان را هم در شرق و هم در غرب در موقعیت استراتژیک ممتازی قرار داد. سلسله ممالیک برانداخته شده بود. صفویان و حکومت و نیز مرعوب شده بودند و امپراتوری بالنده هابسبورگ بر غم این که در آن زمان رفته رفته به صورت یک دشمن بزرگ در شمال دانوب جایگزین مجارستان می شد، هنوز قدرت کامل خود را بازیافته بود. نیروی دریایی قدرتمندی که طی ربع قرن گذشته تشکیل شده بود به سلیمان توان نظامی جدیدی می داد که می توانست با کمک آن، در آب و خشکی با دشمنان بجنگد. از این گذشته، تسخیر سرزمینهای خلافت کهن اسلامی منابع وسیع در آمد را در اختیار سلطان عثمانی قرار داد و نیز چنان اعتباری برای وی فراهم آورد که وی براستی توانست امپراتوری را به اوجی از رفاه و شکوه برساند که لقب «باشکوه» [۵۶] و «گراندترک» [۵۷] را

که اورپائیان به وی اطلاق می کردند، شایسته خود کند. سلیمان همچنین در مقام یک مدیر و یک سرباز با توشه‌ای چنان گرانبار از تجربه به سلطنت رسید که نه فقط در کسب فتوحات، بلکه در یکپارچه کردن و تدوین سازمان اداری دولت که براساس الگوهای بی‌سابقه از جوامع، سنن و تمدنهای بسیار گوناگون شکل گرفته بود، وی را از تجربه دیگران بی‌نیاز می ساخت. سلیمان که در نزد مردم خود با لقب «قانونی» شهرت داشت در مقام یکی از بزرگترین رهبران نظامی عثمانی باقی ماند؛ رهبری که لشکر خود را در ۱۳ نبرد بزرگ و چندین نبرد کوچک همراهی و رهبری کرده بود و پیش از ده سال از دوره حکومتش را در میدانهای نبرد بسر برده بود. کمتر کسی یافت می شد که به لحاظ توان و قدرت بر او پیشی جوید. سلیمان دامنه فتوحات عثمانی را بسیار فراتر از مرزهایی که از نیاکانش به ارث رسیده بود، گسترش داد.

اصلاحات داخلی

سلیمان در پی کسب وفاداری مردمی که در اثر سیاستهای تحمیلی پدرش از حکومت بیزان شده بودند، سلطنت خود را با نبردی در راه برقراری عدالت و فضیلت آغاز کرد. منفورترین اقدامی که سلیمان اتخاذ کرده بود، تحریم تجارت با ایران بود که بازرگانان عثمانی و به همان اندازه همتایان ایرانی آنان را ناخشنود می کرد. در این زمان، این محدودیتها لغو شد؛ کالاهای مصادره شده به صاحبان آنها بازگردانده و غرامت آنان نیز پرداخت شد. صنعتگران و اندیشمندانی که از آذربایجان و مصر به استانبول آورده شده بودند اجازه یافتند در صورت تمایل به خانه های خود بازگردند؛ هر چند که انگیزه های لیبرالی حکومت سبب شد که عاقبت بیشتر آنان در آناتولی باقی بمانند. سلیمان کوشید که با تشکیل یک نظام قضایی به هر گونه امکان خشنوت و اعمال خودسرانه ای نظیر آنچه که سلیمان و محمد دوم انجام می دادند، خاتمه دهد؛ وی برعکس آنان، بر حفظ جان، مال و شرف افراد صرف نظر از مذهب آنان تأکید داشت. یک روز پس از جلوس، سلیمان مقرر کرد که سربازان بایستی هزینه های احتیاجی را که طی راههای نبرد در داخل قلمرو عثمانی یا خارج از آن مصرف کرده اند، پردازند. مالیاتها تنها براساس توان مالی افراد در پرداخت آن وضع شد و مالیاتها و مصادره های اضافی که در دوران سلاطین پیشین مرسوم شده بود، منسوخ گردید. شبکه محاکمی که در گذشته تأسیس شده بود، گسترش یافت و پلیس و بازرسان دیگری به خدمت گرفته شدند تا مراقب باشند از احکام دادگاهها و قوانین حکومت سرپیچی نشود. به کارکنان دولت اخطار شد که حکومت با کسانی که حقوق مردم را نقض کنند، به شدت رفتار خواهد کرد. برای خلع مقامهای دولتی بایستی دلایل موجهی وجود می داشت و دیگر میل واراده سلطان و سایر مقامهای بلند پایه کشور در این امر بی تأثیر بود. در انتصاب و اشتغال و ارتقای کارمندان تنها صلاحیت آنان مورد توجه قرار گرفت و مقصود این

بود که دخالت دربار در امور اداری خاتمه یابد. صدها تن از علما و قضات به خدمت سلطان درآمدند. طی گذشت سالها، خواه زمانی که سلیمان سرگرم نبرد بود و خواه زمانی که در استانبول به سر می برد، مجموعه قوانینی صادر می شد که ساخت حکومت و همچنین حقوق و مسؤولیتهای همه افراد طبقه حاکم و اتباع سلطان را مشخص می کرد.

نبردهای متناوب و مشکلات داخلی

اما بیشتر زندگی سلیمان در یک رشته نبردهایی سپری شد که برخی براو تحمیل شده بود و برخی دیگر از اشتیاق وی به تداوم تلاشهای پدرش به منظور برقراری یک امپراتوری جهانی ناشی می شد. یکی از مهمترین موفقیتهای سلیمان در این نبردها این بود که طی یک سال، از درگیر شدن در چند جبهه اجتناب می کرد. در لشکر سلیمان جنگجویان فئودالی وجود داشتند که می بایست در زمستان، برای کسب در آمد و تأمین رعیت و تجهیزات خود به تیول خود بازگردند. بهار هر سال، لشکر عثمانی می بایست از آناتولی عازم میدان نبرد می شد، بجز سالهایی که سلطان زمستان را در جبهه باقی می ماند تا برای شروع نبرد در سال بعد مجبور نباشد که لشکر را پس از طی مسافتی طولانی از مرکز به مرز هدایت کند. با توجه به این که نقطه آغاز می بایست استانبول می بود، برای سلطان کم و بیش ناممکن بود که طی یک سال هم در شرق و هم در غرب درگیر شود. اما از آنجا که ابتکار عمل با سلطان بود و دشمنان وی چنان از قدرت او بیمناک بودند که بندرت جرأت می کردند به میل خود جنگ را آغاز کنند، وضعی پیش نمی آمد که سلطان در یک زمان در دو جبهه درگیر شود. اما برای اجتناب از چنین وضعی وی می بایست به تناوب در شرق و غرب می جنگید تا از این طریق مانع از آن شود که آنان توان رویارویی با وی را پیدا کنند یا این که توان نظامی وی را از یاد ببرند.

سلطان سلیمان در سالهای اول حکومت، به اروپا چشم دوخته بود. اما در آغاز، وی می بایست چند مشکل را که به محض جلوس او به سلطنت بروز کرده بود، حل کند. یکی از این مشکلات قیام ممالیکی بود که قبلاً در سوریه به خدمت سلیم در آمده بودند و رهبر آن حکمران دمشق، جان بردی غزالی بود؛ وی بر این امید بود که وقتی سلطان در غرب سرگرم جنگ است، مصر را تسخیر و امپراتوری ممالیکی را احیا کند. اما با وجود آن که دمشق به سادگی به دست شورشیان افتاد، حکمران حلب توانست نیروهای فئودال منطقه را سازماندهی و تا پایان سال ۹۴۴ هـ. ق / ۱۵۲۷ م همه شورشیان را سرکوب کند. به منظور تحکیم حکومت عثمانی در منطقه، سازمانهای اداری ممالیکی که از دیرباز فعالیت می کردند منحل و مسؤولین قدیمی آن نیز از کار برکنار شدند و به جای آن نظامی فئودالی همچون عثمانی روی کار آمد، بجز در جبل لبنان که تحت حکومت رهبران فئودال آن، شکلی خاص از حکومت خودمختار پیدا کرد.

دومین مشکلی که توجه سلیمان رابه خود جلب کرد جزیره رودس، آخرین پایگاه خطرناک مسیحیت در دریای اژه، بود که در صورت برچیده شدن آن، دریا کاملاً تحت نظارت عثمانی قرار می گرفت. دزدان دریایی رودس، شمار زیادی از کشتیهایی را که از ولایات جدید عرب غله و طلا حمل می کردند، به تصرف خود درمی آوردند و در حمل و نقل زائران به شهرهای مقدس اسلام و بالعکس فعالیت داشتند؛ بدینسان اعتبار سلطان و همچنین سرمایه او در معرض تهدید دزدان بود. انگیزه های سیاسی و نیز ژئوپولیتیک سلطان را واداشت که پیش از حرکت به اروپای مرکزی، خطر رودس را خنثی کند. طی تابستان ۹۲۹ هـ. ق / ۱۵۲۲ م، یک نیروی بزرگ اعزامی از سوی عثمانیها محاصره ای طولانی را آغاز کرد. در برابر نیروهای عثمانی حدود ۶۰۰۰۰ تن از مدافعان یکی از مستحکمترین قلعه های معروف جهان در آن زمان، وارد نبرد شدند. حملات مکرر عثمانیها عقب زده می شد تا این که زنان یهودی و مسلمان عثمانی به اسارت شهسواران درآمدند؛ این امر نیروهای عثمانی را برانگیخت و آنان سرانجام به داخل جزیره نفوذ و دشمن را وادار به تسلیم کردند (۲۰ دسامبر ۹۲۹ هـ. ق / ۱۵۲۲ م). بنا بر شرایط تسلیم نامه به همه کسانی که مایل بودند جزیره را ترک کنند، اجازه داده شد که از جزیره خارج شوند شهسواران توانستند سلاحها و اموال خود را به همراه ببرند، آنانی که باقی ماندند به مدت پنج سال از پرداخت مالیات معاف شدند و از همان شرایط آزادی مذهبی در دیگر قلمروهای عثمانی برخوردار گردیدند. بدین ترتیب در واقع شمار اندکی از ساکنان جزیره را ترک کردند. اما شهسواران در کشتی های متعلق به پاپ به مالت منتقل شدند و آنجا را به صورت پایگاه جدید عملیات علیه مسلمانان در قلب مدیترانه مرکزی در آوردند. با تسخیر جزیره رودس به دست عثمانیها، دیگر مدیترانه شرقی امن شد.

اما به دنبال برقراری آرامش در این منطقه، شورش سخت در مصر بروز کرد که سلطان را از حرکت به سوی غرب بازداشت. همچنان که در سوریه اتفاق افتاد، ممالیک مصر هم کوشیدند با استفاده از غیبت سلطان استقلال خود را اعلام کنند. اما وضع در مصر تا اندازه ای متفاوت بود، زیرا خایریبگ، مملوک پیشین که نخستین حکمران عثمانی در کشور بود، تا زمان مرگ خود در اکتبر ۹۲۹ هـ. ق / ۱۵۲۲ م به سلطان وفادار ماند. تنها پس از این که یک مقام عثمانی به نام آرناووت احمدپاشا - که از کوتاهی سلطان در انتصاب وی به مقام صدراعظمی خشمگین بود - به جای خایریبگ به حکمرانی مصر گماشته شد (۲۰ اوت ۹۳۰ هـ. ق / ۱۵۲۳ م)، ممالیک این کشور توانستند تحت رهبری وی در قیامی آشکار، علیه سلطان متحد شوند. طی مدتی کوتاه، احمدپاشا افراد خود را در مقام فرماندهی پادگان بینی چری که برای حفظ منافع سلطان در آنجا باقی مانده بود، گماشت. کارمندانی که از سوی سلیم به منظور نظارت بر قدرت حکمران در امور مالی واداری منصوب شده بودند، از کار برکنار شدند و جای

آنان را کارمندانی از ممالیک گرفتند. درآمدهای کسب شده از مالیاتهای اراضی که در گذشته به وسیله کارمندان حقوق بگیر عثمانی و به نفع خزانه مرکزی جمع آوری می شد، به تیولها واگذار شد و به ممالیک برجسته مصر تعلق گرفت. در ژانویه ۹۳۱ هـ. ق / ۱۵۲۴ م، آرناووت احمد آشکارا علیه سلطان قیام کرد. وی خود را سلطان مصر نامید و فرمان داد که به نام وی سلکة جدید زدند و خطبه های نماز جمعه را به نام او خواندند. اما سربازان ینی چری کوشیدند که در دژ قاهره مقاومت کنند. پس از اندک مدتی، حتی پیش از آن که مقامهای عثمانی در استانبول بتوانند واکنشی از خود نشان دهند، حکومت ظالمانه احمد بیشتر مردم و رجال برجسته کشور را خشمگین کرد و عاقبت موجب بروز شورش محلی شد که طی آن آرناووت به قتل رسید (۹۳۲ هـ. ق / ۱۵۲۵ م).

به دنبال این رویداد، سلیمان وزیر اعظم خود، ابراهیم پاشا را با لشکری جدید به مصر اعزام کرد تا نظام اداری آنجا را به گونه ای تجدید سازمان کند که امکان بروز هر گونه شورش را در آینده، از منطقه سلب کرده باشد. ابراهیم سیاستی دوگانه اتخاذ کرد. وی از یک سوی به سرکوب بیرحمانه همه آنانی پرداخت که در اقتدار سلطان شک کرده بودند؛ از جمله این افراد آخرین ممالیکی بودند که یا اعدام شدند یا برای خدمت در دستگاه عثمانی، به نواحی دیگر امپراتوری اعزام گردیدند و همچنین بسیاری از قبایل بدوی که کوشیده بودند با استفاده از این شورش یک بار دیگر استقلال خود را بازیابند. از سوی دیگر ابراهیم تلاش می کرد که با استفاده از همان آرمانهای عدالت طلبی که سلیمان در نواحی دیگر امپراتوری بر تحقق آن تأکید کرده بود، دوباره حمایت توده ها را از حکومت جلب کند. در پی این سیاست همه اموالی که طی تسخیر مصر یا در جریان آشوب مصر مصادره شده بود، به صاحبان آنها بازگردانده شد. همه مستمندانی که توانسته بودند بدهیهای خود را پردازند از زندان آزاد و دیون شخصی آنان از خزانه دولت پرداخت شد. اما کن و شبکه های آبیاری تخریب شده در جریان فتح و پس از آن بازسازی شد و کوششهایی صورت گرفت که زندگی عادی به منطقه باز گردد و فعالیتهای اقتصادی در سراسر ولایت از سر گرفته شود. برخی معافیتهای مالیاتی اعلام شد تا کشاورزان را در امر بازگشت به زمین و شروع کار کشاورزی تشویق کند. از محل دارائیهای شخص سلطان مؤسسات آموزشی و سازمانهای خیریه تأسیس و به مردم واگذار شد. و سرانجام به منظور جلوگیری از قیامهای دیگر در آینده، ابراهیم نظام پیچیده ای از اهرمهای بازدارنده و عوامل برقراری موازنه قدرت را جایگزین نظام مورد نظر سلیم کرد که بیشتر در پی تمرکز همه قدرت در دست حکمران منطقه بود. سراسر ولایت کم و بیش به صورت یک واحد مالیاتی اجاری در اختیار حکمران آن قرار گرفت و او در مقابل موظف بود که سالیانه مالیات ثابتی به استانبول پردازد؛ وی می توانست پس از کسر مبالغی که موظف بود در ازای برخی تعهدات عثمانی در

شهرهای مقدس و همچنین سفر زائران مصری به این شهرها به حکومت عثمانی بپردازد، باقیمانده درآمدهای مالیاتی را به عنوان سود برای خود نگاه دارد. به منظور نظارت بر قدرت حکمران، مقام خزانه داری مفتی اعظم و فرمانده پادگان از سوی حکومت مرکزی منصوب می شدند و آنان فقط در برابر مقامهای مرکزی در استانبول مسؤول بودند؛ به این مقامها خاصه توصیه شده بود که شخص حکمران و همچنین یکدیگر را تحت نظر داشته باشند مبادا که از قوانین سلطان تخطی و به حقوق اتباع وی تعرض شود. حکومت عثمانی برای این که مطمئن شود که بیشتر درآمدهای مصر به صورت نقدی یا جنسی به استانبول ارسال خواهد شد، مقرر داشت که همه درآمدهای مالیاتی منطقه شامل درآمدهای حاصل از منابع کشاورزی یا مراکز اقتصادی شهری به جای آن که به تیولها واگذار شود به اجاره داران مالیاتی پرداخت گردد و این اجاره داران موظف بودند سالیانه مبلغ ثابتی از درآمدهای خود را به خزانه بپردازند و سپس باقیمانده آن را به عنوان سود برای خود نگاه دارند.

از آن پس، چند لشکر نظامی عثمانی برای حفاظت منطقه در مصر مستقر شد، اما از دخالت در امور مالیاتی منع شد. بنابراین آنان به حقوقی که از خزانه دریافت می کردند، متکی بودند و تحت نظارت حکومت مرکزی قرار داشتند. علاوه بر آن، برای حصول اطمینان از این که هیچ طبقه بومی وجود ندارد که احتمالاً در آینده بر حکومت عثمانی در منطقه بشورد، تصریح شد که هیچ یک از اتباع مصر که به طبقه حاکم عثمانی راه می یابند، نمی توانند در داخل مصر به خدمت مشغول شوند؛ آن گروه از ممالیکی که حکومت سلطان را گردن می نهادند، می توانستند در سایر نواحی امپراتوری به خدمت سلطان در آیند و دیگر این که مقرر شد هیچ مقام عثمانی بیش از دو سال نمی تواند در مصر خدمت کند. تشکیلات ایالتی مصر که ابراهیم پاشا آن را ایجاد کرده بود، چندان موفقیت آمیز بود که طی سالهای بعد در سایر ولایات غیرفئودالی دیگر نیز چنین تشکیلاتی به وجود آمد.

در این احوال، ارتقای ابراهیم پاشا به مقام وزارت اعظم تغییری اساسی در سیاست طبقه حاکم عثمانی به وجود آورد. فرنگ ابراهیم - نامی که ابراهیم پاشا به آن شهرت داشت - در نوجوانی طی نبردی که در زمان بایزید دوم در نزدیکی موطنش در پارگا [۵۸] واقع در ایتالیا صورت گرفت، به دست نیروهای عثمانی اسیر شد. پیروزی وی بر وزیر اعظم ترک قبلی، پیری محمد، در واقع پیروزی نهایی طبقه دوشیرمه بر اشرافیت کهن ترک بود. افراد دوشیرمه هر روز تعداد بیشتری از مقامهای اصلی را در اختیار می گرفتند، حال آن که بیشتر اعضای اشرافیت ترک از کار برکنار می شدند و به املاک خود در آناتولی بازمی گشتند؛ در همین منطقه بود که آنان

تحریکات خود را علیه حکومت استانبول آغاز کردند و از شورشهای جلالی که طی سالهای بعد پایه‌های حکومت عثمانی را متزلزل کرد حمایت بسیار می‌کردند. اما تا این زمان، امتیازات قدیمی بین گروه دوشیرمه و اشرافیت کهن ترک و اخلاف آنان تقسیم شده بود، زیرا بسیاری از ترکان و مسلمانانی که در این زمان در خدمت سلطان بودند، از فرزندان دوشیرمه بودند که به علت آمیزش با زنان ترک و نیز تحت تعلیم و تربیت ترکها، هویت خود را در مخالفت با دوشیرمه بازیافته بودند.

دوشیرمه که دیگر اشرافیت ترک آن را تهدید نمی‌کرد. تحت رهبری مستقل افراد مختلف به گروههای سیاسی مجزایی تقسیم شد که هر یک به دنبال قدرت و ثروت گروهی و نه طبقاتی خود بودند. در آغاز، در این نبردهای سرنوشت ساز بر سر مسأله قدرت، مادر سلطان، حفصه خاتون و زنان دیگر حرمسرا شرکت داشتند که کوشش برای تحکیم موقعیت جانشینی فرزندان خود و نفوذ بر روی سلطان و حکومت را از طریق همکاری با یکی از گروههای سیاسی آغاز کردند. به نظر می‌رسد که توطئه‌های گروههای سیاسی تحت رهبری ابراهیم پاشا و آرنائوت احمد پاشا و همچنین همکاری با همسر سلطان، روکسلانه (خرم سلطان)، در پیروزی ابراهیم پاشا مؤثر بوده است؛ این زن در اصل روسی بوده و در گالیسی به دست تاتارهای کریمه اسیر شده بود. خرم سلطان با برانگیختن سوءظن سلطان نسبت به آخرین وزیر اعظم خود، پیری محمد، در توطئه پیروزی ابراهیم پاشا دخالت داشت؛ پیری محمد توانسته بود با کسب پیروزیهای نظامی سلطان جوان را تحت تأثیر قرار دهد. چنان که قبلاً نیز اشاره شد، پس از پیروزی ابراهیم پاشا بود که آرنائوت احمد به مصر مأموریت یافت و به دنبال آن مصر دچار آشوب شد. بنابراین، این رویدادها بیشتر از این که نشانگر پیروزی دوشیرمه به عنوان یک طبقه باشد، از شروع روندی حکایت می‌کرد که نظام عثمانی را تحت نفوذ گروههای سیاسی و سوگلی‌های حرمسرا قرار می‌داد. این فعالیتها همچنین نشانگر شروع روندی بود که سلاطین عثمانی رها رچه بیشتر بر وزیران اعظم خود متکی می‌کرد؛ هم‌آنانی که قدرت خود را بیشتر از آن که در خدمت سلطان و امپراتوری به کار گیرند، در راستای منافع شخصی خود به کار می‌بردند. ابراهیم از مقامها و درآمدهای فوق‌العاده‌ای برخوردار شد که وی را پس از سلطان در مقام قدرتمندترین فرد امپراتوری قرار می‌داد. ازدواج ابراهیم با خدیجه سلطان، دختر سلیم، نشانگر اعتبار وی و جانشینانش در زیر نفوذ گرفتن سلاطین عثمانی در سالهای نیمه قرن شانزدهم بود؛ هر چند که آنان می‌کوشیدند خود را از سلطه وزیران اعظم خود رها کنند.

نخستین نبرد با مجارها

نخستین هدف سلیمان در اروپا مجارستان بود. مجارستان در آغاز به صورت یک پادشاهی

مستقل بود و سپس حکومت دست نشانده مستقلی شد که علیه خاندان هابسبورگ با عثمانی همکاری می کرد و عاقبت با الحاق مستقیم آن به امپراتوری عثمانی، عثمانیها و خاندان هابسبورگ را در همسایگی بلافصل یکدیگر قرارداد. پادشاهی مجارستان که لوئی دوم بر آن فرمانروایی داشت در نتیجه عوامل مختلف از جمله فساد و عدم شایستگی خاندان شاهی، اختلافات داخلی بر سر وابستگیهای خانوادگی به خاندان هابسبورگ و طمع فئودالها در تحت نظارت گرفتن شاه و روستائیان تضعیف شده بود. اشراف کوچکتر که تحت رهبری یان زاپولیا [۵۹]، امیر ترانسیلوانیا، قرار داشتند، در مخالفت با مقام سلطنت و نفوذ خاندان هابسبورگ هر دو، جنبشی به راه انداختند؛ حال آن که روستائیان تحت ستم برای بیان ناخشنودی خود از حکومت به جنبش جدید پروتستان روی آوردند. ازدواج خواهر لوئی دوم، آنا، با دوک بزرگ فردیناند اول، برادر امپراتور چارلز پنجم و نماینده وی در اتریش سبب شد که فردیناند مدعی سلطنت در مجارستان شود و این ادعا چندی بعد خاندان هابسبورگ را در رویارویی مستقیم با عثمانیها قرار داد.

نخستین نبردهای سلیمان در اروپا به منظور از میان برداشتن آخرین نواحی برون بوم مسیحی در امتداد سواحل جنوبی در اوا و دانوب در صربستان و بوسنی بود تا از این طریق بتواند راه را برای کسب فتوحات بیشتر در شمال هموار کند. در ۸ اوت ۹۲۷ هـ. ق / ۱۵۲۰ م، مهمترین این نواحی یعنی قلعه بزرگ بلگراد طی محاصره ای به تصرف عثمانیها در آمد، خط دفاعی اروپای مسیحی در ساحل دانوب درهم شکسته شد و آخرین بخش صربستان به دست عثمانیها افتاد. در این زمان سباتز [۶۰] مرکز یک ایالت مرزی تازه تأسیس مسلمانان شد و گروهی از نیروهای آفینجی (تکاور) در آن مستقر شدند تا حمله خود را به سمت شمال و قلمرو خاندان هابسبورگ در اتریش آغاز کند. در آنجا، فردیناند یک جامعه مبارزه جوی مرزی را سازمان داد و مردم بوسنی و کروآسی را واداشت از خاندان هابسبورگ تقاضا کنند که با حفظ حقوق ظاهری خود مختاری فرمانروایان آنها و با تصرف سرزمینهایشان آنان را تحت حمایت خود قرار دهند. پاپ کوشید حمایت سراسری اروپا را در رویارویی با عثمانیها جلب کند، اما سلیمان یک بار دیگر در پی آن بر آمد و نیز و راغوزه را جدا کند و با اعطای امتیازات تجاری جدید به آنان، ملت های آنان را ازالحاق به نیروهای متحد مسیحیت باز دارد. دشمنی بین خاندان هابسبورگ و فرانسه که در آن زمان تحت فرمانروایی فرانسوای اول (۹۵۴-۹۲۱ هـ. ق / ۱۵۴۷ - ۱۵۱۵ م) قرار داشت، اتحاد مسیحیت را در مقابل عثمانیها سست تر کرد و

اتحادهای ضدفرانسه که در میان خاندان هابسبورگ، پاپ وانگلستان ایجاد شده بود، فرانسه را به جلب حمایت عثمانیها واداشت. شکست فرانسوی اول و اسارت وی به دست کارل پنجم و به دنبال آن تسلیم شدن سرزمینهای تحت حکومتش در اسپانیا و ایتالیا، فرانسه را بر آن داشت که با جلب دوستی سلطان، عثمانیها را در حمله به خاندان هابسبورگ از طریق جنوب، تحریک کند. مشکلات داخلی در شرق، نخستین پیشروی عثمانی را به مجارستان تا بهار ۹۳۳ هـ.ق/ ۱۵۲۶ م، به تأخیر انداخت، مجارها نتوانستند بسرعت بسیج شوند زیرا فنودالها در تقویت شاه رغبتی از خود نشان نمی دادند و شمار زیادی از اشراف کوچک که تحت رهبری زاپولیا قرار داشتند از شرکت در جنگ خودداری کردند؛ آنان از این بیمناک بودند که جنگ با عثمانیها عناصر کاتولیک و وابسته به هابسبورگ را در کشور تقویت کند. مدافعان در دشت موهاج واقع در ساحل راست دانوب در جنوب بوده با نیروهای سلیمان درگیر شدند (۲۹ اوت ۹۳۳ هـ.ق/ ۱۵۲۶ م). اما سازماندهی ضعیف و پراکندگی نیروهای لوئی هم‌اورد قدرتمندترین نیروی نظامی عصر نبود خاصه این که آنان از توپخانه هم برخوردار بودند. شاه و بسیاری از افرادش در حین عقب نشینی لشکر شکست خورده، به قتل رسیدند. ده روز بعد، بوده و پست [۶۱] سقوط کرد. عثمانیها بیشتر نواحی کشور را بجز حاشیه‌های شمالی و غربی که در دست خاندان هابسبورگ باقی ماند، به تصرف خود در آوردند. تقاضاهای زیادی از سلطان شده بود که توجه خود را معطوف به شرق کند؛ از این روی، او از اشغال و الحاق سراسر کشور منصرف شد و به پیشنهاد زاپولیا و وابستگانش با این مضمون که همچنان بر سر قدرت بمانند و سلطه عثمانی را بپذیرند و به آن حکومت خراج بپردازند، تن در داد (۲۴ سپتامبر ۹۳۳ هـ.ق/ ۱۵۲۶ م). پادگانهای عثمانی فقط در چند محل باقی ماندند، لیکن بقیه مستملکات مجارستان را در بوسنی به تصرف خود در آوردند و بدینسان امکان انجام حملات جدید به قلمرو هابسبورگ در کروآسی و سالونیک فراهم شد. اما بیشتر ارتش عثمانی همراه با سلطان این نواحی را تخلیه کردند و مجارستان را به حکومت بومی آن وا گذاشتند.

بروز قیامهایی در آناتولی ۹۳۵-۹۳۳ هـ.ق/ ۱۵۲۸-۱۵۲۶ م

در آناتولی ترکمنها در برابر کوششهای حکمران منطقه، فرهادپاشا، که در پی ایجاد نظارت مستقیم و پایان دادن به استقلال آنان بود، مقاومت می کردند. هر چند تبلیغات صفویان در منطقه طی واپسین سالهای حکومت شاه اسماعیل خاتمه یافته بود، اما با از سر گرفتن این تبلیغات در زمان فرمانروایی پسر و جانشین شاه اسماعیل یعنی شاه طهماسب که می خواست از

اشتغال سلطان در مجارستان به سود خود استفاده کند. ناخشنودی محلی تشدید شد. از این گذشته، پروزی دوشیرمه در استانبول و به دنبال آن، بازگشت بسیاری از اعضای اشرافیت ترک به آناتولی، به جنبش جلالی و ویژگی کاملاً ترکی داد که بر مبارزه علیه سلطه دوشیرمه در استانبول تأکید داشت. نخستین قیام مهم جلالی در بوزوک [۶۲] بروز کرد؛ در این منطقه عشایر ترکمن تحت رهبری یک مبلغ صوفی محلی به نام بابا ذوالنون؛ در برابر تلاشهای سنجاق بیگ که در نخستین اقدام خود به منظور استقرار نظام مشخص مالیاتی و ارضی (تیمار) به میزبانی و مساحی زمین پرداخت، به مقاومت برخاستند (۲۸ اوت ۹۳۳ هـ. ق / ۱۵۲۶ م). این قیام به دست نیروهای فئودال محلی سرکوب شد، اما پس از آن در ماههای آخر سال ۹۳۴ هـ. ق / ۱۵۲۷ م، یک رشته قیامهای عمومی در کیلیکه و آناتولی مرکزی روی داد. در میان این قیامها، مهمتر از همه قیامی بود که قلندرچلی آن را رهبری می کرد؛ وی با این ادعا که از اولاد حاجی بکتاش است گروه وسیعی از شورشیان ترکمن را در اطراف خود گرد آورد. قلندرچلی ظاهراً هزاران تن از ترکمنهای البستان را که از سرکوب خاندان ذوالقادر درخشم بودند و نیز شماری از شهروندان غیر ترکمن را که از بی تدبیرهای فرهادپاشا لطمه دیده بودند، به قیام جلب کرد. همین قیام بود که سبب شد سلطان از اروپا بازگردد. نخستین لشکرکشی وی علیه قلندر در گنجفه (قراچاییر) [۶۳] به شکست انجامید و فرمانروای قرمان و سنجاق بیگهای برجسته عثمانی به قتل رسیدند (۸ ژوئن ۹۳۴ هـ. ق / ۱۵۲۷ م). ابراهیم زمینهای آخرین امیران ذوالقادر را به آنان بازگردانید و به رؤسای ترکمن محلی وعده داد که استقلال کامل آنها را رعایت خواهد کرد؛ تنها پس از انجام این اقدامات بود که عثمانیها توانستند با قطع حمایت ناحیه البستان از شورشیان، قیام را سرکوب کنند، قلندر را به قتل برسانند (۲۲ ژوئن ۹۳۴ هـ. ق / ۱۵۲۷ م) و لشکرش را تار و مار کنند.

دومین لشکرکشی به مجارستان ۹۳۶-۹۳۴ هـ. ق / ۱۵۲۹-۱۵۲۷ م

اما در همین احوال، خاندان هابسبورگ آرامشی را که سلیمان در مجارستان برقرار کرده بود، برهم زده بودند. سلطان بلافاصله پس از فرونشاندن قیام قلندر، مجبور شد یک بار دیگر به مجارستان لشکر کشد. زاپولیا از سوی اکثریت اشراف در مجلس توکای به مقام سلطنت مجارستان برگزیده شده بود (۱۶ سپتامبر ۹۳۴ هـ. ق / ۱۵۲۷ م). در این زمان، خاندان هابسبورگ واکنشی از خود نشان ندادند، زیرا کارل پنجم سرگرم دومین جنگ خود در فرانسه

62- Bozok

63- Gencefe (KaraÇayir)

بود (۹۳۶-۹۳۴ ه.ق / ۱۵۲۹-۱۵۲۷ م) و در همین احوال فردیناند به تثبیت حقوق خود در اتریش و بوهیم و مقاومت در برابر گسترش جنبش اصلاح دین (پروتستان) مشغول بود. اما زمانی که زاپولیا در ترانسیلوانیا سرگرم بود، اشراف مجار که از خاندان هابسبورگ حمایت می کردند، آنان را به اشغال نواحی شمالی و غربی مجارستان برانگیختند. زاپولیا از سیگیسموند اول، پادشاه لهستان، کمک خواست، اما برغم همدردی طبقه متوسط کشور با ملی گرایان مجار، اشراف بزرگ مخالفت کردند و سیگیسموند را واداشتند که به نحوی از پذیرش این درخواست سرباز زند. این امر به فردیناند مجال داد که زاپولیا را در توکای مغلوب کند (۲۶ سپتامبر ۹۳۴ ه.ق / ۱۵۲۷ م) و پس از تسخیر بیشتر نواحی کشور، در مرکز قدیم مجارستان در براتیسلاوا یا پرسبورگ [۶۴] خود را شاه بخواند (۱۷ دسامبر)؛ هر چند که پادگانهای عثمانی از حرکت وی به سوی جنوب و بوسنی ممانعت می کردند.

درواکنش به حمله هابسبورگ، زاپولیا با عثمانیها قراردادی منعقد کرد که براساس آن وی اقتدار سلطان را دوباره به رسمیت شناخت تا بتواند با حمایت او حمله جدیدی را آغاز کند و فردیناند را از مجارستان بیرون راند. سلیمان ترجیح داد به جای آن که سربازان و منابع خود را برای اشغال مستقیم کشور و نظارت بر آن در خدمت بگیرد، استقلال مجارستان را تحت فرمانروایی زاپولیا حفظ کند تا این کشور همچون سپری تدافعی در مقابل خاندان هابسبورگ عمل کند. در پی این ساست، عثمانیها دومین لشکر کشی خود به مجارستان را در تابستان ۹۳۵ ه.ق / ۱۵۲۸ م آغاز کردند. از آنجا که خاندان هابسبورگ گرفتار مشکلات خود بود، سلیمان توانست بوده (۳ سپتامبر ۹۳۶ ه.ق / ۱۵۲۹ م) و بقیه مناطق کشور را نه با دشواری زیاد، دوباره به تصرف خود در آورد. وی سپس برای نخستین بار محاصره وین را (۲۷ سپتامبر تا ۱۵ اکتبر سال ۹۳۶ ه.ق / ۱۵۲۹ م) با این امید آغاز کرد که یا مرکز حکومت خاندان هابسبورگ را تسخیر کند و یا دست کم چنان دستگاه نظامی اتریش را از هم متلاشی کند که مجارستان مدتها از تهدید حمله فردیناند در امان باشد. اما زمان برای انجام چنین اقدامی بسیار دیر بود. مهاجمان به دلیل زمستان زودرس نمی توانستند تدارکات و مهمات کافی را تأمین کنند. در همین احوال، کارل توانست در کامبرای (۳ اوت ۹۳۶ ه.ق / ۱۵۲۹ م) با فرانسوا صلح کند و نیروهای کافی بفرستد، با وجود آن که حومه های وین حتی تا حد زیادی تخریب شد و دیوارهای شهر در بسیاری نقاط فروریخت و مدافعان دچار دشواریهای بسیار شدند، وین حتی پس از گریختن فردیناند و بسیاری از درباریانش مقاومت کرد. لشکر بینی چری که در آن زمان به دلیل عدم موافقت سلطان با تاراج بوده ناخشنود بودند باز هم خشمگین تر شدند. مهاجمان

ترک حرکت خود را از طریق کوههای آلپ به سوی جنوب آلمان آغاز کردند و به راتیسبون [۶۵] در باواریا [۶۶] و برون (برنو) [۶۷] در بوهم رسیدند. اروپا در هراس بود. اگر سلطان فقط کمی بیشتر مقاومت می کرد، نیروهایش احتمالاً می توانستند کاملاً به داخل وین نفوذ کنند و پیش از پیشروی بیشتر، زمستان را در همین شهر سپری کنند. اما مشکلات گوناگون سرانجام سلیمان را متقاعد کرد که زمستان را در استانبول بگذرانند. بنابراین، محاصره وین خاتمه یافت و شهر در اختیار مسیحیان باقی ماند.

بدینسان نخستین کوشش عثمانی در حمله به اروپای مرکزی بی نتیجه ماند. تحت شرایط موجود، با توجه به امورتدار کاتی و حمل و نقل عثمانیها از پایگاه زمستانی خود که می بایست به دلایل گوناگون در استانبول باشد، به آخرین حد ممکن گسترش خود در غرب دست یافته بودند. از جمله دلایلی که عثمانیها نمی توانستند پایگاه زمستانی خود را از استانبول منتقل کنند ضرورت رها کردن جنگجویان فتودال در زمستان بود که بتوانند از تیول خود استفاده کنند، به وضع زندگی خود سر و سامان دهند و برای رویارویی با تهدید دائمی اقدامات نظامی در غرب یا شرق آماده شوند. امام محاصره وین چند پیامد مهم در برداشت. نخست این که مجارستان در مالکیت عثمانیها قرار گرفت و با زاپولیا روابط جدید خراجگزاری منعقد شد. دوم این که اتریش و شمال مجارستان چنان تخریب و تاراج شد که فردیناند را از انجام ضدحمله ای موفق عاجز کرد. سوم این که عثمانیها توانستند وضع موجود را تحکیم کنند چنان که فرمانروایی هابسبورگ در نواحی مرزی شمالی و غربی مجارستان ادامه یافت، حال آن که بقیه کشور تحت حکومت مستقل ملی باقی ماند که همچون سپری محافظ بین ابرقدرتهای شمال و جنوب عمل می کرد.

سومین لشکر کشی به مجارستان، ۹۳۹ هـ. ق/ ۱۵۳۲ م

در این وضع، هیچ یک از دو طرف تمایلی به از سر گرفتن جنگ نداشتند. تهدید وین از سوی مسلمانان، اروپای غربی را ترسانده بود و اندیشه تدارک یک جنگ صلیبی جدید را در آن زنده کرده بود. حتی فرانسوای اول وعده داد که در یک نبرد مشترک به کارل پنجم ملحق شود. اما در این موقع فردیناند بود که با توجه به تجربیات تلخ خود رغبتی نشان نداد. کارل نیز هنگامی که دریافت پاپ و فرانسوا، هیچ یک به تقاضاهای وی مبنی بر حمایت از او در شمال

65- Ratisbon

66- Bavaria

67- Brunn (Brno)

ایتالیا توجهی نشان نمی دهند، از اندیشه جنگ صلیبی صرف نظر کرد. بنابراین، حکومت هابسبورگ تصمیم گرفت که بیشتر به ترمیم امکانات دفاعی و رفع دشواریهای ناشی از جنبش مذهبی اصلاح طلبی بپردازد. سلیمان نیز از درگیر شدن در نبردهای جدید اجتناب می کرد تا بتواند با فراغ خاطر نظام عادلانه پیشنهادی خود را که در زمان جلوس مطرح کرده بوده، برپا کند. اما ادعاهای مداوم فردیناند که خود را شاه مجارستان می خواند و محاصره جدید بوده به فرمان خاندان هابسبورگ (۲۳ دسامبر ۹۳۷ هـ. ق. / ۱۵۳۰ م) سلطان را متقاعد کرد که باید با حمله دیگری به اروپا، هم مجارستان را به وضع عادی بازگرداند و هم امپراتوری آلمان را از میان بردارد و بدین ترتیب موقعیت عثمانیها را در مقام فرمانروای کل همه جهان تثبیت کند.

برغم لشکرکشی سال ۹۳۶ هـ. ق. / ۱۵۲۹ م که در آن زمان تنها برحسب اتفاق و براساس تصمیمی در آخرین لحظات پس از پیروزی در مجارستان صورت گرفت، لشکرکشی سال ۹۳۹ هـ. ق. / ۱۵۳۲ م به طور اخص متوجه اروپای مرکزی بود. سلیمان در ماههای جولای و اوت از مجارستان عبور کرد و نیرویی عظیم مرکب از تقریباً ۳۰۰۰۰۰ تن سپاهی فراهم آورد. وی پس از عبور از رود راب [۶۸] به اتریش رسید و سپس با اعزام جنگاورانش به هرسوی براین امید بود که لشکر اصلی هابسبورگ با به جنگ وادارد. اما سلیمان نتوانست به این لشکر دست یابد و زمانی که شهر کوچک نظامی گانز [۶۹] بر کناره راب، در ۱۰۰ کیلومتری جنوب شرقی وین مقاومت کرد، دیگر بسیار دیر شده بود و وی تصمیم گرفت بی آن که به هدف خود دست یابد، از لشکرکشی صرف نظر کند. سلیمان جنگاوران خود را به اتریش اعزام کرد؛ آنان برای بیرون راندن نیروهای هابسبورگ از اتریش سراسر کشور را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند، اما به مقصود خود دست نیافتند. بدین ترتیب، سلطان با فرارسیدن زمستان به مجارستان عقب نشست و پیش از بازگشت به سرزمینهای خود، جنگاورانش را به دراوا و به منطقه مرزی اتریشی در کروآسی و اسلوونیا اعزام کرد.

بنابراین سومین نبرد با مجارها هیچ پیامد مستقیمی در بر نداشت. سلسله هابسبورگ مغلوب نشد. فردیناند در موقعیتی بود که به محض خروج نیروهای سلطان، توانست جنوب اتریش و همچنین شمال و غرب مجارستان را دوباره به تصرف خود در آورد. زاپولیا همچنان تهدید می شد. بیشترین دستاورد این جنگ هراسی بود که عمق نفوذ سپاه عثمانی در اتریش و سراسر اروپا را برانگیخته بود و دیگر این که جنگ سبب شد کارل در آلمان برای کسب حمایت پروتستانها به آنان امتیازاتی دهد؛ همین امتیازات عامل مهمی در دوام و گسترش جنبش

لوتری در سراسر اروپای غربی بود. این نبرد همچنین سلیمان را متقاعد کرد که عملیات وسیعی از این دست با توجه به موقعیت موجود جنگ و حمل و نقل نیروها دامنهٔ متصرفات وی را گسترش نخواهد داد. در نتیجه، سلیمان با میانجیگری لهستان با قرارداد صلح موافقت کرد؛ بنابراین قرارداد، فردیناند سلطان را در مقام «پدر و فرمانروا» به رسمیت شناخت و وزیر اعظم را «برادر» و هم‌ردیف خود خواند؛ علاوه بر آن از ادعاهای خود مبنی بر حکومت بر مجارستان، بجز آن بخش از نواحی مرزی که از زمان پیروزی اصلی عثمانی در منطقه به تصرف خود در آورده بود، صرف‌نظر کرد. در ازای این امتیازات، فردیناند پذیرفت که سالیانه خراج معینی به سلطان بپردازد. سلیمان به مقاصد اصلی خود در مجارستان دست یافته بود؛ وی این کشور را به قلمروهای خود ملحق نکرده بود یا مستقیماً آن را متصرف نشده بود، اما حکومت دست‌نشانده‌ای را بر روی کار آورده بود که همچون سپری تدافعی در برابر هر گونه گسترش احتمالی هابسبورگ در آینده مقاومت می‌کرد (ژوئن ۹۴۰ ه. ق / ۱۵۳۳ م).

پس از صلح سال ۹۴۰ ه. ق / ۱۵۳۳ م، استقرار پادگانهای جدید در نواحی مرزی دو کشور آغاز شد و این اقدام زمینه را برای ایجاد خطوط مرزی به نسبت مستحکم بین امپراتوری عثمانی و قلمرو تحت فرمان خاندان هابسبورگ در آینده مساعد می‌کرد. اثریش در مرز خود یک سلسله روستا، حصار، مواضع تدافعی و برجهای دیده‌بانی مستحکم ایجاد کرد که گروههایی از سربازان مزدور و همچنین ساکنانی دائمی از آنها پاسداری می‌کردند؛ اسکان این مراکز بیشتر تحت نظارت و مدیریت وین بود و نه اشراف محلی که کمتر مورد اعتماد بودند. عثمانیها در امتداد مرزهای خود، ناحیه‌ای به نام دریند ایجاد کردند و همان نظامی را که طی قرون اولیهٔ پیشروی مسلمانان در برابر جهان کفر، چنان خوب کار کرده بود در دانوب نیز برپا داشتند. در این منطقه، مرز به چند ناحیه به نام سنجاق تقسیم شد و هر سنجاق تحت نظارت اداری و نظامی یک سنجاق‌بیگ قرار گرفت. این سنجاقها نیز به نوبهٔ خود به چند تیمار تقسیم شدند که مالکان آنها موظف بودند از محل درآمد این تیمارها، زندگی تکاوران و سپاهیان سواره نظام را تأمین کنند. اما برغم ولایات معمول دیگری که به صورت تیمار اداره می‌شدند و افراد سپاهی در زمینهای تیمارشان زندگی می‌کرد و خود ادارهٔ آنها را برعهده داشتند، در نواحی مرزی، سپاهیان در شهرهای مستحکم اصلی - شهرهای بوده، تمسوار، بلگراد، گران و نظیر آن - و به صورت گروهی با یکدیگر زندگی می‌کردند، حال آن که زمینهای آنان را افراد مزدورشان اداره و پاسداری می‌کردند؛ این افراد بیشتر ینی‌چریهای بازنشسته و سربازانی بودند که این شیوهٔ زندگی را ترجیح می‌دادند.

فتح بین النهرین

قراردادهای صلح سال ۹۴۰ هـ. ق/ ۱۵۳۳ م، سلیمان را برای مدت تقریباً ده سال، تا اندازه‌ای از گرفتاریهای ارضی در اروپا رها کرد. این فرصت مناسبی بود برای سلیمان که یک بار دیگر به صفویان و آنا تولی توجه کند، برای مبارزه با پرتغالیها در دریاهای شرق و خاندان هابسبورگ در مدیترانه غربی ناوگان جدیدی بسازد و همچنین مشکلات امپراتوری خود را شخصاً حل و فصل کند.

در این دوره، ضروری ترین مسأله جنگ با صفویان بود که مدت‌ها به تأخیر افتاده بود؛ صفویان به تحریکات خود در ایجاد قیامهای ترکمن در آنا تولی، حتی زمانی که شاه طهماسب سرگرم پی ریزی حکومت مرکزی خود در ایران بود، ادامه می دادند. هرچند کردستان پس از جنگ چالدران به تصرف عثمانیها در آمد، مرکز و جنوب عراق شامل بغداد و بصره در دست صفویان باقی ماند و کوششهایی صورت گرفت که در سرزمینهایی که زمانی مرکز خلافت عباسیان بود، تشیع غیر سنتی را به جای اسلام سنتی بنشانند. علمای اهل سنت که از پذیرش عقاید جدید سر باز می زدند اعدام می شدند و مقابر و سایر زیارتگاههای متعلق به اهل تسنن از جمله زیارتگاههای معظم ابوحنیفه و عبدالقادر گیلانی تخریب شد. دانشمندان برجسته سنی به قتل رسیدند و مساجد مهم به خدمت تشیع در آمد. هرچند نه در مقیاسی گسترده، افرادی نیز به مذهب تشیع گرویدند و آنانی که به مذهب سنتی خود وفادار ماندند، در معرض آزار و اذیت قرار گرفتند. سلیمان در مقام رهبر مسلمانان سنی جهان نتوانست به این مسأله بی توجه بماند. از این گذشته، دلایل اقتصادی جدیدی نیز برای حمله به صفویان مطرح شده بود. نظارت صفویان بر عراق و ایران، مانع تجارت از راه خشکی بین خاور دور و اروپا شده بود؛ همه راههای بین شرق و غرب از طریق آن بخش از خاورمیانه که تحت سلطه عثمانی قرار داشت، به طور کلی مسدود شده بود و نظارت پرتغالیها بر دریاهای شرق این مسأله را تشدید کرد.

سه ماه پس از امضای معاهده صلح با اتریش، وزیراعظم، ابراهیم پاشا، در رأس سپاهی که بسیج کرده بود، به سوی کردستان حرکت کرد (اکتبر ۹۴۰ هـ. ق/ ۱۵۳۲ م)، اما سلطان در استانبول باقی ماند تا بقیه لشکر را سازماندهی و هرچه زودتر به شرق روانه کند. ابراهیم منطقه بین ارزروم و دریاچه وان را در نخستین مرحله به سوی حمله‌ای جدید به آذربایجان، تسخیر کرد و به بیگهای کرد محلی اجازه داد که استقلال خود را حفظ کنند. سلیمان که امیدوار بود با جنگ با صفویان و مغلوب کردن آنان، افتخاری کسب کند، به سوی ایران مرکزی حرکت کرد و به سلطانیه رسید (۱۳ اکتبر). اما شاه طهماسب ترجیح داد که برای اجتناب از جنگ، این منطقه را ترک کند. سلطان از بیم پیامد تعقیب ایرانیان در فصل زمستان تصمیم گرفت که به جای آن

نیروهای خود را متوجه عراق کند؛ منطقه‌ای که از آب و هوای مطلوبتری برخوردار بود. وی پس از عبور از کوه‌های زاگرس، طی ماه‌های نوامبر و دسامبر بی آن که با مقاومت مهمی روبرو شود، بغداد و سایر نواحی عراق را متصرف شد. در واقع، همین که لشکر سلیمان به بغداد رسید رهبران مذهبی سنی جمعیت را به قیامی برانگیختند که طی آن بیشتر سربازان شیعه و رهبران مذهبی که آنان را مورد آزار و اذیت قرار داده بودند، به قتل رسیدند. برای مدتی جنوب عراق از جمله بصره تحت حکومت بدوی محلی عرب باقی ماند، اما آن هم سرانجام در سال ۹۴۵ هـ. ق/ ۱۵۳۸ م فتح شد و بدین ترتیب دامنه سلطه عثمانی تا خلیج فارس گسترش یافت. حمله صفویان به سوریه از طریق عراق خاتمه یافته بود. سرزمینهای خلافت کهن به تمامی به قلمروهای تحت نفوذ عثمانی ملحق شد. در این نواحی، مذهب تسنن از خطر تشیع‌رهایی یافته بود. قدرت برتر سلیمان در جهان اسلام تثبیت شده بود.

سلیمان بقیه زمستان را در بغداد سپری کرد و نهادهای مذهبی تسنن را که به دست صفویان تخریب شده بود احیاء کرد و در ولایت تازه فتح شده، نظام اداری و مالیاتی عثمانی را برقرار کرد. هر چند آذربایجان چندین بار دست به دست شد، سلیمان نتوانست طهماسب را به جنگی رویاروی بکشانند. وی به صفویان اجازه داد که آذربایجان را دوباره به تصرف خود در آورند، اما پیش از ترک سرزمینهای شرق، ولایت جدید ارزروم را ایجاد کرد و این خود آغاز روندی بود که طی آن نواحی تحت حکومت رؤسا و قبایل مستقل گرد و تر کمن بیشتر از گذشته زیر نفوذ مستقیم حکومت مرکزی قرار می گرفت.

بنابراین لشکر کشی بزرگ عثمانیها به سوی شرق، در برابر صفویان به پیروزی قطعی دست نیافت. کردستان و بیشتر نواحی عراق به طور کامل به امپراتوری عثمانی ملحق شده بود، اما صفویان مغلوب نشده بودند. آذربایجان، مناطقی از شرق عراق و جنوب قفقاز تحت نظارت شاه باقی ماند. تجزیه سرزمینهای خلافت کهن عباسیان بین شرق و غرب و در نتیجه، تجزیه جهان اسلام در واقع مرزی را ایجاد کرده بود که تا دوران معاصر دوام آورد. اما شهرت نظامی و مذهبی صفویان در آناتولی روبرو زوال نهاده بود و حکومت عثمانی در آن منطقه برای برقراری سازمان اداری منظم، امنیت کافی پیدا کرده بود. دوباره سلیمان مجال آن یافت که توجه خود را به مناطق دیگری معطوف کند.

جنگ دریایی با حکومت خاندان هابسبورگ: قیام خیرالدین بارباروسا

نبرد بین اسلام و مسیحیت بر سر مسأله نظارت بر مدیترانه غربی، در دوران عثمانیها و در قرن دهم هـ. ق/ شانزدهم م آغاز شد. سلطه مسلمانان اسپانیا که سراسر مدیترانه را به صورت دریایی متعلق به مسلمانان در آورده بود، طی قرون اولیه ظهور عثمانی خاتمه یافت. همچنین با

جدا شدن ایتالیا و اسپانیا از یکدیگر و گرفتاری فرانسه در جنگ صدساله با انگلستان، مدتی بود که هیچ قدرت مسلطی بر دریا نظارت نداشت. کشورهای اروپایی ایجاد شده در اواخر قرن نهم هـ. ق/ پانزدهم م نخستین کوششهای خود را در بر کردن این خلأ قدرت آغاز کردند. اسپانیا با ازدواج فرمانروایان آراگون و کاستیل یکپارچگی خود را بازیافت و با تصرف آخرین مستملکات مسلمانان در غرناطه (۸۹۸ هـ. ق/ ۱۴۹۲ م) مستحکم شد. تلاشهای فرانسه در گسترش قدرت خود به شمال ایتالیا و دشمنی آن با اسپانیا نشانگر منافع هر دو این کشورها در مدیترانه بود. در شمال آفریقا، مردمی که اصطلاحاً مور [۷۰] نامیده می شدند و خود از آوارگانی بودند که از ظلم و جور مسیحیان در اسپانیا گریخته بودند، کوشیدند که با راه انداختن ناوگانهایی از دزدان دریایی و حمله به کشتیهای مسیحی و سواحل آنان، انتقام بگیرند. اما در پاسخ به حملات دزدان دریایی، اسپانیائها پایگاههای مستحکمی در امتداد سواحل مراکش و الجزایر برپا کردند و حکومت محلی مسلمان یعنی بنوحفص [۷۱] را واداشتند که اقتدار آنان را در الجزایر بپذیرند و اجازه دهند که آنان در جزیره پنیون دارگل [۷۲] پایگاه مستحکم دریایی ایجاد کنند.

در واکنش به این تجاوز جدید مسیحیت، دریانوردان مسلمانی که در مدیترانه مرکزی و شرقی فعال بودند، به غنایم فراوانی که در غرب نهفته بود روی آوردند و بدین ترتیب روندی آغاز شد که طی آن دامنه نفوذ عثمانی به منطقه گسترش یافت. دوتن از مشهورترین و موفقترین دریانوردان، برادرانی ترک از جزیره مدلی (میتلنه) به نامهای عروج رئیس و خضر رئیس بودند که در سال ۹۰۸ هـ. ق/ ۱۵۰۳ م، در گولتا [۷۳] (حلق الوادی)، بندر تونس، اقامت گزیدند و یک امپراتوری متشکل از راهزنان دریایی ایجاد کردند. حملات موفقیت آمیز این راهزنان به کشتیها و سواحل قلمرو مسیحیان، وفاداری بیشتر دزدان مراکشی منطقه را جلب کرد. این دو برادر مدتی بر الجزایر تسلط یافتند، اما اسپانیائها با حکومتهای محلی عرب متحد شدند و آنان را بیرون راندند. در این زمان، عروج رئیس درگذشت، اما پس از آن برادرش به صورت بزرگترین قهرمان دریایی مسلمان در عصر خود ظاهر شد؛ مسلمانان وی را خیرالدین و اروپائیان که با دیدن ناوگان وی وحشت زده می شدند، او را بارباروسا ریش قرمز، می خواندند. خیرالدین بارباروسا، درست پس از آن که مصر به دست سلیم اول فتح شد، در پی جلب پشتیبانی

70- Moor

۷۱- بنوحفص نام سلسله‌ای از امرای مسلمان غربی آفریقا در سده ۹-۷ هـ.

72- Peñon d'Argel

73- Goletta

وی برآمد. ریش قرمز با کسب اجازه سلطان برای تقویت ناوگان خود به استخدام دریانوردان در آناتولی و دریافت توپ و باروت پرداخت. در ازای این خدمات، الجزایر به امپراتوری عثمانی ملحق شد و بارباروسا در مقام حکمران آن به رسمیت شناخته شد. در سالهای اول حکومت سلیمان باشکوه کوشش چندانی در راه انجام اصلاحات صورت نگرفت، زیرا وی در این سالها سرگرم نبرد زمینی در شرق و غرب بود، رشته حملات جدید راهزنان دریایی، عاقبت خیرالدین را قادر ساخت که الجزایر و جزیره پنیون دارگل را در سال ۹۳۶ هـ. ق / ۱۵۲۹ م بازپس بگیرد.

پس از آن، کارل پنجم از خدمات دریانوردان بزرگ جنوایی، آندرتا دورئا [۷۴] - که در واقع ناوگان هابسبورگ را دوبار در سالهای ۹۳۱ هـ. ق / ۱۵۲۴ م و ۹۳۲ هـ. ق / ۱۵۲۵ م شکست داده بود - برخوردار شد و ساختن یک ناوگان بزرگ و جدید را آغاز کرد. شوالیه‌های پیشین رودس را در طرابلس مستقر کرد تا بتواند از این پایگاهها برای انجام عملیات در مدیترانه شرقی استفاده کند. اگرچه عثمانیها یک ناوگان به نسبت مهم داشتند که از زمان بایزید دوم برجا مانده بود - علاوه بر آن چندین کارخانه کشتی سازی بزرگ در استانبول و گالیپولی، لنگرگاههایی در سراسر دریای اژه و مدیترانه شرقی و مقدار فراوانی الوار و نیروی انسانی وجود داشت که عثمانیها با استفاده از آنها می توانستند کشتیهای جدید بسازند و در خدمت افراد خود قرار دهند - سلیمان نتوانسته بود کارایی آن را حفظ کند. این ناوگان نتوانست با دورئا که سواحل یونان را درهم کوبیده بود و در سپتامبر ۹۳۹ هـ. ق / ۱۵۳۲ م بنادر مهم لپانتو و کورون را تسخیر کرد، رویارویی کند. سلیمان از بارباروسا استمداد جست و او از طریق مدیترانه به سوی شرق روانه شد، بخشی از ناوگان هابسبورگ را در نزدیکی موره منهدم و سپس به سوی استانبول حرکت کرد؛ در اینجا اصلاحاتی که در گذشته از سوی سلیم انجام شده بود، پس از تجدیدنظر گسترش یافت. در این زمان بارباروسا مقام امیرالبحر عثمانی (قودان پاشا یا قبودان دریا) یافت (۲۷ دسامبر، ۹۴۰ هـ. ق / ۱۵۳۳ م) و برای رویارویی با ناوگان هابسبورگ، ساختن ناوگان جدیدی را آغاز کرد. الجزایر به طور رسمی به امپراتوری عثمانی ملحق شد و حکمرانی دائمی آن به دریانوردان بزرگ سپرده شد که می بایست با استفاده از درآمدهای آن هزینه کشتیها، کارکنان و افراد آن را تأمین کند. خیرالدین با کمک دریاسالاران و دریانوردان خود هسته اولیه ناوگان جدیدی را پی افکند و سپس در همان زمانی که سلیمان سرگرم نبرد در آذربایجان و تسخیر عراق بود، آن را به جنگ با دشمن گسیل داشت. طی بهار و تابستان سال ۹۴۱ هـ. ق / ۱۵۳۴ م، کورون و لپانتو و همنچنین تونس دوباره تسخیر شد (۲ آوریل ۹۴۱

ه. ق / ۱۵۳۴ م) و به منظور پشتیبانی فرانسه در جنگ با هابسبورگ، سواحل جنوب غربی ایتالیا مورد حمله قرار گرفت. بدین ترتیب نظارت بر مدیترانه مرکزی، جنگ بین عثمانیها و خاندان هابسبورگ را شعله ور کرد. خیرالدین با استفاده از پایگاه خود در تونس توانست به سیسیل حمله کند و قدرت دریایی عثمانی را تا حدود زیادی به مدیترانه غربی گسترش دهد. دورثا با سازماندهی یک ناوگان صلیبی جدید که تونس را بازپس گرفت، واکنش نشان داد (۲۱ جولای، ۹۴۲ ه. ق / ۱۵۳۵ م) و بدینسان عثمانیها از دستیابی به آمال خود در غرب بشدت مأیوس شدند.

در واکنش به ضدحمله دورثا بود که عثمانیها برای نخستینی بار با فرانسه اتحاد رسمی برقرار کردند. بنا بر شواهدی که وجود دارد، فرانسه در واقع خیرالدین را تشویق کرده بود که به خدمت سلیمان در آید بدین امید که وی بتواند خاندان هابسبورگ را از جنگ در غرب منحرف کند. در این موقع، یک سفیر فرانسوی به نام ژان دولافوره [۷۵] در ماه مه ۹۴۲ ه. ق / ۱۵۳۵ م در راه بازگشت از عراق به آذربایجان، نزد سلطان رسید و به وی پیشنهادهایی درباره اتخاذ عمل مشترک در برابر حکومت هابسبورگ ارائه داد. آنان درباره یک قرارداد تجاری شبیه همان قراردادهایی که در گذشته با ونیز و جنوا منعقد شده بود، به توافق رسیدند (۱۸ فوریه ۹۴۳ ه. ق / ۱۵۳۶ م)؛ این قرارداد بعدها به قرارداد کاپیتولاسیون معروف شد. بنابراین قرارداد، تجاوز فرانسوی در قلمروهای سلطان از شمول قوانین عثمانی معاف می شدند و تنها در برابر نماینده فرانسه در استانبول و قوانین فرانسه مسؤول بودند. این در اصل به ایجاد جامعه فرنگیها به عنوان یک ملت در استانبول انجامید و الگویی شد برای ملل دیگر اروپایی که بعدها می خواستند در تجارت کشورهای شرق مدیترانه سهم شونند. طرفین قرارداد می توانستند آزادانه به کشورهای یکدیگر سفر کنند و روابط تجاری با هم داشته باشند و خاصه این که عوارض گمرکی کمی به کالاهای صادراتی و وارداتی آنان تعلق می گرفت. کنسولهای فرانسوی اجازه یافتند در قلمرو عثمانی به همه نوع دعاوی مدنی و جنایی که بین دو یا چندتن از فرانسویان رخ می داد، بی دخالت مقامها یا قضات عثمانی، رسیدگی و درباره آنها حکم صادر کنند؛ اگرچه مقامهای عثمانی حق داشتند در صورت تقاضا از آنان، در اجرای احکام به فرانسویان کمک کنند. آن دسته از دعاوی مدنی که اتباع مسلمانان عثمانی را هم شامل می شد به دادگاههای عثمانی ارجاع داده می شد و در آنجا طبق قوانین اسلام درباره آنها قضاوت می شد، اما متهمین می توانستند برای دفاع از خود، مشاورانی از نمایندگان فرانسوی داشته باشند. در مورد پرونده های جنایی، اتباع فرانسه از حضور در دادگاههای عثمانی معاف بودند و

مقام وزیر اعظم یا نماینده اش به این گونه دعای رسیدگی می کردند که در این صورت بی هیچ تبعیضی به اظهارات و دلایل طرفین توجه می شد. در داد گاههای عثمانی وضع متفاوت بود و می پایست به اظهارات مسلمانان توجهی خاص مبذول می شد. پس از این قرارداد تجاری، بیدرنگ یک موافقتنامه نظامی امضا شد که بر ضرورت اقدام مشترک علیه حکومت هابسبورگ تأکید داشت؛ اگرچه این قرارداد به دلیل این که هیچ یک از دو طرف نمی خواست اتباعش از ارتباط حکومت خود با یک کشور کافر مطلع شود، پنهان نگاه داشته شد.

اعدام ابراهیم پاشا و آغاز سلطنت زنان حرم

بنا بر قراردادی که با فرانسه منعقد شده بود، سلیمان سرگرم بسیج نیروهای لازم برای اعزام به جنگ بود که رفته رفته مشکلات سیاسی داخلی او را تحت فشار قرار داد. گروه دوشیرمه که با انتصاب ابراهیم پاشا به مقام وزیر اعظمی کشور بر گروه رقیب خود پیروز شده بود، به گروههای سیاسی کوچکتری تجزیه شد که مقصود اصلی هریک از آنها پیشبرد منافع گروهی بی توجه به منافع کلی کشور بود. نخستین نشان این اختلافات بلافاصله پس از بازگشت سلطان به استانبول بروز کرد؛ به فرمان وی ابراهیم پاشا را خفه (۲۴ یا ۱۵ مارس ۱۶۴۳ هـ. ق / ۱۵۳۶ م) و اموالش را مصادره کردند. دلایل این اقدام ظاهراً پیشروی ابراهیم به داخل آذربایجان پیش از رسیدن سلطان بود؛ اتهامات دیگری نیز وجود داشت از جمله این که وی از صفویان رشوه دریافت می کرده است تا مانع حمله از جانب بغداد به داخل ایران شود و همچنین این که اومی کوشیده است با استفاده از مقام فرماندهی خود در ارتش عثمانی بر سلطان بشورد.

درواقع، دلایل سقوط ابراهیم بسیار پیچیده تر از این مسائل بود. وی تحت الحمایه مادر سلیمان، حفصه خاتون، بود و موقعیت او پس از مرگ مادر سلطان به شدت متزلزل شد (۱۹ مارس ۱۶۵۰ هـ. ق / ۱۵۴۳ م). جای ملکه مادر (والده سلطان) را سوگلی سلطان به نام خرم سلطان گرفت؛ خرم سلطان کوشید که با اتحاد با اسکندرچلیبی که یکی از دشمنان اصلی ابراهیم بود، گروهی از طرفداران حرم به وجود آورد. او رؤیای آن در سر داشت که نظام عثمانی را تحت نظارت خود گیرد و حق جانشینی را برای یکی از چهار فرزند خود، محمد، جهانگیر، سلیم یا بایزید حفظ کند. رقیب وی، همسر بزرگتر سلطان، گلپهار خاتون بود که در حمایت از پسر خود مصطفی، بزرگترین فرزند سلطان، سخت فعالیتهای سیاسی می کرد و ابراهیم نیز با وی همسو بود. سفیر فرانسه خواستار وزیر اعظمی بود که بیشتر از ابراهیم به نبردهای عثمانی در غرب علاقمند باشد؛ از این روی خرم سلطان با حمایت سفیر فرانسه توانست سلطان را متقاعد کند که ابراهیم در واقع به وی خیانت کرده است و بدین ترتیب بر حریف خود، گلپهار خاتون، غلبه کرد. بنا بر این؛ با سقوط ابراهیم نه فقط استیلای زنان حرم، بلکه تحریکات سفیران خارجی در

مرکز حکومت عثمانی آغاز شد.

جنگ در مدیترانه

دو کشور فرانسه و عثمانی بلافاصله تلاشهای خود را در انجام تعهداتشان مبنی بر حمله‌ای مشترک به ایتالیا آغاز کردند؛ فرانسویان از طرق خشکی و از شمال و عثمانیها از جنوب و از راه دریا حمله کردند. بنابراین جبهه جدیدی در مقابل حکومت هابسبورگ گشوده شد و صحنه اصلی نبرد بین دو امپراتوری از خشکی به آب منتقل گردید. لشکریان فرانسه به شمال ایتالیا پیشروی کردند و میلان و جنوا را به تصرف خود درآوردند (آوریل ۹۴۳ هـ. ق / ۱۵۳۶ م). بارباروسا ناوگان جدیدی به راه انداخت و رشته حملاتی را علیه مواضع هابسبورگ در مدیترانه غربی و مرکزی آغاز کرد (تابستان ۹۴۳ هـ. ق / ۱۵۳۶ م). وی سپس به استانبول بازگشت تا برای اعزام لشکری بزرگ به سلطان ملحق شود؛ آنان با لشکری به تعداد ۳۰۰۰۰۰ تن از استانبول به سوی آلبانی حرکت کردند که از آنجا با ناوگان جنگی به ایتالیا منتقل شوند. اما در این موقعیت حساس درحالی که کشتیهای جنگی قدرتمند عثمانی در ساحل آلبانی آماده بودند که برای حمله به ایتالیا به نیروهای فرانسه ملحق شوند، سلطان نکته‌ای را دریافت که بسیاری از جانشینانش در سالهای بعد بدان پی بردند: این که دوستان کافر هر زمان که منافعشان در اروپا اقتضا کند، قراردادهای خود را از یاد خواهند برد. تحت فشار پاپ، کارل پنجم و فرانسوا به جنگ خود خاتمه دادند تا این که اروپا بتواند در برابر اسلام متحد شود. بنابراین فرانسه از شمال ایتالیا عقب نشست و سلیمان مایوسانه نیروهای خود را به نبردهای کوچک با پایگاههای ونیزی واقع در امتداد سواحل آلبانی و دالماسی مشغول داشت (سپتامبر ۹۴۴ هـ. ق / ۱۵۳۷ م).

تنها نتایج دیرپای این لشکرکشی بعدها به همت خیرالدین در دریا حاصل شد. خیرالدین که با خیانت فرانسه در ایتالیا امید خود را ازدست داده بود، به سوی جزایر اژه حرکت کرد و بسیاری از جزایر آن را به صورت امیرنشینهای دست نشانده تحت اقتدار عثمانی درآورد؛ بدینسان عثمانیها در دریای اژه سیادت کامل دریایی پیدا کردند (سپتامبر تا نوامبر ۹۴۴ هـ. ق / ۱۵۳۷ م). جزایر دیگر ونیزی در منطقه از جمله جزایر کرت طی تابستان سال بعد مورد هجوم قرار گرفت؛ بدین ترتیب جزایر کمی در اختیار ونیز باقی ماند که از آنها به صورت پایگاههای دریایی استفاده کند.

پاپ با سازماندهی دومین ناوگان اتحاد مقدس که باز هم تحت رهبری دورئا قرارداداشت، واکنش نشان داد. هنوز از بازگشت ناوگان عثمانی به استانبول به علت فرارسیدن فصل زمستان چندی نگذشته بود که ناوگان اتحاد مقدس به دریای اژه وارد شد؛ اما این ناوگان به جز

گلوله باران بند اصلی عثمانی در آلبانی یعنی بندر پره وزا [۷۶] که در دهانه خلیج آرتا در جنوب یانینا قرار داشت، کار دیگری نتوانست انجام دهد (۱۳ اوت ۱۹۴۵ هـ. ق / ۱۵۳۸ م). خیرالدین پس از آگاهی از این وضع، کوشید که بخشی از ناوگان خود را دوباره آماده و برای انهدام کل ناوگان متحدان در بندر پره وزا، به سوی آدریاتیک روانه کند (۲۸ سپتامبر ۱۹۴۵ هـ. ق / ۱۵۳۸ م). اختلافات موجود میان فرماندهان ملیتهای مختلف، خاصه فرماندهان جنوایی و ونیزی بر مشکلات دورتا افزود. بنابراین اگرچه او گذاشت ناوگان پراکنده خود را دوباره فراهم آورد، بی آن که هیچ اقدام دیگری انجام دهد از صحنه عقب نشست.

دورتا و بیشتر اروپائیان دریافتند که ادامه جنگ بی نتیجه است، اما واقع امر این بود که عثمانیها نظارت خود را بر دریاهاى ایونى واژه حفظ کردند. فتوحات جدید خیرالدین در جزایر نزدیک و همچنین سلطه دریایی عثمانیها بر مدیترانه شرقی که سه دهه پیش از آن از حاکمیت ونیز خارج شده بود، تحکیم گردید. ونیز پس از چند تلاش بی ثمری که به تنهایی علیه عثمانیها انجام داد، پیمان صلح جدیدی امضاء کرد (۲۰ اکتبر ۱۹۴۷ هـ. ق / ۱۵۴۰ م). بنابراین پیمان صلح، ونیز آخرین مستملکات خود در موره را تسلیم کرد؛ همه فتوحات اژه ای خیرالدین را به رسمیت شناخت و راضی شد که در ازای به رسمیت شناخته شدن تداوم حکومت ونیز در کرت و قبرس و همچنین تجدید امتیازات تجاری آن، غرامتی سنگین و خراجی گزاف به عثمانی بپردازد. بنابراین آخرین ضربه بر قدرت دریایی جمهوری سن مارک وارد آمد. در این زمان همه رونق اقتصادی ونیز به تجارت در قلمرو عثمانی وابسته شد.

جنگ در دریاهاى شرق

زمانی که عثمانیها و حکومت هابسبورگ در مدیترانه سرگرم نبرد بودند، فتوحات عثمانی در جهان عرب نیز امپراتوری را به رویارویی با نفوذ پرتغالیها در دریاهاى شرق کشانیده بود. علاقه پرتغال به ایجاد راهی جدید از اروپا به خاور دور بیش از یکصدسال قبل آغاز شده بود، زمانی که پرنس هانری مشهور به «دریانورد» کاشفانی را به ساحل افریقا اعزام کرد. در سال ۸۹۴ هـ. ق / ۱۴۸۸ م، دریانوردان پرتغالی پی بردند که می توان از طریق دماغه امیدنیک افریقا را دور زد و کمتر از یک دهه پس از آن در سال ۹۰۳ هـ. ق / ۱۴۹۷ م، ناوگانی تحت فرماندهی واسکوداگاما [۷۷] با استفاده از این مسیر به کلکته رسید. در این زمان، پرتغال با گسترش و انحصار این راه، در رقابت با تجار عرب مصر و سوریه که موقعیت خود را در کلکته

مستحکم کرده بودند، پایگاههایی تجاری در کوشین [۷۸] واقع در جنوب کلکته ایجاد کرد. در سال ۹۰۸ هـ. ق / ۱۵۰۲ م، ناوگان پرتغال دریای سرخ و خلیج فارس را مسدود کرد تا تجارت بین هند و اروپا را تحت فشار قرار دهد که از مسیر دریایی تحت نظارت وی استفاده کنند هر چند تهدیدات پرتغال بیشتر جنبه اقتصادی داشت، هدف مذهبی مشخصی را نیز دنبال می کرد؛ پاپ این رسالت را به آنان واگذار کرده بود که جهان اسلام را از پشت محاصره کنند و مسیحیت را به خاورمیانه و هند بازگردانند، در عین حال اسپانیا نیز در دنیای نو همین مقصود را دنبال می کرد. بیش از هر ملتی، ممالیک موردیورش پرتغالیها واقع شدند. بر بنادر سوئز و اسکندریه که مراکز تجاری دریای سرخ به شمار می رفتند و بنادر بصره، حلب و طرابلس در لبنان که مراکز تجارت با خلیج فارس بودند، خسارت شدیدی وارد آمد. مشکلات مالی و اقتصادی ناشی از این تهاجم، ساختن ناوگانی را که متعلق به خود ممالیک باشد، دشوار ساخت. تنها پس از پیروزی عثمانیها بود که کوششی اساسی برای رویارویی با تهدید پرتغال صورت گرفت. وزیر اعظم، ابراهیم پاشا، زمانی که در مصر بود، کارخانه قدیمی کشتی سازی ممالیک را در سوئز بازسازی و فرماندهی دریایی مستقلی در دریای سرخ ایجاد کرد؛ بودجه مالی این نیروی دریایی از محل عوارض گمرکی مصر که سهم عمده ای از آن به این امر اختصاص یافته بود، تأمین می شد. این ناوگان تنها در دهه ۹۳۷ هـ. ق / ۱۵۳۰ م، زمانی که به دنبال پیروزی سلیمان در عراق و خاصه بصره، ایجاد ناوگان دیگری در منطقه آغاز شد، آماده فعالیت گردید و بدینسان فرصتی برای عثمانیها فراهم آورد که حمله ای همه جانبه را علیه دشمن آغاز کنند. تقریباً در همین زمان بود که فرمانروای گجرات [۷۹] در غرب هندوستان، در مقابل هجوم پرتغالیها و هم مغولها که تحت فرماندهی بابر - یکی از نوادگان تیمور - بیشتر نواحی شمال و مرکز هندوستان را تصرف و به سوی غرب در حرکت بود، از سلطان تقاضای کمک کرد. در ۱۳ ژوئن ۱۹۴۵ هـ. ق / ۱۵۳۸ م ناوگانی به فرماندهی خادم سلیمان پاشا، حکمران مصر، گسیل شد. وی در حین عبور از عدن و یمن، با استفاده از اختلافات حکومتهای محلی، نواحی ساحلی را تصرف کرد و به پایگاههای پیشرفته مهم و جدیدی دست یافت که امپراتوری می توانست با استفاده از آنها منطقه دریای سرخ را از تهاجمات آینده مسیحیت حفظ کند. این در واقع موفقیت آمیزترین دستاورد این لشکر کشی بود. زمانی که ناوگان خادم سلیمان به گجرات رسید، به جای فرمانروایی که از سلطان درخواست کمک کرده بود، یکی از پسرانش حکومت می کرد و او منکر چنین تقاضایی شد و در واقع شهر را به صورت اردوگاه نظامی سربازان

پرتغالی در آورد تا از ورود عثمانیها به شهر جلوگیری کنند. کمبودهایی که برای نیروهای عثمانی ایجاد شده بود و بیم از این که ناوگان پرتغالی راه عقب نشینی را بر آنان سد کند، سرانجام عثمانیها را واداشت که به مصر باز گردند.

نبرد مولداوی

زمانی که ناوگانهای عثمانی در شرق و غرب، سرگرم نبرد با مسیحیان بودند، سلطان خود عهده دار نبردهای جدیدی در اروپا بود. در سال ۹۴۵ هـ. ق / ۱۵۳۸ م، وی به مولداوی حمله کرد؛ امیر بومی مولداوی به نام پترارش [۸۰] به تحریک خاندان هابسبورگ بر آن شده بود که از سیادت عثمانی بر قلمرو خود سر باز زند. امیر مولداوی به ترانسیلوانیا تبعید شد و سلیمان شهرهای اصلی مولداوی از جمله مرکز آن، یاسی (یاش) [۸۱] را تسخیر و تاراج کرد و سپس در مقررات انتخاب امیران بومی تجدید نظر کرد و علاوه بر انتخاب اشراف، تأیید عثمانی را نیز ضروری دانست. سلیمان همچنین جنوب بسارابی بین پروس و دنیستر را تسخیر کرد و با استقرار پادگانی از سربازان و جنگاوران دایمی در آن، امرای دست نشانده آن نواحی را تحت نظارت گرفت. فتوحات جدید را به صورت سنجاق بوجاق سازمان داد و مولداویها موافقت کردند که در امتداد مرزها دست به ایجاد دژ یا پایگاه نظامی بزنند تا سربازان عثمانی بتوانند در هر زمان و به هر کجا که اراده کردند، بی هیچ مقاومتی حمله کنند.

تحولات داخلی

از ۲۷ نوامبر ۹۴۶ هـ. ق / ۱۵۳۹ م یعنی زمانی که سلطان از مولداوی مراجعت کرد تا ۲۰ ژوئن ۹۴۸ هـ. ق / ۱۵۴۱ م زمانی که وی در پی لشکرکشی جدیدی به مجارستان بر آمد، تقریباً به مدت دو سال در استانبول اقامت گزید تا شخصاً بر تحکیم دولت خود نظارت کند. از آنجا که سلطان تمایل داشت بیشتر به امور اداری و فرهنگی پردازد، قدرتمندترین و دانشمندترین فرد دوشیرمه در دربار خود، لطفی پاشا (متوفی به سال ۹۷۰ هـ. ق / ۱۵۶۲ م) را به مقام وزارت اعظم برگزید؛ وی شاعر، آگاه به مسائل حقوقی، جنگجو و مدیری توانا بود. بیشتر فعالیتها صرف تدوین سازمان اداری ولایات گوناگون به صورت قانون و تعیین روشهای اجرایی این قوانین می شد. علاوه بر این، قانون نامه جدیدی به نام سلیمان تدوین شد؛ این قانون نامه براساس قوانین گذشته تنظیم شد و بخشهای جدیدی که حاصل تجربیات وی در اجرای این قوانین بود،

80- Peter Rares

81- Jassy (Yaş)

به آن ضمیمه شد. درحالی که قانون نامه محمد دوم بیشتر بر امور مربوط به سازمان دولت تاکید داشت، قانون نامه سلیمان به مسائل حقوقی و مالی که دوشکل اساسی به جامانده از دوران پدرش بود، اهمیت می داد. قوانین جدیدی برای جرائمی از قبیل سرقت، قتل و زنا کاری و همچنین میخوارگی و رفتار مختل نظم عمومی، مجازاتی تعیین می کرد. احکام تعیین شده شامل جریمه نقدی و مالی، بریدن دست و اعدام می شد. قانون نامه همچنین مقرراتی برای مالکان تیمار وضع کرد، براساس این مقررات وظایف اداری و نظامی این تیمارها، وضع دستمزدها و وظایف افراد سپاهی تیمارها و سربازان پیاده آنها مشخص می شد و مالیاتی که بر دامها، زمینهای کشت شده و باغات تعلق می گرفت تعیین گردید. تمامی سازمان مالی کشور از خزانه دولت تا کوچکترین واحد اخذ مالیات نظام مندونهادی شد.

لطفی پاشا همچنین کوشید مسائلی را که به تازگی امپراتوری را با دشواریهایی روبرو ساخته بود و بعدها در تنزل عثمانی سهیم بود، حل کند. قوانین سختی وضع شد تا از دخالت حرم در اداره امور جاری کشور جلوگیری کند. اعمال خلاف قانونی که در بندرها صورت می گرفت از قبیل رشوه پردازی تجار خارجی و درازای آن معافیت از عوارض گمرکی و آزادی بردگان خارجی و سایر زندانیان، متوقف شد. مصادره غیر قانونی اموال و زندانی کردن افراد بدون انجام محاکمات قانونی ممنوع شد. مقرراتی تنظیم شد که امکان سازماندهی و گسترش سریع نیروی دریایی را پیش بینی می کرد. ساخت اداری ایالات امپراتوری که محمد دوم تنظیم کرده بود، در این زمان تحکیم شد. کوششهایی صورت گرفت که انتصاب و ارتقای مقامهای حکومت بنابر شایستگی آنان و عزل و تنزل آنان براساس عدالت باشد. استفاده از قدرت شخصی در راستای منافع فردی و دوستان خصوصی، اخذ مالیاتهای غیر قانونی، پاداش و «انعام» و اشتغال دبیران و کارگزاران حکومتی در امور تجاری و خصوصی به منظور افزایش درآمد منع شد. ایده موازنه بودجه بدین معنی که هزینه ها با درآمدهای پیش بینی شده برابر باشد، در دستگاه امپراتوری نضج گرفت و اقدامات ویژه ای انجام شد که هزینه های نظامی با درآمدهای موجود متناسب باشد. وزیر اعظم نظام مشخصی به وجود آورد که در آن جزئیات هر مسأله برای سلطان و شورای عالی امپراتوری مطرح و همه نتایج و راه حلهای احتمالی توضیح داده می شد؛ در این نظام هر تصمیم اتخاذ شده در مجموعه ای از دفاتر مهم ثبت می شد و بجز چند مورد، این دفاتر به صورت مدارک مهمی از اقدامات رسمی دولت در قرن دوازدهم ه. ق / نوزدهم م در آمد. سرانجام برای تنظیم و گسترش فعالیتهای تدارکاتی نبردهای امپراتوری، توجهی خاص مبذول شد که تدارکات لازم در ایستگاههای اصلی مستقر و آماده تدارک ارتش باشد و دیگر این که ترتیبی اتخاذ شود آذوقه هایی را که در حین لشکر کشی، از مردم ساکن بر سر راه لشکریان تأمین شده بود، به آنان بازگردانده شود.^۱

لطفی پاشا همچنین در نشر و توسعه بسیاری فعالیتهای علمی و فرهنگی کوشید و رساله‌ای برای وزیران اعظم نوشت. اما وی سرانجام گرفتار همان گروههای سیاسی و توطئه‌هایی شد که زمانی کوشیده بود به آنها خاتمه دهد و در سال ۹۴۸ هـ. ق / ۱۵۴۱ م سقوط کرد؛ گروههای تحت رهبری بارباروسا و دختر سلیم اول، شاه سلطان، عاقبت موفق شدند با تحریکات خود موجبات عزل وی را فراهم آورند و خادم سلیمان پاشای سالخورده را که زمانی حکمران مصر بود، به مقام وزارت اعظم بگمارند. با سقوط لطفی پاشا و پیروزی این گروهها، دوره تنزل نظام عثمانی آغاز شد.

نبرد با حکومت هابسبورگ

طی شش سال پس از آن، سلطان بیشتر سرگرم مبارزه با خاندان هابسبورگ بود. حمله‌ها و ضدحمله‌هایی که در امتداد مرز بین دو امپراتوری در بوسنی و کروآسی رخ داده بود، روابط عثمانی را با فردیناند سخت تیره کرده بود. یان زاپولیا، شاه دست‌نشانده مجارستان، از اشغال مستقیم کشورش از سوی عثمانیها به هراس افتاد و در نتیجه در گروس واردین [۸۲] (وارادین، وارات) قراردادی منعقد کرد (فوریه ۹۴۵ هـ. ق / ۱۵۳۸ م) که به موجب آن، زاپولیا که فرزندی نداشت موافقت کرد که پس از مرگ وی همه امپراتوری در اختیار فردیناند قرار گیرد و فردیناند در ازای آن متعهد شد که در برابر هرگونه تجاوز احتمالی عثمانی، به زاپولیا کمک کند. اما این اقدام هابسبورگ با جاه‌طلبیهای سیگیسموند، امپراتور مجارستان منافات داشت؛ وی در صدد برآمد که دخترش ایزابل را به همسری زاپولیا در آورد. حاصل این ازدواج تولد پسری بود به نام سیگیسموند یانوس که می‌بایست وارث حکومت مجارستان می‌شد. زاپولیا سپس کوشید که با میانجیگری لهستان، قرارداد خود با فردیناند را لغو و حتی جانشینی را برای پسر خود حفظ کند؛ وی همچنین برای رویارویی با هر اقدامی که قدرت هابسبورگ را در کشور افزایش می‌داد، به عثمانیها روی آورد.

پس از مرگ زاپولیا (۲۲ اوت ۹۴۷ هـ. ق / ۱۵۴۰ م)، فردیناند برای حفظ حقوق خود ازدواج زاپولیا را بنا بر قراردادی که منعقد شده بود، غیرقانونی اعلام کرد و مدعی شد که این بچه در واقع فرزند طبیعی آنان نیست. سربازان خاندان هابسبورگ به مجارستان حمله بردند و پست را به اشغال خود در آوردند؛ در همین احوال، کارگزاران فردیناند متعهد شدند در صورتی که فردیناند به حکومت مجارستان دست یابد، اقتدار کامل عثمانیها را به رسمیت خواهد شناخت (۷ نوامبر ۹۴۷ هـ. ق / ۱۵۴۰ م). اما سلیمان در موقعیتی نبود که بتواند اجازه دهد

خاندان هابسبورگ دامنه قدرت خود را گسترش دهند. در سال ۹۴۸ هـ. ق / ۱۵۴۱ م، سلیمان لشکری بزرگ به مجارستان گسیل داشت و اتریشیهای آنجا را قتل عام کرد. با توجه به این که واگذاری کشور به شاهزاده خردسال کاری دور از عقل بود، سلیمان تصمیم گرفت شاهزاده را همراه با مادرش به ترانسیلوانیا اعزام کند و حکومت دست نشانده آنجا را بدو بسپارد. مجارستان اشغال و به امپراتوری عثمانی ملحق شد و سپس به صورت ایالت بوده در قلمرو عثمانی سازمان یافت. فردیناند به نظارت خود بر ارتفاعات غرب و شمال در مقام امیری خراجگزار، ادامه داد؛ در همین حال قرارداد مشابهی در ترانسیلوانیا منعقد شد که زمینهای پست بین دانوب و تیسا [۸۳] را دربر می گرفت. تنها قلمرو بوده که درست در شمال دانوب واقع می شد تحت نظارت مستقیم نظامی قرار گرفت تا بتوان از آن به صورت پایگاهی علیه حملات بالقوه هابسبورگ سود جست. به حکمران بوده قدرت فوق العاده ای داده شد تا حکومت عثمانی را در آنجا سازمان دهد و در برابر هر گونه حمله احتمالی خاندان هابسبورگ بیدرنگ واکنش نشان دهد. بجز مقام حکمرانی، وی از مقام وزارت، مقامی همپای اعضای شورای عالی دربار، برخوردار شد. علاوه بر این، حکمران بوده از اختیارات خاصی برخوردار بود از جمله واگذاری تیمارهای بدون مالک، نصب فرماندهان پادگان و مذاکره با قدرتهای خارجی بی دخالت حکومت مرکزی. اقتدار وی را فقط کارگزاران منصوب شده از سوی استانبول که در امور مالی، قضایی و امور مذهبی این ایالت فعالیت داشتند، محدود می کرد. بدینسان مجارستان موقعیت خود را به عنوان مانعی در مقابل تجاوزات بیگانه به قلمرو عثمانی از دست داد.

خاندان هابسبورگ در تلاش به منظور خنثی کردن پیروزیهای سلیمان در مجارستان، کمتر فرصتی را از دست می داد. درحالی که فردیناند اعلام کرده بود که پرداخت خراج به سلطان را از سر خواهد گرفت، در پی کسب حمایت یکپارچه آلمان در جنگ صلیبی جدیدی بود و به دنبال این مقصود، به امیران پروتستان امتیازات مهمی اعطا می کرد تا از این طریق پشتیبانی آنان را در جنگ جلب کند (۱۴ ژانویه ۹۴۹ هـ. ق / ۱۵۴۲ م). لشکر صلیبی جدید و عظیمی سازماندهی شد و همه شهسواران اروپا بجز فرانسه و آلمان آماده نبرد شدند. فرانسه در زمانی مناسب سلطان را از این امر آگاه کرد چنان که سلطان فرصت کافی در اختیار داشت که بوده را تقویت و مدافعان آن را در درهم شکستن حمله دشمن یاری کند (۲۴ نوامبر ۹۴۹ هـ. ق / ۱۵۴۲ م). سلیمان طی تابستان ۹۵۰ هـ. ق / ۱۵۴۳ م، پنجمین نبرد خود را در مجارستان آغاز کرد و بیشتر دژهای باقیمانده هابسبورگ را در مجارستان و سالونیک متصرف شد. اگرچه سلطان می توانست با توجه به این فتوحات و در صورت تمایل یکبار دیگر به وین حمله کند،

شکست فعالیت‌های قبلی اش در تسخیر وین، وی را بر آن داشت که چنین اندیشه‌ای به خود راه ندهد و به همین دلخوش باشد که بیشتر نواحی مجارستان را از نفوذ خاندان هابسبورگ خارج کرده است.

نبرد سال ۹۵۰ هـ. ق/ ۱۵۴۳ م مدیترانه

در همین احوال، بارباروسا نیز ناوگانی عثمانی را برای جنگ در مدیترانه غربی گسیل داشت؛ در اعزام این ناوگان درخواست‌های کمک فرانسه در مقابل خاندان هابسبورگ نیز تا حدودی دخالت داشت. پس از حمله به سواحل ایتالیا و به هراس انداختن رم و ناپل، عثمانیها به جنوب فرانسه حرکت کردند و در آنجا استقبال شایان توجهی از آنان شد. اما در این زمان، ناخشنودیهای تازه از همکاری با کفار فرانسوارا واداشت که از تعهدات اولیه خود مبنی بر همکاری با عثمانیها در برابر خاندان هابسبورگ صرفنظر کند. بنابراین خیرالدین بدون کسب اجازه از سلطان تولون را تسخیر کرد (۵ اوت ۹۰۵ هـ. ق/ ۱۵۴۳ م) و قدرتهای محلی فرانسوی را واداشت که پیش از بازگشت به مدیترانه شرقی وی را در تلاشی ناموفق به منظور تسخیر ایزنیک مساعدت کنند (۲۰ اوت تا ۸ سپتامبر)؛ وی همچنین در حین پیشروی، سواحل اسپانیا، فرانسه و ایتالیا را مورد تاخت و تاز قرار داد. ناخشنودی سلطان از خیانت فرانسه و علاوه بر آن، امضای قرارداد جدید صلح فرانسه - هابسبورگ در کرسپی [۸۴] (۱۸ سپتامبر ۹۵۱ هـ. ق/ ۱۵۴۴ م)، وی را بر آن داشت که با ترک مخاصمه با خاندان هابسبورگ موافقت کند (۱۰ نوامبر ۹۵۲ هـ. ق/ ۱۵۴۵ م). این نبرد بر اساس مواضع متصرف شده در همان زمان پایان یافت؛ امپراتور فتوحات جدید عثمانی را به رسمیت شناخت و متعهد شد که برای چند ناحیه شمالی و غربی مجارستان که هنوز تحت نظارت خاندان هابسبورگ بود، خراج پردازد. هر دو طرف دوباره متعهد شدند که از حمله به قلمرو یکدیگر اجتناب کنند. قرارداد متار که پس از مرگ فرانسوای اول به صلحی دائمی انجامید (۱۳ ژوئن ۹۵۴ هـ. ق/ ۱۵۴۷ م)؛ شرایط دیگری مورد موافقت قرار گرفت که بر اساس آن تجار هابسبورگ از امتیازات بیشتری برخوردار می شدند.

تحولات داخلی

صلح با خاندان هابسبورگ به سلیمان امکان داد که در استانبول باقی بماند و تا سال ۹۵۵ هـ. ق/ ۱۵۴۸ م یعنی زمانی که عاقبت به لشکر کشی جدیدی علیه ایران دست زد، به مدت

تقریباً پنج سال بیشتر فعالیت‌های خود را متوجه توسعه داخلی کند. سازماندهی و تنظیم سلسله مراتب نهاد مذهبی - فرهنگی طبقه حاکم که تحت رهبری شیخ الاسلام ابوالسعود افندی [۸۵] - فقیه برجسته آن زمان (۹۸۲-۸۹۶ ه. ق / ۱۵۷۴ - ۱۶۹۰ م) - بود، مورد توجه زیادی قرار گرفت. نظامنامه تشکیلاتی علمای عثمانی که در زمان محمد دوم تنظیم شده بود، به طور کامل عملی شد. برای حصول اطمینان از این که فقط لایقترین و آگاهترین افراد به سلسله مراتب روحانیت راه خواهند یافت و این افراد با شرافت و کفایت لازم و بی دخالت حکومت، وظایف خود را انجام خواهند داد و همیشه بر تمایل سلطان مبنی بر حمایت از حقوق همه اتباع امپراتوری، تأکید خواهند داشت، اصول و مقررات دیگری به نظامنامه ضمیمه شد. موازین جدید ارزیابی شرافت و کفایت افراد در سراسر محاکم امپراتوری مطرح شد. ابوالسعود این عقیده را گسترش داد که اقتدار قضات نه از ذات قوانین مذهبی، بلکه بیشتر از آنجا ناشی می شود که این افراد از سوی سلطان منصوب می شوند؛ از این روی، وی برای سلاطین و وزیران بعدی که علاقه چندانی به امور قضایی و دادرسی نداشتند، موقعیتی فراهم آورد تا دادگاهها را تحت فشار قرار دهند که در اجرای قوانین از اراده آنان تبعیت کنند و بدین ترتیب بسیاری از موازینی را که او و استادش کوشیدند تا مبانی نظام فقهی عثمانی را براساس آنها بنا کنند، نقض شد.

ابوالسعود همچنین مجموعه‌ای از کاربردهای عملی فقه اسلامی را در قلمروهای تحت نفوذ عثمانی تدوین کرد. تحت نظارت و راهنمایی وی، کار تنظیم قوانین و مقرراتی که در گذشته و نظامهای اساسی اداری، مالی و نظامی امپراتوری وضع شده بود و محمد دوم همه آنها را به صورت قانون نامه تنظیم کرده بود، در این زمان تا حدود زیادی تکمیل شد. این قوانین به کمک فتاوی صادر شده، با قوانین و اصول مذهبی منطبق شد و بنابراین قوانین از خطر دوبارگی مصون ماند و براساس ضرورت‌های زمان توجیه شد.

ابوالسعود خود قانون نامه مشهور آل عثمان را تدوین کرد؛ در این قانون نامه، برای متخلفین از قانون مقررات جدیدی وضع شد، نظام مالیاتی مشخص و سلسله مراتب بین طبقات گوناگون رعایا و سربازان تنظیم شد. وضع قانونی و مالی مالکان تیمار مشخص شد و تیمارها بنابر میزان درآمدها به سه دسته خاص، تیمار و زعامت تقسیم گردید. در قوانین، تجدیدنظرهایی صورت گرفت که به دولت امکان می داد از محل درآمدهای خود به مؤسسات مذهبی که اهداف مذهبی و اجتماعی را دنبال می کردند، کمک کند. برای نخستین بار، مرزها، دزهای نظامی و پادگانها از نظم و مقررات قانونی برخوردار شدند. به جای احکام قدیم که

۸۵- نویسنده در ضبط نام شیخ الاسلام به خطا رفته است و به جای ابوالسعود عمادی که در این تاریخ مفتی اعظم سلیمان بوده است از ابوالسعود افندی نام می برد که ادیب و شاعری بوده و در سالهای ۱۸۷۸-۱۸۲۰ می زیسته است.

زمینهای فتح شده را بنا بر موقعیتی که تسخیر شده بود، تقسیم می کرد، نظام جدیدی مستقر شد که همه این اموال را اموال دولتی (میری) تلقی می کرد و مشمول همان مالیاتها نیز می شد. پیش از ادغام املاک در نظام مالی و اداری عثمانی نقشه برداری و ممیزی آنها به منظور تعیین مالیات انجام پذیرفت. هر فردی که بر روی زمینهای دولتی زندگی می کرد می توانست همه اموال منقول، مساکن و باغهای کوچک خود را در مالکیت خصوصی داشته باشد و از حق خرید و فروش و همچنین واگذاری آنها به وارثان خود، برخوردار بود. در ایالاتی از قلمرو عثمانی که زمینها و منابع تولید در آمد آنها به صورت تیول تقسیم نشده بود، یعنی بیشتر سرزمینهای تازه فتح شده عرب، حکمرانها می بایست مالیاتهای ایالتی را به اجاره دارانی مالیاتی واگذار می کردند و سالیانه مبلغ ثابتی به خزانه دولت می پرداختند و باقیمانده درآمدهای خود را به صورت سود برای خود برمی داشتند. مواردی که سلطان می توانست اموال افراد طبقه حاکم را مصادره کند، نیز مشخص شد. اعضای طبقه حاکم از حمایت قابل ملاحظه ای برخوردار شدند، بیش از آنچه در گذشته دریافت می داشتند؛ اگرچه مآلاً آنان بندگان سلطان و هنوز در هرامری مطیع بی چون و چرای اراده وی بودند.

سلیمان رفته رفته با مشکلات اقتصادی و اجتماعی در قلمرو خود روبرو شد؛ مشکلاتی که عاقبت طی حکومت جانشینان وی به تجزیه امپراتوری انجامید. تنها در دوره حکومت وی، جمعیت کشور تقریباً دوبرابر شد و از ۱۲ میلیون نفر به ۲۲ میلیون نفر افزایش یافت. میزان افزایش سطح زمینهای زیر کشت بسیار کندتر از میزان رشد جمعیت بود و این موجب بروز مشکلاتی از قبیل ازدیاد جمعیت در روستاها، مهاجرت به شهرها، بیکاری در شهرها، کمبود مواد غذایی و افزایش قیمتها شد. مالکان تیمارها، اجاره داران مالیاتی و سایر کار گزارانی که در نواحی روستایی خدمت می کردند، در اثر فشارهای اقتصادی دوباره به اخذ مالیاتهای غیرقانونی و کار اجباری که با پیروزی عثمانی در آن نواحی بکلی نهی شده بود، روی آوردند. اگرچه سلیمان سخت می کوشید که از چنین اعمال خلاف قانون جلوگیری و مجرمان را تنبیه کند، مشکل همچنان باقی ماند.

در این زمان، وقت و توان سلیمان بیشتر صرف مبارزه روزافزون گروههای سیاسی در راه کسب قدرت می شد. خرم سلطان با کسب حق جانشینی برای پسر خود محمد و انتصاب متحدان خود در مقامهای مهم کشوری و لشکری، بر گروههای رقیب پیروز شده بود. اما با مرگ محمد، نفوذ وی موقتاً روبه افول نهاد. حق جانشینی به بزرگترین پسر سلیمان یعنی مصطفی تعلق گرفت؛ مادر وی گلپهار خاتون خود شخصاً در اتحاد با علما و لشکر بنی چری و همچنین خسروپاشا که بازوی توانای وزیر اعظم کهنسال، سلیمان پاشا بود، به صورت قدرتی مستقل ظاهر شد. اما خرم سلطان با فراهم آوردن زمینه عزل و تبعید خادم سلیمان و خسروپاشا، با

اتهامات جعلی فساد، به مبارزه خود ادامه داد و داماد خود رستم پاشا را به مقام وزارت اعظم رسانید؛ وی برای دفاع از حق جانشینی برای پسر ناشایست خود، سلیم، به مبارزه پرداخت. سلیم ظاهراً بی اراده ترین امیری بود که بسادگی بازیچهٔ گروههای قدرت طلب می شد. دستابی رستم به قدرت گام دیگری در سرایشب تنزل قدرت عثمانی بود.

دومین لشکرکشی سلیمان به ایران

پس از گریختن القاص میرزا برادر شاه طهماسب به قلمرو عثمانی (۹۵۴ هـ. ق / ۱۵۴۷ م)، سلطان امیدوار بود که با استفاده از اختلافات درون حاکمیت صفویان به تهدید شیعیان خاتمه دهد و لاقفل قفقاز و آذربایجان را تسخیر کند. گروههای داخل دربار عثمانی هریک از دیدگاه منافع گروهی از فکر لشکرکشی به ایران حمایت می کردند. مهری ماه سلطان و رستم پاشا امیدوار بودند که پیروزی بر ایران بر اعتبار شاهزاده بایزید خواهد افزود، حال آن که خرم سلطان احساس می کرد که پسرش سلیم در زمان لشکرکشی سلیمان، قائم مقام وی در استانبول خواهد شد و او با استفاده از این فرصت خواهد توانست افراد مورد نظر خود را در مقامهای مهم حکومتی بگمارد. سلیمان بی هیچ مشکلی باریگر آذربایجان را فتح کرد. طهماسب از سیاست نیاکانش یعنی تخریب و انهدام امکانات داخلی پیش از آن که دشمن بتواند از آنها علیه نیروهای خودی استفاده کند، سودجست و سپس به محض این که لشکر عثمانی برای گذراندن فصل زمستان به آناتولی مهاجرت کردند، به کار بازپس گرفتن نواحی فتح شده پرداخت. عهدشکنی القاص میرزا پس از این که متوجه شد سلطان نمی تواند بسادگی پیروز شود و فرسودگی و ناتوانی خود سلطان عاقبت سبب شد وی به استانبول باز گردد؛ درحالی که دستاورد وی پس از دو سال نبرد بیشتر از چند قلعه در گرجستان و قلعه تازه تسخیر شدهٔ وان نبود. قلعهٔ وان به صورت ایالتی مستقل و مهمترین دژ استوار در برابر نفوذ بیشتر صفویان به داخل آناتولی سازماندهی شد. بنابراین، احتمال حمله صفویان تضعیف شد، اما تهدید آنان به کلی از میان نرفت.

نبرد ترانسیلوانیا و ظهور محمد صوقللی

روابط با هابسبورگ بار دیگر اهمیت یافت و ترانسیلوانیا میدان اصلی کشمکش بین دو امپراتوری شد. لهستان به جنگ بین این دو کشور پیوست؛ پسر سیگیسموند اول پادشاه مجارستان، به نام آگوست سیگیسموند دوم (۹۸۰-۹۵۵ هـ. ق / ۱۵۷۲-۱۵۴۸ م) در مقابل گسترش نهضت پروتستان در قلمرو خود، با خاندان هابسبورگ متحد شد (۱۲ جولای ۹۵۶ هـ. ق / ۱۵۴۹ م) تا برای سرکوب همه دشمنانشان از جمله آنانی که با حکومت ایشان سرستیز

داشتند، تدبیری مشترک بیندیشند. این اقدام دست خاندان هابسبورگ را برای دخالت در ترانسیلوانیا باز گذاشت بی آن که از واکنش لهستان بیمی داشته باشد. سلیمان در ترانسیلوانیا امیرنشین مستقل ایجاد کرده بود که تحت فرمانروایی فرزند زاپولیا، سیگیسموند یانوس، بود و مادرش، پرنس ایزابل، و نایب‌السلطنه حکومت و اسقف گروس واردین یعنی مارتینوزی، بر حکومت نظارت داشتند. مارتینوزی کوشید که با بازگرداندن حکومت ترانسیلوانیا به فردیناند قدرت خود را افزایش دهد؛ وی به فردیناند اجازه داد که در ازای سپردن مقام حکمرانی ترانسیلوانیا به شخص او، این سرزمین را اشغال کند. در واکنش به اقدام خاندان هابسبورگ در اشغال ترانسیلوانیا، سلیمان لشکری بزرگ تحت فرماندهی بیگلربیگی روملی، صوقللی محمد، (۹۸۷-۹۱۱ ه. ق / ۱۵۷۹-۱۵۰۵ م) که یکی از پسران مسیحی دوشیرمه از بوسنی بود، گسیل داشت. بدین ترتیب، صوقللی بتدریج به شوکت و قدرت وزارت دست یافت و در این مقام بود که وی سرنوشت امپراتوری عثمانی را در بیشتر سالهای باقیمانده از این قرن در دست گرفت. نخستین نبرد صوقللی تابستان ۹۵۸ ه. ق / ۱۵۵۱ م، در بنات تمسوار ناموفق ماند، اما قتل مارتینوزی به ظن این که وی در واقع از عثمانیها حمایت می کرده است، سبب شد که حکومت هابسبورگ بیشتر حمایتهای مردمی و پشتیبانی اشراف را که در نخستین فوجات خود از آن برخوردار شده بود، از دست بدهد. در این موقع بیشتر مردم استقلال را که تحت حکومت سلطان از آن برخوردار بودند بر سلطه و بی نظمی حکومت اتریش ترجیح می دادند. از این روی، طی تابستان ۹۶۰ ه. ق / ۱۵۵۲ م، عثمانیها توانستند تمسوار و بیشتر نواحی ترانسیلوانیا را تسخیر کنند؛ در حالی که فردیناند تنها چند پایگاه در کوهستانهای شمالی در اختیار داشت. اگرچه جنگ با خاندان هابسبورگ یک دهه دیگر ادامه پیدا کرد، تغییر مهم دیگری رخ نداد و سیگیسموند یانوس دوباره تحت نظارت عثمانی بر ترانسیلوانیا فرمانروایی یافت.

جنگ مدیترانه، ۹۷۰-۹۵۸/۱۵۶۲-۱۵۵۱ م

جنگهای دیگر بیشتر در دریا بود تا در خشکی. قدرت ناوگان عثمانی طی سالهای آخر زندگی بارباروسا و پس از مرگ وی تا حدودی دچار ضعف شد؛ پس از مرگ بارباروسا فرماندهی ناوگان به دلایل سیاسی به فرماندهان نیروی زمینی، نخست به محمد صوقللی (۹۵۷-۹۴۷ / ۱۵۵۰-۱۵۴۰ م) و سپس به خوجه سنان پاشا (۹۶۱-۹۵۷ / ۱۵۵۴-۱۵۵۰ م) سپرده شد که جدا از آن که برادر رستم پاشا بود، شایستگی دیگری در احراز این مقام نداشت. قدرت دریاسالار بزرگ کاهش یافت؛ حکمرانان مستقل به حکومت الجزایر منصوب شدند و درآمدهای ناوگان منحصر شد به آنچه که دریاسالار می توانست از سنجاقهای گالیولی و اسکندریه کسب کند. فرماندهی اصلی ناوگان در این دوره به عهده رئیس تورگوت

مشکلات، سلطه عثمانی را در دریای مدیترانه حفظ کند.

جنگ جدید مدیترانه در سپتامبر ۹۵۷ هـ. ق / ۱۵۵۰ م، زمانی آغاز شد که کارل پنجم مهدیه را در تونس تسخیر کرد و شهبازان مالت را واداشت که عملیات جدید راهزنی را در برابر کشتیرانی عثمانی آغاز کنند. تورگوت با تسخیر طرابلس (۱۵ اوت ۹۵۸ هـ. ق / ۱۵۵۱ م) و اکنش نشان داد، اما تلاش وی در فتح مالت ناکام ماند. پس از مرگ فرانسوای اول و جلوس هانری دوم (۹۶۷-۹۵۴ هـ. ق / ۱۵۵۹-۱۵۴۷ م)، پیمان وحدت عثمانی - فرانسوی به عهده تعویق افتاد، اما با پیروزیهای جدید فرانسه بر خاندان هابسبورگ متحدان جسارت یافتند که برای نخستین بار پیمان خود را رسمی و علنی کنند، و علاوه بر آن معاهده جدیدی نیز به امضاء برسانند که بیش از هر چیز، بر همکاری دریایی در مقابل خاندان هابسبورگ تأکید داشت (اول فوریه ۹۶۱ هـ. ق / ۱۵۵۳ م)؛ اما اجرای این معاهده ناپیگیر و بی تأثیر بود.

طی تابستان ۹۶۱ هـ. ق / ۱۵۵۳ م، خوجه سنان و تورگوت باهم ناوگان را به غرب هدایت کردند و با پشتیبانی یک دسته کشتیهای فرانسوی سواحل نابل، سیسیل و کورسیکا [۸۶] را مورد حمله قرار دادند. اما حسادت سنان به شهرت روزافزونی که تورگوت پیدا می کرد و تحریکات نمایندگان ونیزی در استانبول که از تصرف چندین کشتی متعلق به خودشان به دست تورگوت ناخشنود بودند، موجب سقوط وی شد؛ در همین احوال بیشتر ناخداهای ناوگان که از بهترین آنان بودند به کار قبلی شان یعنی کار در کشتیهای خصوصی خود بازگشتند (۹۶۱ هـ. ق / ۱۵۵۳ م). اما این وضع زمانی بهبود یافت که پیاله پاشای مشهور به جای سنان (متوفی به سال ۹۶۲ هـ. ق / ۱۵۵۴ م) به مقام دریاسالار بزرگ منصوب شد. پیاله پاشا از مردم کروآت بود و سالیان درازی را پس از اسارت در نبرد موهاچ در مقام معاونت تورگوت خدمت کرده بود. پیاله ناوگان را بازسازی کرد و تورگوت را به حکمرانی طرابلس گماشت؛ در طرابلس بود که تورگوت ناوگان خاص ایالتی خود را ساخت و در عملیات علیه دشمن با دریاسالار بزرگ همکاری کرد.

صلح با حکومت هابسبورگها

جنبش اصلاح دین و مبارزه با دشمنان در اروپا، علاقه خاندان هابسبورگ را به جنگ با عثمانی از بین برد. در سال ۹۶۳ هـ. ق / ۱۵۵۵ م، کارل پنجم پس از امضای معاهده صلح

آگسبورگ، نوید از ناتوانی خود در سرکوب نهضت پروتستان بازگرداندن امپراتوری مقدس روم، از حکومت کناره گرفت. تقسیم قلمروهای هابسبورگ بین فیلیپ دوم، پادشاه اسپانیا، و فردیناند که در این زمان به امپراتوری برگزیده شده بود (۹۷۲-۹۶۶ ه. ق / ۱۵۶۴ - ۱۵۵۸ م)، باز هم موجب تضعیف بیشتر خاندان هابسبورگ در بسیج اروپا علیه کفار شد و به آغاز مذاکراتی درباره صلح با فرانسه انجامید. سرانجام در کاتو کامبرسی [۸۷] موافقتنامه‌ای منعقد شد (۳ آوریل ۹۶۷ ه. ق / ۱۵۵۹ م) و نبرد خاندان هابسبورگ و والوا [۸۸] خاتمه یافت. هنوز مدتی از انعقاد این قرارداد نگذشته بود که هانری درگذشت و فرانسه مدتی پس از آن تحت حکومت نایب السلطنه کاترین دومدیسسی [۸۹] (۹۹۸-۹۲۶ ه. ق / ۱۵۸۹ - ۱۵۱۹ م) گرفتار مشکلات داخلی خود بود و سلیمان را بی آن که از سوی یک قدرت خارجی بزرگ به ادامه جنگ با حکومت هابسبورگها تحریک شود، به حال خود رها کرد. در داخل امپراتوری هابسبورگ نیز به دلیل اکتشافات اسپانیا در بر جدید (آمریکا) که خزاین فیلپ را از ثروتهایی جدید انباشته بود، تاکید کلی حکومت متوجه غرب شد. از این گذشته، بخش آلمانی امپراتوری هابسبورگ دچار آشفتگی شده و گرفتار مشکلات داخلی خود بود و فرصت کافی برای انجام عملیات جدید علیه عثمانیها نداشت. سلیمان هنوز امیدوار بود که در مجارستان شمالی پیشرویهای داشته باشد، اما مشکلات روزافزون داخلی سلطان را متقاعد کرد که به پیشنهادهای صلح هابسبورگ تن دردهد. قرارداد جدید صلح (اوژوئن ۹۷۰ ه. ق / ۱۵۶۲ م) در واقع احیای قرارداد سال ۹۵۴ ه. ق / ۱۵۴۷ م بود؛ در حالی که مرزهای زمینی آرام شد، ناوگانهای متعلق به الجزایر و طرابلس یک بار دیگر بی هیچ هراسی از قدرتی مخالف، آزادانه حملات و تاخت و تازهای خود را از سر گرفتند.

دریاهای شرق

پس از تصرف بصره، عدن و یمن جنوبی در دهه ۹۳۷ ه. ق / ۱۵۳۰ م، قدرت عثمانی در دریاهای شرق افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته بود. نظارت بر یمن که بتدریج به سرزمینهای داخلی گسترش یافته بود، عاقبت در سال ۹۵۴ ه. ق / ۱۵۴۷ م، به تسخیر صنعا انجامید و شهر ساحلی زیدو شهر دور از ساحل صنعا به صورت ایالاتی مستقل سازمان یافت. در همین احوال، ناوگان عثمانی در دریای سرخ به صورت قدرتی عظیم در آمد که رهبری آن در اصل در دست

87- Cateau Cambresis

88- Valois

89- Catherine de Medici

بزرگترین قهرمانان دریایی عثمانی در قرن شانزدهم بود؛ از جمله این افراد پیری رئیس (۹۶۲-۸۷۰ ه.ق / ۱۵۵۴ - ۱۴۶۵ م) بود که در زمان بایزید دوم راهزنی دریایی می کرد و در فتح مصر به دست سلیم و در عملیات بعدی عثمانی در دریای سرخ فعالیت داشت و در همین احوال بزرگترین رساله فشرده جغرافیایی زمان یعنی کتاب البحریه را به رشته تحریر در آورد. در سال ۹۵۴ ه.ق / ۱۵۴۷ م، به محض این که مقام دریاسالار بزرگ ناوگان اقیانوس هند (هندقپودان دریا) و همچنین مقام دریاسالاری ناوگان مصر (مصرقپودان دریا) از حکمرانی یمن جنوبی مستقل شد، پیری رئیس به این مقامها منصوب شد. پیش از آن، پرتغال لشکری بزرگ به دریای سرخ اعزام کرد. و تا سوئز پیش رفته و عدن را تسخیر کرده بود. در این زمان، پیری رئیس نبرد خود را آغاز کرد و عدن را بازپس گرفت (۲۶ فوریه ۹۵۵ ه.ق / ۱۵۴۸ م) و سپس به لشکرکشی سالیانه خود به اقیانوس هند ادامه داد. اگرچه بصره واقع در جنوب عراق، اقتدار عثمانی را در سال ۹۴۶ ه.ق / ۱۵۳۹ م به رسمیت شناخت، اما تا سال ۹۵۴ ه.ق / ۱۵۴۷ م، زمانی که این منطقه تحت نظارت مستقیم عثمانی قرار گرفت، فرمانروایان بدوی عرب بر آن حکومت داشتند. بنابراین تنها در این زمان بود که یک ناوگان جدید عرب در خلیج ساخته شد. رؤسای عرب امتداد ساحل خلیج برای رویارویی با گسترش قدرت عثمانی در منطقه به همکاری با پرتغالیها پرداختند؛ پرتغالیها در مسقط و هرمز، برای خود دژ و پادگان ایجاد کردند و به منظور جلوگیری از توسعه بصره به عنوان پایگاه دریایی عثمانی، در قطیف نیرو پیاده کردند. اما در سال ۹۶۰ ه.ق / ۱۵۵۲ م، پیری رئیس با ناوگانی عظیم عازم شد و پرتغالیها را از مسقط بیرون راند. پس از مرگ وی، یک دزد دریایی دیگر به نام سیدی علی رئیس به مقام دریاسالاری ناوگان دریای سرخ منصوب شد و رسالت فوق العاده وی احیای قدرت عثمانی در خلیج بود (۷ دسامبر ۹۶۱ ه.ق / ۱۵۵۳ م). سیدی علی رئیس بندر بصره و ناوگان آن را بازسازی کرد، اما سپس به دست پرتغالیهای هرمز منهدم شد (۲۵ اوت ۹۶۲ ه.ق / ۱۵۵۴ م)؛ وی توانست همه راه را در امتداد اقیانوس هند تا دی یو، از نیروهای پرتغالی بگریزد. سیدی علی رئیس در یک سفر حماسی زمینی و از طریق هند، افغانستان، آسیای مرکزی و ایران به وطن بازگشت (مه ۹۶۵ ه.ق / ۱۵۵۷ م).

پس از آن، خلیج بیشتر بر روی کشتیرانی عثمانی بسته بود، اما نظارت عثمانی بر دریای سرخ که با تسخیر بنادر دریای سرخ در سال ۹۶۵ ه.ق / ۱۵۵۷ م تحکیم شده بود، به سلیمان امکان داد که بسیاری از راههای قدیمی تجاری بین المللی را که از مصر می گذشت، احیاء کند؛ پرتغالیها روی هم رفته، قدرت دریایی لازم را برای مسدود کردن همه راههای قدیمی نداشتند؛ تنها در قرن یازدهم ه.ق / هفدهم م و پس از آن بود که با فعالیت ناوگانهای بسیار قدرتمندتر انگلستان و هلند، عاقبت راههای تجاری قدیمی مسدود و خاورمیانه دچار رکود اقتصادی شد،

چندان که تنها در دوره‌های اخیر توانست این وضع را بهبود بخشد.

مشکلات اقتصادی و مالی

در آخرین دهه سلطنت سلیمان مشکلات اقتصادی و مالی رخ نمود؛ همین مشکلات بود که در سالهای باقیمانده قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م سبب بروز ناخشنودیا و قیامهایی شد. اگرچه سلیمان با کوششهای پرتغال در مسپود کردن راههای تجاری بین المللی خاورمیانه به شدت مبارزه کرد، برخی از خساراتی که از این راه متوجه عثمانیها شد اجتناب ناپذیر بود. ازدیاد جمعیت موجب تورم شد و کمبود فلزات گرانبها سبب کاهش عیار سکه و پایین آمدن ارزش آن شد. اما شگفت تر از هر چیز این که این کمبود در اصل اروپا و ایران را بسیار بیشتر از امپراتوری عثمانی تحت تأثیر قرارداد، زیرا معادن طلای مصر علیا و سودان و معادن نقره صربستان همه نیازهای عثمانی را تأمین می کرد. اما کمبود این فلزات در اروپا سرانجام بهای طلا و نقره را در سراسر قاره چنان افزایش داد که بسیاری از منابع موجود عثمانی را تحلیل برد. علاوه بر این مشکل، ایجاد دستگاههای جدید حکومتی و دربار پر زرق و برق سلطان و همچنین لشکر کشیهای سالیانه وی به اروپا و آسیا، هزینه‌های حکومت را به شدت افزایش داده بود.

این دشواریها سلطان را واداشت که مالیاتهای جدید و بیش از پیش غیر عادلانه تری را وضع کنند؛ مالیاتهای جدید که عموماً تکلیف دیوانیه نامیده می شد (این مالیاتها را دیوان عالی تصویب می کرد)، در اصل به منظور تأمین مالی مقاصد خاص به طور موقت وضع می شد، اما بتدریج طی زمان به صورت مالیاتهای دائمی بر مردم تحمیل می شد. کشاورزان به نوبه خود مجبور می شدند به وام دهندگانی روی آورند که با استفاده از موقعیت، نرخ بهره بالایی طلب می کردند و بدین ترتیب چیزی از حاصل دسترنج کشاورز برای خود او باقی نمی ماند. هزاران تن از کشاورزان تحت فشار وام دهندگان و مأموران مالیاتی، رفته رفته زمینهای خود را ترک کردند. مالکان تیمارها که از درآمدی ثابت برخوردار بودند، در برابر تورم روزافزون، دیگر نمی توانستند از عهده تعهدات نظامی خود برآیند. شهبوران زمیندار ناتوان از تأمین زندگی خود، گروههای تکاوری تشکیل دادند که با حمله به کسانی که بر روی زمینهای خود باقی مانده بودند و همچنین دستبرده کاروانها و گاه به مراکز شهری، زندگی می گذراندند. مردم روستاها به شهرها سرازیر شدند؛ شهرهایی که فاقد سازمانهای سیاسی و اقتصادی لازم برای تأمین نیازهای جمعیت فزاینده بودند، خاصه آن که هجوم روستائیان به شهرها و شورش دسته‌های راهزن ابالتی کاهش مقدار آذوقه موجود را غیر قابل اجتناب کرد.

حکومت که هیچ درک عمیقی از مسائل اقتصادی نداشت، کوشید دستورالعملهایی صادر کند که راه‌حلهایی جدی برای رفع تنگناهای اقتصادی نبود. برای مبارزه با افزایش قیمتها

نظامی ایجاد شد که بر قیمت‌ها نظارت داشت، اما این نظام بی آن که بتواند در بهبود وضع مؤثر افتد، تنها موجب تشدید کمبودها شد. حکومت بودجه مورد نیاز خود را از طریق افزایش مالیاتها، مصادره اموال ثروتمندترین تجار و کاهش عیار پول، فراهم می آورد. اما این اقدامات تنها موجب آشفتگی بیشتر اقتصادی و افزایش تورم و تشدید بیش از پیش اوضاع شد. روستائینی که به شهرها گریخته بودند، بناچار به زمینهای خود بازگشتند بی آنکه هیچ کوششی در راه بهبود شرایطی که آنان را به ترک زمینهای خود واداشته بود، صورت گرفته باشد. شاید بدتر از همه این که برای اجرای مقررات وضع شده و جلوگیری از ناخشنودی مردم، به جای نیروهای فنودالی که از دیرباز مسؤول حفظ نظم و امنیت در نواحی تحت نظارت خود بودند، سپاه بینی چری به صورت پادگانهای ایالتی، در مقیاسی وسیع در سراسر امپراتوری گسترش یافت. نیروهای بینی چری در واقع تنها بدین منظور در شهرها و روستا مستقر شدند که گروههای راهزنی را در ایالت‌های امپراتوری سرکوب کنند، اما با گذشت زمان، برقراری نظم داخلی رانیز به عهده گرفتند. بینی چریها نه تنها از بازگرداندن نظم عاجز ماندند، بلکه رفته رفته زمینها، اموال و تجارت منطقه تحت نظارت خود را در اختیار گرفتند؛ بدینسان روندی آغاز شد که طی آن لشکر بینی چری انضباط خود را ازدست داد و بسیاری از افراد آن به دنبال زندگی سودآورتری که امکان تحصیل آن برایشان فراهم شده بود، مشاغل نظامی خود را ترک کردند.

فساد سیاسی در واپسین سالهای حکومت سلیمان

آخرین دهه سلطنت سلیمان برغم آرزوی خود که می خواست در وطن باقی بماند، صرف دولشکر کشی بزرگ به شرق شد که شخص وی رهبری آن را برعهده داشت. در این لشکر کشیها نه فقط از سر گرفته شدن تبلیغات صفویان و حملات آنان در آناتولی شرقی، بلکه تحریکات دربار نیز دخالت داشت. وزیراعظم رستم پاشا تلاشهای شاهزاده مصطفی را که حکمران آماسیا بود در رویارویی مؤثر با خطر صفویان، خنثی کرد، زیرا شهرتی که وی در این جنگ کسب می کرد، ممکن بود به موقعیت سلیم در دستیابی به قدرت صدمه زند. رستم و خرم سلطان همچنین اخباری شایع کردند که زیاد هم بی اساس نبود؛ این اخبار حاکی از آن بود که مصطفی سرگرم جلب حمایت سپاهیان آناتولی، ترکمنها و گروههای راهزن است تا علیه سوء استفاده های دوشیرمه از حکومت در استانبول، قیامی سراسری برپا کند و بدین ترتیب به مقصود اصلی خود یعنی جانشینی برسد. رستم حتی نامه ای جعل کرد حاکی از این که ظاهراً مصطفی در پی کسب حمایت صفویان است. از این روی، طی تابستان ۹۶۱ ه. ق / ۱۵۵۳ م، زمانی که سلیمان ظاهراً برای سرکوب صفویان، لشکر کشی جدیدی را به آناتولی آغاز کرد، به دستور سلطان، مصطفی را در آق تپه واقع در نزدیکی قونیه اعدام کردند (۱۵ اکتبر)؛ بدینسان با

خارج شدن قدرتمندترین شاهزاده از صحنه، امپراتوری به حکومتی بی کفایت واگذار شد. در تابستان سال بعد، سلطان جنگ با صفویان را از سر گرفت؛ مقصود سلطان در این زمان این بود که دشمن در حال عقب نشینی را با تاخت و تاز به قلمروهای آنان در قفقاز، گرفتار کند. اما شاه ایران با عقب نشینی به کوههای لرستان، لشکر خود را حفظ کرد، اگرچه سلطان توانست تعداد زیادی اسیر همراه با مقادیر فراوانی غنایم به استانبول بیاورد. سلیمان فرسوده از این که امکان دستیابی به یک پیروزی قطعی برایش وجود نداشت، عاقبت قرارداد صلحی در آماسیا منعقد کرد (۲۹ مه ۱۶۶۳ هـ. ق / ۱۵۵۵ م)، که به جنگهای طولانی بین دو امپراتوری برای مدتی خاتمه داد. طهماسب مرزهای عثمانی را به همان صورتی که وجود داشت، از جمله جدیدترین فتوحات امپراتوری به رسمیت شناخت و همچنین متعهد شد که به تبلیغات و حملات خود خاتمه دهد. سلیمان نیز در مقابل، زیارت شهرهای مقدس مکه و مدینه و همچنین اماکن مقدس عراق را برای زائران ایرانی آزاد کرد. مرز بین دو کشور در امتداد کوههایی که گرجستان را به دویبخش غربی و شرقی تقسیم می کرد تا ارمنستان و از طریق شیبهای غربی به سمت پایین تا خلیج فارس ادامه می یافت. سلیمان از آن پس توجه خود را به شرق محدود کرد تا با حفظ روابط حسنه خود با ازبکها و تحریک آنان در تحت فشار قرارداددن صفویان، از تجاوزات دوباره طهماسب جلوگیری کند.

عامل دیگری که سبب شد سلیمان از جنگ با ایران صرف نظر کند، وضع حساس سیاسی در داخل امپراتوری بود؛ بنی چریها و مالکان فتودال آناتولی و همچنین رهبران گروههای راهزن که همواره از هر سلاحی علیه حکومت مرکزی سود می جستند، به اعدام مصطفی اعتراض می کردند. حتی در جولای ۱۶۶۳ هـ. ق / ۱۵۵۵ م، زمانی که سلطان در حال بازگشت به استانبول بود، نیروهای دشمن متحد شدند و یکپارچه بر حکومت وی در روملی شوریدند. این شورشیان را فردی رهبری می کرد که مدعی بود شاهزاده مصطفی معدوم است؛ این فرد بعدها در تاریخ به نام دومین مصطفی کذاب معروف شد. وی در واقع مدعی بود که از توطئه قتل جان سالم بدر برده و به روملی پناهنده شده است. مصطفی کذاب نخست پرچم قیام را در ارغلی برافراشت و صدها تن از مالکان تیمارها را با کشاورزان شورشی و افرادی از علما و طلبه های علوم دینی را که با حکومت دوشیرمه در استانبول مخالف بودند، گرد خود جمع کرد. این شورشیان سپس از طریق گالیپولی به روملی وارد شدند و در آنجا از حمایت مالکان فتودال و همچنین فرماندهان مرزی که ظاهراً امیدوار روند مصطفی آنان را به یک مرحله جدید پیشروی به قلمرو مسیحیت رهبری خواهد کرد، برخوردار شدند. مصطفی با فراهم آوردن لشکری بزرگ در مقدونیه، دولتی در تبعید ایجاد کرد که وزیر اعظم آن یک رهبر آئینچی بود؛ وی بدین امید که ادرنه را مرکز قلمرو جدید خود قرار دهد، در پی تصرف آن برآمد. و توانست بیشتر نواحی

تراکیه و مقدونیه و همچنین دوبروجا را پس از چندی تسخیر کند. موفقیت سریع مصطفی و حمایت مردم از وی، شواهدی مهم حاکی از عمق مشکلات اجتماعی و اقتصادی امپراتوری بود. پشتیبانان وی به مصادرهٔ اموال مقامهای حکومت و رعایای ثروتمند پرداختند و پس از حمله به خزاین حکومتی و انبارها، ثروت به دست آمده را در میان مستمندترین افراد توزیع کردند؛ بدینسان آنان در برخی موارد، به همان تمایلات اشتراکی که بدرالدین سیماونی مدتها قبل از آن سودجسته بود، متوسل شدند. سلیمان در راه بازگشت از شرق، زمانی که به بولورسید، تازه از وجود قیام آگاهی یافت. اما حتی پیش از آن که نیروهای اعزامی سلطان به روملی برسند، شاهزاده بایزید قیام را سرکوب و رهبران آن را اسیر و اعدام کرد (۱۸ اوت ۹۶۳ هـ. ق/ ۱۵۵۵ م).

چنین به نظر می‌رسید که بایزید با تلاشهایی که در سرکوب قیام انجام داده بود، رسماً به مقام جانشینی سلیمان تعیین شود. اما مهری ماه سلطان چنین شایع کرد که شاهزاده خود در بروز این شورش دست داشته است تا بدین ترتیب بر اعتبار خود بیفزاید و نیز این که وی تنها پس از آن که حرکت قیام اساس حکومت امپراتوری را در معرض تهدید قرار داد، رهبر شورش تحت الحمايهٔ خود را از میان برداشت. سلطان دستور اعدام بایزید را صادر کرد، اما خرم سلطان توانست با انتصاب وی به مقام حکمرانی کوتاهه، بایزید را از خطر مرگ برهاند. هزاران تن از شورشیان اعدام و اموال آن دسته از مالکان تیمارها که متهم به همکاری بودند، مصادره شد. اما چون آن شرایطی که موجب موفقیت‌های اولیهٔ مصطفی کذاب شده بود، از میان نرفت، آشفتنگی اقتصادی و اجتماعی ادامه یافت.

در این زمان تنها دوشاهزادهٔ دیگر یعنی بایزید و سلیم که در مانیسا حکومت می‌کرد، در قیدحیات بودند. منابع تاریخی در مورد صف بندیهای مشخص سیاسی درون حکومت اتفاق نظر ندارند. بایزید و سلیم هر دو فرزندان خرم سلطان بودند و نشانه‌هایی وجود دارد که حاکی از دودلی و تردید وی در ترجیح یکی بر دیگری است. سلیم به طور کلی فردی فاسد و راحت طلب تصور می‌شد؛ حال آن که بایزید تحصیلکرده، فعال، لایق و از این روی مورد علاقهٔ بسیاری از سربازان و دیوانیان بود. اگرچه هر دو شاهزاده در مراکز حکومت خود، دربار و ارتش خاص خود را داشتند، نفوذ مادرشان تا مدتی مانع بروز جنگی آشکار در میان آنان شد. اما پس از مرگ وی (۱۶ مارس ۹۶۶ هـ. ق/ ۱۵۵۸ م)، خشونت بسرعت آغاز شد. مالکان تیمارها به حمایت از آرمانهای بایزید ادامه دادند، اما بنی چریها بتدریج حمایت خود را متوجه سلیم کردند، زیرا آنان بیشتر از این که به تحصیل مستقیم مالیات وابسته باشند، به حقوق دریافتی خود متکی بودند و از این روی مشکلات اقتصادی زمان برزندگی ایشان تأثیر چندانی نداشت. برخلاف سلیم که فردی کاهل و تن آسا بود و برای جلب حمایت پدر نوعی دیپلماسی آرام را

ترجیح داده بود، بایزید در پیشبرد مقصود خود فردی لایق و فعال بود؛ از این روی سلیمان بیشتر از سوی بایزید هراسناک شده بود و همین مسأله در تصمیم گیری وی مؤثر افتاد. وی بایزید را دوباره به آماسیا، به شرق و منطقه ای بسیار دور از استانبول، اعزام کرد (۶ سپتامبر ۹۶۶ هـ. ق / ۱۵۵۸ م). بایزید در واکنش به این اقدام، به آنکارا رفت و در آنجا برای رویارویی با برادر، لشکری فراهم آورد. سلیمان کوشید که با اعزام وزیرانی نزد آنان و توصیه هریک به آرامش، بین آنان صلح برقرار کند. اما وزیری که نزد سلیم اعزام شد، صوقللی محمدپاشا بود. بدینسان سلیمان سلیم را از خدمات وزیری زیرک و با استعداد بهره مند کرد؛ وزیری که نه تنها وی را به قدرت رسانید، بلکه طی بیشترین سالهای باقیمانده از این قرن بر سراسر کشور مسلط شد.

لشکر سلیم بیشتر از نیروهای ینی چری اعزام شده به دستور سلیمان بودند و نیروهای بایزید بیشتر از عناصر ناراضی بودند که در گذشته تحت رهبری مصطفی کذاب به او ملحق شده بودند؛ از این روی نبرد بین دوشاهزاده به صورت مبارزه ای جدید بر سر کسب قدرت بین اشرافیت کهن ترک که در این زمان مالکان تیولها در آناتولی نماینده همه آنان بود و طبقه دوشیرمه بروز کرد. اما با گرایش بسیاری از جنگجویان دو جناح به حمایت از کسی که سرانجام پیروزی را از آن خود کند، صرف نظر از این که آن فرد متعلق به کدام طبقه باشد، سبب شد که تمایزات طبقاتی تا حدودی مخدوش شود. عاقبت سلیم به کمک نیروها و تدارکات اعزامی سلطان از استانبول و همچنین در نتیجه نظم و انضباطی که محمدصوقللی برقرار کرده بود، لشکری بسیار بهتر از لشکر بایزید که از عشایر ترکمن و سربازان فئودالی ایجاد شده بود، فراهم آورد. این دولشکر در نزدیکی قونیه درگیر نبرد شدند؛ سلیم پیروز شد و بایزید به ایران گریخت و در آنجا درازای کمکه های قابل ملاحظه ای که سلیمان برای شاه صفوی ارسال داشت، وی را به دستور شاه طهماسب اعدام کردند (۱۲ فوریه ۹۸۶ هـ. ق / ۱۵۶۰ م). سپس سلیمان یگانه فرزند باقیمانده خود، سلیم را به جانشینی خود برگزید و این در حالی بود که پروان بایزید به جنبش روبه رشد شورشیان روستاها ملحق شدند، اما ینی چریها سرانجام توانستند پس از تحمل دشواریهای فراوان، این جنبش را در واپسین سالهای حکومت سلیمان، مهار کنند.

واپسین سالهای حکومت سلیمان: محاصره مالط و لشکر کشی به مجارستان

سلیمان در سال ۹۶۳ هـ. ق / ۱۵۵۵ م پس از بازگشت از ایران، تقریباً همه امور کشور را به زنان حرم و وزیراعظم خود سپرد. وزیراعظم جدید، محمدصوقللی بر آن شد که با ازدواج با دختر سلیم، عصمت سلطان، قدرت خود را افزایش دهد (۲۵ سپتامبر ۹۶۹ هـ. ق / ۱۵۶۱ م) و هسته جدیدی از عناصر حرم و افراد دوشیرمه ایجاد کرد که جایگزین نفوذ خرم سلطان و رستم

شد و به مدت سه دهه بر امپراتوری حکومت کرد.

در همین احوال، فتح جزیرهٔ خیوس (۱۴ آوریل ۱۶۶۹ هـ. ق/ ۱۵۶۶ م)، آخرین جزیره از مجمع الجزایر دود کانز [۹۰] که هنوز در دست جنواییها بود، علاوه بر این که موقعیت دریایی عثمانی را در خارج تنگهٔ داردانل تحکیم کرد، نشانگر تداوم علاقه و توجه عثمانیها به دریاها بود. در خشکی، در اثر حمله‌ها و ضدحمله‌های محلی در امتداد مرز، پیشرویهای حکومت خاندان هابسبورگ به ترانسیلوانیا، بین این دو امپراتوری مشکلاتی بروز کرد. بنابراین، صوقللی سلطان را به ضرورت یک لشکر کشی جدید متقاعد کرد و سلطان پس از یک دهه کناره‌گیری از امور جنگی، یک بار دیگر فرماندهی لشکر را خود برعهده گرفت (۹۷۴ هـ. ق/ ۱۵۶۶ م). مقصود اصلی از این لشکر کشی، تسخیر سیگتوار [۹۱] بود؛ نیروهای عثمانی با تسخیر این منطقه می‌توانستند سرزمینهایی از مجارستان و ترانسیلوانیا را که تحت نظارت داشتند، در برابر حملات بیشتر خاندان هابسبورگ حفظ کنند. طی همین لشکر کشی، سلطان سخت بیمار شد و فرماندهی واقعی لشکر به دست وزیراعظم افتاد. تسخیر سیگتوار (۲۹ اوت) و قلعهٔ جولا [۹۲] (اول سپتامبر) که آخرین پایگاه مهم هابسبورگها در شمال مجارستان بود، در این مرحلهٔ حساس، بر نفوذ و اعتبار وزیراعظم به گونه‌ای چشمگیر افزود. پس از تقریباً یک هفته بیماری، سرانجام در روز هفتم سپتامبر، سلیمان ظاهراً در اثر ابتلا به بیماری نقرس درگذشت. هرچند که برخی منابع علت مرگ وی را ناشی از بیماری اسهال، سکنهٔ ناقص و گلودرد ذکر کرده‌اند. صوقللی با استفاده از شهرت و اعتبار نظامی خود، توانست لشکر را حفظ کند تا این که سلیم دوم به استانبول رسید و زمام امور را در دست گرفت؛ بدین ترتیب صوقللی توانست برغم همهٔ مشکلاتی که طی دههٔ گذشته رخ داده بود، به طور مسالمت آمیز قدرت را به سلیم واگذار کند.

بدینسان حکومت کسی که به عقیدهٔ برخی بزرگترین سلطان روزگار بود، خاتمه یافت. سلیمان با چنان پشتوانه‌ای از ثروت و قدرت به سلطنت رسید که در میان نیاکانش و جانشینانش بی‌همتا بود؛ وی سرزمینهای مجارستان، ترانسیلوانیا، طرابلس، الجزایر، عراق، رودس، آناتولی شرقی از وان تا اردهان [۹۳]، بخشی از گرجستان، مهمترین جزایر اژه، بلگراد و کرب [۹۴] را به امپراتوری عثمانی ملحق کرد. سلیمان همچنین با حکومت هابسبورگ در دریای مدیترانه و

90- Dodecanese

91- Sigetvar

92- Gyula

93- Ardahan

94- Cerbe

پرتغال در خلیج فارس، پیروزمندانه جنگید و امپراتوری را به صورت بزرگترین قدرت دریایی جهان در آورد. طی حکومت وی نهادهای حکومت عثمانی به اوج عظمت خود رسیدند و چنان که در آینده خواهیم دید، فعالیت‌های فرهنگی قابل ملاحظه‌ای صورت گرفت. اما در عین حال علائم بروز مشکلات در دستگاه امپراتوری نیز آشکار بود. دوره حکومت سلیمان مصادف بود با پیروزی طبقه دوشیرمه، کناره‌گیری سلطان از اداره فعال حکومت، افزایش قدرت زنان حرم، عدم موفقیت در حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی که موجب ناخشنودی بیشتر مردم شده بود و به دنبال آن قیام‌های توده‌ای در روملی و آناتولی. این مسائل میراثی بود که جانشینان سلیمان طی قرن بعدی با آن روبرو بودند.

یادداشت‌های فصل چهارم:

1 Quoted in Ibn Khaldūn, *The Muqaddimah: An Introduction to History*, tr. Franz Rosenthal, 3 vols., New York, 1958, II, 191.

2 *Muqaddimah*, II, 193.

3 M. Canard, "Les Expéditions des Arabes contre Constantinople dans l'histoire et dans la légende," *Journal asiatique*, 208 (1926), 105; and L. Massignon, "Textes relatifs à la prise de Constantinople," *Oriens*, 6 (1953), 10-17.

4 Census of Kadi Muhyi al-Din, TKS D9524; Ekrem Hakkı Ayverdi, *Fatih Devri Sonlarında İstanbul Mahalleleri, Şehrin İskâm ve Nüfusu*, Ankara, 1968; idem, *Osmanlı Mimarisinde Fatih Devri 855-886 (1451-1481)*, 2 vols., İstanbul, 1973-1974.

5 Bistra Cvetkova, "Sur Certaines Reformes du Régime Foncier au Temps de Mehmet II," *JESHO*, 6 (1963), 104-120.

6 Mustafa A. Mehmet, "De Certains Aspects de la Société Ottomane à la lumière de la Legislation (Kanunname) de Sultan Mahomet II (1451-1481)," *Studia et Acta Orientalia*, 2 (1960), 127-160.

7 Çağatay Uluçay, "Yavuz Sultan Selim nasıl Padişah oldu?" *Tarih Dergisi*, VI/9 (Mart 1954), 59-90, VII/10 (Eylül 1954), 117-152.

8 TKS, E4312 (29).

9 M. Tayyip Gökbilgin, "Lütfi Paşa," *IA*, VII. 96-101; Lütfi Paşa. *Asafname*. İstanbul, 1326.



بررسی عوامل پویایی جامعه و دستگاه اداری عثمانی

در قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م، ضمن آن که قلمرو عثمانی به آخرین حد گسترش خود دست یافت، نهادهای اداری و اجتماعی آن نیز شکل و قالب اصلی خود را پیدا کردند. بنابراین، دوره حکومت سلیمان باشکوه نقطه عطفی در تاریخ عثمانی است که در آن می توان به دور از محدودیتهای تحمیلی هریک از حکومتها، به بررسی ساختار داخلی امپراتوری پرداخت.

برداشت عثمانی از هدف و ساختار حکومت و جامعه، ظاهراً در اصل از مفاهیم کهن خاورمیانه متأثر بوده است؛ این مفاهیم نخستین بار در عصر ساسانیان مطرح شد و سپس از طریق دیوانیان ایرانی که در دستگاه خلفای عباسی خدمت می کردند، به تمدن اسلامی خاورمیانه راه یافت. مبانی فلسفی سازمان سیاسی در نوشته های نظام الملک و غزالی که بر برقراری عدالت و امنیت در میان مردم تأکید داشتند، تحلیل شد. مصطفی نعیمه، تاریخ نگار عثمانی در قرن یازدهم هـ. ق / هفدهم م این عقیده را به صورت «دور عدالت» مطرح کرد. وی خاطر نشان کرد که:

(۱) مُلک یا دولت بدون سپاه نمی تواند برقرار باشد؛ (۲) حفظ و نگهداری سپاه مستلزم ثروت است؛ (۳) ثروت از مردم کسب می شود؛ (۴) مردم نمی توانند به سعادت و رفاه دست یابند مگر در سایه عدالت؛ (۵) عدالت برقرار نخواهد شد مگر در پناه مُلک و دولت. ^۱ بنابراین، کسب و تولید ثروت به منظور برقراری دولت و فرمانروا و تأمین عدالت در میان مردم از مبانی سازمان و مشی سیاسی دولت عنوان شد.

از این روی جامعه به دو گروه تقسیم می شد: اکثریت مردم که هدف اصلی آنان در زندگی، تولید ثروت از راه اشتغال در صنعت، تجارت، و کشاورزی و همچنین پرداخت انواع

مالیاتها به فرمانروا بود؛ و گروه اقلیت مردم که نه در تولید ثروت سهم داشتند و نه مالیاتی می پرداختند، بلکه بیشتر به صورت ابزاری در دست سلطان برای تحصیل درآمدهای وی به کار گرفته می شدند و سلطان از آنان برای تأمین خانواده حکومتی و نیز خانواده های خود آنان استفاده می کرد. هدف اصلی دولت از این قرار بود: (۱) سازماندهی کار جمع آوری ثروت متعلق به فرمانروا، (۲) فراهم آوردن زمینه توسعه این ثروت و دفاع از آن، (۳) برقرار نظم و (۴) نشر و گسترش اسلام در عین حال که سایر مذاهب قلمروهای تحت حکومت عثمانی نیز در عقاید خود آزاد باشند. حکومت و سازمانهای اداری برای اجرای همین مقاصد به وجود آمدند؛ توسعه منابع ثروت، دفاع از این منابع و همچنین حمایت از کشور و فرمانروا برعهده سپاه گذاشته شد. برای هدایت فرمانروایان، مدیران، سربازان و همچنین اتباع امپراتوری در انجام وظایفی که در جامعه برعهده داشتند، حفظ، تداوم و گسترش اسلام ضرورت داشت. همه امور دیگر به مردم واگذار می شد و آنان مطابق میل خود و از طریق سازمانهایی که ایجاد می کردند، این امور را انجام می دادند؛ در این میان، وظیفه اصلی فرمانروا حفظ حقوق مردم بود در ازای مالیاتهایی که آنان پرداخت می کردند و همچنین حمایت از رزمه یا رعایای سلطانی در برابر هرگونه بی عدالتی، در عین حال که آنان را در «صراط مستقیم و دقیق الهی» هدایت می کرد.

طبقه حاکم

دست اندر کاران حکومت کشور، اعضای طبقه حاکم، به دلیل این که در خدمت خاندان حاکم بودند، به نام عثمانیها (عثمانلی لر) و یا به دلیل ماهیت وظایفی که در نخستین سده حکومت امپراتوری برعهده داشتند، به نام لشکری (عسگری) شهرت یافتند. طی سه دهه نخست حکومت عثمانی، چنان که پیش از این اشاره کردیم، طبقه حاکم کشور، تحت نفوذ خاندانهای ترکمن در آمد که پس از سقوط سلجوقیان امیرنشینهایی ایجاد کرده و بر بیشتر نواحی آناتولی حکومت یافته بودند؛ بعدها طی سده های چهاردهم و پانزدهم م، پس از این که قلمروهای اسلامی و سرزمین بیزانس به دست نیروهای عثمانی فتح شد، نخبگان مسلمان شهری و اعضای طبقات حاکم بیزانس و امپراتوریهای کهن اسلامی که به خدمت امپراتوری عثمانی در آمده بودند، طبقه حاکم عثمانی را به وجود می آوردند. و سرانجام طبقه حاکم به دست نیروهایی افتاد که از طریق نظام سرباز گیری دوشیرمه و یا با تغییر آیین خود به دستگاه عثمانی راه یافته بودند. صرف نظر از اصل و نسب، هر فرد برای این که بتواند به طور کامل به عضویت طبقه حاکم در آید، می بایست (۱) دین اسلام و نظام فکری و عملی آن را که جزء لاینفک مکتب بود، می پذیرفت و موازین آن را رعایت می کرد؛ (۲) به سلطان و دولتی که مسؤولیت اجرای وظایف شخص وی و تأمین درآمدهایش را برعهده داشت، وفادار می بود؛ (۳) با نظام پیچیده رسوم،

عرف و زبان عثمانی آشنا می‌بود و مطابق آن زندگی می‌کرد.

افرادی که فاقد این صلاحیتها بودند از طبقه رعایا و جمعیت تحت حمایت سلطان به شمار می‌رفتند. افراد این طبقه می‌توانستند با کسب ویژگیهای خاص طبقه حاکم و رعایت آنها در زندگی، به این طبقه راه یابند؛ و در عین حال افرادی از طبقه حاکم یا فرزندانشان که قادر به اجرای این آداب نبودند، به طبقه رعایا رانده می‌شدند. بنابراین یک نظام پویای اجتماعی وجود داشت که اساس آن برخورداری از برخی ویژگیهای مشخص و قابل حصول بود. اگرچه فرزندان اعضای طبقه حاکم کسب ویژگیهای لازم برای حفظ شأن اجتماعی پدرانشان را، آسان می‌یافتند، اما این امر به خودی خود صورت نمی‌گرفت. کسب این صلاحیتها پس از تحصیلات طولانی در مدارس گوناگون طبقه حاکم که به منظور تربیت اعضای جدید این طبقه تأسیس شده بود و آموزش در تشکیلات مختلف حکومتی میسر می‌شد.

سربازگیری و آموزش

این روند اجتماعی چگونه صورت می‌گرفت؟ بسیاری از عثمانیها خود از فرزندان اعضای طبقه حاکم بودند، اما با گذشت زمان، حتی شمار بسیار بیشتری از آنان از طریق نظام سربازگیری و آموزش که دوشیرمه خوانده می‌شد، به این طبقه راه یافتند. در اصل واژه دوشیرمه به روند تحصیل سهم پنج یک فرمانروا (معادل اصلاح یک پنجم در فارسی) از غنایم جنگی اطلاق می‌شد. سهمیه پنج یک سلطانی از غنایم جنگی زندانیان جوانی بود که پس از تغییر آیین و فراگیری آموزشهای لازم در ردیف محافظان شخصی سلطان، بنی چری یا «سربازان جدید» به خدمت گرفته می‌شدند. تحول نظام دوشیرمه به صورت یک اقدام متعارف سربازگیری از میان کودکان مسیحی و به منظور پر کردن جای خالی مقامهای درباری و اداری به احتمال بسیار زیاد در اوایل سلطنت بایزید اول آغاز شد و بعدها در زبان مراد دوم و محمد دوم کاربردی سراسری یافت. بیشتر اتباع مسیحی خارج از استانبول مشمول این سربازگیری می‌شدند و کارگزاران حکومتی در نوبتهای معین به ولایات سفر می‌کردند و بهترین جوانان مسیحی را برای خدمت در دستگاه سلطان برمی‌گزیدند. هر گروه از این جوانان را به یک سورچی می‌سپردند که آنان را به استانبول یا بورسا برساند و رعایایی که در مسیر عبور آنان زندگی می‌کردند موظف بودند با پرداخت مالیاتهای ویژه هزینه حمل و نقل و معاش این گروهها را تأمین کنند. آن دسته از جوانانی که از شایستگیهای خاصی برخوردار بودند به گروه پسران نوآموز (عجمی اغلان) وارد می‌شدند و به نام غلام بچه (ایچ اغلان) برای خدمت در اندرونی دربار عالی آماده می‌شدند. سایر جوانان را به ترکها (ترک اغلان لری) می‌سپردند تا برای زمینداران، خاصه در آناتولی، کار کنند و این افراد در مقابل به تربیت بدنی و همچنین

آموزشهای مذهبی و غیرمذهبی آنان همت می‌گماشتند تا آنان را به صورت یک مسلمان و عثمانی کامل برای خدمت در لشکر قاپی قولو آماده کنند. اما بهترین افراد این گروه نیز می‌توانست بعدها در مقام اعضای گروه بستانچی (باغبان) به خدمت دربار درآید؛ وظیفه این افراد پاسداری دروازه‌ها و مراقبت از فضای سبز اقامتگاه سلطان بود.

معمولاً کودکانی که در استانبول یا سایر شهرهای بزرگ امپراتوری زندگی می‌کردند، مشمول سربازگیری دوشیرمه نمی‌شدند. فرزندان صنعتگران روستایی نیز به دلیل حفظ صنعت و تجارت، از خدمت در نظام دوشیرمه معاف بودند. اما مدارکی وجود دارد حاکی از آن که والدین مسیحی یا مسلمان ساکن در شهرها برای این که فرزندانشان برای خدمت در نظام دوشیرمه پذیرفته شوند، به رشوه متوسل می‌شده‌اند یا آنان را روانه روستاها می‌کرده‌اند، زیرا به نظر آنان دوشیرمه پیشرفت و ترقی زندگی فرزندانشان را تضمین می‌کرده است. یهودیان و ارمنیان ظاهراً از خدمت در دوشیرمه بکلی معاف بودند؛ علت این امر شاید به سبب قول و قرارهایی با رهبران آنان بوده است و شاید هم تنها به این دلیل که بیشتر آنان در شهرستانها زندگی می‌کرده‌اند. رعایایی که از راههای گوناگون به سلطان خدمت می‌کردند از جمله کشتکاران زمینهای شخص سلطان، کارگران معادن طلا و نقره و پاسداران راهها و گذرگاههای اصلی، از سربازگیری دوشیرمه معاف بودند. تنها مسلمانان بوسنی به گونه‌ای منظم به خدمت گرفته می‌شدند. بسیاری از آنان پس از تسخیر بوسنی، به دین اسلام گرویده بودند و در بخشی از قرارداد خود با محمد دوم، خواستار آن شده بودند که نظام سربازگیری دوشیرمه آنان و فرزندانشان را شامل شود. این افراد تحت عنوان پوتور گروه بندی می‌شدند و مستقیماً برای خدمت به دربار و نه سپاه، اعزام می‌شدند.

ایچ اغلانهایی که برای خدمت در اندرونی بارگاه سلطان برگزیده شده بودند، تحت آموزشهایی قرار می‌گرفتند که آنان را برای تصدی عالیترین مقامهای امپراتوری آماده می‌کرد. کار آنان برای سلطان دیرزمانی نمی‌بایید و آنان بقیه روزها را به فراگیری تعالیم مذهبی و کار با سلاحهای جنگی و خوشنویسی می‌گذراندند. همه این افراد می‌بایست خواندن و نوشتن زبانهای عربی، فارسی و ترکی عثمانی، قرآن و علوم مختلف اسلامی را فراگیرند. برای ورود به بخشهای مختلف طبقه حاکم دوره‌های آموزشی ویژه‌ای تعیین شده بود. به تربیت بدنی ایچ اغلانها اهمیت زیادی داده می‌شد و ورزشهایی چون کشتی، کمانداری، وزنه برداری، پرتاب نیزه و سوار کاری بیشتر مورد توجه بود. آنان تحت انضباط شدید، در محیطی به دور از جهان خارج و حتی از خانواده‌هایشان و جدا از زنان تحت مراقبت خواجگان قصر سفید زندگی می‌کردند. پس از چهار سال آموزش، گزینش سومی نیز در مورد ایچ اغلانها انجام می‌شد. شایسته‌ترین آنان به خدمت رسمی دربار و بیشتر در مقامهای خزانه داری یا آشپزباشی

مخصوص سلطان گمارده می شدند و بقیه آنان کارگزاران ساده سپاه می شدند یا به صورت گردانهای مسلح سواره نظام در لشکر قاپی قولو سازماندهی می شدند و سپس در مقام سپاهی یا مدیر در بخشهای مختلف امپراتوری مشغول به کار می شدند. بیشتر اعضای طبقه حاکم در قرن شانزدهم هـ. ق / دهم م خود نیز بردگان یا غلامانی در اختیار داشتند که گاه آنان را از طریق نظام دوشیرمه به خدمت می گرفتند و گاه آنان را می خریدند و یا در جنگ به اسارت می گرفتند. این غلامان نیز تحت آموزشهای مشابهی قرار می گرفتند و سپس آزاد می شدند تا به صورت عضوی کامل به طبقه حاکم یا عامه مردم وارد شود. صرف نظر از نقش نهایی آنان در زندگی، چنین غلامانی همواره خود را وابسته به اربابان گذشته تصور می کردند و هر زمان که بر ایشان ممکن بود، به سود خود و اربابان نشان عمل می کردند.

نکوهش نظامی که پیشرفت فرد مستلزم جدایی وی از خانه و خانواده و مذهب بود، دشوار نیست، اما این اقدام باید با توجه به موقعیت عثمانی در قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م و ارزشهای آن زمان ارزیابی شود. در جامعه عثمانی، همچون اروپای آن زمان، مذهب تنها بیان دیدگاههای فردی یا حتی گروهی از زندگی و موقعیت انسان در ارتباط با خالق خود نبود، بلکه تعریفی بود از رفتار انسانی و موقعیت فرد در همه جنبه های زندگی. شیوه تفکر انسانها سخن گفتن، رفتار و فعالیتهای شغلی آنان، ازدواج، خرید و فروش، وراثت اموال و مرگ همه مبتنی بر آداب و رسوم خاصی بود که با دستورات مذهبی آنان مطابقت داشت. بنابراین، مذهب ضرورتاً بخشی از فرآیندی بود که طی آن موقعیت و مقام فردی تغییر می کرد و نظامهای سربازگیری دوشیرمه و بردگی افراد تحت عنوان غلام در اصلا چیزی بیش از شناخت و نهادی کردن این واقعیت نبود؛ بدین ترتیب این نظامها ساخت اجتماعی قابل انعطافی را به وجود می آوردند که در آن افراد مستعد می توانستند به مقامهای مهم ارتقا یابند و در خدمت سلطان قرار گیرند. طبقه حاکم خود به چهار گروه فرعی تقسیم می شد: نهاد دربار و نهادهای دبیری، نظامی و فرهنگی یا مذهبی.

الف - نهاد دربار

نهاد دربار رهبری طبقه حاکم را به طور کلی تدارک می دید. در سراسر تاریخ خاورمیانه، قرب به فرمانروا از دیرباز مایه ارتقای اهمیت افراد بوده است. آنانی که در بارگاه سلطان خدمت می کردند از قدرت و نفوذ ویژه ای برخوردار بودند. این افراد فرمانروایان را برای حکومت آماده می کردند، به آنان آموزش می دادند و در حفظ و بقای آنان می کوشیدند؛ از این گذشته، افراد دربار باید مطمئن می شدند که همواره لاقفل یک شاهزاده وجود دارد تا در موقع ضرورت زمام امور را در دست گیرد. مهمتر از همه این که درباریان قدرت آن را

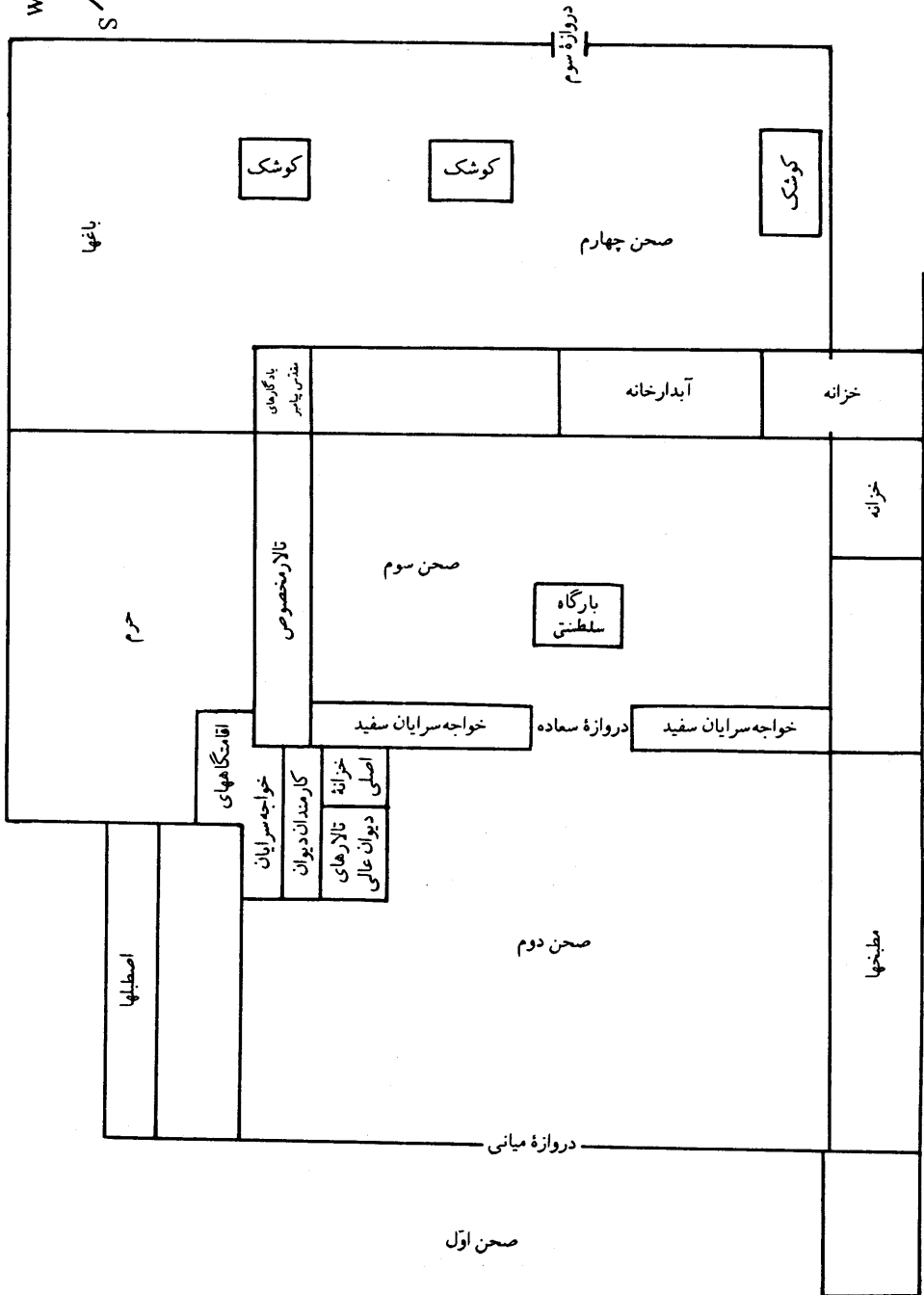
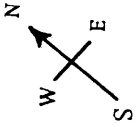
داشتند که اداره همه نظام را تحت نفوذ خود در آورند. دربار نیز به لحاظ ساختاری و هم از نظر ظاهری به دو بخش تقسیم می شد: نواحی دور از دسترس و عقب بارگاه که حرم و بخش داخلی (اندرونی) را شامل می شد و بخش خارجی (بیرونی) که دسترسی به آن سهلتر بود.

حرم - تا زمانی که عثمانیها نهادهای ساده قبیله ای خود را حفظ می کردند، حرم فرمانروایان از ساختار و سازمان به نسبت ساده ای برخوردار بود. اما با توسعه امپراتوری و افزایش شهرت و ثروت فرمانروایان، و تأثیرپذیری دربار عثمانی از بارگاه بیزانس که مبتنی بر سلسله مراتب و تشریفات خاص بود، قصر عثمانی هرچه بیشتر مجلل و پیچیده شد. خاصه در اواخر سلطنت سلیمان، زمانی که خرم سلطان بارگاه عثمانی را به قصر توپ قاپی مستقل کرد.

خواجهگانی که از حرمسرا مراقبت می کردند تحت رهبری دارالسعاده آقاسی (اریاب دارالسعاده) قرار داشتند؛ در سلسله مراتب مقامهای حکومتی در قرن دهم قرن ه.ق / شانزدهم م، تنها دو مقام بالاتر از ریاست دارالسعاده وجود داشت: یکی صدراعظم و دیگری شیخ الاسلام. نفوذ دارالسعاده آقاسی ناشی از قدرت وی در فراهم آوردن وسایل ملاقات افراد با شخص سلطان و بهره جویی از رقابتها و اختلافات درون حرم بود. در بیشتر سالهای قرن دهم ه.ق / شانزدهم م خواجهگان حرمسرا عمده از سفیدپوستان قفقاز بودند و پس از آن بود که بردگان سیاه سودان و آفریقای مرکزی نیز به این مقام گمارده می شدند.

اداره تشریفات داخلی - خدمتکاران حرم که عهده دار اداره تشریفات داخلی قصر (اندرونی) بودند، در مجاورت حرم و در بخش داخلی سکونت داشتند؛ در همین محل بود که فعالیتهای رسمی از قبیل جلسات دیوان عالی، ملاقات با سفیران و اموری از این گونه که سلطان را در تماس با افراد بیرون از اندرونی و خارج از قصر قرار می داد، انجام می شد.

اندرونی بارگاه که تحت سرپرستی دارالسعاده آقاسی قرار داشت به ترتیب اهمیت به شش بخش تقسیم می شد: اتاق اختصاصی (خاصه اودا) که به دلیل نقش دوگانه اش یعنی اجرای وظایف عمومی سلطان و همچنین مراقبت از یادگارهای مقدس اهمیت داشت. این تالار معمولاً در میان عمارات دیگر و بین حصارهای حرم و حیاط سوم قرار داشت. کارمندان اصلی آن عبارت بودند از: اسلحه دار سلطانی (سلاحدار آقا) که مسؤول تبادل پیامها و ارتباطات سلطان بود؛ ملازم سلطان (چوخه دار آقا) که ملتزمین رکاب را سرپرستی می کرد و منشی مخصوص (سرکاتب). دومین عمارت، اتاق خزانه (خزانه اوداسی) بود که از دو بخش تشکیل می شد: خزانه بیرونی (دیش خزانه) که از اشیاء گرانبها، جامه های خز و ردهای فاخر دیگری که به رجال برجسته اعطا شده بود، مراقبت می کرد و همچنین عهده دار درآمدها و هزینه های خارج از قصر بود؛ دومین بخش، خزانه داخلی (ایچ خزانه) بود که مسؤول هزینه های تشریفات داخلی دربار بود و از جواهرات، تختهای سلطنتی، جامه ها و سایر اشیای گرانبهای



طرح ساده قصر نوب قاپی (۱ سانتیمتر = ۹۴۰ متر)

سلطان مراقبت می کرد. عمارت سوم که عهده دار تهیه آذوقه بود، انبار آذوقه (کیلراوداسی) نام داشت. چهارمین عمارت، اتاق جنگ (سفرلی اوداسی) بود که در سال ۱۰۶۴ هـ. ق / ۱۶۳۵ م ایجاد شد و از جمله وظایف آن، «نواختن طبل، بستن سربند یا عمامه، تراشیدن سر و نظافت جامه های درباری بود»^۲؛ این اتاق خاصه در زمان بروز جنگها اهمیت داشت. عمارت پنجم (دغانچی اوداسی) به پرورش باز اختصاص داشت و در نیمه قرن یازدهم هـ. ق / هفدهم م منسوخ شد. و عمارت ششم تشکیل شده بود از اتاق بزرگ (بیوک اودا) و اتاق کوچک (کوچک اودا) که آموزش مداوم و ارائه خدمات به خدمتکاران ایچ اغلان را بر عهده داشت.

خدمتکارانی که در قصر تربیت می شدند، در اداره تشریفات داخلی رفته رفته به تالار مخصوص و سپس به مقامهایی در اداره تشریفات خارجی ارتقا می یافتند و یا به عضویت کامل طبقه حاکم درمی آمدند؛ پس از عضویت در این طبقه بود که آنان با استفاده از دانش و تجربه خود، عهده دار مقامهایی چون حکمرانی ولایات، فرماندهی و صدراعظمی می شدند.

اداره تشریفات خارجی (بیرونی) - در صحن دوم قصر یا ناحیه بیرونی خدمتکاران سلطان علاوه بر امور داخلی به امور بیرونی نیز رسیدگی می کردند و در واقع مسؤولیت رهبری سپاه و اداره امور امپراتوری را که بر عهده سلطان بود، انجام می دادند. در این بخش پنج گروه وجود داشت: (۱) افرادی از علما شامل معلم سلطان (خوجه) که آموزش شاهزادگان را نیز بر عهده داشت، طبیب سلطان (حکیم باشی) که بر امور پزشکان دیگر در سراسر امپراتوری نیز نظارت داشت، جراح دربار (جراح باشی)، چشم پزشک (کتخال باشی) و منجم دربار (منجم باشی) و رهبر مناسک مذهبی دربار (خونکار امامی)؛ (۲) (شهر امینی) که مسؤول احداث و نگهداری کاخهای سلطنتی بود، از طریق سرمعمار (معمارباشی) بر احداث و تعمیر اماکن عمومی و آثارباستانی پایتخت نظارت داشت و از طریق فرد مسؤول آبرسانی (سو ناظری) به دستگاهها و شبکه های آبرسانی رسیدگی می کرد. (۳) مأمور مطبخ سلطنتی (مطبخ امیر امینی) که تهیه خوراک دربار و تدارک آذوقه لازم از طریق آبدارخانه دربار (کیلرامیر) برعهده وی بود؛ (۴) مأمور ضرب سکه (ضرابخانه امینی)؛ و (۵) مأمور تهیه غله (ارپا امینی) که غله و سایر آذوقه احشام اصطبلهای سلطنتی (اصطبل امیر) را فراهم می آورد و همچنین مراقبت از اسبهای مقامات و سفیرانی را که از قصر دیدار می کردند، برعهده داشت؛ ارپا امین به کمک میر آخور که مسؤول اصطبلها و مراقبت از کالسکه ها و ارابه های متعلق به سلطان و خاندان سلطنتی بود، وظایف خود را انجام می داد.

سایر مقامهای اداره تشریفات خارجی به سه گروه تقسیم می شدند. نخستین گروه از این کارمندان، افراد رکاب سلطنتی (رکاب آقارلی) بودند که در مواقع جنگ و حرکتهای دسته جمعی در دو طرف سلطان سوار بر اسب حرکت می کردند و از این روی مورد توجه خاص

سلطان بودند. از جمله این افراد عبارت بودند از: آقاها یا رؤسای لشکرینی چری و سایر لشکرها؛ امیر پرچم (امیرالم) که مسئول نگهداری و حمل نشانهای قدرت سلطانی و رد و بدل پیامهای سلطان و نمایندگان خارجی بود؛ دروازه بان بزرگ (قاپیچی باشی) که همه دروازه بانهای (قاپیچی لر) قصر را تحت نظارت داشت. این دروازه بانها مسئول حفاظت دروازه های قصر، تبادل پیامها و دستورها و اجرای تصمیمات دیوان عالی از جمله تنبیه با چوب و فلک بودند، و چاوش لرها که تحت سرپرستی چاوش باشی بودند و در واقع پیام رسانان دیوان عالی تلقی می شدند. دومین گروه از کارگزاران اداره تشریفات خارجی (بیرونی) گروه باغبانها (بستانچی اجاقی) بود که سرپرستی آنان را بستانچی باشی بر عهده داشت؛ وی مسئول همه باغهای کشور شامل باغهای قصر و همچنین مأمور مراقبت از محوطه های خود کاخ بود. از وظایف دیگر بستانچی باشی سرو سامان دادن به وضع خط ساحلی در استانبول و دریای مرمره و مراقبت از آن بود. سومین گروه از پیشه وران ساده چون دوزندگان، پوست فروشها، پینه دوزها، کمانداران و پیکها که محافظان شخصی سلطان بودند، تشکیل می شد. گروههای متفرقه دیگر نیز جزو همین گروه سوم به شمار رفتند؛ از جمله این گروهها مهمتر از همه پسران امیران دست نشانده ای بودند که امیر آنان را برای فراگیری آموزشهای لازم و همچنین به مشابه گروگانهایی نزد خود نگاه می داشت تا پدرانشان نتوانند حرکت ناشایستی علیه سلطان انجام دهند.

در میان همه مقامها و کارمندان اداره تشریفات داخلی و خارجی سلسله مراتب بشدت پیچیده و بسیار منظمی وجود داشت. حقوق و ارتقای مقام این افراد به ارشدیت و سابقه کار آنان بستگی داشت، هر چند که این امر گاه با دخالت سلطان و اعضای خاندانش تعدیل می شد. آنان می بایست در جنگها با سلطان همراهی می کردند؛ در این جنگها هر گروه به صورت نیرویی مستقل و با وظایف نظامی مشخص سازماندهی می شد. خدمات ویژه افراد را گاه با واگذاری مقامهای ویژه طبقه حاکم در بیرون از دربار، جبران می کردند؛ درعین حال بسیاری از زنان کاخ سلطنتی که جزو زنان صیغه ای مورد علاقه سلطان نبودند، سرانجام به عنوان هدیه به همسری افراد طبقه حاکم درمی آمدند و این در واقع نشانگر لطف و عنایت ویژه سلطانی بود.

ب - نهاد دبیری (قلمیه)

مهمترین شاخه منحصر به فرد طبقه حاکم، بخش دبیران (کاتب، جمع آن کتاب) یا «افراد اهل قلم» بود. نهاد متعلق به آنان دو بخش داشت؛ دیوان عالی (دیوان همایونی) که مسئول مکاتبات و مدیریت مستقیم دستگاه اداری بود و خزانه سلطنتی (خزانه امیر) که اداره امور مالی و محاسبات را بر عهده داشت در این بخشها، به لحاظ وظایفی که هر یک بر عهده

داشت، سازمانهایی ایجاد شد و دبیران نیز به منظور تداوم حرفه خود و تحکیم معیارهای شغلی، به صورت یک صنف سازمان یافتند. هر سازمان تحت ریاست فردی ارشد (خواجه و جمع آن، خواجگان) قرار داشت که وظایف خود را به کمک پیشکاری متخصص (خلیفه) انجام می دادند؛ این پیشکاران نیز خود دبیران دیگری را سرپرستی می کردند و مسؤولیت نظارت بر آموزش نوآموزان (شاگرد) و ارزیابی داوطلبان جدید (ملازم) عضویت در صنف دبیران و متقاضیان خدمت در این اداره را برعهده داشتند. از آنجا که فراگیری علوم قدیمه اسلامی از جمله ادبیات، تاریخ، جغرافیا، معارف مذهبی برای همه افراد کادر اداری الزامی بود، آنان به همان اندازه که از دبیران دیوان خود کسب دانش می کردند، از دانش علما نیز بهره مند می شدند. علما با گماردن بسیاری از افراد خود به مقامهای نهاد دبیرخانه، نفوذ بیشتری پیدا کردند. روابط این دو قشر با یکدیگر چنان نزدیک بود که افراد آنان مشترکاً از لقب (افندی) برخوردار بودند. روابط متقابل آنان با یکدیگر بسیار بیشتر از روابط آنان با هر نهاد دیگر طبقه حاکم بود. اگرچه اعضای صنف دبیری در همه نهادهای طبقه حاکم خدمت می کردند، اما بیشتر آنان در دیوان عالی و خزانه متمرکز بودند.

دیوان عالی - از دورانهای اولیه تشکیل امپراتوری تا اواخر قرن یازدهم هـ. ق / هفدهم م، دیوان عالی سازمان اصلی و مرکزی حکومت عثمانی به شمار می رفت. اعضای این سازمان به چهار گروه تقسیم می شدند: (۱) وزیران، با نشان سه دم اسب، شامل وزیر اعظم و حکمرانان مهمترین ایالات که بیگلربیگی خوانده می شوند و از همان درجه برخوردار بودند؛ (۲) دبیران شامل خزانه دار و نشانچی یا رئیس دفتر وزیر اعظم. رئیس الکتاب یا رئیس دبیران و رئیس مترجمان (باش ترجمان) رسماً از اعضای دیوان عالی نبودند، اما در جلسات آن حضور می یافتند و اجازه داشتند که در بحثهای آنان شرکت و درباره موضوعهای خاص اظهار نظر کنند؛ (۳) افراد نظامی از جمله دریا سالار و آقا یا فرمانده لشکرینی چری؛ و (۴) علما یا طبقه مذهبی و فرهنگی مثل رؤسای قضایی یا قاضی عشگرهای روملی و آناتولی.

امور دیوانی را کاتبان دیوان تحت نظارت رئیس الکتاب و در چند دیوان مختلف انجام می دادند: (۱) بیلکچی یا دیوان قلمی (این دیوان را بیلکچی که دومین مقام دبیری دیوان عالی بود، سرپرستی می کرد) که وظیفه آن حفظ مدارک و نتایج مشاوره ها و تصمیمات شورا و همچنین تنظیم رونوشتهای رسمی از تصمیمات اتخاذ شده به صورت فرامین، اعلامیه ها و عهدنامه ها بود؛ (۲) اداره انتصابات (تحویل قلمی)، که ثبت و صدور فرامین، انتصاب، اخراج و انتقال همه مقامهای مهم عثمانی و علاوه بر آن امور مربوط به تیمارها و زعامتها را تحت ریاست تحویل کیس اداری برعهده داشت؛ (۳) رئوس یا نشان قلمی، که تحت نظارت رئوس کیس اداری همان وظایف تحویل قلمی را در مورد مقامهای رده های پایینتر انجام می داد؛ و (۴)

عمیدی قلمی که در این بخش مقام عمیدی بر کارکنان اداره دبیرخانه وزیر اعظم نظارت داشت و رئیس الکتآب از روابط و تماسهای صدراعظم با فرمانروایان، نمایندگان و بازرگانان خارجی صورت جلسه تهیه می کرد. این تشکیلات شباهت بسیار با سازمان امور خارجه ای داشت که عثمانیها در قرن دوازدهم هـ. ق / نوزدهم م تأسیس کردند. این نکته را باید خاطر نشان کرد که از زمان تأسیس دفتر وزارت اعظم، هیچ تشکیلات خاصی بجز عمیدی که در دیوان عالی مستقر بود، به امور وزیر اعظم رسیدگی نمی کرد. دیر زمانی بعد (۱۰۶۵ هـ. ق / ۱۶۵۴ م) بود که وزیران اعظم هیأت ویژه ای را به صورت اداره ای مستقل از حکومت به نام پاشا قاپیسی (دروازه پاشا) یا بابعالی ایجاد کردند.

نهاد مالی (مالیه)

دبیرانی که مسؤول امور مالی فرمانروا بودند، همه فعالیتهای مربوط به بهره برداری از ثروت امپراتوری را تحت نظارت داشتند. در واقع، طی نخستین سده تشکیل امپراتوری، به طور رسمی سازمان مالی وجود نداشت. فرمانروا برای خود خزانه ای اختصاصی داشت و از طریق خزانه دار خود درآمدهای حاصل از حق ویژه پنج یک از غنایم را تحصیل می کرد. علاوه بر این، از زمینهایی که به صورت املاک وسیع سلطنتی (خاص) در اختیار سلطان قرار داشت، درآمدهایی نصیب وی می شد. چون بیشتر درآمدهای امپراتوری به صورت تیمارها و گذار می شد، ایجاد یک خزانه داری پیچیده مرکزی ضرورت نداشت. پرداخت حقوق نقدی نیروهای یمنی چری و دیگران، وزیر اعظم وقت یعنی چندرلی قره خلیل پاشا را (۷۷۵-۷۷۰ هـ. ق / ۱۳۷۳-۱۳۶۸ م) بر آن داشت که چنین خزانه ای را پی ریزی و درآمدها و هزینه های خزانه سلطان را (خزانه خاصه) از خزانه دولت (خزانه امیر) مجزا کند. در رأس دیوان کل مالی دفتردار باش (خزانه دار کل) قرار داشت که علاوه بر این خزانه داری روملی را برعهده داشت. خزانه دار آنا تولی تحت نظارت خزانه دار کل انجام وظیفه می کرد. متعاقب آن، خزانه داریهای دیگری ایجاد شد تا به امور مالی ایالاتی که به تصرف عثمانی در می آمد، رسیدگی کند. طی نخستین سده تشکیل امپراتوری، دفترداری مقام نسبتاً ساده تری تلقی می شد و بیشتر امور مالی را مالکان تیمارها انجام می دادند. اما با ایجاد دیوان پیچیده خزانه داری و با قرار گرفتن دفتردار در رأس این تشکیلات، وی در ردیف یکی از مقامهای اصلی کشور قرار گرفت و همپای وزیر اعظم و قاضی عسگرها دارای چنان اختیاراتی شدند که به نام خود فرامین صادر می کردند. سازمانهای مالی سراسر امپراتوری بر اساس الگوی مشابهی تشکیل شده بودند و این بخوبی نشانگر نظام دقیق دفترداری بود که ویژگی نظام اداری عثمانی به شمار می رفت و مبین توجه خاص عثمانی به استفاده موثر از منابع ثروت بود. چهار دیوان مختلف

وجود داشت که همگی تحت نظارت دفتردارها فعالیت می کردند. یکی از این دیوانها، دفترخانه بود؛ مسؤلیت این دفترخانه ها را افرادی به نام دفتردار امینی برعهده داشتند و کار آنان ثبت گزارشهای مهم بود. این دفترخانه ها دفاتر اجمال را تحت پوشش داشتند که بودجه های کلی هر یک از ایالات یا سازمانهای مهم خزانه داری را تهیه می کرد؛ دفاتر مفصل نیز تحت نظارت دفترخانه قرار داشتند و کار آنها ثبت دقیق منابع درآمدها و هزینه های ایالات بود. دفترخانه ها علاوه بر دفترهای یاد شده دلرای دفتر روزنامه نیز بودند که صورت پرداختها را ثبت می کرد. دومین دیوان، که محاسبه نام داشت، صورت دریافتها را ثبت می کرد و دیوان سوم که مراقبه نامیده می شد، مسؤل بررسی ثبتهای دفاتر دیگر و تنظیم فهرستهای حقوقی ارتش و تشکیلات دربار بود. دیوان چهارم، دیوان موقوفات بود، این سازمان در آغاز، تنها اموال ضبط شده برای خزانه را ثبت می کرد، اما بعدها گزارشهای مربوط به درآمدها و هزینه های غیرنقدی را نیز تهیه می کرد.

سازمان خزانه داری مرکزی در استانبول طرح این تقسیم وظایف را ارائه داد. اداره خزانه داری سلطنتی (خزینة امیر دایرسی) درآمدهای نقدی شامل مالیاتهای سرانه ای را که از افراد غیرمسلمان اخذ می شد، جمع آوری می کرد. دفاتر مستقل حسابداری روملی و آناتولی همه درآمدها و هزینه های موقوفات مذهبی سلاطین و وزیرانشان را ثبت می کرد. اداره کل خزانه داری (باش دفتردارلیک قلمی) علاوه بر اداره بنادر و اسکله های امتداد دانوب، انحصاراتی چون انحصارات نمک، صابون و تنباکو و بهره برداری از معادن طلا، نقره و مس روملی را تحت نظارت داشت. اداره موقوفات از اموال بدون صاحب همچون تیمارها و اجاره مالیاتها که به دولت بازگردانده شده بود، فهرستی تهیه کرد. ذی حسابی دژها و استحکامات نظامی به مسأله عزل و نصبها در این پایگاهها در سراسر امپراتوری رسیدگی می کرد. پس از قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م، این سازمانها گسترش یافت و مطابق با نیازهای زمان، اصلاح شد.

نظام مالیاتی - نظام مالیاتی عثمانی همچون نظام قضایی آن شامل مواردی می شد که در شریعت اسلام آمده بود و اعتبار قانونی خود را از شریعت کسب می کرد. علاوه بر آن مواردی را نیز در برمی گرفت که از اختیارات ویژه سلطان در امر قانونگذاری در امور غیر دینی محسوب می شد؛ اموری که درباره آنها حکم صریح مذهبی وجود نداشت. مهمترین مالیاتهای شریعت، مالیاتهای شرعی یک دهم (عشر و جمع آن اعشار) بود که بر محصولات کشاورزی تعلق می گرفت؛ مالیات سرانه (جزیه یا خراج) که از غیرمسلمانان تحصیل می شد و بنا بر استطاعت آنان در پرداخت مالیات به سه گروه تقسیم می شدند؛ زکات که در اصل برای مسلمانان متقی یک تکلیف دینی بود به طور مستقیم پرداخت می شد. اما بعدها این تکلیف دینی به صورت

مالیاتهای رسمی در آمد که دولت لاقفل در ظاهر به منظور اجرای همان مقاصد مذهبی، آن را اخذ می کرد؛ مالیات شهری (احتساب رسمی) که بازرسان بازار (محتسب) به عنوان بخشی از فرآیند صدور مجوز و قانونی کردن اصناف، از همه پیشه وران و بازرگانان اخذ می کردند؛ مالیات گوسفند و بز (اغنام) که علاوه بر مالیاتهای به دقت تعیین شده شرعی که بر گوسفندان تعلق می گرفت، مالیاتهای (عادی) دیگری را شامل می شد که بر سایر حیوانات تعلق می گرفت؛ مالیات معادن (معدن رسمی) که به دولت امکان می داد تا یک پنجم از درآمد معادن خصوصی را به نفع خود اخذ کند.

مالیاتهای ویژه سلطانی (عرف) را چون بنا بر فرامین سلطان مقرر شده بود، مالیاتهای دیوان عالی (تکالیف دیوانی) نیز می نامیدند. این مالیاتها (رسوم) بسیار متنوع بود و از آنجا که برخی از مالیاتهای محلی پیش از عثمانی را دربر می گرفت، بیشتر تحت عنوان عادات نامیده می شد. یکی از انواع این مالیاتها عوارض (مالیات خانوار) بود که به منظور تأمین هزینه های فوق العاده چون مخارج سربازان و مامورانی که به یک منطقه سفر می کردند، هزینه های جنگی و کمکه های اضطراری به نواحی مصیبت زده مجاور، نخست در روستاها و شهرهای کوچک وضع شد. عوارض به تدریج به صورت یک مالیات رسمی در آمد. مالیات مرسوم دیگری که وجود داشت، چیفیت رسمی نامیده می شد. چیفیت رسمی مهمترین مالیاتی بود که هریک از اتباع مسلمان و مسیحی آناتولی غربی و تراکیه، مجبور بود در ازای برخورداری از حق کشت چیفیت خود به دولت بپردازد؛ چیفیت واحد اصلی زمینهای کشاورزی بود و به مقدار زمینی اطلاق می شد که با یک جفت گاو شخم زده می شد و وسعت دقیق آن بسته به حاصلخیزی خاک از ۶ تا ۱۵۰ دونوم فرق می کرد (یک دونوم معادل ۹۴۰ متر مربع و حدود ۱/۴ جریب است). در مناطقی که چیفیت رسمی وضع نشده بود، از کشاورزان مسیحی ایسپنج رسمی (مالیات مراتع) تحصیل می شد. عشایر به هنگام عبور از مقطعه های مالکان، مبالغی را به عنوان حق چرا به آنان می پرداختند. نزول بدلی (نزوله) به مناطقی تعلق می گرفت که کار گزاران حکومت حین انجام وظایف خود، از آن مناطق عبور می کردند. بسیاری عوارض و جرایم کوچکتر دیگر نشانگر رسوم فتو دالی بود. در موقع ازدواج، شخص داماد می باید مبلغی به عنوان مالیات به دولت می پرداخت، علاوه بر این، دولت برای جمع آوری جانوران و لگردد مالیاتهایی اخذ می کرد؛ بازار و تجارت داخلی و خارجی نیز مشمول مالیاتهایی بودند که دولت وضع کرده بود؛ استفاده از قپانه های دولتی نیز مشمول مالیات بود. اضافه بر همه اینها، کار گزاران دولت در ازای انجام وظایف رسمی خود، مبالغی به عنوان بخشش از مردم دریافت می داشتند.

از دیدگاه عثمانیها حق تحصیل این مالیاتها یکی از مهمترین اختیارات قدرت حاکم تلقی می شد. در واقع، حفظ و حمایت طبقه حاکم از سوی سلطان، بیشتر به منظور تحقق همین امتیاز

ویژه بود. همه این منابع در آمد، اموال سلطنتی (خواص همایونی) محسوب می شد و به سلطان تعلق داشت. وی می توانست بخشی از این منابع را به صورت مُلک به طور دائم به مالکیت خصوصی افراد در آورد یا در راه مقاصد مذهبی وقف کند و یا موقتاً به صورت فیف (بسته به وسعت ملک به عنوان تیمار، زعامت و خاصه) در ازای انجام وظایف نظامی و اداری افراد، بجز کارگزارانی که مسؤول تحصیل مالیاتهای این املاک بودند، به آنان واگذار می شد.

به منظور تحقق این امتیاز ویژه سلطانی، همه منابع درآمد سلطان به صورت واحدهایی که مقطعه نامیده می شد، سازماندهی شد؛ مقطعه در اصل صورت کاملتری از اقطاع در نخستین امپراتوریهای اسلامی بود بعدها این مقطعه ها بسته به این که چه میزان از درآمدهای آنها به خزانه یا به مالکان آنها تعلق می گرفت، به واحدهای کوچکتری تقسیم شد. مقطعه هایی که همه درآمدهای آنها به خزانه واگذار می شد، امانت و مالکان این امانتها که مستقیماً از خزانه حقوق دریافت می داشتند، امین نامیده می شدند. اما این شیوه فقط در شهرهای بزرگ و در واحدهای اجرایی که بر امور بازارها و تحصیل مالیاتها، نظارت داشتند، قابل اجرا بود. یعنی در آن نواحی که خزانه بسادگی می توانست همه فعالیتها را تحت نظارت خود داشته باشد. روش دیگر این بود که مقطعه ها به صورت مقطعه های مالیاتی (التزام) به مالکان (ملتزم) واگذار می شد و آنان در مقابل ملزم بودند سالیانه مبلغ ثابتی به خزانه پرداخت کنند؛ برای تشویق این مقطعه داران مالیاتی در راه اجرای بهتر وظایف واگذار شده، مبلغ باقیمانده به عنوان سود شخصی به خود آنان بازگردانده می شد. برعکس این شیوه واگذاری زمین، روش واگذاری تیمار بود که مالک آن همه درآمدهای تولید شده را برای خود نگاه می داشت و در مقابل متعهد بود که خدمات دیگری را برای سلطان انجام دهد.

ساخت ایالتی - تا کنون عمده دربارۀ نهادهای طبقه حاکم در سطح حکومت مرکزی بحث کرده ایم. اما این طبقه در سراسر امپراتوری و همه تقسیمات کشوری در سطح ایالت، ناحیه و سطوح محلی گسترش داشتند.

مهمترین واحد حکومت ایالتی در نظام عثمانی، واحد به جای مانده از دوران سلجوقیان یعنی سنجاق است (این واژه ترکی است و معادل آن در عربی لوا است) که از نظر لغوی به معنای «پرچم» فرمانروا یا مدیری است که به مقام اجرایی امور نظامی و مدنی و اعمال قدرت عثمانی، گمارده می شد، و لقب ترکی بیگ داشت. کشور اصلی عثمان تنها از یک سنجاق تشکیل می شد. بعدها، سنجاقهای دیگری در آناتولی و روملی ایجاد شد. لقب بیگلربیگی یا «بیگ بیگها» که نخست برای فرمانده یا مشاور اصلی نظامی عثمانی به کار می رفت، بعدها به فرمانروای داخلی قلمروهای تسخیر شده روملی و همچنین فرماندهی نیروهای عثمانی در آن منطقه نیز اطلاق شد. زمانی که نواحی مرزی تحت نظارت رهبران غازی قرار گرفت به آنان

اجازه داده شد که مستقل از نظارت بیگلربیگی امور خود را اداره کنند، و در نتیجه بیگلربیگها بهتر بتوانند فعالیت‌های خود را انجام دهند. در اواخر قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م برای آنا تولی بیگلربیگی مستقل تعیین شد؛ مرکز حکومت این بیگلربیگی کوتاهیه بود. بیگلربیگی آنا تولی کمتر از بیگلربیگی روملی اهمیت داشت، زیرا نواحی وسیعی از قلمرو آنا تولی که ظاهراً تحت نظارت بیگلربیگی این منطقه قرار داشت به پسران سلطان واگذار می شد؛ آنان تحت عنوان اوج بیگ در سنجاقهای مرزی حکومت می کردند و وظیفه آنان جنگ با دشمنان عثمانی، خواه مسلمان یا مسیحی بود و در عین حال آموزش می دیدند و تجربه کافی به دست می آوردند تا در صورت لزوم بتوانند در مقام فرمانروا زمام امور امپراتوری را در دست گیرند. دلیل دیگر برتری بیگلربیگی روملی این بود که چند تن از رجال برجسته که این مقام را بر عهده داشتند وزیر اعظم نیز بودند و از این طریق می توانستند در دیوان عالی و تشریفات آن اعمال نفوذ کنند. علاوه بر این، در نواحی مرزی افرادی دیگر به مقام بیگلربیگی منصوب شدند تا امپراتوری را در برابر دشمنان خارجی حفظ کنند. در آغاز قرن شانزدهم، اصطلاح والی به معنای بیگلربیگی به حکمرانان ولایات، خاصه ولایات جدیدتر، اطلاق می شد؛ در عین حال واژه ولایت به معنای مترادف با کلمه «استان» مصطلح شد.

ولایات به سنجاقها و سنجاقها به نوبه خود به نواحی (قضاها)، شهرستانها و روستاها تقسیم شد. درجه حکمرانان همسان با وزیران دو دم اسب بود و لقب پاشا نیز داشتند. آنان مسؤول اداره امور کشوری و لشکری هر دو بودند. مقامهایی که از سوی طبقه حاکم در استان‌بول به منظور همکاری با حکمرانان سنجاقها منصوب شدند، نخست تحت نظارت آنان قرار داشتند، اما بعدها مستقل شدند تا از این طریق بین آنان موازنه قدرت ایجاد شود و همچنین از تلاشهای حکمرانان در برانگیختن قیامهایی علیه اقتدار مرکزی، جلوگیری شود. در بیشتر ولایات، دیوان افندیسی (دیوان دبیری) مسؤول امور ثبتی و مکاتبات بود و خزانه دار (مال دفترداری) با کمک کخدای تیمار و دفتر دار تیمار (خزانه دار تیمار) بر هزینه‌ها و درآمدهای ولایت نظارت داشت. قاضی ولایت به امور قضایی و شرعی رسیدگی می کرد؛ تذکارچی دبیر مخصوص حکمران و مسؤول صدور همه فرامین و دستورهای ولایت بود؛ افرادی به نام سوباشی (رئیس پلیس) به مقام ریاست پلیس شهرستانهای بزرگ یا شهرها منصوب می شدند؛ خاصه در مرکز ولایت که به گونه ای تغییرناپذیر، سنجاق حکمران تعیین شده بود و درآمدهای مرکز سنجاق صرف تأمین هزینه‌های حکومتی در ایالاتی می شد که همه درآمدهای آنها به تیمارها واگذار شده بود. بسیاری از وظایف دیوان ولایت همان وظایف دیوان عالی یعنی حق صدور فرامین، رسیدگی به شکایات و تنبیه متخلفین از قانون از سوی افراد طبقه حاکم بود.

از قرن شانزدهم هـ. ق / شانزدهم م به بعد، ولایات به دو دسته کاملاً مشخص تقسیم

می شدند. در ولایات قدیمیتری که به صورت تیمار اداره می شدند، همه درآمدهای ولایت به مالکان تیمارها، زعامتها و خاصه‌ها داده می شد و حکمرانان و مقامهای دیگر حقوق خود را از محل درآمدهای سنجاق مرکزی و برخی منابع دیگر که خاصه به آنان تعلق داشت، تأمین می کردند. مالکان تیمارها همه وظایف خود از جمله تحصیل مالیاتها و برقراری نظم محلی را، تحت نظارت مالکان سنجاق انجام می دادند. اما در ولایاتی که در قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م ایجاد شد و به صورت مقطعه اداره می شد، حکمرانان در اصل هر ولایت را به صورت یک واحد مقطعه در اختیار می گرفتند. اگرچه حکمرانان این ولایات ملزم بودند سالانه مبلغ ثابتی (ارسالیه) به خزانه مرکزی بپردازند، اما اجازه داشتند علاوه بر مقرری منظمی (سالیانه) که از خزانه دریافت می کردند، باقیمانده درآمدهای مالیاتی را نیز به عنوان سود برای خود نگاه دارند. همه ولایات اروپایی - به استثناء امیرنشینهای مستقل والاکیا، مولداوی، ترانسیلوانیا و کریمه - به صورت تیمار اداره می شدند؛ آناتولی نیز بجز چند سنجاق مرزی در شرق به همین شیوه واگذار شده بود. در جهان عرب، بخشهایی از حلب، طرابلس در سوریه و دمشق به صورت تیمار و بقیه مناطق آن همچون مصر و شمال آفریقا به صورت مقطعه اداره می شدند در ایالتهایی که به صورت مقطعه اداره می شدند بیشتر وظایف ایالت در برقراری امنیت و همچنین وضع و اخذ مالیاتها بر عهده کارمندان حکومت بود، بدینسان هزینه‌های حکومت همسو با درآمدهای تحصیل شده، افزایش می یافت.

نهاد نظامی (سیفیه)

تمامی کسانی که مسؤول حفظ و توسعه امپراتوری و برقراری نظم و امنیت بودند و همچنین آنانی که بهره برداری کامل از منابع ثروت را برای امپراتوری تضمین می کردند و از سازمان حکومتی و سایر فعالیتهای نظام حمایت می کردند، همه تحت عنوان «مردان شمشیر» (اهل سیف) در نهاد نظامی طبقه حاکم گرد آمده بودند.

نیروی زمینی - نهاد نظامی خود به دو گروه نیروی زمینی و نیروی دریایی تقسیم می شد. نیروی زمینی از «برندگان دربار» (قاپی قولو؛ جمع آن قاپی قولاری) و نیروهای ولایتی تشکیل شده بود.

۱- لشکر قاپی قولو - این لشکر در اصل لشکر مرکزی ثابت و دائمی سلطان بود و افراد آن را زندانیان و نیروهای مزدور مسلمان و غیرمسلمان تشکیل می دادند. اما بعدها تقریباً همه افراد آن از طریق نظام دوشیرمه برگزیده می شدند.

(الف) دسته ینی چری - پیاده نظام ینی چری به مثابه بازوی نظامی طبقه دوشیرمه، مهمترین بخش لشکر قاپی قولی محسوب می شد. این سپاه از ۱۰۱ دسته (اورتا) تشکیل می شد

و هر دسته تحت فرماندهی افسرانی به نام چربه چی (در لغت به معنای کسی که آبگوشت می بزد) قرار داشت. علاوه بر این تعداد ۳۴ دسته سگبان وجود داشت که شمار افراد هر یک بین ۴۰ تا ۷۰ تن تغییر می کرد؛ کار این افراد شکار، شرکت در جنگ در کنار سلطان و محافظت مداوم از جان وی بود. از آنجا که این افراد بیش از هر کس دیگر به سلطان نزدیک بودند، بیشتر افسران سپاههای دیگر از میان آنان انتخاب می شدند. سلیم اول یک گروه گردان جدید و ویژه ایجاد کرد که آقا بلوک (واحد فرماندهی) نام داشت و علاوه بر آن به مثابه نیرویی شخصی در دست فرمانده بینی چری (آقا) به کار می رفت؛ فرمانده بینی چری به کمک این نیرو وظایف فزاینده خود را که برقراری نظم در مرکز، حفاظت از سلطان و تشکیل هسته لشکر بود، انجام می داد. همراه با بینی چریها فرقه متصوفه بکتاشیه وجود داشت. مبلغان این فرقه مشاوران اصلی بینی چریها بودند. آنها دانش و اعمال مذهبی افراد بینی چری را تقویت و در مقام روحانی دسته ها خدمت می کردند. تنها در اواخر قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م بود که اعضای بکتاشیه به طور رسمی به سپاه ملحق شدند و نود و نهمین دسته سپاه را ایجاد کردند و رهبر بزرگ خود را به مقام چربه چی آن برگزیدند.

قرار بر این بود که دسته بینی چری در هر زمان مهیای جنگ و همواره آماده اجرای عملیات باشد؛ بنابراین افراد آن از ازدواج منع شده بودند و ملزم بودند در سربازخانه زندگی کنند و به طور منظم آموزش ببینند. تعداد بینی چریها در زمان سلیمان از ۳۰۰۰۰ تن تجاوز نمی کرد، از این روی بزرگترین رسته لشکر به شمار نمی رفت، اما سازماندهی، آموزش و انضباط و همچنین تخصص آنان در کاربرد انواع تفنگ، نیزه و تیر و کمان سبب شد که بینی چریها تا سالهایی از قرن یازدهم هـ. ق / هفدهم م، به صورت مهمترین نیروی رزمنده امپراتوری محسوب شوند. بینی چریها زمانی که به جنگ اشتغال داشتند، به برقراری امنیت در نقاط مهم و حساس امپراتوری، می پرداختند، در استانبول، آنان مسؤلیت حفاظت از محل برگزاری جلسات دیوان عالی را بر عهده داشتند و در مقام پلیس و مأموران آتش نشانی شهر خدمت می کردند. فقط شبها و بعد از ظهر هر جمعه وظایف آنان به دیگران محول می شد، زیرا در این اوقات آنها به اجرای کامل و دقیق اعمال و تکالیف مذهبی خود مشغول بودند. علاوه بر این بینی چریها معمولاً برای مدت نه ماه، پیش از آن که به سربازخانه های خود در استانبول باز گردند به نوبت به نگهداری از دروازه های شهرها، دژها و پاسگاههای پلیس اطراف امپراتوری مشغول می شدند و مسؤلیت پلیس شهری ولایات را نیز بر عهده می گرفتند. هر سه ماه یکبار به آنان دستمزد پرداخت می شد و به افرادی که خدمت دشوار یا ویژه ای انجام داده بودند، انعام خاصی تعلق می گرفت.

(ب) رسته توپخانه - بزرگی و سنگینی سلاحهای جدید همچون توپها و تفنگهای باروتی، مانع از آن شد که این سلاحها سرعت کاربرد عمومی پیدا کنند. سواره نظام فتودال در

برابر پذیرش آنها مقاومت می کردند، زیرا کاربرد این سلاحها مانع تحرکات سریع آنان می شد، اما پیاده نظام قاپی قولو یعنی، بنی چریها، در زمان حکومت محمد، آنها را بسرعت و به طور کامل پذیرفتند. در زمان حکومت بایزید دوم، پس از شکستهایی که ممالیک در آناتولی شرقی بر عثمانیها وارد آوردند، سلطان ناگزیر شد که بنی چریها را با سلاحهای دستی (شمخال) مسلح کند و توپها و خمپاره اندازهایی سبکتر و کارآمدتر از انواع موجود بسازد، به طوری که در همه بخشهای ارتش و نه فقط در بخشی از آن قابل استفاده باشد. تولید و تهیه سلاحهای مورد استفاده بنی چریها و حمل آنها به محلهای ضروری بر عهده دسته های جبه چی (زراد) بود. افراد جبه چی همچنین به صورت سرباز پیاده نظام آموزش می دیدند و از تفنگهای دستی استفاده می کردند؛ از این روی مراقبت از نواحی اطراف سربازخانه هایشان واقع در مقابل ایاصوفیه در استانبول به آنان واگذار شده بود. این دسته ای کوچک و ممتاز بود که افراد آن در سال ۱۹۵۴ هـ. ق/ ۱۵۴۷ م، از ۶۲۵ تن تجاوز نمی کرد و تنها پس از آن بود که همسو با افزایش عمومی عضوگیری دسته ها و در نتیجه از میان رفتن موازین و انضباط حاکم بر ارتش در عصر افول، شمار افراد بنی چری بسرعت رو به افزایش نهاد.

رسته توپخانه (توپچی اچاقی) در زمان مراد دوم تشکیل شد؛ منظور از ایجاد این رسته تولید توپ و استفاده از آن بود که در نتیجه اصلاحات بایزید دوم به اوج قدرت خود دست یافت. پس از این دوره بود که در جنگها و محاصره ها، حمایت از بنی چریها و نیروهای فنودالی و همچنین حفاظت از دژها و اماکن مهم بر عهده رسته توپخانه گذاشته شد. این رسته برای این که بتواند وظایف خود را انجام دهد به دو بخش تقسیم می شد: گروه توپخانه و گروه آتش. سربازخانه ها و توپخانه اصلی این رسته در استانبول و در محلی که امروزه به نام توپخانه معروف است، مستقر بود. شاخه های دیگر توپخانه و کارخانه های توپ سازی در نواحی مختلف امپراتوری مستقر شد. رسته توپخانه هم مثل رسته بنی چری به دسته های متعدد تقسیم می شد و در سال ۹۸۲ هـ. ق/ ۱۵۷۴ م، قریب ۱۱۰۰ تن و در قرن یازدهم هـ. ق/ هفدهم م ۵۰۰۰ تن نیرو داشت. چون وجود توپ و گلوله های توپ حرکت لشکر را کند می کرد، در زمان مراد دوم دسته جدیدی (توپ ارابه چی) تشکیل شد که در جنگها مسؤول حمل سلاحها و مهمات بود و در مواقع دیگر به ساختن ارابه های توپ و نگهداری از آنها اشتغال داشتند. کارخانه ارابه سازی در بخش توپخانه مستقر بود و سربازخانه های آن در نزدیکی ناحیه شهر امینی قرار داشت و واحدهایی از آن نیز در مناطق مختلف امپراتوری مستقر شده بود. این رسته که از ۶۳ دسته تشکیل می شد در سال ۹۸۲ هـ. ق/ ۱۵۷۴ م، تقریباً ۴۰۰ تن و در اواخر قرن یازدهم هـ. ق/ هفدهم م تنها حدود ۶۲۲ تن نیرو داشت. برای حمل توپها از طریق دریا یک ناوگان ویژه متشکل از قایقهای کوچک ایجاد شد.

محاصره دژها و شهرها را دو دسته متحد با هم انجام می دادند: (۱) دسته نقب زن (لقمچیان) که مسؤول حفر نقبها و حفره های زیرزمینی به منظور تخریب حصارها و مواضع توپخانه آنان بودند؛ و (۲) دسته مسؤول خمپاره (خمپاره چیان) که عهده دار تولید و حمل خمپاره و مسؤول قبضه آتش بودند؛ انفجار مین، پرتاب نارنجک و بمباران دژهای دشمن از طریق زمین و دریا نیز از جمله وظایف آنان به شمار می رفت. دسته لقمچی که در زمان مراد دوم تشکیل شد، با توجه به چگونگی تأمین آنان به دو گروه تقسیم می شدند: از یک سوی، آنانی بودند که حقوق دریافت می داشتند و به صورت بخشی از لشکر قاپی قولو، ینی چریها را در حملات خود بر مواضع مستحکم دشمن پشتیبانی می کردند؛ این گروه به دسته جبه چپی ملحق شدند. از سوی دیگر آنانی بودند که به تیمارها ملحق می شدند و تحت فرماندهی لشکر ایالتی سازماندهی می شدند تا آنان را در نبردهایشان پشتیبانی کنند. دسته خمپاره نیز از دو گروه اصلی تشکیل می شد؛ گروهی که سلاح می ساختند به گروه جبه چپی ملحق شدند و گروهی که مسؤول استفاده از این سلاحها در جنگها و محاصره ها بودند، تحت نظارت دسته توپخانه قرار گرفتند. علاوه براینها، گروه سومی نیز در دسته خمپاره وجود داشت که همواره در قلعه های اطراف امپراتوری مستقر بودند؛ به این افراد به جای حقوق تیمار داده می شد. بنابراین، گروه یادشده بیشتر از این که از رهبران دسته خود اطاعت کنند، تحت نظارت فرماندهان دژها و افسران فنودال قرار داشتند؛ هرچند که به لحاظ قانونی، آنان هنوز بخشی از لشکر قاپی قولو محسوب می شدند.

(ج) سواره نظام قاپی قولو- لشکر قاپی قولو همچنین یک واحد سواره نظام به نام قاپی قولو سواری لری، داشت. گاه تشخیص این واحد سواره نظام از سواره نظام ولایتی مشکل می شود، حال آن که سواره نظام قاپی قولو کاملاً متمایز از سواره نظام ولایتی بود، زیرا آنان در استانبول مستقر بودند و به جای تیمار حقوق دریافت می داشتند؛ عموماً سپاه (سوار)، آلتی بلوک خلقی (افراد شش هنگ) یا فقط بلوک خلقی (افراد هنگ) خوانده می شوند، حال آن که سواره نظام فنودال سپاهی نام داشت. از میان شش هنگ سواره نظام قاپی قولو، دو هنگ نخست را که حقوق بگیر بودند، علوفه چیان می خواندند. علوفه چیان که به دو گروه چپ و راست تقسیم می شدند، طی سلطنت مراد اول و تحت نظارت قره تیمورتاش پاشا، بیگریگی روملی از میان افراد سواره نظامی که در اختیار داشت، تشکیل شد. هنگ سوم و چهارم که غربا (بیگانگان، افراد خارجی) نامیده می شدند، بلافاصله پس از تشکیل علوفه چیان و از میان نیروهای مزدور مسلمانی که از سایر مناطق خاورمیانه به خدمت عثمانی درآمده بودند، تشکیل شد؛ این دسته نیز به دو گروه چپ و راست تقسیم می شد. دو هنگ آخری به نام سلاحدار و سپاهی اغلان (سپاهی بچه ها)، ظاهراً بعدها تحت حکومت محمد اول سازمان یافت؛ این دو

هنگ زبده نیروهای سواره نظام قاپی قولو محسوب می شدند. به طور کلی، افراد چهار هنگ نخست روی هم رفته، به نام «چهار هنگ» (بلوک اریعه) معروف بودند و در نبردها در هر دو سمت سلطان می جنگیدند؛ حال آن که افراد هنگ سلاحدار و سپاهی اغلان تنها در جناح راست سلطان و در نزدیکی وی به نبرد می پرداختند. حقوق و شهرت افراد سواره نظام بیشتر از رسته پیاده قاپی قولو بود؛ از این روی سواره نظام مقامی بسیار ارزشمند تلقی می شد و داوطلبان بسیاری داشت. افرادی از ایچ اغلانها که دوره های خاص آموزشی را گذرانده بودند و برای خدمت در دربار از شایستگی کافی برخوردار نبودند، در سواره نظام قاپی قولو مشغول خدمت می شدند؛ از جمله افراد دیگری که به این مقام ارتقا می یافتند عبارت بودند از؛ فرزندان اعضای شش دسته سواره نظام قاپی قولو؛ مسلمانان دیگر مناطق خاورمیانه، بیشتر از اعراب، ایرانیان و کردها؛ افراد ممتاز رسته ینی چری و همچنین برخی از افراد مستعدتر دسته های دیگر قاپی قولو. در جنگها، سپاهی اغلانها و سلاحدارها مسؤولیت حفظ جان سلطان را بر عهده داشتند. سلاحدارها علاوه بر این، پاکسازی و باز کردن معابر و پلهای پیشاپیش لشکر، مراقبت از اسبهای سلطان و حمل نشانهای دم اسب وی را بر عهده داشتند.

چون این دسته ها نیروهای سواره نظام بودند، بیشتر در حومه های استانبول و سایر شهرهای بزرگ مستقر می شدند و هریک از آنها تحت فرماندهی نایب محلی به نام کدخدایار قرار داشت که از سوی آقای دسته های خود منصوب می شدند و تنها در مقابل وی مسؤول بودند. این افراد حقوق دریافت می داشتند. به همان دلایلی که برای سواره نظام ولایتی مطرح بود، دسته های سواره نظام قاپی قولو نیز از حمل سلاحهای سنگین دستی اجتناب و به جای آن از تیروکمان، شمشیر، خنجر، نیزه و تبر استفاده می کردند. شمار سواره نظام قاپی قولو در اواخر قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م قریب ۶۰۰۰ تن بود که در اواخر قرن یازدهم هـ. ق / هفدهم م به ۲۰۸۴۴ نفر و تا اوایل قرن دوازدهم هـ. ق / هجدهم م به ۲۲۱۶۹ نفر بالغ شد.

۲- نیروهای ولایتی: بزرگترین بخش ارتش عثمانی در ولایات بسر می برد. نیروهای این بخش عبارت بودند از سواره نظام سپاهی که زمین دار بودند، تکاوران آقینچی، سربازان متعدد و سپاهیان دیگری که در قلعه ها، معابر و سایر مواضع استراتژیک مستقر بودند.

(الف) سپاهیان تیمارلی - بدیهی است که تغذیه، تأمین و تدارک بیشتر افراد سواره نظامی که در جنگها سلطان را یاری می کردند، از طریق نظام دوشیرمه صورت می گرفت. بیش از این نظام اداری و مالی تیمار را بررسی کردیم، اما کار کرد نظامی تیمار چه بود؟ مالکان تیمارها حق داشتند که مالیاتهای تیمار را برای خود تحصیل کنند که به آن دیرلیق می گفتند و در واقع ما به ازای خدمات دیگر آنان به دولت، خاصه خدمات نظامی آنان، تلقی می شد. بنابراین، تیمار معادل حقوقی بود که درازای خدمات نظامی دائمی سربازان و افسران و تأمین

هزینه‌های خود آنان و ملازمانشان که برای شرکت در جنگ آماده بودند، تهیه سلاحها، تدارکات و آذوقه مورد نیاز این افراد در جنگ به آنان داده می‌شد و در نتیجه خزانه از این بابت متحمل هزینه بیشتری نمی‌شد.

تیمارها بنا بر مقدار در آمد آنها و اهمیت خدماتی که در جنگ ارائه می‌دادند، به سه گروه تقسیم می‌شدند. تیمارهای عادی که درآمدهای آنها سالیانه به مبلغ ۱۹،۹۹۹ آقچه می‌رسید به سواره نظامی تعلق می‌گرفت که در جنگها یا به طرق دیگر شایستگی ویژه‌ای از خود نشان داده بودند؛ تیمارهایی که درآمدهای آنها بین ۲۰،۰۰۰ تا ۹۹،۹۹۹ آقچه در سال بود، زعامت نامیده می‌شد به افرادی اعطا می‌گردید که در جنگها توانایی یا شجاعت فوق‌العاده‌ای از خود بروز داده بودند. به افراد طبقه حاکم که در حکومت مرکزی یا ارتش ثابت دائمی مقامهای مهمی داشتند نیز زعامت داده می‌شد؛ تیمارهایی که درآمدهای آنها بیشتر از ۱۰۰،۰۰۰ آقچه بود، خاصه نام داشت و در اصل به سلطان و اعضای خاندانش اختصاص داشت، اما بعدها وزیران اعظم و سایر وزیرانی که مورد عنایت خاص سلطان قرار می‌گرفتند، از این گونه تیمارها برخوردار شدند.

آن عده از مالکانی که ملزم بودند در ازای برخورداری از تیمار خدمات نظامی ارائه دهند، موظف بودند اسب، سلاح، خوراک و سایر تدارکات مورد نیاز خود و ملازمانی (جلبلی) را که به نسبت درآمدهای تیمار در اختیار داشتند، فراهم آورند. عمده در آمد تیمار را قلیچ (شمشیر) یا ابتدا می‌نامیدند، میزان سالانه قلیچ در روملی معمولاً بالغ بر حدود ۶۰۰۰ آقچه می‌شد و در آناتولی و آسیا بین ۱۵۰۰ تا ۳۰۰۰ آقچه بود. قلیچ به میزان در آمدی اطلاق می‌شد که مالک تیمار برای انجام خدمات خود و تهیه تجهیزات لشکر در موقع لزوم بدان نیاز داشت. مالکان تیمار در ازای هر ۳۰۰۰ آقچه در آمد اضافی و مالکان زعامت در ازای هر ۵۰۰۰ آقچه در آمد اضافی، می‌بایست یک جلبلی اضافی را همراه با اسبش تجهیز کند. هر گونه عمل قهرمانانه و خدمتی ویژه یا هریک به تنهایی مالکان تیمارها را مستحق انعام (ترقی) سالیانه بین ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ آقچه می‌ساختند و به در آمد اصلی آنان یعنی ابتدا افزوده می‌شد؛ البته این انعام مالکان را ملزم می‌کرد که در مقابل جلبلی‌های اضافی بسیج کنند؛ بدینسان در آمد تیمارها افزایش می‌یافت و در صورتی که مقدار کل آنها به میزانهای تعیین شده می‌رسید، به صورت زعامت یا حتی خاصه در می‌آمد.

معمولاً پس از مرگ مالک تیمار، سهم ابتدا به بزرگترین پسر مالک تعلق می‌گرفت؛ مشروط بر این که وی از سن و صلاحیت لازم برای انجام خدمات ضروری برخوردار می‌بود. اما سهام ترقی می‌بایست به صندوق پس انداز سنجاق بیگ ناحیه باز گردانده شود تا وی بتواند با استفاده از آن به دیگر مالکان تیمارهای ناحیه پاداش دهد. اگر وارث مالک به سن لازم نرسیده بود، وی می‌توانست یکی از ملازمان (جلبلی) را به جای خود بگمارد و چگونگی اجرای

وظایف را نزد وی پیاموزد تا زمانی که خود بتواند اداره امور بیمار را در دست گیرد. اگر فرد سپاهی مجروح می شد یا چنان پیر و فرتوت می شد که نمی توانست بجنگد، می توانست با بر خور داری از بخشی از درآمد ابتدای بیمار خود به نام قلیچ حقی (حق شمشیر) بازنشست شود و باقیمانده آن را به پسر یا سپاهیان دیگر واگذار کند.

پسران جوانتر زمانی که به سن لازم می رسیدند، معمولاً تیمارهایی دریافت می داشتند که میزان ابتداهای آن کمتر از میزان متعلق به بیمار پدرشان بود، اما تا زمانی که هنوز به سن لازم نرسیده بودند، نمی توانستند همچون برادر بزرگترشان ابتدا دریافت کنند و یا یکی از ملازمان (جلبی) را به جای خود بگمارند. اگر مالک بیمار می مرد و فرزند ذکوری از وی باقی نمی ماند، بیمار به سنجاق بیگ بازگردانده می شد تا وی آن را به سوره نظام شایسته دیگری که بیشتر از میان ملازمان (جلبی) پیشین همان ناحیه برگزیده می شد، واگذار کند. زمانی که بیگلربیگی نیروهای نظامی ولایت خود را برای شرکت در جنگ فرا می خواند، سنجاق بیگها موظف بودند تمام مالکان تیمارها و ملازمان (جلبی) نواحی آنان را احضار کنند و فرماندهی آنان را برعهده گیرند و نیز موظف بودند مالکیت کسانی را که نمی توانستند ملازمان مورد نیاز را تدارک یا آماده خدمت کنند، لغو سازند.

فرد سپاهی در روستای بیمار خود زندگی می کرد و از افراد روستایی مالیات ارضی اخذ می کرد؛ این مالیاتها معمولاً به دلیل کمبود سکه و نیز عدم وجود بازارهایی که روستائیان بتوانند محصولات خود را در آنجا به فروش برسانند به صورت جنس پرداخت می شد. مالکان تیمارها از محل درآمدهای مالیاتی زندگی خود و ملازمان خود را تأمین می کردند. علاوه بر این روستائیان مجبور بودند برای مالکان تیمارهای خود به میزان معینی بیگاری کنند و مقادیری علوفه و چوب نیز به آنان بدهند؛ اما الزامات خاص تیمارها بنا بر رسوم فنودالی حاکم به جای مانده از دوران پیش از فتح عثمانی، فرق می کرد. روستائینی که بر روی زمین کار می کردند تا زمانی که زمین را به زیر کشت می بردند و مالیاتهای خود را پرداخت می کردند، مالک حق نداشت آنان را از روی زمین اخراج کند؛ بدینسان روستائیان از یک نوع حق بهره برداری برخوردار بودند که حتی مالک تیمار از آن محروم بود. آنان نمی توانستند بی اجازه مالک تیمار، حق خود را به دیگری بفروشند یا واگذار کنند. اگر کشاورزی فوت می کرد یا از روی زمین می گریخت و زمین بلا تکلیف می ماند، مالک حق داشت زمین را به دهقان دیگری که راضی بود در ازای پرداخت مالیاتی ویژه آن را به زیر کشت ببرد، واگذار کند. مالک تیمار همچنین می توانست چنین زمینهایی را به دهقانانی واگذار کند که راضی بودند همچون کشاورزان مستاجر در ازای حق بهره برداری از زمین سالانه مبلغ معینی اجاره بپردازند. معمولاً علاوه بر درآمدهای مالیاتی که از کشاورزان اخذ می شد، به هر مالک تیمار یک چیفتلیق زمین

داده می شد تا برای استفاده شخصی خود آن را کشت کند؛ مالکان تیمارها با استفاده از کار مزدور یا کاری که کشاورزان تیمار ملزم بودند برای مالک خود انجام دهند، زمین خود را کشت می کردند. اگر کشاورزی از زمین خود می گریخت و به ناحیه ای در نزدیکی یا همسایگی آن زمین به کار مشغول می شد، سپاهی می توانست از قاضی محلی تقاضای صدور حکمی مبنی بر بازگشت وی بکند. یا اگر کشاورز یادشده به حرفه ای مشغول می شد و در آمدی به دست می آورد، سپاهی می توانست از وی تقاضای غرامت کند که به صورت مالیات و تحت عنوان چیفت بوزان رسمی «مالیات تخریب کشاورزی» اخذ می شد.

نه تنها نظارت بر امر کشاورزی و تحصیل مالیاتهای تیمار بر عهده سپاهی بود، بلکه برقراری نظم در روستاها که بیشتر به کمک ملازمان تیماردار صورت می گرفت، از جمله وظایف وی به شمار می رفت. غراماتی که بر جرایم کوچک وضع می شد، نیمی به مالک تیمار و نیمی به سنجاق تعلق می گرفت. در صورتی که لازم بود قاضی این غرامات را از مجرم بازستاند، وی نیز سهمی از دو طرف شاکی و متهم دریافت می کرد.

زمانی که افراد سپاهی به خدمت فراخوانده می شدند، سنجاق بیگهای هر ناحیه از هر ده تن سپاهی یک تن را در ناحیه نگاه می داشت تا زمانی که همکاران آنان در منطقه حضور ندارند، مالیاتها را اخذ کنند و مراقب امنیت در ناحیه باشند. تنها طی جنگها بود که بیگها افسرانی را به جای خود به فرماندهی سپاهیان منصوب می کردند و برای هر ۱۰۰۰ تن سپاهی یک نفر به نام آلائی بیگ تعیین می شد که فرماندهی آنان را بر عهده داشت. معمولاً، افراد سپاهی برای انجام امور خود، زمستان هر سال به موطن خود بازمی گشتند؛ اما اگر ناگزیر بودند که در منطقه محل خدمت خود باقی بمانند، افراد سپاهی هر سنجاق پنج تا ده تن را از میان خود برمی گزیدند که در مقام خرج لبقچی یا مأموران اخذ مالیات راهی سنجاق می شدند؛ این افراد موظف بودند پول و تدارکات مورد نیاز سپاهیان را برای ادامه نبرد در سال بعد فراهم آورند. معمولاً در ازای خدمات آلائی بیگها زعامتهایی از همان ناحیه محل خدمت آنان یا نواحی مجاورش به آنان واگذار می شد.

در سال ۹۳۴ هـ. ق / ۱۵۲۷ م، بلافاصله پس از جلوس سلیمان، شمار مالکان تیمار در سراسر امپراتوری ۳۷،۵۲۱ تن بود که تعداد ۲۷،۸۶۸ نفر از آنان از سپاهیان رسمی کشور محسوب می شدند و همراه با ملازمانشان روی هم رفته سواره نظامی به استعداد تقریبی ۷۰،۰۰۰ تا ۸۰،۰۰۰ را به وجود می آوردند. در حالی که سواره نظام قاپی قولو حداکثر ۲۷،۹۰۰ سپاهی داشت. علاوه بر این، ۹۶۵۳ تن از مالکان تیمارها در پادگانهای قلعه ها خدمت می کردند که از این تعداد، ۶۶۲۰ نفر در اروپا، ۲۶۱۴ نفر در آناتولی و ۴۱۹ نفر در جهان عرب مستقر بودند. در همین زمان، مالکان تیمارها ۴۶ درصد از کل در آمد مالیاتهای ارضی در روملی، ۵۶ درصد در

آناتولی و ۳۸ درصد از این درآمد را در جهان عرب به خود اختصاص می دادند و بقیه آن از طریق مقطعه‌ها به خزانه یا به املاک خصوصی و مؤسسات خیریه تعلق می گرفت. ۳ در سال ۱۰۱۶ هـ. ق / ۱۶۰۷ م عین علی افندی گزارش کرد که حدود ۴۴۴۰۴ تیمار سواره نظامی به استعداد ۱۰۵۳۳۹ تن در اختیار دارند. بنابراین روشن است که برتری نظامی عثمانی آن چنان که دشمنان شکست خورده آنان ادعا می کنند، نه از فزونی کمی آنان بلکه از برتری کیفی این نیروها در امر فرماندهی، برخورداری از انضباط، آموزش و تاکتیکهای نظامی ناشی می شده است.

(ب) پاسداران ویژه ایالتی - نیروهای ویژه ایالتها به صورت پاسداران ویژه ایالتی سازماندهی می شدند. مهمترین این نیروها پاسداران دژهای نظامی، نگهبانان دربند، نیروهای پیشرفته و ثابت تکاور بودند.

(۱) پاسداران دژها - در اطراف امپراتوری، در داخل و خارج شهرها، دژهای بسیاری وجود داشت که نه تنها از مرزهای امپراتوری حفاظت می کرد بلکه فئودالهای منطقه را تحت نظارت داشت. در بسیاری موارد، تشکیل هسته اولیه پادگانهای دژها به واحدهای بینی چری واگذار می شد. علاوه بر پاسداران، عزبها نیز وجود داشتند؛ این دسته در اصل در قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م در منتشا و امیرنشینهای عثمانی به عنوان نیروی دریایی عثمانی تشکیل شد و بعدها به صورت یک نیروی کماندار سبک پیشاپیش توپخانه و بینی چریها دشمن را عقب می راند تا این که نیروهای منظم برای حمله آماده گی کامل پیدا کنند. عزبها در اواخر قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م در شبها و مواقعی که بقیه اعضای پادگانها برای خدمت در لشکر یا برقراری نظم و نظارت بر امر تحصیل مالیاتها از پادگانهای خود خارج می شدند، به طور عادی به صورت کماندار و نگهبان مشغول خدمت شدند. عزبها همچون بینی چریها حقوق دریافت می داشتند، اما افراد آن بیشتر از میان ترکمنهای آناتولی برگزیده می شدند تا از میان مسیحیان دوشیرمه. بنابراین، آنان می توانستند ازدواج کنند و مقام خود را برای اولاد ذکور صالح خود به ارث بگذارند. در آغاز قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م عزبها از دژها به لشکر سلطنتی منتقل شدند و به صورت نیروهای مسؤول نقب زنی، پل سازی و جاده سازی خدمت رسانی به سایر دسته‌ها را آغاز کردند؛ پس از این که نظام دوشیرمه دیگر برای دسته جبه چپی نیروی جدیدی فراهم نکرد، وظایف این دسته عمده به عزبها واگذار شد. از این زمان به بعد، همه مسلمانان ذکور نواحی مرزی مشمول خدمت در دسته عزبها شدند و از میان ۲۰ تا ۳۰ خانواده، یک مرد جوان می بایست به خدمت در این دسته ملحق می شدند و بقیه خانواده‌ها موظف بودند تدارکات مورد نیاز این دسته را فراهم آورند. در نیمه قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م، دسته عزبها رسماً به دو نیروی دژها (قلعه عزب لاری) و نیروی دریایی (دنیز عزب لاری) تقسیم شدند و تا زمان

اصلاحات محمد دوم در اوایل قرن سیزدهم ه. ق / نوزدهم م به خدمت مشغول بودند. واحدهای اصلی دیگری که در دژهای عثمانی خدمت می کردند، نیروهای داوطلب (قونولویان) بودند که در اصل از میان مردم کشورهای همسایه بسیج شده بودند؛ از جمله آنان مسیحیانی بودند که در روند ورود خود به این بخش از طبقه حاکم می بایست به اسلام می گرویدند. این دسته به واحدهای پیاده نظام و سواره نظام تقسیم می شدند و افراد آن معمولاً از روستاهای خود حقوق دریافت می کردند و نه از خزانه دولت.

(۲) پاسداران دربند - در بررسی نیروهای محلی که در راه برقراری نظم، حفاظت از مرزها و مبارزه با کفار در نواحی مرزی فعالیت می کردند، باید از گروهی از عثمانیها نام ببریم که به لحاظ موقعیت اجتماعی بین طبقه حاکم و اقشار مردم واقع می شد. افراد این گروه بیشتر از اتباع غیرمسلمان بودند. برخی از آنان هنوز بر آیین خود باقی مانده بودند، برخی دیگر مسلمان شده بودند و برخی هم اصلاً مسلمان زاده بودند. از این روی در دستگاه حکومت حق ویژه‌ای بری خود قائل می شدند و سلطان با استفاده از «اختیارات سلطانی در امر قانونگذاری» (عرف) قوانینی صادر می کرد که بنا بر آن افراد این گروه مشمول برخی معافتهای مالیاتی می شدند. بنا بر این گروه یادشده در زمره افراد «اهل عرف» به شمار می رفتند. برجسته ترین افراد در میان اهل عرف و در عین حال ناشناخته ترین نیروی مسلح عثمانی، آنانی بودند که از دربندها یا پاسدارخانه‌های مستحکم محافظت می کردند؛ این پاسدارخانه‌ها به منظور نظارت بر جاده‌های نظامی و تجاری، معابر کوهستانی، مواضع مستحکم مرزی و راههای روستایی و حفاظت از آنها ایجاد شده بود. نظام دربند عثمانی صورت تکامل یافته نظامهای توتقاولول ایلخانان بود که برای حفاظت از کاروانها و جاده‌ها به وجود آمده بود؛ این نظام در اوایل قرن هشتم ه. ق / چهاردهم م بسیار گسترش یافت و به سرزمینهای تاتارهای کریمه و شاخ زرین واقع در شمال دریای سیاه راه یافت.

نخستین سازمان رسمی دربندها در نیمه قرن هشتم ه. ق / چهاردهم م تشکیل شد و برای حفاظت از روستاها و برقراری امنیت کافی در جاده‌ها و پلهای نزدیک روستاها، ساکنان مسلمان و مسیحی این نواحی به طور یکسان به خدمت گرفته شدند. با گذشت زمان، دربندها اغلب سبب پیشرفت روستاهایی شدند که جمعیت آنها بکلی مشغول خدمت در این سازمانها و تقویت آنها بودند و در دوره‌ای که بر ناخشنودیهای اجتماعی و اقتصادی دامن زده می شد، با تضعیف ارتش رسمی کشور، سازمان و افراد دربندها گسترش می یافت. در بسیاری موارد، خانها و کاروانسراهایی که در واقع برای اطراق بازرگانان و دیگر مسافران ایجاد شده بود، به دربند تبدیل شدند و این کار صرفنظر از هر منظور خاص دیگری دست کم تا حدودی به منظور حفاظت از جان افراد انجام شد. نخست نام مارتولوها به سربازان مسیحی، خاصه مالکان

فیفهایی که تحت فرمانروایی بیزانسیها، صربها و بلغاریها بودند، اطلاق شد؛ این افراد همان کسانی بودند که پذیرفته بودند در ازای حفظ اموال خود در نظام عثمانی، در دستگاه نظام عثمانی خدمت کنند. در اواخر قرن نهم ه. ق / پانزدهم م خدمات نظامی بیشتر دزهای عثمانی واقع در امتداد ساحل دانوب و همچنین قلعه‌های مجارستان را که در زمان سلیمان باشکوه به قلمروهای عثمانی ملحق شده بود، مارتولوها انجام می‌دادند. سلیمان برای حفظ دربندهای ولایات مسیحی چندان از مارتولوها به خدمت گرفت که نامهای دربندچی و مارتولوها به جای هم بکار می‌رفت. همچنان که زمان می‌گذشت، علاوه بر افراد حقوق بگیر ثابت، بسیاری از مسیحیان محلی در ازای معافیت مالیاتی به صورت نیروهای کمکی به مزدوری گرفته شدند.

در بسیاری مناطق، دست کم بخشی از نیروهای دربند از اولاد عشایر ترکمن تشکیل می‌شد که در روملی یوروق (بدوی) و در آناتولی ترکمن نامیده می‌شدند. یوروقها که معمولاً در قالب گردانهای مرکب از ۲۵ تا ۳۰ نفر سازماندهی شده بودند، به نوبت و در هر وهله حداکثر پنج نفر، در جنگها شرکت می‌کردند. سایر افراد در سرزمینهای خود باقی می‌ماندند و آنانی که اعزام می‌شدند در ازای شرکت در هر نبرد ۵۰ آقچه دریافت می‌داشتند. بیشتر افراد این گروهها زندگی خود را با کشت زمینهای کوچکی که به آنان واگذار شده بود، تأمین می‌کردند و در مقابل از پرداخت مالیاتها معاف بودند؛ این افراد را مسلم (معاف) می‌خواندند. در پایان قرن دهم ه. ق / شانزدهم م، ۱۲۹۴ یوروق، وجود داشت که همگی مسلمان بودند، اما بسیاری از ۱۰۱۹ گروه مسلم در همان زمان مسیحی بودند و در صورتی که افراد آن را بلغارها تشکیل می‌دادند، و وینوق خوانده می‌شدند. وظیفه آنان مراقبت از اسبهای مقامات عالی رتبه عثمانی بود یا در مقام شاهین باز (دوقانچی) برای سلطان و افراد خاندانش خدمت می‌کردند.

افراد دربند در ازای خدمات خود یا تیمارهایی در نزدیکی محل زندگی خود دریافت می‌داشتند یا مشمول معافیت مالیاتی می‌شدند. آنان اغلب از افرادی که در مسیر جاده‌ها محافظت می‌کردند، انعام دریافت می‌داشتند، اما در برخی موارد نیز مجبور بودند غرامت افرادی که در ناحیه محل خدمت آنان مورد تاراج راهزنان قرار گرفته بودند، بپردازند. معمولاً این مقامها - لاقل حق استفاده از تیمارها - موروثی بودند. گاهی همه روستاها موظف بودند که افراد دربندها و هزینه‌های آنان را تأمین کنند؛ آنان می‌بایست به نوبت افرادی را به دربندها اعزام می‌کردند و همه‌مایحتاج ضروری آنان را فراهم می‌آوردند و در مقابل از معافتهای مالیاتی برخوردار می‌شدند.^۴

(۳) نیروهای تکاور - در بیشتر سالهای قرن دهم ه. ق / شانزدهم م نه تنها پادگانهای ثابت بلکه نیروهای ویژه تکاور، یعنی غازیها، که بعدها آقینچی (تکاور) نامیده شدند، از مرزهای عثمانی و کشورهای مسیحی حفاظت می‌کردند. نیروهای آقینچی در نواحی خاص

مرزی سازماندهی شدند و فرماندهی هر ناحیه به یک امیر مرزی (اوج بیگ) واگذار گردید. این نیروها که در واقع سواره نظام سبک اسلحه امپراتوری بودند، به قلمرو دشمن حمله می کردند، سلاح، پول و بردگان آنان را به غنیمت می گرفتند و همچنین نیروهای دشمن را چنان سرگرم می کردند که فرصت حمله به عثمانیها را پیدا نکنند و یا این که در حین عملیات سدی دفاعی در مقابل لشکر ثابت عثمانی فراهم می آوردند. رهبران آقینجی و پیروان آنان معمولاً مشمول مالیات نبودند و ناحیه محل خود را به صورت تیمارهای موروثی در اختیار داشتند و از محل مالیاتهایی که اخذ می کردند هزینه عملیات خود را فراهم می آوردند؛ مقام آقینجی مقامی موروثی بود و طی نسلها از پدر به پسر منتقل می شد. نیروی آقینجی تا سال ۱۰۰۴ ه.ق / ۱۵۹۵ م فعالیت داشت تا این که در این سال پس از شکستی سخت در والاکیا، به دست وزیر اعظم، خواجه سنان پاشا منسوخ شد و زمینها و افراد آنان به ولایات رسمی نزدیک آن نواحی ملحق شدند. از آن پس، حمله به قلمروهای کفار را یوروکها و افرادی انجام می دادند که خاصه به همین منظور نزد تاتارهای کریمه تربیت شده بودند.

علاوه بر این نیروها، دلی ها یا «دیوانگان» نیز وجود داشتند؛ از آن روی این گروه را «دیوانگان» می نامیدند که افراد آن در حملات خود بسیار بیرحم و سبعانه عمل می کردند، هر چند نشانه هایی نیز در دست است که این نام فقط اختصاری بوده است از واژه دلیل (راهنا) که در اصل به سازمان دلی ها اطلاق می شد. دلی ها که در اواخر قرن پانزدهم ایجاد شده بودند، عمده از کروآتها، صربها و بوسنی هایی بودند که به اسلام گرویده بودند و از این روی می توانستند به منظور خدمت به سلطان سلاح حمل کنند؛ هر چند در میان آنان ظاهراً افرادی از ترکها نیز وجود داشتند.

سازمان و استراتژی لشکر کشیهای عثمانی - عثمانیها در طرح ریزی عملیات جنگی خود بر یک نظام کاملاً منسجم جاسوسی متکی بودند. راههایی که حدود یک قرن مسیر حرکت نظامی عثمانیها در نبردهای اولیه شان بود، الگوی نظام یادشده را فراهم آوردند. آنان با آگاهی از علم جغرافیا پایگاههای اصلی و راههای جنگی را تعیین می کردند. در آناتولی، ارزروم که از راه دریا از استانبول و از راه خشکی از طریق دیار بکر به آن می رسیدند- پایگاهها صلی لشکر کشیهای عثمانی به سمت شمال و به داخل قلمرو قفقاز یا به سمت شرق و به داخل ایران و آذربایجان بود. دیار بکر و وان پایگاههای عملیات جنگی عثمانی به سوی سوریه و آذربایجان به شمار می رفت و گاه نیز از پایگاههای موصل و حلب استفاده می شد. در نبردهای شمال دنپرو و دنیستر، قلعه های دانوبی اوچاکوف^۱، کیلبرون^۲، آق کرمان و کیلیا از اهمیتی

1- Ochakov

2- Kilburun

خاص برخوردار بودند و پایگاههای ایزمایل^۳، برائیل^۴، سیلیستره و روسچوک^۵ نیز در عملیات مورد استفاده قرار می گرفتند. در لشکر کشیهایی که به سوی دانوب میانی انجام می شد، نیروهای عثمانی از استانبول به ادرنه حرکت می کردند، پس از عبور از کوههای بالکان به فیلیب و از صوفیه به نیش و سپس از بالاتر از درهٔ موراوا خود را به بلگراد می رساندند. مجارستان در امتداد دانوب واقع بود و نیروهای عثمانی بی آن که ضرورت داشته باشد که از طریق والاکیا از کارپات عبور کنند، می توانستند از راه درهٔ قیسا به ترانسیلوانیا دست یابند. دستیابی به بوسنی از راه ساوا و دراوا بسیار ساده بود و از طریق بوسنی لشکر عثمانی می توانست از دره های مناطق کوهستانی به مونته نگروه، هرزگوین و دالماسی و ساحل آدریاتیک برسند. مآلاً این که سالونیک نیز پایگاه اصلی لشکر کشی به داخل یونان و آلبانی بود.

ماهیت به نسبت فئودالی لشکر عثمانی و ضرورت بازگشت سلطان و نیروهای ثابت وی به استانبول در فواصل زمانی معین و همچنین موقعیت نامساعد جاده ها در فصل زمستان از جمله دلایلی بود که اجرای عملیات جنگی را به ماههای فروردین تا شهریور موقوف می کرد و لشکر را طی ماههای زمستان از بسیج جنگی بیرون می آورد. معمولاً بلادرنگ پس از این که سربازان از بسیج جنگی خارج می شدند یعنی طی ماههای تقریباً مهر تا آذر، طرح عملیات جنگی سال بعد ریخته می شد. طی دو ماه پس از آن - حتی زمانی که مالکان تیمارها در سرزمینهای خود سرگرم تحصیل مالیاتها و جمع آوری تدارکات لازم بودند- فرامین حکومتی به آنان ابلاغ می شد که برای نبردهای سال بعد در ماه فرورین مجتمع شوند. اما علی القاعده تا اوایل تیرماه گرد آمدن لشکر به طول می انجامید، در نتیجه عملیات جنگی بناچار فقط در ماههای مرداد و شهریور انجام می شد؛ با نزدیک شدن فصل زمستان و کاهش آذوقه و علوفه، لشکر مدتها پیش از ماههای مهر و آبان، مجبور به عقب نشینی و دستخوش از هم گسیختگی گردید. در چنین موقعیتی، سلطان در واقع نمی توانست طی یک سال دامنه نبردهای خود را به مناطقی فراتر از شمال مجارستان و آناتولی شرقی گسترش دهد.

بسیج جنگی مستلزم فراهم آوردن مقادیر عظیمی تدارکات و ادوات جنگی بود. حتی دشوارتر از آن، تامین آذوقهٔ سپاهیان و علوفهٔ حیوانات بود. همراه با لشکر رمه هایی از گاو و گوسفند به راه می افتاد؛ کشاورزانی که در نزدیکی مسیر حرکت سپاهیان زندگی می کردند، نیز احشام، غله و سایر مواد خوراکی مورد نیاز سپاه را در اختیار آنان قرار می دادند و گاهی مابه

3- Ismail

4- Ibrail

5- Rusçuk

ازای آن را دریافت می داشتند. اگرچه حکومت معمولاً کشاورزی و تجارت را تحت نظارت نداشت، کشت غله و برنج را در مسیر راههای اصل عبور لشکریان تشویق می کرد تا لااقل این اقلام بصادگی در دسترس سپاهیان باشد. برای کشیدن ارابه ها و حمل توپها، گاو و بوفالو خاصه در روملی تربیت می شد؛ از اسبهای بارکش دانوب سفلی و شترهای آناتولی و هلال خصیب^۶ نیز برای حمل بارهای سبکتر استفاده می شد.

شروع لشکرکشی با مراسم و تشریفات پیچیده ای همراه بود. دو نشان دم اسب از شش نشان مخصوص سلطان و در صورتی که وزیر اعظم فرماندهی سپاهیان را در نبرد برعهده داشت، یک نشان دم اسب از دو نشان متعلق به شخص وی در نخستین صحن قصر در استانبول مستقر می شد و این نشانگر شروع لشکرکشی بود. سپس این نشانها یک روز جلوتر از حرکت لشکر اصلی حرکت داده می شد تا پیشاپیش رسیدن لشکر را اعلام کند. اگر لشکر عازم اروپا بود، نخستین اردوی شبانه در حومه غربی استانبول در محلی به نام داوود پاشا، و اگر مقصد لشکرکشی آناتولی بود، در اسکودار واقع در امتداد بوسفور زده می شد. صفوف منظمی از افرادی که به نمایندگی از اصناف مختلف اعزام شده بودند، به نیروهای اعزامی از استانبول محلق می شدند؛ این افراد اعزام می شدند تا از مشاغل حرفه ای خود در خدمت به لشکر استفاده کنند. در پس آنها، دسته بنی چری و سایر دسته های نظامی و همچنین افراد طبقه حاکم تحت رهبری سلطان یا وزیر اعظم به حرکت درمی آمدند و در پی آنان مراسم تودیع برگزار می شد. رسم بر این بود که سلطان، وزیر اعظم و همه مقامهای مهمی که با لشکر اعزام می شدند، اعضای خانواده، گنجینه ها و ملازمان شخصی را با خود همراه می بردند. جانشین (قائم مقام) این افراد وظایف آنان را در استانبول برعهده می گرفتند و پس از حکومت سلیمان، بتدریج عکس این روش مرسوم شد. جانشینان همراه با لشکر حرکت می کردند و مقامهای اصلی در مقر خود باقی می ماندند.

درحین حرکت لشکر توجه زیادی می شد که مسیر حرکت پیشاپیش آماده شود. گروههایی به جلو اعزام می شدند که جاده ها و پلها را مرمت کنند؛ اگر لشکر از جاده های معمول حرکت نمی کرد، مسیر حرکت آن با انباشتن سنگها و برافراشتن ستونها مشخص می شد. طی بیشترین سالهای قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م، سلطان در حین حرکت لشکریان انضباط بسیار شدیدی را در میان افراد سپاهی برقرار می کرد و هر کسی را که به اموال و دارایی افراد دست اندازی می کرد به مجازات می رساند و به خسارت دیدگان غرامت می پرداخت.

۶- Fertile Crescent، ناحیه هلالی شکلی از عیلام، آشور، تا ساحل مدیترانه و از آنجا تا فلسطین که مهد تمدن خاور نزدیک را در بر می گیرد (فرهنگ مترجم).

لشکر از نیروهای پیشروی کننده آقینچی‌ها، دلی‌ها و یوروپها تشکیل می‌شد که راه را برای عبور آماده می‌کردند؛ نیروهای دیگر لشکر عبارت بودند از پیشقراولانی از سواره نظام ویژه که تحت فرماندهی چرخچی‌باشی قرار داشتند؛ پیاده نظام بینی چری و سایر دسته‌های نظامی، سلطان و دیگر مقامهای حکومتی و مآلاً سوارکاران فنودالی که با حرکت در دوسوی لشکر، تأمین کناری و عقبی لشکر تلقی می‌شدند.

حرکت سپاهیان از نخستین ساعات بامداد تا به هنگام ظهر که اردو زده می‌شد، ادامه پیدا می‌کرد. در مرکز اردو خیمه‌های سلطان و ملازمان وی و سایر اعضای عالی مقام طبقه حاکم برافراشته می‌شد؛ در اطراف آنان، بینی چریها و سایر سربازان دربار که نیروی مرکزی را تشکیل می‌دادند، استقرار می‌یافتند. سپس نیروهای فنودال ایالتی و سایر دسته‌های نظامی ثابت از ولایات غیر فنودال که اغلب حکمرانان و مقامهای ارشد نظامی رهبری آنان را برعهده داشتند، اردو می‌زدند انضباط دقیقی اعمال می‌شد، از جمله این که سربازان از شرابخواری منع شده بودند و می‌بایست نظافت را با اصلاح مرتب سر و صورت و شستشوی بدن رعایت می‌کردند و دیگر این که سکوت کاملی در میان آنان حکمفرما بود. اما لشکریان دشمنان مسیحی آنان در آن روزگار وضعی کاملاً متضاد داشتند.

در نبردها، بینی چرها و سایر دسته‌های دربار در اطراف سلطان و وزیر اعظم مستقر می‌شدند و برغم آن که در مقایسه با سایر نیروها به لحاظ شمار افراد اندک بودند، هسته مرکزی تا کتیكهای جنگی تلقی می‌شدند. این هسته مرکزی را کانالی که گرداگرد آنان حفر شده بود و توپها و ازابه‌هایی که در اطراف آنان مستقر شده بود، حفاظت می‌کرد؛ سواران سپاهی نیز از جناحهای آنان محافظت می‌کردند و هنگامی که دشمن می‌کوشید خود را به مرکز سپاه برسانند، با حرکات جنگی خود، آنان را محاصره و یا از داخل کمینگاه بر آنان می‌تاختند.

سازمان نیروی دریایی - مدتی طول کشید تا ساختار و سازمان نیروی دریایی به پیشرفتی قابل مقایسه با نیروهای زمینی دست یابد. تا زمانی که استراتژی فوجات عثمانی مبتنی بر جنگهای زمینی بود و فعالیت نیروی دریایی تنها به دفاع از تنگه‌ها و سواحل و نیز حمل و نقل سربازان محدود می‌شد، افسران نیروهای زمینی بیشتر مقامها و مناصب قدرت را در اختیار داشتند و بیشترین بهره مالی از نبردها نصیب آنان می‌شد. بان این همه، تشکیلات اولیه سازمان و فرماندهی دریایی، بتدریج و عمده بر اساس الگوهای ونیزی و جنوایی و با استفاده از اصطلاحات دریایی ایتالیایی یا معادل ترکی آنها، شکل گرفت. تحت رهبری خیرالدین پاشا و جانشینان بلافصل وی در قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م تشکیلات نیروی دریایی به صورت یک نظام کاملاً پیشرفته درآمد.

در رأس تشکیلات دریایی عثمانی، مقام دریابگ (بیگ دریا) قرار داشت که به تقلید از واژه ایتالیایی کاپیتانو،^۷ کاپتان یا قبودان پاشا و مآلاً در اوایل قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م، قبودان دریا یا کاپتان دریا (کاپتان دریا یا دریاسالار) نامیده می‌شد. بالتا اوغلو سلیمان بیگ نخستین کسی بود که درازای خدماتش در جریان تسخیر قسطنطنیه در شاخ زرین، از سوی محمد دوم به این مقام منصوب شد. وی و جانشینان بلافصلش تنها عنوان سنجاق بیگی داشتند و از درآمدهای سنجاق گالیپولی و قضا‌های غلظه (که بیشتر جمعیت جنوایی آن درازای همکاری با نیروی دریایی، از برخی امتیازات تجاری و مالیاتی برخوردار بودند) و ایزمیت (که به جای انواع مالیاتها، الوار کشتی در اختیار می‌گذاشتند) برای ساختن ناوگان و تأمین نیروی انسانی و تعمیر و نگهداری آن استفاده می‌کردند. تنها در زمان خیرالدین بود که فرماندهی ناوگان عنوان و درجه بیگلربیگی و حق شرکت در دیوان عالی پیدا کرد. پس از الحاق جزایر متعدد اژه به سرزمینهای اصلی متعلق به نیروی دریایی، ایالت جزیره‌ها (الجزایر) تشکیل شد که همراه با ایالت الجزایر تیمارهای دائمی فرمانده ناوگان محسوب می‌شدند و هزینه‌های مورد نیاز وی را تأمین می‌کردند. اما خیرالدین به دلیل موفقیت‌های شخصی خود در مقابل دورتا بود که به این مقام نائل شده بود و جانشینان وی در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی، در بیشتر موارد مقامی پایین‌تر از وزیر داشتند و نشان آنان دو دم اسب بود. بعدها، آن هم در نتیجه سقوط عمومی سازمان عثمانی و استقرار نظام عناوین و القاب اداری که سالها پس از تضعیف قدرت دریایی عثمانی ایجاد شده بود، دریاسالارهای امپراتوری قدرتی همپای وزیر و نشان سه دم یافتند.

امور مربوط به نیروی دریایی در کشتی‌سازی سلطنتی متمرکز (ترسانه امیر) بود که فعالیتهای چندین کارخانه کشتی‌سازی دیگر را در سراسر امپراتوری و همچنین فعالیت ناوگان و افسران و افرادی را که در آنها مشغول کار بودند، هماهنگ می‌کرد. هم‌فعالتهای جنگی و هم‌فعالتهای مربوط به کشتی‌سازی و تعمیر و نگهداری آنها را دریاسالار رهبری می‌کرد، اما افراد و افسران هریک از این دو بخش تا اندازه‌ای مستقل از یکدیگر بودند. در هر کارخانه‌ای سلسله مراتبی از مقامهای گوناگون تحت رهبری مقام عالی‌رتبه کارخانه فعالیت می‌کردند؛ افرادی که این مقام را در انجام وظایفش یاری می‌کردند عبارت بودند از: ناویان، فرمانده کارخانه، فرماندهان عملیات بنادر، منشی‌ها، بایگان و دیگران. فعالیتهای ناوگان تا زمان خیرالدین از سازماندهی رسمی کمتری برخوردار بود. هر کشتی تحت فرماندهی یک کاپیتان (رئیس) بود و کاپیتانهای کشتیهای بزرگتر کاپتان یا خاصه رئیس نامیده می‌شدند؛ از آن روی به این فرماندهان خاصه رئیس می‌گفتند که آنان در سنجاقهای دریاسالار، تیمارهایی دریافت کرده

بودند تا سرمایه مالی و نیروی انسانی کشتیهای خود را از آنها تأمین کنند. پس از نیمه قرن شانزدهم م، همه کاپیتانهای کشتی رارئیس می خواندند و واژه کاپتان تنها در مورد فرماندهان ناوگانهای کوچک به کار می رفت، میان آنان و دریاسالار سازمان رسمی چندانی وجود نداشت تا حدود یک قرن بعد که مقام دریاسالار صاحب چندین عنوان و درجه شد.

در کشتیها علاوه بر دریانوردان عزب افراد دیگری که از سواحل مجاور سربازگیری شده بودند شامل ترکهها، یونانیها، آلبانیاییها و دالماسیها، خدمت می کردند؛ به این افراد اصطلاحاً لیونت می گفتند که شاید تحریفی باشد از واژه ایتالیایی لوانیتنو که در آن زمان در مورد دریانوردان بیشتر ناوگانهای مدیترانه به کار می رفت. گاهی این افراد درازای بدهی مالیاتی خانواده یا اهالی روستای خود که در ایالت دریاسالار واقع می شد و گاهی در ازای حقوقی که از خزانه کشتی سازی دریافت می داشتند، به خدمت در کشتی مشغول می شدند. علاوه بر این، گروه پارونها (قورقچیلر) نیز در کشتی فعالیت داشتند که افراد آن از اسیران جنگی و مجرمانی بودند که برای تنبیه اعزام می شدند؛ در قرن دوازدهم ه. ق / هجدهم م اهمیت این گروه با تبدیل کشتیهای پاروئی ناوگان به کشتیهای بادبانی کاهش یافت و در لشکر کشتیها دریانوردان مزدبگیر به خدمت گرفته می شدند. این افراد را در قرن دهم ه. ق / شانزدهم م آیلاق چیلار و پس از آن قالیونجولار می خواندند.^۵

دریاسالار دیوان و مجمع اداری خود را در کارخانه کشتی سازی مستقر کرد و ماموران خود را برای اداره حکومت جزایر و نواحی قلمرو تحت نظارت خود اعزام می کرد و او شخصاً مسؤلیت اداره پلیس را که حفظ نظم در نواحی مجاور کشتی سازی در غلظه و خاصه کاظم پاشا به آن سپرده شده بود، برعهده داشت. اعزام سالانه ناوگان به منظور شرکت در نبرهای تابستانی همچون اعزام نیروهای زمینی با تشریفات دقیقی همراه بود که سلطان و سایر مقامهای عالی رتبه کشور در آن شرکت داشتند. طی زمستان، ناوگان لنگر می انداخت و ناوهای آن تعمیر می شد و افسران و افرادی که درآمدهای فنودالی داشتند به تیمارهای خود بازمی گشتند تا پول مورد نیاز خود و کشتیهایشان را فراهم آورند. افراد حقوق بگیر هم زمستان را در غلظه بسر می بردند که تا حدود زیادی از قلمرو نظارت نیروی دریایی خارج بود و این موجب تشدید رفتار خشونت آمیز در میان آنان می شد، چنان که نام لیونت در اوایل قرن دهم ه. ق / شانزدهم م مفهومی مترادف با چنین رفتاری پیدا کرد.

د - نهاد علمی (علمیه)

آن دسته از افراد که در معارف اسلامی (علم) متخصص بودند و به همین دلیل عالم نامیده می شدند و دارای عنوان افندی (آقا و محترم) بودند، همگی در نهاد علمیه تربیت و تحت همین

نام طبقه بندی می شدند؛ سازماندهی و تنظیم عقاید اسلامی و تبلیغ این عقاید، تحقق امت واحده اسلام، تفسیر، اجرا و تحکیم شریعت، تبیین معارف اسلامی در مساجد و مدارس و همچنین برقراری و همچنین موازین و تربیت علمای جدید از جمله وظایف نهاد علمیه به شمار می رفت.

نظام آموزشی - مکتبها که تعالیم ابتدایی مذهبی را به توده های مردم آموزش می دادند و نهادهای عالیتر آموزشی یعنی مدرسه ها که تربیت علما و همچنین دیگر اعضای طبقه حاکم را برعهده داشتند، نظام آموزشی را به وجود می آوردند که نهاد علمیه بر پایه آن بنیاد شده بود. نخستین مدارس عثمانی، در سال ۷۳۲ هـ. ق / ۱۳۳۱ م، به دستور اورخان در ایزنیک بنا شد. تا پایان قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م، صدها مدرسه از این دست در سراسر امپراتوری ایجاد شده بود که در رأس همه آنها مدارس هشتگانه (مدارس ثمانیه) بود که محد فاتح در اطراف مسجد بزرگ استانبول که نام وی را بر خود داشت، تأسیس کرده بود. این مدارس در رأس سلسله مراتب هشتگانه آموزش قرار داشت که با مدارس ابتدایی جاشیه تجرید در شهرهای کوچکتر آغاز می شد و سپس به مراتب بالاتر مفتاح، قیوقلی، خارج، داخل و صحن ثمان می رسید. در هریک از این مدارس به تربیت موضوعاتی پیشرفته تر و دانش بیشتری تحصیل می شد و سرانجام آنانی که از استعداد بیشتری برخوردار بودند به مراحل بالاتری از سطوح علمی راه می یافتند؛ این سطوح فقط در مدارس صحن محصله و صحن ثمان که بخشی از مجموعه مسجد فاتح را تشکیل می داد، تدریس می شد. افرادی که در هفت مرحله نخست تحصیل می کردند، سوخته یا سفته (طلبه) نامیده می شدند، و آنانی که به مدرسه صحن ثمان راه می یافتند، عنوان بویژه افتخارآمیز دانشمند را از آن خود می کردند.

در این مدارس، همه شاخه های علوم اسلامی تدریس می شد، از جمله: خوشنویسی، زبان و دستور عربی (صرف و نحو)، بلاغت، شعر، علوم استدلالی همچون منطق، فلسفه (علم الحکمه)، نجوم و علوم دینی از قبیل، تفسیر، اصول عقاید، حدیث، اصول فقه، فقه و همچنین کلام و اخلاق.

علاوه بر علوم قدیمه که در مدارس تأسیس شده در قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م تدریس می شد در مجموعه جدید چهارمدرسه که در سالهای ۹۵۷ هـ. ق / ۱۵۵۰ م تا ۹۶۷ هـ. ق / ۱۵۵۹ م، در مجاورت مسجد سلیمان باشکوه به دستور شخص وی بنا شد، تدریس علوم جدیدتر مثل پزشکی، ریاضیات و برخی علوم طبیعی نیز آغاز گردید. کسانی که مرحله صحن ثمان را گذرانده بودند و علاقه و استعداد لازم را برای ادامه تحصیل داشتند، می توانستند مدارج بالاتر را در این مدارس طی کنند. در نظام آموزشی جدید سلیمان، سه مرحله نخست تحصیلی از نظام قدیم که به هر حال، فقط آموزش مقدماتی را در شهرهای کوچک ارائه می داد، به مراحل

پایینتر تحصیلی یعنی به مکتبها منضم شد. پنج مرحله دیگر تحصیل، به اضافه چهار مرحله جدید در مجموعه سلیمان، به دوازده دوره تحصیلی در چهار گروه مجزا تقسیم شدند:

۱- مدارس خارج به آموزشهای ابتدایی علوم پایه همچون صرف و نحو عربی، منطق، هندسه، کلام و بلاغت اختصاص داشت.

۲- مدارس داخل یا دوره متوسطه، همان علوم پایه در سطحی بالاتر به اضافه فقه و تفسیر را تدریس می کردند.

۳- مدارس پیشرفته علمی را تدریس می کردند که پیشتر در مجموعه مدارس فاتح بالاترین مرحله تحصیلی محسوب می شدند. مدرّسان روزانه ۵۰ آقچه دریافت می داشتند و مدرّسان رده بالاتر به دلیل حقوقی که برای جذب بهترین آنان پرداخت می شد، آلتمشلی (کسانی که روزانه ۶۰ آقچه می گیرند) نامیده می شدند.

۴- مدارس ثمانیه (هشتگانه) که بالاترین مرحله تحصیلی محسوب می شد، در مجموعه سلیمانیه قرار داشت؛ یعنی محلی که در آن طلاب، خاصه در فقه، کلام، بلاغت و علوم وابسته به آنها، به عالیترین مدارج آموزشی تخصصی نایل می شدند.

مدارس مستقل و غیروابسته از محل درآمد املاکی که معمولاً به منظور اداره مالی مجموعه ساختمانهای (شامل بیمارستانها، مهمانخانه ها و سایر مؤسسه های خیریه) تأسیس شده در اطراف مساجد بزرگ، وقف می شد، تأمین می گردید. هریک از این مدارس معمولاً تحت سرپرستی یکی از مدرسین قرار داشت؛ وی از محل وجوهاتی که از مدیر موقوفات دریافت می داشت، برای تعمیر و نگهداری ساختمانها، تأمین حقوق خدمه و همچنین گزینش و پرداخت حقوق طلاب استفاده می کرد و معمولاً بهترین افراد طلاب وی را در تدریس یعنی تکرار و توضیح درس ها برای طلبه های دیگر کمک می کردند. طلاب مواجب دریافت می کردند، هرچند که این مواجب کم بود؛ علاوه بر این، غذای آنها مجانی بود و در اتاقهایی در همان مدرسه محل تحصیل خود یا در ساختمانهای مجاور همان مجموعه، زندگی می کردند. چندین مدرسه بزرگتر وجود داشت که تعداد مدرسین آنها سه نفر بود و ارشد آنان مقام سرپرستی را بر عهده داشت و حقوق و وظایف آنان نیز بر همین اساس تعیین می شد.

بقیه اعضای علما از میان مدرسین و طلبه های مدارس برگزیده می شدند. آن دسته از طلابی که به درجه دانشمندی می رسیدند، می توانستند، مقامهایی را از سلسله مراتب داخل نهاد علمیه، در صورت بلامتصدی بودن، یا مقامهایی را از خارج نهاد خاصه در نهاد دبیری اشغال کنند. آن دسته از طلابی که پیش از اتمام همه مراحل تحصیلی، مدرسه را ترک می کردند، معمولاً در مقام نایب به خدمت قضات درمی آمدند یا در سمت دبیری خزانه داری و سایر نهادهای تحت نظارت نهاد دبیری به کار مشغول می شدند و یا این که به خدمت افرادی از طبقه

حاکم یا اتباع مردم درمی آمدند. دانشمندان معمولاً در مقام مدرس در بیشتر مدارس مقدماتی تدریس می کردند و بسته به استعداد خود و وجود مقامهای بلامصدی، در مقاطع آموزشی بالاتر نیز به کار گرفته می شدند. مدرّسان نیز به نوبه خود، در صورتی که از شایستگیهای ویژه‌ای برخوردار بودند، می توانستند در مقام قاضی یا در نهاد دبیری در مقام نشانچی یا دفتردار مشغول به کار شوند. مدرسین مدارس پیشرفته تر که روزانه ۶۰ آقچه دریافت می داشتند می توانستند برای تصدی در مقام قضاوت در شهرهای بزرگ همچون مکه، مدینه، اورشلیم، دمشق، حلب، قاهره، ادرنه، و بورسا که روزانه ۵۰۰ آقچه پرداخت می کردند، رقابت کنند؛ حال آن که مدرّسان مجتمع سلیمانیه می توانستند علاوه بر این، برای تصدی مقام قضاوت شهر استانبول یا قاضی عسگری روملی یا آناتولی با یکدیگر به رقابت بپردازند. در کسب این مقامها، مدرسین مراکز قدیمی استانبول، ادرنه و بورسا از تقدم خاصی بر افراد همردیف خود از مدارس مناطق دیگر برخوردار بودند. مآلاً این که مدرسین درجه اول سه گروه تحصیلی می توانستند خود را برای مفتی شدن داوطلب کنند. اما تنها مدرسین گروه سلیمانیه می توانستند به عنوان شیخ الاسلام که مفتی اعظم و رهبر علمیه نیز بود، برگزیده شوند یا خود را داوطلب کنند. انتصابات به پیشنهاد شیخ الاسلام و به دستور سلطان و وزیر اعظم صورت می گرفت، اما شیخ الاسلام در بیشتر موارد به رأی شوراهای متشکل از بزرگان علما متکی بود؛ این شوراها پس از آزمونهای کتبی و شفاهی، از داوطلب می خواستند که رساله‌ای در یک موضوع خاص بنگارد و سپس با طرح پرسشهایی از این رساله وی را مورد ارزیابی قرار می دادند.

نظام حقوقی - علاوه بر مدرسین مدارس علمیه، آنانی که مسؤول اجرای قوانین در دادگاهها بودند، یعنی قاضیان و مفتیان که قوانین را بررسی و تفسیر می کردند، نیز از علما بودند. نظام حقوقی اسلامی در امپراتوری عثمانی چگونه بود؟ و چگونه نهاد علمیه این قوانین را تفسیر و اجرا می کرد؟

۱- قانون - در عصر عثمانی، فکر قانون و قانون گرایی ضمن آن که تکامل پیدای کرد، عناصری از عقاید دیرینه امپراتوریهای کهن ایرانی و ترک و همچنین اصولی از اسلام را در خود جذب می کرد. این فکر که فرمانروا، حاکم مطلق است و همه قوانین حقوقی و دادگستری از عنایات قدرت مطلقه وی ناشی می شود، عقیده‌ای برگرفته از ایرانیان بود و خلفای عباسی آن را گسترش داده بودند. از سوی دیگر، فکر تنظیم یک قانون عالی (یاسا / یاساک) از ترکها اقتباس شد؛ بنابراین عقیده، فرمانروا باید صرفنظر از تمایلات شخصی خود، تنها بر اساس عدالت رفتار کند. علاوه بر این عقاید، فکر قوانین مذهبی یا شریعت که از قرآن یا سنت الهام می گرفت، از سوی مسلمانان مطرح می شد. با وجود آن که شریعت در زمینه‌های رفتار شخصی و زندگی اجتماعی دستورالعمل‌های کاملاً مترقیانه‌ای داشت، درباره بسیاری از امور مربوط به

قوانین عمومی، خاصه درباره سازمان حکومتی و اداری قوانین دقیق و مدونی ارائه نمی کرد. اسلام تنها قوانین را مطرح می کرد و در نتیجه، فرمانروا یا دستگاه حکومتی وی می توانستند این اصول را تفسیر و به صورت قوانین مدون تنظیم کنند. بیشتر نظریه پردازان حقوقی مسلمان، با استناد به حق ویژه مقام سلطنت (عرف). حق سلطان را در ابتکار عمل و صدور مقررات غیر معنوی و دنیوی (قوانین) در اموری که شریعت درباره آن حکم نکرده است، به رسمیت شناختند. بنا بر این در جامعه اسلامی عثمانی دو دسته قوانین حکمفرما بود: قوانین معمول وضع شده از سوی سلطان (عرف سلطانی) و قوانین مذهبی. آنانی که مسؤول اجرا و اعمال عرف سلطانی بودند، اهل عرف نامیده می شدند؛ حال آن که علما اجرای قوانین مذهبی را در سراسر امپراتوری و بویژه در میان ملت مسلمان بر عهده داشتند. شریعت قوانین موبوط به احوال شخصی مسلمانان را در میان ملت مسلمان و همچنین اصول قوانین عمومی را برای اداره حکومت تعیین می کرد؛ حال آن که قوانین مذهبی ملت های غیر مسلمان را رهبران مذهبی خود آنان تدوین و اجرا می کردند. به عبارت دقیقتر، علما می توانستند هر قانونی را که احساس می کردند در تضاد با شریعت است، ملغی کنند، اما از آنجا که خود بخشی از طبقه حاکم محسوب می شدند، انتصاب و عزل آنان به دست سلطان بود. این امر دست سلطان را باز می گذاشت که برای حل مشکلات عصر خود، تغییراتی در وضع قوانین ایجاد کند؛ البته مشروط به آن که این تغییرات چارچوب رهنمودهای شریعت صورت گیرد.

۲- قاضیان - تفسیر کنندگان اصلی قوانین مذهبی علما بودند و علم بررسی و تفسیر قوانین مذهبی فقه نامیده می شد. به آنانی که قوانین را بررسی و تفسیر می کردند مفتی و آنانی که این قوانین را در محاکم اجرا می کردند، قاضی یا حاکم می گفتند و این دو گروه از یکدیگر متفاوت بودند. امپراتوری به حوزه های قضایی مختلف (قضا) تقسیم شده بود و هر حوزه دادگاه (محکمه) و وکیل (نایب) و دستیاران جداگانه ای داشت. چهار مکتب فقهی در اسلام وجود داشت، اما مکتب فقهی ابوحنیفه تنها مکتبی بود که در سراسر امپراتوری به عنوان مکتب رسمی پذیرفته شده بود. در آن موقع فقط قاضیان حنفی برای قضاوت در محاکم منصوب می شدند. اما از آنجا که در برخی مناطق امپراتوری خاصه در مصر و سوریه، جمعیت بومی منطقه از مکاتب فقهی دیگر تبعیت می کردند، به مقامات محلی اختیار داده شده بود که علمای برجسته مکاتب فقهی محلی را در مقام مشاوران خود به خدمت گیرند و تصمیمات آنان را به قاضیان رسمی حنفی در حوزه قضایی مربوط به خود، توصیه کنند.

قاضیان هم در امور اداری و هم در امور قضایی فعالیت داشتند. آنان در مقام قاضی دادگاه، اجرای قوانین مذهبی و قوانین وضع شده از سوی سلطان را در میان مردم و اعضای طبقه حاکم به طور یکسان بر عهده داشتند. از جمله وظایف دیگر آنان، کسب اطمینان از این مسأله بود که

محاکم قضایی بر روی همهٔ مسلمانان جویای عدالت باز است و دیگر این که رسیدگی به دعاوی بدرستی و بی فوت وقت و همچنین بی دخالت و کلای حرفه‌ای انجام می‌شود؛ علاوه بر این قاضیان می‌بایست مطمئن می‌شدند که افرادی که نمی‌توانند از حق خود دفاع کنند، همچون زنان، کودکان و یتیمان، خاصه تحت حمایت قانون قرار دارند. مردم هر قضا این حقیقت را پذیرفته بودند که شریعت و نمایندهٔ شریعت یعنی قاضی حقوق آنان را (البته بجز خود مقامهای حکومتی) تضمین خواهد کرد و مقامهای حکومت نخواهند توانست این حقوق را از آنان سلب کنند. اما مقامهای حکومت که بردگان سلطان محسوب می‌شدند مطیع ارادهٔ مطلق وی بودند و سلطان می‌توانست آنان را اعدام و اموالشان را مصادره کند بی آن که دلیلی ارائه دهد و بی آن که قاضی بتواند دخالتی کند یا به دفاع از آنان پردازد.

قاضی در رسیدگی به پرونده‌ها، احضار شهود و تنبیه مجرمین، از کار گزاران خود استفاده می‌کرد، اما سنجاق بیگ محلی و رئیس نظمی (سوباشی)، تحت نظارت یا لااقل در حضور نمایندگان جامعه اسلامی، وی را کمک می‌کردند. گمان می‌رفت که سنجاق بیگها و قاضیان هر دو در قدرت محلی سهیم هستند، اما چون سنجاق بیگها اغلب دور از منطقه و سرگرم نبرد بودند، قاضیان معمولاً قدرت غالب منطقه محسوب می‌شدند. به طور معمول، هر شهر یا شهرستان یکسوباشی داشت که می‌توانست متخلفین را به اختیار خود یا به دستور قاضی بازداشت کند و چنین نیز می‌کرد. هنگامی که شهروندان از برخی رفتار و اعمال غیرقانونی شکایتی داشتند، اگر به بازار مربوط می‌شد به محتسب و در سایر موارد بهسوباشی مراجعه می‌کردند؛ اما در صورتی که متخلفین بازار مرجعیت محتسب را نمی‌پذیرفتند، وی ناگزیر بود ازسوباشی استمداد طلبد. اقتدارسوباشیها ناشی از سنجاق بیگها بود و آنان تنها در مقابل سنجاق بیگها مسؤول بودند، اما اگر خود قانون را نقض می‌کردند، صدور حکم و تنبیه آنان بر عهدهٔ قاضی بود. بنابراین، در این مورد هم قاضیان قدرت برتر تلقی می‌شدند. گمان می‌رفت که قاضیان بر اجرای قوانین مذهبی و مدنی هر دو نظارت داشتند و در اخذ تصمیم کاملاً آزاد بودند. بندرت اتفاق می‌افتاد که سلطان یا یکی از مقامهای وی یا حتی قاضی القضاة استانبول در واقع اعمال نفوذ کنند و حکم صادر شده از سوی قاضی را لغو نمایند.

بیشترین میزان در آمد مقرر شده برای یک قاضی یا یک قضا روزانه ۱۵۰ آچه بود، حال آن که قاضیان رده‌های پایین تر بیش از ۴۰ آچه دریافت نمی‌کردند؛ درآمدهای دیگر آنان وجوهی بود که در محکمه از طرفین منازعه یا درازای صدور گواهی ولادت، فوت، ازدواج و طلاق و اموری از این قبیل دریافت می‌داشتند. علاوه بر این، بسیاری از قاضیان مبالغ زیادی بابت جرایم می‌گرفتند و همچنین وجوهی از مدیران بنگاههای خیره محلی که احتمالاً تحت نظارت آنان قرار داشت، دریافت می‌داشتند. انتصاب مدرسن و کارکنان مکتبهای محلی نیز از

اختیارات آنان به شمار می‌رفت و از قرار معلوم از داوطلبانی که موفق به اخذ این مقامها می‌شدند، وجوهی دریافت می‌داشتند.

قاضیان همچنین در امور اداری محلی وظایفی بر عهده داشتند که بیشتر آنها در دوران عثمانی بسط و گسترش یافته بودند. از جمله این وظایف عبارت بودند از نظارت بر کار مدیران ادارات واقع در حوزه قضایی آنان، گواهی فهرستهای تقویم مالیاتی و حسابهای مطالباتی، میانجیگری در منازعات ناشی از اقتدار یا حدود اختیارات، و گاهی تصویب و اجرای حکم عزل آن دسته از مقامهای محلی که نقض قانون می‌کردند و تقبل مسؤلیت آنان تا زمانی که جانشینان این مقامها از استانبول اعزام می‌شد، علاوه بر همه اینها، قاضیان بر فعالیتهای قشون و لشکریان در برقراری نظم در منطقه نظارت داشتند و به پرونده‌های شکایت مردم از اعمال خودسرانه آنان، رسیدگی می‌کردند. فعالیتهای مربوط به کشت و برداشت محصول و تقویم و تحصیل مالیاتها تحت نظر قاضی انجام می‌شد. بسیج نیروهای نظامی محلی، حفظ و نگهداری قرارگاههای پلیس و پادگانهای دربند، فعالیتهای شهرداری همچون تنظیم مقررات بازار، نظارت بر قیمتها و فراهم آوردن مقدمات احداث خیابانها و جاده‌های محلی و همچنین تعمیر و نگهداری آنها از جمله اموری بود که بیشتر تحت نظارت قاضیان انجام می‌گرفت. در آغاز قرن دهم ه. ق / شانزدهم م، همچنان که حکومت عثمانی در بسیاری مناطق رو به ضعف می‌نهاد، قاضیان علاوه بر وظایف حقوقی و قضایی خود، مسؤلیتهای هرچه بیشتری را در امور اداری و مالی قلمرو خود بر عهده می‌گرفتند؛ تا آنجا که در بسیاری از مناطق آنها در واقع به مثابه یک حکومت محلی عمل می‌کردند.

قاضی استانبول روزانه ۵۰۰ آچه در آمد داشت و این میزان در آمد، مقام قضاوت استانبول را از بسیاری جهات به صورت سودآورترین مقامی در آورده بود که علمای عثمانی می‌توانستند به آن دست یابند. قاضیان استانبول، آیوب، غلظه و اسکودار، علاوه بر مسؤلیتهای معمول خود، در جلسات دیوان وزیراعظم که روزهای چهارشنبه برگزار می‌شد، شرکت می‌کردند و ضمن آن به شکایاتی که در باب تصمیمات و اعمال قاضیان امپراتوری در مناطق مختلف مطرح می‌شد، گوش فرا می‌دادند و بدینسان مجمع آنان هیأت یک دیوان عالی قضایی به خود می‌گرفت. قاضی استانبول همچنین بر امور بازار و قیمت کالاها در شهر، تنظیم مقررات، تأمین روشنایی خیابانها و مراقبت از آنها، ذخیره آب و بهداشت مردم نظارت داشت. دستیاران وی در این گونه فعالیتهای عبارت بودند از: احتساب آقا (مسئول بازارها)، معماریاشی (مسئول امور ساختمانها و خیابانها)، سوباشی (پلیس شهری)، چوبلوق سوباشی (مسئول نظافت خیابانها و اماکن دیگری از این قبیل) و افراد دیگری که روی هم رفته وجودشان، بجز در مورد فعالیتهایی که ملتها و صنعتگران و پیشه‌وران انجام می‌دادند، برای اداره دستگاه حکومت شهر ضرورت

داشت.

مقامهای قضایی بالاتر از سطح ناحیه مولویت نام داشت و به صاحبان این مقامها، ملّا می گفتند. چون تعداد افراد داوطلب مقامهای گوناگون بیش از شمار مورد نیاز بود، انتصاب افراد در بالاترین مقامهای قضایی بیش از یکسال و در مورد قاضیان قضاها بیش از بیست ماه اعتبار نداشت، پس از خاتمه این مدت، افراد منصوب در این مقامها، از کار برکنار و معزول می شدند و اسامی آنان در پایین فهرست داوطلبان ثبت می شد. به این افراد نیز همچون سایر اعضای طبقه حاکم که به هر دلیل از کار برکنار می شدند، مقرّری ویژه‌ای به نام آرپالیق، پرداخت می شد، آرپالیق برای آنان که بیکاریشان ناشی از کهولت سن یا بیماری بود، مستمری بازنشستگی و برای آنان که مقامی را از دست داده بودند و منتظر دستیابی به مقامی دیگر بودند، تنها حقوق بیکاری تلقی می شد. آرپالیق مقامهای عالی رتبه عثمانی، گاهی خاصه یا تیمار بود، اما بیشتر به صورت وجه نقد و از محل خزانه پرداخت می شد. اعضای معزول علما نیز گاهی در دفتر قاضی عسگرهای خود در مقام معاونان (ملازم) آنان و یا در مقام قضاوت درباره اموال به ارث مانده (قسام) در نواحی خارج از حوزه اختیارات قاضی محلی، به کار مشغول می شدند و بدینسان وجوهی اضافه بر مستمری خود دریافت می کردند. قاضیان معزول معمولاً دو سال منتظر می ماندند تا شرایط لازم را برای احراز مقامهای مناسب پیدا کنند.

از میان قضات معزول، آن عده که واجد شرایط لازم بودند علاوه بر مقام رسمی قضاوت می توانستند در مقامهای دیگر به کار گمارده شوند. از جمله این مقامها عبارت بودند از قاضیان توپراق (قاضیان زمین) که در مقام نمایندگان قاضیان رسمی همواره به مناطق مختلف خاصه ولایات فئودالی سفر می کردند و به شکایاتی که در باب سوء حکومت و اعمال غیرقانونی فئودالهای محلی و مقامهای اداری ارائه می شد، رسیدگی می کردند و در صورت اثبات مدعا می توانستند، احکام مختصری صادر کنند. قاضیان معزول همچنین در مقام مخایف مفتش لری (بازرسان بی عدالتی) اعزام می شدند تا به شکایات محلی مردم از عملکرد قاضیان و نایبان آنان رسیدگی کنند؛ این بازرسان می توانستند در صورت لزوم نایبان را از کار برکنار کنند یا برای اخذ تصمیم، پرونده‌ها را به قاضی عسگرها یا دیوان عالی ارجاع دهند. قاضیان رده‌های بالاتر به مقام قضاوت در ارتش (اردو قاضی لری) منصوب می شدند تا در غیبت قاضی عسگرها به جای آنان فعالیت کنند.

آن دسته از علما که در یکی از مقامهای مذهبی و فرهنگی اداره تشریفات دربار سلطان یا هردوی آنها، منصوب می شدند، به لحاظ مرتبه شغلی همردیف ملاها تلقی می شدند. این مقامها عبارت بودند از خواجة سلطان که تعلیم و تربیت و راهنمایی وی را در مسایل عقیدتی بر عهده داشت و در قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م کمترین مقام آنان رهبری علما بود؛ از جمله مقامهای

دیگر دربار سلطان، امامت نماز جمعه مسجدی بود که سلطان برای برگزاری نماز رسمی جمعه انتخاب کرده بود و همچنین امامت قصر توپ قاپی بود؛ از دیگر مقامهای دربار مقام حکیم باشی بود که کم و بیش ریاست گروه پزشکان را در سراسر امپراتوری بر عهده داشت؛ مقام منجم باشی سلطان نیز در ردیف مقامهای درباری محسوب می شد که بهترین ساعات سعد را برای انجام کارهای مهم تعیین می کرد.

۳- مفتیان - از آنجا که احکام اسلامی نه به صورت دستورالعملهایی جزئی و لایتغیر، بلکه بیشتر حاصل قرن‌ها مطالعه و مباحثه فراوان کارشناسان مسائل فقهی بوده است، در موارد استثنائی، صدور حکم تنها با استناد به دستورالعمل‌های فقهی کافی نبوده و بررسی همه منابع فقهی موجود ضرورت داشته است. مفتیان را که وظیفه شان کاربرد اصول کلی در موارد خاص بود، در اصل مجتهد می خواندند (یعنی کسانی که می کوشند حکم صحیح فقهی را از منابع استنباط کنند)؛ در نتیجه تلاش آنان در استنباط احکام، مکاتب فقهی گوناگونی سر بر آوردند که در واقع مکاتب اصیل فقهی اسلام تلقی می شوند. اما پس از رسمیت یافتن مکاتب فقهی، اختیارات فردی مجتهدین یا سایر اعضای علما در تفسیر مسائل فقهی با استناد به بررسیهای شخصی آنان در منابع محدود شد. در نتیجه، «با بهای تعبیر و تفسیر بسته شد» و اگر افرادی از علما می خواستند حکمی صادر کنند یا قانونی را تفسیر کنند، می بایست با استناد دقیق به تفاسیر مکاتبی که خود از آن تبعیت می کردند، حکم می دادند. به آن گروه از علما که با استناد به این دستورالعملها، قوانین شرع را تعبیر و تفسیر می کردند، فقیه می گفتند؛ حال آن که علم تفسیر خود به تنهایی فقه نامیده می شد. در دوران عثمانی فقها مفتیانی بودند که در پاسخ به مسائل گوناگونی که به آنان عرضه می شد، فتوا صادر می کردند؛ این مسائل از سوی قاضیان، مقامهای حکومتی و افراد غیر وابسته به حکومت که برای تحکیم موقعیت خود در مواردی خاص نیازمند حکم فقیه بودند، مطرح می شد. به عبارتی دقیقتر، مفتی نمی توانست نوآوری کند و یا شخصاً بر مبنای بررسیهای خود در منابع، حکمی جدید صادر کند. وی فقط می توانست بر اساس احکام شاخه ای خاص از فقه اسلامی که مورد استناد خود اوست و بر مبنای احکام پیشینیان، پاسخ دهد. بدیهی است که در عمل، هر مفتی می توانست با انتخاب بخشهای مناسبی از احکام و اقوال پیشینیان و صرف نظر از بخشهای دیگری که با موضوع مورد بحث آنان منافات داشت، پاسخ مناسب را استنباط کند و چنین نیز می کرد؛ بنابراین، قاضیان و همچنین دیگرانی که در پی تفاسیر خاصی از احکام بودند به مفتیانی مراجعه می کردند که تفاسیر آنان از احکام به بهترین وجه توجه کننده خواستههای آنان بود.

بجز قاضیان که از سوی حکومت منصوب می شدند، هر عضوی از طبقه علما که از صلاحیتهای لازم برخوردار بود، می توانست خود را در مقام مفتی معرفی کند و اگر از سوی

مردم پذیرفته می شد، می توانست کار خود را در این مقام آغاز کند. در عصر سلیمان، کوششهایی صورت گرفت که همچون قاضیان، سازمانی از مفتیان تشکیل شود. بیشتر در پی همین مقصود و همچنین هماهنگ کردن کارهای قاضی عسگرها و قاضیان تحت امرشان بود که دفتر شیخ الاسلام در مقام مفتی اعظم امپراتوری و مفتی استانبول تشکیل شد.

بنابراین، مفتیان رسمی شهرهای بزرگ و همچنین بسیاری از قضاها از سوی شیخ الاسلام منصوب می شدند و وظیفه آنان در صورت لزوم، صدور فتوا برای قاضی یا مقامهای ولایتی و محلی بود. این گونه مقامها به علما واگذار می شد؛ آن گروه از علما که دوره کامل مدارس را گذرانده بودند به مقامهای مهمتر و آنانی که در سطوح پایین تر تحصیلی بودند، در رده های کم اهمیت تر منصوب می شدند. از آنجا که مکتب حنفی، تفسیر فقهی رسمی امپراتوری بود، بسیاری از مفتیان و قاضیان پیرو این مکتب فقهی بودند. اما در سایر ولایات که مکتبهای دیگر رواج داشت - مثلاً مکتب شافعی در مصر، سوریه و شهرهای مقدس مکه و مدینه - مفتیان آنان بر حسب تقاضای حکمرانان محلی یا رهبران منصوب می شدند. مفتیان همچون قاضیان حقوقی دریافت نمی کردند و زندگی آنان از طریق وجوهی تأمین می شد که در ازای فتاوی خود مطالبه می کردند؛ میزان وجوه دریافتی تناسب مستقیم داشت با میزان ثروت فردی که تقاضای فتوا می کرد یا مقدار سودی که از اجرای آن فتوا نصیب فرد می شد. مفتیانی که از سوی حکومت منصوب می شدند، وجوه قابل توجهی از خزانه دریافت می داشتند و علاوه بر آن به کارهای سود آوری چون مدیریت بنگاههای خیریه و نظارت بر تقسیم میراث گمارده می شدند. علاوه بر آن مفتیان غیروابسته به دولت نیز وجود داشتند که برای افراد حکم صادر می کردند و گاهی احکام آنان در تضاد با فتاوی مفتیان رسمی بود؛ در این گونه موارد درجه و اعتبار نسبی مفتی سرانجام مشخص می کرد که کدام حکم باید پذیرفته شود.

علمای رده های پایین تر - صدها تن از دیگر افراد طبقه علما مشاغل رسمی نداشتند، اما به دلیل برخورداری از سطوح مختلف علوم اسلامی، موقعیت خود را در میان طبقه حاکم حفظ کردند. آنان که در رده های پایین تر مدارس علمی تحصیل کرده بودند، در مقام ائمه مساجد یا جماعات و بدین لحاظ کم و بیش در مقام متولیان و خطیبان نماز جمعه مساجد فعالیت می کردند. نقش بویژه مهم خطیب ذکر نام فرمانروایی بود که در محل برگزاری نماز جمعه به رسمیت شناخته شده بود. در سطوح پایین تر از آنان، سایر علما فقط در مقام شیخ یا رهبر مذهبی آموزش فرایض و تکالیف مذهبی توده مردم را بر عهده داشتند که بیشتر در قالب موعظه در روزهای هفته و در مساجد انجام می شد. مؤذنها موظف بودند که با بانگ اذان خود از فراز مناره ها، مؤمنان را به نماز بخوانند و در حین ادای قریضه نماز ادعیه خاصی را قرائت کنند. اما انتخاب آنان برای این کار بیشتر به کیفیت صدا و نه سطح دانش آنان بستگی داشت؛ از این

روی این افراد بیشتر از رده‌های پایین طبقه علما محسوب می‌شدند. سایر افراد علما در ازای دریافت دستمزد، مراسم و تکالیف کم اهمیت‌تر مذهبی را انجام می‌دادند، از جمله: مراقبت از قبرستانها، برگزاری نماز میت، حفاظت از اماکن مقدس، خاصه شهرهای مقدس مکه و مدینه و ادای نماز برای افراد مردم. این گروه از علما از سوی سرپرستان موقوفاتی که به منظور حمایت از فعالیتهای آنان ایجاد شده بود، استخدام می‌شدند و حقوق خود را از آنان دریافت می‌کردند یا این که به خدمت افراد شخصی درمی‌آمدند. طی زمان، بسیاری از افراد این گروه به مقام مدیریت موفقات دست می‌یافتند و در این مقام از درآمد و قدرتی بسیار افزونتر از آنچه که در مقامهای مهتمتر آموزشی و حقوقی نصب دیگر اعضای علما می‌شد، برخوردار می‌گردیدند.

رهبری نهاد علمیه - برغم آن که از نخستین دوران امپراتوری عثمانی، محاکم اسلامی و قاضیان وجود داشتند، تنها در عصر مراد اول بود که کوشش برای سازماندهی و نظارت بر آنان از طریق ایجاد مقام قاضی لشکر (قاضی عسکر) آغاز شد. وظیفه قاضی عسکرها عبارت بود از دعوت از علمای مراکز کهن اسلامی و گسترش طبقه علما در کشور؛ انتصاب این افراد در مقامهای قضایی و مقامهای دیگر؛ فراهم آوردن امکانات آموزشی از طریق گسترش نظام مدرسه تا آنان بتوانند افرادی را از میان مردم برای جانشینی مقامهای خود تربیت کنند. تا نیمه قرن نهم هـ. ق / پانزدهم م این روند چنان موفقیت آمیز بود که منصب اداره و سرپرستی علما برای یک فرد بسیار بزرگ و دشوار می‌نمود. از این روی، مقام قاضی عسگری به دو مقام مستقل از هم تفکیک شد که یکی مسؤلیت امور قضایی آنان تولی و دیگر روملی را بر عهده داشت. در سالهای آخر قرن نهم هـ. ق / پانزدهم م قاضی عسکرها در کنار مفتی اعظم استانبول در رهبری علمیه سهیم شدند. در این زمان مفتی اعظم به دلیل احراز مقام رهبری هیات مفتیان سراسر امپراتوری و همچنین امتیاز انحصاری وی در صدور فتوا به منظور توجیه شرعی قوانین سلطان و تطبیق آنها با احکام شرع، به مقام رسمی شیخ الاسلام نایل شد. طی حکومت سلیمان باشکوه، خدمت دیرپای ابوالسعود ائندی در مقام شیخ الاسلامی موازنه قدرت را دگرگون کرد، زیرا صاحبان این مقام در اواخر قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م روزانه درآمد زیادی معادل ۷۵۰ آقچه دریافت می‌داشتند. علاوه بر این، حق انتصاب همه قاضیان، مدرسین و مفتیان در مقامهای پر درآمدتر که روزانه ۴۰ آقچه و بیشتر دریافت می‌داشتند به ابوالسعود واگذار شد و قاضی عسکرها تنها بر علمای رده‌های پایین‌تر نظارت موثر داشتند. اما قاضی عسکرها با عضویت در دیوان عالی نفوذ خود را بر همه نظام علمیه حفظ کردند. گرچه آنان می‌بایست به فتواهای صادر شده از سوی مفتیان احترام می‌گذاشتند، ملزم به پذیرش آنها نبودند، مگر در مورد فرامین صادر شده از سوی سلطان. شیخ الاسلام از چنان اختیاری برخوردار نبود که بر چگونگی کاربرد قوانین در محاکم قضایی نظارت کند. تنها سلطان که قاضیان مجری قوانین وی بودند،

لااقل به لحاظ نظری، از این قدرت برخوردار بود و گاه وزیر اعظم به توصیه قاضی عسگرها و نه شیخ الاسلام از این قدرت ویژه سلطانی استفاده و در این مورد اعمال نظر می کرد. از سوی دیگر، اگرچه مراجع اداری به لحاظ قانونی مجبور نبودند که فتاوی صادر شده را بپذیرند، اما بیشتر به دلیل شهرت و اعتبار مفتیان به خواستهای اعضای مهم نهاد علمیه تن درمی دادند.

فرهنگ عصر عثمانی - از آنجا که در سرزمینها اسلامی، فرهنگ در قلمرو نهادها و افراد علمیه مطرح بود و نیز از آنجا که مهمترین اندیشمندان و نویسندگان عصر عثمانی از اعضای طبقه علما بودند، بد نیست که در ادامه بحث پیشین درباره نهاد علمیه به زندگی فرهنگی عثمانی توجه کنیم. پژوهشگران اروپایی از دیرباز برای عقیده بوده اند که قدرت عثمانی در پیروزیهای نظامی و سازمان سیاسی آن نهفته بود و مسائل فرهنگی در آن کم تأثیر یا بکلی بی تأثیر بود. چنین اظهاراتی بیشتر از نا آگاهی اروپائیان از اسلام و تعصب آنان نسبت به این مکتب ناشی می شود. عدم برخورداری از صلاحیتهای زبانشناختی و زیبایی شناختی لازم برای شناخت و بزرگداشت پیشرفتهای فرهنگی که در حوزه ای خارج از قلمرو تجربه و آگاهی اروپایی اتفاق می افتاد، در بروز چنین ننگشی سهمیم بود. عثمانیها در واقع زندگی فرهنگی بسیار غنی و متنوعی را در سراسر امپراتوری خود تکامل و تداوم بخشیدند.

ادبیات عثمانی در عصر کلاسیک - اساس زندگی فرهنگی عثمانی در آناتولی سلاجقه روم از قرن پنجم ه. ق / یازدهم م تا قرن هشتم ه. ق / چهاردهم م بنا نهاده شد؛ این فرهنگ عمده همان فرهنگی بود که در عصر خلافتهای بزرگ اسلامی تکامل یافت. در قلمرو مسائل مذهبی و حقوقی زبان و فرهنگ عرب و در زمینه هنر و ادبیات، میراث غنی فرهنگ فارسی که سلاجقه بغداد بخوبی مایه تکامل آن شده بودند، تأثیر قطعی گذاشت. سلاجقه روم که رسماً به اسلام حنیف معتقد بودند مدرسین حنیف را از شرق دعوت کردند تا با نفوذ مذاهب انحرافی مبارزه کنند و اطمینان دهند که اسلام سنتی دست کم در نهادهای رسمی کشور، حاکم خواهد شد. و در آناتولی نیز همچون شرق، مدرسه در رأس همه نهادهای دیگر به تربیت علما و دبیران حنیف آیین پرداخت که بعدها مقامهای مهم حکومتی را در دست گرفتند.

سبک بیانی پیچیده، دقیق و رسمی که نشانگر پیچیدگی و ظرافت فرهنگ متعالی اسلام بود، موجب شکوفایی ادبیات کلاسیک عثمانی شد؛ ادبیاتی که در میان افراد طبقه بالا و تحصیلکرده قلمرو سلطانی متداول و مورد توجه و تکریم آنان بود. در ادبیات کلاسیک عثمانی، نظم بیش از نثر به مثابه ابزار اصلی بیان به کار می رفت؛ ادبیات کلاسیک را ادبیات دیوانی نیز می نامیدند، زیرا ویژگی بارز آن، این بود که شاعران و کسان دیگری که جاه طلبی ادبی داشتند، اشعار خود را به صورت مجموعه هایی به نام دیوان ارائه می کردند. نثر تنها در مواردی محدود همچون نگارش رساله، بیوگرافی شاعران و مقدسین و اعضای طبقه حاکم، پیشرفت

داشت، اگرچه در زمینه‌های مذهبی، حقوق و تاریخ آثار ادبی زیادی به زبان نثر وجود داشت. نمونه‌های دیگر آثار نثر چون رمان، نمایشنامه و داستان کوتاه در ادبیات ترک اهمیت چندانی نیافت تا این که در قرن سیزدهم ه. ق / نوزدهم م این قالبهای ادبی نثرنویسی از غرب به ارمغان آورده شد.

بنابراین، شعر قالب اصلی بیان ادبی بود که بنابر الگوهای کوتاه و بلند هجاها در قالب وزن عروض سروده می‌شد. وزن عروض که اعراب در اشعار خود به کار می‌بردند و ایرانیان اصلاحاتی در آنها ایجاد کردند، سبک نامانوسی بود که با اصوات ترکی همخوانی چندانی نداشت؛ اما سبک ادبی و عجین شدن طبقه حاکم با میراث اسلامی، شاعرانی را که به ترکی عثمانی شعر می‌سرودند بر آن داشت که به هنگام کاربرد قواعد وزن عروض به منظور دستیابی به وزن شعری، تغییرات نابهنجاری در زبان خود ایجاد کنند. تنها در اواخر قرن نهم ه. ق / پانزدهم م و پس از آن بود که سبک و زبان ترکی انعطاف لازم را برای استفاده از این وزن پیدا کرد و به صورت ابرارمهم و زیبایی برای بیان مفاهیم ادبی به کار گرفته شد. (حتی در آن زمان هم ابراری که در انجام این مقصود مؤثر افتاد یعنی تلفیق شمار وسیعی از واژگان و عبارات عربی و فارسی در ترکی عثمانی، دامنه کاربرد زبانی را به اندازه‌ای محدود کرد که از بیان افکار خارجی با استفاده از واژگان بیگانه چندان فراتر نمی‌رفت). علاوه بر وزن شعری، قالبهای اصلی شعری که در نخستین اشعار دیوانی عثمانی به کار می‌رفت عبارت بودند از: (۱) قصیده که بیش از پانزده بیت مقفی داشت و معمولاً در مدح افراد یا بزرگداشت رخدادی مهم سروده می‌شد؛ (۲) غزل که از چهار تا پانزده بیت تشکیل می‌شد و همه بیت‌های آن از قافیه بیت اول تبعیت می‌کرد؛ (۳) مثنوی که شعری بلند بود و در سراسر ایات آن وزن شعری واحدی وجود داشت، اما به لحاظ قافیه هر بیت با بیت دیگر فرق می‌کرد؛ و (۴) رباعی یا چهار پاره که چهار مصرع داشت و برای بیان افکار فلسفی به کار می‌رفت.

با این همه، تمرکز عشایر ترکمن در آناتولی، به تداوم و بقای آداب و رسوم ترکه‌های آسیای مرکزی کمک کرد. به موازات ادبیات دیوانی طبقه حاکم، ادبیات مردمی نیز وجود داشت. شاعران مردمی که معمولاً در کسوت خنیاگران دوره گرد سفر می‌کردند به نام ساز شاعر (از آن روی این شاعران را به این نام می‌خواندند که در هنگام خواندن اشعار خود از آلت موسیقی تار که دارای یک رشته تار بود - استفاده می‌کردند) شهرت داشتند؛ آنان در اشعار خود همچنان از وزن قدیمی تر هجایی و همچنین داستانهای عامیانه ترکی استفاده می‌کردند. زبان آنان ضمن آن که موجب پیشرفت و ترقی ادبیات عامیانه می‌شد، زبان رایج ترکی را که در حال تغییر بود، منعکس می‌کرد. ادبیات عامیانه بعدها به دلیل ارتباط نزدیکی که با درویش سرگشته و افکار مذهبی عارفانه آنان پیدا کرد، به نام «ادبیات عارفانه» یا «ادبیات خنیایی»

(عاشق ادبیات) شهرت یافت. درحالی که ادبیات دیوانی با دورنمایه‌ای از مفاهیم نا آشنا بسیاری از اهالی شهری مسلمان آناتولی را که از اعضای طبقه حاکم نبودند، بلکه از طبقات بالا و متوسط جامعه به شمار می رفتند- به خود جذب کرده بود، ادبیات عامیانه توده‌های روستائیان را که اکثریت جمعیت ترک امپراتوری را به وجود می آوردند، تحت تأثیر قرار می داد.

اساس ادبیات دیوانی و ادبیات عامیانه در قرن هفتم ه. ق / سیزدهم م یعنی در اواخر عصر سلجوقیان و دوران اولیه عثمانی تکامل یافت. شعر دیوانی می بایست برای گسترش محتوا و ساختار زبان ترکی عثمانی به مثابه ابزار اصلی بیانی خود مدتی مبارزه می کرد. پیشگامان این حرکت ادبی شاعران غنایی بودند. خواجه دهقانی که از شاعران درگاه فرمانروای سلجوقی، علاءالدین کیقباد، (۷۰۷-۶۸۳ ه. ق / ۱۳۰۷-۱۲۸۴ م) بود، مجموعه‌ای از اشعار غنایی، قصیده و غزل، به ترکی ساده سرود؛ وی در این اشعار برای دستیابی به اوزان شعری و تکمیل سروده‌های خود، به اندازه کافی از واژگان عربی و فارسی استفاده کرد. برخلاف بیشتر شاعران دیگر آن روزگار، خواجه دهقانی بر مضامین مذهبی یا عرفانی تأکید نداشت، بلکه درباره عشق و شراب، یعنی مفاهیمی که در میان جانشینان وی از شاعران دیوانی متداول شد، و همچنین درباره استنباط خود از زیبایی و طبیعت و در مدح فرمانروا و دیگر مقامهای عالی رتبه شعری سرود. براساس چنین سابقه‌ای بود که بعدها ادبیات دیوانی عثمانی سر بر آورد.

شاعران مردمی موسوم به سازیس از نبرد ملازگرد همراه با ترکها به آناتولی وارد شدند و نه تنها پیامها و اخبار آسیای مرکزی را در میان مردم پخش می کردند، بلکه اشعاری در مدح نبرد ملازگرد و پیروزی بر دشمن می سرودند. این شاعران وزن هجایی را اساس کار شعری خود قرار دادند. دوزاده شعر حماسی (داستان) سروده‌ده قورقود و همچنین آثار سیدبتال غازی و دانشمندنامه از دانشمند احمد غازی، مؤسس یکی از قدرتمندترین امیرنشینهای ترکمن در آناتولی شرقی، بهترین نمونه آثار شعری این گروه از شاعران است که برجای مانده است. زندگی و سنن مردم آن روزگار به بهترین وجه در داستانهای کوتاه و حکایاتی که معمولاً به خواجه نصیرالدین نسبت داده می شود، انعکاس یافته است؛ وی ظاهراً در عصر بایزید اول و تیمور لنگ در آناتولی می زیسته است. نخستین بار در قرن هفتم ه. ق / سیزدهم م، مولانا جلال الدین رومی (۶۷۱-۶۰۴ ه. ق / ۱۲۷۲-۱۲۰۷ م) عنصر عرفانی را در ادبیات عامیانه ترک مطرح کرد؛ آثار مهم وی به فارسی نگاشته شده بود، اما آثار کم اهمیت تر وی ادبیات عامیانه ترک را در آن زمان و پس از آن، از لحاظ قالب و محتوا، تحت تأثیر قرار داد. فرقه مولوی که مؤسس آن خود مولوی بود، پیام وی را در سراسر جهان اسلام منتشر می کرد. پسر مولوی به نام سلطان ولد (۷۱۲-۶۲۴ ه. ق / ۱۳۱۲-۱۲۲۷ م) پیام پدر را به زبان ترکی گسترانید و هر چند که اشعار و فلسفه وی از اصالت بسیار کمتری برخوردار بود، بعدها وزن

عروضی و قالب شعری مثنوی را در ادبیات معاصر آناتولی که تازه در حال شکوفایی بود، القاء کرد. این جنبش عرفانی ادبی که ادبیات تصوف خوانده می‌شد، با اثر یونس عمر (۷۳۰-۶۲۵ هـ. ق / ۱۳۲۹-۱۲۳۸ م) که درویشی ترکمن در آناتولی مرکزی بود، به اوج شکوفایی خود رسید. استفاده آگاهانه وی از وزن هجایی و ترکی ادبیات عامیانه آناتولی را متحول کرد؛ در عین حال عقاید او درباره وحدت عرفانی مؤمن با خدا بسیاری از مردم را در عصر تحولات سریع اجتماعی و سیاسی مجذوب خود ساخت.

بزرگترین اثر عامیانه قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م، مجموعه دده قورقود به زبان نثر بود؛ این اثر کهن ترین نمونه باقیمانده از حماسه ترکمن اوغوز است. دده قورقود در این مجموعه مبارزات ترکمنها را با گرجیها و چرکسهای آبازه در قفقاز و همچنین مبارزات آنها را با بیزانسیهای طرابزون شرح می‌دهد و ضمن آن داستانهایی از روابط و منازعات درون قبیله‌ای نقل می‌کند. درباره شخصیت دده قورقود هیچ اطلاعی در دسترس نیست و در این که آیا این داستانهها در واقع متعلق به یک مؤلف است، تردیدهایی وجود دارد. اما، قالب و سبک اثر نشان می‌دهد که تنها یک نفر در آن دست داشته است، اگرچه معلوم نیست که آیا این اثر تنها مجموعه‌ای ساده از آثار پراکنده یا اثری بدیع از یک نویسنده بوده است. به هر تقدیر، این داستانهها خود منبع مهمی برای تحقیق در ادبیات و تاریخ آن روزگار به شمار می‌رود و زبان آن ترکی ساده و سره است که وزن و سبک اصلی زبان را نشان می‌دهد؛ زبانی که هنوز همچون برخی آثار دیگر ترک تحت تأثیر زبانهای بیگانه قرار نگرفته است. در این اثر ادبی که بسیاری از آثار حماسی قومی را در برمی‌گیرد، سنتهای اصلی زندگی قبیله‌ای، روابط خانوادگی، اخلاقیات و مواردی از این قبیل، خاصه در آناتولی مرکزی یعنی قلمرو تحت سلطه آق قویونلو و قراقویونلو، منعکس می‌شود.

ادبیات دیوانی نیز در این زمان قالب بیانی منحصر به فرد خود را تکامل می‌بخشید، اگرچه هنوز از شهرت و نفوذ ادبیات عامیانه برخوردار نشده بود. یکی از نویسندگان آن دوره که هم در ادبیات دیوانی و هم در ادبیات عامیانه آثاری از خود برجای گذاشتند، احمد گلشهری (متوفی به سال ۸۱۷ هـ. ق / ۱۳۱۷ م) بود که در قرشهر زندگی می‌کرد. منطق الطیر وی اقتباس آزادی بود به زبان ترکی از منطق الطیر عطار که به فارسی نگاشته شده بود، اما آن طور که معمولاً ادعا می‌شود، این اثر تنها ترجمه‌ای صرف نبود. گلشهری براساس عقیده عرفانی وحدت وجود، داستانی تمثیلی از گروهی از مرغان نقل می‌کند که به سوی ملکه مرغان، سیمرغ، سفری طولانی سازمانی می‌کنند، اما از میان آنان تنها سی مرغ به کعبه مقصود نایل می‌شوند. بسیاری از الحاقات و ضمائم گلشهری جامعه آن روز آناتولی را منعکس می‌کرد؛ از جمله اطلاعاتی درباره انجمن قوت به دست می‌داد که سواره نظامی به سبک اسلامی بود و از سوی سازمانهای

اخی گسترش می یافت؛ این سازمانها در پیشبرد افکار انجمن اخوت و استفاده از آنها در راه مقاصد خود، می کوشیدند. اثر گلشهری در گسترش این فکر که زبان ترکی برآستی ظرفیت آن را دارد که همپای فارسی و عربی یا حتی فراتر از آنها در میان مفاهیم ادبی به کار رود، تأثیر زیادی گذاشت.

در این عصر شکل گیری حکومت عثمانی، مهمترین صاحب دیوان از مکتب ترکی آناتولی، شاعر بزرگ کوتاهیه به نام تقی الدین ابراهیم احمدی (۱۸۱۵-۷۳۶ ه. ق / ۱۴۱۲-۱۳۳۵ م) بود که پیش از راه یافتن به درگاه عثمانی، در دربار گرمیان خدمت می کرد؛ اسکندرنامه وی شرحی است از زندگانی اسکندر کبیر در ۵۲۸۰ بیت که برای سلیمان، پسر بایزید اول سروده شده است. احمدی در دیوان خود علاوه بر اطلاعاتی که در مورد موضوع ظاهری اشعار خود در اختیار می گذارد، به شیوه ای ظریف به بحث درباره طب، فلسفه و مذهب می پردازد و سرانجام دیوان خود را با یکی از نخستین توصیفات آن روزگار درباره خاندان عثمانی به پایان می برد و اطلاعاتی مهم از اصل و نسب عثمانیها و چگونگی به قدرت رسیدن آنان به دست می دهد. اثر منظوم وی در طب به نام ترویج الترواح سر آغاز تحولی بود در زبان ترکی برای انتقال داده های علمی و درعین حال انگیزه ای بود برای تأسیس مدرسه طب در دربار عثمانی.

درواقع تنها در قرن نهم ه. ق / پانزدهم م و پس از دوره فترت که قدرت سیاسی یکپارچه و نهادهای دائمی دولتی و اجتماعی مستقر شد، زندگی فرهنگی عثمانی به گونه ای بارز تبلور یافت؛ روند این حرکت خاصه پس از فتح ادرنه و توسعه آن به عنوان مرکز جدید امپراتوری - مرکزی که تا آن زمان هنوز تحت نفوذ خاورمیانه قرار نگرفته بود - اهمیت یافت. در این زمان رفته رفته مکتب جدیدی ظهور کرد که نخستین پیشگام آن شیخی (متوفی به سال ۸۳۳ ه. ق / ۱۴۲۹ م) از کوتاهیه بود. وی در زمان حکومت گرمیان متولد شد و پس از تحصیل در علم طب، در زمان محمد اول، به بارگاه عثمانی راه یافت و در آنجا در مقام طبیب اعضای خاندان سلطنتی به کار پرداخت و سرانجام عزلت نشینی اختیار کرد. وی اشعار خود را در دیوان مهمی گرد آورد که در آن سبک غزلسرایبی حافظه، شاعر بزرگ ایرانی، در شعر ترکی باز آفرینی شده بود؛ شیخی در دیوان خود بر این نکته تأکید داشت که مذهب چیزی فراتر از آداب ظاهری است و تنها با نوشیدن شراب تمثیلی است که تجربه کامل عرفانی حاصل و وحدت بین انسان و خدا میسر می شود. وی همچنین با مثنوی خرنامه خود، برای نخستین بار شعر هجائی را در اشعار دیوانی کلاسیک ترکی مطرح کرد؛ در این مثنوی، حیوانات تمثیلی از دشمنان سیاسی شاعرند که از عنایات ویژه سلطان نسبت به وی رشک می برند و سرانجام همین حسادتهاست که وی را به باد کتک می دهد. سبک ساده و صریح این اثر بر ادبیات آن روزگار

و پس از آن، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر جای گذاشت.

بزرگترین شاعر عثمانی در اواخر قرن نهم ه. ق / پانزدهم م، بورسالی احمد پاشا، فرزند یکی از قاضی‌عسگرهای مراد دوم بود که در مقام قاضی ادرنه، یکی از معلمان اصلی و مشاوران موود اطمینان محمد دوم نیز به شمار می‌رفت؛ وی عاقبت به دلیل دلبستگی که نسبت به یکی از غلامان مورد علاقه سلطان پیدا کرده بود، از کار برکنار شد. احمد پاشا به زندان افتاد و نزدیک بود اعدام شود، اما سرانجام با میانجیگری یک قاضی مورد عفو سلطان قرار گرفت و از آن پس تا به هنگام مرگ در سال ۹۰۳ ه. ق / ۱۴۹۷ م سرودن شعر را ترک نگفت. احمد پاشا با غزلیات و قصاید فوق‌العاده زیبای دیوان خود که به سبکی بسیار شیوا سروده شده بود، توانست شهرت فراوانی در میان مردم به دست آورد و علاوه بر آن ارتباطی اساسی میان سبک در حال گسترش اشعار دیوانی قرن دهم ه. ق / شانزدهم م و شکل‌های کلاسیک پس از آن برقرار کند. تسخیر استانبول به دست محمد دوم و انتقال زندگی اداری و فرهنگی عثمانی به این شهر با کوششی هماهنگ شده همراه بود تا استانبول مرکزیت خود را به لحاظ برخوردار از یک زندگی فرهنگی غنی و قدرتمند باز یابد. علما و دانشمندان سراسر امپراتوری به استانبول دعوت شدند و دولت آنان را به منظور تشویق و ترویج فعالیت‌هایشان، تحت حمایت خود قرارداد و این در حالی بود که بورسا و ادرنه اهمیت گذشته خود را در این جنبه و جنبه‌های دیگر زندگی عثمانی از دست می‌دادند. همراه با غلبه یافتن عثمانیها بر جهان اسلام، موج جدیدی از دانشمندان مسلمان به این مرکز قدرت سرازیر شد. محمد دوم برغم آن که بیشتر زندگی خود را در میادین نبرد می‌گذراند، توجه زیادی به هنر و علم ابراز می‌داشت و از هیچ فرصتی برای تشویق دانشمندان و شرکت در فعالیت‌هایشان فروگذار نمی‌کرد. وی ظاهراً فردی آزادمنش و دارای سعه صدر بوده است و همواره سعی داشته بی‌توجه به مذهب دانشمندان، از آنان چیز بیاموزد.

از دانشمندان بیزانسی و صربی و دیگر دانشمندانی که از ایتالیا آورده شده بودند دعوت شد که در تجدید حیات فرهنگی شرکت کنند. چنان که برخی منابع ذکر کرده‌اند، نخستین بطریق ارتدکس یعنی بطریق گنادیوس در مباحثات مذهبی سلطان و نیز رهبران مذهبی وی شرکت می‌کرده است. سلطان محمد فاتح به امیر و ترس طرابزون فرمان داد نقشه‌ای از جهان تهیه کند تا وی را در جنگ‌هایش هدایت کند؛ به دانشمندان ایتالیایی نیز دستور داده شد دربارهٔ امپراتوری روم که وی در آرزوی بازسازی آن بود، تاریخی بنگارند.

اگرچه محمد دوم تماس و استفاده از میراث فرهنگی مسیحیت را تشویق می‌کرد، اما ارتقا و ترویج فرهنگ اسلامی همچنان از نخستین اهداف وی به شمار می‌رفت. صدها کلیسای متروک و تخریب شده به صورت مساجد جدید بازسازی شدند و در اطراف آنها مدرسه‌هایی بنا گردید که مرکزی بود برای علمای نواندیشی که در استانبول اجتماع می‌کردند. دانشمندان

بزرگ آن عصر همچون علاء الدین طوسی، بورسالی خواجه زاده مصلح الدین مصطفی افندی و مولانا عبدالکریم افندی به مقام برجستهٔ مدرّسی ارتقا یافتند. به دستور وزیر اعظم و دیگران، مدارس ابتدایی در مرکز و نقاط مهم امپراتوری احداث شد تا آموزش مقدماتی را برای دانش پژوهان مشتاق فراهم آورد. استانبول، ادرنه و بورسا مراکز فرهنگ جدید به شمار می‌رفتند. اما در سنجاقهایی که به شاهزادگان عثمانی واگذار شده بود تا در آنجا آموادگی و آموزشهای لازم را فراگیرند و نیز همزمان با گسترش امپراتوری، در مراکز ولایات چون بغداد، دیار بکر، قونیه در شرق و اسکوپیه (اسکوپ)، سرایه وو [۸] و بوده در اروپا نیز شعر، ادبیات و علوم رونق یافت.

متفکران عثمانی هنوز به سنت اصیل اسلامی که رازی و غزالی آن را تکامل بخشیدند، معتقد بودند؛ این سنت فکری عقیدهٔ جزمی افرادی را رد می‌کرد که معتقد بودند «علوم فکری» چون نجوم، منطق و ریاضیات این عقیدهٔ به زعم آنان اسلامی را که «بابهای تحقیق بسته است»، نقض می‌کند. بنابراین دانشمندان عثمانی از نخستین دوران عثمانی، به شناخت قابل ملاحظه‌ای دست یافته بودند. نخستین ریاضیدان ترک که باید از آن نام برد، قاضی زاده موسی پاشا بود که در محل رصدخانه‌ای که به همت نوادگان تیمور در سمرقند بنا شده بود، به تشویق الغ بیگ، نوهٔ تیمور، (۸۵۳-۸۰۲ ه. ق / ۱۴۴۹-۱۳۹۹ م)، مدرسه‌ای معتبر و مهم تأسیس کرد و چندین تفسیر بر ریاضیات اقلیدس نگاشت. ریاضیدان برجستهٔ عثمانی در زمان سلطنت محمد، شاگرد خود وی، علی قوشچی (متوفی به سال ۸۷۹ ه. ق / ۱۴۷۴ م) بود که زندگی درخشان وی در بارگاه فرمانروایان مهم آن عصر آینهٔ تمام‌نمای آن روزگار بود. وی در واقع قوشچی الغ بیگ بود (و به همین دلیل به این نام خوانده می‌شد) که از مقر حکومت خود در سمرقند بر ماوراء النهر فرمان می‌راند و بزرگترین دانشمندان را از مراکز کهن فرهنگ اسلامی در اطراف خود جمع کرده بود. پس از قاضی زاده، ادارهٔ رصدخانهٔ سمرقند بر عهدهٔ علی قوشچی بود تا این که پس از مرگ الغ بیگ، وی به خدمت اوزون حسن، امیر آق قویونلو و فرمانروای جدید منطقه در آمد. اوزون حسن تبریز را مرکز فرهنگی قلمرو تحت حکومت خود قرار داد. قوشچی در مقام سفیر اوزون حسن به بارگاه سلطان محمد دوم در استانبول اعزام شد و در آنجا چندان مورد توجه قرار گرفت که در مدرسهٔ ایاصوفیا مقام مدرّسی یافت و بسا زود توانست خود مدرسه‌ای از ریاضیدانان تأسیس کند. برخی از علمای برجسته آن عصر دانش ریاضی و منطق را از او فرامی‌گرفتند. وی همچنین مقالات چندی در باب ریاضیات و نجوم نگاشت که شهرت وی را در سراسر امپراتوری گسترش داد. در میان شاگردان قوشچی می‌توان از حافظ محمدبن علی

(متوفی به سال ۸۵۷ هـ. ق / ۱۴۵۳ م) که کیهان‌شناس بود و از دریاسالار و جغرافی دان بزرگ، سید علی رئیس (متوفی به سال ۹۷۰ هـ. ق / ۱۵۶۲ م) یاد کرده که در نگارش آثاری در زمینه دریانوردی و نجوم، از دانش ریاضی خود اطلاعات فراوانی در اختیار استاد گذاشت. در قرن نهم هـ. ق / پانزدهم م، باز به همت دانشمندانی که از آسیای مرکزی آورده شده بود، طب نیز سرعت پیشرفت کرد. مهمترین دانشمند علم طب در اوایل دوران عثمانی، طیب ارشد بیمارستان عمومی آماسیا، شرف‌الدین صابون جوغلو بود که اثر وی در زمینه جراحی به نام جراحنامه ایلخان (۸۷۰ هـ. ق / ۱۴۶۵ م)، براساس تجربیات پزشکی خود وی نگاشته شده بود و در زمان خود اصیل ترین اثر پزشکی به شمار می رفت. سینوپلی مومین که در زمان شاهزاده جندر اسماعیل بیگ تربیت شده بود و در زمان مراد دوم به خدمت عثمانی در آمد، نکات دقیقی را در زمینه طب به رشته تحریر در آورد که ظاهر مرادیه نام داشت (۸۴۱ هـ. ق / ۱۴۳۷ م)؛ وی در این اثر منابع قدیم طب را در زبانهای فارسی و عربی با آخرین تجربیات عملی پزشکی تلفیق کرد و حاصل تحقیقات خود را به زبان ترکی به رشته تحریر در آورد. التونجازه (متوفی در سالهای آخر قرن نهم هـ. ق / پانزدهم م) در تجزیه و تحلیل و درمان نارسائیهای ادراری به پیشرفتهای قابل توجهی دست یافت و علم جراحی را در امپراتوری بنیان گذاشت. حکیم یعقوب که پیش از گرایش به اسلام یهودی بود و لاری ایرانی، پزشکان معالج سلطان و همچنین رهبران انجمن پزشکان بودند؛ این انجمن به دستور مراد دوم بنیاد نهاده شده بود تا پزشکان و جراحان مورد نیاز امپراتوری را تربیت کند، برای طبابت موازینی وضع کند و در تداوم آن نیز بکوشد.

در سده های چهارده و پانزده میلادی، به گونه ای فزاینده، شخصتهای برجسته ای در علوم مذهبی رخ نمودند که توانستند اسلام را در برابر تهدید گسترش عقاید انحرافی و غیرحنیف در میان توده های مردم، تقویت کنند. مرحله گذار از سنتهای کهن عرب به سنتهای دوران عثمانی به کوشش افرادی چون داوود قیصری (متوفی به سال ۷۵۱ هـ. ق / ۱۳۵۰ م) و ملا فناری (۸۳۵-۷۵۱ هـ. ق / ۱۴۳۱-۱۳۵۰ م) انجام شد. آنان برای ارائه نظامهای مذهبی و فلسفی خود، عقاید محی الدین عربی را درباره وحدت وجود مبنای کار خود قرار دادند و در همین احوال بود که آثار بزرگ عربی را برای اولین بار به زبان ترکی معرفی کردند؛ نظامهای یادشده در آن زمان در میان علمایی که به منظور تأمین کادرمورد نیاز نهادهای آموزشی دولت نوظهور عثمانی تربیت می شدند، مطرح شده بود. از دیگر نویسندگان بزرگ مذهبی در قرن نهم هـ. ق / پانزدهم م شیخ بدرالدین محمد سماونی بود. آثار وی خاصه در زمینه عرفان و فقه و همچنین کتاب تسهیل وی بسیار اهمیت داشت؛ این کتاب درباره مفاهیم «وحدت وجود» که در عرفان مطرح بود، یعنی درباره مفاهیمی چون بهشت و دوزخ، نظریه هایی که درباره ملائک

و شیاطین و همچنین انسان کامل وجود داشت، بحث می کرد و در عین حال عقایدی را در میان پیروان خود می پروراند که آنان را به قیام علیه سلطان تحریک می کرد. بزرگترین عالم مذهبی قرن نهم هـ. ق / پانزدهم م، خواجه زاده مصلح الدین افندی بود که نخست در مقام یکی از معلمان محمد دوم به کار پرداخت و بعدها با جلب عنایت سلطان بسا زود در ردیف علمای روزگار خود قرار گرفت؛ لیکن تقریباً در اواخر سلطنت محمد دوم در نتیجه حسادت علمای دیگری که از سوی وزیر اعظم محمد پاشا قرامانی حمایت می شدند، مورد بی مهری سلطان قرار گرفت. اما پس از جلوس بایزید بر تخت، وی به مقامهای مهمی چون مقام قضاوت بورسوا و مدرّسی سلطانیه بایزید دست یافت و در همین مدرسه بود که تا پایان عمر به کار نوشتن و تدریس اشتغال داشت. برای تشویق کلام مدرّسی (اسکولاستیک) خواجه زاده، محمد دوم بحث دیرینه اسلامی را درباره ارتباط بین فلسفه و مذهب که در دوران سلجوقیان بین ابن رشد و غزالی مطرح شده بود، از سر گرفت؛ وی نصیرالدین طوسی را از ایران دعوت کرد تا در دربار به بحث درباره این موضوع بپردازند. ناصرالدین از عقیده ابن رشد حمایت می کرد که مدعی بود مذهب و فلسفه می توانند با یکدیگر سازگاری داشته باشند و منطق انسان نیازمند معرفت کامل از ذات حی و حاضر باری تعالی است. از سوی دیگر، خواجه زاده از موضع غزالی پشتیبانی می کرد که مدعی بود عقل و منطق تنها در مورد علوم واقعی چون طب و ریاضیات می تواند به کار رود، اما کاربرد آن در قلمرو مسائل مذهبی تنها موجب گمراهی و خطا می شود؛ بنابراین می بایست مذهب را از خطر فلسفه و منطق حفظ کرد. عاقبت با پشتیبانی سلطان، علمای عثمانی عقیده خواجه زاده را پذیرفتند و در تحصیل علم و دانش بیشتر به روش همواره محدود کننده اسکولاستیک روی آوردند.

یکی از بزرگترین دانشمندان حقوق در عصر محمد دوم ملا خسرو بود که سلطان او را «ابوحنیفه عصر» می خواند؛ وی پس از تحصیل در مدرسه ای که ملافناری تأسیس کرده بود، در بورسوا به مقام مدرّسی و در ادرنه به مقام قضاوت نایل شد و سرانجام قاضی عسگر روملی و پس از مرگ نخستین قاضی استانبول، خضربیک (۸۶۳ هـ. ق / ۱۴۵۸ م)، بدین مقام ارتقا یافت. ملا خسرو پس از این که به بورسوا بازگشت تا در آنجا مدرسه ای تأسیس کند، برای تصدی مقام شیخ الاسلامی که برای اولین بار ایجاد شده بود، فراخوانده شد؛ شیخ الاسلام مقام جدیدی بود که تقریباً در صدر همه علمای قرا داشت. وی در قرار دادن این مقام در صدر سلسله مراتب علمیه تأثیری بسزا داشت و علاوه بر این خود در عین حال در حقوق و فقه اسلامی مرجع برجسته ای شد. در این زمینه، تلاشهای ملا خسرو را زنبیلی علی جمال افندی (متوفی به سال ۹۳۲ هـ. ق / ۱۵۲۵ م) ادامه داد؛ وی از بهترین علمای روزگار خود بود که در زمان بایزید دوم ظهور کرد و در عصر سلیم اول و سالهای نخست حکومت سلیمان باشکوه در میان علمای برجسته

زمان خود قرار گرفت؛ زنیل توانست با استفاده از مقام خود بسیاری از دانشمندان را از اعدامهای عجولانه که در حکومت سلیم امری بسیار طبیعی بود، برهاند.

تاریخ نگاری در واقع برای نخستین بار در زمان مراد دوم و محمد دوم آغاز شد؛ آنان با استفاده از چند اثر تاریخی که خود بر چگونگی تدوین و تنظیم آنها نظارت داشتند، در پی آن بودند که ادعای خاندان عثمانی را مبنی بر حکومت بر اقوام گوناگون امپراتوری تحکیم کنند. داستان تواریخ ملوک آل عثمان تألیف احمدی که داستان رزم آوریهای خاندان عثمانی در ادوار گوناگون است، نخستین مأخذ تاریخی درباره اصل و نسب عثمانیها و چگونگی به قدرت رسیدن آنان در قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م، به شمار می رود. تواریخ آل عثمان متعلق به عاشق پاشازاده، اطلاعات با ارزشی را از دوره عثمانی و معاصر در اختیار می گذارد که مستقیماً از یاخشی فقیه افندی گرفته شده است. وی امامت مسجدی را برعهده داشت که به دستور اورخان در بورسا بنا شده بود. کاشفی تاریخ نگار سالهای نخست حکومت محمد دوم، در کتاب خود به نام غزنامه رومی اطلاعات مهمی درباره تهاجمات اورخان به روملی ارائه می دهد و عبدالرحمن بسطامی از آنکارا، مطالبی درباره نیم قرن پس از شکست نبرد آنکارا فراهم می آورد. دستورنامه انوری که به محمد پاشا قرمانی تقدیم شد و تاریخ ابوالفتح از دورسون بیگ، تاریخ سلطان محمدخان ثانی تألیف کریتولوس [۹] که بخشی از آن به دستور سلطان به یونانی نوشته شده بود و تاریخ آل عثمان از شهدی که به سبک شاهنامه فارسی به رشته تحریر درآمده بود، همگی در مقایسه با آنچه که درباره نیاکان سلطان محمد فاتح نوشته شده است، اطلاعات بسیار دقیقتری از این فرمانروا به دست می دهند؛ این کتب در عین حال برای مکتب تاریخی آینده، پایه های محکمی را بنا نهادند.

در عصر بایزید دوم، تاریخ نگاری عثمانی به تشویق خاندان سلطنتی به گسترش و پیشرفت خود ادامه داد. تاریخ عاشق پاشازاده که در عصر محمد دوم آغاز شده بود، در این زمان با افزوده شدن مطالبی جدید، کامل گردید. او در کتاب خود وقایع قرن را از نبرد آنکارا به بعد توضیح می دهد. نشری محمد افندی تاریخ مشابهی نگاشت که در آن بیشتر بر سلطنت بایزید تأکید داشت. ادریس، بدلیسی که در واقع در دربار اوزون حسن تربیت شده بود، به فرمان بایزید دوم، هشت بهشت را به زبان فارسی نگاشت؛ وی در این کتاب اطلاعات قابل ملاحظه ای را از وقایع ایران و آناتولی شرقی طی قرن پیش از تألیف تاریخ، به دست می دهد که باز بیشتر آن حاصل مشاهدات خود اوست.

ظاهراً بزرگترین تاریخ نگار عصر بایزید، احمد شمس الدین بن کمال (کمال پاشازاده)

(متوفی به سال ۹۴۳ هـ. ق / ۱۵۳۶ م) بود؛ وی علاوه بر این در حقوق و ادبیات اسلامی، دانشمندی بلند پایه به شمار می‌رفت. کمال پاشا زاده به یک خانواده قدیمی عثمانی تعلق داشت و جدش کمال بیگ، حکمران و وزیر سلطان محمد دوم بود؛ او در کلاسهای نظامی و دبیری از آموزشهای خاصی برخوردار شد و بنابراین بسیار بیشتر از اکثر علمای عصر خود از تجربه عملی بهره‌مند بود. پاشا زاده در واقع پیش از آن که به کسوت علما درآید، در مقام سپاهی خدمت می‌کرد و سپس قاضی ادرنه (۹۲۱ هـ. ق / ۱۵۱۵ م)، قاضی عسگر آنا تولی (۹۲۲ هـ. ق / ۱۵۱۶ م) و عاقبت در آخرین دهه زندگی خود شیخ الاسلام شد؛ در همین دوره آخر زندگی اش بود که آثار بزرگی در زمینه علوم مذهبی و شعر خلق کرد؛ در عین حال کتاب وی به نام تاریخ آل عثمان که درباره حکومتهای معاصر نویسنده نگاشته شده است، اصیلترین و مهمترین ماخذ موضوعی در این زمینه به شمار می‌رود.

بزرگترین ادیب و دانشمند عصر سلیمان باشکوه، تاش کوپرولوزاده احمد حسام‌الدین افندی (متوفی به سال ۹۶۱ هـ. ق / ۱۵۵۳ م) بود. وی آثار خود را بیشتر به زبان عربی می‌نوشت (پسرش و دیگران این آثار را به ترکی ترجمه کردند). حسام‌الدین افندی همه علوم زمان خود را فراگرفت و آثاری بزرگ در شرح حال بزرگان، منطق، علوم مذهبی و صرف و نحو تألیف کرد. اثر به یادماندنی وی شقایق نعمانیه مشتمل بر شرح حال حدود ۶۰۰ تن از دانشمندان قرن پیش از مؤلف است؛ این اثر پس از این که به ترکی ترجمه شد و نویسندگان بعدی آن را تحت عنوان حدایق الحقایق فی تکملة الشقایق تکمیل کردند، به صورت مأخذی مهم در شرح زندگی علمای عثمانی در آمد که تقریباً تا دوران جدید را در بر می‌گرفت. کتاب نوادر الاخبار فی مناقب الاخیار وی همین آگاهیه را درباره دانشمندان، حکیمان و ریاضیدانان برجسته عثمانی و همچنین حکیمان اسلامی، پاگان و زاهدان و اصحاب پیامبر در اختیار می‌گذارد. کتاب دیگر به نام مفتاح السعاده و مصباح السیاده که در ترکی به نام موضوعات العلوم ترجمه شد، مجموعه جامعی از وضع و چگونگی بیشتر علوم مذهبی و علوم محض آن گونه که تا آن زمان تکامل یافته بود، از جمله درباره شیمی، فیزیک، گیاه‌شناسی و جانورشناسی ارائه می‌دهد و همه علوم شناخته شده غرب و شرق را در قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م به اختصار بیان می‌دارد.

ابوالسعود افندی (۹۸۲-۸۹۶ هـ. ق / ۱۵۷۴-۱۴۹۰ م)، که پیش از این از وی نام بردیم، مدت ۲۹ سال یعنی بیشتر سالهای حکومت سلیمان در مقام شیخ الاسلامی خدمت می‌کرد و در عصر خود بزرگترین عالم فقه بود. ابوالسعود افندی که در تحکیم موازین شریعت در سراسر قلمروهای سلطان می‌کوشید، برای تفسیر قانون و کاربرد آن در موارد خاص عصر خود، هزاران فتوا صادر کرد؛ وی بیشتر با استفاده از تدابیر سیاسی قوانین عرفی سلطان را با قوانین شریعت

سازگار می‌کرد و در عین حال در پی آن بود که دولتمردان را در گسترش قوانین سلطانی به صورت مجموعه‌ای از قوانین قابل اجرا در سراسر امپراتوری، تحت تأثیر قرار دهد. هم‌اوست که در مقام شیخ الاسلام سرپرستی نهاد علمیه و همچنین وظایف مفتی اعظم را بر عهده گرفت و بدینسان سستی را پایه گذاشت که تا دوران جدید ادامه یافت.

با قرار گرفتن ابن کمال در سلسله متوالی مورخان قرن پیش از خود، تاریخ‌نگاری عثمانی در حکومت سلیمان به اوج خود رسید. در این دوره سه مورخ بیش از همه اهمیت داشتند. یکی از آنان خواجه سعدالدین افندی (۱۰۰۸-۱۹۶۴ ه. ق / ۱۵۹۹-۱۵۳۹ م) بود که در حکومت سلیمان بدور از هرگونه جنجال به تدریس اشتغال داشت، اما پس از آن در زمان مراد سوم و محمد سوم به اوج شهرت رسید؛ وی زمانی که مراد سوم هنوز شاهزاده بود در مقام خواجه به او خدمت می‌کرد و در دستگاه سلطان محمد سوم، دو سال آخر عمر را در مقام شیخ الاسلامی گذراند. از میان آثار فراوان سعدالدین تاج‌التواریخ وی شرح مفصلی است از سلسله عثمانی از دوران اولیه تا زمان مرگ سلیم اول؛ این کتاب بیشتر بر زندگی و سرگذشت حکومت‌های مختلف تأکید دارد و درباره عصر خود و حکومت‌های پیش از آن اطلاعات دست اول فراوانی در اختیار می‌گذارد که نویسنده ظاهراً از طریق گفتگو با سالخوردگان معاصر خود، بدانها دست یافته است. نویسنده خود رسماً یادداشتهایی را که در مورد سلطنت سلیمان نوشته بود، تألیف نکرد بلکه پس از مرگ پسرش محمد افندی این یادداشتهای را به اضافه سلیم نامه که در ستایش سلیم اول نوشته شده بود، در مجلدی با ارزش گرد آورد.

دومین تاریخ‌نگار این دوره مصطفی علی (۱۰۰۸-۹۴۸ ه. ق / ۱۵۹۹-۱۵۴۱ م) نام داشت؛ وی در گالیپولی و در خانواده‌ای بازرگان به دنیا آمد و در ولایات امپراتوری و همچنین در استانبول در مقام دبیری و امور مالی به خدمت اشتغال داشت. مصطفی علی اگرچه در زمینه شعر آثار مهمی از خود برجای گذاشت، شهرت وی بیش از همه در تاریخ‌نگاری است. مهمترین اثر وی کنه الاخبار نام داشت که تاریخی عمومی و مشتمل بر چهاربخش بود: نخستین بخش شامل جغرافیای جهان و نیز تاریخ نوع بشر از آدم تا مسیح (ع) بود؛ دومین بخش به شرح اسلام کلاسیک از زمان پیامبر (ص) تا سقوط عباسیان اختصاص داشت؛ بخش سوم تاریخ ترکها را از دوران باستان تا ظهور عثمانیها و بخش چهارم تاریخ امپراتوری عثمانی را تا سال ۱۰۰۶ ه. ق / ۱۵۹۷ م در برمی‌گرفت و بازم شرح زندگی دانشمندان، وزراء، شعرا و نظیر آنان را شامل می‌شد. در میان چهل اثر تاریخی دیگر مصطفی علی که اهمیتی داشت، گزارشهایی یافت می‌شد از جمله درباره هنرهای مستظرفه (مناقب هنروران)؛ نبرد سیگتوار سلیمان (هفت مجلس) که به وزیر اعظم محمد صوقللی پاشا تقدیم شد؛ نبردهای قفقاز (نصرتنامه و فرصتنامه)؛ درگیریهای میان سلیم و بایزید در اواخر سلطنت سلیمان

(نادرالبحار)؛ فعالیت‌های دریایی عثمانی در زمان حکومت سلیمان و در آب‌های مدیترانه غربی؛ و خاصه گزارشهایی از فتح رودس (مناقب خلیل پاشا و فتحنامه رودس).

سومین تاریخ نگار این دوره مصطفی سلانیکلی (متوفی به سال ۱۰۰۹ ه.ق / ۱۶۰۰ م) بود؛ وی که علاوه بر این، مقام دبیری نیز داشت کتابی به نام تاریخ سلانیکلی نگاشت که وقایع واپسین سالهای حکومت سلیمان را تا نیمه حکومت محمد سوم ۱۰۰۸-۹۷۱ ه.ق / ۱۵۹۹-۱۵۶۳ م) در برمی گرفت؛ اما وقایع هفت سال آخر این دوره هرگز به صورتی گرد آوری یا منتشر نشده، لکن زمینه را برای نگارش و تنظیم نخستین بخشهای اولین تاریخ رسمی دریاری یعنی اثر تاریخی مصطفی نعیمه در قرن یازدهم ه.ق / هفدهم م، فراهم آورد. بنابراین سلانیکلی اساس و الگوی مقام و رسالت مورخ رسمی دربار را پایه گذاشت؛ مقامی که با مصطفی نعیمه آغاز شد و تا پایان حیات امپراتوری ادامه یافت.

در قرن دهم ه.ق / شانزدهم م به موازات افزایش قدرت دریایی عثمانی همچنان که ابزار توسعه دانش آنان را درباره سرزمینهای اطراف فراهم آورد، سبب پیشرفتهایی در زمینه آثار جغرافیایی نیز شد. بدیهی است که نخستین آثار جغرافیایی عثمانی ناگزیر بیشتر بر دانش نویسندگان اسلامی قرن نهم ه.ق / پانزدهم م تأکید داشت. تنها در اواخر قرن دهم ه.ق / شانزدهم م بود که شماری از قهرمانان برجسته نیروی دریایی امپراتوری به تألیف نخستین آثار حقیقی عثمانی در زمینه جغرافیا که به اندازه کافی درخور توجه بود، همت گماشتند. در اوایل سال ۹۱۹ ه.ق / ۱۵۱۳ م، پیری رئیس (متوفی به سال ۹۶۱ ه.ق / ۱۵۵۳ م) نقشه‌ای از جهان شناخته شده تهیه کرد که مشتمل بر دو بخش بود. او این نقشه را پس از تسخیر قاهره در سال ۹۲۴ ه.ق / ۱۵۱۷ م به سلیم اول تقدیم کرد. امروزه از این دو بخش تنها بخش غربی آن باقی مانده است. وی برای تهیه نقشه خود، از چند نقشه اروپایی که اکتشافات پرتغالیها را در آن زمان نشان می‌داد و همچنین از نقشه‌ای که سومین سفر دریایی کریستف کلمب به برتجدید را نشان می‌داد، استفاده کرد؛ این نقشه‌ها ظاهراً از دریانوردی اسپانیایی به دست آمده بود که طی یک حمله کمال رئیس، عموی پیری رئیس، اسیر شده بود. مهمترین اثر جغرافیایی پیری رئیس، کتاب بحریه (۹۲۸ ه.ق / ۱۵۲۱ م) نام داشت که مجموعه‌ای از اطلاعات گوناگون را در خود جمع کرده بود، از جمله: اطلاعات مربوط به دریاها و دریانوردی ملوانان و نویسندگان اسلامی که طی هشت قرن گذشته کسب شده بود؛ تجربیات خود عثمانیها در زمینه دریانوردی و نیز تجربیات آن گروه از ملوانان غربی که مهارتها و دستاوردهایشان توجه نویسنده را به خود جلب کرده بودند. این کتاب مشتمل بر ۱۲۹ فصل و هر فصل دارای یک نقشه بود و در آن نویسنده دریای مدیترانه و دریا‌های شرق، لنگرگاهها، مواضع مهم، صخره‌های مرتفع و خطرناک، برآمدگیهای طبیعی، جریان امواج و خطر طوفانها

و مسایلی از این قبیل را توضیح داده است. علاوه بر شعر بلندی که بعدها به سلطان تقدیم شد، ۱۲۰۰ شعر دیگر درباره دانستیهای دریا وجود داشت.

پس از پیری رئیس، جانشین وی در بعد ادبی و قدرت دریایی، سیدی علی رئیس (متوفی به سال ۹۷۰ هـ. ق / ۱۵۶۲ م) بود که مقام دریاسالاری ناوگان دریای سرخ را برعهده داشت؛ وی در زمینه نجوم و ریاضیات تألیفات زیادی داشت، اما شهرت وی بیش از همه مدیون آثار جغرافیایی اش بود. سیدی علی رئیس المحيط (اقیانوس) را به سال ۹۶۲ هـ. ق / ۱۵۵۴ م، زمانی که در احمدآباد در تبعید به سر می برد، تألیف کرد؛ این کتاب بر اساس تجربیات دریانوردان مسلمانی که طی قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م خلیج فارس و اقیانوس هند را درنوردیده بودند و نیز تجربیات آنانی که در آغاز قرن نهم هـ. ق / پانزدهم م، واسکو داگاما را در سفر دریایی اش به هند هدایت کرده بودند، تألیف شد. سیدی علی رئیس در این کتاب دریاها و سرزمینهای مجاور دریای سرخ یعنی اقیانوس هند و بویژه خلیج فارس را توصیف کرد. وی در کتاب مرآت الممالک گزارش ادبی تر و شخصی تری از سفرهای خود در راه بازگشت به امپراتوری عثمانی، فراهم آورد. در گزارشهایی که از نبرهای سلیم اول و سلیمان باشکوه تهیه شد و در منشآت فریدون بیگ نیز اطلاعات جغرافیایی بسیاری درباره آناتولی و بالکان ارائه شده است.

چنان که پیشتر نیز اشاره شد، با افتتاح مدرسه وابسته به مسجد سلیمانیه که برای نخستین بار به جای علوم مذهبی، بر ریاضیات و طب تأکید داشت، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در علوم عصر عثمانی صورت گرفت. اگرچه در اواخر قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م چند اثر علمی تألیف شد، اما مدتی طول کشید تا یک مدرسه واقعی با شخصیت‌های برجسته‌ای از آن دست که در علوم مذهبی چهره نموده بودند، تأسیس شود.

ریاضیدان برجسته عثمانی در اوایل قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م، نصح‌الصالح المترکی بود که به نام مترکجی نصح نیز شهرت داشت؛ وی علاوه بر این در کتاب خود به نام بیان منازل سفر عراقین شهرهای بزرگ و کوچک واقع در مسیر استانبول به بغداد را به دقت شرح می دهد. اما نخستین دانشمند کاملاً اصیل در این زمینه علی بن ولی از الجزایر بود. کتاب وی به نام تحفة العداد در مثلثات، حساب و جبر تألیف شده بود و نیز مشتمل بر نظراتی درباره لگاریتمها بود؛ مبحثی که اروپائیان تنها به همت ناپییر [۱۰] (۱۰۲۳ هـ. ق / ۱۶۱۴ م) شروع به آشنایی با آن کردند.

در میان چندتن از منجمان برجسته عثمانی در قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م، مشهورترین آنان تقی‌الدین محمد (۹۹۴-۸۲۹ هـ. ق / ۱۵۸۵-۱۵۲۱ م) بود که سالهای متمادی در مقام

منجم‌باشی خدمت کرد و جداول نجومی را که در زمان الغ بیگ در سمرقند گسترش یافته بود، تصحیح کرد و احداث یک رصدخانه جدید را در ارتفاعات بخش توپخانه استانبول تحقق بخشید. اما دیری نپایید که شیخ الاسلام قاضی زاده احمد شمس الدین افندی با چنین فعالیت‌هایی، سلطان را واداشت که فرمان تخریب آن را صادر کند (۲۲ ژانویه سال ۹۸۸ ه. ق / ۱۵۸۰ م) و این نشانگر دشواری‌هایی بود که دانشمندان یک فرهنگ دین سالار در توسعه تلاش‌های علمی خود با آنها روبرو بودند. کتاب آلات الرصدیه تألیف تقی الدین ابزارهای نجومی و کاربرد هر یک از آنها را توضیح می‌داد و علاوه بر این یک ساعت نجومی داشت که محل اجرام آسمانی را به گونه‌ای بسیار دقیقتر از گذشته، تعیین می‌کرد.

در مجتمع سلیمانیه، دانش پزشکی بیش از هر علم دیگر پیشرفت کرد چنان که طی ربع آخر قرن دهم ه. ق / شانزدهم م بیمارستان‌های بسیار زیادی در استانبول و در گوشه و کنار امپراتوری احداث شد. در رأس همه این پیشرفتها اخی احمد چلبی (۹۳۰-۸۴۰ ه. ق / ۱۵۲۳-۱۴۳۶ م) بود که طی سلطنت بایزید دوم و در سال‌های نخست حکومت سلیمان، ریاست طبای سراسر امپراتوری را برعهده داشت. وی با استفاده از ثروت هنگفتی که از پدر به ارث برده بود، در ۴۰ روستای متعلق به خود و نیز در نواحی دیگر، بیمارستان‌های کوچکی احداث کرد. احمد چلبی درباره سنگ کلیه و سنگ مثانه، علت این بیماریها و شیوه درمان آنها اثری تألیف کرد و بر تألیف اثر دیگری از یک پزشک یهودی به نام موسی جالینوس الاسرائیلی درباره کاربرد داروها و سایر راه‌های درمان، نظارت داشت. وی از بیمارستان‌های خود به صورت مدارس برای تربیت پزشکانی که به منظور معالجه توده‌های مردم به گوشه و کنار امپراتوری اعزام می‌شدند؛ سود می‌جست و نخستین مدرسه پزشکی عثمانی را بنیاد نهاد.

ادبیات دیوان عثمانی در نیمه قرن شانزدهم به اوج پیشرفت خود رسید. بزرگترین شاعر کلاسیک عثمانی آن روزگار محمد عبدالباقی (۱۰۰۹-۱۹۳۳ ه. ق / ۱۶۰۰-۱۵۲۶ م) بود که به دلیل ساخت و سبک کاملی که وی در اشعار خود بدان دست یافته بود، از سوی معاصرانش به نام «سلطان شعرا» شهرت یافت. وی پسر مؤذن تهیدستی بود و این بدو فرصت داد که در سنین کودکی از مکتب علما کسب فیض کند، اما بعدها در نوجوانی به شاگردی کسی گماشته شد که کارش ساختن زین اسب بود. اما عبدالباقی به طور پنهانی و به طریقی کوشید که در ضمن کار به مدرسه نیز راه یابد و بدینسان زمانی که او هنوز ۱۹ سال بیش نداشت، اشعاری سرود که نکات حکیمانه و شیوایی کلام آنها وی را مشهور کرد. وی پس از فراگرفتن اصول کار از زاتی که فردی سالخورده بود، اشعاری می‌سرود. و سپس این اشعار را در صحن مسجد بایزید در ازای هر چیزی به منظور تأمین زندگی اش، به فروش می‌رساند؛ بدینسان عبدالباقی توانست توجه بزرگترین مدرس مدرسه سلیمانیه یعنی قاضی زاده احمد شمس الدین افندی را به خود معطوف

کند و هم او بود که با کمکهای مالی خود به او امکان داد که یکسره از کار شاگردی و شاعری دوره گردی دست بکشد. هنوز مدت زیادی نگذشته بود که وی توانست حمایت ابوالسعود افندی را جلب کند و سپس از طریق وی دوستی نزدیکی با سلطان برقرار نماید و بدین ترتیب به مقام و موقعیتی دست یافت که بندرت شاعر دیگری پس از وی توانست به آن دست یابد. اما این موقعیت حسادت بسیاری از درباریان دیگر و حتی برخی از حامیان و دوستان شاعر را که رفته رفته از دامنه نفوذ وی به هراس افتاده بودند، برانگیخت و سرانجام زمینه را برای اخراج وی در اواخر سلطنت سلیمان و اندکی پیش از مرگ وی فراهم آورد. این رویداد چنان در شاعر تأثیر گذاشت که وی مرثیه مشهور خود را که بزرگترین اثر شعری وی محسوب می شود، پس از این واقعه سرود. عبدالباقی پس از آن به مدت چهل سال زندگی کرد و در سراسر این مدت دستخوش دسایس و نیرنگهای دربار زمان خود، همواره بالا و پایین می شد و به مقامهای مهم علمیه و مآلاً به مقام قاضی عسگری دست یافت؛ اما شاعر به دلیل مخالفت خواجه سعدالدین و دیگر دوستانش در دربار، بی آن که بتواند به آرزوی دیرینه خود یعنی شیخ الاسلامی امپراتوری تحقق بخشد، چشم از جهان فرو بست. مرگ وی اندوه فراوان مردم را در سراسر امپراتوری موجب شد و به مناسبت درگذشت او عزاداری باشکوهی از سوی دولت برگزار گردید و در مراسم به خاک سپاری، شخص سعدالدین نماز میت را اقامه کرد.

باقی چندین رساله در باب مذهب نگاشت، اما تنها در اشعار او بود که خلاقیت کامل شاعر و نیز شیوه زندگی طبقات بالای عثمانی در استانبول منعکس می شد. باقی با توجه به ناپایداری زندگی در جهان بسرعت گذرا بر این نکته تأکید داشت که انسان حتی الامکان باید از زندگی خود لذت ببرد، زیرا تصور بر این بود که لذت همچون نسیم در جریان است. اگرچه شاعر بارها اصطلاحات عرفانی را در اشعار خود به کار برد، اما براستی مجذوب مذهب نبود. تبخیر باقی در وزن عروضی و طرح موضوعهای موزون غیر متداول وی را در ردیف بزرگترین شاعر غزلسرای ادبیات کلاسیک عثمانی قرار داد.

تنها کسی که پس از باقی، در میان شاعران عصر کلاسیک به همان درجه از شهرت دست یافت، محمدبن سلیمان فضولی (۹۶۴-۸۸۵ هـ. ق / ۱۵۵۶ - ۱۴۸۰ م) بود. وی شیعه مذهب بود و در زمان حکومت آق قویونلو در عراق دیده به جهان گشود؛ فضولی از تحصیلات کامل مدرسه برخوردار شد ولی بی آن که در او ان زندگی همچون باقی گرفتار مشکلات خاصی شود، بسرعت در میان علمای بغداد سر بر آورد و سپس تا زمان تسخیر این شهر به دست عثمانیها در سال ۹۴۱ هـ. ق / ۱۵۳۴ م، حمایت حکمرانان صفوی را به خود جلب کرد. پس از این تاریخ، فضولی موفق شد بدون زحمت زیاد مذاهب و حامیان دیگری را برگزیند؛ وی با سرودن قصایدی در مدح عظمت و شوکت سلیمان پشتیبانی وی را جلب کرد و پس از آن مقرری ثابتی

از حکمرانان بغداد دریافت می‌داشت. آثار وی نشانگر دانش فوق‌العاده وسیع و قدرت تجزیه و تحلیل شاعر است؛ نمونه موضوعهای مورد توجه وی وحدت آفرینش (توحید)، عشق عارفانه و شهادت غم‌انگیز قهرمانان کربلا و در صدر همه امام حسین (ع) بود. اشعار فارسی فضولی به پایه اشعار شاعران فارسی زبان نمی‌رسید، اما در شعر ترکی از بزرگترین شاعران صاحب سبک محسوب می‌شد.

اگرچه ادبیات دیوانی به دلیل دست یافتن به ظرافت و زیبایی سبک در قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م، در میان مردم گسترش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد، اما برغم همه اینها، همچنان به موضوعهایی توجه داشت که عمده مورد علاقه طبقات بالای جامعه بود و این مسأله زمینه را برای گسترش وسیع ادبیات عامیانه ترک مساعد می‌کرد. شاعران عرفانی مردمی قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م، هرگز نتوانستند به شهرتی هم‌ای مردانی چون یونس امره دست یابند، اما فرقه‌های گوناگونی وجود داشتند که اقوال و اشعار چندتن از شاعران عرفانی برجسته را نشر و پخش می‌کردند. یکی از این چهره‌ها، شورشی بزرگ قزلباش و پشتیبان صفویان، پیرسلطان عبدال بود که در اطراف سیواس در قیامهای علیه سلطان فعلانیه شرکت کرد و عاقبت نیز به جرم جنایاتش اعدام شد. شاعران دوره گرد موسوم به ساز در ادبیات مردمی همچنان پیشتاز بودند. آنان گونه‌ای از شعر مردمی ترک را گسترش دادند که بسیار شبیه سبک شاعران دوره گرد اروپا در قرون وسطی بود؛ این شاعران روایات حماسی قهرمانی را به صورت سبکی جدید در آوردند که حکایت خوانده می‌شد. در این سبک در عین حال که قالب و مضامین گذشته حفظ می‌شد، عناصری اضافه بر آن مطرح می‌شد که جنبشهای اجتماعی، اقتصادی و مذهبی عصر خود را منعکس می‌کردند.

از شاعران دوره گرد و حماسی قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م یکی بخشی بود که به یادبود تسخیر مصر به دست سلیم اول اشعاری سرود؛ دیگری او کسوزعلی بود که سنن و روحیه مردم سیاه پوست و نیز نبردهای فرهادپاشا را در اواخر قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م در ایران توصیف می‌کرد؛ و بزرگترین این شاعران، کوراوغلو بود که در لشکر کشیهای اوزدمیر اوغلو عثمان پاشا به ایران شرکت داشت؛ این شاعر نام خود را از شورشی بزرگ قیام جلالی یعنی کوراوغلو برگرفته بود و همین سبب شده بود که برخی به غلط فکر کنند که شاعر یادشده همین شخص شورشی بوده است. حکایت حماسه‌های کوراوغلو و دیگران به لحاظ سبک از یک الگوی عمومی پیروی می‌کردند. متن روایت و صحبت‌های میان افراد به صورت نثر بود. قطعات خاصی به صورت شعر در داخل متن گنجانده شده بود که نوازنده دوره گرد همراه با نغمه ساز زهی خود آن را می‌خواند. قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م، همچنین شاهد پیشرفت نمایش سایه بازی بود که خود وسیله‌ای بود برای نوازنده دوره گرد تا به کمک آن داستانهای خود را به صورت سمعی و

بصری ارائه دهد و بدین ترتیب تأثیر و نفوذ کلام خود را تا حدود زیادی افزایش دهد.

طبقه رعایا

همه اتباع سلطان یعنی همه آنانی که در طبقه حاکم نبودند، توده تحت حمایت سلطان (رعایا) خوانده می شدند. آنان در ازای مراقبت و حمایت طبقه حاکم از خود، ثروتی را که این طبقه می بایست از آن بهره بردای می کرد یا به حفظ آن می پرداخت، تولید می کردند. همه اموری را که طبقه حاکم از انجام آن سر باز می زد به رعایا واگذار می شد و آنان این امور را در قالب گروههای فراوان در هم تنیده و متداخل که بر اساس مذهب، شغل و وضع سکونت گرفته بود، سر و سامان می دادند. این گروهها روی هم رفته شالوده جامعه خاورمیانه ای را به وجود می آوردند. بنابراین وضع و موقعیت هر فرد از مردم همچون اعضای طبقه حاکم عثمانی به مجموعه گروههایی بستگی داشت که فرد به نحوی با آنها در ارتباط بود. طبقه حاکم با وضع مقررات و تحت مراقبت گرفتن مردم، فعالیتهای آنان را هماهنگ می کرد.

تقسیم بندی بر اساس محل سکونت

با توجه به محل سکونت، دو گروه اصلی در میان مردم وجود داشت: (۱) آنانی که در شهرهای بزرگ و شهرهای کوچک و روستاها زندگی می کردند و (۲) عشایر. هر یک از این دو گروه از حقوق، امتیازات و تعهدات ویژه ای برخوردار بودند و جابجایی از گروهی به گروه دیگر مستلزم اجازه رسمی دولت بود.

ساکنان شهری و کشاورزان - ساکنان شهری ممتازترین رعایای سلطان محسوب می شدند، زیرا آنان از خدمت نظام و همچنین بسیاری از مالیاتها و کار اجباری که بر همتایان روستایی آنان تحمیل می شد، معاف بودند. بنابراین همواره فشار جمعیت از سوی روستائیان که مایل بودند به شهرها مهاجرت و در آنجا زندگی کنند، احساس می شد. اما دولت این گونه مهاجرتها را بشدت تحت نظارت داشت، زیرا در نتیجه این مهاجرتها آشفته گی اقتصادی ایجاد می شد و طبقه حاکم بسیاری از درآمدهای مالیاتی ناشی از کشاورزی را از دست می داد و احتمالاً ساکنان شهرها را از بسیاری از امتیازاتشان محروم می کرد. دولت کشاورزانی را که سرزمینهای خود را ترک می کردند و می کوشیدند در شهرهای کوچک اقامت گیرینند، تحت فشار قرار می داد که به موطن اصلی خود باز گردند. آنان تنها در صورتی که درصدد برمی آمدند بیش از دو سال در شهر سکونت کنند و چنانچه از مشاغل ثابتی برخوردار بودند که به آنان امکان می داد بدون کمک مالی دولت مخارج زندگی خود را تأمین کنند، اجازه می یافتند به طور رسمی در شهرها سکونت یابند. در این صورت آنان موظف بودند که در ازای

برخورداری از این امتیاز، مالیات ویژه‌ای به نام چیفت بوزان رسمی (مالیات نقض کنندگان چیفت) بردازند. وضع سکونت و موقعیت هر فرد در دفترهای ممیزی خزانه ثبت می‌شد و بدین ترتیب پیشینه‌ای کامل از تعهدات مالیاتی و همچنین موقعیت هر فرد امپراتوری فراهم می‌آمد.

عشایر - عشایر یعنی ساکنان کوهها، استپها و صحراها، عمده بیرون از ساختار جامعه شهری و روستایی زندگی می‌کردند و حتی الامکان از مقررات حکومت مرکزی آزاد بودند. این گروه از مردم که در دوبروجا، بخشهایی از آلبانی، و کوههای بالکان در اروپا و در آناتولی شرقی و قفقاز جنوبی زندگی می‌کردند همگی تحت عنوان اولوس (مردم چادر نشین)، نامیده می‌شدند و به طبقات مختلفی از جمله قبیله (بی یا عشیرت)، طایفه (اویماق یا جماعت) و خیمه (اوبه یا محلّه) تقسیم می‌شدند. دولت رؤسای موروثی آنان را که در میان ترکها به نام بیگ و در میان اعراب به نام شیخ شهرت داشتند، و نیز معاونان اصلی آنان یعنی کدخداهارا به رسمیت می‌شناخت؛ این کدخداهای مسؤل رسیدگی به مشکلات داخلی قبیله و نظارت بر روابط افراد یا مقامهای رسمی دولت بودند. مقامهای اصلی دولت که وظیفه تماس با قبایل، تأیید رؤسای جدید، تحصیل مالیاتها و ابلاغ فرامین حکومتی خاصه در مواقع احضار به خدمت را بر عهده داشتند، از میان آقاهای ترکمن انتخاب می‌شدند. قاضیان ویژه‌ای نیز از سوی حکومت منصوب می‌شدند تا در کوچهای طولانی، به مسائل مذهبی و قضایی آنان رسیدگی کنند. مردم قبایل در تابستانها بیشتر به کار دامداری و در زمستانها به شکار و کشاورزی اشغال داشتند و پنخش عمده گوشت، روغن، ماست، کره و پنیر مصرفی شهرها را فراهم می‌کردند. علاوه بر این، در زمان لشکر کشی، فرماندهان لشکرها در حین عبور از قلمرو قبایل افرادی از آن را به خدمت نظامی فرا می‌خواندند؛ از این افراد نیز در کارهای مختلفی استفاده می‌شد، از جمله در حفاظت از بزرگراهها و معابر کوهستانی، احداث و نگهداری جاده‌ها، پلها، دژها و تسهیلات بندرگاهی، حمل و نقل کالاها و مراقبت از کاروانها، کار در معادن و انتقال مواد استخراج شده از وجود آنانی که در نزدیکی رودها و اقیانوسها سکونت داشتند برای ساختن کشتیها و تامین تدارکات مورد نیاز ناوگانها استفاده می‌شد.

تقسیم‌بندی بر اساس مذهب

قوانین مذهبی اسلام یا شریعت، اصول اساسی تقسیم‌بندی رعایای سلطان را در اجرای وظایف اجتماعی که بر عهده داشتند، تعیین می‌کرد.

نظام ملت - از آنجا که شریعت قانون مذهبی مسلمانان بود، نمی‌توانست در مورد مشکلات ناشی از روابط درونی میان افراد غیرمسلمان قضاوت کند، بجز در مواردی که طرف مقابل آنان در منازعه مسلمان بود یا قوانین مذهبی آنان کافی نبود و خود آنان موافقت

می کردند که طبق موازین اسلامی دربارهٔ آنان حکم شود. بنابراین، اتباع غیرمسلمان آزاد بودند که با استفاده از قوانین و نهادهای خاص خود و تحت نظارت رهبران مذهبی شان حدود رفتار و برخوردهای میان خود را تنظیم کنند. به همین ترتیب اتباع مسلمانی که از اعضای طبقهٔ حاکم نبودند، به صورت گروههایی در اطراف علمای اسلامی که اجرای شریعت را بر عهده داشتند، متشکل شدند. تقسیم بندی جامعه بر اساس گروه بندیهای مذهبی نظام ملت را به وجود می آورد، بدین معنی که هر فرد یا گروهی از جامعه بر اساس وابستگی مذهبی اش به یک ملت خاص مربوط می شد. شان و مقام اتباع عثمانی تنها به عضویت آنان در یکی از این ملتها بستگی داشت. اتباع هر یک از ملتها معمولاً فقط از طریق رهبران ملتهای خود با طبقه حاکم برخورد و تماس داشتند و این رهبران نیز به نوبه خود درباره مسائل از قبیل رفتار پیروان خود، پرداخت مالیاتها و سایر تعهدات آنان به دولت، در برابر سلطان و مقامهای دیگر حکومتی مسؤول بودند.

تقسیم بندی اتباع جامعه به اجتماعات مذهبی اقدامی نبود که تنها در میان عثمانیها مرسوم بوده باشد. این سنت در میان رومیها و امپراتوریهای قرون وسطایی اروپا و در امپراتوریهای قرون وسطایی اروپا و در امپراتوریهای خاورمیانه ای از جمله امپراتوریهای خلفا، نیز متداول بود و اتباع آنان می توانستند تحت نظارت اولیای شناخته شده ای که مسؤولیت آنان را در برابر رهبران دولتی بپذیرند، قوانین خاص خود را به کار بندند. اگرچه عثمانیها جزئیات چندی را به نظام افزودند، خدمت اصلی آنان همچون سایر حوزه ها، نهادی کردن و تنظیم این نظام به صورت بخشی از ساختار دولت و همچنین جامعه بود. هر ملتی برای رسیدگی به اموری چون مسائل آموزشی، مذهب، عدالت و امنیت اجتماعی که دولت و طبقهٔ حاکم در انجام آنها کوتاهی می کردند، نهادهای خاص خود را تأسیس و تنها از همانها حمایت می کردند. با آن که از منسوخ شدن دادگاههای ملتها و پایگاه قضایی آنها توسط دولتهای ملی سده های نوزده و بیست مدتی می گذرد، هنوز مدارس جداگانه، بیمارستانها، هتلها و آسایشگاههای سالمندان و تهیدستان، تا عصر حاضر بر جای مانده اند.

عثمانیها علاوه بر ملت مسلمان، سه ملت مهم دیگر را به رسمیت می شناختند. در پایان قرن نهم هـ.ق/ پانزدهم م بزرگترین ملت عثمانی، ملت ارتدکس بود که رعایای اسلاو و همچنین اتباع مسیحی یونانی و رومی را شامل می شد. ملت ارتدکس پیش از پیروزی عثمانی، به چند بطریق نشین مستقل تقسیم شده بود؛ بطریق بلغاری در اوکرید [۱۱] و تورنوو [۱۲] و بطریق

صربها در اپیک [۱۳] و همچنین بطریق ارتدکس قسطنطنیه. عقیده و مراسم همه این بطریق نشینها بجز در مورد زبان یکسان بود؛ از این روی محمد دوم توانست بیدرنگ پس از تسخیر قسطنطنیه همه آنها را تحت نظارت بطریق این مرکز قرار دهد و در مقابل حمایت او را نسبت به حکومت عثمانی جلب کند. بطریق قسطنطنیه می بایست مورد تأیید سلطان قرار می گرفت و انتصاب این مقام با حداکثر تشریفات بیزانسی و بی حضور امپراتور انجام می شد. وی به درجه پاشایی با نشان سه طوق (دم اسب) مفتخر می شد و اجازه داشت از مقر خود در ناحیه فنار استانبول، قوانین ارتدکس را هم در امور دنیوی و هم در مسائل مذهبی پیروان خود به کار بندد و بدین ترتیب علاوه بر وظایف فراوان مذهبی خود، از مسؤولیتهای دنیوی مهمی نیز برخوردار بود.

پس از آن طولی نکشید که یهودیان اجازه یافتند تحت نظارت ربی بزرگ استانبول (خاخام باشی) ملت خود را ایجاد کنند؛ خاخامها نیز همچون بطریقها نسبت به پیروان خود از اختیاراتی برخوردار شدند، اگرچه ظاهراً تا سال ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م، منشور قانونی آن اعطاء نشد. یهودیان چندان در امور خود استقلال یافتند که موقعیت آنان به طور مشخص پیشرفت کرد و شمار وسیعی از یهودیان اسپانیا و پس از تسخیر دوباره این سرزمین به دست مسیحیان و نیز یهودیان به جان آمده لهستان، اتریش و بوهم به امپراتوری عثمانی مهاجرت کردند و با خود تجربیاتی در امور بازرگانی و مهارتهای دیگر و همچنین سرمایه به همراه آوردند. دیری نپایید که آنان به رفاه و سعادت رسیدند و نزد سلاطین بعدی قرن دهم ه.ق / شانزدهم م از نفوذ و عنایت فراوانی برخوردار شدند. در ملت یهود چندین فرقه عقیدتی و اجتماعی وجود داشت. در میان یهودیانی که پیش از مهاجرت یهودیان اروپایی به خاورمیانه، در این سرزمین سکونت داشتند، دو فرقه مهم وجود داشت: یکی از این دو فرقه پیروان تعلیمات ربی ها (رابینیتها) [۱۴] بودند که تلمود [۱۵] را پذیرفته بودند و آن را حرمت می گذاشتند؛ و فرقه دیگر کارائیتها [۱۶] بودند که پای بندی کمتری داشتند. بیشتر مهاجران اروپایی غربی رابینیتها را پذیرفتند و بدین ترتیب اکثریت قابل ملاحظه ای را در ملت یهود به وجود آوردند. اما آتانی که از اسپانیا و پرتغال آمدند به کارائیتها روی آوردند و در همان زمان به صورت اجتماعی متمایز به نام سفاردیم [۱۷] متشکل شدند و لهجه اسپانیولی قرن پانزدهمی خود را که بعدها لادینو نامیده

13- Ipek

14- Rabinites

۱۵- Talmud، مجموعه قوانین شرعی و عرفی یهود.

۱۶- Karaites، اعضای فرقه ای از یهود که از زمان علمای یهود و تلمود بوده و فقط نص صریح تورات را قبول دارند.

17- Sephardim

شد، حفظ کردند؛ حال آن که یهودیانی که از آلمان و اروپای مرکزی آمده بودند، گروه مستقل دیگری را به نام اشکنازیم [۱۸] به وجود آوردند. مهاجرت یهودیان سفاردی چندان گسترده بود که بزودی نهادها و سنتهای جامعه یهود را تحت نفوذ خود در آوردند و در عین حال در قرن دهم ه.ق / شانزدهم م برجسته ترین و ثروتمندترین اعضای این گروه از یهودیان توانستند در دربار سلیم دوم و مراد سوم از نفوذ قابل ملاحظه ای برخوردار شوند.

کلیسای ملی ارمنی به یگانگی ذات مسیح (ع) معتقد بود و از این روی از سوی کلیسای ارتدکس به عنوان فرقه ای رافضی محکوم شده بود. اعضای این فرقه در مرکز قدیمی پادشاهی کهن ارمنی واقع در دورترین نواحی شرقی آناتولی، در قفقاز و در نواحی کیلیکیه - یعنی همان منطقه ای که یهودیان پس از اشغال موطن اصلی خود نخست از سوی بیزانسیها و دیگر بار از سوی ترکها بدانجا مهاجرت کرده بودند - استقرار یافتند. علاوه بر اینها، ارمنیهای بسیاری در استانبول می زیستند، زیرا آنان در اواخر دوره بیزانس، نقش سیاسی و تجاری مهمی بر عهده داشتند. کلیسای کاتولیکهای ارمنی در زمان تسخیر استانبول در اچمیادزین [۱۹]، در بیرون قلمرو عثمانی در قفقاز مستقر بود و کلیسای دیگری نیز در کیلیکیه وجود داشت. در سال ۱۰۵۱ ه.ق / ۱۶۴۱ م، زمانی که محمد دوم ملت ارمنی را به رسمیت شناخت، وی اسقف بورسای یعنی عالیترین مقام ارمنی را به امپراتوری خود دعوت کرد و او را در مقام بطریق یاسراسقف ارمنی گماشت؛ وی نسبت به پیروان خود از همان اختیاراتی برخوردار شد که بطریق یونانی و ربی بزرگ از آن برخوردار بودند. علاوه بر این، رعایای دیگری که از قلمرو اختیارات دولت دیگر خارج بودند، تحت نظارت ملت ارمنی قرار گرفتند؛ در میان این مردم شمار وسیعی از جیبسیها [۲۰] (که اعراب و عثمانیها به دلیل عدم شناخت صحیح آنها را قبطی یا کوپتها می نامیدند و منظورشان از قبطی ساکنان اصلی مصر بوده است)، آشوریها، مونوفیزیتهای [۲۱] سوریه و مصر (معتقدان یگانگی ذات مسیح (ع) و بوگومیلهای بوسنی که در واقع به لحاظ عقیدتی به مانویان مربوط می شدند، قرار داشتند.

فتوحات قرن دهم ه.ق / شانزدهم م تغییرات زیادی در ملتها ایجاد کرد. تسخیر جهان عرب جمعیت مسلمانان را چندان افزایش داد که برای نخستین بار شمار آنان در میان رعایای عثمانی اکثریت یافت و به لحاظ عددی ملت مسلمان برتری پیدا کرد. اما این فتوحات شمار

18- Ashkenazim

19- Echmiadzin

20- Gypsies

21- Monophysites

بیروان ملت‌های غیرمسلمان را نیز به حد کافی افزایش داد تا بتوانند در برابر فشارها و مشکلات ناشی از تنش‌های فزاینده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زمان خود مقاومت کنند. تا آنجا که خاصه به بطریق ارتدکس مربوط می‌شد، تسخیر جهان عرب و سپس فتح قبرس و کرت، نواحی مهم و جدید ارتدکس مذهب را تحت نظارت او در آورد؛ از جمله این نواحی عبارت بودند از: بطریق نشین کهن اورشلیم، انطاکیه و اسکندریه که از دیرباز مهد بدعت‌گذاری در کلیسا بوده‌اند، اگرچه از قرن اول ه.ق / هفتم م تحت سلطه مسلمانان قرار داشته‌اند. با قرار گرفتن بطریق نشین‌های جدید در حوزه نظارت بطریق سراسری، مشکلات سیاسی آن را در حفظ برتریش، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر افزایش داد. اما بنابر مقرراتی که از سوی سلطان و تحت نفوذ بطریق استانبول وضع شد، از ارتقای درجه بومیهای عرب و سپس اسلاو به مقام‌های بالاتر کشیشی جلوگیری شد و روندی آغاز شد که طی آن یونانیها حاکمیت یافتند. تا آنجا که به ارمنیها مربوط می‌شد، تسخیر مراکز بزرگ ارمنی نشین پس از شکست صفویان به سال ۹۲۰ ه.ق / ۱۵۱۴ م در چالداران، آنان را بویژه تحت تأثیر قرار داد. بدین ترتیب مرکز کاتولیکها به سرزمین‌های امپراتوری ملحق شد، اما بطریق استانبول اقتدار سراسری خود را در داخل ملت حفظ کرد. در همین زمان نیز بود که جنگ‌های میان ارمنیها و کردها آغاز شد؛ ارمنیها می‌کوشیدند در بخش‌های وسیع آناتولی شرقی میان ارمنستان بزرگ و ارمنستان صغیر مستقر شوند و کردها که ساکنان طبیعی این سرزمینها بودند، در برابر هر اقدامی بشدت مقاومت می‌کردند تا آنان را از سرزمین‌های خود بیرون رانند. این حرکات موجب بروز مشکلات و تنش‌هایی شد که تا به امروز نیز ادامه یافته است.

گروهی از کاتولیک‌های رومی که در آن زمان در امپراتوری می‌زیستند، مارونیهای لبنان بودند. برخلاف عقاید ارتدکس، آنان معتقد بودند که هر یک از اجزای دو گانه ذات مسیح (ع) دارای یک اراده مستقل نبوده، بلکه تمامی وجود وی از یک اراده واحد تبعیت می‌کرده است. مارونیها رهبری روم را پذیرفتند مشروط بر این که بتوانند مناسک ملی خود را تحت نظارت مستقل روحانیون خود به جای آورند. کاتولیک‌های لاتین مجارستان، کروآسی، آلبانی شمالی گروه دیگری بودند که شمار آنان در قرن دهم ه.ق / شانزدهم م در نتیجه تسخیر جزایر اژه و افزایش ارمنیهای متحد با کلیسای روم در کیلیکیه و فلسطین فزونی یافت؛ همگی این گروهها برغم استقلال وسیعی که در امور خود داشتند، رسماً تحت نظارت ملت ارمنی قرار گرفتند.

سازمان‌های مذهبی مردمی - علاوه بر تشکیلات مذهبی رسمی ارتدکس که موقعیت و رفتار افراد را در نظام عثمانی تعیین و تنظیم می‌کرد، شبکه‌ای از سازمان‌های مذهبی غیر رسمی نیز وجود داشت که می‌کوشید قلبها و افکار اکثریت مردم اعم از مسلمان و غیرمسلمان را به زیر سلطه خود در آورد تا آنجا که به مسلمانان مربوط می‌شد، پیدایش این گروه‌های مذهبی

غیررسمی اصولاً از دستاورد جنبش متصوفه و تلاش در راه نیل به وحدت عرفانی با خالق، بود؛ جنبش متصوفه بسیاری از عشایر ترک را حتی آن زمان که در آسیای مرکزی متمرکز شدند تا خود را برای حمله به خاورمیانه آماده کنند به اسلام جذب کرده بود و پیروان آن یعنی دراویش طریقت‌هایی ایجاد کرده بودند. جنگ با کفار در راه عقیده دینی که سنت غازیان بود با عقاید عرفانی آمیخته شده بود و تلفیقی از این عقاید عرفانی و اقدامات جسورانه با ویژگی‌های شهنشاهی از قبیل شجاعت، سخاوت و شرافت که از زندگی گذشته ایرانیان و اعراب بدوی، اقتباس شده بود در گروه‌های خاص عرفانی، غازی و سلحشور به نام فتوت تجلی کرد. تشکیلات عرفانی نظیر فتوت همچنان که طی سده‌های دهم و یازدهم ه.ق / شانزدهم و هفدهم م در میان غازیها و اصناف شهری قدرت می‌گرفت، بتدریج این قطبها را به یکدیگر نزدیک کرد و بدینسان همچون عاملی وحدت بخش در جامعه مسلمان عثمانی به کار رفت.

مهمترین تحولی که در جنبش تصوف رخ داد، کاهش تدریجی اختلافات عقیدتی گروهها از طریق گسترش نفوذ جنبش فتوت بود که سبب شد گروههای مختلف در فرقه‌های عرفانی بزرگتر با یکدیگر متحد شوند.

بنابر تعریف مؤسسن و رهبران فرقه‌های مختلف تصوف، طریقت در لغت به معنای راه است و منظور از آن اعمال و رفتار خاصی است که انجام آن برای سالک مشتاق نیل به وحدت عرفانی، الزامی است. اعضای طریقت می‌بایست زندگی فقیرانه‌ای را برمی‌گزیدند، از زندگی مادی این جهان احتراز می‌کردند و در خانقاهها یا تکیه‌هایی که دراویش خود ساخته بودند، سکونت می‌یافتند و یا با تردد در میان خانقاهها و در حال خانه بدوشی از طریق زکاتی که از برادران غنی تر مسلمان خود دریافت می‌داشتند، نیازهای ضروری خود را تأمین می‌کردند. شناخت عرفانی مراحل گوناگونی داشت. مرید سالک نوپایی بود که برای کسب نخستین سطوح شناخت عرفانی دل و جان به درویشی کامل می‌سپرد و سپس به طور رسمی پیر، شیخ یا بابای تکیه در حلقه آن فرقه راه می‌یافت. پس از آن سالک می‌توانست با استفاده از دستار و خرقة خاص فرقه خود به هیأت اهل طریقت در آید و همواره با سایر سالکان به انجام آداب و تشریفات فرقه‌ای خود پردازد و در عین حال با کسب آگاهی بیشتر از عقاید و آداب طریقت به سطوح بالاتر شناخت در راستای نیل به وحدت کامل با خدا دست یابد.

دراویش خود را فرزندان روحانی نخستین عرفانی بنیانگذار فرقه خود می‌پنداشتند و سپس سلسله شجره نامۀ معنوی خود را طی ادوار مختلف اسلام معمولاً به صدر اسلام و به حضرت علی (ع) می‌رساندند. مدفن مؤسس فرقه مرکز اصلی نشر عقاید آن فرقه بود. از این روی این افراد چهره مقدسان اسلامی را پیدا می‌کردند که تکریم و تعظیم مقام آنان پیروانشان را به گسترش و ترویج آداب و مناسک فرقه‌ای خود در زمانهای مختلف سوق می‌داد؛ این آداب و

مناسک با تشریفات خاص پیروان غیر مسلمان که در همان مکان برگزار می شد، تفاوت چندانی نداشت و این امر خود موجب تداوم سنت و همبستگی بیشتر در میان پیروان ادیان مختلف می شد. به طور کلی، عرفا را دوستان خدا یا اولیاء الله می دانستند. همه پیامبرانی که اسلام حنیف به رسالت آنان معتقد است، از حضرت آدم تا ابراهیم، موسی، سلیمان و پیامبر اکرم (ص) و همچنین از حضرت علی (ع) تا رهبران بزرگ تصوف در دوران عثمانی، همگی از اولیاء الله محسوب می شدند.

در میان فرقه های اولیه صوفیه، بهترین فرقه ای که با حمله ترکها پس از نبرد ملازگرد، این گونه عرفان را در آناتولی باب کرد، فرقه ای بود که قلندر آن را بنیان گذاشت؛ این نام به مفهوم درویش مسکین سرگردان به زبان ترکی راه یافته است و با دخل و تصرف در معنی اصلی آن، به هر فرد غیر مسؤول و بی مبالا نیز اطلاق می شود. اعضای این فرقه طی قرن ششم هـ.ق/ دوازدهم م، به طور گسترده در جهان اسلام پراکنده شدند؛ آنان با حیاتی ولنگار و با مو و ریش زولیده، همراه با نوای طبل و رفتارهای غیراجتماعی دیگر توجه مردم را به خود جلب می کردند و اجتماع لازم را برای ابلاغ پیامشان و نیز جمع آوری خیرات مورد نیاز که تنها راه تأمین زندگیشان بود، فراهم می آوردند. پیام مردمی و نسبة خشن مبلغان تصوف بیشتر قبایل ترکمن را که در نواحی شمالی ایران و شرق آناتولی پراکنده بودند، بر آن داشت که به مرزهای اسلامی کوچ کنند و نیروهای خود را در برابر کفار قرار دهند.

همین که امپراتوری تأسیس شد و علما به صورت عناصر اصلی طبقه حاکم درآمدند، قلندریها به مخالفت با وضع جدید برخاستند و قیامهای عشایری پانزدهم میلادی را به راه انداختند که به جنبش قزلباش و تأسیس سلسله صفویه در ایران انجامید. گرایش دولت به جلوگیری از نشر تجربیات مذهبی از آن دست که قلندریها در میان عامه مردم اقمی تبلیغ می کردند، به ظهور فرقه جدیدی منجر شد تا این ضرورت را در چارچوب عقاید حنیف تحقق بخشد. این فرقه که بکتاشیه نام داشت، احتمالاً در قرن هفتم هـ.ق/ سیزدهم م به همت حاجی بکتاش ولی بنیاد نهاده شد و سه قرن بعد به دسته ینی چری ملحق شد. فرقه بکتاشیه اگرچه در اصل یک جنبش عرفانی غیررسمی بود، اما به دلیل وابستگی اش به سلسله عثمانی، سلسله نیاکان خود را به خلیفه چهارم حضرت علی (ع) و خلیفه پیش از وی ابوبکر منتسب می دانست؛ بنابراین بکتاشیه بیش از هر فرقه دیگر به مفاهیم عقیدتی دین حنیف معتقد بودند و به همان نسبت در نزد علمای زمان بیشتر مورد قبول قرار می گرفتند. این فرقه در میان عشایر آناتولی شرقی و اروپای جنوب شرقی وسیعاً گسترش یافت. تبلیغات فعال بکتاشیه و گرایش آن، به انجام اعمال و مناسک غیرمسلمانان، سبب شد که این فرقه بیش از هر فرقه دیگر روستائیان مسیحی بالکان را به آیین خود جذب کند و بدینسان بر قدرت خود بیفزاید. افراد این فرقه با

عضویت در دسته ینی چری و به عنوان صنعتگر و بازرگان، در عصر افول قدرت عثمانی در میان توده‌های مردم راه یافتند و بنابراین نفوذ خود را در میان جمعیت‌های شهری نیز گسترش دادند. فرقه دیگری که نزد عثمانی‌های ادوار اولیه از اهمیت خاصی برخوردار بود، فرقه مولویه یا «دراویش چرخ زن» نام داشت. آداب و شعائر آنان در اروپا بهتر از فرقه‌های دیگر شناخته شد، اما استفاده آنان از موسیقی و سماع آنان را بویژه نزد مسلمانان متعصب بی حرمت کرده بود. مؤسس و مرشد حامی این فرقه مولانا جلال‌الدین رومی (۶۷۲-۶۰۴ ه.ق / ۱۲۷۳-۱۲۰۷ م)، شاعر و عارف بزرگ سلجوقی در قرن هفتم ه.ق / سیزدهم م بود که عقایدش بسیاری از اعضای طبقه حاکم و نیز رعایای عثمانی را شیفته خود کرد؛ بنابراین فرقه مولویه از همان ابتدا برخلاف فرقه‌های جزمی تر و مشهورتر، بر عناصر شهری و روشنفکری تأکید داشت. فرقه مذکور در واقع در دوره حیات مولانا برای خود تکیه یا خانقاه خاصی برپا نکرد و تنها پس از مرگ وی بود که این فرقه در قونیه مستقر شد و سپس در سراسر آناتولی گسترش یافت. عقاید مولویه بسیار دقیقتر و پیچیده تر از فرق قلندریه و بکتاشیه بود. این فرقه در میان مردم قبایل هیچ جاذبه‌ای نداشت و از آنجا که عناصر شهری را طرف توجه قرار می‌داد، هواخواهان آن بیشتر از اعضای طبقه حاکم بودند. برای از میدان بدر کردن بکتاشیه‌ها، فرقه مولویه حتی گاه از سوی حکومت نیز به خدمت گرفته می‌شد.

در دوران عثمانی، فرقه‌های مذهبی در جامعه آناتولی نفوذ کردند؛ این فرقه‌ها علاوه بر آن که مامن و پناه افراد بودند و نیازهای مذهبی آنان را ارضاء می‌کردند، ابزاری بودند برای بیان علائق و نظرات آنان در جامعه‌ای که شئون آن عمده بر مبنای منافع اعضای طبقه حاکم شکل گرفته بود.

تقسیم‌بندی بر اساس مشاغل

سومین عامل اصلی تعیین‌کننده در تقسیم‌بندی و سازماندهی رعایای عثمانی مشاغل آنان بود؛ گروه‌های اصلی بجز آنانی که در امور مذهبی و آموزشی اشتغال داشتند، عبارت بودند از: کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان. در میان مردمی که در تولید ثروت نقش داشتند، پیشه‌وران و آنانی که بر روی زمین کار می‌کردند، خاصه تحت نظارت دولت قرار داشتند و سعی می‌شد که در محل کار خود باقی بمانند، زیرا تولید بیشتر کالاهای ضروری زندگی و تأمین بخش عمده درآمدهای خزانه به وجود آنان بستگی داشت؛ از این روی آنان مهمترین عناصر نظام‌های اجتماعی و اقتصادی عثمانی محسوب می‌شدند.

کشاورزان - پیش از این درباره نظام مالیاتی و این که چگونه به اعضای طبقه حاکم قدرت داده می‌شد که از کشاورزان مالیات اخذ کنند، بحث شد. اما مسائلی از قبیل وضع

کشاورزان، چگونگی دست یافتن آنان به این شغل، مقررات ارضی، رابطه آنان با مأموران مالیاتی و این که چه سهمی از دسترنج آنان به خودشان تعلق می گرفت، همگی از جمله موضوعهایی است که باید درباره آن کنکاش شود.

از زمان ظهور امپراتوری تا قرن یازدهم ه.ق / هفدهم م، مالکیت مطلق زمینهای کشاورزی به مثابه بخشی از امتیازات ویژه سلطنت به سلطان تفویض می شد و شخص سلطان چنان که قبلاً مشاهده کردیم، این زمینها را به دولت واگذار می کرد. طبق مقرراتی که به صورت قانون از سوی دولت اعمال می شد، زمینهای کشاورزی در واحدهایی به نام «چفتلیق» به کشاورزان اجاره داده می شد؛ «چفتلیق» به مقدار زمینی اطلاق می شد که با یک جفت گاو قابل شخم بود، اگرچه مساحت دقیق آن با توجه به محل، نوع زمین و حاصلخیزی آن فرق می کرد. در بیشتر موارد هر «چفتلیق» معادل ۶۰ تا ۱۵۰ دونوم (هر دونوم تقریباً ۱۰۰۰ مترمربع بود) می شد. این زمینها پس از ثبت قباله های آنها در دفتر ارضی به کشاورزان واگذار می شد. بنابراین اگرچه مالک نهایی آنها سلطان بود، تصرف کشاورزان نیز نوعی مالکیت محسوب می شد. مقرر شده بود که کشاورزان بی توجه به این که چه مقدار کشت کرده اند و یا چه سهمی از آن را برای خود برداشته اند، سالیانه ۲۲ آقچه مالیات (خراج) بپردازند. بنابراین خراج مذکور بیشتر یک نوع مالیات ارضی بود تا مالیات بر درآمد. اما بعدها در قرن دهم ه.ق / شانزدهم م، تورم دائمی و تقاضاهای بی پایان سلطان و طبقه حاکمه وی، سبب شد که میزان مالیات به ۳۳ آقچه و سپس در آناتولی و سوریه به ۵۰ آقچه افزایش پیدا کند، لکن در اروپا بیشتر به همان میزان قبلی باقی ماند. علاوه بر این با کاهش ارزش آقچه، «چفت رسمی» یا مالیات واحدهای ارضی، اهمیت خود را تا حدود زیادی از دست داد؛ بنابراین بتدریج به جای آن، بر هر خانواده عوارضی تحمیل شد که در واقع نوعی مالیات ویژه محسوب می شد، اما بعدها کم و بیش به صورت مالیات رسمی دولتی درآمد که در مقایسه با مالیات سنگین «چفت رسمی» سهم بسیار بیشتری از محصول کشاورزان را در برمی گرفت؛ اگرچه قرار بر این بود که میزان این مالیاتها بنابر میزان توانائیهای روستائیان در پرداخت آن اخذ شود.

کشاورزان چفتیهای خود را تنها تحت مقرراتی بسیار سخت می توانستند به واحدهای کوچکتر تقسیم کنند، زیرا این اقدام کشت مؤثر زمینها و تحصیل مالیاتها را مشکل می کرد. اما کشاورزان به طرق گوناگون از این مقررات سر باز می زدند و در نتیجه آثار زیانبار تجزیه زمینها رخ نمود. رعایایی که به طور گروهی «چفتلیقها» را در اختیار داشتند، می بایست بی آن که املاک خود را در واقع به قطعه های مستقل از هم تجزیه کنند، زحمت کار و فشار مالیاتها را بین خود تقسیم نمایند. روستائیان معمولاً حق نداشتند املاک خود را به دیگری واگذار کنند یا آنها را به صورت موقوفات و املاک خصوصی در آورند. اگر چفتها به مدت سه سال بلاکشت و

بایر می ماند، مالک مقطعه می توانست حق استفاده از آنها را به کشاورزان دیگری که مایل به کار بر روی آنها و پرداخت مالیات بودند، واگذار کنند. تا زمانی که کشاورزان به وظایف خود عمل می کردند، مالکیت خود را بر روی زمینها حفظ می کردند و حقوق آنان محفوظ می ماند. بنابراین خاصه طی دو سده اولیه حکومت عثمانی، تحمیل خاصی اعمال نمی شد. در زمینه کشاورزی، مشکل اصلی عثمانیها در پایان قرن دهم ه.ق / شانزدهم م، کمبود نیروی کار بود. به همین دلیل کشاورزان مجبور بودند بر روی زمینهای خود باقی بمانند. گاه با به کار بستن اقدامات تشویقی همچون معافیت مالیاتی به مدت یک دهه و اجازه فروش محصول اضافی در بازار آزاد، کشاورزان به کار بر روی زمینهای بایر جذب می شدند. تنها پس از افزایش سریع جمعیت در پایان سده دهم ه.ق / شانزدهم م بود که نیروی اضافی کار به وجود آمد و در نتیجه دولت توانست کشاورزان را تحت شدیدترین فشارها قرار دهد، چنان که از آن پس روستائیان به گونه ای فزاینده مورد ظلم و ستم قرار گرفتند، اگرچه این اقدامات توانست بر امر کشاورزی تأثیر سوء بگذارد، ملاً قیامهایی را برانگیخت که در سراسر آناتولی گسترش یافت.^۷

اضافه بر چیفتلیقهایی که در اختیار رعایا قرار داشت، زمینهای دیگری تحت عنوان زعامت یا خاصه مستقیماً به سربازان و مدیران واگذار می شد. برخلاف تیمار، مالکیت این زمینها مستقیماً در اختیار صاحبان آنها قرار داشت و آنان خود مستقیماً یا از طریق دهقانان مزدبگیر زمینهایشان را کشت می کردند؛ این وضع دست کم تا پایان قرن دهم ه.ق / شانزدهم م ادامه یافت تا این که در این زمان، زمینهای یادشده به چیفتلیقهای رعایا منضم شد و سپس به صورت بخشی از تیمارها و به عنوان چیفتلیق اغلب به همان مالکان پیشین آنها واگذار شد. علاوه بر این، گاه تمامی روستاها یا نواحی باز هم تحت عنوان چیفتلیق به خویشاوندان یا اعضای طبقه حاکم واگذار می شد که در این گونه موارد جزو املاک خصوصی آنان محسوب می شد؛ در این صورت املاک مذکور برای همیشه از مالکیت مقام سلطنت خارج می شد و در زمره دارائیهای شخصی افراد قرار می گرفت. مالکان این گونه روستاها و نواحی زمینهای خود را یا به کشاورزان سهم بر اجاره می دادند یا به مقاطعه کاران مالیاتها واگذار می کردند. بسیاری از زمینهای بایر نیز با واگذاری آنها به صورت چیفتلیق به زیر کشت برده شد؛ این گونه زمینها تا زمانی که به بهره دهی کامل نرسیده بود از معافیت مالیاتی برخوردار بود و سپس به چیفتلیقهای رسمی رعایا منضم و به صورت تیمار تقسیم می شد.

پیشه واران - مردم عثمانی علاوه بر این که از دیدگاه مذهبی به ملتهایی تقسیم شده بودند که حقوق و شأن اجتماعی آنان را در زندگی تأمین می کرد، طبیعت صنفی جامعه عثمانی نیز بیشتر گروههای اقتصادی را به تشکیل سازمانهای صنفی (اصناف) سوق داد؛ مقصود از تشکیل این سازمانها تنظیم امور صنفی، افزایش منافع فردی و گروهی و رسیدگی به مشکلات اعضا و

همچنین نمایندگی آنان در حکومت و در میان افراد طبقه حاکم بود. اصناف اغلب در اتحاد با فرقه‌های مذهبی یا ملتها در همه امور فعالیت داشتند. به منظور تکمیل آن دسته از اصول اخلاقی که از سوی مذاهب در مورد افراد اعمال می‌شد، اصناف نیز اصول اخلاقی دیگری را به کار می‌بستند. اما رسالت اصلی اصناف عبارت بود از: حفظ موازین حرفه‌ای، محدود کردن ورود اعضای جدید، تثبیت قیمت‌ها و منافع، جلوگیری از رقابتهای قیمت شکن، رسیدگی به روابط اعضا با صنف خود و همچنین با حکومت. مآلاً این که اصناف انجام وظایف اجتماعی جمعیت‌های شهری را بر عهده داشتند. آنان از محل دستمزدها سرمایه‌هایی فراهم می‌آوردند و سپس با نرخ بهره‌ای نازل، به اعضای خود وام پرداخت می‌کردند؛ سودی که از این طریق عاید می‌شد در راه انجام امور خیریه به مصرف می‌رسید، از جمله: تقسیم آذوقه در میان اعضا و مردم تهیدست، کمک به اعضای بیمار و آنانی که از انجام امور شغلی خود عاجز بودند و برگزاری مجالس تدفین و ترحیم برای آنانی که به منظور انجام این امور، بضاعت کافی نداشتند. در برگزاری مراسم، جشنها و رژه‌های عمومی در شهر مثلاً در مورد جشن تولد شاهزادگان، جلوس سلاطین، مراسم استقبال و بدرقه لشکرهای نظامی و کاروانهای نظامی، اصناف رهبری فعالیت‌های مربوط به سازماندهی و تدارک این امور را بر عهده داشتند.

چگونگی عضویت در اصناف گوناگون بسیار متفاوت بود. در برخی از اصناف همگی اعضا مسلمان، مسیحی یا یهودی بودند، در حالی که برخی دیگر تنها در پی مقاصد اقتصادی به وجود آمده بود و در میان اعضای آنها همه مذاهب وجود داشت. از جمله این اصناف عبارت بودند از صنف دیران و روحانیون و همچنین صنف صنعتگران و پیشه‌وران. هر صنف از تشکل پیشه‌وران ماهر (که استا یا استاز نامیده می‌شد) به وجود می‌آمد. رهبری اصناف به شورایی از بزرگان آن اصناف واگذار می‌شد و ریاست این شورا بر عهده رهبر صنف یا شیخ - رهبر معنوی و اخلاقی - بود، حال آن که امور واقعی روزمره صنف را معمولاً معاون شیخ یعنی کدخدایا یا کهایا انجام می‌داد. علاوه بر این فرد دیگری به نام بیقید باشی نیز در شورا عضویت داشت که اجرای مقررات صنفی، اخذ جرائم و غرامات و کارهایی از این قبیل را بر عهده داشت و ایشچی باشی فرد دیگری از شورا بود که مسؤول حفظ استانده‌ها بود؛ در میان اعضای شورا دو تن دیگر به نام اهل خیره وجود داشتند که وظیفه آنان عمده‌گزینش و تربیت اعضای جدید پیش از وارد شدن آنان به مرحله شاگردی بود. اعضای شورا همگی از سوی استاد کاران و تحت نظارت قاضی برگزیده می‌شدند و کهایا با کسب اختیاراتی از جانب سلطان، نتایج انتخابات را گواهی می‌کرد. هر یک از استاد کاران می‌توانستند شاگردان خود را انتخاب کنند، اما پیش از این که این افراد بتوانند به صورت کارگران ماهر متخصص شوند و سپس با ارتقا به مرحله استادی اجازه پیدا کنند که از خود مغازه داشته باشند، می‌بایست نخست

مورد ارزیابی و تأیید شورا قرار می گرفتند. شورا همچنین شیخ و کهایاها را در حل مشکلاتشان راهنمایی می کرد و با استفاده از وجود اهل خبره در مقام نمایندگان و بازرسان، به رسیدگی به منازعات میان اعضاء و اعمال خلاف قانون می پرداخت.

حق افتتاح مغازه و ادامه کار برای استادکار، جدیک (مکان، انحصار شغلی، جواز کسب) نامیده می شد. شماری چند از این افراد در اختیار بودند تا در موقع لزوم از وجود آنان برای جلوگیری از رقابتهای بی رویه استفاده شود. جدیک دارائی شخصی استادکار تلقی می شد و او می توانست آن را به دیگری بفروشد یا به وارثان خود منتقل کند، البته تا زمانی که وارثان می توانستند استانداردهای صنفی را رعایت کنند. صاحبان برخی از جدیکها اجازه داشتند در هر کجا که می خواهند به کار پردازند، اما برخی دیگر تنها به بعضی نواحی مشخص محدود می شد.

اصناف علاوه بر خدمت به اعضا و پیشه و حرفه خاص خود، کارهای دیگری نیز برای حکومت و به طور کلی برای جامعه انجام می دادند. مهمترین رسالت غیراقتصادی آنان، نقش ارتباطی آنان میان طبقه حاکم و اعضای صنف بود. معمولاً کهایا قوانین سلطان را به اعضای صنف ابلاغ می کرد و هم او بود که در برابر طبقه حاکم مسؤولیت نظارت بر اجرای قوانین و مجازات متخلفین را بر عهده داشت. علاوه بر این، کهایا نماینده اعضای صنف در داخل حکومت بود و اگر کارگران حکومتی حقوق آنان را نقض می کردند، همین مقام صنفی بود که به قاضی عسگر یا افراد دیگری شکایت می برد. در مصر، اصناف بر اعضای خود مالیاتهای تجاری وضع می کردند و خود از آنان اخذ می کردند، اما این امر در مورد نواحی دیگر امپراتوری صدق نمی کرد زیرا در نواحی، محتسب به هنگام بازرسی بازار، مالیاتها را جمع آوری می کرد. اما اصناف موظف بودند برای کالاهایی که به داخل یا خارج امپراتوری ارسال می شدند، از اعضای خود عوارض گمرکی تحصیل کنند. نظارت بر کیفیت محصولات و درستی وزنها و اندازه ها و همچنین تثبیت دستمزدها و قیمتها بر عهده اصناف بود، هر چند که در این گونه موارد، دامنه اختیارات آنان چندان نبود که بتوانند خود اقدامی سریع اتخاذ کنند و تنها به همین محدود می شد که متخلفان را به محتسب و قاضی یا یکی از این دو نفر معرفی کنند. علاوه بر این تأمین کالاها و نیروی صنعتگر مورد نیاز حکومت و ارتش بویژه در زمان جنگها بر عهده اصناف بود.

بازرگانان - برغم آن که همواره مقررات شدیدی بر کشاورزان و صنعتگران اعمال می شد و مالیاتهای سنگینی بر عواید آنان وضع می شد، بازرگانان تا حدود زیادی از این محدودیتها معاف بودند و با آزادی عمل اقدام به انجام معاملاتی می کردند که به انباشت سرمایه می انجامید و دست آنان را در تحصیل سود بیشتر باز می گذاشت. حقوق اسلامی به بازرگانان

امکان می داد که با ایجاد شرکت‌های سهامی و انواع دیگر مؤسسه‌های تجاری، سرمایه‌های پراکنده را مجتمع کنند و در نتیجه سطح سودآوری را افزایش دهند. با وجود آن که شریعت مباحه را حرام می دانست، تمهیداتی وجود داشت که سوداگران با به کار بستن آنها، اقدام به رباخواری می کردند و این خود ثروتمندان را به سرمایه گذاری در این راه تشویق می کرد. سنت ترکی و اسلامی بر این بود که در جامعه از بازرگانان حمایت می شد و فرمانروا را تشویق می کرد از اتخاذ اقداماتی که احتمالاً به توانایی آنان در کسب سود هر چه بیشتر لطمه می زد، اجتناب کند. آن گروه از سوداگرانی که پول قرض می دادند و در واقع صرافان و بانکداران جامعه اسلامی بودند، نیز وجودشان برای همه طبقات جامعه ضروری بود، زیرا مردم سرمایه لازم برای انجام فعالیت‌هایشان و همچنین پرداخت مالیات‌هایشان را از طریق آنان فراهم می آوردند. برغم این سنتها و ضرورتها، باز هم این سوداگران مورد تنفر شدید مردم بودند. همین اقدامها و روشهایی که به سوداگران امکان داده بود تا با کسب سود هر چه بیشتر بر سرمایه خود بیفزایند - همچون در انحصار گرفتن کالاهای بازار و در نتیجه افزایش قیمتها - سبب شد که بیشتر اعضای اصناف، آنان را دشمن جدی خود تلقی کنند. بنابراین اصناف اغلب می کوشیدند دولت را وادارند که بازرگانان را به کسب همان میزان سودی که خود برای اعضا مقرر کرده بودند و معمولاً بیشتر از ۱۰ یا ۱۵ درصد نمی شد، محدود کند؛ اما تحریکات زیرکانه سوداگران و اگر این اقدامات کافی نبود، اتخاذ سیاستهای اقتصادی همچون عدم تأمین مواد اولیه مورد نیاز اصناف قبل از برداشته شدن تنگناها، تلاشهای آنان را عقیم می گذاشت.

در چنین موقعیتی بود که در سده‌های نهم و دهم ه.ق/ پانزدهم و شانزدهم م، بازرگانان عثمانی در عرصه تجارت بین‌المللی ظاهر شدند و شهرهای بوسا، استانبول، قاهره، ادرنه و سالونیک، به صورت مراکز اصلی فروش و عبور کالاهای تجاری درآمدند. بوسا منزلگاهی بود بر سر راه تجارت کالا بین مناطق آسیای مرکزی، هند، عربستان و همچنین میان هند از یک سو و اروپا از سوی دیگر و علاوه بر این مرکز صنعت در حال پیشرفت ابریشم بافی به شمار می رفت. بوسا در ازای ادویه و قهوه شرق، کالاهایی چون ابریشم، آهن آلات، پوست و چرم و الوار صادر می کرد و تجارت آن از طریق بازرگانان بومی عثمانی و اروپایی صورت می گرفت. راه تجاری بوسا به فلورانس از طریق ادرنه و راغوزه رونق می گرفت و در مراکز عمده تجاری در شمال ایتالیا، گروههای بزرگ سوداگران مسلمان، سازمانهای تجاری خاص خود را ایجاد می کردند. قاهره و اسکندریه مراکز تجارت برده، طلا، عاج و کالاهایی از این قبیل بودند. بازرگانان منسوجات ادرنه تجارت گسترده‌ای با اروپا داشتند و محصولات صنایع نساجی استانبول، آناتولی و حتی دوبروونیک را به مناطقی چون پاریس، فلورانس، لندن صادر و در مقابل انواع خاصی از پارچه‌های اروپایی را که در قلمروهای عثمانی شهرت داشت، وارد

می کردند. سوداگران پنبه کالاهای خود را بیشتر از آناتولی غربی و همچنین در مقیاسی کوچکتر از مصر، یمن و خاور دور خریداری می کردند و سپس آنها را نه فقط در اروپای جنوب شرقی، بلکه همچنین در مراکز بزرگ شمال و غرب به فروش می رساندند. البته استانبول هم یکی از مراکز بزرگ تجارت بود، زیرا این شهر بیش از هر چیز به مقدار بسیار زیادی غله، برنج و گوشت و روغن نیاز داشت که می بایست از کشورهای حوزه بالکان و شرق وارد می کرد. در میان بازرگانان نه فقط افرادی از رعایا، بلکه بسیاری از اعضای طبقه حاکم نیز وجود داشتند که با استفاده از سرمایه های خزانه یا پس انداز شخصی و همچنین با برخورداری از اختیاراتی که سلطان به آنان داده بود، محصول غلات تیمارها یا املاک شخصی خود را صادر می کردند و بدینسان با استفاده از اختلاف قیمت های رسمی عثمانی و قیمت های بسیار بیشتر محصولات در خارج، سودهای گزافی به جیب می ریختند. یهودیان سفاردی نیز مقادیر زیادی سرمایه با خود به استانبول و سالونیک به همراه آوردند و در آنجا به کار بانکداری و بازرگانی مشغول شدند.

مقدار بسیار اندکی از منافع که عاید بازرگانان بزرگ عثمانی می شد، به صورت مالیات به خزانه دولت واریز می شد. بنابراین، سوداگران می توانستند سرمایه فراوانی گرد آورند که در فعالیتهای تجاری گوناگون خاصه در تولید پارچه هایی که بویژه در خارج تقاضای فراوان داشت و همچنین تهیه مواد اولیه مورد نیاز کارگاههای بافندگی خانگی و کارخانه های کوچک، به کاری می انداختند و سپس تولیدات خود را با کشتی به اروپای جنوب شرقی، روسیه جنوبی و برخی نواحی اروپای غربی صادر می کردند. بازرگانان گاه سرمایه خود را در ازای دریافت بهره به تجار دیگر، صنعتگران و همچنین به حکومت عثمانی و اعضای طبقه حاکم وام می دادند؛ منظور از پرداخت وام به افراد طبقه حاکم اغلب این بود که امکان دستیابی به مقامهای بالاتر را برای آنان فراهم آورند و در نتیجه آنان بتوانند خدمات پشتیبانان خود را با در اختیار گذاشتن پول، مقاطعه های مالیاتی و انحصارات بسیاری از لوازم و مواد ضروری زندگی، جبران کنند. گاه به بازرگانان حقوق پرداخت می شد که در کوتاه مدت کارخانه هایی تأسیس کنند و در مقیاسی گسترده تر از آنچه که اصناف می توانستند تولید کنند، لباسهای پشمی و تسلیحات مورد نیاز کشور را تأمین کنند؛ اما این اقدام تنها موجب دلسردی بیشتر اصناف از رفتار لجام گسیخته رقبای آنان در نظام اقتصادی عثمانی می شد.

زنان - زنان مسلمان در امور خانه داری و انجام وظایف شخصی خود در جامعه عثمانی، از موقعیت حرفه ای خاص و منحصر به فردی برخوردار بودند. اما این بدان معنا نیست که زنان چنان که معمولاً تصور می شود، در انقیاد و عقب ماندگی به سر می بردند. در پژوهشهای جدید روشن شده است که زنان در واقع می توانستند بر دارایی شخصی از جمله اموالی که بخشی از جهیزیه آنان محسوب می شد، مالکیت داشته باشند و بی دخالت همسر، پدر یا یکی از

خویشاوندان ذکور خود، از این اموال استفاده کنند. زنان کاملاً اجازه داشتند که در موارد ضروری برای احقاق حقوق خود، مستقیماً به دادگاهها متوسل شوند و اغلب چنین نیز می کردند. زنان جامعه عثمانی می توانستند در دادگاهها شهادت دهند - اگرچه لاقبل به لحاظ فقهی، شهادت هر دو زن به اندازه شهادت یک مرد اعتبار داشت - و اغلب در اجرای وصیتنامه ها و پیگردهای قانونی، در مقام وصی و شریک، عمل می کردند هر چند که فشارهای اجتماعی و عوامل محدود کننده دیگری وجود داشتند، اما هیچ کس نمی توانست زنان را در امر ازدواج مجبور کند. اگرچه زنان تنها در مواردی خاص و نادر می توانستند از حق طلاق استفاده کنند، اما در صورت تحقق این امر مجاز بودند، همسران خود را ترک کنند، اموالشان را با خود همراه ببرند و تا هر زمان که بخواهند و بتوانند، بدور از هر گونه نظارتی از سوی شوهر، زندگی کنند.^۸

سازمان امور شهری

از آنجا که اصناف و بنگاههای تجاری اقشار بسیار وسیعی از مردم را در بر می گرفت و چون دامنه فعالیتهای آنان با حدود وظایف کارگزاران حکومتی که مسؤولیت اداره شهرها را بر عهده داشتند، عمیقاً در هم تداخل کرده بود، خوبست که در این جا درباره ساختار اداری شهرها که اصناف و حکومت در ایجاد آن نقش داشتند، بحث شود.

بر زندگی شهری عثمانی قدرت مستقل کارگزاران رسمی حکومت می کرد؛ این کارگزاران بی آن که در یک سازمان واقعی شهری متشکل شوند، هر یک حوزه خاصی از زندگی مردم را تحت نظارت و کنترل خود داشتند. مهمترین مقام رسمی عثمانی در اداره شهرها، نماینده اصلی طبقه حاکم در شهرهای کوچک یا محلات و نواحی شهرهای کوچک یعنی قاضی بود. ابلاغ فرامین و احکام صادره از سوی حکومت مرکزی به ملتها، اصناف، بنگاههای تجاری و دیگران و همچنین حصول اطمینان از اجرای آنها از جمله وظایف قاضی بود. اختیارات قاضی استانبول تنها محدوده شهر قدیم استانبول را در بر می گرفت؛ حال آن که غلظه و دو شهر مهم دیگر حومه های آن یعنی اسکودار و بی اوغلو تحت عنوان بلاد ثلاثه، هر یک قاضی جداگانه ای داشتند که همان وظایف را انجام می دادند. در استانبول مقام مستقلی به نام سوباشی (رئیس نظمی) وجود نداشت. اختیارات نظمی به دسته های مهم نظامی تفویض شده بود و آقای بینی چریها مسؤولیت برقراری نظم در بیشتر نواحی شهر قدیمی را بر عهده داشت. تحت امر افسران نظامی، افسرانی از رده های پایینتر خدمت می کردند که وظایف اصلی نظمی را بر عهده داشتند و در تماس مستقیم با مردم بودند. مظهر آقا، فرماندهی بینی چری، برقراری نظم در میان بینی چریها و اعضای دسته های دیگر را در صورتی که قوانین مدنی پایتخت را نقض

می کردند، بر عهده داشت. از سوی دیگر، برقراری نظم در میان شهروندان بر عهده سوباشی (که در این مورد یک مقام فرعی محسوب می شد) و عسس باشی بود؛ سوباشی مسؤول نظمی در روز بود و عسس باشی یا مسؤول نظمی در شب، در غیاب پاسبانان به کمک شبگردها از شهر حفاظت و پاسداری می کرد.

بنابراین امور شهر به دست چندین مقام رسمی اداره می شد که با پشتیبانی قاضی و نظمی خواسته‌های خود را اعمال می کردند. یکی از این مقامها، شهر امینی بود که در واقع به ابتکار محمد دوم ایجاد شده بود تا به کمک مقام زیردست خود یعنی معمارباشی بر امر احداث بناها و تعمیر آنها در مرکز جدید امپراتوری نظارت داشته باشد. شهر امینی تا پایان قرن دهم ه. ق/ شانزدهم م با کمک سوناظری مسؤولیت تأمین ذخیره آب شهر را نیز بر عهده داشت؛ حفظ نظافت و پاکیزگی شهر از وجود زباله یکی از وظایف شهر امینی بود که وی از طریق چوبلوق سوباسیسی (مأموران نظافت) آن را انجام می داد. احداث هیچ بنای شخصی بی اجازه معمار باشی و پرداخت وجهی ثابت در ازای کسب مجوز، ممکن نبود. هر گاه مقرر می شد بناهای جدید مذهبی یا دولتی ساخته شود، معمار باشی نه تنها مسؤول بررسی و اصلاح نقشه‌ها و برنامه‌ها بود، بلکه همچنین می بایست کارگر و مصالح مورد نیاز را تأمین می کرد؛ بدین ترتیب که سرمایه لازم را از خزانه و کارگان مورد نیاز را از اصناف مربوطه طلب می کرد. کارگزاران معمار باشی در خیابانهای شهر گشت می زدند تا مطمئن شوند که ساختمانهای جدید بر اساس نقشه‌های تأیید شده بنا می شود و همچنین اگر ساختمانی احتیاج به مرمت داشت، از مالک آن می خواستند که ساختمان خود را تعمیر یا بکلی تخریب کند تا مبادا سلامت عموم به خطر افتد. در امر احداث کانالهای مورد نیاز برای تأمین آب شهر، معمار باشی و سوناظری با یکدیگر همکاری داشتند؛ این گونه کانالها عمده به دستور سلیمان باشکوه احداث شد تا آب را از تپه‌های واقع در میان دریای سیاه و خلیج زرین و از چشمه‌های اطراف شهر به داخل شهر بیاورند و آب شیرین را در میان مردم توزیع کنند.

نظارت بر صنعت، تجارت و امور مالی عمده در انحصار محتسب بود که وظیفه رسمی وی، وضع و تحصیل مالیاتهایی بود که بر داد و ستد بازار تحمیل می شد؛ در نتیجه محتسب به صورت مقامی مهم درآمد که مسؤولیت مراقبت و بازرسی بازارها و اعمال مقررات سلطانی را در مورد قیمت، سود و کیفیت کالاها بر عهده داشت. محتسب تحت امر قاضی، در بازارها و اماکن عمومی همچون مساجد و سایر اماکن، رفتار مردم را زیر نظر داشت و با توجهی خاص مراقب بود در برگزاری فریضة نماز، احترامات لازم را به جای آورند. در استانبول، محتسب همچنین کاروانهایی را که از خارج شهر کالا به داخل حمل می کردند، بازرسی و سپس کالاهای آنها را به طور کامل در میان اصناف ذیحق تقسیم می کرد. مهمترین مالیاتهایی که وی بر اعضای

اصناف می بست عبارت بودند از: (۱) باج بازار که به همه کالاهایی که از خارج وارد می شدند و در یکی از بازارهای آن به فروش می رسیدند، تعلق می گرفت، (۲) طمغا رسمی (مالیات شهر) که بر فلزات گرانبها و منسوجاتی وضع می شد که برای اطمینان خریدار از کیفیت جنس، می بایست مهمور به مهر مرغوبیت کالا می شد؛ (۳) حق قبان، مالیاتی بود که برای تأیید وزن کیسه های حبوبات و سبزیجات خشک پرداخت می شد؛ و (۴) مالیات میزان (ترازو) که برای تأیید درستی و دقت ترازوها و اوزان پرداخت می شد. مقام محتسبی به دلیل درآمد بسیار کلانی که داشت، معمولاً به صورت مقاطعه واگذار می شد، بدینسان که مقاطعه کار سالانه وجوه ثابتی به خزانه پرداخت می کرد و باقیمانده منافع به دست آمده را برای خود برمی داشت.

اصناف در امور خود به نسبت آزاد بودند، اما قوانین سلطان به برخی از کارگزاران شهری، قدرت خاصی می داد که اصناف را بیشتر از آنچه که ظاهراً به نظر می رسید، تحت نظارت قرار می داد. بدیهی است که بنا بر پیشنهاد قاضی، حق سلطان مبنی بر تأیید بزرگان اصناف، مشتمل بر این حق نیز می شد که در صورت عدم پذیرش خواستهای قاضی یا دیگر کارگزاران محلی، سلطان بتواند اختیارات وی را سلب کند. حق شناسایی اصناف یا اعضای آنان که قانون را نقض می کردند به محتسب نیز امکان می داد که اعمال نفوذ بیشتر می کند. اختلاف موجود در میان اصناف یا مشکلات داخلی هر یک از آنها و همچنین تخلفات عمومی اعضای صنف از قوانین، نیز به مداخله اعضای طبقه حاکم می انجامید. اما به طور کلی تأکید طبیعی قدرت حکومت بر تحکیم نظارت رهبران اصناف بر اعضای خود بود؛ بنابراین با نوآوری مخالفت می کرد و با جلوگیری از هر گونه تغییری، می کوشید که وضع موجود و نظم را حفظ کند. محتسب و قاضی پیشه وران خارج از صنف را بازداشت می کردند، هر چند که کالاهای آنها که بخصوص با قیمتهای نازلتری عرضه می شد، سخت مورد نیاز اقشار ضعیفتر جامعه بود.

اهمیت وقف

به برکت گسترش پیروزمندانۀ مرزهای اسلام، مساجد، مدارس، حمامها، غذاخوریها، آب انبارها، نهادهای مذهبی و خیریه های دیگری از این قبیل احداث می شد. چنین آثاری بر عظمت و شکوه نام سلطان می افزود و مرکز توجه زندگی عثمانی در شهرهای کوچک و بزرگ قرار می گرفت. از آنجا که مفهوم حکومت در خاورمیانه، خدمات عمومی را شامل نمی شد، هزینه های جاری این نهادها از محل درآمدهای ویژه و با استفاده از مقررات خاصی که در این باره وضع شده بود، تأمین می شد. احداث چنین تأسیسات عام المنفعه ای و اختصاص دادن منبع درآمدی ثابت به منظور اداره کامل آن، تشکیلات خاصی را به نام وقف ایجاد کرد.

علاوه بر نهادهای مذهبی همچون مساجد، کلیساها، کنیسه‌ها، صومعه‌ها و خانقاهها، اداره‌نهادهای آموزشی یعنی مکتبها و مدرسه‌های اسلامی که شبیه مدارس یهودی و مسیحی بود، کتابخانه‌های کودکان و بزرگسالان، کمک به مستمندان از جمله تهیه آذوقه، پرداخت غرامات یا دیون، تهیه جهیزیه، پوشاک، سرپرستی افراد بی سرپناه، کمک به دانش‌آموزان و همچنین کمکهای پزشکی، از محل اوقاف تأمین می‌شد. همه بیمارستانهای عمومی، منابع آب، هتلها و مهمانخانه‌ها، کاروانسراها، بناهای بازار و کارخانه و محلهای نگهداری دام در سراسر امپراتوری، جزو مؤسسات خیریه مذهبی محسوب و به همین انگیزه تأسیس می‌شدند و منابع مالی همچون خزانه دولت در احداث و اداره آنها سهمی نداشت.

حتی در خارج از شهرهای کوچک و بزرگ، اوقاف سهم مهمی بر عهده داشت. دولت با توسعه جاده‌ها، تأمین و نگهداری کاروانها، احداث بنادر و اعطای امتیازات به خارجیان در امر تجارت در قلمروهای سلطان، بازرگانی و تجارت را رونق می‌داد. علاوه بر این، به منظور تسهیل در امر مسافرتهاى زمینی، حکومت در خارج شهرهای بزرگ و کوچک و در امتداد جاده‌های اصلی پاسگاههای نظامی برپا و سربازان را در آنها مستقر می‌کرد تا به امر محافظت از مسافران بپردازند. اما بالاتر از اینها، بیشتر خدمات دیگر از جمله تعمیر و نگهداری جاده‌ها و پلها و همچنین احداث کاروانسراها و مهمانسراهای میان راهی برای اطراق مسافران و بازرگانان و همچنین ایجاد اصطبلها و آغلهایی برای نگهداری احشام، همگی، از محل اوقاف تأمین می‌شد. این بناها در محل تقاطعهای مهم جاده‌ها احداث می‌شد و در حوالی این تأسیسات، اغلب شهرهای کوچک و بزرگ جدیدی سر برمی‌آورد که مراکز مهمی برای تجارت، بازرگانی و صنعت می‌شد. موقوفات دیگری نیز وجود داشت که مؤسسات و بنگاههای خیریه کوچکتر از جمله نمازخانه‌ها، غذاخوریها، مهمانخانه‌ها، حمامها و توالیهای عمومی و اماکنی از این قبیل را اداره می‌کرد. مراکز فعالیت فرقه‌های متصوفه گاهی برخی اقدامات خیرخواهانه انجام می‌دادند، مثلاً برای مسافرانی که از آن نواحی عبور می‌کردند اسباب پذیرایی فراهم می‌آوردند و این در حالی بود که آنان از درآمدهای به دست آمده از زمینهای مجاور در فعالیتهای اجتماعی و مذهبی سود می‌جستند.

اگرچه تنها سلطان به لحاظ قانونی و شرعی حق داشت که اموال سلطنتی را وقف کند، اعضای طبقه حاکم و افراد مستقل نیز موقوفاتی ایجاد می‌کردند و دولت از بیم مردم تردید داشت که مانع این اقدام شود. بسیاری از این موقوفات در واقع بیش از هر چیز در خدمت منافع وقف‌کننده و فرزندانش بود و همه گونه اسباب راحتی را برای اعضای خانواده مقام تولیت فراهم می‌آورد. بنابراین برای افراد مرفه طبقه حاکم و رعایا، ایجاد موقوفه ساده‌ترین راه حفظ ثروت برای بازماندگانشان بود، زیرا آنان بدین ترتیب اموال خود را، خاصه در سده‌های

ضعف و انحطاط، از خطر تحمیل مالیاتها و مقرراتی که بر میراث معمولی وضع می شد و همچنین از خطر مصادره حفظ می کردند. اموال سلطنتی نیز به طور قانونی صرف ایجاد موقوفه می شد و این بدان معنا بود که مقادیر زیادی از ثروتهای امپراتوری از انحصار دولت خارج و در اختیار مؤسسات خیریه و مدیران آنها قرار می گرفت، بسیاری از این افراد از خویشاوندان و نزدیکان علما بودند و در نتیجه در پشت پرده از قدرت اقتصادی وسیعی برخوردار می شدند. برغم این که این گونه اقدامات احتمالاً به ضرر دولت بوده است و هر چند که درآمدهای ناشی از این موقوفات نصیب مدیران آنها می شد، اما این واقعیت را نمی توان انکار کرد که مقادیر زیادی از آنها نیز به اداره و تأمین مؤسسات و خدمات عمومی اختصاص می یافت که در بهبود زندگی اکثر مردم، تأثیر بسزایی داشت.

ساختار شهرهای عثمانی

ساخت ظاهری استانبول و سایر شهرهای مهم امپراتوری چگونه بود؟ در هر شهر، مهمترین واحدهای اصلی محلات بودند که معمولاً در حوالی ابنیه مذهبی یا بازارهای مرکزی (بدستان یا بزازستان) ایجاد می شدند. هر محله خود جامعه‌ای مستقل و ممتاز بود و مردم آن زندگی و شعائر ویژه خود را داشتند. مذهب مشترک، نوع فعالتهای اقتصادی و عوامل دیگری از این قبیل موجب همبستگی در میان افراد یک محله می شد و آنان را از ساکنان محلات دیگر متمایز می کرد. عبادتگاه و بازار در مرکز محله قرار داشت و هر گاه که ایجاد می کرد، ساکنان محله با فعالیت مشترک خود در حفظ و گسترش آنها می کوشیدند. بنابراین، می توان چنین تصور کرد که هر محله به همان اندازه که مرکز ظاهری و طبیعی زندگی شهری بوده است، واحدی مکانی نیز بوده است که در آن یک ملت، صنف یا فرقه‌ای از درویش سکونت داشته اند؛ و اگر علاوه بر اینها، محله مرکز تجارت نیز بود، خانها (کاروانسراها)، کارخانه‌ها و تأسیساتی از این قبیل را در برمی گرفت که ساکنان محلی یا ملتها و اصناف وابسته به آن محله، در ایجاد یا کمک به آنها سهیم بودند. ساکنان هر محله نیز معمولاً خود پلیس گشت مستقلی را سازماندهی و اداره می کردند، خاصه در شبها که پلیس شهر و محتسب فعالیت نداشتند، قراولان مزدوری را (بقچیس) به خدمت می گرفتند که برای رفاه حال عموم و تأمین امنیت عمومی کار می کردند. هر یک از محلات شهر می بایست رفتگران و چراغچیهایی مورد نیاز را خود استخدام می کردند و گروهی از افراد داوطلب را به سازمان آتش نشانی اختصاص می دادند. معمولاً رهبران مذهبی محلات - امام، ربی (خاخام) یا کشیش - نمایندگان رسمی محلات در حکومت بودند؛ آنان فرامین سلطان را دریافت و به جارچیها ابلاغ می کردند تا آنها را به گوش مردم برسانند و همچنین شکایات مردم را از ساکنان متخلف و قانون شکن، دریافت دارند. با گذشت زمان،

محل‌های نزدیک به هم که مذهب و فعالیت اقتصادی آنان یا یکی از این دو، با یکدیگر مشابه یا مشترک بود، در پی آن برآمدند که در یک ناحیه مستقل زندگی کنند؛ این مسأله خاصه در مورد غیرمسلمانان صدق می‌کرد و دولت نیز به منظور تسهیل امر نظارت بر گروه‌های مختلف، تشکیل چنین مجموعه‌های مشترک را تشویق می‌کرد.

کارمندان بلدیّه با همکاری رهبران محلات و نواحی خدمات عمومی را ارائه می‌دادند و هزینه کامل انجام این امور یا بخشی از آن با مردم می‌پرداختند. سنگفرش و مرمت خیابانها را صنف بنا و تحت نظارت شهر امینی، معمار باشی و سوباشی انجام می‌داد؛ هزینه خیابانهای اصلی بر عهده خزانه سلطنتی بود و هزینه سنگفرش و نظافت پیاده‌روها را از خانه‌ها و مغازه‌های ذینفع دریافت می‌کردند. در استانبول و سایر شهرهای مهم تا قرن سیزدهم هـ.ق / نوزدهم م روشنایی عمومی وجود نداشت، بجز همان مقدار روشنایی که محلات برای استفاده خود فراهم می‌آوردند.

اتباع بیگانه در امپراتوری

زندگی بیگانگانی که در مقام نمایندگان رسمی، بازرگانان و یا صرفاً به دنبال مقاصد شخصی در قلمرو امپراتوری به سر می‌بردند، تقریباً به گونه‌ای متمایز از نظام اجتماعی عثمانی بود؛ هر چند که در برخی موارد، آنان نیز در ساخت اصلی نظام مستحیل شده بودند. عثمانیها در برخورد با خارجیان از مفاهیم شریعت و سنت اسلامی پیروی می‌کردند؛ آنان معتقد بودند که جامعه باید افراد بیگانه را در کنف حمایت خود قرار دهند یا به عبارتی به آنان امان دهد. جامعه اسلامی و هر یک از مسلمانان وابسته به جامعه، می‌توانستند به هر فرد یا گروه کوچکی که از «دارالحرب» یعنی سرزمینهای خارج از قلمرو اسلام، وارد می‌شدند، امان دهند؛ اما فقط امام یا رهبر مذهبی می‌توانست این حق را به گروههای نامشخص مثلاً همه نمایندگان یا بازرگانان خارجی تعمیم دهد. افرادی که بدین گونه امان می‌گرفتند، اجازه می‌یافتند که بی هیچ گونه خطری از قلمرو اسلامی عبور یا در آن سکونت کنند؛ اما آنان معمولاً در طبقه اتباع غیرمسلمان امپراتوری جذب می‌شدند. این افراد می‌بایست در هنگام درخواست امان نامه متعهد می‌شدند که در جامعه با صلح و صفا رفتار کنند و امان نامه به صورت فرمان (برات) از سوی سلطان و نمایندگان او اعطا می‌شد؛ تنها همین نمایندگان می‌توانستند درباره موارد نقض تعهدات فرد متقاضی امان نامه و در نتیجه بی اعتبار شدن حق برات تصمیم‌گیری و حکم صادر کنند.

برای صدور این گونه فرامین، حکومت عثمانی معمولاً با توجه به ملاحظات ویژه عمل می‌کرد؛ از جمله این ملاحظات عبارت بود از دریافت کالاهای مورد نیاز از قبیل قلع، پارچه یا آهن، تداوم دوستی با برخی کشورهای اروپایی و کسب درآمدهای اضافی گمرگی که

همواره سهم بزرگی از درآمدهای خزانه را تشکیل می‌داد، خاصه زمانی که بیشتر درآمدهای حکومت به صورت تیمارها واگذار می‌شد. قراردادهایی که معمولاً با عنوان کاپیتولاسیون با کشورهای مختلف منعقد می‌شد، شرایط اعطای برات به اتباع یکدیگر را مشخص می‌کردند و این شرایط بر همه قوانین و مقررات عثمانی مقدم شمرده می‌شد. در این قراردادها، حکومت عثمانی معمولاً منافع متقابل از جمله امتیازات تجاری بازرگانان عثمانی را در خارج از امپراتوری مورد توجه قرار می‌داد و بدین ترتیب به این افراد اعم از مسلمان یا غیرمسلمانان امکان می‌داد که فعالیتهای تجاری خود را در مقیاسی وسیع، دست کم در سده‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی در اروپای جنوبی و جنوب شرقی گسترش دهند.

پرونده‌های جنایی و مدنی از جمله پرونده‌های مربوط به مناقشات فیما بین افراد خارجی و اتباع عثمانی، همچون پرونده‌های مربوط به اختلافات میان اعضای ملت‌های مختلف، برای رسیدگی به دادگاه شرع ارجاع می‌شد. اما در این گونه موارد، تبعه خارجی می‌توانست از سفیر یا کنسول کشور خود یا نماینده‌ی وی که معمولاً مترجم کنسول بود، استعانت طلبد. اما پرونده‌هایی که مبلغ آن بیش از یک میزان معین بوده به دیوان عالی ارجاع می‌شد که در آن اظهارات نماینده حکومت خارجی معمولاً از اعتبار بسیار بیشتری برخوردار بود. اتباع خارجی در صورت تمایل می‌توانستند اختلافات فیما بین خود را به دادگاههای شرع ارجاع دهند و آنان اغلب در مواردی که به نظر میرسد حقوق اسلامی مطلوبتر از حقوق خود آنان است یا مستلزم حق الزحمه کمتری است، چنین نیز می‌کردند.

افراد بیگانه می‌بایست برای هر سفر به خارج از محدوده معمول خود مجوز دریافت می‌کردند، اما این محدودیت در مورد همه اتباع و اعضای طبقه حاکم نیز اعمال می‌شد. کارگزاران عثمانی تنها در صورتی که ظن می‌بردند خارجیان احتمالاً به جنایتکاران یا بردگان فراری پناه داده‌اند یا به صدور کالاهای غیرقانونی مبادرت کرده‌اند، می‌توانستند، افراد، خانه‌ها یا کالاهای آنها را بازرسی کنند. حقوق گمرکی در قراردادهای کاپیتولاسیون مشخص می‌شد و معمولاً نرخ آن بین ۲ تا ۵ درصد و همواره کمتر از میزان وضع شده برای اتباع عثمانی بود. اما نرخ حقوق گمرکی بر اساس ملیت حامل کالا، نوع کالا و محل ایستگاههای گمرکی - که کالاها از آنها عبور می‌کرد - تعیین می‌شد. وجوه اضافی دیگری به نام بخشش نیز می‌بایست به کارکنان گمرک پرداخت می‌شد، اما مجموع این مبالغ بسیار کمتر از میزان عوارضی بود که اتباع عثمانی در صورت حمل همان کالاها، می‌بایست پرداخت می‌کردند. بنابراین اتباع خارجی در تجارت بین‌المللی از امتیازی خاص برخوردار بودند، چنان که آنان پس از قرن دوازدهم هـ. ق / هجدهم م در کسب برتری تجاری از آن سود جستند.

کوتاه سخن این که برخورداری از بسیاری امتیازات اجتماعی ملت و معافیت از قوانین

عثمانی، برای اتباع خارجی ساکن در امپراتوری عثمانی، موقعیت بسیار ممتازی فراهم آورد؛ چنان که آنان در همه مقاصد عملی خود به صورت «ملتهایی در ملتها» و به گونه یک امپراتوری مستقل ظاهر شدند و می توانستند به هر کاری که می خواهند، بی دخالت اولیای عثمانی، دست یازند. تأثیرات سوء این موقعیت بیشتر در دوره ضعف و انحطاط عثمانی و در زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم ظاهر شد؛ بنابراین توضیح بیشتر در این باره را به مبحث مربوط به این دوره موکول می کنیم.^۱

سلطان، قلب نظام عثمانی

در واقع، در مبحث پیشین روشن شد که بندگان و رعایای سلطان چگونه سازمان بندی و تقسیم می شوند تا هر گروه به بهترین شکل وظایف خود را انجام دهد، بی آن که با گروههای دیگر برخورد و اصطکاک پیدا کند. اما این گروههای پراکنده چگونه در درون جامعه عثمانی وحدت و انسجام می یافتند؟

عامل اصلی وحدت و در واقع سنگ بنای آن در نظام عثمانی، سلطان بود؛ زیرا وی به تنهایی کانون مشترک جلب وفاداری فرمانروایان و همچنین اتباع آنان تلقی می شد. شیوه های گوناگونی وجود داشت که سلطان با توجه به آنها وفاداری عناصر مختلف نظام عثمانی را جلب می کرد. برای اعضای طبقه حاکم، سلطان آقا و ارباب بود و آنان بندگان وی به شمار می رفتند و زندگی و اموالشان تمامی در ید مطلق وی بود. برخلاف اعضای طبقه حاکم، از جان، مال و همچنین مذهب و سنت رعایا یا «رمة های تحت حمایت» حفاظت می شد. نزد اتباع مسیحی، سلطان با ادعای خونکار یا خداوندگار و امپراتوری که ردای امپراتوران بیزانس را بر تن کرده است و می خواهد دولت آنان را حکومتی جهانی بخشد، می توانست حکومت بر آنان را حق مشروع و قانونی خود بداند. علاوه بر این، سلاطین عثمانی برای کسب وفاداری مسیحیان، می توانستند به ازدواج فرمانروایان و امیران اولیه عثمانی با دختران امپراتوران مسیحی که پیش از سلطه عثمانی در سرزمینهای جنوب شرقی اروپا حکومت می رانند، استناد کنند. برای رهبران ملت غیرمسلمان، کسب قدرتی بسیار بیشتر از آنچه که در کشورهای مسیحی ممکن بود، هم در امور دنیوی و هم در مسائل مذهبی پیروانشان، آنان را ترغیب می کرد که وفاداری خود را به سلاطین عثمانی اعلام کنند.

برای کسب وفاداری اتباع مسلمان نیز فرمانروای عثمانی به شیوه های گوناگونی متوسل می شد. از دوران سلجوقیان، آنان در مقام سلطان از موقعیتی برخوردار شده بودند که مورد قبول خلفا قرار گرفته بود. به دیگر سخن، به فرمانروای عثمانی حق قانونگذاری در همه زمینه هایی که در حوزه شریعت نبود، اعطاء شد؛ اما وی در قبال آن متعهد بود که جهاد در راه گسترش

سرزمینهای اسلامی و دفاع از آنها را رهبری کند، خاصه در مقابل خطری که در دوران عثمانی از سوی تشیع و تحت حمایت امپراتوری صفوی در ایران متوجه مذهب تسنن بود. در مقابل اتباع مسلمان غیر ترک همچون اعراب و کردها، سلاطین عثمانی بیشتر بر مقام خود به عنوان امام، رهبر، حامی دین اسلام و اماکن مقدس آن و سفرهای زیارتی همچون حج و سایر مراسم عبادی، تاکید می کردند و خود را غازیان یا جنگجویان راه دین قلمداد می کردند. فرمانروایان عثمانی در مقام بیگ یا وارثان بر حق امیران ترکمن که در قرن هفتم هـ. ق / سیزدهم م یا از طریق ازدواج با شاهزادگان یا با تصرف آناتولی، بر آن سرزمین حکومت یافته بودند، توانستند سرانجام وفاداری مسلمانان ترک را نیز جلب کند؛ آنان برای کسب وفاداری این گروه قومی به عناوین دیگری نیز متوسل می شدند از جمله این که خود را خان یا جانشینان فرمانروایان امپراتوریهای ترک آسیای مرکزی در دوران پیش از اسلام می خواندند یا حتی خود را خاقان یا خدایان بزرگ کفار ترک در روزگاران پیش از اسلام خطاب می کردند. سلاطین عثمانی عنوان آخری را بیشتر از طریق پدر عثمان یعنی از طغرل به خود نسبت می دادند؛ زیرا بنا بر روایات عثمانی نقل می شد که وی رهبری ترکمنها را از رهبر برگزیده آنان، اغوزخان، به ارث برده بوده است. بنابراین سلاطین عثمانی در مقام آقا و سرور اعضای طبقه حاکم، رهبر دنیوی همه اتباع امپراتوری و رهبر مذهبی همه مسلمانان و بویژه در مقام رهبر دنیوی و مذهبی ترکها، قدرت آن را یافتند که امپراتوری را در همه ابعاد آن رهبری کنند و تمامی گروههای قومی و مذهبی را در یک جامعه واحد گرد آورند؛ کاری که از هیچ فرد یا گروه دیگری بجز آنان ساخته نبود.

سلطان با سود جستن از این حقوق تنها کسی بود که از طریق صدور احکام و فرمانها می توانست قانون گذاری کند. حتی اگر فرمانها مستقیماً از سوی خود او صادر نمی شد و در واقع تصمیمات دیوان عالی، وزیر اعظم و دیگرانی بود که سلطان بعدها اختیار تصمیم گیری و صدور فرمان را به آنها تفویض کرد، باز به نحوی انشا و ابلاغ می شد که گویی فرمان سلطانی است. مقام سلطنت و رابطه آن با دولت و قانون از آرمانهای اسلامی - خاورمیانه ای و ترکی، درباره حاکم مطلق و این که چگونه باید باشد، پیروی می کرد. فرامین سلطان را همه اعضای طبقه حاکم می بایست بی چون و چرا به کار می بستند، حتی علما نیز در تعبیر و تفسیر شرع مقدس ناگزیر از اطاعت از این فرامین بودند، زیرا برای آنان سلطان در مقام امام بود، مگر در مواردی که به وضوح تمام می توانستند نشان دهند که اعضای طبقه حاکم به صراحت با آن قانون مخالفت خواهند کرد. سلطان فرماندهی مطلق ارتش را بر عهده داشت، هر چند که وی می توانست قدرت خود را به دیگری تفویض کند و گاه نیز چنین می کرد. شخص فرمانروا و افراد زیردست وی نه تنها اعضای طبقه حاکم را به فعالیتهای حکومت می گماردند، بلکه

می توانستند رهبران ملت‌ها را نیز تأیید یا خلع کنند. بنابراین به لحاظ نظری، سلطان تقریباً از قدرت مطلق برخوردار بود، خاصه این قدرت در مورد اعضای طبقه حاکم و از طریق آنان بر حکومت و همچنین اتباع امپراتوری اعمال می شد.

اما واقعیت امر بسیار متفاوت بود. ماهیت نظام عثمانی در واقع به گونه‌ای بود که قدرت سلطان را بسیار محدود می کرد. قبل از هر چیز دامنه قدرت سلطان به اموری از قبیل بهره برداری از ثروت امپراتوری، گسترش نهادها و آداب و احکام اسلام و سایر ادیان اتباع امپراتوری، گسترش قلمرو امپراتوری و دفاع از آن و برقراری امنیت محدود می شد. بنابراین، نه تنها ملت‌ها بلکه اصناف، اتحادیه‌ها، انجمن‌های مذهبی و سایر گروه‌هایی که که زیرساخت صنفی جامعه عثمانی را به وجود می آوردند، در ابعاد گوناگون زندگی آزاد بودند تا به هر نحو که می خواهند عمل کنند. حتی در داخل طبقه حاکم، همین پیچیدگی نظام، نظارت بر تمامی جزئیات لازم را برای فرد-هر چند که وی ظاهراً مستقل و دارای نفوذ بود- بی اندازه دشوار می کرد و بی وقوف بر این جزئیات فرد چگونه می توانست کارمندان خود را به انجام همان کاری که خود می خواهد، ملزم کند یا از انجام این امور مطمئن شود. پس این مطلب که سلطان در میان همه عناصر جامعه عثمانی همبستگی ایجاد می کرد، بیشتر از این که از یک مدیریت کاملاً فعال ناشی شده باشد، جنبه نمادین داشت. تنها در قرن سیزدهم هـ. ق/ نوزدهم م و در نتیجه نفوذ غرب بود که کشور عثمانی در واقع به نوعی حکومت مطلقه و تمرکز که اروپا از دیرباز آن را اتخاذ کرده بود، دست یافت.

پس چه عاملی بجز تعهدات ظاهری و نظری که سلطان ایجاد می کرد، در تحقق وحدت جامعه عثمانی و حفظ آن سهم داشت؟ واقعی ترین نیروی متحد کننده نظام، زیر ساخت صنفی جامعه بود که بر اساس فعالیتهای مشترک اتباع در یگانگی با ذات حق و تلاشهای اقتصادی و منافع مشترک، مسلمانان و غیر مسلمانان را به طور یکسان با هم متحد می کرد. دستاوردهای جامعه یا نهادهای اجتماعی که طی قرن‌ها در خاورمیانه تکامل یافته بود تا نیازهای همه مردم را تأمین کند، منافع و علائق متضاد را به گونه‌ای با هم پیوند زد که ساختارهای سیاسی عثمانی هرگز نه بدان اقدام کردند و نه در پی انجام چنین امری بر آمدند. یکی از پیامدهای این تحول، این بود که فساد درونی ساختارهای سیاسی امپریالیستی چون امپراتوری عثمانی، فعالیت‌های نظام را بسیار کمتر از آنچه که ممکن است تصور شود، تحت تأثیر قرار داد، زیرا نظام خود بدین منظور ایجاد شده بود تا تقریباً به همه اموری که به نفع همگان و مورد علاقه عموم بود، سر و سامان دهد.

مبانی روابط و رفتار شخصی در جامعه عثمانی

در جامعه عثمانی که حدود و چارچوب آن راست و قانون تعیین می کرد، اتباع عثمانی خود و روابط خود را با دیگران چگونه ارزیابی می کردند؟ رفتار شخصی افراد با مفهوم حد یا «مرز» شخصی روابط فردی بیوند بسیار نزدیکی داشت؛ در تعیین این حد و مرز شخصی مجموعه ای از عوامل گوناگون از جمله خانواده، مقام، مذهب، طبقه و درجه و ثروت دخالت داشت. در این چارچوب، فرد عثمانی تقریباً آزاد بود تا بی هیچ محدودیتی، بجز مواردی که رفتار سنتی و قانون تحمیل می کرد مطابق میل خود عمل کند. اما فراتر از این محدوده، فرد نمی توانست کاری انجام دهد، مگر این که به حد دیگران تجاوز می کرد. تجاوز به حد دیگران نه تنها عملی ناپسند و جاهلانه بلکه خیانت بار تلقی می شد و فرد متجاوز مستوجب تنبیه و حتی خلع از مقام اجتماعی بود. از مفهوم حد آن چنان که درباره هریک از مقامهای حکومتی به کار می رفت، چنین استنباط می شد که هر مقام عثمانی در همان محدوده شخصی خود استقلال رأی دارد. علاوه بر این، بنابر همین معیار، هریک از کارگزاران حکومتی ناگزیر بودند علائق و منافع خود را بکلی به همان حوزه شخصی خود محدود و از دخالت در امور و مسائل مربوط به حدود همکاران دیگر اجتناب کنند، حتی اگر وضعیت آنان مشابه یکدیگر یا از طریق فعالیتهایشان به یکدیگر مربوط می شدند. این دلیلی بود بر این مطلب که چرا عثمانیها کمتر به تهیه گزارش از نظام عثمانی رغبت نشان می دادند یا این که چرا رسیدگی به تخلفات و محدود کردن آنها چنین دشوار بود.

هر فرد عثمانی که در طبقه حاکم عضویت داشت، متناسب با حد خود از منزلتی خاص (شرف) برخوردار بود که خود نشانی آشکار و اساسی از پایگاه اجتماعی آنان در زندگی و در میان طبقه حاکم بود. هر گونه تجاوزی به حقوق فرد که بنابر حد وی تعریف و مشخص می شد، دست اندازی به حریم شرف او و در نتیجه دیگر نه یک تحقیر و توهین ساده، بلکه تجاوز به پایگاه اجتماعی وی تلقی می شد. بنابراین برای حفظ منزلت و پایگاه اجتماعی افراد می بایست اتباع خاطی را تنبیه می کردند. اما از آنجا که اصول تعیین کننده حریم افراد تدوین نشده بود، اگر حق خاصی از کسی ضایع یا اختیارات وی به گونه ای خدشه دار می شد، شأن و منزلت آن فرد از بین می رفت، مگر آن که به طریقی فرد متجاوز پاسخ خود را دریافت می کرد. اما در جامعه عثمانی برخلاف غرب، واکنش در مقابل اعمالی چون توهین به شرف فردی، تا حدود زیادی به درجه و قدرت جفاکار و جفادیده بستگی داشت. اگر شرف فردی از سوی مقامی بالاتر خدشه دار می شد، جامعه این واقعت را بپذیرفته بود که تلافی عمل در همان زمان غیرممکن است و برای حفظ پایگاه اجتماعی جفادیدگان، تنها یک اعتراض سطحی بسنده

است. جامعه عثمانی پذیرفته بود که اگر ستم‌دیده‌ای تحمل کند و صبر را پیشه خود نماید، شاید روزی برسد که دشمن وی ضعیف و زبون شود و او بتواند انتقام ستمهای گذشته را باز گیرد.

در نظام عثمانی، بسیاری از روابط میان افراد متضمن روش و عرف انتصاب بود؛ انتصاب به نوعی رابطه تا کتیکی متقابل اطلاق می‌شد که بنا بر رضایت طرفین، میان افراد قدرتمند و ضعیفتر برقرار می‌شد. شخص ضعیفتر در راه میل به ثروت بیشتر و موقعیتی بهتر برای فرد قویتر، خود را به طور کامل هرچند در مرتبه‌ای پایین‌تر، در نیل به قدرت و ثروت یاری می‌کرد. اگر زمانی فرد صاحب مقام، موقعیت خود را از دست می‌داد یا از همه درجات خود در جامعه عثمانی خلع می‌شد، همه حامیان وی نیز از مقامهای خود عزل می‌شدند و اگر موقعیتی پیش می‌آمد که می‌بایست از فردی انتقام گرفته شود یا آن فرد به انتقامجویی از کسی برخیزد، همه یاران آن فرد نیز به وادی این کینه‌توزیها کشیده می‌شدند. این حلقه وفاداری بین افراد، ویژگی مهم جامعه عثمانی و زندگی سیاسی به شمار می‌رفت. خاصه پس از آن که نظام عثمانی رو به ضعف نهاد و در نیمه قرن دهم ه.ق / شانزدهم م نظام دوشیرمه مسلط شد، بیشتر انتصابات بر مبنای وابستگیهای شخصی و وفاداریهای فردی و به بر اساس صلاحیت و توانایی افراد، انجام می‌شد. نقض پیمان وفاداری میان افراد یا سر باز زدن از انجام تعهدات در موقع ضرورت از سوی هر یک از طرفین پیمان، انعکاس بسیار بدی در جامعه داشت و در واقع به مفهوم زیر پا گذاشتن اصول شرافت فردی تلقی می‌شد. بنابراین نه فقط در دوران گذشته بلکه در دوران جدید نیز هر گونه اقدام و انتصاب اداری در جامعه عثمانی تحت تأثیر الزامات انتصاب انجام می‌گرفت.

یادداشت‌های فصل پنجم

1 L. V. Thomas, *A Study of Naima*, New York, 1972, p. 78; W. L. Wright, *Ottoman Statecraft*, Princeton, N.J., 1935, p. 119, n. 19.

2 Ata, I, 154, quoted in Gibb and Bowen, I/1, 337.

3 Ömer Lütfi Barkan, "Osmanlı İmparatorluğunda büyük nüfus ve arazi tahrirleri ve hakana mahsus istatistik defterleri," *Istanbul Üniversitesi, İktisat Fakültesi Mecmuası*, 2 (1940), 20-59 (esp. 51), 214-247; and Barkan, "Timar," *IA*, XII 286-323 (esp. 288).

4 Cengiz Orhonlu, *Osmanlı İmparatorluğunda Derbend Teşkilatı*, Istanbul, 1967.

۵- کشتیهای پاروئی را معمولاً چکتینز می‌خواندند و بسته به تعداد کرسیهای پاروئی آنها به انواع گوناگون تقسیم‌بندی می‌شوند؛ کشتیهای پاروئی قیرلانگیچ بین ۱۰ تا ۱۷ کرسی داشت و بر روی هر کرسی ۲ تا ۳ نفر با یک پارو کار می‌کردند و علاوه بر این حدود ۷۰ تا ۸۰ نفر از افراد لونت نیز در این کشتیها فعالیت داشتند؛ کشتیهای پاروئی فرفت (پرگنده) قدری بزرگتر بود و معمولاً ۱۸ کرسی داشت؛ کشتیهای کلایت یا کالیوتا با تعداد ۱۹ تا ۲۴ کرسی که تقریباً تا ۲۵۰ خدمه در آن به کار

مشغول بودند؛ کشتیهای باروئی قدیرگا که ۲۵ کرسی بین ۳۶ تا ۴۰ متر طول، ۱۹۰ تا ۲۰۰ پاروزن و روی هم رفته حدود ۳۵۰ نفر خدمه داشت. کشتیهای بزرگتر از این دست که باستارده نامیده می‌شد، ۲۶ تا ۳۶ کرسی و ۴۲ تا ۴۵ متر طول داشت و پاروزنهای آن ۵۰۰ تن و توپها و دریا نوردان آن ۳۰۰ نفر می‌شدند. علاوه بر کشتیهای باروئی، کشتیهای بادبانی متعددی وجود داشت از جمله: کشتی بادبانی دو دکل آقریپار؛ کشتی بارچه با دو یا سه دکل و ۶۵ تا ۷۰ توپ؛ کشتیهای متعدد سه دکل از این قرار بودند: کشتی شالوپ که حدود ۲۰ متر طول داشت و ناو کاروت (کوروت) که ۲۵ تا ۳۰ متر طول و ۱۷۵ تا ۲۰۰ نفر خدمه داشت؛ کشتی بادبانی کالیون که ۳۳ تا ۵۰ متر طول و ۱۵۰ تا ۲۰۰ تن وزن داشت؛ کشتی بادبانی فرقتین با ۳۰ الی ۴۰ متر طول و ۳۰ الی ۷۰ توپ؛ ناو کاپاک با لاقل دو انبار، ۶۹ تا ۸۰ توپ و تا حدود ۱۰۰۰ نفر خدمه؛ و در آغاز قرن هفدهم میلادی بزرگترین کشتیهای عثمانی به نام اوچ انبارلی خوانده شد که سه انبار، حدود ۵۰ متر طول و ۱۱۰ تا ۱۲۰ توپ داشت و خدمه ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر بودند.

6 Inalcık, "Çift Resmi," EI², II, 32-33.

7 O. L. Barkan, "The Social Consequences of Economic Crisis in Later Sixteenth Century Turkey," in *Social Aspects of Economic Development*, Istanbul, 1964; compare with M. A. Cook, *Population Pressure in Rural Anatolia, 1450-1600*, Oxford, 1972, who challenges the extent of population pressure.

8 R. C. Jennings, "Women in Early 17th Century Ottoman Judicial Records - The Sharia Court of Anatolian Kayseri," *JESHO*, 18 (1974), 53-114.

9 Halil Inalcık, "İmtiyazat," EI², III, 1185-1189.

باب دوم:

تمرکز زدایی و اصلاحات ستی در پاسخ به معارضه جوئیها

روند فروپاشی ساخت پیچیده حکومت و جامعه عثمانی از نیمه سلطنت سلیمان باشکوه آغاز شد و تقریباً بلادرنگ تا پایان قرن دوازدهم ه.ق / هجدهم م ادامه یافت؛ طی این دوره قدرت امپراتوری رفته رفته رو به ضعف نهاد، سرزمینهایی از قلمرو امپراتوری جد شد، سلطه امپریالیسم اروپا فزونی گرفت و سرانجام طی قرن سیزدهم ه.ق / نوزدهم م، امپراتوری را در آستانه ورود به دنیای جدید به چنان وضعی دچار کرد که به نام «مرد بیمار اروپا» شهرت یافت.



تمرکززدایی و اصلاحات ستی ۱۰۹۵-۹۶۴ ه.ق/۱۶۸۳-۱۵۶۶ م

روند تمرکززدایی و انحطاط به همان اندازه پیچیده بود که ساخت جامعه و حکومت عثمانی. انگیزه‌های این روند، بیشتر درونی و در واقع از داخل ساخت دولت و جامعه ناشی می‌شد. اما در خارج از قلمرو امپراتوری، شرایط و تحولات دیگری نیز در کار بود که حتی مقتدرترین سلاطین و وزیران و کارآمدترین کارگزاران حکومتی قادر به کنترل یا چاره‌اندیشی درباره آنها نبودند، از جمله: قدرت فزاینده کشورهای مستقل ملی در اروپا که پیشرفتهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و خاصه فرهنگی، آنان را در موضعی بسیار قدرتمندتر از آنچه که تا آن زمان سلاطین بزرگ سده‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی با آن مواجه شده بودند، قرار داد. بنابراین، امپراتوری عثمانی ناگزیر بود که نه تنها سلطه خود را بر آنچه که در اختیار داشت حفظ کند، بلکه برای این که بیش از پیش به سیر قهقرایی نیفتد، در مسیر پیشرفت و توسعه امپراتوری گام بردارد.

روند انحطاط عثمانی را می‌بایست در سطوح مختلف بررسی کرد. لازم به تذکر است که این فرآیند، فرآیندی تدریجی بود بدین معنا که نطفه‌های زوال از چندین قرن پیش بسته شده بود، اما قدرت اساسی نظام و بویژه زیرساخت درونی جامعه خاورمیانه‌ای مانع از اهمیت یافتن این انحراف داخلی شده بود و طی سالیان دراز، اروپا توانست روند این انحطاط را باز شناسد یا از آن به سود خود بهره‌گیرد. از این روی، تنها در چنین شرایطی بود که امپراتوری توانست سالهای زیادی دوام آورد. تا قرن یازدهم ه.ق/ هفدهم م جریان انحطاط عثمانی برای اروپائیان چندان آشکار نبود و این فرصت مناسبی بود برای سلاطین عثمانی تا از آن برای جبران کاستیها

استفاده کنند، اما آنان در عوض دچار خودبینی شدند و همین امر انگیزه انجام اصلاحات را از آنان سلب کرد و زمانی به این فکر افتادند که دیگر خیلی دیر شده بود.

علل سیاسی و نظامی انحطاط

اغلب دشوار به نظر می‌رسد که یک عامل خاص را علت اصلی انحطاط دانست. اما از آنجا که هدایت و حرکت بخشیدن به نظام عثمانی و همچنین فراهم آوردن عناصر گوناگون آن در یک نظام واحد تا حدود زیادی به شخص سلطان متکی بود و همچنین به دلیل آن که روند انحطاط عثمانی در واقع با عوامل اساسی زوال در درون نهاد سلطنت و افراد دست‌اندرکار این نهاد مربوط می‌شد، چنین تصور می‌شود که علت اصلی در واقع همین تشکیلات بوده است.

عوامل انحطاط را حتی در پرافتخارترین روزهای سلطنت سلیمان باشکوه می‌توان جستجو کرد. شاید دور از انتظار باشد که در این سلسله یا هر سلسله دیگری همواره رهبران مقتدری چون بنیانگذاران و سازندگان اصلی آنها زمام امور را در دست گیرند. از سوی دیگر، چون در این حکومتها، محور اصلی قدرت تا حدود زیادی شخص سلطان بود، تنها وجود یک فرمانروای ضعیف کافی بود که راه نفوذ را برای ورود افراد ناشایست و بی‌مقدار به دستگاه حکومت هموار کند. سلاطین اولیه عثمانی آمادگیهای لازم را برای اداره حکومت فرامی‌گرفتند و به قدرت رسیدن آنان طی فرآیندی صورت می‌گرفت که مقتدرترین افراد را برای تقبل چنین مسؤلیتی برمی‌گزید. آنان می‌توانستند با بهره‌گیری از تواناییهای فردی و شرکت فعالانه در فعالیتهای حکومتی و فرماندهی لشکریان در مبادین نبرد، مشکلات کشور را حل کنند. این سلاطین با گسترش طبقه بردگان و به خدمت گرفتن آنان در مقابل طبقه کهن اشراف، قدرتی کسب می‌کردند که می‌توانستند بر اتباع خود حکومت کنند. در ضمن باید خاطر نشان کرد که درباره عظمت عثمانی و انحطاط این نظام، در اروپای مسیحی نظریه‌ای قدیمی وجود دارد که بکلی بی‌اساس است. بنا بر این نظریه، عظمت عثمانی مدیون نظامی بود که در آن بردگان به طبقه حاکم راه می‌یافتند و مسلمان زادگان از چنین امتیازی محروم می‌شدند و انحطاط نظام از زمانی آغاز شد که مسلمانان به طبقه حاکم راه یافتند. دستیابی عثمانیها به قدرت عمده تحت رهبری عناصری از اشراف مسلمان و اشراف کهن ترک و تداوم آنان در قدرت به همت همین طبقه بوده است. تنها در دوره انحطاط بود که بردگان قدرتی کسب کردند، اما همین امر نیز نه موجب فتح و ظفر که مایه تنزل عثمانی شد.

اگر طبقه دوشیرمه پس از آن که در قرن دهم هـ.ق / شانزدهم م، بر طبقه اشراف کهن ترک غالب آمد، وحدت درونی خود را حفظ می‌کرد، شاید بخوبی می‌توانست حکومت خود را بر نظام عثمانی در راستای منافع گروهی خود، اگر نه به هیچ دلیل خاص دیگری، تداوم

بخشد. اما از آنجا که انگیزه رقابت با اشرافیت دیگر وجود نداشت و رسیدگی و نظارت دقیق سلاطین پیشین از میان رفته بود، طبقه دوشیرمه خود تجزیه و گرفتار معارضه جویی گروههای سیاسی داخلی شد و هر گروه تحت تأثیر القائات و تحمیلات انتصاب به دنبال یک یا چند تن از رهبران سیاسی جاه طلب گرد آمدند. با توجه به این که هیچ گروه سیاسی قادر نبود مدت زیادی حکومت کند، طبقه حاکم دستخوش نبردهای کوچک و بی ثمر شد و در این احوال گروههای مختلف برای نیل به پیروزی با یکدیگر ائتلاف می کردند و مقامهای پر درآمد کشور به عنوان پاداش پیروزی به افراد واگذار می شد. بنابراین سلاطین در این مبارزات و پیامدهای آن هیچ دخالتی نداشتند و سرگرم جاذبه های فریبنده تر حرمسرای خود بودند. علاوه بر این، روندی که طی آن شاهزادگان به ولایات مأمور می شدند تا با پذیرش مسؤلیتهای گوناگون در امور حکومتی و نظامی مجرب و کارآمد شوند، منسوخ گردید. در این دوره شاهزادگان در قصر و در خانه های اختصاصی همچون قفس تحت مراقبت بودند و تعلیمات آنان تنها همان چیزهایی را شامل می شد که زنان و خواجه سرایان در اختیار آنان می گذاشتند. بنابراین حتی اگر شاهزاده ای نیک اندیش و زیرک پیدا می شد که در پی کسب قدرت برمی آمد، از دانش و تجربه لازم برای انجام اصلاحات لازم محروم بود. در همین دوره سنت برادر کشی که به منظور اجتناب از بروز اختلاف و درگیری در خانواده سلطنتی مرسوم شده بود، منسوخ گردید. نظام جانشینی کارآمدترین فرزند سلطان جای خود را به نظامی داد که طی آن بزرگترین منسوب یا عضو ذکور خاندان سلطنتی که مورد حمایت قدرتمندترین جناح سیاسی قرار داشت، زمام امور را در دست می گرفت. پیامد اجتناب ناپذیر این جریان جنگ قدرت در میان برادران و فرزندان سلطان بود که هریک برای نیل به قدرت، دسته بندی سیاسی جداگانه ای در داخل حرمسرا ایجاد می کردند و رهبری آنها معمولاً در اختیار مادران و همسران آنان بود. با گذشت زمان، پایدارترین پیروزیها نصیب جناحهایی از قدرت می شد که از ائتلاف گروههای مهم حرم در داخل قصر و گروههای دوشیرمه در خارج از قصر، به وجود می آمد.

فساد گروههای سیاسی در رأس حکومت به تمامی بخشهای نظام سرایت می کرد. از دیرباز رسم بر این بود که سلطان یا مقامهای عالی رتبه دیگر در ازای انتصاب افراد به مقامهای مهم حکومتی، هدایای بزرگی دریافت می داشتند؛ این سنت بسی زود در میان همه اعضای طبقه حاکم مرسوم شد و به تبع آن فساد و رشوه خواری نیز شدت گرفت. در این زمان هر فردی که به مقامی منصوب می شد، ناگزیر بود که در ازای برخورداری از این امتیاز وجهی پرداخت کند؛ از این روی افراد یادشده نیز با استفاده از موقعیت جدید به جبران مافات و کسب سود و همچنین پیشبرد مقاصد سیاسی خود و گروه خود می پرداختند.

این موقعیت بر همه نهادهای طبقه حاکم حکمفرما بود. با وجود آن که هنوز در میان

کاتبان، علما و فرماندهان قشون افراد بسیار شایسته و باصلاحیتی وجود داشتند، وضع به گونه‌ای بود که اگر می‌خواستند در مناصب خود باقی بمانند، می‌بایستی خود را با موقعیت موجود تطبیق می‌دادند. بیشتر اعضای دسته قاپی قولو و سپاهی ازدواج کردند و سربازخانه‌ها را ترک گفتند و به تجارت، صنعتگری یا زمینداری مشغول شدند؛ آنان آموزشهای نظامی را بکلی کنار گذاشتند و عضویت در دسته‌های نظامی را تنها به دلیل برخورداری از درآمدها و امتیازهای ویژه آن حفظ می‌کردند. این افراد در موقع لزوم جاننشینان پایتخت از خود را به جای خود به کاری مأمور می‌کردند. بنابراین، بخش قابل توجهی از لشکر را این افراد و دیگرانی که در جریان لشکر کشیها به خدمت گرفته می‌شدند، به وجود می‌آوردند و در میان آنان نیروهایی که از سوی تاتارهای کریمه و سایر قدرتهای دست‌نشانده کوچکتر اعزام شدند، بیش از همه کار آمد بودند. در ولایات فنودالی، مالکان تیمارها همچون مقاطعه‌داران مالیاتی فقط به ارزیابی و تحویل مالیاتها مشغول بودند، حال آن‌که مسؤلیتهای قبلی آنان یعنی حفظ نظم و امنیت به سنجاق بیگها و حکمرانان واگذار شد و آنان مجبور بودند که برای خود نیروهایی نظامی تشکیل دهند؛ بیشتر افراد این نیروها از روستازادگان و فراریان نظامی بودند که با خشنودی در پی آن بودند از مقامهای رسمی خود در راه منافع خصوصی سوءاستفاده کنند. علاوه بر این، همچنان که لشکر تیمار اهمیت خود را به مثابه یک سازمان نظامی و اداری از دست می‌داد، دسته قاپی قولو که در ولایات عثمانی گسترده شده بود تا به جای نیروهای وابسته به تیمار در پادگانها مستقر شود و برقراری امنیت را برعهده گیرد، به نوبه خود به صورت گروهی ممتاز در جامعه ظاهر شدند، خاصه در آناتولی که آنان به ملتزمین برخی سنجاق بیگها، قاضیان و حتی مقاطعه‌داران مالیاتی پیوستند؛ آنان از مقام خود استفاده می‌کردند تا فرمانروایان و مردم، هر دو را به زیر سلطه خود بگیرند، سهم هرچه بیشتری از درآمدهای مالیاتی محلی را به خود اختصاص دهند و مبالغی اضافی از کشاورزان اخذ کنند. بسیاری از ساکنان محلی که می‌خواستند از موقعیت ممتاز بینی چری بهره‌مند شوند با توسل به شیوه‌های غیرقانونی به این سپاه راه یافتند و در نتیجه، شمار اعضای بینی چری تا نیمه قرن دهم هـ.ق/ هفدهم م به حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر بالغ شد که این خود تحمیل دیگری بود هم بر دولت و هم بر جامعه.

عوامل اجتماعی و اقتصادی انحطاط

همراه با انحطاط سیاسی عثمانی، تحولات اجتماعی و اقتصادی رخ می‌داد که در روند انحطاط مؤثر بود؛ شناخت این عوامل برای طبقه حاکم دشوار بود، حال چه رسد به تحت نظارت گرفتن آنها.

افزایش جمعیت

جمعیت عثمانی و همچنین ساختارهای مالی و اقتصادی، دستخوش تحولات اساسی بود. جمعیت امپراتوری فقط طی قرن دهم هـ.ق / شانزدهم م تقریباً دوبرابر شد؛ در همین زمان بود که افزایشهای مشابهی در جمعیت سرزمینهای حاشیهٔ مدیترانه اتفاق می افتاد. البته پیش از آن، عثمانیها بارها طی حکومتشان با پدیده افزایش اساسی جمعیت روبرو شده بودند؛ مهاجرت انبوه قبایل ترکمن که در گریز از هجوم سپاهیان فاتح، از آسیای مرکزی به آناتولی وارد می شدند، یک نمونه از آن بود. اما این جمعیت مهاجر دیگر بار در سلک غازیان یا تکاوران و یا به دلیل تبعیدهای دسته جمعی (سرگون) سرزمینهای عثمانی را ترک می کردند. آنان به اجبار در نواحی اروپای جنوب شرقی یا جزایر اژه و مدیترانه که کشاورزی در آنها خاصه دشوار بود، ساکن می شدند. اما طی قرن دهم هـ.ق / شانزدهم م زمانی که مهاجرت عشایر ترکمن آواره و بی اصل و نسب کاهش یافت، مشکلات ازدیاد جمعیت بیشتر از افزایش شدید میزان مولید و کاهش میزان مرگ و میر ناشی می شد و همین امر خود از یک دورهٔ صلح و امنیت در امپراتوری عثمانی و کاهش شیوع طاعون نشأت می گرفت. بنابراین میزان جمعیت خواستار کار و زمین بسیار فراتر از امکانات امپراتوری بود. برای مدتی روستائینی که نمی توانستند در روستاهای خود زمینی به دست آورند، به شهرها سرازیر می شدند؛ برخی نیز به نواحی مرزی کوچ می کردند و در آنجا به استخدام نیروهای دفاعی در مرزها درمی آمدند. بعضی دیگر از روستائیان بدون زمین به صورت نیروهای نامنظم و غیررسمی در ناوگانها مشغول خدمت می شدند و بعضی نیز به گاردهای مرزی که تحت عنوان سگبان از سوی کارگزاران عثمانی تشکیل شده بود و نیروهای دیگری از این قبیل ملحق می شدند. اما فشار همچنان فزاینده بود. آخرین مهاجرت مهم روستائیان بدون زمین پس از تصرف قبرس به سال ۹۷۸ هـ.ق / ۱۵۷۰ م، به این سرزمین صورت گرفت. اگرچه میزان رشد جمعیت عاقبت کاهش یافت، پیشروی به سوی غرب دیگر مفرّ مطمئنی نبود و در عین حال بازگشت نیروهایی که در نبردها شرکت کرده و با کاربرد سلاحها آشنا شده بودند، تنها بر میزان فشارها می افزود.

آشفته‌گی اقتصادی

در همین احوال، امپراتوری رفته رفته با مشکلات داخلی مهمی روبرو شد که از پیشرفتهای بین المللی در زمینهٔ تجارت، صنعت و امور مالی ناشی می شد. نظام اقتصادی براساس سیاست خودکفایی امپراتوری شکل گرفت. ساختار متمرکز و قدرتمندی که در قرن نهم هـ.ق / پانزدهم م ایجاد شد، به سلاطین امکان داد که نواحی مختلف امپراتوری را توسعه دهند

به گونه‌ای که فعالیتهای اقتصادی این نواحی نیازهای یکدیگر را تأمین کنند و همچنین به آنان امکان داد سیاستهایی را دنبال کنند که کاملاً به نفع سعادت عمومی بود.

اما در اواخر قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م، همان طور که توان حکومت در برقراری نظام خود کفایی روبه ضعف می‌نهاد، اروپا نیز به لحاظ اقتصادی و مالی به قدرتی دست می‌یافت که می‌توانست با ایجاد شکاف در نظام عثمانی، به نفع خود بهره‌گیرد. این امر بیشتر از برقراری نوعی اقتصاد جدید تجاری و متمرکز در اروپای غربی ناشی می‌شد. نفوذ اروپائیان به قاره امریکا و افریقا ثروت و امکاناتی را برای آنان فراهم آورد که توانستند تجارت خود را از راههایی به شرق گسترش دهند که از حقوق گمرکی و مقررات وضع شده از سوی حکمرانان خاورمیانه، معاف بود. سرآزیر شدن سرمایه‌های به دست آمده به اروپا نیز موجب بروز تورم و بعدها سبب رشد اقتصادی و اجتماعی بیشتر شد. اما اقتصاد بسته عثمانی از ایجاد چنین تحولاتی ممانعت و در برابر آنها مقاومت می‌کرد؛ این اقتصاد تحت تأثیر نگرشهای تنگ‌نظرانه اصناف اداره می‌شد که صنایع را تحت نظارت خود داشتند. با افزایش تقاضای مواد خام در اروپا، قیمتها نیز افزایش یافت و اقلامی چون گندم، پشم، مس و فلزات گرانبها از امپراتوری خارج شد، زیرا در داخل امپراتوری سطح قیمتها تقریباً پایین مانده بود. این مواد و کالاها به نوبه خود در داخل امپراتوری کمیاب شد و از آنجا که اصناف با نظارت دقیقی که بر قیمتها اعمال می‌شد، نمی‌توانستند برای تحصیل مواد خام مورد نیاز خود با بازرگانان خارجی رقابت کنند، استعداد تولیدی آنان افت کرد و دوره‌های باطلی در درون نظام اقتصادی بسته ایجاد شد.

البته کوششهای پراکنده‌ای صورت گرفت که با جلوگیری از بروز نتایج ظاهری مشکلات اقتصادی، با آنها برخورد شود. برای جلوگیری از صدور غلات و کالاهای مهم حیاتی و استراتژیک دیگر و همچنین تثبیت قیمتهای داخلی، همواره احکامی صادر می‌شد. اما منافعی که از صدور غیرقانونی این کالاها عاید می‌شد چندان زیاد بود که بازرگانان دست‌اندرکار این گونه فعالیتهای می‌توانستند بارها به مقامات رسمی حکومتی رشوه دهند و بدینسان بی‌هیچ مشکلی از ادامه کار خود مطمئن شوند. تجارت کالاهای قاچاق بسیاری از بازرگانان را بیش از هر زمان دیگر ثروتمند کرد. اما ادامه محدودیتهایی که همچنان بر اصناف تحمیل می‌شد، سرمایه‌گذاری در صناعی را که مستلزم شرایط جدیدی بود و به عثمانیها امکان می‌داد که در اقتصاد نوشکوفای اروپایی و مدیترانه‌ای سهم شوند، غیرممکن می‌کرد.^۱

تأثیر مهم دیگر ظهور سرمایه‌داری اروپا و تجارت تحت نفوذ آن، انحطاط مداوم صنایع بومی عثمانی بود. در اروپا، گسترش تجاری و انباشت سرمایه صنایع جدیدی را خاصه در زمینه‌های استخراج فلز و نساجی به وجود آورد که تداوم توسعه آنها مستلزم دستیابی به بازارهای صادراتی بود. تجار سرمایه‌دار در روند رقابت با صنایع سنتی عثمانی حتی در داخل قلمروهای

امپراتوری، با ایجاد روشها و همچنین نیازهای نوین، صنایع و بازارهای خود را توسعه دادند. بازرگانان اروپایی مواد خام عثمانی را خریداری و سپس از آنها در تولید کالاهایی استفاده می کردند که مجدداً به قلمروهای عثمانی صادر می شد؛ صدور این کالاها به لحاظ قیمت و گاه از نظر کیفیت بازار داخلی کالاهای عثمانی را محدود می کرد. بدینسان روندی آغاز شد که سرانجام صنایع بومی را در اواخر قرن هجدهم و نیمه نخست قرن نوزدهم میلادی از میان برد. عدم موازنه تجاری ناشی از این وضع، نه تنها مواد اولیه و صنایع بومی، بلکه بیشتر معادن طلا و نقره کشور را که فعالیت اقتصاد بومی بدان وابسته بود، به یغما برد. عوامل تورم نیز تشدید شد و طی دو قرن پس از جلوس سلیم دوم، قیمتها نه تنها به دو برابر بلکه به چهار برابر میزان اولیه آن افزایش یافت. در نتیجه این تورم و به رغم تلاشهای حکومت در کنترل قیمتها و ارزش سکه، ارزش مسکوکات عثمانی کاهش یافت. بهای مواد خوراکی و اقلام دیگر بسرعت افزایش یافت و کسانی که از درآمدهای ثابتی برخوردار بودند، از جمله افراد حقوق بگیر طبقه حاکم بشدت در مضیقه بودند و برای جبران وضع خود ناگزیر بودند که خدمات خود را در ازای بالاترین مزایده در اختیار بگذارند و یا به رشوه خواری متوسل شوند. در نهایت تنها اقدامی که دولت می توانست انجام دهد، کاهش مداوم ارزش مسکوکات بود که موجب بروز اختلالات و بحرانهای مالی یکی پس از دیگری می شد.

یکی از پیامدهای تورم این بود که الغای نظام تیمار را به مثابه پایه قدرت نظامی امپراتوری، تسریع کرد. تیمارهای کوچکتر متعلق به افراد سپاهی در هر حال چندان محدود بود که به دلیل بالا بودن قیمت آذوقه و جنگ افزار، نمی توانستند هزینه شرکت در نبردها را تأمین کنند. زمانی که عدم حضور سپاهیان در نبردها سرانجام دولت را به مصادره تیمارها ناگزیر کرد، آنان یا با پرداخت رشوه به مقامهای مسؤول از انجام مصادره جلوگیری می کردند یا خود به این شورشیان ملحق می شدند و یا در مواردی نیروهای شورشی در منطقه را علیه حکومت برمی انگیزتند. از سوی دیگر، افزایش بهای محصولات کشاورزی، زمین را به صورت یک منبع سرمایه گذاری سود آور در آورد و این امر خود به زمین داران بزرگ بیشتر امکان می داد که از تعهدات نظامی خود سرباز زنند و برای افزایش هرچه بیشتر منافع، املاک خود را توسعه دهند. از میان مالکان تیمارها یا مقاطعه داران مالیاتی که تیمارهای مصادره شده به آنان واگذار شده بود، طبقه جدیدی از روستائیان برجسته ظهور کرد که زمینهای وسیعی (چیفتلیق) در اختیار داشتند. در بسیاری موارد، این افراد بسادگی زمینهای بایر و همچنین زمینهایی را که در اثر مهاجرت کشاورزان روستایی کشت نشده بود، به تصرف خود درمی آوردند و با استقرار بردگان یا کشاورزان مزدبگیر خود بر روی آنها، این زمینها را به دارایی شخصی خود منضم می کردند. بسیاری از رعایایی که از فشار ظلم و مالیاتهای سنگین، زمینهای خود را رها کرده

بودند، به صورت کارگران کشاورزی به استخدام املاک یادشده درمی آمدند و بدین ترتیب طبقه جدیدی از روستائیان بدون زمین به وجود آوردند که از سوی کارفرمایان خود استثمار می شدند. اعضای قدرتمند طبقه حاکم همچنین توانستند با تصرف تیمارها و دراختیار گرفتن مقاطعه های مالیاتی و تبدیل غیرقانونی آنها به بنیادهای مذهبی که تحت مدیریت خود آنان یا فرزندانشان اداره می شد یا ایجاد مقاطعه های مادام العمری که به نام مالکانه شهرت داشت، املاک وسیعی به دست آورند؛ مالکانه ها عملاً از هر نظر دارایی شخصی آنان محسوب می شد و صاحبان آنها می توانستند این مالکانه ها را خرید و فروش یا به وارثان خود منتقل کنند، اگرچه این املاک همچنان به طور اسمی جزو دارائیهای سلطنتی تلقی می شد. مالکان این املاک وسیع از پذیرش نظارت دولت بر فعالیتهای خود سرباز می زدند و تمامی محصولات زمین را برای خود برمی داشتند و با ثروت به دست آمده به مقامهای حکومت رشوه می دادند و برای حفظ منافع شخصی خود لشکری از افراد مزدور فراهم می آوردند. بنی چریها یا دسته سواره نظام ثابت و سایر نیروهای قاپی قولو که با انحطاط و ضعف نظام بیمار، پادگانهای ایالتی را ایجاد کردند، به مبارزه با بی نظمی ها برخاستند، اما در این نبرد بیشتر مقصودشان سهم شدن در غنایم بود تا کمک به روستائیان؛ در جریان عمل، در بیشتر شهرهای کوچک و بزرگ، این نیروها اغلب در اتحاد با زمین داران بزرگ یا گاهی خود به مثابه بخشی از این قشر، به صورت عناصر حاکم قدرت رادر دست گرفتند. در بسیاری از ولایات دورتر، افراد بنی چری و قاپی قولو طبقه حاکم منطقه را به وجود می آوردند؛ آنان نظامهای برده داری خود را گسترش دادند تا از این طریق بتوانند مستقل از استانبول، نیروی انسانی لازم را فراهم آورند و با تحت سلطه گرفتن زندگی سیاسی و اقتصادی، بیشتر درآمدهای کشور را به خود اختصاص دهند، حال آن که حکومت مرکزی تقریباً بی هیچ پشتیبانی تنها در کناری ناظر بر جریانات بود و نمی توانست قدرت خود را برآنانی که خلا سیاسی را برمی کردند، اعمال کند.

با کاهش درآمدهای ولایتی، مسؤولان خزانه ناگزیر شدند که برای انجام تعهدات خود، به هر تمهیدی متوسل شوند. عیار مسکوکات مدام کاهش می یافت. در صورت امکان مقاطعه ها مصادره می شد و همراه با دارائیهای افرادی که گروه یا دسته آنان موقتاً نفوذ سیاسی خود را از دست داده بود، به بالاترین قیمتها به دیگران واگذار می شد. علاوه بر این، دولت از نظام مالیاتهای خانوادگی یا عوارض نیز استفاده می کرد و به حکمرانان ولایات امکان می داد که از این نام به صورت عملی برای اخذ مالیاتهای جدید بهره گیرند تا از این طریق بتوانند برای حفظ و تداوم نظم، نیروهای مورد نیاز را استخدام و حقوق آنان را پرداخت کنند؛ این مالیاتها تا آنجا اهمیت یافت که در واقع پس از مالیات سرانه و ارضی، سومین منبع درآمد کشور شد.

همه این تحولات موجب ظهور گروه وسیعی از عثمانیها شد که از موقعیت موجود سود

می بردند. آنان طبقه‌ای را به وجود می آوردند که با سوء استفاده از موقعیت منافع زیادی عایدشان می شد، حال آن که اتباع عثمانی بیشتر منافعی را که نظام در واقع برای آنان فراهم آورده بود، از دست می دادند. کار اجباری دوباره ضرورت یافت و مقامات اقدام چندانی در توقف این روند انجام نمی دادند و خود در واقع در آن نیز سهم می شدند. علاوه بر این، مقامهای حکومتی یک بار دیگر سلطه خود را به طور نامحدود بر روستائیان اعمال کردند. آنان به طور غیرقانونی غلات، احشام و پول روستائیان را مصادره می کردند، بی آن که چیزی در مقابل پرداخت کنند؛ این اقدام بعدها به نام سالگون (نوعی عوارض یا مالیات پولی و جنسی که به طور استثنا و موقتاً از همه اخذ می کردند) معروف شد.

به منظور کسب اطمینان بیشتر، کوششهایی صورت گرفت تا با صدور «احکام عدالت» (عدالتنامه‌لر) و منع قانونی این گونه اعمال - که با اصول قانون و عدالتی که ذاتی مفهوم سلطان بود منافات داشت - از سوء استفاده‌ها جلوگیری شود. اما واقعیت صدور همین احکام و صدور مکرر آن در سراسر سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی، نشانگر دامنه تداوم وضعی بود که به رغم تلاشهای حکومت ناتوان مرکزی در بهبود آن و صدور احکام بازدارنده، همچنان بر روستائیان تحمیل می شد.^۲

قیامها و شورشها

در چنین اوضاعی، جای شگفتی نیست که در آغاز قرن دهم ه.ق / شانزدهم م امپراتوری دستخوش قیامهای وسیع مردمی شد. پیش از این توجه کردیم که چگونه روستائیان و سربازان با مهاجرت از روی زمینهایشان که بعدها به نام «مهاجرت بزرگ» (بویوک گچگون) شهرت یافت، دسته‌های یونت تشکیل دادند و دهات را ترک کردند؛ این تحرکات بر شدت مشکلات تورم و قحطی افزود. مهاجرت روستائیان ذخیره‌ای از نیروهای جنگجو به وجود آورد که آماده بودند در موقع لزوم به لشکرهای ثابت و غیر ثابت کشور ملحق شوند و خود را در ازای بالاترین دستمزدها در اختیار دسته‌های گوناگون قرار دهند یا این که مستقلاً به راهزنی بپردازند. برخی از آنان به شهرهای بزرگ سرازیر شدند و بدینسان بر جمعیت شهرها و مشکلات مسکن، بیکاری و کمبود مواد غذایی افزودند. بعضی از این افراد موفق می شدند که در پایبترین سطوح جامعه شهری در مشاغل خدمتکاری، نظافتچی و کارهایی از این قبیل مشغول شوند. علاوه بر این نظام آموزشی مسلمانان یا مدارس مملو از پسران تهیدستی بود که تحصیل علوم تنها امکان موجود برای آنان بود. با پایین آمدن سطوح تحصیلی در نهادهای فرهنگی، نه تنها تحصیل انبوده جمعیت داوطلب بلکه نظارت بر آنها نیز غیرممکن بود و مدارس به صورت مراکزی غیرفعال، غیراخلاقی و آشفته در آمد و دانش آموزان (سفته‌ها) هر گاه که موقعیت ایجاب

می کرد، فعالانه در آشوبهای اجتماعی و سیاسی شهری شرکت می کردند. با توجه به این نکات، چندان جای شگفتی نیست که در دوران انحطاط، آشوبها و قیامهایی رخ می داد، بلکه شگفت آور آنست که امپراتوری توانست با همه این مشکلات سه قرن دیگر نیز حکومت کند و حتی بارها نیز قلمروهای ازدست رفته را بازپس ستاند و بدینسان خود را تا آستانه دوران جدید، به صورت تنها قدرت اصلی در اروپا حفظ کند.

اصلاحات سنتی

برای رویایی با هرج و مرج آشکار، رهبران جوامع خاورمیانه کوشیدند که توده های مردم را از مخرب ترین تأثیرات آشوب و بی نظمی حفظ کنند. در بسیاری موارد، قاضیان و رهبران مذهبی به گونه ای مؤثر و به عنوان ابزار اصلی حکومتهای محلی فعال شدند. برخی اوقات نیز، خاصه زمانی که نتایج فسادهای داخلی چندان شدت می گرفت که اساس امپراتوری را تهدید می کرد، سلاطین و وزیران برای حفظ اساس قدرت خود با برنامه های اصلاحی پا در میدان می گذاشتند.

خطاست اگر تصور شود که طبقه حاکم برای رویارویی با انحطاط حکومت و بهبود اوضاع هیچ اقدامی نکرد. در مواقع حساس سده های هفدهم و هجدهم میلادی اصلاح طلبانی پیدا می شدند که اصلاحاتی انجام می دادند. اما حتی هوشیارترین و آگاهترین اصلاح طلبان عثمانی این زمان به این فرض اصلی گرایش داشتند که نظام عثمانی بسیار برتر از همه نظامهای ایجاد شده از سوی کفار است؛ این نگرش تنها در همان زمانی که در قرن دهم هـ.ق / شانزدهم م برای نخستین بار مطرح شد، بسیار قابل توجه و تصدیق بود. بنابراین عقیده، علت انحطاط عثمانی، عدم کاربرد آن دسته از روشها و الگوهای سازماندهی بود که در اوج قدرت عثمانی یعنی در زمان سلطنت سلیمان باشکوه، با موفقیت همراه بوده است. بنابراین، از دیدگاه اصلاح طلبان سده های هفدهم و هجدهم میلادی، نظام در صورتی قابل اصلاح بود که موقعیت گذشته خود را بازمی یافت؛ یعنی دزدی، رشوه خواری و فساد از بین می رفت و انتصابات تنها بر اساس مهارت افراد انجام می شد؛ دسته های نظامی سنتی اصلاح و بازسازی می شد و هر کس که از مسؤلیت خود سر باز می زد، از کار برکنار می گردید. این اصلاح طلبان اغلب در روشهای خود خشن و بی رحم بودند، اما به گونه ای شگفت آور در فعالیتهایشان موفق بودند و توانستند وضع را چندان سامان بخشند که امپراتوری از مخرب ترین تأثیرات بی نظمی در امور در امان بماند، به گونه ای که توانست مهاجمان خارجی را دفع و اساس حکومت را حفظ کند. اما به محض آن که خطرات تهدید کننده برطرف شد، روند انحطاط آغاز و سوء استفاده ها از سر گرفته شد. بنابراین، روند انحطاط عثمانی طی زمان ادامه

یافت و در نهایت کار بدانجا رسید که امپراتوری قلمروهایی را از دست داد و چنان موقعیتی یافت که برخی از قدرتهای اروپایی در پی براندازی عثمانیها برآمدند؛ اگرچه قدرت عثمانی تا آنجا که ممکن بود، توانست امپراتوری را از زوال قطعی برهاند. در این بخش به تفصیل بیشتر دربارهٔ عصر انحطاط و اصلاحات ستی آن بحث خواهیم کرد.

نشانه‌های انحطاط ۱۰۳۳-۹۷۴ ه.ق/ ۱۶۲۳-۱۵۶۶ م

عصر انحطاط عثمانی به دو دوره تقسیم می‌شد: (۱) قرن تمرکززدایی که با سلطنت سلیم دوم آغاز شد و تا سال ۱۰۹۵ ه.ق/ ۱۶۸۳ م یعنی زمانی که یک لشکر بازسازی شدهٔ عثمانی در دومین تلاش خود برای تصرف وین شکست خورد، ادامه یافت؛ (۲) قرن تجزیه و تلاشی نظام عثمانی که بیشتر سالهای قرن دوازدهم ه.ق/ هجدهم م را دربر می‌گرفت و طی آن هرج و مرج داخلی با جداسدن بخشهایی مهم از پیکره امپراتوری توأم شد.

سلطنت سلیم میگسار

عناصر اصلی انحطاط و همچنین منابع بالقوهٔ قدرت که مدتها موجب انسجام امپراتوری شده بود، طی دورهٔ نسبتاً کوتاه سلطنت سلیم دوم (۹۸۲-۹۷۴ ه.ق/ ۱۵۷۴-۱۵۶۶ م)، آشکار شد؛ سلیم دوم در قلمرو عثمانی به نام «سلیم زرد» (ساری سلیم) و «سلیم دائم الخمر» (سرخوش سلیم) و در غرب به نام «سلیم میگسار» شهرت داشت. سلیم پس از مرگ پدرش، توانست بی هیچ مخالفتی بر تخت بنشیند. برادر سلیم، بایزید و چهار تن از پسرانش پس از نبردی طولانی در داخل ایران به دست شاه طهماسب به قتل رسیده بودند و شاید هم قتل آنان در پی قراردادی بوده است که به موجب آن سلیم متعهد شده بود که قارص و سایر نواحی شرقی را واگذار کند و همچنین سالیانه حدود ۴۰۰/۰۰۰ سکهٔ طلا به شاه پردازد. سلیم بیدرنگ پس از جلوس بر برقراری آرامش تأکید داشت، اما نحوهٔ به قدرت رسیدن او دشمنان زیادی را در برابرش قرار داده بود. بنابراین تلاشهای سلیم بلافاصله پس از جلوس، بیشتر می‌بایست صرف آرام کردن عناصر اصلی قدرت در دولت می‌شد. در پی این مقصود، سلطان ناگیر بود که رشوه و هدایای زیادی پردازد. پس از آن سلیم به لشکر که در آن زمان تحت رهبری صوقللی محمد در بلغراد به سر می‌برد پیوست و بنابر سنتی دیرینه پرداخت انعام ویژه دستیابی به قدرت یا «جلوس بخشش» را به اعضای دستهٔ نینی چری از سر گرفت؛ وی همچنین علاوه بر حقوق ثابت، مبالغی نیز به عنوان پاداش به آنان پرداخت می‌کرد تا از پذیرش حکومت جدید از سوی آنان اطمینان حاصل کند. به رغم این بخششها، نینی چریها باز هم تقاضاهای بیشتری را مطرح کردند. زمانی که سلطان در اوایل ماه دسامبر در راه بازگشت به استانبول بود، آنان جاده‌ها را مسدود کردند تا

وی را مجبور کنند که به اضافه پرداختی معادل ۱۰۰۰ آقچه برای هر فرد، تن دردهد. سایر سربازان قاپی قولو که سلطان را در مقابل بایزید یاری کرده بودند نیز خواستار سهمی مساوی با ینی چریها شدند و در پی این مقصود در شهر استانبول راه افتادند و به دوستان و حامیان سلیم حمله می کردند تا شاید از این طریق سلطان را مجبور کنند که به تقاضاهای آنان گردن نهد. سلیم به محض مراجعت به استانبول دستور داد که همه رهبران آنان را به هلاکت برسانند، اما وی هنوز می بایست برای خاموش کردن شورشیان حقوق و تیولهای فراوانی پرداخت می کرد. بنابراین با وضعی که ایجاد شده بود، سربازان امپراتوری به طور مستقیم در مبارزات جانشینی قدرت دخالت می کردند و از این طریق می توانستند رشوه های بسیار کلانی دریافت کنند چنان که رفته رفته در طیف سیاسی کشور به صورت عناصری مهم ظاهر شدند و در نتیجه خزانه دولت بیش از پیش تحت فشار قرار گرفت.

در این زمان، گامهای مهم دیگری برداشته شد که در تضعیف سلطنت مؤثر بود از جمله این که سلطان، به علما نیز رشوه هایی مشابه آنچه که به سربازان می داد، پرداخت کرد و سپس زمام امور را به وزیر اعظم سپرد تا خود بتواند با خاطری آسوده به خوشگذرانی در حرم سرگرم شود. اما روند انحطاط کند بود و هنوز امپراتوری در مواقعی می توانست با قدرت کافی از تجزیه قلمروهای مهمی از کشور جلوگیری و حتی سرزمینهای جدیدی را به قلمرو امپراتوری ملحق کند.

تسخیر دوباره یمن

رخدادهای یمن نشانگر وضع جدید امپراتوری در اوایل سلطنت سلیم بود. نیم قرن پیش از آن، عثمانیها بیشتر نواحی جنوب غربی عربستان را تسخیر کرده بودند، اما هرگز نتوانسته بودند یمن را به طور کامل تحت نظارت خود در آورند. زیدیان بومی که از یک فرقه نسبتاً معتدل تشیع پیروی می کردند و زید بن علی را امام پنجم خود میدانستند و به همین دلیل به نام پنج امامیها معروف بودند، در داخل کشور به مقاومت پرداختند. کوششهای سلیمان به منظور تحکیم نظارت عثمانی بر سرزمین یمن که به تقسیم این منطقه به دو ولایت انجامید، در واقع موجب تقسیم نیروها و تضاد قدرت در میان آنان شد و این خود توان عثمانیها را در مقاومت تضعیف کرد. از این روی پروان زیدیه توانستند بخش وسیعی از سرزمینهای داخلی را به تصرف خود در آورند و سرانجام در مدتی کوتاه پس از جلوس سلیم (۱۶ اوت ۹۷۵ هـ. ق/ ۱۵۶۷ م)، صنعا را تسخیر کنند. پس از آن، افراد زیدیه بیشتر نواحی ساحلی شامل عدن را فتح کردند و تنها زبید و حومه های نزدیکی آن در تصرف عثمانیها باقی ماند. سلیم دو ولایت یمن را تحت فرماندهی فرماندار قدرتمند چرکسی در حلب به نام اوزدمیر اوغلو عثمان پاشا متحد کرد (۲۸ آوریل ۹۷۶ هـ. ق/ ۱۵۶۸ م)؛ وی با کمک سنان پاشا، فرماندار مصر، کوشید پروان زیدیه را تارو مار

و پس از بازپس گرفتن صنعا وفاداری بیشتر قبایل محلی را جلب کند. اما زیدیان مواضع خود را در کوهستانها همچنان حفظ کردند.

سیاستهای عثمانی در شمال و لشکر کشی کانال دن - ولگا

بلافاصله پس از پیروزی عثمانی در یمن، کوششهایی صورت گرفت که موقعیت سلطان را در شمال دریای سیاه در برابر تهدیدات جدید مسکووی تحکیم کند. خطر روسها تا زمان ایوان چهارم (مخوف) (۹۹۳-۹۴۰ ه.ق / ۱۵۸۴-۱۵۳۳ م) چندان جدی نبوده است، اما در این زمان ایوان قلمرو مسکووی را در شمال و جنوب، از کوههای اورال تا دریای سیاه، با سرعت گسترش داد، بر آخرین خان نشین بزرگ تاتار غلبه کرد و از نیروهای قزاق به صورت رزمندگان چریک در برابر عثمانیها و همچنین تاتارهای کریمه سود جست. سلیمان در زمان خود چندان گرفتار نبرد با خاندان هابسبورگ بود که مجال یاری رساندن به دوستان خود را در شمال دریای سیاه پیدا نمی کرد، اما بلافاصله پس از جلوس سلیم دوم، وزیر اعظم، صوقللی محمد، لشکر کشی بزرگی ترتیب داد بدین امید که آستراخان را تصرف کند و آن را به صورت مرکز یک شبکهٔ تدافعی مستحکم در منطقه درآورد و همچنین بدین امید که کانالی بین رودهای ولگا و دن حفر کند تا از این طریق دریای سیاه و دریای خزر به یکدیگر مربوط شوند. بدین ترتیب پیشروی روسها به سمت جنوب سد می شد و نیروهای سلطان در موقعیتی قرار می گرفتند که می توانستند ایرانیان را از قفقاز و آذربایجان بیرون رانند؛ علاوه بر این، ارتباط با ازبکهای مخالف صفویان و همچنین با تاتارهای کریمه تسهیل و راههای قدیمی آسیای مرکزی که محل عبور کاروانهای میان شرق و غرب بود، احتمالاً احیاء می شد. در تابستان سال ۹۷۸ ه.ق / ۱۵۷۰ م، نیروی قابل ملاحظه‌ای از طریق دریای سیاه به کِیفه (فتودوسیا) [۱] و از آنجا به سوی شمال گسیل شد، اما این تلاش عثمانیها عقیم ماند زیرا فرماندهان عثمانی نتوانستند تدارکات کافی فراهم کنند و همچنین خان کریمه که ظاهراً از سوی روسها تقویت می شد، به هراس افتاده بود که مبادا موفقیت نیروهای سلطان موجب تحکیم نظارت آنان بر خان نشین کریمه شود و در نتیجه در آخرین لحظات از مواضع خود عقب نشست. اما متعاقباً تاتارها نتوانستند روسها را از کابارده [۲] (۹۸۰-۹۷۸ ه.ق / ۱۵۷۲-۱۵۷۰ م) بیرون رانند و در واقع تا حومه‌های مسکو به پیش تاختند؛ این تحرکات در حالی صورت می گرفت که صوقللی محمد

1- Kefe (Feodosiya)

2- Kabarda

بر نفوذ سلطان بر امیران مولداوی و والاکیا و همچنین لهستان می‌افزود و بدین ترتیب پیشروی روسها را به سوی شرق و غرب دریای سیاه سد می‌کرد.

قرارداد کاپیتولاسیون با فرانسه

در این زمان دربار عثمانی مرکز دسایس و تحریکات عثمانی شده بود. صوقللی محمد معمولاً می‌کوشید که با استفاده از سرمایه‌هایی که از طریق بانکداران یهودی سفاردی - که تحت رهبری استرکرا [۳] و دونا گراشیا [۴] و فرزند وی به نام دون ژوزف [۵] قرار داشتند - فراهم می‌آورد، بر حکومت مسلط شود. مخالفان صوقللی گروه بزرگی از ونیزیها بودند که تحت رهبری همسر سلطان به نام صفیه سلطان [۶] که خود در اصل ونیزی بود، قرار داشتند. انگیزه‌های اصلی این مبارزه پول و مقام بود. صوقللی و متحدانش همچنین کوشیدند که با حمایت از روابط مستحکمتر با فرانسه و همچنین با پشتیبانی از انجام لشکرکشی به آخرین مستملکات ونیزی در مدیترانه شرقی یعنی قبرس، موقعیت خود را تحکیم کنند؛ علاوه بر این دون ژوزف نیز امیدوار بود که هم کیشان خود را که در اثر آزار و اذیت اروپائیان مجبور به مهاجرت شده بودند، در قبرس اسکان دهد و این قلمرو را به صورت یک سرزمین یهودی نشین در آورد.

تفوق صوقللی بر جناح مقابل، به وی امکان داد که به نخستین منظور خود دست یابد. دوستی دیرینه عثمانی - فرانسه که پس از مرگ فرانسیس از میان رفته بود، با انعقاد قرارداد جدید کاپیتولاسیون احیاء شد (۱۸ اکتبر ۹۷۷ ه. ق / ۱۵۶۹ م)؛ بنابراین قرارداد، کشتیهای فرانسوی به آزادی می‌توانستند در آنها و بنادر عثمانی تردد کنند و همچنین کشتیهای سایر کشورهای اروپایی که با پرچم فرانسه حرکت می‌کردند، از همین امتیاز برخوردار شدند؛ بدین ترتیب موقعیت نمایندگان قنسولی در مقام رهبران جامعه فرانکها (اروپائیان) در امپراتوری تقویت شد. با این تمهیدات بود که فرانسه به لحاظ تجاری و سیاسی در منطقه خاور میانه تفوق یافت و این برتری تا دوران جدید ادامه یافت؛ یعنی تا دوره‌ای که همکاریهای دیپلماتیک میان دو امپراتوری به سلطان و وزیران وی قدرت داد که در مقابل ونیز و هابسبورگ تحریکات جدیدی را سازمان دهند.

3- Esther Kira

4- Doña Gracia

5- Don Joseph

۶- لازم به تذکر است چنان که نویسنده در صفحه‌های بعد اشاره می‌کند، نوریانو همسر سلطان سلیم دوم بوده است و صفیه سلطان که در این جا به غلط از وی به عنوان همسر سلطان سلیم دوم یاد می‌شود، همسر سلطان مراد سوم بوده است.

فعالیت‌های دریانوردی و فتح قبرس

حکومت عثمانی توانست تفوق دریایی خود را که به کوشش سلیمان حاصل شده بود، بخوبی تا زمان سلطنت سلیم حفظ کند و همین برتری قدرت دریایی موجب ماجراجوییهای جدید در شرق و غرب شد. پیاله پاشا ساکیز (خیوس) را از ونیزیها گرفت و با حملات دریایی در سراسر مدیترانه، غنایم زیادی به دست آورد. یک ناوگان عثمانی برای یاری دادن مسلمانان سوماترا در مقابل پرتغالیها گسیل شد (۹۷۶ هـ. ق / ۱۵۶۸ م). برای دون ژوزف چندان مشکل نبود که با توصیف شرابه‌های گوآرای قبرس، سلیم را به لشکرکشی به آنجا ترغیب کند. پیاله همچنین به منظور متوقف کردن حملات دزدان دریایی به کشتیرانی عثمانی در مدیترانه شرقی، از لشکرکشی به قبرس که ماوای این دزدان شده بود، حمایت می‌کرد. حملات مداوم دزدان دریایی سرانجام سبب پیروزی گروه طرفداران جنگ شد که در این زمان تحت رهبری نوریانو سلطان، مادر شاهزاده مراد (که بعدها مراد سوم نامیده شد) که خود یهودی الاصل بود، قرار داشتند. ونیز برای دریافت کمک به کشورهای اروپایی متوسل شد، اما فرانسه و اتریش نمی‌خواستند که قراردادهای جدید خود را با سلطان نقض کنند. پاپ توانست برای اتحاد مقدسی که وی ایجاد کرد، تنها پشتیبانی فیلیپ دوم یعنی پادشاه اسپانیا و جنوا را جلب کند. سربازان عثمانی در نیمه‌مه سال ۹۷۸ هـ. ق / ۱۵۷۰ م در قبرس پیاده شدند و طی مدت یک سال آن را تسخیر کردند. نظارت رسمی عثمانی بر منطقه آغاز شد و شمار وسیعی از ترکهای آناتولی دوباره در این سرزمین اسکان یافتند و بدین ترتیب پایه‌های یک جامعه وسیع ترک که تا به امروز در قبرس باقی مانده است، پی‌ریزی شد. حکومت عثمانی برخی از قبرسهای یونانی را دوباره در آناتولی و بیشتر در نزدیکی آنتالیا اسکان داد؛ این افراد بیشتر به صورت گروگانهایی در اختیار عثمانی بودند تا بدین ترتیب وجود آنان تضمینی بر رفتار شایسته هموطنانشان باشد، اما این گروگانها در واقع به گرمی از حکومت عثمانی استقبال کردند، زیرا آنان پس از قرن‌ها آزار و اذیت از سوی کاتولیکهای تحت حمایت ونیز، رهایی می‌یافتند.

نبرد لپانتو

تنها پس از آن که قبرس به دست عثمانیها سقوط کرد، نیروهای اتحاد مقدس توانستند ناوگانی را سازماندهی کنند و به سوی مدیترانه شرقی گسیل دارند. مقصود از اعزام این ناوگان نه تنها بازپس گرفتن قبرس، بلکه همه سرزمینهای مسیحی تحت سلطه عثمانیها بود. در اوایل اکتبر سال ۹۷۹ هـ. ق / ۱۵۷۱ م یعنی در همان زمانی که ناوگان عثمانی - همان ناوگانی که

قبرس را تسخیر کرده بود. به قرار گاه‌های زمستانی در لپانتو (اینه بختی) - خلیجی بزرگ در ساحل یونانی - عقب نشسته بود، ناوگان اتحاد مقدس به رهبری دون خوان اتریش، فرزند نامشروع شارل پنجم، به سوی اژه حرکت کرد. ناوگان عثمانی چندان آماده نبرد نبود، زیرا بیشتر دریانوردان و افسران ناوگانش برای گذراندن فصل زمستان به خانه‌های خود مراجعت کرده بودند و افراد باقیمانده در نتیجه منازعات میان طرفداران پیاله پاشا و صوقللی محمد بشدت تضعیف شده بودند عثمانیها کشتیهای خود را به بیرون بندر راندند تا در آنجا دشمن را سرگرم کنند. مدتی دونیروی متخاصم بی آن که یکی بر دیگری تفوق یابد، با هم جنگیدند، اما سرانجام ناوگان اتحاد مقدس و فرماندهی آن غلبه کرد. ناوگان عثمانی تارومار و پراکنده و بیشتر کشتیها همراه با سرنشینهای آنها غرق شدند (۱۷ اکتبر ۹۷۹ ه.ق / ۱۵۷۱ م).

پیروزی لپانتو را سراسر اروپا جشن گرفت. عثمانیها برای نخستین بار پس از قرن نهم ه.ق / پانزدهم مغلوب شده بودند. مدیترانه شرقی دوباره تحت سیطره مسیحیان قرار گرفت. به نظر می‌رسید که دیر یا زود نه تنها قبرس بلکه سرزمین بیت المقدس نیز از تصرف مسلمانان خارج خواهد شد. برای نخستین بار اروپا بتدریج دریافت که عثمانیها دیگر به اندازه گذشته قدرتمند نیستند و با این تعبیرات بود که احساس پیروزی همه اروپا را در خود فرا گرفته بود. اما در واقعیت، امید اروپا به یاس گرایید. نبرد لپانتو، نبرد قطعی و تعیین کننده نبود. عثمانیها هنوز چندان قدرتمند بودند که شکست خود را جبران و نیروهایشان را بازسازی کنند. در زمستان ۹۸۰-۹۷۹ ه.ق / ۷۲-۱۵۷۱ م، زمانی که اروپا سرگرم جشن و شادی بود، سلیم دوم تمامی ناوگان عثمانی را بازسازی کرد و هشت فروند از بزرگترین کشتیهای پایتخت را که تا آن زمان مدیترانه به خود ندیده بود، به ناوگان ملحق کرد. طی اندک زمانی، اختلافات داخلی و نیاز امپراتوری و نیز به برقراری صلح، سبب شد که ناوگان اتحاد مقدس از مدیترانه شرقی عقب نشینی کند و بدین ترتیب برتری دریای عثمانی دوباره تأمین شود.^۳ و نیز صلح نامه جدیدی را با عثمانیها به امضاء رساند (۷ مارس ۹۸۱ ه.ق / ۱۵۷۳ م)؛ بنا بر این قرارداد، الحاق قبرس به قلمروهای عثمانی پذیرفته شد و نیز متعهد شد که در ازای برقراری امتیازات تجاری در قلمروهای سلطان، بر خراج سالیانه خود بیفزاید؛ بدینسان بود که و نیز توانست تقریباً بی آن که دچار مشکل زیادی شود، از مشارکت در اتحاد مقدس سرباز زند. اقدامات بعدی عثمانیها بخوبی نشانگر برتری عثمانی بود؛ در تابستان همان سال ناوگان عثمانی به سواحل سیسیل و ایتالیا جنوبی حمله کرد و در سال ۹۸۲ ه.ق / ۱۵۷۴ م، تونس از امرای خفصیان که پیش از آن مدتی تحت حمایت سپاهیان اسپانیایی بودند، بازپس گرفته شد و بدینسان سلطه عثمانی بر مدیترانه غربی نیز دوباره برقرار شد.

مرگ سلیم دوم

گاه سلطان می کوشید که سیاست کشور را تحت نفوذ خود در آورد یا سیاستهای اصلی را تعیین کند، اما بیشتر سالهای باقیمانده سلطنتش را در حرم می گذراند و اداره امور در واقع به دست صوقللی محمد بود. اگرچه القاب «میگسار» و «سلیم زرد» برآستی برآزنده سلیم بود، اما وی در عین حال فردی آگاه و مطلع بود و تحت عنوان سلیمی اشعاری هم می سرود و بسیاری از شاعران و دانشمندان آن دوره مورد توجه و عنایت وی بودند. اما طی دوره سلطنت همین سلطان بود که نفوذ زنان حرمسرا به اوج خود رسید و «سلطنت زنان» را برقرار کرد که تا یک قرن پس از آن ادامه یافت. با حکومت سلیم همچنین دوره ای آغاز شد که دیگر سنت دیرینه آموزش شاهزادگان عثمانی با واگذاری مسؤولیتهای اداری و نظامی ولایات به آنان، منسوخ و ستی جدید مرسوم شد که براساس آن شاهزادگان بیشتر سالهای زندگی خود را در حرم می گذراندند، بی آن که در پی آن باشند دانش و تجربه لازم کشورداری را برای روزهایی که زمام امور را در دست می گرفتند، کسب کنند. سلیم در نیمه اکتبر سال ۹۸۲ هـ. ق / ۱۵۷۴ م در گذشت. علت مرگ وی ظاهراً جراحات ناشی از لغزیدن و به زمین خوردن در یک حمام ترکی بوده است، اگرچه برخی منابع ذکر کرده اند پس از آن که سلیم کوشید میگساری را ترک کند، دچار سرگیجه و پریشان احوالی می شد و همین امر سبب بروز این حادثه و مرگ وی بوده است.

مراد سوم، ۱۰۰۴-۹۸۲ هـ. ق/ ۱۵۹۵-۱۵۷۴ م

پس از مرگ سلیم دوم، جانشینی قدرت به طور طبیعی به پسر ارشد وی، مراد سوم منتقل شد که در زمان حیات پدر بدین مقام برگزیده شده بود. مراد سوم سنت دیرینه خاندان خود یعنی سنت برادر کشی را فراموش نکرد و همه پنج تن برادران خود را در همان اولین روز جلوس بر تخت به قتل رساند. مراد آخرین سلطانی بود که پیش از در دست گرفتن قدرت، تجربیاتی از میادین نبرد کسب کرده بود و در زمان پدر بزرگ و پدرش مدتی رابه اداره امور ولایات گذرانده بود. اما حضور تعداد چهل زن در دربار مراد که روی هم رفته حدود ۱۳۰ پسر و تعداد بیشماری دختر برای وی به دنیا آوردند، نشانگر شهوترانیهای افراطی سلطان جدید بود. از این روی، «فرمانروایی زنان حرم» بیش از هر زمان دیگر مجال بروز یافت؛ دو جناح عمده وجود داشت که یکی را مادر مراد، نوریانو سلطان رهبری می کرد و از سوی عصمت خان سلطان، دختر سلیم دوم و همسر صوقللی محمد، حمایت می شد؛ و جناح دیگر زیر نفوذ همسر مراد، صفیه سلطان، قرار داشت که همان طور که پیش از این اشاره شد، از اعضای ونیزی دربار عثمانی حمایت

می کرد. صوقللی با شروع سلطنت مراد سوم کوشید که با نوربانو سلطان متحد شود و از این طریق سلطه خود را تداوم بخشد، اما صفیه سلطان علیه آنان تحریکاتی انجام می داد. مراد نیز همچون سلیم دوم از سلطه وزیر اعظم بر امور حکومتی اکراه داشت؛ بنابراین وی خیلی زود تحت تأثیر این تحریکات قرار می گرفت. مراد در راستای تضعیف وزیر اعظم با عزل افراد وابسته به وی از مقامهای مهم و انتصاب مزدورانی نالایق و چاپلوس از جناح مخالف، روند فروپاشی حکومت را تقویت کرد. اما صوقللی می بایست مدتی در مقام خود حفظ می شد؛ وی با استفاده از قدرت خود، بین امپراتوری و دشمنان اصلی آن صلحی پایدار ایجاد کرد و معاهده صلح و قراردادهای تجاری را که در گذشته با ونیز (۸ اوت ۹۸۳ هـ. ق / ۱۵۷۵ م)، ایران (۹۸۲ هـ. ق / ۱۵۷۴ م) و خاندان هابسبورگ (اول ژانویه ۹۸۵ هـ. ق / ۱۵۷۷ م) به امضا رسانده بود، تجدید کرد؛ با این احوال منازعات مرزی به دلیل حمله ها و ضدحمله هایی که از سوی تشکیلات دفاعی مرزی در هر گوشه از مرز انجام می شد، همچنان ادامه یافت.

دخالت عثمانی در لهستان

حتی در این دوره که وجه مشخصه آن تجزیه و تلاشی و اختلافات سیاسی داخلی بود، نیز فعالیتهای دیپلماتیک و نظامی چندی وجود داشت که نخست با لهستان آغاز شد. طی سلطنت سلیمان، دشمنی مشترک با اتریش و روسیه، عثمانیها و لهستانیها را به یکدیگر نزدیک کرده بود. اما سلسله یا گیلوها که از سال ۷۸۸ هـ. ق / ۱۳۸۶ م بر لهستان و لیتوانی حکومت رانده بود، چندی پیش از جلوس مراد (۷ جولای ۹۸۰ هـ. ق / ۱۵۷۲ م)، منقرض شد و پس از آن کشورهای بزرگ اروپایی سعی داشتند که به جای آن، حکومتی در راستای منافع خود روی کار آورند. صوقللی از آن بیمناک بود که با روی کار آمدن دست نشانده های حکومتیهای روس یا اتریش در لهستان، آن کشور به پایگاه جدیدی برای حملات کفار که از سمت شمال مرزهای عثمانی را تهدید می کردند، تبدیل شود. بنابراین صوقللی کوشید که یکی از شخصیتهای برجسته لهستانی یا در صورتی که مجلس تقاضا می کرد، یک شاهزاده خارجی را که لاقبل بتواند لهستان را از رویارویی با عثمانی بازدارد، به قدرت بنشانند. فرانسه سرانجام توانست پشتیبانی عثمانیها را نسبت به دست نشانده خود، هنری دووالوا [۷]، جلب کند؛ وعده های وی به اشراف غیر کاتولیک سبب پیروزی وی در دستیابی به قدرت شد (۱۱ آوریل ۹۸۱ هـ. ق / ۱۵۷۳ م). اما مرگ پادشاه فرانسه، شارل نهم (۱۸ ژوئن ۹۸۲ هـ. ق / ۱۵۷۴ م)، وی را ناگزیر کرد که بسرعت به فرانسه مراجعت کند و در آنجا به نام هنری سوم زمام امور را

در دست گیرد؛ بدینسان خلأ قدرت در لهستان و مسأله جانشینی یک بار دیگر مطرح شد. برخی از اشراف بزرگ لهستان، ما کسیمیلیان دوم، امپراتور هابسبورگ را به پادشاهی کشور برگزیدند، اما عثمانیها و فرانسویها پشتیبانی اکثریت را برای جانشینی استفان باتوری جلب کردند؛ وی جانشین سیگسموندیانوس، امیر ترانسیلوانیا بود (از تاریخ ۱۴ مارس، ۹۷۹ هـ.ق / ۱۵۷۱ م) و از این روی هنوز دست نشانده سلطان محسوب می شد. استفان باتوری سرانجام پیروز شد (۲۳ آوریل ۹۸۴ هـ.ق / ۱۵۷۶ م). باتوری در این زمان سیاست داخلی و خارجی خود را بر پایه دوستی با عثمانیها بنا نهاد و توانست پشتیبانی سلطان را در مقابل نفوذ خاندان هابسبورگ در ترانسیلوانیا، مجارستان و لهستان جلب کند؛ وی همچنین علیه پیشروهای ایوان چهارم به قلمرو لهستان با تاتارهای کریمه همکاری کرد، در عین حال ظاهراً در ازای وعده‌هایی مبنی بر این که در موقعیت مقتضی علیه حامی خود، امپراتوری عثمانی، اقدام خواهد کرد، توانست به طور پنهانی حمایت پاپ را نیز کسب کند.

پیشروهای عثمانی در آفریقای شمالی

در همین احوال، پیشروهای جدید و مهمی در آفریقای شمالی صورت گرفت، خاصه در مراکش که از سال ۹۶۱ هـ.ق / ۱۵۵۳ م تحت حکومت سلسله‌ای شیعه مذهب قرار گرفته بود. مراد با بهره‌گیری از اختلافات داخلی توانست فزرا در سال ۹۸۴ هـ.ق / ۱۵۷۶ م تسخیر کند. سلطان آخرین فرد از خاندان قدیمی مراکش به نام احمد منصور را به مقام سلطنت فز گمارد و بدین ترتیب به سلطه بر تغالیاها بر این سرزمین خاتمه داد. موقعیت عثمانی در مدیترانه غربی بشدت مستحکم شد و چنین به نظر می‌رسید که مراد احتمالاً در پی آنست که حکومت اسلامی را در اسپانیا نیز احیا کند.

تسخیر قفقاز

اما نیروهای نظامی عثمانی متوجه شرق شد؛ پس از مرگ شاه طهماسب (۹۸۴ هـ.ق / ۱۵۷۶ م)، کشور صفویان دچار اختلافات شدید داخلی شده بود. ترکمنهای قزلباش که اساس قدرت صفوی را تشکیل می‌دادند، با عناصر ملی ایرانی و همچنین گروههای مختلف قفقازی که به خدمت صفوی در آمده بودند، درگیر شدند؛ همه این گروهها سعی داشتند به حکومت متمرکزی که طی سالهای اولیه قرن دهم هـ.ق / شانزدهم م در ایران تأسیس شده بود، خاتمه دهند. این موقعیت شماری از رهبران عثمانی از جمله وزیر سوم و وزیر چهارم یعنی له له مصطفی پاشا و سنان پاشا را ترغیب کرد که از شروع یک جنگ جدید حمایت کنند، بدین امید که بتوانند بخشهایی از نواحی آذربایجان و قفقاز را که سلیمان تسخیر کرده بود، اما هرگز

نتوانسته بود آنها را حفظ کند، به تصرف خود در آورند. صوقللی گروه مخالفان جنگ را رهبری می کرد. آنان مشکلاتی را که حکومت طی حملات سلیمان با آن مواجه شده بود، بخوبی به یاد داشتند و از آن بیمناک بودند که مبادا اروپا از سرگرم شدن عثمانی در شرق به نفع خود بهره گیرد. مراد عاقبت پیشنهادهای سنان را پذیرفت. علت قبول سلطان نه فقط دشمنی دیرینه اش با وزیراعظم، بلکه درخواستهای جدیدی بود که از سوی ازبکها و نیز علما مبنی بر تدارک یک حمله مشترک علیه ایرانیها ارائه شده بود؛ علما به منظور حمایت از مسلمانان سنی قفقاز که تحت حکومت صفوی زندگی می کردند و همچنین ریشه کن کردن کامل تشیع در ایران، از فعالیتهای نظامی حمایت می کردند.

جنگ با ایران به مدت پنج سال یعنی تا سال ۹۸۹ هـ. ق / ۱۵۸۱ م تداوم یافت؛ اگرچه تنها نبردهای اولیه، نبردهای تعیین کننده و سرنوشت ساز بود. رهبری نیروهای اعزامی عثمانی را حامی اصلی آن یعنی له له مصطفی پاشا، بر عهده داشت؛ در این نبرد، فاتح مشهور یمن، اوزدمیر اغلو عثمان پاشا که متحد سیاسی له له مصطفی در برابر صوقللی محمد بود، وی را یاری می کرد. نیروهای عثمانی پیشروی خود را از طریق اردهان آغاز و با تسخیر آخیسکا (۹ اوت ۹۸۷ هـ. ق / ۱۵۷۹ م) و تفلیس (۲۴ اوت ۹۸۶ هـ. ق / ۱۵۷۸ م) چندین لشکر کوچک صفوی را مغلوب کردند. بیشتر پادشاهان گرجی بدین امید که حکمرانی ولایات برعهده خود آنان گذاشته خواهد شد، بی هیچ مقاومتی تسلیم شدند و تدارکات مورد نیاز نیروهای عثمانی را برای پیشرویهای بیشتر آنان به سوی شرق تأمین کردند. تا پایان فصل تابستان شروان و بیشتر سواحل غربی خزر تحت نظارت عثمانی قرار گرفت. با تسخیر این نواحی راه برای پیشرویهای بیشتر به سمت شمال، به داخل ارمنستان و در سال بعد به سوی جنوب، به داخل آذربایجان هموار شد و از چندین نواحی تولید ابریشم، غنایم و درآمدهای فراوانی نصیب خزانه استانبول شد و در نتیجه پیامدهای سوء اقتصادی ناشی از دوران انحطاط بهبود یافت.

نظارت بر قفقاز برای نخستین بار ارتباطات زمینی با خانان کریمه را از آن سمت میسر کرد. ضدحمله های موفقیت آمیز صفویان، قتل عام هزاران تن از مسلمانان سنی به دستاری ایران گرجی که بلافاصله پس از از میان رفتن فشارهای نظامی سلطان، از شناسایی اقتدار عثمانی سرباز زدند (۹۸۷-۹۸۵ هـ. ق / ۱۵۷۹-۱۵۷۷ م) و ادامه رقابتهای سیاسی داخلی در استانبول، عاقبت اقبال را از عثمانیها بر گرفت. صفویان نظارت خود را بر بخش جنوبی قفقاز حفظ کردند و در حالی که نزاع بین دو امپراتوری عمده به انجام حمله ها و ضدحمله هایی محدود می شد، طی چند سال پس از آن تقریباً تغییری در وضع موجود، حاصل نشد.

برقرای روابط جدید با انگلیس

موفقیت‌های اولیه نیروهای عثمانی در قفقاز، بی شک نفوذ و شهرت صوقللی محمد را متزلزل کرد. اما وی کوشید که موقعیت خود را براساس سیاست حفظ و تداوم صلح در اروپا استوار کند؛ وی سعی داشت که با ملل مختلف اروپایی توافقهایی برقرار کند و در راستای منافع امپراتوری در دسته بندیهای قدرت وارد شود. قراردادهای کاپیتولاسیون با ونیز و فرانسه و دخالت در لهستان گام بعدی در این مسیر بود. در این زمان، وی می کوشید که با فراهم آوردن موقعیت تجاری ویژه‌ای برای انگلیس شبیه به آنچه که فرانسه نیز از آن برخوردار بود، دوستی و حمایت این کشور را نسبت به امپراتوری جلب کند. انگلیس در فعالیتهای مدیرانه‌ای خود بیش از پیش دارای منافع شده بود و این بیشتر از مبارزه سیاسی و مذهبی این کشور با اسپانیای کاتولیک ناشی می شد. انگلیس قدرت دریایی و منافع تجاری بین المللی خود را توسعه می داد تا با سلطه اسپانیا در بر جدید و نیز نفوذ پرتغال در دریاهای شرقی مبارزه کند. بازرگانان انگلیسی پیش از این کمپانی مسکورا تأسیس کرده بودند؛ این کمپانی تجارت با روسیه را در امتداد ولگا تا خزر گسترش می داد و همچنین می کوشید که روابط تجاری خود را با ایران نیز توسعه دهد. بدیهی است به نفع بازرگانان انگلیس بود که کالاها و سوداگران خود را به قلمروهای عثمانی گسیل دارند و همچنین منافع خود را در این سرزمینها گسترش دهند. پیش از این نمایندگان اسپانیایی و فرانسوی در استانبول گاه با این گونه فعالیتهای انگلیس در دستیابی به منافع تجاری عثمانی مخالفت می کردند و نمایندگان فرانسه هنوز هم بر حق ویژه فرانسه در اخذ مبالغی از بازرگانان اروپایی که مایل بودند به قلمرو عثمانی راه یابند، تأکید داشتند. اما در سال ۹۸۶ هـ.ق / ۱۵۷۸ م، دوتن از بازرگانان لندن به نامه‌های ریچارد استیر [۸] و ادوارد آربورن [۹] در پی کسب اجازه از صوقللی، ویلیام هاربورن [۱۰] را به نمایندگی از سوی خود به استانبول روانه کردند.

در سال ۹۸۷ هـ.ق / ۱۵۷۹ م، صوقللی قرارداد تجاری دیگری منعقد کرد که بنا بر آن انگلیس از همان امتیازاتی در امپراتوری عثمانی برخوردار شد که پیش از آن تنها فرانسه و ونیز از آنها برخوردار بود. برغم مخالفت شدید فرانسه، هاربورن متعهد شد فلزاتی چون آهن، فولاد، روی و برنز را که در جنگ با ایران سخت مورد نیاز امپراتوری بود، در اختیار سلطان قرار دهد و

8- Richard Staper

9- Edward Osborne

10- William Harborne

عاقبت همین امر عثمانیها را به سوی انگلیس ترغیب کرد. بنا بر قرارداد جدید کاپیتولاسیون (۳) مه ۱۹۹۹ ه.ق / ۱۵۹۰ م)، به بازرگانان انگلیسی اجازه داده شد که کالاهای خود را تحت لوای پرچم خود از طریق دریا یا خشکی به قلمرو عثمانی وارد کنند و بی هیچ مشکلی به داد و ستد مشغول شوند. همچنین به آنان اجازه داده شد که همچون اتباع فرانسه و ونیز که در گذشته مدتی مطابق قوانین و رسوم خود زندگی کرده بود، آنان نیز در زندگی خود، از قوانین و آداب و رسوم کشور خود پیروی کنند. چندی پس از آن، همان بازرگانانی که هارپون را به کشور عثمانی اعزام کرده بودند، به اتفاق چند تن دیگر شرکت تجاری لوانت را ایجاد کردند و با کسب اجازه فعالیت برای شرکت خود، انحصار تجاری ونیز و فرانسه را در قلمرو عثمانی درهم شکستند و بدین ترتیب تشکیلات تجاری انگلیس به خاور میانه راه یافت.

اعدام صوقللی محمد پاشا

اما مردی که مذاکرات مربوط به برقراری روابط تجاری را با انگلیس آغاز کرده بود، خود شاهد آغاز این روابط نبود. سیاست دیرینه دربار توام با دشمنی دو سلطان عثمانی با وزیر اعظم، سرانجام به سقوط صوقللی محمد انجامید. در ۱۲ اکتبر ۹۸۷ ه.ق / ۱۵۷۹ م، یکی از عمال سلطان صوقللی را در دربار، در حالی که وی عازم شرکت در جلسه دیوان عالی بود، به ضربه خنجر از پای در آورد. درباره خدمات صوقللی به امپراتوری، نظرات متفاوت است. برخی با رعایت انصاف کامل در قضاوت خود بر این عقیده اند که صوقللی عامل اصلی پیروزی دوشیرمه بود و نیز با اتکا به قدرت و نفوذ وی بود که خویش پرستی و فساد توانست در درون نظام عثمانی رخنه کند. بعضی دیگر بر این عقیده اند که وی برغم کارایی روبه زوال سلاطین و مشکلات فزاینده سیاسی و اقتصادی زمان، از قدرت خود صرف نظر از این که به چه نحو کسب شده بود - استفاده کرد تا امپراتوری را یکپارچه نگاهدارد؛ این دسته همچنین عقیده دارند همین فرد بود که توانست طی تصدی مقام وزیر اعظمی سرزمینهای مهمی را به قلمرو عثمانی ملحق کند. اما این نکته را باید یاد آور شد که بیشتر جنگهایی که به منظور کسب فتوحات انجام می شد، برخلاف تمایلات شخصی وی صورت می گرفت و تنها خدمت مهم صوقللی برقراری روابط صلح آمیز با کشورهای بزرگ اروپایی بوده است. به هر روی، صوقللی عنصر اساسی ثبات در مرکز نظام عثمانی بود و مرگ وی روند تمرکززدایی را - که بعدها به صورت وجه مشخصه جامعه عثمانی در بیشتر سالهای سده یازدهم ه.ق / هفدهم م بروز کرد - در درون ساخت سیاسی حکومت تشدید کرد.

جنگ با ایران، ۹۹۹-۹۸۷ ه.ق/۱۵۹۰-۱۵۷۹ م

جنگ با ایران که پس از تسخیر قفقاز به دست عثمانیها آغاز شده بود، به مدت یک دهه پس از مرگ مخالف اصلی آن، صوقللی، ادامه یافت؛ بنابراین بسیاری از اخطارها و هشدارهای صوقللی تحقق پیدا کرد، اگرچه این جنگ لاقبل بعضی منافع مالی موقت برای امپراتوری به همراه آورد. موفقیت عثمانی تا حدود زیادی به توانایی و تمایل خان کریمه در پشتیبانی از نیروهای عثمانی در شرق بستگی داشت، حال آن که پیروزی صفویان به قدرت و توانایی شاه در متحد کردن پشتیبانان ایرانی و قزلباش خود و اتخاذ سیاستی هماهنگ بستگی داشت. با پیروزی عثمانی در ویلاسا [۱۱] واقع در جنوب رود سامور [۱۲] در قفقاز، در نبردی مشهور به نام «نبرد مشعلها» سرنوشت جنگ قطعی شد. از این روی نبرد یاد شده بدین نام معروف شد که جنگ طی شب و روز ادامه یافت (۱۱-۷ مه ۹۹۱ ه.ق/ ۱۵۸۳ م). حکومت عثمانی در قفقاز تا سواحل خزر احیا شد و سلطه مستقیم آنان بر شروان و داغستان برقرار شد. اقتدار سلطان بر پادشاهان گرجی دوباره تحکیم و وفاداری پادگانهای نظامی بیش از گذشته تثبیت شد. صفویان در این زمان به طور کامل مغلوب شدند، چندی که دیگر نتوانستند عثمانیها را تا حدود یک ربع قرن پس از آن یعنی طی سلطنت شاه عباس از سرزمینهای اشغال شده بیرون رانند. اوزدمیر اوغلو عثمان در ادامه نبردهای پیشین کوشید که ایروان و بیشتر نواحی ارمنستان را به تصرف خود درآورد؛ وی در این نبرد توانست غنایم فراوان دیگری برای استانبول به ارمغان آورد و در برابر خطر احتمالی حملات روسها و ایرانیان، خط دفاعی مستحکمی را ایجاد کند.

مشکلات عثمانی و کریمه

پیش از بازگشت به استانبول، عثمان پاشا ناگزیر بود با فعالیتهای خان کریمه یعنی محمد گرای که کم کم به شورشی آشکار بدل می شد، رویاروی شود. تاتارها از ادامه کمکهای پیشین خود سرباز زده بودند و خواستار آن بودند که عثمانیها پیش از تجدید کمکهای آنان، نخست تمامی درآمدهای کفّه (فتودوسیا) و مولداوی را به آنان واگذار کنند. محمد گرای در واقع در پی آن بود که با استفاده از شکست اخیر روسیه در امتداد دریای بالتیک، غازان و آستراخان را بازپس ستاند و از اعزام نیروهایش به نبرد در قفقاز که احساس می کرد تنها به سود عثمانیها تمام خواهد شد، اکراه داشت. از این روی مراد تصمیم گرفت که محمد گرای را عزل و برادرش اسلام گرای را به جای وی منصوب کند و عثمان پاشا را گسیل داشت تا وی را بر تخت حکومت کریمه بنشاند. محمد گرای نیروهای عثمانی را در کفّه به محاصره خود درآورد (بهار

11- Vilasa

12- Samur

سال ۹۹۲ هـ.ق / ۱۵۸۴ م)، اما کار گزاران عثمانی کوشیدند وی را در میان افراد برجسته کریمه بی اعتبار کنند. با رسیدن نیروی کمکی گسیل شده از استانبول به کِیفه، محمد اسیر و کشته شد (۳ مه، ۹۹۲ هـ.ق / ۱۵۸۴ م). پس از این مأموریت، عثمان پاشا به استانبول بازگشت و در همین زمان بود که در ازای پیروزیهای یمن، قفقاز و کریمه و همچنین برغم مخالفت حرم و نیروهای دوشیرمه که می ترسیدند با انتصاب عثمان پاشا به مقام وزیراعظمی قدرت و نفوذ آنان در دستگاه حکومتی خاتمه یابد، وی به این مقام منصوب شد؛ در این احوال، مراد امیدوار بود که بتواند پشتیبانی نظامی لازم را برای تصرف بقیه نواحی ایران به دست آورد.

خاتمه جنگ با ایران

پس از آن که اوضاع کریمه به طور کامل تحت نظارت عثمانی قرار گرفت، عثمان پاشا آماده بود که با کمک شمار وسیعی از نیروهای تاتار و تقریباً حدود ۳۰۰/۰۰۰ تن از جنگجویان روملی و آناطولی به سوی آذربایجان حرکت کند. یک بار دیگر صفویان با اندک مقاومتی عقب نشینی کردند و این به عثمان امکان داد که برای چهارمین بار تبریز را تحت نظارت خود در آورد (پیروزیهای پیشین در سالهای ۹۲۰ هـ.ق / ۱۵۱۴ م، ۹۴۱ هـ.ق / ۱۵۳۴ م و ۹۴۲ هـ.ق / ۱۵۳۵ م اتفاق افتاده بود). اما این بار عثمانیها پس از کسب پیروزی، بیدرنگ از مناطق تسخیر شده عقب نشینی نکردند. آنان با الحاق آذربایجان به قلمروهای خود، حکومت مستقیم خود را بر این سرزمین مستقر کردند. عثمانیها در دریای خزر ناوگانی عظیم ساختند؛ این ناوگان چندان قدرت یافت که روابطی منظم و دائمی با ازبکها برقرار کرد و آنان را یک بار دیگر طی سال ۹۹۷ هـ.ق / ۱۵۸۸ م، به جنگ با صفویان در خراسان برانگیخت. فرمانروای جدید صفوی، شاه عباس اول، (۱۰۳۹-۹۹۶ هـ.ق / ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م)، تحت فشار عثمانیها از غرب و ازبکها از شرق تصمیم گرفت که به صلح تن دردهد؛ وی به همه شرایط تحمیل شده از سوی دشمنان تسلیم شد تا بتواند وحدت و یکپارچگی ایران را حفظ و لشکر را بازسازی کند. از آنجا که عثمانیها در این زمان یک بار دیگر درگیر جنگ با خاندان هابسبورگ شده بودند، با قرارداد صلح که بنا بر آن همه فتوحات عثمانی در ایران به رسمیت شناخته می شد، موافقت کرد (۲۱ مارس ۹۹۹ هـ.ق / ۱۵۹۰ م). شاه عباس موافقت کرد که به همه تبلیغات شیعه در قلمرو عثمانی و همچنین آزار و اذیت مسلمانان سنی در کشور ایران خاتمه دهد. بنابراین جنگ ایران و عثمانی در سالهای ۹۹۹-۹۸۶ هـ.ق / ۱۵۹۰-۱۵۷۸ م، برای حکومت عثمانی در عصر انحطاط موفقیتهای بزرگی به بار آورد. مناطق قفقاز، کردستان و آذربایجان عمده تحت نظارت سلطان قرار گرفت؛ خزانه حکومت از انبوه غنایم به دست آمده و درآمدهای مالیاتی جدید انباشته شد. لشکر عثمانی شهرت و اعتبار گذشته خود را باز یافت. اما این شکوه و جلال فریبی

بیش نبود، زیرا مشکلات اجتماعی و اقتصادی، امپراتوری را همچنان در سراسیمب انحطاط فرو می بردند.

آغاز جنگ با خاندان هابسبورگ

خاندان هابسبورگ به هیچ روی علاقه‌ای نداشت که با سلطان وارد جنگ شود. از این روی، امپراتور برای چهارمین بار قرارداد صلح سال ۹۵۴ هـ.ق / ۱۵۴۷ م تجدید کرد (۲۹ نوامبر سال ۹۹۹ هـ.ق / ۱۵۹۰ م)؛ وی در این قرارداد موافقت کرد علاوه بر خراجی که در گذشته به سلطان می پرداخت، مقداری هم به مقامهای ارشد باعالی پردازد. اما برغم تمایلات هر دو جناح، عاقبت در سال ۱۰۰۲ هـ.ق / ۱۵۹۳ م، جنگ میان عثمانیها و خاندان هابسبورگ آغاز شد. علت این جنگ عمده حملات وسیع مرزی بود که مجارستان به قلمروهای دو امپراتوری صورت می گرفت؛ جناحهای درگیر در این نبردها از یک سو تکاوران آقینچی عثمانی و از سوی دیگر اوسکوگهای [۱۳] مسیحی یعنی همان آوارگانی بودند که از سلطه عثمانی در دالماسی، کروآسی، صربستان و آلبانی گریخته و برای رویارویی با خطر عثمانی به خدمت حکومت هابسبورگها درآمده بودند. ظاهراً و نیز هم در تحریک حملات دریایی اوسکوگها و کمک رسانی به آنان سهم بود، اما رشوه‌های سفیر و نیز در استانبول و نفوذ صفی سلطان سبب شده بود که تنها اتریش مورد سرزنش و دشمنی حکومت واقع شود. حملات اوسکوگ چندان سنگین و زیانبار شد که نیروهای ولایتی بوسنی با حمله‌ای سخت در امتداد اونا [۱۴] و ساوا [۱۵] و اکنش نشان دادند و با تسخیر چندین دژ مهم هابسبورگ، چندان غنائیم زیادی به دست آوردند که امپراتور قرارداد صلح را لغو کرد (اکتبر ۱۰۰۱ هـ.ق / ۱۵۹۲ م) و نیرویی گسیل داشت که عثمانیها را در سیسک یا شیشکا [۱۶] تارومار کرد (۲۰ ژوئن ۱۰۰۲ هـ.ق / ۱۵۹۳ م) و هزاران تن را در رود کولپا [۱۷] غرق کرد. پس از آن وزیراعظم، سنان پاشا، اعلان جنگ داد و این اعلان جنگ عمده از آنجا ناشی می شد که وی مطمئن بود لشکرش در جنگ پیروز خواهد شد و نیز این که سلطان و مشاورانش در پی لغو قرارداد صلح از سوی امپراتور، هدایای سالانه خود را از دست داده بودند (۴ جولای ۱۰۰۲ هـ.ق / ۱۵۹۳ م).

جنگ به مدت سیزده سال ادامه یافت (۱۰۱۵-۱۰۰۲ هـ.ق / ۱۶۰۶-۱۵۹۳ م) چنان که

13-Uskoks

14- Unna

15- Sava

16- Sissek/šiška

17- Kulpa

تمامی دوران سلطنت محمد سوم (۱۰۱۲-۱۰۰۴ ه.ق/ ۱۶۰۳-۱۵۹۵ م) و سالهای اولیه سلطنت احمد اول را (۱۰۲۶-۱۰۱۲ ه.ق/ ۱۶۱۷-۱۶۰۳ م) دربر می گرفت. طی دو سال نخست جنگ، فعالیتهای نظامی چندان قطعیت نیافته بود؛ در این مدت عثمانیها غنایم بسیار زیادی به دست آوردند و چندین قلعه را در امتداد مرز کروآسی تسخیر کردند. اما مسیحیان به لحاظ سیاسی بسیار موفقتر بودند. پاپ کلمنس هشتم [۱۸] (۱۰۱۴-۱۰۰۱ ه.ق/ ۱۶۰۵-۱۵۹۲ م) در تدارک یک لشکر صلیبی جدید در ونیز، اسپانیا و لهستان چندان موفقیتی کسب نکرد، اما وی با پشتیبانی خاندان هابسبورگ توانست همکاری امیر والاکیا، شاهزاده میخائیل را جلب کند و او که از تقاضاهای روزافزون استانبول به جان آمده بود، بناگاه علیه سلطان شورید و همه مسلمانان را از دم تیغ گذراند. این شورش بویژه از آن روی اهمیت داشت که والاکیا بیشتر غلات و گوشت مورد نیاز استانبول را تأمین می کرد و همچنین از آن روی که راههای آبی دریای سیاه و دانوب که عثمانیها برای ارسال تجهیزات سنگین در برابر اتریشیها از آن استفاده می کردند تحت نظارت والاکیا قرار داشت.

سلطنت محمد سوم ۱۰۱۲-۱۰۰۴ ه.ق/ ۱۶۰۳-۱۵۹۵ م

محمد سوم که در برادر کشی بر همه گذشتگان خود پیشی جست، به جای پدرش مراد سوم بر تخت نشست. وی همه بستگان خود را از بین برد. او نه تنها تمامی نوزده برادر بلکه بیش از بیست تن از خواهران خود را به دست غلامان کر و لال خفه کرد. بجز همین مسأله، تغییر سلطان تأثیر چندانی در امر حکومت نداشت، زیرا هیچ یک از آنان دیگر در امور عثمانی نقش بسزایی نداشتند. مادر محمد، صفیه سلطان، زمانی که وزیر اعظم و سپاهیان در دانوب سرگرم نبرد بودند، کنترل اوضاع را در مرکز امپراتوری در دست گرفت. با پرداخت انعام جلوس به نیروهای نظامی، نفوذ این نیروها در دستگاه حکومتی همچنان بارز بود، اما دخالتهای حرم نیز وجود داشت که پیامدهای مخرب آن هر روز بیش از پیش آشکار می شد. سنان پاشای سالخورده که از دیرباز مورد عنایت و توجه مراد بود از کار برکنار و نایب آلبانیایی وی به نام فرهاد پاشا به جای او منصوب شد.

ادامه جنگ با اتریش

فرهاد پاشا در مقام وزیر اعظمی رهبری لشکر عثمانی را برعهده گرفت و این بیشتر از صلاحیتهای سیاسی وی ناشی می شد تا کارایی نظامی اش؛ تحت رهبری فرهاد پاشا، لشکر

عثمانی موقعیت نسبتاً مطلوب خود را از دست داد. فرهاد بیشتر وقت خود را صرف سازماندهی لشکر می کرد و این در حالی بود که شورش والا کیا ئها همچنان ادامه داشت و خاندان هابسبورگ بیشتر فتوحات پیشین عثمانی را در کروآسی شمالی بازپس گرفتند، گران [۱۹] را تسخیر کردند (۷ سپتامبر ۱۰۰۴ ه.ق / ۱۵۹۵ م) و بدین ترتیب با شکسته شدن خط دفاعی دانوب، بوسنی به خطر افتاد. سلطان سنان پاشا را دوباره به مقام وزارت اعظم منصوب کرد، اما دیگر خیلی دیر شده بود. وی کوشید که طی تابستان بیشتر نواحی والا کیا شامل بوخارست را به تصرف خود در آورد، اما زمستان سخت همراه با تاختیهای چریکی والا کیا عثمانیها را تارومار کرد. هزاران تن هنگام عبور از رود دانوب به هلاکت رسیدند (۲۷ اکتبر ۱۰۰۴ ه.ق / ۱۵۹۵ م). موفقیت والا کیا مولداویها را به قیام علیه عثمانی تشویق کرد. سلطان از تاتارهای کریمه خواست که قیام مولداویها را فرو نشانند، اما این اقدام سلطان، سیگسموند، پادشاه لهستان را برانگیخت که با مداخله خود ولایت مولداوی را تسخیر کند و تاتارها را بیرون راند. نزدیک بود که میان نیروهای سلطان و سیگسموند جنگ رخ دهد، اما سرانجام صلح برقرار شد و همه سپاهیان بیگانه از مولداوی عقب نشینی کردند و حکومت آن به امیر جدیدی واگذار شد که در ازای برخوردارگی کامل از استقلال، راضی بود که اقتدار عثمانی را به رسمیت بشناسد. پس از برقراری صلح، سیگسموند روابط دوستی خود را با سلطان تجدید کرد تا خود را از خطر حمله جناحی خاندان هابسبورگ حفظ کند.

شکستهای پی در پی سرانجام محمد سوم را بر آن داشت که رهبری لشکر را خود بر عهده گیرد؛ و این نخستین سلطان پس از سلیمان بود که چنین می کرد. وی امیدوار بود که با تسخیر قلعه ارلو (اغری) [۲۰] پیروزی قطعی و بزرگی را نصیب خود کند. این قلعه بر راههای ارتباطی میان اتریش که تحت حکومت خاندان هابسبورگ بود و ترانسیلوانیا را که در این زمان قیام علیه عثمانیها را آغاز کرده بود، سیطره داشت. سلطان در سازماندهی لشکر خود و گسیل آن از طریق حوزه بالکان بسیار آهسته عمل می کرد، بنابراین زمانی که وی قلعه ارلو را محاصره و سرانجام تسخیر کرد (۱۲ اکتبر ۱۰۰۵ ه.ق / ۱۵۹۶ م)، دیگر بسیار دیر شده بود و موفقیت فصل برای فعالیتهای نظامی مناسب نبود. برغم این مسأله، سلطان کوشید که طی عملیاتی به نیروهای امپراتوری دست یابد. وی با نیرویی مرکب از ۱۰۰/۰۰۰ تن عاقبت در دشت مزو کرسزتس (هاج اووا) [۲۱]، محلی که سربازان امپراتوری در آن بخوبی سنگربندی کرده بودند، با آنان

19- Gran

20- Erlau (Eğri)

21- Mező Kerésztes (Haç ova)

روبرو شد. عثمانیها اگرچه پس از انجام محاصره و راه پیمایی طولانی بسیار فرسوده بودند، اما کوشیدند که با عبور از چند راه باتلاقی خود را به دشمن برسانند؛ آنان با پشتیبانی مهم آتش توپخانه خود توانستند دشمن را دور بزنند و با حملات جناحی آنان را تارومار کنند (۲۶ اکتبر ۱۰۰۵ هـ.ق / ۱۵۹۶ م). این پیروزی تصورات خاندان هابسبورگ را مبنی بر این که از ضعف عثمانی به نفع خود می توانند استفاده کنند نقش بر آب کرد و بناگاه به نیروهای عثمانی توان و روحیه دوباره ای بخشید. طی یک دهه پس از آن که جنگ ادامه یافت، عثمانیها علیه نیروهای هابسبورگ در مجارستان و همچنین علیه شورشیان والاکیا در موضع تهاجمی بودند و معمولاً طی تابستان دژهایی را یکی پس از دیگری تسخیر می کردند، اما با پراکندگی نیروها در فصل زمستان، همه آنها را به دشمن تسلیم می کردند.

اما بی ثباتی داخلی در کشور عثمانی، لشکر و حکومت آنان را به یک اندازه از بهره گیری از موقیهای نظامی بازداشت. پیامد کلی این وضع رکود در نیروهای عثمانی بود. تا پایان سال ۱۰۰۶ هـ.ق / ۱۵۹۷ م، همه جلوه های ظاهری انضباط در بیشتر پادگانهای مرزی عثمانی منسوخ شده بود و این به دشمن امکان می داد که طی زمستان، زمانی که نیروهای سپاه اصلی عثمانی دچار پراکندگی می شدند، به میل خود اقدام به حمله و پیشروی کند. موقعیت مذکور فرصت مناسبی بود برای اتریشها که دست به حمله ای غافلگیرکننده بزنند و راب را تسخیر کنند (۲۹ مارس ۱۰۰۷ هـ.ق / ۱۵۹۸ م) و دوباره خطوط دفاعی عثمانی را درهم شکنند. در سال ۱۰۰۸ هـ.ق / ۱۵۹۹ م، امیر شورشی والاکیا، میخائیل، کوشید که با کمک خاندان هابسبورگ ترانسیلوانیا را تسخیر کند و این در حالی بود که لشکر عثمانی به دلیل بروز اختلافات داخلی در استانبول، توان خود را از دست داده بود. بنابراین میخائیل مولداوی را تسخیر کرد، اما این اقدام سبب شد میان وی و امپراتور که امیدوار بود خود مولداوی را متصرف شود، جدایی افتد. اما نیروهای عثمانی و لهستانی با استفاده از موقعیت ایجاد شده، طی یک رشته عملیات مشترک و به نام سلطان مدعی حکومت بر این دو ایالت شدند (۱۰۱۴-۱۰۱۰ هـ.ق / ۱۶۰۵-۱۶۰۱ م). در والاکیا و مولداوی، امیران محلی دوباره به قدرت رسیدند، اما ترانسیلوانیا تحت نظارت استقان بوکسکای که در گذشته مشاور اصلی سیگیسموند باتوری بود، قرار گرفت؛ هر سه این ولایات دوباره به اقتدار سلطان گردن نهاندند.

قیامهای جلالی

برغم موقیتهای چندی که نصیب عثمانیها شد، دلیل عمده ناتوانی آنان در انجام حمله ای سنگینتر علیه حکومت خاندان هابسبورگ، بروز چندین قیام علیه سلطه عثمانی در آناتولی بود

که همه آنها به طور کلی تحت عنوان جلالی خوانده می شدند. پیروزی شگفت آور عثمانیها بر نیروهای امپراتوری در دشت هاج اووا بود که در واقع رخدادها و قیامهایی را برانگیخت. جقالزاده سان پاشا (از اهالی جنوا بود که اسلام آورده بود)، وزیر اعظم جدید پس از پیروزی، کوشید که بی نظمی های جدی ناشی از عملیات پی در پی را در ارتش عثمانی از بین ببرد؛ وی دستور داد افراد نیروهای عثمانی پس از هر نبرد در جلوی خیمه وزیر اعظم مجتمع شوند و اعلام کرد اگر کسی از این دستور سر باز زند به اتهام خیانت دستگیر و اعدام خواهد شد و زمین، دارایی و اموال آن فرد به نفع خزانه مصادره خواهد گردید. اما صدور این دستور زندگی بسیاری را تهدید می کرد؛ نه تنها کسانی را که از ترس میادین نبرد را ترک می کردند، بلکه هزاران تن بیشتر را که صرفاً به دلیل بی نظمی - که در آن زمان ویژگی سپاهیان عثمانی تلقی می شد - از واحدهای خود متفک شده بودند. شمار افراد این دسته اخیر که بالغ بر ۲۵۰۰۰ تا ۵۰/۰۰۰ تن می شد، همگی از بیم وزیر اعظم به آنا تولی گریختند و این حرکت به باندهای شورشی آنا تولی که پیش از آن مدتی سابقه فعالیت داشتند، نیرو و تحرک جدیدی بخشید.

همه دشواریهای اقتصادی و اجتماعی که طی نیم قرن پیش از آن به صورتی جدی تر بارز شده بود، در این زمان گروههای وسیعی را واداشت که به شورشیان ملحق شوند یا از آنان حمایت کنند. خشم ترکها از سوء حکومت دوشیرمه دوباره در استانبول چهره نمود. آثار این قیامها در استانبول در دشمنی فزاینده میان بینی چریها، بازوی نظامی اصلی دوشیرمه، و سواره نظام سپاهی در پایتخت که بیشتر از ترکهای آنا تولی بودند، آشکار شد. سواره نظام سپاهی را اعضای اشراف ترک و یکی از شیخ الاسلامهای گذشته به نام سان الله افندی حمایت می کردند؛ سان الله افندی بنابر سیاستهای دربار از کار برکنار شده بود و در این زمان با پشتیبانی نیروهای سواره نظام سپاهی و طلبه های استانبول یعنی سفته ها (۶ ژانویه ۱۰۱۲ هـ.ق/ ۱۶۰۳ م) قیام بزرگی علیه دوشیرمه برپا کرده بود. سلطان تسلیم خواسته های قیام شد از جمله این که سان الله افندی را به مقام خود بازگرداند. اما بینی چریها که زمستان را بیشتر در بلگراد می گذراندند، قیام خود را آغاز و به سوی استانبول حرکت کردند؛ آنان سلطان را واداشتند که سان الله افندی را عزل کند و نیز این که فرمان دهد افراد سپاهی سلاح بر زمین بگذارند. بینی چریها و دسته توپخانه به استانبول وارد شدند و سواره نظام سپاهی را در سربازخانه هایشان تحت محاصره گرفتند و با به آتش کشیدن این اماکن بسیاری از اموال و جنگجویان مستقر در آنها را سوزاندند. رهبران شورشی به قتل رسیدند، سپاهیان مستقر در استانبول سرکوب شدند و دوشیرمه دوباره قدرت را در دست گرفت؛ اما هزاران تن از نیروهای سپاهی و سایر آوارگانی که به آنا تولی گریخته بودند، به جنبش جلالی ملحق شدند. این قیامها نطی بیشتر سالهای سده یازدهم هـ.ق/ هفدهم م ادامه یافت و استانبول را از بخش عمده

درآمدها و غلات مورد نیاز خود محروم کرد، اگرچه این جنبشها نتوانستند به صورت یک خطر نظامی چندان قدرتمند لشکریان عثمانی را در شرق یا غرب به خود مشغول دارند.

سلطنت احمد اول ۱۰۲۷-۱۰۱۲ ه.ق/۱۶۱۷-۱۶۰۳ م

چهارتن از پسران محمد از جمله قدرتمندترین آنان به نام محمود در نتیجه سیاستهای گروهی داخل حکومت در زمان سلطنت پدر به قتل رسیده بودند. از این روی پس از مرگ محمد در اثر سکنه قلبی (۲۱ اکتبر ۱۰۱۲ ه.ق/ ۱۶۰۳ م)، بزرگترین فرزند وی که زنده مانده بود یعنی احمد اول در سن سیزده سالگی به جای پدر قدرت را در دست گرفت؛ فرزند دیگر محمد به نام مصطفی دوسال بیشتر نداشت. احمد با ترک سنت قدیمی برادرکشی، مصطفی را همراه با مادر بزرگش صفیه سلطان و اطرافیان به قصر عتیق در بایزید اعزام کرد؛ او با این کار سلطه دیرینه صفیه سلطان را درهم شکست و در عین حال موقعیتهای جدیدی برای دیگران فراهم آورد. از آنجا که احمد بسیار جوان بود و بی هیچ تجربه‌ای زمام امور را در دست گرفته بود، ناگزیر بود که به اطرافیان خود و قبل از هر کس دیگر به مادرش خندان (متوفی به سال ۱۰۱۴ ه.ق/ ۱۶۰۵ م) و سپس به خواجه حرمسرا درویش محمد آغا تکیه کند که یک سال پیشتر از آن از سوی ملکه مادر به مقام بستانچی‌باشی منصوب شده بود. با این همه سلطه درباریان ادامه یافت، اگرچه در این زمان ابتکار عمل بیشتر در دست رئیس خواجهگان بود تا ملکه مادر.

خاتمه نبرد با نیروهای هابسبورگ

در این احوال، شرایط جنگ در جبهه هابسبورگ به نفع عثمانیها تغییر کرده بود. در این زمان فرماندهی نیروهای عثمانی به قیّم و سرپرست سلطان، له له محمد پاشا، سپرده شد؛ وی از مردم بوسنی بود و در مقام حکمرانی روملی تجربیات زیادی در امور اداری و نظامی کسب کرده بود. تحت فرماندهی له له محمد پاشا، لشکر عثمانی با اندک دشواری، پست [۲۲] را بازپس گرفت (۲۵ سپتامبر ۱۰۱۳ ه.ق/ ۱۶۰۴ م). علاوه بر این، در آن بخش از سرزمینهای مجارستان و ترانسیلوانیا که تحت تصرف حکومت هابسبورگ قرار داشت، مشکل قدیمی تعصبات کاتولیکی و عزم خاندان هابسبورگ در ریشه کن کردن پروتستانتیسم، بیشتر افراد بومی را به حمایت از بازگشت سلطه عثمانی سوق داد. مردم بومی این مناطق تحت رهبری فردی به نام گابریل بتلن [۲۳] علیه نیروهای هابسبورگ قیام کردند؛ گابریل بتلن قبلاً دربار سیگیسموند

باتوری خدمت کرده بود و در این زمان خواستار آن بود که در همه سرزمینهای مجارستان و ترانسیلوانیا حکومتی مستقل تحت رهبری بوکسکای که مورد قبول همه گروهها اعم از پروتستان، کاتولیک و هواخواهان عثمانی بود، روی کار آید. در ژوئن سال ۱۰۱۴ ه.ق / ۱۶۰۵ م، له له محمد برای شورشیان پول و سلاح ارسال داشت و در همان احوال گران را که در واقع کلید دستیابی به مجارستان شمالی بود (۱۳ اکتبر ۱۰۱۴ ه.ق / ۱۶۰۵ م) و همچنین ویزگراد [۲۴] را در بوسنی تسخیر کرد؛ وی نیروهای امپراتوری را در موقعیت دشواری قرار داد و تکاوران خود را از طریق استیریا [۲۵] به نواحی جنوبی اتریش گسیل داشت. نیروهای هابسبورگ ترانسیلوانیا را تخلیه کردند و بوکسکای در مقام امیر این ایالت مورد قبول عامه مردم قرار گرفت (۲۶ جولای، ۱۰۱۴ ه.ق / ۱۶۰۵ م)؛ وی سپس با امیر والاکیا قرارداد جدیدی به امضاء رساند تا از پشتیبانی دوباره این امیرنشینها از سلطان اطمینان حاصل کند.

تحولات نظامی و مالی

نبردهای طولانی در قفقاز و شمال مجارستان توان عثمانی را پیش از آنچه که معمولاً تصور می شود، رو به تحلیل برد. با فتوحات گسترده ای که عاقبت نصیب عثمانیها شد، پادگانهای نظامی مستقر در نواحی مرزی بیشتر به افراد پیاده نظام که مهارتشان در عملیات محاصره شهرها و مناطق بود و گذار شد تا به سواره نظامی که مدتها پیش از آن بر آنها مسلط بودند. علاوه بر این، استفاده کامل از باروت، توپ و تفنگ در این زمان مستلزم نوعی انضباط، آموزش و تاکتیکهایی بود که تنها نیروهای پیاده نظام قادر به قبول آن بودند؛ این امر سبب شد که سواره نظام سپاهی و همچنین نظام تیمار فتودالی که در اصل به منظور حمایت از آنان به وجود آمده بود، دچار ضعف و انحطاط شود. در این زمان بسیاری از توپها به نفع خزانه مصادره و سپس برای کسب در آمد هر چه بیشتر به دیگران اجاره داده شد و این در حالی بود که بسیاری از زمینهای دیگر از سوی مالکان آنها به صورت بنگاههای خیریه با دارایی شخصی آنان در آمد. بنابراین زوال قدرت سواره نظام فتودال با افزایش وسیع مالیاتها همراه بود تا از این طریق هزینه پرداخت حقوق دسته های رسمی نظامی تامین شود و این درست مصادف بود با زمانی که بسیاری از نیروهای سواره نظام کار خود را از دست داده بودند و با رضایت کامل به هر جنبش نوظهوری ملحق می شدند تا از آن طریق دشمنی خود را با استانبول ابراز دارند. در همین احوال نیاز روزافزون ارتش عثمانی به نیروهای پیاده همراه با خسارات سنگینی که طی جنگهای

24- Visegrad

25- Styria

طولانی بر سپاه آنان وارد شده بود، عثمانیها را ناگزیر کرد نیروهای لازم را از میان بردگان و نوکیشانی که پیش از این جذب قاپی قولو می شدند، تأمین کنند. از آنجا که نظام تیمار نیز روبه زوال بود، حکومت عثمانی ناچار بود که هزاران تن از این جنگجویان را به نیروهای قاپی قولو وارد کند و نیز این که الزاماً تفاوتی را که از دیرباز بین پیاده نظام دوشیرمه و سواره نظام مسلمان وجود داشت، نادیده بگیرد. بنابراین نیاز عثمانی به نیروی انسانی تا حدود زیادی به لحاظ کمیت برطرف شد، اما نظام دوشیرمه که مسؤولیت عضوگیری و آموزش سربازان نظامی را برعهده داشت، همچنان که سده یازدهم هـ.ق/ هفدهم م سپری می شد، بیش از گذشته نسبت به آموزش و انضباط سربازان، بی توجهی نشان می داد.

معاهده زیتواتوروک [۲۶]

مشکلات فراوان مالی و اجتماعی ناشی از سالها جنگ، عثمانیها را در سال ۱۰۱۵ هـ.ق/ ۱۶۰۶ م بیش از هر زمان دیگر برای پذیرش صلح آماده کرد، خاصه این که امیرنشینهای ازدست رفته دوباره به امپراتوری ملحق شده بودند و اوضاع مجارستان آرام گرفته بود و علاوه بر این عثمانی از سوی صفویان دیگر بار تهدید می شد. وقوع شورشهایی در مجارستان که در تصرف نیروهای هابسبورگ بود نیز امپراتوری را واداشت که صلح را بپذیرد تا بتواند با طیب خاطر به مشکلات داخلی خود رسیدگی کند. آخرین معاهده میان عثمانیها و خاندان هابسبورگ در زیتواتوروک در همان محلی که رود زیتوا به دانوب می ریزد، به امضاء رسید (۱۱ نوامبر سال ۱۰۱۵ هـ.ق/ ۱۶۰۶ م). تمایل سلطان به برقراری صلح بدیهی بود. تأکید دیرینه وی بر برتری مقام خود بر امپراتور - چنان که امپراتور در ازای حکومت خود در شمال مجارستان به سلطان خراج می داد و این نشانگر همین برتری بود - خاتمه یافت و هر دو فرمانروای دیگر پذیرفتند که هیچ یک بر دیگری برتری خاصی ندارد. بنابراین صلح در غرب برقرار شد، اگر چه سلطان با ترک ادعای خود مبنی بر برتری مقامش بر مقام امپراتور، چشمان اروپائیان را به وسعت انحطاط عثمانی باز هم بیشتر باز کرد. در واقع مهمترین دستاورد عثمانی چیزی فراتر از خود معاهده بود. پس از مرگ بوکسکاوای (۲۹ دسامبر ۱۰۱۵ هـ.ق/ ۱۶۰۶ م) ترانسیلوانیا دستخوش آشوب و بی نظمی شد و در این احوال سلسله ای از امیران یکی پس از دیگری به حکومت می رسیدند. اما سلطان عاقبت توانست گابریل بتلن [۲۷] را (۱۰۳۹-۱۰۲۲ هـ.ق/ ۱۶۲۹-۱۶۱۳ م) به قدرت برساند؛ وی از دیرباز تحت حمایتی عثمانیها را پذیرفته بود

و امیران والاکیا و مولداوی را در حفظ بندهای وابستگی به عثمانی حمایت می کرد و به هنگام ضرورت آنان را در مورد پشتیبانی نظامی خود قرار می داد. بدین ترتیب «قیام امیرنشینها» فرو نشست و سرانجام موقعیت عثمانی در شمال دانوب دیگر بار تحکیم شد.

تجدید جنگهای ایران و عثمانی و سرکوب قیامهای جلالی

در این زمان یک بار دیگر جنگهای ایرانیان آغاز شد. شاه عباس با استفاده از موقعیتی که در نتیجه صلح فراهم شده بود، در دستگاه حکومتی تمرکز ایجاد کرد و لشکری قدرتمند فراهم آورد که با توپ و تفنگهای، اروپایی تجهیز شده بودند؛ این سلاحها را کارشناسان اروپایی به ایران آورده بودند و آموزش افراد نظامی را نیز خود آنان برعهده داشتند. شاه عباس سپس لشکر خود را گسیل داشت تا قلمروهای ازدست رفته را بازپس ستاند؛ وی نخست ازبکها را سرکوب کرد و پس از تسخیر هرات، مشهد و مرو در ماوراءالنهر (۹۹۷ هـ.ق / ۱۵۸۸ م)، با اسپانیا و پرتغال وارد مذاکره شد و آذربایجان و قفقاز را از عثمانیها بازپس گرفت (۱۰۱۳-۱۰۱۲ هـ.ق / ۱۶۰۴-۱۶۰۳ م). کوششهای عثمانی در مقاومت علیه تهاجم صفویان در اثر بی انضباطی و ضعف رهبری بی نتیجه ماند. سرکوب مدافعان عثمانی در نزدیکی دریاچه ارومیه (۹ سپتامبر ۱۰۱۴ هـ.ق / ۱۶۰۵ م)، شاه عباس را در موقعیتی مناسب قرارداد و با استفاده از این موقعیت بود که وی توانست تا عمق نواحی آناتولی شرقی نفوذ کند. این شکست همچنین موجب شد که برخی از رهبران محلی ترکمن و کرد نقض عهد کنند و مرحله دیگری از قیامهای جلالی را آغاز کنند که مهمترین آنها رشته قیامهایی بود که از سوی خاندان گُرد جانبولاط در سوریه شمالی و بیشتر نواحی کیلیکیه و نیز از سوی قلندر اغلو در آناتولی رهبری می شد. قیامهای جلالی عاقبت در تابستان سال ۱۰۱۷ هـ.ق / ۱۶۰۸ م به دست نیروهای قویوچی (گورکن) مراد پاشا سرکوب شد. برای سنجاق بیگها سربازان بیشتری اعزام شد و کوششی همگانی آغاز شد تا آخرین بقایای شورشیان تعقیب و سرکوب شوند؛ در این حرکت هزاران سر به نشان اجرای فرمان جدید به استانبول ارسال شد. قیامهای جلالی آناتولی را به مدت یک دهه در آشوب نگاه داشته بود، اما عدم وجود هماهنگی بین شورشیان و برخورد خصومت آمیز مردم محلی با آنها و عدم توانایی در نبرد آشکار با نیروهای سازمان یافته عثمانی سرانجام سبب شد که آنان نتوانند به حرکت خود ادامه دهند. علاوه بر این، سرکوب جنبش جلالی نشانگر آنست که عثمانیها هنوز چندان قدرتمند بودند که در عین حال که با دشمنان جدی خارجی در شرق و هم در غرب می جنگند، با خطر تهدیدکننده ناشی از مشکلات داخلی خود نیز مبارزه کنند.

مبارزه جنگ با ایرانیان

پیروزی شاه عباس در دریاچه ارومیه و متعاقب آن نبردهای جلالی عثمانیها را مجبور کرد که مرزهای دفاعی شرقی خود را به منطقه وان و دیار بکر عقب بکشند و اجازه دهند که صفویان بر ناحیه قارص در آناتولی شرقی و همچنین تفلیس، گنجه، دربند و باکو نظارت کامل پیدا کنند. اما همین که قیامهای جلالی مغلوب شد، قویوچی مراد عازم جنگ با صفویان شد، با این امید که بتواند بی آن که وارد نبردی علنی و رویاروی شود، شاه عباس را به ترک قلمروهای متصرف شده وادارد. مراد مدتی در کار خود موفق بود، اما مرگ وی در سن ۹۰ سالگی (۵ اوت ۱۰۱۹ هـ.ق / ۱۶۱۰ م) قدرت تهاجم را از عثمانیها سلب کرد و سبب شد که سلطان با معاهده جدید صلح ایران براساس معاهده قدیم صلح آماسیا در سال ۹۶۳ هـ.ق / ۱۵۵۵ م، موافقت کند. عثمانیها سلطه صفویان را بر آذربایجان و بخشهایی از قفقاز به رسمیت شناختند و بدینسان فتوحات سال ۹۹۹ هـ.ق / ۱۵۹۰ م را به شاه تسلیم کردند و شاه متعهد شد که در فعالیتهای مشترک علیه فشارهای روس در قفقاز شرکت کند. اختلافات مرزی و حملات متقابل مدتی صلح را به حالت تعلیق درآورد. اما متعاقب مرگ احمد دوم در درون خاندان حکومتی اختلافات و درگیریهایی بروز کرد که پس از یک دوره کوتاه سلطنت مصطفی اول (۱۰۲۶-۱۰۲۷ هـ.ق / ۱۶۱۸-۱۶۱۷ م) به حکومت عثمان دوم (۱۰۳۲-۱۰۲۷ هـ.ق / ۱۶۲۲-۱۶۱۸ م) انجامید؛ از این روی عثمانیها ناگزیر شدند که به نبردهای خود در شرق خاتمه دهند و قرارداد جدید صلح را که تأکیدی بر معاهده قبلی بود، به امضاء رسانند.

قراردادهای صلح در اروپا

وزیران عثمانی طی سالهای جنگ با ایرانیان و سرکوب قیامهای جلالی و حتی پس از آن کوشیدند که صلح با اروپا را حفظ کنند و سعی داشتند هرگونه مشکلی را بی آن که درگیر خصومتهای جدیدی شوند، حل کنند. کوشش آنان تا حدود زیادی موفق بود، زیرا حکومت هابسبورگ گرفتار جنگ سی ساله بود و به هیچ روی نمیخواست که با عثمانیها درگیر نبردی جدید شود. انعقاد قرارداد جدید با ترانسیلوانیا (۱۷ جولای ۱۰۲۴ هـ.ق / ۱۶۱۴ م) بیطرفی این امیرنشین را در مقابل فشار عثمانی و خاندان هابسبورگ تضمین می کرد، اگرچه حق ویژه سلطان عثمانی در تأیید امیر این منطقه به وی اطمینان می داد که ترانسیلوانیا به هیچ ائتلاف ضد عثمانی ملحق نخواهد شد و یا در امور امیرنشینهای دیگر دخالت نخواهد کرد. این موقعیت به بتلن و جانشینش، جورج را کوتسی [۲۸] (۱۰۵۸-۱۰۴۱ هـ.ق / ۱۶۴۸-۱۶۳۱ م)، امکان

می داد که قدرتی متمرکز ایجاد کنند، بر اشراف و شهروندان آزاد نظارت کامل پیدا کنند و بتوانند در سیاست خاندان هابسبورگ و همچنین سیاست عثمانی در اروپای شرقی نقشی مهم ایفا نمایند. در این احوال ترانسیلوانیا به صورت پناهگاهی امن برای گسترش آگاهی و وجدان ملی مجارستان در آمد، چنان که در این منطقه میزان آگاهیهای ملی به میزانی بسیار فراتر از نواحی تحت نظارت بیگانگان، گسترش یافت.

علاوه بر این، عثمانیها با انعقاد یک قرارداد جدید بیست ساله صلح با خاندان هابسبورگ (۲۸ ژوئن ۱۰۲۵ هـ.ق / ۱۶۱۵ م)، کوشیدند مشکلات ناشی از اجرای مفاد قرارداد زیتوتوروک را حل کنند. قلمرو حوالی اشترگوم [۲۹] - که ناحیه مورد اختلاف در تعیین حدود مرزی بود - به اتریش واگذار شد، اما نیمی از درآمدهای مالیاتی آن می باسیت به خزانه عثمانی تعلق می گرفت. از این گذشته، عثمانیها به اتریش اجازه دادند که نسبت به اجرای آزادانه شعائر مذهبی مسیحی در داخل امپراتوری عثمانی علاقه نشان دهد و کلیساهای مسیحی را در انجام اصلاحات و تعمیرات لازم آزاد بگذارد؛ بدینسان به خاندان هابسبورگ اختیارات قانونی داده شد که به بهانه حمایت از اتباع مسیحی سلطان در امور داخلی عثمانی دخالت کنند. حق کاپیتولاسیون که قبلاً به کشورهای فرانسه، ونیز و انگلستان اعطا شده بود، بازرگانان هابسبورگ را نیز دربر گرفت.

سرانجام قرارداد دیگری نیز منعقد شد (۱۵ جولای ۱۰۱۶ هـ.ق / ۱۶۰۷ م) تا به تنشهای میان لهستان و عثمانی که سابقه آن به زمان سیگیسموند و اسلا باز می گشت، خاتمه دهد؛ اختلافات میان این دو کشور بیش از هر چیز به مسأله روابط لهستان با خاندان هابسبورگ، رقابت آنان با تاتارهای کریمه بر سر تصرف سواحل شمالی دریای سیاه و استفاده آنان از تکاوران قزاق در حمله علیه قلمرو تاتار و عثمانی، مربوط می شد. لهستان و عثمانی هر دو متعهد شدند که تاتارها و قزاقها را از حمله به قلمروهای یکدیگر بازدارند و به بازرگانان یکدیگر اجازه دهند تا زمانی که آنان قوانین محلی را نقض نکرده اند و مالیاتهای محلی را می پردازند، به طور آزادانه در قلمرو یکدیگر تجارت کنند (بدینسان لهستان از امتیازات کاپیتولاسیون محروم ماند). پادشاه لهستان همچنین موافقت کرد به خان کریمه خراج دهد تا در موقع لشکرکشی علیه روسها یا به داخل امیرنشینها، لهستان از خطر حمله آنان در امان باشد.

اما این معاهده نتوانست در حل مشکلات مؤثر افتد. حمله تاتارها به داخل لهستان و تهاجم قزاقها به خان نشین کریمه آغاز شد؛ آنان همچنین در امتداد رود دنیپر تا دریای سیاه پیش می رفتند و سپس با قایق مراکز کشتیرانی عثمانی در دریای سیاه همچون سینوپ و طرابزون را

مورد حمله قرار می دادند. لهستان مدعی شد که نمی تواند قزاقها را مهار کند، اما در واقع پس از آن که پادشاه لهستان، سیگسموند دوم، در تلاش به منظور بهره گیری از «دوران سختیهای» روسیه و تسخیر مسکووی نا کام ماند ۱۰۲۱ هـ.ق / ۱۶۱۲ م، بنابراین اتحاد پنهانی با خاندان هابسبورگ (۲۳ مارس ۱۰۲۲ هـ.ق / ۱۶۱۲ م) حمایت آنان را در ازای این وعده که قزاقها را به حمله به عثمانیها ترغیب خواهد کرد، جلب نمودند؛ هر چند که سیگسموند در این تلاش با مخالفت پروتستانهای لهستان و هابسبورگ روبرو شد، زیرا آنان از برقراری گونه ای اتحاد میان پروتستانها و عثمانیها علیه فرمانروایان کاتولیک حمایت می کردند. لهستان به دخالتهای خود در امور امیرنشینها خاصه در اختلافات حکومتی آنها ادامه داد. حکمران بوسنی، اسکندرپاشا، نیرویی عظیم گسیل داشت که امیران مورد علاقه سلطان را به حکومت باز گرداند و قزاقها را همراه با خیل عظیم سپاه لهستان تارومار کرد (۱۷ آوریل ۱۰۲۵ هـ.ق / ۱۶۱۶ م). تهاجم دیگر اسکندرپاشا به دنیستر در تابستان سال بعد نزدیک بود به درگیری وسیع با نیروهای لهستانی منجر شود، اما در بوسزا (بوس) [۳۰] قراردادی منعقد شد که طی آن لهستان دوباره بر تعهدات پیشین خود تاکید کرد و تاتارها بار دیگر وعده دادند که به قلمرو لهستان حمله نکنند. جنگ خاتمه یافت و امیرنشینها یک بار دیگر تحت نظارت عثمانی قرار گرفتند.

انحطاط سیاسی

با زوال نظام سربازگیری دوشیرمه، گروههای عمده دوشیرمه که پس از مرگ سلیمان باشکوه اداره امور عثمانی را در دست گرفته بودند، به دسته ها و جناحهایی تجزیه شدند که هریک به دنبال جاه طلبیهای فرقه ای خود فعالیت می کرد. اختلاف میان دوشیرمه و اشرافیت ترک دیگر در زندگی سیاسی عثمانی عاملی تعیین کننده به شمار نمی رفت. پس از مرگ مادر احمد اول که در اوایل سلطنت وی اتفاق افتاد، همسر دسیسه باز وی به نام کوسم سلطان توانست نفوذ سیاسی خود را تنها طی حکومت فرزنداناش در قرن یازدهم هـ.ق / هفدهم م، یعنی طی دوران سلطنت عثمان دوم، مراد چهارم و سلطان ابراهیم حفظ کند، اما پس از آن حرم قدرت دیرینه خود را در تحت تأثیر قراردادان امور سیاسی در استانبول از دست داد. احمد اول در امور حکومت بیشتر بر قیم و سرپرست خود، له له مصطفی افندی، و همچنین خواجه سرای حرم به نام مصطفی آغا متکی بود، اما در سیاستهای کشورداری بیش از پیشینیان بلافضل خود علاقه نشان می داد. زمانی که سلطان احمد اول جلوس کرد، تنها یک تن از برادرانش زنده مانده بود (شاهزاده مصطفی که بعدها به نام مصطفی اول حکومت را در دست گرفت)؛ از این روی با

ترک سنت برادر کشی از سوی احمد، سنت جدیدی مرسوم شد و آن عبارت بود از واگذاری حکومت به بزرگترین اعضای خاندان که در نتیجه آن بیشتر برادران فرمانروایان عثمانی به حکومت می رسیدند تا فرزندانشان. این مسأله روند دسیسه‌هایی را که دربار عثمانی را در بیشتر سالهای قرن یازدهم ه.ق / هفدهم م به خود مشغول داشته بود، پیچیده تر می کرد.

احمد اول همچون بسیاری از سلاطین پس از خود شاعری برجسته بود؛ وی تحت عنوان بختی غزلیات و اشعار سیاسی قابل توجهی داشت. احمد اول فردی عمیقاً مذهبی بود و بیشتر ثروت شخصی خود را در راه حمایت از دانشمندان و افراد مومن و نیکوکار و همچنین ساختن مدارس و مساجد، خاصه در استانبول، صرف می کرد؛ در این شهر تحت نظارت شخص سلطان، مسجد سلطان احمد کبیر (مسجد کبود) و در اطراف آن مدارس و بیمارستانهایی بنا شد. وی همچنین کوشید که قوانین و سنن اسلامی در همه جا رعایت شود و مقررات منع مصرف مشروبات الکلی را که مدتها پیشتر وضع شده و از زمان سلیم دوم منسوخ شده بود، دوباره لازم الاجرا ساخت. احمد همچنین به منظور حصول اطمینان از این که مقررات یادشده اجرا می شود و نیز برای کسب اطمینان از این که مردم تکالیف مذهبی خود، بویژه حضور در مراسم نماز جمعه و پرداخت صحیح زکات را انجام می دهند، دفتری ویژه تأسیس کرد.

پس از مرگ احمد اول در اثر ابتلا به بیماری تیفوس (۲۲ نوامبر ۱۰۲۶ ه.ق / ۱۶۱۷ م)، برادر وی، مصطفی اول، (۱۰۴۹-۱۰۰۰ ه.ق / ۱۶۳۹-۱۵۹۱ م) با حمایت همسر احمد، کوسم سلطان، بر تخت نشست. کوسم از آن بیمناک بود که اگر قدرت به یکی از پسران سلطان منتقل شود، به طور معمول بزرگترین پسر یعنی عثمان بر تخت می نشیند و ممکن است به تحریک مادرش مه فیروز سلطان که رقیب سرسخت کوسم بود، فرزندان کوسم یعنی مراد (بعدها مراد چهارم نامیده شد) یا برادر بسیار جوانترش ابراهیم را (که بعدها سلطان ابراهیم خوانده شد) به قتل برساند. اما اگر وزیر اعظم خلیل پاشا در همان زمان در استانبول می بود، شاید می توانست حکومت را برای عثمان که به رغم جوانی اش سخت مورد حمایت وی بود، حفظ کند (عثمان در آن زمان چهارده سال بیش نداشت). اما از آنجا که وی در شرق سرگرم نبرد با ایرانیان بود، کوسم سلطان بر رقیب خود غلبه کرد و توانست در راستای منافع شخصی خود، جانشینی حکومت را به نامزد ضعیفتر و کم صلاحیت تر یعنی مصطفی بسپارد.

مصطفی ضعف و عدم شایستگی خود را در امر کشورداری نشان داد. وی نخستین سلاطینی بود که بی هیچ تجربه قبلی در امر کشورداری به قدرت می رسید. مصطفی تمامی زندگی خود را در حرم گذرانده بود و تنها مریبان وی زنان و خواجگان حرمش بودند؛ هراس از مرگ به دست یکی از سلاطین، کابوس وحشتناکی بود که احمد همواره با آن زندگی کرده بود و چندین مقام دربار بویژه رئیس خواجگان حرم یعنی مصطفی آغا با القای این افکار وحشتناک

می کوشیدند که وی را تحت نظارت داشته باشند. سرانجام چون احمد تحت نفوذ کوسم سلطان قرار گرفت، رئیس خواجهگان شایعاتی مبنی بر دیوانگی مصطفی منتشر کرد و با این ترفند توانست به نفع عثمان دوم، وی را از حکومت خلع کند (۲۶ فوریه ۱۰۲۸ ه.ق/ ۱۶۱۸ م).

سلطنت عثمان دوم ۱۰۳۲-۱۰۲۸ ه.ق/ ۱۶۲۲-۱۶۱۸ م

سلطان جدید هرچند که بسیار جوان بود، برغم انتظار پشتیبانان خود که فکر می کردند وی به هیچ روی شایستگی لازم را برای اداره حکومت ندارد، نشان داد که از صلاحیتهای بسیار زیادی برخوردار است. وی به همت مادر یونانی خود زبانهای لاتین، یونانی و ایتالیایی و همچنین عربی و فارسی را فرا گرفته بود و مشاورانی داشت که با کاردانی لازم وی را راهنمایی می کردند. عثمان رهبری فعال بود که می خواست قدرت سلطنت را احیا کند و طرحهایی را که وی گسترش داد برآستی او را در رأس اصلاح طلبان قرن یازدهم ه.ق/ هفدهم م قرار داد.

نخستین اقدام عثمان این بود که نه فقط حامیان مصطفی بلکه همه آنانی را که در دستیابی به قدرت از او حمایت کرده بودند و در نتیجه می خواستند بر او نفوذ داشته باشند، از صحنه قدرت کنار گذاشت. کوسم سلطان و همراهانش به قصر عتیق در بایزید تبعید شدند. وزیر اعظم و وزیران دیگر معزول و به جای آنان افراد دیگری منصوب شدند؛ شیخ الاسلام عزت افندی اگرچه مقام خود را از دست نداد، حق انتصاب و خلع اعضای علما از وی سلب و به مرتبی خصوصی سلطان عمر افندی واگذار شد و شیخ الاسلام تنها در امور قضایی می توانست اظهار نظر کند و حق نظارت بر علما از حدود اختیارات وی خارج شد. عثمان، گوزلچه علی پاشا را به مقام وزارت اعظم برگزید؛ علی پاشا طی دوره سلطنت قبلی، فعالیتهای دریایی موفقیت آمیزی انجام داده بود و در زمان عثمان با از میان برداشتن بیشتر حامیان اولیه سلطان مطمئن بود که اموال مصادره شده آنان به جای آن که خزانه سلطان یا باعالی را غنی کند، خزانه شخصی او را پر خواهد کرد. تحت نفوذ علی پاشا بود که عثمان سنت قدیمی برادر کشی را لااقل در مورد برادر تنی خود شاهزاده محمد (۱۲ ژانویه ۱۰۳۱ ه.ق/ ۱۶۲۱ م) اجرا کرد، هرچند که برادران ناتنی اش مراد و ابراهیم از این مهلکه جان سالم بدر بردند تا پس از وی به ترتیب زمام امور را در دست گیرند.

جنگ لهستان

عثمان پس از موافقت بلادرنگ خود با قرارداد صلح با ایران که پیش از آن بین ایران و عثمانی منعقد شده بود، فعالیتهای نظامی کشور را بیشتر علیه لهستان متمرکز کرد، زیرا این کشور به حمایت خود از خاندان هابسبورگ در جنگهای سی ساله (۱۰۵۸-۱۰۲۸)

ه.ق/ ۱۶۴۸-۱۶۱۸م) همچنان ادامه می داد و این اقدام تعهدات معاهده صلح با عثمانی را نقض می کرد. لهستان مداخله خود را در امر نشینها از سر گرفته بود و ظاهراً برای متوقف ساختن حملات قزاقها کوششی به عمل نمی آورد. این مسأله قوای عثمانی و لهستانی را به رویارویی مستقیم کشانید. یک لشکر عثمانی به رهبری اسکندر پاشا، حکمران اوکرایکوف (اوزی) [۳۱]، نیروهای لهستان را در سکورا [۳۲] در کنار رود پروس تارومار کرد (۲۰ سپتامبر ۱۰۳۰ ه.ق/ ۱۶۲۰م) و جنگاوران تاتار را به انتقام سالها حملات قزاقها، به لهستان اعزام کرد. زمانی که لهستان در هاتین (کوتزین) [۳۳]، در کنار رود دنیستر لشکری جدید تدارک کرد، عثمان آماده شد که با هدایت نیروهای عظیم عثمانی علیه آنان، سنتهای نیاکان خود را احیا کند؛ اما سپاهیان وی چندان آهسته حرکت می کردند که لهستان توانست قوای خود را مهیای رویارویی کند. بنابراین با ایجاد وقفه در فعالیتهای جنگی آنان، قرارداد جدید صلح منعقد شد (۶ اکتبر سال ۱۰۳۱ ه.ق/ ۱۶۲۱م)؛ با انعقاد این قرارداد، مرزهای پیشین احیا و تعهدات قبلی لهستان در برابر عثمانیها تجدید شد و علاوه بر این هاتین یک بار دیگر به قلمروهای عثمانی ملحق شد، این که آیا این بار لهستان به تعهدات خود وفادار می ماند یا خیر مسأله ای بود که تنها با گذشت زمان مشخص می شد. پس از قرارداد مذکور، لهستان بلافاصله درگیر جنگی طولانی و ناموفق با سودان شد (۱۰۴۱-۱۰۲۷ ه.ق/ ۱۶۳۱-۱۶۱۷م) و این به عثمان امکان داد که با اطمینان از مرزهای شمالی، انجام اصلاحات داخلی را از سر گیرد.

اصلاحات عثمان دوم

کاملاً معلوم نیست که آیا عثمان دوم آگاهانه اقدام به انجام اصلاحات می کرد یا این که فقط شرایط و مشکلات موجود وی را به انجام اقداماتی سوق می داد که احتمالاً می توان آن را اقدامات اصلاح طلبانه نامید. اما واقعیت مسلم این است که در زمان حکومت وی، امپراتوری عثمانی شاهد نخستین کوشش متمرکز به منظور تغییر نظام و خاتمه بخشیدن به روند انحطاط عثمانی بود.

نخستین کوشش عثمان از احساس شخصی وی - که به احتمال بسیار زیاد از افکار و القایات مادر و مربی وی ناشی می شد - الهام می گرفت؛ عثمان بر این عقیده بود که نفوذ دوشیرمه مایه گسترش خصلت خویش پرستی، فساد و تمرکززدایی در دستگاه حکومتی بوده

31- Oczakov (özi)

32- Cecora

33- Hotin (Khotzin)

است. او تنها راه چاره را در «ترکی کردن» عناصر دربار و دسته‌بندی چری می دانست؛ عثمان پس از بازگشت از هاتین، برنامه‌ای طرح کرد مبنی بر این که به جای دسته‌بندی چری و سپاهی - که به نظریه‌ی بیش از اندازه با دستگاه حکومت ناهمخوان بودند - گونه‌ای نیروی نظامی ملی را جایگزین کند که افراد آن همگی از روستائیان مسلمان آناتولی و سوریه باشند. علاوه بر این به نظر می‌رسد عثمان در این فکر بوده است که حکومت عثمانی را از مرکز دوشیرمه در استانبول به محلی در آناتولی که سنتها و ارزشهای ترکی بر آن حاکم باشد مثلاً به بورسایا آنکارا منتقل کند؛ بدینسان وی می‌خواسته است طلایه‌دار اصلاحاتی باشد که سه قرن بعد از سوی مصطفی کمال آتاتورک انجام شد. کاهش قدرت شیخ الاسلام به دستور عثمان، نخستین مرحله از کوششی بود که به منظور کاهش قدرت و نفوذ همه‌ی علما و در نتیجه افزایش قدرت سلطان انجام می‌شد؛ سلطان در پی آن بود که با افزایش قدرت خود بتواند برای رفع نیازهای زمان بی‌هیچ گونه محدودیتی از سوی طبقات ذینفع در میان علما و فرماندهان لشکر، قانون وضع کند. اما این برنامه‌ها بسی زود سلطان را به رویارویی با گروههایی کشانید که بیش از همه تحت تأثیر قرار می‌گرفتند. وی پیش از این با انتقاد از کوششهای بینی چریها و سپاهیان طی جنگ و تحمیل مقرراتی که از نظر آنان بازرسیهای تحقیرآمیز تلقی می‌شد، خشم آنان را برانگیخته بود. عثمان پس از بازگشت به استانبول کوشید که با زیاده‌رویها و بی‌نظمی‌های نظامی مبارزه کند؛ وی لباس مبدل می‌پوشید و به‌طور ناشناس به میخانه‌ها و سایر «خلوتگاههای فساد» سرکشی می‌کرد و سربازانی را که در این گونه‌ها اماکن دیده می‌شدند همراه با تبه‌کاران عادی به خدمت اجباری در کشتیهای بادبانی اعزام می‌کرد. عثمان همچنین به دلیل عدم خشنودی از فعالیتهای جنگی آنان، انعام جلوس بسیار کمی به آنان پرداخت کرد و در مقابل، برای جبران ضعفها و نقصهایشان، تمرینات نظامی ثابتی را برای آنان مقرر کرد.

با وجود آن که این اقدامات و نیز شایعات حاکی از قصد سلطان مبنی بر ایجاد یک نیروی نظامی جدید، از مدتها پیش در میان بینی چریها گسترش یافته بود، اما تنها زمانی به حرکتی آشکار اقدام کردند که دریافتند عثمان ظاهراً به قصد حج عزم آن دارد که از آناتولی عبور کند. سربازان با پشتیبانی بیشتر اعضای تشکیلات اداری و علما، یک گردهمایی عمومی در مسجد سلطان احمد برگزار کردند (۱۸ مه ۱۰۳۲ ه.ق / ۱۶۲۲ م) و در این گردهمایی به بهانه‌ی این که سفر حج وی در این موقعیت خطیر رهبری وی را ساقط خواهد کرد، از عثمان خواستند که از سفر خود صرف‌نظر کند. طی مدتی کوتاه، گردهمایی حالت اعتراض و انتقاد به خود گرفت و تقاضاهای بیشتری را مطرح کرد. در این موقع شیخ الاسلام به صورت پرسش و پاسخ، فتوایی صادر کرد بدین مضمون که «با اشخاصی که در سلطان فساد ایجاد می‌کنند و به بیت‌المال مسلمانان دست اندازی می‌نمایند و در نتیجه موجب بروز شورش و بی‌نظمی می‌شوند، چه باید

کرد؟» بنابراین در نظر داشتند سلطان را از طریق مشاورانش مورد تهاجم قرار دهند. پاسخ شیخ الاسلام به این سؤال روشن بود: «آنان باید به هلاکت برسند.» امتناع سلطان از پذیرش درخواستهای سربازان درست همان موقعیتی را پیش آورد که مطلوب حال آنان بود. سربازان در خیابانهای پایتخت به راه افتادند تا وزیر اعظم و هر مقام دیگری را که در خانه اش می یافتند، از هم بدرانند. (۱۸ مه ۱۰۳۲ ه.ق/ ۱۶۲۲ م). هنگامی که عثمان متوجه شد که نمی تواند این شورش را سرکوب کند، به خواست ظاهری قیام گردن نهاد و موافقت کرد که از سفر حج خود صرف نظر کند. اما موفقیت‌های کسب شده به شورشیان جسارت داد که تقاضاهای بیشتری را مطرح کنند و از سلطان بخواهند که سرهای رهبران برنامه‌های اصلاحی وی را به آنان تسلیم دارد، اگرچه این تقاضا برای هریک از افراد به صورت درخواست مجازات مطرح می شد و مجازات هریک بنا به دلایل جداگانه‌ای انجام می گرفت. با این توجه، وزیر اعظم می بایست اعدام می شد، زیرا در حمله روز قبل سربازان به خانه وی، برخی از آنان به قتل رسیده بودند؛ خزانه دار نیز می بایست مثلاً به این دلیل که در موقع پرداخت حقوق به سربازان سکه تقلبی به آنان داده است، اعدام می شد و برای هریک از افراد دیگر نیز به همین قرار.

در ابتدای امر سلطان از پذیرش خواستهای شورشیان سرباز زد. اما هنگامی که بنی چریها به درون قصر ریختند (۱۹ مه ۱۰۳۲ ه.ق/ ۱۶۲۲ م)، وی بدین امید که بتواند حکومت را حفظ کند وزیر اعظم دلاورپاشا را اعدام کرد. در عین حال شورشیان با کسب هر پیروزی، در تقاضاهای خود یک گام فراتر می رفتند. رئیس خواجهگان نیز به دست شورشیان قطعه قطعه شد و تنها پس از وقفه‌ای کوتاه عثمان از سلطنت خلع و سپس کشته شد. با قتل عثمان، مصطفی اول دوباره به قدرت باز گردانده شد. سلطنت عثمان دوم بی آن که بتواند هیچ یک از خواستهای خود را تحقق بخشد، خاتمه یافت؛ علاوه بر این، قتل یک سلطان حاکم سنت جدیدی را پایه گذاشت که حکومت عثمانی در سالهای بعد بارها شاهد آن بود.

مصطفی اول، ۱۰۳۳-۱۰۳۲ ه.ق/ ۱۶۲۳-۱۶۲۲ م

دومین دوره کوتاه مدت سلطنت مصطفی اول خشونت آمیزتر و مصیبت بارتر از دوره اول سلطنت وی بود. با وجود آن که قدرت نخست به دست ملکه مادر و کوسم سلطان افتاد، بنی چریها و دیگرانی که قیام را به ثمر رسانده بودند، در این زمان نسبت به قتل سلطان بشدت واکنش نشان دادند؛ آنان همه کسانی را که در این مسأله سهم می دانستند، به قتل رساندند و در همان احوال نیز می کوشیدند که در برابر تلاشهای اجتناب ناپذیر ملکه مادر، از پسران دیگر احمد اول حمایت کنند، زیرا ملکه مادر مصمم بود که به منظور حفظ سلطنت برای پسر خود، آنان را از میان بردارد.

در تلاش به منظور تحکیم موقعیت خود، کوسم سلطان موفق شد یکی از افراد دوشیرمه را به نام میرحسین پاشا که در اصل از مردم آلبانی بود، در مقام وزارت اعظم تحمیل کند؛ حسین پاشا که توانست خود را اصلاح طلب معرفی کند، قول داد که سرعت علیه کسانی که سلطان را به قتل رسانده بودند، وارد عمل شود. اما میرحسین تنها از موقعیت موجود به سود خود استفاده کرد و به بهانه تنبیه کسانی که در قتل سلطان دست داشته اند مردم را وسیعاً تحت فشار و شکنجه قرار داد و خزانه دولت را به نفع خود چپاول کرد. پایتخت دستخوش هرج و مرج شد. گروههایی از سربازان به بهانه های گوناگون به خانه های مردم حمله می کردند و اموال آنان را به یغما می بردند. لشکر دچار آشفتگی و پراکندگی شده بود و شورشیان آناتولی با استفاده از این موقعیت یک بار دیگر قیامهای خود را از سر گرفتند. در این نابسامانی اوضاع، ناامنی و قحطی هم علت بود و هم معلول. آبازه محمد پاشا، حکمران ارزروم، برای استفاده از موقعیت موجود، لشکری عظیم فراهم آورد و بیشتر نواحی آناتولی شرقی را تحت نظارت خود در آورد؛ وی توانست با تکیه بر عدم لیاقت افراد دوشیرمه که حکومت را از مقر خود در استانبول اداره می کردند، حمایت مردم را نسبت به خود جلب کند. بسیاری از حکمرانان و سنجاق بیگها تحت فشار پیروان و مردم خود طی حرکتی که رفته رفته به صورت یک قیام همگانی در آناتولی بروز می کرد، به لشکر آبازه ملحق شدند؛ علاوه بر این پادگانهای محلی ینی چری و سربازان اعزامی که به منظور سرکوب آنان از استانبول اعزام شده بودند به قیام عمومی علیه سلطان پیوستند.

میرحسین نتوانست بر اوضاع مسلط شود. وی کوشید که با اعطای تقریباً بقایای ثروت خزانه به ینی چریها، حمایت آنان را جلب کند، اما تلاشهای وی در انتصاب افراد مورد نظر خود در مقام فرماندهان ینی چری، آنان را برغم عطایای وزیر اعظم بر سر خشم آورد. زمانی که حسین پاشا کوشید مبالغی نیز از علما دریافت دارد، آنان هم به حمایت از شورشیان پرداختند و ینی چریها و افراد سپاهی را تحریک کردند که خواستار عزل وی از مقام خود شوند؛ آنان سرانجام به درخواست خود مبنی بر عزل وزیر اعظم دست یافتند (۳۰ اوت ۱۰۳۳ ه.ق/ ۱۶۲۳ م) و فردی از ترکان اسپارتا به نام کمانکش علی پاشا به جای میرحسین منصوب شد.

اما در این زمان کنترل اوضاع بکلی از دست سلطان خارج شده بود و همه افراد برجسته حکومت بسی زود دریافتند که تنها جایگزینی شاهزاده خشن و سنگدل یعنی مراد به مقام سلطنت می تواند به گونه ای موجب برقراری وحدت در میان اقشار مختلف امپراتوری شود و حکومت را از خطر شورش آناتولی برهاند. آبازه محمد و سایر رهبران شورشی آناتولی در واقع نمایندگانی به استانبول اعزام کردند تا مراد را در دستیابی به قدرت حمایت کنند. بیشتر

حکمرانان به این بهانه که حکومت سلطانی مجنون بر آنان غیرقانونی است، از اجرای فرامین مصطفی و پرداخت مالیاتها خود سرباز زدند. بنابراین دولت گرفتار بحران مالی شد چنان که برای پرداخت حقوق سربازان و سایر کارکنان دولت خزانه پول نداشت. لحظه تعیین کننده زمانی فرا رسید که لشکر عثمانی متعهد شد در صورت خلع مصطفی از حکومت و جانشینی مراد، انعام یا مالیات جلوس طلب نکند. در ۱۰ سپتامبر ۱۰۳۳ هـ.ق/ ۱۶۲۳ م، مصطفی اول از حکومت برکنار و با توافق عموم مراد چهارم به جای وی منصوب شد؛ بدین ترتیب حکومت به سلطانی سپرده شد که می خواست امپراتوری را از خطر مصیبت و زوال به سوی حکومتی مستحکم و موقیتهای نظامی رهنمون شود.

احیای قدرت عثمانی در حکومت مراد چهارم

۱۰۵۰-۱۰۳۳ هـ.ق/ ۱۶۴۰-۱۶۲۳ م

زمانی که مراد چهارم زمام امور را در دست گرفت، کشور عثمانی گرفتار هرج و مرج سیاسی و مالی بود. بیشتر نواحی آناتولی و روملی تحت نظارت شورشیان ایالات قرار گرفته بود. قدرتهای خارجی آماده می شدند تا از ضعف عثمانی به نفع خود بهره برداری کنند. اما مراد سرانجام توانست قدرت دولت و توان نظامی کشور را احیا و در مواقع ضروری با رهبری خود امپراتوری را از خطر سقوط حفظ کند، اما مدت نه سال طول کشید تا وی توانست قدرت خود را در اداره حکومت اثبات کند. مراد چهارم طی نخستین دوره سلطنت خود یعنی تا سال ۱۰۴۲ هـ.ق/ ۱۶۳۲ م، زمانی که وی به سن بلوغ رسید، تحت نفوذ آن دسته از رهبران سیاسی بود که وی را به قدرت رسانده بودند. مراد پس از این که خود شخصاً مسؤولیت امور را برعهده گرفت، در برقراری انضباط و محو عوامل ضعف در دولت، بیرحمانه وارد عمل شد.

سیاست داخلی

جلوس مراد بر تخت حاکی از پیروزی پشتیبانان وی بود، هر چند در میان آنان بر سر این که چه گروهی باید قدرت غالب را در دست گیرد، برخوردهایی وجود داشت. در میان جناحهای پیروز، ملکه مادر جدید یعنی کوسم سلطان که طی دوره سلطنت قبلی به قصر بایزید تبعید شده بود، مقدم بر همه بود. ملکه مادر که عمده از طریق خواجه بزرگ، مصطفی آغا، عمل می کرد، در این زمان نفوذ بسیار زیادی در دربار داشت؛ وی با تکیه بر ثروت سلطان در پی آن بود که در میان طبقه حاکم پشتیبانانی پیدا کند. مهمترین رقیبان وی عبارت بودند از: بینی چری و سپاهی آقاها که با به خدمت گرفتن دسته های نظامی تحت امرشان قدرت خود را حفظ می کردند؛ علما که می کوشیدند کوششهای اصلاح طلبانه عثمان را بکلی عقیم و بی نتیجه کنند

و نفوذ خود را در داخل دولت افزایش دهند؛ کاتبان و مدیران که گاهی با سپاهیان و علما همکاری می کردند، اما بیشتر با وزیران و وزیران اعظم که از رهبری ملکه مادر ناخشنود بودند، فعالیت داشتند. پس از جلوس مراد چندی نباید که کوسم سلطان مبارزه با وزیر اعظم یعنی کمانکش علی پاشا را آغاز کرد؛ وی دختر احمد اول را به نام عایشه سلطان به عقد حافظ احمد پاشا، غلام سابق خود در آورد. علی به نوبه خود، با سکه هایی که از ذوب اشیای متعلق به دربار و خزانه به دست آمده بود، به سربازان و نگهبانان دربار رشوه می داد.

سقوط بغداد

حوادث شرق بر کناری کمانکش علی را قطعی کرد. عباس اول با استفاده از شورشهای جلالی در آناتولی که استانبول را کاملاً از ولایات شرقی جدا کرده بود و همچنین با بهره گیری از قیام بنی چریها در بغداد کوشید که بغداد را تسخیر کند؛ در پی این مقصود بود که عباس در اختلافات گروهی بغداد وارد شد و به حمایت یکی در مقابل دیگری پرداخت (۱۲ ژانویه ۱۰۳۴ ه.ق / ۱۶۲۴ م). لشکر فاتح پس از ورود به شهر همه اهالی سنی مذهب را که در شهر مانده بود از دم تیغ گذراند. عباس بنی چریهایی را که با وی همکاری کرده بودند، به این بهانه که اگر به سلطان خود خیانت کرده اند به او وفادار نخواهند ماند، همگی را در روغن جوشاند. بقیه نواحی عراق نیز بسی زود تسخیر شد و صفویان به سوی آناتولی تا ماردین پیش رفتند تا آنجا که تنها موصل و بصره تحت نظارت عثمانی باقی ماند.

سقوط عراق واکنش عمومی مردم را در استانبول برانگیخت، چندان که مراد تنها با برکناری کمانکش علی و انتصاب فردی لایق به چرکس محمد پاشا به جای وی توانست حکومت خود را حفظ کند. در آناتولی، حکمران ارزروم، ابازه محمد پاشا، دوباره با استفاده از ناخشنودی عمومی قیامی وسیع علیه سلطان به راه انداخت. چرکس محمد شورشیان را در نزدیکی قیصریه سرکوب کرد (۱۵ سپتامبر ۱۰۳۴ ه.ق / ۱۶۲۴ م)، اما آبازه محمد چندان قدرت داشت که وزیر اعظم را به بازگرداندن مقام حکمرانی ارزروم به وی، مجبور کند؛ بدینسان آبازه محمد دوباره در مقامی قرار گرفت که می توانست باز هم خطر آفرین باشد. در سال ۱۰۳۵ ه.ق / ۱۶۲۵ م، عثمانیها کوشیدند که بغداد را بازپس ستانند، اما پس از این که لشکر صفوی را تارومار کردند و پایتخت عراق را در محاصره گرفتند، ورود شاه با یک نیروی کمکی تازه نفس آنان را واداشت که بی هیچ موفقیتی عقب نشینی کنند (۲۶ مارس ۱۰۳۶ ه.ق / ۱۶۲۶ م). اما نواحی شمالی عراق بازپس گرفته شد و این عثمانیها را در موقعیتی قرار داد که می توانستند صفویان را در آذربایجان و قفقاز تهدید کند. آبازه محمد درواکنش به شکست عثمانیها در بغداد، سومین قیام خود را آغاز کرد (جولای ۱۰۳۷ ه.ق / ۱۶۲۷ م) و توانست

کوشش عثمانیها را در محاصره ارزروم عقیم گذارد (۱۵ اکتبر تا ۱۵ نوامبر سال ۱۰۳۷ ه.ق/ ۱۶۲۷ م)؛ اما سرانجام آبازه محمد طی دومین لشکرکشی بزرگ عثمانی مجبور شد سلاح بر زمین بگذارد (۲۲ سپتامبر ۱۰۳۸ ه.ق/ ۱۶۲۸ م). مراد ظاهراً علاقه زیادی به رهبر شورشی داشته است و او را فرمانده نظامی بسیار مقتدری می دانسته است؛ از این روی وی آبازه محمد و افرادش را عفو کرد و به منظور بهره گیری کامل از تواناییهای آنان، همگی را به خدمت در لشکر خود فراخواند.

شکست آبازه محمد، وزیر اعظم، خسروپاشا را به انجام حمله ای جدید به بغداد تشویق کرد. زمانی که وی از طریق آناتولی جنوبی به سوی آذربایجان در حرکت بود، کوشید که با ایجاد رعب و وحشت در میان مردم ساکن در نواحی بین قونیه و حلب و کشتار هزاران تن از آنان صفویان را از پشتیبانی عمومی مردم محروم کنند؛ در میان مردمی که قتل عام می شدند شماری از مدیران و کارگزاران عثمانی که به مخالفت برخاستند، نیز به قتل رسیدند. این کشتار عمومی موجب تفر بازهم بیشتر تر کهای آناتولی از حکومت شد. خسروپاشا تصمیم گرفت که پشتیبانی بیشتر رهبران قبیله های کرد را طی فصل زمستان جلب و سپس به سوی غرب ایران حرکت کند. سپس طولی نکشید که بغداد به محاصره نیروهای عثمانی در آمد (۱۶ اکتبر تا ۱۴ نوامبر سال ۱۰۴۰ ه.ق/ ۱۶۳۰ م)، اما یکبار دیگر کمبود تدارکات، بی انضباطی در لشکر مهاجم و تاخت و تازهای موفقیت آمیز صفویان خسرو را مجبور کرد که بی هیچ موفقیتی از منطقه عقب نشینی کند.

در حالی که صفویان در عراق همچنان به پیروزیهای جدید نایل می شدند، در سراسر جهان عرب، خاصه در آن نواحی که به لحاظ جغرافیایی امکان دسترسی به آنها بسیار مشکل بود، قیامهای زیادی صورت گرفت. در مصر، نیروهای نظامی محلی که به گونه ای فزاینده تحت نظارت بردگان مملوک افسران عثمانی اداره می شد، قدرت را در دست گرفتند. آنان به طور مستقل برای خود حکومتهایی از خاندان ممالیک برپا کردند و غلامان مملوک به صورت عناصر سیاسی حاکم قدرت را در دست گرفتند؛ این غلامان در آغاز کار گزاران عثمانی را به خدمت گرفتند، اما بعدها آنان را از کار برکنار کردند و درآمدهای مالیاتی را که انتظار می رفت به استانبول یا به شهرهای مقدس مکه و مدینه ارسال شود، هرچه بیشتر به نفع خود مصادره کردند. در یمن، زیدیه توانست دامنه اقتدار حکمران را به بخش بسیار کوچکی از کشور در حوالی زید محدود کند و این در حالی بود که آنان صنعا و بیشتر سرزمینهای داخلی را به تصرف خود در آورده بودند (۱۰۴۱ ه.ق/ ۱۶۳۱ م). سرانجام در جبل لبنان، امیر فخرالدین دوم از خاندان معنیون رفته رفته دامنه اقتدار خود را بر بیشتر نواحی این ایالت گسترش داد، خاندانهای حکومتی رقیب را از میان برداشت و نفوذ خود را به نواحی کوهستانی سوریه تا

حوران و عجلون ادامه داد و بدینسان موقعیت حکمرانان عثمانی دمشق را به خطر انداخت و همچنین بر راههای خشکی منتهی به حجاز نظارت یافت.

مشکلات عثمانی در کریمه

موقعیت متزلزل مراد بر وضع کریمه نیز تأثیر گذاشت؛ امیران رقیب در کریمه با استفاده از خلأ قدرتی که در اثر فقدان پشتیبانی لازم از سوی عثمانی به وجود آمده بود، با جان بیگ گرای به مبارزه برخاستند و در این مبارزه گاه از حمایت جناحهای دشمن عثمانی در استانبول برخوردار می شدند. وضع بدین منوال بود که نخستین دوره حکومت جان بیگ گرای (۱۰۳۳-۱۰۱۹ هـ. ق / ۱۶۲۳-۱۶۱۰ م) خاتمه یافت؛ در این زمان دشمنان جان بیگ گرای یعنی محمد گرای و شاهین گرای با سفر به استانبول توانستند که پشتیبانی وزیر اعظم، میرحسین پاشا را برای جانشینی محمد گرای به جای جان بیگ گرای جلب کنند. این دو برادر سپس تصمیم گرفتند که همه دشمنان خود را در کریمه قتل عام کنند؛ این رفتار آنان استانبول را چندان ناخشنود نکرد تا این که خان مخلوع با حمایت رئیس خواجهگان شایع کرد که فرمانروایان جدید در پی آن هستند که با هم پیمانی صفویان کِفه (فتودوسیا) را تسخیر کنند. مراد برای دفاع از این منطقه لشکری گسیل داشت، اما به محض ورود این لشکر، محمد و شاهین به کمک لشکر عظیم خود آن را در محاصره گرفت و عثمانیها را واداشت که محمد گرای را در مقام خان کریمه تأیید کنند و کِفه را پیش از بازگشت به استانبول از طریق دریا، در اختیار وی بگذارند (۱۰۳۴ هـ. ق / ۱۶۲۴ م). اما جانبای توانست پشتیبانی مراد را نسبت به خود جلب کند و دوباره در مقام خان کریمه، قدرت این ولایت را در دست گیرد؛ در این احوال یک نیروی مشترک از طریق دریا و خشکی برادران را مجبور به فرار کرد و آنان در گریز از این تهاجم به لهستان پناهنده شدند. در لهستان بود که این دو برادر با کمک لهستان و روس لشکری مرکب از حدود ۵۰۰۰۰ قزاق و تاتار فراهم آوردند، اما زمانی که آنان به کریمه عزیمت کردند، جان بیگ طی نبردی سخت سهمگین که تا آن زمان در نواحی دریای سیاه سابقه نداشت، همگی نیروهای مهاجم را تارومار کرد. دو برادر به قتل رسیدند و جان بیگ گرای یک بار دیگر بی آن که رقیبی در صحنه قدرت باقی مانده باشد و با پذیرش اقتدار و پشتیبانی عثمانی، بر سرزمین کریمه سلطه یافت (۱۰۴۲-۱۰۳۸ هـ. ق / ۱۶۳۲-۱۶۲۸ م).

قیام سربازان

در روملی و آناتولی یک رشته قیامهایی به وقوع پیوست که به نوبه خود به مراد امکان داد که به آرزوی دیرینه اش از زمان جلوس تحقق بخشد و قدرت حکومت را شخصاً در دست گیرد.

بی انضباطی فزاینده در میان دسته‌های نظامی ایالات منجر به بروز یک سلسله قیامهای متوالی شد؛ انگیزه این قیامها گاه عدم پرداخت حقوق از سوی حکومت بود، اما بیشتر اوقات علت اصلی آن بود که سربازان فقط می‌خواستند از اموال غارت شده مردم بیچاره سهمی هم به آنان تعلق گیرد. در سال ۱۳۰۹ هـ. ق. ۱/۱۶۲۹ م زمانی که خسرو پاشا به دلیل شکستی که در بغداد بر او وارد شده بود از مقام وزارت اعظم خلع شد، کوشید که حمایت دسته‌های ینی چری و سپاهی را به خود جلب کند و این خود موجب بروز یک رشته قیامهای نظامی کامل در میان آنان شد. در عین حال که هریک از این نیروها در حوزه فعالیت خود مستقلاً عمل می‌کرد، به نظر می‌رسد که توافقهایی نیز در میان آنان به وجود آمده بود تا طی اقدامی مشترک خسرو پاشا را به مقام خود بازگردانند. بنابراین بیشتر نواحی آناتولی به قیامی علنی کشیده شده بود و اکثر این قیامها تحت رهبری افرادی برپای شد که هنوز مدت چندانی از زمان تصدی آنان در مقام فرماندهان لشکر عثمانی در استانبول نگذشته بود.

هر چند دلایل این قیامها دلایلی موجه باشند، نوع واکنش حکومت در ک مسأله را دشوار می‌کند، مگر این که بپذیریم شخصیت‌های برجسته سیاسی می‌خواستند که شورشیان در مبارزه خود پیروز شوند. وزیر اعظم جدید یعنی حافظ احمد پاشا سلطان و دیوان عالی را متقاعد کرد که فرو نشاندن شورشها تنها از این طریق میسر است که به فرمان سلطان همه شورشیان در واقع همه پادگانهای ینی چری و سپاهی مستقر در ولایات به استانبول فراخوانده شوند تا بدین ترتیب بتوان از نزدیک به خواستهای آنان گوش فراداد و سپس در پی تحقق آنها برآمد (۱۸ نوامبر ۱۰۴۱ هـ. ق. / ۱۶۳۱ م). طی مدتی کوتاه، هزاران تن از سربازان بی انضباط و شورشی و راهزنان و یاغیان به پایتخت سرازیر و بسادگی در آن مستقر شدند؛ آنان در خیابانهای شهر به راه افتادند و با غارت و کشتار خودسرانه مردم سلطان را مجبور کردند که به خواستهای آنان تن دردهد. مراد طی یک اقدام نومیدانه کوشید که با خلع هفده تن از مقامهای برجسته از جمله وزیر اعظم و شیخ الاسلام یحیی افندی که در همان زمان درست در آستانه قصر به دست سربازان به قتل رسیده بود، آتش آشوب را خاموش کند. فرد مورد نظر شورشیان برای احراز مقام وزارت اعظم توپال رجب پاشا بود (همین فرد بود که ظاهراً سلطان را متقاعد کرده بود که شورشیان را به پایتخت دعوت کند)؛ سایر مقامهای حکومتی هم به نزدیکان و همراهان وی سپرده شد؛ با این کار سوءاستفاده و فساد بیش از گذشته گسترش یافت؛ مالیاتها بشدت افزایش پیدا کرد؛ عیار سکه باز هم پایینتر آمد و آذوقه و سایر مواد اولیه زندگی به بالاترین قیمت‌ها افزایش یافت. گروههای شورشی در پی قتل مقامهای حکومت خودسرانه به قصر ریختند. برای مدتی شورشیان خواستار عزل مراد و انتصاب یکی از برادران کوچکترش به جای وی شدند، اما عاقبت روشن شد که این نقشه دراصل از سوی سپاهیها طراحی شده بوده است و ینی چریها با آن موافق

نبوده‌اند؛ از این روی خواست آنان هرگز جامه عمل به خود نگرفت. علاوه بر خود گروههای شورشی، دسته‌های مسلح طبقات پایین از موقعیت ایجاد شده به سود خود استفاده کردند و در استانبول پراکنده شدند؛ آنان بزور و با تهدید به این که خانه و حجره آنان را به آتش خواهند کشید، اموال مردم را غارت می کردند یا از آنان باج می گرفتند. همه این وقایع طی ماه مبارک رمضان اتفاق افتاد و در این جریان آنان نه تنها به غارت و کشتار مردم دست زدند، بلکه در جلو چشمان حیرت زده مسلمانانی که هنوز به عقاید و احکام اسلام سخت معتقد بودند، به عیاشی و شرابخواری می پرداختند.^۴

مسلط شدن مراد بر اوضاع

عاقبت بروز تفرقه در میان شورشیان بود که مراد، پایتخت و مردم عثمانی را حفظ کرد. رجب پاشا به منظور تحکیم قدرت و حفظ ثروت خود چندین تن از رهبران شورشی را به قتل رساند. در این احوال رهبران دیگری سربرافراشتند که گروههای ینی چری را علیه وی سازمان دادند. گروههای جدید شورشی به استانبول وارد شدند و با گروههایی که جلوتر از آنان به شهر رسیده بودند، به زد و خورد پرداختند و اموالی را که آنان چپاول کرده بودند، خود تصاحب کردند. این اختلافات همراه با تفرقه عمومی مردم از بی نظمیها و زیاده‌رویهای آنان، سرانجام به سلطان امکان داد که از موقعیت موجود به نفع خود استفاده کند. در ۱۸ مه سال ۱۰۴۲ هـ.ق/ ۱۶۳۲ م، مراد دستور داد که رجب را خفه و پیکر او را در آستانه قصر آویزان کنند. وزیر اعظم جدید به نام طبانی یاصی (پاصاف) آرناووت محمد پاشا که یکی از مشاوران نزدیک سلطان بود، رهبری مبارزه با شورشیان را برعهده گرفت و قدرت کامل سلطان را اعاده کرد. به امر مراد همه اعضای دسته‌های نظامی و افرادی از طبقه حاکم که در استانبول باقی مانده بودند، علیه شورشیان و در حمایت از سلطان، منابع درآمد و اتباع سلطان، سوگند وفاداری یاد کردند و رهبران گروهها در حمایت از مراد متن سوگندنامه را امضا کردند.^۵

اصلاحات مراد چهارم

پشتیبانی بیشتر دسته‌های نظامی از مراد و خستگی طبقات بالا و پایین جامعه از نابسامانیهای دهه گذشته موقعیت مساعدی فراهم آورد که سلطان توانست اقتدار خود را در حاکمیت تثبیت کند و در نظام عثمانی دست به اصلاحاتی بزند که بیشتر سالهای باقیمانده حکومت وی را به خود اختصاص داد. مراد کوشید که با فعال کردن نهادهای قدیمی، برکناری همه کسانی که از این نهادها به نفع خود استفاده کرده بودند و با پیروی کم و بیش خود از توصیه‌های مشاورش یعنی قوچی بیگ نظام عثمانی را حفظ کند؛ همین اقدامات بود که برای

اصلاح طلبان سنتی پس از عثمان به صورت الگو در آمد. مراد و سایر اصلاح طلبان آن روزگار این فرض را پذیرفته بودند که نهادها و شیوه‌های سنتی عثمانی بر همه روشها و نهادهای گسترش یافته اروپایی برتری دارد؛ از این روی آنان همه کسانی را که سرنا سازگاری با وضع موجود داشتند از بین می بردند و به جای آنان افراد مقتدر و قابل احترام را به خدمت می گرفتند.

نخستین گام در انجام این اصلاحات از میان برداشتن کسانی بود که دسته‌های نظامی را به شورش و یاغیگری تحریک کرده بودند و این مرحله طی چندماه و با شدتی تمام انجام شد. سپس مراد دستور داد که بقایای گروههای شورشی با بسیج همگانی مردمی که از رفتار آنان به جان آمده بودند قلع و قمع شوند. به دنبال این فرمان بود که دسته‌های نظامی به راه افتادند و هر کس را که می یافتند دردم به قتل می رساندند، بدینسان کشتار عمومی هزاران تن از افرادی که در این آشوبها شرکت کرده بودند، آغاز شد. در سراسر ولایات امپراتوری نیز به همین منوال، شورشیان جلالی و سپاهی به طرزی بیرحمانه، طی حرکتی عمومی و در حمایتی بینی چریها قتل عام شدند. حکمرانان عثمانی نظام تیمار را تجدید سازمان و در آن اصلاحاتی ایجاد کردند؛ آنان همه آن دسته از مالکان سپاهی را که نمی توانستند یا نمی خواستند در ازای برخوردار از زمینهایشان فعالانه خدمات نظامی را ارائه دهند، از کار برکنار کردند. زمینهای بدون مالک را به بینی چریها و افرادی که به دلیل فقدان مشاغل نظامی منکافی به گروههای شورشی پیوسته بودند، واگذار کردند. لاقلاً در همان برهه از زمان، نظام تیمار یک بار دیگر در سراسر امپراتوری به صورت پشتوانه قوی اداری و لشکری در آمد. طی اندک زمانی حکومت بر همه فرقه باقیمانده طبقه حاکم نظارت کامل پیدا کرد. رشوه خواری و فساد وسیعاً ریشه کن و نظم و امنیت مستقر شد و بی اغراق هزاران تن از تبهکاران به تلافی جنایاتشان به قتل رسیدند. مراد دست به عملی زده بود که ظاهراً غیرممکن به نظر می رسید؛ وی موفق شده بود که نظام عثمانی را از خطر سقوط حتمی برهاند.

اما مراد تنها به ریشه کن کردن فساد و استقرار نظم بسنده نکرد. کوششهایی نیز انجام شد تا اخلاق و روح تعهدی را که یک قرن پیش از آن موجب تحرک نهادهای عثمانی شده بود، دوباره اعاده شود. این کوششها زمانی شدت گرفت که وقوع یک آتش سوزی وسیع در استانبول بیش از یک چهارم شهر را ویران کرد، از جمله این که حدود ۲۰/۰۰۰ باب مغازه و خانه، سربازخانه‌های متعلق به دسته بینی چری و اوراق و اسناد حکومتی سوخت و از بین رفت.^۶ مراد اعلام کرد که مردم از مسیر الهی منحرف شده‌اند و این آتش نشانه غضب الهی است؛ از این روی مردم اگر می خواهند که امپراتوری حفظ شود، باید به راه خدا باز گردند. در پی این رهنمودها بود که سلطان مصرف قهوه و تنباکورا منع کرد، زیرا مصرف آنها از زمانی که برای نخستین بار متداول شد، (قهوه در سال ۹۶۳ هـ. ق / ۱۵۵۵ م و تنباکو در سال ۱۰۱۴

ه.ق/ ۱۶۰۵ م)، بسرعت در همه جا گسترش یافته بود؛ خاصه در قهوه‌خانه‌ها که مراد بدرستی احساس می‌کرد به صورت مراکزی برای تحریکات و آشوبهای سیاسی درآمده‌اند. بنابر فرمان سلطان همه اتباع عثمانی موظف بودند که با توجه به ملت، درجه، طبقه، شغل و معیارهای دیگری از این دست تنها جامه و سربندی را بپوشند که سزاوار آن بودند و به پیروان همه مذاهب دستور داده شد که از رهبران و همچنین قوانین و سنت خاص خود تبعیت کنند. شبها سلطان با لباس مبدل در شهر می‌گشت تا متخلفان را شناسایی کند و اگر چنین افرادی را می‌یافت دردم آنان را می‌گشت و جنازه آنان را در محل باقی می‌گذاشت تا درس عبرتی باشد برای سایر همکارانشان.^۷ مراد طی سلطنت خود فعالیتهای فرهنگی را نیز تشویق می‌کرد، اما در این گونه فعالیتها جایی برای طرح مباحث گوناگون فکر و بیان عقاید مختلف وجود نداشت. بسیاری از شخصیتهای برجسته ادبی به فرمان سلطان با مرگ غیرمنتظره و خشونت بار روبرو می‌شدند، اگرچه علت اصلی این اعدامها بیشتر از وابستگی آنان به گروه علما ناشی می‌شد که وی می‌کوشید در ساخت تشکیلات آنان اصلاحاتی ایجاد کند. زمانی که شیخ الاسلام علی زاده حسین افندی زبان به اعتراض گشود، مراد دستور داد که وی را خلع و سپس خفه کنند (۱۰۴۳ ه.ق/ ۱۶۳۳ م) و به همین منوال علما و کارگزارانی که نافرمانی می‌کردند یا متهم به سوء رفتار می‌شدند، بیدرنگ به قتل می‌رسیدند. سلطان تنها به اتهام کمبود کره در شهر، فرمان اعدام قره چلبی زاده عبدالعزیز افندی را که یکی از بزرگترین دانشمندان زمان خود و قاضی استانبول بود، صادر کرد. اما با میانجیگری ملکه مادر در آخرین لحظات، حکم اعدام لغو شد. اندک زمانی پس از آن بزرگترین شاعر آن زمان به نام نفعی را به دلیل آن که در اشعار خود چندتن از کارگزاران بلند پایه عثمانی را هجو کرده بود، به فرمان سلطان خفه کردند (۲۷ زانویه ۱۰۴۵ ه.ق/ ۱۶۳۵ م).

مراد به منظور اجرای مقررات و خاتمه دادن به بی نظمی های ناشی از حکومتهای پیشین، شبکه وسیعی از جاسوسان در سراسر امپراتوری به وجود آورد. لشکر انضباط خود را بازیافت. ملاک انتصاب افراد در مشاغل حکومت دوباره براساس صلاحیتها و توانائیهای فردی قرار گرفت؛ رشوه خواری خاتمه یافت و در بیشتر موارد قوانین و مقررات رعایت می‌شد. مراد همچنین برای حمایت توده های مردم در قبال سوء استفاده های مقامات رسمی تلاش گسترده ای را آغاز کرد؛ وی چندین دستورالعمل جدید صادر کرد و به کار جمع آوری آنها در یک مجموعه واحد به نام عدالتنامه پرداخت که در حکومتهای بعدی نیز مطرح و به کار گرفته شد. اما مراد بیش از آن که بخواهد از حقوق مردم دفاع کند، در پی پایداری آنها بود. وی برای انجام اصلاحات مورد نظر خود، تأمین هزینه های جنگی و پر کردن خزانه به پول نیاز داشت، از این روی، نظام مقاطعه داری مالیاتی را احیا و مأموران تحصیل مالیاتها را دوباره استخدام کرد تا

بتواند خزانه را از حاصل درآمدهای آنان پر کند. اما علاوه بر این، با تشدید نیاز حکومت به پول، مراد به مصادره اموال افراد ثروتمند و اتباع نه چندان مرفه پرداخت و این در واقع ادامه همان سیاستهایی بود که در حکومتهای گذشته موجب آن همه نابسامانیهای مالی شده بود.

مشکلات عثمانی و لهستان

روابط عثمانی با لهستان طی سالهای باقیمانده سلطنت سیگیسموند سوم (۱۰۴۲-۹۹۶ ه.ق/ ۱۶۳۲-۱۵۸۷ م) کاملاً آرام بود، هر چند که قزاقها به حملات خود به داخل کریمه و امیرنشینها و همچنین از طریق دریای سیاه، حمله به بوسفور را ادامه دادند. عثمانیها با انجام حملاتی به داخل قلمروهای لهستان متقابلاً پاسخ دادند و در عین حال قلعه‌ای مهم در اوزاکوف (اوزو) بنا کردند تا حرکت قزاقها را که بسادگی از طریق دهانه‌های رود دنیستر به دریای سیاه راه می‌یافتند، سد کنند؛ علاوه بر این عثمانی قرارداد قدیمی صلح با لهستان را بدین امید که مرزهای شمالی را مستحکم کند در سال ۱۰۴۰ ه.ق/ ۱۶۳۰ م تجدید کرد. در سال ۱۰۴۳ ه.ق/ ۱۶۳۳ م، عثمانیها عمده‌تر بی درخواستهای تزار میخائیل رومانف (۱۰۵۵-۱۰۲۲ ه.ق/ ۱۶۴۵-۱۶۱۳ م) که می‌کوشید نیروهای لهستان را از غرب روسیه بیرون راند، به یک لشکر کشی جدید علیه لهستان دست زد. سپاهی عظیم تحت فرماندهی آبازه محمد پس از عبور از رود دنیستر، کمانچه را محاصره کرد (اوت تا سپتامبر ۱۰۴۳ ه.ق/ ۱۶۳۳ م)، اما عاقبت ناگزیر شد که به دلیل عدم تکافوی تجهیزات لازم برای عملیات محاصره، بی هیچ موفقیتی عقب‌نشینی کند. مراد پس از این که در سال ۱۰۴۴ ه.ق/ ۱۶۳۴ م، با پیشنهاد صلح پادشاه جدید لهستان، ولادیسلاو چهارم، موافقت کرد و در نتیجه توانست تلاش خود را بر روی ایران متمرکز کند، آماده شد تا خود شخصاً فرماندهی لشکر کشی جدید را بر عهده گیرد. مراد با خروج قبایل تاتار که در استپهای بیگلورود [۳۴] مستقر شده بودند، موافقت کرد و همچنین به منظور خاتمه دادن به حمله‌ها و ضدحمله‌هایی که موجب تیرگی روابط لهستان و عثمانی شده بود، به لهستان اجازه داد که قلمروهای قزاقهای زاپوروژی [۳۵] را به سرزمین خود ملحق کند. اما مراد که به تعهدات لهستان چندان اعتمادی نداشت، از درخواست آنان مبنی بر برچیده شدن دژهایی که دو کشور در امتداد مرزهایشان بنا کرده بودند امتناع کرد، زیرا بدین ترتیب وی می‌توانست در صورت لزوم با توسل به قدرت نظامی خود از مرزهای امپراتوری دفاع کند.

لشکر کشی به ایروان

مراد سالهای باقیمانده حکومت خود را به دو جنگ مهم با صفویان گذراند. پس از سرکوب قیامهای جلالی و اعدام آبازه محمد (۲۴ اوت ۱۰۴۴ هـ.ق / ۱۶۳۴ م)، وی چهار تن از پسران احمد اول را به قتل رساند تا مطمئن شود که در زمان غیبت وی و هنگامی که در شرق سرگرم نبرد است، هیچ شورش و قیامی صورت نخواهد گرفت. لشکر کشی مراد به داخل قفقاز و آذربایجان در ابتدای امر بسیار موفقیت آمیز بود و ایروان (۸ اوت ۱۰۴۴ هـ.ق / ۱۶۳۴ م) و تبریز (۱۵ سپتامبر) بی هیچ مقاومتی از سوی مدافعان آنها تخلیه شد و غنایم بیشماری به دست نیروهای سلطان افتاد. اما یک بار دیگر به محض این که نیروهای عثمانی برای گذراندن فصل زمستان به استانبول بازگشتند، صفویان ولایات اشغال شده را تسخیر کردند؛ بنابراین لشکر کشی مذکور هیچ دستاورد قطعی در پی نداشت. مراد به دلیل اختلافاتی که در شمال بروز کرده بود، نتوانست در سال ۱۰۴۷ هـ.ق / ۱۶۳۷ م به یک لشکر کشی دیگر اقدام کند. اختلافات درونی حکومت مستقر در کریمه به فزایندهای دن که در خدمت حکومت روسیه بودند، امکان داد که آزوف را تسخیر کنند (۱۸ ژوئن ۱۰۴۷ هـ.ق / ۱۶۳۷ م). علاوه بر این، مرگ بتلن گابور (نوامبر ۱۰۳۹ هـ.ق / ۱۶۲۹ م)، امیر دست نشانده ترانسیلوانیا، موجب بروز کشمکشهایی بر سر کسب قدرت در این امیرنشین شد که طی آن نامزد مورد حمایت عثمانی، کاترین براندنبورگ، از را کوچی جورج که از سوی مقامهای ملی گرا پشتیبانی می شد، شکست خورد (۱۶ اکتبر ۱۰۴۶ هـ.ق / ۱۶۳۶ م)؛ وی عاقبت توانست با ارسال تضمینهای مکرری که عثمانیها را از روحیه ضدها بسورگی وی مطمئن می کرد، پشتیبانی و تأیید عثمانیها را جلب کند.

تسخیر دوباره بغداد و معاهده قصر شیرین

مشکلاتی که در کریمه و ترانسیلوانیا بروز کرده بود مراد را تا سال ۱۰۴۸ هـ.ق / ۱۶۳۸ م از اقدام به عملیاتی جدید به منظور بازپس گرفتن بغداد از ایرانیان بازداشت. طی نبردی که در این سال آغاز شد، مدافعان صفوی توانستند طی مدتی طولانی و با قدرتی تمام در برابر عثمانیها ایستادگی کنند (۱۵ نوامبر تا ۲۵ دسامبر ۱۰۴۸ هـ.ق / ۱۶۳۸ م)، اما سلطان عاقبت غلبه کرد و در همان زمان نیروهای وی بخشهای وسیعی از نواحی ماوراءالنهر را تصرف کردند تا مذهب تسنن را با توسل به زور در این منطقه احیا و روحانیون شیعه را که طی نیم قرن گذشته بر سرزمینهای مذکور مسلط شده بودند، از منطقه بیرون رانند. مراد فصل زمستان را در موصل گذراند بدین امید که طی تابستان بعدی به آذربایجان حمله کند. اما زمانی که شاه خواستار

صلح و تخلیه دژهای مستقر در امتداد مرزهای عراق و آناتولی شرقی شد، سلطان با چشم پوشی از نقشه های خود به استانبول مراجعت کرد. آخرین معاهده قطعی صلح بین ایران و عثمانی در ۱۷ ماه مه ۱۰۴۹ هـ.ق / ۱۶۳۹ م، در یک اردوگاه متعلق به عثمانیها در دشت زهاب، در نزدیکی قصر شیرین، منعقد شد؛ با انعقاد این معاهده جنگ دیرینه ایران و عثمانی که به مدت یک قرن و نیم ادامه یافته بود، خاتمه پیدا کرد و حدود مرزی بین ایران و عراق تعیین شد که با اندک تغییری تا به امروز ثابت مانده است. سلطه عثمانی بر عراق مورد تأیید قرار گرفت، در حالی که ایروان و بخشهایی از قفقاز که در آن زمان در تصرف ایران بود، به ایرانیان واگذار شد و ایران در مقابل متعهد شد که به کمکها و فعالیتهای تبلیغی خود در قلمرو عثمانی خاتمه دهد و همچنین آزار و اذیت ستیها را که پیش از آن در سراسر ایران معمول بود، متوقف کند. سلطان قطعاً به همه خواستهای خود خاصه در قفقاز و آذربایجان دست نیافت. اما عراق و راه منتهی به خلیج فارس از نظارت ایران خارج شد، تحریکات خارجی در نا آرامیهای آناتولی خاتمه یافت و تهدید ایرانیان در شرق خنثی شد؛ بدینسان جانشینان مراد با توجه به اصلاحات داخلی و همچنین جنگهای آنان در اروپا، موقعیت بسیار مساعدی پیدا کردند.

مراد اندک زمانی پس از بازگشت از بغداد در ۸ فوریه ۱۰۵۰ هـ.ق / ۱۶۴۰ م، در اثر ابتلا به بیماری نقرس یا سیاتیک یا در نتیجه زیاده روی در شرابخواری درگذشت. سلطنت وی برای امپراتوری عثمانی یک موفقیت بزرگ به شمار می رفت. مراد زمانی به قدرت رسید که امپراتوری در نابسامانی بود و بسرعت در ورطه زوال و انحطاط فرو می رفت. وی با اتکا به قدرت مطلق فردی و اعدام بیش از ۲۰۰۰۰ تن از شورشیان، کوشید که امپراتوری ثبات و عظمت خود را لااقل در همان برهه از تاریخ بازیابد و بدین ترتیب بود که وی توانست پیامدهای زوال را به تأخیر اندازد.

از سرگیری روند انحطاط ۱۰۶۷-۱۰۵۰ هـ.ق / ۱۶۵۶-۱۶۴۰ م

موفقیتهای مراد و اقدامات مراد در جهت قطع نفوذ درباریان و طبقه حاکم آنها را بر آن داشت تا ابراهیم بی کفایت را به جانشینی او برگزینند. طی حکومت ابراهیم، بسیاری از معضلات قدیمی دوباره ظاهر شد.

سلطان ابراهیم، ۱۰۵۸-۱۰۵۰ هـ.ق / ۱۶۴۸-۱۶۴۰ م

سلطنت کوتاه و وحشیانه سلطان ابراهیم، فرزند کوسم سلطان و احمد اول، فساد را که پیش از حکومت مراد در پیکره نظام عثمانی رخنه کرده بود، چنان آشکار کرد که هیچ یک از فرمانروایان عثمانی پس از وی هرگز جسارت آن را نیافتند که نام وی را بر خود بگذارند یا

فرزندان خود را بدین نام بخوانند. ابراهیم که بیشتر سالهای جوانی خود را در بیم مرگ بسر برده بود، یعنی همان سرنوشتی که برادرانش به دست مراد بدان دچار شده بودند، بی هیچ دانش و تجربه قبلی به حکومت رسید؛ از این روی ابراهیم برای اداره حکومت به اطرافیان خود متکی بود که هر یک می کوشیدند از موقعیت موجود به نفع خود بهره برند. در این زمان امور مربوط به کارمندان حکومتی تحت نظارت وزیراعظم، کمانکش قره مصطفی پاشا، انجام می شد؛ بزرگترین دشمن وی معتبرترین فرد طبقه علما، مرتبی و محرم سلطان، شیخی جوان از ترکان ساfran بولو به نام حسین افندی بود که به جنجی خواجه شهرت داشت. در پشت پرده مادر سلطان، کوسم سلطان، با انجام تحریکاتی علیه هر دو نفر در پی آن بود قدرتی را که مراد چهارم از وی دریغ کرده بود، باز یابد و در پی همین مقصود کوسم اغلب با جنجی خواجه، هفت تن از همسران سلطان و خواهران وی و همچنین فرماندهان (آقاهای) دسته های نظامی - که می خواستند با بازیچه قراردادن قدرتهای سیاسی رقیب نفوذ نظامی یک قرن گذشته را احیا کنند - متحد می شد. ابراهیم که در میان جناحهای مختلف خواستار قدرت گرفتار شده بود و از سویی چون قدرت و جسارت لازم را نداشت که آنان را تحت نظارت خود در آورد، بناچار می کوشید با فراهم آوردن املاک وسیع و درآمدهای سرشار بر آنان اعمال قدرت کند و خود نیز بیشتر وقتش را به خوشگذرانی در حرم می گذراند. طی مدتی کوتاه همه مازادی که در نتیجه لشکر کشیهای موفقیت آمیز مراد، استقرار مجدد امنیت و تجدید نظام قدیمی تیمار برای خزانه فراهم شده بود، از بین رفت و مأموران حکومتی ابراهیم برای ارضای اشتهاهی سیری ناپذیر اربابان و اطرافیان خود ناگزیر بودند که به مصادره های غیرقانونی و کاهش عیار پول رایج اقدام کنند. دوباره فساد فراگیر شد؛ بیشتر اوقات خزانه خالی بود و حقوقها و دستمزدها پرداخت نمی شد؛ سربازان و مأموران حکومتی ناراحت و خشمگین بودند و مسؤولان و فرماندهان تنها با پرداخت رشوه می توانستند آنان را از قیام علیه حکومت و ابراز دشمنی با آن بازدارند.

تنها دوره ثبات سلطنت ابراهیم به همان سالهای اولیه سلطنت وی محدود می شد؛ یعنی زمانی که حکومت تحت نظارت آخرین وزیراعظم مراد چهارم (۱۰۵۴-۱۰۴۸ ه.ق/ ۱۶۴۴-۱۶۳۸ م) و طراح اصلی معاهده قصر شیرین، کمانکش قره مصطفی پاشا قرار داشت. قره مصطفی بی هیچ درنگی به سیاستهای اصلاح طلبانه مراد ادامه داد؛ وی با افزایش عیار طلا و نقره سکه و کاهش و لخرجیهای حکومت و همچنین تقلیل شمار افرادی چری و سپاهی توانست تورم را مهار کند. پس از گذشت نیم قرن برای نخستین بار ممیزی زمینهای مشمول مالیات انجام شد و یک بار دیگر براساس عایدات جاری هر قطعه زمین، ارزیابیهای جدید مالیاتی صورت گرفت. مأموران فاسد تحصیل مالیات از کار برکنار شدند و درآمدهای مالیاتی وسیعاً به همان میزانهای قبلی افزایش یافت. با برقراری موازنه در بودجه کشور، حقوق کارمندان

و مأموران حکومتی مجدداً به موقع پرداخت و تورم مهار شد. وزیر اعظم به معاهده جدید صلح با ایران پای بند ماند؛ کوشش شورشیان را در برپایی قیام در ولایات سرکوب کرد و با همکاری تاتارهای کریمه، قزاقها را از آروف (۱۰۵۲ هـ. ق / ۱۶۴۲ م) بیرون راند؛ قره مصطفی همچنین توانست یک بار دیگر کوششهای مسکورا در به دست آوردن جاپایی در دریای سیاه خنثی کند. روابط با ونیز تجدید شد و در عین حال قرارداد جدید متارکه جنگ با لهستان منعقد شد که از تجدید در گیریهای کهنه مرزی جلوگیری می کرد. اما موقعیت مسلط وزیر اعظم همراه با اصلاحاتی که وی انجام داد، بسیاری از درباریان عثمانی را خشمگین می کرد. سلطان از ناتوانی خود در نظارت بر امور کشور آگاه و از این امر در رنج بود. ملکه مادر پس از این که دریافت نمی تواند بر وزیر اعظم اعمال نفوذ کند با از او در راستای منافع خود سود جوید، علیه وی شروع به دسیسه چینی کرد. همه آنانی که مواجب و دستمزدهایشان در نتیجه اصلاحات در بودجه قطع شده یا کاهش یافته بود، به مخالفان وزیر اعظم پیوستند. در آغاز آنان کوشیدند که یکی از دشمنان سیاسی وی به نام نضوح پاشا زاده حسین پاشا را که در مقام حکمران به حلب اعزام شده بود، به برپایی قیام تحریک کنند تا بدین ترتیب وزیر اعظم را از سر راه خود بردارند. نضوح پاشا بسرعت لشکری عظیم در حلب فراهم آورد و تهدید کرد که اگر دولت از اعطای مقامهای مهم و درآمدهای سرشار به دوستان وی در استانبول خودداری کند، وی لشکر خود را به سوی استانبول گسیل خواهد داشت. زمانی که وزیر اعظم از این تقاضای نضوح پاشا سرباز زد، وی لشکر خود را از طریق آناتولی یکسر به سوی ایزمیت (نیقیه) گسیل داشت؛ اما وزیر اعظم مهابی رویارویی بود و با عبور نیروهای مستقر در پادگان استانبول از تنگه بوسفور، سپاه دشمن را تارومار کرد و بدین ترتیب توانست موقتاً مخالفان خود را سرکوب کند (۲۶ ژوئن ۱۰۵۳ هـ. ق / ۱۶۴۳ م).

در حالی که سلطان هنوز از ناتوانی خود در اداره حکومت در رنج بود، و وزیر اعظم با شدتی هرچه تمامتر سرگرم انجام اصلاحات بودجه ای بود، جناح مخالف وی در اطراف مربی سلطان، جنجی خواجه، گرد آمدند؛ وی با استفاده از نفوذ خود سلطان را علیه قره مصطفی تحریک کرد و با خلع حامیان وزیر اعظم از مواضع قدرت، موقعیت وی را تضعیف کرد. قره مصطفی کوشید که با برانگیختن بنی چریها به ایجاد بلوا و آشوب در مقابل دروازه های قصر قدرت خود را نشان دهد، اما سلطان از این حادثه به نفع خود سود جست و دستور داد که وی را دستگیر و اعدام کنند (۳۱ ژانویه ۱۰۵۴ هـ. ق / ۱۶۴۴ م).

لشکر کشی به کرت

پس از کمانکش قره مصطفی چندین وزیر اعظم روی کار آمد که همگی آلت دست

جنگی خواجه بودند. ملکه مادر و اطرافیان وی به امید کسب غنائیم جدید و پر کردن خزانه، سلطان را متقاعد کردند که انجام یک لشکر کشی به منظور خارج کردن کورت از سلطه و نیز خالی از فایده نخواهد بود، زیرا این عملیات به حمله های راهزنان دریایی به سواحل و کشتیرانی عثمانی خاتمه خواهد داد. و نیز در واقع با فعالیتهای دزدان دریایی مبارزه می کرد، اما تمایلی نداشت که بنادر خود را بر روی کشتیهایی که تحت لوای مسیحیت فعالیت می کردند، مسدود کند.

جنگ در سپتامبر ۱۰۵۴ هـ.ق / ۱۶۴۴ م زمانی آغاز شد که یک کشتی حامل بسیاری از شخصیت‌های برجسته عثمانی در راه مسافرت به حج به دست راهزنان دریایی تسخیر و سپس اسیران و غنائیم آن به سوی جزیره کرب (کارپاتوس) [۳۶] واقع در شمال شرق کورت حمل شد. ابراهیم ناوگانی عظیم مرکب از حدود ۴۰۰ کشتی و ۱۰۰/۰۰۰ سرباز فراهم آورد؛ این ناوگان با این حمله که به قصد مالتا [۳۷] در حرکت بود در ۲۴ ژوئن ۱۰۵۵ هـ.ق / ۱۶۴۵ م نیروهای خود را در کورت پیاده کرد. نیروهای مهاجم تدارکات فراوانی از سوی جمعیت یونانی ساکن در جزیره دریافت داشتند، زیرا آنان از دیرباز از سلطه شدید و نیز و همچنین سرکوب مذهبی کشیش کاتولیک آن در رنج بودند. طی اندک زمانی بندر بزرگ هانیا (کانیا) [۳۸] تسخیر (۱۹ اوت) و مقادیر وسیعی توپ و تجهیزات نظامی به غنیمت گرفته شد؛ این نبرد برای عثمانیها برآستی یک پیروزی بزرگ به شمار می رفت. اما پس از این پیروزی، ناوگان عثمانی و بیشتر سربازان لشکر فاتح برای گذراندن فصل زمستان، جزیره را به قصد خانه هایشان ترک گفتند و پادگانی کوچک را با حدود ۱۲۰۰۰ نفر نیرو در محل باقی گذاشتند که تا فرارسیدن فصل بهار بندر را حفظ کند. در این احوال، و نیز با دریافت کمک از پاپ و تدارک یک ناوگان جدید مسیحی علیه عثمانی و کنش نشان داد. چندی پس از آن، بیشتر فرماندهانی که در پیروزی عثمانی سهیم بودند، ظاهراً به دلیل آن که نتوانسته بودند با کسب غنائیم فراوان رضایت خاطر ملکه مادر، جنگی خواجه و حتی شخص سلطان را فراهم آورند، محکوم به اعدام شدند.^۸ سلطان وزیر اعظم نالایق پیشین، سمین پاشا را به مقام فرماندهی جدید گماشت؛ اما وی در موقع از سرگیری حمله در جولای ۱۰۵۶ هـ.ق / ۱۶۴۶ م، بیشتر وقت خود را به جمع آوری غنیمت و کسب موقعیت برای دوستانش گذراند. بنابراین کوشش برای تسخیر بقیه نواحی کورت به عملیات طولانی و تضعیف کننده محاصره کاندیا [۳۹]، مرکز جزیره، بدل شد

36- Kerpe (Karpatos)

37- Malta

38- Hanya (Canea)

39- Candia

(شروع محاصره در ۷ جولای ۱۰۵۷ ه.ق/ ۱۶۴۷ م) و این درحالی بود که فرماندهان پس از سیمن پاشا بنابر سیاستهای دیکته شده استانبول یکی پس از دیگری تغییر می کردند. محاصره کانديا در واقع تا زمان روی کار آمدن جانشین ابراهیم، محمد چهارم، ادامه یافت. پایداری طولانی هردو جناح در این عملیات نشانگر آن بود که برغم دخالت عوامل اصلی انحطاط، هنوز هردو طرف نبرد از ثروت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند. در وضع مالی و نیز پس از کسادی ناشی از مسدود شدن راههای تجاری خاورمیانه در اوایل قرن دهم ه.ق/ شانزدهم، بهبود ایجاد شده بود. و نیز با توسعه تجارت خود به داخل امپراتوری عثمانی توانسته بود، هرگونه لطمه اقتصادی را تا حدود زیادی جبران کند. از این روی و نیز نه تنها قادر بود که در بیشتر نواحی کرت مقاومت کند، بلکه توانست سواحل عثمانی آدریاتیک را مورد هجوم قرار دهد و با مسدود کردن تنگه داردانل (۲۴ آوریل تا ۲۶ مه، ۱۰۵۸ ه.ق/ ۱۶۴۸ م)، استانبول را به خطر اندازد و سرانجام ابراهیم را تنها پس از هشت سال از سلطنت ساقط کند.

تشدید روند انحطاط درونی

در این احوال، پس از مرگ کمانکش قره مصطفی موقعیت نامطلوب داخلی تشدید شد و دیوانگی و شهوترانیهای سلطان چندان مشهور عام و خاص شد که در میان توده‌های مردم به نام «ابراهیم دیوانه» (دلی ابراهیم) شهرت یافت. از آنجا که ابراهیم در زمان جلوس تنها فرزند ذکور خاندان عثمانی بود، به زنان زیادی علاقه نشان می داد؛ توجه خاص وی به زنان حرم چندان زیاد بود که تأثیر آنان در سراسر کشور عثمانی احساس می شد. بسیاری از مقامهای پردرآمد و مستمریهای کلان از جمله حکمرانی دمشق و سنجاقهای نیکوبولی و حامی^۱ به زنان مورد علاقه سلطان تعلق داشت. وی همچنین دختران خود را در سنین پایین به عقد وزیران برجسته خود در می آورد و با اعطای املاک و درآمدهای فراوان می کوشید که از مراتب وفاداری و پشتیبانی آنان نسبت به خود مطمئن شود. گروه زنان و دختران وی جناح سیاسی خود را ایجاد کردند و بدینسان بر آشفته‌گی اوضاع افزودند.

ابراهیم علاقه جنون آمیزی به پوست و ابریشم داشت و کارگزاران وی با استفاده از هر وسیله‌ای می کوشیدند تا این هوسبازیهای سلطان را ارضا کنند. دیوارها و سقفهای قصر توپ قابی و کوشکهای مجاور آن از پوستهای سنگین پوشیده شده بود. پوستهای گرانبها به هنگام اعزام مقامهای مهم حکومتی به محل خدمتشان، به آنان اعطا می شد و در مقابل از آنان انتظار می رفت که این مرحمت سلطانی را با هدایای پوستها و هدایای بیشتری جبران کنند؛ نتیجه آن که مالا هزینه همه این پیشکشها بر دوش مردم بینوا تحمیل می شد. چون بیشتر پوستها از روسیه وارد می شد، در وهله نخست تجارت با روسیه اهمیت یافت و در مقابل بخش اعظم

ذخیره طلا و نقره امپراتوری ما به ازای کلکسیون پوست سلطان به سوی شمال روانه شد. رشوه خواری به صورت سنت جاری روز در آمده بود و هریک از کارگزاران حکومتی به منظور جبران مبالغی که به مقامهای مافوق خود پرداخت می کردند، هزینه های غیرقانونی هرچه بیشتری را بر مردم تحمیل می کردند. عیار مسکوکات دوباره کاهش یافت؛ شورشیان ایالات بیشتر درآمدهای مالیاتی را به خود اختصاص دادند؛ درآمدهای خزانه صرف ولخرجیهای سلطان می شد. سهم کوچکی از آنها بابت پرداخت حقوق کارمندان و کارگزاران عثمانی مصرف می شد؛ و سربازان و کارمندان به نوبه خود هزینه های شخصی خود را بر مردم تحمیل می کردند. محاصره کاندیا با قدرت و صولت کافی انجام نشد، زیرا فساد موجود در میان کارمندان استانبول و افسران مستقر در کورت موجب شد که همان اندک پولی هم که برای لشکر محاصره کننده فراهم شده بود، حیف و میل شود.

این وضع نتوانست مایه رنجش و خشم علما و بنی چریها را فراهم آورد تا این که وزیر اعظم از آنان خواست که رشوه های جدید و پوستهای فراوانی تقدیم دارند. آنان در مقابل قصر اجتماع کردند و خواستار عزل وزیر اعظم شدند و زمانی که سلطان از این تقاضای آنان سرباز زد، علما پسر سلطان یعنی شاهزاده محمد، (که مادرش یک کنیز روسی به نام ترخان خدیجه سلطان بود) را به جای پدر بر تخت نشانند. این اقدام کوسم سلطان را بسیار ناخشنود کرد؛ وی در آخرین لحظات با این پیشنهاد که اگر تنها وی در مصدر قدرت باقی بماند به خواستهای رهبران شورشی پاسخ مثبت خواهد داد، تلاش فراوان کرد تا حکومت را برای پسرش ابراهیم حفظ کند (۸ اوت ۱۰۵۸ هـ. ق / ۱۶۴۸ م). اما در این برهه اوضاع به گونه ای دیگر تغییر می کرد. ابراهیم در ساختمان خود در داخل قصر زندانی شد و این اقدام چندان تعادل وی را برهم زد و چنان او را بر سر خشم آورد که عاقبت به فتوای شیخ الاسلام، او را خفه کردند و بدینسان سلطنت یکی از ناشایسته ترین سلاطین تاریخ عثمانی خاتمه یافت.

جلوس محمد چهارم، ۱۰۹۹-۱۰۵۸ هـ. ق / ۱۶۸۷-۱۶۴۸ م

زمانی که محمد چهارم جلوس کرد، وضع به هیچ روی نویدبخش نبود. سلطان جدید فرزند مردی دیوانه بود و در حالی که شش سال بیش نداشت، به جای پدر زمام امور را در دست گرفت، اما ظاهراً تقدیر چنان خواسته بود که او بازیچه کسانی قرار گیرد که او را به قدرت رسانده بودند. در واقع یک هفته پس از جلوس محمد چهارم، در میان رهبران سیاسی گروههای مختلف سیاسی یعنی مادر سلطان، وزیر اعظم صوفی محمد پاشا و قدرتمندترین دسته نظامی در پایتخت، بنی چریها و سپاهیان باعالی، نبردی شدید در گرفت. صوفی محمد کوشید که با کاهش ولخرجیهایی که وی به علت آن در اواخر سلطنت ابراهیم سرزنش شده بود، و با خاتمه

دادن به نظام سربازگیری دوشیرمه و برکناری بیشتر بردگان دربار (ایچ اوغلانها) که نسل به نسل به سلاطین خدمت کرده و اسباب خوشگذرانیهای آنان را فراهم آورده بودند، قدرت خود را حفظ کند. کوششهایی نیز صورت گرفت که با لغو انحصار حقوق گمرکی امپراتوری و همچنین انحصار نمک و تباکو و نیز با استخدام کارگزاران حقوق بگیری که درآمدهای متعلق به این انحصارات را تحصیل کنند، درآمدهای خزانه افزایش یابد.^{۱۰} صوفی محمد در پی آن برآمد که با جلب حمایت ینی چریها که علیه ابراهیم با سپاهیان متحد شده بودند، اساس خود را محکم کند؛ وی توانست با اعطای ۱۰۰۰ مقام حکومتی که قبلاً در اختیار نیروهای سپاهی بود به افراد ینی چری، میان آنان تفرقه ایجاد کند. اما سرانجام مبارزه بر سر قدرت بیشتر از صوفی محمد، به سود ینی چریها خاتمه یافت و آقاها یا فرماندهان ینی چری توانستند با استفاده از موقعیت موجود قدرت خود را تحکیم کنند. آنان در ازای سرکوب شورشیان بیشتر مقامهای دولتی و درباری و همچنین انحصار تجارت استانبول را در دست گرفتند و از قدرت و ثروت فراوانی برخوردار شدند. جنجی خواجه نخست زندانی و سپس اعدام شد (۲۹ اکتبر ۱۰۵۸ ه.ق/ ۱۶۴۸ م) و دسته ینی چری ثروت وی را به عنوان انعام جلوس در میان خود تقسیم کردند. صوفی محمد سپس مبارزه با متحدین خود را آغاز کرد. وی طی کوششی به منظور ایجاد تعادل قدرت چند تن از رهبران سپاهی را از زندان آزاد کرد و از شورشیان جلالی تقاضا کرد که برای «نجات سلطان» از سلطه ستمگران ینی چری به استانبول عزیمت کنند. ینی چریها با استفاده از موقعیتی که در نتیجه محاصره دارانل به دست و نیز یها ایجاد شده بود (۲۴ مه ۱۰۵۸ ه.ق/ ۱۶۴۸ م تا ۲۱ مه ۱۰۶۰ ه.ق/ ۱۶۴۹ م) واکنش نشان دادند و پس از خلع صوفی محمد، رهبر خود، قره مراد آقا را به جای وی منصوب کردند (۲۱ مه ۱۰۶۰ ه.ق/ ۱۶۴۹ م)؛ بدینسان تاریخ عثمانی به اوج دوره‌ای نزدیک شد که به «سلطنت آقاها» شهرت دارد.^{۱۱}

سلطنت آقاها ۱۰۶۲-۱۰۵۸ ه.ق/ ۱۶۵۱-۱۶۴۸ م

زمانی که زمام امور استانبول در دست آقاها قرار داشت، آناتولی نیز تحت سلطه رهبران جلالی افتاده بود؛ این رهبران از سوی فرماندهان نیروهای سپاهی که در این زمان تفرغ عمومی علیه سوء حکومت آقاها را در راستای منافع خود هدایت کرده بودند، برانگیخته و گاه حمایت می شدند. همین رهبران جلالی بودند که سرانجام اساس سلطنت آقاها را چندان متزلزل ساختند که توانستند فرمانروایی سلسله‌ای از وزیران را بر خاندان عثمانی تحمیل کنند و این وزیران چندان قدرتمند بودند که با انجام اصلاحاتی در امور حکومت، کشور را از چنگ دشمنان رها کردند. در پایتخت ضمن آن که در میان آقاها حاکم بر امپراتوری تفرقه‌هایی ایجاد شد و با شروع تلاش آنان برای اتحاد با گروههای رقیب داخل حرم و حتی با رهبران جلالی، ظلم و

بیداد آنان هرچه بیشتر شدت گرفت. کوسم سلطان معمولاً از قره مراد حمایت می کرد، حال آن که رقیب اصلی وی در حرم یعنی مادر محمد، ترخان خدیجه سلطان، با دشمنان قره مراد در میان ینی چریها که تحت فرماندهی بکناش آقا قرار داشت، متحد شد. این انشعاب بسی زود در سراسر امپراتوری گسترش یافت و اختلافات ناشی از آن در لشکر بازم موجب تحلیل بیشتر نیروهای عثمانی در کرت شد. در بهار سال ۱۰۶۱ ه.ق / ۱۶۵۰ م، ونیزیها دوباره تنگه داردانل را مسدود کردند و زمانی که ناوگان عثمانی از درهم شکستن نیروهای ونیزی باز ماند، دشمنان قره مراد با استفاده از این موقعیت وی را وادار به کناره گیری کردند و به جای وی مردی بسیار ناتوانتر، آبازه ملک احمد پاشا، را به مقام وزارت اعظم گماردند (۵ اوت، ۱۰۶۱ ه.ق / ۱۶۵۰ م)^{۱۲}. وی تحت نفوذ کامل آقاها بود که در واقع کابینه اصلی دولت را تشکیل می دادند و در ضمن یکی از سیاستهای آبازه ملک احمد پاشا این بود که وی کارگزاران و صاحب منصبان حکومتی را حتی الامکان هرچه سریعتر از مناصب خود خلع و به جای آنان افراد جدیدی را منصوب می کرد تا بدین ترتیب از تازه منصوبین رشوه دریافت کند.

با این آشفتگی اوضاع در رأس حکومت، خزانه بیش از پیش تهی می شد. تنها راه بقای حکومت کاهش بازهم بیشتر عیار مسکوکات و اخذ مالیاتهای دویا چند سال آینده، قبل از فرارسیدن موعد پرداخت آنها بود؛ در عین حال، حقوق کارکنان دولت براساس ارزش قبلی پول رایج پرداخت می شد. تورم تهدیدکننده بود؛ مواد خوراکی به شهرها نمی رسید؛ گرسنگی و قحطی گسترش می یافت و چنین به نظر می رسید که همه عوامل لازم برای فروپاشی کامل امپراتوری طی زمستان ۱۰۶۲-۱۰۶۱ ه.ق / ۱۶۵۱-۱۶۵۰ م مهیا شده است. در همین احوال، مشکلی دیگر بر مشکلات افزوده شد، بدین صورت که ناوگان عثمانی که موفق شده بود به منظور رساندن تدارکات به نیروهای اعزام شده به کرت، محاصره داردانل را بشکنند، در نزدیکی جزیره ناکسوس مورد حمله دشمن قرار گرفت و تارومار شد و موجب گردید که شورش همگانی عمده ای در استانبول بروز کند.^{۱۳} سیاووش پاشا که از سوی ترخان سلطان حمایت می شد، با استفاده از موقعیت ایجاد شده، به جای ملک احمد پاشا به مقام وزارت اعظم منصوب شد؛ حال آن که کوسم سلطان و متحدانش کوشیدند که با توطئه علیه جان سلطان و مسموم ساختن وی، برادرزاده اش سلیمان را که شاهزاده ای دیوانه بود به جای وی بر تخت بنشانند. اما ترخان سلطان که مورد حمایت خواجگان سیاه دربار و بردگان شخص سلطان بود، در آخرین دقایق از ماجرای این توطئه آگاه شد و برای خنثی کردن آن دستور داد که کوسم سلطان را پیش از ورود پشتیبانانش به داخل قصر، اعدام کنند (شب سوم سپتامبر ۱۰۶۲ ه.ق / ۱۶۵۱ م)؛ بدین ترتیب سلطه کوسم سلطان بر حرم و دولت که طی حکومت چهار سلطان ادامه یافته بود، سرانجام به گونه ای خشونت بار خاتمه یافت.^{۱۴} سلطان محمد تحت

تأثیر القایات ترخان سلطان، از این رویداد برای خاتمه دادن به سلطنت آقاها استفاده کرد و همه آنانی را که به طور مستقیم در این توطئه دخالت داشتند اعدام و بقیه را تبعید کرد تا شاید سرنوشت شوم آنان درس عبرتی شود برای دیگرانی که احتمالاً در پی چنین توطئه‌هایی بودند.

قیام سلیمان آقا

اگرچه افراد برجسته‌ای از صحنه قدرت حذف شدند، اما توطئه علیه سلطان همچنان ادامه داشت. ترخان سلطان و پشتیبانان وی با اتحاد با رئیس خواجگان دربار (دارالسعاده آقاسی)، له له سلیمان آقا، که در خاتمه دادن به حکومت آقاها نقش مهمی ایفا کرده بود، بر دستگاه حکومت تسلط یافتند. گرجی محمد پاشای سالخورده به مقام وزارت اعظم منصوب شد (۳۰ نوامبر ۱۰۶۲ هـ.ق / ۱۶۵۱ م)، اما وی نیز به طور کامل تحت نفوذ ترخان سلطان و سلیمان آقا قرار داشت. در حالی که نیروهای جلالی بر حومه‌های اطراف استانبول مسلط می‌شدند، تورم نیز در همه جا گسترش یافت. ونیزها تنگه‌داران را همچنان مسدود نگاه داشته بودند و این امر نه تنها ارسال تدارکات به کورت را مختل کرده بود بلکه از حمل غلات شدیداً مورد نیاز استانبول از مصر و سوریه نیز جلوگیری می‌کرد. یک بار دیگر اغتشاش و آشوب استانبول را فرا گرفت و بنی چریها و نیروهای سپاهی در موقعیتی که دستمزدهایشان قدرت خرید خود را از دست داده بود و در ضمن دیر به دیر نیز پرداخت می‌شد، با یکدیگر متحد شدند. سلیمان آقا و ترخان سلطان دریافتند که اگر قرار باشد امپراتوری حامی آنان حفظ شود، می‌بایست که رهبری مقتدر زمام امور را در دست گیرد. اگرچه آنان بیمناک بودند که مبادا قدرت سیاسی خود را از دست دهند، اما با جانشینی حکمران پیشین مصر، ترخونچی احمد پاشا، به جای گرجی محمد موافقت کردند؛ ترخونچی پیش از آن نشان داده بود مدیر و سربازی کارآمد است و در حل مشکلات مالی، از آن دست که امپراتوری با آن روبرو بود، خاصه تجربه کافی دارد.^{۱۵}

حکومت ترخونچی احمد پاشا، ۲۰ ژوئن تا ۳۱ مارس سال ۱۰۶۴-۱۰۶۳ هـ.ق / ۱۶۵۲-۱۶۵۳ م

دوره کوتاه اما بسیار موثر صدراعظمی ترخونچی احمد نشان داد که هنوز چه تلاشهای زیادی باید صورت گیرد تا امپراتوری تحت یک رهبری صحیح حفظ شود. به او تقریباً اختیارات کامل داده شد تا کورت را تسخیر کند، ناوگان عثمانی را بازگرداند و بودجه لازم برای تأمین هزینه‌های دولت را فراهم آورد، با این تضمین که وی بتواند همه طلبهای خزانه را از افراد، خواه از طبقه حاکم و خواه از طبقه مردم، تحصیل کند و مقامها و حقوقهای غیر ضروری را که تنها به دلایل سیاسی برقرار شده بودند، حذف کند.

ترخونچی احمد همچون مراد چهارم معتقد بود که تنها قدرت و تهدید به اعمال قدرت می تواند مقاصد اصلی را تحقق بخشد. اما وی همچنین دریافت که مقام و موقعیت سیاسی وی ضعیف و شکننده است. از این روی، ترخونچی احمد به جای آن که با کشتن چند تن از اعضای گروههای سیاسی، خود را رویاروی این یا آن دسته بندی سیاسی کند، دستور داد صدها تن از مردم بینواری از زندانهای استانبول بیرون بکشند و در میادین عمومی شهر سرشان را از تن جدا کنند؛ وی بدین ترتیب توانست به مقصود اصلی خود نایل شود و با قساوت و عزم خود مبنی بر این که با هر گونه تبه کاری بشدت مبارزه کند، هم طبقات بالا و هم طبقات پایین جامعه را تحت تأثیر قرار داد.

ترخونچی احمد سپس به حسابرسی خزانه سلطنتی و همچنین نهادهایی چون کارخانه کشتی سازی، زرآدخانه و مطبخهای سلطانی و امثال آن پرداخت؛ وی توانست وجوهی را که قبلاً افراد عالی مقام حتی ترخان سلطان از خزانه ربوده بودند، بزور از آنان اخذ و به خزانه بازگرداند و در همین احوال با هر گونه رشوه خواری و فساد با بیرحمی تمام واکنش نشان می داد. املاک بزرگی که در اختیار اعضای برجسته دربار و تشکیلات درباری قرار داشت و همچنین تیمارهای متعلق به افرادی که نمی توانستند یا نمی خواستند وظایف نظامی خود را در قبال حکومت انجام دهند، مصادره شد. این املاک دوباره به صورت مقاطعه های مالیاتی واگذار و درآمدهای هنگفت ناشی از آن به خزانه سرازیر شد. همه ایالتها و سنجاقها نیز در قالب مقاطعه های مالیاتی همچون مصر و سوریه که از اوایل قرن دهم ه. ق / شانزدهم م بدین صورت اداره می شدند، واگذار شد و مقامهای بالای این ولایات و سنجاقها به بالاترین قیمتها به افراد واگذار می شد و علاوه بر این آنان ملزم بودند که سهم قابل ملاحظه ای از درآمدهای پیش بینی شده را حتی بیش از آن که رسماً عهده دار مقامهای خود شوند، به خزانه بپردازند.

علاوه بر این ترخونچی احمد پاشا نخستین وزیر اعظمی بود که پیش از شروع سال مالی، بودجه کشور را تنظیم می کرد؛ ولی هزینه های بخشهای مختلف را با درآمدهای پیش بینی شده هماهنگ می کرد و می کوشید که از هزینه های پیش بینی نشده در بودجه جلوگیری شود و بدینسان اساس نظام مالی جدید در اداره حکومت پایه ریزی شد. البته عثمانیها از دوران اولیه حکومت خود بودجه های دولتی را تنظیم می کردند، اما اساس کار آنان تنها به تهیه گزارشهایی از آنچه که طی سالهای مالی گذشته انجام شده بود، خلاصه می شد و دیگر برای انجام فعالیتهای جاری یا آینده کشور پیش بینیهای لازم صورت نمی گرفت. برای ایجاد موازنه در بودجه کشور و کسب درآمدهای لازم برای انجام فعالیتهای ضروری، ترخونچی احمد برای مقامهای رسمی کشور مالیاتهای جدید و سنگینی وضع کرد؛ علاوه بر این برای آسیا (دگیومن) و همچنین خانه افراد عادی مالیاتهایی وضع شد تا آنان نیز در تأمین بودجه کشور سهیم

شوند.^{۱۶} انجام اصلاحات دستاوردهای قابل ملاحظه‌ای به همراه داشت و این در حالی بود که وزیر اعظم کوشید که یک سوم از همه مقامهایی را که به اعضای طبقه حاکم سپرده شده بود، منسوخ کند. با به خطر افتادن موقعیت ممتاز طبقه حاکم، آنان علیه وزیر اعظم متحد شدند و چنین شایع کردند که گویا وی در پی خلع سلطان و جانشین ساختن برادرش، شاهزاده سلیمان، است؛ اعضای طبقه حاکم با این ترفندها سرانجام توانستند اعدام وزیر اعظم را عملی کنند (۲۱ مارس ۱۰۶۴ ه.ق / ۱۶۵۳ م). بدینسان دومین تلاش اصلاح طلبانه عثمانی در قرن یازدهم ه.ق / هفدهم م در حالی که نتایج آن هنوز بکلی آشکار نشده بود، عقیم ماند؛ اما سیاست، روش و نتایج ابتدایی این اقدامات الگویی شد برای کسانی که چندی پس از آن می‌خواستند با بحرانهای جدید امپراتوری مبارزه کنند.

تجدید بحران سیاسی ۱۰۶۷-۱۰۶۴ ه.ق / ۱۶۵۶-۱۶۵۳ م

با به قدرت رسیدن دوباره سلیمان آقا و ترخان سلطان، امپراتوری به همان موقعیت آشفته پیش از حکومت کوتاه مدت ترخونچی احمد رجعت کرد. پس از وی یک سلسله وزیران اعظمی روی کار آمدند که هیچ یک شایستگی لازم را برای احراز این مقام نداشتند. درویش محمد پاشا توانست مدتی با شکجه و کشتار پشتیبانان صدراعظمهای پیشین و مصادره اموال آنان در بودجه کشور تعادل ایجاد کند.^{۱۷} دریا سالار او به نام قره مراد پاشا نیز موفق شد که با کشتهای اعزام شده از سوی دست نشاندهگان سلطان در شمال آفریقا، ناوگانی فراهم آورد و نیزهها را از تنگه داردانل عقب راند و با به دست آوردن آذوقه کافی از مصر، تا حدود زیادی ناخشنودی مردم را در استانبول برطرف کند. اما درویش محمد سالخورده به فلج مبتلا بود؛ از این روی طولی نکشید که ملکه مادر با طرح توطئه‌ای در پی عزل وی برآمد. خواهر سلطان، عایشه سلطان برای کسب مقام وزارت برای شوهر خود، ابشیر مصطفی پاشا، که حکمران سوریه بود با خواجه بزرگ دربار هم‌رأی شد (۲۸ اکتبر ۱۰۶۵ ه.ق / ۱۶۵۴ م). اما ابشیر مصطفی یکی از بستگان نزدیک رهبر قدیمی شورشیان جلالی، آبازه محمد پاشا، بود؛ ابشیر مصطفی پیش از عزیمت به سوریه، در اطراف سیواس لشکری عظیم از نیروهای جلالی فراهم آورده بود و اعزام وی به سوریه نیز به منظور تضعیف همین قدرت فزاینده‌وی صورت گرفت. اما ابشیر با استفاده از مقام جدید خود کوشید که پشتیبانی نیروهای سپاهی و رهبران جلالی را جلب کند؛ وی به آنان قول داد که اگر در برابر مخالفت ینی چریها در استانبول از او حمایت کنند، مقامهای برجسته و درآمدهای هنگفت امپراتوری به آنان واگذار خواهد شد. به محض انتصاب ابشیر به مقام وزارت اعظم، پشتیبانان وی به چپاول پایتخت مشغول شدند و پس از آن که وزیر اعظم دریافت که خزانه تهی شده است و نمی‌تواند حقوق سپاهیان لشکر خود را پردازد، به آنان

اجازه داد که برغم مخالفت بنی چریها، آذوقه و تدارکات مورد نیاز خود را مستقیماً از مردم اخذ کنند. قره مراد از این موقعیت به نفع خود سود جست و با وعده بازپس دادن اموال مصادره شده و بازگرداندن نیروهای سپاهی به آنا تولی، بنی چریها را واداشت که سرابشیر مصطفی را از تن جدا کنند و خود به مقام وزارت اعظم دست یافت (۱۱ مه ۱۰۶۶ هـ.ق / ۱۶۵۵ م).^{۱۸}

اما دروه کوتاه وزارت قره مراد قدری بهتر از دوران تصدی وزیران پیش از وی بود (۱۱ مه تا ۱۹ اوت ۱۰۶۶ هـ.ق / ۱۶۵۵ م). قره مراد به تلافی حمایت بنی چریها محدودیتهایی را که ترخونچی احمد پاشا درباره شمار آنان مقرر کرده بود، لغو کرد. با این اقدام قدرت کمی بنی چریها افزایش ولی انضباط و توان رزمی آنان کاهش یافت، اما میزان حقوق پرداختی آنان از خزانه بیشتر شد. بازگشت افراد ابشیر پاشا به آنا تولی موجب بروز قیام جدید جلالی و همچنین قیامهای دیگری نه تنها در آنا تولی، بلکه در سوریه و ایران شد و برخی از آنها نیز با همدستی ضمنی کارگزاران محلی عثمانی و فرماندهان نظامی صورت گرفت.^{۱۹} عاقبت بنی چریها و نیروهای سپاهی با یکدیگر متحد شدند و در اعتراض به این که حقوق آنان نباید به صورت سکه های بی ارزش مسی پرداخت شود، قیامی بزرگ در استانبول برپا کردند. آنان سلطان را مجبور کردند که سی تن از مقامهای مهم درباری و حکومتی را خلع و در جلوی مسجد سلطان احمد حلق آویز کند؛ آنان همچنین مردم شهر را واداشتند که به حمایت از خواستهای نیروهای نظامی، تقریباً شبیه به نوعی اعتصاب عمومی، مغازه های خود را تعطیل کنند و در خانه های خود باقی بمانند.^{۲۰}

قاضی زاده لر

با وجود آن که حلق آویز کردن یا قطعه قطعه کردن مقامهای عثمانی به دست ناراضیان در گذشته نیز سابقه داشت، اما اعمال خشونت در این مقیاس وسیع امری بود که تا آن زمان در هیچ برهه از تاریخ عثمانی اتفاق نیفتاده بود. اما برغم این دشواریهای بیشمار، سلطان و اطرافیان برای انجام واکنش و اتخاذ اقدامات جدید آمادگی نداشتند. علت این امر تا حدودی از اعتقاد دیرینه آنان مبنی بر برتری روشها و نهادهای عثمانی به گونه ای که در سده های عظمت و جلال عثمانی مطرح شده بود و نیز از این احساس که تنها راه چاره احیای آن روشها و نهادهاست، ناشی می شد. علت دیگر ناتوانی سلطان در رویارویی با مشکلات، گسترش روزافزون جزمی گرایی در میان اعضای برجسته علما بود که در این زمان تحت رهبری قاضی زاده محمد افندی (متوفی به سال ۱۰۴۵ هـ.ق / ۱۶۳۵ م) و پیروانش قرار داشتند. این افراد گروهی را به وجود آوردند که تحت عنوان قاضی زاده لر (پشتیانان قاضی زاده) شهرت یافت. آنان با تمسک به قرآن و سنت، سلطان و مردمان تحت حکومتش را تحت تأثیر قرار دادند و

آنان را به طرفداری از اصول اسلام جلب کردند. افراد گروه قاضی زاده‌لر با نظارت یافتن بر بیشتر مؤسسات و بنگاههای مذهبی به ثروت قابل ملاحظه‌های دست یافتند و توانستند با توزیع سخاوتمندانه رشوه‌های به دست آمده، اساس قدرت خود مستحکم کنند؛ آنان همچنین گاه با دخالت‌های مستقیم خود در امور دولت از روند نوسازی جلوگیری می‌کردند و با نظارت بر قوانین و مقررات در پی آن بودند که مردم را به قبول خواسته‌های خود مجبور کنند. افکار گروه قاضی زاده‌لر به دربار نیز راه یافت و بویژه خدمه قصر از جمله باغبانها و دربانها و همچنین ملکه مادر و خواجهگان سیاه و بسیاری از زنان حرم را تحت تأثیر قرار داد.^{۲۱}

مبارزه دیرینه میان اسلام ارتدکس و فرقه‌های صوفیه که در قرن پنجم ه.ق / یازدهم م، به همت فلاسفه‌ای چون غزالی خاتمه یافته بود، یک بار دیگر جامعه عثمانی را در خود فرا گرفت. قاضی زاده محمد و جانشینانش که نمایندگان اسلام ارتدکس تلقی می‌شدند، علم مبارزه با اهل تصوف را که سیواسی افندی (متوفی به سال ۱۰۵۰ ه.ق / ۱۶۴۰ م) آنان را نمایندگی می‌کرد، برافراشتند. مبارزه ایدئولوژیک آنان حول شانزده موضوع متمرکز می‌شد و طرفداران دو جناح مخالف در داخل و خارج استانبول با خشونت یکدیگر را مورد حمله قرار می‌دادند. مراد چهارم از گروه قاضی زاده‌لر حمایت می‌کرد و این نشانگر قدرت نفوذ آنان بر روحیه عمومی بود؛ در عین حال این گروه به نوبه خود روزبروز نسبت به آنانی که از قبول اصول جزمی آنان سرباز می‌زدند، سخت‌گیرتر می‌شدند. قاضی زاده‌لر هر گونه بدعت‌گذاری در اصولی را که از زمان پیامبر اکرم (ص) مطرح شده بود، محکوم و صوفیان را بدترین بدعت‌گذاران در اسلام اعلام کرد.

بر نفوذترین جانشین قاضی زاده فردی به نام استوانی افندی بود که در اوایل سلطنت محمد چهارم، بسیاری از انتصابات تحت نظارت وی انجام می‌شد و او با استفاده از نفوذ خود، مقامهای حکومتی را در ازای دریافت بالاترین قیمتها، به افراد واگذار می‌کرد. به ابتکار وی فرقه‌های تصوف سرکوب شدند، برغم این واقعیت که طی دوران آشوبهای سیاسی، مذهب فردی و سازمان گسترده آنان پناهگاهی شده بود برای توده‌های مردمی که به آنان روی می‌آوردند. قاضی زاده‌لر روحیه تنگ نظری و سخت‌گیرانه خود را دوباره تشدید کردند و در این موقعیت جستجوی راه‌حلهای جدید برای برطرف کردن مشکلات سیاسی روز، بیش از هر زمان دیگر برای سلطان و اطرافیانش دشوار شده بود. با تعطیل شدن خانقاهها و تکیه‌های اهل تصوف و زندانی شدن دراویش ساکن در آنها، مردم به جان آمده از روی نویمیدی رهبری شورشیان جلالی و دیگر گروههایی که منتظر فرصت بودند تا از ناخشنودی مردم به نفع خود استفاده کنند، پذیرفتند.

و بدین ترتیب بر وخامت اوضاع باز هم افزوده شد. رهبر جلالی، آبازه حسن، بیشتر

نواحی شرق را تحت نظارت خود درآورد. در پی تورم قحطی عارض شد. روستائیان از روی زمینهای خود گریختند. در ۲۶ ژوئن سال ۱۰۶۷ ه.ق/ ۱۶۵۶ م، یک ناوگان جدید ونیزی در دهانهٔ داردانل توانست ناوگان عثمانی را وسیعاً منهدم کند و با ازدست دادن تنها پنج کشتی تا حدود ۱۰۰۰ توپ عثمانی را به غنیمت بگیرد؛ و بدینسان عثمانیها پس از شکست لپانتو، متحمل شدیدترین شکست دریایی شدند. تنگهٔ داردانل دوباره مسدود و راههای ارتباطی عثمانی به کورت و مصر قطع شد. استانبول به هراس افتاد، زیرا مردم گمان می کردند که ممکن است دشمن از طریق دریای مرمره به شهر نفوذ کند. مواد خوراکی نایاب شد و قیمتها روبه افزایش گذاشت. همین بحران بود که سرانجام سلطان را مجبور کرد که اصلاح طلب دیگری را به نام محمد کوپرولو، به مقام وزارت اعظم منصوب کند و برای حفظ امپراتوری به او قدرت و اختیارات لازم بدهد؛ بدینسان حکومت سلسله‌ای از وزیران اعظم آغاز شد که تا پایان آن قرن زمام امور را در دست داشتند.

سالهای وزارت کوپرولو ۱۰۹۵-۱۰۶۷ ه.ق/ ۱۶۸۳-۱۶۵۶ م

قدرت یافتن محمد کوپرولو در دستگاه بوروکراسی عثمانی نشانگر چگونگی کارکرد این نظام است. وی ظاهراً در یکی از روستاهای آلبانی به رودنیک در نزدیکی برات متولد شده بود و پدرش احتمالاً مسیحی و از مردم آلبانی بوده است؛ چنان که معروف است کوپرولو یکی از آخرین نفراتی بود که در سنین کودکی از طریق نظام دوشیرمه به خدمت در دربار جلب شد. وی پس از ورود به دربار در اوایل قرن یازدهم ه.ق/ هفدهم م نخست در آشپزخانه قصر مشغول خدمت شد (۱۰۳۳ ه.ق/ ۱۶۲۳ م) و سپس در خزانهٔ سلطنتی و دفاتر مخصوص پیشکار دربار، خسروپاشا، مسؤولیتهایی را برعهده گرفت. اما چنین به نظر می رسد که کوپرولو ظاهراً به دلیل شرافت طبع و پرکاری نمی توانسته است با سلطان و همکاران خود بسازد؛ از این روی وی را از دربار اخراج و برای خدمت در یکی از مشاغل دستهٔ سپاهی به ولایات اعزام کردند. کوپرولو پس از انتصاب در شغل جدید خود در دستهٔ سپاهی به روستای کوپرو واقع در بخش روم، در آناتولی مرکزی، که بخشی از تیول دستهٔ سپاهی بود، روانه شد؛ در این منطقه کوپرولو زمینهایی را به عنوان تیمار تصاحب کرد و دختر سنجاق بیگ را به همسری گرفت؛ بدینسان بود که وی رفته رفته قدرت گرفت و به نام کوپرولو (مردی از کوپرو) شهرت یافت. برغم آن که وی بنابر موقعیتی خاص از دربار بیرون آمده بود، اما کوپرولوی جوان ارتباطش را با حامی پیشین خود، خسروپاشا، حفظ کرد و همراه با وی به مقامهای عالی حکومتی دست یافت؛ زمانی که خسروپاشا به مقام آقای ینی چریها منصوب شد، وی نیز به خدمت در دسته ینی چری راه یافت و زمانی که خسروپاشا به نام بوشناک خسروپاشا به مقام وزارت اعظم رسید، کوپرولو نیز به یکی

از مقامهای عالی خزانه دست یافت؛ بدین ترتیب روند انتصاب در داخل طبقه حاکم دنبال و چگونگی کارکرد این نظام آشکار می‌شود.

اما خسروپاشا به قتل رسید. خاندانش از هم پاشید و حامیانش پراکنده شدند؛ برخی از آنان به خدمت در دستگاه شخصیت‌های برجسته دیگر مشغول شدند و برخی دیگر مستقلاً در مناصب کم‌اهمیت‌تر به انجام وظیفه پرداختند. در این میان محمد کوپرولو به ناحیه تحت امر خود یعنی کوپرو و آماسیا مراجعت کرد و در آنجا در تمام سنجاق بیگ مشغول به خدمت شد؛ وی در این منطقه با کمک حامیان خود تشکیلاتی برپا کرد و رفته رفته به مقامهای بالاتری در استانبول از جمله، ریاست نظمیة بازار (احتساب آقا)، ریاست اسلحه‌خانه سلطنتی (توپخانه ناظری)، فرماندهی دسته ینی چری و ریاست دسته اسلحه‌سازی دست یافت. کوپرولو در مقام سنجاق بیگ چوروم در محاصره بغداد شرکت کرد و خود و طرفدارانش به صف حامیان وزیر اعظم، کمانکش قره مصطفی پاشا، ملحق شدند و او نیز به تلافی این خدمت، وی را به خدمت در مقامهای مهم دریاری، نخست در مقام ریاست دروازه بانان قصر سلطنتی و سپس ریاست اصطبل‌های دربار منصوب کرد. پس از سقوط قره مصطفی، محمد با ملحق شدن به وزیر اعظم جدید، سلطان زاده محمد پاشا، استعداد سیاسی خود را آشکار کرد؛ سلطان زاده محمد وی را به مرتبه وزیری با نشان دودم اسب ارتقا داد و مقام حکمرانی طرابزون را به او واگذار کرد.

با سقوط محمد پاشا، کوپرولو موقعیت خود را از دست داد و مدتی در سنجاق خود در کوپرو باقی ماند؛ اما پس از چندی با میانجیگری دوستان وی در قصر، پس از آن که تمامی ولایت دمشق به صورت تیول به هفتمین همسر سلطان ابراهیم واگذار شد، در مقام تحصیلدار مالیاتی وی به دمشق اعزام شد.^{۲۲} کوپرولو بعدها با رهبر جلالی در سیواس، واردار علی، وارد جنگ شد، اما در این جنگ شکست خورد و به زندان افتاد، ولی متعاقباً به دست ابشیر پاشا که برای جنگ با همان شورشیان اعزام شده بود، از زندان آزاد شد (۱۰۵۸ ه.ق / ۱۶۴۸ م).^{۲۳} وی سپس به استانبول مراجعت کرد و در اوایل سلطنت محمد چهارم، از ملکه مادر، کوسم سلطان، حمایت کرد.^{۲۴} و مدتی در مقام عالی وزیر مشاور (قبة وزیری) خدمت کرد تا این که از سوی وزیر اعظم که به قدرت ملکه مادر حسادت می‌ورزید، از مقام خود خلع و به کوستدیل تبعید شد.^{۲۵} با تضعیف قدرت ملکه مادر، کوپرولو عهده‌دار چند مقام بی‌اهمیت شد و در یک برهه به دلیل بدیهیاش به خزانه، حتی دستگیر نیز شد؛ اما در آن زمان که ابشیر پاشا خود را برای احراز مقام وزارت اعظم آماده می‌کرد و بدین منظور در پی متمرکز کردن قدرت خود عازم آناتولی بود، کوپرولو در کوتاهیه به وی ملحق شد (فوریه ۱۰۶۶ ه.ق / ۱۶۵۵ م). زمانی که ابشیر مغلوب شد، کوپرولو مجبور شد که یک بار دیگر به کوپرو مراجعت کند و ظاهراً این آخرین باری بود که وی با از دست دادن مقام خود از دستگاه حکومتی کنار گذاشته

می شد، زیرا دوستان وی دیگر نتوانستند با توسل به وزیر اعظم جدید، سلیمان پاشا، مقامی برای او تدارک بینند.^{۲۶} در این برهه، بحران دیگری امپراتوری را فرا گرفت و دوستان کوپرولو تحت رهبری رئیس کاتبان (رئیس الکتاب)، محمد افندی، و معمارباشی، ملکه مادر و سلطان را متقاعد کردند که در چنین موقعیت، کوپرولو مرد میدان است.^{۲۷}

محمد کوپرولو در مقام وزارت اعظم

محمد کوپرولو طی سالها خدمت در مقام مدیری مقتدر و شریف برای خود شهرت و اعتباری کسب کرده بود. وی در مناصبی بسیار متنوع به فرادستان بسیاری خدمت کرده بود؛ تقریباً ۸۰ سال سن داشت و ظاهراً انتظار زمانی را می کشید که دورهٔ بازنشستگی اش فرارسد و مبارزات بی پایان سیاسی که لازمهٔ حفظ منصب برای او بود، پایان یابد. اما در نظام عثمانی همه بردگان تا زمانی که سلطان اراده می کرد، مطیع بی چون و چرای وی بودند. در عین حال این بدان معنا نبود که کوپرولو بی هیچ گفتگو و مذاکرهٔ کافی وزیر اعظمی سلطان را پذیرفت. وی دریافته بود که چگونه پیشینانش به همهٔ توانائیا و شایستگیهایی که از خود بروز داده بودند، اما در عین حال در نتیجهٔ دخالتهای قصر و نیروهای نظامی نتوانسته بودند به مقاصد خود دست یابند؛ از این روی کوپرولو بخوبی بر این امر وقوف داشت که وی نمی تواند بهبودی در اوضاع ایجاد کند و ونیزیها را عقب راند، مگر این که مطمئن شود که در ادارهٔ امور از اختیارات کافی برخوردار است. بنابراین کوپرولو از سلطان تقاضا کرد که وی معتمد شود بی موافقت او در امری حکم نکند، همه عزل و نصبها در اختیار وی باشد، به بدگویی دشمنان توجه نکند و در برابر دسایس آنان تسلیم نشود؛ بدین ترتیب وزیر اعظم توانست موافقت سلطان را در این موارد جلب کند (۱۴ سپتامبر ۱۰۶۷ هـ. ق/ ۱۶۵۶ م).^{۲۸}

نخستین اقدامات کوپرولو در راستای تحکیم موقعیت سیاسی وی و علیه کسانی صورت گرفت که با به قدرت رسیدن او در معرض خطر قرار گرفته بودند. وزیران اعظم قبل از وی تبعید و اموالشان مصادره شد و پیروان و حامیان آنان به وزیر اعظم جدید ملحق شدند. وی سپس به مصادرهٔ اموال افراد گروه قاضی زاده لرا اقدام کرد. اما افراد این گروه با تقاضای خلع وزیر اعظم و همچنین سرکوب کامل تمامی فرقه های متصوفه و همچنین جلوگیری از هرگونه بدعت در مساجد اصیل - مثلاً احداث مساجدی با بیش از یک مناره - در پی آن برآمدند که در برابر اقدامات وی واکنش نشان دهند؛ وزیر اعظم در مقابل، نگهبانان مخصوص خود و همچنین دستهٔ بینی چری را گسیل داشت و آنان پس از دستگیری استوانی و سایر رهبران قاضی زاده، همگی را به قبرس تبعید کردند و سپس بقیهٔ علما را تحت فشار قرار دادند که اقدامات وزیر اعظم را تایید کنند.^{۲۹} وی آبازه احمد را به استانبول دعوت و سپس او را بیدرنگ اعدام کرد؛ علت اعدام

آبازه احمد ظاهراً این بود که وی نتوانسته بود در مقابل هجوم ونیزیها از جزیره بوزجا آدا [۴۰] دفاع کند، اما دلیل اعدام وی در واقع از نزدیکی وی به ملکه مادر و حامیانش ناشی می شد که بیشتر آنان نیز از مقامهای خود خلع و به مناطق دوردست تبعید شدند (۱۲ دسامبر ۱۰۶۷ ه.ق/ ۱۶۵۶ م).^{۳۰} زمانی که نیروهای سپاهی در استانبول علیه وزیر اعظم اعتراض کردند، وی بنی چریها را برای سرکوب آنان گسیل داشت و با استفاده از فرصت به دست آمده، همه آنانی را که مقاومت می کردند، به قتل رساند.^{۳۱} وزیر اعظم در عین حال که حامیان و متحدین سیاسی خود را در مقامهای مهم منصوب می کرد، به منظور اطمینان یافتن از پشتیبانی رهبران ملتها و در نتیجه تکمیل اساس قدرت خود، از این اختیار ویژه برخوردار شد که انتصاب رهبران ملتها نیز به تأیید وی صورت گیرد.^{۳۲}

هنوز مدت زیادی نگذشته بود که وزیر اعظم انجام اصلاحات به شیوه ستی را که پیش از آن مراد چهارم آغاز کرده بود، از سر گرفت؛ وی با خلع و اغلب با اعدام کسانی که از دستگاه حکومتی سوء استفاده می کردند یا از انجام فرامین وی سر باز می زدند، کوشید که نظام حکومتی را دوباره به کار اندازد. با حذف هزینه های غیر ضروری و واگذاری اموال مصادره شده به صورت مقاطعه های مالیاتی یا حتی به صورت امانت، به گونه ای که درآمدهای آنها مستقیماً به خزانه تعلق می گرفت، یک بار دیگر در بودجه کشور موازنه ایجاد کرد. زمانی که وزیر اعظم پیشین، سیاوش پاشا، کوشید که با برپایی یک قیام محلی با فرمان کوپرولو مبنی بر خلع وی از مقام حکمرانی دمشق مخالفت ورزد، کوپرولو از سلطان خواست که فرمان اعدام وی را صادر کند. پیروان سیاوش در قصر تلاش کردند که سلطان را از صدور این فرمان منصرف کنند، اما کوپرولو بدین بهانه که سلطان نقض عهد کرده و برخلاف میل او عمل کرده است، خواستار استعفا شد. از آنجا که در همان احوال، وزیر اعظم تصمیم داشت بزودی با ونیزیها وارد جنگ شود، سلطان بناچار با تقاضای وی موافقت کرد. سیاوش پاشا اعدام شد و پشتیبانان وی در دربار از مقامهای خود خلع و به جای آنان افرادی از طرفداران کوپرولو منصوب شدند؛ بدینسان قدرت وزیر اعظم بیش از پیش افزایش یافت (۲۳ ژوئن ۱۰۶۸ ه.ق/ ۱۶۵۷ م).^{۳۳} بنابراین محمد به مقصود خود به طور کامل نایل شد و بیش از هر وزیر اعظم دیگری که از اوایل قرن دهم ه.ق/ شانزدهم م بدین مقام منصوب شده بود، قدرت و نفوذ پیدا کرد. از این روی، وی تمامی کوششهای خود را متوجه مقابله با تهدیدات خارجی کرد؛ همان تهدیداتی که سلطان را به حمایت از او ناگزیر کرده بود.

بازشدن تنگه داردانل

محمد کوپرولو پس از این که قدرت خود را در استانبول مستقر کرد، در پی آن برآمد که با تسخیر پیروزمندانۀ کُرت به جنگ فرسایشی و نیز خاتمه دهد و تنگه داردانل را از سلطه و نیزیها رها کند. ناوگان عثمانی تحت فرماندهی دریاسالار توپال احمد پاشا بازسازی و بر تعداد ناوهای آن افزوده شد، در حالی که وزیر اعظم در حال تدارک یک نیروی عظیم و جدید بود. نخستین کوششهای ناوگان در عقب راندن و نیزیها از تنگه به شکست انجامید (۱۷ جولای ۱۰۶۸ هـ. ق / ۱۶۵۷ م). کوپرولو از این شکست چندان به خشم آمد که دریاسالار و افسران عالی رتبه وی را اعدام کرد؛^{۳۴} از جمله این اعدام شدگان چند تن از پشتیبانان شخص وزیر اعظم بودند که استمدادهایشان از سلطان نتوانست جان آنان را نجات بخشد. اما عاقبت، با انفجار اتفاقی انبار باروت کشتی دریاسالار و نیزیها به کشتیهای آنان چندان خسارت وارد آمد که سرانجام و نیزیها را وادار به عقب نشینی کرد و تنگه باز شد.^{۳۵} عثمانیها یک ناوگان بزرگ و جدید ساختند که کشتیها و افراد آنها عمده از آفریقای شمالی گسیل شده بودند و به کمک این ناوگان توانستند بوزجا آدا و لمنوس را در سال ۱۰۶۸ هـ. ق / ۱۶۵۷ م بازپس بگیرند؛ بدین ترتیب آنان اطمینان یافتند که تنگه دیگر مسدود نخواهد شد و این امر بر اعتبار و قدرت سیاسی وزیر اعظم بازهم افزود.

سرکوب قیامهای ترانسیلوانیا

اما محمد کوپرولو به دلیل بروز آشوبهایی در ترانسیلوانیا و آناتولی، نتوانست با پیگیری پیروزی دریایی خود، تسخیر کُرت را کامل کند. امیر ترانسیلوانیا، جورج را کوچی (۱۰۶۵-۱۰۵۸ هـ. ق / ۱۶۵۴-۱۶۴۸ م)، در این زمان در پی آن بود که با استفاده از ضعف عثمانی کشور خود را به صورت قدرتی بزرگ در اروپای مرکزی مطرح کند. وی خود را رهبر مقاومت پروتستان علیه کاتولیکها اعلام کرد و در پی این مقصود با پادشاه سوئد و همچنین امیران مولداوی و والاکیا متحد شد، بدین امید که مجارستان و لهستان هر دو را تسخیر کند و در میان لهستان، روسیه، براندنبرگ، قزاقها و سوئد تفرقه ایجاد نماید (۶ دسامبر ۱۰۶۷ هـ. ق / ۱۶۵۶ م). لهستان از هر سوی مورد تهاجم قرار گرفت و در این احوال کوپرولو سلطان را متقاعد کرد که با مداخله خود از ظهور را کوچی به عنوان قدرتی بزرگ جلوگیری کند چندان که وی نتواند تمامی اروپای جنوب شرقی را به تصرف خود در آورد. در آغاز، تاتارهای کریمه با لشکری بزرگ اعزام شدند و ترانسیلوانیا را مورد هجوم قرار دادند و را کوچی را مجبور کردند که از ورشو عقب بنشیند؛ نیروهای عثمانی سپس سپاه را کوچی را در اواخر تابستان

۱۰۶۸ ه.ق / ۱۶۵۷ م، در محل رود ویستول مغلوب کردند.^{۳۶} امیران سایر امیرانشینها کوشیدند که پیمان خود با راکوچی را رسماً لغو کنند، اما فایده‌ای نکرد و همگی آنان از مقامهای خود خلع شدند.^{۳۷}

زمانی که راکوچی باز هم از به رسمیت شناختن اقتدار سلطان سرباز زد، وزیر اعظم لشکری بزرگ را سازماندهی و به سوی ایالت ترانسیلوانیا روانه کرد (۲۳ ژوئن ۱۰۶۹ ه.ق / ۱۶۵۸ م)؛ در این حمله تاتارهای کریمه همه جا را به آتش کشیدند و هزاران تن را قتل عام کردند.^{۳۸} مرکز حکومت راکوچی مستقر در فهورا^{۳۹} تصرف شد، اما وی کوشید که به قلمرو خاندان هابسبورگ بگریزد، در حالی که خزانه‌دارش بارکسی اکوش [۴۱] در ازای تعهداتی مبنی بر افزایش خراج سالانه و به رسمیت شناختن مجدد اقتدار سلطان به جای راکوچی زمام امور را در دست گرفت؛ علاوه بر این سربازان عثمانی دژهای مهم یانوه (یانوا)، شیش و لوگوس را اشغال کردند تا از هرگونه تلاش بعدی ترانسیلوانیا در جهت کسب استقلال جلوگیری کنند.^{۴۱} زمانی که راکوچی در سال ۱۰۷۱ ه.ق / ۱۶۶۰ م درگذشت،^{۴۰} طرفداران وی در اطراف کمنی یانوس که یکی از زنهالهای راکوچی بود، گرد آمدند؛ وی پشتیبانی خاندان هابسبورگ را تا حدود زیادی جلب کرده بود و از سوی انجمنی از عالی مقامان کشور به پادشاهی ترانسیلوانیا برگزیده شد. کمنی یانوس [۴۲] سپس کوشید پیش از آن که نیروهای فئودالی اعزام شده از بوسنی وی را مجبور به فرار به قلمرو خاندان هابسبورگ کنند، بارکسی را به قتل برساند و بیشتر نواحی کشور را به تصرف خود درآورد (اول ژانویه ۱۰۷۲ ه.ق / ۱۶۶۱ م).^{۴۱} اشراف ترانسیلوانیا در این زمان ناچار شدند که فرد دیگری را از میان خود به نام آپافی میخائیل که انسانی متدین و سیاستمداری آگاه بود، به مقام سلطنت ترانسیلوانیا برگزینند (۴ سپتامبر ۱۰۷۲ ه.ق / ۱۶۶۱ م)؛^{۴۲} وی به نوبه خود موافقت کرد که به اقتدار سلطان تن در دهد و با نیروهای عثمانی در سرکوب همه شورشهای بعدی همکاری کند. تا این زمان، مردم از ادامه جنگ خسته شده بودند، از این روی در اواخر دسامبر زمانی که یانوس کمنی همراه با نیروی جدیدی که به کمک خاندان هابسبورگ فراهم آورده بود، مراجعت کرد تا حرکت جدیدی را آغاز کند، چندان مورد حمایت قرار نگرفت و نیروهایش تارومار و خودش نیز به قتل رسید (۲۲ ژانویه ۱۰۷۳ ه.ق / ۱۶۶۲ م). بدینسان آپافی به مدت بیست سال دیگر توانست بر ترانسیلوانیا حکومت کند.

41- Barcsay Ekos

42- Kemény janos

سرکوب قیام آبازه حسن

فتح کورت و برقراری نظارت دوباره عثمانی بر ترانسیلوانیا به دلیل بروز قیامی جدی که آناتولی و سوریه را شدیداً مورد تهدید قرار داده بود، به تأخیر افتاد. رهبری این قیام را آبازه حسن پاشا برعهده داشت که از مقام سنجاق بیگی ناخشنود بود. شرایطی که در سالهای پیشتر این قرن موجب بروز قیامهای جلالی شده بود، یک بار دیگر آتش قیام و شورش را شعله ور ساخت و همهٔ بنی چریها و سپاهیان که از حکومت جدید در استانبول در رنج بودند، به آناتولی گریختند و در آنجا به دسته‌های شورشی ملحق شدند و توده‌های مردم را به قیام علیه حکومت استانبول برانگیختند.^{۴۳} در نیمهٔ ماه مه سال ۱۰۶۹ هـ.ق/ ۱۶۵۸ م، آبازه حسن مجمعی عمومی در قونیه برگزار کرد^{۴۴} و در این احوال محمد کوپولو کوشید که با فراخوانی آبازه حسن و پشتیبانانش به جنگی که در آن زمان با ترانسیلوانیا در جریان بود، از بروز قیام جلوگیری کند؛ اما آبازه حسن قیام خود را به تأخیر انداخت و منتظر ماند تا بیشتر لشکر عثمانی در نبرد با ترانسیلوانیا درگیر شوند.^{۴۵} آبازه سرانجام در ۸ جولای ۱۰۶۹ هـ.ق/ ۱۶۵۸ م قیام خود را علنی کرد و تا این روز هزاران تن از نیروهای جلالی، لونت، روستائیان و از دیگر اقشار مردم به اردوی وی ملحق شده بودند و لشکر او بیش از پیش گسترش یافته بود، او سر وزیر اعظم را بهای سرسپردگی خود به حکومت اعلام کرد.^{۴۶} کارگزاران و سپاهیان که به قصد سرکوب قیام اعزام شده بودند، به نیروهای شورشی ملحق شدند. آبازه حسن چندان جسارت یافت که برای آناتولی حکومت مستقلی اعلام کرد و تنها روملی تحت نظارت حکومت عثمانی باقی ماند. مدارکی در دست است که نشان می‌دهد در این مرحله، برخی از اطرافیان سلطان، لاقل تا حدودی، در کوششهای کوپولو به منظور سرکوب قیام اخلاص می‌کرده‌اند تا شاید از این طریق با فراهم آوردن اسباب سقوط وی، ثروت و قدرت از دست رفتهٔ خود را بازیابند.^{۴۷}

با نزدیک شدن اردوی آبازه حسن به تنگه بوسفور، پایتخت مورد تهدید قرار گرفت، هزاران تن از شهر گریختند، وزیر اعظم از ترانسیلوانیا فراخوانده شد و در ۱۲ اکتبر ۱۰۶۹ هـ.ق/ ۱۶۵۸ م به ادرنه رسید.^{۴۷} بسیاری از رهبران درباری پیشنهاد می‌کردند که وزیر اعظم با نیروهای شورشی مصالحه کند، اما وی عاقبت سلطان را متقاعد کرد که تنها یک هجوم رویاروی می‌تواند امپراتوری و خود آنان را از تهدید دشمن برهاند.^{۴۸} به محض این که لشکر عثمانی از تنگه بوسفور عبور کرد تا در اسکودار مجتمع شود، حقوق شش ماه سربازان جلوتر پرداخت شد تا از وفاداری آنان به سلطان اطمینان حاصل شود و در همین احوال کارگزارانی نیز به گوشه و کنار آناتولی اعزام شدند تا با پرداخت رشوه به هر تعداد از پشتیبانان آبازه حسن که در دسترس بودند، آنان را از حمایت وی منصرف کنند. آبازه حسن که در این زمان تحت فشار قرار گرفته

بود، از بورسا به اسکی شهر عقب نشست و در عین حال بسیاری از افراد خود را نزد امپراتوریهای اروپا گسیل داشت تا از آنان کمک مالی بگیرند و نیز در پی آن برآمد که در همان احوال وزیر اعظم را به قتل برساند. اما محمد کوپولو موفق گردید در یک حمله شش هزار تن از افراد آبازه حسن را نابود کند و همچنان به تعقیب وی ادامه می دادند. آبازه حسن مرتب به سمت شرق عقب نشینی می کرد و روز بروز افرادش کمتر می شدند، در حالی که از کمبود آذوقه و تدارکات نیز بشدت رنج می برد. زمانی که آبازه حسن پیشنهاد متارکه جنگ داد، وزیر اعظم با طرح توطئه ای وی و پیروانش را به اردوی خود دعوت کرد و سپس طی ضیافتی که بدین مناسبت در حلب تدارک یافته بود، همگی را قتل عام کرد (۱۶ فوریه ۱۰۷۰ هـ.ق / ۱۶۵۹ م)؛ بدینسان تنها با یک ضربه اساس قیام درهم فروریخت.^{۴۹} سپس محمد کوپولو برای سرکوب همه کسانی که مظنون به همکاری با قیام بودند از جمله بنی چریها، سپاهیان، معلمان، قاضیان و افراد دیگری از طبقه علما، کارگزاران خود را به نواحی آناتولی اعزام کرد و آنان با حدود ۱۲۰۰۰ سر بریده به پایتخت بازگشتند؛ بدینسان بود که نظم دوباره برقرار شد، اما بی آن که هیچ کوششی در حل مشکلاتی که منجر به بروز این قیام شده بود، انجام گیرد.^{۵۰}

قیام فاضل احمد پاشا

در این زمان کوپولو با ۸۵ سال سن، دیگر برای ادامه وزارت خیلی پیر و فرتوت شده بود. وی بیش از هر زمان دیگر خونخوار و بیرحم شده بود، چنان که برخی از دوستان نزدیک خود را تنها بر اساس یک سوءظن ساده می کشت. هنگامی که وی دریافت برخی از فرانسویان در دفاع از کرت به ونیزیها کمک کرده اند، اقدامات شدیدی علیه اتباع فرانسوی مقیم استانبول به کار بست و برای این که بتواند همه مقاصد خود را عملی کند، روابط با فرانسه را برغم دوستی دیرینه این کشور با باعالی، قطع کرد. عاقبت وی پس از آن که موفق شد سلطان را ترغیب کند که پسرش، فاضل احمد پاشا، را به جای او به وزیر اعظمی برگزیند، از مقام خود کناره گرفت؛ فاضل احمد پاشا حکمران دمشق بود و در همان روز که پدرش چشم از جهان فرو بست، خود را به استانبول رساند تا در مقام وزیر اعظم، زمام امور را در دست گیرد (۱۳۱ اکتبر ۱۰۷۲ هـ.ق / ۱۶۶۱ م).

فاضل احمد تا سال ۱۰۸۷ هـ.ق / ۱۶۷۶ م به مدت پانزده سال مقام وزارت اعظم را برعهده داشت؛ در این ایام وی تلاش خود را بر همان اساسی که پدر بی ریزی کرده بود، در راستای احیا و بازسازی بیشتر دولت و لشکر متمرکز کرد و در عین حال می کوشید که مقام وزیر اعظم را مقتدرتر و متمرکزتر از هر زمان دیگر در قرن دهم هـ.ق / شانزدهم م کند. در حالی که پدرش همواره دانش اندک خود را در مواجهه با مسایل آشکار کرده بود، اما در این امر تردید

نداشت که پسرش از بهترین تحصیلات و تجربیات برخوردار شود تا بتواند به عنوان عضوی از جامعهٔ علما به مقامهای مهم مدارس استانبول دست یابد. چنین به نظر می‌رسد که فاضل احمد چندان لایق بوده است که خود مستقلاً مراحل پیشرفت را طی کند، اما پدرش که نمی‌توانست از دخالتهای خود در جانبداری از پسرش اجتناب کند، چنان حسادتی را در میان همکاران وی برانگیخت که عاقبت پسرش ناگزیر مسیر انتخابی زندگی خود را ترک کرد و به دستگاه دیوانی حکومت وارد شد؛ در این دوره بود که وی پیش از انتخاب شدن برای تصدی مقام پدر از تجربیات قابل ملاحظه‌ای برخوردار شد.^{۵۱} فاضل احمد ظاهراً در ادارهٔ امور نسبت به پدر خود بسیار بافراست‌تر و قابل اعطاف‌تر بوده است. اگرچه وی در مواقع ضروری در صدور حکم اعدام افراد درنگ نمی‌کرد، اما بیشتر با تمهیدات سیاسی و نه با اعمال زور در پی تحقق خواسته‌های خود بود و بدینسان محیط‌رعب و وحشتی که در اثر اعمال روشهای خشونت‌بار پدرش در سراسر امپراتوری ایجاد شده بود، از میان رفت. فاضل احمد خود مردی دانشمند بود و دانشمندان را حمایت می‌کرد، اما از آنجا که وی همواره بناچار درگیر نبردهای تقریباً پایان‌ناپذیر خارجی بود، در تلاشهای مجدانه‌اش به منظور تحقق آرمانهای بلندپروازانه‌ای که در سر داشت وقفه ایجاد می‌شد و در نتیجه بسیاری از آمال و آرزوهایش تحقق نیافت، خاصه در سالهای آخر صدارت که ظاهراً به شدت گرفتار میخوارگی شده بود.

جنگ با اتریش

نخستین جنگ احمد کوپرولو با اتریش بود که از دخالتهای هابسبورگ در ترانسیلوانیا ناشی می‌شد فاضل احمد نمایندگانی به اتریش گسیل داشت تا خواسته‌های وی را مبنی بر خاتمه دادن به حملات مرزی آنان، شناسایی اقتدار عثمانی در ترانسیلوانیا و پرداخت خراج اضافی برای مجارستان شمالی، به مقامهای هابسبورگ تسلیم دادند. با رد این درخواستها از سوی حکومت هابسبورگ (۳۰ جولای ۱۰۷۴ ه.ق / ۱۶۶۳ م) زمینه جنگ فراهم شد.^{۵۲} طی تابستان همان سال، جنگاوران تاتار از طریق ترانسیلوانیا به مولداوی و سیلیشیا [۴۳] نفوذ کردند و این حرکت کوشش همگانی اروپائیان را در حمایت از خاندان هابسبورگ و پشتیبانی از مسیحیت برانگیخت. فاضل احمد در تابستان سال بعد، لشکر عثمانی را به رویارویی با لشکری تحت فرماندهی مونتو کوکولی [۴۴] گسیل داشت؛ لشکر وی در ساحل راست رود راب مستقر

43- Silesia

44- Montecuccoli

شده بود تا از قلمرو اتریش دفاع کند. جنگ قطعی در محلی در نزدیکی روستای سن گوتهارد [۴۵] که بر راههای گراز [۴۶] و وین مشرف بود، آغاز شد (اول اوت ۱۰۷۵ هـ.ق / ۱۶۶۴ م). در حالی که هیچ یک از دو طرف نتوانست دشمن مقابل خود را مغلوب کند، از پیشروی عثمانی در عبور از رودخانه جلوگیری شد. از این روی، این برای اروپائیان یک پیروزی بزرگ به شمار می رفت. در واقع عثمانیها در این جنگ بیشتر از مسیحیان لطمه دیدند و همه تجهیزات و توپهای خود را از دست دادند. اما در عین حال لشکر آنان دست نخورده باقی مانده و هنوز آمادگی رزمی خود را حفظ کرده بود، چنان که مونته کوکولی خود نیز بخوبی بر این وقوف داشت. بنابراین زمانی که سلطان پیشنهاد صلح داد، وی بیدرنگ آن را پذیرفت و بلافاصله پس از آن قرارداد صلح در محل ووشوار (آیزنبرگ) [۴۷] منعقد شد (۱۰ اوت ۱۰۷۵ هـ.ق / ۱۶۶۴ م). اتریشیها موافقت کردند همه سرزمینهایی را که در ترانسیلوانیا اشغال کرده بودند تخلیه کنند و حکومت آپافی را به رسمیت بشناسند؛ بدینسان مقاصد سیاسی فاضل احمد تحقق یافت در عین حالی که عثمانیها اجازه یافتند در سرزمینهای شمالی مجارستان و ترانسیلوانیا باقی بمانند. امپراتور اتریش علاوه بر این موافقت کرد که مبلغی پول نیز به صورت هدیه به سلطان پردازد و در قبال همه این امتیازات تنها خشنودی امپراتور آن بود که عثمانیها متعهد شده بودند از حملات مرزی بیشتر به داخل قلمرو خاندان هابسبورگ خودداری کنند، البته در صورتی که نیروهای مرزی وی نیز از انجام چنین حملاتی به داخل خاک عثمانی اجتناب ورزند. برغم آن که این قرارداد در نظر اروپائیان یک پیروزی بزرگ بر ترکها تلقی می شد، اما واقعیت امر از این قرار بود که معاهده یادشده چیزی جز یک ناکامی بزرگ نبود؛ قرارداد مذکور وضع سیاسی و نظامی فرمان را منعکس می کرد و خود نشانگر آن بود که کوپرولوها تا آن زمان تا چه حد موفق شده بودند که قدرت نظامی عثمانی را احیا کنند.^{۵۳}

فتح کرت

فاضل احمد در این زمان شخصاً نیروهای خود را برای محاصره دوباره کانديا هدایت کرد که این محاصره سرانجام به تسخیر کانديا و نیز تسخیر بقیه جزیره منجر شد. با وجود آن که مقادیر زیادی تدارکات و شمار زیادی نیروی انسانی از سوی فرانسه، پاپ و مالت برای کمک به مدافعان جزیره فرستاده شده بود، اما ناوگان عثمانی توانست تمام جزیره را به طور کامل

45- Saint Gotthart

46- Graz

47- Vasvar (Eisenburg)

محاصره و پیروزی خود را تضمین کند. سرانجام تا پایان ماه اوت ۱۰۸۰ هـ.ق / ۱۶۶۹ م، اختلافات میان فرمانده و نیزی و رهبران پشتیبانان اروپایی به عقب نشینی نیروهای کمکی اروپایی از جزیره خاتمه داد و نیزیها ناگزیر شدند به صلح با عثمانیها تن در دهند؛ بنا بر این قرارداد، مقرر شد که و نیزیها در ازای برخورداری دوباره از امتیازات تجاری در امپراتوری عثمانی، جزیره را به طور کامل تخلیه کنند (۵ سپتامبر ۱۰۸۰ هـ.ق / ۱۶۶۹ م).^{۵۴} فاضل احمد دریافت که در مقابل حکومت هابسبورگ، حفظ روابط دوستانه با فرانسه به سود عثمانی است؛ بنابراین پس از فتح کورت به دست نیروهای عثمانی، برغم حمایت فرانسه از و نیزیها، بازهم این کشور توانست از امتیازات تجاری قبلی خود در امپراتوری برخوردار شود، مشروط به این که دیگر به دشمنان عثمانی کمک نکند.

نبردهای لهستان ۱۰۸۸-۱۰۸۳ هـ.ق / ۱۶۷۷-۱۶۷۲ م

گسترش سلطه عثمانی در غرب دریای سیاه و تسخیر ولایت جنوب شرقی اوکراین یعنی بودولیا، که برای نخستین بار نظارت عثمانی را بر کرانه دریای سیاه تکمیل می کرد، نشانگر آن بود که هنوز امپراتوری عثمانی در اواخر قرن یازدهم هـ.ق / هفدهم م از قدرت قابل ملاحظه ای برخوردار است. مسائلی که موجب بروز جنگ با لهستان شد از یک دهه پیشتر با انعقاد قرارداد صلح بین لهستان و سوئد، آغاز شد (۳ مه ۱۰۷۱ هـ.ق / ۱۶۶۰ م). پادشاه لهستان، یان کازیمیر [۴۸] در آن زمان فرصت یافت که توجه خود را به اوکراین معطوف کند، خاصه برای مقابله با قزاقهای دنیبر که از قرن دهم هـ.ق / شانزدهم م از جزیره سک [۴۹] که مرز آنان بود به سمت شمال و غرب گسترش یافته بودند و در عین حال جامعه دموکراتیک و ملیتاریستی خود را تحت رهبری سرکردگان انتخابی خود، هتمانها، [۵۰] توسعه می دادند. میان لهستان و روسها بر سر تصرف اوکراین جنگ در گرفت و قزاقها به دو جناح طرفداران روسیه و هواخواهان لهستان تجزیه شدند (۱۰۷۶-۱۰۷۱ هـ.ق / ۱۶۶۵-۱۶۶۰ م). سرانجام از میان این آشوب و هرج و مرج، هتمن جدیدی به نام پیتر دوروسزنکو، [۵۱] سربر آورد که کوشید با اتحاد با تاتارهای کریمه و سلطان و با تعهد به این که در صورت پیروزی اقتدار عثمانی را به رسمیت بشناسد، اوکراین را از زیر سلطه لهستان و روسیه هر دو خارج کند. عاقبت، مسکو و لهستان صلح

48- John Casimir

49- Sech

50- Hetmans

51- Peter Doroszenko

کردند (۱۰۷۸ ه.ق/ ۱۶۶۷ م)، اما او کرایین از محل رود دنیپر بین آنان تقسیم شد. سرانجام، تفرقه در میان قزاقها و ضعف روسیه به لهستان امکان داد که دوروسزنکو را مغلوب کنند (اکتبر ۱۰۸۲ ه.ق/ ۱۶۷۱ م) و بیشتر نواحی او کرایین را به تصرف خود در آورد؛ در پاسخ به این تحرکات بود که عثمانیها جنگ با لهستان را آغاز کردند.

نبردهای محمد چهارم در لهستان به مدت پنج سال ادامه یافت؛ دستاورد این نبردها برای عثمانی این بود که قلمروهای زیادی را تحت سلطه آنان قرار داد و مآلاً جنگ با روسیه را برانگیخت که این جنگ نیز به همان میزان برای آنان موفقیت آمیز بود (۱۰۹۲-۱۰۸۹ ه.ق/ ۱۶۸۱-۱۶۷۸ م). وی در نخستین لشکرکشی خود به لهستان (۵ ژوئن تا ۹ دسامبر ۱۰۸۳ ه.ق/ ۱۶۷۲ م) کامینیک (کامینیک) [۵۲] (۲۷ اوت) و بیشتر قلعه‌های مهم پودولیا را تصرف کرد. لهستانها با میانجیگری خان کریمه و بنابر قرارداد صلحی که در بوچاچ یا بوکاش [۵۳] منعقد شد (۱۸ اکتبر ۱۰۸۳ ه.ق/ ۱۶۷۲ م) ناگزیر شدند که این پیروزی عثمانی را به رسمیت بشناسد و با فرمانروایی دوروسزنکو در مقام تنها هتمان قزاقها و همچنین سرسپردگی آنان به سلطان، موافقت کنند.^{۵۵} اما پس از مرگ پادشاه لهستان (۱۰ نوامبر ۱۰۸۴ ه.ق/ ۱۶۷۳ م)، یان سویسکی [۵۴] با حمله به او کرایین قرارداد صلح را نقض کرد. انتخاب سویسکی در مقام پادشاهی لهستان (۱۱۰۸-۱۰۸۵ ه.ق/ ۱۶۹۶-۱۶۷۴ م) و قرار گرفتن وی در مقام رهبری ائتلاف کشورهای اروپایی بود که در پایان این قرن توانست هجوم عثمانیها را در اتریش سد کند و آنان را وادارد که به سوی استانبول عقب نشینی نمایند.

در این برهه، درگیری سویسکی با جناحهای مختلف اشراف لهستان که از پذیرش حکومت وی سرباز می‌زدند، به سلطان امکان داد که طی تابستان سالهای ۱۰۸۶ ه.ق/ ۱۶۷۵ م و ۱۰۸۷ ه.ق/ ۱۶۷۶ م، لشکر خود را به او کرایین بازگرداند. اما این حرکات جدید عثمانی چیزی جز حملات پراکنده نبود که گرچه تا عمق لهستان گسترش یافت، اما بارها سرکوب شد. سویسکی درگیر جنگی جدید با سوئد شد؛ از این روی وی با انعقاد معاهده جدید صلح در زوراونو [۵۵] (۲۷ اکتبر ۱۰۸۷ ه.ق/ ۱۶۷۶ م) موافقت کرد. بنابر این قرارداد همه شرایط بوچاچ دوباره تأیید شد، پودولیا تحت سلطه مستقیم عثمانی قرار گرفت و سایر نواحی او کرایین اقتدار سلطان را به رسمیت شناختند. انعقاد این قرارداد در واقع اوج توسعه

52- Kaminiac/Kamenic

53- Buczacz/Bucasz

54- John Sobieski

55- Zoravno

عثمانی در اروپای شرقی بود، اگرچه برخی بندهای معاهده به لهستان اجازه می داد که پادگانهای خود را در منطقه شمال حفظ کنند و این لهستانیها را در موقعیتی قرار می داد که بعدها هرزمان که توان مقاومت عثمانی تضعیف شد، مداخله خود را از سر گیرند.^{۵۶}

وزارت اعظم قره مصطفی پاشا

پس از مرگ فاضل احمد در اثر ابتلا به بیماری استسقاء (۳ نوامبر ۱۰۸۷ هـ.ق / ۱۶۷۶ م)، برادر رضاعی وی، قره مصطفی پاشا، (ولادت به سال ۱۰۴۴ هـ.ق / ۱۶۳۴ م) که یک بار دیگر عثمانیها را به دروازه های وین نزدیک کرد، به مقام وزارت اعظم منصوب شد.

نخستین جنگ با روسها

قره مصطفی حتی پیش از آن که تحت تأثیر جاه طلبیهای خود حمله به وین را آغاز کند، ناگزیر بود بر سر این مسأله که چه کسی باید بر قزاقها حکومت کند، در اوکراین با روسیه وارد جنگ شود. اگرچه سرکرده قزاقها، دوروسزنکو، پس از سال ۱۰۸۰ هـ.ق / ۱۶۶۹ م اقتدار سلطان را در منطقه به رسمیت شناخته بود، اما پس از انعقاد صلح زورانونو بین روسیه و لهستان، وی در برابر فشارهای تزار آلکسیس «آرام» [۵۶] (۱۰۸۷-۱۰۵۵ هـ.ق / ۱۶۷۶-۱۶۴۵ م) مبنی بر شرکت در حمله ای سراسری به عثمانیها از سوی شمال، سر تسلیم فرود آورد؛ این امر قره مصطفی را برانگیخت که وی را از فرمانروایی اوکراین خلع کند و دشمن سرسخت وی، جورج کمیلنیستکی، [۵۷] هتمان پیشین قزاقهای زاپورونی، [۵۸] را به جانشینی او برگزیند. اما چندین عملیات عثمانی در برابر روسها که به منظور تحکیم حکومت وی در منطقه واقع در میان دنیپر و باگ [۵۹] انجام شد، ناموفق بود و این امر وزیر اعظم را مجبور کرد تا به قرارداد صلحی که در باغچه سرای منعقد شد، تن در دهد. به موجب این قرارداد عثمانیها از ادعاهای خود بر منطقه یادشده صرف نظر کردند و رود دنیپر منتهی الیه مرز شمالی قلمروهای سلطان شناخته شد؛ بدینسان روسها در موقعیتی قرار گرفتند که زمینه را برای پیشرویهای بیشتر آنان در آینده ای نه چندان دور فراهم می کرد.^{۵۷}

56- Czar Alexis "The Quiet"

57- George Chmielnicki

58- Zaporojni Cossaks

59- Bug

جنگ با خاندان هابسبورگ

تمایل قره مصطفی به پذیرش صلح نامطلوب با روسیه عمده‌ای از مشکلات جدیدی ناشی می‌شد که در مجارستان بروز کرده بود و کشور را به سوی جنگ با خاندان هابسبورگ سوق می‌داد. همراه با اوج گرفتن جنبش ملی‌گرای مجارستان که شدیداً از احساسات ضدسلطه هابسبورگ، ضد کاتولیک و ضد اشرافیت مردم الهام می‌گرفت، عثمانی به جنگی ناخواسته کشیده شد. مهمترین رهبران جنبش ملی‌گرای لهستان، نیکولاس زرینی [۶۰] و کنت ایمر تکلی، [۶۱] از عثمانیها تقاضای کمک کردند و در مقابل متعهد شدند که اقتدار عثمانی را به رسمیت بشناسند؛ این اقدام کوششی بود که از سوی فرانسه تقویت می‌شد، زیرا این کشور امیدوار بود که با این تمهید دشمن اصلی خود یعنی خاندان هابسبورگ را در جبهه دیگری سرگرم کند. سلطان نیز با این امید که بتواند با کمک به جنبش مجارستان، نیروهای هابسبورگ را به عقب بکشانند، پادشاهی تکلی را به رسمیت شناخت^{۵۸} و طی تابستان سال ۱۰۹۴ هـ. ق / ۱۶۸۲ م، همه نواحی مجارستان علیا را به تصرف خود درآورد. حکومت هابسبورگ در واقع بدین امید نیروهای خود را عقب کشیده بود که تا زمانی که در غرب سرگرم نبرد با فرانسه است، درگیر جنگی رویاروی با عثمانیها نشود، اما قره مصطفی تحت تأثیر تحریکات عمال فرانسه متقاعد شد که زمان تسخیر وین، فرارسیده است؛ چیزی که سلاطین عثمانی در گذشته نتوانسته بودند بدان دست یابند.^{۵۹}

در همان حال که عثمانیها سرگرم گردآوری سپاهی عظیم در ادرنه بودند، امپراتور برای رویارویی با این تهدید، ائتلافی جدید از نیروهای اروپایی ایجاد کرد. مهمترین متحد امپراتور در این جنگ، یان سوبیسکی، پادشاه لهستان بود. پاپ اینوسنت یازدهم خواستار تدارک یک جنگ صلیبی جدید با کفار شد و بدین منظور حتی به شاه ایران نیز متوسل شد؛ و زمانی هم که مخالفت فرانسه تا حدودی تأثیرات تلاشهای پاپ را خنثی کرد، وی حتی کوشید که برای کمک به خاندان هابسبورگ پرتغال و اسپانیا و همچنین لهستان و امیران گوناگونی که بر آلمان حکومت می‌کردند پول و نیروی انسانی تقاضا کند. پیشروی عثمانی به سوی وین در اواخر ژوئن ۱۰۹۵ هـ. ق / ۱۶۸۳ م آغاز شد و در ماه جولای، پایتخت حکومت خاندان هابسبورگ تحت محاصره درآمد، اما استحکامات سنگین و دفاع نفوذناپذیر شهر که با ورود

60- Nicholas Zrinyi

61- Imre Thököly

نیروهای سویسکی در آخرین لحظات تحکیم شده بود، سرانجام عثمانیها را در سپتامبر سال ۱۰۹۵ هـ. ق / ۱۶۸۳ م وادار به عقب نشینی کرد. اگرچه در نتیجه حملات عثمانیها به سایر نواحی اتریش غنایم فراوانی نصیب آنان شد، اما هیچ بخشی از سرزمینهای این امپراتوری به تصرف آنان درنیامد. لشکر عثمانی عقب نشینی کرد و تجهیزات و تدارکات فراوانی را برجای گذاشت. زمانی که عثمانیها کوشیدند که در گران توفقی داشته باشند (اول نوامبر)، سویسکی و نیروهای امپراتوری به آنان حمله ور شدند. بنا بر این شبکه دفاعی عثمانی در هم شکسته شد و راه برای تلاش عمده اروپائیان در بیرون راندن نیروهای آنان هموار شد.^{۶۰} قره مصطفی در صد برآمد که یک بار دیگر نیروهای خود را متمرکز و دشمن را متوقف کند، اما دشمنان وی در بار توانستند سلطان را متقاعد کنند که مسؤول شکست سپاه عثمانی در وین و در پی آن ضربه منهدم کننده ای که بر پیکر نیروهای آنان وارد شد، قره مصطفی است. بنا بر این وزیر اعظم از مقام خود خلع و در بلگراد اعدام شد (۱۵ دسامبر ۱۰۹۵ هـ. ق / ۱۶۸۳ م) لشکر عثمانی بیش از پیش دچار بی نظمی و از هم گسیختگی گردید.^{۶۱}

یادداشتهای فصل ششم

- 1 Ömer Lütfi Barkan, "The Price Revolution of the Sixteenth Century: A Turning Point in the Economic History of the Near East," *IJMES*, 6 (1975), 3-28.
- 2 Halil İnalcık, "Adaletnameler," *Belgeler*, II, 3-4 (1965), 49-145; Yücel Özkaya, "XVIII'inci Yüzyılda Çıkarılan Adalet-nâmelere göre Türkiye'nin İç Durumu," *Belleten*, 38 (1974), 445-491.
- 3 Andrew C. Hess, "The Battle of Lepanto and Its Place in Mediterranean History," *Past and Present*, 52 (1972), 53-73.
- 4 Described in Naima, III, 101-108; Mehmet Halife, *Tarih-i Gilmani*, p. 42.
- 5 Naima, III, 113-119; Kâtip Çelebi, *Fezleke*, II, 143.
- 6 Kâtip Çelebi, *Fezleke*, II, 154.
- 7 Mehmet Halife, *Tarih-i Gilmani*; Naima, III, 162-164; BVA, Mühimme, vol. 85, pp. 134-135.
- 8 Naima, IV, 174-178.
- 9 Naima, IV, 243, 250, 270, 280.
- 10 Naima, IV, 350.
- 11 Naima, IV, 400.
- 12 Naima, V, 12.
- 13 Naima, V, 98-102.
- 14 Naima, V, 108-109, 115; Kâtip Çelebi, *Fezleke*, II, 376.
- 15 Naima, V, 203-216, 223.
- 16 Naima, V, 278.
- 17 Naima, V, 300.
- 18 Naima, VI, 74, 91.
- 19 Naima, VI, 174.
- 20 Naima, VI, 148-154; Uzunçarşılı, OT, III¹, 296-298.
- 21 Naima, VI, 232-234.

- 22 Silahdar, I, 225; Naima, IV, 243.
 23 Evliya Çelebi, II, 452.
 24 Naima, IV, 459.
 25 Naima, V, 178.
 26 Naima, VI, 22, 125, 142.
 27 Naima, VI, 220-221; Silahdar, I, 57.
 28 Mehmet Halife, *Tarih-i Gilmani*, p. 44.
 29 Naima, VI, 228; Silahdar, I, 58; Thomas, *Naima*, p. 108.
 30 Naima, VI, 249; Silahdar, I, 23.
 31 Naima, VI, 247-254; Silahdar, I, 64; Mehmet Halife, *Tarih-i Gilmani*, p. 44.
 32 Naima, VI, 252, 264; Silahdar, I, 68.
 33 Naima, VI, 248.
 34 Naima, VI, 271, 280.
 35 Mehmet Halife, *Tarih-i Gilmani*, p. 44; Naima, VI, 279.
 36 Naima, VI, 302-303; Silahdar, I, 105.
 37 Naima, VI, 325.
 38 Naima, VI, 354.
 39 Ismail Hakkı Uzunçarşılı, "Eroş Barçay'ın Erdel kırallığına tayini hakkında bir kaç vesika," *Bellekten*, 7 (1943), 361-377, and "Barçay Akoş'un Erdel kırallığına ait bazı orijinal vesika," *Tarih Dergisi*, 1953, no. 7 pp. 51-68.
 40 Silahdar, I, 203.
 41 Silahdar, I, 213.
 42 Witnessed by Evliya Çelebi, VI, 56.
 43 Naima, VI, 342.
 44 Naima, VI, 345; Silahdar, I, 135.
 45 Naima, VI, 347-349.
 46 Naima, VI, 339.
 47 Naima, VI, 352.
 48 Naima, VI, 371.
 49 Naima, VI, 378; Silahdar, I, 132, 157; Mehmet Halife, *Tarih-i Gilmani*, pp. 57 and *passim*.
 50 Naima, VI, 402-405.
 51 Silahdar, I, 214.
 52 Raşit, I, 24; Katip Mustafa Zühdi, *Tarih-i Uyyar*, Istanbul University Library, TY 2488.
 53 De Testa, IX, 50; Raşit, I, 78-80; Silahdar, I, 361; Mehmet Halife, *Tarih-i Gilmani*, pp. 90-93; *Muahadat Mecmuası*, III, 89-92; Noradounghian, I, 51, 121-124.
 54 Raşit, I, 240-242, *Muahadat Mecmuası*, I, 141-143; Noradounghian, I, 132.
 55 Noradounghian, I, 52; Raşit, I, 284; Silahdar, I, 613.
 56 Noradounghian, I, 53.
 57 Silahdar, I, 737; Noradounghian, I, 54.
 58 Silahdar, I, 74-75.
 59 Silahdar, I, 757; Raşit, I, 387.
 60 Silahdar, II, 88-111; Thomas Barker, *Double Eagle and Crescent: Vienna's Second Turkish Siege and Its Historical Setting*, Albany, N.Y., 1967.
 61 Silahdar, II, 124.



معارضه جوئیهای جدید و پاسخهای متقابل عثمانی
۱۲۲۳-۱۰۹۵ هـ. ق/ ۱۸۰۸-۱۶۸۳ م

فروپاشی لشکر عثمانی پس از شکست در تسخیر وین عصر جدیدی را در روابط عثمانی با اروپا گشود. اروپا با آگاهی از شدت ضعف نیروهای عثمانی، در موضع تهاجمی قرار گرفت. طی یک قرن و نیم جنگ تقریباً بی وقفه عثمانیها برغم تلاشهای مداوم خود در انجام اصلاحات ستی و نوسازی ارکان ارتش عثمانی، قلمروهای مهمی را از دست دادند.

جنگ نیروهای اتحاد مقدس و صلح کارلوویتز
۱۱۱۱-۱۰۹۵ هـ. ق/ ۱۶۹۹-۱۶۸۳ م

لوتی چهاردهم با استفاده از حمله عثمانیها به وین، به سرزمینهایی از هلند که تحت تصرف اسپانیا بود، لشکر کشی کرد؛ از این روی حکومتها بسبورگ نتوانست شکست عثمانی را در سال ۱۰۹۵ هـ. ق/ ۱۸۶۳ م تکمیل کند. اگر فرانسه به تهاجم خود ادامه می داد، شاید عثمانیها می توانستند از شکستی که بر آنان تحمیل شد، رهایی یابند. اما چنان که بارها کشور عثمانی در روابط خود با اروپا تجربه کرده بود، همین که متحد عثمانی به مقاصد خود در غرب دست می یافت، صلحی جداگانه منعقد می کرد، و با نقض پیمان وحدت خود، عثمانیها را تنها می گذاشت. طی مدتی کوتاه، نیروهای امپراتوری با پشتیبانی سربازان اعزامی و نیز مالتا، توسکانی [۱] و پاپاسی [۲] تقویت شدند و روسها با استناد به وعده های لهستان مبنی بر

1- Tuscany

2- Papacy

برخورداری از امتیازاتی در لهستان، چندی بعد به نیروهای متحد اروپا ملحق شدند. طی دو دهه پس از آن، نیروهای باعالی به طور همزمان در چندین جبهه مشغول نبرد شدند؛ در مجارستان، بوسنی و صربستان با هابسبورگها؛ در اوکراین با لهستان؛ در دالماسی، آلبانی و موریه با ونیز؛ و سرانجام در کریمه و دیگر امیرنشینها با روسها.

جبهه اتریش

پیشرویهای اتریش به داخل مجارستان که نقطه عطف مهمی در نفوذ اروپا به قلمروهای عثمانی تلقی می شود، روحیه و انسجام ارتش عثمانی را در هم فرو ریخت. پست و بیشتر نواحی مجارستان شمالی طی تابستان سالهای ۱۰۹۶ هـ. ق / ۱۶۸۴ م و ۱۰۹۷ هـ. ق / ۱۶۸۵ م و متعاقب آن در ژوئن سال ۱۰۹۸ هـ. ق / ۱۶۸۶ م بوده بی آن که مقاومت چندانی نشان دهند، تسلیم شدند. طی زمستان ۱۰۹۹-۱۰۹۸ هـ. ق / ۱۶۸۷-۱۶۸۶ م، کمبود مواد غذایی و سایر تدارکات ضروری و تعویق در امر پرداخت حقوقها شورشهایی را در میان سربازان برانگیخت، چنان که وزیراعظم و سایر مقامهای برجسته عثمانی ناگزیر از فرار به بلگراد شدند. لشکر عثمانی مستقر در ترانسیلوانیا و سایر نواحی مجارستان جنوبی بدون فرماندهی و بی آن که توان رزمی داشته باشد، به حال خود رها شد. طی مدتی کوتاه، زمینهای شمال دانوب از امپراتوری جدا شد و بلگراد خود در معرض تهدید قرار گرفت. هزاران تن از سپاهیان فتودال که املاک خود را از دست داده بودند در پی کسب ثروت و موقعیتهای جدید و همچنین انتقام از کسانی که مسؤول شکست آنان محسوب می شدند، در امتداد دانوب از صحنه نبرد گریختند.

جبهه های لهستان و ونیز

برغم آشفتگیهایی که در جبهه اتریش بروز کرده بود و خسارات سنگینی که وارد شده بود، عثمانیها هنوز می توانستند در صورت برخورداری از سازماندهی و فرماندهی مناسب، چنان که در جبهه لهستان بخوبی آشکار شد، در برابر پیشروی اروپا مقاومت کنند. زمانی که اتریشها در حال پیشروی بودند، کوششهای سویسکی در بازپس گیری پودولیا و همچنین تسخیر مولداری سرکوب شد. علت شکست سویسکی تا اندازه ای از آنجا ناشی می شد که امپراتور با درخواست وی مبنی بر معامله با تکلی و آپافی مخالفت کرد؛ وی خواستار آن شده بود که درازای کسب استقلال، حمایت آنان را در رویارویی با عثمانیها جلب کند. خاندان هابسبورگ برای این منطقه نقشه های دیگری در سر می پروراندند. علاوه بر این عثمانیها در این منطقه از کمک نظامی قابل ملاحظه تاتارها برخوردار بودند. بنابراین تلاشهای لهستان در فاصله سالهای ۱۰۹۶ هـ. ق / ۱۶۸۴ م تا ۱۰۹۹ هـ. ق / ۱۶۸۷ م که در صدد بود با کمک قزاقها از دنیستر

عبور و به خاک مولداوی نفوذ کند، با تلفیقی از سیاست تخریب و انهدام امکانات خودی پیش از آن که مورد استفاده نیروی دشمن قرار گیرد، انجام حملاتی از سوی تاتارها و مقاومت عثمانی سرکوب شد. در لووف میان روسیه و لهستان معاهده‌ای امضاء شد (۲۲ دسامبر ۱۰۹۸ هـ. ق / ۱۶۸۶ م) که براساس آن لهستان نظارت روسیه را بر بخشهایی از اوکراین که بیش از این تسخیر کرده بود (شامل کیف، اسمولنسک و پولتاوا) و همچنین حکومت روسها را بر قزاقها به رسمیت شناخت، مشروط بر این که روسها نیز لهستان را در برابر تهاجمات عثمانی حمایت کنند؛ اما این معاهده نتوانست به مقاصد خود دست یابد. با حمله و نیزه‌ها به بوسنی، دالماسی، یونان و موریه، عثمانیها ناگزیر بودند که با و نیزه نیز وارد جنگ شوند. اما تنها در موریه بود که به دلیل برپایی قیامی ملی به تحریک عمال پاپ و کارگزاران و نیزه و همچنین به دلیل بروز آشفتگیهایی که از جابجایی سریع فرماندهان ناشی می‌شد (۱۰۹۸-۱۰۹۷ هـ. ق / ۱۶۸۶-۱۶۸۵ م)، و نیزه‌ها نتوانستند موفقیتی کسب کنند. از سوی دیگر، یک حمله مهم زمینی و نیزه‌ها به داخل بوسنی در هم شکسته شد (آوریل ۱۰۹۷ هـ. ق / ۱۶۸۵ م) و نیروهای و نیزه که طی دو سال (۱۰۹۹-۱۰۹۷ هـ. ق / ۱۶۸۷-۱۶۸۵ م) همواره می‌کوشیدند در کاترو (کوتور) [۳] و سایر نواحی ساحل دالماسی مستقر شوند، با حملات متقابل عثمانیها به عقب رانده می‌شدند، اما سرانجام تنها نواحی پسرکرانه دالماسی در تصرف عثمانیها باقی ماند. در سال ۱۰۹۹ هـ. ق / ۱۶۸۷ م، و نیزه‌ها به سوی شمال حرکت کردند و از موریه به سرزمین اصلی یونان وارد شدند و پس از محاصره‌ای که طی آن، در پارتون، خسارات سنگینی به نیروهای یونان وارد آوردند، آتن را تسخیر (۲۵ سپتامبر) و سپس به قصد تصرف لپانتو به سوی غرب حرکت کردند. این اخبار درست در همان زمانی به اطلاع سلطان می‌رسید که وی از حملات جدید اتریشها آگاه می‌شد.

تجزیه داخلی پس از شکست عثمانی در وین، ۱۰۹۹-۱۰۹۵ هـ. ق / ۱۶۸۷-۱۶۸۳ م شکست وین، از دست دادن قلمروهای مهمی از مجارستان و ترانسیلوانیا، هجوم هزاران تن از آوارگان و حملات و نیزه‌ها در حوزه غربی بالکان، کشور را با مشکلات بزرگی روبرو کرد. با توجه به سابقه از هم گسیختگی داخلی که کوپرولوها تنها از توسعه روند آن جلوگیری کرده بودند، اما نتوانسته بودند که علل اصلی رایشه کن کنند، و همچنین با توجه به این که فرمانروایان عثمانی راضی شده بودند که حکومت را حتی به وزیران با کفایت تری بسپارند، جای شگفتی نیست که امپراتوری پس از سال ۱۰۹۵ هـ. ق / ۱۶۸۳ م از نظر داخلی و خارجی

روند نزولی خود را آغاز کرد. برای مثال، سربازگیری قره مصطفی سبب شد که کشاورزی امپراتوری به طور جدی آسیب ببیند؛ در نتیجه این سیاست نواحی وسیعی از آناتولی و روملی خالی از سکنه شد و تنها افراد سالخورده و بسیار جوان در روستاها باقی ماندند تا به امر کشاورزی و دامداری بپردازند و این خود موجب بروز کمبود شدید مواد خوراکی و آذوقه در روستاها و شهرها شد. همچنان که یک قرن پیش از این اتفاق افتاده بود، هزاران تن از سربازانی که از جبهه های اروپا می گریختند، به ناخشنودی عمومی دامن می زدند. امواج پی درپی سربازان فراری، که فرماندهان خود و دشمن را در صحنه نبرد رها می کردند، دسته های شورشی جدید را تقویت می کرد. وضع مالی کشور به گونه ای روز افزون وخیم شد، از دست دادن درآمدهای مجارستان و ترانسیلوانیا به اندازه کافی خزانه را تهی کرده بود، اما در این زمان مقامهای برجسته عثمانی بیش از پیش به حیف و میل درآمدهای مالیاتی خانه پرداختند و این موجب شد که حقوق افراد تا یک سال و گاه تا دو سال به تعویق افتد.^۱ جنگها از آن روی که حکومت دیگر نمی توانست مهمات و تدارکات مورد نیاز جبهه را تأمین کند یا به جهت امتناع سربازان از اطاعت از فرماندهان که خود معلول عدم پرداخت حقوق آنان بود، به شکست می انجامید. در این موقعیت، حکومت از سر نو میدی، مالیات جدیدی به نام «مالیات جنگی» (امداد سفریه) وضع کرد که بی توجه به بضاعت افراد، همه کارکنان رسمی و مردم کشور را شامل می شد.^۲ حتی علما از پرداخت این مالیات معاف نبودند و زمانی که آنان زبان به اعتراض گشودند، بسیاری به قیام و نواحی دیگر تبعید شدند.

علاوه بر تورم، کمبود مواد خوراکی، قحطی و طاعون، خاصه در سال ۱۰۹۷ هـ. ق/ ۱۶۸۵ م و ۱۰۹۸ هـ. ق/ ۱۶۸۶ م، امپراتوری را فرا گرفت. قیمت نان چندین برابر شد و توده های مردم به هراس افتادند. طی سال ۱۰۹۹ هـ. ق/ ۱۶۸۷ م، هزاران تن از مردم آناتولی تنها با خوردن علف، دانه های بلوط و پوست گردو توانستند جان سالم بدر ببرند.^۳ هزاران تن دیگر از گرسنگی جان باختند. عیار مسکوکات چندین بار کاهش یافت و فرمانی صادر شد مبنی بر این که بازرگانان و حقوق بگیران پول رایج را با توجه به ارزش قانونی آن و نه ارزش حقیقی آن بپذیرند.

خلع محمد چهارم

برغم دشواریهای موجود، سلطان بیشتر وقت خود را به شکار و خوشگذرانی در حرم می گذراند؛ و این موجب می شد که حتی بیشتر ملتزمین دربار سلطان، علما و توده مردم با مخالفان نظامی احساس همدردی کنند. زمانی که سربازان شورشی از دانوب به حومه های استانبول رسیدند، انبوه افراد بلندپایه حکومتی و علما که به دعوت کوپرولو زاده فاضل مصطفی

پاشا، فرزند وزیر اعظم پیشین یعنی محمد کوپرولو، در مسجد ایاصوفیه اجتماع کرده بودند، به آنان ملحق شدند. بنابراین برای شیخ الاسلام بسیار ساده بود که با صدور فتوایی مبنی بر بی کفایتی سلطان در اجرای وظایف محوله، محمد چهارم را از سلطنت خلع کند.^۵ سلطان همراه با پسرش در ساختمان دور افتاده‌ای در پشت قصر زندانی کردند و پسر دوم سلطان ابراهیم، سلیمان دوم (ولادت، ۱۵ آوریل ۱۰۵۲ هـ. ق / ۱۶۴۲ م)، را بر تخت نشانند.

سلیمان دوم، ۱۱۰۳-۱۰۹۹ هـ. ق / ۱۶۹۱-۱۶۸۷ م

سلیمان زمانی که بر تخت نشست چهل سال داشت و بیشتر این سالها را در انزوا و در هراس از این به سر برده بود که روزی جلادان سلطان از راه برسند و وی را به قتل رسانند. بنابراین، بدیهی بود که وی می‌بایست تحت نظارت کسانی قرار گیرد که وی را بر مسند قدرت نشانده بودند و همچنین بدیهی بود که سربازان پایتخت با استفاده از موقعیتی که در نتیجه جلوس وی فراهم شده بود، به غارت و چپاول شهر پردازند و آقا‌های آنان فرمانروایان حقیقی عثمانی شوند.^۶ با توجه به این موقعیت بود که سربازان در سراسر شهر پراکنده شدند، اما کن شخصی را اشغال کردند، مقامهای حکومتی را به طرز فجیع به قتل رساندند و هر کجا را که می‌خواستند غارت کردند و به آتش کشاندند. آنان هر زمان که خواسته جدیدی برایشان مطرح شد، برای تحمیل این خواست خود آشوبهای جدیدی بر پا می‌کردند تا این که وزیر اعظم تسلیم تمایلات آنان می‌شد. این جوّ رعب و وحشت تا مدت پنج ماه ادامه یافت. در این برهه سلطان با مداخله خود همگان را شگفت زده کرد. وی بدین بهانه که بلگراد از سوی حکومت خاندان هابسبورگ به خطر افتاده است، همه اعطای طبقه حاکم را در استانبول گرد آورد (اول مارس ۱۱۰۰ هـ. ق / ۱۶۸۸ م) و اعلام کرد که سربازان باید تحت لوای پیامبر (ص) متحد و برای نبرد با کفاری که امپراتوری را تهدید می‌کنند، گسیل شوند. از آنجا که بسیاری از ینی‌جریها خود صنعتگر و بازرگان بودند و خانه و خانواده و مغازه‌هایشان را نا امنی تهدید می‌کرد، به ندای سلطان پاسخ مثبت دادند و آمادگی خود را نه تنها برای نبرد با حکومت خاندان هابسبورگ بلکه با تمامی سربازانی که همچنان به آشوب و بی‌نظمی دامن می‌زدند، اعلام کردند. سربازان تحت فرماندهی شخص سلطان در شهر به راه افتادند و هر کس از شورشیان یا مخالفان خود را که می‌یافتند، در دم می‌کشتند.^۷ سلیمان سپس در ادامه تلاشهای خود، مالیاتهای سنگینی را که تحت عنوان مالیات جنگ بر توده مردم تحمیل می‌شد، لغو کرد؛ وی همچنین اقداماتی به عمل آورد که مسکوکات دوباره همان ارزش پیشین خود را بازیابند. اما بجز همین موارد، دیگر کار چندانی صورت نگرفت. کمبود اساسی مواد غذایی، قحطی و تورم همچنان قدرت سیاسی امپراتوری را رو به تحلیل می‌برد.

شکست عثمانی در جبهه اتریش

وینز و لهستان به دلیل وجود مشکلات داخلی، طی دوره سلطنت سلیمان تقریباً آرام بودند. اما نیروهای خاندان هابسبورگ توانستند بسرعت پیشروی کنند و با استفاده از اغتشاشی که پس از جلوس سلیمان بروز کرده بود، از موهاج به سوی پترواردین و سپس به سوی بلگراد حرکت نمایند؛ این تلاش جدید هابسبورگها نیروهای تدافعی عثمانی را در کروآسی به هراس انداخت و موجب از هم گسیختگی در میان آنان شد.^۸ مقامهای بلند پایه مجاری ناگزیر بودند که شاهزاده هابسبورگ، ژوزف را به پادشاهی خود برگزینند (۹ دسامبر ۱۰۹۹ هـ. ق / ۱۶۸۷ م) و از قدرت خود تا حدود زیادی به نفع پادشاه جدید صرفنظر کنند و بدینسان حکومت کاملاً متمرکزی روی کار آوردند که بر سراسر کشور نظارت داشت. طی تابستان سال ۱۱۰۰ هـ. ق / ۱۶۸۸ م، نیروهای هابسبورگ پس از عبور از دانوب، بلگراد را به تصرف خود در آوردند (۸ سپتامبر ۱۱۰۰ هـ. ق / ۱۶۸۸ م) و بدین ترتیب خط دفاعی دانوب در هم شکسته شد و راه برای ورود نیروهای آنان به حوضه بالکان باز شد.^۹ این اخبار رشته قیامهایی را در برابر عثمانیها و به حمایت از پیشرویهای نیروهای هابسبورگ در بالکان برانگیخت؛ اغلب این قیامها به نحوی به کشیشان محلی ارتدکس در طبرستان و بلغارستان مربوط می شد. امپراتور و کارگزارانی را به وین اعزام کرد تا پیام وی را مبنی بر به رسمیت شناختن اقتدار امپراتور و پشتیبانی از وی ابلاغ کنند.

درواکنش به این تهدید جدید بود که سلیمان نمایندگان خود را به وین اعزام کرد تا بر اساس وضع موجود پیشنهاد صلح دهند؛ در این برهه، حکومت عثمانی راضی شده بود تنها با این شرط که جنگ خاتمه یابد، همه فتوحات متحدین اروپایی را به رسمیت بشناسد. حکومت هابسبورگ در واقع از برقراری صلح استقبال می کردند، زیرا در این زمان لوئی چهاردهم کوشیده بود که با استفاده از اشتغال سپاهیان هابسبورگ، به سوی رانی [۴] و به داخل باواریا [۵] یعنی به سوی مناطقی که بسیاری از افراد لشکر در حال پیشروی در امتداد دانوب را تأمین کرده بود، پیشروی کند. اما در حالی که لئوپولد در پی آن بود که با تسلیم فتوحات جنوب دانوب صلح برقرار شود، متحدین وی که تهدید فرانسه را چندان فوری احساس نمی کردند، می خواستند مادام که آمال و آرزوهای جاه طلبانه شان تحقق نیافته، نبرد ادامه یابد. بنابراین

4- Rhine

5- Bavaria

درمذاکرات صلح وقفه ایجاد شد (۱۱ ژوئن ۱۱۰۱ هـ. ق / ۱۶۹۸ م) و سربازان هابسبورگ به سوی بوسنی و سپس از آنجا تا موراوا و متعاقباً به سمت نیش پیشروی کردند.^{۱۰} سلیمان ضمن اعلام عفو عمومی برای همهٔ کسانی که در گذشته علیه حکومت مرکزی سلاح برداشته بودند، لشکر جدیدی را سازماندهی کرد.^{۱۱} اما پیش از آن که وی بتواند حرکت خود را آغاز کند، قیام هزاران تن از مردم صربستان و تسخیر سریع نیش، ویدین، [۶] اسکوپیه و پریرزن [۷] به دست نیروهای هابسبورگ (جولای تا نوامبر ۱۱۰۱ هـ. ق / ۱۶۸۹ م)، ظاهراً از خاتمه سلطهٔ عثمانی بر اروپا خبر می‌داد. لشکر دیگری از نیروهای هابسبورگ به ترانسیلوانیا و والاکیا وارد شد و با مقامهای این مناطق قراردادی منعقد کرد مبنی بر این که امپراتوری استقلال و آزادی مذهبی آنان را به رسمیت خواهد شناخت، مشروط بر این که آنان نیز اقتدار امپراتوری را به رسمیت بشناسند و در برابر عثمانیها از حکومت هابسبورگ حمایت کنند.^{۱۲}

حملهٔ متقابل عثمانی

پیشروی هابسبورگها در واقع به اوج خود رسیده بود. طی یکی از شگفت آورترین و حیرت انگیزترین اقداماتی که در تاریخ طولانی خاندان عثمانی هیچ سابقه‌ای نداشت، نیروهای سلمیان دوم طی زمستان سال ۱۱۰۱ هـ. ق / ۱۶۸۹ م دوباره گروه بندی و سازماندهی شدند و متقابلاً چنان حمله‌ای را علیه هابسبورگها آغاز کردند که آنان را بکلی در امتداد دانوب به عقب راندند. یک بار دیگر یکی از اعضای خانوادهٔ کوپولو یعنی فاضل مصطفی پاشا، برادر کوچکتر فاضل احمد، (۱۲۵ اکتبر ۱۱۰۱ هـ. ق / ۱۶۸۹ م) به قدرت رسید. وی همچون نیاکان مشهور خود، سریعاً افراد مقتدر و مورد اطمینان را به مقامهای مهم حکومت و لشکر گماشت، فساد را ریشه کن و در بودجهٔ خزانه موازنه ایجاد کرد. لاقلاً ۳۰۰۰۰ تن از ینی چریها که از انجام وظایف خود عاجز بودند، از فهرست اسامی حذف شدند؛ بدینسان از هزینه‌های خزانه تا حدود زیادی کاسته شد و در عین حال افسران ینی چری با سهولت بیشتری توانستند نظم و انضباط را به سپاه باز گردانند.^{۱۳} آنانی که با استفاده از بی نظمیهای گذشته، به ثروتهای غیر قانونی دست یافته بودند، اعدام و اموال آنان مصادره شد. به منظور جذب قبایل ترک و کرد نواحی شرق به نیروهایی که در ادرنه گرد آمده بودند، پیشنهاد شد که از عوامل تشویقی استفاده شود. خلع سراسری حکمرانان ایالتی نیز سبب شد که در امر تحصیل مالیاتها و همچنین فرماندهی نیروهای محلی که برای الحاق به لشکر عثمانی آماده بودند، کار آبی دوباره‌ای ایجاد

6- Vidin

7- Prizren

شود. به جای سکه های کم ارزش قبلی، سکه های جدیدی با ارزش کامل رواج پیدا کرد و مقررات مربوط به تنظیم قیمتها به مورد اجرا گذاشته شد.

زمانی که لشکر عثمانی در ادرنه مجتمع شد، از ایالت های اسلاو نشین تحت اشغال هابسبورگ اخبار خشنود کننده ای رسید. سخت گیری های کشیشان کاتولیک در ارتش امپراتوری، بسی زود این فکر را در اذهان مردم ارتدکس زنده کرد که چرا نیا کانشان قرن ها پیش عثمانیها را به خاک خود راه داده بودند. از صربستان، والاکیا و خاصه ترانسیلوانیا درخواستهایی به سلطان رسید که از وی برای کسب آزادی سیاسی و مذهبی مردم کمک خواسته شده بود. تکلی ایمره یک بار دیگر سازماندهی مقاومت علیه خاندان هابسبورگ را بر عهده گرفت.

در نیمه جولای سال ۱۱۰۲ هـ. ق / ۱۶۹۰ م، ارتش بازسازی شده دوباره سازمان یافته عثمانی تحت فرماندهی وزیر اعظم برای رویارویی با حکومت هابسبورگ گسیل شد؛ لشکر هابسبورگ که بسیاری از سربازانش را برای جنگ با فرانسه اعزام کرده بود از قدرت چندانی برخوردار نبود و از این روی بسی زود مجبور شد که هرچه سریعتر نیروهای خود را عقب بکشد. قیام تکلی در ترانسیلوانیا که در این زمان حمایت هزاران تن از مجارها را به خود جلب کرده بود، از تلاشهای امپراتور در تدارک سربازانی که در جنوب باقی مانده بودند، جلوگیری می کرد. از این روی طولی نکشید که مقاومت سربازان هابسبورگ در هم شکسته شد. عثمانیها نیش (۹ سپتامبر ۱۱۰۲ هـ. ق / ۱۶۹۰ م)، سمندریا و بلگراد را تنها پس از شش روز محاصره به تصرف خود در آوردند (۱۴ اکتبر ۱۱۰۲ هـ. ق / ۱۶۹۰ م).^{۱۴} در این نبرد، بسیاری از صربها، اتریشیها را در پیشروی خود یاری کرده بودند اما بسیاری دیگر که از سلطه هابسبورگها بشدت ناخشنود بودند، مشتاقانه از عثمانیها حمایت کردند و در این احوال فاضل مصطفی خاصه می کوشید بیشتر وفاداری صربها را جلب کند تا این که آنان را به جرم خیانتهاشان در گذشته، مجازات نمایند. سایر صربها همراه با نیروهای در حال عقب نشینی امپراتوری از بیم مجازات ازدانوب گذشتند و در حالی که بسیاری از آنان در نواحی تحت سلطه هابسبورگها در مجارستان جنوبی سکونت دائم گزیدند، بسیاری دیگر نیز پس از این که بیمشان از عثمانیها فروکش کرد، به خانه های خود بازگشتند. فرامین ویژه ای صادر شد که اطمینان می داد هیچ یک از مسلمانان محلی در پی انتقامجویی نیستند و آوارگان صرب در صورت مراجعت، بتدریج و از محل خزانه، بر خانه و اموال خود دست خواهند یافت. بنابراین درخواستهای اتریش مبنی بر برپایی یک قیام مسیحی علیه سلطان به فراموشی سپرده شد و کوششهایی صورت گرفت تا حکومتی عادل شبیه به آنچه که در گذشته موجب جذب بسیاری از روستائیان بالکان به حکومت عثمانی شده بود، روی کار آید. آن دسته از صربها که در مجارستان جنوبی زیر سلطه

هابسبورگ باقی ماندند، تحت نظارت مذهبی بطریق نشین جدیدی در کارلویتز [۸] قرار گرفتند و از این پس کارلویتز مرکزی شد برای فعالیتهای بعدی هابسبورگها در برانگیختن صربها به نوعی ملی گرایی که در بلند مدت به سلسله عثمانی در جنوب دانوب خاتمه می داد.

پس از تسخیر بلگراد، خط دفاعی دانوب به طور کامل بازسازی شد.^{۱۵} فاضل مصطفی اصلاحاتی را که قبلاً آغاز کرده بود، از سر گرفت؛ وی ضمن تلاشهای جدید خود علاقه خاصی به اتباع تحت نظارت عثمانی نشان می داد و در پی آن بود که با ایجاد موقعیتی مطلوب وفاداری آنان را به حکومت جلب کند. اما در این جریان، فاضل مصطفی با محدود کردن دامنه اصلاحات خود عمده به ولایات غیر مسلمان، مخالفت مسلمانان را با انجام این اصلاحات برانگیخت و بدین ترتیب جوئی ایجاد شد که بسیاری احساس می کردند اصلاحات جدید در واقع کوششی است برای بازگرداندن مسیحیان به مقامهای مهم حکومتی. وزیر اعظم همچنین کوشید که نظام اداری را دوباره فعال و سنت هدیه دادن به سلطان از سوی مقامهای برجسته حکومتی را لغو کند، بدین امید که شاید این اقدام آنان را نیز به نوبه خود تشویق کند تا از تقاضای هدایا از زیردستان خود صرف نظر کنند. وی همچنین کوشید که با کاهش شمار وزیران و محدود کردن دامنه اختیارات آنان و نیز با منحصر کردن ارتباط آنان با سلطان تنها از طریق شخص خود، از مقامهای مهم محلی در شهرهای بزرگ و کوچک، این افراد را تحت نظارت خود قرار داد و آنان از این طریق می توانستند بی آن که مجبور شوند اختیارات حکومت مرکزی را محدود کنند یا به مردم ظلم روا دارند، در موارد مشخص اعمال نفوذ کنند.

به طور کلی، نظامهای قضایی و اداری عثمانی در مقایسه با وضع این نظامها طی یک صد سال قبل از آن، رفته رفته از کارایی بهتر و موثرتری برخوردار شد. اما سرانجام، این اصلاحات در نتیجه اقدامات ناموفق وزیر اعظم در قلمرو اقتصادی، ناکام ماند. فاضل مصطفی با توجه به این که تنظیم قیمتها از سوی دولت نتوانسته بود به تورم و قحطی پایان دهد، نتیجه گرفت که اگر محدودیتهای دولت در امر قیمت گذاری محصولات لغو شود، کشاورزان در تولید هر چه بیشتر محصولات کشاورزی تشویق خواهند شد. این اقدام در مقیاسی بسیار گسترده تر از آنچه که تصور می شد با اعمال نظارت بر قیمتها می توان بدان دست یافت، موجب افزایش ذخیره غذایی کشور و ملاً سقوط قیمتها می شد. اما به سبب وجود اختلافات و اغتشاشات گسترده آن زمان، خاصه در صربستان و امیر نشینها، کمبود مواد غذایی همچنان ادامه یافت و تأثیر مستقیم و فوری اقدامات جدید وزیر اعظم، افزایش باز هم سریعتر قیمتها بود.

فاضل مصطفی در ادامه تلاشهای پیشین خود در پی آن بود که ارتش عثمانی خاصه نظام

تیمار را احیاء کند. سربازان مستعد جوان به تیمارها مأمور می شدند و موظف بودند که تمرینات نظامی را به طور منظم انجام دهند. به منظور تربیت افسرانی که در خدمت تیمارها بودند، مدارس ویژه ایالتی تأسیس شد. برای حصول اطمینان از حسن انجام وظیفه افسران در امور مالیاتی و اداری تیمارها و در عین حال اطمینان از این که روستائیان بیش از اندازه تحت فشار قرار نمی گیرند، بازرسانی به تیمارها اعزام شدند. نکته قابل توجه این که فاضل مصطفی کارخانه جدیدی به نام کارخانه باروت سازی سلطنتی (باروتخانه امیری) در باکیر کوی، در حومه استانبول و واقع در ساحل دریای مرمره، و کارخانه های دیگری نیز در ایالت های سالونیک، گالیپولی، بغداد، قاهره، بلغراد و ازبیر تأسیس کرد؛ این کارخانه ها از طریق واگذاری به مقاطعه داران مالیاتی اداره می شدند و صاحبان مقاطعه موظف بودند که باروت مورد نیاز امپراتوری را تولید کنند و در ازای آن، سود اضافی این کارخانه ها را به عنوان درآمد شخصی خود بردارند.

بن بست نظامی در اروپای مرکزی

سلیمان دوم در اثر ابتلاء به بیماری استسقا در گذشت (۲۲ ژوئن ۱۱۰۳ هـ. ق / ۱۶۹۱ م) و پسر سوم وی، احمد دوم (۱۱۰۷-۱۱۰۳ هـ. ق / ۱۶۹۵-۱۶۹۱ م)، درست همان زمانی که فاضل مصطفی دومین لشکر کشی خود را به اتریش آغاز کرد، به جای پدر زمام امور را در دست گرفت. وی پیش از رسیدن تاتارها حرکت خود را از بلغراد و در امتداد دانوب ادامه داد، بدین امید که دشمن را در نزدیکی پترواردین غافلگیر کند. اما در سلانکامن [۹] واقع در ۲۶ کیلومتری جنوب شرقی کارلوویتز، (۲۰ اوت ۱۱۰۳ هـ. ق / ۱۶۹۱ م)، نیروهای فاضل مصطفی به کمین دشمن افتادند و سرکوب شدند؛ در این نبرد فاضل مصطفی در اثر اصابت گلوله به پشانی اش به قتل رسید و سپاهیانش پراکنده شد.^{۱۶}

قتل فاضل مصطفی و مصیبت سلانکامن از جمله عوامل موثری بود که به ضد حمله عثمانی خاتمه دادند؛ با خاتمه یافتن جنگ از سوی عثمانیها و اشتغال خاندان هابسبورگ به نبرد خود در غرب جبهه ها با رکود مواجه شد. دانوب مرز دائمی جدید بین دو امپراتوری تعیین گردید. چندی نگذشت که احمد دوم نیز همچون پیشینیان خود نسبت به تحریکات نزدیکان خود مشکوک شد. دوباره شماری از وزیران اعظم، وزیران و فرماندهان نظامی روی کار آمدند که هریک پس از اندک زمانی جای خود را به دیگری می داد؛ اصلاحات فاضل مصطفی روح خود را از دست داد و مشکلات قبلی دوباره رخ نمود. انگلستان و هلند در این زمان در استانبول

تلاش می کردند که با میانجیگری خود میان حکومت عثمانی و هابسبورگها صلح برقرار کنند. اما امپراتور همچنان بر واگذاری ترانسیلوانیا تمسوار، والاکیا، مولداوی و بسارابی به اتریش، موریه و ونیزیها و پودولیا به لهستان تأکید داشت؛ در حالی که احمد دوم نیز به همان اندازه سرسختی نشان می داد و خواستار آن بود که بیشتر نواحی مجارستان به قلمرو عثمانی بازگردانده و خراجهای پیشین هابسبورگ نیز از سر گرفته شود. بدینسان برغم این که هر دو جناح بخوبی آگاه بودند که رکود و بن بست نظامی تنها قدرت آنها را - که ممکن است به گونه ای موثر در جای دیگری به کار گرفته شود - رو به تحلیل خواهد برد، به خصومتهاى خود ادامه می دادند.

اما این بی تحرکی و رکود نظامی تنها به اروپای مرکزی محدود نمی شد. تلاش و نیز در تسخیر کورت، پس از انجام محاصره ای طولانی، سرکوب شد (۱۸ جولای، ۱۱۰۴ هـ. ق / ۱۶۹۲ م). ونیزیها خیوس (ساکیز) را در سپتامبر ۱۱۰۶ هـ. ق / ۱۶۹۴ م تصرف کردند، اما سربازان و کشیشان اشغالگر چندان به مردم ظلم کردند که در اوایل سال بعد قیامی عمومی علیه آنان شکل گرفت و آنان را مجبور به ترک جزیره کرد؛ بدین ترتیب ادامه سلطه ونیزیها بر موریه نیز به خطر افتاد.^{۱۷} با تضعیف سلامت یان سویسکی، توان نظامی لهستان نیز رو به تحلیل رفت و طی تابستان ۱۱۰۴ هـ. ق / ۱۶۹۲ م و ۱۱۰۶ هـ. ق / ۱۶۹۴ م این کشور تنها چند هفته ای توانست به حملات خود به سوی کمانچه ادامه دهد.^{۱۸}

اما اوضاع داخلی همچنان وخیمتر می شد. نظارت مرکزی تضعیف شد و مقامهای برجسته عثمانی تقریباً در هر کجا از جمله ایالتهای عرب، برای خود حکومتی برقرار کرده بودند. در شمال آفریقا پادگانهای نظامی عثمانی برای خود دسته های خود مختار راهزانی تشکیل داده بودند و از راه دستبرد به کشتیهای اروپایی و گاه با حمله به سواحل عثمانی و چپاول کشتیهای عثمانی، زندگی می گذراندند. سلطان که هیچ دانش و تجربه ای نداشت، تنها راه حل مشکلات خود را در درون حرم جستجو می کرد و این در حالی بود که قدرت واقعی در دست رئیس خواجهگان و جناحهای داخل دربار بود. مرگ وی (۶ فوریه سال ۱۱۰۷ هـ. ق / ۱۶۹۵ م) توجه چندانى را بر نیانگیخت و تأثیر مهمی بر روند عمومی اوضاع امپراتوری نگذاشت.

در این زمان حکومت به بزرگترین فرد ذکور خاندان عثمانی، پسر محمد چهارم یعنی مصطفی، که دوباره به نفع برادران شایسته تر خود از حکومت کنار گذاشته شده بود، واگذار گردید. سلطنت وی در واقع ترسیمی بود از فراز و نشیبهای امپراتوری عثمانی در عصر تجزیه. این الگو نشانگر آن بود که چگونه امپراتوری از فلاکتی که چندی پس از رکود نظامی و شکستهای متعاقب آن بدان دچار شده بود، نجات یافت و سریعاً رو به بهبودی گذاشت؛ شکستهایی که در زمان خود غافلگیر کننده و مصیبت بار بودند.

مصطفی که در سال ۱۰۷۵ هـ. ق / ۱۶۶۴ م، در نیمه سلطنت دیرپای پدر متولد شده بود،

چنان که مرسوم شاهزادگان بی طرف و غیر وابسته به جناحهای سیاسی در عصرزوال امپراتوری بود، چیزی بیش از همان آموزشهای قدیمی درون حرم و تعالیم مذهبی فرانگرفت. اما در سالهای بلوغ در مقایسه با بیشتر شاهزادگان عثمانی در محیطی بس آزادانه تر زندگی می کرد. وی اجازه داشت بی آن که محدودیتهای چندانی وجود داشته باشد، در داخل قصر به گردش بپردازد و اوقات خود را با برادرش احمد (که بعدها احمد سوم نامیده شد) به اموری از قبیل سوارکاری، شعر، موسیقی و میخوارگی بگذراند؛ بسیار بندرت اتفاق می افتاد که مصطفی به فراگیری آموزشهایی بپردازد که در امور کشور داری موثر است، اما لاقلاً از تأثیرات فلج کننده ای که طی قرن پیش از آن در نتیجه اعمال محدودیتهای شدید بر بیشتر شاهزادگان عثمانی عارض می شد، نیز مصون ماند.

مشاور و کارگزار اصلی مصطفی فردی به نام سید فیض الله افندی (۱۰۱۲-۱۰۴۸ هـ. ق / ۱۶۰۳-۱۶۳۸ م)، مربی دیرینه وی، بود؛ این شخص به مقام شیخ الاسلامی منصوب شد (۳۰ آوریل ۱۱۰۷ هـ. ق / ۱۶۹۵ م) و وظیفه اصلی اش این بود که با ایجاد اصلاحاتی در طبقه علما، پشتیبانی آنان را نسبت به حکومت جلب کند؛ این در حالی بود که وی در مقام دستیار اجرایی سلطان در تلاشهای وی به منظور تحکیم اقتدار و نظارت خود بر سایر اقشار طبقه حاکم، سهیم بود. فیض الله افندی بزودی به صورت قدرت اصلی در دولت ظاهر شد. وی به همان شیوه که کوپرولوها در گذشته اقدام کرده بودند بر نظام حکومتی مسلط شد و با کمک افرادی از جناح طرفدار سلطان که به مقامهای مهم لشکری و کشوری منصوب می شدند، مقاصد خود را دنبال می کرد.

نبردهای عثمانی با اتریش

فیض الله افندی توانست با سرگرم کردن سلطان به همان خوشگذرانیهای دیرینه حرم یا به هوس جدید وی برای حمله به حکومت هابسبورگها، حتی المقدور سلطه خود را تداوم بخشد. در حالی که جبهه جنگ با ونیز دچار رکود شده بود، مصطفی سه نبرد مهم علیه اتریشها به راه انداخت (۱۱۰۹-۱۱۰۷ هـ. ق / ۱۶۹۷-۱۶۹۵ م). وی زمانی که از تمسوار، آخرین مستملک عثمانی در شمال دانوب، دفاع می کرد، مفتخر به لقب غازی شد. اما همچون نبردهای مصطفی کوپرولو، سرانجام پیروزی وی را به شکستی قطعی سوق داد؛ نیروهای مصطفی این بار به دست بزرگترین نایب نظامی زمان، امیر یوجین ساووی [۱۰] (۱۱ سپتامبر، ۱۱۰۹ هـ. ق / ۱۶۹۷ م) در

محل زنتا [۱۱] تارومار شد. پس از این نبرد بود که با از هم گسیختن نیروهای عثمانی، امپراتوری بناگاه بی دفاع ماند.

جبهه شمالی

در همین احوال، تهدید روسیه تحت رهبری پطر کبیر (۱۱۳۸-۱۱۰۱ ه.ق / ۱۷۲۵-۱۶۸۹ م)، فزاینده تر می شد، زیرا وی در عین حال که مشغول سازماندهی و نوسازی ارتش و حکومت روسیه بود، طرح سلطه بر دریای سیاه را به عنوان نخستین گام در دستیابی به دریای آزاد از طریق تنگه های مربوط به دریا مدیترانه، توسعه می داد. پطر کبیر پس از شکست در تلاش نابهنگام خود به سال ۱۱۰۷ ه.ق / ۱۶۹۵ م، آزوف را در اوت ۱۱۰۸ ه.ق / ۱۶۹۶ م تسخیر کرد. این حرکت سر آغاز نبردی بود که طی یک قرن، دریای سیاه را از زیر سلطه عثمانی خارج کرد و آن را به صورت یک دریای روسی در آورد و امپراتوری را از یک جهت بکلی جدید مورد تهدید قرار داد.

صلح کارلوویتز

عثمانیها ناتوان از ادامه جنگ برای انعقاد صلح آماده بودند. سلطان لشکر را ترک کرد و پس از بازگشت به ادرنه، چهارمین عضو خاندان کوپرولو به نام امجه زاده حسین پاشا را به مقام وزارت اعظم برگزید، بدین امید که وی بتواند با استفاده از قدرت شگفت انگیز خاندان خود بهترین شرایط ممکن را کسب کند. در این زمان امپراتوری بشدت نگران تنگه ها بود. روستاهای این مناطق خالی از سکنه شد، اما این اقدام هیچ نتیجه ای در پی نداشت. قحطی، بیماری، تورم و بی نظمی تشدید شد. اتریشها در مرز دانوب متوقف شدند و روسها مدعی سلطه بر دریای سیاه شده بودند. فرانسه بتازگی صلح ریزویک [۱۲] (۱۱۰۹ ه.ق / ۱۶۹۷ م) را پذیرفته بود؛ صلحی که به موجب آن اتریش از یک درگیری جدی و اشتغال نیروهایش در نبرد با فرانسه رهایی یافت، هر چند که این دو قدرت دوباره در جنگ جانشینی اسپانیا با یکدیگر درگیر شدند (۱۱۲۶-۱۱۱۳ ه.ق / ۱۷۱۴-۱۷۰۱ م). لئوپولد نیز خواستار آن بود که با پورت صلح کند، تا بتواند خود را برای نبردی جدید آماده کند. وی از این خوشنود بود که با جابجایی لشکر عثمانی خطری که از پشت سر مرزهایش را تهدید می کرد، از بین رفته بود. پطر کبیر می خواست که تا ادامه جنگ بر تنگه های کرچ که دریای آزروف را به دریای سیاه مربوط

می کرد، مسلط شود، اما عقب نشینی اتریش وی را نیز مجبور به عقب نشینی کرد. مذاکرات صلح در کارلوویتز واقع در ساحل راست دانوب در نزدیکی پترواردین، براساس اصل حفظ قلمروهای موجود، خاتمه یافت؛ بنابراین اصل هر کدام از طرفین همه قلمروهایی را که در آن زمان در تصرف داشت، در اختیار خود حفظ کرد. ترانسیلوانیا در تصرف هابسبورگها باقی ماند، در حالی که تمسوار به عثمانیها تعلق گرفت و رودهای تیسا [۱۳]، ساوا [۱۴] و اونا [۱۵] مرزهای جدیدی بین دو امپراتوری تعیین شد. سلطان با آزادی کاتولیکها در برگزاری مراسم عبادی خود در قلمروهای عثمانی موافقت کرد و بدینسان برای امپراتور هابسبورگ موقعیتی فراهم شد که به بهانه حمایت از کاتولیکها در امور داخلی عثمانی دخالت کند؛ در عین حال بندهایی از معاهده که آزادی تجاری بازرگانان را در قلمروهای کشور دیگر تضمین می کرد، بویژه برای اتریشها زمانی که می خواستند اتباع مسیحی خود را علیه سلطان بشورانند، همچون ابزاری برای بهره گیری هرچه بیشتر تجاری به کار می رفت. عثمانیها نظارت کامل لهستان را بر پودولیا و اوکراین پذیرفتند، از ادعاهای خود مبنی بر اقتدار عثمانی بر قزاقها صرف نظر کردند و سلسله کوتاه مدت آنان بر شمال غرب دریای سیاه خاتمه یافت؛ آنان همچنین متعهد شدند که از انجام حملات بیشتر تاتارها جلوگیری کنند. و نیز موره و متصرفات خود در دالماسی را حفظ کرد، اما در ازای برقراری دوباره امتیازات تجاری و نیز در امپراتوری عثمانی، راضی شد که لپانتو و جزیره آنیامورا [۱۶] را به پورت واگذار کند. مذاکرات با روسیه بر سر این مسأله که روسها تا چه حد می توانند جای پای خود را در دریای سیاه حفظ کنند، دچار وقفه شد؛ اما سرانجام معاهده ای جداگانه در استانبول به امضاء رسید (۱۵ جولای ۱۱۱۲ هـ. ق / ۱۷۰۰ م). این معاهده به روسها اجازه می داد که متصرفات خود را در دریای آزوف و امتداد دنیستر حفظ کنند. اما در مقابل، آنان نیز مجبور بودند متعهد شوند که همه دژهای احداث شده در این نواحی را منهدم کنند؛ بدینسان برای روسها موقعیتی فراهم شد که می توانستند در هر زمان که مراقبت عثمانیها کمتر شود، از دو انتهای دریای سیاه پیشرویهای جدید خود را آغاز کنند. مشارکت روسیه در اتحاد اروپا تحکیم شد و تعهدات عثمانی درباره خاتمه دادن به حملات تاتارها، به پتر امکان می داد دولت و لشکر خود را برای روزی آماده کند که در موقعیتی مساعدتر حمله به عثمانیها را از سر گیرد.^{۲۰}

13- Tisza

14- Sava

15- Unna

16- Aynamavra

معاهده کارلوویتز نخستین قرارداد از شمار قراردادهایی بود که میان عثمانیها و ائتلاف قدرتهای اروپایی که علیه حکومت عثمانی متحد شده بودند، منعقد شد و این خود نشانگر تغییر موضع عثمانیها از حالت تهاجمی به دفاعی بود. سلطان میانجیگری قدرتهایی را که ظاهراً بیطرف بودند، اما در واقع از اوضاع به نفع خود استفاده می کردند، پذیرفت. پذیرش رسمی از دست دادن سرزمینهایی از قلمرو عثمانی از سوی مقامات آن کشور نشانگر شروع عقب نشینی واقعی آنان از اروپا بود. از جمله این سرزمینها عبارت بود از مجارستان و ترانسیلوانیا که به خاندان هابسبورگ واگذار شد؛ دالماسی، موریه و جزایر مهم اژه ای که به ونیز تعلق گرفت؛ پودولیا و اوکراین جنوبی که در تصرف لهستان باقی ماند و آروف و سرزمینهای شمال دنیستر که به تصرف روسها درآمد. روسیه و اتریش در موقعیتی قرار گرفته بودند که در امور عثمانی به سود خود دخالت می کردند. راههای غربی به دریای اژه در اختیار ونیزها باقی ماند و این به آنان امکان می داد که در صورت تمایل تنگه های استانبول را مورد تهدید قرار دهند. دانوب به جای مجارستان شمالی به صورت نهایی ترین پایگاه خارجی اتریشها برای دست اندازی به قلمروهای عثمانی در آمده بود. لهستان نیز در موقعیتی قرار گرفته بود که می توانست کریمه و امیرنشینها را تهدید کند. عثمانیها هنوز چندان مقتدر بودند که با یکایک این دشمنان باستانی شاید هابسبورگها به تنهایی بجنگند، اما این دشمنان به سبب اتحاد با یکدیگر در این زمان بسیار مقتدر شده بودند و با ازمیان رفتن تعادلی که فرمانروایان اروپای غربی در آغاز قرن ایجاد کرده بودند، شکاف بین قدرتهای اروپایی و امپراتوری عثمانی به گونه ای فزاینده به نفع اروپائیان تشدید می شد و بیش از آن نیز در راه بود.

عصر جدید زوال امپراتوری و انجام اصلاحات سنتی

۱۲۲۳-۱۰۹۵ ه.ق/ ۱۸۰۸-۱۶۸۳ م

معاهده کارلوویتز نه تنها نقطه عطفی در روابط عثمانی و اروپا بود، بلکه همچنین نشانگر اوج دوره اختلافات داخلی و شروع زوال سریع امپراتوری بود. سالیان دراز جنگ بخش اعظم قدرت و روحیه ای را که از عظمت عثمانی در سده های اولیه باقی مانده بود، روبه تحلیل برد. از دست رفتن قلمروهایی که از دیرباز به صورت نواحی لاینفک امپراتوری در آمده بود، نیز روحیه عثمانی را چندان متزلزل کرد که از دیدگاه بسیاری از مردم، هر گونه تلاشی به منظور حفظ امپراتوری غیر ممکن تلقی می شد. برای نخستین بار، شماری از عثمانیها رفته رفته متوجه شدند اگر امپراتوری تنها دریابد که اروپا چگونه به این تفوق جدید دست یافته است و بهترین روشها را برای نظام عثمانی برگزینند، انجام اصلاحات ممکن می شود. در این زمان، اصلاح طلبان کم کم پذیرفتند که شاید روشها و تکنیکهای خاصی که اروپائیان به کار می بردند، بویژه

روشهای جدید سازماندهی قشون و استفاده از سلاحهای نوین بتواند در تقویت و حفظ روشهای سنتی مؤثر افتد. بنابراین اصلاحات سنت گرا به صورت آمیزه‌ای از روشهای قدیم و جدید درآمد و این آمیزه اگرچه بخودی خود موفق نبود، اما راه را برای انجام اصلاحات جدید در قرن سیزدهم ه. ق / نوزدهم م هموار کرد. حتی همین تغییرات محدود نیز تنها از روی درنگ و به طور تدریجی در پاسخ به معارضه جوئیهای جدید و در مواجهه با مخالفت‌های مداوم آنانی که تصور می کردند هر گونه نوآوری تنها به تضعیف کامل ساختار عثمانی منجر خواهد شد، انجام می گرفت. بنابراین انجام اصلاحات در سده دوازدهم ه. ق / هجدهم م با فراز و نشیبی همراه بود؛ موفقیت‌هایی موقت معمولاً خود مایه بدبختی اصلاح طلبان می شد، اما آثار و نشانه‌های آنها به حد کافی باقی می ماند تا اصلاح طلبان بعدی بتوانند با تجربه اندوزی و الگو برداری از آنها کار را پی گیرند.

اصلاحات امجه زاده حسین پاشا

شاید مطلوب آن بود که گرایش جدید به انجام اصلاحات از سوی عضو چهارم خاندان کوپرولو، امجه زاده حسین پاشا، (۱۱۱۴-۱۰۵۴ ه. ق / ۱۷۰۲-۱۶۴۴ م)، فرزند بزرگترین برادر محمد کوپرولو، آغاز شود که پس از انعقاد مصیبت بار معاهده کارلویتز به مدت سه سال در مقام وزارت اعظم خدمت کرد (۱۱۱۴-۱۱۱۱ ه. ق / ۱۷۰۲-۱۶۹۹ م). حسین پاشا که از اعضای فرقه درویشان مولوی بود، بسیار بیشتر از کوپرولوهای پیشین، در پی آن بود که با تأکید بر راه حل‌های اقتصادی و مالی، نیازهای مردم عادی و همچنین لشکر و حکومت را برطرف کند. مالیات‌های غیر مستقیم که بر کالاهایی چون تنباکو و قهوه وضع شده بود و طی دوران جنگ به منظور تأمین پول نقد برای خزانه بارها و بارها افزایش یافته بود و همچنین مالیات کالاهایی چون روغن و صابون به میزان قابل توجهی کاهش یافت.^{۲۱} دوباره کوششهایی صورت گرفت که با جایگزین کردن مسکوکات جدید با ارزش پولی کامل به جای پولهای رایج زمان جنگ، پول دوباره ارزش گذشته خود را پیدا کند.^{۲۲} همه مالیات‌های عقب افتاده خاص دوران جنگ بی آن که افراد مدیون این مالیات‌ها مشمول جریمه و تاوانی شوند، بخشوده و خود این مالیات‌ها نیز لغو شد، حال آن که مالیات‌های متداول بیشتر با توجه به بضاعت مالی افراد همچنان به قوت خود باقی ماند. به منظور ترغیب کشاورزان به مراجعت به مزارع خود و تشویق بازرگانان به امر تجارت، برخی امتیازات مالیاتی نیز وضع شد. در بعضی مناطق چون قبرس، اورفا، ملطیه و آنالیا که وجود کشاورزان جدید سخت ضروری بود، قبایل بیابان گرد به اسکان در یک منطقه و برگزیدن زندگی یکجانشینی تشویق شدند.^{۲۴} کوششهایی صورت گرفت تا به منظور رقابت با کالاهای کارخانه‌های اروپایی صنایع دستی سنتی عثمانی را از میان برده بود،

کارخانه های داخلی توسعه یابند.^{۲۵}

حسین پاشا همچنین اقداماتی کرد که ارتش حالتی کارا و قابل اطمینان پیدا کند. فهرست حقوقی افراد قایمی قولو بررسی شد. اعضای که دیگر از عهده انجام وظایف خود بر نمی آمدند، از کار برکنار و روستائیان ترک آناتولی به جای آنان منصوب شدند؛ این افراد موظف بودند که همواره تحت انضباط و آموزش باشند. سنت قبلی استفاده از وجود صنعتگران در دسته های نظامی به صورت پاره وقت ملغی شد.^{۲۶} با اتخاذ چنین اقداماتی، شمار افرادی بنی چری که پیش از قرارداد کارلوویتز به ۷۰۰۰۰ تن رسیده بود (درحالی که شمار کسانی که برآستی در دسته بنی چری خدمت می کردند بیش از ۱۰۰۰۰۰ تن نمی شدند)، به ۳۴۰۰۰۰ مرد جنگجو که همواره آماده رزم بودند، تقلیل یافت؛ شمار افراد دسته توپخانه هم از ۶۰۰۰ تن به ۱۲۵۰ تن کاهش پیدا کرد. با استخدام افرادی از میان قبایل عشایری و همچنین سپاهیان مقتدرتری که از مجارستان گریخته بودند، سواره نظام فئودال تقویت شد. دوباره مقرر شد که به افراد سپاهی حقوق کافی پرداخت شود و تحت نظارت سنجاق بیگها، آموزش و سلاح لازم در اختیارشان قرار گیرد تا در موقع ضرورت به لشکر فراخوانده شوند. توجه خاصی مبذول شد که افراد سپاهی بدون دلیل موجه و تنها به دلیل تقاضای رشود از سوی فرادستان آنان از کار برکنار نشوند، زیرا رشوه خواری طی قرن پیش از آن سنتی متداول بود.^{۲۷}

کوششهایی نیز صورت گرفت که نیروی دریایی عثمانی تحت فرماندهی مزامورتو (نیمه جان) [۱۷] حسین پاشا، بازسازی شود؛ وی پس از نبردهای موفقیت آمیز عثمانی با ونیزیها در دریای اژه و تنگه داردانل (۱۱۱۰-۱۱۰۷ ه. ق / ۱۶۹۸-۱۶۹۵ م)، شهرت بسیاری کسب کرده بود. تنها در این زمان بود که عثمانیها نوآوریهای دریایی اروپائیان را در قرن دهم ه. ق / هفدهم م، در تحول کشتیهای پارویی به بادبانی پی گرفتند و ناوگانی از گالیونها [۱۸] ساختند و برای تأمین نیروی انسانی لازم تشکیلات دریایی جدیدی را گسترش دادند. این ناوگان به چند گروه تقسیم می شد و هر گروه تحت فرماندهی یک دریابیک قرار داشت که می بایست بر فعالیت ناخداها و کشتیهایشان نظارت کند و علاوه بر آن مطمئن شود که هر کشتی از مهمات و تدارکات لازم برخوردار است؛ بدینسان مشکلات مهمی که امپراتوری طی دهه گذشته با آن مواجه بود، برطرف شد. ستادی متشکل از سه تن از معاونان دریاسالار یا امیرالبحر به نامهای قپودان (دریادار)، پاترونا (دریابان) و ریاله (فرمانده ستاد) ایجاد شد که در واقع ارتباط میان

ناخداها و دریاسالار را هماهنگ می کرد. پس از ستاد کل که در رأس نیروی دریایی خدمت می کرد، سلسله مراتبی از فرماندهان وجود داشت که با خاتمه یافتن دوران فروش مقامهای حکومتی، همه مناصب خالی بر اساس توانائیها و تجربیات افراد، از رده های پایینتر تأمین می شد. مقرر شد به افسران و ملوانان در زمانی که دیگر نمی توانند به علت کهولت سن یا صدمات و جراحات دوران خدمت به کار خود ادامه دهند، مستمری باز نشستگی پرداخت شود. یک دسته ویژه توبخانه نیز تشکیل شد تا دیگر نیروی دریایی به توبخانه قاپی قولو وابسته نباشد و بتواند نیرویی مطابق با نیازهای خود سازمان دهد.^{۲۸}

و آخر از همه این که وزیر اعظم در دستگاه دبیری و تشکیلات قصر نیز اصلاحاتی انجام داد. دبیران بی کفایت با دریافت نیمی از حقوقشان بازنشسته شدند و به جای آنان جوانان عثمانی تربیت شده در مدارس دبیری به کار گرفته شدند. دوباره کوششهایی صورت گرفت که به مسأله رشوه خواری خاتمه داده شود و تنها معیار کارایی و صلاحیت افراد که سنت متداول قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م مورد توجه قرار گیرد و برای نخستین بار به منظور ارتقای میزان کارایی افراد از همه کارمندان و دبیران خواسته شد که بر روی مدارک رسمی تاریخ روز را ثبت و آنها را در جایی ضبط کنند.^{۲۹}

سقوط امجه زاده حسین پاشا

اما همچنان که در آخرین سده اصلاحات سستی عثمانی به دفعات اتفاق افتاد، کوششهای وزیر اعظم در به کار انداختن نظام قدیمی، بسی زود موجب مخالفت کسانی شد که منافع مشترکشان در سوء استفاده از نظام بود، یعنی اعضای طبقه حاکم که در این زمان تحت رهبری شیخ الاسلام فیض الله افندی قرار داشتند و از آنجا که وی مورد اعتماد و در واقع محرم سلطان بود، هنوز مقتدرترین فرد منحصر به فرد در کشور بود. چنان که در قرن یازدهم هـ. ق / هفدهم م اتفاق افتاده بود، طبقه حاکم فقط تا آنجا با انجام اصلاحات موافق بودند که برای حفظ امپراتوری در مقابل دشمنان آن، ضرورت داشت. اما به محض این که خطر برطرف می شد، طبقه حاکم تلاش خود را در عقیم کردن تأثیر اصلاحات آغاز می کرد. بنابراین در همان زمانی که هنوز تأثیرات مستقیم قرارداد کارلوویتز در جامعه آشکار بود، فیض الله تحریکات خود را علیه وزیر اعظم آغاز کرد. وی وابستگان و متحدان خود را در مقامهای مهم منصوب کرد و فرمان انتصاب پسر خود، فتح الله افندی، را در مقام وارث مسلم شیخ الاسلام، کسب کرد. ایجاد سلسله ای از رهبران در میان اعضای علما، موضوعی بود که پیش از آن در تاریخ اسلامی یا عثمانی هیچ سابقه ای نداشت.^{۳۰} فیض الله همچنین مداخله خود را در امور دولت و اغلب در مخالفت با دستورهای وزیر اعظم، خاصه آنجا که به منافع وی لطمه می زد، آغاز کرد. دریا

سالار مزامورتو حسین پاشا کوشید که میان آن دو وساطت کند، اما با مرگ وی تعادل قدرت از میان رفت (جولای ۱۱۱۳ هـ. ق/ ۱۷۰۱ م). حسین پاشا از فرط نا کامی بیمار شد و سرانجام در سپتامبر سال ۱۱۱۴ هـ. ق/ ۱۷۰۲ م از مقام خود کناره گرفت و چندی بعد درگذشت.

واقعه ادرنه

با از میان برداشتن حسین پاشا، فیض الله افندی بیش از هر زمان دیگر بر اوضاع مسلط شد. وی وزیران اعظم را تحت نظارت گرفت و دامنه نفوذ خود را بر همه قلمروهای حکومت گسترش داد. فیض الله افندی از بیشتر اعضای طبقه حاکم و مالکان مقاطعه های مالیاتی و تیولها رشوه دریافت می داشت. وی حتی توانست از محل وجوه دستمزدها و تدارکات ارتش، سهم بزرگی را به خود اختصاص دهد. تمایل سلطان به کناره گیری از امور و زندگی در قصر در ادرنه و همچنین باز گذاشتن دست فیض الله در امور، مخالفت سربازان، بازرگانان مقتدر و صنعتگران استانبول را تشدید کرد، زیرا آنان رفته رفته از این تصور به هراس افتادند که شاید سلطان در پی آنست که مرکز قدرت خود را به ادرنه منتقل کند و بدینسان به منافع اقتصادی آنان لطمه زند. داماد حسین پاشا، سهرابلی احمد پاشا، و دیگر بستگان وی به این بیمها دامن می زدند و می کوشیدند که با استفاده از ناخشنودی آنان موقعیت سیاسی خود را بازیابند.

علاوه بر سلطه فیض الله، بی کفایتی سلطان و توطئه های سیاسی دشمنان آنان، مشکلات مالی و اقتصادی نیز تهدید کننده بود. جنگ دیرپای عثمانی با کشورهای مختلف و جابجائیهای متناوب سلاطین خزانه را خالی کرده بود، چنان که دیون مالی دولت در این زمان به سه یا چهار سال می رسید و پرداختهای آن نیز بر حسب مسکوکاتی که ارزش پولی آن کم شده بود، انجام می شد. تورم ادامه یافت. نظامهای رسمی تعیین و اخذ مالیاتها بکلی از هم پاشیده شده بود. بسیاری از مقاطعه های خزانه، مقاطعه های مالیاتی و نیز تیولها، به صورت مالکیت های دائمی تحت عنوان مالکانه تغییر شکل داده بود؛ صاحبان این مالکانه ها موظف بودند فقط میزان ناچیزی به خزانه پرداخت کنند و در عین حال می توانستند بی کوچکترین دخالت دولت، این املاک خود را به دیگری بفروشند یا به وارثان خود منتقل کنند و صاحبان مالکانه ها صدها مقاطعه را به صورت املاکی وسیع با درآمد اختصاصی فراوان، در اختیار می گرفتند و اغلب این مقاطعه ها را به صورت اجاره به دیگران واگذار می کردند تا بدینسان حداکثر استفاده را از املاک خود ببرند و همه هزینه های جاری بر صنعتگران و کشاورزانی تحمیل می شد که مالیات می پرداختند. بنابراین یک بار دیگر هزاران تن از روستائیان زمینهای خود را رها کردند و کشاورزی وضع اسفبارتری پیدا کرد، شهرها مملو از جمعیت شد و شهرهای کوچک و روستاها به صورت انبار باروتی درآمدند که تنها جرقه ای کافی بود آنها را به آتش بکشد.

این جرقه از سوی سربازان شورشی زده شد. چهار گروهان از یینی چریها که برای لشکر کشی به گرجستان مأمور شده بودند، از مأموریت خود سرباز زدند تا این که دستمزدهای پس افتاده آنان به طور کامل پرداخت شود (۱۸ جولای ۱۱۱۵ هـ. ق / ۱۷۰۳ م). آنان به این امر معترض بودند که سلطان و شیخ الاسلام در ادرنه به خوشگذرانیهای خود سرگرمند، در حالی که مشکلات امپراتوری همچنان لاینحل باقی مانده است. آنان به سوی مسجد سلطان احمد در استانبول حرکت کردند و با اجتماع خود در جلوی مسجد در پی آن برآمدند که خشم خود را ابراز دارند؛ هزاران تن از سربازان دیگر، صنعتگران، بازرگانان و دیگران به آنان ملحق شدند. فیض الله به وزیر اعظم فرمان داد که حقوقهای پس افتاده سربازان را پرداخت کند، بدین امید که بتواند آنان را آرام کند. اما دیگر خیلی دیر شده بود و اعطای هر امتیازی در خواستههای جدیدی را در پی داشت. شورشیان در جلوی دروازه های قصر اجتماع کردند و در این محل علما نیز به تحریک طلاب (سُفته ها) که از دیرباز با سلطه و سوء حاکمیت شیخ الاسلام مخالفت داشتند، به آنان ملحق شدند. در حالی که سلطان و فیض الله در ادرنه بودند، تسخیر قصر برای شورشیان دشوار نبود. طی اندک زمانی همه استانبول تحت اختیار آنان قرار گرفت (۲۱ جولای ۱۱۱۵ هـ. ق / ۱۷۰۳ م)، اعضای حکومتی مستقر در پایتخت به دست شورشیان به قتل رسیدند و به جای آنان افرادی از شورشیان منصوب شدند و این مقامهای جدید با صدور اعلامیه ای خواستار مراجعت فیض الله و وابستگانش از ادرنه و محاکمه آنان شدند.

مدتی سلطان و مشاورانش هر دو بی خبر از حوادث استانبول اوقات خود را در ادرنه به شکار می گذراندند. زمانی که سلطان عاقبت از ماجرا آگاه شد، کوشید که با خلع فیض الله و پسرانش و تبعید آنان به ارزروم (۳۰ جولای) موقعیت خود را حفظ کند. مصطفی پس از این که دریافت حتی قربانی کردن فیض الله نتوانسته است قیام را خاموش کند، کوشید که به عنوان تنها راه حفظ سلطنت، لشکر فنودال را جلب کند تا ضمن دفاع از ادرنه، برای سرکوب شورشیان به استانبول اعزام شود. اما شورشیان که ورود سلطان را انتظار می کشیدند، بیشتر سربازان را با خود همراه کردند و بدینسان چندصد نفری بیش در اطراف سلطان باقی نماندند. سلطان به سربازان خود فرمان داد تا برای اعزام به استانبول و سرکوب شورشیان آماده شوند، اما شورشیان با اعزام نیروهای خود به سوی ادرنه، از جمله چند صد تن از علما و اعضای اصناف استانبول، واکنش نشان دادند (۱۳ اوت ۱۱۱۵ هـ. ق / ۱۷۰۳ م). شورشیان با تأمل وارد عمل شدند و در ضمن عبور از شهرهای مسیر خود، حمایت هزاران تن از مردم را به خود جلب کردند. سلطان کوشید که با شورشیان قرار داد صلح منعقد کند؛ وی مطرح می کرد که پس از برکناری فیض الله دیگر دلیلی برای ادامه شورش وجود ندارد و آنان باید به خانه های خود بازگردند. در ۲۱ اوت، دو لشکر متخاصم در بابا اسکلی به یکدیگر رسیدند؛ به نظر می رسید که نبرد بین آنان یعنی

نخستین نبرد مهم میان نیروهای عثمانی از قرن نهم هـ. ق / پانزدهم م، قطعی است. اما سربازان سلطان بر شورشیان غلبه یافتند؛ مصطفی از سلطنت خلع شد و برادرش احمد سوم به عنوان سلطان معرفی شد (۲۲ اوت ۱۱۱۵ هـ. ق / ۱۷۰۳ م). بحران بدون خونریزی خاتمه یافت. فیض الله و نزدیکانش دستگیر شدند و در همان زمان، پیش از ورود به وارنا به قتل رسیدند (۳ سپتامبر ۱۱۱۵ هـ. ق / ۱۷۰۳ م). مصطفی نیز مجبور شد که بقیه عمر را در قصر در حبس بگذراند.

احمد سوم، ۱۱۴۳-۱۱۱۵ هـ. ق / ۱۷۳۰-۱۷۰۳ م

سلطان جدید نیز همچون پشתיبان خود در قصر زندگی کرده بود، اما وی ضمن برخورداری از برخی آزادیها، تحصیلاتی هم کسب کرده بود. سلطان احمد به شعر، نقاشی و خطاطی علاقمند بود. وی به امور کشورداری از خود علاقه نشان می داد و با تغییر مداوم وزیران اعظم و وزیران سعی داشت که آنان و گروههای طرفدارشان را تحت نظارت گیرد؛ سلطان همچنین می کوشید برخی از مشکلاتی را که به واقعه ادرنه منجر شده بود، برطرف نماید. مدت یک دهه به طول انجامید که سلطان توانست خود را از فشار آنانی که وی را به سلطنت رسانده بودند، خلاص کند.

سربازانی که احمد را به قدرت رسانده بودند، وی را مجبور کردند که عمده از محل عایدات دارائیهای مصادره شده فیض الله افندی و وابستگانش، بزرگترین انعام جلوس را که تا آن زمان به سربازان پرداخت شده بود، در میان آنان تقسیم کند. بنابراین سایر سربازانی که در شورش شرکت نکرده بودند، رفته رفته خواستار سهمی مساوی از انعام جلوس و قدرتی همپای آنان شدند. آنان در سلیبوری [۱۹] اجتماع کردند بدین امید که خاندان عثمانی را سرنگون کنند و امیری از خاندان خانهای کریمه یا احتمالاً یکی از اولاد صوقللی محمد را بر تخت بنشانند؛ امیر مورد نظر آنان احتمالاً یکی از نوادگان صوقللی محمد و دختر سلیم دوم بود؛ شجره ای که به طور کامل تا قرن دوازدهم هـ. ق / هجدهم م ادامه یافت. این دسته پس از آن که دریافتند از پشתיبانی لازم برخورداری نیستند، تراکیه شرقی را مورد تاخت و تاز قرار دادند و شورش را به ایالتهای دیگر گسترش دادند.

سلطان رفته رفته با اتخاذ سیاست دیرینه تفرقه بینداز و حکومت کن قدرت فردی خود را تحکیم کرد؛ وی هر از گاهی اعضای یکی از جناحهای سیاسی را به مقامهای مهمی می گماشت و عناصر مورد اعتماد خود را به وزارت اعظم یا در مقام آقاهای ینی چری منصوب می کرد. آقاهای ینی چری دوباره همچون سلاحی در برابر دشمنان سیاسی سلطان و همچنین شورشیان

ولایات، خاصه شورشیان تراکیه و آناتولی غربی، در خدمت وی قرار گرفتند. سلطان احمد پس از این که اقتدارش را به رسمیت شناختد، متقاعد شد که خود از اداره مستقیم کشور کناره گیری و زمام امور را به وزیران برگزیده خود واگذار کند.

نخستین وزیر اعظم از این دست، چورلولو علی پاشا (۱۱۲۳-۱۰۸۱ ه.ق / ۱۷۱۱-۱۶۷۰ م) بود. چگونگی به قدرت رسیدن وی خود یاد آور این نکته بود که هنوز در قرن دوازدهم ه.ق / هجدهم م آن داستان قدیمی و مشهور عثمانی درباره پسرک جوانی از طبقه پایین جامعه که با اتکاء به استعداد خود به مقامهای بالای حکومتی دست یافت، ممکن است تحقق یابد. چورلولو علی پاشا که در خانواده‌ای از طبقه رعایا - بنابر روایات گوناگون مورخان خانواده وی کشاورز یا سلمانی بوده است - متولد شده بود، از طریق نهاد دربار به مقامهای بالا دست یافت و سرانجام طی واقعه ادرنه توجه سلطان جدید را به خود جلب کرد. وی که در مقام حکمران سوریه خدمت می کرد با دختر مصطفی، امینه سلطان، ازدواج کرد (۱۱۲۰ ه.ق / ۱۷۰۸ م) و این نشانگر توجه و عنایت سلطان نسبت به وی بود؛ چورلولو علی سپس در مقام وزیر اعظم تا سال ۱۱۲۲ ه.ق / ۱۷۱۰ م به دستگاه عثمانی خدمت کرد. وی با اجتناب از درگیر شدن در نبردهایی که طی قرن یازدهم ه.ق / هجدهم م تمامی منابع امپراتوری را به تحلیل برده بود، توجه خود را به متعادل کردن بودجه خزانه معطوف داشت؛ در پی این مقصود بود که وی درآمدها یا افزایش و هزینه‌ها را کاهش داد و در این مورد تا آنجا پیش رفت که حتی از ولخرجیهای مطبوعه‌های دربار جلوگیری کرد، چنان که از این بابت می توان او را نخستین «اصلاح طلب سنتی» دانست که توانست با شهامت مطرح کند که سلطان و اعضای خانواده اش نیز باید در این تلاش سهیم شدند. چورلولو علی مشتاقانه از تلاشهای احمد در از میان برداشتن دشمنانش، حمایت کرد و در روند مصادره اموال به منظور افزایش درآمدهای خزانه و تغییر نظام تیولهایی که به صورت تیمار اداره می شدند به مقاطعه‌های مالیاتی به منظور تأمین پول نقد برای خزانه، هزاران تن را اعدام کرد. دسته بنی چری دوباره سازماندهی شد و حتی آنانی که کوچکترین ارتباطی با واقعه ادرنه داشتند، کنار گذاشته شدند. اصلاحات دریای مزامورتو حسین نیز ادامه یافت و شمار کشتیهای جدید و توبهای کالیبر بزرگ افزایش پیدا کرد. سلسله مراتب جدید دریایی گسترش یافت، افسران و کارکنان بی کفایت تصفیه و انبارهای مهمات و آذوقه نیروی دریایی انباشته شدند. نیروهای فنودالی و قاپی قولو تقویت و نیروهای مسلح دست کم به همان میزانی که تا دوران کوپرولوه‌های اولیه گسترش یافته بود، بازسازی و احیاء شدند.

نبرد باپروس

زمان که چورلولو علی سرگرم انجام اصلاحات در ساخت حکومت و ارتش بود، برغم تلاشهای فرانسه و سوئد جلب همکاری سلطان در برابر اتریش و روسیه و تحریکات خان جدید کریمه یعنی دولت گرای که برای مقاومت در برابر پیشرویهای روسیه در شمال دریای سیاه از سلطان تقاضای کمک کرده بود، امپراتوری را از درگیر شدن در نبرد جانشینی اسپانیا (۱۱۲۷-۱۱۱۳ هـ. ق. / ۱۷۱۴-۱۷۰۱ م) و نبرد بزرگ شمالی (۱۱۳۴-۱۱۱۲ هـ. ق. / ۱۷۲۱-۱۷۰۰ م)، برکنار داشت. عدم مداخله عثمانی به پطر کبیر امکان داد که پادشاه سوئد، شارل دوازدهم را در پولتاوا مغلوب کند (۸ جولای ۱۱۲۱ هـ. ق. / ۱۷۰۹ م). این حادثه موازنه قدرت را در اروپای شرقی، به طور اساسی به نفع روسیه دگرگون کرد و علی را واداشت که به شارل و سرکرده قزاقها به نام مازپا که از طریق لهستان به قلمرو عثمانی گریخته بودند، پناه دهد. بنابراین دربار عثمانی مرکز توطئه و تحریکات جدید شد؛ جنگجویان خان کریمه و مخالفان وزیر اعظم از شارل که آزادانه و با کمک مالی سفیر فرانسه تحریکات خود را گسترش می داد، حمایت می کردند، حال آن که سفیران بریتانیایی و روسی خواستار ادامه صلح بودند.^{۳۲*} اما سرانجام جناح طرفدار جنگ غلبه کرد و توانست موافقت سلطان را برای انتصاب حکمران حلب، بالتاچی محمد، به مقام وزارت اعظم جلب کند (۱۸ اوت تا ۲۰ نوامبر ۱۱۲۳-۱۱۲۲ / ۱۷۱۱-۱۷۱۰).^{۳۳}

منازعات گروهی و تحریکات خارجی در این زمان افزایش یافت و جناح خواستاران جنگ خود به دو گروه منشعب شد که یکی از صلح با سوئد و لهستان در برابر روسیه حمایت می کرد و دیگری خواستار نبرد جدیدی بود که بتواند سرزمینهای واگذار شده بر اساس معاهده کارلوویتز از جمله موره را باز پس ستاند. شارل همچنان از حمایت دولت گرای که در مقام خان کریمه در جلسات دیوان عالی شرکت می کرد و نیز از حمایت استانسلاس پونیا توسکی که از طریق مادر سلطان و دکتر سوئدی که در حرم از نفوذ قابل ملاحظه ای برخوردار بود، بهره مند شد. این جناح پشتیبانی جانشین سرکرده (هتمان) قزاقها یعنی جانشین مازپا به نام فیلیپ اورلیک را جلب کرد؛ وی در این زمان می کوشید که با استفاده از موقعیت او کراین پادشاهی مستقل قزاقها را تشکیل دهد که این خود موجب ناخشنودی لهستان و روسیه، شده بود. کوششهای پطر در برانگیختن اتباع ارتدکس سلطان به یک قیام عمومی و نیز اخباری که از احداث قلعه ها و دژهایی در امتداد دنپرو در آروف حکایت می کرد، باز هم موجب تحکیم و

* شماره ارجاع ۳۱ از متن اصلی جا افتاده است. م.

تأیید موضع طرفداران جنگ شد. اصلاحات جدید اعتماد بی پایه‌ای ایجاد کرده بود و علما که از واگذاری قلمروهای امپراتوری به کفار عمیقاً متأثر شده بودند، با هر برنامه‌ای که به بازپس گرفتن این سرزمین‌ها منجر می‌شد، کاملاً موافقت داشتند. بنابراین، وضع به نفع گروه طرفداران شروع نبردی جدید با روسیه، دگرگون شد. اما تا این زمان، این که کدام جناح، طرفداران صلح یا جنگ، بر استانبول حکومت کند، اهمیت چندانی نداشت. بطر بی هیچ تردیدی مطمئن شده بود که زمان حمله فرا رسیده است. وعده‌های حمایت از سوی ایران مولداوی و والاکیا، و امید بستن به قیام عمومی اتباع مسیحی، بطر را مصمم کرد که به بهانهٔ مداوم حضور شارل دوازدهم در قلمرو امپراتوری، حمله خود را آغاز کند. پس از دریافت آخرین هشدار بطر، جناح طرفداران جنگ بر رقبای سیاسی خود پیروز شدند و دیوان عالی در همان روز اعلام جنگ کرد (۲۰ دسامبر ۱۱۲۲ هـ. ق / ۱۷۱۰ م). بدینسان جنگ میان عثمانیها و روسها آغاز شد؛ جنگی که طی دو قرن پس از آن به صورت هستهٔ مرکزی مسألهٔ شرق بروز کرد.

اما بیم بطر از این که ممکن است در صورت عدم حمایت خاندان هابسبورگ، لهستان و اوکراین و نیز اعتباری که وی در اثر پیروزی در پولتاوا کسب کرده بود از دست برود، سبب شد که وی جنگ را به تأخیر اندازد و در راه برقراری صلح بکوشد. اما از آنجا که عثمانیها تقاضاهای وی را نادیده گرفتند، بطر لشکرکشی خود را از طریق مولداوی و بلغارستان به سوی استانبول آغاز کرد. اما حتی زمانی که بطر آمادهٔ حرکت شد، با قراردادی که میان تاتارها و قزاقها به منظور اتخاذ عمل مشترک در برابر روسها منعقد شد (۵ فوریهٔ ۱۱۲۳ هـ. ق / ۱۷۱۱ م) شکست دیپلماتیک سختی بر او وارد آمد؛ حملات متعاقب این قرارداد برنامه‌های جنگی بطر را باز هم بر هم زد و او را از فراهم آوردن سریع لشکر خود، آن چنان که در موقعیتی غیر از این انتظارش می‌رفت، بازداشت.

در روز ۲۴ مه، همزمان با خروج عثمانیها از استانبول، روسها از طریق لهستان لشکرکشی خود را آغاز کردند و این در حالی بود که هنوز در نتیجهٔ حملات تاتارها و قزاقها و کمبود تدارکات ناشی از آن سخت تحت فشار بودند. آنان پس از عبور از پروس به مولداوی رسیدند (اول جولای)، اما با کمال تعجب دریافتند که مردم برغم وعده‌های امیرشان هیچ رغبتی به پشتیبانی از آنان نشان نمی‌دهند؛ علاوه بر این لشکر پروس دچار کمبودهایی شد که از قحطی عمومی و فرار هزاران تن از روستائیان به کوهها، نشأت می‌گرفت. بنابراین زمانی که بالتاچی محمد لشکر خود را از طریق والاکیا به مولداوی هدایت کرد، بطر تصمیم به عقب نشینی گرفت، اما طی فعالیتهای خود در عقب نشینی از طریق پروس در حلقهٔ محاصره گرفتار شد (۲۰ جولای). در این برهه یکی از بحرانهای بزرگ تاریخ اتفاق افتاد. مؤسس روسیه جدید و ارتش آن به طور کامل تحت محاصره و در انقیاد نیروهای عثمانی قرار گرفتند. زمانی که توپخانه

عثمانی اردوی تزار را زیر آتش گرفته بود و لطمات و خسارات شدیدی وارد می آورد، روسها از کمبود آذوقه و دیگر تدارکات نیز رنج می بردند. با توجه به این که روسها در برابر عثمانیها قادر به انجام هیچ واکنشی نبودند، به نظر می رسد که وزیر اعظم این امکان را داشته که خواستار تسلیم بی قید و شرط روسها و کسب امتیازات ارضی و برخی امتیازات دیگر شود و به آنها دست یابد. اما وی نیز با مشکلات شدیدی مواجه بود. لشکر وزیر اعظم از تدارکات لازم برای یک جنگ نسبتاً طولانی محروم بودند و او نیز از ادامه وفاداری تاتارها مطمئن نبود؛ اضافه بر این امکان داشت که روسها برای بازسازی نیروهای خود، سربازان جدیدی را از شمال به میدان نبرد اعزام کنند. بنابراین، زمانی که پتر راضی شد با بازگرداندن همه قلمروهایی که از عثمانیها گرفته بود، صلح کند، محمد بالتاچی کاملاً موافقت کرد و برای شروع مذاکرات تنها این پیش شرط را مطرح کرد که روسها توپها و نه سلاحهایشان را تسلیم دارند.

مذاکرات صلح طولانی و پیچیده بود و عثمانیها از برخی تقاضاهای خود صرف نظر کردند، زیرا وزیر اعظم احساس می کرد اگر روسها سریعاً عقب نشینی نکنند، لشکرش از هم گسیخته خواهد شد و در نتیجه همه امتیازات مورد نظر را از دست خواهد داد. معاهده نهایی پروس (۲۳ جولای ۱۱۲۳ هـ. ق/ ۱۷۱۱ م) مقرر می داشت که روسها همه نواحی فتح شده را به عثمانیها باز گردانند. آنان می بایست همه قلعه های مرزی را منهدم کنند و متعهد شوند که دیگر در امور داخلی عثمانی مداخله نکنند. سلطان نیز به نوبه خود با آزادی تجاری بازرگانان روسی در قلمروهای عثمانی موافقت کرد و علاوه بر این راضی شد که برای حصول صلح میان روسیه و سوئد تلاشهای میانجیگرانه ای را آغاز کند.^{۳۴}

این معاهده هم در داخل امپراتوری و هم در خارج از آن نتایج مهمی را به بار آورد. وعده کمک به روسها از سوی امیران محلی والاکیا و مولدای، عثمانیها را بر آن داشت که این امیران را خلع و به جای آنان، افرادی از اعضای خاندان سوداگر یونانی در استانبول، یعنی افرادی از فناریوتها را منصوب کنند. این خاندان پیش از این مقام دیپلماتیک اعظم دربار را در انحصار خود گرفته بودند و بر روابط خارجی سلطان نظارت داشتند. بدینسان امیر نشینها رهبری ملی خود را از دست دادند و در این احوال از رواج فزاینده زبان و فرهنگ یونانی در امور سیاسی و مذهبی خود ناخشنود بودند. پیامد مهم دیگر معاهده، انشعاب میان ملی گرایان مسیحی از نا کامی پتر در فراهم آوردن کمکهای مادی مایوس و روسها از عدم حمایت مردم از حمله آنان به عثمانی ناخشنود بودند. پیامد مهم دیگر معاهده، انشعاب میان ملی گرایان مسیحی بالکان و روسها بود؛ در این میان، ملی گرایان مسیحی از نا کامی پتر در فراهم آوردن کمکهای مادی مایوس و روسها از عدم حمایت مردم از حمله آنان به عثمانی ناخشنود بودند. روسها تلاشهای خود را در به راه انداختن قیامی در بالکان علیه سلطان، کم کردند. اثریش متعاقباً رهبری این فعالیتها را در

تحریک قیامهای ملی گرا در دست گرفت.

در استانبول، اخبار پیروزی مشتاقانه دریافت می شد. در این موقع روشن شد که همه تهدیدات مبنی بر حمله روسها و قیام بالکان افسانه‌ای بیش نیست و لشکر عثمانی می تواند تلاشهای خود را در انتقامجویی از هابسبورگها آغاز کند. اما بسیاری از عناصر عثمانی باز هم تحت رهبری شارل دوازدهم، خان کریمه، سفیران سوئد، لهستان و ونیز، می خواستند که جنگ با روسیه از سر گرفته شود. مقامهای دیگر عثمانی از جمله بالتاچی محمد، ملکه مادر و خاندان فناریوتها از جنگ با ونیز و باز پس گرفتن موره و یونان حمایت می کردند. جناح دوم لااقل بدین امید بود که انحصار تجارت و مالیاتهای این نواحی را در دست گیرد، حال آن که جناح نخست فقط در پی آن بود که سرزمینهای از دست رفته بنا بر معاهده کارلویتز را باز پس گیرد. در این کشمکش، ابتدا طرفداران جنگ با روسیه پیروز شدند؛ پیروزی جناح مذکور عمده از شایعاتی ناشی می شد که درباره محمد بالتاچی پراکنده شده بود و حکایت از آن داشت که وی در ازای برقراری معاهده صلح، از روسها رشوه دریافت داشته است؛ سلطان بتدریج از حمایت کسی که به خیانت به اسلام متهم شده بود، کناره گرفت و سرانجام او را از بیم برپایی قیامی مسلحانه، از مقام خود خلع کرد (۲۰ نوامبر ۱۱۲۳ هـ. ق / ۱۷۱۱ م).^{۳۵} احمد سپس برای تدارک نبردی جدید با روسها، به ادرنه سفر کرد. اما سفیر روسیه، همراه با جناح طرفداران جنگ با ونیز و همچنین سفیران انگلیس و هلند رشوه‌های زیادی دادند تا بتوانند سیاست دولت را تغییر دهند و قرارداد جدیدی میان عثمانیها و روسها به امضاء برسانند (۱۷ آوریل ۱۱۲۴ هـ. ق / ۱۷۱۲ م)؛ آنان کوشیدند که در این قرارداد برخی مواردی را که در معاهده پروس مبهم مانده بود، از جمله مورد مربوط به تخلیه دژ روسی مستقر در آژوف را روشن کنند.^{۳۶} اما تحریکات بعدی عنصر سوئدی دربار که همواره در پی جنگ افروزی بود و نیز تحریکات پشتیبان سلطان در کریمه یعنی دولت گرای، سلطان را نسبت به آنان بدبین ساخت. دولت گرای از کار برکنار و به خیوس تبعید و عنصر سوئدی نیز در محل خانه خود در ادرنه بازداشت شد. سپس میان روسیه و عثمانی قرارداد جدید و نهایی به امضاء رسید (۵ ژوئن ۱۱۲۵ هـ. ق / ۱۷۱۳ م)؛^{۳۷} بنابراین قرارداد روسیه موظف شد که لهستان را بیدرنگ تخلیه کند و به شارل دوازدهم اجازه دهد که به سرزمین خود بازگردد و علاوه بر این، همه قلمروهای امتداد ساحل دریای سیاه را به عثمانیها تسلیم کند.^{۳۸} بدینسان مشکل مرز شمالی برطرف شد، هرچند که بطرف فرصتی یافت که ارتش خود را بازسازی کند.

جنگ با ونیز و اتریش

امضای قرارداد صلح با روسیه برای درباریان طرفدار جنگ با ونیز پیروزی جدیدی تلقی

می شد؛ رهبر این جناح سلاحدار داماد علی پاشا بود که به مقام وزارت اعظم دست یافت (۱۶ اوت تا ۲۷ اوت سالهای ۱۷۱۶-۱۷۱۳ م). فشار داخلی به منظور وارد کردن سلطان در بازیس گیری موره نه تنها از سوی فناریوتها، بلکه از سوی ساکنان ارتدکس منطقه ادامه یافت؛ آنان برای مبارزه با سلطه اصول کاتولیکی تحت نفوذ ونیزیها، از سلطان تقاضای کمک کرده بودند. سرانجام زمانی که ونیز، برغم همه تعهداتش بر اساس معاهده کارلوویتز، در مونه نگرو، مردم را به قیامی وسیع علیه عثمانیها تحریک کرد^{۴۰} و کشتیهای خود را برای انجام حملاتی علیه کشتیهای بازرگانی و زیارتی میان مصر و استانبول، گسیل داشت، جنگ با ونیز از سوی عثمانیها اعلام شد (۸ دسامبر ۱۱۲۷ هـ. ق / ۱۷۱۴ م). منافع اسپانیا و همچنین سایر کشورهای اروپایی تداوم صلح حکومت هابسبورگ با عثمانیها را ایجاب می کرد، اما با به خطر افتادن دالماسی و کروآسی از سوی سلطان، سرانجام اتریشها را به تجدید پیمان با ونیز، تقاضای عقب نشینی عثمانی از آخرین فتوحات خود و همچنین درخواست خسارت برای ونیز، سوق داد (۱۳ آوریل ۱۱۲۹ هـ. ق / ۱۷۱۶ م).^{۴۰} شماری از وزیران عثمانی با یادآوری شکستهایی که در گذشته از سوی ایوژن ساووی بر نیروهای عثمانی وارد آمده بود، به وزیر اعظم هشدار دادند، اما وی سلطان را متقاعد کرد که عثمانیها در این برهه چندان قدرتمند هستند که بتوانند هابسبورگها را مغلوب کنند و مجارستان را باز پس گیرند.^{۴۱} این نبرد عثمانیها را سریعاً گرفتار مصیبتی جدید کرد. را کوچی فرنج دوم که پس از اشغال مجارستان و ترانسیلوانیا از سوی خاندان هابسبورگ به پاریس گریخته بود، به سلطان ملحق شد تا شاید پس از پیروزی موعود حکومت خود را بازیابد (۲۳ مه ۱۱۲۹ هـ. ق / ۱۷۱۶ م). ظاهراً پیروزی سهل الوصول موره، وزیر اعظم را بیش از اندازه مطمئن کرده بود، زیرا زمانی که وی به سوی شمال در حرکت بود، تاتارهای کریمه را در سرزمین خود باقی گذاشت تا در برابر حمله احتمالی روسها مقاومت کنند و نیروهای قابل ملاحظه‌ای را به آلبانی گسیل داشت تا در حمله موعود به کورفو شرکت کنند. این اقدام شمار سپاهیان وی را تا حدود ۱۰۰/۰۰۰ تن کاهش داد که در برابر سپاه ایوژن در پترواردین در کناره دانوب، بسادگی تارومار شد (۱۵ اوت ۱۱۲۸ هـ. ق / ۱۷۱۵ م). یک بار دیگر اردوی عثمانی به دست نیروهای امپراتوری سقوط کرد و راه برای فتح صربستان باز شد. دستاورد نبردهای سال ۱۱۳۰ هـ. ق / ۱۷۱۷ م چیزی جز شکستها و مصیبتهای بی‌در پی نبود. اتریشها تمسوار و سپس بلغراد را تسخیر کردند و در این احوال، همه توپها و مهمات عثمانی را به غنیمت و هزاران تن از عثمانیها را به اسارت گرفتند.^{۴۲} مدافعان بوسنی در امتداد درینا و اونا مقاومت کردند، اما ونیزیها با پشتیبانی کشتیهای اعزامی پاپ و شوالیه‌های مالتا با تسخیر پره وزا و پیاده کردن نیرو در دالماسی، از پشت به عثمانیها حمله کردند، اگر چه آنان توانستند بخشی از نیروهای ونیزی را در محلی دورتر از دماغه ماتاپان مغلوب (جولای ۱۱۳۰ هـ. ق / ۱۷۱۷ م) و کوشش دشمن را در

بازپس گیری موره خشی کنند.^{۴۳}

شکستهای سنگینی که در شمال بر نیروهای عثمانی وارد آمد به فروپاشی جناح طرفدار جنگ و به قدرت رسیدن جناح خواستار صلح انجامید؛ این جناح را بنده و مشاور نزدیک سلطان نوشهرلی دامال ابراهیم پاشا (۲۶ اوت ۱۱۳۰ هـ. ق / ۱۷۱۷ م) که کارگزار اصلی سلطان در خاتمه دادن به این جنگ تعیین شد، رهبری می کرد. داماد ابراهیم حتی حمایت عناصر جنگ طلب را - که می ترسیدند روسیه با استفاده از این شکستها به امیر نشینهای بالای اتریش حمله کند - جلب کرد. امپراتور مایوس از ناکامی و نیزبها در استفاده از موفقیتهای اتریش به منظور جبران خساراتی که بر آنان وارد شده بود و همچنین متأثر از حملات اسپانیا به مواضع اتریش در ایتالیا، به سوی صلح سوق داده شد. بنابراین با کمک سفیران بریتانیا و هلند،^{۴۴} قرارداد صلح در پاساروویتس منعقد شد (۲۱ جولای ۱۱۳۱ هـ. ق / ۱۷۱۸ م)؛ بنابراین قرارداد سرزمینهایی که به تصرف کشورهای درگیر در آمده بود، در اختیار آنان باقی ماند.

در نتیجه این قرارداد، هابسبورگها نظارت خود را بر بلغراد و سمندریا و همچنین سرزمینهای میان تیموک و اوانا حفظ کردند؛ ساوا و درینا مرزهای جدید تعیین شد و بخش مهمی از صربستان در اختیار اتریش باقی ماند. علاوه بر این مقرر شد که کشیشان کاتولیک در قلمرو عثمانی امتیازات گذشته خود را بازیابند و بتوانند در امور عثمانی به نفع خود مداخله کنند. یک قرارداد دیگر آزادی تجاری بازرگانان کشورهای امضاء کننده قرارداد را تضمین می کرد و به اتریش اجازه می داد که از بازرگانان خارجی ساکن در قلمروهای عثمانی حمایت کند؛ کنسولهای خود را به میل خود در هر کجای امپراتوری که می خواهد، مستقر کند و بدینسان برای تحریک اتباع سلطان، ابزار و امکانات بیشتری برای اتریش فراهم شد. خاندان هابسبورگ در واقع نیز را در اختیار آنانی باقی گذاشتند که ظاهراً در نبرد شرکت کرده بودند و به عثمانیها اجازه دادند که در موره باقی بمانند، درحالی که ونیز تنها دالماسی و جزایر ایونی و همچنین قلعه هایی را که در هرزگوین و در پره و زاتسخر کرده بود، برای خود نگاه داشت. این شکست چندان که انتظارش می رفت سهمگین نبود، اما در عین حال ضربه ای مهم بود. در این جنگ عثمانیها نه فقط متحمل خسارات ارضی و تلفات جانی شد، بلکه روحیه و شهرت خود را نیز از دست دادند. این ناکامیها برای عثمانیها و اروپائیان هر دو روشن کرده بود که هر چند اصلاح طلبان عثمانی توانستند ارتش و حکومت را تا حدود زیادی بازسازی کنند، اما به هیچ وجه قادر نبودند که با پیاده نظام و توپخانه اروپایی به رقابت برخیزند. از آن پس، عثمانیها درباره درگیری در نبردهای اروپا بسیار محتاطانه تر برخورد می کردند و بیشتر تمایل داشتند که به دوره جدیدی از صلح و مسائل دیگری که طی حکومت دوازده ساله وزیر اعظم، داماد ابراهیم پاشا (۱۱۴۳-۱۱۳۱ هـ. ق / ۱۷۳۰-۱۷۱۸ م) مطرح شد، تن در دهند.

ابراهیم پاشا، سیاستمدار

ابراهیم با استفاده از قدرت خود در مقام وزارت اعظم، در پی آن بود که نخست صلح با ساروتیس را برقرار و سپس با تحکیم و تداوم آن، کشور را از آماج تهاجماتی که از سال ۱۰۹۵ هـ. ق/ ۱۶۸۳ م آغاز شده بود برهاند. وی پطر کبیر را متقاعد کرد که او هرگز در نبرد جدید روسی - سوئدی مداخله نخواهد کرد و با انجام اصلاحاتی در قرارداد لهستان و اتریش موافقت کرد؛ چنان که مقرر شد تا تارها به حملات خود به داخل قلمرو لهستان خاتمه دهند^{۴۵} و آنان را تحت فشار قرار داد تا از هر گونه خصومتی که احتمالاً به جنگ با روسیه بیانجامد، اجتناب کنند. نخستین وزیر عثمانی که نامش تا حدودی شایان توجه است، ابراهیم بود که باور داشت دانش اروپا در سیاست خارجی عثمانی اهمیت دارد. بر این اساس، وی با سفیران اروپایی مقیم استانبول تماسهای منظمی برقرار کرد و برای نخستین بار سفیرانی از عثمانی را به کشورهای خارجی، به پاریس و وین اعزام داشت، تا دست کم نه فقط قراردادهای دیپلماتیک و تجاری منعقد کنند و مقدمات اجرای معاهده‌های قبلی را فراهم آورند، بلکه از دیپلماسی اروپایی و قدرت نظامی آنان اطلاعاتی فراهم آورند. بیرمیسکیز چلبی زاده محمد افندی به پاریس اعزام شد (۱۱۳۳-۱۱۳۴ هـ. ق/ ۱۷۲۱-۱۷۲۰ م)، دومین خزانه‌دار، ابراهیم پاشا، به وین (۱۱۳۲ هـ. ق/ ۱۷۱۹ م)، نیشلی محمد آقا به مسکو (۱۱۳۶-۱۱۳۵ هـ. ق/ ۱۷۲۳-۱۷۲۲ م)، مصطفی افندی به وین (۱۱۴۳ هـ. ق/ ۱۷۳۰ م) و محمد افندی به لهستان سفر کردند؛ این سفیران گزارشهایی به استانبول ارسال می‌داشتند که وزیر اعظم از طریق آنها در جریان اوضاع و احوال کشورهای اروپایی قرار می‌گرفت. این اقدام در واقع نخستین شکاف در پرده آهنینی بود که دوردور امپراتوری عثمانی را فرا گرفته بود؛ به عبارت دیگر به معنای تسلیم شدن در برابر این واقعیت بود که عثمانیها دیگر نمی‌توانند نسبت به تحولات داخلی اروپا بی‌توجه بمانند.^{۴۶}

ابراهیم بر سر قدرت باقی ماند و با جلب اعتماد سلطان، سیاست برقراری صلحی پایدار را تداوم بخشید. وی خود یکی از سرکردگان جناحهای سیاسی داخل دربار بود. طی سالهای نخست وزیر اعظمی، بیشتر اعضای دربار همچنین خزانه‌دار و دیگران با ابراهیم مخالفت می‌کردند. اما وی با همکاری رئیس‌الکتاب جناح سیاسی خود را ایجاد کرد و توانست با کمک وی همه دشمنان سیاسی خود را از میان بردارد و به جای آنان افراد مورد اعتماد را منصوب کند. علاوه بر این، ابراهیم سیاستمداری کاملاً آگاه و مجرب بود، بدین معنا که:

وی مستقیماً حکمی صادر نمی‌کرد، اما به شیوه‌های گوناگون توجه احمد سوم را به چیزهای متنوعی معطوف می‌کرد و او را به انفعال و بی‌عملی می‌کشاند. روشهای ابراهیم ساده، مستقیم و پایدار نبود، بلکه آمیزه‌ای از ویژگیهای متعدد

بود. بارها پیش می آمد که وی انرژی بسیار زیادی از خود نشان می داد، فرمان به تدارک جنگ می داد، از اسلحه خانه بازدید می کرد، کشتیها را به حرکت در می آورد، بر احداث ساختمانها نظارت می کرد، برنامه های سرگرم کننده ای تدارک می دید و سپس در مواقعی که ایجاب می کرد، درست برعکس زمانی که فعال بود، به همان میزان را کد و بی تحرک می شد و تنها به تفریح و سرگرمیهای متنوع می پرداخت. ابراهیم گاه منعطف و گاه سرسخت بود، گاه نسبت به مسأله ای پرشور بود و گاه بی تفاوت؛ بعضی اوقات به یک دیپلمات توجه خاصی نشان می داد و گاه از او غفلت می کرد؛ بنا به اقتضای موقعیت، گاه اخبار را به اطلاع عموم می رساند و گاه از آنان پنهان می داشت. او می توانست برغم ظاهر مهربان و سخاوتمند، استقلال خود را حفظ کند. در اداره امور از ترفندهای شایعه پراکنی، مخفی کاری، فریب و دورویی و توطئه چینی استفاده می کرد؛ ایرانیان را علیه روسها و خود آنان را علیه خودشان تحریک می کرد، اما خود هشیارانه منتظر می ماند، محتاط و آماده. شیفته ثروت و قدرت بود و در برابر هیچ یک از رقبای خود تسلیم نشد تا توانست ثروت فراوانی جمع آورد. بی شک این عوامل بود که وی را به اتخاذ سیاست صلح طلبانه سوق می داد و او را وامی داشت که فرصتهای واقعی را فدای موقعیتهای ناشناخته نکند. ابراهیم با زیرکی بیش از معمول خود، بخوبی می دانست که چه موقع برای اجتناب از تصمیم گیریهای عجولانه دیوانی را تعطیل کند و در چه مواقعی سخاوت را جایگزین حرص و آز طبیعی تر کند.^{۴۷}

دوره لاله (لاله دوری)

برنامه های وزیراعظم در سرگرم نگاه داشتن سرور خوشگذراننش، شیوه زندگی درباریان و همچنین طبقات بالا را دستخوش تغییرات جدید کرد. به منظور فراهم آوردن مرکزی جدید برای تفریحات سلطان، تحت نظارت شخص ابراهیم، احداث قصری جدید ویژه خوشگذرانیهای سلطان که درست به همین نام، سعد آباد، (محل شادی) خوانده می شد، آغاز شد. قصر جدید در محلی هر چه دورتر از قصر قدیمی و در یکی از زیباترین نواحی استانبول واقع در «آبهای شیرین اروپا» (کاغذخانه) در منتهی الیه راست خلیج زرین، بنا شد. با استفاده از طرحهای فونتن بلو که بیر میسکیز چلبی محمد از پاریس آورده بود، ساختمان اصلی در وسط بنا شد و دورادور آن را عمارات تزیینی، مجسمه ها، حمامها، باغها و خیمه ها فراگرفت و همه اینها تقلیدی از همان شیوه زندگی پادشاه فرانسه و اطرافیان وی بود.^{۴۸} شیوه زندگی وزیران و اعضای طبقه حاکم انعکاسی از زندگی سلطان بود؛ آنان به طرق دیگر می کوشیدند که تقلید از زندگی

سلطان را به مثابه بخشی از روند حفظ موقعیت ممتاز خود در جامعه عثمانی، مورد توجه قرار دهند. کاخها، عمارتها، باغها و چشمه‌هایی مشابه و در تقلید مستقیم از کاخ سعد آباد، خاصه در پایتخت بنا شد. ابراهیم پاشا کاخ خود را در قندیلی واقع در ساحل آنا تولیایی بوسفور بنا کرد. زمینهای حاشیه ساحل بوسفور و خلیج زرین از سوی سلطان میان خویشاوندان و اعضای طبقه حاکم تقسیم شد و بدینسان برای کسب ثروت بیشتر این نواحی را به صورت مراکز مسکونی در آوردند. در اطراف کاخها و عمارات، عثمانیهای این دوره در طراحی باغهای پرتجمل و چشمه‌ساران تزیینی و خاصه در پرورش گل لاله با یکدیگر رقابت و همچشمی داشتند. علاقه به این گل چندان متداول بود که این عصر به دوره گل لاله (لاله دوری) شهرت یافت. انواع کمیاب گل لاله از جمله ارزشمندترین کالاها بود و برای کسب مقامهای عالی حکومتی مورد استفاده قرار می‌گرفت. اطلاعات و اسرار مربوط به پرورش گل با دقتی زاید الوصف حفظ می‌شد. سلطان، اعضای طبقه حاکم، اتباع ثروتمند و دیپلماتهای مقیم کشور و سایر خارجیان در این تفتن عصر سهیم می‌شدند و ثروت خود را در راه پرورش گل لاله و برپایی مهمانیها و گاردن پارتهای با حضور شاعران، خنیاگران و رقاصانی که مدعوین را سرگرم می‌کردند، به مصرف می‌رساندند. شب هنگام، لاکپشتهایی که بر پشت آنها شمع روشن شده بود در اطراف باغچه‌های گل لاله به حرکت در می‌آمدند. پرندگان و طوطیان نغمه خوان صفای بیشتری به جشنها می‌بخشیدند. در فصل تابستان، نیروی دریایی سلطنتی نمایشهایی از حرکات آتش بازی، شلیک توپ و عملیات دریایی را تدارک می‌دید. علاوه بر احساس جدید ستایش از فعالیتهای فضای باز که در آثار شاعران مشهور و درباری چون ندیمه منعکس می‌شد، لذتهای ناشی از احساسات محض و طبیعت نیز آشکارا مورد توجه بود. رفتارولنگارانه عمومی طبقات بالای جامعه بر طبقات پایین نیز تأثیر گذاشت و این تأثیر در فزونی شمار قهوه‌خانه‌ها و میخانه‌ها که به صورت مراکزی برای خوشگذرانی توده‌های مردم در آمده بود، منعکس شد.^{۴۹}

علاوه بر برپایی کاخها و جشنها، عصر لاله دوری نشانگر دوره ولخرجیهای زیاده از حد سلطان و سایر افراد و مقامهای ثروتمند بود. برغم بی‌میلی و اکراه عثمانیها در گذشته به تأثیرپذیری از آداب و رسوم اروپایی، در این برهه، وارد کردن کالاهایی که نشانگر زندگی اروپایی بود، امری کاملاً متداول شده بود. میل و صدلی جایگزین نیمکتهای قدیمی شد. پوشیدن شلوار و جامه به سبک اروپایی نیز بسرعت متداول گردید. هنرمندانی از غرب دعوت شدند که نه تنها بر روی دیوارها و گچ بریهای قصرهای جدید نقاشی کنند، بلکه موزائیکهایی را که قرن‌ها در تزئین قصر توپ قایی به کاررفته بود پوشانند. برای نخستین بار از زمان سلجوقیان، سنت دیرینه‌ای که از تصویر کردن هیأت انسان جلوگیری می‌کرد، نادیده گرفته شد، چنان که

صورت پردازان غربی تصویرهایی از عثمانیهای نروتمندی که می توانستند پول کافی در اختیار آنان بگذارند، ترسیم کردند.

ساختمان سازی تنها به کاخهای تفریحی محدود نمی شد. ابراهیم پاشا به بازسازی پایتخت قدیم مشغول شد و کاخها، چشمه ها، قناتها و باغهای جدیدی در آن احداث کرد. بسیاری از عمارت‌های حکومتی و وزارتی که طی قرن پیش از آن از آنها غفلت شده بود، و همچنین ساختمانهای مساجد و مدارس که در نتیجه سوء استفاده های مالی متولیان آنها از درآمدهای وقفی تخریب شده بود، مرمت شد. وزیران همچنین با یکدیگر و با وزیراعظم در ساختن مساجد، مدارس و چشمه های جدید به رقابت برخاستند. آنان اغلب محیط اطراف کاخهای تفریحی خود را می آراستند و محیط بوسفور خاصه از این بابت کاملاً مستعد و آماده بود.^{۵۰}

عصر گل لاله همچنین نشانگر آغاز بیداری فکری عثمانی بود که سرانجام یک قرن بعد در دوره تنظیمات نتایج خود را به بار آورد؛ بخشی از این تحول فکری در همان قالبهای کهنه ادبیات سنتی عثمانی شکل می گرفت، اما بخشی دیگر نیز نوید دهنده سبک، محتوا و علائق جدیدی بود. سلطان، وزیر اعظم و سایر وزیران در ترویج و تشویق آثار شاعران عثمانی، البته قبل از هر چیز به منظور جلوه بخشیدن به قصرها و جشنهای خود، با یکدیگر رقابت می کردند. اما ابراهیم گروهی از دانشمندان را گرد آورد تا آثار ارزشمند قدیمی عربی و فارسی را به ترکی عثمانی ترجمه کنند بدینسان برای ادیبان و دانشمندان عثمانی الگوهای جدیدی فراهم آورد. با توجه به این که دربار و کاخهای تفریحی مراکز فعال زندگی عثمانی بودند، بنابراین حمایت حکومت می بایستی بر روی شاعران دربار متمرکز می شد، چندان که این گونه خاص ادبیات عثمانی به اوج خود رسید. آثار زیادی در ستایش شراب و عشق و همچنین در مدح کرامت و شکوه سلطان و اطرافیانش خلق شد. ویژگی مادی و دنیوی این موضوعها پذیرش و روی آوری به علائق و لذت‌های دنیوی را گسترش می داد و زمینه را برای قبول شیوه ها و افکار جدید مساعد می کرد. تمایل شاعران به اجتناب از سبک شعری فارسی و تجربه با قالبهای جدید شعری و واژگان گسترش یافته ترکی، آثار آنان را بسیار خواندنی تر و وسیعاً تأثیر گذارتر از آثار گذشته می کرد.

به نظر می رسد گروههای ترجمه که به همت وزیر اعظم تشکیل شد، چندین اثر غربی را در زمینه تاریخ، فلسفه، نجوم و همچنین موضوعهای قدیمی تری که با سنت مسلمانان محافظه کار همخوانی داشت، ترجمه کردند. برای افکار عثمانی که هنوز آکنده از عقاید سنتی مبنی بر برتری عثمانی بود، چیزی عینی تر از این ترجمه ها و آثار شاعران درباری ضرورت نداشت. این زمینه از سوی عثمانیهایی که در جبهه ها با قدرت جدید اروپا آشنا شده بودند یا در مقام سفیر یا

کار گزار عثمانی به مراکز کشورهای اروپایی سفر کرده بودند، فراهم شد. آنان برداشتهای خود را در قالب گزارشهایی که خوانندگان خود را تحت تأثیر قرار می داد، منتقل می کردند. برای مثال، یرمیسکیز چلبی محمد از سوی داماد ابراهیم به پاریس اعزام شد تا «از استحکامات کارخانه ها و به طور کلی از آثار عمومی تمدن فرانسه بازدید به عمل آورند و از وجوه عملی و قابل کاربرد» در امپراتوری عثمانی گزارش تهیه کنند.^{۵۱} وی نه تنها درباره این مسائل، بلکه از هر آنچه که در خیابانها و معازنه ها، بیمارستانها، باغ وحشها و باغها دیده بود، یادداشتهایی فراهم آورد؛ در این یادداشتهای مدارس نظامی فرانسه و زمینه های آموزشی و همچنین جنبه های مختلف زندگی عثمانی و روشهای انجام و اجرای امور که مشخصاً با شیوه های عثمانی فرق می کرد، از جمله درباره موقعیت و جایگاه زنان در جامعه، چگونگی ترور پادشاه و مقامهای عالی رتبه فرانسوی که به آرامی از خیابانها عبور می کردند و مهمتر از همه استفاده وسیع از ماشین چاپ، توجه چلبی محمد را خاصه به خود معطوف داشت.

گزارشهای دیگری نیز از سوی سایر فرستادگان داماد ابراهیم فراهم شد که از دقت کمتری برخوردار بود، اما اصیل و در عین حال روشنگر بود. این گزارشها به طور قطع وزیر اعظم و کسانی از اطرافانش را تا حدودی تحت تأثیر قرار می داد، اما احتمالاً فقط تعداد معدودی از این گزارشها را مطالعه می کرده اند و بسیار محتمل است که تذکرات و توصیفات بسیار بیگانه با زندگی و طرز تفکر عثمانی با اصطلاحات و واژگانی ترجمه می شده است که دیگر قدرت تأثیر گذاری چندانی نداشته است. اثر بسیار ارزنده تر در این باره به پسر محمد چلبی، محمد سعید، تعلق دارد که بسیار بیشتر از پدرش در پایتخت فرانسه سیر و سیاحت کرده بود؛ وی در فرانسه دوستان زیادی پیدا کرده بود، تأثرهای زیادی را دیده و در تفریحات و مجالس شب نشینی بسیاری شرکت کرده بود؛ وی نخستین ترک عثمانی بود که به زبان فرانسه تا حدود زیادی آشنا شده بود. محمد سعید در بازگشت از فرانسه مقداری کتاب، لباسهای فرانسوی و وسایل خانه به همراه آورد که در ترغیب مردم به انتخاب شیوه های غربی موثر افتاد.

مهمتر از همه این که پدر و پسر هر دو، پس از بازگشت از فرانسه، فکر استفاده از ماشین چاپ را در میان مردم زنده کردند. آثاری به زبانهای عبری، یونانی، ارمنی و لاتین در امپراتوری عثمانی چاپ شده بود، اما برای ترکی عثمانی از ماشین چاپ استفاده نشده بود. برای تأسیس چاپخانه و فعال کردن آن، عثمانیها یک معمار مسلمان شده به نام ابراهیم متفرقه (۱۱۵۸-۱۰۸۷ ه. ق/ ۱۷۴۵-۱۶۷۴ م) را برگزیدند؛ وی نخستین فرد از گروهی از اروپائیان بود که طی قرن دوازدهم ه. ق/ هجدهم م به اسلام روی آوردند و برخلاف تازه مسلمانان دوشیرمه، بسیاری از مصنوعات و افکار غرب را به مثابه بخشی از روندی که طی آن پرده آهین گذشته در هم می شکست، به امپراتوری وارد کردند.

ابراهیم جوان (نام اصلی وی معلوم نیست) که در کولوژوار [۲۰]، ترانسسیلوانیا، در خانواده‌ای کالوینیست یا موحد به دنیا آمده بود، از ظلم مذهب کاتولیک بر مردم سراسر موطنش پس از برقراری دوباره سلطه‌ی هابسبورگها رنج می‌برد؛ وی ظاهراً زمانی که در یک مدرسه مذهبی تحصیل می‌کرد، با نهضت استقلال طلبانه‌ی ایمر تکلی نیز همکاری داشت. ابراهیم به دست گروهی از تکاوران عثمانی اسیر شد (۱۱۰۴ هـ. ق / ۱۶۹۲ م) و سپس اسلام آورد؛ این مسأله نشانگر آنست که برغم برچیده شدن نظام دوشیمه با این عنوان، روند قدیمی تربیت و تغییر آیین هنوز در مقیاسی محدود وجود داشت. وی پس از این به عنوان یک فرد عثمانی کامل پذیرفته شد، به دسته متفرقه راه یافت و از آن پس به همین نام مشهور شد. ابراهیم با استفاده از دانش خود درباره‌ی زبانهای اروپایی، رئیس‌الکتاب را در مذاکرات با هابسبورگها در وین (۱۱۲۸ هـ. ق / ۱۷۱۵ م) یاری کرد و این توجه ابراهیم داماد را نسبت به وی برآگیخت. وی در ادامه فعالیتهای خود در مقام کارگزار عثمانی، در تلاشهای بعدی عثمانی به منظور تحریک قیام مجارها علیه حکومت هابسبورگ به را کوچی کمک کرد. زمانی که سعید محمد پاشا از اروپا بازگشت، ابراهیم متفرقه در تدارک مقدمات تأسیس یک چاپخانه به زبان ترکی در استانبول به سعید پاشا ملحق شد.

از سوی کاتبانی که می‌ترسیدند با تأسیس چاپخانه شغل و مقام خود را در طبقه‌حاکم از دست خواهند داد، مخالفتهای زیادی ابراز شد. اما با اعمال نفوذ وزیر اعظم و از طریق یک مصالحه که طی آن شیخ الاسلام با چاپ همه انواع کتابهای استثنایی آثار مقدس قدیمی موافقت کرد، تأسیس چاپخانه مورد تأیید و تصویب قرار گرفت. بدینسان پرسودترین منبع درآمد کاتبان حفظ شد و متفرقه آزاد گذاشته شد تا آثار دلخواه خود را در زمینه‌های تاریخ، زبانهای گوناگون، ریاضیات، جغرافیا و علوم به چاپ برساند.

دستگاه چاپ به تنهایی در خانه خود ابراهیم در محله سلطان سلیم استانبول، بلافاصله در بخش پایینی بابعالی به سمت خلیج شاخ زرین، مستقر شد. داماد ابراهیم بسی زود دریافت که دستگاه چاپ تا چه اندازه می‌تواند در کمک به نیروهای مسلح مفید واقع شود و با اصرار وی نخست و پیش از شروع رسمی نقشه‌های دریای مرمره (مرمره دنیز خیریتاسی، ۱۱۳۲ هـ. ق / ۱۷۲۰ م) و دریای سیاه (تجزیه بحر سیاه ۱۱۳۸-۱۱۳۷ هـ. ق / ۱۷۲۵-۱۷۲۴ م) به طبع رسید. چاپخانه کار خود را با انتشار فرهنگ وان کولو (۳۱ ژانویه ۱۱۴۱ هـ. ق / ۱۷۲۸ م) آغاز کرد و تا زمان مرگ متفرقه به سال ۱۱۵۸ هـ. ق / ۱۷۴۵ م، روی هم رفته ۱۶ اثر را (در ۲۰

مجلد) به چاپ رساند و در این احوال سعید محمد همچنان که در سلسله مراتب حکومت عثمانی به مقامهای بالا دست می یافت، کم کم از کار طبع کناره گرفت. شش اثر از شانزده اثر چاپ شده درباره علوم محض و بقیه درباره تاریخ و جغرافیا بود. ابراهیم در حمایت از تأسیس چاپخانه، بر این مسأله تأکید کرده بود که چگونه با ورود چاپ، احیای تعالیم و معارف اسلامی در میان مسلمانان - با افزایش نسخ چاپی یک اثر و سهولت دستیابی افراد مشتاق به این آثار و همچنین با کاهش قیمتها چندان که علاقمندان به سادگی بتوانند آنها را خریداری کنند - به سادگی ممکن می شود و در نتیجه، عثمانیها می توانند اهمیت پیشین خود را در مقام رهبران معارف و تعالیم اسلامی در جهان بازیابند.

اما این امیدها تقریباً نتوانست تحقق پیدا کند. اما از بسیاری جهات، در کتاب اصول الحکم فی نظام الامم - تألیف متفرقه که به سال ۱۱۴۴ هـ. ق / ۱۷۳۱ م منتشر شد - بود که امکانات چاپ و نشر به بهترین وجه همچون «آینه ای برای امیران» مورد استفاده قرار گرفت و به سلطان تقدیم شد. متفرقه در این کتاب ضمن توصیف حکومتها و نظام ارتشهای اروپا به سلطان خود متذکر شد که عثمانیها تنها در صورتی می توانند در برابر قدرت اروپا دوام آورند که نه فقط از علوم نظامی بلکه از دانش جغرافیایی و روشهای حکومتی جهان جدید نیز بهره مند شوند. با تأکید بر اهمیت جغرافیا، وی کتاب جهان نمای کاتب چلبی را با الحاق ضمیمه ای در توصیف آناتولی و عربستان به قلم ابوبکر بن بهرام الدمشقی و همچنین مقدمه ای درباره جغرافیا و آثار کوپرنیک، منتشر کرد؛ البته به گونه ای که خشم علمایی را که با این نظریات جدید مخالف بودند، بر نیانگیزد. ابراهیم نقشه ها و سایر اطلاعات مفید جغرافیایی را نیز همراه با اثر دیگر کاتب چلبی به نام تحفة الکبار فی اسفار البحار، به چاپ رساند (۱۱۴۱ هـ. ق / ۱۷۲۸ م) (این کتاب در سال ۱۲۴۷ هـ. ق / ۱۸۳۱ م تحت عنوان تاریخ جنگهای دریایی ترکهها ترجمه و منتشر شد)؛ وی علاوه بر این، بخشی از مطالب یادشده را در کتاب خود به نام، تاریخ هند غربی مشهور به برّ جدید، (تاریخ الهندالغربی به نام حدیث) منتشر کرد که طی آن تاریخ و جغرافیای قاره آمریکا را توضیح داد و اطلاعاتی را در اختیار گذاشت که پیش از آن حتی برای تحصیلکرده ترین افراد آن زمان ناشناخته بود.

آثار منتشر شده ابراهیم متفرقه در زمینه تاریخ از محتوی و ویژگی باز هم سنتی تری برخوردار بود و بدین منظور تدوین شده بود تا خود را از هر گونه اتهام خیانت به سلاطین و وزیران مبرا دارد. نخستین کتاب تاریخ وی، تاریخ تیمور گورکان (۱۱۴۲ هـ. ق / ۱۷۲۹ م)، درباره فاتح بزرگ جهان، تیمور لنگ، نگاشته شده است. پس از آن، ترجمه ترکی تاریخ مصر قبل و بعد از فتح عثمانی، تاریخ مصر الجدید والقدیم (۱۱۴۲ هـ. ق / ۱۷۲۹ م)، تألیف سهیلی افندی، به چاپ رسید. در زمان محمود اول، ابراهیم تقویم التاریخ، تألیف کاتب چلبی را

که تاریخ شماری سلسله‌های بزرگ جهان است، شامل سلسله‌های عثمانی تا سال ۱۰۵۸ هـ. ق/ ۱۶۴۸ م (۱۱۴۶-۱۱۴۷ هـ. ق/ ۱۷۳۳-۱۷۳۴ م) و شرح یک رشته وقایع مهم عثمانی در دوران سلطنتهای گذشته، به طبع رساند؛ گاهشماری وقایع عثمانی را از سال ۱۰۰۰ هـ. ق/ ۱۵۹۱ م تا سال ۱۰۷۱ هـ. ق/ ۱۶۶۰ م (۱۱۴۷-۱۱۴۸ هـ. ق/ ۱۷۳۴-۱۷۳۵ م) مصطفی نعیمه، از سال ۱۰۷۱ هـ. ق/ ۱۶۶۰ م تا ۱۱۳۵ هـ. ق/ ۱۷۲۲ م (۱۱۵۳ هـ. ق/ ۱۷۴۰-۱۷۴۱ م) را محمد رشید و از سال ۱۱۳۵ هـ. ق/ ۱۷۲۲ م تا سال ۱۱۴۲ هـ. ق/ ۱۷۲۹ م را کوچک چلیبی زاده اسماعیل عاصم افندی به رشته تحریر درآورد. متفرقه کتاب تاریخ خود را درباره فتح بوسنی به دست عثمانیها (۱۱۵۴ هـ. ق/ ۱۷۴۱ م) بدان منضم کرد، اما بجز اثر نعیمه که عمده دوران اولیه عثمانی را شامل می‌شد، هیچ یک از آثار تألیف شده دیگر در زمینه تاریخ، بررسی دقیق و عالمانه‌ای از رخدادها و شخصیت‌های درگیر در این حوادث ارائه نمی‌دهد.

شاید صریح‌ترین و روشنگرترین آثار منتشر شده، آثار علمی بود که ابراهیم متفرقه بدور از هر گونه تعصبی سالها در پیشرفت آن کوشیده بود. وی حتی در جهان نمای خود، برای توضیح نظریه‌های دکارت درباره گردشارها و نظریه‌های گالیله درباره فیزیک، مغناطیس و قطب نما، یک اثر لاتینی تألیف آدموند پورکوت [۲۱] (۱۱۴۷-۱۰۶۲ هـ. ق/ ۱۷۳۴-۱۶۵۱ م) را مبنای کار خود قرار داد. در سال ۱۱۴۵ هـ. ق/ ۱۷۳۲ م، متفرقه ترجمه چندین اثر انگلیسی و لاتین را تحت عنوان فیوضات مغناطیسیه در یکجا گردآوری کرد و اطلاعاتی نیز درباره استفاده از مغناطیس بدان افزود. وی اثر جغرافی دان و ستاره شناس هلندی قرن هفدهم م، به نام آندرتا کلر را به نام مجموعه هیئت قدیم و جدید، که اصل آن در سال ۱۰۷۶ هـ. ق/ ۱۶۶۵ م در هلند منتشر شده بود، ترجمه کرد؛ این کتاب اثر همه داده‌های نجومی و جغرافیایی آن زمان را تا آنجا که در دسترس بود، در بر می‌گرفت، اما اصل این کتاب به سال ۱۰۷۶ هـ. ق/ ۱۶۶۵ م در هلند چاپ شده بود و تنها به منظور آگاهی دربار به همین صورت باقی مانده بود. علاوه بر این رساله‌ای منتشر شده درباره اسلام به نام رساله اسلامیة وجود داشت که همه تجربیات مذهبی متفرقه و چگونگی ایمان آوردن وی را به اسلام به گونه‌ای محتاطانه توضیح می‌دهد. ۵۲

چاپخانه متفرقه در باز کردن چشمان عثمانیها بر روی دنیای جدید بی اندازه تأثیر گذاشت. اما با توجه به این واقعیت که این حرکت روشنگرانه ادامه یافت و چاپخانه عثمانی آثار بیشتری را طی قرن به چاپ رساند و نیز با توجه به این که در میان عثمانیها یک نوع نهضت تنویر افکار پدیدار شد، می‌توان نتیجه گرفت که اقدام متفرقه شاید برجسته‌ترین میراث لاله دوری بوده است.

سیاستهای مالی ابراهیم پاشا

تأمین هزینه مالی و لخرجیهای سلطان برعهده وزیر اعظم بود. وی به منظور کاهش هزینه‌های خزانه، شماری از افراد دسته‌ی نینی چری، کارمندان حکومتی و همچنین کاتبان را از کار برکنار کرد.^{۵۳} ارزش مسکوکات به نفع خزانه تغییر کرد، بدین ترتیب که حقوق افراد به نرخ ظاهراً افزایش یافته سه آچه نقره برای هر پاره حقوق پرداخت می‌شد، در حالی که قبلاً این نرخ معادل چهار آچه بازار بود.^{۵۴} کوششهایی صورت گرفت که املاک مالکانه را که موجب شده بود خزانه از بخش عمده‌ی درآمدهای متداول خود محروم شود، و همچنین تیمارهایی را که مالکان آنان نمی‌خواستند در ازای برخورداری از تیمارهایشان خدماتی ارائه دهند، منسوخ کند. این نواحی به امینهای حقوق بگیر یا مقاطعه داران مالیاتی که حاصل درآمدهای خود را به خزانه می‌پرداختند، واگذار شد.^{۵۵} چون بیشتر مالیاتهای غیر قانونی که در گذشته به منظور تأمین مالی واسطه‌ها تحمیل می‌شد، به جیب صاحبان مالکان و تیمارها می‌ریخت، در این زمان این مالیاتها در درون نظام رسمی مالیاتی ادغام شد؛ بنابراین مقصود از انجام این تغییرات بیشتر از این که تخفیف فشارهای بیش از اندازه تحمیل شده بر رعایا باشد، تقویت توان مالی خزانه بود. برای نخستین بار طی بیشتر از یک قرن، ممیزی و ثبت منابع درآمد در شهرها و روستاها در مقیاسی گسترده صورت گرفت تا املاک و منابع ثبت نشده در ممیزیهای گذشته، به صورت قانونی و به طور کامل مالیات بندی شوند.^{۵۶} میزان پرداختهای مطالبه شده از مقامهای مهم خزانه تا حدود زیادی افزایش یافت و از آنان خواسته شد به نوبه خود مبالغی که در ازای انجام وظایف رسمی خود طلب می‌کردند، افزایش دهند.^{۵۷} دارایی و سرمایه صنعتگران شهری و بازرگانان مشمول مالیات سالیانه‌ای به نام مالیات بر سرمایه شد و علاوه بر آن مالیات اضطراری «کمک به جنگ» (امداد سفریه) بر اساس اصولی مدون وضع شد که یکی از منابع اصلی درآمد بود. کوششهایی نیز انجام شد که عیار مسکوکات رایج کاسته شود، هر چند که پس از اعتراض شدید اصناف، این تصمیم ملغی شد.^{۵۸}

آنانی که تحت اقدامات ظالمانه دولت قرار گرفته بودند - سربازان، دیوانیان، شهروندان و کشاورزان همه به یک اندازه - بیچارگی و فلاکت خود را حاصل ثروت بیکران سلطان و اطرافیان می‌دانستند. در حالی که سلطان طبقه‌ی حاکم سرگرم خوشگذرانیهای خود بودند، امپراتوری گرفتار دوره‌ی جدیدی از تورم، قحطی و طاعون فراگیر می‌شد و حکومت در مبارزه با این مصیبتها و بهبود اوضاع هیچ اقدامی نمی‌کرد. شورشهای گاه به گاه دوباره امپراتوری را برآشت. دسته‌های راهزنی، روستائیان و شورشیان نظامی که در این زمان همگی با هم تحت عنوان لونتها (ماجر اجویان) نامیده می‌شدند، حمله به نواحی وسیعی از آناتولی و همچنین

بخشهایی از روملی و چپاول این مناطق را آغاز کردند.^{۵۹}

جنگهای عثمانی با ایرانیان (I)

اگر چه تنشهای اجتماعی و اقتصادی تشدید می شد، اما گرفتاری عثمانی در ایران بود که به عصر لاله دوری بسرعت خاتمه داد. ضعف داخلی ایران ابراهیم پاشا را به درگیری نبردی جدید با ایران تحریک کرد؛ وی امیدوار بود که با این نبرد بتواند مشکلات مالی عثمانیها را حل کند و از فشار تحمیل شده بر اتباع سلطان بکاهد؛ ایران در واقع طی سالهای آخر سلطنت دیرپا و بی کفایت شاه حسین، آخرین شاه صفوی، (۱۱۳۶-۱۱۰۶ هـ. ق/ ۱۷۲۳-۱۶۹۴ م) همچون میوه ای رسیده آماده چیدن بود. در ابتدای امر، یک قبیله افغانی مستقر در قندهار، حکمران محلی صفوی را به قتل رساند (۱۱۲۴ هـ. ق/ ۱۷۱۲ م) و سپس حمله به ایران و تسخیر آن را آغاز کرد (۱۱۳۶ هـ. ق/ ۱۷۲۳ م)؛ جنگجویان این قبیله شاه حسین را واداشتند که مقام پادشاهی و عنوان خود را به فاتحان جدید تسلیم کند. زمانی که افغانها حرکت خود را به سوی شمال و غرب کشور ادامه می دادند، سایر نواحی ایران گرفتار تجزیه و تلاشی شد. پسر شاه حسین، طهماسب، به تبریز گریخت و در این منطقه بود که خود را شاه طهماسب دوم اعلام کرد. طهماسب با حمایت مسلمانان سنی مذهب قفقاز که مورد آزار و اذیت شیعیان ایران و هم مسیحیان گرجی بودند، برای دریافت کمک به عثمانیها متوسل شد. بطر کبیر با استفاده از موقعیت، لشکر خود را از سمت شمال به سوی قفقاز حرکت داد و در پاییز سال ۱۱۳۶ هـ. ق/ ۱۷۲۳ م، در بند و قفقاز را به تصرف خود درآورد. عثمانیها نیز از تسخیر ایران و همچنین قفقاز از سوی نیروهای بطر کبیر بیمناک شدند. داماد ابراهیم احساس کرد که وی نیز باید به یکباره وارد عمل شود تا سهم عثمانی از دولت روبه زوال ایرانی محفوظ بماند (آوریل ۱۱۳۶ هـ. ق/ ۱۱۷۲۳ م).^{۶۰} در فاصله سالهای ۱۱۳۶ هـ. ق/ ۱۷۲۳ م تا ۱۱۳۸ هـ. ق/ ۱۷۲۵ م، حمله سه شاخه ای عثمانیها آغاز شد. در قفقاز، نیروها از جانب قارص و دیار بکر وارد و سپس تفلیس و کوری را تقریباً بسادگی متصرف شدند و پس از ورود نیروهای روسیه به باکو، نیروهای عثمانی ایروان، نخجوان و گنجه (اوت و سپتامبر سال ۱۱۳۷ هـ. ق/ ۱۷۲۵ م) را تسخیر کردند.^{۶۱} در ایران غربی، نیروهای عثمانی از سوی بغداد و وان حمله کردند و با پشتیبانی اهالی سنی مذهب محلی کرمانشاه و لرستان و سپس طی تابستان سال بعد، همدان و مراغه را متصرف شدند.^{۶۲} طی تابستان سالهای ۱۱۳۷ هـ. ق/ ۱۷۲۴ م، و ۱۱۳۸ هـ. ق/ ۱۷۲۵ م، تبریز و بیشتر نواحی آذربایجان همراه با شهر مقدس اردبیل که مورد توجه شیعیان بود، از سوی عثمانیها اشغال شد؛^{۶۴} بدینسان با تحقق یافتن همه اهداف عثمانیها، استانبول به وجد آمد.

این پیروزی نیز به نوبه خود امکان درگیری جدیدی را با روسیه دامن می زد و در این احوال

خان کریمه دوباره نفوذ سیاسی خود را در راستای این مقصود به کار گرفت تا شاید از این طریق بتواند قلمروهای خود را در شمال دریای سیاه باز پس ستاند. اما تحریکات وی در نتیجه تلاشهای سفیران روس و فرانسه که در پشت پرده از سوی سلطان و ملکه مادر حمایت می شدند، با موفقیت خنثی شد؛ در این احوال سلطان و ملکه مادر حتی بیشتر از وزیر اعظم خواستار تداوم صلح بودند.^{۶۵} از این روی قرارداد جدید عثمانی با روسها منعقد شد (۲۴ ژوئن سال ۱۱۳۷ هـ. ق / ۱۷۲۴ م)؛ بنابراین قرارداد، نظارت عثمانی بر گرجستان، شروان و آذربایجان به رسمیت شناخته شد و سلطان نیز حضور روسها را در ایالتهای حوضه دریای خزر یعنی ایالتهای قفقاز، گیلان، مازنداران و استرآباد، مورد تأیید قرار داد. هر دو طرف قرار داد، حکومت پهماسب دوم را در مقام فرمانروای ایرانی، به رسمیت شناختند و عثمانیها موافقت کردند که روسها علیه افغانیها با ایرانیها همکاری کنند. اما اگر افغانیها به قلمرو عثمانیها حمله می کردند، سلطان می توانست طی تهاجمی مشترک همه آنان را بکلی از ایران بیرون کند.^{۶۶}

عثمانیها و روسها هر دو از قراردادی که جاه طلبیهای آنان را به بهای ایران ارضاء می کرد، خشنود بودند. در استانبول، مردم با آگاهی از سیل اخبار حاکی از رهایی مسلمانان سنی مذهب شرق، مشکلات خود را به فراموشی سپردند. اما وقایع ایران بسی زود صلح و آرامش عثمانی را بر هم زد و به سقوط سلطان و وزیر اعظم هر دو انجامید. پهماسب دوم نشان داد که قادر نیست پیشروی افغانیها را که بر بیشتر نواحی ایران مسلط شده بودند، سد کند. وی ناگزیر به خراسان گریخت. در این منطقه، شماری از قبایل عشایری ترکیمن به رهبری قجرها و تحت فرماندهی فتحعلی خان و افشارها به وی ملحق شدند؛ رهبر افشارها یعنی نادرخان افغانیها را نه فقط از ایران بلکه از افغانستان بیرون راند و پهماسب را تحت حمایت خود بر تخت پادشاهی ایران نشاند. (۱۱۴۳ هـ. ق / ۱۷۳۰ م). پهماسب پس از جلوس خواستار خروج روسها و عثمانیها از ایران شد. وزیر اعظم به منظور اجتناب از درگیری موافقت کرد. و با تسلیم باختران (کرمانشاه)، تبریز، همدان و لرستان، تنها خواستار آن شد که ایران ادامه سلطه عثمانی را بر تفریس، ایروان و شیروان به رسمیت بشناسد.^{۶۷} نادرخان در پیگیری مسأله خروج عثمانیها، فراهان را تسخیر و لشکر عثمانی را در نزدیکی تبریز منهدم کرد. وزیر اعظم در پاسخ به این تهاجم ایرانیان، تدارک حمله ای جدید را دستور داد، اما حتی زمانی که آنان سرگرم فراهم آوردن مقدمات این نبرد بودند، اخبار رسیده از شرق سرانجام آتش قیامی را که مدتها زیر خاکستر مانده بود، شعله ور ساخت.

قیام پاترونا

در حالی که بیشتر لشکریان عثمانی در اسکودار اردو زده بودند و خود را برای لشکر کشی

به ایران آماده می کردند، داماد ابراهیم برای رویارویی با دشمنان خود در مرکز، قدرت چندانی نداشت. رهبری این قیام را فردی به نام پاترونا خلیل برعهده داشت؛ وی یکی از افرادی چری آلبانی الاصل بود که طی نبردهای عثمانی با ایران، به لونت‌های آنا تولی ملحق شد و در این زمان با استفاده از ضعف عثمانی در واگذاری نواحی تسخیر شده به ایران، مردم را به برپایی قیام برانگیخت. در ۲۸ سپتامبر سال ۱۱۴۳ هـ. ق / ۱۷۳۰ م، وی همراه با پنج تن از دوستانش در جلوی مسجد بایزید اجتماع کردند و اعلام کردند که سلطان و وزیر اعظم با واگذاری قلمرو اهل تسنن به کفار از شریعت اسلام تخطی کرده‌اند. آنان پس از این که گروهی از مردم را گرد خود جمع کردند، به سوی سربازخانه‌های جدید ینی چری در میدان ات به راه افتادند؛ شورشیان در میان راه فریاد زمان پیام خود را ابلاغ می کردند و در این احوال صدها تن از شهروندان و سربازان به آنان ملحق شدند. علما و سایر مخالفان وزیر اعظم در حمایت از شورشیان سر داماد پاشا و همراهانش را خواستار شدند. سلطان که زندگی خود را در خطر می دید، وزیر اعظم را خلع کرد و سپس دستور داد که وی را خفه کردند تا شاید بدین ترتیب جمعیت را از ادامه آشوب بازدارد و تخت خود را حفظ کند (۲۰ سپتامبر ۱۱۴۳ هـ. ق / ۱۷۳۰ م). اما این حوادث سلطان را چنان تحت تأثیر قرار داد که وی از مقام خود کناره گرفت و به خواست علما مبنی بر واگذاری سلطنت به بزرگترین امیر دربار، پسر مصطفی دوم، که به نام محمود اول بر تخت جلوس کرد؛ تسلیم شد (اول اکتبر ۱۱۴۳ هـ. ق / ۱۷۳۰ م). خلیل پاترونا و افرادی در خیابانهای شهر به راه افتادند و ضمن غارت و به آتش کشاندن کاخهای ثروتمندان و کشتار بسیاری از آنان، چنان رعب و وحشتی در میان مردم ایجاد کردند که در تاریخ عثمانی سابقه نداشت. شکوه لاله دوری همراه با پیامدهای ناشی از افراط کاربهای این دوره خاتمه یافت. اما صرف‌نظر از کاخها و لاله‌های این دوره، بیداری عمومی لاله دوری چندان گسترده و فراگیر بود که شاید در هیچ برهه از تاریخ عثمانی نتوان نظیر آن را یافت.

محمود اول، ۱۱۶۸-۱۱۴۳ هـ. ق / ۱۷۵۴-۱۷۳۰ م

محمود در نتیجه شورش پاترونا خلیل به سلطنت رسید، اما وی در واقع به خواست آنان مبنی بر متوقف کردن اصلاحات و احیای روشهای گذشته توجهی نکرد. بیشتر ایام سال اول سلطنت وی صرف کوششی طولانی در خاموش کردن شعله‌های قیامهای طبقه پایین جامعه شد؛ قیامهایی که دامنه آن در استانبول و بیشتر نواحی امپراتوری گسترده شد. پاترونا خلیل که تا آن زمان نشان داده بود در کار سیاست چندان توفیقی ندارد و بیشتر در یک وضع آشفته است که می تواند قدرت نمایی کند، به منظور کسب غنایم برای خود و افرادی همچنان به اغتشاشات دامن می زد. سرانجام، سلطان به شورشیان اطمینان داد که دولت آنان را به جرم جنایاتی که

مرتکب شده‌اند، تنبیه نخواهد کرد و بدینسان به خواست سربازان شورشی پاسخ مثبت داد و در نتیجه قیام فرو نشست (اکتبر ۱۱۴۳ هـ. ق / ۱۷۳۰ م).^{۶۸} اما هیچ یک از مشکلات اساسی عثمانی که در واقع انگیزه‌های قیام بودند، برطرف نشد و پاترونا خلیل به نبردهای خود در خیابانهای استانبول ادامه می‌داد و از صاحبان خانه‌ها و مغازه‌های شخصی باج می‌گرفت و اموال آنانی که از پرداخت وجوه درخواست شده سرباز می‌زدند، به آتش می‌کشاند. طی مدتی کوتاه، پاترونا توانست سلطان را مجبور کند که به وی نیز در امور دولتی، خاصه در انتصابات جدید، حق رأی داده شود. برخی از افراد پاترونا مقام دولتی را اشغال کردند و با استفاده از موقعیت خود مردم بینوا و غنی را به یک اندازه تحت فشار قرار دادند. تنها در پایان نوامبر بود که قیام خاتمه یافت؛ در این زمان سلطان پاترونا و دوستانش را به قصر دعوت کرد تا درباره نبرد جدید عثمانی با ایرانیان بحث کنند و سپس دستور داد همگی آنان را خفه کردند (۲۴ نوامبر ۱۱۴۴ هـ. ق / ۱۷۳۱ م). پس از این واقعه، پیروان خلیل پراکنده شدند و استانبول یکبار دیگر به صلح و آرامش دست یافت.

اصلاحات جدید نظامی

با سرکوب قیام پاترونا، دیگر هیچ مانعی بر سر راه محمود و چگونگی حکومت وی وجود نداشت؛ وی با اتخاذ ترفند قدیمی عثمانی در برقراری موازنه قدرت میان جناحهای دربار و جابجایی سریع مقامها توانست همه را تحت نظارت خود داشته باشد. اتخاذ سیاست انجام اصلاحات ستی از سوی محمود اول، ظاهراً تحت تأثیر رهنمودهای ابراهیم متفرقه بوده است که «مبانی منطقی سیاستهای ملل» وی بر اهمیت نوعی حکومت مطلقه تأکید داشت؛ حکومتی که در آن «مردم از پادشاهی عادل و عاقل اطاعت و از عقاید و اقدامات وی در هر زمینه‌ای تبعیت می‌کنند». محمود با اتخاذ این سیاست توانست در علوم نظامی جدید، اصلاحاتی فنی ایجاد کند.^{۶۹} از آنجا که هیچ یک از عثمانیها در زمینه روشهای نظامی اروپائیان دانش کافی نداشتند، محمود تصمیم گرفت که یک مشاور نظامی اروپایی را به کشور دعوت کند و این نخستین فرد از خیل کارشناسان فنی بود که می‌بایست طی دو قرن بعدی، عثمانیها را با جهان معاصر آشنا کنند. این مشاور جدید یک اشراف زاده فرانسوی به نام کلود - آلكساندر کوم دو بونوال [۲۲] (۱۱۵۸-۱۰۸۶ هـ. ق / ۱۷۴۵-۱۶۷۵ م) بود که طی جنگ جانشینی اسپانیا، با افتخار به پادشاه فرانسه خدمت کرده بود و در زمان لوئی چهاردهم پس از برکناری از مقام خود، به ایوژن

ساووی ملحق شده و در چندین نبرد علیه فرانسه و پاپ و همچنین عثمانیها و پتر واردین شرکت کرده بود.

از آنجا که بونوال جوانی پرشور بود، نتوانست با امیر ایوژن نیز سر سازگاری داشته باشد؛ در نتیجه در پی یافتن مأمنی جدید، راه به جایی دیگر برد. وی در ونیز پاسخی فوری نیافت، بناچار به سرایه وو [۲۳] سفر کرد و در آنجا خود را در اختیار سلطان گذاشت تا از این طریق هم از پادشاه فرانسه و هم از امپراتور انتقام بگیرد. عثمانیها هنوز آمادگی آن را نداشتند که خدمات فردی مسیحی خاصه در عصر تعصبات شدید مذهبی که پس از قیام پاترنا همه جا حکمفرما بود، بهره‌مند شوند. بونوال اسلام آورد و نام احمد بر خود نهاد. او به استانبول رفت و در آنجا پس از تلاشهای چندی بالاخره توانست توجه وزیر اعظم، توپال عثمان پاشا، را به خود معطوف کند (۱۰ سپتامبر ۱۱۴۴ هـ. ق / ۱۷۳۱ م تا ۱۲ مارس ۱۱۵۴ هـ. ق / ۱۷۳۲ م)؛ وی خود فردی نظامی بود که کوشیده بود علاقه سلطان را به تشکیل یک نیروی تفنگدار که از همان تا کتیکها، سلاحهای اروپایی و از انضباطی شبیه آنان برخوردار باشد، جلب کند. بازسازی دسته قدیمی خمپاره چی که همراه با زوال نظام تیمار بلا استفاده مانده بود، به احمد واگذار شد. بدینسان برای اصلاح طلبان سنت گرای بعدی الگوی جدیدی فراهم شد؛ بدین معنی که سازمانهای جدید را تحت پوشش ساختارهای قدیمی معرفی می کردند تا مخالفت محافظه کاران را بر نیانگیزد. برنامه‌های پیشنهادی بونوال به سلطان در واقع بازسازی کل تشکیلات نظام بر اساس ساختارهای فرانسوی و اتریشی بود و بر این نکته تأکید داشت که خدمت نظامی دوباره با تأمین حقوق و مستمری کافی و رسمی برای نظامیان، به صورت یک حرفه واقعی درآید. وی پیشنهاد کرد که دسته‌های ینی چری به واحدهای کوچکتیری تجزیه شوند و افسران جوانی که نزد وی آموزش می بینند، به مقام فرماندهی این واحدها گمارده شوند تا از این طریق انضباط و کارآیی در میان آنان افزایش یابد. اما مخالفت ینی چریها از تحقق این طرح جلوگیری کرد، چنان که بونوال ناگزیر شد کوششهای خود را بر روی دسته خمپاره چی که از این پس وی آن را به نام دسته خمپاره چی احمد پاشا می خواند، متمرکز کند.

طی مدتی کوتاه، وزیر اعظم به منظور تشکیل یک دسته جدید نظامی در آیازما سرایی در نزدیکی اسکودار، آموزشگاهها، سربازخانه‌ها و کارخانه‌ها و کارگاههایی را در اختیار بونوال قرار داد. سه افسر جوان فرانسوی که آنان نیز به اسلام گرویده بودند، برای کمک به مزدوران ایرلندی و اسکاتلندی و افرادی که از میان سربازان قبلی تیمارها، از بوسنی برگزیده شده بودند، به جمع آنان ملحق شدند. این دسته جدید نظامی بر اساس روشهایی که بونوال در ارتشهای

فرانسه و اتریش فرا گرفته بود، آموزش و سازمان داده شد؛ یونیفورمهای آنان شبیه همان یونیفورمهایی بود که نظامیان مجارستان بر تن می کردند و کلاه بوسنی با تغییراتی به صورت سربند مورد استفاده قرار گرفت.^{۷۰} بونوال کوشید که سلطان را در امور خارجی راهنمایی کند؛ وی سلطان را ترغیب کرد که سیاست دفاعی خود را بر اساس توان اقتصادی و نظامی امپراتور استوار کند. وی همچنین در کمک به نوسازی خدمات فنی دربار، کارخانه توپ ریزی، کارخانه های باروت سازی و تفنگ سازی بسیار فعالیت کرد و ظاهراً در ورود سلاحهای جدید به دسته های نقب زن و دسته های توپچی سهم داشته است.

اما زمانی که توپال عثمان از مقام وزارت برکنار شد (مارس ۱۱۴۵ هـ. ق / ۱۷۳۲ م)، نفوذ بونوال نیز در دربار از بین رفت. وی از دسته خود برکنار نشد، اما وزیر اعظم جدید یعنی حکیم اوغلو علی پاشا که یک ایتالیایی مسلمان شده بود (۱۲ مارس ۱۱۴۵ هـ. ق / ۱۷۲۳ م تا ۱۲ جولای ۱۱۴۸ هـ. ق / ۱۷۳۵ م)، به وی توجه چندانی ابراز نمی کرد و پول کافی در اختیار او نمی گذاشت. در اواخر سال ۱۱۴۷ هـ. ق / ۱۷۳۴ م، بونوال اجازه یافت که برای دسته نظامی مستقر در توپتاشی و همچنین در اسکودار سربازخانه ها و میادینی برای مشقهای نظامی و همچنین یک مدرسه نظامی مهندسی (هندسه خانه) ایجاد کند؛ این مدرسه به آموزش هندسه و سایر علوم می که برای تشکیل یک واحد توپخانه جدید و موفق اساس و پایه محسوب می شد، اختصاص یافت.^{۷۱} با برکناری حکیم اوغلو علی، برای مدتی نفوذ بونوال کاهش یافت، اما مدرسه به کار خود ادامه داد. بیشتر دانش آموزان مدرسه وی از دسته بوستانچی بود که حفاظت و پاسداری از قصر را بر عهده داشتند؛ بدینسان بونوال از برانگیختن خشم دسته های قدیمی تر اجتناب کرد، زیرا آنان با ورود افراد دسته های خود به مدرسه نظامی بونوال مخالف بودند. بونوال به آموزش و تربیت افراد خمپاره چی خود ادامه داد و آنان را در نبرد عثمانی با اتریش به سال ۱۱۴۹ هـ. ق / ۱۷۳۶ م شرکت داد. اما مخالفت شدید بینی چریها که به عقب افتادگی تکنولوژیک خود واقف بودند، توأم با اختلاف جدی که میان بونوال و وزیر اعظم، سلاحدار محمد پاشا بروز کرده بود، سرانجام به تبعید بونوال و قطع دستمزدهای افراد دسته نظامی و مدرسه وی انجامید. وزیران اعظم بعدی، بونوال را به مقام خود بازگرداندند و او تا آخر عمر در این مقام باقی ماند (متوفی به سال ۱۱۶۰ هـ. ق / ۱۷۴۷ م)؛ اما دسته نظامی وی تا مدتی تحت فرماندهی پسر خوانده بونوال (تازه مسلمانی به نام سلیمان آقا) به فعالیت خود ادامه داد تا این که عاقبت تشکیلات آن از هم گسیخت و مدرسه آن به دلیل مخالفتهای بینی چری تعطیل شد (۱۱۶۴ هـ. ق / ۱۷۵۰ م).

کوششهای اصلاح طلبانه نظامی محمود به دسته خمپاره چی محدود نمی شد، هر چند که تشکیل این دسته نظامی از فعالیتهای منحصر به فرد و تجربه ای جالب توجه بود. سلطان دریافت

که بایستی کوششهای اصلاح طلبانه خود را بر روی دسته‌های قدیمی تر متمرکز کند، زیرا این دسته‌ها بودند که توده اصلی لشکری را ایجاد می‌کردند. چندی پس از سرکوب قیام پاترونا خلیل، قوانین جدیدی مبنی بر به رسمیت شناختن و تحکیم نظام تیمار، تصویب شد. (۲۹ ژانویه ۱۱۴۵ هـ. ق / ۱۷۳۲ م).^{۷۲} سلطان افراد مورد تأیید خود را در مقام آقاهای بینی چری منصوب کرد، و در حالی که هیچ کوشش اصلاحی جدیدی در این دسته انجام نشده بود، حقوق بینی چریها فقط در ازای تعهد آنان مبنی بر انجام وظایف معمول خود و پذیرش آموزشهای متداول، مدوّن و رسمی شد. در امتداد مرزهای هابسبورگ و روسیه، دژهای جدیدی، بیشتر به تقلید از امیرنشینهای اوچ در قرن هشتم هـ. ق / چهاردهم م بنا شد؛ فرماندهان این دژها بر سرزمینها و شهرهای مجاور به طور کامل اعمال قدرت می‌کردند و برقراری نظم و تحصیل مالیاتهای آن نواحی بر عهده پادگانهای آنان بود.^{۷۳} اما اگر چه این اصلاحات سنتی احتمالاً توانستند لشکر را به گونه‌ای بازسازی کنند که همان وضع سال ۱۱۳۰ هـ. ق / ۱۷۱۷ م را باز یابد، در برانگیختن روح پیشرفت و ترقی در میان آنان نتوانستند کار چندانی انجام دهند.

تغییرات دیگر

محمود اول و دولت وی خود را در قبال افزایش سطح رفاه مردم مسؤول نمی‌دانستند. اما از آنجا که سلطان موظف بود که از «رمة» خود مراقبت و امنیت آنان را تأمین کند، وی لشکر خود را به آنا تولی اعزام کرد تا از خرابیهای بیشتر لونتها جلوگیری کنند، اگر چه در نتیجه تداوم قحطی، تورّم و طاعون، این اقدام سلطان نتوانست کمک و آسایش چندانی برای مردم فراهم آورد.

محمود تحول فرهنگی را که طی لاله دوری آغاز شده بود، تداوم بخشید و آثار منتشر شده ابراهیم متفرقه و همچنین آثار شاعران و نویسندگان دیگر را مورد توجه و تشویق قرار داد. وی همچنین چندین کتابخانه عمومی در استانبول تأسیس کرد و با اعزام نمایندگان به گوشه و کنار امپراتوری، از آنان خواست که کتابها و نسخه‌های خطی مهم را گردآوری کنند. به منظور تأمین نیاز امپراتوری به کاغذ که در نتیجه بیداری فکری مردم آن روزگار ایجاد شده بود، وی نخستین کارخانه کاغذ سازی عثمانی را در یالووا، در سواحل آنا تولیایی دریای مرمره بنا کرد و برای اداره این کارخانه، کارشناسانی را از لهستان دعوت کرد؛ وی همچنین با افزایش واردات از فرانسه، ونیز و لهستان به ایجاد این کارخانه کمک کرد.

سرانجام، محمود در پی آن برآمد که مشکل اصلی منابع آب در استانبول را که در نتیجه افزایش سریع جمعیت و تخریب کانالها و آب انبارهای قدیمی به جا مانده از عهد بیزانس ایجاد شده بود، برطرف کند. منابع طبیعی آب استانبول هیچ گاه کافی نبوده است؛ بیزانسیها

تمهیداتی را به کار برده بودند که آب را از فواصل دور به شهر می‌رساندند و سپس طی فصل زمستان این آبها را در مخازنی جمع می‌کردند و آنگاه به وسیله کانهایی، این آبهای ذخیره شده را به استانبول منتقل می‌کردند؛ در استانبول، آبهایی که از طریق کانها منتقل شده بود، در آب انبارهای زیرزمینی جمع می‌شد و سپس با توجه به نیاز عمومی از طریق انشعابات (تقسیماتی) که در سطح شهر ایجاد شده بود، آب به سقاخانه‌های عمومی، مساجد، حمامها و چند منزل شخصی منتقل می‌شد. این شبکه آبرسانی آب را از تراکیه و جنگلهای بلگراد و سپس از طریق کاغذخانه به بخش غربی شهر منتقل می‌کرد و شبکه دیگری آب را از جنگلهای بلگراد به بالاترین منطقه ایوب به یکی از ایستگاههای انشعاب در اغری قاپی می‌رساند و از آنجا در سراسر شهر قدیمی استانبول توزیع می‌شد. غلظه، پرا و بخش شمالی خلیج زرین از چنین شبکه‌ای محروم بود و بناچار آب مورد نیاز خود را تا آغاز قرن سیزدهم هـ. ق / نوزدهم م، از چاهها و آب باران تأمین می‌کرد. احمد دوم احداث یک شبکه جدید آبرسانی را آغاز کرد تا بتواند از این طریق آب مورد نیاز را از بخش کویو، در نزدیکی بویوک دره در بوسفور، به شهر منتقل کند، اما وی در سالهای بعد علاقه خود را به این طرح از دست داد و سرانجام محمود اول اقدام ناتمام وی را به پایان رساند؛ محمود کانهایی احداث کرد که آب را به یک مرکز انشعاب جدید و مهم در ارتفاعات بی اوغلو (جایی که امروزه تقسیم نامیده می‌شود) منتقل می‌کرد. از این نقطه آب به مرکز تجمع امتداد خلیج زرین و تنگه بوسفور و همچنین به غلظه و بی اوغلو توزیع می‌شد؛ بدینسان محمود اول شبکه‌ای را به اتمام رساند که (۱۱۴۵ هـ. ق / ۱۷۳۲ م) تا پایان قرن سیزدهم هـ. ق / نوزدهم م یعنی زمانی که عبدالحمید اقدام به نوسازی آن کرد، دست نخورده باقی ماند.

جنگهای عثمانی با ایرانیان (II)

بیشتر سالهای سلطنت محمود به یک رشته نبرد با ایران و همچنین جنگهای مصیبت بار دیگر با اتریش و روسیه گذشت. البته رویارویی با لشکر نادرخان با برپایی قیام پاترونا خاتمه نیافته بود، تنها پاسخ متقابل عثمانیها به تأخیر افتاده بود. نخستین مرحله خصومتها با انعقاد قرارداد صلح (ژانویه ۱۱۴۵ هـ. ق / ۱۷۳۲ م) خاتمه یافت؛ به موجب این قرارداد، قفقاز تحت نظارت عثمانی و ایران غربی و آذربایجان تحت نظارت ایرانیان قرار گرفت و رود ارس به عنوان خط مرزی میان دو کشور در شمال تعیین شد، در حالی که مرزهای قصر شیرین در جنوب دست نخورده باقی ماند.^{۷۴}

صلح برقرار بود، اما هیچ یک از دو طرف خشنود به نظر نمی‌رسید. سلطان به فرستاده خود چنین اختیاری نداده بود که آذربایجان را واگذار کند، و ایرانیان از این که قلمروهایی را

از دست داده بودند، ناخشنود بودند. نادر در زمان انعقاد قرارداد در هرات سرگرم نبرد با افغانها بود، اما زمانی که از تسلیم شاه در برابر عثمانیها آگاهی یافت، به قصد خلع پشماسب و انصاب پسر خردسال وی یعنی عباس به مقام سلطنت، از هرات مراجعت کرد؛ نادر که خود در مقام وزارت اعظم، قدرت اصلی را در دست گرفت (۷ جولای ۱۱۴۵ هـ. ق / ۱۷۳۲ م)، بازپس گیری قلمروهایی را که به عثمانیها واگذار شده بود، اولین هدف خود اعلام کرد.^{۷۵} تابستان سال بعد، زمانی که عثمانیها خود را برای حمله جدید ایرانیان به داخل عراق آماده می کردند، نادر با حمله به داخل قفقاز آنان را غافلگیر کرد و توانست با پشتیبانی روسها شروان و داغستان را متصرف شود و با برخورداری از حمایت گرجیها تفلیس را به محاصره خود در آورد.^{۷۶} وی نیروهای کمکی عثمانی را در بوگاورد [۲۴] منهدم کرد (۱۴ ژوئن ۱۱۴۸ هـ. ق / ۱۷۳۵ م) و طی تابستان، گرجستان و ارمنستان را با اندک مقاومتی که از سوی عثمانیها ابراز شد، به تصرف خود در آورد.^{۷۷} تا تابستان سال ۱۱۴۸ هـ. ق / ۱۷۳۵ م، نادر به همه مقاصد خود یعنی تسخیر کرکوک، درنه، شهرزور و همچنین بعضی نواحی قفقاز، دست یافت. وی سپس پیشنهاد صلح داد که عثمانیها آن را پذیرفتند، زیرا خطر درگیری یک نبرد جدید با روسیه آنان را تهدید می کرد. پیروزی بر عثمانیها به نادر امکان داد که با استفاده از موقعیتی که در اثر مرگ شاه جوان، عباس سوم، (۱۱۴۹ هـ. ق / ۱۷۳۶ م)، فراهم شده بود، نمایندگان عناصر مهم مردم ایران را فراخواند و در همین مجمع بود که وی به مقام سلطنت برگزیده شد؛ بدینسان سلسله جدید افشاریه به جای صفویان زمام امور را در دست گرفت (۶ مارس ۱۱۴۹ هـ. ق / ۱۷۳۶ م). علاوه بر این، نادر سیاست مذهبی جدیدی اتخاذ کرد که از مذهب تسنن همچون حربه ای برای تضعیف قدرت مذهبی روحانیون شیعه سود می جست. تا آنجا که به عثمانیها مربوط می شد، این بدان معنا بود که اسلام ارتدکس دوباره بر جامعه ایران حاکم شده است و این مسأله انعقاد یک قرارداد جدید مبنی بر واگذاری سرزمینهایی به ایران را بیش از پیش تسهیل می کرد. نادر نیز تمایل فراوان داشت که صلح برقرار شود، چندان که وی بتواند برنامه های تجاوز کارانه خود را به هند عملی کند؛ کشوری که وی می توانست با حمله به آن به ثروتی بسیار بیشتر از آنچه که احتمالاً از عثمانیها کسب می کرد، دست یابد و در واقع چنین نیز شد.

جنگ با روسیه و اتریش ۱۱۵۲-۱۱۴۹ هـ. ق / ۱۷۳۹-۱۷۳۶ م
با توجه به وضع امپراتوری عثمانی، مقصود اصلی و فوری روسیه این بود که با گسترش

قدرت خود در کریمه و حوضه های رودخانه های مهمی که به دریای سیاه می ریختند، دریای سیاه را به یک دریای زوسی تبدیل کند و همچنین به حملات تاتارها که از دیرباز وحدت و انسجام جامعه روسی را بر هم زده بود، خاتمه دهد. در این زمان سوئد مغلوب شده بود و در پی جنگ جاننشینی لهستان، آگوستوس سوم که طرفدار روسیه بود به حکومت رسیده بود (۱۱۴۸-۱۱۴۶ ه. ق / ۱۷۳۵-۱۷۳۳ م)؛ در این احوال بود که امپراتریس، آنا، (۱۱۵۳-۱۱۴۳ ه. ق / ۱۷۴۰-۱۷۳۰ م) توانست بی هیچ هراسی از درگیری در نبردهای دیگر، برنامه ای را در پیش گیرد که در پایان قرن و در زمان رهبری کاترین کبیر تحقق یافت. همکاری روسیه و اتریش در لهستان به انعقاد یک قرارداد پنهانی انجامید؛ قراردادی که براساس آن امپراتور اتریش متعهد شد که در هر جنگ میان روسیه - عثمانی به نفع روسها شرکت کند مشروط بر این که غنائم به دست آمده به طوری مساوی میان دو کشور روسیه و اتریش تقسیم شود. عثمانیها نیز بویژه بی میل بودند که نبردی جدید را آغاز کنند. عثمانیها در آن زمان که آگوستوس به جای کاندیدای مورد نظر فرانسه که آنان نیز از او حمایت می کردند، بر تخت سلطنت نشست، نزدیک بود که به لهستان حمله کنند. (تابستان ۱۱۴۷ ه. ق / ۱۷۳۴ م).^{۷۸} اما آنان به دلیل درگیری در جنگ ایران، چنین نکردند. در این زمان فرانسه آنان را تحت فشار قرار داد که حمله به اتریش و روسیه را آغاز کنند و این در حالی بود که گزارشهای سفیر روسیه از ضعف عثمانی، سزارینا را به تدارک یک حمله غافلگیر کننده به داخل خاک عثمانی تشویق می کرد. انعقاد یک قرارداد ارضی میان روسیه و اتریش زمینه را برای آغاز جنگ هموار کرد؛ براساس این قرارداد کریمه و آزوف به روسیه تعلق می گرفت و اتریش در نخستین گام به سوی پیشروپهای باز هم بزرگتر به سوی نواحی بالکان غربی، بوسنی و هرزگوین را به تصرف خود در می آورد. پس از انعقاد این قرارداد، روسیه به عنوان آخرین اخطار در مورد نقض مکرر پیمان پروس از سوی سلطان - خاصه درباره حملات تاتارها به داخل خاک روسیه که وی نمی توانست آنان را تحت نظارت خود گیرد - به وی هشدار داد و از او خواست که به نحوی این تخلفات را جبران کند؛ اما پرواضح بود که سلطان سرباز خواهد زد و چنین بود که بهانه برای آغاز جنگ فراهم شد.^{۷۹} در حالی که بریتانیا و هلند با توجه به امکان وقوع یک نبرد بزرگ و شدید، صلح را توصیه می کردند، پیشنهادهای جنگ افروزانۀ سفیر فرانسه با تمایلات سلطان وزیر اعظم موافق بود؛ چنین بود که سرانجام آغاز جنگ اعلام شد (۲ مه ۱۱۴۹ ه. ق / ۱۷۳۶ م).^{۸۰}

در آغاز عثمانیها دچار چندین ضربه مصیبت بار شدند، زیرا روسها برای انجام چنین حمله ای آمادگی داشتند، حال آن که لشکر سلطان حتی هنوز کاملاً بسیج نشده بود. سلطان گروه بزرگی از تاتارها را برای دفاع از دانوب اعزام کرد تا این که لشکر امپراتوری غالب شد؛

اما روسها تحت رهبری مارشال مونیک پس از حمله به کریمه و غارت و کشتار و تخریب هر چه در میان راهشان وجود داشت، سرانجام آژوف را در پی یک محاصره سه ماهه، تسخیر کردند (۱۳ جولای ۱۱۴۹ هـ. ق / ۱۷۳۶ م). اما همین وسعت پیروزیهای کسب شده بود که روسها را در این برهه مغلوب کرد. پیشروی هرچه بیشتر و دور شدن از منابع تدارکاتی و همچنین عدم توانایی در بهره برداری از مینهای پراکنده، لشکر روسیه را دچار چنان قحطی و بیماری کرد که سرانجام آنان مجبور شدند تمامی شبه جزیره را تخلیه کنند.

روسها در پی آن بودند که طی تابستان ۱۱۵۰ هـ. ق / ۱۷۳۷ م، از طریق دنیستر به داخل مولداوی حمله کنند، اما استحکامات و نیروهای کمکی وسیع عثمانی آنان را در بندر به عقب راند و آشفته‌گی در لشکر روسیه آنان را از انجام فعالیتهای بیشتر بازداشت. اتریشها حمله‌ای متمرکزتر را آغاز کردند؛ ارتش مهاجم با پشتیبانی تدارکات و نیروهای انسانی فراهم شده از سوی جمعیت صربیه، نیش را تسخیر کرد (اول اوت ۱۱۵۰ هـ. ق / ۱۷۳۷ م) و سپس در صربستان جنوبی گسترش یافتند. اتریشها با برخورداری از کمک مردم مونته‌نگرو بیشتر نواحی بوسنی از جمله سرایه و وورا به تصرف خود درآوردند.^{۸۱} اما در پایان تابستان، عثمانیها با یک سازماندهی جدید به منظور بازپس‌گیری نیش (۱۲۰ اکتبر ۱۱۵۰ هـ. ق / ۱۷۳۷ م) و ممانعت از پیشروی بیشتر به مقدونیه یا بلغارستان، عملیات جنگی را از سر گرفت؛ آنان اتریشها را در نزدیکی بخارست تارومار کردند و آنان را واداشتند که برای فصل زمستان به ترانسیلوانیا عقب‌نشینند. در بوسنی، تیمارداران پیشین مجاری با یادآوری آنچه که در شمال دانوب برای خانواده‌هایشان اتفاق افتاده بود، با قدرت و روحیه‌ای خاص می‌جنگیدند؛ بدینسان، دژهای اصلی در برابر حمله مهاجمین مقاومت کردند. اتریشها در نزدیکی بانیاوکا [۲۵] تارومار شدند (اوت ۱۱۵۰ هـ. ق / ۱۷۳۷ م). این پیروزیها به عثمانیها جسارت داد که تلاشهای میانجیگرانه فرانسه را طی زمستان همان سال نپذیرند.

عملیات جنگی عثمانیها در برابر اتریشها، طی تابستان سال ۱۱۵۱ هـ. ق / ۱۷۳۸ م و ۱۱۵۲ هـ. ق / ۱۷۳۹ م، عمده موفقیت آمیز بود. دژهای مهم بلگراد، سمندریا و ایرسوا بازپس گرفته شد و بدینسان خط دفاعی دانوب برغم ضعف داخلی که در نتیجه اختلافات فیما بین وزیر اعظم و فرماندهان اصلی بروز کرده بود، دوباره مستقر شد.^{۸۲} در این زمان اتریشها از ادامه جنگ به هراس افتادند، زیرا فکر می‌کردند که ادامه جنگ تنها به تحركات روسیه در مرزهایشان کمک خواهد کرد؛ از این روی، در بلگراد، میان اتریش و عثمانی قرارداد صلحی امضاء شد (۱۸ سپتامبر ۱۱۵۲ هـ. ق / ۱۷۳۹ م) که به موجب آن اتریشها همه دستاوردهای خود

را در قرارداد پاسارووتس تسلیم کردند؛ یعنی ساواو دانوب یکبار دیگر مرز میان دو امپراتوری تعیین شد. اما فشارهای وارده بر اتریش سبب شده بود که این امیرنشینها در برابر روسها تقریباً بی دفاع باقی بمانند. مونیخ در تابستان سال ۱۱۵۱ هـ. ق / ۱۱۷۳۸ م کوشید که به منظور تسریع پیشروی خود، مسیحیان بالکان را به برپایی یک قیام برانگیزد و تنها طی تابستان سال بعد بود که وی پیشروی خود را آغاز کرد. مونیخا پس از توافق با لهستان به منظور حمله به هاتین و بندر و تسخیر این مناطق، نیروهایش را از قلمرو لهستان عبور داد و بدینسان خط دفاعی دانوب را در این ناحیه در هم کوبید. وی سپس به سوی مولداوی حرکت و پس از تصرف یاسی نیروهای خود را برای حمله به داخل والاکیا آماده کرد (سپتامبر ۱۱۵۲ هـ. ق / ۱۷۳۹ م). بنابراین پیروزی روسها تقریباً قطعی شده بود که خبر انعقاد قرارداد بلگراد منتشر شد.

مونیخ در این مرحله از انجام یک ضدحمله عثمانی در بهار سال بعد، به هراس افتاد. علاوه بر این از آنجا که وعده پشتیبانیهای مولداویها هنوز عملی نشده بود، روسها رفته رفته گرفتار مشکلات تدارکاتی شدند، از آن دست مشکلاتی که در جنگ کریمه گریبانگیر آنان شده بود. بدین ترتیب، مونیخ با پیشنهادهای فرانسه در انعقاد یک قرارداد صلح (۱۳ کبر سال ۱۱۵۲ هـ. ق / ۱۷۳۹ م) موافقت کرد؛ قراردادی که به موجب آن روسها در واقع از جاه طلبیهای خود دست می کشیدند. در این قرارداد مقرر شد که روسها دریای آزوف را به عثمانیها بازگردانند و تمامی کشتیهای تجاری و جنگی را از این دریا و همچنین از دریای سیاه بیرون ببرند. تاتارها نیز مجبور شدند تنها در صورتی که قزاقها حملات خود را متوقف کنند، تهاجمات خود را به داخل قلمرو روسیه خاتمه دهند. به روسها اجازه داده شد که برای زیارت اماکن مقدس مسیحیان به داخل قلمرو عثمانی سفر کنند و در آنجا داد و ستد نیز داشته باشند، البته بی آن که معافیتهای مالیاتی یا سایر امتیازات مشمول سایر خارجیان داخل خاک عثمانی، مشمول آنان شود. علاوه بر این مقرر شد که روسها کالاهای خود را از راه دریای سیاه و تنها از طریق کشتیهای عثمانی بارگیری و تمامی فتوحات خود را در داخل خاک مولداوی تسلیم کنند. بدین ترتیب، عثمانیها موقعیت و منافع خود را در شرق و غرب دوباره به دست آوردند. اما روسها بیشتر از آن که ظاهراً نشان داده می شد، دستاوردهایی کسب کرده بودند؛ آنان اگر چه دریای آزوف را از دست داده بودند، اما توانسته بودند سلطان را وادارند که مسئولیت حملات تاتارها را در آینده برعهده گیرد. علاوه بر این، روسها اجازه یافتند که به منظور داد و ستد و زیارت اماکن مقدس به قلمرو عثمانی سفر کنند و این به آنان امکان می داد که مردم مسیحی را همچون گذشته علیه عثمانیها بشورانند. پیروزیهای نظامی روسها که در اروپا شهرت و اعتبار قابل ملاحظه ای برای آنان فراهم آورده بود، نشان داد که نوسازی ابتدایی پطر در ارتش، از سوی جانشینان وی پیگیری شده و حاصل تلاشهای آنان با موفقیت به نتیجه رسیده است. از این روی، اساس لشکری جدید برای

پیشرویه‌های بیشتر علیه عثمانیها در دوران بعد، پی ریزی شده بود. پیروزیهای عثمانی و از سرگیری سلطه آنان در بوسنی و صربستان بویژه واکنشهای داخلی مهمی در پی داشت. پشتیبانان اصلاحات سستی کم کم مدعی شدند که همان نوآوریهای آنان بوده است که سبب شکست روسیه و اتریش شده است. سه سال جنگ موجب شده بود که یک بار دیگر مالیاتها در روستاها افزایش یابد و بسیاری از روستائیان بناچار زمینهای خود را رها کنند و به گروههای راهزنی یا اجتماعات داخل شهرهای کوچک و بزرگ ملحق شوند. برخی از مقامهای محلی از نیروی انسانی موجود استفاده و برای خود لشکریایی خصوصی ایجاد کردند تا بتوانند همه نواحی را تحت سلطه خود در آورند؛ این گروه نخستین اعیانها یا دره بیگهای عثمانی شدند. استانبول، مملو از جمعیت و دچار کمبود مواد غذایی شده بود و توده‌های جمعیت با هجوم به داخل مغازه‌ها و فروشگاهها، مواد غذایی آنها را در میان خود تقسیم می کردند. تنها در زمان نشانی حاجی احمد پاشا (۲۳ ژوئن ۱۱۵۳ هـ. ق / ۱۷۴۰ م تا ۲۱ آوریل ۱۱۵۵ هـ. ق / ۱۷۴۲ م) بود که شهرها و نواحی بزرگ کشور یکبار دیگر تحت نظارت حکومت قرار گرفت.

جنگهای عثمانی با ایرانیان (II)

نادر شاه مدت چها سال به جنگ در هندوستان مشغول بود (۱۱۵۴-۱۱۵۰ هـ. ق / ۱۷۴۱-۱۷۳۷ م)، اما وی از آرزوها و بلند پروازیهای خود در امپراتوری عثمانی دست نکشیده بود. در آغاز، وی برای جلب پشتیبانی سنی‌های داغستان (مه ۱۱۲۶ هـ. ق / ۱۷۱۴ م) کوشش ناموفق انجام داد و سپس خواستار سهمی مساوی از حکومت و اداره شهرهای مقدس شد (آوریل ۱۱۵۵ هـ. ق / ۱۷۴۲ م)؛ تقاضایی که نه علمای اهل تسنن با آن موافقت داشتند و نه سلطان چنین حقی را واگذار می کرد. محمود در پاسخ به درخواست نادر، اعلام جنگ داد و شاهزاده شاه صفی صفوی را در مقام فرمانروای ایران و به جای نادرشاه مورد حمایت قرار داد.^{۸۳} جنگی که در این برهه آغاز شد، جنگی نامنظم و خونین بود. در آغاز نادر کرکوک، موصل و بغداد را مورد حمله قرار داد، اما این حمله وی با تحمل خسارات و تلفات سنگین سوکوب شد.^{۸۴} (تابستان ۱۱۵۶ هـ. ق / ۱۷۴۳ م). وی در قفقاز موفقیت بیشتری کسب کرد، خاصه پس از آن که لوتنها و مقامهای برجسته آناتولی، کوشش سلطان را در بسیج لشکر خود دچار اشکال کردند.^{۸۵} ویژگی بی برنامگی و بی نظمی این جنگ، سرانجام دو طرف را متقاعد کرد که هیچ یک نمی توانند به یک پیروزی قطعی دست یابند؛ از این روی قرارداد صلحی منعقد شد (۴ سپتامبر ۱۱۵۹ هـ. ق / ۱۷۴۶ م) که به موجب آن مرزهای قصر شیرین یکبار دیگر به عنوان خط مرزی بین دو کشور اجیاء شد.

دوره صلح ۱۱۸۲-۱۱۶۰ هـ. ق/ ۱۷۶۸-۱۷۴۷ م

سالهای آخر سلطنت محمود اول و همچنین سلطنت بی‌اهمیت پسر مصطفی دوم، عثمان سوم، (۱۱۷۱-۱۱۶۸ هـ. ق/ ۱۷۵۷-۱۷۵۴ م) و نیز دوره سلطنت پسر احمد سوم (۱۱۸۸-۱۱۶۸ هـ. ق/ ۱۷۷۴-۱۷۵۴ م)، مصطفی سوم، طولانی‌ترین دوره صلح در تاریخ امپراتوری بود. از جمله دلایل برقراری این صلح دیرپا این بود که اروپا در این زمان درگیر جنگ جانشینی در اتریش (۱۱۶۲-۱۱۵۳ هـ. ق/ ۱۷۴۸-۱۷۴۰ م) و سپس درگیر جنگ هفت‌ساله شد (۱۱۷۷-۱۱۷۰ هـ. ق/ ۱۷۶۳-۱۷۵۶ م)، در حالی که سلطان و وزیر اعظم در این برهه می‌کوشیدند که امپراتوری را از درگیر شدن در این نبردها حفظ کنند. برای مثال، در ایران، برغم آن که پس از قتل نادرشاه (۱۱۶۱ هـ. ق/ ۱۷۴۷ م)، موقعیتهای فراوانی برای ماجراجوئیهای جدید فراهم شده بود، عثمانیها در برابر تحریکات حکمرانان مرزی مبنی بر بازپس‌گیری قلمروهای ازدست‌رفته، مقاومت کردند و نسبت به قرارداد امضای شده بین نادر و حکومت عثمانی وفادار ماندند.^{۸۶} آنان همچنین از دست زدن به هر اقدامی که امپراتوری را در جنگهای اروپا درگیر می‌کرد، اجتناب کردند و سلطان با کمک سفیر انگلیس، جناح طرفدار صلح در دربار را مورد حمایت قرار داد. از میان همه کشورهای جنگ‌طلب، پروس بیش از همه به عثمانی نزدیک شد، اما این نزدیکی در نهایت، چیزی بیشتر از انعقاد یک قرارداد دوستی و تجاری نصیب آن نکرد (جولای ۱۱۷۵ هـ. ق/ ۱۷۶۱ م).

در سراسر این دوره، سلاطین عثمانی با استفاده از رقابتهای سیاسی میان جناحهای مختلف و جابجایی سریع مقامهای اصلی حکومت، توانستند قدرت خود را حفظ کنند. اما فقدان تهاجمات خارجی سبب شد که بسیاری از اصلاحات انجام شده طی سه دهه قبل از آن، رفته رفته و به آرامی بی‌اثر و زایل و به جای آن، سوء استفاده‌های پیشین دوباره از سر گرفته شود و فروش مقامهای حکومتی و رشوه‌خواری نیز دوباره رواج یابد. چاپخانه ابراهیم متفرقه و دسته نظامی بونوال منسوخ شد و طبقه حاکم غرق در ناآگاهی خود دوباره مدعی شد که برتری روشهای عثمانی دشمن را از نزدیک شدن به قلمرو آنان باز خواهد داشت. مشکلات دیرینه تورم، طاعون، کمبود مواد غذایی، ازدیاد جمعیت در شهرها، بیکاری، دسته‌های شورشی و سرپیچی مقامهای عالی رتبه در سراسر امپراتوری حکمفرما شد؛ در این احوال در کشورهای مصر، سوریه، عراق و در شمال آفریقا، دسته‌های نظامی محلی بر اوضاع مسلط شدند و بیشتر آنان حکومتی مستقل برای خود تشکیل داده بودند. از آنجا که اعضای طبقه حاکم از این اوضاع همچنان به سود خود بهره‌بردار می‌کردند، با هر گونه تغییر یا اصلاحی که احتمالاً منافع مقرر آنان را به خطر می‌انداخت مخالفت می‌کردند. کوششهای گاه‌بگاهی هم که از

طریق تثبیت قیمت‌ها و بازگرداندن مهاجران جدید به سرزمینهایشان، در راستای حل مشکلات شهری انجام می‌شد توأم با تلاشهایی که به منظور جلوگیری از بدتر شدن اوضاع از سوی مقامهای ولایتی صورت می‌گرفت، اقدامهایی پراکنده بود که موفقیت چندانی در بر نداشت. تنها وزیر اعظمی که فعالیتهایش در این دوره تا اندازه‌ای مؤثر بود، خواجه محمد راغب پاشا (۱۱۷۷-۱۱۱۱ هـ. ق/ ۱۷۶۳-۱۶۹۹ م) بود؛ وی شاعری آگاه و ممتاز و همچنین وزیری مقتدر بود، اگر چه حتی او نیز نتوانست تحولی پایدار ایجاد کند. خواجه محمد از سوی عثمان سوم به مقام وزارت اعظم بر گزیده شد، بدین امید که وی شاید بتواند همان نظم و امنیتی را در سراسر امپراتوری برقرار کند که پیش از آن در مقام حکمران در بغداد، مصر، دمشق و حلب، برقرار کرده بود. اما از آنجا که عثمان بنا بر عادت وزیران خود را تحت نظارت می‌گرفت، به راغب پاشا اختیارات چندانی در انجام نوآوریها نمی‌داد و تنها در زمان مصطفی سوم بود که وی توانست نسبتاً مستقل عمل کند. مصطفی و راغب هر دو دربارهٔ امپراتوری از دیدگاههای مشترکی برخوردار بودند؛ آنان از این امر آگاه نبودند که امپراتوری برغم ظواهر خارجی آن ضعیف است. آنان پیش از آن که امپراتوری بتواند قدرت خود را بازیابد از هر گونه درگیری خارجی اجتناب می‌کردند. راغب با پشتیبانی سلطان در برابر فشار دائمی جناحهای جنگ طلب گوناگون در داخل و خارج دربار که از سوی سفیران خارجی مستقر در پایتخت حمایت می‌شدند، مقاومت و صلح با کشورهای خارجی را همچنان حفظ کرد. راغب توانست اعتماد سلطان را چندان به خود جلب کند که سلطان خواهر بیوهٔ خود، صالحه سلطان، را به همسری وی در آورد و این اقدام اعتبار و امنیتی به راغب می‌داد که تنها شمار معدودی از وزیران اعظم قرن دوازدهم هـ. ق/ هجدهم م، پس از داماد پاشا، بدان دست یافته بودند.

تلاش عمدهٔ راغب پاشا این بود که وضع زندگی مردم را بهبود بخشد؛ وی فعالیتی را آغاز کرد که طی آن دامنهٔ اقتدار حکومت عثمانی گسترش می‌یافت. قوانین قضایی دوباره تدوین شد و قاضیان محلی با استفاده از قدرت معنوی خود تأثیرات نامطلوب فقدان یک سازمان حکومتی مقتدر را کاهش دادند و در مقام حامیان اصلی مردم در برابر مظالم و اخاذیهای مقامهای حکومتی فعال شدند. مالکان تیمارها و مقاطعه‌ها موظف شدند که به تمام تعهدات خود در موعد مقرر و بی هیچ گونه تأخیری عمل کنند و در ضمن از وضع مالیاتهای غیر قانونی و تحمیل آنها بر رعایا بازداشته شدند؛ بازرسانی نیز به نواحی مختلف اعزام شدند تا مراتب اطاعت آنان را از حکومت بررسی کنند. ثروت سلطان، وزیر اعظم و سایر مقامهای عالی رتبه به صورت وقف به ساختن کتابخانه‌ها، مساجد و نهادهای دیگری اختصاص یافت تا شاید از این طریق در وضع زندگی مردم تسهیلاتی ایجاد شود. برای کسب اطمینان از این که درآمدهای موقوفات در راه اهداف مقدس مذهبی صرف می‌شود، ناظرانی به خدمت گرفته شدند که بر چگونگی فعالیتهای

متولیان موقوفات نظارت می کردند. سپاهی از نیروهای عثمانی مأموریت یافت اشرازی را که به کشاورزان حمله می کردند و مقامهای عالی رتبه‌ای را که بیش از اندازه قدرتمند شده بودند، سرکوب کند. اما پیش از برطرف کردن مشکلات اصلی اقتصادی که خود مایه اصلی اقتدار آنان بود، کوششهای وی چندان تأثیری برجای نمی گذاشت، و چنان که بعداً خواهیم دید، طی جنگ با روسیه که متعاقباً آغاز شد، اعیان اعتبار و اهمیت قابل ملاحظه‌ای کسب کردند.

با توجه به این که بیشتر سالهای اولیه زندگی راغب به خدمت در امور دبیری سپری شده بود، جای شگفتی نیست که وی تلاش اصلی خود را به امر تنظیم دارائیهای خزانه و موازنه بودجه کشور اختصاص داد. راغب گروه جدیدی از کارگزاران حکومتی را به امر اجرای قوانین و مقررات مربوط به مقاطعه داران مالیاتی و مالکان تیمار مأمور کرد. این گروه همچنین موظف بود که در اعانات (برات) خود در زمان جلوس هر سلطان جدید تجدید نظر کند و پول مورد نیاز برای پرداخت مالیاتهای جلوس که از سوی سربازان مطالبه می شد و همچنین حقوق بسیاری از اعضای طبقه حاکم را در اختیار وزیر اعظم قرار دهد. دوباره کوششهایی صورت گرفت که به منظور تسهیل در امر تجارت و بازرگانی، ارزش واقعی مسکوکات احیاء شود و وزیر اعظم همه نفوذ خود را به کار گرفت که از هزینه‌های دربار بکاهد. راغب در کوششهای خود به منظور افزایش درآمدها و ایجاد موازنه در بودجه کشور موفق بود، اما خدمت دیربای و دائمی وی، گسترش نیروی دریایی عثمانی بود. زرادخانه سازماندهی جدیدی پیدا کرد و در ادامه فعالیتهای مربوط به تغییر کشتیهای پارویی به بادبانی، چندین کشتی جدید ساخته شد. اما مقصود وی در حمایت از رعایا هیچ گاه تحقق نیافت. تحمیل مالیاتهای بسیار سنگین و سوء مدیریت همچنان در بسیاری از ولایات ادامه داشت و مسکوکات تقلبی به جای سکه‌های اصلی رواج می یافت؛ با این احوال، پس از مرگ راغب، حتی همین اقدامات محدود وی نیز به فراموشی سپرده شد و این داستان شرح نمونه‌ای از عصر اصلاحات سنت گرایانه بود.

نبردهای جدید عثمانی با روسیه و اتریش ۱۱۸۸-۱۱۸۲ هـ. ق / ۱۷۷۴-۱۷۶۸ م جنگ جدید با روسیه از پیامدهای مستقیم سیاستهای تجاوز کارانه امپریالیستی کاترین کبیر بود (۱۲۱۱-۱۱۷۶ هـ. ق / ۱۷۹۶-۱۷۶۲ م) که در ادامه جاه طلبیهای پطر کبیر مطرح شده بود. در سال ۱۱۷۸ هـ. ق / ۱۷۶۴ م، پس از مرگ آگوستوس سوم، کاترین سپاه خود را به لهستان گسیل داشت و مقدمات انتخاب معشوق پیشین خود یعنی استانیسلا پونیا توسکی را به مقام پادشاهی این کشور فراهم آورد. پونیا توسکی نشان داد که فرمانروایی قدرتمند است، اما کوشش وی در رفع تبعیضات مذهبی برای فرقه‌های غیر کاتولیک، لهستانها را برانگیخت که در ناحیه بار واقع در بودولیا، اتحادیه‌ای از نهضتهای مقاومت ملی لهستان تشکیل دهند (۱۱۸۲

ه. ق / ۱۷۶۸ م)؛ اتحادیه ای که از عثمانیها تقاضای کمک کرد. این اقدام همراه با تحریک خانهای کریمه و فرانسه به جنگ با روسیه، عاقبت سلطان را به سوی نبردی جدید با روسیه سوق داد (۴ اکتبر ۱۱۸۲ ه. ق / ۱۷۶۸ م).^{۸۷} تقاضای سلطان مبنی بر تخلیه فوری لهستان از قوای روسی با بی‌اعتنایی کاترین روبرو و بدینسان جنگ آغاز شد.^{۸۸}

اتریشیها در آغاز بدین امید که حملات عثمانی روسها را از برپایی امپراتوری مورد نظرشان در بالکان باز خواهد داشت، از درگیر شدن در جنگ خودداری کردند؛ برغم این واقعیت در مقایسه با جنگ قبلی عثمانی و روسها، نبرد جدید آنان گستره‌ای وسیعتر را در بر می‌گرفت و برای عثمانیها بسیار مخربتر و ویرانگرتر بود. شرکت عثمانیها در این جنگ ظاهراً از همان ابتدا با مصیبت توأم بود. زمانی که وزیر اعظم کوشید لشکری در ادرنه فراهم آورد، تاتارها به دلیل وجود اختلافات داخلی، نتوانستند چون همیشه کمکهای لازم را تأمین کنند؛ این اختلافات در نتیجه تحریکات روسها بروز کرده بود که با مداخله خود مقدمات قتل کریم‌گرای مقتدر (ژانویه ۱۱۸۳ ه. ق / ۱۷۶۹ م) و جانشینی دولت‌گرای بی‌کفایت چهارم را به جای وی فراهم آورده بودند و در چنین احوالی، تاتارها بسختی می‌توانستند از خود دفاع کنند تا چه رسد به این که بخواهند سلطان را نیز تحت حمایت گیرند.^{۸۹} علاوه بر این، وزیر اعظم، محمد امین پاشا، که از طریق توطئه‌های سیاسی معمول در دستگاه عثمانی بدین مقام دست یافته بود، به لحاظ نظامی فردی بی‌کفایت بود، او نتوانست لشکر خود را سازماندهی کند و برای رویارویی با تهاجم موعود روسها، طرحی منطقی ارائه دهد. عدم پیش‌بینیهای لازم تدارکاتی لشکر عثمانی را با کمبود مواد غذایی مواجه ساخت و عدم پرداخت بموقع حقوق سربازان موجب بروز بی‌انضباطی در میان صفوف لشکریان شد. همان مدتی را هم که عثمانیها توانستند در برابر روسها مقاومت کنند بیشتر از آن که از قدرت آنان ناشی شده باشد، از ضعف داخلی لشکر روسها نشأت می‌گرفت که در نتیجه تعدد فرماندهی و دخالت‌های سیاسی دربار قدرت تحرک خود را از دست داده بود.

با این همه، روسها بسیار بیشتر از عثمانیها مهیای نبرد بودند و با استقرار لشکریان خود در اوکراین، در آروف، و در شمال قفقاز، آماده بودند که سلطان را از سه جهت مورد حمله قرار دهند. علاوه بر این عمال روس قیامهایی را در مونتنگرو، صربستان و امیرنشینها، سازمان می‌دادند؛ در این مناطق بود که بوآرهای بزرگ زمیندار از اشغال سرزمینهایشان از سوی روسها حمایت می‌کردند، زیرا امیدوار بودند که حکومتی مستقل با قدرت اولیگارش‌های بیشتر و مستبدتر از آنچه که تحت لوای عثمانیها برایشان ممکن بود، تشکیل دهند و به جای امیر یونانی، امیری از میان خودشان در رأس این حکومت قرار گیرد. طی زمستان ۱۱۸۴-۱۱۸۳ ه. ق / ۱۷۷۰-۱۷۶۹ م، زمانی که روسها پس از عبور از دانوب به داخل خاک مولداوی نفوذ

کردند، پادگانهای عثمانی نتوانستند چندان مقاومت کنند، خاصه پس از آن که توده‌های مردم به حمایت از مهاجمان برخاستند و هزاران تن از مسلمانان را بی هیچ رحم و شفقتی از دم تیغ گذراندند.^{۱۰} روسها به والاکیا حمله کردند و پس از تصرف بوخارست (۲ فوریه ۱۱۸۴ ه.ق / ۱۷۷۰ م) در سراسر امیرنشین پراکنده شدند. وزیر اعظم سرانجام توانست برای رویارویی با مهاجمان، لشکری فراهم آورد، اما این لشکر در کارتال (اول اوت ۱۱۸۴ ه.ق / ۱۷۷۰ م) تارومار و بکلی منهدم شد؛ یک سوم از مدافعان در نبرد به قتل رسیدند و یک سوم دیگر پس از شکست از نیروهای روسی، در حالی که نومیدانه می کوشیدند از دانوب عبور کنند، در آب غرق شدند. این شکست به روسها امکان داد که تصرف امیرنشینها را تکمیل و دژهای دانوب را تسخیر کنند و علاوه بر این موقعیت خود را طوری تحکیم کنند که بتوانند طی بهار سال بعد، از طریق بلغارستان به سوی استانبول پیشروی کنند. در این احوال به نظر می رسید که امپراتوری عثمانی از متوقف کردن دشمن عاجز شده است.

جنگ دریایی در مدیترانه

در این احوال، روند اوضاع در مدیترانه برای سلطان، به هیچ روی بهتر از جاهای دیگر نبود. کاترین واحدی از نیروهای ناوگان خود در بالتیک را از طریق آتلانتیک به مدیترانه گسیل داشت تا از همان موضع که سلطان احساس ضعف می کرد، وی را مورد حمله قرار دهند. در این اقدام، انگلیس از کاترین حمایت کرد، زیرا به پشتیبانی وی در اروپا نیاز داشت و علاوه بر این امیدوار بود که بتواند با کمک روسها به برتری قدرت فرانسه در ساحل شرقی مدیترانه (لوانت) خاتمه دهد. ناوگان روسیه آماده و در پورتسموت [۲۶] تدارک شد؛ همراه با این ناوگان شماری از افسران انگلیسی به دریای مدیترانه گسیل شدند تا آذمیرال آلکسیس اورلوف را که در لگهورن [۲۷] به آنان محلق شده بود، یاری کنند. عمال روسی به موره اعزام شدند تا در آنجا مادام که هنوز نیروهای کمکی وسیعی از سوی ناوگان نرسیده است، مردم را به برپایی قیام علیه سلطان تحریک کند. قیام در اوایل ماه مارس سال ۱۱۸۵ ه.ق / ۱۷۷۱ م آغاز شد.

به محض این که قیام آغاز شد، روسها برای کمک به شورشیان سلاح و نیرو ارسال داشتند و در این احوال صدها تن از مسلمانان در مانا [۲۸] و نواحی مجاور آن قتل عام شدند. یونانیان جزایر زانتا و سفالونیا نیز با حمله به پادگانهای عثمانی و جمعیتهای مسلمان محلی به

26- Portsmouth

27- Leghorn

28- Maina

قیام ملحق شدند. شورشیان در آغاز به کمکهای یونان و روسیه دل خوش داشتند، اما روسها نتوانستند پشتیبانی برآستی مهمی به عمل آورند و سلاح و نیروی انسانی کافی در اختیار آنان بگذارند؛ بدینسان عثمانها توانستند تا زمان فرارسیدن بهار بیشتر این شورشها را سرکوب کنند و در این احوال یونانیان همچنان که مولداویها و صربها در گذشته تجربه کرده بودند، نسبت به وعده‌های روسها بی اعتماد شدند.

واکنش ناوگان عثمانی در برابر تهاجم روسها، واکنشی آرام و غیر قطعی بود. زمانی که دو ناوگان متخاصم در نزدیکی خیوس با یکدیگر مواجه شدند، دریا سالار عثمانی و افسرانش برای خنثی کردن تاکتیکهای دشمن چندان بی کفایت بودند که تمامی ناوگان عثمانی به لنگرگاه چشمه گریختند؛ در همین جا بود که ناوگان عثمانی از سوی یک کشتی حامل مواد منفجره دشمن به آتش کشیده و منهدم شد و تعداد یشماری از نیروهای عثمانی جان خود را از دست دادند (۶ یا ۷ جولای ۱۱۸۴ هـ. ق / ۱۷۷۰ م). تمامی نواحی مدیترانه شرقی در معرض حمله روسها قرار گرفت. تنها تداوم اختلافات میان اورلوف و انگلیسیها بود که این منافع را تحت الشعاع قرار می داد. تنها کاری که اورلوف توانست انجام دهد، تلاشی ناموفق در تسخیر جزایر رودس و اغریبوز بود و این که تا حدودی در تجارت عثمانی در دریای اژه اختلال ایجاد کرد و به شورشیان مملوک مصر و سوریه در رویارویی با سلطان نیز تا اندازه‌ای کمک رسانند؛ با این احوال روسیه نتوانست حمله اساسی مورد نظر کاترین را تحقق بخشد.^{۹۱}

جبهه کریمه

مهمترین پیروزی جنگی در کریمه که بکلی خارج از حوزه نفوذ و اقتدار عثمانی بود، نصیب روسها شد. تهاجم ویرانگر کریم گرای به روسیه جنوبی در ژانویه ۱۱۸۳ هـ. ق / ۱۷۶۹ م و ۱۱۸۴ هـ. ق / ۱۷۷۰ م و مشارکت قپلان گرای در نبردهای امیرنشینها، کریمه را طی بیشتر جنگها، آسیب پذیر کرده بود. کاترین با تحریک اختلافات میان تاتارها و نوگیها [۲۹] که در حد فاصل قلمروهای تحت نفوذ سلطان، زمینه را برای تهاجم خود هموار کرد. برغم این که کاترین توانست بر نوگیها مسلط شود، اما مقاومت تاتارها عاقبت وی را بر آن داشت که طی تابستان ۱۱۸۴ هـ. ق / ۱۷۷۱ م، حمله‌ای همه جانبه را آغاز کند. از آنجا که لشکر اصلی تاتارها هنوز در امیرنشینها بسر می برد و چون بیشتر امیران کریمه پس از اطمینان از پیروزی قطعی روسها، به آنان پیوستند، دیگر هیچ مقاومت سازماندهی شده‌ای صورت نگرفت. روسها فرد مورد نظر خود، صاحب گرای، را به خانی برگزیدند و تحت اقتدار روسها یک کشور مستقل تاتار ایجاد کردند. اما تقاضاهای کریمه مبنی بر کسب اقتدار بر نوگیها و سایر قبایل

ترک مستقر در شمال دریای سیاه همراه با مقاومت آنان در برابر خواستهای روسها مبنی بر استقرار نیروهای نظامی و ایجاد پادگان در کریمه و علاوه بر همه اینها، تحریک علما و خشم عمومی مردم علیه هر گونه معامله یا سازشی با کفار، سرانجام یک رشته قیامهایی را علیه اشغالگران برانگیخت. شخصیتهای برجسته کریمه‌ای که به استانبول گریخته بودند فرد مورد تأیید خود یعنی مقصود گرای را خان جدید کریمه در تبعید تعیین کردند.^{۳۲} این افراد و حامیانشان در روسچوک که تحت الحمايه عثمانی بود، اقامت گزیدند، بدین امید که روزی بتوانند به کریمه تحت نفوذ سلطان بازگردند.

خاموش شدن آتش جنگ

اگر چه جنگ دو سال دیگر ادامه یافت، اما اوج شدت آن در واقع سال ۱۱۸۶ هـ. ق / ۱۷۷۲ م، یعنی زمانی بود که روسها امیرنشینها و کریمه را تسخیر کردند. کاترین در ادامه پیشروی خود به سوی اتریش و پروس به دلیل مقاومت این دو کشور درنگ کرد. بیم آنان از تفوق روسها در منطقه به نخستین تجزیه لهستان در سال ۱۱۸۶ هـ. ق / ۱۷۷۲ م انجامید؛ دامنه نفوذ فردریک در برابر دستیابی روسها به روسیه سفید و قلمرو جنوب دنیپر بر پروس لهستان، بجز نواحی دانسیگ [۳۰] و تورن [۳۱] گسترش یافت، در حالی که اتریش نواحی گالیسی و پودولیا ی غربی شامل لووف [۳۲] و کراکو [۳۳] را به قلمرو خود ملحق کرد. بدینسان برخلاف آنچه که تصور می شد، جنگی که با مداخله عثمانی و به منظور حفظ لهستان از خطر روسها آغاز شده بود، روسها را قادر ساخت که در مصاف با عثمانیها پیروزیهایی کسب کنند؛ اما در این احوال پروس و اتریش می بایست به بهای تقسیم لهستان و نه به بهای ازدست رفتن قلمروهایی از عثمانی، موضع خود را تقویت می کردند تا بدین ترتیب موازنه قدرت بتواند حفظ شود.

اگر چه کاترین احتمالاً در پی کسب قلمروهای دیگری از امپراتوری بود، اما اتریش و پروس هیچ تمایلی به تشویق بیشتر روسها در گسترش قلمروهایشان نداشتند. علاوه بر این، چندی نپایید که کاترین با مشکلات داخلی کشور که به صورت قیام بوگاچف [۳۴] (۱۱۸۷-۱۱۸۹ هـ. ق / ۱۷۷۵-۱۷۷۳ م) بروز کرده بود، روبرو شد؛ ملحق شدن روستائیان دره های اورال و رودهای ولگا و همچنین مشارکت قزاقها ادامه نبرد با عثمانی را بیش از اندازه

30- Danzig

31- Thorn

32- Lvov

33- Krakow

34- Pugachev

دشوار کرده بود. عثمانیها معمولاً علاقمند بودند که درازای تخلیه امیرنشینها از سوی روسیه، به خواستها آنان مبنی بر دستیابی به قلمروهایی در سواحل دریای سیاه و کسب امتیازات جدید برای بازرگانان و کنسولهایشان در امپراتوری، پاسخ مثبت دهند؛ اما مذاکرات صلح به دلیل اصرار سلطان بر تداوم اقتدار عثمانی بر کریمه، متوقف شد. کاترین سپس تصمیم گرفت که با ازسرگیری حملاتش، عثمانیها را به قبول شرایط خود مجبور کند. نیروهای روسی یکبار دیگر در امیرنشینها پیشروی کردند و طی سال ۱۱۸۷ هـ. ق / ۱۷۷۳ م حملات جدیدی به داخل قفقاز صورت دادند. اما در این تهاجمات، نیروهای روس موفقیت چندانی کسب نکردند تا این که فرماندهی لشکرهای روس به نایب نظامی عصر، آلکساندر سووروف [۳۵] سپرده شد که در سال ۱۱۸۸ هـ. ق / ۱۷۷۴ م به سوی شومنا [۳۶] و پس از قطع جاده وارنا در محل کوزلوچه [۳۷] عثمانیها را تارومار کرد. وزیر اعظم ناگزیر شد که به مذاکرات صلح تن در دهد؛ این مذاکرات در اردوگاه روسها در محل کوچک قینارجه، واقع در جنوب دانوب در بلغارستان، به مدت چهار ساعت به طول انجامید.

معاهده کوچک قینارجه

معاهده ای که در ۲۱ جولای ۱۱۸۸ هـ. ق / ۱۷۷۴ م به امضاء رسید، یکی از مهمترین و مصیبت بارترین اسناد تاریخ عثمانی است، اگرچه شرایط و مفاد مربوط به واگذاری زمین در آن محدود بود. استقلال کریمه از هر دو سوی به رسمیت شناخته شد، اما روسها موافقت کردند که سلطان رهبری عالی مذهبی ساکنان مسلمان روسیه را تحت عنوان خلیفه برعهده گیرد؛ این عنوان دیرزمانی بود که منسوخ شده بود، اما در این موقع برای توجیه قرارداد جدید دوباره به کار گرفته شد. اما درازای اعطای این عنوان، روسها اجازه یافتند که قلمرو حد فاصل میان دنیپروباگ و همچنین بنادر آزوف و کینورون [۳۸] را تصرف کنند، چنان که با تصرف این نواحی، روسها بر دهانه دنیپر نظارت یافتند و بیش از هر زمان دیگر، جای پای آنان در دریای سیاه مستحکم شد. بنابراین قرارداد، روسیه می بایست امیرنشینها و همچنین منطقه قفقاز و فتوحات اورلوف در جزایر اژه را تخلیه می کرد. اما در مقابل، سلطان نیز می بایست با احداث یک کلیسای ارتدکس در استانبول و حمایت امپراتریس از آن موافقت کند؛ البته این بند از قرارداد

35- Alexander Suvorov

36- Sumna

37- Kozluca

38- Kinburun

بعدها چنین تفسیر شد که روسها حق دارند همه مسیحیان ارتدکس سراسر امپراتوری و همچنین مردم امیرنشینها را تحت حمایت گیرند و این به روسیه امکان می داد که طی قرن بعد، با مداخله خود در امور داخلی عثمانی، از وضع موجود به سود خود استفاده کند و سرانجام سلطان موافقت کرد که مبلغ هنگفتی معادل ۷/۵ میلیون آقچه طی سه سال، غرامت جنگی پیردازد و این مبلغ برای خزانه تهی عثمانی، برآستی سنگین بود. با از میان رفتن کمکهای دیرینه نظامی کریمه و کسب موقعیت جدید برای روسها که می توانستند قدرت خود را توسعه دهند، برای بسیاری از جمله اتریشهای هراسناک، بسیار محتمل به نظر می رسید که کاترین یا جانشینانش بسی زود از دستاوردهای جدیدشان استفاده خواهند کرد. و منافع عثمانی را باز هم مورد تهاجم قرار خواهند داد.^{۹۳}

از سرگیری اصلاحات در دوره سلطنت عبدالحمید اول (۱۲۰۴-۱۱۸۸ ه. ق/ ۱۷۷۴-۱۷۸۹ م)

عبدالحمید اول اگرچه بیشتر مدت پنجاه سال عمرش خاصه سالهای سلطنت برادرش مصطفی سوم را در بازداشتگاه قصر بسر برده بود، اما زمانی که بر تخت سلطنت جلوس کرد، دریافتی کاملاً آگاهانه از ضرورت انجام اصلاحات به منظور حفظ امپراتوری داشت. او چنان تأثیری از خود برجای گذاشت که مقتدرترین سلطان اصلاح طلب قرن دوازدهم ه. ق/ هجدهم م شناخته شد. وی برای حفظ قدرت خود ضمن آن که بازی قدیمی تشدید دشمنی میان جناحهای سیاسی و جابجایی سریع وزیران را از سر گرفت، انجام اصلاحات سستی را تشویق کرد و در پی آن دسته از روشها و تسلیحات جدید نظامی بود که به کارگیری آنها قطعاً برای مقابله با لشکرهای اروپا ضروری بود. اما از یک دیدگاه، عبدالحمید در انجام اصلاحات جدی گامی فراتر از پیشینیان خود به جلو نهاد. وی نخستین سلطانی بود که شمار وسیعی از مشاوران نظامی خارجی را به امپراتوری دعوت کرد، بی آن که مجبور باشد به دین اسلام درآیند یا پوشش و روشهای زندگی عثمانی را بپذیرند؛ بدینسان مرحله گذار به شیوه های جدید اصلاحات که طی قرن سیزدهم ه. ق/ نوزدهم م کاملاً متداول شد، آغاز گردید. عبدالحمید ضمن آن که شخصاً بر تداوم اصلاحات مورد نظر خود نظارت داشت، از طریق دو تن از وزیران اعظم، قره وزیر سید محمد پاشا (۲۰ فوریه ۱۱۹۶ ه. ق/ ۱۷۸۱ م تا ۲۱ اوت ۱۱۹۳ ه. ق/ ۱۷۷۹ م) و خلیل حمید پاشا (۳۱ مارس ۱۲۰۰ ه. ق/ ۱۷۸۵ م تا ۳۱ ژانویه ۱۱۹۷ ه. ق/ ۱۷۸۲ م) تصمیمات خود را عملی می کرد؛ چنان که وزیر اعظم دومی خاصه طی دوره نسبتاً کوتاه صدارتش، به نام یکی از اصلاح طلبان بزرگ عثمانی شهرت یافت.

بارون دوتوت [۳۹] و دسته توپخانه آتش سریع

یکی از پرنفوذترین مشاوران خارجی که در اواخر قرن دوازدهم ه.ق / هجدهم م در ارتش عثمانی خدمت می کرد، بارون دوتوت (۱۲۰۸-۱۱۴۳ ه.ق / ۱۷۹۳-۱۷۳۰ م) بود؛ وی نجیب زاده ای مجاری و سربازی فراری بود که طی قیام را کوچی به فرانسه گریخته و در واحد توپخانه ارتش این کشور به خدمت گرفته شده بود. بارون دوتوت در سال ۱۱۶۹ ه.ق / ۱۷۵۵ م همراه با سفیر فرانسه، ورژن، [۴۰] برای فرا گرفتن زبان ترکی به استانبول اعزام شدند و این وظیفه ای بود که وی بخوبی از عهده آن بر آمد، چنان که طی تقریباً یک دهه در مقام نماینده سفارت فرانسه و بازرس تشکیلات تجاری این کشور در سراسر نواحی شرق مدیترانه، فعالیت می کرد. سفارت وی نزد خان کریمه (۱۱۸۱ ه.ق / ۱۷۶۷ م) به منظور رویارویی با گسترش نفوذ روسیه، چندان موفقیت آمیز بود که توجه مصطفی سوم را جلب کرد و او وی را در مقام مشاور نظامی خود در انجام اصلاحات نظامی به خدمت گرفت. مصطفی سوم مأموریت تشکیل یک دسته جدید توپخانه و تأسیس یک آموزشگاه علم هندسه وابسته به آن را به بارون دوتوت واگذار کرد. این مأموریت تا سال ۱۱۹۰ ه.ق / ۱۷۷۶ م ادامه یافت؛ در این سال، وی به فرانسه مراجعت کرد و در آنجا به خدمت در دستگاه شاه مشغول شد تا این که عاقبت در نتیجه انقلاب فرانسه از کشور اخراج شد (۱۲۰۵ ه.ق / ۱۷۹۰ م).

طی جنگ با روسیه، دوتوت به بررسی تشکیلات موجود نظامی عثمانی و پیشنهاد تغییراتی که باید صورت می گرفت، مشغول شد. وی همچنین استحکامات تدافعی جدیدی برای تنگه داردانل احداث کرد و شبکه هایی از پلهای موقت به وجود آورد تا لشکر بتواند بی تحمل سختیایی از آن دست که طی موارد قبلی اتفاق افتاده بود، از رودخانه و جریانه های آبی عبور کند. در سال ۱۱۸۸ ه.ق / ۱۷۷۴ م، بارون دوتوت دسته توپخانه آتش سریع (سرعتچی) را که واحدی جدید بود، به استعداد ۲۵۰ تن سرباز و افسر در کاغذخانه واقع در نزدیکی قصر قدیمی سعد آباد، تأسیس کرد. دوتوت به کمک پولها و توپهای سبکی که از سفیر فرانسه دریافت می داشت، افراد خود را با تکنیکهای جدید کار با توپخانه آشنا می کرد؛ در این آموزشها، افسری اسکاتلندی به نام کمبل [۴۱] (که برخلاف بیشتر همکاران خود به اسلام گروید و نام مصطفی را برای خود برگزید که به گونه ای نه چندان مقتضی به نام انگلیز مصطفی، مصطفی

39- Baron de Tott

40- Vergennes

41- Campbell

انگلیسی، شهرت یافت) و همچنین یک فرانسوی دیگر به نام اوبرت [۴۲] عمده‌وی را یاری می‌کرد. علاوه بر این، دوتوت در خاص کوی واقع در خلیج زرین یک کارخانه توپ ریزی جدید و یک مدرسه مدرن علوم ریاضی (هندسه خانه) در کنار پادگان توپخانه تأسیس کرد؛ این مدرسه الگوی دیگری از مدرسه مهندسی دوره لاله و نمونه اولیه مدرسه مهندسی ارتش بود که بعدها به همت سلیم سوم پایه گذاری شد. پس از عزیمت دوتوت، دسته توپخانه جدید و مدرسه وابسته به آن تحت نظارت اوبرت و سپس کمبل به فعالیت خود ادامه داد و زمانی که این تشکیلات تحت فشار بینی چریها برای مدتی منحل شد، آنان رهایی یافتند و طی دوره وزارت خلیل احمد پاشا و عمده تحت حمایت و تشویق غازی حسن پاشا که در این زمان بزرگترین مصلح دریایی عصر شده بود، به فعالیت خود ادامه دادند.

غازی حسن پاشا و احیای قدرت دریای عثمانی

یکی از بازماندگان فاجعه دریایی چشمه، حسن پاشا، در جولای ۱۱۸۸ هـ. ق / ۱۷۷۴ م به مقام دریا سالاری عثمانی منصوب شد. چون تأسیسات دریایی عثمانی بکلی منهدم شده بود، وی توانست بی مخالفت داخلی از آن دست که تلاشهای اصلاح طلبانه در نیروی زمینی را کند و بی اثر کرده بود، روند نوسازی سریع نیروی دریایی را آغاز کند. وی دریافت در عین حال که کشتیهای جدید مورد نیاز است، این کشتیها به تنهایی نمی‌توانند کارایی داشته باشند مگر این که افسران مقتدر و افراد آموزش دیده و آشنا به تکنیکهای جدید عملیات دریایی اداره و فرماندهی این کشتیها را برعهده گیرند. از این روی کوششهای اصلاح طلبانه وی در دو جبهه آغاز شد؛ نخستین فعالیتها در زمینه ایجاد کارخانه‌های جدید کشتی سازی در خلیج زرین، دریای سیاه و دریای اژه بود. دو مهندس نیروی دریایی به نام لوروا [۴۳] و دورست [۴۴] برای هدایت این فعالیتها و علاوه بر آن شماری از صنعتگران فرانسوی برای آموزش تکنیکهای جدید به کارگران، به کشور عثمانی دعوت شدند. کشتیهای جدیدی بر اساس الگوهایی که از نیروهای دریایی بریتانیا و فرانسه اخذ شده بود با آب نشینی سبکتر از آنچه که در گذشته در بابعالی استفاده شده بود، ساخته شد؛ در این کشتیها بیشتر به مسأله استقرار توپها توجه شده بود چندان که کشتیها از قدرت تحرک بیشتری برخوردار شوند. برای ساختن کشتیهای کوچکی که بهتر بتوانند در مدخل ورودی آبراهه‌ها و کانالهای کم عرض جزایر اژه و ساحل آناتولی

42- Aubert

43- Le Roi

44- Durest

فعالیت کنند، کوششهایی صورت گرفت.

دومین زمینه تلاشهای جدید غازی حسن، ایجاد یک دوره آموزشی دریایی بود. ملوانان از روستاهای امتداد سواحل دریای اژه و مدیترانه شرقی به خدمت نیروی دریایی درمی آمدند، اما نظام قدیمی که به آنان اجازه می داد بدون نظارت سرپرستی مسؤول در اقامتگاههای مجردی کاظم پاشا و غلطه زندگی کنند، منسوخ شد و به جای آنها پادگانهایی در خود زرادخانه نیروی دریایی، در سینوپ واقع در دریای سیاه و در جزیره مدلیلی واقع در دریای اژه، تأسیس شد؛ در این پادگانها بود که ملوانان تحت انضباط و آموزش دائمی، دوره های مخصوص خود را طی می کردند. غازی حسن به منظور تربیت افسران مورد نیاز برای ناوگان دریایی، در مدرسه علوم ریاضی یارون دوتوت را به صورت یک مدرسه مهندسی کاملاً پیشرفته و همه جانبه (مهندس خانه بحریه همایون) گسترش داد؛ امور آموزشی این مدرسه برعهده دوتوت، کمبل و کارشناسان داخلی و خارجی در زمینه های هندسه، دریاوردی و علوم از این قبیل بود.

غازی حسن در نوسازی ناوگان عثمانی کاملاً موفق بود. تا سال ۱۱۹۹ هـ. ق / ۱۷۸۴ م، ناوگان سلطان از ۲۲ کشتی جنگی غول پیکر و ۱۵ کشتی کوچک بادبان دار (فوفت) تشکیل می شد. اما وی در بهبود وضع افسران و کارکنان خود موفقیت چندانی نداشت. تنها شمار اندکی از افسران نیروی دریایی از مدرسه وی به خدمت گرفته می شدند، زیرا انتصابات هنوز دستخوش رشوه خواریها و جریانهای سیاسی و بی توجه به مهارتهای افراد صورت می گرفت. وضع درون کشتیها همچنان آشفته بود و چند تن افسر مقتدری را هم که خود غازی حسن به مقام فرماندهی منصوب کرده بود از توانایی خود در تغییر اوضاع ناامید شدند. با این همه، تلاشهای غازی حسن ادامه یافت و پایه های اولیه اصلاحات اساسی ترقن نوزده را پی ریزی کرد.^{۹۴}

انجام اصلاحات در دسته های قدیمتر

بدیهی است که اساس ارتش عثمانی را خاصه پس از ازدست رفتن کریمه، دسته ینی چری و سواره نظام سپاهی به وجود می آورد. اما سلطان علاوه بر اصلاحات انجام شده در دسته توپخانه و نیروی دریایی، ضرورت احیای ارتش منظم را شدیداً احساس می کرد. وی به گونه ای شگفت آور تا حدود زیادی از این امر موفق شد. مالکان تیمارها به زمینهای خود بازگشتند؛ دسته ینی چری تجدید سازمان شد و طی اندک زمانی این دسته، موقعیت قبل از جنگ باروسیه را بازیافت؛ موقعیتی که اگر نگوییم بهتر، بدتر هم نبود.

مشکلات ایالتی

اما عبدالحمید برای انجام اصلاحات مورد نظر خود، از آسایش و آرامش کافی برخوردار

نبود. اساسی‌ترین مشکل داخلی وی به ازدست رفتن اقتدار حکومتی بر اشراف و مقامهای بلندپایه ایالتها مربوط می‌شد. آنان با استفاده از نیاز حکومت به کمکهای نظامی ایالتها طی جنگ با روسیه، برای خود خزانه‌ها، لشکرها و تشکیلات اداری مستقلی ایجاد کردند و در واقع برغم شناسایی ظاهری اقتدار سلطان، مستقل از حکومت مرکزی عمل می‌کردند.

در آناتولی، مقتدرترین فرد بلندپایه ولایتی، قره عثمان اوغلو بود که بر نواحی وسیعی از مناطق جنوب غربی نظارت داشت؛ دیگری چپان اوغلو بود که بیشتر نواحی فلات مرکزی را زیر سلطه خود داشت و فرد دیگری نیز به نام جانیکلی علی پاشا اوغلو وجود داشت که بر نواحی شمال شرقی حکمت می‌کرد. در مصر، سوریه، عراق و عربستان، خلا سیاسی ناشی از عدم اقتدار عثمانی در این مناطق را بیشتر از این که افراد بلندپایه محلی با پشتیبانی مردمی پرکنند، خود مقامهای عثمانی به کمک بندگان مالیک و گاهی قبایل بدوی که با استفاده از موقعیت موجود در پی گسترش قدرتی مستقل از قدرت مرکزی یا اقتدار ولایتی بودند، پر می‌کردند. ساکنان شهری تنها تماشاچیان منفعلی بودند که نه در این مبارزات شرکت داشتند و نه سودی از آنها عایدشان می‌شد. در مصر مالیک پس از سال ۱۰۹۳ هـ. ق / ۱۶۸۱ م بیشتر مقامهای اداری و نظامی را شغال کردند و رهبران جناح مسلط آنان، مقام غیر قانونی شیخ البلد (رئیس شهر) یعنی حکمرانی واقعی کشور را برعهده داشت، در حالی که حکمران عثمانی بنا به دستور حکومت مرکزی تا آنجا که توان داشت می‌کوشید که در میان جناحهای مختلف تفرقه و دشمنی ایجاد کند. زمانی که جناحی از مالیک موفق می‌شد سلطه کامل پیدا کند و دشمن خود را از میدان بدر کند - همچون دوره علی بیگ الکبیر (۱۱۸۷-۱۱۷۴ هـ. ق / ۱۷۷۳-۱۷۶۰ م) و سپس در زمان حکومت مراد بیگ و ابراهیم بیگ در سالهای پس از ۱۱۹۸ هـ. ق / ۱۸۷۳ م - سلطه عثمانی بکلی از میان رفت. تنها در چنین موقعیتهایی بود که حکومت عثمانی اقدام به مداخله مستقیم می‌کرد؛ چنان که غازی حسن در سال ۱۲۰۱ هـ. ق / ۱۸۷۶ م خود اقدام به لشکرکشی کرد، اگر چه نتوانست به دلیل شروع جنگ جدید با روسها، مالیک را ریشه کن کند، اما دست کم توانست با ایجاد تفرقه در میان آنان، اقتدار عثمانی را دوباره به مصر بازگرداند.^{۹۵}

در این زمان، رهبر برجسته مملوک در سوریه، احمد جزار پاشا (متوفی به سال ۱۲۱۹ هـ. ق / ۱۸۰۴ م) بود؛ وی در اصل یکی از مالیک علی بیگ الکبیر بود که بعدها در استانبول به خدمت عثمانی در آمده بود. جزار پاشا به مقام حکمرانی دمشق و عکا دست یافته بود و در آنجا پس از سرکوب قیامهای محلی، دامنه نفوذ خود را در بیشتر نواحی سوریه، لبنان و فلسطین گسترانیده بود؛ در این احوال تنها رهبران خود مختار جبل لبنان توانستند که با موفقیت با گسترش اقتدار وی رویارویی کنند. مالیک عراق نیز تحت رهبری عمر پاشا (۱۱۹۴-۱۱۷۸

ه.ق / ۱۷۸۰-۱۷۶۴ م) و سلیمان پاشای کبیر (۱۲۱۷-۱۱۹۴ ه.ق / ۱۸۰۲-۱۷۸۰ م) توانستند استقلال خود را تداوم بخشند؛ این هردو اقوام بدوی را از سرزمین عراق بیرون راندند و سپس بی هیچ دشمن داخلی به حکومت خود ادامه دادند، در حالی که وجوه کمی به عنوان در آمد ولایتی خود به استانبول ارسال می داشتند و در برابر همه تلاشهای سلطان به منظور سرنگونی، مقاومت می کردند.

در شبه جزیره عربستان، موقعیت قیام به گونه ای دیگر بود؛ قیام این سرزمین مربوط به حکمرانان عثمانی و ممالیک نبود، بلکه به نهضت مذهبی و هابی که نهضتی بومی بود و به پیراستن دین از آلودگیها اعتقاد داشت، و نیز به لشکریان خاندان سعودی مربوط می شد. این دو با اتحاد با یکدیگر و با برپایی جنبشی مذهبی - سیاسی تا اواخر قرن، بر سرزمین نجد و بخش شمالی شبه جزیره مسلط شدند. آنان با تاخت و تازهای ویران کننده خود به داخل عراق و همچنین شهرهای مقدس مکه و مدینه، اعتبار و اقتدار سلطان را در سایر نواحی شبه جزیره به خطر انداختند.

اما در مورد کشورهای بالکان، عبدالحمید اول ناچار نبود که با رجال و اعیان مقتدر از آن دسته که در آن زمان بر شرق حکومت داشتند روبرو شود، اما آنان در حال گسترش در سرزمینهای حد فاصل میان دانوب، رشته کوه بالکان، دریان آدریاتیک و در امتداد ماریتسا بودند و پایه های اولیه قیامهای وسیع و مشابهی را برای سالهای بعدی قرن، پی ریزی می کردند. مقتدرترین این افراد، داغ دویرن اوغلو، [۴۵] بود که بر ناحیه ادرنه سلطه یافت؛ یکی دیگر از این افراد، تیر سینیکلی اوغلو آقا، [۴۶] بود که بر مناطق نیکوبولی، سیستووا [۴۷] و روسچوک [۴۸] در امتداد دانوب نظارت یافت؛ علاوه بر اینها می توان از علی پاشای یانینا نام برد که در همان اوان فعالیت خود را برای دستیابی به قدرت در آلبانی مرکزی آغاز کرده بود؛ خاندان بوشاتلی [۴۹] در شمال آلبانی و ولادیکا (شاهزاده - اسقف) پتر اول نیگوس [۵۰] مونته نگرو که با پشتیبانی اتریش و آلبانی هردو، در پی گسترش حکومت خود بودند، از جمله افراد برجسته کشورهای حوزه بالکان به شمار می آمدند.^{۶۶}

در رویارویی با یک چنین روند عمومی تلاشی قدرت مرکزی، سلطان بیهوده می کوشید

45- Dağdevirenöglu

46- Tirsiniqliöglu

47- Sistova

48- Rusçuk

49- Başatli

50- Vladika Peter I (Niegos Petrovich)

که رجال برجسته ولایات را تحت انقیاد خود در آورد؛ در پی این مقصود بود که وی بارها آنان را به مقامهای رسمی ایالتی منصوب می کرد یا بسادگی به آنان رشوه می داد تا از این طریق وفاداری آنان را جلب کند؛ گاهی هم جناحهای رقیب را علیه یکدیگر برمی انگیزت یا علیه آنان اقدام به لشکرکشی مستقیم می کرد. این تلاشهای آخری معمولاً موجب می شد که شمار وسیعی از سربازان به نیروهای رهبران شورشی که پول و امکانات بهتری در اختیار آنان قرار می دادند، ملحق شوند. درحالی که پر در آمدترین نواحی امپراتوری تحت سلطه افراد صاحب نفوذ ولایات قرار داشت، درآمدهای خزانه به طور مداوم کاهش می یافت، استانبول و شهرهای مهم از منابع اصلی غذایی محروم و شرایط زندگی روز به روز بدتر می شد؛ در این احوال، سلطان و اطرافیان وی قادر نبودند که برای بهبود اوضاع کار چندانی انجام دهند.

بروز مشکلات با ایران

در روابط خارجی عثمانی صلح واقعی وجود نداشت. بی نظمی و آشوب مستولی بر ایران در پی قتل نادرشاه (۱۱۶۰ هـ. ق / ۱۷۴۷ م)، به همت کریم خان، رهبر قبیله زند، خاتمه یافت؛ وی توانست تحت سلطه نظامی خود کشور را متحد کند و سلسله کوتاه مدت زندیه را روی کار آورد (۱۲۰۹-۱۱۶۵ هـ. ق / ۱۷۹۴-۱۷۵۱ م). کریم خان به محض این که سلطه خود را در ایران تحکیم کرد، سیاست تجاوز کارانه خود را علیه عثمانیها به کار گرفت؛ وی به نواحی آناتولی شرقی (مارس ۱۱۸۸ هـ. ق / ۱۷۷۴ م؛ مارس ۱۱۸۹ هـ. ق / ۱۷۷۵ م) حمله کرد و سپس با تصرف بصره (آوریل ۱۱۹۰ هـ. ق / ۱۷۷۶ م) و روی کار آمدن نامزد مورد نظر خود در مقام رهبر مملوک بغداد، کوشید که در منازعات ویرانگرانه ممالیک دخالت کند.^{۹۷} عبدالحمید با اعزام تکاوران خود از عراق به داخل ایران، واکنش نشان داد، اما توانست نیروهای ایران را از بصره بیرون کند. تنها پس از آن که سلیمان پاشا حکومت ممالیک را به عراق بازگرداند، توانست نیروهای ایران را در بصره سرکوب کند و دست کم به طور اسمی و ظاهری اقتدار سلطان را در سراسر ولایت گسترش دهد. خطر ایران برای مدت یک قرن خاتمه یافت و این به سلطان و جانشینانش امکان می داد که تلاشهای خود را در تحت نظارت در آوردن قبایل بدوی، دنبال کنند. اما این کوششها هیچ گاه موفقیت چندانی به بار نیاورد و حملات وهابیه از داخل شبه جزیره عربستان بر این مشکل می افزود. بنابراین، در خاتمه باید گفت که نه ایرانیان، بلکه ساکنان صحراها بودند که سلطه عثمانی را در عراق تهدید می کردند.^{۹۸}

الحاق کریمه به روسیه

طمع آشکار کاترین در تسخیر قلمروهای دیگری از امپراتوری عثمانی و عزم قدرتهای

دیگر اروپایی در کسب امتیاز در ازای هر پیشروی جدید روسیه، روابط عثمانی و اروپا را دچار تنش کرد. در آغاز، کاترین مداخله مستقیم خود را در امور نوگیا که تحت انقیاد وی درآمدند، محدود کرد؛ در همین احوال، وی می کوشید خان نشین کریمه را برای آنانی که در برابر اقتدار وی سر تسلیم فرود می آوردند، حفظ کند. در این زمان بود که صدها تن از مردم کریمه، از طبقات بالا و پایین جامع، به آناتولی مهاجرت کردند و بدینسان روند مهاجرت از ولایات از دست رفته آغاز شد، چندان که شمار آنان طی قرن سیزدهم هـ. ق / نوزدهم م بالغ بر میلیونها نفر می شد و این برای امپراتوری مشکلات اجتماعی و اقتصادی مهمی به همراه آورد که از عهده حل آنها بر نمی آمد. یک مشکل فوری ناشی از این مهاجرتها از پناهندگان ثروتمندتر ناشی می شد که با حمایت مالی خود، در استانبول، جناح جنگ طلبی را قوت بخشیدند که خواستار از سرگیری نبرد با روسیه و احیای اقتدار عثمانی در کریمه بود. اما در همان زمان که این جناح برای خود موفقیتی کسب می کرد، جنگ با ایران آنان را از تحقق خواستهایشان باز داشت.

با خاتمه یافتن قیام پوگاچف، کاترین بسادگی می توانست به منظور تحقق مقاصد خود در کریمه به گونه ای مستقیمتر دخالت نظامی کند. این زمان فرصت مناسبی بود برای کاترین که وارد عمل شود، زیرا حکومت عثمانی در این موقع در ایران و دوست مهم اروپایی آنان یعنی فرانسه در آمریکای شمالی سرگرم بود. روسها طی حمله ای دست نشانده خود، شاهین گرای را بر تخت نشانندند، در حالی که تحت الحمايه سلطان یعنی دولت گرای مجبور شد که به استانبول بگریزد. حکومت شاهین گرای در مقام خان کریمه چنان که روسها انتظار آن را داشتند، وافی به مقصود نبود. از آنجا که شاهین گرای دیگر نمی توانست با استفاده از کمکهای مالی عثمانی سران قبایل مهم تاتار را تحت نفوذ خود قرار دهد و به شیوه سنتی به حکومت خود ادامه دهد، وی کوشید که به سبک روسها حکومتی متمرکز تشکیل دهد و نفوذ علما و همه قبایل را بجز آنانی که از اهمیتی برخوردار بودند، از میان ببرد و افراد خود را در مقامهای مهم اداری بگمارد و با ایجاد ارتشی ثابت، ارتش تحت نفوذ قبایل را منسوخ کند. دشمنی با حکومت شاهین گرای به بروز یک قیام منجر شد و عثمانیها سلیم گرای و پشتیبانانش را به کریمه اعزام کردند بدین امید که بتوانند با استفاده از وضع موجود، حکومت سلطان را در این منطقه برقرار کنند (۲ ژانویه ۱۱۹۲ هـ. ق / ۱۱۷۸ م). اما روسها بیدرنگ پیشروی خود را آغاز کردند، شورشیان را به قتل رساندند و پیش از آن که عثمانیها بتوانند واکنشی از خود نشان دهند؛ بیشتر نواحی شبه جزیره را تسخیر کردند. شاهین گرای یکبار دیگر به مقام خانی کریمه منصوب شد، اما این بار دیگر از وی هیچ گونه حمایت محلی نشد و حکومت او تماماً به لشکر روسها متکی بود (فوریه ۱۱۹۲ هـ. ق / ۱۷۷۸ م). پس از آن که عثمانیها از عقب راندن روسها از کریمه نومید شدند، برای برقراری صلح کوشیدند. آنان راضی شدند که حکومت شاهین گرای را در مقام

خانی کریمه تا پایان عمر به رسمیت بشناسند و تصریح کردند که حکومت خانهای آینده مستلزم تأیید سلطان در مقام خلیفه اسلامی باشد و در مقابل از روسها خواستند که یکبار دیگر کریمه را تخلیه کنند. روسها موافقت کردند و کریمه استقلال خود را باز یافت؛ اما شاهین گرای فقط با پشتیبانی مالی و نظامی روسها توانست خود را حفظ کند. بنابراین چندی نباید که کاترین حمله خود را به منظور الحاق مستقیم و آشکار کریمه آغاز کرد (ژانویه ۱۱۹۳ هـ. ق / ۱۷۷۹ م).^{۹۹}

فرانسه که خود در آمریکای شمالی سرگرم نبرد با بریتانیا بود، عثمانیها را از انجام واکنش علیه حمله روسها مأیوس و منع کرد. در همان اوان وزیر اعظمی مقتدر و آزاد منش به نام خلیل حمید، در استانبول به قدرت رسیده بود. وی تصمیم داشت که اصلاحاتی اساسی را آغاز کند؛ از این روی وزیر اعظم و سلطان، هیچ یک تمایلی نداشتند پیش از تجدید بنای ارتش، خود را درگیر نبردی جدید با روسیه کنند؛ نبردی که ممکن بود قلمروهای بیشتری را از سلطه عثمانی خارج کند. در این احوال، تنها غازی حسن بود که با آگاهی از این امر که چه امتیازات استراتژیک فراوانی نصیب امپراتریس شده است، از اعمال واکنشی شدید در برابر پیشرویهای روسیه حمایت می کرد. اما سلطان که در این برهه از قدرت مؤثری برخوردار نبود، بر خلاف میل خود، با انعقاد قراردادی که در عین علی قواق (۹ ژانویه ۱۱۹۹ هـ. ق / ۱۷۸۴ م) به امضاء رسید و بر اساس آن الحاق کریمه به روسیه به رسمیت شناخته می شد، موافقت کرد. این قرارداد تمامی شرایط معاهده قینارجه را بجز مواردی که به کریمه مربوط می شد، تأیید می کرد؛ موارد مربوط به کریمه بجز مفادی که رهبری مذهبی سلطان را در مقام خلیفه مسلمین به رسمیت می شناخت، حذف شد.^{۱۰۰} بدینسان حکومت خان نشین کریمه منقرض و سلطه مستقیم روسها برقرار شد؛ هزاران تن دیگر از آوارگان مسلمان روند مهاجرت و گریز از سرزمین خود و پناهندگی به قلمرو عثمانی را آغاز کردند؛ از این روی طولی نکشید که کاترین کریمه را به صورت یک پایگاه اصلی نظامی برای پیشرویهای بیشتر خود به داخل سرزمینهای عثمانی در آورد.^{۱۰۱}

سیاست اصلاحات سنتی عثمانی

نمونه اصلاحات انجام شده از سوی خلیل احمد در میان اعضای طبقه حاکم تحت رهبری سلطان و آنانی که مصلحت سیاسی خود را در مبارزه با محافظه کاران و حمایت از وی می دیدند، پشتیبانان بسیاری پیدا کرد. وی همچنین از حمایت افسران و افراد بونوال و دسته نظامی دوتوت و مدرسه وابسته به آن و نیز عده معدودی از عثمانیهای برخوردار بود که از اهمیت آنچه که انجام می گرفت، آگاه بودند. بدیهی است که رهبری محافظه کاران در دست آنانی

بود که نوآوریهای انجام شده، بیش از همه منافع آنان را به خطر می انداخت، مثل اعضای دسته های قدیمی نظامی که هر گونه تغییر و تحولی درآمدها و مقامهای آنان را تهدید می کرد. از آنجا که بسیاری از اعضای این دسته ها از راه بازرگانی و صنعتگری زندگی می گذراندند و از درآمدهای سرشار و منافع خانوادگی مهمی برخوردار بودند، می توانستند اصناف و خانواده های آنان را به حمایت از روشهای کهنه و قدیمی برانگیزند. این گروه بیش از همه از سوی توده علما حمایت می شد؛ آنانی که نه توان ویژه قدرت اعمال معیارهای کهنه را داشتند و نه این که می توانستند از عهده انجام وظایف خود بر آیند. به این جناح که دارای منافع مشخص گروهی بودند، افراد دیگری ملحق شدند که انگیزه های سیاسی داشتند؛ از جمله این افراد غازی حسن و افسران نیروی تازه تأسیس دریایی اش بود که عمده در جلب حمایت سلطان با خلیل حمید سر دشمنی داشتند. شاید بیشترین قدرت محافظه کاران در این بود که با توسل به روایات اسلامی و عثمانی، می توانستند پشتیبانی توده های مردم را نسبت به خود جلب کنند؛ حال آن که اصلاح طلبان در مقام پیشگامان و برگزیدگان جامعه هنوز چندان پای بند سنتها بودند که نخواهند مردم را در گیر روند حکومت کنند یا حتی در پی گسترش یک طبقه متوسط باشند که بتواند منافش را خود تشخیص دهد. بزرگترین مددکار اصلاح طلبان وجود بحرانهایی بود که هستی امپراتوری را تهدید می کرد و از این روی حتی ارتجاعی ترین جناحهای محافظه کاران نیز گاه مجبور می شدند که برای حفظ اساس امپراتوری با انجام برخی اصلاحات موافقت کنند. اما زمانی که این بحرانا خاتمه یافت، محافظه کاران توانستند که با حمایت توده های مردم و قدرت ارتش، اصلاح طلبان را از صحنه قدرت حذف کنند و نتایج اصلاحات انجام شده را از بین ببرند.

حضور نمایندگان کشورهای بیگانه بر پیچیدگی اوضاع می افزود. در این احوال، نمایندگان بویژه کشورهای اتریش و روسیه به حمایت از سیاستهای حکومتی خود یعنی دشمنان سلطان عمل می کردند. آنان به امید تضعیف بیشتر نظام عثمانی و در نتیجه، آماده تر کردن زمینه داخلی برای مداخله نظامی ارتشهای کشورهای خود، از تلاشهای مخالفان ایجاد اصلاحات در کشور پشتیبانی می کردند؛ حال آن که نمایندگان کشورهای بریتانیا، هلند و فرانسه معمولاً بیشتر جناح اصلاح طلبان را مورد حمایت قرار می دادند، بدین امید که با حفظ امپراتوری تعادل قدرت را در اروپا حفظ کنند. البته این کمکها، حتی کمکهای فرانسه، پایگاهی عمیق در میان اشراف و روشنفکران آن کشور نداشت. طی سالهای دوستی رسمی عثمانی - فرانسه، روابط میان آنان تنها بر اساس منافع تجاری فرانسه در کشورهای شرق مدیترانه و منافع مذهبی در اماکن مقدس مذهبی استوار بود؛ حال آن که اذهان عمومی مردم ملامال کینه و تبلیغات ضد اسلامی بود، تبلیغاتی که از زمان جنگهای صلیبی ذهن توده های مردم را انباشته

بود. آنچه که تعصب دیرینه مسیحیان را نسبت به مسلمانان تشدید می کرد، گرایش جدید روشنفکران قرن دوازدهم هـ. ق / هجدهم م به «فرمانروایان روشن نگر» روسیه بود که ظاهراً برغم تداوم «عقب ماندگی و نا آگاهی مسلمانان» در حال نوسازی کشور و جامعه روسیه بودند. سایر کشورهای اروپایی از وحدت و یکپارچگی عثمانی در مقابل روسیه دفاع می کردند، اما فقط بدین منظور که به فرانسه فرصت داده شود که در موقع مقتضی، حمله خود را به داخل قلمرو عثمانی آغاز کند. با توجه به این تمایلات که اغلب به طور صریح و آشکار در اروپا مطرح می شد، برای محافظه کاران عثمانی چندان دشوار نبود که اصلاح طلبانی چون خلیل حمید را که حمایتهای فرانسه را پذیرفته و حکومت وی در اصل متکی بر همین حمایتها بود، نیک بشناسند. وی تلاش می کرد که حکومت فرانسه در خاورمیانه را جایگزین حکومت عثمانی کند و اتحاد میان این اصلاح طلبان و فرانسه مسأله ای بود که در قرن سیزدهم هـ. ق / نوزدهم م طی سالیان دراز، محافظه کاران با تمسک قرارداد آن، به سود خود تبلیغ می کردند.

اصلاحات خلیل حمید

خلیل حمید راغب احمد مسلمانی ترک بود که طی سالهای طولانی خدمت در نهاد دبیری، خاصه در مقام رئیس الکتاب که مسؤول تنظیم مکاتبات سلطان با سفیران کشورهای بیگانه و حکومتهای آنان بود، تجربیات بسیاری کسب کرده بود. وی تنها پس از سال ۱۱۹۶ هـ. ق / ۱۷۸۱ م یعنی زمانی که به مقام نیابت وزیر اعظم (کدخد) منصوب شد، آگاهی بیشتری از نظام عثمانی پیدا کرد.^{۱۰۲}

خلیل حمید طی مبارزه با روسها بر سر کریمه، کوشید که نیروهای موجود عثمانی را برای جنگی که از قبل انتظار آن را می کشید، تقویت کند. از این روی، سربازان بسیج شدند و تدارکات و مهمات لازم به دژهای مهم مرزی که در همان زمان تحت نظارت شخص وی مرمت و در چند مورد بکلی بازسازی شد، ارسال گردید. کوششهای هماهنگی صورت گرفت که در پایگاههای اصلی پشت جبهه در اردنه، صوفیه و ایساقچی، انبارهای دائمی آذوقه ایجاد و نیروی انسانی ذیره نیز در آنها مستقر شوند تا از آنجا به جبهه هایی که بدو مورد حمله قرار می گیرند، نیروی کمکی و تدارکات ارسال و علاوه بر آن تجمع دوباره لشکریان در صورت انهدام مواضع مقدم جبهه، امکان پذیر شود.^{۱۰۳}

اما وزیر اعظم خیلی زود دریافت که کوششهایی از این دست تا زمانی که ساختار ارتش به طور کلی نوسازی و تقویت نشده است، محکوم به شکست خواهد بود. وی کوشید که با برقراری ارتباط میان دو گروه قدیم و جدید و برخوردار کردن دسته های قدیمی از سازمان،

انضباط و سلاحهای دسته‌های جدید نظامی و مدارس مربوط به آنها، تضاد و دوگانگی کهنه - نو را در ارتش از میان ببرد. بی تردید، نخستین کوششهای اصلاح طلبانه‌ی بی‌جزاز لحاظ وسعت و درجه، هیچ تفاوتی با تلاشهای اصلاح طلبان پیشین نداشت. دسته توپخانه آتش سریع دوتوت و مدرسه علوم ریاضی به کمک کارشناسان فرانسوی احیا شد و گسترش یافت؛ غازی حسن و نیروی دریایی عثمانی برغم مخالفت شدید با خلیل حمید، عامل اصلی این اختلافات با وی همکاری کردند. کارشناسان فرانسوی نیازهای مدرسه مهندسی را تا اندازه زیادی برطرف کردند. آنان با توجه به تخصصشان در امر احداث استحکامات نظامی، دژهای مهم مرزی را نوسازی و کتابهایی را از متون درسی فرانسه به ترکی ترجمه کردند؛ علاوه بر این، کارشناسان مذکور، مدرسه‌ای به همین منظور تأسیس کردند که زمینه احداث مدرسه مهندسی ارتش را در سالهای بعد فراهم آورد.^{۱۰۴}

علاوه بر این، کوششهایی نیز صورت گرفت که نهادهای قدیم احیاء شوند. مفتشانی به ایالتها اعزام شدند تا مالکان تیمارها را وادارند که بر روی زمینهای خود زندگی کنند، آموزشهای نظامی را فراگیرند و در موقع فراخوانی ارتش خود را معرفی کنند.^{۱۰۵} آن گروه از مالکانی که مشخص می‌شد افسرانشان تخلفات را نادیده می‌گیرند یا کاستیها را پنهان می‌دارند، بیدرنگ در معرض خطر اعدام قرار می‌گرفتند.^{۱۰۶} اعضای ازین چریها که از پذیرش آموزش و انضباط سرباز می‌زدند، از کار برکنار می‌شدند. فرزندان اعضای ینی چری برای خدمت در این دسته نظامی پذیرفته نمی‌شدند مگر این که توانایی و علاقه خود را به گونه‌ای آشکار می‌کردند.^{۱۰۷} خلیل حمید دو سوم از افرادی را که در دسته ینی چری مشغول خدمت بودند، از کار برکنار کرد و حقوق افراد باقیمانده را افزایش داد تا از این طریق همکاری آنان را در نوسازی ساخت نظامی دسته جلب کند. وی همچنین گروههایی از دسته ینی چری و سپاهی را به امر آموزش در سلاحها و تاکتیکهای جدید پیاده نظام و توپخانه اروپایی مأمور کرد.^{۱۰۸} مقررات جدیدی وضع شد تا تمامی تغییراتی را که تحت رهبری غازی حسن در سازمان، نیروی انسانی و تاکتیکهای نیروی دریایی ایجاد شده، نهادی کند. خلیل حمید نسبت به مشکلات اقتصادی امپراتوری توجه قابل ملاحظه‌ای مبذول داشت.

اگرچه دستورها و فرامین صادر شده به منظور احیای ارزش پول رایج امپراتوری و نظارت بر قیمتها چیز تازه‌ای نبود، وی احیای صنایع و حرفه‌های داخلی را که طی قرن پیش از آن، در نتیجه رقابت صنایع اروپایی مضمحل شده بود، مورد توجه قرار داد. به منظور کاهش جدال موجود در میان گروههای اجتماعی و مذهبی گوناگون، وی به همه اتباع خود دستور داد که به جای پوشیدن جامه‌های هندی و اروپایی که از عصر لاله دوری متداول شده بود، بنا بر اقتضای طبقه و درجه، همان البسه سنتی خود را برتن کنند. برای برطرف کردن نیازهای جاری مردم،

واحدهای تولید قماش نیز تشویق شدند که تولید خود را افزایش دهند. ۱۰۹ دستگاه چاپ قدیمی متعلق به ابراهیم متفرقه که مدتها بی استفاده مانده بود، دوباره به کار گرفته شد و با استفاده از سرمایه خزانه انتشار وقایعنامه های رسمی صوفی و ایزی آغاز شد؛ این وقایعنامه ها تحولات امپراتوری را طی دو دهه پس از قیام پاترونا، توضیح می داد.

اما عاقبت، خلیل حمید در دام توطئه های دشمنان سیاسی خود گرفتار آمد؛ دشمنان وی در این زمان تحت لوای غازی حسن پاشا که از شهرت و اعتبار وزیر اعظم به خشم آمده بود، فعالیت می کردند. شایعه ای پراکنده شد مبنی بر این که وزیر اعظم در حال توطئه چینی علیه سلطان است و می خواهد شاهزاده جوان، سلیم، یعنی برادرزاده عبدالحمید را که بیشتر مورد توجه اصلاح طلبان است و کمتر در معرض فشارهای سیاسی قرار دارد، به جای وی بر تخت بنشاند. خلیل حمید از مقام خود عزل شد و چندی بعد به دستور سلطان اعدام شد (۲۷ آوریل ۱۲۰۰ هـ. ق / ۱۷۸۵ م). پس از وی چون دیگر کسی انجام اصلاحات را تشویق و ترویج نمی کرد، انگیزه این گونه فعالیتها از میان رفت. در سال ۱۲۰۲ هـ. ق / ۱۷۸۷ م، کارشناسان فرانسوی از مداخله در امور کناره گرفتند، زیرا در این زمان لوئی شانزدهم به تحریک پدرزن خود در وین از ادامه روابط دوستانه با باعالی خودداری کرد. اما همچنان که در مورد تلاشهای بونوال و دوتوت اتفاق افتاد، در این زمان حتی شمار وسیعتری از عثمانیها با آگاهی از لزوم انجام اصلاحات و اشتیاق فراوان در راه تحقق آنها، به امید روزی ماندند که موقعیت سیاسی انجام این فعالیتها اصلاح طلبانه را ممکن سازد. ۱۱۰

پیش زمینه جنگ

در این احوال، الحاق کریمه به قلمرو روسیه تنها موجب تطمیع بیشتر کاترین دوم در تسخیر هر چه بیشتر سرزمینهای عثمانی شده بود. وی با آگاهی از این امر که دیگر نمی تواند بدون خشنود نگاه داشتن قدرتهای دیگر، پیشروی بیشتری به داخل قلمرو عثمانی داشته باشد، طرح معروف خود را به نام «طرح یونانی» که طی قراردادی پنهانی با امپراتور اتریش مطرح شده بود، قوت بخشید. اساس این طرح بر بیرون راندن عثمانیها از اروپا و تقسیم غنایم به گونه ای بود که تعادل قدرت حفظ شود. بنابراین قرارداد، امیرنشینها تحت لوای یک کشور مستقل و جدید ارتد کس به نام داشیا با یکدیگر متحد می شدند و روسیه با انتصاب پوتمکین در مقام نخستین امیر این کشور، نفوذ خود را بر این سرزمین تحکیم می کرد. حتی از این مهمتر، از دیدگاه کاترین، استانبول، تراکیه، مقدونیه، بلغارستان و یونان شمالی تحت لوای امپراتوری تجدید حیات شده بیژانس با یکدیگر متحد می شدند؛ قرار بود که مرکز حکومت مورد نظر آنان استانبول باشد و فرمانروایی آن بر عهده نوه کاترین (متولد سال ۱۱۹۳ هـ. ق / ۱۷۷۹ م)، که

کنستانتین نامیده می‌شد و خاصه به همین منظور تربیت شده بود، گذاشته شود. در مقابل این امتیازات، اتریش بر حوزه کشورهای بالکان غربی - صربستان، بوسنی، هرزگوین و بخشهایی از دالماسی که تحت تصرف ونیز بود - سلطه می‌یافت. ونیز هم به نوبه خود بر موره و جزایر استراتژیک کرت و قبرس مسلط می‌شد. حتی فرانسه که از دیرباز مدافع اصلی بابعالی در اروپا تلقی می‌شد و در نتیجه گرایش که از زمان لوئی شانزدهم و ملکه اش ماری آنتوانت نسبت به روسیه و اتریش پیدا کرده بود، در این قضیه وارد شد؛ بنابراین قرارداد سوریه و مصر به فرانسه تعلق می‌گرفت و بدینسان فرانسه در ساحل شرقی مدیترانه برتری مهم و حساسی پیدا می‌کرد که در صورت همراهی انگلیس، شاید تنها همین کشور در برخورداری از این امتیاز با فرانسه سهیم می‌شد.

در مقابل این اتحاد، دشمن اتریش در آلمان یعنی کشور بالنده پروس به انگلیس نزدیکتر شد؛ در این زمان، انگلیس رفته رفته به این مسأله توجه پیدا می‌کرد که حفظ وحدت ارضی عثمانی تا چه اندازه برای حفظ منافع انگلیس ضرورت دارد، زیرا این کشور همچون دزی مستحکم در مقابل نفوذ روسها بود و علاوه بر آن بازار فروش خوبی برای کالاهای انگلیسی به شمار می‌رفت. سفیران انگلیسی و پروس سلطنت را تشویق می‌کردند تا انجام اصلاحات را از سر گیرد و در مقابل توسعه طلبیهای روس تا آنجا که ممکن است مقاومت کند.

خطر روسیه در واقع بیش از هر زمان دیگر تهدید کننده می‌شد. پوتمکین کریمه را به صورت پایگاهی برای توسعه طلبی خود در سراسر دریای سیاه در آورد و سواستوپول را در کریمه و کرسون را در دهانه دنیستر لنگرگاه ناوگان جدید روسیه در دریای سیاه ساخت. کارگزاران روسی که بنا بر قرارداد کوچک قینارجه در بالکان مستقر شده بودند، رفته رفته فعالیت خود را در تشدید تفرقه و تحریک شورش و همچنین تشویق دزدان دریایی یونانی در دریای اژه به حمله به کشتیرانی عثمانی، آغاز کردند. واکنش عثمانیها تنفر عمومی نسبت به کفار، میل به انتقامجویی و تصمیم به بازپس گیری بویژه کریمه بود و در این راه مصمم بودند که در صورت لزوم حتی به زور متوسل شوند. تنها غازی حسن در برابر جناح جنگ طلب مقاومت می‌کرد؛ وی بر این نکته اشاره داشت که بریتانیا و پروس فقط توصیه به جنگ کرده‌اند، اما هیچ حمایت مالی و نظامی ملموسی ابراز نداشته‌اند. اما در همان احوال که جاه طلبیهای کاترین رفته رفته آشکارتر می‌شد، طرفداران جنگ مستقیم و رویاروی - تحت رهبری حکمران موره که یک گرجی مسلمان شده به نام خواجه یوسف پاشا بود - به مقامهای بالای دربار دست یافتند و خود یوسف پاشا برای یک دوره طولانی سه ساله مقام وزارت اعظم را برعهده گرفت (۱۲۰۴-۱۲۰۱ هـ. ق / ۱۷۸۹-۱۷۸۶ م). روسیه و اتریش به دلیل ناخشنودیهای داخلی در امپراتوریهایشان، هنوز برای جنگ آماده نبودند. اما زمانی که غازی حسن در رأس سپاهی

مأموریت یافت که بیگهای شورشی مملوک در مصر را سرکوب کند، بابعالی بکلی تحت نفوذ هواداران جنگ قرار گرفت. خواجه یوسف سلطان دیوان عالی را تحت فشار قرار داد تا این که عاقبت از سوی آنان اعلان جنگ داده شد (۱۴ اوت ۱۲۰۲ هـ. ق/ ۱۷۸۷ م) و عنوان شد در صورتی از جنگ خود منصرف خواهند شد که روسیه کریمه و قفقاز را تخلیه کند. پس از آن که تلاشهای میانجیگرانه به شکست انجامید، روسیه چندی بعد با اعلان جنگ خود واکنش نشان داد (۱۵ سپتامبر) و به اتریش اجازه داد که در موقع مقتضی وارد جنگ شود به گونه ای که بتواند سلطان را با قبول شرایط مطرح شده از سوی کشورهای متحد، به پذیرش صلح مجبور کنند.

جنگ با روسیه و اتریش ۱۲۰۷-۱۲۰۲ هـ. ق/ ۱۷۹۲-۱۷۸۷ م

جنگی که آغاز شد چندین مرحله کاملاً مشخص را پشت سر گذراند؛ از جمله مراحل قبل و بعد از ورود اتریش (۱۹ فوریه ۱۲۰۳ هـ. ق/ ۱۷۸۸ م) و شروع دوره سلطنت سلیم سوم که در ۶ اوت ۱۲۰۴ هـ. ق/ ۱۸۷۹ م جلوس کرد. نبردهای اولیه بی آن که هیچ یک از طرفین برای شروع جنگ آمادگی واقعی داشته باشند، نبردهایی کوتاه و غیر قطعی بود. هر دو جناح درگیر تا سال ۱۲۰۳ هـ. ق/ ۱۷۸۸ م از انجام اقدامی تهاجمی طفره می رفتند: مراجعت غازی حسن از مصر و جدال شدید وی با وزیر اعظم بر سر مسأله اداره جنگ، عثمانیها را از دست زدن به یک عمل تهاجمی قطعی منحرف کرد؛ و بی کفایتی نظامی پوتمکین در تدارک یک حمله جدید و نیز منازعات میان پرنس آلمانی، شارل ناسو-زیگن [۵۱] و قهرمان انقلابی آمریکا، جان پاول جونز [۵۲] که هر دو تحت توجهات شخصی امپراتریس به خدمت روسیه در آمده بودند، این کشور را از اقدام قطعی در جهت جنگ بازداشته بود. علاوه بر این، روسیه و اتریش هر دو از ایجاد اتحاد جدید سه گانه میان بریتانیا، پروس و هلند (۱۳ ژوئن ۱۲۰۳ هـ. ق/ ۱۷۸۸ م) و همچنین تلاشهای سوئد که در صدد بود با استفاده از سرگرم بودن نیروهای روسیه در جنوب، فنلاند را بازپس گیرد، احساس خطر می کردند. اتریشیها که در پی فرصت بودند با عبور از دانوب و ساوا عثمانیها را مورد حمله قرار دهند، در نتیجه شکست روسیه در سرگرم کردن عثمانیها در شرق، ناکام ماندند.

بنابراین هر دو سوی درگیری بیش از یک سال از آرامش نسبی برخوردار بودند و این فرصتی بود که خود را برای مراحل فعالتر جنگ آماده کنند. تنها در بهار سال ۱۲۰۳ هـ. ق/ ۱۷۸۸ م بود که این بن بست شکسته شد؛ در این زمان نیروهای امپراتوری بوسنی و

51- Nassau-Siegen

52- John Paul Jones

سپس مولداوی شمالی را با کمک امیر یونانی آن به نام آلكساندر ایسیلانتی که در لحظه‌ای حساس سلطان را تنها گذاشت، تصرف کردند. تهاجمات موفقیت آمیز خواجه یوسف که در بهار سال ۱۲۰۴ هـ. ق / ۱۷۸۹ م از طریق کوههای کارپات به داخل ترانسیلوانیا انجام شد، با مرگ عبدالحمید و تلاش سلطان جدید در عزل مخالفان اصلی اصلاحات از مقامهای مهم از جمله خواجه یوسف و غازی حسن، متوقف و در هم کوبیده شد. این اقدامات موجب بروز بی نظمی در سازمان ارتش شد و به دشمن مجال داد که سامان اولیه خود را بازیابد و ابتکار عمل را در دست گیرد. روسها به پیشروی خود ادامه دادند و سبب شد که نیروهای مدافع عثمانی در صربستان و بوسنی نیز متزلزل شوند. بنابراین اتریشها توانستند بلغراد را تصرف کنند (۱۸ اکتبر ۱۲۰۴ هـ. ق / ۱۷۸۹ م) و بسرعت از طریق صربستان به سوی نیش پیشروی کنند؛ در همین احوال، پوتمکین بوخارست و سایر نواحی والاکیا را تسخیر کرد و بدینسان به یکی از فاجعه بارترین نبردهای تاریخ عثمانی خاتمه دادند و زمینه را برای تهاجم مشترک به استانبول در بهار سال بعد فراهم آوردند.

طی زمستان ۱۲۰۵-۱۲۰۴ هـ. ق / ۱۷۹۰-۱۷۸۹ م، همه کشورهای اروپایی درگیر در جنگ با عثمانی خواستار صلح بودند. کاترین سرگرم رویارویی با تهاجم سوئد به فنلاند بود. جوزف دوم، پادشاه اتریش، به امر سرکوب قیامهای ملی گرای هلند و مجارستان اشتغال داشت. علاوه بر این، شروع انقلاب فرانسه موجب شد که اتحاد سه گانه خواستار خاتمه جنگ در شرق شود، چنان که اتریش بتواند برای مبارزه با انقلاب در اروپا وارد عمل شود و در عین حال لهستان موقعیت گذشته خود را چون سدی در مقابل پیشرویهای بیشتر روسیه به غرب بازیابد. اما سلیم که در این زمان از سوی غازی حسن حمایت می شد، با این پیشنهادها مخالفت کرد، زیرا احساس می کرد که وی می تواند با این تمهید درازای برقراری صلح، همه فتوحات گذشته خود را بازپس گیرد. غازی حسن یکبار دیگر لشکر عثمانی را بازسازی و شبکه تدارکاتی جدید را سازماندهی کرد و به نظر می رسید که امپراتوری رفته رفته با موفقیت قدرت گذشته خود را باز می یابد که مرگ نابهنگام سلطان در اترتیب (۲۹ مارس ۱۲۰۵ هـ. ق / ۱۷۹۰ م) دوباره لشکر را دستخوش نابسامانی کرد. برغم ناسازگاری سلیم، اتحاد سه گانه اتریش را واداشت که در رایسنباح [۵۳] قرارداد جداگانه‌ای را به امضاء برساند (۵ اوت ۱۲۰۵ هـ. ق / ۱۷۹۰ م)؛ بنابراین قرارداد، اتریش موافقت کرد که درازای برقراری صلح از همه فتوحات خود در قلمرو عثمانی صرف نظر کند. سلطان در آغاز از آنچه که وی آن را خیانت پروس در مذاکره از سوی سلطان و بی حضور نماینده وی تلقی می کرد، بشدت ناخشنود بود، اما سرانجام سلطان این

قرارداد را پذیرفت و در سیستوا صلحنامه‌ای را با اتریش به امضاء رساند (۴ اوت ۱۲۰۶ ه.ق / ۱۷۹۱ م) که قرارداد مذکور را تأیید می‌کرد. اتریش فتوحات خود را در بوسنی، صربستان و امیرنشینها واگذار کرد و عثمانی در مقابل متعهد شد که با اتباع مسیحی خود بخوبی رفتار کند و به آنان اجازه داده شود که تحت حمایت اتریشها قرار گیرند. بنابراین، یکبار دیگر اتریش روسیه را در کشاکش تدارک حمله‌ای مشترک به استانبول، تنها گذاشته بود.

سلیم در این زمان خواجه یوسف را به مقام وزارت اعظم عودت داد (۲۷ فوریه ۱۲۰۶ ه.ق / ۱۷۹۱ م تا ۴ مه ۱۲۰۷ ه.ق / ۱۷۹۲ م)، بدین امید که وی موفقیت‌های اولیه خود را از سر گیرد، اما لشکر عثمانی در این زمان بسیار ناتوانتر از آن بود که برای وی کاری انجام دهد. اگر چه خواجه یوسف شمار زیادی از افراد را گرد آورد، اما آنان فاقد انضباط، روحه و آموزش بودند. از این روی برای روسها دشوار نبود که این نیروها را در ماچین واقع در جنوب غربی برائیلا تارومار کنند (۴ آوریل ۱۲۰۶ ه.ق / ۱۷۹۱ م) و دوباره امپراتوری را بی دفاع بگذارند. بنابراین سلیم ناگزیر به میانجیگری اتحاد سه گانه که به انعقاد قرارداد صلح با روسیه در یاسی منجر شد، تن در داد (۸ ژانویه ۱۲۰۷ ه.ق / ۱۷۹۲ م). معاهده کوچک قینارجه - پس از اصلاحاتی که به موجب قرارداد سال ۱۱۹۹ ه.ق / ۱۷۸۴ م، در آن انجام شد و براساس آن الحاق کریمه به روسیه و اقتدار این کشور بر گرجستان از سوی عثمانیها به رسمیت شناخته شد - مبنای قرارداد جدید قرار گرفت. کاترین با خروج نیروهایش از امیرنشینها و بنادر مهم واقع در دهانه دانوب، موافقت کرد، و سلیم دنیستر را به عنوان خط مرزی جدید میان دو امپراتوری پذیرفت. روسیه بندر اوکزا کوف و همچنین سرزمینهای میان باگ و دنیستر را به دست آورد که چندی بعد بندر اودسا، به صورت مرکز جدید قدرت دریایی روسیه در دریای سیاه در آن احداث شد. بنابراین، روسیه بر امیرنشینها و همچنین دریای سیاه سلطه یافت. اما توافق کشورهای اروپایی دست کم عثمانیها را از خطر وارد آمدن خسارات شدیدتر در بوسنی و صربستان رها نیندود. امپراتوری باز هم موجودیت خود را حفظ کرد. بدینسان برای سلیم فرصتی فراهم آمد که در نهادهای باقیمانده اصلاحات و بازسازیهای صورت دهد، پیش از آن که زمان برای انجام این امور بسیار دیر شده باشد.

نقطه عطف اصلاحات سنتی: نظم نوین سلیم سوم، ۱۲۲۲-۱۲۰۴ ه.ق /

۱۸۰۷-۱۷۸۹ م

سلیم که در زمان پدرش، مصطفی سوم، تشکیل دسته جدید توپخانه و تفنگچی را تحت نظارت و آموزشهای بارون دوتوت و دیگران مشاهده کرده بود، با اصلاحات سنتی آشنایی داشت. پس از جلوس عمویش بر تخت، وی در دربار تحت نظر زندگی می‌کرد، اما در این

مدت توانست به کمک بردگان و دوستان و همچنین طبیب ونیزی خود که برای سفارتهای اتریش و فرانسه کار می کرد، به امر فراگیری ادامه دهد. وی تحت تأثیر این عوامل به ضرورت انجام اصلاحات پی برده بود، اما تلقی وی از اصلاحات اساساً تلقی سنتی بود. از دیدگاه سلیم، امپراتوری دچار مشکل بود، زیرا نهادهای سنتی بنحوی اداره نمی شدند. از این روی برای بهبود اوضاع می بایست به سوء استفاده ها و بی کفایتیها خاتمه داده و انضباط و روح خدمت احیاء می شد. تنها زمانی که ضرورتهای نظامی پذیرش سلاحها و فنون جدید را ایجاب می کرد، واحدهای جدید نظامی تشکیل می شد تا از آن سلاحهای جدید استفاده کند، اما این واحدها نیز می بایست از واحدهای قدیمی مستقل و مجزا می بودند تا تعادل جامعه عثمانی بر هم نخورد.

حتی زمانی هم که سلیم شاهزاده ای محبوس در قصر بود، با لوثی شانزدهم یعنی الگوی پادشاه روشنفکری که برای وی کمال مطلوب محسوب می شد، مکاتبه داشت و برای بازسازی ارتش عثمانی و باز پس گیری قلمروهایی که در گذشته به تصرف روسیه در آمده بود، از فرانسه تقاضای کمک کرد. پس از جلوس، سلیم برای مدت سه سال به دلیل ضرورت پی گیری جنگی دشوار، از انجام هر گونه اصلاحات مهم بازداشته شده بود. اما وی بسیاری از دوستان دوران کودکی را به مقامهای مهم گماشت و کادر جدیدی از مدیران و سربازان به وجود آورد؛ افرادی که تنها امیدشان استقرار صلح بود تا آنان بتوانند برنامه های خود را عملی کنند. افراد دیگری بودند که به ابتکار سلطان به جنبش اصلاح طلبی ملحق شدند و گزارشهایی از وضع امپراتوری و اقداماتی که انجام آن برای حفظ امپراتوری ضرورت دارد، تهیه کردند. در بسیاری موارد، دامنه این گزارشها بسیار فراتر از آنچه که سلطان انتظار داشت، گسترش می یافت. بسیاری از آنان توصیه می کردند که اصلاحات نه فقط نوسازی نظامی، بلکه تحولات اقتصادی و اجتماعی را شامل شود و دیگر این که اصلاحات یاد شده با نظر مشورتی نه فقط طبقه حاکم، بلکه مردمی انجام شود که در این تحولات نفعی دارند؛ علاوه بر این توصیه می شد کوششهایی صورت گیرد که اساس اقتصادی امپراتوری را تقویت کند، تا از این طریق منابع مالی مورد نیاز برای اصلاحات دیگر تأمین شود. اما بیشتر گزارشهای تهیه شده بر اصلاحات نظامی تأکید داشتند و خاصه این که ینی چریها و سایر دسته های نظامی به همان صورت و نحوه عملکرد اصلی و اولیه اش بازسازی شود؛ از سلاحها و فنون جدید بهره مند شدند تا بتوانند با لشکرهای اروپایی رویارویی کنند و مآلاً این که برای مواجهه با موارد خاص، دسته های جدیدی نیز تشکیل شود. گزارشهای چندی اصلاحات جدیدتری را مطرح می کرد که در واقع تا نیم قرن پس از آن تحقق نمی یافت؛ این گزارشها حاکی از آن بود که در نهادهای قدیمتر نظامی احتمالاً نمی توان اصلاحاتی انجام داد و در نتیجه باید که این نهادها را برچید و به جای آنها نهادهایی جدیدتری تأسیس کرد.^{۱۱۱}

اصلاحات نظامی

بلافاصله پس از انعقاد صلح یاسی، سلیم و کادر اصلاح طلب وی توانستند فعالیتهای خود را در راه انجام وظایفی که برعهده آنان گذاشته شده بود، پی گیرند. درحالی که این اصلاحات همه جنبه های زندگی عثمانی را به گونه ای تحت تأثیر قرار می داد، اما تأکید اصلی در واقع بر روی ساخت نظامی کشور بود، زیرا جنگ سبب شده بود که فساد و آشفتگی در این بخش بیش از هر بخش دیگر باز و آشکار شود و در نتیجه انجام اصلاحات عمیقتری را ایجاب می کرد. فرامینی مبنی بر انجام اصلاحات در همه دسته های نظامی موجود بود از جمله بنی چریها صادر شد. اصل اساسی مورد توجه در اصلاحات سازمانی، تفکیک وظایف نظامی و اداری در هر دسته نظامی و گماردن ناظری مستقل در امور اداری و مقتدرترین فرماندهان پیشین، آقاها، در امور نظامی بود. برای استفاده از حداکثر میزان کارایی هر دسته، سازمان و سلسله مراتب جدیدی برقرار شد. از افسران و افراد دسته های نظامی آزمونهایی گرفته می شد و آنانی که فاقد مهارت، کارایی یا شرافت لازم بودند، از کار برکنار می شدند. کوششهایی صورت گرفت که انتصابات تنها بر اساس تواناییهای افراد انجام شود، ترفیعات نیز معمولاً بر اساس ارشدیت افراد داده می شد تا از این طریق تأثیر رشوه خواری و اعمال نفوذ مقامها کاسته شود. شمار زیادی سرباز ذخیره سازماندهی شد؛ این سربازان معمولاً از میان فرزندان افسران و سربازان در حال خدمت و علاوه بر آن از میان نیروهای غیر رسمی که در نبردها خوب عمل کرده بودند، برگزیده می شدند تا در موقع ضرورت جایگزین نیروهای سطوح پایین شوند. سربازخانه های وابسته به این دسته های نظامی توسعه یافت و نوسازی شد. همه افراد ملزم بودند که تمرینات نظامی را به طور منظم انجام دهند. دستمزدها افزایش یافت و ماهیانه پرداخت می شد؛ علاوه بر این با اعمال نظارتهای دقیق سعی می شد تنها به آنانی که وظایف خود را بخوبی انجام می دادند، دستمزد پرداخت شود.

علاوه بر اصلاحات عمومی که در همه دسته های نظامی انجام شد، بنا بر ضرورتهاى خاص هر یک از این دسته ها، اصلاحات ویژه ای در مورد آنان انجام می گرفت. در مورد سپاهیان فتودال، هیاتهای بازرسی منطقه ای تشکیل شد تا اعضای غیر فعال و بی کفایت را از کار برکنار کند و علاوه بر آن در هر منطقه، نیروهای ذخیره ایجاد شد تا در موقع جنگ و صلح آنان را یاری رساند و در موقع نیاز کمبودهای نیروهای آنان را تأمین کند. به مالکان تیمارها اجازه داده شد که تیولهای خود را پس از مرگ به مقتدرترین پسران خود واگذار کنند، البته در صورتی که آنان می توانستند از عهده این وظایف برآیند. در غیر این صورت، آنان به برادران کوچکتر خود در دسته های ذخیره ملحق می شدند تا پس از کسب تجربیات لازم و رسیدن به

سنتی مناسب احتمالاً مقامی بلا متصدی برای آنان پیدا شود. به منظور خاتمه دادن به نظام قدیم سپاهیان تیمار که سبب می شد لشکریان در زمستان هر سال برای سرکشی به املاک خود و بهره برداری از آنها به مناطق خود مراجعت کنند و در نتیجه سپاه دستخوش پراکندگی نشود، نظام نوبتی جدیدی به کار گرفته شد، بدین معنا که از هر ده نفر سپاهی متعلق به یک ناحیه، یک نفر به خانه خود مراجعت و به املاک دیگران رسیدگی می کرد، حال آن که افراد دیگر در پایگاههای مقدم خطوط مرزی یا در خدمت حکمرانان ولایات به سر می بردند و مآلاً این که، سنت قدیمی اعطای تیول به افراد مورد توجه دربار منسوخ شد تا از این طریق تنها جنگجویان بر این املاک مالکیت یابند.

اصلاحات انجام شده در سایر دسته ها از این هم عمیقتر بود. برای افزایش کارایی افراد و تحکیم انضباط در میان آنان، نیمی از افراد ینی چری از کار برکنار شدند و شمار آنان به حدود ۳۰۰۰۰ تن رسید. به حکمرانان ولایتی دستور داده شد که جوانانی را از همان اطرافیان و نزدیکان خود و نزدیکان خود تحت آموزش قرار دهند تا در موقع لزوم از وجود آنان استفاده کنند. کوششهایی نیز صورت گرفت که ینی چریها به تفنگهای جدید و مهمات سبک اروپایی تجهیز شوند و برای هر هنگ نظامی، تعداد هشت تن تفنگچی آموزش دیده اختصاص یافت تا فرماندهی و آموزش لازمی را در استفاده از این سلاحها و مهمات در اختیار بگذارند. برای جلب رضایت ینی چریها نسبت به تحولات انجام شده، دیوان معوقه آنان پرداخت و نسبت به افزایش حقوق آنان و پرداخت بموقع آن توجه شد. سربازخانه های آنان بازسازی شد و توسعه پیدا کرد و با بخشش عطایای خاص و مقاطعه های مالیاتی، افسران آنان نیز مورد لطف قرار گرفتند. کوششهای انجام شده به منظور ایجاد اصلاحات در نیروهای سپاهی و ینی چری، آن چنان که ممکن است تصور شود، کاملاً موفقیت آمیز نبود. بازرسانی که به ایالات اعزام می شدند، اطلاعاتشان را از افسران دسته ها کسب می کردند و این افسران می کوشیدند که بیشتر سوء استفاده ها را پنهان دارند. برغم آن که برخی تیولها در واقع مصادره شدند، بیشتر آنها در تصرف مالکان قبلی باقی ماند و نیروی سپاهی همچنان غیر فعال و بلا استفاده به زندگی خود ادامه دادند. با همه کوششهایی که به منظور کاهش شمار این دو نیرو انجام می گرفت بشدت مخالفت می شد، چنان که تا آخر دوره سلطنت سلیم، وضع آنان همچون سالهای نخست، وضعی نامطلوب بود.

اصلاحات انجام شده در دسته های قدیمتر از جمله در دسته های توپچی، خمپاره چی، نقب زنی (لاقیمچی)، توپ ارا به چی که پیش از آن تحت تأثیر فعالیت های دو توت تحولاتی در آن صورت گرفته بود، بسیار موفقیت آمیزتر بود. سازمان این دسته ها بکلی تغییر یافت؛ کمبودهای آنها به لحاظ نیروی انسانی تأمین شد و افسران جوان و با کفایت عثمانی به

فرماندهی این دسته‌ها منصوب شدند؛ این فرماندهان نزد دوتوت آموزش دیده بودند و مشاوران فرانسوی که پس از سال ۱۲۰۹ هـ. ق / ۱۷۹۴ م به عثمانی آمده بودند، آنان را یاری می‌کردند. انضباط دوباره برقرار شد؛ افراد دسته‌ها حق ازدواج نداشتند، دستمزدها به مقدار زیادی افزایش یافت. در سالهای آخر سلطنت سلیم، این دسته‌های نظامی به طور قطع کارآمدترین بخش لشکر سستی عثمانی بودند.

اما به سبب مقاومت ینی چریها و سپاهیا که بدنه اصلی نیروهای جنگجوی امپراتوری بودند، در برابر اصلاحات آنان همچون گذشته برای انجام عملیات جنگی نوین بی‌کفایت و ناتوان باقی ماندند. سلیم عاقبت برای جایگزینی این نیروها، پیاده نظام کاملاً جدیدی به نام نظام جدید یا «نظم نوین» به وجود آورد؛ این تشکیلات جدید کاملاً از نظام قدیم ایجاد شد تا بیش از اندازه مایه رنجش و خشم دسته‌های قدیمتر نشود. این نیروی نظامی به سبک واحدهای اروپایی سازماندهی و آموزشهای آنان برخوردار شدند؛ همانند آنان لباس می‌پوشیدند و تحت مدیریت کارشناسانی نه فقط فرانسوی، بلکه انگلیسی و آلمانی، به تاکتیکها، سلاحها و انضباط واحدهای نظامی اروپایی مجهز شدند. برای تأمین هزینه‌های مالی این نظام جدید، خزانه مستقلی به نام اراده جدید یا «درآمد جدید» به وجود آمد که وجوه آن از منابع جدیدی چون زمینهایی که از زمان ثبت و ممیزی اراضی به زیر کشت آمده بود و همچنین تبولهایی که به نفع خزانه از مالکان بی‌کفایت یا آنانی که بر روی زمینهای خود حضور نداشتند گرفته شده بود و مواردی از این قبیل تأمین می‌شد. در این مورد نیز نهاد جدید از آن روی تأسیس شد تا درآمدهایی را که پیش از آن خزانه حکومتی تحصیل نمی‌کرد، تأمین کند و بدینسان خزانه اصلی دست نخورده باقی ماند و اصلاحی در آن انجام نگرفت.

سربازان دسته نظامی جدید عمده از میان پسران روستائیان ترک آناتولی که از سوی حکمرانان ایالتی و اعیان اعزام شده بودند، برگزیده می‌شدند. بدین منظور سربازخانه‌هایی در بیرون شهر استانبول، در محلی به نام لوند چیفتلیق، مشرف بر تنگه بوسفور، ایجاد شد؛ مقصود از انتخاب این محل آن بود که محل استقرار نیروهای جدید حتی الامکان دور از محل دسته‌های قدیمی باشد (۱۲۰۹ هـ. ق / ۱۷۹۴ م). هنگ دیگر نیز بعدها طی لشکرکشی فرانسه به مصر در اسکودار بنیاد نهاده شد (نوامبر ۱۲۰۵ هـ. ق / ۱۷۹۰ م) و چندی پس از آن، هنگ سوم در محلی واقع در پشت لوند چیفتلیق تشکیل شد و بدینسان شمار سربازان سپاه جدید که در ماه مه سال ۱۲۱۲ هـ. ق / ۱۷۹۷ م، ۲۵۳۶ تن و تعداد افسران آن ۲۷ تن بود، در جولای سال ۱۲۱۶ هـ. ق / ۱۸۰۱۲ م، به ۹۲۶۳ تن افزایش یافت، اما در شمار افسران آن افزایشی بوجود نیامد. در آغاز سال ۱۲۱۷ هـ. ق / ۱۸۰۲ م، نظام جدید سربازگیری در آناتولی برقرار شد. هریک از مقامها و افراد عالی‌رتبه موظف شدند که مردان تحت امر خود را به منظور فراگیری آموزشهای

لازم به استنبول اعزام دارند؛ بدین ترتیب این افراد پس از مراجعت به مناطق خود نیروی نظامی آموزش دیده محلی را به وجود آوردند. در نتیجه این تلاشها، در پایان سال ۱۲۲۱ هـ. ق/ ۱۸۰۶ م، شمار افراد سپاه جدید به ۲۲۶۸۵ تن و تعداد افسران آن ۱۵۹۰ تن رسید که تقریباً نیمی از این افراد در آناتولی و نیمی دیگر در استانبول به سر می بردند. کوششهای انجام شده به منظور تشکیل سازمان نظامی مشابه در کشورهای بالکان در نتیجه مخالفت مقامهای محلی ناکام ماند، چنان که خواهیم دید این مقامات در این زمان بیش از همتایان خود در آناتولی قدرتمند شده بودند. بنابراین، در اواخر سلطنت سلیم، لشکر نظام جدید، جنگجویان زیادی را در برمی گرفت که همگی به سلاحهای جدید مجهز بودند و آموزش و فرماندهی آنان برعهده اروپائیان بود و تقریباً همه اروپائینی که این لشکر را مشاهده می کردند، میزان کارایی و مقاومت خوب آن را می ستودند؛ سپاه جدید همراه با دسته توپخانه که اصلاحات در آن صورت گرفته بود، می بایست نیروی نظامی کارآمدی را در اختیار سلطان قرار می داد، نیرویی که بتواند با توان رزمی دشمن مقابله کند.^{۱۱۲}

برای تجهیز لشکریان سلطان به جنگ افزارهای جدید، اصلاحات فنی در امپراتوری آغاز شد. کارخانه های توپ ریزی و تفنگ سازی با تلاش افسرانی که از بریتانیا و فرانسه آمده بودند، نوسازی شد، هرچند که رقابتها و دشمنیهای موجود در میان نیروهای خارجی که در لشکر عثمانی خدمت می کردند، عدم شایستگی بسیاری از اعضای آنان و تحریکات سیاسی درون ارتش و قصر عاقبت بیشتر این تلاشها را خنثی کرد.

تأسیس مدارس فنی به منظور آموزش علوم و فنون غرب به جوانان عثمانی، از جمله اقدامهای مؤثرتر و پایدارتر بود. تنها مدارس فنی که تا زمان قرارداد صلح سیاسی هنوز به کار خود ادامه می دادند، مدرسه مهندسی دریایی غازی حسن و مدرسه کوچک دیگری به نام مدرسه مهندسی سلطان (مهندس خانه سلطانی) بود که طی جنگ به فرمان سلیم تأسیس شد؛ وی شماری از خدمتگزاران و وابستگان خود را به آموزش علوم چون حساب و هندسه مأمور کرد تا با فراگیری این علوم به مدارس فنی بالاتری که سلطان تصمیم داشت پس از خاتمه جنگ تأسیس کند، راه یابند. اما پس از سال ۱۲۰۷ هـ. ق/ ۱۷۹۲ م، از آنجا که سلیم بیشتر فعالیتهای خود را بر روی ارتش، بویژه نظام جدید، متمرکز کرده بود، نتوانست توسعه مدارس فنی را فعالانه آغاز کند. تنها در سال ۱۲۱۰ هـ. ق/ ۱۷۹۵ م بود که سلیم مدرسه مهندسی زمینی (مهندس خانه بریه همایون) را به تقلید از مدرسه مهندسی دریایی و با استفاده از امکانات مدرسه توپخانه که منسوخ شده بود، تأسیس کرد؛ منظور از تأسیس این مدرسه آموزش مسائل نظری و عملی مربوط به توپخانه، استحکامات نظامی، احداث نقب و امور مهندسی بود. آن دسته از فارغ التحصیلان این مدرسه که در مقام مربی یا معاون به فعالیت خود در مدرسه ادامه نمی دادند،

مطمئناً در مقام افسران دسته های توپخانه، خمپاره چی و نقب زنی به خدمت گرفته می شدند؛ اما همه افسران این دسته ها نیز به نوبه خود موظف بودند که در فواصل معین برای گذراندن دوره های تقویتی به مدرسه اعزام شوند. تا آنجا که می توان استنباط کرد، هیچ یک از مریبان بیگانه یا فارغ التحصیلان ترک اجازه نداشتند که با ینی چریها در یک واحد خدمت کنند؛ اما بیشتر مقامهای لشکر نظام جدید و دسته توپخانه و سایر دسته های وابسته، به آنان واگذار می شد و آنان هسته ای از افسران کاملاً آموزش دیده، جدید و اصلاح طلب را به وجود می آوردند که سلیم و جانشینانش را در تلاشهایشان یاری می کردند.

اصلاحات دریایی

چنان که پیش از این مطالعه کردیم، غازی حسن توانست پس از جلوس سلیم تعداد ۲۲ کشتی جدید از نوع بزگترین کشتیهای جنگی بسازد، هر چند که در تأمین کادر افسران و افراد کار آزموده لازم موفقیت چندانی کسب نکرد. با وجود این، وی برای انجام اصلاحات بیشتر برنامه و کادری از افراد مورد نیاز فراهم آورد و دوست دوران کودکی سلیم، کوچک حسین پاشا، که طی بیشتر سالهای سلطنت در مقام دریا سالار خدمت می کرد (۱۱ مارس ۱۲۰۷ هـ.ق / ۱۷۹۲ م تا ۷ ژانویه ۱۲۱۸ هـ.ق / ۱۸۰۳ م)، اجرای آن را بر عهده گرفت. برای جذب و حفظ افسران کار آزموده و مقتدر قوانینی تصویب و به مورد اجرا گذاشته شد؛ در ارتقای مقامها بیشتر از آن که رشوه مؤثر باشد، توانائیهای افراد در نظر گرفته می شد و برای حصول اطمینان از این که شایسته ترین افراد به مقامهای بالادست می یابند، سلسله مراتبی از مقامها ایجاد شد. بازرسانی به گوشه و کنار اعزام شدند تا با نظارت خود از سوء استفاده ناخداها در آذوقه، تجهیزات و وجوه اختصاص یافته به کشتیهایشان بر عهده گرفت و نظام قدیمی که براساس آن افراد خود خوراک مورد نیازشان را تأمین و از آن استفاده می کردند، منسوخ شد. نیروی دریایی برای تأمین افراد مورد نیاز، گونه ای نظام عضوگیری از میان اهالی ایالتهای ساحلی را به کار بست؛ ایالتهایی که از دیرباز افراد مورد نیاز نیروی دریایی را تأمین کرده بودند. علاوه بر این، میزان حقوق کارکنان افزایش یافت؛ آموزش روندی منظم پیدا کرد و نظام انضباطی و نظارتی جدیدی به کار گرفته شد تا فرایند پیشرفت ملوانان را تشویق و زمینه را برای تبدیل آنان به نیروی دائمی و حرفه ای فراهم کند. زرادخانه دریایی سلطنتی (ترسانه) به کوشش معماران نیروی دریایی فرانسه توسعه و زرادخانه های جدیدی در ولایات گشایش یافت. کشتیهای قدیمی ناوگان نوسازی شد و چندین کشتی جدید دیگر منطبق بر آخرین استانداردهای معماری دریایی ساخته شد. گسترش و نوسازی مدرسه دریایی واقع در خاص کوی تحقق یافت و علاوه بر آموزش درسهایی در زمینه هندسه و حساب، آموزش موضوعهای عملی تری در زمینه

فراگیری کارآزمودگیهای دریایی و دریانوردی نیز آغاز شد؛ از این گذشته، به منظور آموزش جغرافیای معماری دریایی و نقشه برداری شاخه مستقلی در نیروی دریایی ایجاد شد. با تجدید سازمانی که در تشکیلات نیروی دریایی صورت گرفت، یکی از رؤسای امور دریایی (امور بحریه ناظری) که مسؤولیت یکی از بخشهای وابسته به ستاد نیروی دریایی و خزانه مستقل آن (ترسانه خزینه سی) را بر عهده داشت، به جای رئیس زرادخانه منصوب شد؛ در نتیجه این جابجایی مبارزه دیرینه میان رئیس زرادخانه و دریاسالار خاتمه یافت. تحت مدیریت رئیس جدید، بخشهای مستقل نظامی و اداری سازماندهی شد و دریاسالار مقام مسؤول سازمان، سلسله مراتب، تجهیزات، آموزش و فرماندهی نظامی دریایی قرار گرفت؛ علاوه بر این، مسؤولیت نصب، ارتقاء و تنزل مقام افراد و تقویت و اداره کشتیها بر عهده وی گذاشته شد. رئیس خزانه دریایی مسؤولیت همه امور مربوط به تدارکات، آذوقه و تسلیحات زرادخانه و ناوگان را بر عهده داشت. در نیروی دریایی، یک بخش مستقل خدمات پزشکی همراه با یک مدرسه پزشکی به منظور آموزش پزشکان تأسیس شد و این پزشکان و جراحان برای مراقبت از جان افراد به خدمت در کشتیها مأمور شدند. کتابهای پزشکی اروپایی به کوشش اعضای ستاد پزشکی به ترکی ترجمه شد؛ ابزار و کتابهایی از اروپا خریداری شد و هریک از دانشجویان پزشکی موظف بود که با خدمت دوره‌های خود در بیمارستان عمومی استانبول و همچنین بیمارستان زرادخانه که برای معالجه بهتر بیماریهای مسری بویژه طاعون در محلی دور افتاده احداث شده بود، تجربه عملی لازم را کسب کند. بدینسان فکر قرنطینه برای اولین بار در کشوری که تا آن زمان در برابر قتل عامهای طاعون بی هیچ مقاومتی تسلیم شده بود، مطرح شد. بنابراین امپراتوری در روند نوسازی نظامی نیروی دریایی، از بخش خدمات پزشکی دولتی برخوردار شد و این خود باز نشانگر آنست که اصلاحات جدید تا چه پایه به اصلاحات نظامی وابسته بوده است. ۱۱۳.

اصلاحات اداری، اقتصادی و اجتماعی

سلیم که بیشتر توجه و توان خود را به انجام اصلاحات در ارتش معطوف داشت، از وارثان حقیقی اصلاح طلبان قرن دوازدهم هـ. ق / هجدهم م شد. وی و مشاورانش هیچ یک به این مساله پی نبردند که اصلاحات تکنولوژیک تا چه اندازه محصول انقلابهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است؛ انقلابهایی که از مدتها پیش از آغاز عصر اصلاحات آغاز شده بود. در نوسازی ساختار حکومتی، اقتصادی یا اجتماعی تلاشی همگانی صورت نگرفت و تنها کوششهایی جزئی و تدریجی به منظور حل مشکلات دیرینه، آن هم به شیوه‌های قدیمی انجام شد. بیشتر مشکلات مالی از نظامهای قدیمی خزانه داری ناشی می شد؛ درآمدهای ویژه‌ای از خزانه به

هزینه های خاصی اختصاص داشت و برای انجام تعهدات فوق العاده، سفته هایی منتشر می شد که می بایست از محل نخستین درآمدهای موجود، وجوه آن پرداخت می گردید. بودجه ای کلی و سراسری تنظیم نمی شد و در نتیجه هراز گاهی بحرانهای مالی بروز می کرد. کارکنان حکومت در محدوده اختیارات خود همواره از استقلال نسبی برخوردار بودند و می توانستند بی هیچ نظارت اداری و مالی، هرچند که می خواستند حیف و میل کنند. سلیم کوشید که مشکل را صرفاً با احیای نظام قدیمی و نه از طریق استقرار نظام بودجه ای در کشور، برطرف کند؛ وی بدین منظور نهاد دبیری را به صورت یک سازمان اداری گسترده تحت نظارت وزیر اعظم به نام باب اضافی، تجدید سازمان کرد و دبیران را با معیارهای جدید مبتنی بر درستکاری و کارایی سنجید و آنانی را که نمی توانستند یا نمی خواستند خود را با شرایط جدید تطبیق دهند، از کار بر کنار کرد. اولویت دادن به روابط خویشاوندی و رشوه خواری خاتمه یافت؛ در انتصاب و ارتقای دبیران، یک بار دیگر شایستگی افراد مورد توجه قرار گرفت؛ و رئیس الکتاب که معاونت اداری وزیر اعظم را عهده دار بود، در مقام بازسازی نظام قرار گرفت. تنها اصلاحات مهم دیگر سلیم در ساخت اداری امپراتوری، کاهش شمار وزیران عثمانی متناسب با مقامهای موجود بود به طوری که وزیری بیکار نباشد تا به توطئه چینیهای سیاسی رایج کشانیده شود. علاوه بر این، از اصلاحات مهم دیگر کوشش به منظور کاهش میزان هدایا و پیشکشهایی بود که از سوی عثمانیهای منصوب شده در مقامهای اداری به سلطان تقدیم می شد، بدین امید که این مقامها نیز به نوبه خود ناگزیر نباشند برای جبران هزینه های صرف شده در راه کسب و حفظ موقعیتشان، به رشوه خواری و اخذ مالیاتهای غیرقانونی روی آورند.

اصلاحات اجتماعی و اقتصادی سلیم هم چیز تازه ای نبود. برای حل مشکلات شهری و روستایی تنها مقرراتی وضع می شد که فقط از بروز بدترین نتایج جلوگیری می کرد. بی توجه به این که آیا در روستاها زمین و مشاغل کافی برای روستائیان وجود دارد، آنانی که روستاهای خود را ترک کرده بودند، تحت فشار حکومت مجبور به مراجعت شدند. فرامینی مبنی بر تعطیل مهمانسراها، میخانه ها و قهوه خانه ها صادر شد تا مسافران نتوانند خوراک و مأوایی در شهرها پیدا کنند و در نتیجه نتوانند در شهرها اقامت گزینند و علاوه بر این اماکن یاد شده عنوان «مراکز بروز اختلافات و مشاجرات» برچیده شوند؛ گویا که با تعطیل شدن این اماکن علل اصلی ناخشنودی عمومی از میان می رفت. تنش فزاینده در میان مذاهب و گروههای اقتصادی گوناگون، که عمده از مشکلات اقتصادی آن دوره ناشی می شد، با صدور مقرراتی که افراد را به پوشیدن لباس سنتی مطابق با طبقه و درجه وی ملزم می کرد، «حل» شد؛ به گمان آنان اگر هر کس مقام و موقعیت دیگری را می شناخت، از میزان معارضه جوئیها و درگیریها کاسته می شد. برای تأمین پول مورد نیاز حکومت به منظور پرداخت حقوق سربازان و دیوانیان و

همچنین مشاوران بیگانه، سلیم به شیوه‌های مصیبت‌بار گذشته یعنی کاهش عیار مسکوکات، مصادره اموال بازرگانان ثروتمند و افزایش مالیات متوسل شد. مهمترین دستاوردهای اقتصادی سلیم از تلاشهای وی در اعمال نظارت بر تدارک مواد غذایی از قبیل غلات، قهوه و سایر اقلام غذایی مردم شهرها ناشی می‌شد؛ با این اقدامات بود که وی تا حدودی از بروز آثار فاجعه‌بار ناشی از مسأله ازدیاد جمعیت و تورم جلوگیری کند، هرچند که این مسائل از جمله مشکلات ذاتی و اساسی عصر سلیم بود که تا پایان دوره سلطنتش لاینحل باقی ماند.

دریچه‌ای به سوی غرب

اگر چه بیشتر اصلاحات سلیم کاملاً موفقیت‌آمیز نبود، راه را برای جانشینانش باز کرد. همزمان با انجام اصلاحات، شاید طی دورانی طولانی، عامل حتی مؤثرتر از این، آشنایی و آگاهی تدریجی توده‌های عثمانی با غرب بود و این ادامه همان روند شکستن دیوارهای آهنین بود که از عصر لاله دوری آغاز شده بود. در این زمان، امپراتوری عثمانی اگر نه به طور کامل، اما تا حدودی از انزوای دیرینه خود خارج شد و نه فقط دستاوردهای نظامی و فنی اروپا، بلکه بسیاری از افکار و عقایدی که این پیشرفته‌ها را میسر کرده بود، به جامعه عثمانی راه یافت. اما به طور قطع، در یک جامعه درون‌گرای مذهبی که در چارچوب محدود حفظ سنتهای گذشته می‌زیست، این روزنه جدید تنها می‌توانست تأثیری محدود داشته باشد. اما این گرایش جدید زمینه را برای نفوذ گسترده‌تر و مؤثرتر در دهه‌های بعدی، یعنی زمانی که پایه‌های واقعی ترکیه جدید پی‌ریزی شد، مساعد کرد.

دانش و شیوه‌های غرب از طریق کانالهای فراوان و گوناگون به جامعه عثمانی راه یافت و سطوح مختلف جامعه عثمانی به طرق گوناگون تحت تأثیر قرار گرفت. اما مهمترین کانال نفوذ غرب روندی بود که طی آن سلاحها و فنون نظامی اروپایی از طریق افسران و کارشناسان فنی در میان جوانان عضو دسته‌های جدید و مدارس جدید نظامی متداول شد. این گروه اخیر، نخستین گروه اجتماعی غربی بود که تا آن زمان بی‌هیچ مقررات ویژه‌ای که روابط آنان را با عثمانیها محدود کند، در جامعه عثمانی رخنه کرده بودند. در حالی که کارشناسان فنی تنها به امر آموزش فنون اشتغال داشتند، عثمانیهای جوان تحت تعلیم آنان، از الگوهای فکری و رفتاری اروپایی به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر تأثیر می‌گرفتند. بعلاوه این مشاوران فنی بخش وسیعتری از جامعه عثمانی را نیز تحت تأثیر قرار دادند. گروه جدید برخلاف مشاوران اروپایی پیشین دور از جامعه نبودند. آنان آشکارا در خیابانهای شهر رفت و آمد داشتند؛ مهمانیهایی برگزار می‌کردند که برخی از عثمانیها نیز در آن شرکت می‌کردند و بدینسان آنان می‌توانستند از نزدیک با خانه و شیوه زندگی اروپایی آشنا شوند. بازرگانان غربی، کارشناسان فنی و سربازان در

خیابان، بازار و قهوه‌خانه‌های پایتخت با اتباع سلطان برخورد می‌کردند. چنین نقل می‌شود که خود سلیم نیز از هنر پیشگان اروپایی دعوت می‌کرده است تا در قصر نمایشهایی را اجراء کنند؛ وی در شعر و موسیقی می‌کوشید از اروپائیان تقلید کند و برای استفاده شخصی خود، تابلوهایی از تصاویر انسان از اروپا وارد می‌کرد.

تمام کشورهای اروپایی در معرفی آداب و شیوه‌های جدید زندگی به عثمانیها نقش داشتند؛ اما در این میان، فرانسه از اهمیت خاصی برخوردار بود. امپراتوری عثمانی در این زمان، یکی از چند کشوری بود که در جریان درگیریهای کشورهای اروپایی بیطرف مانده بود. از این روی، سرزمین عثمانی تنها قلمروی بود که هم دشمنان انقلاب فرانسه می‌توانستند در کنار یکدیگر و در جوی نا آرام سکونت گزینند و برای جلب حمایت عثمانی تلاش کنند. چنین بود که پشتیبانان انقلاب به قهوه‌خانه‌ها می‌رفتند و جزواتی را به زبان ترکی و فرانسه در میان مردم توزیع می‌کردند که در آنها از حقوق انسان و آزادی، برابری و برادری سخن رفته بود؛ همین طور، پیامهای مخالف نیز با همان شدت و حدت و با حمایت سفیران کشورهای اروپایی مخالف فرانسه در میان مردم منتشر می‌شد. بیان این نکته که افکار جدید تا چه اندازه برای عثمانیها قابل درک بود، کار چندان ساده‌ای نیست. مترجمین، از هر دو جناح، مدعی بودند که ترکی عثمانی فاقد واژگانی است که بتوان مفاهیم جدید انقلابی یا افکار مخالف با آنها را در قالب آنها بیان کرد. این واقعیت که سلیم بارها از فرانسه انقلابی حمایت کرد، بی‌شک نشانگر آنست که وی از درک تأثیرات ضمنی انقلاب بردستگاه سلطنت یا نظام اجتماعی عثمانی عاجز بوده است. با اینهمه، این خود یکی دیگر از ابزارهای برخورد و تماس و در نتیجه خروج تدریجی عثمانی از انزوای دیرینه‌اش بود. در اواخر سلطنت سلیم، در میان عثمانیها برآستی کسانی یافت می‌شدند که مفهوم واقعی انقلاب را درک و از آن به مثابه عاملی خطرناک برای نظام عثمانی، بشدت انتقاد کنند.

نمایندگان عثمانی که برای نخستین بار در پایتختهای کشورهای اروپایی سکونت دائم گزیدند و بویژه گزارشهایی که آنان تحت تأثیر وضع زندگی اروپائیان درباره همه جنبه‌های تمدن آنان فراهم آوردند، از جمله عوامل مؤثر دیگر در این روند بود. در بیشتر موارد همان عواملی که میزان تأثیر گذاری اروپائیان را در استانبول محدود می‌کرد، درباره نمایندگان سلیم در کشورهای بیگانه نیز صدق می‌کرد. آنان از جمله افرادی بودند که با شیوه زندگی عثمانی پرورش یافته و محدود در نگرشهای تنگ نظرانه آن بودند. از آنجا که شمار اندکی از این نمایندگان از طریق آموزشهای مدارس نظامی عثمانی با زبانهای اروپایی و علوم جدید آشنایی یافته بودند، اغلب از درک آنچه که در اروپا مشاهده می‌کردند برآستی عاجز بودند. گزارشهای ارسالی از کشورهای اروپایی را فقط شمار محدودی از درباریان مطالعه می‌کردند و

هنوز روشن نیست که حتی همین اطلاعات محدود تا چه اندازه برای خوانندگان آنها مفهوم بوده است.

بنابراین ارزیابی میزان نفوذ آداب و اندیشه‌های غربی در میان عثمانیهای عصر سلیم دشوار می‌نماید. اگر چه سلطان و اطرافیان وی می‌کوشیدند که در مواردی از اروپا تقلید کنند، اما این مسأله‌ای نبود که بتوان آن را چندان مهم تلقی کرد. همه اصلاحات عصر سلیم، حتی نظام جدید ادامه همان الگوهای اصلاحی بود که پیش از برقراری تماسهای منظم و دائمی با اروپائیان اقتباس شده بود. این اصلاحات در واقع پاسخی سنتی بود به نیازهای زمان. با توجه به آن که سلیم در سال ۱۲۲۲ هـ. ق / ۱۸۰۷ م تقریباً بسادگی از حکومت خلع و اصلاحات وی منسوخ شد، چنین می‌نماید که وی در میان مردم پایگاه چندان مستحکمی نداشته است. در این زمان مکتب ادبی براستی جدیدی به منصفه ظهور نرسید و در این باره باید خاطر نشان کرد که برخوردها و تماسهای عثمانیها با اروپائیان در نهایت فقط توانست زمینه را برای درک مفاهیم و مسائل جدید هموار کند و نیز این که افکار اروپایی در میان آنان هیچ نفوذ نیافت، اما بذرهایی افشاندند که در دوره‌های بعد به بار نشست.^{۱۱۴}

تجزیه امپراتوری ۱۲۱۳-۱۲۰۷ هـ. ق / ۱۷۹۸-۱۷۹۲ م

همراه با تشدید مشکلات داخلی و خارجی که بیشتر توجه سلیم را به خود معطوف کرده بود، ادامه همان اصلاحات محدود نیز دچار اشکال شد. یکی از مشکلات این بود که اعیان و مقامات آناتولی و جهان عرب که در این زمان با همتایان باز هم مقتدرتر از خودشان در ولایات اروپایی همراه و هم صدا شده بودند، منابع مالی حکومت مرکزی و اعتبار آن را بشدت به خطر انداختند و این امر سلطان را واداشت که همه لشکریان خود را به رویارویی با آنان گسیل دارد. ضرورت‌های بیشمار جنگ سالهای ۱۲۰۷-۱۲۰۲ هـ. ق / ۱۷۹۲-۱۷۸۷ م در واقع حکومت را ناگزیر کرد که برای تأمین کمبودهای خود به گونه‌ای روز افزون به افراد و لشکریان مقامهای آناتولی و ولایات عرب وابسته شود و در ازای آن مقامهای رسمی را به آنان بسپارد؛ موقعیهای جدید به آنان امکان می‌داد که قدرت خود را تقویت کنند و دامنه آن را گسترش دهند. از این روی پس از خاتمه جنگ، سلطان براستی نتوانست نظارت چندان مهمی بر آنان اعمال کند.

در این زمان، علی پاشای یانینا بیشتر نواحی مرکزی و جنوبی و آلبانی و یونان شمالی از البستان تا خلیج کورینت را تحت نفوذ خود در آورد؛ در این احوال تنها کوششهای ونیزیهای جزایر ایونی به منظور برپایی قیامهایی علیه سلطان و نیز کوششهای حکمرانان عثمانی در تحریک وی علیه بوشاتلیس آلبانی شمالی بود که توسعه طلبی علی پاشا را متوقف کرد. این حکمرانان هر از گاهی برای مبارزه با سایر مقامهای برجسته و دسته‌های راهزنی حوزه بالکان با

سلطان همکاری می کردند، اما این لشکر کشیها مآلاً فقط به افزایش امکانات مالی و نیروی انسانی آنان می انجامید که این نیز به استقلال واقعی حکومت آنان کمک می کرد. پساون اوغلو عثمان پاشا نیز به صورت یکی از مقتدرترین چهره های آن روزگار در حوالی ویدین قیام کرد و سلطه خود را بر بیشتر نواحی شمال غربی بلغارستان گسترانید؛ وی صربستان و والاکیا را وسیعاً مورد تاخت و تاز قرار داد و هزاران تن از راهزنان و بنی چریها و سایر شخصیتهای با نفوذ مناطق را که از بیم دستاوردهای اصلاحات سلیم با انجام آنها موافق نبودند، به خدمت جلب کرد. برخلاف علی پاشای یانینا و سایر مقامها و شخصیتهای برجسته، پساون اوغلو معمولاً آشکارا علیه سلطان مبارزه می کرد و از پرداخت مالیاتها یا به رسمیت شناختن حکمرانان وی سرباز می زد. عمده در مخالفت با پساون اوغلو بود که سلیم پس از صلح سیستوا، کوشید با صربها مصالحه کند؛ وی از مجازات آنانی که به اتریشها کمک کرده بودند، صرفنظر کرد و نیز کوشید که پس از خاتمه دادن به سوء حکومت بنی چری در این ولایت، نظام حکومتی امن، مقاوم و عادل روی کار آورد تا شاید الگویی شود برای سایر اصلاح طلبان در سایر مناطق امپراتوری. پساون اوغلو رهبری جناح مخالفان با این اصلاحات را در دست گرفت و با پناه دادن به بنی چریهای آواره و همکاری با همتایان آنان در بوسنی، تلاش کرد از گسترش اقداماتی که از دامنه قدرت آنان در تعدی بر مردم می کاست، ممانعت کند. برای مدتی حکمران روملی به نام حقی پاشا (۱۲۱۳-۱۲۱۱ ه. ق / ۱۷۹۸-۱۷۹۶ م) توانست پساون اوغلو و دوستانش را در هم کوید و نظم و امنیت را به بیشتر نواحی روملی بازگرداند. اما این کوششها در پی اقدامات مخالفان سیاسی اصلاحات در استانبول و همچنین شروع جنگ با فرانسه در سال ۱۲۱۳ ه. ق / ۱۷۹۸ م، بی نتیجه ماند؛ جنگهایی که سلیم را ناگزیر کرد تا برای کسب حمایتی نظامی و حفظ امپراتوری در مقابل دشمنان، با مقامهای برجسته ولایات صلح و قدرتی تقریباً نامحدود به آنان اعطاء کند.^{۱۱۵}

اتحاد سیاسی اروپا، ۱۲۱۳-۱۲۰۷ ه. ق / ۱۷۹۸-۱۷۹۲ م

پس از انعقاد معاهده صلح یاسی، مصالحه با اروپا به مدت شش سال ادامه یافت. سلیم از این موقعیت که طی آن تجزیه دوم و سوم لهستان اتفاق افتاد (بترتیب در سالهای ۱۲۰۸ ه. ق / ۱۷۹۳ م و ۱۲۱۰ ه. ق / ۱۷۹۵ م) و همچنین انقلاب فرانسه آغاز شد به نفع خود سود جست. نگرش عثمانیها درباره انقلاب فرانسه آمیزه پیچیده ای از منفعت طلبی شخصی و نا آگاهی از اوضاع اروپا بود. مرگ پادشاه فرانسه که سلیم او را دوست و الگوی خود می دانست، وی را آشفته و پریشان حال کرد؛ اما در عین حال آرمانهای انقلاب، او و همراهانش را به هراس نمی انداخت، زیرا که آنان اساساً تصویری از مفهوم انقلاب نداشتند. سلیم در واقع به دلیل

بروز گسترش همین منازعاتی که از وجود انقلاب ناشی می‌شد، از آن استقبال می‌کرد. در جنگ فرانسه با دشمنانش یعنی روسیه و اتریش، وی با فرانسه احساس همدردی می‌کرد، اما در عین حال ترجیح می‌داد که خود را درگیر نکند؛ سلیم از اتحاد با جناحهای متخاصم اجتناب می‌کرد و با استفاده از جاه طلبیهای آنان می‌کوشید حمایت دائمی آنان را نسبت به اصلاحات خود جلب کند. در این برهه، بریتانیا منافع خود را در خاورمیانه تحت الشعاع منافع روسیه در این منطقه قرار داد تا از این طریق همکاری این کشور را در جنگ با فرانسه در اروپا، جلب کند؛ بدین ترتیب دست روسها در حمله به امپراتوری عثمانی و تجزیه آن بویژه در حوزه بالکان و توطئه چینی و تحریک به منظور اخراج مشاوران فرانسوی از استانبول، باز گذاشته شد. روابط عثمانی با اتریش در نتیجه اختلافات مرزی تیره شده بود؛ اما از آنجا که امپراتور چندان گرفتار مسأله فرانسه بود که نمی‌توانست آشکارا وارد نبرد شود، حمله‌ها و ضد حمله‌ها به جنگ میان عثمانی و اتریش نینجامید.

اما در اکتبر سال ۱۲۱۲ هـ. ق/ ۱۷۹۷ م، اتریش که تحت سلطهٔ خاندان هابسبورگ بود ناگزیر شد که در ایالت کمپوفورميو [۵۴] معاهدهٔ صلح جداگانه‌ای را با فرانسه به امضاء برساند؛ بنابراین قرارداد، امپراتور از متحدین خود جدا شد و فتوحات فرانسه در اروپای غربی را در ازای برخی امتیازات ارضی در شرق به رسمیت شناخت. جمهوری ونیز ساقط شد و تقسیم قلمروهای آن در میان دو امپراتوری، جاه طلبیهای آنها را ارضاء کرد. اتریش شبه جزیرهٔ ایستریا [۵۵] و دالماسی را تصرف کرد و فرانسه جزایر یونی و همچنین بنادر پرگه [۵۶]، پره وزا و بوترینتو [۵۷] را در اختیار گرفت و بدینسان برای نخستین بار در همسایگی مستقیم عثمانی واقع شد. بناپارت مقاصد توسعه طلبانهٔ خود در خاک عثمانی را بلافاصله پی نگرفت، اما نگرش سلیم نسبت به فرانسه و مشاورانش ضرورتاً تغییر کرد. مرگ کاترین (نوامبر ۱۲۱۱ هـ. ق/ ۱۷۹۶ م) که روحیهٔ مخاصمه جویی عثمانی را پس از جنگهای وی با این کشور تضعیف کرد، در تیرگی روابط عثمانی با فرانسه مؤثر بود. پسر و جانشین کاترین، تزار پاول، گرایش تجاوز کارانه گذشته را کنار گذاشت و تلاش خود را بر نزدیک کردن روابط روسیه با باعالی براساس منافع متقابل معطوف کرد، بدین امید که کشتیهای جنگی وی بتوانند برای رویارویی با پیشروهای فرانسه به سوی دریای آدریاتیک و مدیترانه شرقی از تنگه‌های این کشور استفاده کنند. اخبار حاکی از فعالیت کارگزاران فرانسوی در حوزهٔ بالکان، سلیم را به انجام مذاکراتی

54- Campo Formio

55- Istrian Peninsula

56- Parga

57- Butrinto

به منظور انعقاد معاهده‌ای جدید با روسیه و بریتانیا سوق داد، اما وی از انعقاد قطعی آن سرباز می‌زد تا این که اخبار حاکی از حملهٔ فرانسه به مصر، ضرورت وجودی آن را قطعی کرد.

لشکر کشی فرانسه به مصر و جنگ با اتحاد سه گانه

نگرانیهای سلیم کاملاً منطقی بود. بناپارت نسبت به توانایی سلطان در حراست از قلمروهای امپراتوری خود، بکلی قطع امید کرده بود و در این زمان وی تنها در پی آن بود که سهم فرانسه از قلمروهای آن محفوظ باشد. در یک مرحله وی امیدوار بود که علی پاشا را بر تخت بنشانند، اما عاقبت زمانی که برای وی مسلم شد که علی پاشا بیش از اندازه به بریتانیا وابسته است، توجهش را به پساون اوغلو که قرار بود تحت حمایت و نظارت فرانسه به سلطنت برسد، معطوف کرد. علاوه بر این، بناپارت تصمیم گرفت که با تحت نظارت در آوردن مصر، بریتانیا را عقب راند؛ در این صورت مصر می‌توانست به صورت پایگاهی برای نفوذ بیشتر به سواحل شرقی مدیترانه و همچنین برای انجام لشکر کشیهایی به منظور عقب راندن بریتانیاییها از هند مورد استفاده قرار گیرد. بناپارت از درگیر شدن با یک ناوگان بریتانیایی که تحت نظارت لرد نلسون و برای حفاظت از تدارکات وی در طول اعزام شده بود، طفره رفت و سپس لشکر خود را به سواحل اسکندریه گسیل داشت (۱ جولای ۱۲۱۳ هـ. ق/ ۱۷۹۸ م)؛ بدینسان بود که بناپارت در اتحادیه‌های سیاسی امپراتوری عثمانی تغییراتی ایجاد کرد.

دربارهٔ لشکر کشی فرانسه به مصر مطالعات مفصل و بسیاری صورت گرفته است و در این جا فقط به خلاصه‌ای از آنها اشاره می‌شود. مملوکه‌ها از آنچه که در اروپا اتفاق می‌افتاد هیچ استنباطی نداشتند و از سلاحهای جدیدی که برای رویارویی با فرانسه ضرورت داشت، بکلی محروم بودند؛ آنان در مقابل نیروهای اصلی فرانسه که در سرزمین مصر پیاده می‌شدند، هیچ مقاومت نمی‌کردند. بیشتر آنان بی آن که هیچ مقاومتی از خود نشان دهند، به مصر علیا گریختند و سایر کسانی که برای جنگیدن باقی ماندند در رحمانیه (۱۳ جولای) و سپس در نبرد جیزه (۲۱ جولای) تارومار شدند. قاهره بی هیچ مقاومتی از سوی فرانسه اشغال شد (۲۵ جولای) و بناپارت طی اندک زمانی نظارت خود را بر دلتا تحکیم کرد. اما وی نتوانست پیش از گریز مملوکه‌ها از طریق رود نیل، آنان را سرکوب کند. بدینسان مملوکه‌ها عمدهٔ با همکاری قبایل مهم بدوی مستقر در منطقه، مقاومت جدید را در جنوب سازمان دادند؛ از این روی، با وجود آن که لشکریان فرانسه چندین بار تا آسوان پیشروی کردند، اما بناپارت هرگز نتوانست سلطهٔ خود را بر مصر علیا تحکیم کند یا نواحی ساحلی دریای سرخ را به تصرف خود در آورد. تلاش وی در فتح سوریه و تحکیم جناحهای لشکرش خود به شکست سنگین نیروهای فرانسه در تسخیر عکا انجامید؛ احمد سزار پاشا به کمک کشتیهای عثمانی و بریتانیایی و نیروی گستردهٔ سربازان نظام

جدید که از استانبول اعزام شده بودند، توانست در برابر تهاجم نیروهای بناپارت بخوبی از عکاظ دفاع کند (۲۳ مارس تا ۲۱ مه سال ۱۲۱۴ هـ. ق / ۱۷۹۹ م). بدینسان بناپارت که ارتباطش با شرق قطع شده بود، در اثر انهدام ناوگانش در نزدیکی ابوقیر (اول اوت ۱۲۱۳ هـ. ق / ۱۷۹۸ م) نتوانست به فرانسه باز گردد. با توجه به این که لشکر بناپارت در موقعیتی قرار گرفته بود که تدریجاً و بناچار از هم متلاشی می شد، وی و همراهان اصلی اش منطقه را به امید کسب افتخارات بزرگتر در فرانسه ترک کردند (۲۲ اوت ۱۲۱۳ هـ. ق / ۱۷۹۸ م) و سرکوب قطعی دشمنانشان را به دست نشانندگان خود در منطقه سپردند. جانشین بلافصل وی، ژنرال کلیر، [۵۸] قراردادی را با وزیراعظم درالغریش به امضاء رساند که بنا بر آن عثمانی می بایست نیروهای خود را از مصر خارج کند (۲۴ ژانویه ۱۲۱۸ هـ. ق / ۱۸۰۰ م)؛ اما بریتانیا و روسیه که ترجیح می دادند با کوششهای خود مصر را برای سلطان دست نشاندۀ خود حفظ کنند، قرارداد یاد شده را بی اعتبار دانستند. اگر چه پس از آن، فرانسه لشکر عثمانی را در هلیپولیس (۲۰ مارس ۱۲۱۵ هـ. ق / ۱۸۰۰ م) تار و مار کرد و کوشید که با انعقاد قراردادی با رهبر ممالیک، مرادیگ، بر مصر علیا نظارت یابد، اما کلیر به قتل رسید (۱۴ ژوئن ۱۲۱۵ هـ. ق / ۱۸۰۰ م) و جانشین وی به نام عبدالله ژاک منو [۵۹] که به آیین اسلام گرویده بود، کوشید که مستعمره ای دائمی در کشور ایجاد کند. اما عاقبت، نیروی اعزامی مرکب از سربازان عثمانی - بریتانیایی آنان را مجبور به تسلیم و خروج از کشور کرد (۳۱ اوت ۱۲۱۶ هـ. ق / ۱۸۰۱ م).

فرانسویان طی مدت کوتاه اقامت خود در مصر چه کردند؟ سیاست آنان آمیزۀ پیچیده ای از محافظه کاری و نو آوری و دگرگونی طلبی جسورانه، احترام به سنن مسلمانان در قول و بی توجهی کامل به آن در عمل بود. بناپارت و جانشینانش بارها اعلام کردند که قوانین و سنن مصریان نباید مورد بی حرمتی قرار گیرد، اما هرگاه که مصریان با مشی اصلی فرانسه در بهره گیری از منافع مصر و حمایت از نیروهای اعزامی اش به مخالفت بر می خاستند، از کار برکنار می شدند. درواقع، فرانسه با از میان برداشتن طبقۀ حاکمۀ قدیمی مصر و جایگزین کردن مقامهای فرانسوی و بومی به جای عثمانیها و مملوکهها، حکومت و جامعه هر دو را متحول کرد. از قرن دهم هـ. ق / شانزدهم م تا آن زمان، این نخستین باری بود که از مصریان دعوت می شد تا در مقام دستیاران افسران نظامی فرانسه به طور مستقیم در اداره حکومت خود دخالت کنند. چند تن از تاجران برجسته و رهبران مذهبی نیز به شورای مشورتی که در حکم واسطه ای میان اشغالگران و مردم بومی عمل می کرد، راه یافتند. اگر چه نظام مالیاتی عثمانی در آغاز حفظ شد،

58- General Kléber

59- Abdullah Jacques Menou

اما سرانجام عدم کار آیی این نظام و نیز فرار مقامهایی که بر چگونگی اداره این نظام وقوف داشتند، بناپارت را واداشت که نظام مالیاتی مستقیم و جدیدی را با شیوه‌های ارزیابی و تحصیل فرانسوی جایگزین نظام و شیوه‌های گذشته کند. منسوخ شدن نهادهای قدیمی و کهنه، مصر را در موقعیتی قرار داد که هرچه سریعتر و با تجربه‌ای بس فراتر از سایر قلمروهای امپراتوری عثمانی به جلو حرکت کند.

نخستین پیامد لشکر کشی فرانسه به مصر، قطع روابط عثمانی - فرانسه و انعقاد معاهده‌ای میان کشور عثمانی و دشمنان فرانسه یعنی بریتانیا و روسیه در سپتامبر سال ۱۲۱۳ هـ. ق / ۱۷۹۸ م بود. علاوه بر این، وزیران متمایل به فرانسه در دیوان عالی را به زندان افکندند و اموال تجاری فرانسه را در سراسر امپراتوری مصادره کردند؛ بدینسان فرانسه موقعیتی را که طی قرن‌ها در خاورمیانه کسب کرده بود، از دست داد. ناوگان روسیه در دریای سیاه اجازه یافت که از تنگه‌های بوسفور و داردانل عبور کند و این ناوگان برای انجام عملیاتی مشترک علیه حضور فرانسویها در آدریاتیک، به ناوگان عثمانی ملحق شد. طی اندک مدتی؛ فرانسویها از جزایر ایونی بیرون رانده شدند، در حالی که علی پاشای یانینا که می‌خواست خود جانشین فرانسه شود، با آن کشور همکاری چندانی نکرد (نوامبر ۱۲۱۳ هـ. ق / ۱۷۹۸ م). اما موفقیت موجب بروز اختلاف در میان متحدین شد و عثمانیها در برابر تمایلات روسها مبنی بر استقرارشان در آدریاتیک و بویژه در جزایر ایونی به مقاومت برخاستند. سرانجام در نتیجه انعقاد قرارداد عثمانی - روسی (۲۱ مارس ۱۲۱۵ هـ. ق / ۱۸۰۰ م)، جزایر ایونی به صورت جمهوری جدید. سپتینسولا [۶۰] سازماندهی شد؛ این جمهوری تحت اقتدار عثمانی و با حمایت مشترک پادگانهای عثمانی و روسی مستقل شد بنادر ساحل دوباره تحت حاکمیت مستقیم عثمانی قرار گرفت، اما این سلطه به گونه‌ای اعمال می‌شد که حقوق بومیان را تضمین و از آنان در مقابل ادعاهای علی پاشا دفاع می‌کرد و مقامهای محلی از میان مردم مسیحی بومی برگزیده می‌شدند. در مقابل، حکمرانی روملی به علی پاشا سپرده شد و بدینسان وی در موقعیتی قرار گرفت که می‌توانست قدرت خود را هرچه سریعتر در جهات دیگر گسترش دهد.

انعقاد صلح

با خاتمه یافتن اشغال قلمروهای عثمانی در مصر و دریای آدریاتیک از سوی فرانسه، زمینه برای تجدید اتحادهای گذشته مساعد شد؛ در این احوال بریتانیا و روسیه نومیدانه می‌کوشیدند که از برقراری صلح میان عثمانی و فرانسه جلوگیری کنند زیرا از آن بیمناک بودند که انعقاد

چنین صلحی احتمالاً به منافع آنان صدمه خواهد زد. مانع اصلی در سر راه برقراری صلح تقویت مداوم سربازان بریتانیایی در مصر بود که عثمانیها را در بیرون راندن فرانسویها یاری کرده بودند و برای کسب نفوذ در یک دولت مملوک که امیدوار بودند در آینده در مصر تشکیل شود، می کوشیدند از جناحی از ممالیک حمایت کنند. نیروهای عثمانی که اندکی بعد تحت رهبری محمد علی قرار گرفتند، برای احیای سلطه مستقیم عثمانی، چنان که پیش از قیام ممالیک متداول بود، مبارزه می کردند. در دربار عثمانی، دریاسالار کوچک حسین جناحی را رهبری می کرد که در نتیجه اقدامهای بریتانیا در مصر با این کشور ناسازگاری داشت و خواستار برقراری صلح و وحدت میان عثمانی و فرانسه علیه روسیه و انگلیس بود. از سوی دیگر، وزیر اعظم یوسف ضیاء پاشا آنانی را رهبری می کرد که احساس می کردند دوستی با بریتانیا همچون بارویی علیه طمع ورزیهای روسیه و فرانسه، بایستی حفظ شود.

سلیم برای حفظ قدرت خود و آزادی عمل، از رقابت میان این جناحها به سود خود استفاده می کرد. اگر چه وی بی اندازه خواستار برقراری روابط دوستانه با فرانسه بود، اما هنوز به طور قطع نمی خواست که از طریق انعقاد معاهده ای علنی به جنگ کشیده شود تا این که تداوم اشغال مصر از سوی بریتانیا و آشوب طلبی کارگزاران فرانسه در استانبول به امضای صلح امیان [۶۱] انجامید (۲۵ ژوئن ۱۲۱۷ هـ. ق / ۱۸۰۲ م)؛ این قرارداد زمینه را برای برقراری صلح و دوستی میان فرانسه و عثمانیها و همچنین همکاری متقابل در موقع بروز جنگ، هموار کرد. همه پیمانهای متعلق به زمان پیش از جنگ و قراردادهای کاپیتولاسیون تجدید شد؛ اموال فرانسه بازگردانده شد و این کشور تفوق خود را در ساحل شرقی مدیترانه بازیافت. بدین ترتیب، انقلاب سیاسی ناشی از اشغال قلمروهای عثمانی از سوی فرانسه، در واقع، به محض تخلیه کامل نیروهای فرانسه، سیر بازگشت خود را آغاز کرد. سلیم قلمروهای ازدست رفته خود را دوباره به دست آورد و از درگیر شدن در جنگهای اروپا اجتناب کرد. امپراتوری یک بار دیگر فرصت کوتاهی یافت که احتمالاً انجام اصلاحات را از سر گیرد؛ در حالی که موانع تجربه شده در طی جنگ انگیزه جدیدی در انجام تحولات بود.

ادامه روند تجزیه و از هم گسیختگی داخلی ۱۲۲۱-۱۲۱۴ هـ. ق /

۱۸۰۶-۱۷۹۹ م

اما با توجه به این که سلیم با مجموعه ای از مشکلات داخلی و خارجی مواجه شد، در واقع، تحقق صلح رؤیایی بیش نبود. رجال بزرگ آناتولی غربی و مرکزی از نظام جدید

حمایت و به تقویت آن کمک می کردند؛ آنان از وجود افراد نظام جدید برای گسترش لشکرهای خود و تحکیم نظم در مناطق تحت نفوذ خود استفاده می کردند. اما برخی از رجال در شرق - بویژه خاندان جانیکلی که در این زمان تحت رهبری طیار پاشا قرار داشت - با پول و سلاحهای روسی تطمیع شدند و حکومتهای مستقلی در حد فاصل میان طرابزون و بورسا تأسیس کردند؛ بدین ترتیب، آنان بیشتر نواحی آناتولی را از زیر نفوذ استانبول و عاملان مالیاتی آن خارج کردند. در ولایات عرب، رجال محلی نسبت به دوران قبل از جنگ قدرتمندتر شده بودند، اما شناسایی اقتدار سلطان در همه جا بجز عربستان همچنان ادامه داشت؛ تنها در این منطقه بود که وهابیه از هر گونه تظاهر به وفاداری سرباز زدند و رشته حملاتی را به شهرهای مقدس و نیز به داخل خاک عراق آغاز کردند و بدینسان موقعیت سلطان را از این بابت که وی خود را حامی اسلام می خواند، بشدت به خطر انداختند. در مصر، خروج نیروهای بریتانیایی (۱۴ مارس ۱۲۱۸ هـ. ق/ ۱۸۰۳ م) که به منظور از سرگیری روابط دوستانه با بابعالی صورت گرفت، تعادل ناپایدار میان نیروهای عثمانی، مملوک و بریتانیایی را برهم زد و با قیام فرمانده نیروهای عثمانی، محمد علی، که متعاقباً رخ داد، شناسایی اقتدار عثمانی و پرداخت خراج به این کشور، موقتاً تثبیت شد. در سوریه، تهدید وهابیه سلیم را بر آن داشت که احمد سزار پاشا، فاتح عکا، را به حکمرانی دمشق بگمارد (اکتبر ۱۲۱۸ هـ. ق/ ۱۸۰۳ م) و این امر به تشکیل یک کشور بزرگ مملوک انجامید؛ کشوری که به طور بالقوه می توانست مشکلات فراوانی ایجاد کند. اما مرگ وی (۲۳ آوریل ۱۲۱۹ هـ. ق/ ۱۸۰۴ م) موجب بروز جنگ قدرت شد و سلطان با استفاده از این موقعیت توانست اقتدار خود را بازابد.

دلیل عمده ناتوانی سلیم در اقدام قاطعانه در برابر جنبشهای جدایی طلب در آناتولی و ولایات عرب از تهدیدات ظاهراً مشابه ولی در واقع بسیار خطرناکتری ناشی می شد که در کشورهای حوزه بالکان جریان داشت و سلیم را به خود مشغول کرده بود. علی پاشای یانینا از جنگ میان کشورهای اتحاد سه گانه به نفع خود استفاده کرد و امپراتوری مستقلی از قلمروهای بزرگ، از شمال آلبانی تا خلیج کورینت و از اوکرید تا دریای آدریاتیک، به وجود آورد؛ وی پایتخت و درباری مجلل و پر مصرف داشت و روابط دیپلماتیک مستقیمی با قدرتهای اروپایی برقرار و از کارشناسان خارجی برای آموزش سربازانش به سبک اروپایی دعوت کرده بود. پساون اوغلو نیز قدرت خود را از بلغارستان غربی به داخل صربستان و امیرنشینها گسترش داده بود. ترسینیکلی اوغلو اسماعیل آقا، امیر سیلیستره و روسچوک و نایب و سپس (پس از سال ۱۲۲۱ هـ. ق/ ۱۸۰۶ م) جاننشینش، بیرقدار مصطفی پاشا، بلغارستان غربی را تصرف کردند و پس از عبور از کوههای بالکان، نفوذ قابل ملاحظه ای بر تراکیه پیدا کردند. حقی محمد پاشا تنها حکمران مقتدری بود که می توانست رجال برجسته را تحت نظارت خود داشته باشد؛ اما

وی نیز سرانجام از سوی سیاستمداران استانبول که بسیاری از آنان خود را از سرسپردگان و مزدوران همین رجال بودند، از میدان به در شد. عاقبت، بی کفایتی بینی چریها در اداره حکومت در صربستان، رؤسای محلی را واداشت که در پشت سر یکی از افراد خود به نام قره جورج، متحد شوند. در آغاز، این جنبش از اقتدار سلطان هر برابر دست نشانندگان شورشی اش حمایت می کرد، اما چندی نپایید که این جنبش به انقلاب تمام عیار صربستان در مقابل سلطه عثمانی بدل شد (۱۲۲۰-۱۲۱۸ هـ. ق/ ۱۸۰۵-۱۸۰۳ م).

مسأله شرق، ۱۲۲۲-۱۲۱۷ هـ. ق/ ۱۸۰۷-۱۸۰۲ م

مهمترین ویژگی سیاست عثمانی در این برهه، نقض قراردادهای منعقد شده در اثر حمله بناپارت به مصر و نیز احیای تعهدات قدیمی تری بود که در نتیجه ملاحظات دیرینه عثمانی در حفظ منافع ملی خود مقرر شده بود، بویژه پس از این که بریتانیا و فرانسه جنگ خود را آغاز کردند (مه سال ۱۲۱۸ هـ. ق/ ۱۸۰۳ م) و روسیه و اتریش در ائتلاف سه گانه، به بریتانیا ملحق شدند. کارگزاران عثمانی نیز به نوبه خود کوشیدند که نه تنها حمایت عثمانی را جلب کنند، بلکه نفوذ فرانسه را در میان اتباع کاتولیک سلطان و از سواحل شرق مدیترانه تا بخشهایی از اروپا در منطقه دانوب گسترش دهند. در این زمان، روسیه در نتیجه امتیازی که برای کسب آن بسیار تلاش کرده بود، یعنی حق گسیل کشتیهایش از طریق تنگه های مدیترانه و نیز در نتیجه تداوم قیمومت آن بر جزایر ایونی، در مدیترانه شرقی از قدرت دریایی قابل ملاحظه ای برخوردار شده بود. روسیه در عین حال که در آغاز از درگیر شدن در جنگ فرانسه - بریتانیا اجتناب می کرد، می کوشید که با استفاده از وضع موجود، موقعیت خود را در امپراتوری عثمانی تقویت کند و اتباع سلطان را در کشورهای بالکان به برپایی قیام تحریک می کرد.

بریتانیا از خطر توسعه طلبی روسیه در خاور میانه آگاه بود، اما به دلیل این که در نبرد با فرانسه در اروپا به حمایت این کشور نیاز داشت، نمی توانست آشکارا وارد عمل شود؛ از این روی بریتانیا می کوشید در حالی که سلیم را به تحکیم اوضاع داخلی امپراتوری تشویق می کند، با جاه طلبیهای روسیه نیز مبارزه کند. سلیم که از رؤیاهای تجاوز کارانه تزار و فعالیتهای وی در حوزه بالکان آگاه بود، نمی خواست به پذیرش حمایت و توصیه های این کشور تن در دهد؛ اما از سوی دیگر وی از برهم زدن آشکار روابط خود با روسیه سر باز می زد، زیرا تصور می کرد که این اقدام وی به مفهوم جدایی از بریتانیا - که در این برهه ظاهراً در برابر پیشرویها و بلندپروازیهای فرانسه و روسیه سدی مهم تلقی می شد - نیز خواهد بود. سلیم بیشتر می کوشید که در میان این قدرتها نوعی موازنه پیچیده و دقیق برقرار کند و از اقدامی قاطع که منجر به جنگ شود، اجتناب ورزد.

اما برای عثمانیها بسیار دشوار بود که از دامنه اعمال نفوذ روسها در امان بمانند. بنابراین قرارداد جدیدی که در سال ۱۲۱۷ هـ. ق / ۱۸۰۲ م منعقد شد، موقعیت تزار در امیرنشینها تحکیم شد و وی اجازه یافت که از سوی این امیرنشینها در امور استانبول دخالت کند، چنان که در نتیجه همین مداخلات، سرانجام در سال ۱۲۱۸ هـ. ق / ۱۸۰۳ م، امیران روسوفیل زمام امور را در امیرنشینهای والاکیا و مولداوی، در دست گرفتند. اما در سال ۱۲۱۹ هـ. ق / ۱۸۰۴ م زمانی که بناپارت خود را امپراتور خواند، دیگر زمان تصمیم گیری قطعی برای سلطان فرارسیده بود. زمانی که وی عاقبت از به رسمیت شناختن بناپارت در مقام امپراتوری به دلیل نفوذ بریتانیا و اتریش سرباز زد، بناپارت روابط خود را با عثمانی قطع کرد (۲۲ دسامبر ۱۲۲۰ هـ. ق / ۱۸۰۵ م)؛ این اقدام سلطان را به قبول انعقاد معاهده‌ای جدید با روسیه سوق داد که این خود موجب گسترش بازهم بیشتر نفوذ روسیه در قلمروهای عثمانی می شد. بر اساس این قرارداد، سلیم موافقت کرد که در نبرد فرانسه با روسیه همکاری کند، تردد کشتیهای روسی را از طریق تنگه‌ها تسهیل کند و به تزار اجازه دهد که با توجه به سلطه عثمانی بر آلبانی، در امور داخلی استانبول مداخله کند؛ بدینسان بود که زمینه جدید برای توسعه طلبی روسیه هموار شد. اما پیروزیهای بناپارت بر لشکریان اتریش و روسیه در اولم [۶۲] (۱۷ دسامبر ۱۲۲۰ هـ. ق / ۱۸۰۵ م) و در اوسترلیتز [۶۳] (۲ دسامبر ۱۲۲۰ هـ. ق / ۱۸۰۵ م) سلیم را متقاعد کرد که پیمان اتحاد سه گانه دیگر اعتبار خود را از دست داده است و او ناگزیر است که برای حفظ امپراتوری عثمانی دوستی بناپارت را جلب کند. از این روی، سلیم بناپارت را در مقام امپراتور به رسمیت شناخت (فوریه ۱۲۲۱ هـ. ق / ۱۸۰۶ م) و با تشویق فرانسه و حمایت دالماسی تصمیم گرفت که هم از شرق و هم از غرب بر صربها حمله کند. روسها با مسدود کردن ساحل دالماسی در دریای آدریاتیک و ارسال کمک به صربها واکنش نشان دادند. اما زمانی که فرانسه از طریق خشکی و از راه ونیز برای عثمانیها کمکهایی ارسال کرد، سلیم هنوز هم برای وارد شدن به یک اتحاد آشکار با فرانسه تردید داشت، زیرا نه فقط از جاه طلبیهای فرانسه در حوزه بالکان در هراس بود، بلکه بر این امر وقوف داشت که در صورت هر گونه جنگی با روسیه، فرانسه نیروی انسانی و تدارکات کافی در اختیار ندارد تا از وی به گونه‌ای مؤثر پشتیبانی کند. در این زمان با توجه به این که صربها تقریباً مستقل شده و تحت حمایت روسها قرار گرفته بودند، فرانسویان در دالماسی بودند، مقامهای بالکان بیشتر نواحی روستایی را تحت نظارت خود در آورده بودند و بریتانیا، فرانسه و روسیه همگی داعیه‌های دوستانه خود را با تهدید به حمله

در آمیخته بودند، سلیم سخت آشفته و پریشان بود.

واقعه ادرنه

علاوه بر مشکلاتی که سلطان با آن مواجه بود، طی تابستان سال ۱۲۲۱ هـ. ق / ۱۸۰۶ م، تهدید جدید و خطرناک دیگری در امپراتوری بروز کرد که دیگر مجال چندانی برای سلیم باقی نگذاشت تا به اندازه کافی به مسائل دیگر بپردازد. در اوایل سال ۱۲۲۰ هـ. ق / ۱۸۰۵ م، سلیم فرمانی مبنی بر تشکیل سپاه نظام جدید در ادرنه صادر کرد که افراد آن از طریق سربازگیری سراسری در نواحی بالکان تأمین می شد. رجال برجسته این نواحی که می ترسیدند بهترین افراد خود را از دست بدهند و علاوه بر آن بیم داشتند که لشکر عثمانی از این طریق چندان قدرتمند شود که به استقلال آنان خاتمه دهد، تحت رهبری ترسینیکلی اسماعیل پاشا قیامی به راه انداختند. اسماعیل با محافظه کاران استانبول تحت رهبری وزیر اعظم حافظ اسماعیل آقا متحد شد؛ وی بر اساس توطئه ای طرح ریزی شده از اسماعیل خواست که به سوی استانبول حرکت کند و سلطان و نظام جدید وی را از بین ببرد. زمانی که نیرویی از افراد نظام جدید به منظور سربازگیری و تربیت آنان به ادرنه گسیل شد (۲۰ ژوئن ۱۲۲۱ هـ. ق / ۱۸۰۶ م)، مقامهای برجسته ادرنه آنان را تحریم کردند و از تدارک هر گونه مایحتاج مورد نیاز آنان سرباز زدند و تهدید کردند که در صورت عدم عقب نشینی، به سوی استانبول روانه خواهند شد. چنان که بعداً بارها در آخرین سال سلطنت سلیم این مسأله تکرار شد، وی تحت فشار مخالفان تسلیم شد و به نیروی نظام جدید دستور داد که به استانبول مراجعت کنند و سپس فرماندهانی را که در واقع تنها فرامین وی را اجرا کرده بودند، از کار برکنار کرد. تسلیم سلطان موجب تشجع بیشتر مقامهای محلی شد. پس از مرگ اسماعیل آقا، سلیم حتی در جنگ قدرت میان نایان وی دخالت نکرد و اجازه داد که یکی از آنان به نام بیرقدار مصطفی به قدرتی هم طراز رهبر در گذشته خود دست یابد. علاوه بر این، در پاسخ به تهدیدات مقامهای برجسته، سلیم فرماندهی نظام جدید را به دشمنان خود وا گذاشت، بدین امید که شاید از این طریق بتواند مایه خشنودی محافظه کاران را فراهم آورد؛ اما در واقع، وی خود را در مقابل دشمنانش خلع سلاح کرد. این تحولات که دشمنان سلیم را جسور کرده بود، آنان را بر آن داشت که در صدد تدارک سرنگونی قطعی وی بر آیند.^{۱۱۶}

جنگ با روسیه و بریتانیا

آغاز نبردی جدید با روسیه و متحد آن یعنی بریتانیا که به دلیل نگرانی روسیه از پیشرویهای فرانسه در کشورهای حوزه بالکان بیطرفی خود را کنار گذاشته بود، بیش از پیش بر پیچیدگی

اوضاع می‌افزود. سفیر بریتانیا که هنوز امیدوار بود صلح میان عثمانی - روسیه حفظ شود، خواستار آن شد که سلطان به نفوذ فرانسه در قلمرو امپراتوری خاتمه و به کشتی‌های جنگی روسیه اجازه دهد که برای عقب راندن فرانسویان از تنگه‌های دریای مدیترانه عبور کنند (۲۲ سپتامبر سال ۱۲۲۱ هـ. ق/ ۱۸۰۶ م). سلیم در آغاز در برابر این درخواستها تسلیم شد، اما بعدها پس از پیروزی بناپارت بر پروسها در یانا (۱۴ اکتبر ۱۲۲۱ هـ. ق/ ۱۸۰۶ م)، از پذیرش این تقاضاها سرباز زد. این امر موجب شد که روسها به امیرنشینها حمله کنند و بریتانیا را وادارند که به حمایت از متحد خود، در جنگ وارد شود. روسها مولداوی را بسرعت تسخیر کردند (دسامبر ۱۲۲۱ هـ. ق/ ۱۸۰۶ م) و اعلام کردند که آنان فقط بدین منظور به کشور وارد شده‌اند که دوست خود یعنی سلطان را در برابر خطر هجوم بناپارت حفظ کنند و همین که سلطان تعهدات پیمان خود را عملی کند، کشور را ترک خواهند گفت. در این احوال فقط نیروهای بیرق‌دار مصطفی مقاومتی مؤثر از خود نشان دادند. وی به کمک پساون اوغلو که موقعیت مستقل وی در نتیجه حمله روسها به خطر افتاده بود، توانست مولداوی جنوبی و دوبروجا را از اشغال آنان حفظ کند. اما این افراد توانایی رویارویی مستقیم با روسها را نداشتند؛ از این روی روسها بتدریج غلبه کردند و در ادامه نبردهای خود طی نبردی شش هفته‌ای والاکیا و بسارابی را تسخیر کردند.

در این احوال، ناوگان مدیترانه‌ای بریتانیا از تنگه داردانل عبور کرد و در مقابل استانبول لنگر انداخت، بدین امید که سلطان را مجبور کند تا به درخواستهای روسیه پاسخ مثبت دهد و در نتیجه از پیشرویهای بیشتر روسیه جلوگیری شود. بیشتر تحت تأثیر کار گزاران بناپارت در استانبول، هاریس سباستینی، سلیم تنها وانمود می‌کرد که در حال مذاکره است، در صورتی که در همان احوال در استانبول، پنهانی مردم و سپاه را برای جنگی قطعی با بریتانیا بسیج می‌کرد. هنگامی که امکانات دفاعی عثمانی آماده شد، سلیم آشکارا از قبول پیشنهادهای کشورهای متحد سرباز زد و خواستار آن شد که هر چه زودتر معاهده‌ای رسمی میان عثمانی و فرانسه منعقد شود. در این احوال که استانبول به لحاظ نظامی، مواضع خود را تحکیم کرده بود و مذاکرات نیز خاتمه یافته بود، ناوگان بریتانیایی در موقعیت خطرناکی قرار گرفت. از این روی، ناوگان بریتانیا پیش از آن که در تنگه داردانل از سوی عثمانیها محاصره شود، به دریای مدیترانه عقب نشست و در تلاش نهایی خود به منظور احیای حکومت ممالیک تحت نفوذ بریتانیا، در سواحل مصر لنگر انداخت (۱۶ مارس ۱۲۲۲ هـ. ق/ ۱۸۰۷ م). اما پیش از آن، محمد از سوی سلطان و به نام وی، ممالیک را سرکوب کرده بود. از آنجا که بریتانیاییها برای تسخیر مصر، سپاه و تدارکات کافی در اختیار نداشتند، به آرامی و از طریق مذاکره نیروهای خود را از مصر خارج کردند، و بی آن که کاری انجام داده باشند، بجز این که احتمالاً توانستند زمام کشور را به مردی بسپارند که اندکی بعد حکومت خود را توسعه داد و برای خود سلسله‌ای روی کار آورد

(۱۷ سپتامبر ۱۲۲۲ هـ. ق / ۱۸۰۷ م).

سلیم که هنوز تحت نفوذ فرانسه بود، تلاشهای خود را در تدارک نبردهایی به منظور مقاومت در برابر روسها و صربها و با همکاری بیرقدار و سایر مقامهای برجسته حوزه بالکان، ادامه می داد. در حالی که فقط مونته نگرو به حمایت از روسها برخاست، به نظر می رسید که موقعیت عثمانیها نسبت به زمستان سال پیش از آن، بسیار بهتر شده است.

سقوط سلیم سوم

اما در این برهه، بروز قیامی در استانبول، سلیم را سرنگون کرد و تمهیدات دفاعی عثمانی را در هم ریخت. مخالفت با سلطان سابقه ای دیرینه داشت. بنی چربها و دیگرانی که از انجام اصلاحات وی احساس خطر می کردند، از همان اوایل سلطنت وی به تحریک و تشویق مشغول بودند. علما نیز مخالفتی می کردند، زیرا به زعم آنان هرگونه نوآوری تخطی از قوانین اسلام و سنت تلقی می شد. در این برهه بسیاری از عثمانیهای دیگر از جمله برخی از اصلاح طلبان رفته رفته دریافتند که افکار دنیا گرانه جدید تا چه اندازه می تواند برای نظام عثمانی مضر و مخرب باشد و از این روی خواستار آن شدند پیش از آن که دیگر بسیار دیر شده باشد، پرده آهنین دوباره پایین کشیده شود. تصرف تیمارها از سوی سلیم و کوششهای وی به منظور ایجاد اصلاحات در دسته های قدیمتر تنها موجب تشدید مخالفتها شد. اصلاحاتی که بی هیچ تدبیر مالی معقول به کار گرفته شده بود و کاهش عیار مسکوکات و همچنین هزینه های بشمار حکومت موجب بروز تورمی جدید شد و مردم را عمیقاً علیه سلطان و اصلاحات وی برانگیخت؛ اصلاحاتی که به نظر آنان مایه همه نابسامانیها و گرفتاریهای آنان بود. عاقبت، سیاست سلیم در تقسیم اصلاح طلبان به جناحهای رقیب، ایجاد دشمنی در میان این جناحها یا در میان آنان و گروههای محافظه کار، موقتاً به وی قدرت بخشید، اما در عین حال سبب شد که پشتیبانان انجام اصلاحات از قدرت سیاسی لازم برای حمایت از سلطان به هنگام بروز بحران محروم شوند.

در اواخر ماه مه سال ۱۲۲۲ هـ. ق / ۱۸۰۷ م، نیروهای کمکی بنی چری (یاماچها) که از قلعه های بوسفور در بویوک دره حفاظت می کردند، تحت رهبری یکی از افراد خود به نام کیکچی مصطفی، یک افسر متعلق به نظام جدید را که سعی داشت آنان را به پذیرش یونیفورمها و آموزشهای جدید مجبور کند، به قتل رساندند؛ بدینسان بود که قیام آغاز شد (۲۵ مه ۱۲۲۲ هـ. ق / ۱۸۰۷ م). در این برهه، سلیم می توانست آتش قیام را خاموش کند، اما برخی از مشاوران محافظه کار وی به سرکردگی فردی به نام شیخ الاسلام عطاء اله افندی، او را متقاعد کردند که راه مذاکره و مصالحه در پیش گیرد. بنابراین، سلیم زمانی که هیأت مذاکره کننده با مخالفان را اعزام کرد، به نشان حسن نیت، به سرایان نظام جدید دستور داد که به

سربازخانه‌های خود باز کردند. این موقعیت فرصت مناسبی بود برای محافظه کاران که از این واقعه به سود خود استفاده کنند و یک آتش سوزی همگانی به راه اندازند. در ۲۷ مه، یاماها به بهانه مذاکره در امتداد بوسفور به سوی استانبول حرکت کردند؛ در میان راه هزاران تن از بنی چریها، علما، طلاب علوم دینی و دیگر مخالفان سلطان به آنان ملحق شدند. زمانی که این افراد به قصر رسیدند، سلیم کوشید که با متفرق کردن و انحلال نظام جدید آنان را آرام کند و چند تن از مقامهای خود را به بیرون قصر فرستاد تا طعمه انتقام آنان شوند؛ وی همچنین برای آرام کردن شورشیان محافظه کاران را به مقامهای مهم حکومتی منصوب کرد (۲۸ مه ۱۲۲۲ هـ.ق/ ۱۸۰۷ م). اما چنان که پیش از آن نیز بارها اتفاق افتاده بود، تسلیم تنها موجب تشنج شورشیان و طرح تقاضاهای بیشتر از سوی آنان می شد؛ آنان سرانجام فتوایی گرفتند که اصلاحات سلیم را مغایر با اصول مذهب و سنت اعلام می کرد و خلع سلطان را مجاز می دانست. سلیم به آرامی به تقدیر خود تن در داد و به «قفس» قصر بازگشت، در حالی که پسر عم وی مصطفی چهارم از سوی محافظه کاران به مقام سلطنت برگزیده شد (۲۹ مه ۱۲۲۲ هـ.ق/ ۱۸۰۷ م). بدینسان سلطنت لیبرالترین فرد از اصلاح طلبان سنتی سرانجام با شکست و ناکامی قطعی خاتمه یافت، اگر چه چنان که خواهیم دید، در این شکست عناصری نهفته بود که بعدها طی قرن، خود مایه انجام اصلاحاتی مهمتر در جامعه عثمانی شد.

مصطفی چهارم و واکنش عثمانی

سلطان جدید بازبچه‌ای بود در دست آنانی که وی را بر تخت نشانده بودند. طی مدتی کوتاه، از سوی وی فرامینی مبنی بر برجیده شدن نظام جدید و همه نهادها، مدارس و سایر اصلاحات وابسته به آن، صادر شد. سلطان جدید اظهار می داشت که دوستان و نزدیکان بدطینت سلطان سلیم به منظور کسب قدرت و ثروت برای خود دست به انجام اصلاحات می زده اند؛ از این روی، مصطفی اعلام داشت که عامل اصلی همه بی نظمیها، نقض قوانین و سنت، همه آشوبها و شکستها که موجب از هم گسیختگی و تجزیه امپراتوری شده بود، انجام همین اصلاحات بوده است. از آن پس، قوانین و نهادهای سنتی دوباره حاکم شد. مالیاتهای گذشته جایگزین مالیاتهای عصر سلیم شد. تیمارهای مصادره شده به صاحبان آنها عودت داده شد؛ همه اعضای خلع شده از سپاه دوباره به عضویت سپاه درآمدند. افسران و افراد نظام جدید در سراسر امپراتوری، دستگیر و اعدام می شدند و به طور کلی، برای آنانی که به طریقی از سلیم و دیگران حمایت کرده بودند، حکومت رعب و وحشت ایجاد شد و در این احوال یاماها بویژه در ایجاد این چنین جوی در مرکز امپراتوری سهم بسزایی داشتند.

اما حکومت جدید چندان نپایید. نخست، گروههای اصلی شورشی با یکدیگر هماهنگی

داشتند و می‌کوشیدند که دستاوردهای پیروزی را به طور مساوی در میان خود تقسیم کنند. بردگان ینی چری متعهد شدند که به دخالت خود در امور کشوری خاتمه دهند و در مقابل از حکومت خواستند تضمینهایی دهد مبنی بر این که در واقع دیگر اصلاحاتی انجام نخواهد شد و دستمزدهای آنان افزایش خواهد یافت. به منظور دور نگاه داشتن یاماهاها از مرکز، کبکچی مصطفی به فرماندهی دژهای بوسفور در روملی منصوب شد؛ بدینسان وی و افرادش مرکز را ترک کردند و قدرت را به شخصیهای برجسته دربار و علما که از طراحان و عوامل اصلی قیام بودند، سپردند. اما طولی نکشید که در میان این افراد اختلافاتی بروز کرد، از جمله مبارزات در گریههایی میان شیخ الاسلام عطاء‌اله افندی و وزیر اعظم، حکومت را تقریباً ناتوان کرد. اوضاع بالکان نیز مزید بر این مشکلات بود. پس از خلع سلیم از سلطنت، بلافاصله وزیر اعظم و افسران اصلی وی به دست ینی چریهای پشتیبان قیام به قتل رسید و لشکر عثمانی دستخوش هرج و مرج شد. در این احوال بود که مصطفی بیرقدار به منظور سرکوب شورشیان و اعاده نظم در ارتش به سوی استانبول حرکت کرد (۸ ژوئن ۱۲۲۲ هـ. ق/ ۱۸۰۷ م) و امیدوار بود که در ازای تلاشهایش مقام وزارت اعظم را از آن خود کند. اما زمانی که شورشیان استانبول یکی از افراد خود را بدین مقام گماشتند، بیرقدار مصطفی بشدت واکنش نشان داد. وی ارتش را به حال خود رها کرد و افراد خود را به روسچوک بازگرداند؛ در این زمان بیرقدار مصطفی روسچوک را به صورت پایگاهی برای مخالفان حکومت جدید در آورد و همه فراریان از استانبول را به سوی خود جلب کرد.

معاهده تیلسیت [۶۴]

اما حوادثی که در اروپا اتفاق افتاد، یک بار دیگر عثمانیها را از عواقب ضعف خودشان رها نید. پیروزی بناپارت بر روسها در محل فریدلند [۶۵] (۴ ژوئن ۱۲۲۲ هـ. ق/ ۱۸۰۷ م) به ضرورت پیمان وحدت با عثمانی خاتمه داد و او را به انجام مذاکره با تزار آلکساندر سوق داد؛ آلکساندر در این زمان آماده بود که بریتانیا را رها کند و دلیل این امر نه فقط شکست آنان از فرانسه، بلکه وجود مشکلات ناشی از کمبود آذوقه و تدارکات در ارتش بود. بر اساس مفاد پیمان تیلسیت (۷ جولای ۱۲۲۲ هـ. ق/ ۱۸۰۷ م) فرانسه موافقت کرد که از اتحاد با عثمانی صرفنظر کند و آنان را وادارد که قراردادی به میل تزار منعقد کنند؛ تزار در مقابل متعهد شد که میان فرانسه و بریتانیا صلح برقرار کند. اما علاوه بر این، بناپارت موافقت کرد که اگر

64- Tilsit

65- Friedland

مذاکرات به نتیجه ای نرسید، با عثمانی وارد جنگ شود و ترتیبی دهد که قلمروهای عثمانی میان فرانسه و متحد جدیدش تقسیم شود. در ازای این وعده ها، روسیه همه فتوحات بناپارت را به رسمیت شناخت و موافقت کرد امیرنشینها را به فرانسه بازگرداند و همچنین جزایریونی و کاتارو را به آنان واگذار کرد. این برای فرانسه پیروزی بزرگی محسوب می شد که با قربانی کردن عثمانیها حاصل شده بود. روسها از حوزه بالکان و تنگه های مدیترانه دور نگاه داشته شده بودند. فرانسه بی توجه به آنچه که ممکن است در مذاکرات بعدی اتفاق افتد، بر دریای آدریاتیک نظارت یافته بود.

در آغاز، عثمانیها از این که بناپارت بی مشورت با آنان و بدون دخالت دادن آنان در مسأله، با روسها مصالحه کرده و تعهدات معاهده خود را نقض کرده بود، بسیار خشمگین بودند. اما در واکنش به این اقدام، استانبول تصمیم گرفت که به قرارداد صلح با روسیه تن در دهد، زیرا روسیه موافقت کرد که فتوحات خود را در امیرنشینها واگذار کند و به کمکهای خود به شورشیان صرب خاتمه دهد. به لحاظ سیاسی، عقد معاهده تیلست ضربه جدیدی بر پیکر سلیم بود، زیرا هم او بود که چندی پیشتر از آن سیاست اتکاء به فرانسه را در پیش گرفته بود. بنابراین، حکومت جدید با میانجیگری فرانسه مذاکره با روسها را در شهر پاریس آغاز کرد و در نتیجه قرارداد متار که ای در اسلویاسیا منعقد شد (۲۱ مارس ۱۷۲۳ هـ. ق/ ۱۸۰۸ م). بر اساس این قرارداد، سپاه روسی می بایست طی مدت یک ماه مولداوی و والاکیا را ترک و عثمانیها نیز به سمت جنوب دانوب حرکت می کردند و برای حفاظت از منطقه مقرر شد که عثمانیها تنها ایزمایل، برائیل و گالاتز پادگانهایی بر جای بگذارند؛ علاوه بر این، به کشتیهای روسیه در دریای مدیترانه اجازه داده شد که از طریق تنگه ها به دریای سیاه بازگردند.

اما تنها عثمانیها مفاد معاهده تیلست را به کار بستند. روسها موقتاً رابطه خود را با صربها قطع کردند، اما در مولداوی باقی ماندند و به بهانه این که اجازه مستقیم از سوی تزار صادر نشده است، از تخلیه منطقه امتناع می کردند؛ تزار نیز فرمانی صادر نمی کرد، ظاهراً بدین بهانه که عثمانیها در مناطقی از والاکیا که دوباره به تصرف آنان در آمده بود، نتوانسته اند، امنیت برقرار کنند. همین که تزار از تیلست به پترزبورگ رسید، با این بهانه که نمایندگی وی صلاحیت امضای چنین قراردادی را نداشته است، از تصویب آن سرباز زد. آلکساندر ظاهراً به این قول شفاهی بناپارت که با ادامه اشغال امیرنشینها از سوی روسها مخالفت نخواهد کرد، متکی بود و سربازان خود را در امیرنشینها باقی گذاشت تا بابعالی را به منظور پذیرش شرایط وی درباره صربستان، تجارت و سایر مواد مطرح شده در مذاکرات صلح که در آن زمان در جریان بود، تحت فشار قرار دهند. اما عثمانیها با خاتمه دادن به مذاکرات در برابر روسها واکنش نشان دادند؛ جنگ هر چند به صورت پراکنده برای مدت پنج سال دیگر ادامه یافت و در این احوال،

هر دو طرف مخاصمه در نتیجه بروز مشکلات داخلی و خارجی توجّهشان را از جنگ برگرداندند تا این که سرانجام بوخارست به آن خاتمه داد. (۱۲۲۷ هـ. ق / ۱۸۱۲ م).

کمیته روسچوک و خلع مصطفی چهارم

در جبهه عثمانیها، بیشترین تغییر موضع از سوی پشتیبانان سلیم بروز کرد که میخواستند وی را دوباره بر تخت بنشانند. رهبری این جنبش را بیرقدار مصطفی پاشا در دست داشت؛ وی در آغاز از حامیان جدی اصلاحات نبود، اما از استقلال مقامهای برجسته در برابر عناصری که در استانبول زمام امور را در دست داشتند، بشدت حمایت می کرد. سرور وی اسماعیل آقا که اصلاحات سلیم را تهدیدی بر استقلال و قدرت مقامهای عالی رتبه عثمانی می دانست، به صفوف مخالفان اصلاحات سلیم ملحق شده بود. اما در این برهه، جناحهای ارتجاعی قدرت را در استانبول در دست گرفته بودند و در این مسند به همان میزان سلیم از نافرمانی رجال برجسته ناخشنود بودند. بنا بر این برای بیرقدار مصطفی و دوستانش طبیعی بود که برای پشتیبانان سلیم پناهگاهی فراهم آورند و تلاشهای خود را در بازپس گرفتن قدرت افزایش دهند، بدینسان تشکیلاتی به وجود آوردند که به نام کمیته روسچوک شهرت یافت. اعضای این کمیته در همان ابتدا به این تصمیم رسیدند که تنها راه بازپس گرفتن قدرت و اعاده مقام سلطنت به سلیم، گسیل داشتن لشکر بیرقدار به استانبول و غلبه بر دشمنانشان با توسل به زور است. اما سلیم در اختیار جانشینش بود. چنین تلاشی ممکن بود به بهای جان سلیم و شاهزاده محمود که همراه با پدرش در بازداشتگاه قصر بسر می برد ناتمام شود. بنابراین، کمیته طرح گمراه کننده تری را در پیش گرفت. آنان ظاهراً با یکدیگر اختلاف کردند. بسیاری از اعضای کمیته به استانبول مراجعت کردند و وفاداری خود را نسبت به سلطان جدید اعلام داشتند و به خدمت حکومت جدید درآمدند. حکومتی که از نظر برخورداری از وجود مدیران با تجربه ای که خواستار خدمت در دستگاه حکومت باشند - سخت در مضیقه بود. آنان سپس با استفاده از موقعیت خود کوشیدند که سلیم را از قتل احتمالی برهانند، در عین حال از اختلاف نهانی میان وزیر اعظم چلبی مصطفی پاشا، شیخ الاسلام و کبکچی مصطفی نیز به نفع خود بهره برداری می کردند. در واقع اختلاف بر سر این بود که دستاوردهای پیروزی را چگونه میان خود تقسیم کنند. علاوه بر این مشکلات، سلطان از سلطه و نفوذ کسانی که وی را به قدرت رسانده بودند، در رنج بود. طی تابستان سال ۱۲۲۳ هـ. ق ۱۸۰۸ م، اعضای مخفی کمیته روسچوک سلطان را متقاعد کردند که مصطفی بیرقدار عنصری وفادار است و تنها مقصود وی آنست که سلطان و امپراتوری را از ظلم بینی چریها و یاماقتها برهانند. وزیر اعظم نیز به همان اندازه خشنود بود، زیرا پیروزی سلطان به دخالت کبکچی مصطفی و عطاء اله افندی در امور کشوری خاتمه می داد و وی به

عنوان قدرت برتر در دستگاه حکومتی زمام امور را در دست می گرفت. بنابراین، به مصطفی بیرقدار فرمان داده شد که لشکر خود را به بهانه عرض تبریک به مناسبت جلوس سلطان و در واقع به منظور سرکوب دشمنان سلطان، وارد عمل کند (اول جولای ۱۲۲۳ هـ. ق/ ۱۸۰۸ م). بیرقدار همین که همراه با لشکرش به استانبول وارد شد، کارگزارانی را به قتل کبکچی مصطفی مأمور کرد، در این احوال، وزیراعظم با خلع عطاء اله افندی و نصب یکی از افراد خود به جای وی، با او همکاری می کرد. بسیاری از آنانی که در خلع سلیم و برچیدن نظام جدید نقش مهمی ایفاء کرده بودند، از کار برکنار و تبعید شدند. افراد بیرقدار مصطفی به گوشه و کنار استانبول سر می کشیدند و هر کجا که اثری ازینی چریها و یاماها می یافتند، آنان را سرکوب می کردند، بدینسان بود که طی یک هفته همه مخالفتها خاتمه یافت (۲۶ جولای ۱۲۲۳ هـ. ق/ ۱۸۰۸ م). در این موقع، سلطان و وزیراعظم احساس کردند که لشکر روسچوک کار خود را انجام داده است و از آنان خواستند به دانوب بازگردند تا در برابر حمله احتمالی روسها از امپراتوری دفاع کنند و خود نیز به امر حکمرانی مملکت مشغول شدند.

در این زمان بیرقدار به بهانه های مختلف کوشید که خود و لشکرش در استانبول باقی بمانند؛ در همین برهه بود که سرانجام کارها یکسره شد و جنبشی که ظاهراً به حمایت از سلطان شکل گرفته بود، به انقلابی علیه وی بدل شد. چلیبی مصطفی موفق شد که مقصود اصلی بیرقدار مصطفی را دریابد و به سلطان هشدار داد و زمانی که سلطان دیگر نمی توانست کاری انجام دهد، کارگزارانی را به قتل سلیم و اعضااش کمیته مخفی مأمور کرد (۲۷ جولای). هنگامی که بیرقدار مصطفی از طریق جاسوسان خود از جریان مطلع شد، لشکر خود را به سوی قصر حرکت داد؛ آنان در مقابل قصر اجتماع کردند و بیرقدار موافقت علما را برای بازگرداندن سلیم به سلطنت جلب کرد و سپس از مصطفی چهارم خواست تا خود را تسلیم کند. این درنگ برای آنان بسیار گران تمام شد. سلطان مرعوب شده از این فرصت استفاده کرد و افراد خود را مأمور کرد که سلیم و محمود هر دو را به قتل برسانند تا وی به عنوان آخرین بازمانده خاندان عثمانی از مرگ قطعی در امان بماند. سلیم در واقع، در خانه خود به دام افتاد و پس از مبارزه ای کوتاه به قتل رسید. اما شاهزاده محمود کوشید که از طریق پشت بام قصر خود را به بیرقدار مصطفی برساند؛ بیرقدار همین که از سرنوشت سلیم آگاه شد، وی را بر تخت نشاند (۲۸ جولای ۱۲۲۳ هـ. ق/ ۱۸۰۸ م). بدین ترتیب شورشیان پیروز شدند، اما در این موقع باید می کوشیدند که نظام جدید را احیاء کنند، آن هم از طریق سلطانی گمنام و نا آزموده و نه سلطانی که آنان به دفاع از او همت گماشته بودند. در واقع، همان گونه که در آینده خواهیم دید، آنان نادانسته فردی بسیار مقتدرتر را بر تخت نشاندند؛ فردی که عاقبت موفق شد به قدرت آنان خاتمه دهد و اصلاحات عثمانی را در مسیر نوسازی امپراتوری که ویژگی عثمانی

در آخرین قرن حیات امپراتوری به شمار می‌رفت، قرار دهد. عصر اصلاحات سنتی به پایان می‌رسید و برای بقای امپراتوری کوشش می‌شد که شیوه‌های کاملاً جدید به کار گرفته شود.

یادداشت‌های بخش هفتم:

- 1 Silahdar, II, 262, 270.
- 2 Silahdar, II, 270.
- 3 Silahdar, II, 243.
- 4 Silahdar, II, 245-246.
- 5 Raşit, II, 2; Silahdar, II, 281-295.
- 6 Silahdar, II, 296-303.
- 7 Silahdar, II, 329-340.
- 8 Silahdar, II, 354, 359, 364.
- 9 Raşit, II, 55, 58; Silahdar, II, 368.
- 10 Silahdar, II, 652-668; Uzunçarşılı, OT, III, 526.
- 11 Silahdar, II, 378.
- 12 Silahdar, II, 472; Raşit, II, 95.
- 13 Silahdar, II, 489; Raşit, II, 99.
- 14 Silahdar, II, 501-536; Raşit, II, 131.
- 15 Silahdar, II, 548.
- 16 Raşit, II, 161-162; Silahdar, II, 583-589; Uzunçarşılı, OT, III¹, 547-550.
- 17 Silahdar, II, 787.
- 18 Raşit, II, 169, 269.
- 19 Silahdar, II, 29, 31; Sabra Meservey, *Feyzullah Efendi: An Ottoman Şeyhülislam*, unpublished Ph.D. dissertation, Princeton University, 1966.
- 20 *Mecmua-i Muahedat*, III, 209-219; Noradounghian, I, 197-203; Rifat Abou El-Haj, "Ottoman Diplomacy at Karlowitz," *JAOS*, 87 (1967), 498-512.
- 21 Raşit, II, 377.
- 22 Raşit, II, 383, 393.
- 23 Raşit, II, 477.
- 24 BVA, Mühimme 108, p. 142; 112, p. 121; 141, p. 127.
- 25 Raşit, II, 587.
- 26 BVA, Mühimme 111, p. 617.
- 27 BVA, Mühimme 111, pp. 616, 682; 114, pp. 113, 172.
- 28 BVA, Mühimme 112, pp. 1-6, 16, 17, 442; Uzunçarşılı, *Osmanlı Devletinin Merkez ve Bahriye Teşkilatı*, Ankara, 1948, pp. 432-436.
- 29 Orhan Köprülü, "Hüseyin Paşa, Amca Zâde," *IA*, V, 646-650; Silahdar, II, 615, 619.
- 30 Raşit, II, 526.
- 31 Raşit, III, 295-296, 301; BVA, Name Defteri, VI, 174, 183.
- 32 Raşit, III, 303, 311-312, 314; BVA, Name Defteri, VI, 181; Mühimme 116, pp. 296, 328.
- 33 BVA, Mühimme 115, pp. 503, 508, 518, 535, 543, 551; 116, p. 261.
- 34 The Pruth campaign and peace have been brilliantly studied by Akdes Nimet Kurat, *Prut Seferi ve Barışı*, 2 vols., Ankara, 1951, summarized in "Der Pruthfeldzug und der Prutfrieden von 1711," *Jahrbücher für Geschichte Osteuropas*, 10 (1962) 13-66.
- 35 Raşit, III, 368-369, 374.
- 36 BVA, Mühimme 119, p. 139.

- 37 BVA, Mühimme 119, pp. 139, 247, 269; Raşit, IV, 3.
- 38 Raşit, IV, 8; BVA, Mühimme 120, p. 5; Uzunçarşılı, OT, IV/2, 97n; Kurat, *Prut Seferi*, II, 701.
- 39 BVA, Mühimme 119, p. 127; 122, p. 40.
- 40 Raşit, IV, 197, 199, 201, 204.
- 41 Raşit, IV, 195, 266, 268; Uzunçarşılı, OT, IV/1, 111–113.
- 42 BVA, Mühimme 116, pp. 73, 93, 96, 111, 114; Uzunçarşılı, OT, IV/1, pp. 132–136.
- 43 BVA, Mühimme 125, pp. 77–82; 126, pp. 189–190, 196, 216, 225, 249; 127, pp. 146–153, 179, 181, 184, 193.
- 44 Raşit, V, 21–26.
- 45 Raşit, V, 181–184.
- 46 Faik Reşit Unat, *Osmanlı Sefirleri ve Sefaretnâmeleri*, Ankara, 1968, pp. 52–70.
- 47 Report of the Venetian consul, tr. in Mary Lucille Shay, *The Ottoman Empire from 1720 to 1734 as Revealed in Despatches of the Venetian Baili*, Urbana, Ill., 1944, pp. 17–18.
- 48 Raşit, V, 443–446; Yirmisekiz Çelebi Mehmet, *Sefaretnâme*, Paris, 1872, pp. 28–29; *Nedim Divanı*, ed. Gölpnarlı, p. 337; Aktepe, *Patrona Isyansı*, pp. 50–54.
- 49 Lady Mary Wortley Montagu, *Letters*, New York, 1906; Ahmet Refik, *Lale Devri*, İstanbul, 1928; Raşit, V, 19, 29, 45, 88, 134, 177, 233, 247, 267, 366, 401, 424, 439, 527–528, 205–217, 420–444; Küçük Çelebizade İsmail Asım, *Divan*, İstanbul, 1851, pp. 377–378, 555–561, 610–611.
- 50 Aktepe, *Patrona Isyansı*, pp. 48–50.
- 51 Translated by Berkes, p. 33, from Çelebi Mehmet, *Sefaretnâme*, London, 1872.
- 52 Analyzed in detail by Berkes, pp. 37–39.
- 53 Raşit, IV, 53; V, 185–186.
- 54 Raşit, V, 272–273.
- 55 Raşit, IV, 176.
- 56 Raşit, V, 146, 177.
- 57 Raşit, V, 311–315.
- 58 Raşit, V, 172, 175–176.
- 59 BVA, Mühimme 125, pp. 110, 158.
- 60 BVA, Mühimme 131, p. 17; 130, p. 396.
- 61 Mühimme 131, p. 190.
- 62 Çelebizâde Asım, pp. 79–81.
- 63 BVA, Mühimme 132, pp. 92, 117; Çelebizâde Asım, pp. 180–189.
- 64 BVA, Mühimme 132, p. 345.
- 65 Aktepe, *Patrona Isyansı*, pp. 73–85.
- 66 BVA, Name Defteri, VII, 78; Uzunçarşılı, OT IV/1, pp. 193–194.
- 67 BVA, Mühimme 136, p. 189.
- 68 Suphi, I, fol. 12.
- 69 Berkes, pp. 42, 45.
- 70 Suphi, 58b, 59a–b; Benedikt, pp. 114–115.
- 71 Suphi, fol. 58b; Ata, I, 158; Ergin, *Maarif*, I, 49–50; Adıvar, *İlim*, pp. 161–162.
- 72 Uzunçarşılı, OT, IV/1, 325n.
- 73 BVA, Mühimme 116, p. 17; 132, p. 50.
- 74 Suphi, I, 39–41.
- 75 BVA, Mühimme 138, pp. 258, 388, 410.
- 76 BVA, Mühimme 140, p. 300.
- 77 Mühimme 140, pp. 410, 418–419, 422.
- 78 BVA, Name Defteri, VII, 359.
- 79 BVA, Name Defteri, VII, 460.

- 80 Suphi, II, fol. 79-80; BVA, Name Defteri, VII, 428, 499.
- 81 BVA, Mühimme 142, p. 275; Suphi, 100b.
- 82 BVA, Mühimme 145, p. 198.
- 83 BVA, Mühimme 148, pp. 226, 243.
- 84 Suphi, II, 235.
- 85 BVA, Mühimme 152, p. 66.
- 86 BVA, Mühimme 153, p. 278.
- 87 Vasıf, I, 266, 281, 315.
- 88 BVA, Mühimme 166, p. 170; Cevdet Hariciye 5218, 5288, 6076.
- 89 Cevdet¹, I, 81; Resmi Ahmet Efendi, *Hulasat ul-İtibar*, İstanbul 1286, p. 3.
- 90 BVA, Mühimme 168, p. 3.
- 91 Fevzu Kurdoğlu, *Rus Harbinde Akdeniz Harekatı*, Ankara, 1942; R. C. Anderson, *Naval Wars in the Levant*, Princeton, 1952, pp. 277-304.
- 92 Fisher, pp. 44-51; Vasıf, II, 100, 114.
- 93 Hurewitz, *Diplomacy*, pp. 54-161; Fisher, pp. 51-56; Uzunçarşılı, OT, IV/1, pp. 422-425.
- 94 Shaw, *Between Old and New*, p. 154.
- 95 S. J. Shaw, *The Financial and Administrative Organization and Development of Ottoman Egypt, 1517-1798*, Princeton, N.J., 1962.
- 96 Shaw, *Between Old and New*, pp. 211-237.
- 97 BVA, Name-i Hümayun IX, 90; Mühimme 166, pp. 371, 373, 427.
- 98 Holt, *Egypt and the Fertile Crescent*, pp. 146-148.
- 99 Fisher, pp. 108-109; Cevdet¹, I, 179-180, 320-327; Noradounghian, I, 338-342; Uzunçarşılı, OT, IV/1, p. 451.
- 100 Cevdet¹, II, 219-221; Uzunçarşılı, OT, IV/1, 494; Fisher, pp. 135-139.
- 101 Fisher, pp. 139-150.
- 102 İsmail Hakkı Uzunçarşılı, "Sadrazam Halil Hamid Paşa," TM, 5 (1935), 213-267; Cevdet², II, 132-133, 158, 159, 355; III, 134.
- 103 BVA, Mühimme 181, pp. 127, 135, 148, 252-253; Uzunçarşılı, "Halil Hamid," pp. 223-224.
- 104 Uzunçarşılı, "Halil Hamid," pp. 225-227, 233-238; Enveri, fol. 294-295, 304; Cevdet², II, 261, 357; III, 85; Auguste Boppe, "La France et le 'militaire turc' au XVIII^e siècle," *Feuilles d'Histoire*, 1912, pp. 386-402, 490-501; Adivar, *İlim*, pp. 183-185.
- 105 Cevdet, II, 84.
- 106 BVA, Mühimme 182, fol. 9.
- 107 BVA, Mühimme 181, p. 144.
- 108 Uzunçarşılı, "Halil Hamid," pp. 231-232; BVA, Cevdet Askeri, 7834, 9081.
- 109 Cevdet², II, 359; Enveri, fol. 296-297.
- 110 Uzunçarşılı, "Halil Hamid," pp. 239-258.
- 111 Shaw, *Between Old and New*, pp. 72-75.
- 112 Shaw, *Between Old and New*, pp. 71-210.
- 113 Shaw, *Between Old and New*, pp. 71-210.
- 114 Shaw, *Between Old and New*, pp. 180-199.
- 115 Shaw, *Between Old and New*, pp. 211-246.
- 116 Shaw, *Between Old and New*, pp. 345-351.



امپراتوری عثمانی: جامعه، دستگاه اداری و فرهنگ در عصر تمرکززدایی و اصلاحات سنت گرا، ۱۲۲۳-۹۷۴ هـ ق/ ۱۸۰۸-۱۵۶۶ م

پیش از غوررسی در روندی که طی آن اصلاحات نوین سبب دگرگونی در نظام عثمانی شد، نخست باید مطالعه خود را درباره عصر تمرکززدایی و اصلاحات سنت گرایانه با بررسی شیوه‌ها و وسایلی که جامعه عثمانی با توسل به آنها توانست مشکلات امپراتوری را از زمان سلطنت سلیمان با شکوه تا آغاز قرن سیزدهم هـ ق/ نوزدهم م حل کند، به پایان رسانیم.

دستگاه اداری و جامعه

برغم عدم مدیریت صحیح در امور اقتصادی، بی کفایتی اداری، فساد سیاسی و اعمال سیاستهایی که بیشتر مبتنی بر منافع گروهی بود تا منافع کشور، دولت و جامعه بسیار کمتر از آنچه که ممکن است تصور شود، دستخوش تفرقه و تجزیه شد. اما این کار چگونه انجام شد؟ مشخصه روند سازگاری حکومت با اوضاع در مرکز افزایش شمار دبیران (کتاب) و گسترش دامنه عملکرد این دسته بود؛ دبیران دربار قدرت خود را به همه شاخه‌های طبقه حاکم گسترش دادند و به صورت نیروی اصلی و اساسی طبقه‌ای ثابت از دیوانیان فعالیت می کردند؛ آنان بی توجه به تغییر و تحولات و نیز بی کفایتی و فساد مقامهای ظاهراً مافوق، به اجرای قوانین و وظایف اداری خود مشغول بودند. به منظور ایجاد هماهنگی در میان دبیران و گسترش نفوذ آنان، صنف ویژه دبیران خود امر آموزش، تقویت، تأمین و مدیریت دبیران را بر عهده گرفت؛ افراد این صنف با توجه به سنتها و نظامهای خاص خود هر کاری را انجام می دادند، در حالی که کسانی که ظاهراً گمان می رفت مدیریت آنان را بر عهده داشته باشند، هیچ نظارتی بر امور

نداشتند. رئیس‌الکتاب (رئیس کاتبان) به طور رسمی فقط رئیس دبیرخانه دیوان عالی بود و تحت نظارت وزیر اعظم فعالیت می‌کرد به لحاظ موقعیت همپای خزانه دار کل و آقاهای دسته‌های نظامی ارزیابی می‌شد؛ در واقع مقام دیگر او رهبری صنف دبیران بود که به او قدرتی فراتر از افراد همپایه‌اش می‌بخشید. این صنف بر پایه سلسله مراتب پیچیده‌ای از فرماندهی و خدمت تحت مدیریت رئیس‌الکتاب فعالیت می‌کرد. این سلسله مراتب شبیه همان سلسله مراتب اداری در سازمانهای دیگر دیوان عالی از جمله خزانه داری و سایر نهادهای حکومتی، اما جدای از آنها بود. نهاد دبیری برای تربیت اعضای خود، افراد جدید را به صورت کارآموزان بدون حقوق، شاگرد و یا دستیار مقامهای حکومتی و ملازم در دستگاه دولت به کار می‌گماشت. بنابراین، اعضای جدید با هزینه حکومت زندگی می‌گذراندند، در حالی که به دبیران خدمت می‌کردند و دبیران به عنوان اعضای کامل صنف، آنان را در رشته‌های خوشنویسی، نگارش، محاسبات و حسابداری و همچنین امور خاص اداری تعلیم می‌دادند. کارآموزان و شاگردان در درجات مختلف سلسله مراتب دبیری دوره خود را به پایان می‌رساندند و بدینسان پس از کسب آموزشها و تجربیات لازم شایستگی تصدی مقامهای دبیری را پیدا می‌کردند؛ این شایستگی با برگزاری مراسم فارغ التحصیلی، در مواقع نیاز به انتصاب مقامهای جدید، مشخص می‌شد. اعضای صنف در سلسله مراتب مقامهای دبیری، در صورتی که مقامهایی بلامتصدی وجود می‌داشت، به مقامهایی بالاتر از منشیگری (کاتب) ارتقاء می‌یافتند که عبارت بودند از درجات یا (پایه) دبیری (خلیفه)، سردبیری (سرخلیفه)، تحویل‌داری (کیسه‌دار) و در رأس همه درجه ریاست دفتر (خواجه)؛ خواجگان از جمله اعضای ارشد صنف به شمار می‌رفتند. بالاترین مقامهای ثابت و دائمی منشیگری و دبیری به خواجگان تعلق می‌یافت و بدینسان آنان در سلسله مراتب رسمی مقامی همپایه یا بالاتر از رئیس‌الکتاب می‌یافتند، در حالی که در داخل صنف، در برخورداری از قدرت و نفوذ صنفی، با یکدیگر سهم بودند.^۱

صنف دبیری قدرت خود را از طریق مقامهایی که از سوی آن اشغال شده بود، تحت مدیریت رئیس‌الکتاب بر تمامی طبقه حاکم اعمال می‌کرد؛ وی اگر چه ظاهراً تحت امر رئیس خود یعنی وزیر اعظم بود، بر دیوانهای حکومتی مسؤول امور مربوط به عزل و نصبها، نظارت داشت. دیوانهای مختلفی که تحت امر وی قرار داشت، خود نشانگر چندگانگی وظایف و تعدد قدرت وی بود. بزرگترین مسؤولیت وی، اداره دیوان اصلی خود وی یعنی مدیریت دبیرخانه دیوان عالی (دیوان همایون قلمی) بود؛ این دیوان خود به سه دیوان کوچکتر تقسیم می‌شد؛ (۱) دیوان بیلیک که فرامین و سایر مدارک مربوط به فعالیتهای غیر اقتصادی حکومت، شامل مدارک مربوط به روابط با کشورهای بیگانه و اسناد مهم مربوط به تصمیمات دیوان را در بر می‌گرفت؛ (۲) دیوان تحویل که مدارک مربوط به انتصابات (برات) را ثبت و نشر می‌کرد و از

این روی بر مدارک مربوط بر انتصابات (برات) در دیوانهای مهمتر نظارت داشت؛ دیوان رئوس نیز همین وظیفه را در مورد مقامهای پایینتر بر عهده داشت و (۳) دیوان عمیدی (مراسلات) که دبیرخانه اختصاصی، رئیس کتاب محسوب می شد، مکاتبات شخصی وی و نیز مکاتبات با کشورهای بیگانه را بر عهده داشت، چنان که از این حیث به یک سازمان مربوط به امور خارجی کشور شباهت پیدا می کرد.

از این گذشته، دیوان وزیر اعظم - که در اصل تنها اجرای فرامین دیوان عالی و رسیدگی به امور کم اهمیت تری را که دیوان عالی مجال پرداختن به آنها را نمی یافت، بر عهده داشت - سرانجام وظایف اجرایی خود را چنان گسترش داد که در اوایل سال ۱۰۶۵ هـ.ق / ۱۶۵۴ م، اماکن مختلفی را در بیرون از قصر و در نواحی مختلف شهر به خود اختصاص داد تا اواخر قرن دوازدهم هـ.ق / هجدهم م که تمامی سازمانهای وابسته در یک مجموعه واحد به نام بابعالی یا باب اضافی مجتمع شدند. طی عصر زوال و انحطاط، وظایف و قدرت دیوانعالی و خزانه بیش از پیش به بابعالی، واگذار می شد. این فرآیند در سال ۱۲۰۹ هـ.ق / ۱۷۹۴ م به اوج خود رسید؛ در این سال بود که رئیس کتاب از دیوان عالی به بابعالی منتقل شد و همراه با خود دیوانهای بلیک و عمیدی را نیز به بابعالی منتقل کرد؛ در این اموال فقط حفظ و نگاهداری اسناد مهم بر عهده دیوان عالی بود. به منظور انجام وظایف جدید در بابعالی، رئیس کتاب تحت مدیریت خود، دیوان جدیدی به نام دیوان مکاتبات وزیر اعظم (مکتوبی صدارت اوداسی) تأسیس کرد؛ این دیوان مکاتبات وزیر اعظم با سایر بخشهای حکومتی را بر عهده داشت و از این روی رئیس کتاب را هم در امور دبیری و هم در مسائل اجرایی کمک می کرد. دیوان عمیدی که هنوز به صورت دبیرخانه شخصی رئیس کتاب فعالیت داشت، در این زمان، همه گزارشها و مراسلات وی را با سلطان تنظیم می کرد، اسناد مربوط به ملاقاتها و مذاکرات با نمایندگان خارجی را نگاهداری و وجوه پرداخت شده از سوی همه کسانی را که براتهای انتصاب دریافت می داشتند، تحصیل می کرد. بنابراین، بابعالی به صورت واحد اصلی اداری و اجرایی حکومت فعال شد؛ این نهاد تحت نظارت کلی وزیر اعظم اداره می شد، در حالی که رئیس کتاب که صنف دبیران را نمایندگی می کرد، قدرت اصلی را در دست داشت. دیوان مکتوبی خاصه ارزنده ترین نهادی بود که دبیران می توانستند به آن راه یابند.

آخرین دفتر مهمی که تحت مدیریت رئیس کتاب - ظاهراً تحت نظارت دیوان عالی، اما در واقع کاملاً مستقل از آن - قرار داشت، دفتر مترجم دیوان عالی (دیوان همایون ترجمانی)، مترجم افسانه ای بزرگ، بود. تا این زمان، این دفتر که اعضای آن همگی از غیرمسلمانان و عمده از یونانیان بودند، بیرون از اختیارات صنف دبیران قرار داشت؛ اگرچه این نهاد بر سیاست خارجی و از راه وساطت نمایندگان خارجی بر امور داخلی نیز تأثیر می گذاشت. پس از سال

۱۲۴۲ هـ.ق / ۱۸۲۶ م دفتر ترجمه اهمیت بسزایی یافت؛ در این زمان این دفتر در نتیجه انقلاب یونان از اعضای غیرمسلمان آن تصفیه شد و دسته‌ای جدید از دبیران و مترجمان مسلمان برای خدمت در این نهاد تربیت شدند؛ نهادی که در قالب سازمانی جدید به نام اداره ترجمه (ترجمه اوداسی) سازمان یافت تا بر نحوه فعالیت این افراد نظارت و آنان را در انجام امور خود هدایت کند.^۲

علاوه بر بابعالی و دیوان عالی که رئیس‌الکتاب به طور مستقیم و در مقام قانونی خود بر دبیرخانه‌های آنها نظارت داشت، صنف دبیران نفوذ خود را به طور کامل در سایر نهادهای حاکم گسترش داده بود. خزانه سلطنتی (خزانه امیر) بسیاری از اختیارات خود را به وزارت اعظم واگذار کرد و تحت عنوان باب دفتری (سازمان ثبت اسناد) که نشانگر فعالیت اصلی آن بود، به کار خود ادامه داد، در حالی که بیشتر مقامهای آن را اعضای صنف دبیران پر می کردند. قدرت صنف دبیران از طریق اعضای که در مقام منشی و خزانه دار در دسته‌های نظامی خدمت می کردند - و از این طریق بر نحوه توزیع دستمزدها و تدارکات نظارت داشتند و در نتیجه آقاهای دسته‌ها را بیش از پیش به فعالیتهای صرف نظامی محدود می کردند - به نهادهای نظامی نیز گسترش یافت. سایر دبیرانی که اغلب به درون نهاد سلطنت راه می یافتند، به مقامهای حکمرانی، وزارت و حتی وزارت اعظم دست می یافتند و در هر حال در تمامی این مراحل تحت نفوذ گروهی بودند که آنان را در پناه خود تأمین و تدارک دیده بود.

این بدان معنا نیست که سایر نهادهای طبقه حاکم فاقد قدرت و نفوذ بودند. وزیران نهاد دربار بر کشور حکومت می کردند، اما مبارزات سیاسی و فرقه‌ای و همچنین دوره‌های نسبتاً کوتاه تصدی آنان، موقعیتشان را بشدت تضعیف کرد. نهاد نظامی با ارباب و خشونت و نیز گماردن بسیاری از اعضای خود در مقامهای بالای حکومتی از موقعیت قدرتمندی برخوردار بود، اما این نهاد هم به دلیل بی نظمی و آشفتگی داخلی و انحطاط دسته‌های نظامی اش که در حکم ابزار مهم نظامی آن محسوب می شد، قدرت خود را از دست داد. تنها نهاد طبقه حاکم که به هر روی می توانست با دبیران رقابت کند، نهاد علمیه یعنی سازمان مذهبی و فرهنگی علما، بود. تعلیم مذهبی بی تردید بخش مهمی از آموزش و پرورش هر فرد عثمانی را بی توجه به نهادی که بدان وابسته بود، تشکیل می داد و اعضای این نهاد در مقام معلم، مربی، مشاوران مقامهای بلند پایه حکومتی، بر نهادهای دیگر تأثیر می گذاشتند. اختیارات انحصاری علما در اعلام بی اعتباری هر گونه اقدام اداری یا دستورالعمل حکومتی، آنان را در روند روزانه امور، قدرت و نفوذ قابل ملاحظه‌ای می بخشید. آنان با در انحصار داشتن امر آموزش و پرورش ملت مسلمان، می توانستند بر اذهان توده‌های مردم و اعضای طبقه حاکم نفوذ زیادی اعمال کنند. قدرت علما در به خیابان کشاندن هزاران طلبه، همچون ابزاری برای اعمال قدرت به کار گرفته می شد که

از این بابت تنها با اقتدار بینی چریها قابل مقایسه بود. علما از طریق بنیادهای مذهبی بر نیمی از ثروت امپراتوری نظارت داشتند و این به آنان قدرت مالی فراوانی می بخشید؛ آنان از محل وجوهای فراوانی که در اختیار داشتند، نه تنها به اعضای خود بلکه به تمامی کسانی که به خواستها و مقاصد آنان گردن می نهادند، مبالغی پرداخت و زندگی آنان را به لحاظ مالی تأمین می کردند.

اما نهاد علمیه نیز در اثر فساد درونی خود به صورت قابل ملاحظه‌ای تضعیف شد و از این حیث بیشتر به نهاد نظامی شبیه بود تا نهاد دبیری. از همان سالهای نخست قرن یازدهم هـ. ق / هفدهم م، تعصب و تاریک اندیشی همواره بر قدرت عقل و استدلال غلبه داشت و تفکر و منطق که در دوران پیش از آن، به علما توان داده بود که همراه با تحولات زمان واکنش نشان دهند، از بین رفته بود. معیارهای فراگیری، تعلیم و تربیت و کارایی چنان که در عصر عظمت امپراتوری شکل گرفته بود، به دلیل انصابات و ترفیعات مبتنی بر رشوه خواری و روابط شخصی و سیاستهای حزبی و گروهی، از ارزشهای اصیل خود تهی شد. بنابراین، علما در عین حال که هنوز قدرت و نفوذ خود را حفظ کرده بودند، جاذبه عمومی و توانایی فعالیت در راستای مقاصد سیاستهای همگانی را که در دوران اولیه حیات امپراتوری مایه اصلی اقتدار آنان شده بود، از دست دادند. حتی قدرت مالی علما، که از نظارت آنان بر بنیادهای مذهبی سرچشمه می گرفت، رو به تحلیل رفت؛ این امر از آنجا ناشی می شد که قدرت مالی نهاد علمیه بیشتر از آن که صرف منافع سیاسی یا مذهبی گروه علما شود، در راه منافع شخصی یا فرقه‌ای به مصرف می رسید. در واقع، چند تن از علما به امید این که نهاد خود را احیاء کنند، از اصلاحات قرن دوازدهم هـ. ق / هجدهم م پشتیبانی کردند، اما فقط شمار اندکی از اصلاح طلبان جرأت کردند به نهادی چندان مجلس به تقدس مذهبی نزدیک شوند، هر چند که این نهاد گرفتار فساد شده باشد، از این روی، نهاد علمیه تا قرن چهاردهم هـ. ق / بیستم م دستخوش تغییرات چندانی نشد و در مقام نهادی قدرتمند، اما از هم گسیخته و فاسد در برابر ضعف دیران در بیشتر نهادهای حکومت عثمانی نفوذ داشت.

زمانی که قدرت ولایات از دست کارگزاران حکومتی خارج شد و مقامهای عالی رتبه محلی وزمینداران بزرگ زمام امور را در دست گرفتند، جامعه چه واکنشی نشان داد؟ لشکرهای تحت امر عناصر جدید قدرت - که بیشترین سهم را در تأمین و اداره منابع عالی مالی داشتند، یعنی بزرگ مالکان و مقامهای برجسته ایالتی و حکمرانان - امنیت را در ولایات فئودالی و مقاطعه‌های مالیاتی برقرار کردند. در این زمان، چهار عامل اصلی وجود داشت که توده مردم را تا حدودی تحت حمایت می گرفت. نخستین عامل منافع شخصی حکمرانان و زمینداران بود. آنان نمی توانستند چندان ستمگر باشند که همه عوامل تولید را از سرزمینهایشان

بیرون کنند. آنانی که در قلمروهای خود درگیری و نزاعی نداشتند از ادامه روند تولید کشاورزی منافع مقرر و ثابتی عایدشان می شد و حکومت نسبتاً خوبی داشتند، چندان که در بسیاری موارد حکومت آنان بسیار بهتر از حکومت مقامهای رسمی عثمانی بود. مشکل زمانی بروز می کرد که در میان افراد بلند پایه و زمینداران بزرگ اختلاف ایجاد می شد و در این احوال کسی از آنان چندان قدرت نداشت که بر رقبای خود غلبه کند. حکمرانان محلی در تحریک این افراد و ایجاد چنین موقعیتهایی سهم داشتند، زیرا آنان می توانستند با ایجاد رقابت و دشمنی در میان مقامهای ولایتی، همواره درآمدهایی برای خود و خزانه کسب کنند. اما در این گونه موارد، قدرتهای رقیب چندان مجال نداشتند که به ادامه روند تولید بیندیشند؛ هر قدرتی خود را بر شهرها و روستاهای مورد نزاع تحمیل می کرد و در این احوال ظلم و ستم به اوج خود می رسید.

دومین عنصر ایجاد ثبات و تأمین در عصر انحطاط، پادگانهای بینی چری بود؛ این پادگانها همزمان با زوال قدرتهای وابسته به تیمارها، از ولایاتی که به صورت مقاطعه مالیاتی اداره می شد تا تیولهای فئودالی گسترش یافت. اگرچه ظاهراً این پادگانها تحت نظارت حکمرانان ولایتی بودند، اما در واقع به صورت عناصری نسبتاً مستقل عمل می کردند و فرماندهان آنان همپایه حکمرانان تلقی می شدند؛ رهبران بابعالی هر زمان که احساس می کردند حکومتها نمی توانند اعمال قدرت کنند، با ایجاد تفرقه و دشمنی در میان فرماندهان بینی چری و حکمرانان محلی از قدرت و خدمات پادگانها در انقیاد مردم استفاده می کردند. بینی چریها اغلب به صورت نیروهای استثمارگر، هزینه خود را بر مردم بیچاره شهرها و نواحی استقرار پادگانهایشان تحمیل می کردند. اما در بسیاری مناطق، آنان نیز از منافع جامعه محلی و ثروت برخوردار می شدند. چنان که در بسیاری شهرها، افراد بینی چری با جمعیت محلی ازدواج کردند و به صورت تجار و صنعتگر از درآمدهای مستقلی بهره مند شدند و رفته رفته نیروهای بینی چری را در حمایت از تشکیلات محلی به کار گرفتند. بنابراین، با گذشت زمان، بینی چریها اغلب به صورت بازوی نظامی به حمایت از جمعیتهای محلی با مظالم و جور مقامهای بلند پایه محلی و نیروهای لونت به مبارزه برمی خاستند.

انحطاط حکومت عثمانی در سطح محلی با ظهور علما در مقام مدیران اصلی امپراتوری رابطه تنگاتنگی داشت. تنها علما از یک سازمان سراسری حوزه های قضایی (قضاها) برخوردار بودند؛ آنان از طریق این سازمان که قاضیان و نایبان بر آنها نظارت داشتند، می توانستند وظایف کارگزاران امپراتوری و طبقات مالی را برعهده گیرند. بنابراین، در عصر تجزیه و تلاشی امپراتوری، وظایفی را که قاضیان در قرن شانزدهم برعهده گرفته بودند، لازم الاجرا شد. آنان در مقام کارگزاران اصلی حکومت در جهت حمایت از مردم و مبارزه با بدترین آثار ناشی از تجزیه حکومت عثمانی فعال شدند و سازماندهی و تأمین خدمات مورد نیاز اعضای ملت

مسلمان را بر عهده گرفتند؛ در مورد غیرمسلمانان، انجام این خدمات بر عهده ملت‌های خود آنان بود.

در واقع، همین زیرساخت جامعه سنتی خاور میانه‌ای بود که همراه با قاضیان برای پر کردن خلأ ناشی از نظام بازدارنده عثمانی ظاهر شد و چهارمین عامل ثبات را در امپراتوری رو به زوال شکل بخشید. حکومت نسبت به ملت‌ها توجه زیادی مبذول می‌داشت و آنان به تأسیس مدارس، محاکم قضایی و انجام خدمات اجتماعی و اموری از این قبیل ادامه می‌دادند. اما در این تلاش‌ها، ملت‌ها اقداماتی را انجام می‌دادند که از دیرباز انجام داده بودند، تنها تفاوت در اهمیت فزاینده کوشش‌های آنان به منظور سعادت و کامیابی اتباع بود. حوزه‌ای که پیش از همه گسترش یافت، حوزه فعالیت اصناف بود. این تا اندازه‌ای طبیعی بود، زیرا که در میان آنان همواره بسیاری از اعضای طبقه حاکم وجود داشتند که حکومت را در امور اقتصادی یاری می‌کردند. در این زمان، اصناف نقش حلقه‌های ارتباطی اداری میان حکومت و جمعیت شهری را بر عهده داشتند؛ آنان مقررات حکومتی را اجرا می‌کردند، تقویم و تحصیل مالیات‌ها را بر عهده داشتند، با حکومت همکاری کردند تا در تلاش‌هایی بیهوده، به منظور نظارت بر تورم، مقررات مربوط به قیمت‌ها و دستمزدها را اعمال کنند و خدمات اساسی را در اختیار حکومت قرار می‌دادند. بنابراین اصناف به تنهایی و با همکاری با ملت‌ها هسته‌های مستقل حکومت محلی را فراهم آوردند که در غیر این صورت جامعه متأخر عثمانی فاقد آن می‌بود.^۳

البته، با زوال تدریجی تجارت و صنعت عثمانی، قدرت اصناف در انجام وظایف مربوط به خود تضعیف شد. دریاهای شرق از نظارت پر تعالیها خارج و نیروهای دریایی مقتدرتر انگلستان و هلند بر آنان مسلط شدند؛ چندی نباید که با کمک صفویان، کالاهای هند و چین از طریق ایران و قفقاز و از طریق قلمروهای مسکوی به اروپا رسید یا این که به طور کلی آفریقای جنوبی را دور می‌زد و بدینسان تجارت میان شرق و غرب از راه خاورمیانه متوقف شد. در این زمان، ناوگان‌های تجاری اروپا نیز بر مدیترانه مسلط شدند و نظارت بر تجارت عثمانی با اروپا را در دست گرفتند؛ بدینسان ارتباط عثمانی با مصر و شمال آفریقا را چندان کاهش دادند که این نواحی خود مختار و تقریباً مستقل شدند. روسیه، در این زمان، بر حوضه ولگا و قفقاز شمالی نظارت یافت و همان نقش واسطه‌گری میان تجارت اروپا و آسیای مرکزی را که در گذشته تجار عثمانی ایفاء می‌کردند، بر عهده گرفت. بنابراین، امپراتوری عثمانی تقریباً در انزوای کامل اقتصادی و در معرض خطر گسترش قدرت تجاری اروپا قرار گرفت؛ اروپایی که بازرگانان آن با استفاده از حق کاپیتولاسیون تجار عثمانی را تحت فشار قرار می‌دادند و مواد خام امپراتوری را برای استفاده در کارخانه‌های خود به یغما می‌بردند. اما واکنش اصناف عثمانی این بود که مقررات باز هم محدود کننده تری وضع کردند و از ارتباط خود با حکومت

بهره گرفتند تا بقایای تجارت و صنعت چپاول شده امپراتوری را برای اعضا و فرزندان خود حفظ کنند؛ از این روی بود که آنان از ورود کارگران و فنون جدید جلوگیری کردند تا شاید بتوانند با هجوم صنایع اروپا مبارزه و با آنها رقابت کنند. بنابراین در عین حال که اصناف جامعه شهری را سازماندهی و از آن حمایت می کردند، از رشد و تشویق روحیه رقابت آمیز ممانعت می کردند و در روند تطبیق با شرایط اقتصادی جدید و بین المللی زمان، امپراتوری را از تبعیت از الگوهای اروپا باز می داشتند.

تحولات فرهنگی

تجزیه و فروپاشی سیاسی و اقتصادی لزوماً با انحطاط بخشهای مختلف فرهنگ عثمانی توأم نبود. بلکه برعکس در این احوال سلاطین توجه خود را بیشتر به اموری معطوف می داشتند که می توانستند بی آن که فعالیتهای نظامی و سیاسی مانع آنان شود، در قصرهای خود بدان بپردازند یا مایه رونق آنها شوند و وزیران و حکمرانان نیز طبق معمول می کوشیدند که در رقابت با سروران خود از آنان باز نمانند. در چنین احوالی بود که طی قرنهای فروپاشی و تجزیه سیاسی و اقتصادی، بسیاری شخصیتهای برجسته فرهنگی رخ نمودند؛ اگر چه همچنان که بی نظمی فزاینده همه طبقات اجتماعی را تحت تأثیر قرار می داد، از رونق و شکوفایی عصر کلاسیک عثمانی نیز کاسته شد.

قرن یازدهم ه.ق / هفدهم م

حمایت بزرگان و قدرت مداران دربار، ادبیات درباری را رونق داد. مکاتبی که یک قرن پیش از آن به همت افرادی چون باقی و فضولی بنیان نهاده شد، طی قرن یازدهم ه.ق / هفدهم م تفوق خویش را حفظ کردند؛ این مکاتب تحت نفوذ ایرانیان و سپس به مرور تحت تأثیر ترکیها - چنان که بتدریج نفوذ ایرانیان از بین رفت و نفوذ ترکیها غالب شد - بر سبکهای بارز و مشخصی تأکید داشتند. از این روی، سبک رومانیتیک مثنوی کم کم اهمیت خود را از دست داد و فقط در آثار کوتاهتر اخلاقی، آموزشی و پند آمیز و حکایات به کار می رفت، حال آن که سبک قصیده ترکی به صورت عالیترین قالب بیان شعری رخ نمود.

بزرگترین شاعران قرن یازدهم ه.ق / هفدهم م، نفعی (۱۰۴۰-۹۹۰ ه.ق / ۱۶۳۰-۱۵۸۲ م) بود؛ وی در عین حال که بر سبکهای پرورده شده تحت نفوذ ایرانیان همچنان پای بند بود، قالب قصیده را نیز تکمیل کرد. از کودکی وی اطلاع چندانی در دست نیست، بجز این که وی در نزدیکی ارزروم و در خانواده ای سنی مذهب متولد شده است، در حالی که مذهب بیشتر مردم این منطقه در آن عصر عمده تشیع یا رافضی بوده است. وی طی

نبرد قویوچی مراد پاشا با جلالها به خدمت وی در آمد و سپس همراه با حامی و پشتیبان خود به استانبول بازگشت؛ نفعی در همان احوال که در مقام حسابدار قویوچی به او خدمت می کرد، نویدانه کوشید که حمایت سه تن از سلاطین متوالی یعنی احمد اول، عثمان دوم و مراد چهارم را نسبت به شعر خود جلب کند سرانجام، مراد چهارم آثار نفعی را پذیرفت و به ترویج و گسترش آنها کمک کرد و نفعی نیز در عوض، در مجموعه ای از قصاید زیبا و دلپذیر وی را مدح کرد. نفعی علاوه بر این هجونیوس نیز بود و در آثار خود بسیاری از شخصیت‌های برجسته زمان را بشدت هجو می کرد و فساد و آشنابازی رایج را به باد انتقاد می گرفت. از این روی نفعی بارها تبعید و باز فرا خوانده شد تا این که عاقبت وی را به فرمان وزیر اعظم بایرام پاشا خفه کردند.

رهبری جناح مخالف مکتب نفعی را زکریا زاده یحیی افندی (۱۰۵۴-۹۲۹ هـ.ق / ۱۶۴۴-۱۵۲۲ م) بر عهده داشت که طی سه دوره مخالفت خود را ابراز داشت (۱۶۴۴-۱۶۳۴ و ۱۶۳۲-۱۶۲۵ و ۱۶۲۳-۱۶۲۲)؛ وی کوشید که شعر عثمانی را از محدودیتها و قالبهای تحمیلی مکتبهای فارسی برهاند و فکر اصالت در موضوع و احساس را گسترش بخشد. وی همچنین در تلاشهایی سهیم شد که مقصود آن تحول و گسترش سبک قصیده به مثابه وسیله اصلی بیان شعری عثمانی بود. یحیی خود فرزند شیخ الاسلامی به نام زکریا افندی (متوفی به سال ۱۰۰۲ هـ.ق / ۱۵۹۳ م) بود، «زکریا انسانی درستکار بود، آن هم در زمانی که فساد قاعده جاری مملکت بود؛ در فقه تحصیلاتی کسب کرد و شاعر و دانشمند برجسته زمان خود شد؛ در شخصیت وی نفوذ و جاذبه ای وجود داشت که مقاومت در برابر آن ممکن نبود.»^۴ یحیی مراد چهارم را در لشکر کشی به بغداد همراهی کرد و شماری از زیبا ترین اشعار خود را به رسم تفتن برای سلطان سرود و بدینسان عنایت سلطان را نسبت به خود جلب کرد، چنان که تا آخر عمر از حمایت‌های وی برخوردار بود. یحیی افندی در اشعار خود به جای استفاده از استعارات کهنه ای که در اشعار پیشینیان و معاصران وی به چشم می خورد، تصاویر شعری جدیدی را به کار گرفت که از مشاهدات وی در زندگی روزمره و از طبیعت الهام می گرفت؛ از این روی یحیی افندی با نویسندگان پس از خود، خاصه در تحول غزل به صورت قالبی دلپذیر، ظریف و در خور بیان مضامین ذهنی، حلقه ای ارتباطی ایجاد می کند.

نویسنده ای که نفوذ اشعار فارسی را بر شعر درباری عثمانی به اوج و در عین حال به منتهای آن رساند، یوسف نبی (۱۱۲۴-۱۰۵۲ هـ.ق / ۱۷۱۲-۱۶۴۲ م) بود که در مقام دبیری یکی از وزیران مورد توجه محمد چهارم، مصاحب مصطفی افندی سر بر آورد. وی که در ادبیات عرب و فارسی و در علوم مذهبی تبحر یافته بود، دانش بسیار عمیق و استثنایی خود را در اشعارش متجلی کرد؛ اشعاری که بی توجه به قالب شعری مورد استفاده شاعر، هر یک الگویی در تکنیک و سبک بود. نبی علاوه بر مضامین قدیمی - مذهب، فلسفه، افسانه، عشق، می و عرفان -

به مباحث جدیدی مانند شرح حال نویسی، تاریخ (تاریخ کمینچه)، شرح تسخیر بودولیا به دست کوپرولو احمد در سال ۱۰۸۳ هـ. ق / ۱۶۷۲ م)، سبکهای مختلف نثر (منشآت، مجموع مکاتبات وی)، جغرافیا و سفرنامه نویسی (تحفة الحرمین، شرح سفر وی، به شهرهای مقدس مکه و مدینه در سال ۱۰۴۸ هـ. ق / ۱۶۳۸ م) نیز پرداخت که شهرت وی را در مقام نویسنده‌ای چیره دست گسترش داد.

در زمینه نثر، امپراتوری عثمانی در قرن یازدهم هـ. ق / هفدهم م شاهد ظهور دو تن از بزرگترین نویسندگان صاحب سبک خود به نامهای کاتب چلبی و اولیا چلبی بود. شاید بزرگترین نویسنده غیر روحانی، لاقل به لحاظ تنوع ذوق و علائق و عمق دانش و پژوهش، نویسنده دایرةالمعارف، مصطفی ابن عبدالله، مشهور به کاتب چلبی یا حاجی خلیفه بود (۱۰۶۸-۱۰۱۸ هـ. ق / ۱۶۵۷-۱۶۰۹ م). اگرچه برخی برغم نام پدر او (عبدالله)، پدر وی را غیرمسلمان دانسته‌اند، ولی شواهد تاریخی محکمی در دست است که نشان می‌دهد پدرش در واقع سربازی در لشکر مراد چهارم بوده است [۱]. مصطفی جوان بیشتر دانش و تجربه خود را در سفرهای پدرش و به سبب همراهی وی در لشکر کشی به بغداد و ارزروم کسب کرده بود و بدینسان بود که مصطفی به امور نظامی، همچنین سفر و جغرافیا علاقمند شد؛ پس از مرگ پدر، مصطفی به خدمت مراد چهارم در آمد و در مقام کاتب و سپس در مقام خلیفه سر بر آورد؛ بدین ترتیب وی القابی کسب کرد که آثارش بعدها تحت همان عناوین شهرت یافت. مصطفی که دوستدار کتاب بود، طی سفرهایش به همه کتابها، دستنوشته‌ها و نسخ خطی که در دسترس بود، مراجعه می‌کرد و بدینسان اطلاعاتی فراهم آورد که وی را در مقام بزرگترین دانشمند عصر خود قرار داد. عشق او به کتاب در بزرگترین اثر وی، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، آشکار می‌شود؛ این اثر مشتمل بر کتابنامه‌های مهمترین نویسندگان جهان شرق در آن روزگار است که فهرستها و توضیحاتی را درباره بیش از ۱۵۰۰ مجلد کتابهای آنان که به زبانهای ترکی، فارسی و عربی نگارش شده بود، در اختیار می‌گذارد و این به یقین سند دقیقی از آثار فرهنگی اسلامی است.

اثر دیگر مصطفی به نام جهان‌نما، تألیف بسیار جامعی از دانش جغرافیایی زمان بود که در آن نه تنها از اطلاعات سیاحان و جغرافی دانان مسلمان، بلکه از نویسندگان اروپایی همچون

۱- در این که چگونه با استناد به نام عبدالله فردی را غیر مسلمان می‌خوانند، جای شگفتی است.

مرکاتور [۲] و هوندیوس [۳] و همچنین از آثار اورتلیوس [۴] و کلوریوس [۵] استفاده شده بود. در زمینه تاریخ، اثر کاتب چلبی موسوم به فضلیکه (گزیده) که شرح دقیقی از تاریخ عثمانی از سال ۱۰۰۰ هـ. ق / ۱۵۹۱ م تا ۱۰۶۶ هـ. ق / ۱۶۵۵ م است، شرح حال شخصیت‌های برجسته را ارائه می‌دهد و اغلب مبتنی بر دانش و تجربه شخصی است. اثر دیگر چلبی به نام تحفة الکبار فی اسفار البحار به شرح مدیترانه و جزایر تحت سلطه عثمانی و نیز نبردهای مهم دریایی عثمانی تا سال ۱۰۶۶ هـ. ق / ۱۶۵۱ م می‌پردازد؛ چلبی در این کتاب شرح حال شماری از قهرمانان دریایی عثمانی و توصیفاتی از ناوگان و زرادخانه عصر خود را ارائه می‌دهد. تقویم تاریخ وی تقریباً فهرستی از آثار دیگر این نویسنده است و تقویمی از وقایع مهم تاریخ جهان از زمان خلقت تا عصر پیامبر اکرم (ص) و از این عصر تا سال ۱۰۵۸ هـ. ق / ۱۶۴۸ م را در برمی‌گیرد؛ علاوه بر این، کتاب فهرستی از اسامی و تواریخ سلسله‌های مهم جهان و سلاطین بزرگ، وزیران اعظم و سایر مقام‌های برجسته عثمانی تا زمان سلطنت محمد چهارم را ارائه می‌دهد. کاتب چلبی یکی از نخستین نویسندگان عثمانی بود که از مسائل اروپا تا حدود زیادی آگاهی داشت. وی برخلاف سایر معاصرین خود، ظاهراً دانش کسب شده از اروپا را با احساسی آمیخته از سپاس و قدرشناسی دریافت می‌داشت و این نشانگر این گرایش است که جهان خاص وی از دانش و دستاوردهای دیگران آنچه را که بهترین بود، برمی‌گزیند.

علاوه بر این، در قرن یازدهم هـ. ق / هفدهم م بزرگترین سیاحت‌نامه اسلامی، اثر اولیا چلبی، (۱۰۹۴-۱۰۲۳ هـ. ق / ۱۶۸۲-۱۶۱۴ م) تألیف شد. اولیا در سال ۱۰۲۳ هـ. ق / ۱۶۱۴ م در استانبول متولد شد، اما بعدها وی اظهار داشت که خاندان وی حتی پیش از دوره عثمانی در کوتاهیه سکونت داشته‌اند و در جریان تلاش‌های محمد دوم به منظور اسکان دوباره اهالی کوتاهیه پس از تسخیر آن، به استانبول کوچ داده شدند؛ اما خاندان وی به سبب مالکیت املاکی در آناطولی، همواره از ثروت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده‌اند. پدر وی درویش محمد ظلّی افندی، بزرگترین طلاساز (قویومچی‌باشی) قصر توپ‌قابی و رئیس صنف طلاسازان بود؛ این صنف به دلیل ارتباطاتی که با متصوفه برقرار کرده بود، به صورت کانونی برای صنعتگرانی درآمده بود که از همه نقاط جهان اسلام به استانبول سفر می‌کردند. بدینسان سراسر وجود اولیای جوان را عطش فراگیری و کشف نادانسته‌ها فراگرفت و این عشق پرتوی بود که بعدها تمامی زندگی اش را تحت الشعاع قرار داد. مادر اولیا زنی از اهالی آبازه بود که احمد اول وی

2- G. Mercator

3- L. Hondius

4- Ortelius

5- Cluverius

را با خود به قصر برد و سپس او را به پاس خدمات رئیس طلاسازان دربار، به وی هدیه کرد. این زن ظاهراً با وزیر اعظم یعنی ملک احمد پاشا، و ابشیر مصطفی پاشا که بعدها اولیای جوان در دستگاه وی به خدمت پرداخت و بسیاری از سفرهای وی را تدارک و همراهی کرد، منتسب بوده است. اولیا در مدارس سنتی مسلمانان به کسب تحصیل پرداخت و بعدها شاعر و خواننده‌ای بنام شد؛ وی با وساطت منسویین خود به عنوان خدمتکاری ساده به خدمت سلطان در آمد. اما از آنجا که وی ظاهراً از خدمت در دربار احساس ناگامی و محدودیت می کرد، پس از چهار سال، یعنی اندکی پیش از لشکرکشی مراد چهارم به بغداد، توانست موافقت وی را برای خدمت در دسته سپاهی کسب کند؛ بدینسان اولیا سرانجام موفق شد به آرزوی دیرینه خود یعنی سیر و سیاحت در اطراف و اکناف جهان تحقق بخشد و مدتها به سفر پردازد.

بنابراین در همراهی با اولیا چلبی، نه فقط سفرهای وی بلکه بسیاری تغییر و تحولات آن عصر روشن می شود. در آغاز سال ۱۰۴۹ هـ. ق / ۱۶۳۹ م، سپاهی جوان در پی چندین مأموریت رسمی به آناتولی، به مناطقی چون کوتاهیه، مانیسا، بورسا و ایزمیت سفرهایی کوتاه کرد. نخستین سفر مهم وی در ملازمت با فرزند خوانده پدرش، کنتجی عمر پاشا، انجام شد؛ اولیا همراه با کنتجی به طرابزون یعنی همان منطقه‌ای که حکمرانی اش بدو سپرده شده بود، سفر کرد؛ در سراسر دریای سیاه کشتیرانی کرد و سپس به سیر و سیاحت در بسیاری نواحی آناتولی شرقی پرداخت. اولیا بارها سرور خود را رها کرد و به میل خود به آنابا [۶] (ظاهراً به منظور تحصیل مالیاتها) و سپس به قلعه آروف سفر کرد؛ همان منطقه‌ای که وی در عملیات محاصره روسها از سوی عثمانیها، شرکت جست (آوریل ۱۰۵۱ هـ. ق / ۱۶۴۱ م). وی همراه با لشکر عثمانی به کریمه بازگشت و در دومین محاصر آروف با خان کریمه همکاری کرد؛ وی پیش از آن که از طریق دریا خود را به استانبول برساند، زمستان را با خان کریمه در باغچه سرای سپری کرد. اولیا از بادها و طوفانهای این منطقه چندان به جان آمده بود که بعدها، زمانی که به وی مأموریت دادند تا در لشکرکشی به کورت یوسف پاشا را همراهی کند، (۱۰۵۵ هـ. ق / ۱۶۴۵ م)، وی به بهانه‌های مختلف کوشید که از انجام این مأموریت سر باز زند و تن بدین سفر ندهد؛ او بعدها شرح این لشکرکشی را بر اساس اطلاعاتی که از دیگران کسب می کند، در سیاحت نامه نقل می کند. اولیا پس از آن که عمویش، دفترزاده محمد پاشا، به مقام حکمرانی ارزروم منصوب شد، همراه با وی به این منطقه سفر کرد و نخست در مقام مؤذن وی و سپس در مقام مأمور تحصیل عوارض در داخل ارزروم به کار مشغول شد. اولیا دوباره با استفاده از فرصتی که در این موقع برایش فراهم شده بود، در مسیر خود به سوی ارزروم،

سفرهای بسیار زیادی کرد. علاوه بر این، وی همراه با مهتر خود در بسیاری مأموریتها، به آناتولی شرقی سفر کرد؛ در چندین نبرد با شورشیان جلالی شرکت جست و پیش از مراجعت به استانبول در سال ۱۰۵۸ هـ. ق / ۱۶۴۸ م، در یکی از همین نبردها به دست یکی از شورشیان به نام قره حیدر اوغلو اسیر شد.

اولیا ظاهراً پس از مرگ پدر به حکم مسؤلیتی که از سوی خانواده اش احساس می کرد، به مدت دو سال در استانبول باقی ماند. اما طبیعت نا آرام و روح سرگردان او همچنان در تب و تاب بود و زمانی که مرتضی پاشا به حکمرانی دمشق منصوب شد، اولیا در مقام تحصیلدار مالیاتی و پیک به جمله ملازمان وی ملحق شد و در سوریه، فلسطین و همچنین بخشهایی از آناتولی مرکزی سفرهای بسیاری کرد و سرانجام پس از عزل مرتضی پاشا از مقام خود، به استانبول بازگشت. اولیا پس از مراجعت به استانبول مدت ۲۰ سال را به خدمت در دستگاه عمومی دیگرش، ملک احمد پاشا، گذراند که در این مدت در مقامهای حکمرانی اوچاکوف (اوزو)، روملی، وان، دیاربکر و دوباره اوچاکوف و مدت کوتاهی در مقام وزارت اعظم، (۱۰۶۲-۱۰۶۱ هـ. ق / ۱۶۵۱-۱۶۵۰ م) خدمت کرد. وی سپس به منظور بازدید از اماکن و مناطقی که پیش از آن ندیده بود، سفرهای زیادی را به نواحی بالکان و همچنین آناتولی از سر گرفت و در سفر محمد چهارم به بورسا، گالیولی و چناق قلعه نیز با او همراه شد. در سال ۱۰۷۹ هـ. ق / ۱۶۶۸ م، اولیا امیر جدید مولداوی را در سفرش از استانبول به یاسی همراهی کرد؛ در این سفر، وی نبرد میان امیر مولداوی و امیر والاکیا را از نزدیک نظاره کرد و همراه با تارهای کریمه که به نام سلطان و از سوی وی از امیر مولداوی حمایت می کردند، دشمن را مغلوب کردند. در سالهای ۱۰۸۰ هـ. ق / ۱۶۶۹ م و ۱۰۸۱ هـ. ق / ۱۶۷۰ م، زمانی که ملک احمد حکمران بوسنی بود، اولیا سفرهایی به این منطقه انجام داد. وی سپس فاضل احمد پاشا را در سفر به اتریش همراهی کرد و پس از انعقاد معاهده واشوار [۷]، وی همراه به قره محمد پاشا که در مقام سفیر امپراتوری به وین اعزام شد، بدان دیار ره سپرد. اولیا از این سفر از زمانی نقل می کند که با مونه کوکولی و همچنین امپراتور لئوبولد اول ملاقات می کند و از آنان گذرنامه سفر به اسپانیا، هلند، براندنبورگ، دانمارک و جاهای دیگر دریافت می دارد؛ اما وی از این سفر خود هیچ اطلاعی به دست نمی دهد و این امر صحت ادعای وی را خدشه دار می کند. اولیا در مقام مأمور احصائیه در مجارستان سفرهای زیادی کرد و سپس از طریق امیرنشینها به کریمه رفت تا در آنجا نظاره گری مبارزات محمد گرای با قزاقها باشد؛ وی سپس از طریق قفقاز به سواحل دریای خزر در داغستان سفر کرد و آنگاه به ناحیه ولگا و کریمه بازگشت و پیش از

مراجعت به استانبول، مدتی را در آنجا گذراند.

واپسین سالهای زندگی اولیا به بازدید از بخشهایی از امپراتوری گذشت که پیش از آن نتوانسته بود او آنها دیدار کند. در اواخر سال ۱۰۸۰ هـ. ق / ۱۶۶۹ م، اولیا به تراکیه و مقدونیه و سپس به تسالی و موره سفر کرد؛ در ادامه این سفر وی خود را با کشتی به کرت رساند و پیش از بازگشت به استانبول از طریق آلبانی و سواحل دریای آدریاتیک (ژانویه ۱۰۸۱ هـ. ق / ۱۶۷۰ م)، محاصره و فتح کاندیا را شاهد بود. سرانجام، اولیا به نخستین و تنها سفر خود به شهرهای مقدس تن در داد؛ وی از طریق آنا تولی غربی سفر خود را آغاز کرد، سپس، به وسیله کشتی خود را به اژه شرقی و مدیترانه شرقی رسانید و از شهرهای ساقیز، سیسام (ماموس)، ایستانکوی و رودس بازدید کرد و آنگاه به کیلیکه سفر کرد و از طریق آدانا، مرعش، عینتاب و کیلیس به سوریه رفت. آنگاه، وی به کاروان زیارتی سوریه ملحق و به مکه اعزام شد و سپس با کاروان زیارتی مصر به قاهره مراجعت کرد و به مدت هشت سال در این سرزمین رحل اقامت افکند؛ در این سالها، اولیا در سرزمینهای سودان و ابسینیا [۸] و همچنین نواحی مصر، وسیعاً به سیر و سیاحت پرداخت. وی به سال ۱۰۹۱ هـ. ق / ۱۶۸۰ م به استانبول مراجعت کرد و سپس سه سال آخر زندگی خود را به جمع آوری یادداشتها و مشاهدات خود پرداخت.

سیاحت نامه اولیا خود به تنهایی مشتمل بر ده مجلد کامل است (در استانبول و در فاصله سالهای ۱۳۵۷-۱۳۱۵ هـ. ق / ۱۹۳۸-۱۸۹۷ م منتشر شد)؛ این اثر به تفصیل و با دقت بسیار از مشاهدات اولیا از مردم، ساختمانها، شهرها و حوادث و وقایع سرزمینهایی که وی در مدت دوران زندگی از آنها بازدید کرده بود، صحبت می کند. توصیفات اولیا چلبی از زندگی و سازمان شهری و از آثار تاریخی عثمانی، سالها پس از ویرانی آنها، تنها مدارک منحصر به فرد تمدنی هستند که سنتها و شیوه های زندگی مربوط به آن بجز در همین اثر، در کمتر جایی ثبت شده است. اولیا با استفاده از بسیاری از آثار عربی و ترکی و همچنین مشاهدات دوستان و وابستگان در تکمیل مشاهدات خود کوشیده است، اما گاهی وی را متهم می کنند که برخی از سفرهای مورد بحث وی سفرهایی خیالی است که خود هرگز در آنها شرکتی نداشته است، خاصه سفرهایی که وی در نواحی بالکان و اروپای غربی انجام داد. اما بجز مواردی که ذکر شد، با مقایسه دقیق جزئیاتی که در سیاحت نامه توصیف می شود و بسیاری منابع دیگر که فقط در آرشیوهای دولتی عثمانی یافت می شود، دقت و صحت اثر اولیا تا حدودی تایید شده است؛ دقت و صحتی که تنها از حضور و مشارکت شخص نویسنده در سفرها و وقایع حکایت می کند.^۵

تاریخ نگاری عثمانی در قرن یازدهم هـ. ق / هفدهم م به سه شیوه کاملاً متمایز انجام می شد. نخستین شیوه، یا قالب سنتی تاریخ نگاری، وقایع نگاریهایی را شامل می شد که مؤلفان آنها مقامهای رسمی یا نویسندگان آزاد تحت الحمايه مقامهای رسمی بودند؛ این مؤلفان وقایع عصر خود را به بهترین شکل جمع آوری می کردند و در پی این مقصود گاه از اقوال شفاهی، مدارک و منابع دیگر مدد می گرفتند و این سنتی بود که یک قرن پیشتر از آن به همت خواجه سعدالدین و ادريس بدلیسی آغاز شده بود. یکی از بهترین وقایع نگاران از این دست، ابراهیم پچوی (۱۰۶۱-۹۸۲ هـ. ق / ۱۶۵۰-۱۵۷۴ م) بود؛ وی یکی از بستگان صوقللی محمد و دبیری بود که در قلمروهای مختلف بالکان خدمت کرده بود. ابراهیم پچوی شرح دقیقی از تاریخ و زندگی امپراتوری از زمان جلوس سلیمان باشکوه تا زمان محمد چهارم (۱۰۵۸-۹۲۷ هـ. ق / ۱۶۴۸-۱۵۲۰ م) ارائه می دهد و اطلاعات بویژه مهمی از تجربیات شخص خود در استانبول و نواحی بالکان در اختیار می گذارد. قره چلبی زاده عبدالعزیز افندی (۱۰۶۴-۱۰۰۰ هـ. ق / ۱۶۵۳-۱۵۹۱ م)، قاضی عسکر روملی، (۱۰۶۱ هـ. ق / ۱۶۵۰ م) پیش از آن که سالهای زیادی از عمرش را به دلیل انتقادی که با توجه به مشکلات کشور از سلطان روانه تبعید شود، مدت زمانی کوتاه مقام شیخ الاسلامی را نیز به عهده داشت. وی تاریخ مفصلی از اسلام به نام روضه الابرار، تألیف کرد؛ این اثر اطلاعات قابل ملاحظه‌ای از عصر نویسنده، از زمان جلوس محمد چهارم تا سال پیش از مرگ نویسنده (۱۰۶۸-۱۰۵۸ هـ. ق / ۱۶۵۷-۱۶۴۸ م) ارائه می دهد که تاریخ نبرد مراد چهارم را تحت عنوان نبرد بغداد در برمی گیرد. آثار بسیار دیگری وجود داشت که برخی مورد توجه عامه مردم بود و برخی دیگر تنها توجه خاص را بر می انگیزت، علاوه بر این زندگینامه‌هایی نیز وجود داشت که به شرح زندگی اعضای طبقه حاکم عثمانی می پرداخت.

با ایجاد مقام رسمی وقایع نگار دربار (واقعه نویسی) تاریخ نگاری عثمانی در قرن یازدهم هـ. ق / هفدهم م تقویت شد؛ نخستین فرد متصدی این مقام، وزیر اعظم امجه زاده حسین کوپرولو پاشا بود که از سال ۱۱۰۹ هـ. ق / ۱۶۹۷ م تا سال ۱۱۱۴ هـ. ق / ۱۷۰۲ م این مسؤلیت را بر عهده داشت. از مقام وقایع نگار دربار در واقع مفهوم یک تاریخ نگار صادق که اطلاعات را برمی گرداند و سپس آنها را مورد ارزیابی و سنجش قرار می دهد، برداشت نمی شد. این افراد بیشتر به مثابه کاتبان ساده‌ای بودند که به ثبت فعالیت‌های سلطان و وقایع مورد علاقه وی و اطرافیان‌ش اشتغال داشتند؛ وقایع ثبت شده به سبک «دفتر روزانه» یا «دفتر ثبت وقایع» (جریده یومیه) تنظیم می شد و این دفاتر راهنمای مناسبی بود برای قدرت‌مداران که به کمک آن می توانستند به وقایع گذشته پی ببرند.^۱ مقام واقعه نویسی به صورت شاخه‌ای مستقل از دبیرخانه دیوان عالی ایجاد شد چنان که وقایع نگار دربار همواره و به طور مستقیم و فوری به

اسناد مربوط به تصمیمات مهم دیوان و سایر مدارک مهم دولتی دسترسی داشت و می توانست پیش از آن که این اسناد و مدارک ناپدید یا متفرق شوند، آنها را ثبت یا تلخیص کند.^۷

اما مقام یادشده بزودی مضمون محدود خود را از دست داد. نخستین فرد متصدی این مقام در مضمون جدید آن، مصطفی نعیمه افندی (۱۱۲۹-۱۰۷۶ ه.ق / ۱۷۱۶-۱۶۶۵ م) بود؛ وی یکی از بزرگترین عناصر سلسله مورخان درباری بود که بجز در چند دوره تا قرن بیستم چنین وظیفه ای بر عهده داشتند. مصطفی جوان در حلب متولد شده بود و پدرش فرماندهی پادگان محلی ینی چری را بر عهده داشت و از چهره های مقتدر سیاسی نظامی منطقه محسوب می شد. از این روی، مصطفی سالهای کودکی خود را در خانواده ای مرفه بسر می برد و پیش از آن که در سنین نوجوانی به استانبول برود (۱۱۰۰ ه.ق / ۱۶۸۸ م)، از تحصیلات مدرسه ای کافی برخوردار شد. مصطفی با استفاده از نفوذ پدر خود به دربار راه یافت و در آنجا در مقام یکی از دبیران خواجه سرای قصر به خدمت پرداخت؛ وی در اداره امور اوقاف و تنظیم درآمدهای آنها به خواجه سرای کمک می کرد و علاوه بر آن در جناح بندیها و درگیریهای سیاسی رایج نیز وارد می شد. مصطفی همچنین در مقام کاتب کار آموز فعالیت می کرد و به مطالعات اسلامی خود در مسجد نزدیک دربار، مسجد بایزید، ادامه می داد؛ چنین بود که وی در زمینه ادبیات، نجوم و تاریخ تخصص یافت، چنان که سرانجام توانست به نهاد قلمی راه یابد و در مقام کاتب دبیرخانه دیوان عالی مشغول شود. مصطفی تحت حمایت امجه زاده حسین پاشا قرار گرفت که نفوذ و اعتبارش مدیون چند عامل از جمله تشویق و ترغیب دانشمندان بود. از جمله افراد تحت الحماية امجه زاده، شاعر معروف و رئیس الکتاب، رمی افندی (بعدها ملقب به پاشا شد) و قاضی عسگر روملی، یحیی چلبی، بودند. اعضای چنین خاندانهایی با توجه به الزامات عادی «انتصاب» از یکدیگر پشتیبانی و نیازهای خود را بر آورده می کردند؛ از این روی، نفوذ روملی افندی بزودی به نعیمه امکان داد که در صنف دبیران جای گیرد و به مقامهای مهم دبیری و عاقبت به مقام نخستین واقعه نویس دست یابد. پس از آن که حسین پاشا از مقام وزارت اعظم خلع شد، از آنجا که دو وزیر اعظم پس از وی با خاندان یاد شده روابطی داشتند، نعیمه برای مدتی مقام خود را حفظ کرد. اما در اوایل سلطنت احمد سوم (۱۱۱۸-۱۱۱۶ ه.ق / ۱۷۰۶-۱۷۰۴ م) با انتصاب بالتاجی محمد پاشا در مقام وزارت اعظم، جماعت دیگری قدرت خود را در دست گرفتند. بدینسان محمد رشید به مقام واقعه نویس منصوب شد و نعیمه همچون پیروان خود در درگاه حسین پاشا، مورد بی مهری قرار گرفت و برای مدتی به بورس تبعید شد. اما نعیمه با استفاده از نفوذ سایر دوستان و وابستگان، کوشید که موقعیت خود را در صنف دبیری حفظ کند؛ بنابراین طی دوازده سال آخر زندگی، وی به مرتبه خواجهگان نایل شد و بسیاری از مناصب مهم مربوط به آنان را اشغال کرد و از فعالیت گذشته خود در زمینه تاریخ که برای وی شهرتی جاودان به بار آورده

بود، صرفنظر کرد. اثر تاریخی نعیمه، روضة الحسین فی خلاصة اخبار الخافقین، نقطه عطفی در تاریخ نگاری عثمانی تلقی شد؛ دلیل این امر شاید این بود که نعیمه در این کتاب در عین حال که خواست مهتر و سرور خود را مبنی بر ثبت وقایع روزانه تحقق بخشید، درباره وقایع سالهای پیش از عصر خود، یعنی از سالهای ۱۰۰۰ هـ. ق / ۱۵۹۱ م تا سال ۱۰۷۱ هـ. ق / ۱۶۶۰ م، نیز مطالبی را به رشته تحریر درآورد. نعیمه بی آن که حساسیتهای رایج مانع کارش شود، بر اساس اطلاعات به دست آمده از همه منابعی که می توانست بدانها دسترسی یابد - خواه از وقایع نگاریهای مکتوب پیشین یعنی آرشوهای دولتی و خواه از تجربیات و مشاهدات خود و دوستان - وقایع مهم را تجزیه و تحلیل و تشریح کرد. تفسیر دقیق وی از علم تاریخ و اهمیت تاریخ نگار نشانگر آنست که روش تحقیق وی روشی آگاهانه بوده است:

« تاریخ نگاران بایستی در گفتار خود مؤثق باشند و از ثبت اخبار و اقوال جعلی اجتناب ورزند. اگر از واقعیت مسأله ای بی اطلاعند، باید به آنانی متوسل شوند که در کینه مسأله غوررسی کرده اند و تنها در صورتی باید به ثبت وقایع اقدام کنند که واقعیت امر برایشان اثبات شده باشد... آنان باید نسبت به اخبار کذبی که در میان مردم شایع می شود و جو را نا آرام می کند، بی توجه باشند. به جای آن، تاریخ نگاران باید به اقوال و اخبار مؤثق و مستند افرادی استفاده کنند که از چگونگی ثبت وقایعی که برآستی اتفاق افتاده اند، آگاهی دارند... برای آگاهی یافتن از وقایعی که بنا بر مشیت الهی در هر عصر اتفاق افتاده است، برای آگاهی از آنچه که مردم درباره آن می اندیشیده اند، باورهای آنان درباره بهترین روند هدایت جنگ یا مصالحه با دشمن، علل پیروزی یا نقاط ضعفی که موجب شکست شده اند، تاریخ نگار پیش از هر چیز ناگزیر است به کسانی متوسل شود که درباره چند و چون مسأله غوررسی کرده اند... تاریخ نگار بایستی صریح و صادقانه سخن گوید... آنان نباید راه مبالغه در پیش گیرند... و اگر در راه نیل به مقصود، آنان ناگزیر باشند از افراد بزرگی که آثار گرنامیه ای دارند، انتقاد و عیبجویی کنند، هرگز نباید از طریق عدالت منحرف شوند. به هر روی، تاریخ نگار باید بی توجه به برخی ملاحظات، ماهیت اصلی مسأله را ارائه دهد...^۸ »

نعیمه با اقتباس آزادانه از افکار چلبی به تجزیه و تحلیل دلایل زوال عثمانی و ارائه روشهای انجام اصلاحات پرداخت و چنین نتیجه گرفت که با ایجاد تعادل میان مردان شمشیر و اهل قلم طبقه خود، می توان ساخت نظامی عثمانی را حفظ کرد؛ وی بر این نکته تأکید داشت که مدیران نباید اجازه دهند که هزینه ها از درآمدها بیشتر شود و دیگر این که دولت و لشکر کارایی اصلی

خود را باز یابند.^۹ نعیمه همواره بر این عقیده بود که امپراتوری به دستگاه رهبری مقتدر و موثری چون کوپرولوها نیازمند است؛ رهبرانی که بتواند در راستای منافع هر چه بیشتر کشور و نه منافع شخصی و گروهی بر سلطان اعمال نفوذ کنند و علاوه بر آن لازم است که سلطان خود را از تاثیر القائنات و توصیه های افرادی که فقط در پی منافع خود هستند، مصون دارد. نعیمه تأثیرات سوء حقوقها و مستمریهای گزافی را که برخی در ازای ارائه هیچ گونه خدمتی به کشور دریافت می داشتند، بی هیچ پرده پوشی یاد آور شد؛ اما در عین حال بر این نکته تأکید داشت که الغای همه آنها عملاً غیرممکن است، زیرا که خشم عده زیادی از اعضای طبقه حاکم را بر خواهد انگیخت و موجب شورش خواهد شد. نعیمه در این باره پیشنهاد می کرد که بتدریج پس از مرگ این افراد که مقامهایشان بلامتصدی ماند، حقوق و مزایای آنان قطع و سپس از تکرار این موارد اجتناب شود.^{۱۰}

نصیحت نامه هایی که از اوایل قرن شانزدهم و هفدهم تألیف و به شاهزادگان و وزیران عثمانی تقدیم می شد، با تحلیل نعیمه از وضع امپراتوری ارتباطی بسیار تنگاتنگ و به لحاظ سبک با «آینه شاهزادگان» که در غرب نوشته شده بود، شباهت زیادی داشت نخستین نصیحت نامه از این دست، آصف نامه نام داشت (آصف وزیر افسانه ای و خردمند حضرت سلیمان (ع) بود)؛ این کتاب برای سلیمان باشکوه و به قلم وزیر اعظم وی، لطفی پاشا، (۹۷۱-۸۹۴ هـ. ق / ۱۵۳۶-۱۶۸۸م) نگاشته شد. لطفی پاشا در این اثر کوشید که سالها تجربیات و مطالعات تاریخی خود را در حل مشکلات امپراتوری عرضه کند. از دیدگاه وی، از ویژگیهای وزیر خردمند آنست که از طمع ورزی و منفعت طلبی شخصی بر کنار باشد و دیگر این که باید سلطان را به حمایت از حقوق مالکیت اتباع ترغیب و اهمیت این مسأله را به وی یاد آور شود. لطفی توصیه کرد که وزیر اعظم باید در روابط و رفتار خود با سلطان، بی هیچ هراسی از عواقب آن، صریح و بی پرده باشد و مهتر از همه از پذیرش هر گونه تحفه و هدیه ای اجتناب کند. انتصابات باید فقط بر اساس توانائیهای افراد در انجام امور محوله و بی توجه به ملاحظات سیاسی و روابط خصوصی، انجام گیرد و به اعتراضات و شکایات مردم از مقامهای حکومتی باید بدقت رسیدگی شود و به منظور حفظ وحدت و تمامیت کشور، بی هیچ چشم پوشی با آنان رفتار شود. لطفی پاشا نظام مالی را اساس دولت می دانست و معتقد بود که برای بقای کشور نظام مالی باید تقویت شود و هزینه ها متناسب با درآمدها باشد و مالیاتها از طریق کار گزاران حقوق بگیر حکومت (امینها) و نه مقاطعه داران مالیاتی تحصیل شود، چرا که آنان بیشترین سهم را برای خود برمی داشتند. علاوه بر این وی معتقد بود که کشاورزان حتی الامکان بر روی زمین باقی بمانند و زمینهای خود را کشت کنند، باید گامهایی نیز در راه معحو مالیاتهای تحمیلی اضافی برداشته شود.

گلیبولولو مصطفی علی افندی (۱۰۰۸-۹۴۸ ه.ق/ ۱۵۹۹-۱۵۴۱ م) که از مورخان صاحب نام بود نیز در رشد و اعتلای هنر نصیحت نامه نویسی سهم داشت. وی اثر خود به نام *موائد النفائس فی قواعد المجالس* را به مراد سوم تقدیم کرد. علی افندی در کتاب خود از جامعه و حکومت عثمانی، نحوه کار و فعالیت مردم و چگونگی هدایت امور آنان از سوی اعضای طبقه حاکم سخن می گوید و به طور جدی یاد آور می شود که هر کس موقعیت خود را بشناسد و از شیوه های سنتی پیروی کند. عین علی افندی - دبیر خزانه داری و خزانه دار ولایتی (در مصر) در اوایل قرن یازدهم ه.ق/ هفدهم م - نکاتی اجمالی از جنبه های گوناگون نهادهای طبقه حاکم را در اثری به نام *قوانین علی عثمان* در خلاصه مضامین دفتر دیوان (مقاله ای درباره وظایف و مراتب خادمان خاندان عثمانی) به احمد اول تقدیم کرد؛ وی در این مقاله به توصیف نهادهای حکومت و ارتش می پردازد و در عین حال به مساله حقوق و دستمزدها توجهی خاص دارد. رساله عساکر عثمان از همین نویسندگان، درباره سازمان و وضع لشکر قایی قولو صحبت می کند و قانون عثمانیه وی تلخیصی است از قوانین جزایی سنتی عثمانی، نظام مالیاتی و جایگاه و مشکلات رعایا؛ و سرانجام مقاله آخر عین علی افندی به نام *قانون مالیه مصر عملکرد نظام مالی مصر* را در دوران تصدی وی در مقام خزانه داری این ولایت توصیف می کند. این مقاله ها همگی به تشویق وزیر اعظم اصلاح طلب، قویوچی مراد پاشا (۱۰۲۰-۱۰۱۵ ه.ق/ ۱۶۱۱-۱۶۰۶ م) به رشته تحریر در آمد.

رساله را شاید بتوان مشهورترین و قابل فهم ترین اثری دانست که به این سبک نگاشته شد. اثر یاد شده از سوی مشاور نزدیک مراد چهارم یعنی مصطفی قوچی بیگ به وی تقدیم شد؛ مصطفی دوشیرمه ای آلبانی الاصل و نو مسلمان بود که اثر دیگرش شبیه به رساله را به جانشین مراد اهداء کرد. در واقع، پایه گذار عقیده اصلاحات سنتی عثمانی قوچی بیگ بود؛ هم او بود که بر قدرت و شوکت امپراتوری در عصر سلیمان تأکید داشت و سپس به تشریح علل و آثار انحطاط امپراتوری از آن دوره به بعد پرداخت. بنا بر عقیده قوچی بیگ، چهار متغیر مستقل در انحطاط امپراتوری دخالت داشت: (۱) کناره گیری سلاطین از مشارکت در امور حکومتی و نظامی، (۲) کاهش اقتدار مقام وزیر اعظم، (۳) شورش و قیام گروهها و فرقه های وابسته به دربار یا وزارت و (۴) گسترش فساد ناشی از عوامل یاد شده به تمامی بخشهای نظام عثمانی. انحطاط نظام عثمانی در نتیجه واگذاری بسیاری از تیمارها به زنان، کودکان و دیگرانی که شایستگی اداره امور آن را نداشتند، موجب فروپاشی لشکر، نظام کشاورزی و همچنین نظام حکومت ولایتی شده بود. قایی قولو نیز کار آیی خود را از دست داده بود، دسته های نظامی از افراد بی کفایت اشغال شده بود و همه این عوامل موجب شکستها و از دست رفتن قلمروهای امپراتوری می شد. از آنجا که انتصابات دیگر بر اساس توانایی، دانش یا ارشدیت افراد صورت

نمی گرفت، حتی طبقه علما نیز رفته رفته دستخوش انحطاط شد و در نتیجه، بسیاری از قاضیان به جای آن که به فکر منافع مردم باشند، نگران حفظ مقام و منافع شخصی خود بودند. خزانه درآمدهایی را که در گذشته از طریق مقاطعه‌های مالیاتی کسب می کرد، از دست داد و در همین احوال، زمینهای سلطنتی مدام به صورت خیریه یا ملک شخصی و عمده به سود اعضای طبقه حاکم، به دیگران واگذار می شد. کاهش نهایی درآمدها به نسبت هزینه‌ها زمامداران را بر آن داشت که مالیاتهای فزاینده‌ای را بر روستائیان تحمیل کنند؛ همان روستائینی که تحت فشار همین مظالم زمینهای خود را رها کرده بودند و این امر کمبود مواد غذایی را تشدید و آشفتگی مالی امپراتوری را افزونتر کرد. امپراتوری و نمادهای آن تنها در صورتی می توانست همه این مشکلات را از میان بردارد که سلطان با عزمی استوار و رأیی قاطع پا به میدان می گذاشت.

هشدارهای قوچی بیگ در کتاب دستورالعمل فی اصلاح الخلل بارها تکرار شد؛ این اثر به تقاضای مراد چهارم که خواستار پی جویی دلایل کاهش مداوم درآمدها و دارائیهای امپراتوری شده بود، در سال ۱۰۶۷ هـ. ق/ ۱۶۵۶ م به قلم کاتب چلبی نگاشته شد. از دیدگاه چلبی، امپراتوری عثمانی همچون هر کشوری دیگر در معرض روندی قرار داشت که نخستین مرحله آن توسعه مقتدرانه و مرحله دوم آن در اوج ثبات بودن و مرحله سوم آن انحطاط بطیء بود؛ اما به اعتقاد وی عمل و خرد رهبران در تعیین مدت قطعی هر یک از این مراحل مؤثر است. امپراتوری عثمانی در مرحله دوم قرار داشت و رفته رفته زمینه برای آغاز مرحله سوم فراهم می شد؛ اما نظام عثمانی به دلیل برخورداری از مبانی اساسی اقتدار، هنوز قدرتمند بود و با اتخاذ تدابیری اصلاح طلبانه می توانست آخرین مرحله روند یادشده را قرن‌ها به تعویق اندازد.

اقتدار نظام عثمانی بر سه رکن استوار بود، کشاورزان، نیروهای نظامی و خزانه، که هر یک به نوبه خود نشانگر متفاوتی از توسعه و تکامل کشور بود. نخستین مرحله دوره‌ای از حکومت عثمانی بود که در آن کشاورزان را از ظلم و جور در امان نگاه داشت، در نتیجه کشاورزی رونق گرفت، و به تبع آن درآمد مالیاتی حکومت افزایش یافت و مردم از زندگی سعادت‌مندانه‌ای برخوردار شدند. دومین مرحله زمانی آغاز شد که تحمیل بیش از اندازه مالیاتها و آشوبها سبب گردید که بسیاری از روستائیان زمینهای خود را رها کنند و به شهرها بگریزند؛ از این روی زمینهای روستاها بایر و شهرها با ازدیاد جمعیت روبرو شد. نظام پرداخت مبالغی تحت عنوان بخشش به مقامهای ارشد به منظور دستیابی به مقامهای حکومتی، بیش از همه در ایجاد چنین وضعی دخالت داشت؛ به دیگر سخن، هر یک از افرادی که تصدی مقامی را برعهده داشت، ناگزیر بود که به منظور جبران وجوه پرداختی و کسب سود، مالیاتها و عوارض فوق العاده‌ای وضع کند و در این احوال سازمانهای حکومتی بیش از آن که در راستای منافع

کشور و مردم فعال باشند، در پی مقصود یادشده بودند. نتیجه این که خزانه با کاهش درآمد روبرو و متعاقب آن، لشکر تضعیف شد. راه حل این بود که به فروش مقامها خاتمه داده شود، مالیاتها بر موازین عدل و انصاف وضع شود، روح اطاعت از قانون بر همه جا حکمفرما و کارایی ارتش احیاء شود. شمار افراد در ارتش می بایست متناسب با بودجه کشور کاهش می یافت. اما انجام این اقدامات تنها در سایه اقتدار مردی شمشیر به کف ممکن بود، زیرا اعضای سه نهاد دیگر طبقه حاکم چنان در پی منافع خود بودند که بسادگی تسلیم نمی شدند و از سوی دیگر ناتوانتر از آن بودند که به انجام اقدامات ضروری همت ورزند. چنین مصلحی می توانست به فروش مقامها خاتمه دهد، نظام مالی را اصلاح کند، هزینه ها را کاهش دهد و نظام لشکری و همچنین روستاها را احیاء کند.

مالاً این که فردی به نام ساری محمد پاشا وجود داشت که دبیر بود و در اواخر قرن یازدهم هـ. ق / هفدهم م به طبقه سلطنتی راه یافت. وی پس از نگارش تاریخ مفصلی از وقایع دوره بیست و پنج ساله قبل از انعقاد قرارداد کارلوویتز، نتایج این بررسی را در مقاله ای جداگانه تحت عنوان نصایح الوزرا و الامرا به رشته تحریر در آورد و با استفاده از دانشی که طی یک عمر خدمت در خزانه کسب کرده بود، به تشریح علل بروز انحطاط که پیشینیان وی در گسترش آن سهم داشتند، پرداخت و بدینسان به این انتقاد قدیمی که طی یک قرن مطرح بود و گفته می شود که چرا تنها آثار انحطاط و نه علل آن بررسی می شوند، خاتمه داده شد. اما مخالفت منتقدان نظام در راستای گرایش آنان به بررسی و تحقیق در نظام و ارائه پیشنهادهای اصلاح طلبانه، خود نشانگر گام مهمی بود در حمله به آنانی که نظام موجود را پاس می داشتند و با هر گونه تلاشی به منظور رفع موانع و دشواریها مخالفت می ورزیدند.^{۱۱}

قرن یازدهم هـ. ق / هفدهم م برای ادبیات عامه ترک عصری طلائی به شمار می رفت و شعر و داستان از روح ویژه ای برخوردار بود. شعرای عارف تگه همچنان در میان مردم محبوبیت داشتند و شماری از شاعران جدید در نوشتن و خواندن از شیوه یونس امره تقلید می کردند که مشهورترین آنان محمد نیازی مصری (متوفی به سال ۱۱۰۵ هـ. ق / ۱۶۹۳ م) بود؛ وی که یکی از اعضای فرقه خلوتیه بود در پی تلاشهای مداوم حکومت در سرکوب فرقه های دراویش، بارها تبعید شد، اما باز هم شهرت فراگیر خود را حفظ کرد. این شاعران که بیشتر در میان بنی چریها و نیروهای سپاهی - و حتی در میان لونها که اغلب در روستاها با حکومت ستیز می کردند - بسر می بردند، مبین افکار و آرمانهای همین گروهها بودند. آنان با مردم محلی عجین می شدند، اشعار خود را در اردوهای نظامی، قهوه خانه ها و بازارها برای توده های مردم می خواندند. شاعران مردمی نیاز مردم را به کسب آگاهی و همچنین نیاز آنان را به امید و اعتقاد در عصری که تزلزل و بی ثباتی و گاه نومیدی و بیژگی عمومی بود، ارضاء می کردند. قالب اصلی به کار

گرفته شده در شعر شاعران مانی نام داشت که اشعار کوتاهی مشتمل بر چهار بیت بود و هر بیت هفت سیلاب داشت؛ بیت‌های اول، دوم و چهارم هم قافیه بود و بیت سوم قافیه‌ای آزاد داشت. به کار بردن اشعار مانی در مشاعره‌های مردم رواج داشت و مردم اغلب با اشعار مانی خود دربارهٔ مضامین مشترک یا مربوط به هم بیشتر با استفاده از کلماتی هم‌آهنگ می‌کوشیدند که تأثیرات خاص مورد نظر خود را ایجاد کنند. قالب شعری دیگری که بسیار آزادتر می‌نمود، قالب شعری کوشمه بود که هر بیت آن ۵ + ۶ یا ۳ + ۴ + ۴ + ۴ و تدا داشت. قالب شعری کوشمه برای بیان مضامین داستان (حماسه) نیز به کار می‌رفت. داستان از نظر تعداد ابیات هیچ محدودیتی نداشت و بیشتر به شرح قهرمانیها، آداب و سنن و اوضاع گذشته می‌پرداخت. این سبک داستانسرای سنت مهمی را در نقل شفاهی تاریخ بنیان نهاد که در واقع انعکاسی از زبان مردم بود. تورکو (سرود عامیانه) نیز در قالب کوشمه سروده می‌شد، اما در این گونه سرودها حدود پنج یا حتی شش بیت به چهار بیت اصلی افزوده می‌شد؛ تورکو قالبی بود که برای بیان حکایات دوستی، دریافتهای انسان از طبیعت یا وقایع عادی زندگی روزمره در روستاها یا در میان عشایر، استفاده می‌شد؛ مردم خود ابیاتی را به این اشعار اضافه می‌کردند و بدین ترتیب تجربیات و علائق خاص را در قالب مضامین شعری بیان می‌داشتند. سماعی اشعاری بود که خنیاگران دوره گرد ظاهراً به تقلید از حرکات موزون سماع می‌خواندند و سماع لفظی بود که به رقص دراویش فرقهٔ مولویه که با چرخش بدن همراه بود، اطلاق می‌شد.

خنیاگران بسیاری بودند که در قرائت این گونه اشعار شهرت داشتند، اما مشهورترین آنان عاشقها بودند که لشکر عثمانی را در بسیاری از نبردهای قرن یازدهم ه. ق / هفدهم م، خاصه در نبردهای کرت، همراهی می‌کردند؛ عاشق عمر (متوفی به سال ۱۱۱۹ ه. ق / ۱۷۰۷ م) یکی از این افراد بود که به دژهای نظامی مرزی سفر می‌کرد و در بسیاری از نبردهای عثمانی با روسها، اتریشها و ونیزیها در زمان سلطنت محمد چهارم حضور داشت؛ داستانهای بسیاری در مورد زندگی مردم عادی و همچنین راه پیمائیهای طولانی لشکر و نبردهای آنان از او بر جای مانده است. مآلاً این که مشهورترین شاعر مردمی ترک قره‌چه اوغلو بود که با دریافت و دقتی بیش از نویسندگان دیگر عثمانی به توصیف محیط طبیعی و اجتماعی آناتولی پرداخت؛ وی آداب و رسوم مردم را با چنان توان و جذبه‌ای به تصویر کشیده که طی سالها هنوز تازگی خود را حفظ کرده است و علاوه بر آن زبان شعری شاعر بازتابی چندان روشن و زنده از زبان مردم ارائه می‌دهد که اسباب تحول زبان ادبی امروزی ترک را فراهم آورده است.

قرن دوازدهم ه. ق / هجدهم م

گرایش به قالبها و مضامینی که طی قرن یازدهم ه. ق / هفدهم م رواج یافته بود، طی قرن

دوازدهم هـ. ق / هجدهم م نیز نفوذ و تأثیر خود را بر ادبیات درباری گسترش داد. در عین حال که نفوذ ایران هنوز بکلی از بین نرفته بود و سبکهای شعری غزل، قصیده و مثنوی همچنان به کار گرفته می‌شد، مضامین آنها بیشتر ترکی بود تا فارسی و به جای آن که تخیلی و عرفانی باشند، بیشتر واقعی و صریح بودند؛ در این اشعار زندگی و آداب و رسوم مردم محلی بیشتر منعکس می‌شد و به جای استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات فارسی که از دیرباز به اشعار ترکی راه یافته بود، بیشتر واژه‌ها و اصطلاحات ترکی به کار گرفته می‌شد. قالب نمونه شعر ترکی به نام شرقی با وزن ۱۳ ضربه‌ای مورد استفاده قرار می‌گرفت تا به ترانه‌هایی که مبین احساسات، حالات و واژگان مخاطبان نشان بودند، مایه‌ای تغزلی به‌ششد. از بسیاری جهات، قرن دوازدهم هـ. ق / هجدهم م به لحاظ ادبی عصری بود که در آن بیشترین آثار ادبی به زبان ادبی گماشته می‌شد و این امر از آنجا ناشی می‌شد که اگر چه نفوذ شرق تا حدود زیادی از بین رفته بود، سلطه سبکهای غزلی که بعدها ویژگی عصر نوسازی عثمانی در قرنهای نوزدهم و بیستم شد، هنوز جا نیفتاده بود. ادبیات قرن هجدهم ادبیاتی برآستی ترکی بود که از روح زیبایی‌شناسانه ترکی مایه می‌گرفت و مبین افکار و روشهای ترکی بود؛ در ادبیات این عصر آداب و سنن و پوشش محلی ترکی بخوبی منعکس می‌شود و چنان آمیخته با روح محلی است که نظیر آن را در هیچ دوره‌ای از تاریخ عثمانی، قبل یا بعد از آن، بجز در ادبیات عامیانه، نمی‌توان یافت.

اثر علاءالدین ثابت (متوفی به سال ۱۱۲۵ هـ. ق / ۱۷۱۳ م) که یکی از اعضای علما بود، نقطه تحولی در سبک ادبی عثمانی بود؛ استفاده از واژه‌های خالص ترکی و طنز طبیعی که ویژگی کارش بود، ثابت را از پیشینیانش متمایز می‌کرد و وی را الگویی برای آیندگان قرار داد. ثابت طنز را در قالبی طرح کرد که در گذشته برای بیان مسائل بسیار جدی و رسمی به کار گرفته می‌شد و همراه با آن واژگان و مضامین ترکی را که سرانجام وجه غالب یافت، ارائه داد. در این برهه، ضرب المثلهای ترکی به ادبیات دیوانی راه یافت. بازی با کلمات، صنایع لفظی از قبیل استفاده از جناس و طنزهای ترکی در تمامی آثار وی - حتی زمانی که او قالبها و مضامین ترکی را به کار می‌گرفت - مشهود است. اما ثابت هنوز می‌بایست آثار بسیار زیادی به سبک سنتی خلق می‌کرد تا به صورت الگویی کامل از یک نویسنده عصر جدید معرفی شود.

افتخار عنوان نویسنده عصر جدید به احمد ندیم (۱۱۴۲-۱۰۹۳ هـ. ق / ۱۷۳۰-۱۶۸۱ م) تعلق گرفت؛ وی در احماقانه ترین برهه فعالیت‌های عصر لاله دوری از دوستان بسیار صمیمی احمد سوم بود و یکی از بزرگترین شاعران دیوان عثمانی در این دوره شد. احمد در استانبول و در خانواده‌ای از طبقه علما متولد شد؛ در دوران جوانی در مدرسه به تحصیل پرداخت و نزد برخی از آگاهترین دانشمندان عصر خود کسب فیض کرد و سرانجام به مقام مدرسی دست یافت تا این که سرانجام پس از سرودن نخستین اشعار خود، نخست توجه و حمایت وزیر اعظم، سلاحدار

علی پاشا (۱۷۰۴-۱۱۲۵ هـ. ق / ۱۷۱۶-۱۷۱۳ م) سپس ابراهیم پاشا را نسبت به خود جلب کرد. ابراهیم پاشا احمد را به مقام کتابداری منصوب کرد و سپس او را نزد سلطان، به سعد آباد و چراغان روانه کرد تا در آنجا اسباب سرگرمی و تفریح سلطان را فراهم آورد و سپس وی را تشویق کرد که در اشعار و سرودهای خود به وصف و ثبت اوضاع و احوال عصر بپردازد. تقدیر چنین بود که آثار احمد در ادبیات کلاسیک عثمانی جایگاهی والا یابد و این اهمیت نه فقط از آنجا ناشی می‌شد که آثار وی در نوع خود بی‌نظیر بود، بلکه به لحاظ قالب و مضمون، برای نسلهای آینده نیز الگویی جدید تلقی می‌شد.

هیچ شاعر درباری دیگری وجود نداشت که بتواند زندگی درباری روزگار خود - جنون لذت‌طلبی و زیبایی عصر گل‌لاله - را در اشعاری منعکس کند که ویژگی عمده آن شادی و جذب و در عین حال زیبایی و ظرافت باشد و کمتر کسی از اهل هر زبان می‌تواند بدین مقام دست یابد. ندیم اشعار خود را بیشتر به اقتضای موقعیت و برای خوشایند و تفریح اطرافیان درباری می‌سرود و در این اشعار می‌کوشید که آهنگ زبان گفتاری را حفظ و از به کارگیری ساختارهای ناهنجاری که پیچیدگیهای وزن عروضی ایجاد می‌کرد، اجتناب کند. وی با خواندن اشعاری که در وصف لذت شراب و عشق می‌سرود، به جای آن که همچون نویسندگان کلاسیک رؤیاهای عرفانی خویش را از این موضوعها مطرح کند، بیشتر احساسات مسرت بخش و شادی‌آفرینی را منعکس می‌کرد که با طبیعت انسان عجین است. اما ندیمه پیش از آن که یک شاعر درباری محض باشد، فرزند حقیقی شهر بزرگ استانبول و از «مردم زیبای» عصر لاله دوری بود. اشعارش تصویر گر قصرها و باغهای باشکوه، قایقهای آذین بسته شده، آتش بازیها، انواع گل‌لاله و آلات و ابزار موسیقی است؛ به دیگر سخن، اشعار ندیمه تصویر گر جوهره شادی و لذتی است که ویژگی زندگی طبقه بالای جامعه عثمانی در این دوره بود.

البته این بدان معنا نیست که سنتهای گذشته بکلی به دست فراموشی سپرده شده بود. بزرگترین شاعر سبک مثنوی در قرن دوازدهم هـ. ق / هجدهم م نوی زاده عطایی (۱۱۴۷-۱۰۹۵ هـ. ق / ۱۷۳۴-۱۶۸۳ م)، فرزند شاعر عثمانی به نام نوی، بود که طی زندگی کوتاه خود در مقام قاضی در بخشهای مختلف امپراتوری خدمت کرده بود. عطایی علاوه بر این، در علوم مذهبی و شرح حال نویسی نیز تبحر داشت و مثنویهای دیوان وی مهارت و تبحر او را در این زمینه‌ها به بهترین شکل نشان می‌دهد. از میان مثنویهای عطایی، خمسة وی حاوی اشعاری لطیف و شورانگیز است و سومین مثنوی وی به نام ساقی نامه مشهورترین سروده در میان اشعار زمان خود است. عطایی آخرین نویسنده عثمانی است که از نظر سبک و قالب شعری با نویسندگان و شاعران فارسی زبان هم‌اوردی می‌کند. پس از وی مثنوی عثمانی منسوخ شد.

علاوه بر این، عطایی مرحله‌گذاری بین کهنه و نو ایجاد کرد و با طرح ضرب المثلها و اقوال مشهور ترکی، به نوبه خود کوشید که قالب سنتی را با اقتضای زمان آشتی دهد.

شاعران دیگر دهه‌های اولیه سده هجدهم از سنت نبی پیروی می‌کردند. مصطفی سامی بیگ (متوفی به سال ۱۱۴۷ هـ. ق / ۱۷۳۴ م)، دبیر و واقعه‌نویس دوره محمود اول، در قالبهای کلاسیک تغییراتی ایجاد کرد و به لحاظ سبک و شیوه‌های نگارش، تحولات جدیدی در آن به وجود آورد، حتی در آن زمان که وی تقریباً بکنی از مضمون و واژگان شاعران نوپرداز اجتناب و بر شیوه تفکر فلسفی و سنتی گذشته تاکید می‌کرد، از نگرشی بسیار صادقانه و آگاهانه برخوردار بود. واقعه‌نویس دیگری به نام محمد رشید افندی (متوفی به سال ۱۱۴۸ هـ. ق / ۱۷۳۵ م) که اثر تاریخی اش مهمترین تقویم وقایع عصر گل لاله تلقی می‌شود، مجموعه ادبی غزلیات را از خود بر جای گذاشت. جانشین بلافضل رشید، اسماعیل عاصم افندی که در مقام دبیری و پس از آن تا پایان عمر (متوفی به سال ۱۱۷۴ هـ. ق / ۱۷۶۰ م) در مقام شیخ الاسلامی خدمت می‌کرد، شاعر برجسته سنت گرامی عصر گل لاله بود و غزلها و قصاید کاملاً پخته‌ای از خود بر جای گذاشت که تصویرگر این عصر سپری شده است. مثنوی سرای برجسته این عصر سلیمان نحیفی (متوفی به سال ۱۱۵۲ هـ. ق / ۱۷۳۹ م) بود که در زمره دبیران به شمار می‌رفت و در خوشنویسی و محاسبات تخصص داشت. نحیفی با ترجمه درخشان و با روح مثنوی جلال‌الدین رومی به زبان ترکی، شهرت یافت؛ در این ترجمه، نحیفی بسیاری از وندهای اصلی و عبارات متن را بیش از آنچه که تا آن زمان تصورش در زمان ترکی ممکن بود، حفظ کرد. آخرین و بزرگترین پیرو نبی، خواجه محمد راغب پاشا (۱۱۷۷-۱۱۱۱ هـ. ق / ۱۷۶۳-۱۶۹۹ م)، وزیر اعظم عثمان سوم و مصطفی سوم بود. راغب پاشا که خود رهبر و مشوق مکتب ادبی مهمی بود، در اصل برای احراز مقام دبیری تربیت شده بود و از اعضای طبقه علما به شمار می‌رفت؛ به شیوه‌های سنتی تحصیل کرده بود، اما با جدیدترین افکار، از دیدگاه عثمانی، آشنایی داشت. راغب که خود در سبکها و مضامین فارسی استاد بود، چندان دانش و ذکاوت داشت که از شیوه‌های جدیدی که ندیم معرفی کرده بود، غفلت نکند. راغب در عین حال که قالبهای کهنه را حفظ می‌کرد و همچون نبی به صناعت ادبی توجه کامل داشت، به زبان خود سخت پای بند بود؛ وی از واژگان و سبکی ترکی استفاده می‌کرد که با سبک و زبان ندیم بسیار بیشتر قرابت داشت تا با سبک و زبان نبی و برای ارائه دیدگاههای فلسفی خود از داستانها و روایات معاصر و محلی ترک بهره می‌گرفت. وحدت و تفاهم و عقل سلیم از مضامینی بود که به اشعار وی راه یافت و دیدنسان او را در مقام متحدکننده حقیقی مکاتب قرار داد و راه را به آنانی که می‌خواستند سنتها را حفظ کنند و آثار خود را بیشتر در مضامین ترکی و نه در فارسی خلق کنند، نشان داد.

بنابراین، مکتب طبیعی جدید ندیم طی سالهای باقیمانده قرن دوازدهم هـ. ق / هجدهم م رواج یافت. اگر چه هیچ یک از پیروان وی به لحاظ سبک به پایه بانی مکتب خود یعنی ندیم، نرسیدند، اما بسیاری از آنان همچون وی مضامین شعری خود را کلیت بخشیدند، چنان که همه جنبه های زندگی، نگرش آنای نسبت به زندگی و شیوه زندگی مردم عادی و نیز زندگی درباری را در بر می گرفت؛ همین دیدگاهها و مضامین بود که برای ادبیات جدید ترک در قرن سیزدهم هـ. ق / نوزدهم م الگو شد. سید حسین وهبی (متوفی به سال ۱۱۵۰ هـ. ق / ۱۷۳۷ م)، ملّا و شاعری درباری در بارگاه سلطان احمد سوم، در مدح افتخارات سلطان و نزدیکانش و توصیف بناهایی که طی سلطنت دراز مدت بدست وی نباشد، قصاید و غزلیاتی سرود. از آنجا که محمد امین بلیغ (متوفی به سال ۱۱۷۲ هـ. ق / ۱۷۵۸ م) یکی از قاضیان ولایات بود، برخلاف بیشتر همکارانش از تأثیرات درباری برکنار مانده بود؛ وی سبک و مضامین شعری خود را برای توصیف مردم عادی اطراف خود به کار گرفت و برای توصیف مضامین مردمی و محیط اجتماعی آنان از قبیل میخانه و مشتریان، گرمابه عمومی، کارگاه و دکانهای پیشه وران از جمله کفاشی، خیاطی، سلمانی، زبانی دلنشین و صریح اختیار می کرد. بلیغ از بازارهای عمومی که اغلب محل اجتماع مردم در زندگی روزانه شان بود، دیدار و آنها را توصیف می کرد و از افرادی که هر یک سمبل و نمونه طبقه خود محسوب می شدند، درامهای انسانی ارائه می داد.

آخرین شاعر دیوان (شاعری که به شیوه شاعران کلاسیک عثمانی دیوان شعری از خود برجای گذاشت) و در واقع آخرین شاعری از این سلسله که آثارش براستی شایان توجه است، محمد اسعد افندی بود که به نام غالب ده یا شیخ غالب (۱۲۱۴-۱۱۷۱ هـ. ق / ۱۷۹۹-۱۷۵۷ م) شهرت داشت؛ وی طی زندگی کوتاه خود، در سالهای اولیه سلطنت سلیم سوم سرسلسله خانقاه غلظه شد و خانقاه را که به ویرانه ای بدل شده بود، دوباره به صورت یکی از مراکز مهم مذهبی و فرهنگی زمان خود احیاء کرد. حتی پیش از سفر به استانبول، در آن زمان که شیخ غالب در قونیه بسر می برد، بعضی از اشعارش توجه سلیم را که هنوز ولیعهد بود، جلب کرد. سلیم به محض جلوس، به تشویق و تقویت این شاعر درویش مسلک پرداخت و مقصودش این بود که شاید از این طریق بتواند موافقت علما را نسبت به اصطلاحات مورد نظر خود جلب کند؛ او در پی تحقق این منظور بود که شخصاً احیای تکه (خانقاه) غلظه و همچنین سایر تکه های مولویه در سراسر امپراتوری را مورد توجه قرار دهد و دستور داد که اشعار شیخ غالب را تکثیر و در مقیاسی وسیع نشر کنند؛ چنین بود که تکه غلظه به صورت کانون واقعی فرهنگی و مذهبی رونق گرفت. شیخ غالب همواره به قصر می رفت و سروده های خود را برای سلطان، مادر و خواهران وی می خواند و پاره ای از بهترین سروده های وی اشعاری است که برای همین افراد سروده است. بسیاری از اشعار شیخ غالب پیش از عزیمت به استانبول در دوران جوانی سروده است،

اما حسن و عشق وی از جمله آثاری است که وی آن را در بارگاه سلیم در استانبول سروده است؛ همین اثر ادبی است که وی را در تاریخ شعر جدید ترکی و همچنین در زندگی پرتکاپوی فرهنگی زمان مقامی شامخ می‌بخشد و شاعر را در سبک مثنوی در قالب جدید ترکی آن، به اوج می‌رساند. شیخ غالب با به کارگیری استعارات و تشبیهات جدید، مثنوی را به صورت قالبی زنده و پویا در خدمت انتقال افکار و مضامین مذهبی و عرفانی قرار داد.

این نکته را باید خاطر نشان کرد که نوگرایی و اصطلاح طلبی سلیم در زمینه‌های ادبی همچون گرایشهای تجدد طلبانه وی در سایر امور - همچنان که نظام جدید چیزی بیش از خاتمه بخشیدن به روشهای سنتی انجام اصلاحات نبود - عمده به حفظ آثار و سبکهایی محدود می‌شد که در نهایت از صورت نوسازی شده قالبها و مضامین سنتی فراتر نمی‌رفت. برغم افزایش وسیع شمار اروپاییان در امپراتوری، گرایشهای ادبی غربی، ادبیات قرن دوازدهم هـ.ق / هجدهم م عثمانی را هیچ تحت تاثیر قرار نداد.

از میان کسانی که راه ندیم را دنبال کردند، شاید اصیلترین کس فاضل بیگ (متوفی به سال ۱۲۲۵ هـ.ق / ۱۸۱۰ م)، نواده ظاهرالعمر رجل برجسته سوریه در عکا و ساقاد، باشد. پس از آن که ظاهرالعمر به دست غازی حسن پاشا (۱۱۸۰ هـ.ق / ۱۷۶۶ م) به قتل رسید، فاضل را به استانبول اعزام داشتند تا در آنجا برای خدمت در بارگاه عبدالحمید اول آموزشهای لازم را فراگیرد. تا سال ۱۱۹۸ هـ.ق / ۱۷۸۳ م، فاضل به صورت گماشته‌ای ساده خدمت کرد و در ضمن با فنون کتابت و رموز دبیری آشنایی یافت؛ وی سرانجام توانست به صنف قلمیه وارد شود و سپس تا پایان عمر در مقام دبیر در مناطق مختلف امپراتوری خدمت کرد تا این که در واپسین سالهای زندگی به مرتبه خواجهگان دست یافت. مشاهدات فاضل از زندگی مردم عادی درونمایه بسیاری از شعرهای وی را تشکیل می‌دهد و آثار او مجموعه‌ای گرانبها در کندوکاو زندگی اجتماعی آن روز عثمانی است و بسیاری از آداب و رسوم مردم امپراتوری را در دورانی که هنوز افکار و شیوه‌های غربی به جامعه عثمانی راه نیافته بود، در برمی‌گیرد و علاوه بر آن انعکاسی است از زندگی درباری عثمانی در قرن دوازدهم هـ.ق / هجدهم م بدان گونه که خود وی در سالهای کودکی در قصر مشاهده کرده بود. طی دوازدهم هـ.ق / هجدهم م، شیوه تاریخ نگاری عثمانی حالتی متزلزل بین کهنه و نو داشت؛ گاه از شیوه سنتی وقایع نگاری و گاه از روش تفسیر و ارزیابی مورد توجه نعیمه الهام می‌گرفت. نهاد واقعه نویسی عمده در حدّیک «دفتر ثبت وقایع روزانه»، از آن دست که در اصل بنیانگذار آن انتظار داشت، تنزیل یافت و بوالهوسیهای زندگی سیاسی قرن هجدهم م، جابجایی سریع وزیران اعظم و عزل و نصیهای نسبه سریع واقعه نویسه‌ها توان و استقلالی را که لازمه تلاشهای آنان در تداوم مقاصد و رهنمودهای نعیمه بود، از آنان سلب کرد. علاوه بر این، گرایش به محدود کردن وقایع نگاریها به ثبت

وقایع عصر، از گسترش دامنه فعالیت واقعه نویسه‌ها ممانعت می‌کرد و برای آنان تقریباً غیرممکن بود که عقاید و احساسات خود را برغم نظارت دقیق فرادستان و دشمنان سیاسی شان در شرح وقایع دخالت دهند.

دشواریهای مربوط به کار واقعه نویسی در دوره تصدی جانشین بلافضل نعیمه، محمد رشید افندی (متوفی به سال ۱۱۴۸ هـ. ق ۱۷۳۵ م)، بخوبی منعکس می‌شود؛ محمد رشید بیشتر از طبقه علما محسوب می‌شد تا صنف دیران و همین روش ثبت وقایع و شیوه نگارش او را از سلفش متمایز می‌کرد. وی از سوی داماد ابراهیم به مدت یک دهه (۱۱۳۷-۱۱۲۶ هـ. ق / ۱۷۲۴-۱۷۱۴ م) در مقام خود ابقاء شد و طی لشکر کشیهای وزیر اعظم به موره و پترواردین (۱۱۲۹-۱۱۲۸ هـ. ق / ۱۷۱۶-۱۷۱۵ م)، در مقام خوجه و مشاور مذهبی به او خدمت می‌کرد؛ سپس قبل از آن که واقعه نویسی را بکلی رها کند و در مقام قاضی حلب به خدمت مشغول شود، چندی هم در استانبول در مقام مدرس به امر تدریس پرداخت. رشید در عین حال که در همه این مناصب فعالیت داشت، کار وقایع نگاری نعیمه را ادامه داد؛ وی شرح خود را از وقایع سال ۱۰۷۱ هـ. ق / ۱۶۶۰ م آغاز می‌کند و تا دوره معاصر خود تا سال ۱۱۳۵ هـ. ق / ۱۷۲۲ م ادامه می‌دهد. جانشین رشید یعنی کوچک چلبی زاده اسماعیل عاصم افندی (متوفی به سال ۱۱۷۳ هـ. ق / ۱۷۵۹ م)، آخرین عضو طبقه علما بود که عهده دار این مقام می‌شد؛ وی در مقام مدرس و همچون رشید در مقام واقعه نویس در سالهای ۱۱۳۶ هـ. ق / ۱۷۲۳ م تا ۱۱۴۳ هـ. ق / ۱۷۳۰ م خدمت کرد و پیش از آنان که خدمت در دیوان سلطنتی را به دلیل آشوبهای سیاسی ناشی از انقراض سلطنت احمد سوم رها کند، وقایعنامه‌هایی را رشته تحریر در آورد که شرح قبلی از دوره گل لاله را تکمیل می‌کرد. رشید و عاصم آخرین وقایع نگاران درباری بودند که در داخل و خارج قصر از استقلال عملی برخوردار بودند. طی سالهای باقیمانده قرن هجدهم م، مقام واقعه نویسی باز هم تنزل یافت و برای مدتی نسبتاً کوتاه دیرانی دون پایه تصدی این مقام را عهده دار شدند؛ دیرانی که بی‌هیچ تحلیلی از وقایع، تنها به ثبت وقایع اکتفا می‌کردند؛ اگر چه اطلاعات به دست آمده از آثار آنان زمینه را برای تلاشهای اساسی تاریخ نگاران بزرگ درباری در قرن نوزده مساعد کرد.^{۱۲}

احمد وصیف افندی (۱۲۲۲-۱۱۵۲ هـ. ق / ۱۸۰۷-۱۷۳۹ م) برای دوره‌ای طولانی از سال ۱۱۹۸ هـ. ق / ۱۸۷۳ م تا زمان مرگش به سال ۱۲۲۲-۱۱۵۲ هـ. ق / ۱۸۰۷ م تصدی امر واقعه نویسی را بر عهده داشت. وصیف یکی از اعضای طبقه دبیری بود که در مقام رئیس‌الکتاب نیز خدمت می‌کرد؛ وی آثار پیشینیان بلافضل خود را جمع آوری کرد و در اثر خود به نام محاسن الآثار و حقایق الاخبار تعبیر و تفسیر خود را از این آثار بر آنها افزود؛ این اثر مجموعه وقایع امپراتوری را از آغاز جلوس عبدالحمید اول به سال ۱۱۸۸ هـ. ق / ۱۷۷۴ م تا اوایل سال

۱۲۲۰ هـ. ق/ ۱۸۰۵ م، اندکی پیش از خاتمه سلطنت سلیم، در برمی گیرد و تحلیل و ارزیابی مفصلی از منابع گوناگون، به ویژه از سالهای پیش از سلطنت سلیم، ارائه می دهد. پس از وصف سه شخصیت بزرگ دیگر عهده دار این مقام شدند. آنان کار واقعه نویسی را در حد یک مقام مهم دیوانی ارتقاء دادند و به جای ثبت وقایع و نگارش صرف وقایعنامه، به امر تاریخ نگاری همت گماشتند. از این سه تن، نخستین فرد احمد عاصم افندی (۱۲۳۵-۱۱۶۹ هـ. ق/ ۱۸۱۹-۱۷۵۵ م) بود که در اصل به عنوان مترجم سر بر آورد و فرهنگ مشهور برهان قاطع را به ترکی ترجمه کرد. وی از سال ۱۲۲۲ هـ. ق/ ۱۷۹۱ م تا جلوس محمود دوم به سال ۱۲۲۳ هـ. ق/ ۱۸۰۸ م را در برمی گرفت؛ این وقایعنامه اطلاعات قابل ملاحظه ای از وقایع مهم پشت پرده ای که پس از خلع سلیم و برچیده شدن نظام جدید رخ داد، در اختیار می گذارد. عاصم نه فقط مآخذ کتبی و شفاهی موجودی ترکی عثمانی را مطالعه و با نگرشی منتقدانه ارزیابی و مقایسه کرد، بلکه از برخی منابع فرانسوی نیز اطلاعاتی کسب کرد. وی نخستین مورخ عثمانی بود که برخی از روش شناسیها و اطلاعات آثار تاریخ نگاران غربی را در نقل روایات خود به کار گرفت و بدینسان در روش و محتوای تاریخ نگاری چشم انداز جدیدی گشوده شد.

در این جا به اختصار به شرح تاریخ نگاری در قرن سیزدهم هـ. ق/ نوزدهم م می پردازیم تا بدین ترتیب بررسی سلسله وقایع نگاران رسمی عثمانی کامل شود. پس از عاصم، محمد عطاء الله شانه زاده (متوفی به سال ۱۲۸۹ هـ. ق/ ۱۸۷۲ م) که از اعضای علما بود به مقام واقعه نویسی منصوب شد؛ آثار وی وقایع سالهای ۱۲۲۳ هـ. ق/ ۱۸۰۸ م تا ۱۲۳۸ هـ. ق/ ۱۸۲۲ م را شامل می شود و در آنها نویسنده حتی نسبت به وقایع عصر خود، هرچند با روشی محتاطانه تر از عاصم، انتقاد کرده و آنها را از دیدگاه خود تفسیر کرده است. محمد عزت افندی (۱۲۶۵-۱۲۰۴ هـ. ق/ ۱۸۴۸-۱۷۸۹ م) پس از آن که با توصیف و توجیه انهدام بینی چریها به سال ۱۲۴۲ هـ. ق/ ۱۸۲۶ م به شهرتی پایدار دست یافت، به شرح وقایع دوره ای بیست ساله همت گماشت (۱۲۶۵-۱۲۴۲ هـ. ق/ ۱۸۴۸-۱۸۲۶ م) و مآلاً این که همه آثار نیم قرن گذشته وقایع نگاران در تاریخ به یادماندنی احمد جواد پاشا (۱۳۱۲-۱۲۳۸ هـ. ق/ ۱۸۹۴-۱۸۲۲ م) گرد آوری و تحلیل شد؛ جواد پاشا در این اثر خود به شرح وقایع سالهای ۱۱۸۸ هـ. ق/ ۱۷۷۴ م تا ۱۲۴۱ هـ. ق/ ۱۸۲۵ م پرداخت و در آن، سبک انتقادی نعیمه را به اوج منطقی اش رساند.

درحالی که نظم و نثر عثمانی در برخی قلمروهای خاص به پیشرفتهای جدیدی دست می یافت، علوم قدیمه اسلامی و نهادهای وابسته به آنها سخت مورد بی توجهی قرار گرفته بود و تنها کتابهایی چند در زمینه های پراکنده و فرعی نگاشته شد که اهمیت چندانی نداشت. بنابراین امپراتوری را در نیمه راه درحالی که هم از خارج و هم از داخل تهدید می شد، رها می کنیم و به

تحول نظام جدید اصلاحاتی نظری می‌کنیم که طی قرن بعد، امپراتوری را احیاء کرد و پیکر فرتوت آن را جانی دوباره بخشید؛ یعنی عصری که با سلطنت محمود دوم آغاز شد. بررسی عصر اصلاحات و شکل‌گیری جمهوری ترکیه از جمله مسائلی است که در جلد دوم و پایانی کتاب حاضر تحت عنوان اصلاح، انقلاب و جمهوری: ظهور ترکیه جدید، ۱۳۹۵-۱۲۲۳ هـ.ق / ۱۹۷۵-۱۸۰۸ م بدان خواهیم پرداخت.

یادداشتهای فصل هشتم

1 Joel Shinder, "Career Line Formation in the Ottoman Bureaucracy, 1648-1750; A New Perspective," *JESHO*, 16 (1973), 217-237; N. Itzkowitz, "Eighteenth Century Ottoman Realities," *Studia Islamica*, 16 (1962), 73-94; L. V. Thomas, *Naima*, pp. 22-24; Uzunçarşılı, *Merkez*, pp. 63-69, 260-265.

2 Uzunçarşılı, *Merkez Teşkilatı*, pp. 1-110; Inalcık, "Reis ül-Küttâb," *IA*, IX, 671-683; Bernard A. Lalor, "Promotion Patterns of Ottoman Bureaucratic Statesmen from the Lale Devri Until the Tanzimat," *Güncü-Doğu Avrupa Araştırmaları Dergisi*, 1, 77-92; C. V. Findley, "The Legacy of Tradition to Reform: Origins of the Ottoman Foreign Ministry," *IJMES*, I (1970), 334-357.

3 G. Baer, "The Structure of Turkish Guilds and Its Significance for Ottoman Social History," *Proceedings of the Israel Academy of Sciences and Humanities*, IV/10, pp. 176-196; idem, "The Administrative, Economic and Social Functions of Turkish Guilds," *IJMES*, I (1970), 28-50.

4 Gibb, *Ottoman Poetry*, III, 273.

5 The best monographic studies of Evliya Çelebi are Meşkure Eren, *Evliya Çelebi Seyahatnâmesi Birinci Cildinin Kaynakları Üzerinde bir Araştırma* (A Study of the Sources of the First Volume of the Book of Travels of Evliya Çelebi), Istanbul, 1960, and M. Cavid Baysun, "Evliya Çelebi," *IA*, IV, 400-412; F. Taeschner, "Osmanlılarda Coğrafya," *Türkiyat Mecmuası*, 2 (1928), 301-306.

6 Raşit, III, 7; V, 449.

7 Thomas, *Naima*, pp. 36-42.

8 Thomas, *Naima*, pp. 110-115, from *Naima*, I, 4-8.

9 Thomas, *Naima*, pp. 73-83.

10 Thomas, *Naima*, p. 104.

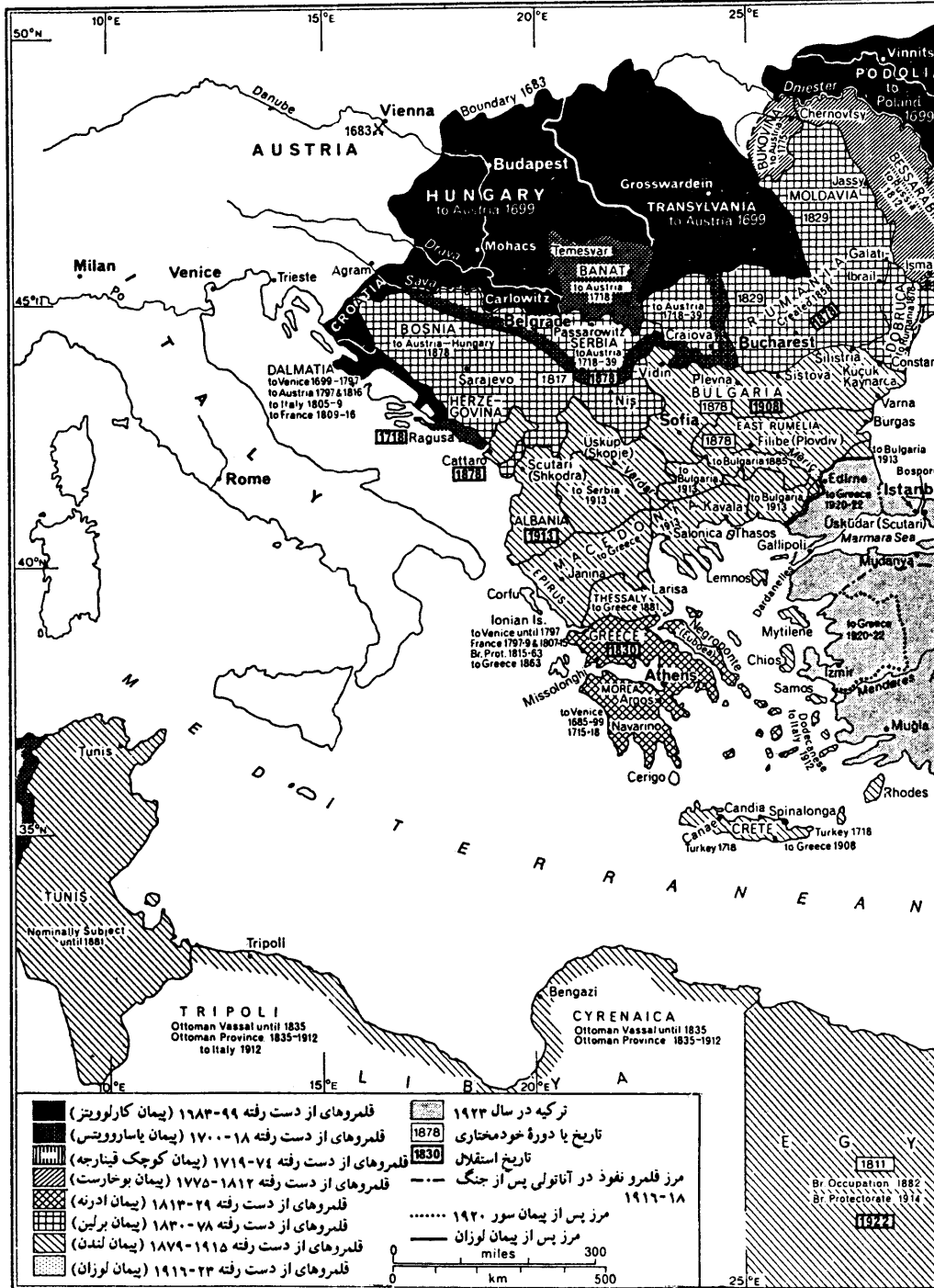
11 The *nasihatnames* are discussed in detail in a brilliant essay by Bernard Lewis, "Ottoman Observers of Ottoman Decline," *Islamic Studies*, 1 (1962), 71-87.

۱۲- پس از عیاشم افندی، مصطفی سامی افندی (متوفی به سال ۱۱۴۶ هـ.ق / ۱۷۳۳ م) متصدی امر واقعه نویسی شد که وقایع سالهای ۱۷۳۳-۱۷۳۰، یعنی سه سال آخر زندگی خود را به رشته تحریر درآورد؛ حسین شاگرد افندی طی سالهای ۱۷۴۰-۱۷۳۳ عهده دار این مقام شد، اما یادداشتهای وی در زمان حیات خود او گردآوری نشد. محمد صوفی افندی (متوفی به سال ۱۱۸۳ هـ.ق / ۱۷۶۹ م)، واقعه نویسی سالهای ۱۷۴۴-۱۷۳۹، وقایعنامه‌ای فراهم آورد که شرح وقایع باترونا (۱۷۳۹) تا سال ۱۷۴۳

را در برمی گیرد و از این روی از مطالب وقایع نگار پیشین یعنی شا کر افندی سود جست؛ سلیمان عزّی افندی (متوفی به سال ۱۱۶۸ هـ. ق / ۱۷۵۴ م)، دو بار در مقام واقعه نویس، نخستین بار از سال ۱۷۴۳-۱۷۴۵ و دیگر بار از سال ۱۷۵۲-۱۷۴۶، به خدمت گرفته شد؛ وقایعنامه‌ای از وی برجای مانده است که وقایع سالهای ۱۷۵۲-۱۷۴۴ را در برمی گیرد؛ محمد حکیم افندی (متوفی به سال ۱۱۸۴ هـ. ق / ۱۷۷۰ م)، وقایع نگار سالهای ۱۷۷۰-۱۷۵۳، در دیوان دبیری خزانه داری عهده دار چندین مقام مهم شد و وقایعنامه‌ای از سالهای ۱۷۶۶-۱۷۴۷ فراهم آورد؛ چشمه زاده مصطفی رشید افندی (متوفی به سال ۱۱۸۴ هـ. ق / ۱۷۷۰ م) طی سالهای ۱۷۶۸-۱۷۱۸، در مقام خلیفه و جانشین حکیم تصدی واقعه نویسی را بر عهده گرفت؛ پس از وی موسی زاده محمد عبدالله افندی (۱۷۸۲-۱۷۱۸) طی سالهای ۱۷۷۵-۱۷۷۰ به این امر گمارده شد؛ حافظ سلیمان افندی از سال ۱۷۷۵ تا ۱۷۷۶، اسدالله انوری افندی (متوفی به سال ۱۲۰۹ هـ. ق / ۱۷۹۴ م) مقام بلند پایه نهاد دبیری که در عین اشتغال به امور خزانه داری، چندین بار به مقام واقعه نویسی و همچنین به مقام تاریخ نگاری رسمی استانبول منصوب شد و لشکر را در نبردهای سالهای ۱۷۶۸ و ۱۷۷۷ و سالهای ۱۷۷۹ تا ۱۷۹۴ همراهی کرد؛ وی وقایعنامه‌ای نگاشت که وقایع سالهای ۱۷۶۹ تا صلح یاسی در سال ۱۷۹۲ را در برمی گرفت؛ ادیب افندی (متوفی به سال ۱۲۱۳ هـ. ق / ۱۷۹۸ م) نیز از وقایع نگارانی بود که در دیوان دبیری و خزانه داری خدمت می کرد و طی سالهای جنگ از سال ۱۷۸۸ تا سال ۱۷۹۲ در مقام جانشین انوری در استانبول به خدمت پرداخت؛ خلیل نوری افندی (متوفی به سال ۱۲۱۴ هـ. ق / ۱۷۹۹ م) به جای انوری عهده دار مقام خزانه داری شد و همچنین طی سالهای ۱۷۹۸-۱۷۹۲ واقعه نویس رسمی حکومت شد، اما وقایعنامه‌ی وی تنها به شرح وقایع سالهای ۱۷۹۹-۱۷۹۴ محدود می شود.



سقوط امپراتوری عثمانی
 و ظهور ترکیه جدید



اختصارات:

- Adıvar, *Ilim* Abdülhak Adnan-Adıvar, *Osmanlı Türklerinde İlim*, İstanbul, 1943.
- AHR *American Historical Review*
- Aktepe, *Patrona İsyanı* M. Münir Aktepe, *Patrona İsyam (1730)*, İstanbul, 1958.
- Anderson M. S. Anderson, *The Eastern Question, 1774–1923*, London, 1966.
- Ata Tayyazade Ahmet Ata, *Tarih-i Ata*, 5 vols., İstanbul, 1291–3/1874–6.
- Benedikt Heinrich Benedikt, *Der Pascha-Graf Alexander von Bonneval 1675–1747*, Graz-Köln, 1959.
- Berkes Niyazi Berkes, *The Development of Secularization in Turkey*, Montreal, 1964.
- BSOAS *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*.
- BVA Başvekâlet Arşivi, also called the Başbakanlık Arşivi, The Prime Minister's Archives, İstanbul. For information on the collections cited see S. J. Shaw, "Archival Sources for Ottoman History: The Archives of Turkey," JAOS, 80 (1960), 1–12.
- Cahen Claude Cahen, *Pre-Ottoman Turkey*, London, 1968.
- Cevdet¹ Ahmet Cevdet Paşa, *Tarih-i Cevdet*, 1st ed., 12 vols., İstanbul, 1270–1301/1858–83.
- Cevdet² Ahmet Cevdet Paşa, *Tarih-i Cevdet: Tertib-i Cedid*, 2nd ed., 12 vols., İstanbul, 1303/1885–6.
- Çelebizade Asım Küçükçelebizade İsmail Asım, *Tarih-i Celebizade, Asım, Raşit tarihine zeyil*, İstanbul, 1282/1865–6.

- Danişmend Ismail Hami Danişmend, *Izahlı Osmanlı Tarihi kronolojisi*, 4 vols., Istanbul, 1947-61; repr. in 5 vols., Istanbul, 1971-2.
- de Testa Baron Ignatz de Testa, ed., *Recueil des traités de la Porte Ottoman avec les puissances étrangères depuis 1536*, 11 vols., Paris, 1864-1911.
- EI¹ *Encyclopaedia of Islam*, ed. Th. Houtsma et al., 4 vols., and Supplement, Leiden, 1931-38.
- EI² *Encyclopaedia of Islam: New Edition*, ed. H.A.R. Gibb, B. Lewis, et al., Leiden, 1960 to date.
- Enveri Trabzoni Sadullah Enveri, *Tarih-i Enveri*, TKS ms. Hazine 5994.
- Ergin, *Belediye* Osman Nuri Ergin, *Mecelle-i Umur-u Belediye*, 5 vols., Istanbul, 1912-17.
- Ergin, *Maarif* Osman Nuri Ergin, *Türkiye Maarif Tarihi*, 5 vols., Istanbul, 1939-43.
- Evliya Çelebi Evliya Çelebi, *Seyahatname*, Istanbul, 10 vols., 1896-1938.
- Fisher Alan Fisher, *The Russian Annexation of the Crimea, 1772-1783*, Cambridge, 1970.
- Gibb and Bowen H. A. R. Gibb and H. Bowen, *Islamic Society and the West: A Study of the Impact of Western Civilization on Moslem Culture in the Near East*, vol. I in 2 parts, London and New York, 1950-7.
- Gibb, *Ottoman Poetry* E. J. W. Gibb, *A History of Ottoman Poetry*, 6 vols., London, 1900-1909.
- Holt, *Egypt and the Fertile Crescent* P. Holt, *Egypt and the Fertile Crescent, 1516-1922*, London and Ithaca, 1966.
- Hurewitz, *Diplomacy* J. C. Hurewitz, *Diplomacy in the Near and Middle East: A Documentary Analysis*, 2 vols., Princeton, N.J., 1956.
- IJMES *International Journal of Middle East Studies*, ed. S. J. Shaw, 1970 to date.
- IA *Türkiye Cumhuriyeti, Maarif Vekâleti, İslam Ansiklopedisi*, Istanbul and Ankara, 1940 to date.
- Inalcık, "Bursa" Halil Inalcık, "Bursa and the Commerce of the Levant," *JESHO*, 3 (1960), 131-47.
- Inalcık, "Methods" Halil Inalcık, "Ottoman Methods of Conquest," *Studia Islamica*, 2 (1954), 103-29.
- Iorga N. Iorga, *Geschichte des Osmanischen Reiches*, 5 vols., Gotha, 1908-13, repr. 1962.
- JAOS *Journal of the American Oriental Society*.
- JESHO *Journal of the Economic and Social History of the Orient*.
- JRAS *Journal of the Royal Asiatic Society*.
- JRCAS *Journal of the Royal Central Asian Society*.
- Kâtip Çelebi, *Fezleke* Mustafa b. Abdullah Kâtip Çelebi, Hacı Halife, *Fezleke-i Kâtip Çelebi*, Istanbul, 2 vols., 1286-7/1869-70.
- Kâtip Çelebi, *Düstur* Mustafa b. Abdullah Kâtip Çelebi, Hacı Halife, *Düstur ül-amel li-İslah al-Halel*, Istanbul, 1280/1863.

- Kâtip Çelebi, *Balance* Mustafa b. Abdullah Kâtip Çelebi, Hacı Halife, *The Balance of Truth*, tr. Geoffrey Lewis, London, 1957.
- Koçi Bey Mustafâ Koçi Bey, *Nizam-i Devlete müteallik Göricele Koçi Beyin . . . Murad-i Rabiyyaya verdiği Risaledir*, İstanbul, 1277/1860-1.
- Lewis Bernard Lewis, *The Emergence of Modern Turkey*, 1st ed., London and New York, 1961; 2nd ed., 1968.
- Muahedat Mecmuası* Mesut Paşa, ed., *Muahedat Mecmuası*, 5 vols., İstanbul, 1292-8/1876-82.
- Mehmet Halife, *Tarih-i Gilmani* Mehmet Halife, *Tarih-i Gilmani*, İstanbul, 1340.
- Naima Mustafa Naima, *Ravzat ul-Hüseyin fi hülâsat ul-ahbar ul-hafikin. Tarih-i Naima*; 1st ed., 2 vols., İstanbul, 1147; 2nd ed., 6 vols., İstanbul, 1280. Partly tr. as *Annals of the Turkish Empire from 1591 to 1659 of the Christian Era*, by C. Fraser, London, 1832.
- Noradounghian Gabriel Noradounghian, ed., *Recueil d'actes internationaux de l'Empire Ottoman*, 4 vols., Paris, 1897-1903.
- Pakalın Mehmet Zeki Pakalın, *Osmanlı Tarih Deyimleri ve Terimleri Sözlüğü*, 3 vols., İstanbul, 1946-55.
- Raşit Mehmet Raşit, *Raşit Tarihi*, 5 vols., İstanbul, 1867.
- REI *Revue des Etudes Islamiques*.
- Shaw, *French Revolution* Stanford J. Shaw, *Ottoman Egypt in the Age of the French Revolution*, Cambridge, 1964.
- Shaw, *Between Old and New* Stanford J. Shaw, *Between Old and New: The Ottoman Empire Under Sultan Selim III, 1789-1807*, Cambridge, Mass., 1971.
- Shaw, "Archival Materials" Stanford J. Shaw, "Ottoman Archival Materials for the Nineteenth and Early Twentieth Centuries: The Archives of İstanbul," *IJMES*, 6 (1975), 94-114.
- Shaw, *Financial* Stanford J. Shaw, *The Financial and Administrative Organization and Development of Ottoman Egypt, 1517-1798*, Princeton, N. J., 1962.
- Silâhdar Fındıklılı Silâhdar Mehmet Ağa, *Silâhdar Tarihi*, 2 vols., İstanbul, 1928; 2nd ed., Ankara, 1947.
- Suphi Mehmet Suphi, Mustafa Sami, and Hüseyin Şakir, *Tarih-i Suphi, Sami ve Şakir*, İstanbul, 1783.
- Thomas, *Naima* Lewis V. Thomas, *A Study of Naima*, New York, 1972.
- TKS Topkapı Saray Museum and Archives, İstanbul.
- TM *Türkiyat Mecmuası*, İstanbul.
- TV *Tarih Vesikaları*
- TOEM *Tarih-i Osmani Encümeni Mecmuası*.
- TTEM *Türk Tarih Encümeni Mecmuası*.
- Uzunçarşılı, *Beylik* İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Anadolu beylikleri ve Akkoyunlu, Karakoyunlu devletleri*, Ankara, 1937; 2nd ed., Ankara, 1969.

- Uzunçarşılı, İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Çandarlı Vezir Ailesi*, Ankara, 1974.
- Uzunçarşılı, İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı Devletinin İlimiye Teşkilâtı*, Ankara, 1965.
- Uzunçarşılı, İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı Devleti Teşkilâtından Kapukulu Ocakları*, 2 vols., Ankara, 1943-4.
- Uzunçarşılı, İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı Devletinin Merkez ve Bahriye Teşkilatı*, Ankara, 1948.
- Uzunçarşılı, İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı Tarihi*, 4 vols., Ankara, 1947-59.
- Uzunçarşılı, İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı Devletinin Saray Teşkilâtı*, Ankara, 1945.
- Vasıf Ahmet Vasıf Efendi, *Tarih-i Vasıf*, 2 vols., Cairo, 1830 (for years 1753-74 only; subsequent vols. only in ms. form: vol. I (1188/1774-1198/1784), TKS Hazine 1406; vol. II (1197/1783-1202/1788), Istanbul Archaeological Museum, ms. 355; vol. III (1203/1788-1309/1794), Istanbul University Library, ms. TY 5980; vol. IV (1209/1794-1214/1799), Istanbul University Library, ms. TY 5979; vol. V (1214/1799-1217/1802), Istanbul University Library, ms. TY 6012; vol. VI (1217/1802-1219/1804), Millet Library, Istanbul, Ali Emiri ms. 609.
- von Hammer, GOR Joseph von Hammer-Purgstall, *Geschichte des Osmanischen Reiches*, 10 vols., Pest, 1827-35; repr. Graz, 1963.
- von Hammer, Joseph von Hammer-Purgstall, *Des Osmanischen Reiches Staatsverwaltung . . .*, 2 vols., Vienna, 1815; repr., Hildesheim, 1963.
- ZDMG *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft.*
- Zinkeisen Johann Wilhelm Zinkeisen, *Geschichte des Osmanischen Reiches in Europa*, 7 vols., Hamburg, 1840, Gotha, 1854-63; repr. Darmstadt, 1963.

کتابشناسی تاریخ عثمانی تا سال ۱۲۲۳ هـ.ق/۱۸۰۸ م

۱- تاریخهای عمومی

The most authoritative work is that of Halil İnalcık, *The Ottoman Empire: The Classical Age 1300-1600*, London and New York, 1973, which, however, is rather short and limited mainly to institutional, social, and economic history. L. S. Stavrianos, *The Balkans Since 1453*, New York, 1958, is excellent on the Ottoman conquests and rule in Southeastern Europe but is out of date on internal Ottoman history and devotes a great deal of space to the Balkan states after they secured their independence from the Ottomans. By far the best account available in Turkish is Mustafa Cezar, Midhat Sertoğlu and others, *Resimli-Haritalı Mufassal Osmanlı Tarihi* (Detailed Ottoman History, with Illustrations and Maps), 6 vol., Istanbul, 1957-1963, which makes judicious use of Ottoman and Western source materials. Also useful, and based almost entirely on Ottoman chronicle and archival sources, is the series of volumes published by the Turkish Historical Society (*Türk Tarih Kurumu*) under the authorship of İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı Tarihi* (Ottoman History): vol. I, *Anadolu Selçukluları ve Anadolu Beylikleri hakkında bir mukaddime ile Osmanlı Devletinin kuruluşundan İstanbul'un fethine kadar* (From the Foundation of the Ottoman State Until the Conquest of Istanbul, with an Introduction on the Anatolian Seljuks and the Anatolian Principalities), Ankara, 1947; 2nd ed., 1961; vol. II, *İstanbul'un Fethinden Kanuni Sultan Süleyman'ın Ölümüne kadar* (From the Conquest of Istanbul to the Death of Sultan Süleyman Kanuni), Ankara, 1949; vol. III/1, *II. Selim'in Tahta Çıkışından 1699 Karlofça Anlaşmasına kadar* (From the Accession of Selim II to the Karlowitz Agreement of 1699), Ankara, 1951; vol. III/2, *XVI. Yüzyıl Ortalarından XVII. Yüzyıl Sonuna Kadar* (From the Middle of the Sixteenth Century to the End of the Seventeenth Century), Ankara, 1954; vol. IV/1 *Karlofça Anlaşmasından XVIII. Yüzyılın Sonlarına Kadar* (From the Treaty of Karlowitz Until the End of the Eighteenth Century), Ankara, 1956; vol. IV/2, *XVIII. Yüzyıl* (The Eighteenth Century), Ankara, 1959. İsmail Hami Danişmend, *İzahlı Osmanlı Tarihi Kronolojisi* (Expanded Chronology of Ottoman History), 4 vols., Istanbul, 1947-1955 (2nd ed., 5 vols.), Istanbul, 1971-1972, is particularly good on settling disputed dates and presenting a chronological account of

Ottoman history. Joseph von Hammer-Purgstall, *Geschichte des Osmanischen Reiches*, 10 vols., Pest, 1827-1835 (repr. Graz, 1963), is a rather uncritical but still very useful collection of information derived from Ottoman chronicle sources. Johann Wilhelm Zinkeisen, *Geschichte des Osmanischen Reiches in Europa*, 7 vols., Hamburg, 1840, Gotha, 1854-1863 (repr. Darmstadt, 1963), is a more analytical work, using European diplomatic reports as well as Ottoman sources, but emphasizing mainly diplomacy, military affairs, and the European portion of the empire. N. Iorga, *Geschichte des Osmanischen Reiches*, 5 vols., Gotha, 1908-1913 (repr. 1963), is more general, much more biased, and less critical.

۲- کتابنامه ها

The most comprehensive bibliography of Ottoman history is Hans-Jürgen Kornrumpf, *Osmanische Bibliographie mit Besonderer Berücksichtigung der Türkei in Europa*, Leiden/Köln, 1973. The best available listing of works published in Turkish is Enver Koray, *Türkiye Tarih Yayınları Bibliyografyası* (Bibliography of Turkish History Publications), 2 vols., Istanbul, 1959-1971. Also useful is Fehmi Edhem Karatay, *Istanbul Üniversitesini Kütüphanesi. Türkçe Basmalar. Alfabe Kataloğu. Memleketimizde ilk Türk matbasının kuruluşundan yeni harflerin kabulüne kadar* (The Istanbul University Library, Turkish Printed Works. Alphabetical Catalog. From the establishment of the first Turkish press in our country until the acceptance of new letters, 1729-1928), 2 vols., Istanbul, 1956. For currently published works, see J. D. Pearson, *Index Islamicus, 1906-1955*, Cambridge, 1958, and supplements, and *Türkiye Bibliyografyası*, Ankara, Milli Kütüphane, 1949 to date. N. V. Mihov (Michoff), *Sources bibliographiques sur l'histoire de la Turquie et de la Bulgarie*, 4 vols., Sofia, 1914-1934, is a useful collection of the accounts of Western travelers and specialists concerning the European portions of the empire, particularly Bulgaria. The same author's *La Population de la Turquie et de la Bulgarie au XVIII^e et au XIX^e siècles*, 4 vols., Sofia, 1915-1935, gives those works that bear particularly on the empire's social and demographic situation. Mihov also has left a *Bibliographie des articles de périodiques allemands, anglais, et italiens sur la Turquie et la Bulgarie*, Sofia, 1938. The most useful dictionary of Ottoman technical terms is Mehmet Zeki Pakalın, *Osmanlı Tarih Deyimleri ve Terimleri Sözlüğü* (Dictionary of Ottoman Historical Terms and Expressions), 3 vols., Istanbul, 1946-1956. See also Midhat Sertoğlu, *Resimli Osmanlı Tarihi Ansiklopedisi* (Illustrated Encyclopaedia of Ottoman History) Istanbul, 1958; and Kâmil Kepeci, *Tarih Lügati* (Dictionary of History), Istanbul, 1952. On travelers and travel in the empire, see S. H. Weber, *Voyages and Travels in Greece, the Near East and Adjacent Regions Made Previous to the Year 1801*, Princeton, 1953; Cari Göllner, *Turcica, Die europäischen Turken drucke des XVI Jahrhunderts*, vol. I, 1501-1550, Bucharest-Berlin, 1961; vol. II, 1551-1600, Bucharest-Baden, 1968; Selçuk Trak, *Türkiye hakkında yazılan coğrafya eserleri genel bibliyografyası* (General Bibliography of Geographical Works Written on Turkey), Ankara, 1942; T. C. Maarif Vekâleti, *Istanbul Kütüphanelerinde Osmanlı devrine ait Türkçe-Arapça-Farsça yazma ve basma coğrafya eserleri bibliyografyası* (Bibliography of Manuscript and Printed Works in Istanbul Libraries Concerning the Ottoman Period), Istanbul, 1958. See also Berna Moran, *A Bibliography of the Publications in English Concerning the Turks, XV-XVIIIth Centuries*, Istanbul, 1964.

۳- فهرست کتابهای مرجع عمومی

The best available biographical dictionary of Ottoman soldiers, administrators, and writers is Mehmed Süreyya, *Sicill-i Osmani* (The Ottoman Register), 4 vols., Istanbul, 1890-1893, continued by Gültekin Oransay, *Osmanlı Devletinde Kim Kimdi? I, Osmanoğulları*

(Who's Who in the Ottoman State? vol. I, The Ottoman Dynasty), Ankara, 1969. Biographies and bibliographies of most Ottoman authors are found in Bursalı Mehmed Tahir, *Osmanlı Müellifleri* (Ottoman Authors), 3 vols., Istanbul, 1915–1928, with index by Ahmet Ramzi, *Miftah ul-Kutup ve Esami-i Müellifin Fihristi* (The Key to Books and Index to the Names of Authors), Istanbul, 1928; republished in Latin letters by A. Fikri Yavuz and Ismail Özen, *Osmanlı Müellifleri* (Ottoman Authors), Istanbul, 2 vols., 1972. The most comprehensive biographies of Ottoman historians along with lists of their manuscript and published works and their locations are found in T. C. Maarif Vekâleti, *Istanbul Kütüphaneleri Tarih-Coğrafya Yazmaları Kataloğu*, I, *Türkçe Tarih Yazmaları* (Catalog of History and Geography Manuscripts in Istanbul Libraries, vol. I, Turkish Historical Manuscripts), 10 parts, Istanbul, 1943–1951; Fehmi Edhem Karatay, *Topkapı Sarayı Müzesi Kütüphanesi Türkçe Yazmaları Kataloğu* (Catalog of the Turkish Manuscripts in the Topkapı Palace Museum Library), 2 vols., Istanbul, 1961, and *Topkapı Sarayı Müzesi Kütüphanesi, Farsça Yazmaları Kataloğu* (Catalog of Persian Manuscripts in the Library of the Topkapı Palace Museum Library), Istanbul, 1961. The most comprehensive account of Ottoman archival materials in Istanbul is Midhat Sertoğlu, *Muhteva Bakımından Başvekâlet Arşivi* (The Contents of the Prime Minister's Archives), Ankara, 1955. See also S. J. Shaw, "Archival Sources for Ottoman History: The Archives of Turkey," *JAQS*, 80 (1960), 1–12; Tahsin Öz, *Arşiv Kılavusu* (Archives Dictionary), 2 vols., Istanbul, 1938–1940, an index to the documents in the Topkapı Palace archives; Bernard Lewis, "The Ottoman Archives, A Source for European History," in *Report on Current Research*, Washington, D.C., 1956, pp. 17–25; Bernard Lewis, "The Ottoman Archives as a Source of History for the Arab Lands," *JRAS* (1951), 139–155; S. J. Shaw, "Cairo's Archives and the History of Ottoman Egypt," in *Report on Current Research, Spring, 1956*, Washington, 1956, pp. 59–72; Jean Deny, *Sommaire des Archives Turques du Caire*, Cairo, 1930; and S. J. Shaw, "Turkish Source Materials for Egyptian History," in *Political and Social Change in Modern Egypt*, ed. P. J. Holt, London, 1968, pp. 28–48. Ottoman archival materials in European collections are described in J. Reychnan and A. Zajackowski, *Handbook of Ottoman-Turkish Diplomatics*, tr. A. S. Ehrenkreutz, ed. Tibor Halasi-Kun, The Hague/Paris, 1968.

The best available account of Ottoman geography is Franz Taeschner, *Das Anatolische Wegenetz nach osmanischen Quellen*, 2 vols., Leipzig, 1924–1926. Place names and their various equivalents in different languages are partly presented in C. Mostras, *Dictionnaire Géographique de l'Empire Ottoman*, Saint Petersburg, 1873, and in the indexes to Danişmend, *İzahlı Osmanlı Tarihi Kronolojisi*. See also D. E. Pitcher, *An Historical Geography of the Ottoman Empire*, Leiden, 1972; Kâtip Çelebi, *Cihannüma*, Istanbul, 1732 (including sections on Anatolia from the description by Abu Bakr al-Dimaşki); and C. Jirecek, *Die Heerstrasse von Belgrad nach Constantinopel und die Balkanpasse*, Prague, 1877. Mehmed Eşref (Albatı), *Tarih-i Umumi ve Osmanlı Atlası* (General History and Ottoman Atlas), 2nd ed., Istanbul, 1329/1911, presents 139 maps of the empire. Ibn ul-Cevat Efdaluddin (Tekiner), *Tarih-i Osmani Haritaları* (Maps of Ottoman History), Istanbul, 1329/1911 provides a detailed collection. Faik Reşit Unat, *Tarih Atlası* (Atlas of History), Istanbul, 1952, and later printings, is more general. W. M. Ramsay, *Historical Geography of Asia Minor* (London, 1890), concerns Anatolia in the Byzantine period. G. Le Strange, *The Lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge, England, 1930, is useful for the pre-Ottoman centuries. See also F. Taeschner, "Anadolu," *EI*², I, 461–480 and V. Cuinet, *La Turquie d'Asie*, 4 vols., Paris, 1892–1894.

۴- ترکها در تاریخ تا سال ۱۲۸۰ میلادی

The best general account of Central Asian history is R. Grousset, *The Empire of the Steppes*, New York, 1970. More authoritative but also considerably more detailed is W. Barthold, *Turkestan down to the Mongol Invasion*, translated from the original Russian and revised by the author with the assistance of H. A. R. Gibb, 3rd ed., with an additional chapter, translated by Mrs. T. Minorsky and edited by C. E. Bosworth, London, 1968. See also Zeki Velidi Togan, *Umumi Türk Tarihine Giriş, Cild I. En Eski Devirlerden 16. Asra Kadar* (Introduction to General Turkish History, Vol. I, From the Oldest Ages to the Sixteenth Century), Istanbul, 1946. The earliest Turkish peoples are described by Faruk Sumer, *Oğuzlar (Türkmenler)*, (The Oğuz Turkomans), Ankara, 1967, and "Oğuzlar," IA, IX, 378-386. On the assimilation of the Turks to Islamic civilization and their entry into the Middle East see Claude Cahen, "The Turkish Invasion: The Selchükides," in *History of the Crusades*, ed. K. M. Setton, vol. I, *The First Hundred Years* (Philadelphia, Pa., 1955, 2nd ed., Madison, Wis., 1967), pp. 135-176; C. E. Bosworth, "The Political and Dynastic History of the Iranian World (A.D. 1000-1217)," *Cambridge History of Iran*, vol. V., *The Saljuq and Mongol Periods*, ed. J. A. Boyle, Cambridge, England, 1968, pp. 1-202; and B. Spuler, "The Disintegration of the Caliphate in the East," *Cambridge History of Islam*, ed. P. Holt, A. K. S. Lambton, and B. Lewis, vol. I, *The Central Islamic Lands*, Cambridge, 1970, pp. 143-174. On the individual Muslim Turkish dynasties see Omeljan Pritsak, "Die Karachaniden," *Der Islam*, XXXI (1953), 17-68 (tr. as "Kara-Hanlılar" in IA, VI, 251-273); C. E. Bosworth, *The Ghaznevids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran*, Edinburgh, 1963; Ibrahim Kafesoğlu, *Harezmşahlar Devleti Tarihi* (History of the State of the Harezmşahs), Ankara, 1956; Heribert Horst, *Die Staatsverwaltung der Grosselğugen und Horazmşahs, 1039-1231*, Wiesbaden, 1964. The Great Seljuk Empire as well as that of the Seljuks of Anatolia are discussed extensively in Osman Turan, *Selçuklular Tarihi ve Türk İslam Medeniyeti* (Seljuk History and Turko-Islamic Civilization), Ankara, 1965; Claude Cahen, "The Turks in Iran and Anatolia Before the Mongol Invasions," in *History of the Crusades*, ed. K. M. Setton, vol. II, *The Later Crusades 1189-1311*, ed. R. L. Wolff, Philadelphia, Pa., 1962, 2nd ed., Madison, Wis., 1967, pp. 661-692; Mehmed Altay Köymen, *Selçuklu Devri Türk Tarihi* (Turkish History in the Seljuk Period), Ankara, 1963; and Ibrahim Kafesoğlu, "Selçuklular" (The Seljuks), IA, X, 353-416. Also Ibrahim Kafesoğlu, *Sultan Melikşah devrinde büyük Selçuklu imparatorluğu* (The Great Seljuk Empire in the Age of Sultan Melikşah), Ankara, 1953. M. A. Köymen, *Büyük Selçuk İmparatorluğu tarihi, İkinci imparatorluk devri* (History of the Great Seljuks, The Age of the Second Empire), Ankara, 1954, and F. Sanauallah, *The Decline of the Saljuqid Empire*, London, 1938, discuss Seljuk decline. The Mongol Middle Eastern Empire (Ilhanid Empire) is described in Bertold Spuler, *History of the Mongols*, Berkeley and Los Angeles, 1972, and the same author's *Die Mongolen in Iran: Politik, Verwaltung und Kultur der İlchanzeit, 1220-1335*, 3rd ed., Berlin, 1968; Claude Cahen, "The Mongols and the Near East," in *History of the Crusades*, vol. II, pp. 715-734; J. A. Boyle, "Dynastic and Political History of the Il-Khans," in *Cambridge History of Iran*, vol. V, pp. 303-421; and I. P. Petrushevsky, "The Socio-Economic Condition of Iran Under the Il-Khans," in *Cambridge History of Iran*, vol. V, 483-537.

Anatolia in the thirteenth and fourteenth centuries is discussed in three major studies: Claude Cahen, *Pre-Ottoman Turkey*, London and New York, 1968; Speros Vryonis, Jr., *The Decline of Medieval Hellenism in Asia Minor and the Process of Islamization from the Eleventh Through the Fifteenth Century*, Berkeley and Los Angeles, 1971; and Osman Turan, *Selçuklular Zamanında Türkiye* (Turkey in the Time of the Seljuks), Istanbul,

1971. The most useful general account of Byzantine history is G. Ostrogorsky, *History of the Byzantine State*, London, 1956. There are a number of important monographs on early Turkish society in Anatolia, including: Claude Cahen, "La Prémère pénétration turque en Asie Mineure," *Byzantion* (1948); Mukrimin Halil Yinanç, *Türkiye Tarihi, Selçuk Devri* (History of Turkey, The Seljuk Period), Istanbul, 1944; P. Wittek, "Von der byzantinischen zur türkischen Toponymie," *Byzantion* (1935); Barbara Flemming, *Landwirtschaftsgeschichte von Pamphylien, Pisidien und Lydien im Spätmittelalter*, Wiesbaden, 1964; W. C. Bryce, "The Turkish Colonization of Anatolia," *Bulletin of the John Rylands Library*, 38 (1955), 18-44; Paul Wittek, *Das Fürstentum Mentesehe. Studien zur Geschichte Westkleinasiens im 13.-15. Jh.*, Istanbul, 1934 (repr. Amsterdam, 1967); İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Anadolu Beylikleri ve Akkoynlu, Karakoyunlu devirleri* (The Anatolian Principalities and the White Sheep and Black Sheep Periods), Istanbul, 1937, 2nd ed., Ankara, 1969; Paul Lemerle, *L'Émirat d'Aydın: Byzance et l'Occident. Recherches sur "La Geste d'Umur Pacha"*, Paris, 1953; Mustafa Akdağ, *Türkiye'nin İktisadi ve İctimai Tarihi*, (The Economic and Social History of Turkey), vol. I, 1243-1453, Ankara, 1959; Osman Turan, "Le droit terrien sous les Seldjoukides de Turquie," *REI* (1948); Claude Cahen, "Le Régime de la Terre et l'occupation turque en Anatolie," *Cahiers d'Histoire Mondiale* 2 (1955), 347-362; Franz Taeschner, "Beiträge zur Geschichte der Achis in Anatolien, 14-15. Jahrhundert," *ZDMG*, 12 (1933), 6-49; Franz Taeschner, "Akhi," *EI*², I, 321-323; Franz Taeschner, "Futuwwa," *EI*², II, 961-969.

۵- اصل و نسب عثمانیها تا سال ۱۳۲۴ میلادی

The two classic studies of Ottoman origins are Paul Wittek, *The Rise of the Ottoman Empire*, London, 1938, which stresses their gazi connections, and Fuat Köprülü, *Les Origines de l'Empire Ottoman*, Paris, 1935, which emphasizes the essentially Turkish origins of Ottoman institutions. The latter was translated into Turkish and published as *Osmanlı Devleti'nin Kuruluşu* (The Foundation of the Ottoman State) Ankara, 1959, with an introduction and commentaries on later studies on the subject by the author. Ernst Werner, *Die Geburt einer grossmacht - Die Osmanen, 1300-1481*, Berlin, 1966, provides a comprehensive but rather Marxist-oriented study of the period. Fuad Köprülü, *Türk Edebiyatında İlk Mutasavvıflar* (The First Mystics in Turkish Literature), 2nd ed., Ankara, 1966, discusses the role of the mystic leaders in the development of Turkish culture and civilization in Anatolia. Mukrimin Halil Yinanç, "Ertuğrul Gazi," *IA*, IV, 328-337, provides an exhaustive study of Osman's father, Ertuğrul. M. Tayyip Gökbilgin, "Osman I," *IA*, IX, 431-443, brings together all available information on Osman I himself. See also Fuad Köprülü, "Osmanlı İmparatorluğu'nun Etnik Menşei Meseleleri" (Problems of the Ethnic Origins of the Ottoman Empire), *Belleten*, 7 (1944), 219-313. Problems associated with the Kayı tribe, out of which the Ottomans emerged, are discussed by Fuad Köprülü, "Kayı kabilesi hakkında yeni notlar" (New notes on the Kayı Tribe), *Belleten*, 8 (1944), 421-452; Faruk Sumer, "Kayı," *IA*, VI, 459-462; Faruk Sumer, "Osmanlı Devletinde Kayılar" (The Kayis in the Age of the Ottomans), *Belleten*, 12 (1948), 576-615; Faruk Sumer, "Anadolu'ya yalnız Göçebe Türkler mi geldi?" (Did Only Nomadic Turks Come to Anatolia?), *Belleten*, 24 (1960), 567-594; F. Demirdağ, "Osmanlı Devrinde Anadoluda Kayılar" (The Kayis in Anatolia in the Age of the Ottomans), *Belleten*, 12 (1948), 576-615; Paul Wittek, "Deux Chapitres de l'Histoire des Turcs de Roum," *Byzantion*, 11 (1936), 85-319; and İsmail Hakkı Uzunçarşılı, "Osmanlı Tarihi'nin İlk Devreleri'ne Ait Bazı Yanlışlıkların Tâshihî" (Correction of Some Mistakes Concerning the First Ages of Ottoman History), *Belleten*, 21 (1957), 173-188.

۶- نخستین امپراتوری عثمانی ۱۴۱۳-۱۳۲۴

The reign of Orhan Gazi is exhaustively studied by M. Tayyip Gökbilgin, "Orhan," IA, 9 (1962), 399-408 and Irene Beldiceanu-Steinherr, *Recherches sur les actes des règnes des Sultans Osman Orkhan et Murad I*, Monachii, 1967. The roles of Orhan's brother Alaaddin and his minister Alaaddin are differentiated by Ismail Hakkı Uzunçarşılı, "Alaaddin Paşa," IA, I, 282-285. On the initial Ottoman relations with the Byzantines see M. Münir Aktepe, "Osmanlıların Rumelide İlk Fetihleri: Çimpe Kalesi" (The First Conquests of the Ottomans in Rumeli: the Fortress of Çimpe), *Tarih Dergisi*, 2 (1950), 283-307; G. G. Arnakis, "Gregory Palamas Among the Turks and Documents of His Captivity as Historical Sources," *Speculum*, 25 (1951), 104-118, and "Gregory Palamas, the Khiones and the Fall of Gallipoli," *Byzantion*, 22 (1952), 305-312; V. Mirmiroğlu, "Orhan Bey ile Bizans İmparatoru III. Andronikos arasındaki Pelekanon Muharebesi" (The Battle of Pelekanon Between Orhan Bey and the Byzantine Emperor Andronikos III), *Belleten*, 13 (1949) 309-320; Johannes Dräseke, *Der Übergang der Osmanen nach Europa im XIV. Jahrhundert*, Berlin, 1913; and M. M. Alexandrescu-Dersca, "L'Expédition d'Umur Beg d'Aydın aux bouches du Danube (1337 ou 1338)," *Studia et Acta Orientalia*, 2 (1959), 3-23. On the problem of Orhan's accession see Ismail Hakkı Uzunçarşılı, "Gazi Orhan Beyin Hükümdar olduğu tarih ve ilk sikkesi" (The Date That Gazi Orhan Bey Became Ruler, and His First Coin), *Belleten*, 8 (1945), 207-211. European involvement in Ottoman and Byzantine affairs in the first half of the fourteenth century is discussed by J. Gay, *Le Pape Clément VI et les affaires d'Orient, 1342-1352*, Paris, 1904; W. Miller, *The Latins in the Levant: A History of Frankish Greece, 1204-1566*, London, 1908; and J. Delaville le Roulx, *La France en Orient au XIV siècle*, 2 vols., Paris, 1908. H. A. Gibbons, *The Foundation of the Ottoman Empire*, New York, 1916, is outdated and obsolete. G. G. Arnakis, *Hoi Protoi Othomanoi: Symbole eis to problema tes ptoseos ou Hellenisme tes Mikras Asias, 1282-1337* (The Early Ottomans: A Contribution to the Problem of the Fall of Hellenism in Asia Minor, 1282-1337), Athens, 1947, is useful but exaggerates the Greek role in the development of Ottoman institutions.

Murad I's reign (1359-1389) is discussed generally by Ismail Hakkı Uzunçarşılı, "Murad I," IA, 8 (1960), 587-598. The same author also considers the rise of the Turkish nobility, led by the Çandarlı, in Ottoman service in *Çandarlı Vezir Ailesi*, (The Çandarlı ministerial family) Ankara, 1974. The same subject is also discussed by Franz Taeschner and Paul Wittek, "Die Vezirfamilie der Gandarlyzade (14.15 Jh.) und ihre Denkmäler," *Der Islam*, 18 (1929). Murad's relationship with the *ahi* orders is studied by F. Taeschner, "War Murad I. Grossmeister oder Mitglied des Achibundes?" *Oriens*, 6 (1953), 23-31. His conquests in Rumeli are described by Apostolos E. Vacalopoulos, *Origins of the Greek Nation, 1204-1461*, New Brunswick, N.J., 1970; Alexandre Burmov, "Türkler Edirne'yi ne vakit aldılar?" (When Did the Turks Capture Edirne?), *Belleten*, 13 (1949), 97-106; M. Münir Aktepe, "XIV ve XV asırlarda Rumeli'nin Türkler tarafından iskânna dair" (On the Settlement of Rumelia by the Turks in the Fourteenth and Fifteenth Centuries), *Türkiyat Mecmuası*, 10 (1953), 299-313; P. Charanis, "On the Date of the Occupation of Gallipoli by the Turks," *Byzantinoslavica*, 16 (1955), 113-117; Halil İnalcık, "Edirne'nin Fethi (1361)," in *Edirne*, Ankara, 1965, pp. 137-159; English tr. in *Archivum Ottomanicum*, 1971; P. Charanis, "The Strife Among the Palaeologi and the Ottoman Turks, 1370-1402," *Byzantion*, 16 (1942-1943), 286-314; 17 (1949), 104-118. By far the best single study of Ottoman conquests is that of Halil İnalcık, "Ottoman Methods of Conquest," *Studia Islamica*, II, 103-129. See also D. Angelov, "Certains aspects de la conquête des peuples balkaniques par les Turcs," *Byzantinoslavica*, 17 (1956), 220-275. The Battle of Kosova is analyzed in M. Braun, *Kosovo*, Leipzig, 1937; A. d'Avril, *La Bataille de Kosovo, Rhapsodie Serbe*, Paris, 1968; Ali Haydar, *Kosova Meydan Muharebesi* (The Bat-

tle of Kosova), Istanbul, 1328/1910; and Mukerrem, *Kosova, 1389*, Istanbul, 1931.

By far the most exhaustive and useful study of the reign of Bayezit I (1389–1402) is Mukrimin Halil Yinanç, "Bâyezid I," IA, II, 369–392; that of Halil Inalcık, "Bâyezid I," EI², I, 1117–1119 is short but authoritative. Bayezit's relationships with the Byzantines are described in P. Charanis, "The Strife among the Palaeologi and the Ottoman Turks, 1370–1402," *Byzantion*, 16 (1942), 286–314. The Battle of Nicopolis has been the subject of numerous studies of which the most useful are Aziz Suryal Atiya, *The Crusade of Nicopolis*, London, 1934, and E. Gling, *Die Schlacht bei Nicopolis in 1396*, Berlin, 1906. Bayezit's other European conquests are discussed in R. J. Loenertz, "Pour l'histoire du Peloponèse au XIV siècle," REB, I, 152–186; A. Zakythinos, *Le Despotat Grec de Morée*, Paris, 1932; A. Gegaj, *Albanie et l'invasion turque*, Paris, 1937; Max Silberschmidt, *Das Orientalische Problem zur Zeit der Entstehung des Türkischen Reiches nach Venezianischen Quellen*, Leipzig, 1923; Franz Babinger, *Beiträge zur Frühgeschichte der Türkenherrschaft in Rumelien*, Munich, 1944; and G. Beckmann, *Der Kampf Kaiser Sigmunds gegen die werdende Weltmacht der Osmanen, 1392–1437*, Gotha, 1902.

Bayezit's invasion of Anatolia is described in M. Yaşar Yücel, "Kastamonu'nun ilk fethine kadar Osmanlı-Candar Münasebetleri, 1361–1392" (Ottoman Relations with the Candar Principality Until the First Conquest of Kastamonu), *Tarih Araştırmaları Dergisi*, I (1963), 133–144; and B. P. Saxena, *Memoirs of Bayezid*, Allahabad, 1939. Tamerlane's resulting invasion is followed in M. M. Alexandrescu-Dersca, *La Campagne de Timur en Anatolie*, Bucharest, 1942. His relationships with the Ottomans' enemies in eastern Europe are studied by Zeki Velidi Togan, "Timur's Osteuropapolitik," ZDMG, 108 (1959), 279–298. The Battle of Ankara (1402) is studied by T. Yılmaz Öztuna, *1402 Ankara Muharebesi* (The 1402 Battle of Ankara), Istanbul, 1946, and Gustav Roloff, "Die Schlacht bei Angora," *Historische Zeitschrift*, 161 (1943), 244–262. The problems involved in Bayezit's imprisonment and subsequent death are resolved by Fuad Köprülü, "Yıldırım Bâyezid'in Esâreti ve Intihârı" (The Imprisonment and Suicide of Lightning Bayezit), *Bellekten*, 1 (1937), 591–603, and the same author's "Yıldırım Bâyezid'in Intihârı Meselesi" (The Problem of Bayezit's Suicide), *Bellekten*, 7 (1943), 591–599. See also Jean Aubin, "Comment Tamerlan prenait les villes," *Studia Islamica*, 19 (1963), 83–122.

The definitive article on the Interregnum (1402–1413) is Paul Wittek, "De la défaite d'Ankara à la prise de Constantinople," REI, 12 (1938), 1–34. More recent research has been incorporated into studies of the individual Ottoman participants: M. C. Şehâbeddin Tekindağ, "Müsâ Çelebi," IA, VIII, 661–666; İsmail Hakkı Uzunçarşılı, "Mehmed I," IA, VII, 496–506; M. C. Şehâbeddin Tekindağ, "Mustafa Çelebi," IA, VIII, 687–689; and M. Tayyib Gökbilgin, "Süleyman Çelebi," IA, XI, 179–182. In addition, for the subsequent reign of Mehmet I (1413–1420), see İsmail Hakkı Uzunçarşılı, "Çelebi Sultan Mehmed'in kızı Selçuk Hatun," *Bellekten* 21 (1957), 253–260; Franz Babinger, "Scheich Bedr ed-Din, der Sohn des Richters von Simâvs . . .," *Der Islam*, 11 (1921), 1–106; Mehmed Şerefeddin, *Simavna Kadısı-Oğlu Şeyh Bedreddin*, Istanbul, 1340/1924; Hans J. Kissling, "Badr al-Din b. Kâdi Samâwnâ," EI², vol. 1, p. 869; Şerif Baştaç, "Les Sources d'une Histoire de l'Empire Ottomane rédigée par un auteur anonyme Grec," *Bellekten*, 21, pp. 161–172; J. W. Barker, *Manuel II Palaeologus, 1391–1425*, New Brunswick, N.J., 1969; and H. J. Kissling, "Das Menâqybnâme Scheich Bedr ed-dins, des Sohnes des Richters von Samavna," ZDMG, 100 (1950), 112–176.

The reign of Murat II (1421-1451) is brilliantly studied by Halil İnalcık, "Murad II," IA, VIII, 598-615. See also Ducas, *Istoria Turco-Bizantina (1341-1462)*, ed. Vasile Grecu, Bucharest, 1958; G. Beckmann, *Der Kampf Kaiser Sigmunds gegen die werdende Weltmacht der Osmanen, 1392-1437*, Gotha, 1902; Mehmed Cemil, *Çandarlı Halil Paşa*, Istanbul, 1933; İsmail Hakkı Uzunçarşılı, "Çandarlı," IA, III, 351-357 and *Çandarlı Vezir Ailesi* (The Çandarlı Ministerial Family), Istanbul, 1974, describe the power exercised by the nobility through the Çandarlı family. Murat's relations with the Mamluks of Egypt and Syria are included in A. Darag, *L'Egypte sous le Règne de Barsbay, 1422-1438*, Damascus, 1961. On European relations leading up to the Crusade of Varna see Halil İnalcık, "1444 Buhranı" (The Crisis of 1444), in his *Fatih Devri Üzerinde Tetkikler ve Vesikalar, I* (Studies and Documents on the Period of Mehmet II the Conqueror), Ankara, 1954, pp. 1-53; and David Angyal, "Le Traité de Paix de Szeged avec les Turcs (1444)," *Revue de Hongrie* (1911), 233-268, 374-392. On the Crusade of Varna itself and the Ottoman victory (1444) see Nicholas Iorga, *Notices et Extraits pour Servir à l'Histoire des Croisades au XV^e Siècle*, 6 vols., Bucharest, 1899-1915, and the same author's *La Campagne des Croisés sur le Danube*, Paris, 1927. Also Oskar Halecki, *The Crusade of Varna: A Discussion of Controversial Problems*, New York, 1943, to be used with the review of J. Bromberg, *Speculum*, 20 (1945). Franz Babinger, "Von Amurath zu Amurath. Vor- und Nachspiel der Schlacht bei Varna (1444)," *Oriens*, 3 (1950), 229-265, 4 (1951), 80. J. Dabroski, "La Pologne et l'expédition de Varna en 1444," *Revue des Etudes Slaves*, 10 (1930), 37-75; Huber, "Die Kriege zwischen Ungarn und die Türken (1440-1444)," *Archiv für Oesterreichen Geschichte*, 68 (1886), 159-207. Necâti Salim (Tacan), *Türk Ordusu'nun Eski Seferleri'nden bir Imhâ Muhârebesi, Varna 1444* (Among the Old Battles of the Turkish Army, A Battle of Annihilation, Varna, 1444), Istanbul, 1931; and Adnan Erzi, "II Murad'ın Varna muharebesi hakkında fethnamesi" (A Bulletin of Victory of Murat II Concerning the Battle of Varna), *Belleten*, 14 (1950), 595-647.

Ottoman efforts to conquer Albania, and the resistance led by Scanderbeg, are described in A. Gégaj, *L'Albanie et l'Invasion Turque au XV^e Siècle*, Paris, 1937; Halil İnalcık, "Timariotes Chrétiens en Albanie au XV^e Siècle," *Mitteilungen des Österreichischen Staatsarchiv*, 4 (1952), "Arnavutlukta Osmanlı Hâkimiyeti'nin Yerleşmesi ve Iskender Bey İsyânı'nın Menşei" (The Establishment of Ottoman Rule in Albania, and the Origins of the Revolt of Scanderbeg), *Fatih ve İstanbul Mecmuası*, I, 153-191, and "İskender Bey," IA, V, 1079-1082; F. S. Noli, *George Castrioti Scanderbeg, 1405-1468*, New York, 1947; and C. Marinisco, *Alphonse V, Roi d'Aragon et de Naples et de l'Albanie de Scanderbeg*, Paris, 1923. The second Battle of Kosova is described in Necati Sâlim (Tacan), *İkinci Kosova Meydan Muharebesi* (1448), Istanbul, 1932. On Murat's subsequent effort to besiege Constantinople, see Zafer Taşlıkioğlu, "II Murad'ın İstanbul muhasarası hakkında bir eser" (A Work on Murat II's Siege of İstanbul), *Tarih Dergisi*, VIII, 209-226. His initial efforts to establish contacts with the Tatar *hans* of the Crimea are presented in Fevzi Kurtuluş, "İlk Kırım Hanlarının Mektupları" (The Letters of the First Crimean *Hans*), *Belleten*, 1 (1937), 641-655. Europe's reaction to the Turkish Question is discussed by Hans J. Kissling, "Die Türkenfrage als europäisches Problem," *Südostdeutsches Archiv*, 7 (1964), 39-57, and the same author's "Militärische-politische Problematiken zur Türkenfrage im 15. Jahrhundert," *Bohemia: Jahrbuch des Collegium Carolinum*, 5 (1964), 108-136.

۸- اوج قدرت عثمانی ۱۵۶۶-۱۴۵۱

The definitive studies of the reign of Mehmet II the Conqueror have been made by Halil Inalcık, "Mehmed II," IA, VII, 506-535, and *Fatih Devri Üzerinde tetkikler ve vesikalar* (Studies and Documents on the Period of the Conqueror), Ankara, 1954. Salahaddin Tansel, *Osmanlı Kaynaklarına göre Fâtiḥ Sultan Mehmed'in Siyasi ve Askeri Faaliyeti* (The Political and Military Activities of Sultan Mehmet the Conqueror According to Ottoman Sources), Ankara, 1953 (repr. Istanbul, 1971), provides detailed information on his military activities. Franz Babinger's immense work, *Mehmed II. der Eroberer und Seine Zeit. Weltenstürmer einer Zeitenwende*, Munich, 1953 (2nd ed., Munich, 1959) (translated into French as *Mahomet Le Conquérant et son Temps. Une peur du Monde au tournant de l'Histoire*, Paris, 1954, and into Italian as *Maometto il Conquistatore e il suo Tempo*, Turin, 1957; English tr. by W. Hickman in preparation), must be used with caution due to the author's overreliance on European sources and failure to use information in some Ottoman sources. (See the review by Halil Inalcık, "Mehmed the Conqueror and His Time," *Speculum*, 25 (1960), 408-427; a complete list of reviews of this work is found in F. Babinger, *Aufsätze und Abhandlungen zur Geschichte Südosteuropas und der Levante*, 2 vols., Munich, 1962-1966, I, 37-39 and *passim*). A detailed chronological study of the reign is provided by Ismail Hami Dânişmend, *Fâtiḥ'in Hayâtı ve Fetih Takvimi* (The Life of the Conqueror and Calendar of Conquest), 2 parts, Istanbul, 1953-1955. His conquests in the Mediterranean, Aegean, and Black Sea are studied in I. H. Ertaylan, *Fâtiḥ ve Fütuhâtı* (The Conqueror and His Conquests), 2 vols., Istanbul, 1953, Ankara, 1966. The conquest of Constantinople is discussed in Sir Stephen Runciman, *The Fall of Constantinople*, Cambridge, 1965; B. Lewis, R. Betts, N. Rubenstein, and P. Wittek, *The Fall of Constantinople*, London, 1955; A. D. Mordtmann, *Belagerung und Eroberung Constantinopels durch die Türken in Jahre 1453 nach Originalquellen Bearbeitet*, Stuttgart, 1858; and Feridun Dirimtekin, *Istanbul'un Fethi* (The Conquest of Istanbul), Istanbul, 1949. Also G. Schlumberger, *La Siège, La Prise et le Sac de Constantinople par les Turcs en 1453*, Paris, 1914, and later printings; and Sir Edwin Pears, *The Destruction of the Greek Empire and the Story of the Capture of Constantinople by the Turks*, London, 1903; but these are prejudiced and one sided. See the contemporary description by Kritovoulos, *History of Mehmed the Conqueror*, tr. Charles Riggs, Princeton, 1964. Mehmet's effort to rebuild and repopulate the city is described by Halil Inalcık, "The Policy of Mehmed II Toward the Greek Population of Istanbul and the Byzantine Buildings of the City," *Dumbarton Oaks Papers*, no. 23 (1970), pp. 213-249; and A. M. Schneider, "Die Bevölkerung Konstantinopels im XV Jahrhundert," *Nachr. der Akad. der Wiss. in Göttingen*, 1949.

The cultural and scientific development of the empire during Mehmet II's reign is described in Süheyl Ünver, *Fatih, Külliyesi ve zamanı ilim hayatı* (The Conqueror, His College, and the Scientific Life of His Time), Istanbul, 1946; Emil Jacobs, "Mehammed II. der Eroberer, Seine Beziehungen Renaissance und Seine Büchersammlung," *Oriens*, 2 (1949), 6-30; L. Thuasne, *Gentile Bellini et le Sultan Mohammed II*, Paris, 1888; Ahmed Refik, *Fatih Sultan Mehmet ve Ressam Bellini, 1470-1480*, Istanbul, 1325/1909; and J. von Karabacek, "Abendländische Künstler zu Konstantinople im XV, und XVI. Jahrhundert. 1. Italienische Künstler am Hofe Muhammeds II des Eroberers," *Denkschriften der Akad. der Wissenschaften in Wien, Philos.-Hist. Klasse*, 92 (1918).

The Conqueror's administrative and economic policies are discussed in Ömer Lütfi Barcan, "Les déportations comme méthode de peuplement et de colonisation dans l'Empire Ottoman," *Revue de la Faculté des Sciences Economiques de l'Université d'Istanbul*, 9 (1949-1950), 67-131; Halil Inalcık, "15. asır Türkiye iktisadi ve içtimai tarih kaynakları" (Sources on Turkey's Economic and Social History in the Fifteenth Century), Istanbul

University, *Iktisat Fakültesi Mecmuası*, 15 (1955), 51-75; N. Beldiceanu, "Recherches sur la réforme foncière de Mehmed II," *Acta Historica*, 4 (1965), 27-39; Bistra A. Cvetkova, "Sur certains réformes du régime foncier du temps de Mehmed II," *JESHO*, 6 (1963), 104-120; and Mustafa A. Mehmet, "De certains aspects de la société ottomane à la lumière de la législation (Kanunname) du sultan Mahomet II (1451-1481)," *Studia et Acta Orientalia*, 2 (1959), 127-160. Source collections concerning his legislation are: Franz Babinger, *Sultanische Urkunden zur Geschichte der Osmanischen Wirtschaft und Staatsverwaltung am Ausgang der Herrschaft Mehmeds II., des Eroberers. I. Teil, Das Qânûn-nâme-i Sultânî ber Müdscheb-i Örf-i Osmani*, Munich, 1955; N. Beldiceanu, ed., *Les Actes des Premiers Sultans conservés dans les Manuscrits Turcs de la Bibliothèque Nationale à Paris*, vol. I, *Actes de Mehmed II et de Bayezid II du M.S. fonds Turc Ancien 39* (Paris and the Hague, 1960); vol. II, *Règlements Miniers 1390-1512*, Paris and the Hague, 1964. Dr. Halil Inalcık, Dr. Robert Anhegger, eds., *Kânûnnâme-i Sultânî ber Müceb-i Örf-i Osmânî: II. Mehmed ve II. Bayezid Devirlerine ait yasakname ve Kanunnameler* (Prohibition Regulations and Laws Concerning the Periods of Mehmet II and Bayezid II), Ankara, 1956; Ömer Lütfi Barkan, *XV ve XVIinci asırlarda Osmanlı İmparatorluğunda zirai ekonominin hukuki ve mali esasları. Kanunnameler*, I (The Legal and Financial Bases of the Agricultural Economy of the Ottoman Empire in the Fifteenth and Sixteenth centuries. The Law Codes), Istanbul, 1945; and Nicoara Beldiceanu, *Code de lois coutumières de Mehmed II. Kitab-i Qavanin-i Örfiyye-i Osmani*, Paris, 1967.

Ottoman relations with the White Sheep and Black Sheep are described in Mukrimin Halil Yinanç, "Akkoyunlular" (The White Sheep), IA, I, 251-270; Faruk Sümer, "Kara Koyunlular" (The Black Sheep), IA, VI, 292-305; V. Minorsky, *La Perse au XV siècle entre la Turquie et Venise*, Paris, 1933; Walther Hinz, *Irans Aufstieg zum Nationalstaat im XV Jahrhundert*, Leipzig, 1936; and Faruk Sümer, *Kara Koyunlular* (The Black Sheep), Ankara, 1967. On relations with Uzun Hasan and Venice, see Şerafeddin Turan, "Fatih Mehmed-Uzun Hasan mücadelesi ve Venedik" (The Struggle Between Mehmet the Conqueror and Uzun Hasan and Venice), Ankara Üniversitesi, *Tarih Araştırmalar Dergisi*, 3 (1966), 63-138.

On the political struggles that preceded the Conqueror's death, and the problems involved with the death itself, see İsmail Hakkı Uzunçarşılı, "Fatih Sultan Mehmed'in Veziri âzamlarından Mahmud Paşa ile Şehzade Mustafa'nın araları neden açılmıştı," (Why Was There a Quarrel Between one of Sultan Mehmet the Conqueror's Grand Vezirs, Mahmud Paşa, and Prince Mustafa?), *Belleten*, 28 (1964), 719-728; Şehabeddin Tekindağ, "Fatih'in ölümü meselesi" (The Problem of the Conqueror's Death), *Tarih Dergisi* 16 (1966), 95-108; İsmail Hakkı Uzunçarşılı, "Fatih Sultan Mehmed'in Ölümü" (The Death of Sultan Mehmet the Conqueror), *Belleten*, 34 (1970), 231-234.

The definitive study of the political and military sides of the reign of Sultan Bayezid II is provided by Selahattin Tansel, *Sultan II. Bayezid'in Siyasi Hayatı* (The Political Life of Sultan Bayezid II), Istanbul, 1966. The reign is also discussed generally by V. J. Parry, "Bayezid II," *EI*², I, 1119-1121; and İsmail Hakkı Uzunçarşılı, "II Bayezid," IA, II, 392-398.

Regarding the revolt of Cem Sultan, see E. H. Ertaylan, *Sultan Cem*, Istanbul, 1951; L. Thuasne, *Djem Sultan*, Paris, 1892; M. Cavid Baysun, "Cem," IA, III, 69-81; C. S. Tekindağ, "II. Bayezid'in Tahta çıkışı sırasında İstanbul'da vukua gelen hadiseler" (Events That Took Place in Istanbul While Bayezid II Took the Throne), *Tarih Dergisi*, 14 (1959), 85-96; S. Tansel, "Yeni Vesikalar Karşısında Sultan II. Bayezid" (Bayezid II in the Light of New Documents), *Belleten*, 27 (1963), 195-236; Sidney N. Fisher, "Civil Strife in the Ottoman Empire, 1481-1503," *Journal of Modern History*, 13 (1941), 448-466; Şerafeddin Turan, "Barak Reis'in Şehzade Cem Meselesi ile İlgili olarak Savoï'ya gönderilmesi" (The Sending of Barak Reis to Savoy Regarding the Problem of Sultan

Cem), *Belleten*, 26 (1962), 529-555; and Ismail Hakkı Uzunçarşılı, "Cem Sultan'a dair beş orijinal vesika" (Five Original Documents concerning Cem Sultan), *Belleten*, 24 (1960), 457-483.

Bayezit's relations with Europe and the Mamluks are studied in Sidney N. Fisher, *The Foreign Relations of Turkey, 1481-1512*, Urbana, Ill., 1948; R. S. Schwoebel, *The Shadow of the Crescent: The Renaissance Image of the Turk, 1453-1517*, New York, 1967; H. Pfefferman, *Die Zusammenarbeit der Renaissancepäpste mit den Turken*, Winterthur, 1946; Hans S. Kissling, *Sultan Bayezid II's Beziehungen zu Markgraf Francesco von Gonzaga*, Munich, 1965; V. J. Parry, "The Ottoman Empire (1481-1520)," *New Cambridge Modern History*, 1 (1957), 395-410; Tayyip Gökbilgin, "Korvin Mathias (Mátyás) in Bayezid II ile mektupları tercümeleri ve 1503 (909) Osmanlı Macar Muahedesinin Türkçe metni" (Translations of the Letters Between Mathias Corvinus and Bayezid II, and the Turkish Text of the 1503 Turkish-Hungarian treaty), *Belleten*, 22 (1958), 369-390; V. Corović, "Der Friedensvertrag zwischen dem Sultan Bayezid II und dem König Ladislaus," *ZDMG*, 90 (1936, N.F. 15), 52-59; C. Cogo, *La Guerra di Venezia contro i Turchi (1499-1501)*, Venice, 1888; Victor Ménage, "The Mission of an Ottoman Secret Agent in France in 1486," *JRAS* (1965), 112-132; M. C. Şehabeddin Tekindağ, "II. Bayezid Devrinde Çukurova'da Nüfuz Mücadelesi, İlk Osmanlı Memlûkluk Savaşları, 1485-1491" (The Struggle for Influence in Cilicia During the Time of Bayezid II - Ottoman-Mamluk Battles, 1485-1491), *Belleten*, 21 (1967), 345-373, *Berkük Devrinde Memlûk Sultanlık* (The Mamluk Sultanate During the Time of Barkuk), Istanbul, 1961, "Son Osmanlı-Karaman Münasebetleri" (The Last Relationships Between the Ottomans and Karaman), *Tarih Dergisi*, 17-18 (1963). H. A. von Burski, *Kemâl Re'is: ein Beitrag zur Geschichte des Türkischen Flotte*, Bonn, 1928; Ali Rızâ Seyfi, *Kemal Reis ve Baba Oruç*, Istanbul, 1326/1907; and F. Kurdoğlu, *Gelibolu ve Yöresi Tarihi* (The History of Gallipoli and Its Environs), Istanbul, 1938, study Ottoman naval development during Bayezit's reign.

The reign of Selim I (1512-1520) is studied in detail by Şelâhattin Tansel, *Yavuz Sultan Selim* (Sultan Selim the Grim), Ankara, 1969; and Şinasi Altındağ, "Selim I," *IA*, X, 423-434. The events surrounding his accession are described by M. Çağatay Uluçay, "Yavuz Sultan Selim Nasıl Padişah Oldu?" (How Did Sultan Selim the Grim Become Ruler?) *Tarih Dergisi*, 6 (1954), 53-90; 7 (1954), 117-142; 8 (1955) 185-200. The best general account of his Eastern relations is G. W. F. Stripling, *The Ottoman Turks and the Arabs, 1511-1574*, Urbana, Ill., 1942 (repr. 1968). His relations and struggles with the Safavids are described by E. Eberhard, *Osmanische Polemik gegen die Safaviden im 16. Jahr. nach arabischen Handschriften*, Freiburg, 1970; H. Sohrweide, "Der Sieg der Sâfeviden in Persien und seine Rückwirkungen auf die Schiiten Anatoliens im 16. Jahrhundert," *Der Islam*, 41 (1965), 95-223; V. Minorsky, *La Perse au XV^e siècle entre la Turquie et Venise*, Paris, 1933; R. M. Savory, "The Principal Offices of the Safavid State during the Reign of Ismail I (1501-1524)," *BSOAS*, 23 (1960), 91-105; Tahsin Yazıcı, "Şah Ismail," *IA*, XI, 275-279; Jean Aubin, "Études Safavides, I. Sâh Ismâ'il et les notables de l'Iraq persan," *JESHO*, II (1959), 37-81; L. Lockhart, "The Persian army in the Safavi period," *Der Islam*, 24 (1959), 89-98; Zeki Velidi Togan, "Sur l'origine des Safavides," *Melanges Louis Massignon*, 3 (1957), 345-357; A. J. Toynbee, "The Schism in the Iranian World and the Incorporation of the Arabic Society into the Iranian," *A Study of History*, I (1934), 347-402; and W. Hinz, "Das Steuerwesen Ostanatoliens im 15. und 16. Jahrhundert," *ZDMG*, 100 (1950), 177-204. Relations with the Dulğadir state are studied in J. H. Mordtmann and M. H. Yinanç, "Dulkadırlılar," *IA*, III, 654-662. The Battle of Çaldıran and its results are analyzed in M. Tayyip Gökbilgin, "Çaldıran," *IA*, III, 329-331; J. R. Walsh, "Çaldıran," *EI*, II, 7-8; and Tahsin Yazıcı, "Safeviler" (The Safevids), *IA*, IX, 53-59.

Selim's conquest of the Arab world is described by H. Jansky "Beitrag zur Osmanische Geschichtschreibung über Agypten," *Der Islam*, 21 (1933) pp. 269-278; and the same author's "Die Eroberung Syrien durch Sultan Selim I," *Mitteilungen zur Osmanischen Geschichte*, 2 (1926), 173-231, and "Die Chronik des Ibn Tulun als Geschichtes-quelle über den Feldzug Sultan Selim's I gegen die Mamluken," *Der Islam*, 18 (1929), 24-33; W. H. Salmon, *An Account of the Ottoman Conquest of Egypt*, London, 1939; Marie-Therese Speiser, *Das Selimnâme des Sa'di b. 'Abd al-Mute'âl*, Zürich, 1946; H. Massé, "Selim Ier en Syrie, d'après le Sélim Nâme," *Mélanges René Dussaud*, 2 (1939), 779-782; Halil Edhem, *Sultan Selim's aegyptischer Feldzug*, Weimar, 1916; Stanford J. Shaw, *The Financial and Administrative Organization and Development of Ottoman Egypt, 1517-1798*, Princeton, N.J., 1962; and Stanford J. Shaw, "The Land Law of Ottoman Egypt (960/1553): A Contribution to the Study of Landholding in the Early Years of Ottoman Rule in Egypt," *Der Islam*, 38 (1962), 106-137. On the question of whether the caliphate was transferred to the sultan, see C. A. Nallino, *Notes sur la nature du 'Califat' en général et sur la prétendu 'Califat Ottoman'*, Rome, 1919; and Carl H. Becker, "Barthold's Studien über Kalif und Sultan," *Der Islam*, 6 (1915), 386-412.

The most authoritative study of the reign of Süleyman I the Magnificent is M. Tayyip Gökbilgin, "Süleyman I," IA, XI, 99-155. This can be supplemented by V. J. Parry, "The Ottoman Empire, 1520-1566," *New Cambridge Modern History*, 2 (1958), 510-533, and Halil İnalcık, "The Heyday and Decline of the Ottoman Empire," *Cambridge History of Islam*, vol. I, pp. 324-353, for military and political affairs. Unfortunately, the old biographies of Süleyman - R. B. Merriman, *Suleiman the Magnificent*, Cambridge, Mass., 1944; Harold Lamb, *Suleiman the Magnificent*, New York, 1951, F. Downy, *The Grande Turke*, New York, 1929 - and of his chief minister - H. D. Jenkins, *Ibrahim Pasha: Grand Vizir of Suleiman the Magnificent*, New York, 1911 - are extremely inaccurate and of little value. A number of articles on Süleyman are collected in *Kanuni Armağanı*, Ankara, 1970.

Süleyman's early campaigns are detailed in Hüseyin G. Yurdaydın, *Kanûnî'nin cülûsü ve ilk seferleri* (Süleyman's Accession and His First Campaigns), Ankara, 1961. Some of his European campaigns are described in L. Forrer, *Die osmanische Chronik des Rüstem Pascha*, Leipzig, 1923; F. Tauer, *Histoire de la campagne du Sultan Suleyman 1^{er} contre Belgrade en 1521*, Prague, 1924; J. H. Mordtmann, *Zur Kapitulation vom Buda im Jahre 1526*, Budapest-Istanbul, 1918; M. Pavet de Courteille, *Histoire de la campagne de Mohacz par Kemal Pacha Zâdeh*, Paris, 1859; Ettore Rossi, *Assedio e Conquista Turca di Rodi nel 1522 secondo le Relazioni edite e inedite del Turchi, con un cenno sulla Bibliotheca Häfiz di Rodi*, Rome, 1927; Binbaşı Eşref, *Mohac Meydan Muharebesi, 1526* (The Battle of Mohacs, 1526), Istanbul, 1930; and E. Brockman, *The Two Sieges of Rhodes, 1480-1522*, London, 1969. The first Ottoman siege of Vienna and Austrian campaign (1529) has an immense bibliography: See W. Sturminger, *Bibliographie und Ikonographie der Türkenbelagerungen Wiens 1529 und 1683*, Graz-Köln, 1955. In particular, see Felix Tauer, "Solimans Wiener Feldzug," *Archiv Orientalni*, 24 (1956), 507-563. On the European results see Dorothy Vaughan, *Europe and the Turk: A Pattern of Alliances, 1350-1700*, Liverpool, 1954; S. Fischer-Galati, *Ottoman Imperialism and German Protestantism, 1521-1555*, Cambridge, Mass., 1959; and Kenneth Setton, "Lutheranism and the Turkish Peril," *Balkan Studies*, 3 (1962), 133-168. The Habsburg defense system against the Turks is studied by G. E. Rothenberg, *The Austrian Military Border in Croatia, 1522-1747*, Urbana, Ill., 1960; that of the Ottomans by Cengiz Orhonlu, *Osmanlı İmparatorluğunda Derbend Teşkilâtı* (Guardhouse Organization in the Ottoman Empire), Istanbul, 1967. Ottoman relations with the Habsburgs in Hungary are studied by A. Géray, *Urkunden und Aktenstücke zur Geschichte der Verhältnisse Zwischen Österreich, Ungarn und der Pforte im XVI. und XVII. Jahrhundert*, 3 vols., Vienna, 1840-1842; L. Kupelwieser, *Die Kämpfe Oesterreichs mit den Osmanen vom Jahre 1526 bis 1537*, Vienna, 1899; and

F. Salamon, *Ungarn im Zeitalter der Türkenherrschaft*, Leipzig, 1887. Ottoman relations with France at this time are outlined in J. Ursu, *La Politique Orientale de François I*, Paris, 1908; E. Charière, *Négociations de la France dans le Levant, 1515-1580*, Paris, 2 vols., 1848-1853; G. Tongas, *Les Relations de la France avec l'Empire Ottoman*, Toulouse, 1942; C. D. Rouillard, *The Turk in French History, Thought and Literature, 1520-1660*, Paris, 1938; and Ismail Soysal, "Türk-Fransız Diplomasi münasebetleri'nin İlk Devresi" (The First Period of Ottoman-French Diplomatic Relations), *Tarih Dergisi*, 3 (1953), 63-94. See also M. Mignet, *Rivalité de François Ier et de Charles-Quint*, 2 vols., Paris, 1875, and Lajos Tölgyes, *Ungarn, Bollwerk der Christenheit zur Zeit der Europäischen Türkenkriege, 1360-1790*, Cologne, 1957.

The 1540 peace with Venice is discussed in L. Bonelli, "Il trattato turco-veneto del 1540," *Centenario della nascita di Michele Amari*, 2 (1910), 332-363; and W. Lehmann, *Der Friedensvertrag zwischen Venedig und der Türkei am 2 Okt. 1540*, Bohn, 1936; also Alessio Bombaci, "Ancora sul trattato turco-veneto del 2 ottobre 1540," *Rivista dei Studi Orientali*, 20 (1943), 373-383, and M. Tayyip Gökbilgin, "Venedik devlet arşivindeki vesikalar külliyyatında Kanuni Sultan Süleyman devri belgeler" (Sources on the Reign of Sultan Süleyman the Magnificent in the Collection of the Venetian State Archives), *Belgeler*, 1/2 (1965), 119-220.

The sixteenth-century maritime wars are studied in J. de la Gravière, *Doria et Barberousse*, Paris, 1886; Enver Ziya Karal, "Barbaros Hayreddin Paşa," *IA*, II, 311-315; Ali Rıza Seyfi, *Barbaros Hayreddin*, Istanbul, 1910; Fevzi Kurdoğlu, *Turgut Paşa*, Istanbul, 1935; Şerafeddin Turan, "Piyâle Paşa," *IA*, IX, 566-569; R. C. Anderson, *Naval Wars in the Levant, 1558-1853*, Princeton, N.J., 1952; Aziz Samih İter, *Şimali Afrika'da Türkler* (The Turks in North Africa), 2 vols., Istanbul, 1935; Ekkehard Eickhoff, *Seekrieg und Seepolitik zwischen Islam und Abendland*, Berlin, 1966; E. Rossi, *L'Assedio di Malta nel 1565 secondo gli Storici Ottomani*, Malta, 1926; Fevzi Kurdoğlu, *Malta Muhâsarası* (The Siege of Malta), Istanbul, 1936; and Jaime Salva, *La Orden de Malta y las Acciones navales Espanoles contra Turcos y Berberiscos en los Sigalos XVI y XVII*, Madrid, 1944. The naval expeditions in the eastern seas are described by M. Longworth Dames, "The Portuguese and Turks in the Sixteenth Century," *JRAS*, 1 (1921) 1-28; R. B. Serjeant, *The Portuguese off the South Arabian Coast*, Oxford, 1963; Cengiz Orhonlu, "XVI Asrın İlk Yarısında Kızıldeniz Sahillerinde Osmanlılar" (The Ottomans Along the Shores of the Red Sea in the First Half of the Sixteenth Century), *Tarihi Dergisi*, 12 (1962), 1-24; H. Melzig, *Hadım Süleyman Paşa'nın Hind Seferi* (The Indian Expedition of Hadım Süleyman Paşa), Istanbul, 1943; Afet Inan, *Türk Amirali Piri Reis'in Hayat ve Eserleri* (The Life and Works of the Turkish Admiral Piri Reis), Ankara, 1954; F. Ezgu, "Piri Reis," *IA*, IX, 561-565; Cengiz Orhonlu, "Hint Kaptanlığı ve Piri Reis" (The Captainship of India and Piri Reis), *Belleten*, 34 (1970), 235-254; Z. P. Pachi, "The Shifting of International Trade Routes in the 15th-17th Centuries," *Acta Historica*, 14 (1968), 287-321; and A. Hess, "The Evolution of the Ottoman Seaborne Empire in the Age of the Oceanic Discoveries," *AHR*, 75 (1970), 1892-1919, and "The Battle of Lepanto and Its Place in Mediterranean History," *Past and Present*, 52 (1972), 53-73.

The economic and financial situation of the Ottoman Empire in the sixteenth century studied in F. Braudel, *The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II*, 2 vols., New York and London, 1972; Ömer Lütfi Barkan, "Quelques observations sur l'organisation économique et sociale des villes ottomanes, des XVI^e siècles," *Recueil Soc. Jean Bodin*, 7 (1955), 289-311; N. Beldiceanu, "La crise monétaire ottomane au XVI^e siècle et son influence sur les principautés roumaines," *Südost-Forschungen*, 15 (1957), 70-86; Mustafa Akdağ, "Osmanlı imparatorluğunun kuruluş ve inkişafı devrinde Türkiye'nin iktisadi vaziyeti" (The Economic Situation of Turkey in the Age of the Foundation and Expansion of the Ottoman Empire), *Belleten*, 13 (1949) 497-571, 14 (1950)

319-418; Halil İnalcık, "Osmanlı İmparatorluğunun kuruluş ve inkişafı devrinde Türkiye'nin iktisadi vaziyeti üzerinde bir tetkik münasebetiyle" (Regarding the Study Concerning Turkey's Economic Situation in the Age of the Foundation and Expansion of the Ottoman Empire), *Belleten* 15 (1951), 629-690; Lütfi Güçer, "Le Commerce Interieur des Cereals dans l'Empire Ottoman pendant la second moitié du XVIème siècle," *Revue de la Faculte des Sciences Economiques de l'Université d'Istanbul*, 11 (1953), 1-26; W. Heyd, *Histoire du Commerce du Levant*, 2 vols., Leipzig, 1936 (repr. Amsterdam, 1959); Gino Luzzatto, *Storia Economica di Venezia dall'XI al XVI secolo*, Venice, 1961.

The rise to power of the sultan's harem, led by Hürrem Sultan (Roxelana), is discussed in M. Tayyib Gökbilgin, "Hürrem Sultan," IA, V, 593-596; Michel Sokolnicki, "La Sultane Ruthène: Roksolanes," *Belleten* 23 (1959), 229-239; and Ahmed Refik, *Kadınlar Saltanatı* (The Sultanate of the Women), Istanbul, 1332. Internal politics and the execution of Prince Mustafa are described in J. von Karabacek, *Geschichte Suleimans des Grossen, Verfasst und Eigenhändig Geschrieben von seinem Sohne Mustafa*, Vienna, 1917; Yarbay Tahsin Ünal, "Şehzade Mustafa'nın Ereğli'de İdam Edilmesi" (The Execution of Prince Mustafa in Ereğli), *Anıt*, no. 28 (1961), 9-22; Çağatay Uluçay, "Mustafa Sultan," IA, VIII, 690-692. On the struggles between princes Selim and Bayezit and the triumph of the former, see Şerafettin Turan, *Kanuni'nin oğlu Şehzade Bayezid vakası* (The Event of Süleyman the Magnificent's Son Prince Bayezit), Ankara, 1961; Ahmed Refik, "Konya Muharebesinden sonra Şehzade Sultan Bayezid'in İrana firarı," (The flight of Prince Bayezid to Iran following the Battle of Konya), TOEM, no. 36 (1331), 705-727; Şerafettin Turan, "Şehzade Bayezid'in babası Kanuni Sultan Süleyman'a gönderdiği mektuplar" (Letters Sent by Prince Bayezit to His Father Süleyman the Magnificent), *Tarih Vesikaları*, I (1955), 118-127; and by the same author, "Lala Mustafa Paşa hakkında Notlar ve Vesikalar" (Notes and Documents About Lala Mustafa Paşa), *Belleten*, 22 (1958), 551-593; İsmail Hakkı Uzunçarşılı, "İran Şahı'na iltica Etmiş Olan Şehzade Bâyezid'in Teslimi" (The Surrender of Prince Bayezit, Who Had Fled to the Şah of Iran), *Belleten*, 25 (1960), 103-110. On the principal political figures of Süleyman's time, see M. Tayyib Gökbilgin, "İbrâhim Paşa," IA, V, 908-915; M. Tayyib Gökbilgin, "Lütfi Paşa," IA, VII, 96-101; H. A. R. Gibb, "Lutfi Paşa on the Ottoman Empire," *Oriens*, 15 (1962), 287-295; Şinasi Altındağ and Şerafettin Turan, "Rüstem Paşa," IA, IX, 800-802; Cavid Baysun, "Ahmad Paşa," IA, I, 193; Cavid Baysun, "Cemâli Ali Efendi," IA, III, 85-88; İsmet Parmaksızoğlu, "Kemal Paşa zâde," IA, VI, 561-566; Cavid Baysun, "Ebussuud Efendi," IA, IV, 92-99; and Faruk Sümer, "Kasım Paşa," IA, VI, 386-388.

The internal revolts in the empire that began late in Süleyman's reign have been studied by Mustafa Akdağ, *Celâli İsyanları, 1550-1603* (The Celali Revolts, 1550-1603), Ankara, 1963, and the same author's *Büyük Celâli Karışıklıklarının Başlaması* (The Beginnings of the Great Celali Disturbances), Erzurum, 1963.

۹- بررسی عوامل بویایی جامعه و دستگاه اداری عثمانی

The most useful general studies of Ottoman society and administration are H. A. R. Gibb and Harold Bowen, *Islamic Society and the West*, vol. I. *Islamic Society in the Eighteenth Century*, 2 parts, London and New York, 1950-1957; İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı Devletinin Merkez ve Bahriye Teşkilâtı* (The Central and Naval Organization of the Ottoman State), Ankara, 1948, based on exhaustive research in the Ottoman Archives; and Joseph von Hammer-Purgstall, *Das Osmanischen Reichs Staatsverfassung und Staatsverwaltung*, 2 vols., Vienna, 1815. See also S. J. Shaw, "The Ottoman View of the Balkans," *The Balkans in Transition*, ed. G. and B. Jelavich, Berkeley and Los Angeles, 1963,

pp. 56–80, and Halil Inalcık, *The Ottoman Empire: The Classical Age, 1300–1600*, New York and London, 1973, pp. 55–202. The accounts of P. Rychart, *Present State of the Ottoman Empire*, London, 1670; M. A. Grassi, *Charte Turque ou Organisation religieuse, civile et militaire de l'Empire Ottoman*, 2 vols, Paris, 1925, and Mouradgea d'Ohsson, *Tableau Général de l'Empire Ottoman*, 7 vols., Paris, 1788–1824, also are useful.

Provincial and military organization, the timar fiefs, tax farms, and the like, are described in Gibb and Bowen, I/1, pp. 45–173, 314–362; Ismail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı Devleti teşkilâtından Kapukulu Ocakları* (The Kapıkulu Corps Within the Organization of the Ottoman State), 2 vols., Ankara, 1943–1944; F. A. Belin, *Du régime des fiefs militaires dans l'Islamisme et principalement en Turquie*, Paris, 1870; Ömer Lütfi Barkan, "Timar," IA, XII, 287–333; and his "Türk-Islam toprak hukuku tatbikatının Osmanlı İmparatorluğunda aldığı şekiller. I. Malikâne-divâni sistemi" (The Forms Taken by the Turko-Islamic Land Laws Within the Ottoman Empire – the *Malikâne-divâni* system), *Türk Hukuk ve İktisat Tarihi Mecmuası*, no. 2 (1939), 119–137; V. P. Mutafchieva-Str. A. Dimitrov, *Sur l'Etat du système des Timar des XVII^e–XVIII^e*, Sofia, 1968; Halil Sahillioğlu, "Bir mültezim zimem defterine göre XV. yüzyıl sonunda Osmanlı Darphane Mukataaları" (Ottoman Mint *Mukata'as* at the End of the Fifteenth Century According to a Tax Farmer's Account Book), *Istanbul Üniversitesi İktisat Fakültesi Mecmuası*, 23 (1963), 145–218; V. P. Mutafchieva, "Les catégories de population dépendante dans les terres bulgares sous domination Turque au XV^e–XVI^e siècle," *Izvestia na Instituta za Istoriya*, 9 (1960), 57–93; Cengiz Orhonlu, *Osmanlı İmparatorluğunda Derbend Teşkilatı* (Guardhouse Organization in the Ottoman Empire), Istanbul, 1967; T. C. Genkur. Bak. Harb Tarihi Dairesi, *Türk Silahlı Kuvvetleri Tarihi* (History of the Turkish Armed Forces), Ankara, 1964; N. Filipovic, "A Study of Some Questions of the Earlier History of the Ottoman Timar," *Radovi*, 1 (1963), 61–118; Bistra Cvetkova, "Recherches sur le système d'affermage (İltizam) dans l'Empire Ottoman au cours du XVI^e–XVIII^e siècles par rapport aux countries Bulgares," *Revista Orientalni*, 27 (1964), 111–132; and Halil Inalcık, "Eyâlet," EI², II, 721–724. The Ottoman navy is described in Uzunçarşılı, *Merkez ve Bahriye Teşkilatı*, pp. 389–528 and Gibb and Bowen, I/1, 88–107.

The systems by which Ottomans were recruited and trained for service to the sultan are studied in Victor Ménage, "Devshirme," EI², II, 210–213; Basilike D. Papoulia, *Ursprung und Wesen der 'Knabenlese' im osmanischen Reich*, Munich, 1963; Barnette Miller, *The Palace School of Mohammad the Conqueror*, Cambridge, Mass., 1941; J. A. B. Palmer, "The Origins of the Janissaries," *Bulletin of the John Rylands Library*, 25 (1953), 448–481; S. Vryonis, "Isidore Glabas and the Turkish Devshirme," *Speculum*, 21 (1956), 433–443; and Halil Inalcık, "Ghulam," EI², II, 1085–1091. The Palace Institution is studied exhaustively, on the basis of archival materials, by Ismail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı devletinin Saray teşkilâtı* (The Palace Organization of the Ottoman State), Ankara, 1945. See also A. D. Alderson, *The Structure of the Ottoman Dynasty*, Oxford, 1956; N. M. Penzer, *The Harem: An Account of the Institution as It Existed in the Palace of the Turkish Sultans with a History of the Grand Seraglio from Its Foundation to the Present Time*, Philadelphia and London, 1936; Gibb and Bowen, I/1, 29–63; Gültekin Oransay, *Osmanlı Devletinde Kim Kimdi? Osmanoğulları* (Who's Who in the Ottoman State? The Ottoman Imperial Family), Ankara, 1969; and Halil Inalcık, "Osmanlılarda Saltanat Veraseti Usulu ve Türk Hakimiyet Telakkisi ile İlgisi" (The System of Succession and Concept of Rule Among the Ottomans), *Siyasal Bilgiler Fakültesi Dergisi*, 14 (1959), 69–94, and "Osmanlı Padişahı" (The Ottoman Sultan), *Siyasal Bilgiler Mecmuası*, 13 (1958), 68–71. The ceremonial of the court is studied by Konrad Dilger, *Untersuchungen zur Geschichte des Osmanischen Hofsermoniells im 15. und 16. Jahrhundert*, Munich, 1967; Serif Baştaç, *Ordo Portae. Description grecque de la Porte et de l'Armée du Sultan*

Mehmed II, Budapest, 1947; J. Ebersolt, *Le grand palais de Constantinople et le livre des cérémonies*, Paris, 1910; F. Giese, "Das Seniorat im osmanischen Herrscherhaus," *Mitteilungen zur osmanischen Geschichte*, 2 (1923-1926), 248-256, and Barnette Miller, *Beyond the Sublime Porte: The Grand Seraglio of Stambul*, New Haven, Conn. 1941.

The scribal system, the treasury, and the financial and tax structures are presented in Uzunçarşılı, *Merkez ve Bahriye Teşkilâtı*, pp. 325-388; S. J. Shaw, *The Financial and Administrative Organisation and Development of Ottoman Egypt*, Princeton, N.J., 1962; Ömer Lütfi Barkan, "Osmanlı İmparatorluğu Bütçelerine dair Notlar" (Notes on the Budgets of the Ottoman Empire), İstanbul Üniversitesi, *İktisat Fakültesi Mecmuası*, 18 (1955-1956), 193-224, and "Kanunname," IA, VI, 185-196; S. J. Shaw, *The Budget of Ottoman Egypt, 1005-1006/1596-1597*, The Hague/Paris, 1968, *Ottoman Egypt in the Eighteenth Century*, Cambridge, Mass., 1962, *Ottoman Egypt in the Age of the French Revolution*, Cambridge, Mass., 1966; R. Mantran et J. Sauvaget, *Règlements fiscaux ottomans*, Beirut, 1951; Walther Hinz, "Das Steuerwesen Ostanatoliens im. 15. und 16. Jh.," ZDMG, 100 (1950), 177-204; Halil Inalcık, "Darıba (3) Ottoman Empire," EI², II, 146-148, and "Osmanlılarda Raiyyet Rüsümü," *Belleten*, 17 (1959), 575-610; and Gibb and Bowen, *Islamic Society and the West*, I/2, pp. 1-49.

The Learned Institution is studied in İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı devletinin İlmiye Teşkilâtı* (The Learned Institution of the Ottoman State), Ankara, 1965; the legal system in Uriel Heyd, *Studies in Old Ottoman Criminal Law*, ed. V. L. Ménage, Oxford, 1973; Halil Inalcık, "Örf" (Customary Law), IA, IX, 480; "Mahkeme: Osmanlılarda" (Courts in the Ottoman Empire), IA, VII, 149-151; "Süleyman the Lawgiver and Ottoman Law," *Archivum Ottomanicum*, 1 (1969), 105-138; "Osmanlı hukukuna giriş" (Introduction to Ottoman Law), *Siyasal Bilgiler Fakültesi Dergisi*, 13 (1958), 102-126; and "Adâletnâmeler (Justice Decrees), *Belgeler*, 2 (1965), 49-145. Also see Ebul Ula Mardin, "Kadi" (The Judge) IA, VI, 42-46; Ömer Lütfi Barkan, "Kanunname" (Law Code), IA, VI, 185-195; Dr. Abdulkadir Altunsu, *Osmanlı Şeyhülislamı* (Ottoman Şeyhülislamı), Ankara, 1972; Gibb and Bowen, I/2, 70-206; and Halil Inalcık, "Kadi," EI², IV, 373-375.

The *millet* organizations of the Ottoman subject classes are described in Gibb and Bowen, I/2, pp. 179-261; Ahmet Refik Altınay, *16 asırda İstanbul hayatı* (Life in İstanbul in the Sixteenth Century), 2nd ed., İstanbul, 1935; Ömer Lütfi Barkan, "Osmanlı İmparatorluğunda bir iskan ve kolonizasyon metodu olarak vakıflar ve temlikler" (Religious Foundations and Land Grants as a Method of Settlement and Colonization in the Ottoman Empire), *Vakıflar Dergisi*, 2 (1942), 279-386; Avram Galanté, *Histoire des Juifs d'Istanbul*, İstanbul, 2 vols., 1941-1942; Avram Galanté, *Histoire des Juifs d'Anatolie*, İstanbul, 1939; U. Heyd, "The Jewish Communities of İstanbul in the XVIIth Century," *Oriens*, 6 (1953), 299-314; Esat Uras, *Tarihte Ermeniler ve Ermeni meselesi* (The Armenians in History and the Armenian Problem), Ankara, 1950; A. E. Vacalopoulos, *Origins of the Greek Nation, 1204-1461*, New Brunswick, N. J., 1970; Sir S. Runciman, *The Great Church in Captivity*, Cambridge, 1971; N. J. Pantazopoulos, *Church and Law in the Balkan Peninsula During the Ottoman Rule*, Salonica, 1967; L. Arpée, *A History of Armenian Christianity from the Beginning to Our Own Time*, New York, 1946; L. Hadrovics, *Le peuple serbe et son église sous la domination turque*, Paris, 1947; B. Homsy, *Les capitulations et la protection des chrétiens au Proche-Orient aux XVIe, XVIIe et XVIIIe ss*, Paris, 1956; J. Mécérian, *Histoire et institutions de l'église arménienne*, Beirut, 1965; Stavro Skendi, "Religion in Albania During the Ottoman Rule," *Sudost Forschungen*, 15 (1956), 311-327; and T. Ware, *Eustratius Argenti: A Study of the Greek Church Under Turkish Rule*, Oxford, 1964.

Urban, social, and economic life are described in Robert Mantran, *Istanbul dans la Seconde Moitié du XVIIe Siècle*, Paris, 1962; Halil Inalcık, "Capital Formation in the Otto-

man Empire," *Journal of Economic History*, 29 (1969), 97-140; and Robert Mantran, *La vie quotidienne à Constantinople au temps de Soliman le Magnifique et de ses successeurs*, Paris 1965. An extremely comprehensive and understanding study is Raphaela Lewis, *Everyday Life in Ottoman Turkey*, London and New York, 1971. Also see N. Todorov, ed., *La ville balkanique, XV^e-XIX^e Siècles*, Sofia, 1970; Gabriel Baer, "The Administrative, Economic and Social Functions of Turkish Guilds," *IJMES*, 1 (1970), 28-50; Bernard Lewis, *Istanbul and the Civilization of the Ottoman Empire*, Norman, Okla., 1963; Halil İnalçık, "Bursa and the Commerce of the Levant," *JESHO*, 3 (1960), 131-147; "İmtiyâzât: Ottoman," *EI²*, IV; W. Behrnauer, "Mémoire sur les institutions de police chez les Arabes, les Persans et les Turcs," *Journal Asiatique*, V^e Serie, 15 (1861), 347-392; Franz Taeschner, *Alt-Stambuler Hof und Volksleben*, Hanover, 1925; Osman Nuri (Ergin), *Mecelle-i Umur-u Belediye* (Journal of Municipal Affairs), vol. I, Istanbul, 1338/1922; and Halil İnalçık, "Bursa: XV. asır sanayi ve ticaret tarihine dair vesikalar" (Documents Concerning the History of Industry and Trade in Fifteenth-Century Bursa), *Bellekten*, 24 (1960), 45-102. The most monumental description of Ottoman state organization and popular life and culture is that of the seventeenth-century traveler Evliyâ Çelebi, *Seyahatnâme* (Travels), 10 vols., Istanbul, 1896-1938. The first two volumes, concerning Istanbul, have been partially translated by Joseph von Hammer, *Narrative of Travels in Europe, Asia and Africa*, London, 1834, and this in turn was used as a source for A. A. Pallis, *In the Days of the Janissaries*, London, 1951. An excellent study of business practices in the empire is Ronald C. Jennings, "Loans and Credit in Early 17th Century Ottoman Judicial Records: The Sharia Court of Anatolian Kayseri," *JESHO*, 16 (1973), 168-216.

Information on the classic Ottoman literature can be found in E. J. W. Gibb, *History of Ottoman Poetry*, 6 vols., London, 1900-1909; Nihat Sami Banarlı, *Resimli Türk Edebiyatı Tarihi* (Illustrated History of Turkish Literature), Istanbul, 1950; Alessio Bombaci, *Storia della letteratura turca*, Milan, 1956 (English tr. by Kathleen Burrill, Leiden, 1975); Abdül Baki Gölpınarlı, *Divan Şiiri, XV-XVI yüzyıllar* (Court Poetry, Fifteenth-Sixteenth Centuries), Istanbul, 1954; *Divan Şiiri, XVII yüzyılı* (Court Poetry, Seventeenth Century), Istanbul, 1955; and *Divan Şiiri, XVIII yüzyılı* (Court Poetry, Eighteenth Century), Istanbul, 1955; J. von Hammer-Purgstall, *Geschichte der osmanischen Dichtkunst bis auf unsere Zeit*, 4 vols., Pesth, 1836-1838; Fuat Köprülü, *Türk Edebiyatı Tarihi* (History of Turkish Literature), Istanbul, 1926-1928; J. H. Kramers, "Historiography Among the Osmanli Turks," *Analecta Orientalia*, 1 (1954), 3-21; Franz Babinger, *Die Geschichts-Schreiber der Osmanen und ihre Werke*, Leipzig, 1927; Franz Taeschner, "Die geographische Literatur der Osmanen," *ZDMG*, 77 (1923), 31-80; Bursalı Mehmed Tahir, *Osmanlı Muellifleri* (Ottoman Authors), 3 vols., Istanbul, 1919-1927; Walther Björkman, "Die Altosmanische Literatur," *Philologiae Turcicae Fundamenta*, vol. II (Wiesbaden, 1964), pp. 403-465.

The most complete account of Ottoman scientific development is in Abdülhak Adnan Adıvar, *La Science Chez les Turcs Ottomanes*, Paris, 1939, later expanded and translated into Turkish as *Osmanlı Türklerinde İlim* (Science Among the Ottoman Turks), Istanbul, 1943. On Ottoman miniature painting see E. Esin, *Turkish Miniature Painting*, Tokyo, Japan, 1960; I. Stchoukine, *La peinture turque d'après les manuscrits illustrées. I ere partie, de Süleyman I à Osman II, 1520-1622*, Paris, 1966; C. E. Arseven, *L'art turque depuis son origine jusqu'à nos jours*, Istanbul, 1939; and F. Ögütmen, *Miniature Art from the XIIth to the XVIIth Century*, Istanbul, 1966. On Ottoman architecture see Godfrey Goodwin, *History of Turkish Architecture*, London, 1972; Oktay Aslanapa, *Turkish Art and Architecture*, London and New York, 1971; Kurt Erdman, *Zur türkischen Baukunst seldschukischer und osmanischer Zeit*, Istanbul, 1958; Abdullah Kuran, *The Mosque in Early Ottoman Architecture*, Chicago and London, n.d.; Metin And, *A History of The-*

ater and Popular Entertainment in Turkey, Ankara, 1972.

On popular Turkish literature and religious movements see Hellmut Ritter, *Karagöz, türkische Schattenspiele*, 3 vols, Hanover, Istanbul, and Wiesbaden, 1924-1953; John Kingsley Birge, *The Bektashi Order of Dervishes*, London, 1937; and F. W. Hasluck, *Christianity and Islam Under the Sultans*, 2 vols., Oxford, 1929.

۱۰- تمرکز زدایی و اصلاحات سنتی

The best general discussions of the era of decentralization are Halil Inalcık, "The Heyday and Decline of the Ottoman Empire," *Cambridge History of Islam*, vol. I, pp. 324-353; and Bernard Lewis, "The Decline of the Ottoman Empire," *Emergence of Modern Turkey*, pp. 21-39, and "Ottoman Observers of Ottoman Decline," *Islamic Studies*, 1 (1962), 71-87. Its political aspects are described in Ahmed Refik (Altınay), *Kadınlar Saltanatı* (The Sultanate of the Women), 3 vols., Istanbul, 1923, and the same author's *Ocak Ağaları* (The Commanders of the Corps), Istanbul, 1931. Its financial aspects are discussed by Mustafa Akdağ, "Osmanlı imparatorluğunun kuruluş ve inkişafı devrinde Türkiye'nin iktisadi" (The Economic Situation of Turkey in the Age of the Foundation and Expansion of the Ottoman Empire), *Belleten*, 13 (1949), 497-571, 14 (1950), 319-418, which in turn is analyzed and criticized by Halil Inalcık, *Belleten*, 15 (1951), 629-690. The general population situation is studied in Fernand Braudel, *The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II*, 2 vols., London and New York, 1972. The provincial uprisings have been described by Mustafa Akdağ, *Celâli İsyanları, 1550-1603* (The Celali Revolts, 1550-1603), Ankara, 1963; Mustafa Cezar, *Osmanlı Tarihinde Levendler* (The Levents in Ottoman History), Istanbul, 1965; M. Çağatay Uluçay, *Saruhan'da Eşkiyalık ve Halk Hareketleri: XVII. Asırda* (Banditry and Popular Movements in Saruhan: The Seventeenth Century), Istanbul, 1944; Nejat Göyünç, *XVI Yüzyılda Mardin Sancağı* (The Sancak of Mardin in the Sixteenth Century), Istanbul, 1969; Mustafa Akdağ, "Celâli İsyanlarında Büyük Kaçgunluk (1603-1606)" (The Great Flight in the Celali Rebellions [1603-1606]), *Tarih Araştırmalar Dergisi*, 2 (1966), 1-49; Cengiz Orhonlu, *Osmanlı İmparatorluğunda aşiretleri iskân teşebbüsü, 1691-1696* (Efforts to Settle the Tribes in the Ottoman Empire, 1691-1696), Istanbul, 1963; and Şerafeddin Turan, "XVII. yüzyılda Osmanlı İmparatorluğunun idari taksimatı" (The Administrative Division of the Ottoman Empire in the Seventeenth Century), *Atatürk Üniversitesi 1961 Yıllığı*, Erzurum, 1962, pp. 201-232. Ottoman population problems are described by Ömer Lütfi Barkan, "Contribution à l'étude démographique des villes balkaniques au cours des XV^e-XVI^e siècles," *La Ville Balkanique*, Sofia, 1970, pp. 181-207; "Essai sur les données statistiques des régistres de recensement dans l'Empire ottoman aux XV^e et XVI^e siècles," *JESHO*, 1 (1958), 9-36; "Osmanlı İmparatorluğunda büyük nüfus ve arazi tahrirleri ve Hakana mahsus istatistik defterleri" (The Great Census and Land Surveys in the Ottoman Empire and the Statistical Registers Prepared for the Ruler), Istanbul Üniversitesi *İktisat Fakültesi Mecmuası*, 2 (1940), 20-59, 214-257. The gradual degeneration of the Ottoman administrative and tax systems are studied in Ahmet Mumcu, *Osmanlı Devletinde Siyaseten Katl* (Political Executions in the Ottoman State), Ankara, 1963, and the same author's *Osmanlı Devletinde Rüşvet* (Bribery in the Ottoman State), Ankara, 1969. Documents elaborating on these problems are presented in Ahmed Refik, *On Altıncı Asırda İstanbul Hayatı, 1553-1591* (Life in Istanbul in the Sixteenth Century), Istanbul, 1935; Edip Ali Baki, *Şer'îye Sicillerine Göre: Afyonkarahisar'da XVII, XVIIIinci Asırlarda Meçhul Halk Tarihinden* (Previously Unknown Popular History in the Seventeenth and Eighteenth Centuries in Afyonkarahisar, According to the Registers of the Religious Courts), Afyon, 1951; Ali Faik Bey, *Volkswirtschaftspolitik der Türkei im 16. und 17. Jahrhundert, Agrarverfassung, Lehnssystem, Finanzpolitik unter dem Lehnssystem und Geld-*

politik, (Ph.D. dissertation), Kiel, 1920; Lütfi Güçer, *XVI-XVII Asırlarda Osmanlı İmparatorluğunda Hububat Meselesi ve Hububattan Alınan Vergiler* (The Grain Problem in the Ottoman Empire in the Sixteenth and Seventeenth Centuries and Taxes Taken from Grains), Istanbul, 1964.

The reign of Selim II (1566-1574) is discussed by Şerafeddin Turan, "Selim II," IA, X, 434-441. The policies and politics of Sokullu Mehmet, his grand vezir, are analyzed by M. Tayyib Gökbilgin, "Mehmet Paşa Sokullu," IA, VII, 595-605; M. Brosch, *Geschichte aus den Leben dreier Grosswesire*, Gotha, 1899; Ahmed Refik (Altınay), *Sokullu*, Istanbul, 1924; and T. Y. Öztuna, *Sokullu Mehmed Paşa, Tarihten Sesler*, Istanbul, 1945. The influence of Don Joseph of Naxos is described by Cecil Roth, *The House of Nasi: Dona Gracia*, London, 1947, and the same author's *The House of Nasi: The Duke of Naxos*, London, 1948. Also Avram Galante, *Don Joseph Nassi*, Istanbul, n.d.; Miralayı Safvet Bey, "Nakşa Dukalığı ve Kiklad Adaları" (The Dukedom of Naxos and the Ciciliad Islands), TOEM, 4 (1329), 1444-1457, and the same author's "Yasef Nasi," TOEM, 3 (1328), 982-993; C. Sathas, *Joseph Nassy*, Athens 1867. The war in Cyprus is discussed in P. Herre, *Europäische Politik in Cyprischen Krieg (1570-1573)*, Leipzig, 1902; Jurien de la Gravière, *La guerre de Chypre et la bataille de Lépante*, 2 vols., Paris, 1888; R. C. Anderson, *Naval Wars in the Levant, 1559-1853*, Princeton, N.J., 1952; İsmail Hakkı Uzunçarşılı, "Kıbrıs fethi ile Lepant (İnebahti) Muharebesi sırasında Türk devletile Venedik ve Müttefiklerinin faaliyetine dâir bazı Hazine-i Evrak Kayıtlar" (Some Archival Documents Concerning the Activities of the Turkish State, Venice and Its Allies During the Conquest of Cyprus and the Battle of Lepanto), *Türkiyat Mecmuası*, III, 257-292; Halil Fikret Alasya, *Kıbrıs Tarihi ve Kıbrısta Türk Eserleri* (The History of Cyprus and Turkish Works in Cyprus), Ankara, 1964. The Battle of Lepanto is studied by E. von Normann-Griedenfels, *Don Juan de Austria als Admiral der Heiligen Liga und die Schlacht bei Lepanto*, Pola, 1902; Henri Cambon, *Don Juan d'Autriche le vainqueur de Lépante*, Paris, 1952; Angelo Tomborra, *Gli Stati Italiani l'Europa e il Problema Turco dopo Lepanto*, Florence, 1961; Ali Haydar Emir (Alpagut), *Kışç Ali ve Lepanto*, Istanbul, 1931; L. Serrano, *La Liga de Lepanto entre Espana, Venecia y la Santa Sedo (1570-1573)*, Madrid, 1918-1920. The Ottoman effort to construct a canal between the Don and Volga rivers is the subject of a vigorous scholarly debate between Halil İnalcık in "Osmanlı-Rus Rekabetinin Menşei ve Don-Volga Kanalı Teşebbüsü (1569)," *Belleten*, 12 (1948), 349-402, translated as "The origins of the Ottoman-Russian Rivalry and the Don-Volga Canal," *Annals of the University of Ankara*, 1 (1946-1947), 47-106, and Akdes Nimet Kurat, *Türkiye ve İdil Boyu. 1569 Astarhan seferi, Ten-İdil Kanalı ve XVI-XVII yüzyıl Osmanlı Rus münasebetleri* (Turkey and the Banks of the Volga. The 1569 Astrakhan Campaign. The Don-Volga Canal and Ottoman-Russian Relations in the Sixteenth and Seventeenth Centuries), Ankara, 1966, summarized in the same author's "The Turkish Expedition to Astrakhan in 1569 and the Problem of the Don-Volga Canal," *Slavonic and East European Review*, 40 (1961), 7-23. See also C. Max Kortepeter, *Ottoman Imperialism During the Reformation. Europe and the Caucasus*, New York, 1972; W. E. D. Allen, *Problems of Turkish power in the Sixteenth Century*, London, 1963; W. H. McNeill, *Europe's Steppe Frontier, 1500-1800*, Chicago, 1964; and A. Benningsen, "L'expédition Turque contre Astrakhan en 1569 d'après les Registres des 'affaires importantes' des archives ottomanes," *Cahiers du Monde Russe et Soviétique*, 8 (1967), 427-446.

The conquest of the Yemen and the Ottoman naval expeditions to India and Sumatra are discussed by Şerafeddin Turan, "Lala Mustafa Paşa hakkında notlar ve vesikalar" (Notes and Documents Concerning Lala Mustafa Paşa), *Belleten*, 22 (1958), 551-593; Safvet Bey, "Bir Osmanlı filosunun Sumatra Seferi" (The Sumatra Expedition of an Ottoman fleet), TOEM, 1 (1327), 604-614, 678-683; Safvet Bey, "Şark Levendleri:

Osmanlı Bahr-ı Ahmer Filosunun Sumatra seferi üzerine vesikalar" (The Sailors of the East: Documents on the Expedition of the Ottoman Red Sea Fleet to Sumatra), TOEM, 4 (1329), 1521-1540; Şerafettin Turan, "Süleyman Paşa (Hadım)," IA, XII, 194-197; Anon., *Viaggio et impresa che fece Solyman Bassa del 1538 Contra Portoghesi pe aracqua la città del Diu in India*, Venice, 1545, tr. as "Particular Relation of the Expedition of Solymen Pacha from Suez to India Against the Portugese at Diu"; R. Kerr and F. A. S. Eden, *A General History and Collection of Voyages and Travels*, vol. VI (1812), pp. 258-287; I. Longworth Dames, "The Portugese and Turks in the Sixteenth Century," JRAS, (1921), pp. 1-28; Fevzi Kurtoglu, "Hadim Süleyman Paşa'nın mektupları ve Belgradın muhasara planı" (The Letters of Hadim Süleyman Paşa and the Plan to Besiege Belgrade), *Belleten*, 4 (1940), 53-56; Cengiz Orhonlu, "XVI asrın ilk yarısında Kızıldeniz sahillerinde Osmanlılar" (The Ottomans Along the Shores of the Red Sea in the First Half of the Sixteenth Century), *Tarih Dergisi*, XII/16, 1-24; Herbert Melziğ, *Büyük Türk Hindistan kapılarında, Kanuni Sultan Süleyman devrinde Amiral Hadım Süleyman Paşa'nın Hind seferi*, Istanbul, 1943.; and A. Hess, "The Evolution of the Ottoman Seaborne Empire in the Age of the Oceanic Discoveries, 1453-1525," AHR, 75 (1970), 1892-1919.

Turkish advances against Poland and relations with the Crimean Tatars are studied by C. Max Kortepeter, *Ottoman Imperialism During the Reformation: Europe and the Caucasus*, New York and London, 1972; Ahmed Refik (Altınay), "Lehistan Türk Hakimiyeti" (Turkish Rule in Poland), TTEM, 14 (1340), 227-243; and Jonuz Pajewski, *Projekt Przymierza Polsko-Tureckiego za Zygmunta Augusta*, Warsaw, 1935.

The reign of Murat III (1574-1595) is outlined by Bekir Kütükoğlu, "III Murad," IA, VIII, 615-625. Ottoman-Safavid relations during this time are the subject of a detailed monograph by the same author, *Osmanlı-Safevi Siyasi Münasebetleri*, (Ottoman-Safavid Political Relationships), Istanbul, 1962. The beginnings of Ottoman-English relations are studied in G. H. Rosedale, *Queen Elizabeth and the Levant Company*, London, 1904; J. J. Podesa, "A Contribution to the Study of Queen Elizabeth's Eastern Policy," *Mélanges d'Histoire Générale*, II (Cluj, 1938), pp. 423-476; Arthur Leon Horniker, "Anglo-French Rivalry in the Levant from 1583 to 1612," *Journal of Modern History*, 18 (1946), 289-305, and the same author's "William Harborne and the Beginning of Anglo-Turkish Diplomatic and Commercial Relations," *Journal of Modern History*, 14 (1942), 189-316; see also Hamid Dereli, *Kraliçe Elizabeth devrinde Türkler ve İngilizler* (The Turks and the English in the Age of Queen Elizabeth), Istanbul, 1932; Akdes Nimet Kurat, *Türk-İngiliz Münasebetlerinin Başlaması ve Gelişmesi, 1553-1610* (The Beginnings and Expansion of Turko-English Relations, 1553-1610), Ankara, 1953; Orhan Burian, "Türkiye hakkında dört İngiliz seyahatnamesi" (Four English Travel Reports on Turkey), *Belleten*, 15 (1951), 223-245; A. C. Wood, *A History of the Levant Company*, London, 1935. See also N. H. Biegan, *The Turco-Ragusan Relationship According to the Firmans of Murad III (1575-1595)*, Istanbul, 1968. On internal decline and court politics see Mustafa Akdağ, "Yeniçeri Ocak Nizamının Bozulması" (The Breaking up of the Organization of the Janissary Corps), Ankara University, *Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Dergisi*, 5 (1947), 291-313, and Ettore Rossi, "La Sultana Nür Bânü Maglie di Selim II et Madri di Murad III," *Oriente Moderno*, 33 (1953), 433-441.

The reign of Mehmet III (1595-1603) is described by M. Tayyip Gökbilgin, "III Mehmet," IA, VII, 535-547, and Mehmed Celâl, *Sultan Mehmed-i Salis* (Sultan Mehmed the Third), Istanbul, 1308/1891. Court politics is discussed by İsmail Hakkı Uzunçarşılı, "III Mehmed'in oğlu Şehzâde Mahmûd'un Ölümü" (The Death of Prince Mahmut, Son of Mehmed III), *Belleten*, 24 (1960), 264-267. In addition to the works previously cited on the internal revolts, see A. Tveritinova, *Vosstaniye Kara Yazıcı-Deli Hasana ve Turtsii, 1599-1603* (The Revolt of Kara Yazıcı and Deli Hasan in Turkey), Moscow, 1946. On

the leading political figures of the period refer to Şerafeddin Turan, "Sâdeddin Efendi," IA, IX, 27-32; İsmet Parmaksızoğlu, "İbrahim Paşa, Damad," IA, VII, 915-919; Şerafeddin Turan, "Sinan Paşa," IA, IX, 670-675; M. Tayyip Gökbilgin, "Hasan Paşa, Sokullu zâde," IA, VI, 325-329; Şerafeddin Tekindağ, "Mehmed Paşa Lala," IA, VI, 591-594. The most important chronicle source of the period is the *Tarih* (History) of Mustafa Naima (1655-1716), partly translated by Charles Fraser as *Annals of the Turkish Empire from 1591 to 1659*, 2 vols., London, 1832-1836. See L. V. Thomas, *A Study of Naima*, New York, 1972. On the Ottoman-Austrian war, see Alfred Loeb, *Zur Geschichte des Türkenkrieges von 1593-1606*, 2 vols., Prague, 1899-1904.

Ottoman decline in the seventeenth century is analyzed by Mustafa Akdağ, "Genel Çizgileriyle XVII yüzyıl Türkiye Tarihi" (Turkish History in the Seventeenth Century Along General Lines), *Tarih Araştırmaları Dergisi*, 4 (1966), 201-247. See also the contemporary analyses of Mustafa Koçi Bey, *Risale*, Istanbul, 1277/1860 and 1303/1886; Ayn-i Ali Efendi, *Kevanin-i âl-i Osman der hulâsa-i defter-i Divan*, Istanbul, 1280/1863-4; and Gelibolulu Mustafa Âli, *Mevâ'idü'n Nefâ'is fi Kavâ'ii'l-Mecâlis*, Istanbul, 1956. The reign of Ahmet I (1603-1617) is discussed by M. Cavid Baysun, "Ahmed I," IA, I, 161-164; Cengiz Orhonlu, "Murad Paşa Kuyucu," IA, VIII, 651-654; Şinasi Tekindağ, "Mehmed Paşa Damad Öküz," IA, VII, 581-583; Orhan Burian, *The Report of Lello, Third English Ambassador to the Sublime Porte*, Ankara, 1952; and Hrand D. Andreasyan, "Ermeni Seyyahi Polonyalı Simeon'un seyahatnamesi (1608-1619)" (The Travel Report of the Armenian traveler Simeon of Poland, 1608-1619), *Türkiyat Mecmuası*, X, 269-276. The short reigns of Mustafa I (1617-1618) and Osman II (1618-1622) are described by Münir Aktepe, "Mustafa I," IA, VIII, 692-695; Şinasi Altındağ, "Osman II," IA, IX, 443-448; A. Danon, "Contributions à l'histoire des sultans Osman II et Mouctafâ I," *Journal Asiatique*, 11th ser., 14 (1919), 69-139, 243-310; Madame de Gomez (Madame Angélique Poisson), *Histoire d'Osman*, 2 vols., Paris, 1734, tr. by J. Williams as *The Life of Osman the Great*, 2 vols., London, 1735. Political affairs are also discussed by Tayyip Gökbilgin "Dilâver Paşa," IA, III, 587-588; Fahri Derin, "Mehmed Paşa Gürcü," IA, VII, 585-587; Münir Aktepe, "Esad Efendi," IA, IV, 358-359; and Cavid Baysun, "Hasan Beyzâde Ahmed Paşa," *Türkiyat Mecmuası*, X, 321-340. The Anatolian revolts during these reigns are studied by William J. Griswold, "Political Unrest and Rebellion in Anatolia, 1605-1609" (unpublished Ph.D. dissertation), University of California, Los Angeles, 1966 as well as the works of Mustafa Akdağ on the Celalis, cited earlier.

The eventful reign of Murat IV (1623-1640) has been described by M. Cavid Baysun, "Murad IV," IA, VIII, 625-647; Sir Paul Rycout, *The History of the Turkish Empire from the Year 1623 to the year 1677*, 2 vols., London, 1680, and D. Cantemir, *The History of the Growth and Decay of the Othman Empire*, London, 1756. Also *The Negotiations of Sir Thomas Roe in His Embassy to the Ottoman Porte from the Year 1621 to 1628 Inclusive*, London, 1740, and Gerard Tongas, *Les relations de la France avec l'Empire Ottoman durant la première moitié du XVIIe siècle*, Toulouse, 1942. On his eastern expeditions, see Halil Sahillioğlu, "Dördüncü Murad'ın Bağdad Seferi Menzılnamesi-Bağdad seferi Harputnâli" (The Stopping-Station Book of Murat IV's Baghdad Expedition), *Belgeler*, 2 (1965), 1-36; and Süheyl Ünver, "Dördüncü Sultan Murad'ın Revan seferi Kronolojisi" (Chronology of Murat IV's Expedition to Erivan), *Belleten*, 6 (1942), 547-576. See also F. Marich, *Aufstandsversuche der Christlichen Voelker der Türkei im den Jahren 1625-1648*, Innsbruck, 1882; Halil Inalcik, "Hüsrev Paşa," IA, VI, 606-609; Hayriye Aydınalp, "Filibeli Hâfız Ahmed Paşa" (unpublished thesis), Istanbul University Edebiyat Fakültesi library no. 398 (1947), and Ahmed Refik, "Sultan Murad-i Rabinin Hatt-ı Hümayunları," *TOEM*, 3 (1332), 129-141.

The reaction to Murat IV's reforms under Sultan Ibrahim (1640-1648) is described by Tayyip Gökbilgin, "İbrahim I," IA, V, 880-885. On the influence of the harem, led by

Kösem Sultan during this period, see Cavid Baysun, "Kösem Sultan," IA, VI, 915-923; Ahmed Refik (Altınay), *Samur Devri, 1049-1059* (The Period of Furs), Istanbul, 1927. The question of the sultan's sanity is discussed by Çağatay Uluçay, "Sultan Ibrahim Deli mi, Hasta mi idi?" (Was Sultan Ibrahim Mad or Sick?), *Tarih Dünyası*, no. 6/24. The political figures of his reign are studied in İsmet Parmaksızoğlu, "Hüseyin Paşa Deli," IA, VI, 650-654; Münir Aktepe, "Mehmed Paşa Civankapıcıbaşı," IA, VII, 605-607; Münir Aktepe, "Mustafa Pasa Kemankes," IA, VIII, 730-732.

The long reign of Mehmet IV (1648-1687) is presented in Cavid Baysun, "Mehmed IV," IA, VII, 547-557. The policies and programs of the Köprülü ministers are also discussed in Tayip Gökbilgin, "Köprülüler," IA, VI, 892-908; Ahmed Refik Altınay, *Köprülüler*, 2 vols., Istanbul, 1331/1913; Franz Babinger, "Köprülü," EI¹, II, 1059-1062; M. Kunt, "The Köprülü Years, 1656-1661" (unpublished Ph.D. dissertation), Princeton University, 1972; and M. Brosch, *Geschichte aus dem Leben dreier Grossvesire*, Gotha, 1899. On the state of the empire in the late seventeenth century, see Sieur de la Croix, *Mémoires, contenant diverses relations très curieuses de l'Empire Othoman*, Paris, 1684; Pétis de la Croix, *Etat général de l'Empire Othoman*, Paris, 1695; P. Rycaut, *The Present State of the Ottoman Empire*, London, 1686; Heidrun Wurm, *Der osmanische Historiker Hüseyin b. Ga'fer, genannt Hezârfean, und die Istanbuler Gesellschaft in der zweiten Hälfte des 17. Jahrhunderts*, Freiburg, 1971; Ahmed Refik, *Felâket seneleri* (The Disaster Years), Istanbul, 1332; and A. Galland, *Journal d'Antoine Galland, Orientaliste 1646-1715, pendant son séjour à Constantinople, 1672-1673*, ed. C. Shefer, 2 vols., 1881 (repr. 1971). The principal chronicle of the late seventeenth century is the *Tarih* (History) of Mehmet Raşit, 5 vols., Istanbul, 1865. On Transylvania see İsmail Hakkı Uzunçarşılı, "Barcsay Akos-un Erdel Kirallığına ait bazı orijinal vesikalar" (Some Original Documents on the Kingship in Transylvania of Barcsay), *Tarih Dergisi*, V, 51-68, and the same author's "Ekos Barçkay'in Erdel Krallığına tayini hakkında bir kaç vesika" (Some Documents on the Appointment of Barcsay as King of Transylvania), *Bellekten*, 7 (1943), 361-377. The Crete expedition is the subject of Kur. Yzb. Ziya ve Kur. Yazb. Rahmi, *Girit Seferi, 1645-1669* (The Crete Expedition, 1645-1669), Istanbul, 1933; and W. Bigge, *Der Kampf von Candia in den Jahren 1667-1669*, Berlin, 1899. The Battle of Saint Gotthard is described by Ferik Ahmed Muhtar Paşa, *Sengotarda Osmanlı Ordusu* (The Ottoman Army at Saint Gotthard), Istanbul, 1326/1908; and Kur. Yzb. Raif ve Kur. Yzb. Ekren, *Sengotar Seferi, 1662-1664* (The Saint Gotthard Expedition, 1662-1664), Istanbul, 1934. The diplomatic background to the Ottoman siege of Vienna (1683), and the siege itself, is studied in Thomas M. Barker, *Double Eagle and Crescent: Vienna's Second Turkish Siege and Its Historical Setting*, Albany, New York, 1967. Also see Gerit, "The Warning of Ibrahim Pasha of Buda," JRCAS, 21 (1934), 621-670; C. B. O'Brien, "Russia and Turkey, 1677-1681: The Treaty of Bakhchisaray," *Russian Review*, 11 (1953), 259-268; Kurt Koehler, *Die orientalische Politik Ludwigs XIV., ihr Verhältnis zum Türkenkrieg von 1683*, Leipzig, 1907; Kur. Alb. Necati Salim Tacan, *İkinci Viyana Seferi, 1683* (The Second Vienna Expedition, 1683), Istanbul, 1945; Richard F. Kreutel, *Kara Mustafa vor Wien*, Vienna, 1955, Cologne, 1959; and John Stoye, *Siege of Vienna*, London, 1964.

The reign of Süleyman II (1687-1691) is studied by Bekir Kütükoğlu, "Süleyman II," IA, XI, 155-170. The War of the Holy League between the Ottomans and much of Europe is described in J. B. Wolf, *The Emergence of the Great Powers, 1685-1715*, New York, 1951; Akdes Nimet Kurat, "The Retreat of the Turks 1683-1730," *The New Cambridge Modern History*, 6 (1970), 608-647; V. L. Tapié, *Les Relations entre la France et l'Europe Centrale de 1661 à 1715*, 2 vols., Paris, 1958; P. Argenti, ed., *The Occupation of Chios by the Venetians, 1694*, London 1953; M. Braubach, *Prins Eugen von Savoyen, Eine Biographie*, 5 vols, Vienna, 1963-1965. Also see Bruzzo, *Francesco Morosini e la Con-*

questa della Morea, Venice, 1890; Necati Salim Tacan, *Niş-Belgrad-Salankamen-Peterwaradin-Lugo Timişvar Kuşatma ve Meydan Muharebeleri, 1690-1696* (The Ambushes and Battles of Niş, Belgrade, Salankamen, Peterwaradin, Lugoş, and Temeşvar), Istanbul, 1939; Cavid Baysun, "Ahmed II," IA, I, 164-165, and Cengiz Orhonlu, "I Mustafa," IA, VIII, 695-700, describe the reigns of the sultans of the period, Ahmet II (1691-1695) and Mustafa II (1695-1703). Efforts to settle the tribes in eastern Anatolia during the same time are studied by Cengiz Orhonlu, *Osmanlı İmparatorluğunda Aşiretleri İskân Teşebbüsü, 1691-1696*, Istanbul, 1963. On the Peace of Karlowitz see Ismet Parmaksızoğlu, "Karlofça," IA, VI, 346-350; Rifat A. Abou El-Haj, "Ottoman Diplomacy at Karlowitz," JAOS, 87 (1967), 498-512; and M. R. Popovic, *Der Friede von Carlowitz*, Leipzig, 1939. Some of the political figures of the period are studied by Cengiz Orhonlu, "Mezomorta Hüseyin Paşa," IA, VIII, 205-208; Orhon Köprülü, "Hüseyin Paşa Amca zâde," IA, V, 646-650; Cengiz Orhonlu, "Mehmed Paşa Elmas," IA, VII, 583-585; Sâdeddin Nüzhet Ergun, *Râmi Paşa. Hayatı ve Eserleri*, Istanbul, 1934; Fahri Perin, "Şeyhulislâm Feyzullah Efendi'nin nesebi," *Tarih Dergisi*, 4 (1959), 97-104; Huriye Gerçek, "Feyzullah Efendi, Ailesi, Evlâda, Akrabâsı" (Feyzullah Efendi, His Family, His Children, His Relatives), Istanbul University, Edebiyat Fakültesi, history thesis no. 1970 (1950); and Orhon Köprülü, "Feyzullah Efendi," IA, IV, 592-600.

۱۱- معارضه جوئیهای جدید و پاسخهای متقابل ۱۸۵۸-۱۶۹۹

The Edirne Event, which brought Ahmet III to the throne, is described in an unpublished Istanbul University history thesis by Ömer Aziz, "Edirne Vakası," Istanbul Üniversitesi, Edebiyat Fakültesi tarih tezi 193. Ahmet III's reign is generally described by Enver Ziya Karal, "Ahmed III," IA, I, 165-168, and Harold Bowen, "Ahmad III," EI², I, 268-271. On the Russian war and the Pruth campaign, see Akdes Nimet Kurat, *Prut Seferi ve Barışı, 1123/1171* (The Pruth Campaign and Peace), 2 vols., Ankara, 1951; B. H. Sumner, *Peter the Great and the Ottoman Empire*, Oxford, 1949; and Akdes Nimet Kurat, ed., *The Dispatches of Sir Robert Sutton, Ambassador in Constantinople (1710-1714)*, London, 1953. Charles XII's sojourn in the Ottoman Empire and his pressure on the Porte are discussed by Akdes Nimet Kurat, *İsveç Kralı XII Karl'ın Türkiyede Kalışı ve bu sıralarda Osmanlı İmparatorluğu*, (The Swedish King Charles XII's Stay in Turkey and the Ottoman Empire at This Time), Istanbul, 1943; R. M. Hatton, "Charles XII in Turkey. 'Narrative of the King of Sweden's movements, 1709-1714,'" *Tarih Araştırmaları*, 1 (1957), 83-142. On the subsequent diplomatic relations and wars in Europe, see Lavender Cassels, *The Struggle for the Ottoman Empire, 1717-1740*, London, 1966; A. Vandal, *Une Ambassade Française en Orient sous Louis XV*, Paris, 1887; M. le Comte de Saint-Priest, *Memoires sur l'ambassade de France en Turquie et sur le commerce les Français dans le Levant*, Paris, 1877; Marquis de Bonnac, *Memoire historique sur l'ambassade de France à Constantinople*, Paris, 1884; P. Masson, *Histoire du commerce français dans le Levant au dix huitième siècle*, Paris, 1911; Ilse Jacob, *Beziehungen Englands zu Russland und zur Türkei in den Jahren 1718-1727*, Basel, 1945; C. Lemerrier-Quellejaj, "Les Kalmuks de la Volga entre l'Empire Russe et l'Empire Ottoman dans le règne de Pierre le Grand," *Cahiers du Monde Russe et Sovietique*, 7 (1966), 63-76.

The Tulip Period (1717-1730) is described by Ismet Parmaksızoğlu, "İbrâhim Paşa, Dâmâd," IA, V, 915-919; Ahmed Refik, *Lâle Devri* (The Tulip Period), Istanbul, 1928; M. Münir Aktepe, "Damad İbrahim Paşa Devrinde Lâle" (Tulips in the Period of Damad İbrahim Paşa), *Tarih Dergisi*, 4 (1952), 85-106; 5 (1953), 85-104; 6 (1954), 23-38; Muzaffer Erdoğan, "Osmanlı devrinde İstanbul bahçeleri" (Istanbul Gardens in the Ottoman Age), *Vakıflar Dergisi*, 4 (1958), 149-192; Ahmed Refik, *On İkinci Asri Hicride Osmanlı Hayatı* (Ottoman Life in the Twelfth Century of the Hicra), Istanbul, 1930; M.

L. Shay, *The Ottoman Empire from 1720 to 1734 as Revealed in Despatches of the Venetian Baili*, Urbana, Ill., 1944; and Lady Mary Wortley Montagu, *Letters*, ed. Robert Haishand, 2 vols., Oxford, 1965-1966. The printing press and cultural developments are presented by G. Toderini, *Letteratura turchesca*, 3 vols., Venice, 1787; Franz Babinger, *Stambuler Buchwesen im 18 Jahrhundert*, Leipzig, 1919; Tibor Halasi-Kun, "Ibrahim Müteferrika," IA, V, 896-900; E. J. W. Gibb, *A History of Ottoman Poetry*, vol. IV, London, 1905, pp. 3-57; Niyazi Berkes, "İlk Türk matbaası kurucusunun dini ve fikri kimliği" (The religious and philosophical personality of the founder of the first Turkish press), *Belleten*, 26 (1962), 716-737; Osman Erensoy, *Türkiyeye matbaanın girişi ve ilk basılan eserler* (The entry of the press into Turkey and the first published works), Istanbul, 1959.

The Iranian wars and the Caucasus campaigns are discussed by M. Münir Aktepe, *1720-1724 Osmanlı İnan Münâsebetleri ve Şilâhşör Kemâni Mustafa Ağâ'nın Revân Fetihnamesi* (Ottoman-Iranian Relations, 1720-1724, and the Bulletin of Conquest of Erivan of Şilâhşör Kemâni Mustafa Ağâ), Istanbul, 1970; Mohammad Ali Hekmat, *Essai sur l'histoire des relations politiques Irano-Ottomanes de 1722 à 1747*, Paris, 1937; André de Clautre, *Histoire de Tomas Kulî Kan Roi de Perse*, published in Paris in 1743; Münir Aktepe, "Dürri Ahmed Efendi'nin İnan Sefâreti" (The Iranian Embassy of Dürri Ahmed Efendi), *Belgelerle Türk Tarihi Dargisi*, nos. 1-6 (1967-1968); *Relation de Dourry Efendy, Ambassadeur de la Porte Othomane auprès du roi de Pers*, Paris, 1910.

The revolution that overthrew Ahmet III and ended the Tulip Period is studied in M. Münir Aktepe, *Patrona İsyanı (1730)* (The Patrona Revolt [1730]), Istanbul, 1958, which also provides extensive information on the social and economic background to the revolt. See also Abdi, *1730 Patrona ihtilali hakkında bir eser* (A Work on the 1730 Patrona Revolt), Ankara, 1943; and de Croezenac, *Histoire de la dernière revolution arrivée dans l'Empire Ottoman*, Paris, 1740.

The reign of Mahmut I (1730-1754) is studied in some detail by M. Munir Aktepe, "Mahmut I," IA, VII, 154-165. On the work of Bonneval see Heinrich Benedikt, *Der Pascha-Graf Alexander von Bonneval, 1675-1747*, Graz-Cologne, 1959; Comte de Bonneval, *Mémoires sur M. Le Comte de Bonneval*, Paris, 1802; Albert Vandal, *Le Pacha Bonneval*, Paris, 1885; Septima Gorceix, *Bonneval Pacha*, Paris, 1953; "Bonneval und Prinz Eugen," *Mitteilungen des Instituts für österreichische Geschichts-forschung*, 18 (1950), 470-502. The most authoritative study of Eugene of Savoy is M. Braubach, *Prinz Eugen von Savoyen, Eine Biographie*, 5 vols., Vienna, 1963-1965, although the old study of A. Arneth, *Prinz Eugen von Savoyen*, 3 vols., Vienna, 1858, is still useful on his campaigns against the Ottomans. The Ottoman victories after his death are described in M. E. von Angeli, *Der Krieg mit der Pforte, 1736-1739*, Vienna, 1880; and Albert Vandal, *Une ambassade française en Orient sous Louis XV. La mission du Marquis de Villeneuve, 1728-1741*, Paris, 1887; Salahuddin Tansel, "Büyük Friedrich devrinde Osmanlı Prusya münasebetleri hakkında" (On Ottoman-Prussian Relations During the Time of Frederick the Great), *Belleten*, X, 133-165; and Theodor Tupetz, "Der Turkenfeldzug von 1739 und der Friede von Belgrade," *Historische Zeitschrift*, 40 (1878). The short reign of Osman III is described by Şinasi Altındağ, "Osman III," IA, 448-450.

On the reign of Mustafa III (1757-1774) see Bekir Sidki Baykal, "Mustafa III," IA, VII, 700-708, and the same author's "Ragib Paşa," IA, IX, 594-596. The latter is the subject of an unpublished Ph.D. dissertation at Princeton University by Norman Itzkowitz, "Mehmed Raghîb Pasha: The Making of an Ottoman Grand Vezir" (1959), summarized in Itzkowitz, "Eighteenth Century Ottoman Realities," *Studia Islamica*, 16 (1962), 73-94. On the war of 1768-1774 see Iu. R. Klokman, *Feldmarshal Rumiantsev v period russko-turetskoi voiny 1768-1774 gg*, Moscow, 1951; Salaheddin Tansel, "1768 Seferi hakkında

bir Araştırma" (A Study of the 1768 Campaign), Ankara Üniversitesi, *Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Bülteni*, VII, 477-537; M. S. Anderson, "Great Britain and the Russo-Turkish War of 1768-1774," *English Historical Review*, 64 (1954), 39-58; G. S. Thomson, *Catherine the Great and the Expansion of Russia*, New York, 1950; Boris Nolde, *La formation de l'empire russe*, 2 vols., Paris, 1953; and Alan W. Fisher, *The Prussian Annexation of the Crimea, 1772-1783*, Cambridge, 1970. Military reforms during the reign are described by Baron de Tott, *Mémoires sur les Turcs et Tartares*, 3 vols., Amsterdam, 1784. Relations with Iran are included in Lawrence Lockhart, *Nadir Shah: A Critical Study Based Mainly upon Contemporary Sources*, London, 1938. The most authoritative study of European diplomatic relations concerning the Ottoman Empire from this time forward is M. S. Anderson, *The Eastern Question, 1774-1923*, London and New York, 1966. A. Sorel, *La question d'Orient au XVIIIe siècle. Le partage de la Pologne et le traité de Kainardji*, Paris, 1889, tr. as *The Eastern Question in the Eighteenth Century*, London, 1898, is still useful for presenting the French point of view. Neither book is accurate on Ottoman internal affairs and diplomatic policies. A useful general account of the empire's internal situation and the eighteenth-century reform efforts is Dr. Yücel Özkaya, "XVIIIinci yüzyılda çıkarılan adalet-nâmelere göre Türkiye'nin iç durumu" (The internal situation of Turkey According to the Justice Orders Issued in the Eighteenth Century), *Bellekten*, 38 (1974), 445-491.

The important reign of Abdulhamit I (1774-1789) has not yet received any kind of definitive treatment. The short summaries by Cavid Baysun, "Abdülhamid I," IA, I, 73-76, and " 'Abd al-Hamid I," EI², 62-63, are inadequate. The most useful information on internal reforms and modernization is found in Ismail Hakkı Uzunçarşılı, "Sadrazam Halil Hamid Paşa" (Grand Vezir Halil Hamid Paşa), *Türkiyat Mecmuası*, 5 (1936), 213-267, and the same author's "Cezayirli Gazi Hasan Paşa'ya dâir" (On Cezayirli Gazi Hasan Paşa), *Türkiyat Mecmuası*, VII-VIII, 17-40, the latter emphasizing naval reforms following the Battle of Çeşme. See also Abdulhak Adnan (Adıvar), *Osmanlı Türklerinde İlim*, Istanbul, 1943; Auguste Boppe, "La France et le 'militaire turc' au XVIIIe siècle," in *Feuilles d'Histoire*, 1912, pp. 386-402, 390-501; Bekir Kütükoğlu, "Müverrih Vâsıfın kaynaklarından Hâkim Tarihi" (The History of Hakim, one of the Sources of the Historian Vâsıf), *Tarih Dergisi*, V, 69-76, VI, 91-122; VII, 79-192; and Baron de Tott, *Mémoires du Baron de Tott sur les Turcs*, 4 vols., Amsterdam, 1785.

On the war of 1787-1792 see S. J. Shaw, *Between Old and New: The Ottoman Empire Under Sultan Selim III, 1789-1807*, Cambridge, Mass., 1971, pp. 21-68; also A. Beer, *Die orientalische Politik Oesterreichs seit 1774*, Prague, 1883; Jean Lemoine, "The Reversal of Alliances and the Family Compact," *Cambridge Modern History*, vol. VI, pp. 329-360; Allen Fisher, *The Russian Annexation of the Crimea, 1772-1783*, Cambridge, England, 1970; and Anderson, *The Eastern Question*, pp. 1-27.

The reign of Selim III has been studied exhaustively in Shaw, *Between Old and New*, and A. Cevat Eren, "Selim III," IA, X, 441-457, both of which have extensive bibliographies. See also Uriel Heyd, "The Ottoman 'Ulema and Westernization in the Time of Selim III and Mahmud II," *Studies in Islamic History and Civilization, Scripta Hierosolymitana*, 9 (1961), 63-96; J. C. Hurowitz, "Russia and the Turkish Straits: A Reevaluation of the Origins of the Problem," *World Politics*, 14 (1962), 606-632; the same author's "The Background of Russia's Claims to the Turkish Straits: A Reassessment," *Bellekten*, 28 (1964), 459-503; Bernard Lewis, "The Impact of the French Revolution on Turkey," *Journal of World History*, 1 (1953), 105-125; and the following articles and books by S. J. Shaw: "The Established Ottoman Army Corps Under Selim III (1789-1807)," *Der Islam* 40 (1965), 142-184; "The Origins of Ottoman Military Reform: The Nizam-i Cedid Army of Sultan Selim III," *Journal of Modern History*, 37 (1965), 291-306; "Selim III and the Ottoman Navy," *Turcica: Revue d'Etudes Turques*, 1 (1969), 212-241; *Ottoman*

Egypt in the Age of the French Revolution, Cambridge, Mass., 1964; and *Ottoman Egypt in the Eighteenth Century*, Cambridge, Mass., 1962. A daybook account of Selim's reign is transcribed into Latin letters by Fahri Ç. Derin, "Tüfengçi-başı Arif Efendi Tarihçesi," *Belleten*, 38 (1974), 379-443; while one of the most important Anatolian notable families is described in Ismail Hakkı Uzunçarşılı, "Çapan oğulları," *Belleten*, 38 (1974), 215-261. The rise of Bayraktar Mustafa Paşa and his role in Selim's deposition is discussed in A. F. Miller, *Mustafa Pasha Bayraktar*, Moscow-Leningrad, 1947; and Ismail Hakkı Uzunçarşılı, *Meşhur Rumeli Ayanlarından Tirsinikli Ismail, Yılık oğlu Süleyman Ağalar ve Alemdar Mustafa Paşa* (Some of the Famous Rumeli Notables, Tirsinikli Ismail and Yılık oğlu Süleyman Ağas and Alemdar Mustafa Paşa (Istanbul, 1942).

نمایه

آرال، ۲۲	آ
آرتا، ۹۷، ۱۸۱	آبازه احمد، ۳۶۰، ۳۶۱
آرگوس، ۱۳۱	آبازه حسن، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۵
آرناووت احمد پاشا، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶	آبازه محمد پاشا، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۴۴
آزبون، ادوارد، ۳۱۳	۳۵۵
آزوف، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۷	آبازه ملک احمد پاشا، ۳۵۲
۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۹۲	آدانا، ۱۲۲
آستراخان، ۳۱۵	آدریاتیک، ۶۸، ۹۵، ۹۷، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱
آسون، ۴۶۳	۱۴۱، ۱۸۱، ۲۳۰، ۴۳۸، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۹
آسیا، ۹، ۱۹، ۲۳، ۳۳، ۹۰	۴۷۴، ۴۹۴
آسیای صغیر، ۳۰	آدم (ع)، ۲۵۶
آسیای مرکزی، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۰، ۳۵، ۴۱، ۴۸	آذربایجان، ۲۷، ۱۲۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۱
۵۴، ۵۸، ۶۵، ۶۹، ۷۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۹۴، ۲۵۲	۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۲۹
۲۶۸، ۲۸۵، ۳۰۵	۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۶، ۳۴۴
آفریقا، ۱۴۳، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۹۸، ۳۵۵، ۳۸۰، ۴۲۵	۳۴۵، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۹
۴۸۷	آذری، سهیل، ۱۲
آفریقای جنوبی، ۱۵۵، ۴۸۷	آدمیرال آلکسیس اورلوف، ۴۲۹
آفریقای شمالی، ۹، ۳۱۱، ۳۶۲	آرارات، ۳۰
آصف، ۴۹۸	آراگون، ۱۴۲، ۱۷۶

آنا (خواهر لوی دوم) ۱۶۷	آغریدیر، ۳۷، ۵۴
آناپا، ۴۹۲	آق تپه، ۱۹۶
آناطوللی، ۹۹، ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۳۰، ۴۱، ۴۳	آق چای، ۷۵
۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۵-۵۵، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹	آق شهر، ۵۴، ۶۹، ۷۸، ۸۷، ۱۰۹
۷۹-۷۹، ۸۰-۸۹، ۹۰-۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸	آق کرمان، ۱۲۹، ۱۳۷، ۲۲۹
۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴	آکسفورد، ۱۵
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۵	آگسبورگ، ۱۹۲
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵	آگوستوس سوم، ۴۲۱، ۴۲۷
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹	آلاشهر، ۱۴۶
۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴	آلب الاسلان، ۲۹
۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹	آلبانی، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۸۷
۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹	۹۵، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴
۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۱	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۲۳۰
۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۵	۲۶۱، ۳۱۷، ۳۳۴، ۳۰۸، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۳۸، ۴۶۰
۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۸	۴۶۷، ۴۶۹، ۴۹۴
۳۹۱، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۵۳	آلبانی شمالی، ۲۶۷
۴۵۴، ۴۶۷، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳	آلبانی مرکزی، ۴۳۸
آناطوللی جنوبی، ۳۳۷	آلب، ۱۷۱
آناطوللی شرقی، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۱	آلتائی، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۳۲، ۷۲
۲۶۷، ۳۲۵، ۳۲۶، ۴۳۹، ۴۹۳	آلسیو، ۶۷
آناطوللی غربی، ۳۹۶، ۴۶۶، ۴۹۴	آلفونسوی، ۱۲۰، ۱۲۱
آناطوللی مرکزی، ۴۲، ۱۲۵، ۱۴۶، ۱۶۹، ۳۵۸، ۴۹۳	آلکساندر، ۴۷۵
آنالیبا، ۳۹۰	آلکساندر ایبیلانتی، ۴۴۸
آنتالیا، ۳۷، ۸۹، ۹۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۳۰۷	آلکساندر سووروف، ۴۳۲
آنتالیای شرقی، ۳۷	آلکساندر، یوحنا، ۵۲
آندرئادورئا، ۱۷۷	آلمان، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۶، ۲۶۶، ۳۷۱، ۴۴۶
آندرئاکلر، ۴۱۰	آمادیوس ساووی، ۵۲
آندورنیکوس، ۴۴، ۴۵، ۵۲	آماسرا، ۱۲۲
آن ساووی، ۴۵	آماسیا، ۷۲، ۸۰، ۸۲، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲
آنکارا، ۱۵، ۴۸، ۴۹، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۶	۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۵۲، ۳۲۶، ۳۵۹
۱۱۵، ۱۳۴، ۱۵۲، ۲۵۴، ۳۳۲	آمریکا، ۲۹۸، ۴۰۹، ۴۴۷
آنکونا، ۱۲۴	آمریکای شمالی، ۴۴۰
آنیامورا، ۳۸۸	آمستریس، ۴۴
آیدوس، ۴۸، ۸۴	آمیوسوس، ۷۹

آیدین، ۳۶، ۴۵، ۵۵، ۶۹، ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۱۴۷	احمد جزاریاشا، ۴۳۷
الف	احمد جوادپاشا، ۵۰۹
ابراهیم (امیر قرمان -) ۱۰۹، ۱۰۱، ۹۸	احمد چلبی، ۲۵۹
ابراهیم (سلطان -) ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۹	احمد دوم، ۳۲۶، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۱۹
ابراهیم (برادر عثمان دوم -) ۳۳۰	احمد سزار پاشا، ۴۶۳، ۴۶۷
ابراهیم بیگ، ۹۵، ۴۳۷	احمد سوم، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۲۵، ۴۹۶، ۵۰۳،
ابراهیم پاشا، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۹	۵۰۸، ۵۰۶
۵۰۴، ۴۱۱، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۳، ۳۵۰، ۱۸۲	احمد شمس الدین بن کمال، ۲۵۵، ۲۵۴
ابراهیم متفرقه، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۵	احمد منصور، ۳۱۱
ابشیر مصطفی پاشا، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۴۹۲	احمد ندیم، ۵۰۳، ۵۰۴
ابن رشد، ۲۵۳	احمدی، تقی الدین ابراهیم، ۲۴۹
ابن کمال ← کمال پاشا، ۱۴۳	ادرمیت، ۳۶
ابوحنیفه، ۱۷۴	ادرنه، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۸، ۷۴، ۷۹، ۸۰،
ابوالسعود افندی، ۲۵۵، ۲۶۰	۸۲، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹،
ابوالسعود عمادی، ۱۸۸	۱۱۰، ۱۱۵، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۳۰،
ابوقیر، ۴۶۴	۲۳۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۳۶۴، ۳۸۱،
اپیروس، ۱۲۱	۳۸۷، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۲۸، ۴۴۳، ۴۷۰،
اتریش، ۹، ۶۱، ۷۳، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۷	ادریس بدلیسی ← بدلیسی، ادریس
۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۶۵، ۳۰۸، ۳۱۰	ادساء، ۳۲
۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹	ادموند پورکوت، ۴۱۰
۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹	ادیب افندی، ۵۱۱
۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱	اردبیل، ۴۱۲
۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷	اردوی زرین، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۲۹
۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۹۳	اردهان، ۲۰۰، ۳۱۲
اچمیادزین، ۲۶۶	ارزروم، ۲۹، ۷۶، ۷۷، ۸۸، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۷۴،
احمد، ۱۵۰، ۲۵۴	۱۷۵، ۲۲۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۹۴، ۴۸۸،
امیر احمد، ۱۴۶	۴۹۲
سلطان احمد، ۳۳۲	ارزنجان، ۵۴، ۷۶، ۷۷، ۸۶، ۸۸، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۲،
احمد آباد، ۲۵۸	۱۵۳
احمد اول، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۴۴، ۳۴۵	ارس، ۴۱۹
۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۹	ارطغرل، ۴۱
احمد پاشا، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۶۴، ۳۶۵، ۴۲۴	ارغون خان، ۴۰
احمد پسر بایزید، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹	ارولو (اغری)، ۳۱۹
	ارمنستان، ۲۸، ۲۹، ۴۲، ۷۲، ۱۹۷، ۳۱۵

- اسکودار (اسکوتاری)، ۴۴، ۲۳۱، ۲۴۰، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۵۳
- اسکودا گاما، ۲۵۸
- اسکی شهر، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۳۶۵
- اسلام گرای، ۳۱۵
- اسلوباسیا، ۴۷۵
- اسلونیا، ۴۹، ۱۷۲
- اسلیون ۴۸، ۸۴
- اسمولنسک، ۳۷۷
- اسویلنگراد (مصطفی پاشا)، ۵۳
- اشترگوم، ۳۲۷
- اشراف اغولاردی، ۸۶
- اشرف، ۳۷
- اصفهان، ۳۰، ۷۲
- اغری قاپی، ۴۱۹
- اغوزخان، ۲۸۵
- اغولاری (امیر -)، ۳۷
- افغانستان، ۲۳، ۲۶، ۹۷، ۱۹۴
- افیون قره حصار، ۸۹
- اقیانوس اطلس، ۹
- اقیانوس منجمد شمالی، ۲۱
- اقیانوس هند، ۱۹۴، ۲۵۸
- الب ارسلان، ۳۰، ۳۱
- البرز، ۲۲
- البستان، ۷۶، ۸۶، ۱۳۸، ۱۶۹، ۴۶۰
- التونجازاده، ۲۵۲
- الجزایر، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۳۳، ۲۵۸
- الغ بیگ، ۲۵۱، ۲۵۸
- القاص میرزا، ۱۹۰
- الکساندریاب ششم، ۱۴۲
- الموت (قلعه -)، ۳۱
- الوداغ (المپ)، ۴۲
- الیاس (ع)، ۶۵
- امام حسین ← حسین (ع)
- امپراتوری ممالیک، ۱۳۴
- امپراتریس، ۴۳۲، ۴۴۱، ۴۴۷
- امجه زاده حسین پاشا، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲
- امجه زاده حسین کوپرولو پاشا، ۴۹۵، ۴۹۶
- امروس (امروز)، ۱۲۰، ۱۲۵
- امیان، ۴۶۶
- امیدنیک، ۱۸۱
- امینه سلطان، ۳۹۶
- اندلس، ۱۴۲
- انطاکیه، ۳۲، ۲۶۷
- انگلستان، ۹، ۷۳، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۹۴، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۸۴، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۴۶، ۴۶۶، ۴۸۷
- انگلیسی مصطفی، ۳۴۵، ۳۴۴
- انوری افتدی، اسدالله، ۵۱۱
- اوبرت، ۴۳۵
- اوترانتور، ۱۳۲
- اوتلوق بلی، ۱۲۵
- اوجاکوف (ازو)، ۲۹۹، ۴۹۳
- اودسا، ۴۴۹
- اورال، ۲۳، ۳۰۵، ۴۳۱
- اورتلیوس، ۴۹۱
- اورخان، ۲۴، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۲۳۵، ۲۵۴
- اورسوه، ۷۴، ۱۰۳
- اورشلیم، ۱۳۱، ۱۴۱، ۲۳۷، ۲۶۷
- اورفا، ۳۹۰
- اورلوف، ۴۳۰، ۴۳۲
- اورنوس بیگ، ۴۵، ۵۲، ۷۰
- اوزاکوف، ۳۴۳
- اوزدمیر اوغلو عثمان پاشا، ۲۶۱، ۳۱۲، ۳۱۵
- اوزون حسن، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۷
- ۱۴۵، ۱۵۳، ۲۵۴
- اوسترلیتز، ۴۶۹
- اوکرایسن، ۱۱۹، ۱۲۸، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۷

ایساقچی، ۴۴۳	۴۲۸، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۸۹، ۳۸۸
ایستانکوی، ۴۹۴	اوکرید، ۴۶۷، ۲۶۴، ۴۶۷
ایستریا، ۱۲۱، ۴۶۲	اوکزا کوف (اوزی)، ۴۴۹، ۳۳۱، ۴۴۹
ایمرتکلی، ۳۷۱، ۴۰۸	اوکسوز علی، ۲۶۱
اینوس (انز)، ۱۲۰	اولیرشت، یان، ۱۳۹، ۱۴۰
اینوسنت یازدهم (پاپ)، ۳۷۱	اولم، ۴۶۹
اینه گول، ۴۲	اولونیا، ۱۳۰
ایوان چهارم، ۳۰۵، ۳۱۱	اولیاچلی، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴
ایوان سوم، ۱۲۸، ۱۵۰	اولیورا، استفان، ۹۶
ایوب، ۲۴۰	اونا، ۳۱۷، ۳۸۸، ۴۰۱، ۴۰۲
ایونی (جزایر)، ۴۶۵، ۴۶۸	ایاصوفیه، ۳۷۹
	ایپساللا، ۵۲
ب	ایبک، ۲۶۵
بابا اسکی، ۳۹۴	ایتالیا، ۷۳، ۹۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵
بابا ذوالنون، ۱۶۹	۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۵۰
بارباروسا، خیرالدین، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸	۴۰۲
۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲	ایتالیای شمالی، ۱۴۱
بایر، ۱۸۲	ایچل، ۱۳۵
بابعالی، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۸۳	ایراگازس، ۱۰۳
باتوری، استفان، ۳۱۱	ایران، ۱۱، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۴۱، ۵۴، ۷۱، ۷۴
باتوری سیگسموند، ۳۲۰، ۳۲۳	۸۴، ۹۷، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۸
بارکسی اکوش، ۳۶۳	۱۶۱، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷
بارون دوتوت، ۴۳۴، ۴۳۴، ۴۳۶	۱۹۹، ۲۲۹، ۲۶۱، ۲۶۹، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۲
بافره، ۳۷	۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷
باکو، ۳۲۶، ۴۱۲	۳۵۶، ۳۷۱، ۳۹۸، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۱
باکیرکوی، ۳۸۴	۴۳۹، ۴۴۰، ۵۰۳
باگ، ۳۷۰، ۴۳۲، ۴۴۹	ایرسوا، ۴۲۲
بالتاچی محمد، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۹۶	ایرتوش، ۲۴
بالتیک، ۳۱۵، ۴۲۹	ایروان، ۳۱۵، ۴۱۲، ۴۱۳، ۳۲۴
بالسا، ۶۷	ایزابل، پرنس، ۱۸۵، ۱۹۱
بالکان، ۴۶، ۵۱-۴۸، ۵۶-۵۱، ۶۴، ۸۴، ۸۵، ۸۸	ایزالدی، ۱۰۵
۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۷	ایزمایل، ۲۳۰، ۴۷۵
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۲۳۰، ۲۶۱، ۲۷۶	ایزمیت، ۴۴، ۴۵، ۳۴۷، ۴۹۲
۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۲۱، ۴۲۳	ایزنیک (نیقیه)، ۳۰، ۴۲، ۴۵، ۸۸، ۱۸۷، ۲۳۵

۳۷، ۷۵، ۷۳	۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۲، ۴۶۰، ۴۵۴، ۴۴۶، ۴۳۸، ۴۲۸
بریتانیا، ۴۰۲، ۴۴۱، ۴۳۵، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۵۴، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۶۶، ۴۶۵، ۴۷۴	۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵
بریتسون، ۱۵	بالکان غربی، ۴۴۶
بریک، ۱۱۶	بالکسیر (بالتوکاسترو) ۸۰، ۸۰، ۸۱
بسارابی، ۲۳، ۱۲۹، ۱۸۳، ۳۸۵، ۴۷۱	بالوز و نیزی، ۱۴۱
بسطامی، عبدالرحمن، ۲۵۴	بانیالوکا، ۴۲۲
بصره، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۳۳۶، ۳۳۹	باواریا، ۱۷۱، ۳۸۰
بغداد، ۲۶، ۳۲، ۷۲، ۱۴۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۴۵	بایبورت، ۱۵۲
۳۸۴، ۴۱۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۹، ۴۸۹، ۴۹۵	بایرام پاشا، ۴۸۹
بلغارستان، ۳۹، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۶	بایزید، ۷۷، ۶۹، ۷۹، ۸۵، ۸۷، ۹۱، ۹۵، ۱۱۴
۵۷۱، ۸۸، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۳۶	۱۲۷، ۱۴۵، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۹۸، ۱۹۹
۳۹۸، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۴۵، ۴۶۱، ۴۶۷	۲۵۳، ۳۰۳، ۴۱۴
بلغراد، ۴۸، ۷۱، ۹۶، ۹۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷	بایزید اول، ۵۶، ۵۹، ۶۵، ۶۸، ۹۳، ۹۶، ۱۳۲، ۲۴۷
۱۳۹، ۱۶۷، ۱۷۳، ۲۰۰، ۲۰۰، ۳۲۱، ۳۷۲	بایزید پاشا (وزیر -)، ۹۱
۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۴، ۴۰۱، ۴۰۲	بایزید پسر مراد، ۶۶، ۶۶، ۶۷
۴۱۹، ۴۲۲، ۴۴۸	بایزید پسر خرم سلطان، ۱۷۹
بلیغ محمد امین، ۵۰۶	بایزید دوم، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸
بنابارت، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۴	۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۹۴، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۹
۴۷۵	بایکال، ۲۱
بندر کیلیا، ۱۲۱	بتن گابور، ۳۴۴
بنوحفص، ۱۷۶	بدرالدین سماونی ← سماونی
بوترنیتو، ۴۶۲	بدلیسی، ادریس، ۱۴۳، ۱۵۳، ۲۵۴، ۴۹۵
بوجاج (بوکاش)، ۳۶۹	برائیل، ۱۲۸، ۲۳۰، ۴۴۹، ۴۷۵
بوده، ۱۶۸، ۲۵۱	برات، ۷۴، ۳۵۸
بورسا، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۵۲، ۷۲، ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۹۰	براتیسلا (پرسبورگ)، ۱۷۰
۹۱، ۹۲، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۲۰۵	براندرنبورگ، ۳۶۲، ۴۹۳
۲۳۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۶، ۳۳۲	برانکوویچ، ژرژ، ۶۷، ۸۰، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
۳۶۴، ۳۶۵، ۴۶۷، ۴۹۳، ۴۹۶	۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۰
بورسالی، احمد پاشا، ۲۵۰	برقوق، ۷۳، ۷۶
بورگونی، ۱۰۳	برگاما (برگاموم)، ۴۵
بورنو، ۱۵۸	برنادولوکس، ۱۵
بوزجا آدا، ۳۶۱، ۳۶۲	برون (برنو)، ۱۷۱
	برون یوم، ۱۶۷
	برهان الدین قاضی، ۵۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲

بی شهر، ۳۷، ۶۹، ۸۷	بوزوک، ۱۶۹
بیگلرود، ۳۴۳	بوسزا، ۳۲۸
بیله جیک، ۴۲	بوسفور، ۳۰، ۳۷، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۴۲، ۲۳۱،
بین النهرین، ۷۲، ۷۳، ۱۷۴	۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۴۰۵، ۴۱۹، ۴۵۳، ۴۶۵،
بی یقلی محمد پاشا، ۱۵۳	۴۷۴، ۴۷۳
	بوسنی، ۳۳، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۷، ۷۰،
پ	۷۴، ۸۷، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰،
پاپ، ۵۴، ۵۲، ۵۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۱،	۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۹۱،
۱۳۲، ۱۴۱، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۲،	۲۰۶، ۲۳۰، ۲۶۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳،
۳۰۷، ۳۷۷، ۴۱۶	۳۲۸، ۳۶۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۰۱، ۴۱۰،
پاپاسی، ۳۷۱	۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۴، ۴۴۷، ۴۴۸،
پاپ اینوسنت هشتم، ۱۳۵	۴۴۹، ۴۶۱، ۴۹۳
پاپ پیوس دوم، ۱۲۳، ۱۲۴	بوشات (خانواده -)، ۷۴
پاترونا خلیل، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹،	بوشاتلی، ۴۳۸
۴۴۵، ۵۱۰	بوشاتلیس آلبانی، ۴۶۰
پارتنون، ۳۷۷	بوکسکای، استفان، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴
پارگا، ۱۶۵	بوکونیا، ۱۴۰
پاریس، ۱۴، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۷۵،	بوگورد، ۴۲۰
پاساروویتس، ۴۰۳، ۴۲۳	بوگومیل، ۱۲۱، ۱۲۳
پاسینلر، ۷۶	بولو، ۸۸، ۱۹۸
پاشازاده، ۱۴۳	بونوال (احمد)، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۵، ۴۴۱، ۴۴۵
پاشا بیقیت بیگ، ۶۷	بونیفاس نهم (پاپ -)، ۷۳
پالتوکاسترو (بالکسیر)، ۳۶	بوهم (کوه -)، ۴۹، ۷۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷۰، ۱۷۱،
پالتولوگ، توماس، ۱۰۳	۲۶۵
پالتولوگ هشتم، ۹۹	بویوک دره، ۴۱۹
پاول ویتک، ۱۵	بی اوغلو، ۴۱۹
پایاس، ۱۵۵	بیت المقدس، ۳۰۸
پترارش، ۱۸۳	بیتونیا، ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۵۹
پترزبورگ، ۴۷۵	بیرقدار مصطفی پاشا، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷
پترواردین، ۳۸۰، ۳۸۸، ۴۰۱، ۴۱۶، ۵۰۸،	بیزانس، ۹، ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷،
پجوی، ابراهیم، ۴۹۵	۴۰، ۴۳-۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱-۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۷۱، ۷۳،
پراوادی، ۸۳	۷۵، ۸۳-۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۰۱،
پرتغال، ۱۵۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۳۲۵،	۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۰-۱۱۸، ۱۲۳،
۳۷۱	۲۰۸، ۲۶۶، ۴۱۸، ۴۴۵

	پرگاموم (برگاما)، ۳۶
	پرگه، ۴۶۲
ت	پرمدی، ۶۸
تاسوس (تاشوز)، ۱۲۰	پرنس آلمانی، ۱۸۱
تامارا، ۵۲	پرنس هانری، ۴۴۷
تئودورا (همسر اورخان)، ۴۵، ۵۹	پروس، ۴۲۱، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۳۱، ۱۸۳، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۳۱، ۴۲۵
تئودوروس، ۷۰	پره‌وزا، ۴۶۲، ۴۰۲، ۴۰۱، ۱۸۱
تئودوسیوس دوم، ۱۱۸	پریزن، ۳۸۱
تب، ۱۰۲	پرلیپ، ۵۳
تبریز، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۱۶، ۳۴۴، ۴۱۲، ۴۱۳	پسان اوغلو پاشا، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۷۱
تیش، ولاد چهارم، ۱۲۱	پست، ۱۶۸، ۳۲۲
تراکیه، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲	بطراول، ۳۸
۶۸، ۸۰، ۸۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۸، ۳۹۵	بطر کبیر، ۳۸۷، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۱۲، ۴۲۳، ۴۲۷
۳۹۶، ۴۱۹، ۴۴۵، ۴۶۷، ۴۹۴	بفلگونیا، ۴۴
ترانسیلوانیا، ۴۹، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۹، ۱۶۷	پلوشینگ، ۵۳
۱۷۰، ۱۸۶، ۲۳۰، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳	پنیون دارگل، ۱۷۶، ۱۷۷
۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۶۲، ۳۶۳	پوتمکین، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۵، ۴۴۸
۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۲	پودولیا، ۳۷۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۵، ۳۸۸، ۴۲۷
۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۲۲، ۴۴۸	۴۳۳، ۴۸۰
ترایان، ۱۰۲	پورت، ۳۸۷، ۳۸۸
ترخان خدیجه سلطان، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴	پورتموت، ۴۲۹
۳۵۵	پورگشتال، هامر، ۱۲
ترخونچی احمد پاشا، ۳۵۳، ۳۵۴	پوگاچف، ۴۳۱، ۴۴۰
ترسیکلی اوغلو اسماعیل پاشا، ۴۶۷، ۴۷۰	پولتاوا، ۳۶۷، ۳۹۷، ۳۹۸
ترکستان، ۳۷	پیاله پاشا ساکیز، ۱۹۲، ۳۰۷، ۳۰۸
ترکیه، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۱۳، ۱۳۰، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۵۰	پیامبر اکرم، ۱۴۶، ۳۷۹، ۴۹۱
تسالی، ۷۰، ۸۹، ۹۰، ۱۰۳، ۴۹۴	پیراحمد، ۱۲۴
تفلیس، ۷۲، ۳۱۲، ۳۲۶، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۰	پیر سلطان عبدال، ۲۶۱
تقی الدین محمد، ۲۵۸، ۲۵۹	پیری رئیس، ۱۹۴، ۲۵۷، ۲۵۸
تکه، ۶۹، ۹۲، ۹۴	پیری، محمد، ۱۶۵، ۱۶۶
تکیرداغ، ۴۷	پیلوس، ۱۲۱
تمسوار، ۱۳۶، ۱۷۳، ۱۹۱، ۳۸۵، ۳۸۶	
تموجین، ۳۲	
تمیسرا (ترمه)، ۳۷	

جانیکلی، ۴۶۷	تندوس، ۱۲۴
جده، ۱۵۷	توپال احمد پاشا، ۳۶۲
جزیره مدلی، ۱۷۶	توپال رجب پاشا، ۳۳۹، ۳۴۰
جغتای مغول، ۳۳، ۷۲	توپال عثمان پاشا، ۴۱۶، ۴۱۷
جسم سلطان، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷	توب قایی، ۱۱۴، ۱۵۸، ۲۰۸، ۳۴۹، ۴۰۵، ۴۹۱
۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳	تورتکو، ۵۵، ۹۷
جنجی خواجه، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۱	تورتکو دوم، ۸۷، ۱۰۰
جندر اوغلی، ۸۶	تورگوت (دراگوت)، ۱۹۱، ۱۹۲
جندر اسماعیل بیگ، ۲۵۲	تورن، ۴۳۱
جنوا، ۳۶، ۴۷، ۸۵، ۹۴، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۸۰، ۳۲۱	تورناداغ، ۱۵۳
جنید، ۸۶، ۹۱، ۹۴، ۹۵	تورنووو، ۷۱، ۲۶۴
جولا، (قلعه)، ۲۰۰	توروس، ۳۰، ۵۴، ۱۲۴، ۱۵۵
جهانگیر پسر خرم سلطان، ۱۷۹	توسکانی، ۳۷۱
جیحون، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵	توشان اغولاری، ۳۷
جیزه، ۴۶۳	توقات، ۷۵، ۸۰، ۱۳۳، ۱۵۹
ج	توکای، ۱۷۰
چارلز پنجم، ۱۶۷	تولون، ۴۶۳
چالدران، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۴، ۲۶۷	توماس، استفان، ۱۲۱
چپان اوغلو، ۴۳۷	توماسوویچ، استفان، ۱۲۳
چتینچه، ۱۳۱	تومان بیگ، ۱۵۶، ۱۵۷
چراغان، ۵۰۴	تونس، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۲
چرکس محمد پاشا، ۳۳۶	تیور خلاصی، ۱۵
چشمه زاده مصطفی رشید افندی، ۵۱۱	تیسا، ۱۸۶، ۲۳۰، ۳۸۸
چلبی محمد، ۴۰۷	تیلست، ۳۷۴، ۳۷۵
چلبی مصطفی پاشا، ۴۷۶	تیمورتاش، ۵۲، ۵۳
چناق قلعه، ۳۶، ۴۵، ۴۹۳	تیمور لنگ، ۵۴، ۵۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷
چندرلی، ابراهیم، ۸۲	۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۱۵۱، ۱۸۲، ۲۵۱
چندرلی، خلیل، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲	۴۰۹، ۲۴۷
چندرلی قره خلیل پاشا، ۲۱۳	تیموک، ۴۰۲
چنگیز خان، ۳۲، ۳۳، ۷۲، ۱۵۱	ج
چوبوک، ۷۷	جانبولاط، ۳۲۵
چویان اوغلاری، ۴۰	جان بیگ گرای، ۳۳۸
چورلو، ۴۶	جان پاول جونز، ۴۴۷

دریای سیاه، ۹، ۲۳، ۳۰، ۳۷، ۴۲، ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۶۲، ۷۵، ۸۱، ۸۶، ۹۴، ۹۷، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۶۸، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۶۵، ۴۷۵، ۴۹۲	۳۵۸، ۳۵۵، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۲۹، ۲۰۰، ۴۷۱، ۴۶۵، ۴۳۴، ۳۹۱، ۳۶۲ دارلیم (اسکی شهر)، ۳۶، داغستان، ۴۹۳، ۴۲۴، ۴۲۰، ۳۱۵، دالماسی، ۴۹، ۷۱، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۸۰، ۲۳۰، ۳۱۷، ۳۷۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۴۶، ۴۶۲، ۴۶۹
دریای مرمره، ۱۵۸، ۳۵۸ درینا، ۴۰۱ دفترزاده محمد پاشا، ۴۹۲ دکارت، ۴۱۰ دلاورپاشا، ۳۳۳ دلنا، ۱۵۷، ۴۶۳ دلیورمان، ۸۹ دمشق، ۷۷، ۱۵۶، ۲۳۷، ۳۳۸، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۱، ۴۲۵، ۴۳۷، ۴۴۷	داماد ابراهیم پاشا، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۲۶، ۵۰۸ دانسیگ، ۴۳۱ دانشگاه استانبول، ۱۱۴ دانمارک، ۴۹۳ دانوب، ۴۹، ۵۶، ۷۴، ۸۷، ۹۴، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۶، ۲۳۰، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۶۸، ۴۷۵، ۴۷۷
دمشقی، ابوبکر بن بهرام، ۴۰۹ دموتیکا، ۴۶، ۵۲، ۱۴۸ دن، ۱۱۹ دنیبر، ۲۲۹، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۹۷، ۴۳۱، ۴۳۲ دنیستر، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۸۳، ۲۲۹، ۳۲۸، ۳۴۳، ۳۷۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۲۲، ۴۴۶، ۴۴۹	دانوب سفلی، ۲۳، ۲۳۱ دانوب میانی، ۲۳۰ داوود پاشا، ۱۳۵، ۲۳۱ داوود قیصری، ۲۵۲ دجله، ۷۲، ۷۳ دده سلطان، ۸۸ دده قورقود، ۲۴۸ دراما، ۴۹، ۵۲ دراوا، ۱۶۷، ۲۳۰ دریند (ناحیه -)، ۱۷۳، ۳۲۶ درویش محمد پاشا، ۳۲۲، ۳۵۵ درویش محمد ظللی افندی، ۴۹۱ دریواستو، ۶۷ دریای خزر، ۳۱، ۴۱۳، ۴۹۳ دریای سرخ، ۱۵۹، ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۵۸، ۴۶۳
دیورجا، ۷۱، ۲۶۱ دونوت، بارول، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۴۹ دود کانه، ۲۰۰ دورازو، ۶۷، ۱۴۲ دورثا، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۳۳ دورست، ۴۳۵ دورسون بیگ، ۲۵۴ دوروسزنکو، بیتر، ۳۶۸، ۳۷۰ دوریله (اسکی شهر)، ۴۲ دوشان، استفان، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۶۷، ۸۱، ۸۲، ۹۶، ۱۰۲ دولاقوره، ژان، ۱۷۸ دولچینو، ۶۷	

- روسجوك، ۲۳۰، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۷۴، ۴۶۷، ۴۷۶،
۴۷۷
- روسيه، ۹، ۲۳، ۳۷، ۱۲۸، ۱۵۸، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۲۶،
۳۲۸، ۳۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۴، ۳۴۹،
۳۶۲، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۸۷، ۳۸۸،
۳۸۹، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳،
۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۷،
۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۴۶،
۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶،
۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۸۷
- روكسلانه (خرم سلطان)، ۱۶۶
- روم، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۱،
۵۲، ۹۹، ۱۱۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۸۷،
۲۴۵، ۲۵۰، ۲۶۷، ۳۵۹
- روم شرقی، ۱۱۶، ۱۲۸
- رومانف، ميخائيل، ۳۴۳
- رومانوس، ديوجانوس، ۲۹
- روملي، ۷۵، ۸۸، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۲،
۱۳۲، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۲،
۲۱۴، ۲۲۵، ۳۲۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۳۱، ۲۳۷، ۳۱۶،
۳۲۲، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۷۸، ۴۱۲، ۴۶۱،
۴۶۵، ۴۷۴، ۴۹۳
- روملي افندی، ۴۹۶
- روملي حصار، ۱۱۰
- ريزويك، ۳۸۷
- ز
- زابوروزی، ۳۴۳
- زابوليا، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۹۱
- زاگانوس پاشا، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۲
- زاگرس، ۱۷۵
- زانتا، ۴۲۹
- زبيد، ۱۹۳، ۳۰۴، ۳۳۷
- دومنيچ، ۳۶، ۴۱
- دونا گراشيا، ۳۰۶
- دون زوزف، ۳۰۶، ۳۰۷
- ديار بكر، ۵۴، ۷۳، ۱۵۳، ۲۲۹، ۲۵۱، ۳۲۶، ۴۱۲،
۴۹۳
- ديوريچي، ۸۶
- دی يو، ۱۹۴
- ر
- راب (رود -)، ۱۷۲، ۳۶۶
- راتيسون، ۱۷۱
- رادو، ۱۲۸
- رادولف اول، ۱۳۸
- رادوی چهارم، ۱۲۳
- رازی، ۲۵۱
- راغب پاشا، محمد، ۵۰۵
- راغوزه (دوبروويك)، ۹۷، ۱۳۶، ۱۶۷
- راكوتسي، جورج، ۳۲۶
- راكوجي، جورج، ۳۴۴
- راكوجي، ۳۶۳، ۴۰۸، ۴۳۴
- راكوجي فرنچ دوم، ۴۰۱
- راكويتز (راكووا)، ۱۲۹
- راميان، ۸۶
- رانی، ۳۸۰
- رايشنباخ، ۴۴۸
- رحمانيه، ۴۶۳
- رخصار، ۴۲
- رستم پاشا، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۹
- رشيد افندی، محمد، ۵۰۵، ۵۰۸
- رمی افندی، ۴۹۶
- رودس، ۱۴۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۷،
۲۰۰، ۲۵۷، ۴۹۴
- رود نيك، ۳۵۸
- رودوب، ۴۸، ۵۲

سقاریه (رود)، ۴۰، ۴۲	زکریا افندی، ۴۸۹
سک (جزیره)، ۳۶۸	زکریا زاده بیچی افندی، ۴۸۹
سکورا، ۳۳۱	زنبیلی علی جمال افندی، ۲۵۴، ۲۵۳
سگوت، ۴۱، ۴۵	زوئه (صوفیه)، ۱۲۸
سگدین، ۱۰۳	زوراوانو، ۳۶۹، ۳۷۰
سلانکامن، ۳۸۴	زهاب (دشت -)، ۳۴۵
سلانیک، مصطفی، ۲۵۷	زیتوا (رود -)، ۳۲۴
سلجوقی، مسعود، ۴۰	زیتواتوروک، ۳۲۴، ۳۲۷
سلطان تولون، ۱۸۷	زیدیه، ۳۰۴
سلیم، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۴۴۵، ۴۷۱	س ساری مالتوک، ۶۵ ساری محمد پاشا، ۵۰۱ سافاد، ۵۰۷ سافران، ۸۸ ساکیز (خیوس)، ۹۴ سالونیک، ۴۶، ۴۸، ۵۲، ۸۰، ۸۵، ۹۵، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۶۸، ۱۸۶، ۲۳۰، ۳۸۴ ساماکوف، ۵۳، ۸۳ سامی افندی، مصطفی، ۵۱۰ سامی بیگ، مصطفی، ۵۰۵ سامور، ۳۱۵ سان الله افندی، ۳۲۱ ساوا، ۲۳۰، ۳۱۷، ۳۸۸، ۴۴۷، ۴۰۲ ساووی، ۳۸۷، ۴۰۱، ۴۱۶ سیاتز، ۱۶۷ سیاستی، هاریس، ۴۷۱ سپتینسولا، ۴۶۵ سرایه وو، ۲۵۱، ۴۱۶، ۴۲۲ سعد آباد، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۳۴، ۵۰۴ سعد الدین، ۳۶۰ سغد، ۲۵ سفالونیا، ۱۳۲، ۴۲۹
سلیم اول، ۱۶۰، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۷۶، ۱۸۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱	
سلیم دوم، ۲۶۶، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۹۵	
سلیم سوم، ۴۳۵، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۰۶، ۵۰۷	
سلیمان، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۹	
سلیمان آقا، ۳۵۵، ۴۱۷	
سلیمان افندی، حافظ، ۵۱۱	
سلیمان اول باشکوه، ۱۱۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۷، ۲۰۳، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۹۱، ۲۹۴، ۳۲۸، ۴۹۸، ۴۸۱، ۴۹۵	
سلیمان بن اورخان، ۴۵، ۴۷، ۴۹	
سلیمان بن بایزید، ۸۰، ۲۴۹	

۸۶	سینوپ، ۳۷، ۷۰، ۳۲۷، ۴۳۶
صامسون، ۳۷، ۷۵، ۸۶، ۸۸، ۹۴	سینوبلی مومین، ۲۵۲
صربستان، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵	سیواس، ۵۴، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۶
۵۶، ۶۷، ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴	۱۳۳، ۱۵۳، ۲۶۱، ۳۵۵، ۳۵۹
۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۹	سیواسی افندی، ۳۰۷
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۶۷	ش
۱۹۵، ۳۱۷، ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۰۱	شاخ زرین (خلیج -)، ۷۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۵۹
۴۰۲، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۴۶، ۴۶۱، ۴۶۷	۴۰۸، ۲۳۳
۴۶۸، ۴۷۶	شارل پنجم، ۳۰۸
صربی - آلبانی، ۴۹	شارل دوازدهم، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰
صربی - بلغاری، ۵۳	شارل نهم، ۳۱۰
صفوی، سلطان حسین، ۴۱۲	شارل هشتم، ۱۳۵
صفوی، شاه اسماعیل، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲	شاکر افندی حسین، ۵۱۰، ۵۱۱
۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۸	شاهرخ، ۹۷
صفوی، شاه عباس، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۲۶	شاهزاده محمد، ۳۳۰، ۳۵۰
صفوی، شاه عباس اول، ۳۱۶، ۳۳۶، ۴۲۰	شاه عباس اول ← صفوی، شاه عباس اول
صفوی، طهماسب، ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۰، ۱۹۷	شاه قلی، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸
۳۰۳، ۳۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۰	شاهین گرای، ۳۳۸
صفی الدین اردبیلی، ۱۴۵	شبین قراحصار، ۸۸
صفیه سلطان، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۸	شرف الدین صابون جوغلو، ۲۵۲
صنعا، ۱۹۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۳۷	شروان، ۳۱۵، ۴۱۳، ۴۲۰
صوفیه، ۴۸، ۸۳، ۸۴، ۱۰۱، ۱۳۹، ۲۳۰، ۴۴۳	شریف مکه، ۱۵۷
صوفی افندی، محمد، ۵۱۰	شومنا، ۴۳۲
صوفی محمد پاشا، ۳۵۰، ۳۵۱	شهاب الدین شاهین پاشا، ۱۰۴، ۱۰۷
صوقلی محمد پاشا، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۵۶، ۳۰۵	شهدی، ۲۵۴
۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۹۵	شهرزور، ۴۲۰
ط	شهانشاه پسر بایزید، ۱۴۷
طبانی یاصی (یا صاف)، ۳۴۰	شیراز، ۷۲
طرابلس، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰	شیشمان، ۵۲، ۵۳، ۷۱
طرابزون، ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۴۴، ۴۸، ۷۵، ۸۶، ۱۲۰	شیکاگو، ۱۵
۱۲۲، ۱۵۰، ۲۵۰، ۳۲۷، ۳۵۹، ۴۶۷، ۴۹۲	ص
طراسوس، ۱۲۲	صاروخان (ترکمنهای -)، ۳۶، ۵۵، ۶۷، ۶۹، ۸۱
طغرل بیگ، ۲۶، ۳۰	

طيارباشا، ۴۶۷	عكا، ۴۳۷، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۷، ۵۰۷
ع	عالمشا پسر بايزيد، ۱۴۷
عاشق پاشازاده، ۲۵۴	علاء الدين پاشا، ۶۰
عاصم افندي، احمد، ۵۰۹، ۵۱۰	علاء الدين پسر سليم، ۱۴۹
عاصم افندي، اسماعيل، ۵۰۵	علاء الدين ثابت، ۵۰۳
عائشه سلطان، ۳۳۶، ۳۵۵	علاء الدين علي بيگ، ۷۵، ۱۰۲
عبد الحميد اول، ۴۱۹، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹	علاء الدين طوسي، ۲۵۱
۴۴۸، ۵۰۷، ۵۰۸	علاء الدين كتيبا، ۲۴۷
عبد الكريم افندي، ۲۵۱	علي (ع)، ۲۶۸، ۲۶۹
عثمان اوغلو، ۴۳۷	علي آبادي، ميرزازكي، ۱۲
عثمان اول، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۵۱، ۳۴۱	علي افندي، گليبولولو مصطفى، ۴۹۹
عثمان بيگ، ۴۰	علي بن ولي، ۲۵۸
عثمان پاشا، ۳۱۵، ۳۱۶	علي بيگ، الكبير، ۴۳۷
عثمان پسر ارطغرل، ۴۱	علي پاشا، ۳۳۰، ۳۳۶، ۴۰۱، ۴۶۳، ۴۶۵، ۵۰۴
عثمان دوم، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳	علي پاشاي يانينا، ۴۳۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۷
۴۸۹	علي پسر باولاق ارسلان، ۴۰
عثمان سوم، ۴۲۵، ۵۰۵	علي زاده حسين افندي، ۳۴۲
عجلون، ۳۳۸	عمادي، ابوالسعود، ۱۸۸
عدن، ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۴	عمر افندي (سلطان -)، ۳۳۰
عراق، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۵۸	عمر بيگ، ۳۵، ۴۵
۷۲، ۷۳، ۷۴، ۱۲۲، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷	عمر بيگ آيدين، ۴۵
۱۷۸، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۶۰، ۳۳۶	عمر پاشا، ۴۳۷
۳۳۷، ۳۴۵، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۶۷	عمر خان، ۳۷
عربستان، ۹، ۴۰۹، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۶۷	عمر لطفی برکان، ۱۵
عرجلی، ۱۹۷	عيسى پسر بايزيد، ۷۹، ۸۰، ۸۱
عروج رئيس، ۱۷۶	عينتاب، ۷۶، ۹۴
عزالدين دوم، ۵۹	عين جالوت، ۳۳
عزت افندي، محمد، ۳۳۰، ۵۰۹	عين علي افندي، ۴۴۱
عزى افندي، سليمان، ۵۱۱	عين علي فواق، ۴۹۹
عصمت خان سلطان، ۱۹۹، ۳۰۹	غ
عطاء الله افندي، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷	غازان، ۳۱۵
عطاء الله شانه زاده، محمد، ۵۰۹	غازي، احمد، ۲۴۷
عطار، ۲۴۸	غازي حسن پاشا، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۲

۳۱۱، فزه	۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۴
۴۲۴، فشانچی حاجی	غازی سید تبال، ۲۴۷
۴۹۳، ۴۳۷، ۲۶۷، ۳۳، فلسطین	غرناطه، ۱۷۶، ۱۴۳
۱۰۱، ۹۹، فلورانس	غزالی، ۲۰۳، ۲۵۱، ۲۵۳، ۳۵۷
۴۴۸، ۴۴۷، فنلاند	غلطه (ارتفاعات -)، ۱۵۸، ۲۴۰، ۴۱۹، ۴۳۶، ۵۰۶
۴۰۴، فونتن بلو	غوری، ۱۵۶
۳۶۳، فهروار	
فیض الله افندی، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵	ف
۳۷، فیلادلفیا (آق شهر)	فاضل احمد پاشا، ۴۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۸۱
۲۳۰، ۱۹۳، ۸۸، ۵۱، ۵۰، فیلیپ	۴۹۳
۳۹۷، فیلیپ اورلیک	فاضل بیگ، ۵۰۷
	فاضل مصطفی پاشا، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴
	۳۸۵
ق	فتح الله افندی، ۳۹۲
۱۰۲، قاپولو دربندی	فرات، ۲۹، ۴۱، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵
۱۵۸، قابی قولو	فرانسس، ۳۰۶
۴۱۲، ۳۲۶، ۲۰۳، ۷۲، قارص	فرانسوا، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۷
۱۳۵، ۱۳۴، قاسم بیگ	فرانسوا اول، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۲
۱۵۹، قاسم پاشا (محلّه -)	فرانسه، ۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹
۵۰۷، قاضی حسین پاشا	۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۲
۱۴۴، قاضی زاده	۱۹۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۷
۲۵۹، قاضی زاده احمد شمس الدین افندی	۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۰۴
۳۶۰، قاضی زاده لر	۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۲۳
۳۵۷، ۳۵۶، قاضی زاده محمد افندی	۴۲۸، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۳
۲۵۱، قاضی زاده موسی پاشا	۴۵۴، ۴۵۹، ۴۶۶-۴۶۱، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲
۴۹۶، ۴۹۵، قاضی عسکر روملی	۴۷۴، ۴۷۵
۹۴۴، ۳۸۴، ۲۵۷، ۲۳۷، ۱۶۴، ۱۵۶، ۱۵۵، قاهره	فردیناند، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱
۳۰، قیاذق	۱۹۳
۳۰۸، ۳۰۷، ۲۶۷، ۱۸۱، ۱۶۰، ۱۳۱، ۹۶، قبرس	فردیناند اول، ۱۶۷
۴۴۶، ۳۹۰، ۳۶۰	فرهاد پاشا، ۱۶۹، ۲۶۱، ۳۱۸، ۳۱۹
۱۷۷، قبودان پاشا	فریگیای، ۳۶
۱۵۹، قدیر گاه	فریگیای شمالی، ۴۱، ۴۲
۴۲، قراچه حصار	فریدلند، ۴۷۴
۸۰، ۴۵، ۴۴، قراسی	فریدون بیگ، ۲۵۸
۸۶، ۷۵، ۶۶، ۵۳، ۴۹، ۳۷، قراسمان (طایفه -)	

- قون، ۱۵
قونیه، ۳۴، ۳۷، ۵۴، ۶۹، ۷۵، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۹،
۱۹۶، ۲۵۱، ۲۷۰، ۳۳۷، ۳۴۶، ۵۰۶
- قویتوره، (اردو-)، ۳۷
قویوچی مراد، ۳۲۶، ۴۸۹، ۴۹۹
قیصریه، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۸۶، ۱۴۰، ۱۵۸، ۳۳۶
قینارچه، ۴۳۲، ۴۴۶، ۴۴۹
- ک
کاپادوکیه، ۳۰
کاتب چلبی (حاجی خلیفه، مصطفی بن
عبدالله)، ۴۰۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۰۰
کاترو (کوتور)، ۳۷۷
کاترین، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱،
۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۲
کاترین براندنبورگ، ۳۴۴
کاترین دوم، ۴۴۵
کاترین کبیر، ۴۲۱، ۴۲۷
کاتو کامبریس، ۱۹۳
کاریات، ۴۴۸
کاریات شرقی، ۲۳
کارفال، ۴۲۹
کارلووتیز، ۱۸۰، ۱۹۲، ۳۷۵، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷،
۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۰۱، ۵۰۱
کارینتیا، ۱۳۸، ۱۳۹
کارینووا، ۴۸، ۸۴
کازیمیر، ۱۳۹
کازیمیر چهارم، ۱۲۸
کاساندر، ۹۵
کاستریوتیس، خرج ۵۵، ۹۷
کاستوریا، ۷۴
کاستیل، ۱۴۲، ۱۷۶
کاشفی، ۲۵۴
کاظم پاشا، ۴۳۶
- ۱۰۲، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۴، ۹۲، ۹۰، ۸۸، ۸۷،
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۷،
۱۴۶، ۱۳۸
قرشهر، ۷۵، ۲۴۸
قره باغ، ۱۵۱
قره جورج، ۴۶۸
قره چلبی زاده عبدالعزیز افندی، ۳۴۲، ۴۹۵
قره چه اوغلو، ۵۰۲
قره حصار، ۸۸، ۸۹، ۱۵۲
قره حیدر اوغلو، ۴۹۳
قره مصطفی پاشا، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۸،
۳۷، ۳۷، ۴۰، ۴۰، ۷۰، ۸۶، ۸۸، ۱۱۵
قسطنطنیه، ۳۶، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۶۸،
۷۰، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۹۲، ۹۹، ۱۰۵،
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۵۶،
۲۳۳، ۲۶۵
قصر بایزید، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶،
۴۲۴
قفقاز، ۲۲، ۲۳، ۷۲، ۷۳، ۹۳، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۷۵،
۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۲۹، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۷۰،
۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۳،
۳۲۶، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۴۵، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۲۰،
۴۲۴، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۴۷، ۴۸۷، ۴۹۳
قفقاز جنوبی، ۲۶۱
قفقاز شمالی، ۴۸۷
قطیف، ۱۹۴
قلندر اوغلو، ۳۲۵
قلندر چلبی، ۱۶۹
قلیچ ارسلان، ۴۰
قندهار، ۴۱۲
قورجاللی، ۴۵
قوچی بیگ، مصطفی، ۴۹۹، ۵۰۰
قورقود (بسر بایزید)، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹
قوشچی، علی، ۲۵۱

۴۳۰، ۴۲۸، ۴۲۳، ۴۲۱، ۴۱۳، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۷	کالیفرنیا، ۱۵
۴۴۵، ۴۴۳، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱	کامبرای، ۱۷۰
۴۹۳، ۴۹۲، ۴۴۷، ۴۴۶	کامینیک، ۳۶۹
کریمه سلطان، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۵	کانفا کوزن (جان ششم)، ۴۵، ۴۶، ۴۷
۳۵۹، ۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۶	کاند یا، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۷، ۴۹۴
کش، ۷۲	کانیک، ۳۷
کفه (فودوسیا)، ۳۰۵، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۸	کاوالا، ۵۲، ۹۵
کلکته، ۱۸۱، ۱۸۲	کبکچی مصطفی، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷
کلمبیا، ۱۵	کنتنجی عمر پاشا، ۴۹۲
کلمنس هشتم (باب)، ۳۱۸	کراسوس (گیرسون)، ۳۷
کلود - آلکساندر سوم دوبونوال، ۴۱۵	کراکو، ۴۳۱
کلود کوهن، ۳۷	کریلا، ۲۶۱
کلبیس، ۴۶۴	کرت، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۶۷، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰
کماخ، ۷۶، ۷۷، ۱۵۳	۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۸۵
کمال بیگ، ۲۵۵	۴۴۶، ۴۹۲، ۴۹۴، ۵۰۲
کمال رئیس، ۲۵۷	کرجی (رود -)، ۳۷
کمانکش قره مصطفی پاشا، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹	کردستان، ۱۵۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۳۱۶
۳۵۹	کرسپی، ۱۸۷
کمانکش علی پاشا، ۳۳۴، ۳۳۶	کرسون، ۴۴۶
کمانیجه، ۳۴۳، ۳۸۵	کرکوک، ۴۲۰، ۴۲۴
کمبل، ۴۳۴، ۴۳۶	کرمان، ۷۲
کمپوفورمیو، ۴۶۲	کرمانشاه، ۴۱۲، ۴۱۳
کمنی یانوس، ۳۶۳	کروآسی، ۴۹، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲
کنت آمادپوس دوم ساووی، ۵۰	۱۸۵، ۲۶۷، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۸۰، ۴۰۱
الکندی، ۱۰۸	کروشواج، ۹۶
کنستانتین، ۵۵، ۱۰۲، ۱۲۰، ۴۴۶	کرویا (آقچه حصار)، ۶۷، ۷۴، ۸۷، ۱۳۰
کوپرنیک، ۴۰۹	کریتولوس، ۲۵۴
کوپرو، ۳۵۹، ۳۵۸	کریم خان، ۴۳۹
کوپرولو، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۹۸	کریم گرای، ۴۲۸، ۴۳۰
کوپرولو، احمد، ۴۸۰	کریمه، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰،

۴۳۱، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۳، ۴۲۱، ۴۱۸، ۴۰۳، ۴۰۰	ل
۴۶۱، ۴۴۸	لاپسکی، ۹۷
له له سلیمان آقا، ۳۵۳، ۳۵۲	لادیسلاس، ۱۴۰، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۱، ۱۰۰
له له مصطفی پاشا، ۳۲۸، ۳۱۲، ۳۱۱	لادیسلاس، هفتم، ۱۳۹
لیتوانی، ۳۱۰، ۱۲۸	لارنده، ۷۵، ۵۴
لیدیا، ۳۶	لاری ایرانی، ۲۵۲
م	لازار، ۹۶، ۸۰، ۶۷، ۵۵، ۵۴، ۵۳
ماتاپان، ۴۰۱	لثوبولد اول، ۴۹۳، ۳۸۷
ماتیاس کورونیوس، ۱۳۹، ۱۳۰، ۱۲۷	لئون لاموش، ۱۲
ماچین، ۴۴۹	لبنان، ۴۳۷، ۳۳۷، ۱۸۲، ۱۶۲
مارا، ۱۰۸، ۱۰۲	لیپانتو (بندر -)، ۳۵۸، ۳۰۷، ۱۷۷، ۱۴۱، ۱۳۰، ۹۷
ماردین، ۳۳۶، ۱۵۳، ۷۳	۳۸۸، ۳۷۷
ماریاد سینیا، ۶۷	لرستان، ۴۱۳، ۴۱۲، ۱۹۷
مارتینوزی، ۱۹۱	لس آنجلس، ۱۵
ماری آنتوانت،	لسبوس، ۱۴۲
ماریتسا، ۴۳۸، ۱۳۶، ۱۰۲، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۸	لطفی پاشا، ۴۹۸، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳
مارتینوزی، ۱۹۱	لگهورن، ۴۲۹
مازندران، ۴۱۳	لمبرگ، ۱۴۰
ماکسیمیلان، ۳۱۱، ۱۳۹، ۱۳۸	لمنوس، ۳۶۲، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۰
مالتا، ۴۰۱، ۳۷۵، ۳۴۸	لندن، ۳۷، ۱۵، ۱۴
مالقرا، ۴۶	لنکر گاه، ۴۴۶
مانا، ۴۲۹	لوئی دوم، ۱۶۷
مانوئل (پسر یوحنا پنجم)، ۸۵، ۸۳، ۷۳، ۷۰	لوئی چهاردهم، ۴۱۵، ۳۸۰، ۳۷۵
مانوئل دوم، ۹۰، ۸۷، ۷۹	لوئی شانزدهم، ۴۵۰، ۴۴۶، ۴۴۵
مانیسا، ۴۹۲، ۱۹۸، ۱۴۹، ۱۴۷	لوتر، ۱۷۳
ماواری، ۴۸	لوروا، ۴۳۵
ماوراء النهر، ۱۴۶، ۷۴، ۷۲، ۳۳، ۳۲، ۲۶، ۲۴	لوله بورغاز، ۴۶
۳۴۴، ۳۲۵، ۱۵۸	لووف، ۴۳۱
ماهان، ۴۱	لهستان، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۰۳، ۱۲۸، ۷۳، ۵۳
متوکل، ۱۵۷	۱۴۲، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۶۵، ۳۰۶
مجارستان، ۷۱، ۷۰، ۶۱، ۵۶، ۵۳، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۹	۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳
۱۰۹، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۴-۹۷، ۸۷، ۷۹، ۷۴	۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۷
۱۵۰، ۱۳۶-۱۴۰، ۱۳۲، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۴، ۱۲۱	۳۶۲، ۳۷۵، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۲
	۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۷، ۳۹۸

- ۱۶۰، ۱۷۳-۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۷-۱۸۵، ۱۹۳،
 ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۳۰، ۲۶۷، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۰ تا
 ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۷۸-۳۶۷، ۳۷۱، ۳۶۶، ۳۲۷، ۳۸۲،
 ۳۸۵، ۳۹۱، ۴۰۱، ۴۱۷، ۴۴۸، ۴۹۳
 مجارستان شمالی، ۳۲۳، ۳۸۹
 محمد امین پاشا، ۴۲۸
 محمد افندی، ۲۵۶، ۳۶۰، ۴۰۳
 محمد اول، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸،
 ۸۹، ۹۰، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۴۹، ۲۵۴
 محمد بن سلیمان فضولی، ۲۶۰
 محمد بیگ، ۸۵، ۹۲
 محمد پاشا قرامانی، ۱۳۳، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۵۹
 محمد چلبی، ۸۰، ۸۳
 محمد چهارم، ۳۹، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۹، ۳۷۸،
 ۳۷۹، ۴۸۰، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۰۲
 محمد دوم، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۴،
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷ تا
 ۱۲۰، ۱۳۲-۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷،
 ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۶، ۲۳۳،
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۶
 محمد رشید، ۴۱۰، ۴۹۶
 محمد سعید پاشا، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹
 محمد سوم، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۱۸، ۳۱۹
 محمد عبدالباقی، ۲۵۹، ۲۶۰
 محمد علی، ۴۶۶، ۴۶۷
 محمد کوپرولو، ۳۵۸
 محمد گرای، ۱۵۰، ۳۱۵، ۳۳۸، ۴۹۳
 محمد نیازی مصر، ۵۰۱
 محی الدین عربی، ۲۵۲
 محمود اول، ۳۲۲، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸،
 ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۵۰۹
 مدللی (جزیره -)، ۹۴، ۱۷۶
 مدون، ۷۰
 مد پترانه، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۵۵، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۲،
- ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۷،
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۳۴، ۲۵۷، ۳۰۷، ۳۰۸،
 ۳۸۷، ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۵،
 ۴۸۷، ۴۹۱
 مد پترانه شرقی، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۸۱، ۴۳۰، ۴۶۲،
 ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۹۴
 مد پترانه غربی، ۱۴۱، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۵۷، ۳۰۸، ۳۱۱،
 مد پترانه مرکزی، ۱۶۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰،
 مدینه، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۷، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۳۳۷،
 ۴۳۸، ۴۹۰
 مراد، ۵۲، ۶۸، ۶۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴،
 ۱۰۵، ۱۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۳۰
 مراد اول، ۵۱-۴۷، ۵۳، ۵۴، ۵۶
 مراد بیگ، ۴۶۴
 مراد پاشا، ۳۲۵، ۳۵۵
 مراد دوم، ۸۹، ۹۳-۹۰، ۹۴، ۱۴۵، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴،
 مراد چهارم، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۵۰-۳۳۵، ۳۵۴، ۳۵۷،
 ۳۶۱، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۵، ۴۹۹، ۵۰۰
 مراد سو، ۲۹
 مراد سوم، ۲۵۶، ۲۶۶، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰،
 ۳۱۸، ۴۹۹
 مراغه، ۴۱۲
 مراکش، ۱۷۶، ۳۱۱
 مرتضی پاشا، ۳۹۳
 مرج دابق، ۱۵۶
 مرمره (دریای -)، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۸۱،
 ۱۱۰، ۱۱۵، ۲۱۱، ۳۸۴، ۴۰۸، ۴۱۸
 مرشا فرزند میخائیل، ۸۷، ۸۸
 مرعش، ۷۶، ۸۶، ۱۳۸، ۴۹۴
 مرکاتور، ۴۹۱
 مرو، ۳۲۵
 مزو کرسزتس، ۳۱۹
 مسجد ایاصوفیه، ۳۷۹
 مسجد سلطان احمد، ۳۳۲، ۳۹۴

ملافتاری، ۲۵۲، ۲۵۳	مسقط، ۱۹۴
ملتیہ (پیکانون)، ۴۴	مسکو، ۱۲۸، ۱۴۰، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۴۷، ۳۶۸، ۴۰۳
ملطیہ، ۷۵، ۷۶، ۸۶، ۱۵۶، ۳۰۹	مسکووی، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۰، ۳۰۵، ۳۲۸، ۴۱۷
ملک احمد پاشا، ۴۹۲، ۴۹۳	مسیح (ع)، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۶۷
ملکشاه، ۳۱، ۳۲	مصر، ۲۸، ۳۳، ۹۴، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷
ممالیک، ۱۳۷، ۱۳۸	۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۲
مناستر، ۵۳	۱۸۵، ۱۹۴، ۲۴۳، ۲۶۱، ۲۶۶، ۳۰۴، ۳۳۷
منتشا، ۵۵، ۶۹، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۴	۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۴، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۲۵
مندرس، (میاندر)، ۳۵	۴۳۰، ۴۳۷، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۶۳، ۴۶۴
منطقہ ایوب، ۴۹	۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۹
منگی گرای، ۱۲۸	مصر علیا، ۱۹۵، ۲۶۳، ۲۶۴
مودانیہ (بندر -)، ۴۲، ۴۳	مصطفی آغا، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۵
موراوا، ۴۸، ۵۳، ۱۰۱	مصطفی افندی، ۴۰۳، ۴۸۹
مورہ (پلہ یونس)، ۴۷، ۷۰، ۸۰، ۸۷، ۹۷، ۱۰۲	مصطفی اول، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲
۱۰۳، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۷	مصطفی پاشا، ۴۶۷
۱۸۱، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۴۶	مصطفی چلبی، ۸۹
۴۹۴، ۵۰۸	مصطفی چہارم، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷
موسی (پسر بایزید)، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶	مصطفی سوم، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۳۴، ۵۰۵
۸۷	مصطفی علی، ۲۵۶
موسی جالینوس اسرائیلی، ۲۵۹	مصطفی کذاب، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸
موسی چلبی، ۸۰، ۸۲	۱۹۹، ۴۱۴، ۴۲۵
موسی زادہ محمد عبداللہ افندی، ۵۱۱	مصطفی کمال آتاتورک، ۱۲، ۳۳۲
موصل، ۷۳، ۲۲۹، ۳۳۶، ۳۴۴، ۴۲۴	مصطفی نعیمہ (تاریخ نگار)، ۲۰۳، ۲۵۷، ۴۱۰
مولداوی، ۲۳، ۴۹، ۷۱، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸	مشہد، ۳۲۵
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲	مطہرتن بیگ، ۷۶
۱۸۳، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۶۲	مغولستان، ۲۱، ۲۳، ۷۲
۳۶۶، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۲۲	مقدونیہ، ۳۹، ۴۵، ۴۷، ۵۲، ۷۰، ۷۰، ۸۳، ۹۴، ۹۵
۴۲۸، ۴۲۳، ۴۴۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۹۳	۹۷، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۴۴۵
مولداوی جنوبی، ۴۷۱	۴۹۴
مولوی (درویشان -)، ۳۹۰	مکہ، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۹۷، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴
مولوی، جلال الدین، ۲۷۰، ۵۰۵	۳۳۷، ۳۳۸، ۴۹۰، ۴۹۴
مونتہ کوکولی، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۹۳	مگنسیا (مانیسا)، ۳۶
مونتہ نگر، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۳۰، ۴۰۱، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۳۸	ملاخسرو، ۲۵۳
مونیک، ۴۲۳	ملازگرد، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۴۱

- مونیکا، ۴۲۳
 موهاج، ۱۶۸، ۳۸۰
 موهر، ۱۱۵
 مهدی (ع)، ۱۰۸، ۱۴۶، ۱۵۹
 مهدیه، ۱۹۲
 مهری ماه سلطان، ۱۹۰، ۱۹۸
 مه فیروز سلطان، ۳۲۹
 میخائیل، ۸۸، ۳۲۰
 میخائیل اوغلو، ۸۲، ۸۳، ۸۵
 میترویویچ، ۵۶
 میرحسین پاشا، ۳۳۴، ۳۳۸
 میرکای کبیر، ۵۵
 میلان، ۹۶، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۸۰
- ن
 ناپل، ۴۹، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۸۷، ۱۹۲
 ناپی یر، ۲۵۸
 نادرشاه، ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۹
 ناسو - زیگن، ۴۴۷
 الناصر، ۳۲
 ناصرالدین فرج، ۷۶
 ناکسوس، ۳۶
 نایب السلطنه (فرزانه لادیسلاس)، ۱۰۵
 نحیفی، سلیمان، ۵۰۵
 نخجوان، ۴۱۲
 ندیم (شاعر)، ۵۰۶، ۵۰۷
 نضوح پاشازاده حسین پاشا، ۳۴۷
 نظام الملک، ۳۱، ۲۰۳
 نعیمه (وقایع نگار)، ۵۰۸، ۵۰۹
 نفعی (شاعر)، ۴۸۸، ۴۸۹
 نفیسی، سعید، ۱۲
 نگر و بونت (آغری بوز)، ۱۰۵، ۱۲۵
 نگره، ۳۰
 نلسون (لرد -)، ۶۳
- لندن، ۱۵
 لوئی، ۱۶۸
 نوربانو، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹
 نوری افندی، خلیل، ۵۱۱
 نوویردو، ۸۳
 نوی زاده عطایی، ۵۰۴، ۵۰۵
 نیپر (رود -)، ۳۲۷، ۳۶۹
 نیازی مصری، محمد، ۵۰۱
 نیساوا، ۴۸
 نیستر، ۱۲۸، ۳۳۱
 نیش، ۴۸، ۵۳، ۱۰۱، ۲۳۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۲۲، ۴۴۸
 نیشلی محمد آقا، ۴۰۳
 نیغده، ۶۹، ۷۲
 نیقیه (ایزنیک)، ۳۶، ۴۲، ۴۴، ۹۲
 نیکسار، ۷۵، ۸۰
 نیکوپولیس، ۷۱، ۷۴، ۷۹
 نیکوپولی، ۴۳۸
 نیکولاس زرتی، ۳۷۱
 نیکومدیا (ایزمیت)، ۴۲
 نیل، ۶۳
- و
 وابسینیا، ۴۹۴
 واپروس، ۴۹، ۹۷
 واردار (دره -)، ۵۲
 وارنا، ۱۰۴، ۴۳۲
 واستیر، ۷۴
 واسکودار، ۶۷
 واسکودا گاما، ۱۸۱
 واسیلی سوم، ۱۵۰
 والاد دراکول اول، ۹۷
 والاکئی، ۹۷، ۱۲۱
 والاکیا، ۷۱، ۷۴، ۸۲، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۲۳-۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۸

۱۷۵، ۱۸۱-۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۹۳،	۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۰۶، ۳۱۸،
۱۹۱، ۲۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۱۶،	۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۸۰، ۳۸۱،
۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۴، ۴۶۳،	۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۹، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۴۸،
۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰،	۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۹۳،
۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۸،	والثا آلبا، ۱۳۰
۴۰۱، ۴۰۸، ۴۱۸، ۴۶۲،	والوا، ۱۹۳،
هاتین، ۳۳۱، ۴۲۳،	والونا، ۸۷،
هاروارد، ۱۰، ۱۴، ۱۵،	وان (دریاچه -)، ۳۰، ۱۷۴، ۲۰۰، ۳۲۶، ۴۱۲، ۴۹۳،
هاربون، ویلیام، ۳۱۳، ۳۱۴،	وانا، ۱۰۱،
هالیس (قرل ایرماق)، ۳۰،	ورژن، ۴۳۴،
هامیلتون، گیب، ۱۵،	ورشو، ۳۶۲،
هانری دوم، یسی، ۱۹۳،	وستول (رود -)، ۳۶۳،
هانیا، ۳۴۸،	وصیف افندی، احمد، ۵۰۸،
هرات، ۳۲۵، ۴۲۰،	ولادیسلاو چهارم، ۳۴۳،
هرزگوین، ۱۲۳، ۱۳۶، ۲۳۰، ۴۰۲، ۴۲۱، ۴۴۶،	ولاد، ۱۲۳،
هرکلی پانتیکه (قره دنیزارغیسی)، ۴۸،	ولگا، ۱۱۹، ۱۴۰، ۳۱۳، ۴۳۱، ۴۸۷، ۴۹۳،
هرمز (جزیره -)، ۱۵۵، ۱۹۴،	ونیز، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۸۵، ۸۷، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴،
هلند، ۱۹۴، ۳۸۴، ۴۰۲، ۴۱۰، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۸۷، ۴۹۳،	۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰،
همدان، ۴۱۲، ۴۱۳،	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۸،
هند، ۷۳، ۷۶، ۱۵۵، ۱۸۲، ۱۹۴، ۲۵۸، ۴۰۹، ۴۲۰،	۱۸۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۷،
۴۲۴، ۴۶۳، ۴۸۷،	۳۱۸، ۳۲۷، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۷۵، ۳۷۷،
هنری دوم، ۱۹۲،	۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۶، ۴۱۸،
هنری دووالو، ۳۱۰،	ووشوار (آیزنبرگ)، ۳۶۷،
هنری سوم، ۳۱۰،	ووک برانگوویچ، ۵۵، ۶۷،
هنگری - مجار، ۱۹،	وهبی، سید حسین، ۵۰۶،
هندوکش، ۲۲،	ویدین، ۷۱، ۷۴، ۳۸۱، ۴۶۱،
هولاکو، ۳۳،	ویزگراد، ۳۲۳،
هوند یوس، ۴۹۱،	ویلاسا، ۳۱۵،
هونیاده ژان، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،	وین، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۷، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱،
یاخسی فقیه افندی، ۲۵۴،	۳۷۷، ۳۸۰، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۴۵، ۴۹۳،
یاسی، ۱۸۳، ۴۹۳،	وین ووسینیچ، ۱۲،
یالووا، ۴۴، ۴۱۸،	هـ
یالی کوشک، ۱۵۸،	هابسبورگ، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۷،
یانا، ۴۷۱،	تا

- یاناکس، ۱۰۱
 یان زاپولیا، ۱۶۷
 یانینا، ۱۸۱، ۹۷
 یاولاق ارسلان، ۴۰
 یانوه، (یانووا)، ۳۶۳
 یان کازیمیر، ۳۶۸
 یحیی افندی، ۳۳۹
 یحیی چلبی، ۴۹۶
 یعقوب پسر ازون حسن، ۱۲۶
 یعقوب پسر مراد، ۶۶
 یمن، ۳۱۲، ۳۰۵، ۳۰۴
 یمن جنوبی، ۱۹۴، ۱۹۳
 ینی سنی (رود -)، ۲۴، ۲۱
 ینی شهر، ۱۴۹، ۸۲، ۴۲
 یوجین، ۳۸۶
 یوحنای پنجم، ۷۰، ۵۵، ۵۲
 یوحنای هشتم، ۹۰
 یوحنای هفتم، ۷۳
 یوسف (شاهزاده)، ۹۰
 یوسف پاشا، ۴۹۲، ۴۴۶
 یوسف ضیاء پاشا، ۴۶۶
 یوسف نبی (شاعر)، ۴۸۹
 یوستنی نیانوس، ۱۱۸
 یونان، ۱۷۷، ۱۲۳، ۱۲۱، ۹۵، ۷۰، ۶۱، ۵۶، ۴۷
 یونان، ۴۳۰، ۴۰۰، ۳۷۷، ۲۳۰
 یونان شمالی، ۴۶۰، ۴۴۵
 یونان مرکزی، ۱۰۲
 یونس امره، ۵۰۱
 یونس عمرو، ۲۴۸
 یونی، ۴۶۲
 بیرمیسکیز چلبی زاده محمد افندی، ۴۰۴، ۴۰۳
 ۴۰۷

فهرست آثار منتشر شده معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی

ردیف	نام اثر	مؤلف	مترجم	تعداد صفحات
۱	شوق دیدار	دکتر محمدمهدی رکنی		۲۲۰
۲	پیام رهبر (ج ۱) برگزیده بیست پیام و سخنرانی امام خمینی	امور فرهنگی آستان قدس		۱۹۴
۳	پیام رهبر (ج ۲) مجموعه سخنرانیهای از امام خمینی	امور فرهنگی آستان قدس		۲۲۰
۴	ارزیابی گریه	دکتر محمدمهدی رکنی		۳۲
۵	اصول مقدمات کتابداری	ر.ع. شاکری		۱۵۶
۶	نامه هدایت	دکتر محمدمهدی رکنی		۳۶۰
۷	زیارتنامه حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام	امور فرهنگی آستان قدس		۸۴
۸	در صحنه خدیبر	دکتر محمدمهدی رکنی		۱۹۴
۹	التطبیق، بین السفیة البحار	الدكتور سيد جواد المصطفوی		۳۰۶
۱۰	الفروق فی اللغة	دکتر محمد علوی مقدم، دکتر ابراهیم الدسوقی شتا		۲۳۸
۱۱	کارنامه دو ساله آستان قدس رضوی	اداره روابط عمومی، اداره امور فرهنگی		۹۶
۱۲	سیمای انقلاب در آستان قدس رضوی	»		۶۴
۱۳	گفتار رهبر و رهروان	»		۸۶
۱۴	انقلاب و آستان قدس رضوی	»		۲۵۶
۱۵	قلمرو زبان فارسی و آموزش زبانهای بیگانه	گروه زبانشناسی کاربسته		۲۵۶
۱۶	انقلاب اسلامی در شعر شاعران	علی خزاعی فر		۱۱۰
۱۷	مسائل زبان شناسی و روشهای آموزش زبان	گروه زبان شناسی کاربسته و آموزش زبانها		۲۸۶
۱۸	آموزش و پرورش کودکان عقب مانده ذهنی	ساموئل کرک - جی. جانتسون	مجید مهدیزاده	۴۶۶
۱۹	گذرگاه افغانستان	ویلهلم دیتل	سیلمحسن محسنیان	۳۸۲
۲۰	کودکان دژمنش	ژاک، بوشارلا	محمدرضا شجاع رضوی	۱۹۰
۲۱	رشد روانی حرکتی نوزاد	دیدیه کالورت	محمدرضا شجاع رضوی	۱۸۴
۲۲	نامه نگاری به زبان انگلیسی	ساراجین راتلیج مریدی		۱۱۰
۲۳	گرفتگیهای ماه و خورشید	بریان پرپور	محسن مدیر شانه چی	۱۴۲

ردیف	نام اثر	مؤلف	مترجم	تعداد صفحات
۲۴	ستاره شناسی عملی با ماشین حساب	پتر دویت - اسمیت	سیداحمد سیدی نوقایی	۲۳۲
۲۵	انگیزش	ریچارد سی. تیوان، باری دی.		
۲۰۸		اسمیت	ملک عبدالی	
۲۲۴	هیجاناتها	روبرت بلاجیک	محمود رمضان زاده	
۱۰۲	سرمایک، کاربردها و حرضه های نوین آن		علی صابری	
۲۸	مقدمه ای بر شناخت ترسورها و کاربردهای آن	م. رامورتی	مهندس بهزاد قهرمان	۴۰۰
۲۹	آموزش علوم در مدارس ابتدائی (جلد ۱)	ادوارد ویکتور	سیداحمد سیدی نوقایی، رضا شالفروشان، محمدقاسم لطف-	
۳۰	آموزش علوم در مدارس ابتدائی (جلد ۲)	ادوارد ویکتور	آبادی، محسن مدیر شانه چی محمد رحیم رحیم زاده، علی-	۶۵۲
۶۱۶			اصغر نکالو، احمد حکیمی	
۳۱	استیاط آماری چندمتغیره	نارایان. سی. جری	دکتر ابوالقاسم بزرگ نیا	۴۰۰
۳۲	تولیمثل و وراثت	چارلز اچ. هیلر	محمد رحیم رحیم زاده	۹۶
۳۳	ستاره شناسی: اصول و عمل	ا. ای. ری و دی. کلارک	سیداحمد سیدی نوقایی	۶۴۸
۳۴	کتابنامه توصیفی روان شناسی	حسین احدی		۳۶۸
۳۵	ستاره شناسی دریایی	کراساوتسف خلیوستین	امیرحاجی خداوردیخان، سید	
۲۷۸			احمد سیدی نوقایی	
۳۶	تجزیه و تحلیل سریهای زمانی و پیش بینی	الیور اندرسن	دکتر ابوالقاسم بزرگ نیا	۱۹۰
۳۷	سیاره پلوتو	آنتونی. جی. وایت	سید محمد حسینی ابریشمی	۱۶۸
۳۸	درسهایی از ستاره شناسی	مدرسه ستاره شناسی و علوم دریائی		
۲۹۶			امیرحاجی خداوردیخان	
۱۷۸	در آنتاب نهج البلاغه	حلاءالدین حجازی		
۲۰	روشهای نمونه گیری	دس. راج	دکتر ابوالقاسم بزرگ نیا، سید	
۲۴۰			مجتبی حسینیون	
۴۱	سفرنامه بارنز	ستوان الکس بارنز	حسن سلطانی فر	۱۰۸
۲۲	توپولوژی	دکتر بهمن هنری		۱۴۴
۲۳	کتابخانه ما	علی رؤف		۱۴۴
۲۴	آموزش در دوران کودکی	پرئارد اسپاک	محمدحسین نظری نژاد	۴۳۸
۲۵	فنون کوچ نشینان بختیاری	ژان پی. یر دیگر	اصغر کریمی	۳۱۰
۲۶	آموزش و پرورش فلسطینیان	سارا گراهام براون	محمدتقی اکبری	۲۴۴
۲۷	کتابخانه ها و کتابداران	ف. ویلفرد لنگستر	دکتر اسدالله آزاد	۳۰۰
۲۸	زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان	کلارا کوکولیور رایس	دکتر اسدالله آزاد	۲۸۲
۲۹	چیرگی بر گرسنگی	ژان-ایو-کارفانتان، شارل کندامین	دکتر عباس آگاهی	۲۹۶

ردیف	نام اثر	مؤلف	مترجم	تعداد صفحات
۵۰	غصب حاکمیت	هلن کارر دانکوس	دکتر عباس آگاهی	۳۲۰
۵۱	بیزاری از مدرسه	چک اچ . کسان ، جسیپ پی . نورستن ، هوارد سی . ام . کارول	حسن سلطانی فر	۲۷۶
۵۲	حل المسائل آنالیز (جلد اول)	دکتر ابوالقاسم بزرگ نیا		۱۸۲
۵۳	حل المسائل آنالیز (جلد دوم)	دکتر ابوالقاسم بزرگ نیا		۲۳۲
۵۴	تربیت بدنی و بازپروری برای رشد ، سازگاری و بهبودی معلولان	دکتر هالیس اف فیت	تقی منشی طوسی	۶۷۰
۵۵	کنز الحفاظ فی کتاب تهذیب الانفاذ	ابن یوسف یعقوب بن اسحاق السکیت		۹۴۶
۵۶	مجمع الامثال (الجزء الاول)	لایم الفضل احمد بن محمد		۵۲۲
۵۷	مجمع الامثال (الجزء الثاني)	النیسابوری المعروف بالمیدانی لایم الفضل احمد بن محمد		۲۳۰
۵۸	حضرت معصومه (ع) و شهر قم	محمد حکیمی		۱۳۵
۵۹	خارت آفریقا	زان زیگلر	دکتر عباس آگاهی	۳۱۰
۶۰	امپراطوری قروپاشیده	هلن کارر دانکوس	دکتر عباس آگاهی	۳۲۷
۶۱	جبر خطی	آ . مری ترورپر	دکتر محمدرضا رجب زاده ، دکتر ابوالقاسم بزرگ نیا	۲۴۸
۶۲	شرح سفری به ایالت خراسان	کلنل سی . ام . مک گرگر	مجید مهدیزاده	۲۹۲
۶۳	بیداری وجدان در کودکان ناسازگار	آ . موئل	محمدرضا شجاع رضوی	۱۷۶
۶۴	روان شناسی و رشد زبان	دکتر حسین لطف آبادی		۲۲۵
۶۵	الهادی الی الفاظ اصول الکافی (جزء الاول)	الدکتور سید جواد المصطفوی		۴۱۴
۶۶	آمار پایه ای	دیوید بلاک ول	سید مجتبی حسینون	۱۴۴
۶۷	فضا	ترنس مورناک	علی رؤوف	۸۰
۶۸	آموزش کودکان تیزهوش	چیمز گالاگر	مجید مهدیزاده ، احمد رضوانی	۵۶۰
۶۹	پدیده های جوئی	فرانسیس ویلسن	علی رؤوف	۶۸
۷۰	من آبیم	علی رؤوف		۴۸
۷۱	کاربرد مراد و ادیو اکتیو در پزشکی	دکتر محمدعلی بهروز		۲۰۸
۷۲	تفاوتهای فردی	آن آناستازی	جواد طهریریان	۳۱۷
۷۳	دهکده ای در آناتولی	محمود ماکال	دکتر رضا انزایی نژاد - علی اکبر دیانت	۱۸۴
۷۴	جغرافیای نخست در خدمت جنگ	ابو لاکست	ابوالحسن سروقد مقدم با مقدمه دکتر محمدحسین پاپلی یزدی	۱۵۲
۷۵	درآمدی بر روابط بین الملل	ژاک هونتز ینگر	دکتر عباس آگاهی	۳۸۴

ردیف	نام اثر	مؤلف	مترجم	تعداد صفحات
۷۶	از طلوع تا غروب خورشید با شناخت انرژی خورشیدی	شان ماکلی	سید احمد سیدی نوقابی	۱۹۰
۷۷	انگیزش و شخصیت	ابراهام ایچ. مزلو	احمد رضوانی	۴۶۱
۷۸	خاورمیانه	پیتر بیومونت، جرال د بلیک، مالکوم واگ استاف	محسن مدیر شانه چی، محمود رمضان زاده، علی آخشینی	۶۵۶
۷۹	فندانهای غول (ژاپن در راه تسخیر جهان)	کریستین سوته	دکتر عباس آگاهی	۳۶۸
۸۰	آخرین سالهای مائیا	مارسل پادوانی	دکتر عباس آگاهی	۲۴۴
۸۱	آبیاری قطره ای	بالوگ و گرگلی	دکتر امین علیزاده، مهندس حمید خیابانی	۲۷۶
۸۲	راهنمای گل‌های خودرو	کریستوفر هامفریز	علی رؤوف	۸۸
۸۳	نگاهی به موزه مرکزی (انگلیسی)	سید علی اردلان، جهان ایناتلو	رضا قائم مقامی	۴۰
۸۴	نگاهی به موزه مرکزی (عربی)	سید علی اردلان، جهان ایناتلو	ناصر نجفی	۴۰
۸۵	انفردگی	راس میچل	دکتر وحید رواندوست	۱۰۴
۸۶	کاربرد الگوهای احتمال	اس. ام. راس	دکتر ابوالقاسم بزرگ نیا	۲۴۸
۸۷	اصول فیزیولوژی گیاهی (جلد اول)	جی. ری نوگل - جرج ژ. فریتز	دکتر مهرداد لاهوتی، رحیم رحیم زاده	۵۹۸
۸۸	سرگذشت کرم ابریشم	محمود عنبرانی		۲۰
۸۹	دانه شجاع	احمد رضیمی		۲۰
۹۰	پرندگان	ر. ه. س. فیس	هائده جلالیان حسینی	۲۴
۹۱	فرهنگ افزوده های غذایی	زابت اس. ایگو	فخری شهیدی، مسعود فلاحی	۲۷۸
۹۲	اختلالات رفتاری کودکان	ریتا ویکس - نلسون، الن سی.		
۹۳	بختیارها؛ هشایر کوه نشین در پویه تاریخ	ایزرائل	م. تقی منشی طوسی	۷۴۴
۹۴	آبیاری بارانی: دستگاههای مورد نیاز و نحوه استفاده از آنها	دپتر امان	سید محسن محسنیان	۲۰۴
۹۵	مفاهیم فیزیک نوین	ملوین کی	سید محمد حسینی ابریشمی، دکتر امین علیزاده	۱۷۴
۹۶	مفاهیم فیزیک نوین	ارتور بایزر	علی اصغر تکالو	۶۴۶
۹۷	زبان‌شناسی عملی، بررسی گوش قاین	دکتر رضا مردیان		۲۱۱
۹۸	جهان	جوسپ کلچیک	بهزاد قهرمان	۳۶۰
۹۹	جمع آوری باران و سیلاب در مناطق روستایی	گزارشی از کمیته برنامه ریزی محیط زیست سازمان ملل متحد	سید محمد حسینی ابریشمی	۲۷۲
۱۰۰	جمهوری خلق چین ۱۹۴۹ - ۱۹۸۵	ماری - کلا برژر	دکتر عباس آگاهی	۴۸۰
۱۰۱	سیاست آسیایی چین	فیلیپ دیور و گار، ژان بیرکاستان و ...	دکتر عباس آگاهی	۳۲۰
۱۰۱	درمان بیماران بی دندان با پروتز دندانی	جی. سی. هیکس، جی. ای.	محمد درهمی، مهرداد رادور	

ردیف	نام اثر	مؤلف	مترجم	تعداد صفحات
	بوچر ۱۹۸۵			
۱۰۲	پژوهش و بررسی فرهنگ عامه ایران	زوب، سی. ال. بولندر	ویرایش دکتر اسماعیل شریفی	۸۴۰
۱۰۳	مباحث در فقه اللغة و زبان شناسی عربی	حسینعلی بیهقی		۸۰
۱۰۴	پیام قرآن	دکتر رمضان عبدالنواب	حمیدرضا شیخی	۵۱۸
۱۰۵	اقوام مسلمان اتحاد شوروی	شیخ محمد عبده	علاءالدین حجازی	۷۸
۱۰۶	روشهای سیمی و بصری و یادگیری زبانها	شیرین آکیز	علی خزاعی فر	۵۶۸
			گروه زبان شناسی کاربسته و	
۱۰۷	آنچه باید درباره بیماریهای کت و پریدودنتال بدانیم		آموزش زبانها	۳۴۴
۱۰۸	کاوشی در ستاره شناسی	ژاکلین و سیمون میتون	دکتر غلامعلی غلامی	۶۰
۱۰۹	سیارات و اقمار	ویلیام جن. کافمن	محسن مدیر شانه چی	۲۸۸
۱۱۰	مقدمه ای بر انرژی خورشیدی برای محققان و مهندسان	سکل وایندر	علی درویش	۲۰۸
۱۱۱	رهنمودهایی برای کتابخانه های عمومی	اتحادیه بین المللی انجمنهای کتابداری	سیداحمد سیدی نوقایی	۳۵۲
۱۱۲	آبیاری سطحی، سیستمها و نحوه کاربرد آنها	ملوین کی	رحمت الله فتاحی سیدمحمد حسینی ابریشمی، دکتر امین علیزاده	۱۱۴ ۲۳۰
۱۱۳	فرمولهای ستاره شناسی برای محاسبها	جین میوس	محمود لایقی فیروزآبادی	۲۴۸
۱۱۴	چهار صورت مثالی	کارل گوستاو یونگ	پروین فرامرزی	۱۶۸
۱۱۵	آموزش در دوره متوسطه	جوزف اف. کالاهان، لئونارد	جواد طهوریان	۵۰۲
۱۱۶	جغرافیای شهری در افغانستان	اچ. کلارک	سیدمحسن محسنیان	۲۵۲
۱۱۷	همه چیز فرو می باشد	اردین گروتس باخ	فرهاد منشوری	۲۳۲
۱۱۸	امریکا ۱۹۶۸	آندره کاسپی	دکتر عباس آگاهی	۲۰۴
۱۱۹	مبانی فیزیک ریاضی	ادگارا. کروت	دکتر تقی عدالتی، دکتر ابوالقاسم بزرگ نیا	۵۵۶
۱۲۰	ایموتولوژی	دکتر رضا فریدحسینی		۴۶۲
۱۲۱	فرسایش و حفاظت خاک	آر. پی. سی. مورگان	دکتر امین علیزاده	۲۸۶
۱۲۲	تاریخ و فلسفه کتابداری	ا. ک. موکهرجی	دکتر اسدالله آزاد	۲۳۴
۱۲۳	چگونه کتاب بخوانیم	مارتیر جی. آدلر، چارلز ون		
		دورن	محمد صراف تهرانی	۴۱۸
۱۲۴	شرح سفری به ایالت خراسان (جلد دوم)	کلنل سی. ام. مک گرگر	اسدالله توکلی طیبی	۲۹۶
۱۲۵	تشخیص درمان آکنه، جوشهای جوانی	پروفیسور رونالد مارکس	علی رؤوف، دکتر رمضاتملی	
			یوسفی	۱۴۰
۱۲۶	بازیهای هدفدار ریاضی	محمدتقی مینی		۱۲۰

ردیف	نام اثر	مؤلف	مترجم	تعداد صفحات
۱۲۷	ایران، انسانه و واقعبیت، خاطرات سفر به ایران	مریت هاکس	محمدحسین نظری نژاد،	
۱۲۸	فلسطین ۱۹۴۷	آکن گرش، دومینیک ویدال	محمدتقی اکبری، احمد نمایی	۲۶۶
۱۲۹	مدیریت تولید	دکتر سیدمهدی الوانی، مهندس نصرالله میرشعیمی	دکتر عباس آگاهی	۲۷۲
۱۳۰	اصطلاح‌شناسی و طبقه‌بندی در عقب‌ماندگی ذهنی	هربرت جی. گروسمن	فرهاد ماهر	۵۹۶
۱۳۱	مقدمه‌ای بر نظریه کنترل	اس. ا. مارشال	سعید رفعت چاه	۲۵۶
۱۳۲	روانشناسی اجتماعی کاربردی	استوارک ازکمپ	فرهاد ماهر	۳۲۰
۱۳۳	اشکال ناهمواری در نواحی خشک	ژان تریکار	دکتر مهدی صدیقی، دکتر محسن پورکرمانی	۶۱۲
۱۳۴	زبان و مهارت‌های زبانی	جیمز فلاد-پتر اچ. سالوس	علی آخشینی	۵۶۰
۱۳۵	تمدن سیاهان، تاریخ، فنون، هنرها جوامع	ژاک ماکه	دکتر اسدالله علوی	۵۰۲
۱۳۶	مرزهای فیزیک-ستاره‌شناسی	فرد هوپل، جایانت نارلیکار	بهزاد قهرمان	۳۰۴
۱۳۷	اتم، انسان، جهان، زنجیره طولانی پیچیدگیها	هانس آلف ون	بهزاد قهرمان	۵۹۲
۱۳۸	افغانستان، اسلام و توگرایی سیاسی	اولیور ورا	ابوالحسن سروقد مقدم	۱۳۲
۱۳۹	تبر الماس و قسه‌هایی دیگر از کشورهای بالت	آ. بلوکین	قاسم صنعوی	۳۶۰
۱۴۰	ناتوانیهای یادگیری، مفاهیم و ویژگیها	جرالد والاس، جیمز ا. مک لاین	م. تقی منشی طوسی	۳۳۶
۱۴۱	درمان انفرادی، اختلاف نظرهای گذشته و نگرش جدید	پلاجی. کلاپتون، جیمز ای. بارت	حسن سلطانی فر	۶۵۸
۱۴۲	تولید و مدیریت گیاهان علوفه‌ای	پتر دی. والتن	مهندس محسن مدیر شانه چی	۵۴۲
۱۴۳	پیلهای خورشیدی از اصول ساده تا سیستمهای پیشرفته	چنینگ هو-ریچارد ام. وایت	سیداحمد سیدی نوقایی	۲۲۸
۱۴۴	طرح پرستنامه و سنجش نگرشها	ا. ان. اوپنهایم	مرضیه کریم نیا	۴۰۸
۱۴۵	آموزش مهارت‌های اجتماعی به کودکان	جی. کارتلج-جی. اف. میلبرن	محمدحسین نظری نژاد	۳۱۴
۱۴۶	آزمونهای روانی-شناختی کودکان برای مشاورهٔ کودک	دکتر حسین لطف آبادی		۵۱۲
۱۴۷	ایران و اقتباسهای فرهنگی شرق از مغرب زمین	زیرنظر یان ریشار	ابوالحسن سروقد مقدم	۱۷۸
۱۴۸	روشهای پژوهش در تاریخ (جلد اول)	زیرنظر شارل ساماران		۳۰۴
۱۴۹	تاریخ روابط بین الملل در قرن نوزدهم (جلد اول)	پی. یرونوون	قاسم صنعوی	۵۸۶
۱۵۰	روش تدریس هنرنامه	محمدتقی مبینی		۴۸۸
۱۵۱	روشهای پژوهش در تاریخ (جلد دوم)	زیرنظر شارل ساماران	ابوالقاسم بیگناه، دکتر غلامرضا ذات‌علیان، دکتر مهدی علایی، دکتر اقدس یغمایی	۳۸۰
				۳۹۶

ردیف	نام اثر	مؤلف	مترجم	تعداد صفحات
۱۵۲	اسرار کهکشانها و ستارگان	ال. ای. گورویچ، ا. دی. چرنین	سیداحمد سیدی نوقابی	۲۰۸
۱۵۳	غروب خورشید شفق و فلق آسمان شامگاهی	آدن می نل - مارجوری می نل	علی درویش	۲۳۲
۱۵۴	دیدگاههایی پیرامون ذرات بنیادی	جی. ای. دود	بهزاد قهرمان، علیرضا ابراهیم پور	۳۸۸
۱۵۵	آکام المرجان، فی ذکر المدائن المشهوره فی کل مکان			
۱۵۶	جامعه شناسی کشورهای جهان سوم	اسحاق بن حسین منجم	محمد آصف فکرت	۱۵۲
۱۵۷	اصول فیزیولوژی گیاهی (جلد دوم)	جی. ای. گلدتورپ	جواد ظهوریان	۴۷۶
۱۵۸	تکنولوژی غلات	جی. ری. نوگل، جرج. ژفریتز	دکتر مهرداد لاهوتی	۳۲۴
۱۵۹	خاطرات، رؤیاهای، اندیشه ها	ن. ل. کنت	نیکو آراسته	۴۱۶
۱۶۰	دانه های روغنی	کارل گوستاو یونگ	پروین فرامرزی	۴۲۶
۱۶۱	جغرافی تاریخی شیرون	ای. ا. وایس	فرشته ناصری	۸۳۳
۱۶۲	رمز پیروزی در زندگی فردی و اجتماعی	محمد اسماعیل مقیمی		۵۷۲
۱۶۳	رفتار درمانی بالینی	سیدعلی گرامیان		۱۲۲
۱۶۴	مبانی دینامیک گازها	ماروین ار. گلدفرید	فرهاد ماهر	۳۷۲
۱۶۵	زندگی پاستور (ج ۱)	جرالدسی دیویسون		
۱۶۶	تاریخ قرن بیستم (ج ۱)	رابرت د. زوکر	دکتر اصغر برادران رحیمی	۴۸۰
۱۶۷	تاریخ جهانی آموزش و پرورش (ج ۱)	رنه والرئ رادر	دکتر امان الله ترجمان	۴۱۶
۱۶۸	آموزش و پرورش در کودکستان	سرژ برشتین - پی. یرمیلزا	دکتر امان الله ترجمان	۳۸۴
۱۶۹	روشهای پژوهش در تاریخ (ج ۳)	کلاستون میالاره	محمدرضا شجاع رضوی	۴۵۰
		آیلین آلن - بتی هارت	محمد حسین نظری نژاد	۴۸۰
		شارل ساماران با همکاری گروه مؤلفان	ابوالقاسم بیگناه، دکتر غلامرضا ذات علیان، دکتر مهدی علایی، دکتر اقدس یغمایی	۴۷۲

STANFORD J. SHAW

**HISTORY OF THE OTTOMAN
EMPIRE AND MODERN TURKEY**

Vol. 1

1280-1808

Translated by

Mahmud Ramezanzadeh

